دانشگاه تهران

دانشکدهٔ ادبیات

سازمان لغت نامه

لغت نامه

تألیف

علی اکبر

دهخدا

(۱۲۵۸-۱۳۳٤ هجری شمسی)

زیر نظر

دکتر محمد معین

استاد دانشکدهٔ ادبیات

(دانشگاه تهران)

شمارهٔ مسلسل : ۴۰

مقدمه

بقلم گروهی از نویسندگان

تهران. دی - اسفند ۱۳۳۷ هجری شمسی

چاپخانهٔ دولتی ایران

نشانه های اختصاری

اِ = اسم

اِخ = اسم خاص (علم)

اِمرکب = اسم مرکب

اِمص = اسم مصدر

ج ، = جمع (پیش از لغت جمع)

جِ = جمعِ . . . . (پیش از لغت مفرد)

ج = جلد (پیش از عدد)

حامص = حاصل مصدر

س = سطر

ص = صفحه (پیش ازعدد)

ص = صفت (نوع کلمه)

ص مرکب = صفت مرکب

ظ = ظاهراً

ع = عربی

ق = قید

م = مسیحي ، میلادی

مص = مصدر

مص ل = مصدر لازم

مص م = مصدر متعدّی

مص مرکب ـ مصدرمرکب

ن تف = نعت تفضیلی (صیغهٔ تفضیل)

ن ف = نعت فاعلی (اسم فاعل وفروع آن)

ن ل = نسخه بدل

ن مف = نعت مفعولي (اسم مفعول و فروع آن)

فهرست مقدمهٔ لغت‌نامه

۵ سازمان لغت‌نامه

دیباچه

۱ - لغت

دکتر علی‌اکبر سیاسی

۱ - ظهور لغت وملازمت آن با معنی (۱)

از روزی که تنی چند ازافراد بشر اززندگی انفرادی وحالت انزوا بیرون آمده گروه های دویاچند نفری تشکیل دادند خودرانیازمند دیدند باینکه ازمافی‌الضمیر یکدیگر آگاه شوند وهریك بهنگام ضرورت دیگران رابیاری طلبند ودرغم وشادی خود شریك سازند ویا همدردی وهمفکری خودرا با آنان ابراز کنند. وسیله‌ای که برای این تفهیم وتفهّم بکاررفت وهم اکنون بکار میرود **زبان** نام دارد.

این وسیله دربادی امر بسیار ساده و ناقص بوده و در اثر تحولات گوناگون بصورت زبانهای امروزی درآمده است. مقایسهٔ السنهٔ پاره‌ای اقوام بدوی - که امروز هم نمونه هائی ازایشان را درپاره‌ای از نقاط‌جهان میتوان یافت - بازبانهای اقوام نیمه‌وحشی وزبانهای ملل‌متمدن چگونگی این‌تحول وتطور رانشان میدهد و معلوم میکند که توسعهٔ زبان دراقوام مختلف باپیشرفت آنها درمراحل مدنیت نسبت مستقیم داردبعبارت‌دیگر لفظ ومعنی چنانکه توضیح داده خواهد شد بایکدیگر کاملاً ملازمت دارند.

برای‌روشن‌شدن مطلب، نخست دربارهٔ چگونگی پیداشدن زبان واصل وریشهٔ آن‌بتحقیق میپردازیم وپس از آن توجه خودرا بملازمت لفظ ومعنی واهمیت لغت معطوف میداریم.

تحقیق در اصل وریشهٔ زبان خالی ازاشکال نیست و دانشمندانی چون دوبنالد De Bonald (حکیم فرانسوی سدهٔ نوزدهم) که کلام را الهام آسمانی دانسته‌اند ویا مانند آدام سمیث Adam Smith (عالم اقتصاد انگلیسی سدهٔ هیجدهم) کـه آنرا نتیجهٔ قرارداد پنداشته و معتقد بوضع هستند. و یا نظیر ماکس مولر Max Müller (زبان شناس آلمانی‌سدهٔ نوزدهم) که زبانراناشی ازغریزهٔ مخصوصی‌ذکرکرده‌اند، بحل مشکل توفیق نیافته‌اند، زیراکه نظریات ایشان ونظریه‌های همانند بردلائل علمی تکیه ندارند وازینرو دارای صحت وقطعیت نیستند ونمیتوانند مورد قبول باشند.

حقیقت این‌است که برای تحقیق دراینکه زبان چگونه پیداشده است سه‌راه بیشتر موجود نیست و هیچیك از آنها نمیتواند نتیجهٔ قطعی داشته باشد. یکی ازاین طرق، مطالعهٔ زبانهای قدیم است که آگاهی ما بآنها بواسطهٔ آثار کتبی است که باقی مانـده است، وهمین نوشته ها میرساند که آن السنه از زبان طبیعی واصلی خیلی دوری جسته و در راه تکامل پیشرفتهای مهمی کرده‌اند والا بمرحلهٔ کتابت نمیرسیدند و اثری از آنها باقی نمیماند.

راه دیگر، تحقیق درزبان اقوام غیرمتمدن امروزی است که آن نیزازمنشأ واصل لغت آگاهی دقیق بدست نمیدهد، چه این اقوام غالباً نقل مکان میکنند وخواه ناخواه بـایکدیگر درخلطه و آمیزش هستند و این امر درلغت ایشان تأثیر فراوان دارد و مطالعهٔ این تأثیـر کاری آسان نیست.

---

۱ - این مقالـه بنا بخواهش همکار فاضل ارجمند آقای دکتر محمد معین استاد محترم دانشکـدهٔ ادبیات و سرپرست امـور علمی «لغت‌نامهٔ دهخدا» و بپاس دوستی دیرین با مرد بزرگ دانشی که بشهادت قاطبهٔ آشنایان او قـریب پنجاه سال از عمرشریف خودرا صرف این تألیف نفیس کرده و اثری جاویدان بیادگار گـذاشته است نگارش می یابد. موضوع مورد بحث دامنه‌ای بس وسیع دارد وآنچه در اینجا بیان میشود ناچار مجمل وموجز خواهدبود، ولی سعی خواهدشد که این ایجاز مخل نباشد و این اجمال حکایت از تفصیل کند.

راه سوم بررسی زبان کودکان است ، ولی از این بررسی و مطالعه نیز نتیجهٔ کافی حاصل نمیشود ، چه کودکان زبان اختراع نمیکنند بلکه زبان اطرافیان خودرا از راه تقلید فرامیگیرند و فقط در صورتی ممکن است باختراع زبان بپردازند و مارا از چگونگی ایجاد لغت آگاه سازند که گروهی از ایشان چندین سال متمادی ازتماس با بزرگسالان دور نگاهداشته شوند ، و این کاری است که انجام دادنش بسیار دشواراست و تاکنون چنانکه باید صورت نگرفته است .

با اینهمه نتایجی که ازبکاربستن همین وسائل ناقص تحقیق حاصل گردیده بما اجازه میدهد که بیاری بعضی ازاصول مسلم روان شناسی برای این سؤال که « زبان چگونه بوجود آمده است ؟ » جوابی بیابیم که اگر یقین قطعی نباشد قریب بآن خواهدبود .

تحقیقات روان شناسی معلوم داشته است که هرصورت ذهنی وهرحالتی که نفس را عارض میشودفوراً بوسیلهٔ آثار و علائم ظاهری که حرکاتی قسری و انعکاسی ، یعنی ناشی از پاره‌ای اعمال بدنی (فیزیولوژیك) هستندآشکار میشوند ، واین ترجمانی راگاهی اشارات وگفتار ورفتارآدمی تکمیل میکنند . درجهٔ صراحت این ترجمانی ازیك سوی بسته بشدّت وضعف آنحالت (بامعنی) است وازسوی دیگربسته به بیش و کمی ودرجهٔنیروی تحریکی حالات (یا معانی) معارض است .

مثلا ظلمی بشما و یا بدیگری روا داشته‌اند که موجب خشم شما گردیده است . در این حال قیافهٔ شما خود بخود بر افروخته میشود و وضع مخصوصی بخود میگیرد (حرکات انعکاسی) و با این علائم خشم شما ظاهر میگردد : این خشم اگر شدید باشد ، انقباض عضلات دست و پا و گره کردن مشتها و ادای کلمات تهدید آمیز آنچه را که قیافهٔ شما ترجمانی کرده است مکمل واقع میشوند ، و چنانچه خفیف باشد و یا افکار معارضی بمیان آیند (مانند تصور کینه جوئی شخص بیدادگر و یا ملاحظاتی دیگر) ترجمانی بوجهی ناقص صورت میگیرد وبهمان برافروختگی رنگ رخساره اکتفا میشود ، وگاهی همین علامت واثرنیز بقدری ملایم ومبهم است که گوئی وجود ندارد .

ازاین علائم وآثار که درترجمانی احساسات وعواطف وافکار بکار میروند آنچه خودبخود است وبدون قصد واراده از شخص سرمیزند مانند برافروختگی رنگ رخساره درمثال فوق وپریدگی آن بهنگام ترس و وگرفتگی قیافه یا گشادگی آن بوقت غم یا شادی و گریهٔ طفل نوزاد در اثر گرسنگی و فریاد غیر ارادی نگاهبانی‌که ناگهان چشمش بسربازان دشمن‌میافتد ، ونظائر آن ، زبان طبیعی‌خوانده میشوند ، وآنچه ازروی قصد ونیت وبمنظور رساندن مافی‌الضمیر ظاهر میشود از گریه ای که کودك بقصد غذا میکند ، و علائمی که با بیرق و یا با چراغ و یا با اصوات . . . در بحریه و نظام و تلگرافخانه وجز آن . . . بکار میروند گرفته تا الفاظ وکلماتی‌که عواطف رقیق ومعانی دقیق را تعبیرمیکنند همگی زبان وضعی‌نام میگیرند . البته عالیترین نوع زبان وضعی آنست‌که از الفاظ تشکیل یافته است وهر گاه که زبان بوجه مطلق گفته شود مراد همان است .

بنابراین مقدّمه آدمی بیان حالات خویش را با زبان طبیعی ، یعنی با علائم و آثار صوری که خواه ناخواه همراه‌آن حالات وعکس‌العمل‌طبیعی اعمال بدنی هستند ، وبا فریادآغازمیکند . تقلید ازاصوات طبیعت ازیك سوی وحرکات سروگردن واشارات دست وپا از سوی دیگر بر وسعت دامنهٔ این زبان ابتدائی که فقط احساسات وعواطف وافکار بسیار سادهٔ کودك خردسال وانسان بدوی را میرسانند میافزاید .

اصوات طبیعت‌که یا عیناً ویاباتصرّفات وتحریفاتی‌تقلید شده‌اند ــ مانند شیههٔ اسب ، غرّش رعد ، زوزهٔ شغال ، چهچهٔ بلبل ، زمزمهٔ جویبار ونظائرآن . . . ــ بی‌شك نخستین الفاظ هر زبانی را تشکیل میدهند .

پاره‌ای اصوات والفاظ هم که گاهی برحسب تصادف واتفاق برزبان رانده شده‌اند طبق اصل « حرکات انعکاسی مشروط » و « قانون کلّ مجاورت » حالات وافکاری معین را ترجمان واقع شده‌اند . مثلا لفظ « آب » ممکن است برای نخستین بار تصادفاً از دهان یکی از افرادی که با این مایع مواجه بوده‌اند درآمده و این احساس سمعی (لفظ آب) با احساس بصری (رؤیت آب) در ذهن آن مردم مجاورت حاصل کرده باشد و بعداً رؤیت و یا حتی تصوّر آن مایع بحکم قانون « تداعی معانی » خود بخود لفظ آب را بخاطر آن افراد آورده وباعث تلفظ آن شده باشد .

یقین است که عدهٔ کثیری از لغات زبانها بهمین طریق ، یعنی در نتیجهٔ مجاورت ذهنی الفاظ با اشیاء بوجود آمده است .

بنابراین ، زبانی که وضعی خوانده میشود بطریق مذکور فوق بتدریج از زبان طبیعی بیرون آمده وپس از گذشتن از مرحلهٔ فریاد و مرحلهٔ حروف مصوّته (با اختلاف ارتفاع اصوات) ـ که همان تقلید از آوازهای طبیعت است ـ بمرحلهٔ ترکیب حروف بی صدا و با صدا ، یعنی بمرحلهٔ تلفظ رسیده و بعد درطی هزاران سال متمادی دستخوش تحوّلات گوناگون گردیده وبصورت زبانهائی که امروز اقوام وملل عالم بدانها تکلم میکنند درآمده است .

دربارهٔ این تحولات ، تحقیقات فراوان صورت گرفته و علومی چند مانند زبان شناسی وعلم اشتقاق لغت و تاریخ زبان وجز آن را ـ که فعلا ازموضوع بحث ما بیرون هستند ـ بوجود آورده‌است .

در اینجا دو سؤال پیش میآید : یکی اینکه اگر زبان وضعی منشعب از اصوات طبیعت ، یعنی از زبان طبیعی‌است چرا بجای یك زبان ، السنهٔ متعدّد ومختلف درجهان وجوددارد . دیگر اینکه اینهمه کلماتی که نشانه واثری از اصوات طبیعت درآنها نیست چگونه پیدا شده‌اند .

جواب این پرسشها اجمالا این است که اولا دستگاه صوتی انسان از تقلید کامل آوازهای طبیعت عاجز است و چون مردم بدوی احتیاجی هم بتقلید کامل آن اصوات نداشته‌اند باین قناعت میکرده‌اند که آنها را با تصرفاتی اداکنند و برای تکمیل افادهٔ مرام از حرکات و اشارات سروصورت ودست و یاری جویند . ثانیاً این تصرفاتی که هنگام تقلید اصوات صورت میگرفته نزد تمام جامعه های بدوی (کلن Clan) یکسان نبوده است و آثاری که ازاین الفاظ در زبانهای امروزی باقی مانده خود مؤید این نظر است . چنانکه مثلا آواز گربه را ما مئومئو میگوئیم و فرانسویان میولمان (Miaulement) و انگلیسیان میو (Mew) میگویند و تنفس همین حیوان و بعضی حیوانات دیگر را ما خرخر تعبیر میکنیم . فرانسویان رن رن (Ronron) و انگلیسیان پر (Purr) بزبان می‌آورند ، و بر همین قیاس برای بسیاری الفاظ دیگر . همین اختلاف استعداد برای تلفظ کلمات واحد نزد گروه‌های مختلف مردم است که سبب شده کلمهٔ مادر را فرانسوی مر (Mère)وانگلیسی مذر (Mother) و آلمانی موتر (Mutter) وایتالیائی مادر (Madré) تلفظ کنند ؛ وکلمهٔ فارسی تندر (رعد) بزبانهای دیگر تونر (Tonnerre) و ثندر (Thunder) و نظیر آن گفته شود . این اختلاف تلفظ کلمات حتی در میان طبقات مختلف یك قوم و ملت نیز هست و « زبانهای محلی » را بوجود آورده است .

ثالثاً چنانکه در بالا یاد گردید بسیاری کلمات در میان هر گروهی از مردم یا صرفاً از روی تصادف و اتفاق و یا در اثر مجاورت و مشابهت برای رساندن چیزی یا معنائی بوجود آمده و برای رساندن آن چیز یا آن معنی در میان آندسته از مردم بکار رفته و بعد هم در اثر تحولات گوناگون گاهی تغییر صورت یا تغییر معنی داده و زمانی کهنه شده و متروك مانده و حتی از بین رفته و جای خود را بلفظ تازه واردی داده است ، و وقتی هم بمناسبتی با الفاظ دیگر ترکیب یافته یا بمعنی مجازی استعمال شده و یا بعنوان رمز وکنایه بکاررفته است . ازاینگونه الفاظ هستند درزبان فارسی کلمات **کاشی** (از کاشان) ، رنگ **آبی** (از آب) ، **تنهٔ** درخت ، **سرستون** ، **پادار** (بمعنی پاینده و توانا) ، **سرزنش** (بمعنی توبیخ و ملامت) ، **سرحلقه** (رئیس جمعیت) ، دستیار (معاون) ، کمان رستم (قوس قزح) ؛ و الفاظ **نی‌نی** و **توتو** و **پی‌شی** که پارهٔ کودکان بعروسك خود و به پرنده و به گربه میدهند ، و بسیاری دیگر . . . .

بیان فوق تا حدی معلوم میدارد که چرا اقوامی که از حیث نژاد وطرز فکر وفرهنگ باهم نزدیکی دارند ـ مانند اقوام هند و اروپائی (آریائی) از یکسوی و اقوام سامی با اقوام تورانی ازسوی دیگر ـ زبانشان چه از حیث مفردات وچه از حیث ترکیبات باهم مشابهت بسیار دارند وگاهی تقریباً یکی هستند . وچرازبان فارسی با وجود اینهمه کلمات و تعبیرات عربی که درآن وارد شده است اینقدر از جهت صورت الفاظ و قواعد دستوری و شیوهٔ بیان و سایر خصوصیات از زبان عربی دور است و با زبانهای آریائی مشابهت و نزدیکی دارد.

بحث مختصر خود را دربارهٔ اصل و ریشهٔ زبان در اینجا پایان می‌بخشیم .

اینك میخواهیم به بینیم اهمیت لغت چیست و لفظ و معنی چه رابطه‌ای با هم دارند و چرا هراندازه قومی پیشرفته تر است لغتش وسیعتر و غنی‌تر است . چنانکه سابقاً اشاره شد افراد آدمی تا زمانیکه زندگی بدوی دارند و احتیاجاتشان محدود است ، میتوانند بوسیلهٔ فریاد وتقلید از آوازهای طبیعت همراه با اشارات و حرکات اعضاءِ بدن ، خاصه دستها ، مقاصد خود را بیکدیگر بفهمانند . ولی این وسایل معدود فقط اسامی‌ذات و پاره‌ای افعال و صفات بسیار ساده را میتوانند برسانند و از تعبیر اسامی معنی ورساندن مفاهیم کلی‌ومعقولات عاجز هستند . هرچه احتیاجات بشر بیشتر شود وبرشمارهٔ اموری که اوخودرا ناچار بتصورآنها می‌بیند بیفزاید، لزوم ایجاد قالبهای لفظی برای تعبیرآن معانی محسوستر میگردد ، واین قالبها بیکی ازوجوهی که پیش ازاین یاد گردید بوجود می آیند .

این قالبهای لفظی برای معانی اهمیت حیاتی دارند ، یعنی بانتفاء آنها اینها هم منتفی خواهند شد . پاره‌ای دانشمندان حتی تقدّم معنی را بر لفظ مورد تردید قرار داده و این هر دو را از زمان ظهور قرین و ملازم یکدیگر میدانند ومیگویند کسی که پیش خود فکر میکند ، درباطن با مخاطبهای نامرئی درحال سخن گفتن است . برای اثبات این مدعا با آلتی مخصوص که با مخارج دهان مماس قرار داده‌اند آزمایشهائی کرده‌و معلوم داشته‌اند که شخصی که در اندیشه فرو رفته و ساکت و صامت بنظر میآید درواقع جهازصوتیش جنبش و حرکت دارد و اندیشیدن او گوئی با سخن گفتن توام و همراه است . ازینرو شکایت پاره‌ای اشخاص را که مدعی هستند برای تعبیر فکر خود الفاظ نمی‌یابند باید بی اساس دانست ، زیرا غالباً یافکری ندارندویادارند ولی بقدر کافی صریح و روشن نیست والا باید خود بخود بتعبیر آید ولو این تعبیر ، فصیح و بلیغ نباشد و کسی جز خود شخص گوینده از آن چیزی نفهمد .

این نظر البته مبالغه آمیز است و نمیتواند کاملا مورد قبول باشد ، زیرا بتجربه پیوسته که گاهی‌ما برای تعبیر فکری واحد الفاظ متعدد بکار میبریم و باز هم احساس میکنیم که آنها نتوانسته‌اند تمام مقصود را برسانند . معنی در واقع بحری است بیکران و « بحر بیکران در لفظ ناید » . در عین حال این نکته نیز مسلم است که افکار و احساسات تا در قالب الفاظ نیامده‌اند بسیار پیچیده و مبهم و تاریکند . تعبیر لفظی است که آنها را تجزیه و تحلیل کرده از تاریکی و ابهام بیرون میاورد و روشنی و صراحت می بخشد .

اما ضرورت و اهمیت قالب لفظ برای‌معانی مجرد و کلی‌خیلی بیش از آن است که برای معانی‌جزئی است . چنانکه میدانیم درك کلی وقتی میسر است که شخص در زندگی تجاربی حاصل کرده و ذهنش بدرجهٔ کافی از رشد رسیده باشد . ازینرو کودکان خردسال و مردم بدوی از درك اینگونه معانی حقیقة عاجزند ، یعنی نمیتوانند از امور جزئی صفت یا صفاتیرا که در آنها مشترك است انتزاع کرده و قطع نظر از تشخصات و تعیّنات فردی بتصور آورند . اما کسانی که این عمل ذهنی را انجام میدهند وچنین معنی مجرد و پیچیده‌ای را در ذهن خود حاضر میکنند باید برای تثبیت آن تدبیری بیندیشند تا مجبور نباشند هر دفعه بتجدید عمل دقیق انتزاع و تعمیم بپردازند . پس به « **لفظ** » که قالب مناسبی است و نوع انسان طبیعة استعداد ساختن و بزبان آوردن آنرا بوجوه گوناگون دارد ، توسل میجویند ، وبا این تدبیر فکر را صراحت ودقت‌می‌بخشندو آنرا ثابت نگاه میدارند . مثلا وقتی تشخیص دادند که حسن و پرویز وژان وهاری وپطروسکی وچوئین‌لای و جاکسن . . . که ازحیث نژاد و ملیت ودرجهٔ تمدن وبزرگی وکوچکی و خصوصیات دیگر باهم فرق‌دارند همگی جسم و نامی و حساس و ناطق هستند ، این صفات مشترك را از آن افراد انتزاع میکنند و د. قالب‌لفظ « **انسان** » میریزند و آنرا برای همهٔ موجوداتی که واجد این چند صفت هستند عنوان قرار میدهند . سایر معانی مجرد و کلی بهمین طریق بوجود میآیند و در هر زبان درقالب الفاظی مخصوص جای داده میشوند .

این قوالب لفظی در واقع حکم محبس معانی را دارند و مانع میشوند ازاینکه وقتی ذهن توجهش‌از آن معانی سلب گردید از بین بروند و هربار که ذهن بآنها محتاج شد ناچار بتکرار کارنخستین خود باشدوعمل مشکل تجرید وتعمیم را تجدید کند . تجدید این‌عمل ، مخصوصاً بهنگام تفکر، یعنی وقتیکه شخص میخواهد افکار را بیکدیگر نزدیك کرده با هم بسنجد و میان آنها رابطه برقرار کند دشوار بلکه محال است . ازینرو

بیشتر اوقات سروکار انسان با خود معانی نیست بلکه با این قوالب لفظی است که نمایندهٔ آن معانی هستندو میتوانند بسرعت و سهولت بنظر آیند و با هم سنجیده شده موضوع و محمول قضیه‌ای قرار گیرند، یا تشکیل صغری و کبری داده و به نتیجه‌ای منتهی گردند.

قالبهای لفظی را میتوان تشبیه کرد به اسکناس که پشتوانه‌اش سکه‌های فلزی طلا و نقره باشد. همانگونه که اسکناس باعث سهولت داد وستد ومعاملات مختلف است، الفاظ نیز عملیات گوناگون ذهنی را بسیار تسهیل میکنند و از این جهت است که درمنطق صوری سروکار با الفاظ یعنی با تعبیرات لفظی معانی است نه مستقیماً با خود معانی، همانگونه که در علم جبر و مقابله عملیات روی پاره ای حروف الفبا که نمایندهٔ مقادیر هستند صورت میگیرد نه روی خود مقادیر. بدیهی است که قوالب لفظی و حروف الفباء درصورتی ارزش دارند که بتوان فوراً آنها را تبدیل بمعانی ومقادیر مربوط ساخت، چنانکه ارزش اسکناس هم بآنست که بتواند تبدیل بفلز قیمتی یا باجناس و اشیاء مورد نیاز گردد.

اکنون که ملازمت لفظ و معنی روشن گردید باید توجه داشت باینکه هرقدر ذهن توسعه و رشدش بیشتر باشد و معانی زیادتری درك کند بهمان نسبت حاجتش بالفاظی که بتوانند آن معانی را برسانند بیشتر خواهد بود؛ و از آنجا که رشد ذهن بسته بدرجهٔ تمدن و فرهنگ است نتیجه این میشود که هرگاه بگوئیم فلان قوم بمقام شامخی از مدنیت رسیده معنیش این است که دارای افکار فراوان و دقیق و عواطف پیچیده و رقیق شده و لغتش که با آن معانی و حالات نفسانی ملازمت دارد و بکار تعبیر آنها میرود نیز بهمان نسبت غنی گردیده است.

زبان فارسی که لغت قومی است که از لحاظ فرهنگ و تمدن سابقهٔ تاریخی بس دراز و درخشان دارند، و همچنین زبانهای بزرگ اروپائی که اکتشافات و اختراعات تازه هر روز بر وسعتشان میافزاید و تعداد الفاظی را که برای رساندن معانی جدید باید بکار روند زیادتر میکنند مؤید این معنی هستند.

بنابراین ازمطالعهٔ لغت یك قوم میتوان برپایهٔ فرهنگ وتمدن آن‌قوم پی‌برد، و«**لغت‌نامهٔ دهخدا**» گذشته از جهات دیگر از این نظر نیز خدمت گرانبهائی بقوم ایرانی انجام داده است، و بر اهل بصیرت پوشیده نیست که این بنای رفیع چون اثر حکیم طوسی کاخ بلندی است که از باد و باران هرگز گزند نخواهد یافت و با نام مؤلف بزرگوارش تا پایان روزگاران یعنی تا از ایران و ایرانی نام و نشانی هست باقی و جاودان خواهد ماند.

دکتر علی اکبر سیاسی

مقدمهٔ ابن خلدون
ترجمهٔ پروین گنابادی

۲ - دانش لغت

این دانش عبارت ازبیان وضع کلمه ها ومسائل لغوی است وازاینرو بتدوین آن همت گماشتند که به ملکه « استعداد » زبان عربی ازنظر حرکاتی کـه نحویان آنرا اعراب مینامند فساد راه یافته بود و چنانکه گفتیم برای حفظ اعراب قوانینی استنباط کردند وآن فساد درنتیجهٔ آمیزش و رفت وآمد عربها با بیگانگان همچنان ادامـه یافت تا آنکه رفته رفته بچگونگی وضع الفاظ نیز سرایت کرد وبعلت انحراف از زبان اصلی بسیاری از لغات عرب در معانی تازه‌ای بکار برده شدند که در آغاز برای آن معانی وضع نشده بودند گذشته ازاینکه نژادهای غیرعرب یابیگانه بالهجهٔ زشتی بعربی سخن‌میگفتند واصطلاحاتی مخالف اصول صریح‌عربی بکارمیبردند اینها همه سبب شد که بوضع‌اصلی‌لغات درنگرند وناگزیر برای حفظ آن ، کلمات را بامعانی‌خاص و ضبط آنها تدوین کنند از بیم آنکه مبادا لغت عرب دستخوش زوال گردد و درنتیجه مسلمانان از فهم قرآن وحدیث محروم شوند اینست که‌گروه بسیاری از پیشوایان دانش زبان برای انجام دادن این‌منظورهمت گماشتند ودرین باره کتبی فراهم آوردند . ولی نخستین کسی کـه بدین میدان گام نهاد خلیل بن احمد فراهیدی بود که (کتاب‌العین) را در علم لغت تألیف کرد . خلیل کلیهٔ الفاظ مرکب از حروف الفبا را ازدوحرفی تا پنج حرفی که‌آخرین نوع ترکیب حروف در زبان عربیست برشمرد وتوانست الفاظ را دراقسام معدود ومعینی بدینسان منحصر سازد :

کلیهٔ‌کلمه های دوحرفی چنین بدست میآیند :

یکی ازحروف الفبا را بترتیب با۲۷ حرف دیگر که یك حرف کمترازمجموع حروف الفبامیباشند ترکیب میکنند درنتیجه آن یك حرف مرتباً با ۲۷ حرف دیگر ترکیب میشود (۱) و۲۷ کلمه(۲) دوحرفی بدست میآید سپس حرف دوم را بهمین شیوه با ۲۶ حرف ترکیب میکنند وآنگاه حرف سوم و چهارم را ، تا به ترکیب حرف ۲۷ با ۲۸ میرسند که یك کلمه میشود وبنا براین مجموعهٔ آنها اعدادی ازیك تا بیست وهفت تشکیل میدهند وآنهارامطابق اعمالی که درنزد محاسبان مشهوراست جمع میکنند [یعنی عدداول‌را باعددآخر جمع ومجموع را درنصف عدد ضرب میکنند] (۳)

سپس آنهارا بسبب برگرداندن الفاظ دو حرفی ازآخر باولی دو برابر میکنند زیرا تقدیم و تأخیر حروف نیز درترکیب موردنظر میباشد ونتیجهٔ این محاسبه کلیهٔ الفاظ دوحرفی را تشکیل میدهد [و الفاظ سه حرفی ازضرب حاصل الفاظ دو حرفی](۳) در رقمی بدست میآید که درنتیجه ترکیب سه حرفی‌ها از یك تا ۲۶ [برحسب توالی عدد](۳) گردآمده است زیرا برهر لفظ دو حرفـی یك حرف بیفزایند لفظ سه‌حرفی تشکیل میدهد وبنابرین دوحرفی بمنزلهٔ یکحرف باهریك ازبقیهٔ حروف است که ۲۶ حرف‌اند . ازینرومرتباً از یك تا ۲۶ را جمع و کلیهٔ دو حرفیها را در آن ضرب میکنند سپس با ضرب رقم بدست آمده در شش جمله مقلوب کلمهٔ سه‌حرفی مجموع ترکیبات دو حرفی و سه حرفی از حروف الفبا بدست میآید و همین شیوه را در چهار حرفی وپنج حرفی بکار میبرند .

(۱) مثلا الف با «ب» : اب وسپس با « ت » : ات وآنگاه با « ث » اث و . . .

(۲) مؤلف دراینجا گویا مسامحةً بجای «لفظ» «کلمه» بکاربرده است چه‌الفاظ مرکب مزبور شامل مهمل‌ومستعمل هردومیشود ودراینجا لفظ مناسبتر بود .

(۳) قسمت داخل کروشه درچاپهای مصروبیروت نیست لذا ازچاپ پاریس ترجمه شد .

بدینسان خلیل کلیهٔ ترکیبها را بدست آورد و ابواب آنها را بترتیب حروف تهجی برحسب روش معمولی تنظیم کرد ودرین امر مخارج حروف را موردنظر قرارداد وازینرو نخست حروف حلق وسپس حروف کام (حنك) و آنگاه حروف دندانها (اضراس) وپس از آن حروف شفوی راقید کردوحروف عله (ا ـ و ـ ی) یاحروف هوائی را درآخر آورد . وازحروف حلق حرف عین را برهمه مقدم داشت زیرا حرف مزبور دورترین حروف حلق است وبهمین سبب تألیف‌خویش رابنام کتاب‌العین موسوم کردزیرا متقدمان درنامیدن کتب‌خویش شیوهٔ خاصی داشتند که عبارت ازنامیدن کتاب بنخستین کلمه‌ها یا الفاظ آغاز کتاب بود .

آنگاه خلیل الفاظ مهمل ومستعمل را تعیین کرد ومهمل‌ها بیشتر درچهار حرفی وپنج‌حرفی بودند زیرا عرب‌ازبکاربردن اینگونه اوزان سنگین اجتناب میورزد همچنین بیشترالفاظ دوحرفی را نیز مهمل یافت زیرا اینگونه الفاظ کمتردرمحاورات بکارمیروند لیکن بیشتر الفاظ سه حرفی مستعمل وبامعنی بودند چه الفاظ مزبور درمحاورات بیشتر متداول‌اند خلیل کلیهٔ این نکات را در کتاب‌العین گنجانید و آنرا ببهترین شیوهٔ جامع وکاملی فراهم آورد .

سپس درقرن چهارم ابوبکر زبیدی* معلم خط هشام‌المؤید* در اندلس پدید آمد و کتاب‌العین را مختصر کرد ولی کوشید که درعین حال جامع باشد وکلیهٔ الفاظ مهمل وبسیاری ازشواهد لغات آنرا حذف‌کرد وبمنظور حفظ کردن لغات بهترین تلخیصی از آن فراهم آورد .

وجوهری* ازمردم مشرق کتاب صحاح را بترتیب متعارف حروف تهجی تألیف کرد وازهمزه‌آغاز نمود وحرف آخر کلمه را ملاك قرارداد زیرا غالباً مردم بآخر کلمه نیازدارند(۱)[ازینرو حروف آخر کلمات را ذیل عنوان (باب) وآنگاه حروف اول کلمات را نیز بترتیب حروف تهجی تاپایان حروف زیرعنوان «فصل» آورد](۲) ودرتعداد لغات ومحدود کردن آنها به خلیل اقتدا کرد .

آنگاه یکی از اندلسیان مکنی به ابن سیده ازمردم دانیه(۳) درفن لغت بتألیف پرداخت ودردولت علی‌بن مجاهد* منزلتی داشت . او کتاب (المحکم) را ازلحاظ جامعیت بشیوهٔ (صحاح) تألیف کرد و ترتیب کتاب‌العین را نیز ازدست نداد و گذشته ازین ببحث دراشتقاق وتصریف کلمات نیز پرداخت وازینرو تألیف وی ازبهترین کتب بشمار میآید . این کتاب را محمدبن ابوالحسین حاجب(٤) مستنصر ازملوك دولت حفصی تونس تلخیص کرده وترتیب آنرا تغییر داده و از لحاظ معتبر شمردن حرف آخر کلمه آنرا بصورت صحاح درآورده است ازینرو این تلخیص چنان به صحاح همانند شده که گوئی دوفرزند توامان ازیك پدر و مادرند .

[و کراع . یکی از پیشوایان لغت را کتابی است بنام‌المنجد و ابن درید . کتاب « الجمهره » رادر لغت تألیف کرده و ابن‌الانباری . مؤلف کتاب‌الزاهر است .](٥) اینهاست اصول کتب لغت برحسب اطلاعاتی که ما بدست‌آورده‌ایم و درین باره کتب مختصر دیگری نیز هست که هریك بدستهٔ معینی از لغات اختصاص دارند و جامع برخی از ابواب لغت یا کلیهٔ آنها هستند ولی تفاوت این کتب مختصر با تألیفات مفصل اینست که وجه حصر لغات از نظر ترکیبات در نوع دوم پوشیده و در گونهٔ نخستین چنانکه یاد کردیم آشکار است .

و نیز از کتبی که دربارهٔ لغت وضع شده کتاب زمخشری . درمجازاست [و آنرا اساس‌البلاغه نامیده است](٥) زمخشری در این کتاب کلیهٔ الفاظ و مفاهیمی را که عرب از معنی اصلی بمعنی مجازی انتقال داده تشریح کرده است و آن از کتب شریف و پرسود بشمار میرود . گذشته از اینها چون عرب کلماتی را برای معانی عامی وضع میکرد و آنگاه برای امور خاصی الفاظ دیگری بکار میبرد که بهمان امور اختصاص داشت

---

(۱) شاید منظور مؤلف منظور شاعران است که بدنبال قافیه میروند .

(۲) درچاپهای مصر وبیروت نیست .

(۳) Dénia

(٤) درتمام چاپها بجای حاجب «صاحب» چاپ شده ولی دسلان کلمهٔ مزبور را تصحیح کرده است . رجوع به ج ۳ ترجمهٔ دسلان ص ۳۱۷ شود . وی برحسب شرحی که ابن‌خلدون راجع بمحمدبن ابوالحسین درتاریخ بربر آورده حاجب مستنصر بوده وبسال ۶۷۱ ﻫ (۱۲۷۳ - ۱۲۷۲) درتونس درگذشته است .

(٥) در چاپهای مصر و بیروت نیست

و در نتیجه در نزد ما میان وضع و استعمال لغات تفاوتی پدید آمد و ناگزیر در لغت بفقهی نیازمند شدیم که دارای مأخذی ارجمند باشد چنانکه مثلا ابیض را[(١)] برهرچه سفید باشد اطلاق میکردند و سپس اسب سفید را بخصوص (اشهب) و انسان سفید را (ازهر) و گوسفند سفید را (املح) میخواندند چنانکه بکار بردن ابیض درکلیهٔ اینها غلط و خارج از شیوهٔ زبان عرب شمرده میشد. ازینرو ثعالبی. مخصوصاً درین باره بتألیف جداگانه‌ای پرداخت و آنرا فقه‌اللغه[(٢)] نامید و این فن از پر رنج ترین اعمالیست که لغت‌شناس برخود هموار میکند تا استعمال عرب را درین باره ازمواضع آن تحریف کند چه شناختن نخستین وضع لغت درترکیب کلمات کافی نیست مگر آنکه استعمالات عرب گواه برآنها باشد.

و این فن از مهمترین مباحثی است که یك ادیب در فنون نظم و نثر بدان نیازمند است تا مبادا در وضع اصلی مفردات و ترکیبات دچار اغلاط فراوان شود و اینگونه اغلاط از غلط در اعراب کلمات بدتر و فاحش‌تر است.

همچنین برخی ازمتأخران دربارهٔ الفاظ مشترك بتألیف پرداخته وبحصر آنها همت گماشته‌اند هرچند بنهایت این فن نرسیده‌اند و تألیفات آنها حاوی قسمت عمدهٔ لغات مشترك میباشد نه تمام آنها بطور جامع.

واما کتب مختصری که هم اکنون در فن لغت موجود است یکی دوتا نیست بویژه این مختصرها شامل لغات متداولی میباشند که بسیار مورد استعمال‌اند تا محصل بسهولت آنها را حفظ کند و درین باره چندین تألیف وجود دارد مانند: الفاظ ابن سکیت و فصیح تألیف ثعلب[(٣)] و جز اینها.

و بعضی نسبت بدیگری دارای لغات کمتریست واین بسبب اختلاف نظر آنان در اینست که برای طالبان علم چه اندازه مهمتر و لازم‌تر است و خدا آفریدگار داناست[(٤)].

---

(١) در وضع عام. چاپهای مصر و بیروت.

(٢) دردائرة المعارف اسلامی راجع به‌فقه‌اللغه چنین اظهار نظرشده است: دستهٔ سوم مؤلفات او «ثعالبی» شامل کتب فقه‌اللغه بمعنی اخص است معروفترین آنها کتاب مترادفات عرب (Synonymie Arabe) است که ثعالبی آن‌را در آخر عمر نوشت و نخست آنرا شمس‌الادب فی‌استعمال‌العرب نامید وآن کتاب دوجزء داشت‌مترادفات بمعنی‌اخص بعنوان‌اسرار‌اللغة العربیة وخصائصها دیگر ملاحظات اسلوب کلام «Stylistique» بعنوان مجاری کلام برسومهاومایتعلق بالنحو والاعراب‌منها والاستشهاد‌بالقرآن علی اکثرها جزء دوم را ثعالبی غالباً حرف بحرف از کتاب فقه‌اللغهٔ احمد ابن فارسی اخذ کرده سپس جزء اول‌را جداگانه بعنوان فقه منتشر ساخت جزء دوم اصلی بعنوان سرالادب فی‌مجاری علوم‌العرب است که هم‌جداگانه بچاپ رسیده است وهم با «السامی فی‌الاسامی» میدانی چاپ‌سنگی تهران بچاپ رسیده است. ازلغت‌نامهٔ دهخدا.

(٣) درچاپ پاریس: ثعالبی ودرچاپهای مصروبیروت ثعلب است وصحیح‌هم ضبط اخیراست زیرا درتألیفات ثعالبی نام چنین کتابی نیست بلکه ابن‌الندیم درالفهرست کتاب الفصیح رابه ثعلب نسبت‌داده وهم آرد:

وگویند الفصیح تصنیف ابن داودالرقی است وثعلب آنرا بخود نسبت داده است درهر حال کتاب مزبور راکسی به ثعالبی نسبت نداده‌است.

(٤) وهوالخلاق العلیم سورهٔ ٣٦ (یس) آیهٔ ٨١ درچاپهای مصر وبیروت پس‌از آیه چنین است: پروردگاری جزاو نیست.

دکتر احسان یارشاطر

زبانها و لهجه‌های ایرانی

۱- زبانهای ایرانی دسته‌ای از زبانهای «هندواروپائی» اند که باهم پیوند نزدیك دارند و اصل آنها به زبان واحدی که با زبان قدیم هندیان نزدیکی بسیار داشته می‌پیوندد.

نام هند واروپائی به گروهی از زبانهای هم‌ریشه اطلاق میشود که امروز از هندوستان تاامریکا گسترده است و در استرالیا و قسمتی از افریقا نیز رواج دارد، و ازحیث وسعت و کثرت آثار و اهمیت تاریخی مهمترین گروه زبانهای عالم بشمار میرود.

زبانهای هند و اروپائی شامل زبانهای عمدهٔ ذیل است: هیتی و زبانهای وابسته بآن - هند و ایرانی - ارمنی - بالتی و اسلاوی - البانی و ونیزی و ایلیری - یونانی - تراکیه‌ای و فریجیه‌ای - سلتی - لاتینی - تخاری (اکنی و کوچی) - ژرمنی.

این زبانها که غالباً شاخه‌ها وشعبه‌های مختلف دارند هریك جداگانه تطوریافته وبتدریج ازیکدیگر دورتر شده‌اند. اما گمان میرود که اصل و ریشهٔ همهٔ آنها زبان واحدی بوده‌است که قوم اصلی «هندواروپائی» بآن سخن می گفته‌اند.

این قوم محتملاً در جلگه‌های میان روسیه و آسیای مرکزی واطراف دریای خزر میزیسته و از آنجا به‌سایر نواحی کوچ کرده اند. از زبان اصلی هند و اروپائی هیچگونه اثری بجا نمانده. آگاهی ما ازین زبان مبتنی بر مقایسهٔ زبانهای معلوم هند و اروپائی و بنا کردن زبان اصلی بر حسب قواعد زبانشناسی تطبیقی است.

۲- زبان هند وایرانی که گاه زبان «آریائی» نیز نامیده میشود زبانی است که میان نیاکان ایرانیان وهندیان قدیم مشترك بوده، وچنانکه ازنامش پیداست دوشاخهٔ اصلی دارد: زبانهای هندی وزبانهای ایرانی.

زبانهای ایرانی درسرزمین وسیعی که ازجنوب به خلیج فارس ودریای عمان وازمغرب به‌بین‌النهرین وارمنستان وازشمال به کوههای قفقاز وصحرای آسیای مرکزی محدود میشده رایج بوده‌است. درمشرق، این زبانها سراسر افغانستان وقسمتی‌ازفلات پامیررا تادهانهٔ رودسند فرا میگرفته. مهاجران ایرانی یك‌زمان زبان خودرا درمشرق تامغولستان شمالی ودرمغرب تا کناره‌های غربی دریای سیاه نیز پیش‌بردند. زبانهای ایرانی هنوز درقسمت عمدهٔ این سرزمین شایع است.

زبانها ولهجه‌های ایرانی یکی ازمتنوع‌ترین‌دسته‌های زبانهای هند واروپائی بشمار میرود وهنوز دامنهٔ پژوهش درچگونگی صورتهای مختلف آن بپایان نرسیده وباآنکه تاریخ عمومی این زبانها کم وبیش روشن است نکات مبهم وتاریك نیز درآن کم نیست.

زبانها و لهجه های ایرانی را برحسب مراحل تحول آنها میتوان به سه دسته تقسیم کرد: زبانهای ایرانی کهن، زبانهای ایرانی میانه، زبانهای ایرانی کنونی. زبانهای ایرانی کهن و میانه امروز دیگر رایج نیستند وآنهارا بموجب مدارکی که ازآنها بجا مانده‌است می‌شناسیم.

زبانهای ایرانی کهن

۳- از زبانهای ایرانی کهن بدو زبان فارسی باستان و اوستائی بوسیلهٔ مدارك کتبی آشنائی داریم:

فارسی‌باستان - زبانی‌است که در کتیبه‌های شاهان‌هخامنشی(۵۵۹-۳۳۱ ق.م.) بکار رفته. ازین‌شاهان کتیبه‌های متعدد بجای مانده است. قدیمترین آنها متعلق به‌اریارمنه Ariyâramna پدرنیای‌داریوش بزرگ (درحدود ۶۱۰ - ۵۸۰ ق.م.)، وتازه‌ترین آنها از اردشیر

سوم (۳۳۸ ـ ۳۵۸ ق . م .) است . مهمترین اثر این زبان کتیبهٔ بسیار مهم داریوش بزرگ برصخرهٔ بیستون (میان همدان و کرمانشاه) است که در آن داریوش شرح نسب و چگونگی بشاهی‌رسیدن خود و جنگها و پیروزیهای خویش ونام کشورهائی که بر آنها فرمانروا بوده است بیان میکند .

تمام آثاری که اززبان فارسی باستان در دست است به خط میخی نوشته شده[۱] .

۴ ـ زبان اوستائی ـ زبان یکی ازنواحی شرقی ایران بوده است ، ولی بدرستی معلوم نیست کدام ناحیه ، ونیز روشن‌نیست که این‌زبان درچه‌زمان ازرواج افتاده . تنهااثری که ازین‌زبان دردست است «اوستا» کتاب مقدس زرتشتیان است . سرودهای خود زرتشت (گاثاها) که کهن‌ترین قسمت اوستاست حاکی از لهجهٔ قدیمتری ازین زبان است . متأخرترین تاریخی که برای زمان زرتشت میتوان قرارداد قرن ششم قبل ازمیلاد است . بنابراین زبان گاثاها تازه‌تر ازین زمان نیست ولی میتواند قدیم‌تر باشد .

اوستا به‌خطی نوشته شده‌که به‌خط اوستائی مشهوراست وظاهراً دراواخر دورهٔ ساسانی (درحدود قرن ششم میلادی) بهمین منظور از روی خط پهلوی اختراع گردیده ، وبخلاف خط پهلوی خطی روشن وساده و وافی بمقصود است .

اوستا دریک‌زمان نوشته نشده ، بلکه چنانکه‌ازچگونگی زبان‌ومضمون قسمتهای مختلفش پیداست دردوره‌های مختلف انشاء گردیده است[۲] .

۵ ـ از زبانهای کهن‌دیگر اثرمستقلی‌هنوز بدست نیفتاده ، ولی‌ازوجود بعضی‌از آنها بوسیلهٔ کلماتی که درزبانهای دیگر بجامانده ویاذکری که مورخان کرده‌اند ویابوسیلهٔ صورت میانهٔ این زبان‌ها ، آگاهیم .

ازین جمله یکی « **زبان مادی** » است که زبان شاهان سلسلهٔ ماد ومردم مغرب ومرکز ایران بوده‌است. ازسال ۸۳۵ ق . م . ببعد در کتیبه‌های شاهان آشور از مردم ماد نام‌برده شده . کلماتی ازین زبان در زبانهای یونانی ولاتینی باقی مانده ، ولی مأخذ عمدهٔ اطلاع ما ازین زبان‌کلمات وعباراتی است که در کتیبه‌های‌شاهان هخامنشی که جانشین شاهان مادی بودند بجای مانده است . ازین جمله میتوان‌کلمات xšāyaθiya- (شاه) ، vazraka (بزرگ) ، Bāxtriš (باختر ، بلخ) ، Zaraⁿka- (زرنج ـ سیستان)، vispa- (همه)، asan- (سنگ) ، Mitra- / Miθra- (مهر) رانام‌برد . تشخیص مادی‌بودن‌این کلمات‌برحسب‌قواعد زبانشناسی‌است .

۶ ـ دیگر زبانهای سغدی و خوارزمی و سکائی و پارتی است که از صورت میانهٔ آنها مدارک کتبی دردست‌است وهمه به نواحی شرقی فلات‌ایران تعلق دارند[۳] . در کتیبه‌های داریوش بزرگ نام کشورهائی که این زبانها درآنها رایج بوده یاد شده : سغد (suguda) ، خوارزم (ʰUvārazmiš) ، سکا (Saka-) و پارت (Parθava-) . همچنین ازکشورهای دیگری‌چون هرات (Haraiva-) و رخج (Harauvatiš) و بلخ (Bāxtriš) نام برده شده که زبان جداگانه داشته‌اند . درمآخذ دیگر نیز به نام زبانهای بلخی‌ورخجی‌وهروی ومروزی وسگزی و کرمانی برمیخوریم که بتدریج ازمیان رفته‌اند .

۷ ـ زبانهای ایرانی کهن بازبان‌های کهن هندوستان بخصوص زبانی که درسرودهای « ودا » Veda ، که قدیم‌ترین اثر زبانهای آریائی هند است، بکار رفته نزدیکی وشباهت بسیار دارند . غالب افعال و پیشوندها وپسوندها ولغات اصولاً یکی است . اما افعال و کلماتی نیزهست که مخصوص یکی از دودسته است ، مانند گفتن (gaub-) وسال (yār-) وبرف (Snaig-) که تنها درزبانهای ایرانی دیده میشود . برای‌دریافتن شباهت‌اساسی این زبانها میتوان به‌ده عدد اول زبان سانسکریت و اوستائی توجه نمود :

فارسی	سانسکریت	اوستائی
یک	éka	aēva
دو	dva	dva
سه	tri	Θri
چهار	čatvár	čaΘwar
پنج	páñča	panča

فارسی	سانسکریت	اوستائی
شش	ṣaṣ	xšvaš
هفت	saptá	hapta
هشت	aṣṭa	ašta
نه	náva	nava
ده	dáśa	dasa

۱ ـ برای اطلاعات بیشتر به مقالهٔ پارسی باستان درهمین مقدمه رجوع فرمائید . ۲ ـ رجوع به‌مقالهٔ اوستا درهمین مقدمه شود .

۳ ـ آثاری که بخط قدیم خوارزم بدست افتاده هنوز خوانده نشده است .

در اصوات وقواعد صرفی نیز اصولاً زبانهای کهن هندی وایرانی مشترک‌اند ، ولی‌چنانکه ازمقایسهٔ ده عدد اول نیز برمیآید بعض تفاوتهای اصلی در اصوات میان دو زبان وجود دارد که میتوان آنها را بعنوان میزان تشخیص بکار برد . از جمله در زبانهای اوستائی و فارسی باستان از « حروف دمی (aspiré) » یعنی kh، th، ph، gh، dh، bh اثری نیست و بجای آنها برحسب مورد حروف انسدادی و سایشی نظیر آنها (g، d، b، x، θ، f) دیده میشود ، چنانکه در مثالهای ذیل میتوان دید :

سانسکریت	اوستائی		سانسکریت	اوستائی	
khára -	xara –	خر	ghóṣa -.	gaoša –	گوش
gā́thā -	gāΘā -	سرود ، گاه	dhā́rāyat	dārayaṭ	نگاه‌میدارد
kápha -	kafa –	کف	bhū́mī -	būm. -	زمین

بعضی تفاوتهای اساسی دیگر باذکر مثال درجدول ذیل نموده شده است :

هند واروپائی	سانسکریت	اوستائی	فارسی‌باستان	مادی	فارسی
* ĝ	j	z	d	z	
* ĝreịos	jrayas	zrayō	draya		دریا
* ĝh	h	z	d	z	
* eĝhom	aham	azəm	adam		من
* sk̂	ch	s	s		
* pṛk. sk̂e -	prccháti	pərəsaiti	parsati		می‌پرسد
* tl , tr	- tr -	Θr	ç		
* putlo -	putrá -	puΘra -	puça -		پسر
* s	s	h	h		
* sainā -	sénā -	–	hainā -		سیاه
* k̂	ś	s	Θ	s	
* ak -	áśman -	asənga -	aΘanga -	asan -	سنگ
* k̂ụ	śv	sp	s	sp	
* ek̂uo –	aśva –	aspa –	asa –	aspa –	اسب

از مقایسهٔ زبان‌های قدیم هندی وزبانهای قدیم ایرانی است که میتوان به‌چگونگی زبان « آریائی » یعنی زبانی که اساس زبانهای ایران وهند بوده است پی برد . دراین تحقیق ، مطالعهٔ لهجه‌های « کافری » افغانستان‌مانند اشکون ashkun وکاتی kati و ویگلی waigali و پرسون prasun که ازجهتی به زبانهای‌هندی وازجهتی به زبانهای ایرانی شباهت دارند نیزسودمند است [۱] .

۸- دستور زبانهای ایرانی کهن با دستور سایر زبانهای قدیم هند و اروپائی شبیه است و با دستور زبان فارسی تفاوت محسوس دارد . درزبانهای ایرانی کهن درصرف افعال واسامی و ضمایر بسط و توسعهٔ خاص دیده میشود .

در اسامی هشت حالت میتوان تشخیص داد که عبارتند از Nominatif (نظیر حالت رفع درعربی) و Accusatif (حالت مفعولی) و Vocatif (حالت ندا) و Instrumental (مفعول معه) و Datif (مجرور به با وغیر آن) و Ablatif (مفعول منه) و Genitif (مضاف‌الیه) و Locatif (مفعول فیه) . خاتمهٔ اسامی وصفات وضمایر درهریك ازین حالات اصولاً برحسب آنکه کلمه مفرد یا تثنیه ویاجمع ، مذکر یا مؤنث ویا خنثی باشد متفاوت است ، جز آنکه بعضی از خواتیم بتدریج یکسان شده اند و از بعض خواتیم نیز در آثار موجود نمونه ای دیده نمیشود .

برای مثال میتوان به صرف کلمهٔ « دست » (مفرد) درسه زبان فارسی باستان و اوستائی وزبان ودا (قدیمترین زبان آریائی هند) توجه کرد [۲] .

---

۱ - در باب پیوند این لهجه‌ها با زبانهای هندی و ایرانی رجوع شود بـه Report on a Linguistic Mission to Afghanistan ، تألیف G. Morgenstierne (۱۹۲۶ م .) صفحهٔ ۳۹ ببعد .

۲ - همهٔ صیغه‌هائی که در این جدول ذکرشده درآثارموجود نیامده . منظورنشان دادن خواتیم و شباهت آنها درسه زبان است .

	فارسی باستان	اوستائی	زبان ودا
Nom.	dast - a^h	źast - ō	hast - ás
Acc.	dast - am	zast - əm	hast - ám
Voc.	dast - ā	zast - a	hást - a
Inst.	dast - a	zast - a	hast - ā́ (ved.)
Dat.	dast - ahyā	zast - āi	hast - ā́ya
Abl.	dast - $ā^t$	zast - āt̰	hast - ā́t
Gen.	dast - ahyā	zast - ahe	hast - ásya
Loc.	dast - aiy	zast - e	hast - é

۹ - دستگاه افعال مبسوط ومفصل است . اصولاً دو دسته خواتیم برای افعال بکار میرود : «دستهٔ اول» برای زمانهای حال و آیندهٔ وجه اخباری و زمان حال وجه التزامی ، و «دستهٔ دوم» برای زمان گذشتهٔ وجه اخباری والتزامی وماضی‌مطلق (aoriste) وافعال تمنی . خواتیم افعال تام (perfectum) وافعال امر خصوصیاتی دارند که آنها را ازدستهٔ اول ودوم جدا میکند .

افعال معلوم ، همانطور که درسایرزبانهای قدیم هند واروپائی دیده میشود ، دو دسته‌اند : « فاعلی » و « میانه »[۱] ، و هر یك در همهٔ زمانها خواتیم جداگانه دارند و بنا بر این دو دستهٔ عمده در صرف افعال بوجود می‌آورند .

وجوه افعال عبارتند از : وجه اخباری (indicatif) ، وجه التزامی (subjonctif) ، وجه تأکیدی (injonctif) ، وجه تمنی وترجی (optatif) ، وجه امری (imperatif) و وجه مصدری (infinitif) .

افعال اصلی برحسب زمانها عبارتند از مضارع ، ماضی معین (preterit) و ماضی مطلق aoriste و ماضی تام parfait و ماضی بعید و آینده . برای مثال میتوان نمونه های ذیل را از وجه اخباری که از زبان اوستائی اختیار شده در نظر آورد[۲] :

می‌برم	(فاعلی)	bar - āmi	ببرم	(فاعلی)	bar - āni
می‌برم	(میانه)	ba^{i}r - e	بشوم	(میانه)	vis - āne
بردم	(فاعلی)	bar - əm	ببراد	(فاعلی)	bar-ōit̰
بردم	(میانه)	ba^{i}r - e	ببراد	(میانه)	bar - aēta
ببر	(فاعلی)	bar - a	خواهم گفت	(فاعلی)	vaxšyā
ببر	(میانه)	bar - aŋuha	دیده بودم	(فاعلی)	didaēm

۱۰ - دراشتقاق افعال وساختن کلمات تازه گذشته ازشدت وضعف حرکات (Ablaut) ازعدهٔ بسیاری پیشوند وپسوند استفاده می‌شود که در زبانها ولهجه‌های امروزی ایران تقلیل کلی یافته ودر زبان فارسی کنونی بسیار محدود شده است ، اما اثر بعضی پیشوند هاوپسوند های قدیم را میتوان درکلمات امروزی دید ، چنانکه از مثالهای ذیل برمی‌آید[۳] :

آوردن	ā + bar	گذر	vi+tar
آمدن	ā + gam	گمان	vi + man
آرمیدن	ā + ram	کرده	karta + aka
افروختن	abi + ruč	آسمان	as + man
افتادن	ava + pat	میهمان	maeΘ + ana
انجمن	ham + gam	روزن	raoč + ana
پیغام	pati + gam	برد(ه)	bar + ta
نوشتن	ni + pis	زنده	ziv + ant + aka
آزمودن	ā + uz + ma	کندن	kan + tanaiy

۱ - افعال فاعلی (actif) اصولاً افعالی‌هستند که درآنها توجه به سرزدن‌فعل از «فاعل» معطوف‌است . افعال‌میانه اصولاً آنهائی هستند که درآنها نتیجهٔ فعل عاید فاعل میشود یابه اوارتباط می‌یابد (مثل غنیمت گرفتن و خودرا شستن) ومیتوان گفت افعال میانه بین افعال فاعلی وافعال مجهول (passif) قراردارند . اما درزبانهای ایرانی باآنکه‌صورت صرفی این افعال‌حفظ شده همیشه معنی آن معنی «میانه» نیست . ۲ - چون همهٔ صیغه ها ازیك فعل یایك شخص بجانمانده نمیتوان وحدت فعل و شخص را دراین نمونه حفظ نمود . ۳ - زیر پیشوند یاپسوند خط کشیده شد . جزء دیگر جزء اصلی کلمه است .

در زبانها ولهجه هـای امروزی ایران دستور زبان ساده‌تری جانشین دستور زبان های قدیمی شده : تصریف اسامی وغالب صورقدیم افعال‌ازمیان رفته وپاساده شده . تقسیم‌اسامی وضمائر به‌مؤنث ومذکر وخنثی، جز بصورت ناقصی که در بعضی لهجه‌ها باقی مانده ، دیگر دیده نمیشود . صیغهٔ تثنیه نیز ناپدید گردیده[۱] .

زبانهای ایرانی میانه

۱۱ ـ زبانهای میانه فاصل بین زبانهای کهن و زبانهای کنونی ایران‌اند . دشوار است بگوئیم زبان‌های میانه ازچه تاریخی آغاز میشود . اگر درنظر بیاوریم که سیر و تحول زبان از صورتی بصورتی دیگر تدریجی است این نکته نیز بدست میآید کـه تصور حد قاطعی میان زبانهای‌کهن ومیانه و کنونی همیشه ممکن نیست .

میزان تشخیص زبانهای میانه اصولاً یکی تفاوت آنها نسبت بصورت قدیمتراین زبانها (عموماً ساده‌تر بودن) ، ودیگرمتروك بودن آنهاست . اما ممکن است بعضی از زبانهای رایج در تحول محافظه کارتـر از بعضی زبانهای متروك باشند (چنانکه پشتو وآسی از پارتی وفارسی میانه محافظه‌کارترند) .

از کتیبه‌های شاهان اخیر هخامنشی میتوان دریافت که زبان فارسی باستان از همان ایام روبسادگی میرفته و اشتباهات دستوری این کتیبه‌ها ظاهراً حاکی ازاینست که رعایت این قواعد از رواج افتاده بوده است. بنابراین میتوان مقدمهٔ ظهورفارسی‌میانه را باواخردورهٔ هخامنشی‌منسوب‌داشت(حدودقرن‌چهارم پیش‌ازمیلاد) .

۱۲ ـ اطلاع ما از زبانهای ایرانی میانه باکشفیاتی که‌از اوایل این قرن در آسیای مرکزی و چین حاصل شد افزوده گردید وچند زبان میانه که قبلاً از آنهـا آگاه نبودیم بدست‌آمد . فعـلاً از زبانهای میانه فارسی میانه (پهلوی ، زبان ساسانیان) و زبان پارتی (زبان اشکانیان) و زبان سُغدی و زبان سَکائی (ختنی) و زبان خوارزمی شناخته شده . قطعات کوچکی نیز بخطی مشتق از خط یونانی بدست افتاده کـه ظاهراً هپتالی[۲] و از زبانهای ایرانی است[۳] .

ازاین گذشته کلمات بسیاری از زبانهای پهلوی و پارتی که در دوره های ساسانی و اشکانـی وارد زبان ارمنی شده از مآخذ عمده برای تحقیق زبانهای میانهٔ ایران بشمار میرود .

۱۳ ـ زبانهای‌ایرانی‌را معمولاً میتوان‌برحسب شباهت صوتی ودستوری ولغوی آنها بدودستهٔ‌عمده تقسیم کرد : دستهٔ غربی و دستهٔ شرقی .

زبانهای فارسی باستان ومادی وفارسی‌میانه (پهلوی) وپارتی وفارسی کنونی بدستهٔ غربی تعلق‌دارند . زبانهای سغدی وسکائی وخوارزمی وآسی (اوستی) بدستهٔ شرقی متعلق‌اند . زبان اوستائی ازجهاتی بزبانهای دستهٔ غربی وازجهاتی بزبانهای دستهٔ شرقی شبیه‌است ، ازینرو منسوب داشتن آن بیکی ازین دو دسته آسان نیست . ازلحاظ موطن از زبانهای شرق ایران است[۴] .

این‌تقسیم بندی در زبانها ولهجه‌های امروزی ایران نیزصادق است ، چنانکه فارسی و کردی ولری وبلوچی و لهجه‌های سواحل جنوبی خزر ولهجه‌های مرکزی وجنوبی ایران همه بدستهٔ غربی‌تعلق دارند ولی پشتو (زبان محلی‌افغانستان) ویغنوبی (بازماندهٔ سغدی) ولهجه‌های ایرانی فلات پامیر وآسی (که مردم آن ازمشرق بقفقاز کوچیده‌اند) بدستهٔ شرقی متعلق‌اند . لهجه های‌کافری افغانستان دنبالهٔ زبانی هستند که شاید حد فاصل میان زبانهای هندی و ایرانی بوده است ، و از اینجهة باهر دو دسته وجوه مشترکی دارد ، اما حقاً شباهت آنها بزبان هندی بیشتر است[۵] .

۱۴ ـ در زبانهای میانه بطور کلی میتوان گفت که دستور زبان ساده‌تر شده وتصریف‌اسامی وصفات

---

۱ ـ برای توضیح این مطالب قسمت لهجه‌های کنونی این مقاله دیده شود .

۲ ـ بقیاس سکه های هپتالی که بهمین خط است .

۳ ـ درقرائت این‌قطعات هنوز بعضی تردیدات هست . رجوع شود به « Die Berliner Hephtaliten - Fragmente » اثر O. Hansen در La Nouvelle Clio , t. III (1951) fasc . 1

٤ ـ درین باب رجوع شود به «Dialektologie der Westiranischen Turfantexte» تألیف P. Tedesco در Le Monde Oriental جلد XV ص ۲۵۵ ببعد ؛ وانتقاد نظر تدسکو در : «Report on a Linguistic Mission to Afghanistan» اثر G. Morgenstierne طبع نروژ ، ص ۲۹ .

٥ ـ به اثر فوق Morgenstierne ص ٥٠ ببعد رجوع شود .

وضمائر اگر ازمیان نرفته مختصر گردیده و دستگاه مفصل افعال بـا وجوه وحالات و زمانهای متعدد بسادگی گرائیده وبکاربردن حروف اضافه برای تعیین حالات مختلف اسم بیش از زبانهای کهن معمول گردیده و افعال مرکب رواج بیشتری یافته‌اند .

در زبانهای میانهٔ دستهٔ غربی تطور بسوی سادگی بیشتر پیش رفته . در پهلوی وپارتی عملاً اسامی صرف نمیشوند . تثنیه ازمیان رفته است . تشخیص مذکر ومؤنث و خنثی نیز عملاً ناپدید شده (درکتیبه های پهلوی بعضی اسامی به y ختم میشوند که درپهلوی کتابی بصورت w درآمده . گمان میرود که این y اثری از خواتیم اسامی درحالات غیر فاعلی «Obliquus Casus» باشد .

۱۵ ــ در این دو زبان از ماده های اصلی فعل مادهٔ مضارع کـه فعل امر و فعل التزامی نیز از آن ساخته میشود باقی مانده ؛ ماضی ومشتقات آن ، چنانکه درفارسی دری وغالب لهجه‌های کنونی ایران معمول است ، ازصفت مفعولی (participe passé passif) ساخته میشود ، واین یکی ازممیزات مهم این زبانهاست . برای ادای معنی «من گفتم» درحقیقت عبارت «گفتهٔ من» ، باضمیر ملکی بکارمیرود ، باین نحو (فارسی میانه) :

	باضمیر متصل	باضمیر منفصل
گفتم	-m guft	man guft[1]
گفتی	-t guft	tō guft
گفت	-š guft	ōy guft
گفتیم	-mān guft	ēmā guft
گفتید	-tān guft	šumā guft
گفتند	-šān guft	ēšān guft

باین ترتیب ضمیر ملکی درحقیقت جایگزین‌ضمیر فاعلی شده است . این طرز بنا کردن فعل‌ماضی یکی از موجباتی است که در نتیجهٔ آن در غالب لهجه‌های غربی ایران ، واز جمله فارسی ، ضمایر و صیغه‌های حالت اضافه اهمیت وتسلط یافته ، وغالباً‌ضمایر فاعلی وسایر ضمایررابکلی ازصحنهٔ‌زبان رانده است (درفارسی «من» اصولاً ضمیر ملکی است ، که از mana درفارسی باستان نتیجه شده . ضمیر فاعلی درفارسی‌باستان برای متکلم adam است که درفارسی اثری‌از آن بجانمانده ، ولی‌درلهجه‌های شرقی‌ایران عموماً ودربعضی‌لهجه‌های غربی مانند پارتی وخلخالی وتاتی اثر آن بجاست .

درمورد افعال‌لازم ، صفت مفعولی بافعل معین، یعنی بازمانِ حاضر فعل ـ ah = بودن، برای‌ساختن ماضی بکار میرود . درسوم شخصْ صفت مفعولی بتنهائی کار فعل‌را انجام میدهد . درپارتی سوم شخص جمع گاه بافعل معین بکار میرود و گاه بدون آن . درفارسی میانه صرف فعل ماضی لازم چنین است[1] :

آمدـیم	āmad - hēm	آمدـم	āmad - ham
آمدـید	āmad - hēd	آمدـی	āmad - hē
آمدـند	āmad - hand	آمد	āmad

که درفارسی «آمدم ، آمدی ، آمد . . . الخ» از آن نتیجه شده .

۱۶ ــ زبانهای دستهٔ شرقی یعنی سغدی و سکائی (ختنی) و خوارزمی وآسی و پشتو وعـده‌ای از لهجه‌های فلات پامیردرلغات‌وتغییرات صوتی وقواعد دستوری‌مشترکاتی دارند که آنها را ازدستهٔ غربی متمایز میسازد . برای‌مثال میتوان لغات ذیل‌را درنظر آورد :

سکائی kanthā ، سغدی knδ = شهر (جزء آخر بسیاری شهرها مانند سمرقند و خجند و بناکت ویارکند همین کلمه است) .

سغدی (γw'r'nt) xvarant ، سکائی hvarandau ، اورموری xvarints^a = راست (برابر چپ) .

سکائی saha ، اورموری sikak ، پشتو sōe ، پراچی sahøk = خرگوش .

پراچی āγun ، پشتو āγustel = لباس پوشیدن .

وخی γar ، پراچی gir ، شغنانی žir ، یزغلامی γrtsōk = سنگ ، صخره .

---

۱ ــ دراین جدول تنها یك صورت ذکرشد واز صور دیگر که نزدیك باین صورت است صرفنظر گردید .

پراچی pē پشتو paī ، شغنانی pai = شیر (نوشیدنی) .

کلمهٔ «من» در حال فاعلی نمونهٔ خوبی برای شباهت لهجه‌های این‌دسته است : سغدی ^{a}zu ، سکائی azu (aysu) ، پشتو zə ، اورموری وسنگلیچی az ، یغنوبی az ، مونجانی zo ، وخی‌وشغنانی wuz ، آسی äz (در اوستائی azəm ، درفارسی‌باستان adam) . همچنین بعض کلمات ایرانی‌مانند -gaub گفتن و -gmata که صفت مفعولی -gam (رفتن) است و آمدن‌فارسی ومدن وآمدن پهلوی و âgad پارتی‌از آن‌نتیجه میشود درلهجه‌های شرقی یانیست یا نادر است .

۱۷ ـ ازحیث مشترکات دستوری میتوان فقدان کسرهٔ اضافه یا نظیر آنرا در زبانهای شرقی ذکر کرد [۱] . همچنین در ساختمان افعال میتوان مشترکاتی یافت ، چنانکه در سغدی وخوارزمی صیغهٔ ماضی را میتوان ازمادهٔ مضارع بنا کرد ، بخلاف فارسی وپارتی که ماضی‌را همیشه ازصفت مفعولی میگیرد . ونیز این دوزبان کلمهٔ «کام» را برای بنای فعل آینده وبعنوان معین‌فعل بکار می‌برند و dâri (داشتن) را برای ساختن افعال تام متعدی .

دراصوات نیزمیتوان مشترکات عمومی یافت ، چنانکه عموماً حروف انسدادی آوائی (g, d, b) درآغاز کلمات درزبانهای شرقی‌تبدیل بحروف سایشی نظیرخودمیشوند (γ, δ, β) مثلاً «گوش» (دراوستائی -gaoša ، در فارسی باستان -gauša) در سغدی γōš (γwš) ودرپشتو γwaž ودریدغه γū ودرسنگلیچی γōi ودر وخانی γis ودرشغنانی γūž (اما درپراچی gi و gōš ودر اورموری gōi این دو زبان را باید از زبانهای شرقی جنوبی محسوب داشت ؛ بقیهٔ زبانهای شرقی متعلق بدستهٔ شمالی اند) .

و «دور» (دراوستائی -dūra ، درفارسی‌باستان -dūra) درسغدی δūr (δwr) ، در وخانی δir در شغنانی δar درپشتو lire (l از δ) ودریدغه lūro (اما درپراچی durīn ودرسنگلیچی dīr) .

و « بخش کردن » در سغدی βγs ودر پشتو weš (از -baxšya مقایسه شود با -bāji = باج ، سهم و -baga = خدا (قاسم) در فارسی باستان) .

نیزمیتوان‌استنباط تدسکورا ذکر کرد که بموجب‌آن -ah و -âh درآخر کلمات آریائی (دراوستائی بترتیب å و ō و در فارسی باستان a^{h} و $â^{h}$) در زبانهای شرقی تبدیل به ê و i میشود (اثر مذکور ، صفحهٔ ۲۵۶) .

۱۸ ـ اززبان‌های میانهٔ ایران آنها که اثری بجا گذاشته‌اند بدینقرارند :

زبان پارتی ـ زبان‌پارتی زبان قوم‌پارت ازاقوام شمال‌شرقی ایران‌است وزبانی‌است که ازجمله معمول اشکانیان بوده‌است . ازین زبان دودسته آثارموجود است : یکی‌آثاری که بخط پارتی ، که خطی مقتبس‌ازخط آرامی‌است ، نوشته‌شده ودیگر آثارمانوی‌است که بخط مانوی ، که مقتبس‌ازخط سریانی‌است ، ضبط گردیده .

قسمت عمدهٔ نوع اول کتیبه های شاهان متقدم ساسانی است که علاوه بر زبان فارسی میانه بزبان پارتی‌هم نوشته شده (وگاه نیزبیونانی) . قدیمترین این نوع آثاراسنادی است که در اورامان کردستان بدست آمده [۲] (کتیبهٔ کال جنگال نزدیك بیرجند باحتمال قوی متعلق بدورهٔ ساسانی است [۳]) . ازمهمترین این‌آثار روایت پارتی کتیبهٔ شاپوراوّل بردیوار «کعبهٔ زرتشت» (نقش رستم) وکتیبهٔ نرسی درپایکولی وکتیبهٔ شاپور اول در حاجی‌آباد فارس است .

دراین کتیبه‌ها مانند کتیبه‌های پهلوی عدهٔ زیادی هزوارش آرامی بکاررفته که عموماً باهزوارشهای پهلوی متفاوت است .

---

۱ ـ تدسکو P. Tedesco این نکته‌را یکی از دلایل تعلق زبان اوستائی بدستهٔ غربی زبانهای ایرانی گرفته است .

۲ ـ از اسناد اورامان که برپارشمن نوشته شده یکی متعلق به ۸۸ ق . م . است که بخط وزبان یونانی است و بر پشت آن چند کلمه ای بخط پارتی نوشته شده که ظاهراً جدیدتر است . سند دیگر متعلق به ۸۸ ق . م . یا ۱۲ م . است (بسته باینکه تاریخ سطر اول را ۳۰۰ یا ٤۰۰ بخوانیم) که همهٔ آن پارتی است . رجوع شود به : The Pahlavi Documents from Avromân (Le Monde Oriental. 1923) توسط H.S.Nyberg صفحهٔ ۱۸۲ و بعد و «Paikuli» تألیف E.Herzfeld صفحهٔ ۸۳ وبعد .

۳ ـ رجوع شود به مقالهٔ W.B.Henning در Jour. of Roy. Asia. Soc. ، اکتبر ۱۹۵۳ .

اسناد سفالی که دراکتشافات اخیر «نسا» ، شهرقدیمی پارت که محتملاً مقبرهٔ شاهان‌اشکانی در آن قرارداشته ، بدست‌آمده بخط آرامی (نزدیك بخط نسخهٔ اورامان) است . هنوز کاملاً مسلم نیست که زبان این اسناد پارتی است یا آرامی . اگر چنانکه محتمل است پارتی باشد میتوان این اسناد را که متعلق به‌قرن اول پیش از میلاد است قدیمترین سند زبان پارتی شمرد[1] .

۱۹ ـ آثار مانوی پارتی از جملهٔ آثاری است که دراکتشافات اخیرآسیای مرکزی (تورفان)بدست آمد . این آثارهمه بخطی که معمول‌مانویان‌بوده ومقتبس‌ازسریانی‌است‌نوشته شده وبخلاف‌خط پارتی‌هزوارش ندارد ونیز بخلاف خط کتیبه ها که صورت تاریخی دارد ، یعنی تلفظ قدیمتری از تلفظ زمان تحریر را می‌نمایاند ، حاکی از تلفظِ زمان تحریر است .

این آثاررا میتوان دو قسمت کرد : یکی آنهائی که درقرن سوم و چهارم میلادی نوشته شده وزبان پارتی اصیل است ، دیگر آثاری که از قرن ششم ببعد نوشته شده و محتملاً پس از متروك شدن زبان پارتی برای رعایت سنت مذهبی بوجود آمده (هنوز اثری که قطعاً بتوان بفاصلهٔ میان قرن چهارم و ششم منسوب دانست بدست نیامده) .

نسخی که ازآثار مانوی بدست آمده عموماً متأخر ازتاریخ تألیف‌ومتعلق بقرن هشتم ونهم میلادی است . در خط مانوی حرکات بصورت ناقص ادا نموده شده است .

۲۰ ـ گذشته از آثاری که یاد شد کلمات پارتی که درزبان ارمنی باقی مانده بخصوص ازاین‌جهة که باحرکات ضبط شده برای تحقیق این زبان اهمیت بسیار دارد .

اگر آثار نسا را پارتی بشماریم ، و همچنین‌باتوجه به سند اورامان و پدیدآمدن خط پارتی درقرن اول میلادی (بجای خط یونانی که از زمان سلوکیها رواج یافته بود) میتوان گفت که زبان پارتی ازاوایل قرن اول میلادی یا کمی قبل از آن قوت گرفته و زبان رسمی و درباری شده بود .

انحطاط زبان پارتی را میتوان ببعد از قرن چهارم میلادی ، یعنی پس از جایگیر شدن سپاهیان ساسانی برای مقابله با حملات اقوام شمالی منسوب داشت .

از لهجه های موجودایران هیچیك را نمیتوان دنبالهٔ مستقیم‌زبان پارتی شمرد ، لهجه های‌امروزی خراسان عموماً لهجه های زبان فارسی است و زبان اصلی این نواحی در برابر هجوم اقوام مختلف ونفوذزبان رسمی دورهٔ ساسانی از میان رفته است ، ولی زبان پارتی در دورهٔ حکومت اشکانیان بنوبهٔ خود درزبان‌فارسی میانه (پهلوی) تأثیر کرده و این تأثیر را در زبان فارسی امروز نیز میتوان دید[2] .

۲۱ ـ فارسی میانه[3] ـ ازاین زبان که صورت میانهٔ فارسی باستان وفارسی کنونی‌است وزبان رسمی ایران دردورهٔ ساسانی بوده آثارمختلف بجامانده است که آنهارا میتوان بچنددسته تقسیم کرد : ۱ ـ کتیبه‌های دورهٔ ساسانی که بخطی مقتبس از خط آرامی ، ولی جدا از خط پارتی ، نوشته شده . ۲ ـ کتابهای پهلوی که بیشتر آنها آثار زرتشتی است وخط این آثار دنبالهٔ خط کتیبه های پهلوی و صورت تحریری آن است . ۳ ـ عباراتی که برسکه و مهر و نگین و ظروف و جز آنها بجا مانده است . ٤ ـ آثار مانوی که بخط مانوی نوشته شده و همه از کشفیات اخیر آسیای مرکزی است . هم چنین باید کتیبه های منقوشی راکه در کنیسهٔ « دورا Dura » یافت شده ، ونیز مخطوطات پهلوی راکه بخط تحریری شکسته برروی پاپیروس بدست افتاده در شمار آورد .

در همهٔ این آثار بجزآثار مانوی هزوارش های آرامی بکار رفته است . خط کتیبه ها وخط کتاب ها

---

۱ ـ رجوع شود به Parthian Administrative Documents from South Turkemenistan در : Papers Presented by the Soviet Delegation at the XXIII Intern. Congress of Orient. (قسمت ایران ، ارمنستان وغیره) . مسکو ۱۹۰٤ صفحهٔ ۹٤ ببعد .

۲ ـ رجوع شود به Die nordiranischen Elemente in der neupersichen Literatursprache bei Firdosi توسط W. Lentz در Zeitsch. für Indologie u. iranistik سال ۱۹۲٦ ، ص ۳۱٦ ـ ۲۰۱ .

۳ ـ این زبان معمولاً «پهلوی» نامیده میشود ولی بعضی از ایران شناسان اصطلاح «پهلوی» را که از کلمهٔ «پرثو=پارت» مشتق میشود برای زبان پارتی بکاربرده وزبان دورهٔ ساسانیان راکه اصلاً زبان جنوب‌ایران‌است «پارسیك» (فارسی) نامیده‌اند.

و همچنین خط سکه‌ها و مهرها و نگین‌ها خطوط تاریخی است ، یعنی حاکی ازتلفظ قدیمتر زبان است ، ولی خط مانوی تلفظ معمول زمان را منعکس میسازد [۱] .

۲۲ ـ آثار موجود زبان پهلوی مفصلترین جزء ادبیات پیش از اسلام است و ازین میان سهم عمده خاص آثار زرتشتی است . بیشتر نزدیك بتمام آثار پهلوی کتابی آثار زرتشتی است که غالباً در حدود قرن سوم هجری تدوین شده ، هرچند اصل بعضی از آنها بدورهٔ ساسانی میرسد .

مهمترین کتیبهٔ زبان پهلوی کتیبهٔ شاپوراول در کعبهٔ زرتشت (نقش‌رستم) است . از کتیبه‌های دیگر میتوان کتیبهٔ «کرتیر» موبد ساسانی را در نقش رجب و کعبهٔ زرتشت و کتیبهٔ نرسی را در پایکولی نام برد .

از آثار پهلوی کتابی که خاص ادبیات زرتشتی است دینکرد و بندهشن و دادستان دینیك و مادیکان هزار دادستان و ارداویراف نامه و مینوگ خرد و نامه‌های منوچهر و پندنامهٔ آذرباد ماراسپندان و هم چنین تفسیر پهلوی بعضی اجزاء اوستا را نام باید برد . از آثاری که جنبهٔ دینی بر آنها غالب نیست یادگار زریران و کار نامهٔ اردشیر بابکان و درخت آسوریگ و خسرو کواتان وریذك و مادیگان‌شترنگ درخور ذکر است .

۲۳ ـ زبان‌فارسی کنونی دنبالهٔ زبان پهلوی‌است . امّا عدهٔ زیادی لغات پارتی اززمان تسلط اشکانیان درفارسی میانه (پهلوی) و درنتیجه درفارسی کنونی راه یافته . ازاین قبیل است کلمات فرشته ، جاوید ، اندام ، افراشتن ، خاستن و مرغ که در فارسی میانه (از آثار تورفان) بترتیب frēstag ، jāyēd و hanām و awrāst و -xist و murv است . هم چنین پور (در پهلوی : pus = پسر) و مهر و چهر و شاهپور و فرزانه و پهلوان را باید طبق قواعد زبانشناسی ازکلمات پارتی محسوب داشت .

برای آنکه میزان نزدیکی و دوری پارتی میانه با فارسی میانه (پهلوی) تا حدی بدست‌آید میتوان بلغات ذیل که هریك مثالی برای یکی از تفاوتهای صوتی دو زبان است توجه نمود :

فارسی کنونی	فارسی میانه	پارتی
دانستن	dān-	zān-
دل	dil	zird
گناه	šahryār	šahrdār
زنده	vināh	vinās
شهریار	zīndag	živandag
پیغام	paigām	padgām
(نیوشیدن)	niyōš	nigōš
(پذیرفتن)	padīrift	padgrift
پاك	dah	das
آفرین	bay	ba
پسر	pāk	pawāg

فارسی کنونی	فارسی میانه	پارتی
چهار	āfrīn	āfrīvan
اوی	pus	puhr
این	cahār	cafār
راست	ōy	ōδ
جاوید	ēn	im
(جدا)	rāst	rāst
در	yāvēδ	žāyedān
هشتن	žudī	yud
ده	dar	bar
بغ ، بیك	hil	hirz
را (علامت مفعول)	rāy	vasnād

ازجملهٔ تفاوتهای آشکار پارتی و فارسی میانه اینست که در فارسی میانه بین مضاف ومضاف الیه ومیان صفت وموصوف عموماً i(g) ، که صورت قدیمتر کسرهٔ اضافهٔ فارسی است (در کتیبه ها و کتب پهلوی هزوارش آرامی دارد) بکارمیرود ولی درپارتی برای اضافه عموماً علامت خاصی نیست ، ولی گاه čē بجای i(g) ، بکار برده می شود [۲] .

۲۴ ـ **زبان سغدی** ـ این‌زبان در کشورسغد که سمرقند وبخارااز مراکز آن بودند رایج بوده‌است . یك زمان سغدی زبان بین‌المللی آسیای مرکزی بشمار میرفت و تا چین نیز نفوذ یافت . آثار سغدی همه از اکتشافات اخیر آسیای مرکزی و چین است .

آثار سغدی‌را میتوان ازچهار نوع‌شمرد : آثار بودائی ، آثار مانوی ، آثار مسیحی ، آثارغیردینی.

---

۱ ـ پازند زبان یا لهجهٔ خاصی نیست ، همان فارسی دری بدون لغات عربی است که بخط اوستائی بنویسند . تنها زرتشتیان آنرا بکار برده‌اند .

۲ ـ برای مقایسهٔ زبان فارسی میانه و پارتی و تفاوتهای آنها رجوع شود به Dialektologie der Westiranischen Turfantexte توسط P. Tedesco در Le Monde Oriental جلد XV .

ازین میان آثار بودائی مفصلتر است .

خط سغدی خطی است مقتبس از خط آرامی ودر آن هزوارش بکار میرود ، اما عدهٔ این هزوارشها اندك است . همهٔ آثار بودائی وهمچنین آثـار غیر دینی و کتیبه قربلگسون در مغولستان (بسه خط چینی و اویغوری وسغدی ، متعلق بقرن سوم هجری) هم باین خط است .

آثار مسیحی بخط سریانی وآثار مانوی بخط خاص مانویان نوشته شده .

۲۵ ـ میان آثار بودائی ومسیحی ومانوی مختصر تفاوتی ازحیث زبان دیده میشود که نتیجهٔ تفاوت لهجه و تفاوت زمانی این آثار است . آثار سغدی مسیحی ظاهراً تلفظ تازه‌تری را نشان میدهد . خط اصلی سغدی که آثار بودائی بآن نوشته شده مانند خط پهلوی خط تاریخی است وحاکی از تلفظ قدیمتری است .

زبان سغدی دربرابر نفوذ زبان فارسی وترکی بتدریج از میان رفت . ظاهراً این زبان تا قرن ششم هجری نیز باقی بوده است . امروز تنها اثر زنده‌ای که اززبان سغدی بجامانده لهجهٔ مردم یغنوب است که در یکی از دره های رود زرفشان بدان سخن میگویند و بازماندهٔ یکی از لهجات سغدی است .

۲۶ ـ زبان سکائی (ختنی) ـ این زبان زبان یکی ازاقوام سکائی مشرق است که یك زمان برختن در جنوب شرقی کاشغر استیلا یافتند و زبان خود را در آن سامان رایج ساختند (اطلاق نام ختنی باین زبان از این روست) .

آثار زبان سکائی عموماً متعلق به قرن هفتم تا دهم میلادی‌است وعبارت ازآثار بودائی ، متون طبی ، داستانها وقصص ، نامه‌های بازرگانی ، اسناد رسمی وغیر اینهاست . قسمت عمدهٔ این آثار ترجمه ازسانسکریت ، ولی قسمتی نیز ترجمه از زبان تبتی و یا انشاء اصیل است .

در آثار موجود این زبان میتوان صورت قدیمتر و صورت تازه تری تشخیص داد . صورت قدیمتر این زبان از حیث دستور زبان به‌زبانهای ایرانی کهن شبیه است : اسم در هفت حالت صرف میشود و دستگاه افعال مفصل است ، اما درصورت تازه ترِ سکائی صرف اسامی وافعال خیلی ساده تر شده . تلخیص فوق‌العادهٔ اصوات سکائیِ تازه یکی از ممیزات آن بشمار میرود .

۲۸ ـ زبان خوارزمی . زبان خوارزمی معمول خوارزم بوده و ظاهراً تاحدود قرن هشتم هجری رواج داشته است و پس ازآن جای بزبان فارسی و ترکی سپرده .

کشف آثار زبان خوارزمی ، گذشته ازکلماتی که ابوریحان بیرونی درآثارالباقیه ذکر کرده ، بکلی تازه است و از سال ۱۹۲۷ میلادی آغاز میشود . این آثارعبارت است از دو نسخهٔ فقهی بزبان عربی که درآن عباراتی بزبان خوارزمی نقل شده ، ونیز لغت نامه‌ای که برای توضیح عبارات خوارزمیِ یکی ازین نسخ نوشته شده ، ولی مهمترین اثر زبان خوارزمی مقدمة الادب زمخشری است مشتمل برلغات عربی و ترجمهٔ خوارزمی که در سال ۱۹٤۸ بدست افتاد .

آثار خوارزمی همه بخط عربی نوشته شده ولی هنوز خواندن و تعبیر آنها پایان نیافته (خواندن آثار مختصری که اززبان قدیم خوارزم بخطی مقتبس ازخط آرامی بدست افتاده هنوزممکن نگردیده‌است). اشکال عمده ای که در خواندن عبارات خوارزمی مقدمة الادب وجود دارد اینست کـه کلمات عموماً اعراب ندارد و نقطه گذاری آنها نیز ناقص است .

زبان خوارزمی با زبان نواحی اطراف یعنی زبان سغدی و سکائی و آسی نزدیك است . در زبان خوارزمی چنانکه از مقدمة الادب و نسخ فقهی مذکور برمیآید عده ای لغات فارسی و عربی وارد شده که حاکی از تأثیر این دو زبان در خوارزمی است .

۲۹ ـ گذشته اززبانهای میانهٔ فوق‌الذکر که زبانهای‌عمده‌ای هستند که‌آثارآنها امروزبدست است ، زبان دیگری که بازبان سکائی ختن رابطهٔ نزدیك دارد درحوالی «تمشق» Tumshuq درشمال شرقی کاشغر معمول بوده که آثار مختصری ازآن بدست افتاده ، ولی هنوز کاملاً روشن نیست .

صورتی از زبان آسی میانه را میتوان دربعضی اسامی تاریخی وجغرافیائی وهمچنین دربعضی کلماتی

که در زبان مجارستانی داخل شده بازیافت (مانند kard : شمشیر ، gazdag : توانگر) .

زبانی که به زبان طخاری مشهور شده ودولهجهٔ اساسی بنام « کوچی » و « اگنی » دارد هرچند از زبانهای هند و اروپائی است ولی از زبانهای ایرانی نیست ، بلکه مانند ارمنی زبانی مستقل است .

زبانها ولهجه‌های ایرانی کنونی

زبانها و لهجه های ایرانی که امروز متداول است و از قفقاز تا فلات پامیر و از عمان تا آسیای مرکزی بدانها سخن میگویند تنوع بسیار دارد . ازین میان زبان فارسی بمناسبت ادبیات پردامنه و اعتبار تاریخی و نفوذ آن در سایر زبانها و لهجه های ایرانی ، و نیز در چند زبان غیر ایرانی (ترکی واردو) ، اهمیت خاص دارد .

زبانها ولهجه های ایرانی کنونی را میتوان بچندگروه تقسیم کرد. نخست این زبانها بدودستهٔ شرقی و غربی تقسیم میشوند . این تقسیم چنانکه در مورد زبانهای میانهٔ ایران ذکر شد برحسب مشترکات صوتی و لغوی و دستوری است .

۳۰ ـ زبانهای ایرانی شرقی که امروز رایج است بدینقرار است :

۱ ـ **آسی**[۱] Ossète . که درقسمتی از نواحی کوهستانی قفقاز مرکزی رایج است ودرآن دولهجهٔ مهم ، یکی « ایرون Iron » و دیگری « دیگورون Digoron » میتوان تشخیص داد . آس‌ها یا آلانها که بنام آنها در تاریخ مکرر برمیخوریم اصلاً از مشرق دریای خزر باین نواحی کوچ کرده اند و ازاینرو زبان آنها با زبان سغدی و خوارزمی ارتباط نزدیك دارد .

آسی درمیان زبانهای ایرانی کنونی مقامی‌خاص دارد . این زبان یکی‌اززبانهای بسیارمعدودی است که زبان فارسی درآن تقریباً نفوذ نیافته (لهجهٔ کومزاری از لهجه های ایرانی عمان نیز از دایرهٔ نفوذ زبان فارسی بیرون است) و بسیاری از خواص زبانهای کهن ایران را تا کنون محفوظ داشته (مانند صرف اسامی در حالات هفت گانه وبکاربردن پیشوندهای‌متعدد برای‌افعال‌وغیره) وازبدوی‌ترین زبانهای‌ایرانی امروزبشمارمیرود.

ادبیات آسی شامل داستانها و افسانه های جالبی است که ازقرن گذشته شروع به ضبط آنها گردیده است . از معروفترین این داستانها سلسله داستانهای قهرمانان « نَرت Nart » است .

امروز برای آسی خط روسی بکار میرود ودامنهٔ اقتباس آسی از روسی روزبروز توسعه می‌یابد .

۲ ـ **یغنوبی** . این زبان بازماندهٔ یکی از لهجه های سغدی است که در درهٔ یغنوب ، میان جبال زرفشان و حصار ، بدان سخن میگویند و تنها اثر زنده ایست که از زبان سغدی بجای مانده و در آن مانند زبان سغدی هنوزمیتوان ماضی را ازمادهٔ مضارع بنا کرد (akunim = کردم) وعلامت جمع نیزدرآن t- است . از این جهت با زبان آسی که علامت جمع درآن tœ- است شبیه است . یغنوبی نیز مانند سایرلهجه‌های ایرانی بسیاری از لغات فارسی و عربی را اقتباس کرده است .

۳ ـ **پشتو** . این زبان زبان محلی افغانستان و قسمتی از ساکنان سرحدات شمال غربی هندوستان است . هرچند زبان فارسی و عربی در این زبان نفوذ یافته ، ولی این زبان که امروز در افغانستان بیش از گذشته مورد توجه است ، بسیاری از خصوصیات اصیل زبانهای ایرانی را حفظ کرده و خود لهجات مختلف دارد (وزیری ، آفریدی ، پیشاوری ، قندهاری ، قلزه‌ای ، بنّوچی وغیره .وَنتسی Vanetsi را باید حقاً لهجهٔ جدائی بشمار آورد که با پشتو رابطهٔ نزدیك دارد) . در پشتو هنوز تشخیص جنس (مذکر و مؤنث) وصرف اسامی رایج است .

زبان پشتو صاحب آثار وادبیات است ، ازجمله آثارشاعرمعروف این‌زبان «خوشحال‌خان» را میتوان ذکر کرد . همچنین مقدار زیادی اشعار محلی و داستان وافسانه باین زبان موجود است . در ایام اخیر که این زبان مورد نظر دولت افغانستان قرارگرفت آثار متعددی باین زبان انتشار یافت .

٤ ـ **لهجه های فلات پامیر** . در فلات پامیر میان افغانستان و هندوستان و چین و ترکستان هنوز عده ای اززبانها ولهجه‌های ایرانی رایج‌است . عدهٔ کسانی که به هریك ازین زبانها سخن میگویند معدوداست

---

۱ ـ مردمی که باین زبان سخن میگویند بازماندگان آس ها یا آلان های قدیم اند .

وبعضی ازین لهجه‌ها درحال ازمیان رفتن است وبرخی نیز امروز از میان رفته . این زبانها بواسطهٔ دور بودن ازمراکز سیاسی وتغییرات اجتماعی توانسته‌اند بسیاری ازخصوصیات لغات قدیم ایرانی را محفوظ بدارند . مطالعهٔ این زبانها از لحاظ تحقیق زبانهای قدیم ایرانی اهمیت خاص دارد . بسیاری لغات اصیل از زبان هند و اروپائی دراین زبانها بخصوص در « وخی » محفوظ مانده که در سایر زبانهای ایرانی یا هندی بجا نمانده است .

مهمترین زبانها و لهجه‌های فلات پامیر عبارتند از وَخانی یا وَخی ، شُغنانی یا شغنی ، اُرُشری ، یَزغُلامی ، روشانی (روشنانی) ، بَرتنگی ، سنگلیچی یا زَیبَکی ، اِشکاشمی ، مونجانی یا مونجی ، یِدغه‌ای یا ایدغه‌ای ، اورموری یا بَرکی ، پَراچی .

دراین زبانها باوجودشباهت ونزدیکی آنها بیکدیگرمیتوان دسته های مختلف تشخیص داد . شغنانی و اُرُشری و یزغلامی و روشانی و برتنگی گروه پیوسته ای تشکیل میدهند . سنگلیچی و اشکاشمی نیز بهم پیوسته اند . یدغه را باید منشعب از مونجانی شمرد که خودلهجات مختلف دارد . وخانی دراین میان از دیگر زبانها مستقل است و ظاهراً بازماندهٔ یکی از زبانهای مستقل قدیم ایرانی است .

این‌زبانها مانند سغدی وسکائی وآسی همه متعلق بدستهٔ شمالی زبانهای ایرانی شرقی‌اند . اورموری و پراچی که در قسمت غربی تر و جنوبی تر افغانستان رایج اند بدستهٔ جنوبی زبانهای شرقی تعلق دارند و با یکدیگر پیوسته و نزدیك اند . در اورموری میتوان دو لهجهٔ متفاوت که یکی در « لوگر » و دیگری در « کَنی گروم» متداول است تشخیص داد .

۳۱ – زبانهای دستهٔ غربی کثرت و تنوع بیشتری دارند . اهم آنها بدینقرار است :

۱ – **بلوچی** . این زبان در قسمتی از بلوچستان و همچنین در بعضی نواحی تر کمنستان شوروی رایج است . در بلوچستان علاوه بربلوچی زبان دیگری نیز بنام « براهوی Brahui » متداول است که ازجملهٔ زبانهای « دراویدی » یعنی زبان بومیان هندوستان قبل از نفوذ اقوام آریائی است .

بلوچی اصولاً از گروه شمالی زبانهای غربی ایران است و بلوچها ظاهراً از شمال بجنوب کوچ کرده اند ، ولی بلوچی بعلت مجاورت با زبانهای شرقی ایرانی بعضی از عوامل آنها را اقتباس کرده است (gis = خانواده ، gwand = کوتاه ، gud = جامه ، که نظائر آنها را در زبانهای شرقی میتوان یافت) . همچنین بلوچی گذشته از فـارسی بعضی از لغات براهوی و سندی را اقتباس کرده .

زبان بلوچی لهجات مختلف دارد که مهمترین آنها بلوچی غربی و بلوچی شرقی است که هریك نیز تقسیمات فرعی دارند ، اما روبهمرفته بعلت ارتباط قبائل بلوچ با یکدیگر تفاوت میان این لهجات زیاد نیست .

بلوچی از بعضی زبانهای دیگر غربی ، مانند فارسی ، محافظه کارتر است و بسیاری از لغات ایرانی کهن با اندك تغییری درآن بجا مانده (مانند roc= روز ، اوستائی : -raocah ؛ pacag = پختن ، از -pac ؛ kapta = افتاده ، از -kap) .

۲ – **کردی** . کردی نام عمومی یك دسته زبانها و لهجه هائی است کـه در نواحی کرد نشین ترکیه و ایران و عراق رایج است . بعضی از این زبانها را بـاید مستقل شمرد ، چه تفاوت آنها بـا کردی (کُرمانجی) بیش ازآنست که بتوان آنهارا باکردی پیوسته دانست : دو زبان مستقل از این نوع یکی زازا یا دِمْلی است که به نواحی کردنشین غربی متعلق‌است ، ودیگری گورانی کـه در نواحی کرد نشین جنوبی رایج است وخود لهجه های مختلف دارد . گورانی لهجه‌ای است که ادبیات مذهب اهل حق بدان نوشته شده و مانند زازا بشاخهٔ شمالی دستهٔ غربی تعلق دارد .

زبان کردی‌اخص را کُرمانجی می‌نامند که خود لهجه‌های متعدد دارد مانند مُکری ، سلیمانیه ای سنندجی ، کرمانشاهی ، بایزیدی ، عبدوئی ، زندی .

زبان کردی بادستهٔ شمالی لهجه‌های ایرانی‌غربی بعضی مشابهات دارد واز زبهانهای مهم دستهٔ غربی

بشمار میرود و صاحب اشعار و تصانیف و قصص و سنن ادبی است. هرچند کردی از حیث ساختمان مستقل است ولی زبانهای اطراف یعنی فارسی و عربی و ترکی و ارمنی در آن تأثیر کلی کرده اند و بسیاری از لغات آن مقروض ازین زبانهاست.

زبان کردی مانند زبان فارسی و برخلاف زبان بلوچی و پشتو در طول زمان تغییرات مهم صوتی پذیرفته است.

۳ ــ **لهجه های ساحل دریای خزر**. این زبانها که شامل گیلکی و مازندرانی (طبری) و طالشی و فروع اینهاست در سواحل جنوبی و جنوب غربی دریای خزر رایج است. گرگانی که لهجهٔ خاص فرقهٔ حروفیه بوده امروز ازمیان رفته است. مازندرانی و گیلکی ادبیات محلی قابل ملاحظه‌ای دارند، ازین میان مازندرانی صاحب آثار معتبر بوده که بیشتر از میان رفته است.

۴ ــ **لهجه های مرکزی**. لهجه های مرکزی ایران که از بعضی جهات حدّ فاصل میان لهجه های شمالی و لهجه‌های جنوبی دستهٔ غربی محسوب میشوند، متعددند وازحوالی قم تاحوالی یزد و کرمان ونزدیکی شیراز متداول‌اند. ازین جمله‌است نطنزی و فَریزندی (درفریزند ــ پنج‌فرسنگی نطنز) و یارَندی (در یارند از توابع نطنز) و میمه ای (در میمه از توابع کاشان) و جوشقانی و وُنیشونی (در ونیشون یا وانیشان میان گلپایگان وخونسار) و قُهرودی (درجنوب کاشان) و سوئی (میان اصفهان و کاشان) و کَشه ای (در شمال اصفهان) و زَفْره‌ای (در شرق اصفهان) و سِدِهی و گَزی و قُمشه‌ای و خُرزوقی (همه ازتوابع اصفهان) و اردستانی و وَفْسی و لهجه های وابسته به آن (آشتیانی، کهکی، آمره ای ــ میان ساوه و همدان و اراك) و خونساری و محلاتی و سیوندی (در راه اصفهان بشیراز ــ شمال شیراز) و نائینی و اَنارکی (نزدیك نائین) و لهجهٔ زرتشتیان یزد و کرمان یا لهجهٔ بهدینان (که اندکی با یکدیگر متفاوت اند).

۵ ــ در نواحی شمالی لهجه‌های مرکزی که ذکر آنها گذشت، بدستهٔ دیگری از زبانها ولهجه های ایرانی برمیخوریم که عموماً بدستهٔ غربی زبانهای ایرانی متعلق اند. عمدهٔ این لهجه‌ها عبارتند از تاکستانی و خویشان آن (اشتهاردی، رامندی، چالی یا شالی وغیراینها ــ میان‌قزوین‌وزنجان‌وطهران)، سمنانی، سنگسری و شَهمرزادی و لاسگردی و سُرخه ای و خوری (درخور نزدیك بیابانك) و خلخالی و هَرْزَنی (در هرزن و گلین قیه میان جلفا وصوفیان ــ آذربایجان) و لهجهٔ کرینگان (درجنوب رود ارس و چهارده فرسخی شمال تبریز). میان غالب این لهجه‌ها میتوان مناسباتی یافت که حاکی ازپیوستگی آنها است. تاکستانی ازجهتی باسمنانی وازجهتی باطالشی شبیه‌است. لهجه‌های هرزن و کرینگان بواسطهٔ خصوصیاتی که دارند ازلهجه‌های ممتازایران بشمار میروند (صرف اسامی درچندین حالت، ساختن مضارع از مادهٔ ماضی، باقی‌ماندن مادهٔ ماضی ومضارع و وجه التزامی و امر قدیم درآن، تبدیل ‎-t-‎ به r درآن وغیراینها). بااینهمه هرزنی ازجهتی نیز با طالشی و خلخالی و از جهتی با لهجهٔ زازا (در کردستان ترکیه) مشابهت دارد.

اگرچنانکه بعضی گمان کرده‌اند، زازا اصلاً ازلهجه‌های مردم کوه‌نشین دیلم بوده وبعداً به‌مغرب رفته است میتوان هرزنی و کرینگانی و خلخالی و طالشی و زازا و تاکستانی و سمنانی را یك رشته زبانها ولهجه‌های پیوسته شمرد که از طرفی با لهجه های دیگر سواحل دریای خزر و از طرف دیگر با لهجه های مرکزی ایران ارتباط می‌یافته است[1].

اگر چنانکه معمول است لهجه های غربی ایرانی را بدو دستهٔ شمالی و جنوبی تقسیم کنیم، لهجه‌هائی که ذکر آنها گذشت همه بدستهٔ شمالی متعلق اند (هرچند بعضی‌از آنها مانند سیوندی وبلوچی فعلاً در جنوب ایران متداول اند).

---

۱ ــ دراین‌باب رجوع شود بمقالهٔ W. B. Henning بنام «The Ancient Language of Azerbaijan» در Trans. of the Philol. Soc.، سال ۱۹۵۴، ص ۱۷۷ ــ ۱۵۷.

۳۲ ــ زبانها ولهجه‌های جنوبی . اهم این زبانها فارسی است . این زبان که زبان رسمی و ادبی ایران است دنبالهٔ فارسی میانه (پهلوی) و فارسی باستان است واززبان قوم پارس سرچشمه می گیرد .

آغاز زبان فارسی کنونی را باید ازنخستین آثاری که پس از اسلام باین زبان بوجود آمده محسوب داشت . تحول مهم اجتماعی وسیاسی ومذهبی که با نفوذ اسلام درایران حاصل گردید درزبان رسمی ایران مؤثرشد . زبانی که پس ازاسلام بخط عربی (بجای خط پهلوی) ضبط گردید وقدیمترین نمونه‌های آنرا در اشعار حنظلهٔ بادغیسی و محمد وصیف سیستانی وشهید و رودکی می‌یابیم تا امروز تغییر اساسی نیافته است .

زبان فارسی درقواعد دستوری دنبالهٔ فارسی میانه است وبا آن تفاوت چندانی ندارد (ازجمله‌تفاوتهای معدودی که دارد اینست که در فارسی کنونی ماضی افعال متعدی نیز مانند افعال لازم صرف میشود : نوشتم ، نوشتی ، نوشت . . . مانند : آمدم ، آمدی ، آمد . . . درفارسی‌میانه اولی بوسیلهٔ ضمائرملکی ودومی بامضارع فعل -ah = بودن ، صرف میشود . شمارهٔ ۱۵ دیده شود) .

ازحیث لغات ، زبان فارسی مواد بسیارازسایرزبانهای ایرانی وغیرایرانی مانند پارتی (شهر ، فرشته ، فرزانه ، شاهپوروغیره) و سغدی یا زبانهای نزدیك بآن (بساك ، زندباف ، فغفور ، چرخشت ، مُل ، ملخ و غیره) و یونانی (دیهیم ، درهم ، دینار ، فنجان ، لنگر ، پسته ، الماس ، مروارید ، سیم ، نرگس ، کلم ، کلید ، قپان ، کالبد ، لگن ، یاقوت ، زمرّد وغیره) وآرامی یا سریانی (کشیش ، مسیحا ، تابوت ، چلیپا ، کنشت ، شنبه ، شیپور ، بوریا ، گنبد ، شیدا ، تود (توت) و غیره) و هندی (شکر ، شمن ، فلفل ، شغال ، کوتوال ، چندن (صندل) ، نارگیل ، کرباس ، قرنفل ، لاك وغیره) و ترکی (اردو ، اطراق ، یغما ، ایلچی ، قراول ، خاقان ، خاتون وغیره) ومغولی (نوکر ، سوغات ، چریك ، بهادر ، کریاس ، کنگاش ، قورچی ، کُتل ، یاسا ، تمغا ، یرلیغ وغیره) وچینی (کاغذ ، چای ، تیم ، تیمچه) قرض گرفته‌است واخیراً عده‌ای ازکلمات مردم مغرب‌زمین‌نیز وارد فارسی گردیده است (مانند اسکناس ، پوتین ، اُرسی ، ماشین وغیره) .

ازطرفی بسیاری ازکلمات وافعال اصیل ایرانی درزبان فارسی بجا نمانده وفقط ازبعضی ، مشتقاتی در فارسی باقی‌است ازقبیل -vak ، - vac = گفتن (« آواز » و « نوا » از آن مشتق است) ؛ - ni = دلالت کردن ؛ - vind = یافتن؛ -barm = گریستن ؛ -nas = ازمیان رفتن ، فاسدشدن (گناه < vi+nas- از آن مشتق‌است) ؛ -kap = افتادن(کهن< kaf-van از آن مشتق است) ؛ -gund = پوشیدن ؛ -darz = دوختن ، پیوستن؛وبسیاری دیگر که در لهجه های دیگر باقی مانده است .

اما ازاینهمه مهمترلغات عربی است که قسمت عمدهٔ لغات فرهنگی واداری و سیاسی و علمی فارسی متداول را تشکیل میدهد ، هرچند بسیاری ازین لغات درصورت و معنی و تلفظ با اصل عربی تفاوت یافته و صورت ایرانی بخود گرفته‌اند .

۳۳ ــ زبان فارسی ازمیان زبانهای‌جدید ایرانی تنها زبانی است که ادبیات وسیع وطراز اول بوجود آورده ونیز درهمهٔ لهجه‌های ایرانی (باستثنای آسی و کومزاری) تأثیر قوی کرده ودربسیاری ازنواحی بخصوص نواحی شرقی ایران جایگیر لهجه‌ها و زبانهای دیگر ایرانی شده است .

زبان تاجیکی که درترکستان شوروی رایج است وهمچنین فارسی افغانستان هرچند مختصر تفاوتهائی با فارسی رسمی ایران دارند اصولاً همان‌اند و تفاوتهای آنها اساسی نیست . همچنین زبان تاتی حوالی بادکوبه رانیز باید اصولاً از لهجه های فارسی شمرد که با سپاهیانی که درعهد ساسانیان برای نگاهداری دربند قفقاز فرستاده شده‌اند بآن سامان راه یافته است .

لهجهٔ یهودیان سمرقند وبخارا نیزاصولاً فارسی است که با عدهٔ زیادی از لغات عبری آمیخته است ، ولی بعضی تفاوتها وبخصوص حفظ بعضی صور قدیم بآن صورت لهجهٔ فرعی میدهد .

سایرلهجه‌های جنوبی عبارتند از لُری و بختیاری و لکی وفروع آنها که همه را میتوان تحت‌عنوان کلی«لری» ذکر کرد، و دزفولی، ولهجه های فارس ازجمله لاری و بندری (در میناب) ولهجه های سُمغون و بورینگان و پاپون و امامزاده اسمعیل وماسرم ، ولهجه‌های بشکردی که در آنها دو لهجهٔ عمده : شاه بابکی

و آنگهرانی Angohrâni میتوان تشخیص داد [۱]، و لهجهٔ کومزاری درشبه جزیرهٔ عمان که بافارسی و لری رابطهٔ نزدیك دارد .

۳۴ ـ لهجه‌های کنونی ایرانی درمرحلهٔ واحدی‌ازتحول نیستند . بعضی مانند فارسی ولری و کردی وتاکستانی درتحول پیشتر رفته ونسبت بصورت قدیم‌ترخود بسیارساده شده‌اند . مثلاً درفارسی ازتصریف اسامی واز تشخیص جنس و تثنیه اثری نمانده و از دستگاه مفصل افعال قدیم نیز صورتهای معدودی باقی مانده وعدهٔ پیشوندها وپسوندهای رایج قدیم نیزتقلیل کلی یافته و برای ادای معانی وسائل تازه از قبیل بکار بردن حروف اضافه وساختن افعال مرکب معمول گردیده [۲] .

بعضی دیگر ازلهجه ها مانند آسی وپشتو وبلوچی بر عکس محافظه کارترند و نزدیکی آنها بصورت قدیمترزبانهای ایرانی بیشتر است .

تصریف اسامی درغالب لهجه‌های دستهٔ‌غربی‌ازمیان رفته، اما دربعضی‌دیگراثری‌ازآن بجاست . مثلاً در کردی هنوزحالت فاعلی وغیر فاعلی دوصورت جداگانه دارد (در مُکری ، فاعلی : âû = آب ؛ غیر فاعلی : âwê) . در بلوچی علاوه براینها ، حالت اضافی نیز صورت جداگانه دارد (فاعلی : log = خانه ؛ غیر فاعلی : logâ ؛ اضافی loga) . درسمنانی نیز دوحالت اصلی موجود است (فاعلی : pîr = پسر ، غیر فاعلی : pîri) . در تاکستانی نیزاثری ازتصریف اسامی دربعضی‌موارد باقیمانده (فاعلی : pia = پدر ، mâya= مادر؛ اضافی : piyar و mârə) . درهرزنی‌تصریف‌اسامی‌صورت کاملتری‌دارد ، هرچندخواتیم‌اسامی‌دنبالهٔ‌خواتیم‌قدیم‌نیست ، بلکه ازنو درست‌شده(مرد : Nom. merd ؛ Acc. merde ؛ Loc. merdenda ; Abl. merderi ; Inst. merdehun) .

۳۵ ـ درلهجه‌های دستهٔ شرقی اثرتصریف اسامی‌بهترباقیمانده . درآسی اسم‌هشت‌حالت میتوانداشته باشد (در آسی غربی ، مرد : Nom. fid ؛ Acc. fidi, fid ؛ Dat. fidi ؛ Voc. fid - fidai ؛ Abl. fidäi ؛ Loc. fidi, fidmä ؛ Gen. fidi) .

دریغنوبی وپشتوومونجانی ویدغه‌ای نیزدوحالت فاعلی وغیرفاعلی برای اسامی در جمع ومفرد وجود دارد . دروخانی وسریقلی‌جمع غیرفاعلی صورت خاص‌دارد . درپراچی و اورموری نیز میتوان چندین حالت که بیشترآنها با افزودن جزئی باوّل یاآخر کلمه حاصل‌میشود تشخیص داد . تشخیص جنس درلهجه‌های‌امروزی یا ازمیان رفته (مثلاً درفارسی وآسی وپراچی و هرزنی وغالب لهجه‌های جنوبی و مرکزی ایران) و یا اثر ضعیفی ازآن باقیمانده است (مثلاً درتاکستانی : mishú = [مرد] رفت و mishú(y)a= [زن] رفت) .

۳۶ ـ دستگاه افعال چنانکه گذشت درلهجه های کنونی ایران بسیار ساده شده و صورتهای تازه‌ای برای ادای تفاوت زمانها و وجوه افعال رواج یافته است .

درغالب لهجه های کنونی افعال ازدوماده ساخته میشوند : مادهٔ مضارع که دنبالهٔ مضارع ایرانی کهن است و مادهٔ ماضی که عموماً صفت مفعولی است .

وجه التزامی که در زبانهای میانهٔ ایران عموماً استقلال دارد در غالب زبانهای کنونی جای خود را بفعل مضارع سپرده و فعل مضارع برای حال و آینده و همچنین مضارع التزامی بکار میرود (مثل رَوَم و کنم در فارسی) . اما برای تصریح معنی در زبانهای کنونی غالباً از پیشوند ها و پسوند ها استفاده میشود (مثل می ـ روم ، بـ ـ روم ، درفارسی ؛ de-ferom = میخورم ، درخوری ؛ dä-kävim = می‌افتم ، درمکری ؛ a-kavam = می‌افتم ، درکرمانجی ؛ i-kunom = می‌کنم ، در بختیاری ؛ it-ârân = می‌آورم ، در خونساری ؛ a-n-gerem = می گیرم ، در تاکستانی) .

در یغنوبی و همچنین در هرزنی مادهٔ فعل التزامی حفظ شده (در یغنوبی : kunt- st = می کند ، kunât = بکند ؛ درهرزنی : yane = میزند ، yandi = بزند) .

---

۱ ـ این توضیح دربارهٔ لهجهٔ بَشکرد (بشاکرد) مبتنی براطلاعات شفاهی و مراسلات دکتر گرشویچ دانشیار دانشگاه کمبریج است که تابستان سال ۱۳۳۵ را برای تحقیق این لهجه‌ها دربشکرد گذرانید . ازلغاتی مانند der = دل و sax = سگ میتوان پیوستگی آنرا با لهجه های جنوبی دستهٔ غربی دریافت .

۲ ـ برای ملاحظهٔ خصوصیات کلی لهجه‌های ایرانی بمقالهٔ W. H. Baily دردائرةالمعارف اسلامی (ذیل Persia) مراجعه شود .

درهرزنی بخلاف غالب لهجه های امروزی ایران مادهٔ اصلی ماضی حفظ شده وفعل مضارع نیزاصولاً از آن ساخته میشود[۱] .

دریغنوبی نیز بااضافه کردن ‌ِ-a ماضی ازمضارع ساخته میشود (wav = میگوید ، awav = گفت) ، ولی در سایر لهجه ها صفت مفعولی که در ایرانی قدیم به ta- ختم میشود (فارسی باستان kar-ta = کرده) بکار میرود . تفاوتی که در ایرانی میانه در صرف فعل ماضی لازم و ماضی متعدّی درمیان بوده است (در فارسی میانه : man guft یا m guft- = گفتم ، ولی âmad-ham = آمدم) در بعضی ازلهجه های امروزی بخصوص لهجه های جنوبی ، از جمله فارسی ، ازمیان رفته است (در فارسی کنونی : آمدم و گفتم) . درغالب لهجه‌های ایرانی ، مانند طالشی ، نطنزی ، سمنانی ، کردی ، گورانی ، زازا ، بلوچی ، وخانی ، اورموری ، پراچی ، مونجانی ، پشتو این تفاوت بجاست (مثلاً در سمنانی مقایسه شود : a bebiun = شدم ، ta bebei = شدی ، u bebâ = شد ؛ ولی mu derdan = من داشتم ، ta derd = تو داشتی ، zho derdeysh = او داشت) .

***

تحقیق لهجه های ایرانی کنونی هنوز کامل نیست . اطلاع ما از لهجه های تاکستانی و لهجه های ایرانی آذربایجان و لهجه های بشکرد کاملاً تازه است وبسا که لهجه هائی هست که هنوز هیچ ضبط نشده .

بسیاری از لهجه های ایرانی در برابر نفوذ روز افزون زبان فارسی در حال از میان رفتن اند وحق اینست که هرچه زودتر در جمع و تدوین آنها کوشش شود .

مآخذ در اینجا مجال ذکر همهٔ مآخذِ اطلاع از زبانها ولهجه های ایرانی نیست . برای آگاهی ازاین مآخذ میتوان بآثار ذیل رجوع کرد :

-W. Geiger, E. Kuhn, *Grundriss der iranischen Philologie*. I, 1895-1901

شامل تحقیق در فارسی باستان ، اوستائی ، فارسی میانه ، فارسی دری ، پشتو ، بلوچی ، کردی ، لهجه های فلات پامیر ، لهجه های حوالی دریای خزر ، لهجه های مرکزی (با ضمیمه‌ای درباب لهجهٔ فارسی یهودیان) وآسی و مآخذ هریك .

- مقالهٔ بسیار مفید W. H. Baily در دائرةالمعارف اسلامی (درذیل کلمهٔ Persia) که حاوی اطلاعات کلی دربارهٔ زبانها و لهجه های ایران و مناسبات آنها با یکدیگر و ذکر مآخذ است .

- W. B. Henning, *Bibliography of Important Works on Old Iranian Subjects*, Tehran, 1950

شامل همهٔ آثار مهم دربارهٔ زبانها و لهجه های ایران .

- «فهرست مآخذ زبانها ولهجه‌های ایرانی» توسط نیکلااست ، در «فرهنگ ایران زمین» ، دفتراول ، جلد اول ، سال ۱۳۳۲ ، شامل مآخذ لهجه های کنونی ایرانی (هریك جداگانه) .

- « کتاب شناسی زبانها ولهجه‌های ایرانی» ، گردآوری ایرج افشار ، در «فرهنگ ایران زمین» ، دفتریك ، جلد سوم ۱۳۳۴ ، شامل آثاری که در فارسی راجع بلهجه های ایرانی کنونی انتشار یافته و هم چنین بعضی آثار که از مقالهٔ آقای نیکلا راست فوت شده است .

***

ازآثاری که بتازگی دربارهٔ زبانها ولهجه‌های ایرانی انتشاریافته ویادرمآخذ مذکور درفوق ازآنها یادنشده اینهاست :

- I. Gershevitch, *A Grammar of Manichean Sogdian*, Oxford, 1944 .

- O. Hansen, *Berliner Sogdische Texte*, II, Mainz, 1955.

(شامل قسمتی از متون سغدی مسیحی) .

- E. Benveniste, « un Lexique yagnobi» , Jour. Asia. , fasc. 2, 1955.

(شامل لغت نامهٔ ناتمامی از لهجهٔ یغنوبی) .

- S . Konow, *Primer of Khotanese Saka*, reprinted from Nor . Tids. for Sprog. , Vol . XV, Oslo, 1949 .

- M . J . Dresden , *The Jatakastava, or «Praise of the Buddha's Former Births»*, The Amer. Philol. soc, Philadelphia, 1955 .

(شامل طرحی از دستور زبان سکائی جدیدتر) .

- A. A. Freiman, *Khorezmiskiy Yazyk*, Moscow, Leningrad, 1951.

(شامل پنج مقاله درباب آثار خوارزمی و فرهنگ خوارزم) .

- Z. V. Togan, *Horezmce Tercümeli Mugaddimat al-Adab* .

(شامل مقدمه‌ای در تاریخ و فرهنگ خوارزم و طبع عکسی مقدمةالادب زمخشری با ترجمهٔ خوارزمی آن) .

- « آثار بازیافتهٔ زبان خوارزمی» ، بقلم احسان یارشاطر ، مجلهٔ مهر شمارهٔ دهم ، دی ماه ۱۳۳۱ .

---

۱ - رجوع شود بمقالهٔ مذکور هنینگ ، ص ۱۷۲ .

- «چند نکته دربارهٔ زبان خوارزمی» احسان یارشاطر، مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات طهران، شمارهٔ دوم، سال ۱۳۳۲.

- M. Boyce, *The Manichaean Hymn Cycles in Parthian*, Oxford, 1954.

(شامل متن و ترجمه و لغت نامهٔ عده‌ای از سرود های پارتی).

- W. H. Baily, « Persian Language » in *The Legacy of Persia*, Oxford, 1952.

- V . S. Sokolov, *Otcherki po fonétiké iranskikh yazikov*, 2 Vols. Moscow, Leningrad, 1953.

(شامل تحقیق در فونتیك زبانهای بلوچی و کردی و طالشی و تاتی (جلد اول)، و آسی و یغنوبی و لهجه های پامیر (شغنانی ـ روشانی، یزغلامی، وخانی، اشکاشمی) (جلد دوم) با نمونه‌ای از هریك.

- Abd-ul Ghafûr Farhadi, Le persan parlé en Afghanistan, Paris, 1955 .

(شامل دستور زبان فارسی متداول در کابل با منتخبی از دو بیتی‌های کابلی).

- «فرهنگ بهدینان»، گردآوری جمشید سروشیان، طهران، ۱۳۳۵

(شامل فرهنگ لغات لهجهٔ زرتشتیان یزد و کرمان).

م . معین (۱)

اوستا

کتاب دینی زرتشت را در ادبیات پارسی بنام های ذیل خوانده‌اند :

وستا : چو گلبن از گل آتش نهاد و عکس افکند — بشاخ او بر ، دراج گشت وستا خوان . خسروانی .

ابستا : همچو معماست فخر و همّت او شرح — همچو ابستاست فضل و سیرت او زند . رودکی .

است : که دین مسیحی ندارد درست — همی گبر کی ورزد و زند واست . فردوسی .

استا(۲) : بخواند آنهمه موبدان پیش خویش — بیاورد استا و بنهاد پیش . دقیقی .

ونیز ابستا(۳)، بستاق(٤)، ابستاق(٥) ، ابستاغ(٦) ، ایستا(۷) ، بستاه(۸) ، آبستا(۹)، افستا ، اپستا(۱۰) ستا و از همه معروفتر اوستا(۱۱) میباشد .

وجه اشتقاق - اپرت(۱۲) گمان کرده است که این کلمه در سنگ نبشتهٔ بغستان (بیستون) بشکل ابشتام (۱۳) موجود است(۱٤) . ولی امروز این عقیده طرفداری ندارد - استاد گلدنر(۱۵) از استاد آندر آس(۱٦) نقل کرده گوید : کلمهٔ اوستای پارسی و یا اویستاك پهلوی از کلمهٔ اوپستا(۱۷) مشتق است که معنی آن اساس و بنیان و متن اصلی است ، درصورتیکه کلمهٔ اخیررا استاد بارتولمه(۱۸) واستادویسباخ (۱۹) دراوستا و پارسی باستان بمعنی پناه و کمك گرفته‌اند و همین واژه درتفسیر پهلوی اوستا اپستان شده و درزبان ارمنی (که ازایرانی بعاریت گرفته شده) اپستن آمده ، بمعنی اعتماد . دالا(۲۰) احتمال میدهد که اوستا از مصدر وید(۲۱) بمعنی دانستن(۲۲) مشتق شده و مراد از آن « معرفت » و « خردمندی » است(۲۳) . درهر صورت در پهلوی (اویستاك) یا (اپستاك و (اوستا) یا (اپستا) بکتاب مقدس ایران اطلاق شده(۲۵) ومعنی لغوی آنرا متن واساس دانسته‌اند(۲٦) . کلمهٔ (اوستا) و مشتقات آن در پارسی نو ، از این واژهٔ اخیر گرفته شده است .

---

(۱) ازمزدیسنا وتأثیر آن در ادبیات فارسی ص ۱۱٦ .

(۲) « بفتح اول وسکون ثانی وثالث بالف کشیده ، تفسیر کتاب زند است ! وآن کتاب مغان باشد که دراحکام آتش‌پرستی ! تصنیف زردشت است .» (برهان) . (۳) بیان الادیان ص ۱۷ . (٤) مجمل التواریخ والقصص ص ۱۲ .

(٥) بفتح اول و کسر ثانی وسکون ثالث وفوقانی بالف کشیده ، تفسیر کتاب زند باشد ! وزند کتاب ابراهیم زرتشت آتش پرست ! است ، دردین آتش‌پرستی ، وبعضی گویند نام صحف ابراهیم است ! ومعرب آن ابستاق است » [برهان در (ابستا)] .

(٦) « [زردشت] کتابی ساخت بلغت فرس وآنرا (ابستاغ) نام کرد وهیچکس نمی‌فهمید باوجود جاماسب حکیم که ازاکابر حکمای فرس است ، اکثر لغات آنرا نمیدانست [چنین است !] واومدعی آن بود که کتاب خدایرا نمی‌فهمد مگر پیغمبر و رسول خدا . » (برهان) . (۷) «تحقیق آنست که استا وایستا (مصحف : ابستا) کتاب آسمانی برهوشنگ ! نازل شده ، زردشت شرحی برآن نوشته ، زند خواند ! آنگاه زند را ترجمهٔ واضحتر کرده پازند نام نهاد یعنی ترجمه وتفسیر آن ! » (انجمن آرا) .

(۸) مسعودی : مروج الذهب چاپ پاریس ج۲ ص ۱۲٤ . (۹) مجمل التواریخ ص ۱۱ - ۳۲ .

(۱۰) گاتها چاپ اول ص ٤٦ . (۱۱) فرهنگهای پارسی و کتب نویسندگان معاصر .

(۱۲) Oppert. (۱۳) Abashtâm.

(۱٤) اوستای گلدنر : Awesta litteratur, von Geldner از Grundriss der Iran. Philologie ص ۲ .

(۱۵) Geldner. (۱٦) Andreas. (۱۷) Upasta. (۱۸) Bartolomae. (۱۹) Weissbach.

(۲۰) Dhalla ازپارسیان دانشمند هند ، شاگرد جکسن آمریکائی . (۲۱) Vid

(۲۲) که نام «ودا» (کتاب مقدس هندوان) ازآن مشتق است . ر ك : ص ۲٤ مزدیسنا .

(۲۳) Zoroastrian Civilization. p 38. (۲٤) apista.

(۲۵) Pahlavi Texts, by Anklesaria, vol. 2. Bombay 1913, P. 80. No. 21.

(۲٦) باید دانست که در زبان پارسی باستان دو کلمه آمده است : نخست اوپستا Upasta.

(Keilinschriften von Spiegel. Leipzig 1881.)

این واژه دراوستا وپارسی باستان هر دو بمعنی یاری کردن و کومك آمده است چه مرکب است از پیشوند Upa (به - بر) و Stâ (ایستادن ومقاومت کردن) (ر ك : فرهنگ بارتولمه ص ۳۹٥) - دوم ابشتا Abashtâ بمعنی قانون آمده .

(Keilinschriften von Spiegel.)

یادگارهای ایران باستان - از ایران باستان دو رشته یادگار خطّی بدوزبان مختلف ولی نزدیك بهم باقی‌مانده است: یکی بزبان جنوب غربی ایران (یعنی پارسی باستان یا فرس هخامنشی) با خطوط میخی، بفرمان شاهنشاهان بزرگ هخامنشی، در بدنهٔ سنگهای خارا و کوهها و دیوارهای کوشکها و ظروف ومهرها کنده؛ دیگری بزبان شمال (شرقی یاغربی) ایران که بخط اوستائی، در کتاب مقدس اوستانبشته شده، نخستین را از چپ براست و دومی را از راست بچپ می نوشته‌اند - اولی در روی سنگها و مهرها وغیره منقوش ونسبةً از حوادث روزگار مصون مانده است و اینك چهارصدواندی لغت درسینهٔ کوهها بیادگار بما رسیده - کهن‌ترین سنگنبشته‌ها ازاریارمنه (پدربزرگ داریوش) و کوروش بزرگ (۵۲۹-۵۳۹ ق. م.) ونخستین کتیبهٔ مفصل در کوه بغستان (بیستون) در سال ۵۲۰ ق. م. بفرمان داریوش بزرگ کنده شده وآخرین نبشتهٔ میخی در فارس بامر اردشیرسوم درسال ۳۵۰ ق. م. دربدنهٔ قصر شاهی نقش گردیده‌است. اما اوستا، که در سینهٔ پیروان آئین مزدیسنا، و یا روی چرم ستوران وکاغذ نوشته شده بود، چنانکه باید محفوظ نماند. ازآن نامهٔ باستانی با آنهمه بزرگی امروز فقط ۸۳۰۰۰ کلمه در اوستای کنونی بیادگار مانده، آنهم نه بخط اصلی قدیم و به ترکیب و ترتیب دیرین؛ با اینهمه مقدسترین و کهن ترین اثریست که از ایران باستان بما رسیده است (۱).

زبان اوستایی - واژهٔ اوستا در عهد ساسانیان و عصر حاضر معرف متون مقدس مذهب زرتشت بوده و هست، و زبانی را که بدان اوستا تألیف شده زبان اوستایی (۲) گویند (۳).

این زبان در عصر شاهنشاهان اشکانی و ساسانی، دیگر مورد استعمال نداشته است. باید دانست که این زبان باسانسکریت ازیکریشه است. طبق تحقیقات فقه اللغه‌یی زبان اوستا وپارسی باستان دوشکل متوازی و مستقل از یك زبان میباشند، بعبارت دیگر اوستایی لهجهٔ ایالتی از ایران بوده است و پارسی باستان لهجهٔ ایالتی دیگر. ازاینکه زرتشت در گاتها بگشتاسب مانند پادشاهی‌زنده خطاب میکند، لابد باید بزبانی سخن راند که شاه مشرق ایران بدان مأنوس باشد، پس باید تصوّر کنیم که زبان اوستا در مشرق ایران هم مفهوم میشده است - برخی از خاورشناسان این زبان را زبان باختری (بلخی) باستان (۴) نامیده‌اند. بنابرفرضیه‌ای که زبان مزبور معرّف زبان اهل باختر (بلخ) - یعنی همان کشوری که گشتاسب شاه بتشویق زرتشت، درآن بترویج آیین مزدیسنا پرداخت - میباشد ولی این فرضیه باطلست وطرفداری ندارد (۵). برخی دیگر گفته‌اند که این زبان باید زبان مادها باشد، ولی آنرا نیزدانشمندان متتبع رد کرده اند زیرا از نامهای مادی (دیاکو، هوخشتره و غیره) که باقی مانده این اختلاف پیداست. همینطور زبان اوستارا نباید زبان سکه‌ها (۶) دانست، ناچار تنها اسمی که شایستهٔ آن است همان زبان اوستایی است (۷).

زمان اوستا - تعیین زمان و قدمت اوستا بسته بتحقیق زمان زرتشت است، چون هنوز هیچیك از خاورشناسان ودانشمندان بتحقیق موفق نشده است که زمان پیغامبر ایران‌را بادلایل تاریخی بطورقطع تحدید کند، ناگزیرزمان انشاءِ اوستانیز همچنان نامعلوم مانده‌است، فرضاً اگرتاریخ‌سنتی (یعنی‌حدود ۶٦۰ ق. م.) را ارزشی باشد، باز بخشی از اوستا پس از ریگ‌ودا (۸) و تورية یهودیان قدیمترین کتاب دنیا است.

بعضی‌نوشته‌اندکه: زمان اوستا را بسیارمتأخّرتر از ریگ ودا وتورية نباید تصوّر کرد. عهد سرودهای ریگ ودا را از ۱۵۰۰ سال ق. م. نمیتوان پائین‌تر آورد ونظر بشواهد تاریخی وجغرافیائی قدمت آنها تابدوهزار وپانصد سال پیش‌ازمسیح هم میرسد. امّا بنا بمفاد کتاب تورية، موسی درسال ۱۵۰۰ ق. م ازمصرخارج شد. اگر از علائم دیگر صرفنظر کنیم و فقط زبان گاتها را دلیل مدت آن بشماریم، بقول‌بارتولمه نباید مدت درازی بین عهد هند و ایرانی و گاتها قرار دهیم. نه اینکه گاتها تنها بواسطهٔ زبان ویژهٔ خود دلیل قدمت خویش میباشد، بلکه کلیّهٔ بخشهای اوستا دارای نشانه‌های روزگار بسیار کهن است، در اوستا نه ازمادها نامی درمیان است و نه از پارسیان. ساکنان ایران هنوز آریائی نامیده میشوند و کشور آنان سرزمین آریا نام دارد. در

---

(۱) گاتها ص ٤٤. (۲) La langue de l'Avesta. (۳) رك؛ زند اوستا ج ۱ ص XXXIX.

(۵) رك؛ زند اوستا ج ۱ ص XL و ص xxxvii (٤) Vieux bactrien.

(٦) Skyths. یا سکه‌ها طایفه‌ای ازآریائیان غارتگر بودند که نام آنان در سنگ نبشتهٔ بغستان مذکوراست.

(۷) نقل ازیادداشتهای آقای پورداود. (۸) Rig Veda.

میان این آریائیان هنوز پول و سکه‌ای معمول نیست : معامله با خود جنس مثل گوسفند و گاو و اسب واستر و اشتر انجام میگیرد. مزد پزشك و آتربان (پیشوای مذهبی) با جنس پرداخته میشود. عهد اوستا متعلق بعهد مفرغ(۱) میباشد. هنوز با آهن سر و کاری ندارند، با آنکه غالباً از آلات فلزی برای جنگ گفتگو کرده‌اند در گاتها بهیچوجه از آهن یاد نشده. استعمال نمك هم نزد آریائیان غیرمعمولست همین نمکی که امروز از استعمال آن ناگزیریم، آریائیان عهد اوستا مانند برادران هندوی خویش با آن آشنائی نداشتند، چه در ودا هم از نمك نامی نیست. اسم نمك در میان هر دو ملّت بکلی ساختگی و جدید است و حتی در نزد هندوان نام این جوهر از نم و رطوبت مشتق است(۲).

چنانکه گفته شد در هیچ جای اوستا از هگماتانه (همدان) که از قرن هفتم پیش از میلاد پایتخت ایران، و شهر معروف دنیا بود نامی نیست. گذشته از پایتخت بودن هگماتانه، بقول پلوتارخس شهر مزبور مرکز روحانیّت ایران باستان و اقامتگاه مغان بود. در اوستا از شهر های قدیم فقط از بابل (بوری)(۳) نام برده شده است(٤).

سراسر اوستا حاکی‌است ازقومی‌بسیار ساده ودارای همان‌مشخصات زندگانی اوّلیهٔ آریائیان اصلی. بقول خاورشناس معروف هلاندی تیل(۵) زمان اوستا را پائین‌تر از ۸۰۰ سال قبل از مسیح نمیتوان قرار داد، مع‌هذا غالب محقّقان معاصر بدلایلی‌حدود تاریخ سنّتی را برای زرتشت قایل‌اند وبنابرین معتقدند که گاتها نیز در همان اوان (قرن ۷ - ٦ ق. م.) تألیف شده است(٦).

تدوین اوستا - ناگزیر سرودها و نیایشها و نمازهای اوستا مدت زمانی، چنانکه عادت پیشینیان بود از سینه بسینه میگردید تاآنکه بخطی (با قرب‌احتمال‌آرامی) نوشته شد. درچه‌زمان این کار انجام گرفت بتحقیق نمیدانیم، ولی بعضی برآنند که کتاب دینی ایرانیان در ۵۰۰ سال پیش‌ازمسیح تدوین شده بودوبرخی دیگر تدوین آنرا تا اواخر عهد ساسانیان پائین آورده اند(۷).

الفبای اوستا یا دین دبیری - چنانکه گفتیم زبانی که کتاب مقدّس مزدیسنا بدان تألیف شده زبان اوستا نامیده میشود(۸) وخطّی‌را نیز که اوستا بدان نوشته شده، باید خطّ اوستائی نامید ومعمولاً خاورشناسان آنرا زند مینامند. درتسمیهٔ خط مزبور نیازمند بتقلید ازاین‌اصطلاح نابجا نیستیم(۹). این‌خط را نویسندگان اسلامی دین دبیره و دفیره و دفتریه یاد کرده‌اند وما امروز آنرا باید (دین دبیری) بگوئیم - ابن‌مقفع در جزو خطوطی که درایران پیش‌ازاسلام معمول بوده مینویسد که اوستا بخطّ دین دبیری نوشته میشد. مسعودی نیز الفبای اوستا را بنام دین دبیری ذکر کرده گوید که آن شامل ٦۰ حرفست. نظر باعتبار مسعودی و ابن مقفع و ترکیب خود کلمه شکی نمی‌ماند که در زمان ساسانیان، الفبای اوستا را (دین دپیریه) میگفتند چه کلمهٔ دپیر بسا با واژه‌های دیگر پیوسته، یك دسته از لغـات پهلوی آن عهد را تشکیل میداد مثل: ایران دپیر، یا دپیران مهشت (رئیس‌مستوفیان) وشهر دپیر (یك درجه پائین‌تر از ایران دپیر).

در آغاز دورهٔ ساسانیان دو قسم الفبا، هردو از ریشهٔ سامی (آرامی) درایران معمول بوده: یکی‌از آنهارا برای‌تشخیص پهلوی شمالی یاکلدهٔ(۱۰) ویاآذری(۱۱) نامیده‌اند - چند سنگ نبشتهٔ قدیم عهد ساسانیان بااین الفبا برای ماباقی مانده‌است. حدس میزنند که زمان‌اشکانیان نیز اوستا باهمین الفبا نوشته شده‌است - دوم موسوم است به‌پهلوی ساسانی که بتدریج جای‌اولی را گرفته منسوخش کرد، ازروی سکه‌ها ونگین‌انگشترها

---

(۱) bronze (۲) شاید این موضوع را هم بتوان دلیل نزدیك بودن زمان اوستا بزمان ودا دانست. (۳) Bawray
(٤) ونیزنام دیگری دراوستا آمده وآن رنگهه Rangha میباشد که درتفسیرپهلوی آنرا (نینوا) دانسته‌اند ولی طبق تحقیقات دانشمندان رنگهه نام رود داستانی‌است که درپهلوی (ارنگ) یا (وه‌رود)خوانده شده وبارود جیحون تطبیق گردیده. درخصوص بابل ونینوا ورنگهه، رك: اوستا، یشت۵ (آبان‌یشت) بند۲۹ - یشت۱۰ (مهریشت) بند۱۰٤. (۵) Tiele (٦) رجوع به کتاب زردشت تألیف هرتسفلد و کتاب زردشت تألیف هنینگ شود. (۷) رك: ایران تألیف گیرشمن ترجمهٔ م. معین: (ساسانیان). (۸) نه زبان زند بطوریکه خاورشناسان نام داده‌اند. (۹) چه حتی خاورشناسانی (مانند دارمستتر) که آنرا بکاربرده‌اند عدم صحت آن را گواهی داده‌اند: رك گاتها ص ٤۷. (۱۰) وآن نیزاصطلاحیست نابجا که نظر بمجاورت ایران باکلده و نفوذ زبان کلدانی‌این تسمیه بعمل‌آمده است. (۱۱) لهجهٔ آذری تاکنون در آذربایجان باقی مانده است. رجوع شود بکتاب زبان (آذری) تألیف سید احمد کسروی، وتاتی وهرزنی تألیف کارنگ.

و ظروف و نسخ خطّی دوام آنرا تا قرن چهاردهم میلادی میتوان ثابت کرد .

دراین الفبا مانند الفبای کنونی اغلب حرکات داخل حروف نیست واین خود اشکال بزرگی است برای تلفظ درست کلمات ، ونیز گذشته ازاین هرحرفی از آن چند قسم خوانده میشود مثلاً یك حرف وعلامت «ا» را (و ـ ن ـ ر ـ ل) میتوان خواند .

چون در زمان ساسانیان ، زبان اوستا متروك شده بود اگر آنرا بخطّ پهلوی مینوشتند تلفظ درست کلمات مقدس میسّر نبود ، ازاین رو چاره‌ای اندیشیده ، درالفبای معمول تصرفاتی کردند و مانند الفبای یونانی حروف مصوت را داخل حروف غیرمصوت نمودند وشاید هم دراین عمل الفبای یونانی سرمشق شده باشد(۱) . الفبای اخیر یعنی دین دبیری باقرب احتمالات در قرن ششم میلادی یعنی چندی پیش ازاستیلای عرب تدوین گردیده(۲) و همین خود خدمت بزرگی بایران اسلامی انجام داد چه پس ازبرچیده شدن شاهنشاهی ساسانی و بهم خوردن اوضاع ایران و دیگرگون گشتن زبان و ازدست رفتن خط و نابود شدن دین ، اگر اوستا بخط قدیم پهلوی باقی مانده بود ، قطعاً امروز برای جویندگان معمائی حل ناپذیر بود .

الفبای دین دبیری ، امروز در همـهٔ خاور زمین بهترین الفبائی است که موجـود است . درچند ساعت میتوان آنرا فراگرفت و اوستا را درست خواند . شمارهٔ حروف ٤٤ است(۳) . قدیم تریـن نسخهٔ خطّی اوستا که با همین الفبا نوشته شده اکنون در کوپنهاگ ، پایتخت دانمارك موجود است و آن در سال ۱۳۲۵میلادی تحریر یافته‌است . این نسخه را خاورشناس معروف دانمارکی وسترگارد(٤)باخود ازایران باروپا برد .

عظمت اوستا ـ اوستا یکی از کتابهای بزرگ اعصار قدیم بـوده وعظمت آن در بیرون از حـدود کشورهای مزدیسنانیز شهرت داشته است . مورّخ یونانی هرمیپوس(٥) که درقرن سوم قبل ازمیلاد میزیست کتابی در خصوص آئین ایران نوشته بود که امروز دردست نیست ، ولی مورخی رومی موسوم به پلینیوس(٦) که در قرن اول میلادی بهنگام آتش فشانی کـوه وزو مُرد در کتاب خویش بنام (تاریخ طبیعی) از کتاب هرمیپوس سخن میراند و میگوید که او آئین ایرانیان را از روی کتاب مذهبی خود آنان کـه زرتشت در دو هزار هزار (دو میلیون) بیت سرائیده بدقت مطالعه کرده است . مسعودی که در سال ۳٤٦ هجری درگذشته درکتاب مروج‌الذهب مینویسد : « و کتب هذاالکتاب فی اثنی عشرالف جلد بالذهب . » محمد جریرطبری‌نیز که در سال ۳۱۰ هجری وفات یافته ، در تاریخ خود از دوازده هزار جلد گاو کـه اوستا روی آنها نوشته شده بود بحث میکند . در شاهنامه آمده است که ۱۲۰۰ فصل اوستا روی تختهٔ زرین نوشته شده بود .

قدیمتر از این اسناد نامهٔ منسوب به تنسر هیربدان هیربد اردشیر پاپکان است کـه گفته اند : بپادشاه طبرستان جشنسفشاه نوشته(۷) درآن گوید : « میدانی که اسکندر از کتاب دین ما ، دوازده هزار پوست گاو بسوخت باسطخر . »

هرچند که این اخبار گزافست ولی تاحدی عظمت اوستا را میرساند ، و آنچه از سنّت قدیم در کتب پهلوی مانده است اینست که اوستای هخامنشیان دارای ۱۰۰۰ فصل ومنقسم به ۲۱ کتاب و یا نسك بوده است . در عهد ساسانیان ، هنگامیکه بجمع‌آوری اوستای پراکنده پرداختند فقط ۳٤۸ فصل بدست آمد که آنراهم به ۲۱ نسك تقسیم کردند . دانشمند انگلیسی وست(۸) بیست و یك نسك ساسانیان را به ۳٤٥۷۰۰کلمه تخمین زده است . از این مقدار امروز ۸۳۰۰۰ کلمه در اوستای کنونی موجود است ، بنا براین ربع اوستای ساسانیان بما رسیده و بقیه از تعصب مسلمانان و هجوم مغول از دست رفته‌است(۹) .

نسکهای اوستا ـ واژهٔ نسك در اوستا بفتح اول وبصورت نسکه(۱۰) آمده بمعنی کتاب و سفینه.

---

(۱) چه از حملهٔ اسکندر بایران و حکومت سلوکیان ادبیات و علوم و خط یونانی درایران رایج شده بود . (۲) برخی از معاصران مانند بلسارا Balsara دانشمند پارسی (دریادنامهٔ دینشاه ایرانی) خواسته اند خط اوستایی را قدیم‌ترین خطوط جهان و مأخذ همهٔ آنها محسوب دارند ، ولی دلایل این ادعا مقنع و مثبت نیست .

(۳) گاتها ص ۱۸-۲۰ وص ٤۷-٤۹. (٤) Westergaard. (٥) Hermipos. (٦) Plinius.

(۷) ولی طبق بررسیهای کریستنسن ، تاریخ نگارش نامهٔ مزبور زمان خسرواول انوشروان است . رك : نامهٔ تنسر بتصحیح آقای مجتبی مینوی ؛ تاریخ ایران در زمان ساسانیان ص۳٤-۳٥. (۸) West (۹) گاتها چاپ اول ص ٥۰ (۱۰) Naska

نسکهای اوستا(۱)

شماره	نـــــــام		طبقه‌بندی وشمارهٔ آنها(۲)	
۱	سوتکر	Sûtkar (Shudhkar).	گاسانیک	۲
۲	ورشت مانسر	Varshtmânsar.	»	۳
۳	بغ	Bagh (Bako).	»	٤
٤	دامدات	Dâmdât (Dâmdâd).	هاتك مانسریك	۱
٥	ناتر	Nâtar (Nâdar).	»	۲
٦	پاژگ	Pâjag (Pâgag).	»	۳
۷	رتوداتائتیگ	Rato-dât-aîtag (Radodadaitag).	»	٤
۸	بریش	Barish.	»	٥
۹	کشکیسروب	Kashkisrob (o).	»	٦
۱۰	ویشتاسب ساست	Vishtâsp-Sâst(o).	»	۷
۱۱	وشتگ	Vashtag.	گاسانیك	٥
۱۲	چیتره‌دات	Çitradât (Çitradâd).	داتیك	٦
۱۳	سپند	Spend.	گاسانیك	۷
۱٤	بغان‌یشت	Baghân-yasht.	داتیك	۷
۱٥	نیکاتوم	Nîkâtûm (Nıkadhum).	»	۱
۱٦	گنه‌باسونیژت	Ganabâ-sar-nijat. (Gonabad-sar-nigad).	»	۲
۱۷	هوسپارم	Huspâram	»	۳
۱۸	سکاتوم	Sakâtûm (Sakâdhûm).	»	٤
۱۹	وندیدات	Vendîdât (Vendidâd).	»	٥
۲۰	هاتخت	Hâtôxt (Hâdoxt).	گاسانیك	٦
۲۱	ستوت‌یشت	Stôt-yash (Shtod yasht).	»	۱

(۱) Cf. Geldner, Awestalitteratur, im Grundriss der Iranischen Philologie. s. 18 und 20 .

(۲) بیست و یك نسك اوستا طبق دینکرد و دیگر کتب دینی بسه (بهر) تقسیم شده و هر بهر دارای هفت نسك است : نخستین بهر ، گاسانیك Gâsânîk (مربوط بگاتا . رك : ص ۳۲ همین مقدمه) ، دومین بهر ، هاتك مانسریك Hâtak mânsarîk (منترها) [رك : ص ۳۹ از کتاب مزدیسنا] وادعیه ، سومین بهر داتیك Dâtîk (مربوط بداوری وقوانین و احکام) نام داشته . در جدول فوق ستون سوم شمارهٔ ترتیبی هرنسك درهر بهر نشان داده شده .

در هرجا که این لغت بکار رفته از آن اجزای کتاب مقدس اراده گردیده است(۱).

اما در یسنا، های ۱۹ بند ۲۲ نسکه بمعنی خود اوستا و دورهٔ کامل آن (۲۱ نسک) استعمال شده (من باب اطلاق جزء بکل(۲)). در فرهنگهای پارسی آمده(۳): «نسک بضم اول قسمتی باشد از ۲۱ قسم کتاب زند(!) که زردشت آنرا منقسم کرده است و هر نسکی را یعنی هرقسمتی را نامی نهاده(۴). خسروانی شاعر گوید:

چه مایه زاهد و پرهیز گار صومعگی — که نسک‌خوان‌شد برعشقش‌وایارده گوی(۵).

و لبیبی گفته:

از اطاعت با پدر زردشت پیر — خود بنسک آفرینگان(۶) گفته است.

دینکرت، در فصلهای هشتم و نهم مینویسد اوستا دارای ۲۱ نسک میباشد و در آن نام هریك از این ۲۱ بخش جداگانه آمده و خلاصهٔ مندرجات آنها تشریح و از برخی از نسکها مفصلتر بحث شده است - طبق مندرجات کتاب مزبور نخستین نسک بنام (سوتکرنسک) موسوم بوده و به ۲۲ فر گرد (فصل) تقسیم میشده. دومین نسک (مانسرنسک) نام داشته شامل ۲۳ فرگرد(۷)، و سومین نسک (بغ نسک) محتوی ۲۲ فرگرد(۸) وهمچنین نسکهای دیگر؛ نسك پنجم موسوم است به ناتر(۹) که از آن فقط متن اوستائی موجود و گزارش پهلوی آن مفقود شده است - از نسك یازدهم که موسوم است به وشتگ(۱۰) متن و تفسیر هردو ازمیان رفته است. وندیداد که اکنون جزوی از اوستاست، بنا بمندرجات دینکرت نسك نوزدهم اوستای ساسانیان بوده و تمام آن‌بمارسیده‌است. وهمچنین چهار نسك از ۲۱ نسك اوستای عصرساسانی را نیز از روی شرح دینکرت میتوان در دیگر قسمتهای اوستای کنونی نشان داد وتعیین کرد که جزو کدام نسك ساسانیان بوده است(۱۱).

از گاتها همان اندازه که در عهد ساسانیان وجود داشته امروز نیز در دست است، کلیّة میتوان گفت آن قسمت از اوستا که بویژه مقدس شمرده میشده و در جزو ادعیه و نماز و ستایش و محلّ احتیاج روزانهٔ مردم و موبدان بوده محفوظ تر مانده است تاقسمتهائی که کمتر مورد نیازمندی بوده است.

کتب اوستا - اوستای کنونی شامل پنج جزو یا کتابست: ۱ - یسنا ۲ - ویسپرد ۳ - وندیداد ٤ - یشت ها ٥ - خرده اوستا. هیچ نسخهٔ خطی قدیم در دست نیست که دارای همهٔ این جزوها باشد - اینك در ذیل بشرح هریك از پنج کتاب میپردازیم:

۱ - یسنا - یسنا مهمترین‌قسمت اوستاست. این کلمه در اوستا بسیار استعمال شده. تلفظ اوستائی آن یسنه(۱۲) میباشد. در خود گاتها بار ها (یسنای ۳۳، ۸ - یسنای ۲٤، ۱۲ - یسنای ۲۵، ۱۰ - یسنای ۳۸، ۲ و غیره) آمده و معنی آن پرستش و ستایش و نماز و جشن میباشد - همین واژهٔ جشن که بمعنی عیداست از کلمهٔ یسنای مذکور آمده است. در سانسکریت (یجنه) و در پهلوی (یزشن) و (ایزشن) گویند.

یسنا بویژه در هنگام مراسم مذهبی سروده میشود، مجموع یسنا ۷۲ فصل است. هر فصل را یك هائیتی (۱۳) خوانند. این کلمه نیز اوستائی است و امروز آنرا ها ویا هات گویند. بمناسبت هفتاد و دو های یسناست که کشتی یا بندی که زرتشتیان سه بار بدور کمر می‌پیچند(۱٤)، از ۷۲ نخ پشم سفید بافته میشود. پارسیان یسنا را بدو قسمت بزرگ تقسیم میکنند:

نخست از یسنای ۱ تا یسنای ۲۷. دوم از یسنای ۲۸ تا پایان. از این ۷۲ فصل، ۲۸ فصل (یا هائیتی) متعلق بگاتهاست که قدیمترین قسمت اوستا بشمار میرود.

---

(۱) خرده اوستا ص ۲٦. (۲) رك: یسنا ج ۱ ص ۱٦٦. (۳) برهان - انجمن‌آرا - غیاث.
(٤) باید دانست که در فرهنگها (نسك بفتح اول و سکون ثانی) را نام عدس [غلهٔ مشهور] دانسته‌اند - مولوی گوید:

گر بخواهم از کسی یك مشت نسك — مر مرا گوید خمش کن مرگ و جسك.

و نیز بمعنی خار و خسك آمده: بدر جاجرمی‌راست:

نسك در چشم آنکه نشناسد — از مس سوخته زبرجد را.

(رك: انجمن آرا - برهان - غیاث). (٥) رجوع به ایارده درهمین لغت‌نامه شود. (٦) شرح آفرینگان درهمین فصل بیاید.
(۷) خرده اوستا ص٤۹. (۸) خرده اوستا ص ٥۰. (۹) Nâtar. (۱۰) Vashtag. (۱۱) گاتها ص ٥٥.
(۱۲) Yasna. (۱۳) Hâiti. (۱٤) رك: بخش ٤ بهرهٔ ۳ از کتاب مزدیسنا.

گاتها - کهن‌ترین و مقدس‌ترین قسمت اوستا گاتها میباشد که در میان یسنا جای داده شده است - در خود اوستا گاثا(۱) و در پهلوی گاس آمده و جمع آن گاسان میباشد و گاسانیك ، ترکیب صفتی آن است یعنی مربوط بگاتها(۲) . در پهلوی نیز مخصوصاً هر فرد از اشعار گاتها را (گاس) گویند (۳) - در سانسکریت هم این کلمه بصورت گاثا(۴) آمده - در کتب دینی بسیار کهن برهمنی و بودائی گاثا عبارت است از قطعات منظومی که درمیان نثر باشد ، گاتهای اوستا نیز اصلاً چنین بوده است وبمناسبت موزون‌بودن است که بخش مزبور ، گاتها (یعنی سرود و نظم و شعر) نامیده شده است(۵) .

از زمان بسیار قدیم ، ایرانیان گاتها را از سخنان فرخندهٔ خود وخشور زرتشت سپنتمان میدانستند لذا احترامی خاص برای آن قائل بودند ولی تحقیقات دانشمندان مانند میه(۶) ثابت کرده است که همهٔ سرودهای گاتها از زرتشت نیست و از آن میان برخی پرداختهٔ نخستین پیروان او میباشد(۷) . در اوستای عهد ساسانیان گاتها درسر نخستین نسك گاسانیك که موسوم بود به ستوت یشت(۸) جای داشت - دریسنای ۵۷ بند ۸ آمده: « ما می‌ستائیم فرخنده سروش‌را ، کسیکه نخستین‌بار پنج گاتهای زرتشت سپنتمان مقدّس را بسرود. »

کلیهٔ گاتها ۱۷ هائیتی (فصل) است و شامل ۲۳۸ قطعه و ۸۹۶ بیت و ۵۵۶۰ کلمه میباشد .

این اشعارقدیم‌ترین آثاری است که ازروز گارپیشین برای ما تا امروز باقی مانده است . گاتها ازحیث صرف و نحو و زبان وفکربا دیگرقسمتهای اوستا فرق دارد و نیز بسا لغاتی که درآن استعمال شده در دیگر بخشها نیامده و مطابق آنها را در قدیمترین کتب دینی برهمنان باید جست . گاتها روزی جزو کتاب بسیار بزرگی بوده و لابد همان است که مورخ یونانی هرمیپوس (که نامش گذشت) ازآن سخن رانده است . نظر بمعنی گاتها در کتب برهمنان و بودائیان گاتهای اوستا را نیز باید در قدیم جزو مطالب منثوری تصور کرد که امروز دردست نیست . برای آنکه مطالب‌را مختصر کرده بشکلی درآورند که مردم بتوانند بحافظه بسپرند متوسّل بشعر میشدند . این طرزنگارش بویژه در میان اقوام هند و اروپائی متداول بوده است . گاتهای اوستا شامل پنج قسمت است و بمنزلهٔ پنج کتاب اسفار توراتست که یهودیان آنها را از خود موسی دانسته احترام خاصّی برای آنها منظور دارند :

نخستین موسومست به (اهنود) - دوم موسوم است به (اشتود) - سوم بنام (سپنتمد) - چهارم موسوم به (وهوخشتر) و پنجمین گاتها به (وهیشتواشت) نامزد است .

۲ - ویسپرد - ویسپرد یا ویسپرت نیزازدوکلمهٔ اوستائی مرکبست : ویسپ رتو(۹) که دریشت دهم‌بند ۱۲۲ استعمال شده و بمعنی (همهٔ سروران) است . (وسپ) در پهلوی و یا (هروسپ) در پازند بمعنی همه آمده . در ادبیات زرتشتیان ، غالباً باین جمله برمیخوریم : خداوند هروسپ آگاه(۱۰) .

جزو دوم رد که همان کلمهٔ اوستائی رتو(۱۱)میباشد . درادبیات‌پارسی بمعنی دلیر ودانا وبخرداست ، فردوسی گوید :

بپوشید درع سیاوش رد زره‌راگره بر کمربند زد .

ویسپرد ، خود مستقلاً کتابی نیست ، میتوان گفت مجموعه‌ای‌است ازملحقات یسنا که بهنگام مراسم دینی ، بدون یسنا سروده نمیشود و بویژه آنرا در اعیاد دینی شش گهنبار سال میخوانند . هریك از فصول ویسپرد نامزد است به (کرده) . این کلمه در خود اوستا کرتی آمده است به معنی باب و فصل - از زمان قدیم نیز کرده‌های ویسپرد درست از روی شمار معلوم نشده است . اشپیگل ویسپرد را به ۲۷ (کرده) تقسیم کرده است . وستر گارد به ۲۳ و در چاپ گجراتی بمبئی ۲۵ (کرده) آمده است .

۳ - وندیداد - نام‌اوستائی‌وندیداد ، وی‌دئوداته(۱۲)میباشد ، درپهلوی (جت‌دیودات) گردیده ومرکب است ازسه کلمه : وی بمعنی ضدّ - دئوه یعنی دیو - داته که امروز داد گوئیم وبمعنی قانون‌است، مجموعاً قانون

---

(۱) Gâthâ . (۲) مثلاً گویند : ادبیات گاسانیك . (۳) من باب اطلاق کل بجزء . (۴) Gâthâ.
(۵) پورداود . گاتها ص ۶۱ . (۶) Meillet . (۷) Trois Conférences ; P. 15 - 17 . (۸) Stot Yasht.
(۹) Vsipe Ratavô (۱۰) بمعنی ، ان‌الله علی کل شیٔ علیم . (۱۱) Ratû (۱۲) Vidaevadâta

علیه (ضد) دیو . وندیداد در مراسم دینی خوانده نمیشود و مندرجات آن مختلف است ، هر فصل از آن را (فرگرد) گویند - در همهٔ نسخ خطّی بدقت هرفرگرد دارای شمارهٔ مخصوص بخود میباشد و مجموعاً شامل ۲۲ فرگرد است :

فرگرد اوّل درآفرینش زمین و کشورهاست(۱)،دوم درداستان جم (یمه) ، سوم ازخوشی و ناخوشی جهان .... اما غالب مطالب فرگردها تافرگرد ۲۱ ، درقوانین‌مذهبی واحکام دینی‌است ازقبیل‌سوگندخوردن و پیمان داشتن و عهدشکستن و نظافت و غسل و تطهیر و پاك نگهداشتن آب و آداب دخمه و اجتناب از لاشه و مردار و توبه و کفاره و در بارهٔ مزد پزشك و در موضوع پیشوایان درست و دروغین و آداب ناخن چیدن و بریدن مو و شرحی نیز از خروس ، که در بامدادان بانگ زند و مردم را ازپی تسبیح وستایش یزدان خواند ودربارهٔ زن دشتان و خصایص سك و عزیزداشتن‌آن گفتگو شده است . فرگرد ۲۲ درموضوع آوردن اهریمن ۹۹۹۹۹ ناخوشی را و در برابر آوردن پیك ایزدی ۹۹۹۹۹ درمان برای آنها سخن میراند .

در انجمن‌آرا آمده : « وندیداد با دال در آخر نسکی است از نسکهای کتاب ژند و پاژند . »

٤ - یشتها - یشت‌کلمهٔ اوستائی آن یشتی(۲)ازریشه وبن کلمهٔ یسنا میباشد بمعنی نیایش و فدیه ولی یسنا برای ستایش بطور عموم آمده و یشتها بویژه برای ستایش آفریدگار ونیایش امشاسپندان وایزدان . در فرهنگهای پارسی (یشتن) را بمعنی عبادت کردن گرفته‌اند .

مؤلّف برهان نویسد : « یشتن بفتح اوّل بروزن گشتن بلغت زند و پاژند (!) بمعنی زمزمه کردن وچیزی خواندن باشد برطعام ، وآن عبادتی است مغانرا در وقت طعام خوردن . »

پیداست که در این تفسیر معنی یشتن را از عمومیّت ساقط و بباژ و زمزم(۳) تخصیص داده است .

زراتشت بهرام پُژدو در اردای ویرا فنامه گوید :

چو از کار یزشچاری گذشتند   از اول کار ، جائی می‌یشتند .

و نیز گوید :

ز بیم کارزار و قحط و کشتن   نبد پروای دین وباژ ویشتن.

ویشت ، در برهان « نام نسکی باشد از کتاب زند (!) یعنی قسمتی از اقسام کتاب زند(!) » زراتشت بهرام در زرتشت نامه گوید :

ز بهر روان هرکه فرمود یشت   پشیمان‌شد از گفت‌خود باز گشت.

یشتها امروزاگرچه ترکیب شعری ندارد ، ولی هنوزهم کلامش موزون وباطرزی شاعرانه ، باعبارت بلند و تخیّلات عالی سروده شده است . اصلاً هم یشتها منظوم بوده (منتهی دارای اوزان هجائی (٤)) ومانند گاتها منقسم بقطعات وبیت ها وشمارهٔ هجاهای آن ۸ وگاهی ۱۰ و ۱۲ بوده است . بعدها بواسطهٔ تصرفاتی که درآنها شده و بعلت تفسیر که بتدریج جزومتن گردیده ترکیب شعری‌آن بهم خورده است ، باوجود این‌اوزان آنها هنوزبخوبی معلوم است و میتوان دو باره بشکل اصلی درآورد . برخی ازیشتها بسیارقدیمی بنظرمیرسد.

اکنون بیست و یك یشت موجود است که بعضی از آنها کوتاه و بعضی دیگر بسیار بلند است . اسامی یشتها بقرار ذیل است :

۱ - هرمز دیشت	۲ - هفت امشاسپند یشت	۳ - اردیبهشت یشت
٤ - خرداد یشت	٥ - آبان یشت	٦ - خورشید یشت
۷ - ماه یشت	۸ - تیریشت	۹ - گوش یشت
۱۰ - مهریشت	۱۱ - سروش یشت	۱۲ - رشن یشت
۱۳ - فروردین یشت	۱٤ - بهرام یشت	۱٥ - رام یشت
۱٦ - دین یشت	۱۷ - ارد یشت	۱۸ - اشتاد یشت
۱۹ - زامیاد یشت	۲۰ - هوم یشت	۲۱ - ونندیشت .

(۱) مانند سفر تکوین تورية .   (۲) ishti   (۳) رك : بخش ٤ بهرهٔ ٤ از کتاب مزدیسنا .   (٤) Syllabique.

از این میان بویژه یشتهای ۵ و ۸ و ۱۰ و ۱۳ و ۱٤ و ۱۷ و ۱۹ بسیار قدیمند.

بنا بمندرجات دینکرت، هادخت نام بیستمین نسك اوستای عهد ساسانیان بوده که امروز موجود نیست فقط چند قطعه از آن باقی‌مانده‌است که مجموع آنها را (سروش یشت هادخت) گویند(۱). درفرهنگهای پارسی آمده(۲):

« هادخت بضم دال وسکون خای نقطه دار وفوقانی، نام نسکی است از جملهٔ بیست و یك نسك کتاب زند (!) یعنی قسمی است، چه نسك بمعنی قسم آمده است».

ابوریحان بیرونی در (الجماهر) آورده(۳): « اکاسره(شاهنشاهان ساسانی) را سبحه‌ای بود ازامثال این در شاهوار، عدد آن بیست و یك دانه در رشته بود و آنرا بقول حمزه [اصفهانی] نسك شماره(٤) میگفتند زیرا آن [بعدد] نسك های کتاب ایشان موسوم به ابستا بود.»

۵ - **خرده اوستا** - در پهلوی خرتك اپستاك(۵) و در پارسی خرده اوستا بمعنی اوستای کوچك (مختصر) میباشد. آذر بد مهراسپند موبد موبدان زمان شاپور دوم (۳۱۰ - ۳۷۹ م) این کتاب را تدوین کرد و آن برای نماز و ادعیه و اوقات روز و ایام متبرك ماه و اعیاد مذهبی سال و دیگر مراسم و اوقات خوش و ناخوش که در طیّ زندگانی پیش آید مثل سدره پوشیدن و کستی بستن کودکان و عروسی و سوگواری وماتم و غیره تخصیص داده شده. مطالب وادعیهٔ آن ازاوستای بزرگ استخراج شده است جزآنکه بمناسبت دعا ونماز هرموقع، در آغاز و انجام تصرفاتی کردند و بعد ها نیز بشمارهٔ این ادعیه افزودند. همهٔ مندرجات خرده اوستا، بزبان اوستائی نیست بلکه قسمت بزرگی از آن بزبان پازند و متعلق بازمنهٔ متأخر است. بسیاری از نسخ خطی خرده اوستا دارای دعاهائی میباشند که در نسخ دیگر نیست.

یك رشته ازستایشها و نماز های خرده اوستا بنام (نیایش) خوانده میشود و شمارهٔ آنها پنج است: خورشید نیایش، مهرنیایش، ماه نیایش، اردویسورنیایش، آتش بهرام نیایش.

در این نیایشها بخشی از خورشید یشت ومهریشت و ماه یشت وآبان یشت و بهرام یشت مندرجست.

رشتهٔ دیگر از این کتاب بنام (سیروزه) نامیده میشود و آن شامل دو سیروزه است: بزرگ و کوچك. هر قطعه ای از سیروزه بیکی از فرشتگان سی روز ماه اختصاص دارد و بمناسبت همان روز خوانده میشود(٦).

در ادبیات پارسی (خرده) بهمین کتاب اطلاق شده، دقیقی گوید:

ببینم آخر روزی بکام دل خود را ... گهی ایارده خوانم شها گهی خرده.

تاریخ اجمالی اوستا و زند - درخاتمهٔ این مبحث تاریخ تألیف‌وتدوین اوستارابااختصارذکرمیکنیم:

زرتشت پیامبرمزدیسنا، اصول آئین خویش را در قطعاتی منظوم ابلاغ کرد و شاگردان و نخستین پیروانش نیز سرود هائی مشابه آن ساختند(۷) و نظم ونثر را با هم پیوستند ومجموع این سرود هاست که بنام «گاتها» نامیده میشود(۸).

بعد ها روحانیان زرتشتی احکام و مراسم و آداب دینی را باتغییراتی که پس از زرتشت درآئین بعمل آمده بود، بضمیمهٔ سرود های باستانی که در میان ایرانیان پیش از ظهور زرتشت معمول بود، با تغییر صیغه و تصرف در عبارات بصورت یسناها و یشتها منتشر کردند(۹). یشتهای قدیمی نیز مانندگاتها ترکیبی از نظم

---

(۱) یشتها ج ۱ ص ۵۲۳ ببعد. (۲) برهان - انجمن آرا. (۳) الجماهر چاپ حیدرآباد ص۱۰٦. (٤) درمتن لشك ثبت شده و مصحح در حاشیه نوشته: در نسخه های (اب) و (س) لسك شماره. لفظان فارسیان معناها تعدید قطع - اگرچه لشك در فرهنگهای پارسی بمعنی پاره آمده (رك: برهان) ولی بیشك در اینجا نسك شماره مراد است (و نسخه بدل اقرب بصحت است) و دلیل آن همان است که ابوریحان تصریح کرده که عدد دانه های سبحه بعدد نسك های اوستا یعنی ۲۱ بوده است چنانکه کستی مزدیسنان از ۷۲ نخ تشکیل میشود و اشاره به ۷۲ فصل یسناست، رك: بخش ٤ بهرهٔ ۳ از کتاب مزدیسنا. (۵) Xurtak apistâk (٦) رك: پورداود. خرده اوستا، سیروزهٔ بزرگ و سیروزهٔ کوچك.

(۷) Meillet, Trois Conférences. P. 15 - 17.

(۸) قسمت نثر بعدها ازمیان رفته وفقط نظم باقی‌مانده است. رك: گاتها. پور داود ص ٦۱-٦۳.

(۹) وگاتها نیز ضمیمهٔ یسنا شد.

و نثر میباشد (۱).

گلدنر یشتهای ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۹، سروش یشت (یشت ۲۷) رایشتهای اصلی و قدیم و بقیه را فرعی و متأخر میداند(۲). کریستنسن سه یشت ۱۰ و ۱۹ و ۵ را مورد تدقیق قرار داده(۳) معتقد است که یشت ۱۰ (مهریشت) اقدم آنهاست چه در آن اسامی سغد، مرو، خوارزم وآریا ذکرشده و از شهر های قسمتهای غربی وجنوبی ایران نامی درمیان نیست، سپس یشت ۱۹ (که مختص بخورنه «فره» است و بخطا بعد ها زام یشت «یشت زمین» نامیده شده) اهمیت دارد، چه در آن اطلاعات سودمندی از ناحیهٔ جنوب شرقی (سیستان) مندرج است، معهذا این امردلیل قطعی اسناد یشتهای مزبوربعهد پیش از هخامنشی نمیشود و میتوان گفت که مؤلفان آنها در عهد هخامنشی میزیسته اند وفقط قسمت خاوری ایران را میشناخته اند.

یشت ۵ (اردوی سوریشت) که مختص اردوی سوراناهیتاست، ازقسمتهای شرقی وغربی هردویاد میکند وکریستنسن از شرحی که در یشت مزبور راجع به اناهیتا (ناهید) آمده احتمال میدهد که درعهد اردشیردوم هخامنشی (۴۰۴ - ۳۵۸ ق. م.) تألیف شده است(٤).

و نیز محقق مزبور از روی قرائن زبان شناسی یشتهای ۱٤ و ۸ و ۱۷، یسنای ۵۷ و ۹ - ۱۱ را از بخش های کهن و عهد تألیف آنها را پس ازعصر نگارش یشت ۵ وپیش ازپایان عهد هخامنشی وباقرب احتمالات سدهٔ چهارم ق. م. میداند(۵) و هم او در رسالهٔ «نخستین بشر و نخستین شاه در تاریخ اساطیری ایران» استنتاج میکند که یشت ۱۳ - که درباب تاریخ افسانه یی ازمنهٔ ما قبل زرتشتی نگارش یافته - ازیشتهای ۵، ۹، ۱۵، ۱۷ و ۱۹ اقدم است(٦) و یشت ۹ را متعلق به سدهٔ اول میلادی میداند(۷).

بارتولمه یشت ۱۵ (رام یشت) را از آثار متأخر محسوب میدارد وکریستنسن عقیدهٔ اورا در بارهٔ بند های ۱-۵ و ۳۸-۵۸ آن که نثری مخلوط باانذکی نظم میباشد میپذیرد، ولی بندهای ٦-۳۷ را باقی ماندهٔ قسمت اصلی یشت مزبور وقدیم میداند و از مندرجات بند های ۷ و ۱۱ و ۲۱ و غیره حدس میزند که قسمت اصلی یشت مزبورمتأخرازدیگریشت های قدیمی ولی محققاً اقدم ازیشت ۹ میباشد(۸) و هم اویشت ۱٦ (دین یشت) را از عهد اشکانی بسیار قدیمتر نمیداند(۹).

بدیهی است که قطعات اوستا نخست سینه بسینه میگردید وسپس بخطی نوشته شدهودرهرحال بقول بعضی در اواخر عهد هخامنشی اوستا مدون ومرتب بوده است(۱۰). بسیاری ازنویسندگان ومورخان عظمت اوستای موجود عهدهخامنشی را تصدیق کرده‌اند(۱۱). ازاوستای مزبور برطبق سنت ونقل مورخان دو نسخه در عهد هخامنشیان موجود بود: یك نسخهٔ آن در (دژنپشتك) یا (گنج نپشت) یعنی دبیرخانهٔ شاهنشاهی در استخر(۱۲) ونسخهٔ دیگر در (گنج شییکان) ظاهراً (شیزیکان(۱۳)) مضبوط بود(۱٤).

گفته‌اند چون اسکندر در ۳۳۱ ق. م سپاهیان داریوش را شکست داد و از راه شوش به تخت جمشید رسید وکاخ شاهی را سوخت درآن میان نسخهٔ اوستای دژنپشتك نیز سوخته شد و نسخهٔ گنج شییکان را نیز بفرمان وی برگرفتند وبزبان یونانی ترجمه کردند(۱۵).

طبق روایات درعهد اشکانیان، ولخش (ظاهراً بلاش اول ۵۱-۷۸ م)(۱٦) که مردی دیندار وپارسا بود

---

(۱) Christensen, Etudes Sur le Zoroastrisme de La Perse Antique. p. 11.

(۲) Ibid. p. 5. (۳) Christensen, Quelques Notices sur les plus anciennes périodes du Zoroastrisme (Acta Orientalia, IV, p. 106. Sqq.)

(٤) Christensen, Etudes sur le Zor. p. 2-7. (۵) Ibid. p : 7.

(٦) Ibid. p. 10-11. (۷) Ibid. p. 40. (۸) Ibid. p. 41-42.

(۹) Christensen, Les Kayanides, p. 14-16 وهمچنین p. 42.

(۱۰) گاتها. پورداود. ص ٤٦. (۱۱) رك: نامهٔ تنسر ص ۱۱ - تاریخ طبری ج ۱ ص ٤۰ - تجارب الامم ابوعلی مسکویه ص ۵۳ - فارسنامهٔ ابن بلخی ص ٤۰. (۱۲) نامهٔ تنسر ص ۱۱، ارداویرافنامه تألیف نگارنده ص ۲۲، تاریخ طبری ج ۱ ص ٤۰۰، تجارب الامم ص ۵۳. (۱۳) گنجینهٔ شیز مقر آتشکدهٔ آذرگشنسب. رك: بخش ٤ بهرهٔ ۲ از مزدیسنا (آذرگشنسب).

(۱٤) یشتها. پورداود. ج ۲ ص ۲٤۷ - ۲٤۹. (۱۵) دینکرد کتاب سوم، نامهٔ تنسر ص ۱۱، ارداویرافنامه تألیف نگارنده ص ۲۲، تاریخ سنی ملوك الارض ص ۱۸. (۱٦) و بقولی بلاش سوم (۱٤۸ - ۱۹۱ م).

بفرمود تا قطعات متفرق اوستا را گرد آوردند.

اندرآس معتقد است که فرگرد اوّل وندیداد درعهد مهرداد اول اشکانی (۱۷۴–۱۳۶ ق. م.) تدوین شده و کریستنسن می‌نویسد که زبان وسبك نگارش وندیداد مؤید آن‌است که همهٔ این کتاب دینی دراوایل عهد اشکانی تألیف شده است(۱).

نیز مطابق روایات اردشیرپاپکان، مؤسس سلسلهٔ ساسانی (۲۲۴–۲۴۱ م.) موبدان موبد تنسر را دستور داد تامجدداً اوستارا تدوین کند واوچنین کرد واوستا را در گنج شاپیکان نگاهداشته بنشرمعارف آن پرداخت(۲). پس از اردشیر پسرش شاپور اوّل (۲۴۱–۲۷۲ م.) بفرمود تامطالب مربوط بعلوم پزشکی ونجوم و جغرافی وفلسفه را از کتب هندی ویونانی اقتباس کنند و ضمیمهٔ اوستا سازند(۳).

پس از اوطبق روایات شاپور دوم پسرهرمز (۳۰۹–۳۷۰ م.) بعلت اختلافی که درمذهب ایجاد شده بود دستورداد تاآذرباد مارسنپدان(٤) اوستارا مرور وتجدیدنظر کند واختلافات را باارائهٔ حجتی قاطع برطرف سازد(٥) وباقرب احتمالات هم اوست که ازبخش‌های مختلف اوستا برای رفع احتیاج بهدینان مطالبی اقتباس و مجموعهٔ (خرتك اپستاك) (= خرده اوستا) را تدوین کرده است(٦). (رجوع به جدول ص ۳۷ شود).

امازند (تفسیر اوستا) – ازهمان اوایل رواج مزدیسنا تفسیری، برای شرح وتعبیرمشکلات اوستابزبان اوستایی نگاشته شد(۷). این تفسیرنیز طبق روایات درحملهٔ اسکندر دچارسر نوشت اوستا گردید. بعدها که روحانیان زرتشتی مشغول تدوین اوستا شدند تفسیر آنرا نیز تا حدی که مقدور بود گرد آوردند. قسمتی از همین تفسیر در متن اوستا وارد شده آن چنان با اصل مخلوط گردیده که متن منظوم بسیاری از قطعات اوستا را بهم زده است، ونمونهٔ تفسیر مزبور در اوستای موجود دیده میشود. بعدها این تفسیر را بزبان پهلوی گردانیدند. طبق روایات دینی درزمان ولخش (ولاش) مذکور، تفسیر اوستا یعنی زند بزبان پهلوی (اشکانی) آغازشد وسپس در عصرساسانیان به لهجهٔ پهلوی (ساسانی) درآمد و دورهٔ تألیف زند تااواخر آن عهد طول کشید(۸). مار کوارت گوید دردینکرد اشاره شده است که خسرو پرویز (۵۹۰–۶۲۸ م.) هوشیارترین موبدان را فرمود تا تفسیری براوستا نویسند(۹). وهم مار کوارت درتفسیرفصل اوّل وندیداد اشاراتی راجع باحوال سیاسی ایران پس از آنکه حدودایران وروم را خسرو وقیصر معین وثابت کردند، یافته است(۱۰). کریستنسن نام بعض مفسران وشارحان اوستا را در زمان ساسانیان که نام آنان در تفسیر اوستا وکتب دینی پهلوی آمده چنین ذکر میکند: ابهرك – مگوشنسب – گوگشنسب – کی آذربوزد – سوشیانس – روشن – آذرهرمزد – آذر فربغ – نرسی – مذوگماه – فرخ – افروغ – آزادمرد، وگوید ظاهراً اکثر آنان دراواخر عهد ساسانی میزیسته‌اند(۱۱).

---

(۱)Christensen, Etudes sur le Zor. p. 43-44. ونیزایران درزمان‌ساسانیان. ص۲۹٤. آقای‌پورداود نوشته‌اند: «بعقیدهٔ دانشمند آلمانی‌اندرآس ... فرگرداول وندیداد درعهد مهرداد اول اشکانی انشاء شده بمناسبت‌اینکه خوارزم وطن‌اصلی اشکانیان بوده، ایران ویج قدیم راکه از آن‌همان خوارزم اراده شده، درسر ممالك دیگر جای داده‌اند. بنظر نگارنده دلیلی که دانشمند مرحوم از برای عقیدهٔ خود آورده قابل تردید است، هرچند که خود مسئله درست و امروزه بیشتر دانشمندان ایرین ویجه و خوارزم را یکی میدانند. درزمینهٔ اوستا اینگونه دلایل تاریخی شبیه بدلیل اندرآس ذکرکردن بسته بجرأت شخصی‌است» رك: یسنا ج ۱ ص ٤۲ ح ۲. (۲) دینکرد کتاب سوم بند ٦ – ۸. (۳) کریستنسن این روایت را بدین‌طریق تعدیل میکند که بخشهای الحاقی نتیجهٔ قرایح ایرانیان بود که درتحت‌تأثیر افکار یونانی نوشته شد، اما نفوذ افکار هندی در ازمنهٔ متأخرتر رسوخ کرده است. ایران. ساسانیان ص ۸۸.
(٤) رك: ص۱۰۲-۱۰٦ مزدیسنا. (٥) گاتها. پورداود ص٥٤. (٦) خرده اوستا. پورداود ص ۲٥–۲٦ وص ۳۰–٤۱.
(۷) چنانکه دراغلب ادیان این کار انجام شده است. (۸) نام مزدك بامدادان معاصر قباد (٤۹۰ – ٥۳۱ م) در تفسیر مزبور آمده. رك، ص ۱۳۷ مزدیسنا. (۹) ایران. ساسانیان. ص ۳٤۹، بنقل از ایرانشهر مارکوارت ص ۱٦۳.
(۱۰) ایران. ساسانیان. ص ۳٤۹. (۱۱) همان کتاب. ص ۲۸.

تدوین اوستا بترتیب تاریخ

متن	عهد
گاتها (۱۷ فصل از یسنا)	عهد ظهور زرتشت (بین سدهٔ یازدهم و سدهٔ ششم ق.م. باختلاف اقوال)
یشت ۱۰ یشت ۱۳ یشت ۱۹	عهد ماقبل هخامنشی یا اوایل عهد هخامنشی
یشت ۵، پس از ۴۰۴ ق.م. یشت ۱۷ یشت ۸ یشت ۱۴ یشت ۹ – ۱۱ یشت ۵۷ یشت ۱۵، بندهای ۶ – ۳۷	عهد هخامنشی، و محتملا سدهٔ چهارم ق.م.
وندیداد، درحدود ۱۴۷ ق.م. یشت ۹. درحدود سدهٔ اول میلادی	عهد اشکانی.
یشت ۱۶	عهد اشکانی یا متأخر از آن(۱).
خرده‌اوستا	عهد شاپوردوم (۳۰۹ – ۳۷۰ م.)(۲).

(۱) Christensen, Etudes sur le Zoroastrisme de la Perse Antique p.44-45.

(۲) درجدول کریستنسن، ذکر گاتها دراول وخرده اوستا درآخر نیامده‌است ومااین دو را بجدول افزودیم.

م . معین

پارسی باستان

زبان ایرانیان دورهٔ هخامنشی موسوم است به فرس قدیم یا فرس هخامنشی یا پارسی باستان[1]. این زبان با زبان سانسکریت یعنی زبانی که کتب مقدس برهمنان (هند) بدان نوشته شده ، از طرفی و از طرف دیگر با زبان اوستایی مشابه وهرسه از یك ریشه منشعب شده اند .

مهمترین مدارکی که از زبان پارسی باستان در دست است ، کتیبه‌های هخامنشی است که از عهد کوروش بزرگ ببعد برصخره‌ها و سینهٔ کوهها با حروف میخی نوشته شده است . از این کتیبه‌ها در حدود پانصد لغت بزبان پارسی باستان استخراج میشود .

علاوه بر کتیبه‌ها تعدادی مهروظرف بدست آمده که بر آنها نیز کلماتی منقوش است . پس از کتیبه‌ها ومهرهای عهد هخامنشی ، منبع دیگری برای آشنا شدن با لغات پارسی باستان هست ، ولی در اهمیت بدرجهٔ منبع اولی نمیرسد . توضیح آنکه مورخان یونانی بعض اسامی خاص را طوری ضبط کرده اند که بسیار کم تصحیف شده ، وبا درنظر گرفتن این نکته که یونانیان اواخر کلمات پارسی باستان‌را چگونه تغییر میداده‌اند ، وکدام حرف پارسی بکدام حرف یونانی تبدیل می‌یابد ، بآسانی میتوان پی برد که این اسامی بپارسی باستان چه بوده ، وچون اسامی خاص در بعض موارد ترکیبی است یعنی یك اسم عام با اسمی دیگر یا با فعل و یا صفتی ترکیب شده ، از این نوع اسامی هم لغاتی بدست میآید ، مثلاً اسم سردار پارسی راکه در جنگ گرانیکوس[2] با اسکندر نبرد کرد ، برخی‌از مورخان یونانی Spithradates نوشته‌اند ، وچون یونانیان «ث» پارسی باستان را با th الفبای خود تطبیق کرده ، و اسم مزبور را با آن نوشته اند ، بی‌شك میتوان گفت که این اسم در پارسی باستان Spithradâtaبوده ، یعنی « دادهٔ سپهر » و سپهر را بزبان پارسی باستان Spithra می‌نوشته اند . چنانکه «مهر» را Mithra (میثره) می نوشته اند . این نوع اسامی خاص که یونانیان تقریباً صحیح ضبط کرده اند ، و از آن میتوان لغاتی بدست آورد ، کم نیست . و نیز چنین است کلمهٔ Staspes که یونانی شدهٔ Sataspa پارسی باستان میباشد ، وبزبان امروزی «صد اسب» گوییم . بنا براین از دو اسم‌مزبور دولغت بدست میآید که در کتیبه‌ها نیست : Spithra بمعنی سپهرو Sat بمعنی صد .

پیداست که این کار را در هر مورد نمیتوان کرد ، زیرا بعض اسامی بقدری تصحیف شده که تصحیح آن ممکن نیست ، ودرمواردی هم که اصل لغت را میتوان پیدا کرد ، باید املاء کلمهٔ مصحف را در زبان یونانی درنظر گرفت، زیرا اسامی ایرانیان قدیم که درنوشته‌های‌مورخان یونانی‌دیده میشود ، تغییر کرده بعد بزبانهای دیگر اروپایی رفته باز تغییریافته‌است . خلاصه‌آنکه بارعایت نکات‌فوق دربرخی ازموارد میتوان بمقصودرسید.

آیا پارسی‌باستان ، زبان محاورهٔ دربار ومردم عهدهخامنشی‌بوده یازبان مستعمل‌درفرمانها و کتیبه‌ها ؟ اگر چه پاسخ قطعی باین سؤال نمیتوان داد ، ولی چون در کتیبه های پادشاهان هخامنشی مخصوصاً آخرین آنان اشتباهات دستوری یافته اند ، دانشمندان فن چنین استنباط میکنند که این زبان در عصر هخامنشیان هم کهنه شده بود و آنرا برطبق معمول در بیانیه‌های رسمی بکار میبرده اند ، و چون زبان محاوره و کتابهای عادی ساده‌تربود، همه این‌زبان‌را کاملاً نمیدانستند، بنابراین‌غلطهای‌مذکورناشی‌ازخطای‌دبیران‌دفترخانه‌هاست. این استنباط را بعضی قرائن تأیید میکنند ، زیرا می‌بینیم که برخی از نامهای خاص چنانکه در کتیبه‌هاضبط شده باآنچه که معاصران آنان ضبط کرده‌اند ، تفاوت دارد ، مثلاً اسم داریوش‌در کتیبه‌ها Dârayavaush است

(۱) Vieux Perse, Old Persian . (۲) Granicus .

در صورتیکه در تورات Dâryush و یونانیان آنرا Dâryos ضبط کرده اند (مخرج شین در زبان یونانی نبود و آنرا بدل به سین میکردند) ونیز اردشیر را در کتیبه ها Artaxshathra نوشته اند، ولی کتزیاس مورخ یونانی نام دو تن از رجال درباری را Artasirâs نوشته است، واگر بجای سین، شین بگذاریم وسین آخری را هم که یونانی است حذف کنیم Artashirâ یا Artashira میشود، و معلوم است هر دو ساده‌تر از ارتخشتره و بزبان امروزی ما نزدیکتر است.

در هر حال بعضی از زبان شناسان عقیده دارند که در دورهٔ هخامنشیان مخصوصاً در اواخر آن عهد بهمان زبان پهلوی یابزبانی که بسیار بدان نزدیك بوده سخن میرانده اند، وپارسی باستان چنانکه درکتیبه‌ها بکار میرفته، در شرف احتضار بوده است(۱).

باوجود این، قراین دیگر میرساند که زبان ادبی آن عصر همان زبان پارسی باستان است که بدان اشعار، سرودها، فرمانها، وقایع نامه‌ها و غیره را میگفته اند ومینوشته اند.

آثارهخامنشی بزبان پارسی باستان

کتیبه‌های پادشاهان هخامنشی بخط میخی هخامنشی نوشته شده است. ازین پادشاهان کتیبه‌هایی بجا مانده:

اریارمنه، ارشامه، کوروش بزرگ (۵۵۹ ـ ۵۲۹ ق.م.)، داریوش بزرگ (۵۲۲–۴۸۶ ق.م.)، خشیارشا (۴۸۲ ـ ۴۶۵ ق.م.)، اردشیر اول (۴۶۵ ـ ۴۲۴ ق.م.)، اردشیر دوم (۴۰۴ ـ ۳۵۹ ق.م.)، اردشیر سوم (۳۵۹– ۳۳۸ ق.م.). بیشتر این نوشته‌ها دربدنهٔ کوه یادیوارهای کوشکها وستونها نقش شده، از جمله کوه بغستان (بیستون) و الوند و وان (ارمنستان) وشوش وتخت جمشید و تنگهٔ سوئز (مصر) وجز اینها، و نیز چند نگین و مهر که دارای نامهایی است و چند ظرف که بچهار خط پارسی باستان، عیلامی، بابلی وتصویری(۲)منقوش است.

چند سال پیش نیز الواح زرین و سیمین در تخت جمشید و همدان بدست آمده است. این سنگ نبشته‌ها ولوحه‌ها غالباً بسه زبان‌وخط است: نخست بزبان‌پارسی‌باستان، دیگر بزبان‌عیلامی ودیگر بزبان‌بابلی (که با زبان آشوری فقط تفاوت لهجه دارد) این‌دوزبان اخیر که ترجمهٔ کتیبهٔ پارسی است، هریك بخط میخی مخصوص‌بخودنوشته شده‌است. آقای‌دکتریارشاطر مختصّات زبان‌پارسی‌باستان‌رادرین‌مقدمه قبلاً شرح‌داده‌اند.

پهلوی

راجع بزبان پهلوی درمتن لغت‌نامه («پهلوی») بحث شده و حاجت بتکرار نیست.

---

(۱) پیرنیا. ایران باستان ج ۲ ص ۱۵۴۷ ـ ۵۰.

(۲) Hieroglyphe.

م . معین

عوامل فساد لغت(۱)

چند امر موجب شده است که لغت نامه‌های فارسی ازاغلاط مشحون و درنتیجه غلطهای بسیار وارد زبان فارسی گردد ، اینچنین :

الف تغییر خط پهلوی

خط پهلوی وخط عربی (کوفی ونسخ) هردوازمأخذ سامی ومنشعب از فینیقی هستند، وهردو درین نقص که حرکات (حروف مصوت) داخل‌حروف (حروف صامت) نیست اشتراك دارند ، ولی باوجود اشکالات فراوان خط پهلوی ، تشخیص بعض حروف در آن آسانتر ازخط عربی است ، چه در خط اخیرعلاوه برشباهت ، امتیاز حروف ازیکدیگروابسته بنقطه‌هاست ، و همین نقطه گذاری خود موجب تصحیف و تحریف بسیار شده است ، از جمله :

– در نسخ شاهنامه آمده :

(عیسی) یکی بینوا مرد درویش بود　　　　که نانش زرنج تن خویش بود
جز از برف و شیرش نبودی خورش　　　　فزونیش روغن بدی پرورش(۲) .

خورش ساختن از برف و شیر چه معنی دارد ؟(۳) صحیح «ترف» است درمصراع اول و «رخبین» است در مصراع دوم که علامه دهخدا تصحیح کرده‌اند بدلایل و قرائن ذیل :

«بشعر ترفند ار **ترف** بودم و **رخبین**　　بپند وحکمت اکنون چوشکر وقندم .» (سوزنی سمرقندی).

«و از وی (خوارزم) روی مخده وقزاکند و کرباس ونمد و **ترف** و **رخبین** خیزد .» (حدودالعالم) .

«رخبین ، ترف سرخ» (مهذب‌الأسماء) ، «قره قروت» (بحرالجواهر) . «کشکی‌است که ازدوغ سازند» (حاشیهٔ فرهنگ اسدی نخجوانی) ، «ترف ، کشك سفید و پنیر خشك‌است» (برهان قاطع)(٤) .

«ترف» را کاتبان نفهمیده و «برف» خوانده‌اند ، و همچنین «رخبین» را ندانسته به «روغن» بدل کرده‌اند .

– در غالب نسخ شاهنامه در جزو طبقات چهارگانهٔ مردم در عهد جمشید آمده(٥) :

نسودی سه دیگر گره را شناس　　　　کجا نیست بر کس ازیشان سپاس .

ومیدانیم صحیح بسودی یاپسودی‌است (ازریشهٔ pasu اوستایی بمعنی جانوراهلی) یعنی گله‌پرور(٦).

– در بسیاری از نسخه های شاهنامه نام یکی از پسران کیقباد «کی‌نشین» آمده :

نخستین چو کاوس با آفرین　　　　کی‌آرش دوم‌بد ، سوم کی‌نشین .

و ما از نام اوستایی او Kava Pishina میدانیم «کی‌پشین» صحیح است(۷) .

– اسدی در لغت فرس (ص ۱۵۲) آورده : «بشتر ، نام میکائیل است . دقیقی گوید :

بشتر راد خوانمت شرك است　　　　او چو ترکی بود بگاه عطا ؟ »

و میدانیم که صحیح آن «تشتر» است ازکلمهٔ اوستایی Tishtrya(۸) و پهلوی Tishtar (۹) .

– کلمهٔ پهلوی چینوت Cînvat (پل صراط) در فارسی چینود شده ، ولی بتصحیف آنرا چنیود و چنیور و خنیور ضبط کرده‌اند . عنصری بلخی گوید :

ترا هست محشر رسول حجاز　　　　دهنده بپول(۱۰) چنیور جواز .

(۱) از مقدمهٔ جلد اول برهان قاطع مصحح نگارنده ص چهل و پنج – پنجاه یك باتجدید نظر .
(۲) شاهنامه چاپ بروخیم ج ۸ ص ۲۳۶۲ – ٦۳ .
(۳) برف و شیره میخورند ، آنهم در زمستان ، نه در تمام سال !
(٤) لغت نامهٔ دهخدا ذیل «پرورش» .
(٥) شاهنامه چاپ‌بروخیم ج ۱ ص ۲٤ .
(٦) رك : نسودی در برهان قاطع‌مصحح نگارنده .
(۷) رك : مزدیسنا بقلم نگارنده ص ٤۰۷ .
(۸) رك : پورداود . یسنا ۱ ص ٥٦ .
(۹) رك : تشتر دربرهان مصحح نگارنده .
(۱۰) لغتی در «پل» .

در هر صورت اگر یا را مقدم بر نون بخوانیم، وزن شعر نادرست میشود و تردیدی نمیماند که هم عنصری وهم اسدی کلمه را درست نخوانده‌اند. در گرشاسب نامه(۱) این بیت آمده است که اسدی همان اشتباه را درآن مکرر کرده:

رهاننده روز شمار از گداز　　دهنده بپول چنیود جواز.

درین بیت هم اگر چینود بخوانیم وزن شعر نادرست میشود، اما در برابر عنصری و اسدی که این کلمه را درست نیاورده‌اند، اورمزدی، شاعرقرن چهارم‌آنرا درست نقل کرده ودرفرهنگها این بیت‌را از گفتار او شاهد آورده‌اند:

اگر خود بهشتی و گر دوزخی　　گذارش سوی چینود پل‌بود(۲).

ب
عدم توجه ایرانیان

ایرانیان بمناسبت آنکه زبان فارسی زبان مادری آنانست، خود را از لغت نامهٔ فارسی بی‌نیازمیدانستند، ازاینرو کمتر بتألیف فرهنگ زبان خویش توجه کرده‌اند، چنانکه عرب هم خودرا بتدوین قاموس عربی محتاج نمیدید، و چون زبان عربی زبان دینی ایرانیان شد، آنان بتألیف قاموسهای عربی پرداختند.

ازجلهٔ نخستین فرهنگهای‌فارسی که بدست ایرانیان تألیف‌شده ازفرهنگ ابوحفص سغدی وقطران ارموی و لغت فرس اسدی باید نام برد.

ازقریب ۲۵۰ فرهنگ فارسی بفارسی‌یافارسی بزبانهای دیگر که دردست‌است فقط حدود ۴۰ (یعنی یك سدس) بدست ایرانیان نوشته شده است، و اسامی ایرانیانی که درهندوستان بتألیف فرهنگ فارسی اقدام کرده‌اند، نیز درین حساب، بشمارآمده است!

ج
لغت نویسان غیر ایرانی

درنتیجهٔ عدم توجه ایرانیان بتألیف لغت‌نامهٔ فارسی‌دانشمندان ملل مجاورمانند هندوستان وترکیه ــ که زبان فارسی دیرگاهی زبان رسمی درباری یا زبان ادبی مملکت آنان بود ــ احتیاج بتدوین فرهنگ فارسی را احساس کردند، و بتألیف لغت‌نامه‌ها همّت گماشتند، و هر چند سعی این گروه در این راه دشوار مصاب و مأجور است، اما چون اهل زبان نبودند ایشانرا اشتباهات بسیاردست داده است. دربارهٔ اشتباهات شعوری استاد مرحوم علی اکبر دهخدا بحث کرده‌اند(۳). اینك نمونه‌ای از اشتباهات لغت نویسان هندوستان:

درغیاث‌اللغات ذیل «کیس فدا» آمده: «بیای معروف وسین مهمله، آنکه مخالف بوقت هزیمت کیسه های زر انداخته بگریزد تا بزرمشغول شده تعاقب او نکنند.» اصل کلمه «کبش فدا» است، و کبش بمعنی گوسپند نروقوچ است(۴)، و کبش فدا یعنی قوچ قربانی، اشاره بقوچی که گویند خداوند برای قربانی کردن ابراهیم ــ بجای فرزند وی ــ فرستاد. ابوالفرج رونی گوید:

سینه برش را که کوه موکب او بود　　کبش(۵)فدا کردوسودیافت‌زیان‌را(۶).

ونیز: همتش را سپهر فرش بساط　　دولتش را زمانه کبش فدی(۷).

و مؤلف مجمل‌التواریخ و القصص آرد(۸): «چون جبرئیل علیه‌السلام کبش بیاورد و ابراهیم قربان کرد...»

مؤلف «مؤیدالفضلاء» گوید(۹): «استوده، بالضم بـا واو فارسی استه: نیك آوردن و نیك آمده وماندگی گرفته» وجای دیگر گوید(۱۰): «استوه، مانده شده وافسرده و بتنگ آمده وملول.» وبدیهی است که «استوده» بجای «استوه» غلط است. و هم اوآرد: «استور، دستور یعنی صاحب دست ومسند!»

مؤلف فرهنگ آنندراج در لغت «بیدخت» آورده: «ستارهٔ زهره راگویند، و ظن مؤلف آنست که آن نیز «هیدخت» بوده مانند بیدخ تصحیف خوانی شده چه دخت بمعنی دختر است و هی بمعنی خوب

---

(۱) چاپ یغمایی. تهران۱۳۱۷ ص ۳ متن. (۲) دربارهٔ چند لغت فارسی. بقلم سعید نفیسی دریادنامهٔ پورداودج ۱ ص۲۱۸. (۳) مجلهٔ یغما۱:٤. (٤) مؤلف غیاث خود در لغت «کبش» همین معنی‌را آورده. (۵) درنسخهٔ چاپ ارمغان: کیش (!) (٦) ر ك: دیوان ابوالفرج چاپ ارمغان ص ٤. (۷) از نسخهٔ خطی. (۸) مصحح بهار ص ۱۹۲. (۹) چاپ نولکشور ص ۱۰۰، این‌لغت را بین لغت «استخوان افشانده» و «استه» آورده است. (۱۰) مؤیدالفضلاء ص ۹٦.

است یعنی دختر خوب ، وناهید یعنی دختر نارپستان نیز مؤید این قول است ، پس اصل در این لغت «هیددخت» بوده ، چنانکه رسم است یك دال را حذف کرده‌اند هیدخت شده و [به] تصحیف بیدخت گردیده ، بیدخت یعنی بیدختر در این معنی مناسب نیست . »

همهٔ این اشتقاق برساختهٔ مؤلف مزبور است و اصل بیدخت ، بغدخت است(۱).

گاه مؤلفان مزبور کلمات را بمعانیی که در محیط آنان معمول بوده ، ضبط کرده‌اند نه بمفاهیم متعارف در ایران :

از «چراغ هدایت» : «دامن چاك ، زن و مردی که در کود کی نامزد شده باشند » ، «رگ گردن ، دعوی غرور » ، « روی تازه داشتن ، معتبر بودن درنظرها » ، « سراپا ، خلعت » ، « سلاخی کردن ، درشت گفتن و اعتراض کردن » .

وگاه لغات و اصطلاحات غیرمستعمل نزد ایرانیان را جزو لغات فارسی آورده‌اند .

از «چراغ هدایت» : «جماعت‌دار ، رئیس فرقهٔ سپاهیان» ، « جنجنانی ، نوعی ازخربزه » ، «جوان چرب ، جوان رعنای دولتمند » « خانه بردن ، دزدی و سرقت که بسبب آن درخانه هیچ نماند و بمعنی‌خانه کردن کمان نیز » ، « در خانهٔ فکر رفتن ، در فکر شعر بودن » ، « روغن داشتن ، مالداری » .

از «بهارعجم» : «تنگ جام ، اندك شراب خوردن» ، «حلقوم نشکن ، اسب سخت دهان»، «گزباز، آنکه بگز رقاصی کند ».

از «مؤیدالفضلاء» : «رومار ، خدمتکار بندیان» ، «کان بسیار ، نیك توانگر» .

د
تصرف کاتبان

تصرف کاتبان دربارهٔ لغات فارسی بسیار و غالباً ناشی از غلط خواندن و ندانستن مفهوم کلمات است ، از آنجمله است :کلمهٔ پهلوی ویروشنیکان Wirvishnîkân بمعنی مؤمنان و گروندگان ، در شعری از دقیقی بنقل اسدی درلغت فرس(۲) بصورت « برروشنان » آمده ، اینچنین :

شفیع باش برشه مرا بدین زلّت چومصطفی بردادار برروشنان‌را .

درفرهنگهای فارسی‌ازجمله برهان قاطع‌همین کلمه نیز بصورتهای : برپروشان ، پرپروشان ، برفروشان ، بروسان ، بروشان ، پروسنان و ورشنان آمده است(۳).

در شاهنامهٔ فردوسی ، در شرح طبقات چهار گانهٔ عهد جمشید چهار نام آمده : کاتوزیان ، نیساریان ، نسودی ، اهنوخوشی ، وآنها وارد فرهنگهای فارسی شده وهرچهار غلط است وصحیح آتوربان ، رشتاربان (مخفف رتشتاربان) ، بسودی ، اهتوخشی (یا هوتوخشی) است(٤).

فرهنگ نویسان کلمهٔ «هاکره»و«هاکله» را دنبال یکدیگرضبط کرده و گفته‌اند :«کسی راگویند که در سخن گفتن زبانش میگرفته وآنرا بتازی الکن میخوانند . » و سپس باین بیت که بمؤلف تاریخ معجم نسبت داده‌اند ، استناد کرده‌اند :

بدور معدلتش رهزنان دزد از بیم شدند هاکره از کاف کاروان گفتن .

اما این بیت در تاریخ معجم نیست و پیداست از کسی است که همین اشتباه عجیب فرهنگ نویسان‌را بیاد داشته و این بیت‌را بهمین نیت که « هاکره »را بمعنی « الکن » بیاورد ، سروده است . بیتی که در تاریخ معجم(٥) آمده این شعر سوزنی است که گوید :

ز « عین » عدلش « زای » زبان دزد براه چو «ها» گره شوداز «کاف» کاروان‌گفتن .

و پیداست مراد سوزنی این است که زبان دزد که مانند « زای » حروف الفباست از « عین » حرف اول عدل ممدوح یعنی از بیم عدل او مانند « ها » که در شکل چون گره نوشته میشود از گفتن « کاف » اول

(۱) رك : بیدخت در برهان مصحح نگارنده . (۲) ص ۳۵۸ . (۳) رك : هر یك از لغات فوق در برهان قاطع .
(٤) رك : هریك از کلمات‌فوق درمتن‌برهان ونیزمزدیسنا بقلم‌نگارنده ص۴۰۶-۴۰۸ . (٥) چاپ‌تهران۱۳۱۸ قمری‌ص۱٦.

لفظ کاروان گره میخورد ، یعنی کند و ناتوان میشود . درین بیت فرهنگ نویسان « هاکره » را یك کلمه خوانده و «هاکره» پنداشته(۱) بمعنی الکن گرفته و بعد بقاعدهٔ تبدیل مخرجها در زبان فارسی که « را » به « لام » بدل میشود ضبط دیگری ازین کلمه بصورت « هاکله »(۲) هم تراشیده‌اند(۳) . همچنین است : قفاهیره ، ستوسر ، بهترك ، ریونیز و بستام(٤) .

علی‌اکبر دهخدا

تصرف کاتبان(۵)

آمیختن ذوق ادبی ومیلهای دینی وهواهای سیاسی خود درنظم ونثر دیگران از دیرگاه میان نسخه نویسان و قارئین ، سنّت جاریه وسیرت مستمرّه بوده است ، بآن حد که گاهی تنها ازمتن نسخه‌های متعدّد یك کتاب ، بی‌هیچ اماره واشارهٔ دیگر ، کاتب یاخوانندهٔ شیعی از سنّی وصوفی ازمتشرّع وشعوبی ازهوادار سیادت عربی شناخته شده‌است ، مثل‌اینکه نزدما تألیف نوعی ازتملیك نبوده ، و کتاب مانند یافته‌های خرابه‌ها ومفاوز جبال مال متصرّف پیش دست بشمار می‌آمده است . نقص مذکور را وقتی برعیوب خطّ بی اعراب وتبدّل پیاپی قلم کوفی بـه نسخ ، تعلیق ، ثلث ، رقاع ، نستعلیق ، شکسته ، و رسم‌الخطهای گوناگون این خطوط اضافه کنیم ونادانی‌غالب کتاب وعدم اعتناء بواخوان ومقابله رابران بیفزائیم بجاماندن همین‌شکسته بسته‌های کنونی رانیز باید بقسمی اعجاز وخرق عادت منسوب کرد وازبقای آن شاکر وخرسند بود .

دربادی‌نظر تصوّرمیرود که شعریعنی آن قسمت ازدانش بشری که سخته وپیمودهٔ وزن ومحصوربحصن قافیه وردیف وغیره‌است ، بایستی بتمام یالااقل عمدهٔ آن ازاین تصرّفات عدوانی مصون مانده باشد ، لیکن شاعر بودن یادعوی شاعری داشتن عامی وعارف وشهری وروستائی ایران این خاصّهٔ سعادت را ازنظم نیزسلب کرده وآنرا هم بروزسیاه نثر نشانده است . . .

تصفّحی دقیق درهمین دیوان مصحح (ناصر خسرو) نشان میدهد که هرجا انحرافی کوچك از عقاید عامّ وتجاوزی خفیف ازمسیر افکار مبتذله هست غالباً همانجاست که اشعار مضطرب و مشوش و نامفهوم میشود ، یعنی بقدری تعصّبهای جاهلیّت یکی بر روی دیگری در آن تصرف میکند کـه عاقبت کلام از افادهٔ هر قسم مقصود و مرامی عاجز میماند . و باز در هرمقام که کلمهٔ غریب از تداول عوام یا ترکیبی غیر مأنوس و یا مَثَل و داستانی کهن وباستانی پیدا شده ، همان مورداست که تعبیر واداء مختل ومشکوكٌ فیه میشود ، وعبارت‌بتمامها ازمعنی می‌افتد .

درحالتی که خوانندهٔ شیعی منهاج السنّة(۶) درحدیث لو کان بعدی نبیٌّ لکان عُمر ، بعد ازنام خلیفهٔ ثانی « لعنه‌الله » میگذاشته ، وکاتب سنّی درتفسیر علی‌بن ابراهیم پس از شرح آیهٔ انّما ولیّکم‌الله ، دنبال اسم علی‌بن ابی‌طالب علیه‌السلام (اشاره بتهمت شرکت درقتل عثمان) « غُفرَ لَه» می‌نوشته است ، فلکزدگی اشعار ودیگر آثارناصرخسرودردست کتبه ومطالعه کنندگان شیعی ، سنّی، مشائی ، رواقی ، اشراقی ، صوفی،ومتکلّم یعنی همهٔ مسلمین باستثناء یك فرقه از باطنیان پیدا وآشکاراست (۷) . . .

شاید بعضی گمان کنند که تصرّفات ارباب ذوق درکتب سلف خاصّه در قسمت ادبی معانی را لطیف و الفاظ‌راگزیده ویا باستعمالات زمان نزدیکتر کرده باشد ، لیکن نفع این عمل هیچوقت با ضررهای آن که گم شدن بساطت وسادگی تعبیرات قدما وفراموش شدن لغات ، اصطلاحات و امثال پیشینیان است برابری نخواهد کرد ، ودرست بدان ماند که کسی آثار اصطخررا براندازد و بجای آن بنائی باب روزبنقشه و بیرنگ «حاجی» حسن یا استاد جعفر بسازد .

---

(۱) و این قرائت ناشی ازفرهنگ نویسان هندیست ، چه درهندی هاکله Haklá بمعنی الکن‌است وهاکره‌را درین بیت مبدل‌آن پنداشته‌اند . رجوع به برهان مصحح نگارنده«هاکره» شود . م . م . (۲) همان صورت Haklá هندی‌را ضبط کرده‌اند م. م. (۳) رك : نفیسی . دربارهٔ چند لغت فارسی . « یادنامهٔ پورداود ج۱ ص۲۲۹ - ۲۴۰ » . (٤) رجوع بهمین کلمات در برهان مصحح نگارنده شود . (۵) نقل از مقدمهٔ علامه دهخدا برتعلیقات وتصحیحات دیوان ناصرخسرو چاپ تهران ۱۳۰٤ - ۱۳۰۷ ص ٦۱٤ - وخلاصهٔ این بخش در مقدمهٔ برهان مصحح م . معین نقل شده است . (٦) تألیف ابن تیمیهٔ حرانی در رد برروافض (دهخدا) . (۷) دیوان دیگر گویندگان وکتب نثر نویسندگان نیز همین حال را دارد (م . م .)

ابراهیم پورداود

دساتیر(۱)

درسی‌وسه سال پیش(۲) ازاین دربیروت شاگرددبستانی بودم، یکی ازدوستان ایرانی آنجا که اکنون در تهران پزشك ناموریست، چون مرا جویای واژه های پارسی و خواستار داستانهای کهن دید نامه‌ای بمن سپرده تا آنچه را خواهانم، ازآن بدست آورم، آن نامه که تا آن روزنامی ازآن نشنیده بودم دساتیر است. درآن روزگار، درآغازجوانی، حافظه‌ام بدنبود، آنچه درآنجا خواندم همه را بیادسپردم وخودرا خوشبخت و از بخشایش ایزدی برخوردار می‌پنداشتم زیرا بآنچه آرزو داشتم رسیدم. دساتیر آسمانی مرا از بسیاری واژه های بیگانه بی‌نیاز ساخت. ازبرای پر کردن کم وکاست فهرستی ازچند صد واژهٔ دیگر یادداشت کرده بانجمن زرتشتیان کرمان فرستادم وخواهش کردم دربرابر هریك ازآنها واژهٔ پارسی بنگارند. پس ازچندی ازآنجا پاسخ رسید، آن چند صد واژه هم پارسی شد. واژه های دساتیر آسمانی و نیم دساتیر کرمانی را روبهمریخته سرمایهٔ خوبی‌اندوختم، آنچنان که دیگرلغتی نبود که دربرابرآن واژهٔ سرهٔ پارسی‌در گنجینه‌ام نباشد. پس ازچند سالی با انبانی پراز لغت رهسپار پاریس شدم. درآنجا بدستیاری یکی از دوستان روزنامهٔ کوچکی باچاپ ژلاتین انتشار دادم و بآن پیك، «دُهل» نام دادم. سراسر مقاله‌ام درآن پارسی بود یا بگفتهٔ فضلای قوم پارسی سره یا فارسی لُخم بود، بی‌چربی وبی استخوان، ارزشهای واژه‌های دساتیری را با هیاهوی دُهل بگوش این وآن میرساندم، چه پنهان گاهی اشعار خودراهم با آن لغات زینت میدادم وهیچ روزنامه در انتشار آنهادریغ نداشت. فروزه بمعنی صفت ازلغتهای دساتیر است که درآن روزگاردرعنوان یکی ازغزلهای من درتاریخ ادبیات فارسی پروفسور برون بیادگارمانده است(۳). درپاریس بادانشمند بزرگوار محمد قزوینی که نیزاکنون درتهران هستند(۴) آشنا ورفته رفته دوست شدیم. در گفت وشنودآن اندوختهٔ بیروتی‌را نشان می‌دادم. روزی گفتند نکند این لغتها ملافیروزی باشد. گفتم آری از دساتیر آسمانی و پیغمبران ایرانی‌است که ملافیروز آنرا بچاپ رسانید. گفتند زبان و مطلب این کتاب هردوساختهٔ گمنام متقلّبی است. این سخن بسیار بمن گران‌آمد، چه دیدم باین آسانی سرمایه‌ام ازدست میرود، وآنچه میان همسران مایهٔ امتیازم‌میباشد نابود میشود. هرچند پای ارادتم‌نسبت بسخنان آسمانی ازآن روزلغزیده بود، اماتنوانستم یکسره ازاندوختهٔ پارینه چشم بپوشم. شور و غرور جوانی و توسن سر کش نادانی و سرسودائی و دل شیدائی هیچکدام زود رام نمیشوند.

من یگانه دلباخته نبودم. پیش ازمن بودند وهنوز هم هستندکسانی که با دساتیر سروکاری داشته و دارند، خوان نعمت دساتیروبرهان قاطع وفرهنگ انجمن آرای ناصری بالغتهای رنگارنگ بهمه‌جا گسترده وهمه کس ازآنها بهره وراست وسپاسگزار.

در پاریس حقوق می‌آموختم، اما دلم چندان با آن نبود، گاهی کتابی در بارهٔ ایران باستان جسته می‌خواندم، بسا دراینجاوآنجا بنام دساتیربرمیخوردم. برخی ازخاورشناسان درسرسخن ازدین وزبانهای کهن ایران دشنامی بدساتیر داده گذشتند، وبرخی دیگر بیشتر بآن پرداخته نوشتند که این‌نامه سراسر ساختگی است، نه مطلبش با دین زرتشتی سازشی دارد ونه زبانش بازبانهای باستان پیوستگی. درمیان این گروه‌کسی که بیشتر بدساتیر پرداخته دانشمند پارسی شهریار جی بهاروچا Bharucha میباشد که اوهم در تحقیق خود بهمان نتیجه رسید(۵).

---

(۱) از فرهنگ ایران باستان پورداود. ج ۱ ص ۱۷ ببعد. خلاصهٔ آن درمقدمهٔ برهان قاطع مصحح م. معین آمده.

(۲) این مقاله در ۱۳۲۴ نوشته شده.

(۳) Press and Poetry of Modern Persia, by E. Browne. Cambridge 1914, p. 292.

(۴) در ۱۳۲۸ شمسی برحمت ایزدی پیوسته‌است (م.م.)

(۵) The Dasâtir, by Sheriarji D. Bharucha. Bombay 1907.

چون دردساتیر ادّعاشده که این نامهٔ دینی ایران وزبانش کهنترین زبانهای این سرزمین است ،نا گزیر بایستی دانشمندان نگاهی بآن کنند ، زیرا اگر کتابی باشد در ردیف وید هندوان واوستای ایرانیان و توراة بنی اسرائیل ازبرای همهٔ اقوام هند واروپائی وسامی نژادان اهمیتی بسزا دارد ، زیرا در تاریخ ادیان و در زبان شناسی از چنین آثاری نمیتوان چشم پوشید ، اینك بیش از صد وهشتاد سال است که گروهی از دانشمندان خاورشناس عمر هفتاد سالهٔ خودرا درسر مزدیسنا یعنی دین زرتشتی وزبانهای باستان ایران بسر آوردند . سراسر اوستا وتفسیر پهلوی آنرا که زند خوانند وهمهٔ نامه‌های دینی پهلوی وپازند وفارسی را که درآنها سخنی ازدین دیرین است بازرسی کرده اند ، همچنین آنچه در نوشته های نویسندگان یونان و روم دربارهٔ دین ایران آمده همه‌را خوانده‌اند ، ازمأخذ هندی وچینی وعبری وسریانی وارمنی‌هم نگذشتند ، ازبرای مقایسه بدین بابل ومصر ویونان نیز پرداختند . همچنین دربارهٔ زبانهای ایران باستان مأخذی نمانده که بآن دست نبرده باشند . درمیان صد ها مأخذ گونا گون کوچکترین چیزی که گواه درستی مطلب یا زبان دساتیر باشد بدست نیاوردند .

از برای دریافتن تقلب دساتیر نگاهی بخود آن نامه واطلاع مختصری ازایران باستان واندك شناسایی بفارسی کافی است . بنده با سرمایهٔ ناچیزخود درچند سال پیش ازاین دساتیررا شناختم . در سال ۱۳۰۵ عقیدهٔ خود را دربارهٔ این کتاب باختصار در انجام رساله‌ای دربارهٔ سوشیانت (موعود مزدیسنا) نوشتم و از ناشر آن ملافیروز یاد کردم(۱) . هفت سال پس از انتشار آن رساله ، دیگر باره گذارم بهند افتاد ، بدیدن شهر معروف سورت رفتم ، و خانهٔ دستور داراب استاد انکتیل دُپرون Anquetil Duperron را دیدم . درصد وهشتاد و سه سال پیش از این یعنی از سال ۱۷۵۸ تا ۱۷۶۱ میلادی انکتیل دپرون در آن خانه نزد دستور نامبرده اوستا آموخت و ترجمهٔ فرانسهٔ آنرا در سال ۱۷۷۱ میلادی انتشار داد ، از آن تاریخ ببعد اوستا شناسی دراروپا آغاز گردید. درایستگاه راه‌آهن سورت دستور بهرام ایرج کومانا Kumânâ هفتمین پشت دستور داراب که‌آن روز پنجاه وپنجساله بود ، طوق گلی بگردنم آویخت و دستهٔ گلی بدستم داده گفت :«ما پارسیان شمارا بسیار دوست میداریم ، برای اینکه نامهٔ دینی‌ما را بزبان فارسی گردانیدید ، اما چون دررسالهٔ سوشیانس ملافیروزرا بنیکی یاد نکرده‌اید از شما رنجیده‌ایم . »

سخنان‌آن دستور بزرگوار ازیادم نرفت ، این است که لازم میدانم بگویم دراین مقاله جزشناساندن دساتیر مقصود دیگری ندارم . اگر در طیّ سخن کسانی را بنیکی یاد نکنم ناگزیرم . مقصود اصلی دردی را چاره کردنست نه باین وآن نیش زدن . بهمین مقصود در دوم آبان ۱۳۱۸ در دانشکدهٔ ادبیات ازدساتیر سخن داشتم و باز بهمین مقصود این موضوع را مفصلتر بقلم میآورم .

اینك که نزدیك بسه سال است در ایران هستم(۲) بهرجا روی میآورم بلغتهای دساتیر برمیخورم . در این چند ساله که پی‌زنده کردن زبان افتاده‌اند ومیخواهند بجای واژه‌های بیگانه فارسی بنشانند برخی دست غارت بخوان ناچیز دساتیربرده مشت مشت ازلغتهای ناهنجارآن برداشته مانند استخوان وکلوخ باینجا وآنجا پرتاب میکنند . درمیان واژه هایی که بفرهنگستان پیشنهاد میشود بسیاری از لغتهای دساتیر هم دیده میشود و پیداست که کارمندان فرهنگستان که همه از دانشمندان‌اند فریب نخورده آنها را نمی پذیرند . ازسال هزار و شصت و دو (۱۰۶۲) هجری قمری که سال تألیف برهان قاطع است و صد ها لغت دساتیر درآن یاد گردیده دساتیر یکی‌ازآسیبهای زبان ما شده ، بویژه ازسال ۱۲۳٤ هجری قمری که سال انتشارخود کتاب دساتیراست، لغتهای آن بیش از پیش میان ما رخنه کرده است .

فتح‌الله خان شیبانی معاصر ناصرالدین شاه درمنتخبات دیوانش که درسال ۱۳۰۸ دراسلامبول بچاپ رسیده ، مهاباد پیغمبر ساختگی دساتیر را در ردیف پیغمبرخودش آورده گوید :

مهاباد این گفت و احمد همین چه پیچی تو درآن سهٔ عیسوی .

---

(۱) سوشیانس (موعود مزدیسنا) بمبئی ۱۹۲۷ میلادی ص ٥۰ - ٥٥ . (۲) در حین طبع این مقاله بیست سال است که استاد پورداود در ایران اقامت دارند . (م. م.)

رضاقلیخان هدایت درفرهنگ انجمن‌آرای ناصری فرجودرا بمعنی معجزه لغت برازنده‌ای پنداشته و در مدح پیغمبر گفته :

دعویش را هزار برهانست — فره‌اش را هزار فرجود است .

میرزا فرصت شیرازی همزمان ناصرالدین شاه در توصیف شاهنامه گوید :

فروهیده ای کز ره **نیرنود** — هویداست از گفت او **فرزبود**

نه شهنامه، دریای ژرف‌است این — نه افسانه، پند شگرف‌است این

فری بر **فراتین فرویده** اش — خهی چامه های **اپرخیده** اش

به **فرجود** های سخن پروری — سزد گر زند لاف پیغمبری .

شاید لغتهای دساتیردراشعارشعرای دیگردورهٔ ناصری مانند قاآنی ویغمای جندقی وسروش اصفهانی و فروغی بسطامی و دیگران نیز پیدا بشود ، باید گردید و دید .

میرزا صادق‌خان امیری ادیب‌الممالك فراهانی که درسال ۱۳۳٦ (قمری) درگذشت و دیوان کاملش که در سال ۱۳۱۲ (شمسی) بچاپ رسیده یکسره دلدادهٔ دساتیر است :

پنج **فرجود** پدیدآمدازشت‌زرتشت(۱) — که به‌پیغمبریش راست بود پنج گواه .

این شاعرشیرین زبان که‌بی‌شك ازبزرگان سخن‌سرایان این‌دوره است دساتیرشناسی‌را جزء معلومات خود شمرده باتکلف ، بسیاری ازلغتهای دساتیر را بنظم کشیده . ازآنهاست : « در تقسیم طبقات رعیّت بفرمودهٔ مه‌آباد » و « نامهای بروج در دساتیر » و جزآن . این چند فقره که در اینجا نگاشتیم از برای نمونه است ، مشتی است نمودار خروار . اگربااین وآن برنمیخورد ، کسانی را که نام خانوادگی خودرا از لغتهای دساتیری برگزیده‌اند نیز از برای نمونه یاد میکردم .

زبان مطالب دساتیر کمتر از زبان لغات آن نیست . میرزا تقی‌خان سپهر از مهملات دساتیر در جلد اول ناسخ‌التواریخ فصلی ساخته است که بهیچ روی سازشی با داستانهای ملّی ما ندارد .

با اینهمه نباید پنداشت که همه فریب دساتیر را خورده باشند ، و این نامهٔ سرا پا نادرست را درست پنداشته‌باشند . درچهل وپنجاه‌سال پیش ازاین بودند کسانی که میدانستند دساتیرچیست . جناب‌آقای‌محمدعلی فروغی به‌بنده فرمودند که پدرمرحومشان میرزامحمدحسین‌خان ذکاءالملك دساتیررا آن چنان که باید تعریف میکردند و خود ایشان از زبان و مطلب آن در شگفت بوده نامه‌ای بانجمن زرتشتیان یزد آن زمان نوشته ، عقیدهٔ آنان را جویا شدند . در پاسخ بایشان نوشتند که دساتیر کتابی است ساختگی بهیچ روی با دین و آئین زرتشتی پیوند و خویشی ندارد .

محمد علی فروغی که در پنجم آذر ماه ۱۳۲۱ ببخشایش ایزدی پیوست ، بدرخواست نگارنده پاسخ انجمن ناصری زرتشتیان یزد را بازحمت بسیار ازمیان اوراق خود پیدا کرده بنگارنده سپرد . اینك‌آن پاسخ که در۲۳ جمادی‌الاولی۱۳۱۹ هجری قمری یعنی درچهل وپنج سال پیش نوشته شده‌است : «در کتاب دساتیر خطوط درشت غیرمفهوم متن دساتیر را منقدین زبان آسمانی و محققین ، زبان جعلی میدانند .

ترجمهٔ آن خطوط را که نسبت به شت ساسان پنجم دهند بزبان پارسی جدید است که بعد از پازند متداول شده است ، ازهیچ کجا معلوم ویقین نتوان کرد که دساتیر حقیقةً در زمان ساسانیان نوشته شده است .

محققین حکمای شرق و غرب بادلّهٔ قویّه و براهین بیّنه اثبات مینمایند که دساتیر در هندوستان که

---

(۱) گذشته ازفرجود، شت هم فارسی نیست ، نخستین بار دردساتیر چاپ ملافیروز بکاررفته ودربرهان قاطع نوشته شده : «لفظی است در فارسی ترجمهٔ لفظی که در عربی حضرت گویند » انجمن آرا نوشته : « شت کلمهٔ تعظیم است وآنرا تیمسار نیز گویند وهردوبمعنی حضرت است که در عربی معروف است» این لغت هندی است اما نه مانند لغات کپی (بوزینه) و شکر وشمن وچندن (صندل) که ازرمان بسیارقدیم داخل فارسی شده باشد . شت باین معنی درنوشته های قدیم فارسی نیامده و درفرهنگ جهانگیری که آنهم در هند نوشته شده ، یاد نگردیده است ، در همهٔ فرهنگها شت مخفف شتل ، مصطلح در بازی قمار ، یاد شده است .

تقریباً در سنهٔ ۱۰۵۰ هجریه برخی ازمتصوفهٔ برهمنی آئین ایرانی ساخته‌اند که رئیس آنها شت آذر کیوان بوده است .

زبان دساتیر خود گواه بزرگی است برصدق این مقال ، وآن‌زبان خلطهٔ پارسی محرف وهندی وعربی و جز آن است .

آری سازندهٔ این زبان بعضی کلمات را مخصوصاً درست نموده که ابداً مطابقه با السنهٔ خلف و سلف دور زمان نمیکند . برخی کلمات را تحریف و تصغیر و تبدیل نموده ، نبذی را ترکیبات غریبه داده است وقصد عمده‌اش این بوده است که احدی سردرنیاورد وآنرا زبان آسمانی گوید .

هرگاه کسی بدقت رسیدگی نماید خواهد دید که معبّر این کتاب هرکس بوده است ، خود از ترجمهٔ آن تحیّر داشته است ، زیراکه سخنی را درمقامی معنی علیحده ودرمحلی آرش(۱) دیگر داده‌است وظنّ غالب اینکه سازندهٔ کتاب موصوف خودمعبّر تصنیف خود گردیده ، بحکم‌الانسان جایزالنسیان تعبیر خودرا درجای دیگر فراموشیده تأویلی جزآن براوبسته است . »

سزاوار بود در این مدّت صد و بیست و سه (۱۲۳) سال که از تاریخ انتشار دساتیر میگذرد کسانی که آنرا شناختند بدیگران بشناسانند و از واکنش آن که مانند طاعون ازخارج بمرز وبوم ما رسیده جلوگیری میکردند . اگر این کار را کرده بودند ، این همه آثار نویسندگان سدهٔ گذشته آلوده نمیشد .

اینك به‌بینیم دساتیرچیست : ملاکاوس ازپارسیان هندبسبب اختلافی که درمیان پارسیان درسرتقویم روی داده بود و یك ماه تفاوت در سال یزدگردی ، جشنهای دینی زرتشتی را پس و پیش انداخته بود در سال ۱۷۷۸ میلادی برابرسال ۱۱۹۲ هجری قمری با پسرش فیروزبه ایران رفت تا اززرتشتیان ایران دربارهٔ تقویم آگهی بهمرساند واختلاف را درسریك ماه یزدگردی رفع سازد ، در اصفهان نسخهٔ خطی دساتیر راکه یگانه نسخه بوده بدست آورده با خود بهند برد . ملافیروز درآن هنگام هنوز جوان بود . پس از سالهای بسیاررنج که دساتیر را بچاپ رسانیده در دیباچهٔ آن در تاریخ انتشار چنین گوید :

سال کین گنج نهان شد آشکار　　　بُد صد و پنجاه هشت و یکهزار

از سال ۱۱۵۸ تاریخ یزدگردی مراد است ، تاریخ چاپ‌آن سال ۱۸۱۸ میلادی است . دربمبئی این نسخهٔ خطی که به خط فارسی نوشته شده هنوز در کتابخانه‌ای دربمبئی که بنام ملافیروز نامزد است ، موجود است . این نسخه بخط خوش نوشته شده ، درزیر فقراتی که متن کتابست خط سرخ کشیده شده ، درپی‌هرفقره تفسیرآن نوشته شده است . از مؤلف آن نامی نیست و تاریخ کتابت آن معین نشده است .

ملافیروز پارسی پسرملاکاوس در زبان فارسی شعر میگفت ومنظومه‌اش درسه جلد درتاریخ گشایش هند بدست انگلیس که نامزد است به جارج (George) نامه ، نزد پارسیان معروف است .

ملافیروز درسال ۱۸۳۰ میلادی برابر۱۲۴۶ هجری قمری جهان را بدرود گفت ، نزد پارسیان بسیار نیکنام است . ملافیروز چنانکه خود در دیباچهٔ دساتیر مینویسد سالهای بلند در سراین نامه رنج برد . مورخ انگلیسی Sir John Malcolm نویسندهٔتاریخ‌ایران(History of Persia) که میرزا حیرت‌بزبان فارسی ترجمه کرده ، بنام تاریخ ایران نواب سرجان ملکم ، در چندین نامهٔ خود ملافیروز را به انتشار دساتیر تشویق کرد . خود ملکم درتاریخ نامبرده دساتیررا یاد کرده اما خود کتاب را ندیده ازدیگری نقل قول کرده است تا اینکه ملافیروز بدستیاری ویلیام ارسکین William Erskine دساتیر را بانگلیسی گردانید ، و در دوجلد انتشار داد ، در نخستین جلد متن و تفسیر و فهرستی از لغات دساتیر است و دومین جلد ترجمهٔ انگلیسی آنست .

---

(۱) در اینجا یادآور میشویم که آرش بمعنی «معنی» از لغات ساختگی دساتیری است که فقط در برهان قاطع و انجمن‌آرا یاد گردیده است ، آرش که نام یکی از ناموران داستانی است در اوستا ارخش Erexsha خوانده شده است ؛

اگر خوانند آرش را کمانگیر　　　که ازساری به مرو انداخت یك تیر .

نگاه بجلد اول یشتها ، تفسیر نگارنده ص ۳۳۴ .

پیش‌از ترجمهٔ ملافیروز وارسکین ، یك انگلیسی دیگر دنکن Duncan نام که فرمانفرمای بمبئی بوده بترجمهٔ دساتیر پرداخت ، اما دست مرگ اورا از آن کار کوتاه کرد و دساتیر پایان نیافته زندگیش پایان پذیرفت . پس ازدرگذشت وی آن ترجمهٔ ناتمام ونوشته‌های دیگر اورا نیافتند . شاید برخی گمان کنند که خود ملافیروز دساتیر را ساخته باشد ، گذشته از اینکه او مرد پاکی بوده چنین تقلبی نمیکرد ، بیش از صد سال پیش از او کسان دیگر دساتیررا دیده از آن نام برده‌اند . کهن‌ترین کتابی که ازدساتیرنام میبرد شارستان چهارچمن است .

نویسندهٔ آن بهرام بن فرهادبن اسفندیار پارسی معروف بفرزانه بهرام گویا درحدود ١٠٣٤ هجری قمری میزیست . شارستان چهار چمن در سال ١٢٢٣ یزدگردی در بمبئی بچاپ رسید . ناشر آن سیاوخش‌بن اورمزدیاربن سیاوخش آذری دردیباچهٔ کتاب مینویسد : « فرزانه بهرام از تلامذه های (!) حضرت سپهرفضل آذر کیوان بن آذرگشسب که نسب بزرگوارش بحضرت وخشور ساسان پنجم میرسد » در اینجا باید ساسان پنجم‌را که پیغمبری دانسته شده بیاد داشت تاازاین پیغمبر ازمأخذ دساتیر سخن بداریم . کتاب شارستان ناقص بناشر آن رسیده ، درچمن نخست‌از کیومرث ، سیامك ، هوشنگ ، تهمورس ، جمشید ، آبتین ، فریدون ، ایرج ، منوچهر ونوذر سخن رفته است .

درچمن دوم از کیان: کیقباد، سیاوخش ، کیخسرو، کی‌پشین، کی‌اروند، لهراسب ، گشتاسب‌وزرتشت یاد شده است . سراسر کتاب بـا آیات قرآن واحادیث ومسائل فلسفی و تصوف و عرفان آراسته است ، گویا نویسنده خواسته است میان اسلام و مزدیسنا سازشی بدهد ، شاید مقصود دیگری هم داشته که من درنیافتم . رویهم رفته کتاب شگفت آمیزی است .

فرزانه بهرام‌درصفحهٔ ٢٢٨ آن کتاب گوید : «وبظاهر نامهٔ زرتشت که محتاج تأویل است کار نکنیم آنرا تأویل کرده تطبیق بدساتیر دهیم » ازین جمله وجمله‌های دیگرشان بذهن میآید که فرزانه بهرام‌دستی بکار دساتیر داشته باشد ؟

محسن فانی در کتاب خوددبستان المذاهب که درآغازسدهٔ دوازدهم هجری نوشته‌شده ، دردوسه‌جا بنقل ازشارستان چهارچمن ازدساتیر نام میبرد (١).

محمد حسین‌بن خلف التبریزی درفرهنگ معروف خود برهان قاطع کـه در سال هزار وشصت ودو (١٠٦٢) هجری قمری بنام سلطان عبدالله قطب پادشاه دکن (از کشور های هند) گرد آورده ، صدها لغت دساتیر را یاد کرده است ، امّا در مقدمهٔ آن فرهنگ از دساتیر نـام نمیبرد در صورتیکه مأخذ خود را چون فرهنگ جهانگیری ومجمع الفرس سروری وسرمهٔ سلیـانی وصحاح الادویهٔ حُسین الانصاری برشمرده است.

از اینکه اینان پیش از ملا فیروز دساتیر را دیده‌اند ، جای شبهه نیست ، ملافیروز خود در دیباچهٔ دساتیر مینویسد که دساتیر تاعهد شاهجهان نبیرهٔ اکبرشاه درنزد عرفا معروف ومشهور بود ، پس‌از آن ازابصار مخفی وناپیدا شد .

هنگامی که ملا فیروز بگفتهٔ خودش نسخهٔ دساتیر را ازاصفهان بهند آورد ازنسخهٔ دیگری در هند نام ونشانی نبود ؛ چنانکه دیدیم در هرجاکه از دساتیر نام برده شده و لغتی از آن یادگردیده یا سخنی از مندرجات آن بمیان آمده همه درنوشته‌های نو است وهیچیك ازآنها نیزاعتبار واهمیت ندارد، آن چنان کـه احتمال نمیرود تاریخ تألیف آن از سیصد وپنجاه سال بگذرد یعنی بالاتر از زمان شاه عباس بزرگ صفوی (١٠٣٨ - ٩٩٥) باشد ، درصورتیکه دساتیر مانند شارستان چهار چمن وبرهان قاطع درهند نوشته شده باشد، واز آنجا یك جلد بایران رسیده باشد ، کتابی است که درروزگار اکبر شاه هندی بوجود آمده است . نظر بمندرجات دساتیر بیشتر احتمال دارد که این کتاب درسرزمین هند نوشته شده باشد تا درایران . نهضت دینی درزمان اکبرشاه محرّك خوبی برای دین‌سازی بود .

خود اکبر شاه که درسالهای ١٠١٤ _ ٩٦٣ هجری قمری سلطنت کرد خواستار آئین نوی بوده کـه آنرا توحید الهی مینامند .

---

(١) نگاه به Le Livre de Zoroastre, par Fr. Rosenberg. Pétersbourg, 1604. p, 80-103

دساتیر که معجونی است از عقاید مختلف ضد و نقیض و با کمال حماقت بهم آمیخته شده ، باید اثری ازافکار درهم وبرهم آن عهد باشد ، عهدی که درتاریخ ما مقارن زمان شاه عباس صفوی است .

از اینکه احتمال نمیدهیم‌تألیف دساتیر ازسیصد وپنجاه سال‌بگذرد ، برای این‌است که‌خودتفسیری که بمتن دساتیر نوشته‌شده گویای همین زمانست . هرچند در دساتیر ادعا شده که این تفسیر را ساسان پنجم در روزگار خسرو پرویز ساسانی بدساتیر نوشته است ، اما پیداست که این فارسی ساختگی ونادرست بایداز روزگار صفویان باشد وباندازه‌ای پست ونادرست است که میتوان گفت بیرون از مرز وبوم ایران نوشته شده است(۱) . بسا اینگونه پیشگوئیها از وقایعی که سالها پیش گذشته چنگک دروغگویان‌را باز میکند .

درنامهٔ ساسان پنجم درفقرات ۱۸- ۱۹ و ۲۴ - ۲۵ و ۳۱ چنین آمده : « دیدی بدکاری ایرانیان راکه پرویز راکشتند ، آنکس راکـه من بر کشیدم اینها برانداختند ، اینک از تازیان پاداش یابند ، بردارند از سبزپوشان وسیه پوشان کشتهٔ خود را ، چون هزار سال تازی آئین راگذرد چنان شود آن آئین از جداییها که اگر به‌آئین‌گر نمایند ندانندش » .

این پیشگوئی بخوبی بروز میدهد که نویسندهٔ دساتیر هزار سال پس از تاخت و تاز تازیان میزیسته یعنی درزمان صفوی ، ودیگر اینکه فقرهٔ اخیر این پیشگوئی مضمون این شعر معروفست :

دین ترا از پی آرایشند　　　از پی آرایش و پیرایشند
بسکه ببستند بر آن برگ وساز　　　گرتو به بینی نشناسیش باز(۲).

اینگونه پیشگوئیها بخصوصه در نامهٔ ساسان نخست بسیار است . درآنجا گذشته ازحضرت عیسی ، ازمانی ومزدك وحضرت محمد خبر داده شده است .

بنابراین دساتیر با اینهمه تقلب شرافت قدمت هم ندارد ، برای اینکه مقاله دراز نگردد ، از علائم دیگر که دلیل نوبودن این نامه است بایدچشم بپوشیم ، وبتقلب‌های دیگرآن بپردازیم .

نام دساتیر مانند زبان ومطلب آن نادرست وساختگی‌است . دساتیر جمع منتهی الجموع واژهٔ فارسی دستور است . درفرهنگ انجمن آرای ناصری ازبرای پیداکردن ریشه و بنیاد دیگری برای واژهٔ دساتیر کوششی است بیهوده .

بگفتهٔ دساتیر شانزده پیغمبر یاآنچنانکه درخود دساتیر آمده ، فرجیشور ، که بدریافتن سخنان آسمانی‌کامیاب شدند اینانند :

۱ ــ مهاباد ۲ ــ جی‌افرام ۳ ــ شای‌کلیو ۴ ــ یاسان ۵ ــ گلشاه ۶ ــ سیامك ۷ ــ هوشنگ ۸ ــ تهمورس ۹ ــ جمشید ۱۰ ــ فریدون ۱۱ــ منوچهر ۱۲ــ کیخسرو ۱۳ ــ زرتشت ۱۴ ــ سکندر ۱۵ ــ ساسان نخست ۱۶ ــ ساسان پنجم .

دساتیر عبارت است ازنامه‌های آسمانی که خداوند برای پیغمبران فروفرستاده است . نامهٔ هوشنگ «جاودان خرد» ونامهٔ تهمورس «برین فرهنگ» و نامهٔ جمشید «فرازین اروند» و نامهٔ فریدون «هنرستان» و آن منوچهر « دانشیار » وآن کیخسرو « سروشی کردار » نام دارند . خاندان نخستین پیغمبر که آبادیان خوانده شده درهنگام یکصد زاد سال ، خسروی کردند .

هرزاد در دساتیر هزار واد سال است و هرواد سه هزار جاد است وهرجاد یك هزار مَرد سال وهر مَرد یك هزار وَرد سال وهرورد یك هزار فَرد سال است . یك فَرد یك‌میلیون سال است . یك میلیاردسال را یك اسپار خوانده ، ده‌ملیون سال را یك‌سمار گویند . صدهزار سال را یك سلام خوانند ، بنابراین یك زاد میشود ۰۰۰ ۰۰۰ ۰۰۰ ۰۰۰ ۰۰۰ ۰۰۰ ۲ دوهزار تریلیون سال . اینك خودتان حساب بکنید وبه‌بینید یك صد زاد سال که مدت شهریاری خاندان آبادیان است چندسال میشود(۳) .

---

(۱) دیگر اینکه دردساتیر ازتاخت وتاز عربها خبرداده شده است .

(۲) مضمون و سبك شعر میرساند که از نظامی است ، اما در مخزن الاسرار او دیده نشد . ناگزیر تقلیدی است ازاو از گویندهٔ متأخرتر ؟ شاید ازتحفةالابرار جامی باشد یا امیرخسرو دهلوی ؟

(۳) در اوستاکه کهن ترین آثار کتبی ایرانست بالاتر از عدد بئور baêvar (= بیور) که ده هزار باشد نیامده . ده هزار بار ده هزار (صد ملیون) که در فقرهٔ ۱۰ اردیبهشت یشت آمده ، نیز همان تکرارکلمهٔ بیور است .

آخرین پادشاه این خاندان که آباد آراد نام دارد خسته و وامانده دیگر نتوانست مردم را از کجرفتاری باز دارد، بناچار روی از جهان برتافته از دیدارها پنهان شد، گیتی از این پیش آمد پرآشوب شد. چند تن از نیکان از افرام پسر آباد آراد درخواستند که بتخت پدر بنشیند، در همان هنگام فرمان آسمانی بدو رسید بسروری وراهنمائی جهانیان برگزیده شد. چون نوبهٔ پیغمبری وخسروی به افرام رسید ازبرای خود عنوان جی برگزید، جانشینان جی افرام جیان نام دارند، خاندان جیان یك اسپار سال که یك میلیارد سال باشد فرمانگزار بودند. پسین شهریار این خاندان جی آلاد مانند آباد آراد از کردار ناستودهٔ مردمان بستوه آمده از گیتی روی بگردانید. آنگاه دیگر باره آشوب برخاست تااینکه پسروی کلیو بخواست مردم و فرمان آسمانی باورنگ پدر نشست وعنوان شای گرفت. شای کلیو خاندان وی شاییان نام دارند. این خاندان یك سمار سال که ده ملیون سال باشد شهریاری داشتند. پسین شهریار آنان شای مهبول از کردار ناهنجار مردم ازپای درآمد، مانند آباد آراد و جی آلاد ازخسروی کنارگرفت و از دیدارها پنهان شد. باز آتش آشوب از هرسو زبانه کشید تا مردم بخواست و فرمان آسمانی یاسان فرزند شای مهبول را بشهریاری و رهبری و پیغمبری برگزیدند. خاندان یاسان نامزد است به یاسانیان. هنگام خسروی آنان نود و نه سلام سال است. گفتیم هر سلام یکصد هزار سال است، پسین پادشاه یاسانیان نامزد به یاسان آجام از شهریاری و زندگی کناره گرفت مانند کناره گیری آباد آراد وجی آلاد وشای مهبول، آشوب گیتی را فراگرفت. مردم دیو آسا بهم افتادند آنچنان که نام مردمی بایشان راست نیامدی. جهان روی بتباهی رفت این چنین بود تااینکه خداوند فرزینسار پسر یاسان آجام را که گلشاه نام دارد به پیغمبری و فرمانگزاری برانگیخت.

درتاریخ وداستان ودرنوشتهای دینی ایران کسانی را سراغ نداریم که مهاباد و جی افرام و شای کلیو ویاسان نام داشته باشند. اینان پیغمبران وخسروانی هستند که خود نویسندهٔ دساتیر ساخته است و اما دوازده پیغمبر دیگر درمتن دساتیر بنامی و در تفسیر آن بنام دیگر خوانده شده‌اند اینچنین:

فرزینسار=گلشاه یا کیومرث؛ سیامر=سیامك؛ هورشار=هوشنگ؛ تخمورد=تهمورس؛ جرمشار=جمشید؛ پرسیدوم = فریدون؛ میرزاد = منوچهر؛ کیلاسر وپسرهیرتاووش =کیخسرو پسر سیاوش یاسیاوخش؛ هرتوش یا هرتوشاد پسرهرسفتمار= زرتشت پوراسفنتمان؛ سیمکندش = سکندر؛ خرمین سرسار= نخستین ساسان؛ پندم‌اردیناس= پنجم ساسان؛ نگفته خود پیداست که این نامهارا نویسندهٔ دساتیرساخته‌است؛ هیچیك از آنان آنچنانکه دساتیر یاد کرده چنین نامی نداشتند. دراوستا که کهنترین سند کتبی ایرانیان بشماراست اینان تاخود زرتشت چنین نامیده شده‌اند:

گیه‌مرتن Gaya-maretan کیومرث؛ سیامك Syâmaka = سیامك؛ ــ هئوشینگه Haoshyangha= هوشنگ؛ تخمواوروپ Takhmo-urupa = تهمورث؛ییم خشئت Yima-Khshaéta = جمشید. تهرائئون Thraêtaona=فریدون؛ منوش چیتهر Manush-tchithra =منوچهر؛ هئوسرونگه Haosravangha = خسرو ونام پدرش سیاورشن Syâvarshan = سیاوش؛ زرتهوشتر Zarathushtra زرتشت ونام خاندانش سپیتم Spitama = سپیتمان.

کیومرث دراوستا نخستین بشراست بجای آدم نزد اقوام سامی. دردساتیر مهاباد نخستین بشر دانسته شده است. دیگران جز از زرتشت در اوستا، چنانك در داستان‌ها، از نیکان و شهریاران و ناموران هستند. چون داستان پیشدادیان مشترك است میان ایرانیان وهندوان نام برخی از آنان دروید Veda نامهٔ دینی برهمنان نیز یاد شده که بهیچروی همانند با نامهای آنان در دساتیرنیست. معنی لفظی این نامها که برشمردیم روشن است آنچنان که جای شبهه نیست این نامها ازمأخذ اوستا ونوشتهای پهلوی درست بما رسیده وتغییری که درفارسی یافته اند درست از روی قاعده و قانون است(۱).

اما نخست ساسان و پنجم ساسان که در دساتیر پانزدهم و شانزدهم پیغمبر بشمار رفته اند و یکی از

(۱) دربارهٔ این شهریاران آنچنان که دراوستا آمده نگاه کنید به گزارش اوستای نگارنده: نخست جلد یشتها هوشنگ پیشدادی ص ۱۷۸، جمشید ۱۸۰ - ۱۸۸، فریدون ۱۹۱ - ۱۹۵، کیکاوس ۲۱۴ - ۲۱۶. دوم جلد یشتها کیومرث ص ۴۱-۴۵، منوچهر ۵۰-۵۲، کیکاوس ۲۲۷-۲۳۷، سیاوش ۲۳۱-۲۳۴، کیخسرو ۲۳۷-۲۶۴.

آنان از نیاکان اردشیر پاپکان و دیگری پیغمبری در روزگار خسرو پرویز در مرو یاد شده است چنانکه میدانیم در تاریخ ساسان پدر بزرگ یا یکی از نیای اردشیر پاپکان است که در سال ٢٢٤ میلادی خاندان شاهنشاهی ساسانیان‌را بنیاد نهاد. درگوشه و کنارتاریخ بچندکس برمیخوریم که ساسان نام داشتند اما درهیچ جا نام ونشانی از نخست ساسان و پنجم ساسان پیغمبر نیست، چنانکه دیدیم در دساتیر اسکندر پس از زرتشت چهاردهمین پیغمبر ایران است.

سکندر یا بگفتهٔ دساتیر سیمکندش پسر نشاب یعنی داراخوانده شده است. این پیغمبر همان است که در سیصد و سی سال پیش از مسیح ایران را بخاك و خون کشید. سنگدلی و بیداد وی کمتر از تازیان وچنگیز وتیمورنبود. اسکندر درهمهٔ نامهای دینی پهلوی گجستك یعنی پلید وناپاك و برهمزن دین وپادشاهی ایران خوانده شده است، ودر سنت بسیار کهن ایرانیان است که او اوستا راسوزانید. شك نیست که درهنگام تاخت و تاز این بیدادگر مقدونی و جانشینان یونانی وی سلوکیها پخشی از نامهٔ دینی ایرانیان از میان رفت و خودگاتها سرود های مینوی زرتشت در همان روزگار نابود شد و فقط چند پاره‌ای از آن بما رسیده است.

راست است اسکندر درداستانها ی‌ماچنانکه درشاهنامهٔ فردوسی واسکندرنامهٔ نظامی وتاریخ طبری وجز اینها بنیکی یادشده، اما باید دانست که نزدیك بهشت سده پس‌ازاسکندرکتابی یونانیها دربارهٔ اسکندر نوشته‌اند وتألیف آنرا به‌کالیستنس Kallisthenes بسته‌اند. دراین‌نامه که داستان وافسانه‌ای بیش نیست اسکندر را آنچنان‌که دلشان‌خواست بقلم‌آورده‌اند. خود کالیستنس که کتاب نامبرده رابدوپیوسته‌اند یکی‌از نویسندگان نامور یونانی بوده که درهنگام لشکرکشی اسکندر بایران باگروهی ازتاریخ نویسان یونانی باوی همراه‌بود. اسکندردرلشکرکشی بایران مانند سلطان محمودغزنوی دریورش بهندگروهی ازنویسندگان را همراه‌داشت تادرنوشتهای خود او را بستایند وکشورگشائی اورا با آب وتاب بنویسند واورا دلیر بقلم دهند. اما کالیستنس نمیخواست که بیدادگریهای اسکندر رانیك بشمرد وبدیهای اوراخوب بقلم آورد واورا ازپروردگاران‌یونانی بشناسد واین سبب ناخشنودی اسکندر گشته اورا بگناهی متهم ساخته در زندان افکند تا درهمان زندان جانسپرد. آنچه کالیستنس درزندگانی خود نپسندید هشتصد سال پس‌ازمرگ وی دیگران پسندیده بنام او کشنده‌اش را پروردگار آسا تعریف کرده‌اند. افسانهٔ اسکندر رادرقرون وسطی از کتاب نامبرده بزبان‌لاتینی وارمنی وعبری وعربی گردانیده‌اند. آنچه در ادبیات وداستان ما از تاراج اسکندر دشمن دیرین ایران یادشده همه ازسرچشمهٔ یونانی واز همان کتاب ساختگی است. بیشك خدای نامك پهلوی مأخذ اصلی شاهنامه چنین فصلی در بارهٔ اسکندر نداشت. پیغمبر دانستن گجستك سکندر در دساتیر بهترین دلیل است که آیین دساتیری سازشی بادین زرتشتی ندارد ونه سازشی با تاریخ.

دساتیر بتقلید اوستادارای متن و تفسیراست ومتن بشانزده بخش قسمت شده و هریك بیکی ازاین شانزده پیغمبر بسته شده است؛ هریك از این شانزده نامه دارای فقراتی است مثلاً نامهٔ آباد ١٧٠ فقره است ونامهٔ جی افرام ٨٨ فقره ونامهٔ شای کلیو ٨٠ فقره ونامهٔ یاسان ٦٤ فقره‌است. همچنین است دوازده نامهٔ دیگر، بلندترین آنها نامهٔ زرتشت است با ١٦٤فقره که هیچیك از آن‌فقرات همانند سخنان زرتشت درگاتهانیست. از سخنان زرتشت پنج سرود از گزند اهریمنی روزگاراسکندر رهائی یافته بما رسیده‌است. گذشته ازاینکه در هیچ جای این سرودهابمطالبی برنمیخوریم که قابل مقایسه بامندرجات جعلی‌نامهٔ زرتشت دردساتیر باشد زبان این سرودها وسراسر اوستائی که امروزه دردست داریم بهیچرو بزبان ساختگی دساتیر شباهتی ندارد.

هریك از نامه‌های شانزده گانهٔ دساتیر باستایش خداوند آغاز شده و در انجام هر یك از آنها پیدایش پیغمبری که پس‌ازآن باید بیاید نوید داده شده‌است، اینچنین درپایان نامهٔ منوچهرخداوند به‌منوچهرگوید: پس ازتو پیغمبری آید کیخسرو نام. درانجام نامهٔ زرتشت خداوند گوید:

«ای وخشور زرتشت پس تو سکندرچمر شودوسپس‌نخستین‌ساسان پیغمبرآید ونامهٔ تراهمسیرازی روشن سازد» چمر بزبان دساتیری یعنی آشکارا و پیدا و همسیراز بمعنی ترجمه و تفسیر است. بدنیست از برای نمونه چند فقره یا آیه یابگفتهٔ دساتیر چمراس متن دساتیر رابنگاریم وبه‌بینیم خدای دساتیری نامهای‌آسمانی

را بچه زبانی بـه فرجیشوران یعنی و خشوران خود فرود فرستاده است. در چمراسهای ۲۸ ــ ۸۱ نامهٔ فرجیشور جی افرام فرماید: «گرود فرتاش ــ جماشان چمساس چمساشان ــ چمساش ــ خمساشان خمساش ــ واسالاس پاساپاس ــ راساراس تاساتاس ــ کریاس ناموذ ــ کرتاس نود ــ الیاس هود ــ الماس رود ــ سناساب ــ ستاشاب ــ جاماب جاب ــ توراتوس ــ سارانوش ــ اموال قانوس ــ اهوال کاروس ــ گستهم توش ــ سمرنوش ــ جود بروش ــ اورنگان پوش ــ غودسودان ارجین ــ شتابان تمکین ــ فرشنگان فرشنگین ــ فرهنگان فرهنگین ــ سمرنده فرسنگ ــ فرچنگان فرچنگ ــ سنگان هرسنگ ــ شرهنگان شرهنگ ــ دین سرنکان آلا ــ رودین نیرنکان والا ــ آینه نیرنگ والا ــ دیرینه آلنگالا ــ په نادهرمهر یاری مه جامتارها مرسنده فرکنون هار ــ هامستنی رامستنی شامستنی زامستنی ــ شالشتنی شالشتنی شالشتنی شالشتنی ــ مزدستنی ــ سزدستنی وزدستنی ازدستنی ــ شالشتنی شالشتنی شالشتنی ــ سیدستنی میدستنی جیدستنی هیدستنی شالشتنی ــ کاستنی کارستنی هسارستنی وارستنی ــ شالشتنی ــ هرکستنی ترکستنی سرکستنی فرکستنی شالستنی ــ ادستنی هـادستی زادستنی وارستنی شالشتنی ــ مارستنی وارستنی جارستنی کارستنی شالشتنی ــ جـانستنی مانستنی دانستنی وانستنی شالشتنی ــ رنگستنی بنگستنی ــ چنگستنی سنگستنی شالشتنی ــ پنجستنی رنگستنی دنگستنی منگستنی شالشتنی ــ چنگستنی پنگستنی ارجستنی نرجستنی شالشتنی ــ اردستنی سروستنی هردستنی مردستنی شالشتنی ــ کردستنی ورستنی سرستنی کردستنی شالشتنی ــ فورشتنی فازستنی چازستنی رازستنی شالشتنی ــ شالشتنی شالشتنی شالشتنی.

ناگزیر خوانندگان دلشان میخواهد بدانند شالشتنی که اینهمه تکرار شد بچه معنی است. خوشبختانه در زمان خسروپرویز ساسانی پیغمبر ساسان پنجم در تفسیر خود آن را از مصدر شالشتن بمعنی دانستن گرفته ودر تفسیر چمراس ۶۸ وچمراس ۸۱ فرماید: دانستنی دانستنی دانستنی دانستنی. آری چیزهای دانستنی در دنیا بسیار است هیچ نمیدانستیم که زبانی در طی صدهزارها ملیون سال تغییر نمییابد در صورتیکه زبان کنونی ما فارسی با پهلوی و زبان پهلوی با فرس هخامنشی تفاوت بسیار دارد واین تغییرات فقط درمدت یکهزارسال روی داده، زیرا میان اردشیرسوم هخامنشی (۳۳۸ــ۳۵۹ پیش از مسیح) که کتیبهٔ وی بزبان فرس هنوزموجود است و حنظلهٔ بادغیسی که چند شعر فارسی از او بجا مانده بیش از هزارویکصد واندی فاصله نیست. اما زبان دساتیری از عهد مهاباد علیه السلام که حسابش را خودتان کرده اید وخوب میدانید که درچه زمانی میزیسته تا عهد ساسان پنجم همزمان خسرو پرویز هیچ تغییر نیافته است. در آغـاز نامهٔ مهاباد چمراس ۲ میفرماید: «فرشید شمتای هرشنده هرشنشگر زمرپان فراهیدور».

زبان متن دساتیر بزبانهای کهن ایران چون فرس هخامنشی و اوستائی و پهـلوی و پا زند نمیماند و نه بلهجه های دیگر باستان مانند تخاری و سکزی و سغدی و جزاینها. با زبان سانسکریت هم سروکاری ندارد و نه بـا هیچیك از لهجه های سر زمین هند. از شعبات زبانهای یونانی و لاتینی هم نیست. بـا زبانهای سامی چون بابلی و عبری و سریانی نیز پیوندی ندارد با زبانهای چینی نیز خویشی ندارد همچنین با زبانهای اقوام سومر و ایلام و قبطی که درحدود چهاریا سه هزارسال پیش از مسیح در سرزمین های عراق و خوزستان و مصر میزیستند شباهتی ندارد، و نباید هم با هیچیك از زبانهای کهنه و نو خواه هند و اروپائی خواه سامی و مغولی پیوستگی داشته باشد.

این زبان را خود سازنده‌اش زبانی آسمانی نامیده است، چون در روی زمین در هیچ‌جا و هیچ زمان نزد هیچیك ازاقوام گیتی چنین زبانی نبوده. بدنیست که زبان دساتیر آسمانی خوانده شود چون ازرازسپهر برین آگاه نیستیم وبازبانهای چرخ کیوان و ناهید آشنائی نداریم بهتر است آنرا زبان آن سامان پنداریم یااینکه بگوئیم مرد نیرنگ بازی درهمین کرهٔ خاکی خودمان چندی گوشه گرفته زبانی از خود درآورده است.

با این زبان چه آسمانی و چه زمینی خداوند با شانزده پیغمبر برگزیده اش گفت وشنود کرد و از برای مانندگان پیامی فرستاد و دستوری فرمود تا راه چاره بازشناسیم و در سرانجام رستگار گردیم. دستور آسمانی را مردمان باید تادامنهٔ رستاخیز کاربندند و آئین مهابادبزرگ را ازیاد نبرند چه رستگاری درهردو

جهان بسته بپیروی کیش دساتیری است ، این است که خداوند بآخرین وخشورخویش ساسان پنجم فرمود نامهٔ پیغمبران را بزبان روزگار خودت بگردان .

ساسان پنجم نیز چنین کرد ، بسخنان شانزده وخشور که نامهٔ خودش هم جز آنهاست تفسیر نوشت و هرجا که لازم بود توضیح فرمود . پس از هرآیه تفسیر آن میآید آنچنان که امروزه میدانیم انبیاء سلف چه گفتند . اگراین تفسیر نبود نمیدانستیم «کایستنی کارستنی هارستنی وارستنی شالشتنی» یعنی چه ، از پرتو این تفسیر است که میدانیم شت جی افرام میفرماید : «سخن خدا ونامهٔ خدا وفرشتهٔ خدا دانستنی» البته آیهٔ موجز آسمانی معانی بسیار در بردارد . ساسان پنجم پنج کلمهٔ متن را در صد وهفتاد و شش کلمـهٔ دیگر شرح داده است . زبان متن دساتیر را گفتیم باقوی احتمال ازعالم بالاست از کرهٔ زحل یا زهره یایکی ازافلاک دیگر ، اما تفسیر آن بایستی بزبان پهلوی یا بیکی ازلهجه های دیگر ایران باستان باشد یعنی زبانی که درهزار وسیصد و پنجاه سال پیش از این در جائی از ایران زمین رواج داشته باشد ، زیرا ساسان پنجم مفسر دساتیر همزمان خسرو پرویز است . اما بدبختانه باید هزارسال پائین‌تر بیائیم تااین زبان سروسامانی بدهیم . اتفاقاً اززمان خود خسروپرویز کتاب بسیار گرانبهائی بما رسیده وآن ماتیکان هزار دانستان است که در قوانین مدنی روزگار ساسانیان میباشد . این کتاب وکتابهای دیگر که بزبان پهلوی بمارسیده شباهتی بزبان ساسان پنجم ندارد .

زبان تفسیر دساتیر فارسی است اماچه فارسی پارسی سره درهرجا که معادل کلمهٔ عربی لغتی درفارسی نیافت خودش ساخت . همین لغتهای ساختگی است که پارسی درست پنداشته شده ودر برهان قاطع وانجمن آرای ناصری رخنه یافته است . درنامهٔ جی افرام درفقرات ۷۰ـ۷۱ گوید : «دوگونه نامه است که ایزدی هستند یکی مهین نامه که از آفرینش دوجهان سخن میدارد و دیگری دساتیر که کهین نامه نیز خوانند » .

اینک نمونه‌ای از دستور آسمانی دساتیر یا کهین نامه : خداوند نه آسمان بیافرید ، هر یک آسمان را خرد و یا هوش و روان وتن است . درآسمانها فرشتگان بیشمارند وستارگان فراوان . هریک ازآنها رانیز خرد وروان وتن است . درآسمانها ستارگان گردنده نیز دارای خرد و روان و تن هستند . خرد وروان وتن ماه فرنوش ورنوش واردوش نام دارند . خرد وروان وتن تیر (عطارد) وارلاس وفرلاس و ورلاس خوانده میشوند . نامهای خرد وروان وتن ناهید (زهره) نروان وفروان و زروان هستند . شادارام و شادایام و تشادارسام نامهای خرد وروان وتن خورشید اند . خرد و روان وتن بهرام (مریخ) به بهمن زاد و فرشاد و رزباد وادنامزد شدند . نامهای خرد و روان و تن هرمزدیا برجیس (مشتری) نجم داد و نجم آرادوشید آراد ؛ خرد و روان وتن کیوان (زحل) فرنسا ولاتینسا و ارمنسا نام دارند .

جهان مانندآدمی است : آسمان پوست آن ، کیوان اسپرز آن ، برجیس جگرش ، بهرام زردابش ، خورشید دلش ، ناهید معده‌اش ، تیر مغزش ، ماه شش آن ، ستارگـان و بروج رگـهای آن ، آتش دلش ، هوا نفسش ، آب عرقش ، خاک گرد پای آن ، برق لبخندش ، رعد آوازش ، باران اشکش ، کانها و گیاهها وجانوران کرمهای پیکر آن . پوست آدمی چون آسمان است وهفت اندامش که سروسینه ومعده ودو دست و دوپا باشند بجای هفت سیّاره اند . خون و بلغم و صفرا و سودا بجای عناصر چهارگانه آتش و آب و خاک و هوا هستند . ستارگان بیشمار و هفت چرخ در کارهای جهانی نفوذ و تسلطی دارند . باید از برای آنها سنجرستان یعنی پرستشگاه برپا ساخت و به بتها آراست .

از تناسخ بیش از بیش دردساتیر سخن رفته است : روان همهٔ موجودات ازآدمی و جانور و گیاه وجماد از تنی بتن دیگر انتقال داده میشود . درنامهٔ مهاباد پیغمبر آباد ازخداوند پرسد ، چگونه است که پادشاهان وفرمانروایان وتوانگران هم در زندگانی برنج و اندوه اندراند؟ خداوند در پاسخ گوید : برای اینکه آنـان در زندگی تن پیشین خود بدکار بودند سزای خود رادر زندگی دیگر می‌بینند دیگر باره ناخوش و رنجور متولد میشوند یا برنجهای دیگر دچار آیند جانور زهردار و درنده آنان را میگزد اینها کیفر کردارهـای زندگی پیشین خود آنان است . همچنین جانوران درنده ومرغکان وچهارپایان هریک پاداش و پادافراه زندگی پیشین خودشان را در زندگی بعد خواهند دید .

اگر دورهٔ یك زندگی کافی نبود وسزا بآن اندازه نباشد که گناه زندگی پیش را فروشوید دردورهٔ زندگی سوم و چهارم سزا خواهند یافت. چندان خواهند رفت و آمد تاآن گناه پیشین پاك شود - کسانیکه نادان وبد کنش اند در زندگی دیگر بکالبد گیاه ورستنی متولد شوند ومردمان نا آزموده وزشتکرداربکالبد کانی (معدنی) درآیند چارپایانی که در این جهان چون اسب و گاو و شتر و خربارکش اند مردمانی بودند که اینك بکالبد جانوران درآمده و دربار کشی کیفر رفتار خود می‌بینند.

دردساتیر مشقت وریاضت وبخود زجردادن بسیاراهمیت دارد. ازریاضت روزه گرفتن واورادخواندن ممکن است روح آدمی چندی از کالبد بیرون شتابد و بتماشای جهان دیگر برود و پس‌ازآن به‌پیکر خود برگردد کسیکه باین پایه رسید دیگرروانش بکالبد دیگر انتقال نخواهد یافت چنین کس پس از مرك‌جاودان در بهشت خواهد ماند.

در دساتیر کشتن چهار پایان وخوردن گوشت آنها بازداشته شده است مردگانرا باید بخاك سپرد یا سوزانید اینگونه مطالب در دساتیر که مخالف آئین ایران است بسیار است این چند فقره که یاد شده بخوبی میرساند که دساتیربا هند سروکاری‌داشته یا چنانکه گفتیم درهمانجا نوشته شده است گذشته از مطالب‌بسیاری از لغات دساتیر هندی است باین معنی که بسیاری از لغات هندی را سرودست وپا شکسته و تغییری در هیئت آن داده لغت نو درست کرده است چنانکه با بسیاری از لغات فارسی هم این شیوه را بکار برده است.

نویسنده دساتیر از دین برهمنی وزرتشتی و اسلام و از دینهای دیگر که چیزی شنیده یا خوانده بود دین نوساخته بنام خدائی که او را مزدام مینامد بدستیاری شانزده پیغمبرش مردم را بآئین نو میخواند دین برهمنی بیش از ادیان دیگر در دساتیر نفوذ دارد اثراتی هم از تصوف که در دوره اکبر شاه هندی رونقی داشت در آن دیده میشود. شاید تاکنون کسی باین آیین نگرویده باشد، گرچه در دساتیر در نامه ساسان نخست میگوید که اردشیر پابکان با برپا ساختن آتشکده‌ها سنجرستان‌ها هم برپا کرد یعنی بتکدهٔ ستارگان چیزی که امروزه برای ما اهمیت دارد زبان دساتیر است نه کیش‌آن زبانی که ازاین نامه بما رسیده ازلغتهای ساختگی آن است نه از آیین دروغین آن اگر زبان دیگری رسانده باشد بخود زرتشتیان است که چنین نامه پلید و ناپاکی از نامه های دینی آنان پنداشته شده است گفتیم نویسندهٔ برهان قاطع صدها ازاین لغتها یادکرده ودر هیچ جای آن فرهنگ بروز نداده که این گوهرهای گرانبها را از کدام گنج شایگان بچنگ آورده است.

بدبختانه همین فرهنگ سراپا نادرست که درهند نوشته شده درایران بدستها افتاده و لغت های آن را نسنجیده در نظم و نثر بکار بردند بویژه پس از انتشار دساتیر آن لغتها بیش از پیش رواج یافتند با اینکه ناشر آن ملا فیروز در دیباچهٔ دساتیر نوشته است باید دانست که زبان اصلی‌صحایف منزله (دساتیر مراداست) اصلاً وقطعاً مناسبت بزبان زند و پهلوی و دری ندارد بلکه بجمیع السنهٔ مشهورهٔ طوایف مختلفه این زمان ندارد چیزی که هست ملافیروز احتمال نداده که دساتیر ساختهٔ مرد متقلبی‌باشد در همه‌جا با آب و تاب از آن نام میبرد کتاب مقدس و صحیفه آسمانی میخواند آنچنان که درایران پنداشتند حقیقة دساتیر از نوشته‌های دینی ایران باستان است و کتابی است در ردیف اوستا و زبانش یادگاری است از روزگاران گذشته این است که نویسندگان دوره‌ناصرالدین شاه برای‌اینکه چیز نوببازار آورند بتاراج‌دساتیر دست گشودند اماهیچکدام از خود نپرسیدند اگر دساتیر درست است چرا هیچیك از فرهنگهائی که پیش از برهان قاطع نوشته شده لغت‌های آنرا یاد نکرده اند چرا در اشعار شعرای پیش از خودشان یکی از این لغت‌ها هم دیده نمیشودچرا در هزار ها کتاب نظم و نثر سخنی از مهاباد وجی أفرام و شاکلیوویاسان نیست چرا از خود دساتیر پیش از انتشارش درهیچ جا نام و نشانی نبود.

ناگزیر محمد تقی خان متخلص بحکیم نویسنده کتاب گنج دانش‌هیچ تصورنکرده که دساتیر ساخته مرد متقلب ونابکاری است که درباره‌آن مینویسد دساتیرنام کتابی است آسمانی که برمه‌آباد اول پیغمبرایشان (مراد آبادیان است) نازل شده و بزبانی دیگر گونه که نتوان فهمید و ساسان پنجم بپارسی قدیم ترجمه کرد

در توحید و تجرید و حکمت و طاعت است و آن چهارده صحیفه ایست که بر چهارده بزرگوار نازل شده آنرا در بندر بمبئی چاپ وبانگریزی ترجمه کرده اند بایران فرستاده اندلغاتش نیز باکتاب است وابن‌خلف‌تبریزی صاحب برهان آنرا دیده و بعضی لغاتش را ذکر کرده است اینك حاضر است و مطالب خردپسند در آن بسیار است ونزد پارسیان بس‌عزیز است وآنرا تمجید کنندنگارنده صدلغت ازدساتیر برگزیده بفرهنگهائیکه در دست دارم نگاه کردم هیچیك را درآنها نیافتم ازآنهاست لغت فرس اسدی توسی که در سدهٔ پنجم هجری نوشته شده و فرهنگ جهانگیری که جمال‌الدین‌حسین بنام جهانگیر پادشاه هند در سال ۱۰۱۷ بانجام رسانیده وفرهنگ مجمع‌الفرس سروری که محمد قاسم ابن‌حاجی‌محمد الکاشی سروری درزمان‌شاه عباس بزرگ‌صفوی کرد آورده وفرهنگ رشیدی که عبدالرشیدبن عبدالغفور الحسینی المدنی‌التتوی بسال ۱۰۶٤ درهند نوشته یعنی در همان هنگامی که محمدحسین‌بن خلف التبریزی درسال ۱۰۶۲ هجری در همان سرزمین هندبرهان قاطع را نوشته است :

همچنین هیچیك ازآن صد لغت را در لغات شاهنامه ایکه ولف Wolff ترتیب داده نیافتم و درمیان لغات اوستا و پهلوی و پازند باآنها برنخوردم اما همه آنهارا در برهان قاطع یافتم و دیدم که درهیچیك ازآنها از دساتیر نام نمیبرد باوجود این هیچ شك هم ندارم که نویسندهٔ برهان قاطع همهٔ آنهارا از دساتیر برداشته‌است نویسنده برهان قاطع پابند درستی ونادرستی لغت نبوده هرچه پیدا کرده درفرهنگش جای داده‌است وباندازه قوه نداشته که لغات ترکی وعربی وهندی را ازهم امتیازبدهد ولغات ریشه‌وبن‌دار فارسی را ازلغات ساختگی بازشناسد نویسندهٔ دساتیر از برای لغت سازی چندین شیوه بکار برده است :

ببرخی از واژه های فارسی معنی دیگر دادهٔ آمیغ که بمعنی آمیزش است در دساتیر یعنی حقیقت و آمیغی یعنی حقیقی یوزه بمعنی تولهٔ شکاری درست است اما در دساتیر بمعنی تفتیش است و جزاینها برای برخی از لغتهای عربی فارسی ساخته‌است چون خانه‌آباد بجای بیت‌المعمور (کعبه) وهرسویه پادشاهان بجای ملوك الطوایف و کنور بجای فاعل و چشمیده بجای منظور و برش دید بجای قطع نظر از .... و جز اینها :

یك رشته ازلغاتش مفهوم لغات تازی است چون اویش = هویت ، راست پوش = کافر، افزارستان = عالم علوی ، فسرده شهر = عالم سفلی ، نخستین انداز = بدیهه .

برخی از لغتها را از روی قیاس ساخته از روی خورشید کلمات هورشید وماهشید درست کرده است دربسیاری از واژه های فارسی حرفی از اول و آخرآنها انداخته یا حرفی باول و آخر آنها افزوده لغتهای دیگری ساخته است نیواره چوبی که بدان خمیر پهن کنند درست مانند وردنه نظر بریشه بنیاد آنها هر دو درست است اما در دساتیر به نیور یا نیوار معنی جوّ داده شده ، باستان دردساتیر باس شده بمعنی کهنه وقدیم درمقابل حادث ، بانجام واژهٔ چم (= معنی) یك راء افزوده شده چمر یعنی آشکارا و پیدا و در سرلغت «همه» حرف نفی « اَ » افزوده شده « اهمه » یعنی ناقص و ناتمام و جز آن با این شیوه ها نویسندهٔ دساتیر یاوه های خود را بقالب الفاظ و عباراتی باَسانی درآورده زبان عهد ساسانیان بقلم داده است از برای هیچ لغتی درتنگنا نبوده بسا ازبرای یك لغت عربی چندین لغت تراشیده‌است هرآینه بود ، هرآینه هستی ناچارباش ناگزیرباش ناچار هست گـرورفرتاش همهٔ اینها بمعنی واجب الوجـود است شایسته هستی شایسته بود ناورفرتـاش یعنی ممکن الوجود در دساتیر بسیاری از واژه های هندی‌هم دیده میشوند که مانند واژه های فارسی سرو دست و پای آنها شکسته هیئت و مفهوم دیگری دارند .

اینك چند لغت دیگر از دساتیر : اپرخیده = صریح و روشن وبی رمز ، اشکیود = مرکب مقابل مفرد ، اوجیز = حقیقت وماهیت ، پاچایه = بول و غایط ، پازتاری = جزئی درمقابل کلی ، تپاس = ریاضت ، پرخیده = سخن سربسته ، تاور = عرض مقابل جوهر ، تیمسار = حضرت ، تمودان ، کشور توران ، جاور = حال ، جرمزه = سفر ، دشمیر = ضدونقیض ، دهناد = نظام‌ونسق ، روزستان = اهل حرفت وصناعت ، زاب = صفت ، سرتاسب و سرداسب و هرتاسب = اهل فکر و نظر ، سفرناك = شرح و تفسیر ، سیمز = دعا برابر نفرین ، سمراد = وهم و فکر ، شوه = سبب و باعث ، فرازمان = فرمان ، فرزبود = حکمت ، فرساد =

حکیم،فرسنداج= امت، فرنود = دلیل‌وحجت، فراتین= گفتار آسمانی،فروکاس= دون‌همت،فرهنکاخ= میانه ووسط ، فند= نقطه ،کات= قطره ،کامود = بسیط مقابل‌مرکب، کشاك= ضمیر، نابای= محال، نخشه = حجت‌و برهان ، نماز = ایماء واشاره ، نمشته = عقیده ، نوله = کلام ، نواد= زبان ، نوتاش= سرمدوجاوید، نیرنود = فکرونظر، وندسار=نقطه وسط دائره، همرافته = مفهوم، همسیراز= ترجمه، هنایش=تأثیروائر،همشه هست= الباقی، یمینه = معده ، یوجه = قطره که برابر دریاست .

گفتیم دربرهان قاطع صدها ازاین لغتها یاد شده ودرهیچ‌جا ازدساتیر نام نبرده‌است چنانکه میدانیم دراین فرهنگ ازبرای هیچیك ازلغتها شاهدی نیامده آنچنان که بازشناختن لغت درست ازنادرست در آنجا از برای کسانیکه مایهٔ ندارند بسیار دشوار است رضا قلیخان هدایت در فرهنگ خود انجمن آرای ناصری مانند نویسندهٔ برهان قاطع از دساتیر نگذشته صدها لغتهای آن را یاد کرده است گرچه در برخی از موارد میگوید که از دساتیر است یا از برهان قاطع است ولی در بسیاری ازموارد نه نامی ازدساتیر میبرد ونه نامی از برهان قاطع البته از برای هیچیك از آن لغتهای ساختگی شاهدی هم ندارد رضا قلیخان هدایت درلغت فرسنداج مینویسد :«مطلق امت انبیاء راگویند ودرفرهنگ دساتیر چنین مرقوم است وبیشتر این‌لغات که در جهان گیری وسروری ورشیدی وبرهان موجود نیست از فرهنگ دساتیر نامه های قدیم پارسیان بدست‌آمده ومرقوم شد» هنگامی که رضاقلیخان فرهنگ خود را مینوشت دساتیر بدستیاری ملافیروز انتشار یافته بود رضاقلیخان مانند صدها نویسندگان همزمان خودآن را ازنامه‌های دینی ایران باستان پنداشته دریادکردن مهملات آن بیش ازبرهان کمرهمت به میان بست ودربرخی ازموارد سهوهای برهان را اصلاح کرده ازروی خود دساتیر آسمانی ارزش ومعنی آنها را نگاشته است بسیار جای افسوس است که برهان قاطع وانجمن آرا در ایران طرف توجه شده و فرهنگ جهانگیری و مجمع‌الفرس سروری که بهترین فرهنگها هستند بر کنار مانده‌اند دراین مقاله جای انتقاد از برهان قاطع نیست ولی گذشته ازلغتهای دساتیری لغتهای نادرست این فرهنگ بیش ازآنست که دراینجا بگنجد .

شك نیست که برهان در رواج دادن لغتهای دساتیری پشقدم است اما چیزی که در ایران آنها را مورد قبول قرار داده ملافیروز است زیرا از تعریف و تمجید او از دساتیر کسانی که ازآئین و زبانهای ایران باستان آگاه نبودند یقین کردند که این نامه یادگار گرانبهائی است از روزگاران گذشته و میراث مقدسی است از نیاکان .

چنانکه میدانیم چندتن ازدوستان دانشمندم درکارگرد آوردن فرهنگ فارسی هستند ـ امیداست درهرجا که بواژه های دساتیری برخوردند اگر یاد کردن آنها لازم باشد قید کنند که از دساتیر وساختگی است چه اگر این قید درکار نیاید همچنان در آینده این واژه ها گریبانگیر گروهی خواهند شد فولرس Vullers در فرهنگ فارسی ولاتینی خود که از روی چندین فرهنگ فراهم آورده شده در هرجا که واژهٔ دساتیری را یادکرده نوشته است ازبرهان قاطع ونقل از دساتیراست آنچنان که خاور شناسان اروپا ازاین گزند برکنارانند (۱) درانجام باید بیفزایم :

لغتهای دساتیری که در فارسی رخنه کرده بیشترش از تفسیرآن نامهٔ آسمانی است که از فرجیشور ساسان پنجم‌است همان پیغمبری که خداوند بدوفرماید:«ودم تبالیس‌ارجم فرجیشوریك‌هورانگ زاهد» یعنی «ودرتخمهٔ توپیغمبری همیشه ماند» نامهٔ‌آسمانی ساسان پنجم نامزد است به پرتوستان نگفته نماند زبان متن دساتیرهم عبارت است . نخست ازیك مشت واژه های دگرگون گشته فارسی وعربی‌وهندی اینچنین: چمین= چونین ، آم= فام، زیر = زمین، چسار= چهار، پندم = پنجم، سنجم= ششم، سفدم = هفتم، دشمیر= دشمن، کاج=کار،جهاخ= جهان، انتام= انجام، مرتاج= مردم، ایمان= اینان، همیك= اینك ، له = لا(نه) ، سمیرا = سماء (آسمان)، شم = اسم ، هاس = تن (هندی است) هور = دیگر (هندی است) وجز آن .

دوّم از واژه‌هائیکه باهیچ رمل و اسطرلاب نمیتوان دانست چیست و از کجاست چون: چاگفری=

1 - Lexicon Persico Latinum Bonnae Tomus 1 1855 Tomus 11 1861 .

بیداری، پلیر = نخست ، فرداب = پرتو، جمشاس = نور، کاپ = سایه ، هیرتاسیام = ایرانیان، نوراخ = یونان، کلیار = اندوه ، شلیده = فرزانه و جز آن :

نمونه‌ای از افعال هوز امیدن = پناه بردن ، شالندن = دانستن، آدن = بودن ، کمدن = کردن ، ائتامانیدن = انجامانیدن ، زاهدن = ماندن ، و ختن = گفتن و جز آن .

گذشته ازاینکه این‌مصادر ازروی مصادر فارسی با دال و نون ساخته شده مانند افعال فارسی صرف شده است از اینجا هم پیداست که نویسنده دساتیر بوئی از زبانهای کهن نبرده بوده باندازه‌ای‌هم باهوش نبوده که از برای این زبان ساختگی صرف و نحوی‌هم بسازد .

چنانکه میدانیم مصادر درزبانهای‌اوستائی وفرس هخامنشی ودرسانکریت که خواهرزبانهای باستانی ایران شمرده میشود مانند مصادر درزبان پهلوی به تاء ونون ومصادر درزبان‌فارسی به تاء و نون ویا دال‌ونون ختم نمیشود بلکه مانند همه زبانهای قدیم هند و اروپائی ومانند زبان انگلیسی کنونی ممکن‌است باهرحرفی ختم شود . همچنین در زبانهای باستانی اوستا و فرس و سانسکریت افعال مانند افعال فارسی صرف نمیشود .

اگر ایراد لغوی ما بمتن دساتیر که بگفته نویسنده آن در هزاران میلیارد سال پیش ، ازآسمان بفرجیشوران نازل شده وارد نباشد اما بتفسیر آن که بگفته دساتیر درعهد خسروپرویز انجام گرفته وارد است چه کم و بیش از آن زمان و زبان آن دوران اطلاع داریم :=

در اینجا باید بیفزائیم که زبان دساتیری خط مخصوصی ندارد و با الفبای فارسی کنونی نوشته شده است و این از شگفتیهای این کتاب است .

نویسنده دساتیر بدون هیچ قاعده و قانونـی کلمات مهملی پهلوی هم چیده تفسیری بآنها نوشت از جزئیات هم برمیآید که دساتیر در هند نوشته‌شده و نویسنده آن شاید اصلاً زرتشتی بوده اما ازآئین دیرین روگردان ، بخود زرتشت میگوید : « جم دساتیر کانی له‌ونی = جز دساتیر کاری نکنی » .

این است دساتیر کتابی که بیش از صد و بیست سالست از نامه های دینی ایران بشمار رفته و لغاتش پارسی سره پنداشته شده اما براستی ناسزائیست بایران و زبان فارسی .

نیز آقای پورداود در ملحقات فرهنگ ایران باستان آورده‌اند :

دساتیر ـ دربن مقاله چندبار از آذر کیوان نام برده‌شده ازاو وهمراهان وپیروانش مفصلاً درکتاب دبستان المذاهب سخن رفته است چون دیگرباره بدقت این کتاب را که بخش بزرگ آن راجع بآیین‌ساختگی دساتیر است خواندم شبهه‌یی از برای نگارنده نمانده که دساتیر از دستگاه آذر کیوان و پیروانش بیرون‌آمده و این‌آیین شگفت‌انگیز و زبان ساختگی‌آن درسرزمین هند درزمان اکبرشاه هندی (۹۶۳ـ۱۰۱٤ هجری قمری) بوجود آمده است چنانکه در مقاله دساتیر گفتیم در روزگار اکبر که خواستار آیین نو بوده و آن را توحید الهی نامیده دین بازی و صوفیگری در آن سرزمین رواج یافت هر کس که خود را بازیگر این میدان پنداشت بخودنمائی پرداخت از آنانند آذر کیوان و همراهان وی که از سرزمین ایران عقاید پیچیده وتاریکی ازتصوف عهد صفوی باخود بهند بردند ودرآنجا این گروه بیمایه که خود را ازتصوف برخوردار و از حکمت اشراق بهره مند می پنداشتند بـا آمیزش جوکیها و سادوهای هندو و پیران و فقیران مسلمان آنچنانتر شده بیش از پیش دچار عقاید شگفت‌انگیز گردیدند ونوشتهای ننگینی مانند دساتیر . ودشارستان چهارچمن و « جام کیخسرو » و « زردست افشار » ازخود بیادگار گذاشتند ـ آذر کیوان سردسته این گروه است و بگفته دبستان‌المذاهب « فرزانه بهرام در شارستان آورده که آذر کیوان را درنخست سلوك آهنگ فرا گرفتن دانش و عقاید فرزانگان شد حکمای سترگ یونان و هند و پارس در خواب بر او پدید آمدند و حکمت را بدو سپردند روزی بمدرسه رفت هر چه از او پرسیدند پاسخ داد و مشکلات حـل فرمود لاجرم ذوالعلومش نامیدند » بنابراین آذر کیوان علوم را در خواب آموخت و پیروانش هم از او کسب فیض کردند ناگزیر دساتیر اگر از او یا یکی از پیروانش باشد هذیانی است . در دبستان‌المذاهب سلسله نسب آذر کیوان چنین یاد شده :

«در آشکارا کردن سپاهی گروه سر کردهٔ متأخرین آبادیان و آذرهوشنگیان آذر کیوان بود. نسب او بدینگونه است: آذر کیوان بن آذر گشسب بن آذر زردشت بن آذر برزین بن آذرخور بن آذر آئین بن آذر بهرام بن آذر نوش بن آذر مهتر بن کهتر آذرساسان که اوراپنجم ساسان گویند بن مهتر آذرساسان که پنجم ساسانش میخوانند ابن کهین آذرساسان که مشهور بسیم آذرساسان است ابن مهین آذرساسان که متعارف بدوم آذرساسان است ابن سترك آذرساسان که اورا آذرساسان نخست خوانند ابن خرد داراب بن بزرك داراب بن بهمن بن اسفندیار بن گشتاسب بن لهراسب بن اروندبن کی نشین بن کیقباد بن زاب بن نوذر بن منوچهر بن ایرج از نژاد فریدون بن آبتین از نژاد جمشید بن تهمورس بن هوشنگ بن سیامك بن کیومرث بن یاسان اجام از نژاد یاسان بن شای مهبول از نژاد شای کلیو بن جی آلاد از نژاد جی افرام بن آباد از نژاد مه آباد که در آغاز مهین چرخ ظاهر وروشن گشت. مادر آذر کیوان شیرین نام داشت، دخت همایون نامی که از نژادخسرو دادگر نوشیروان بود. آذر کیوان بازلی تأیید و یزدانی نیرو ازپنج سالگی بکم خوری وشب بیداری پرداخت ودرهنگام ریاضت شگرف قلت غذاش بیکدرم وزن رسید ... بیست وهشت سال درخم نشست (مانند دیوژن Diogène فیلسوف معروف یونانی همزمان اسکندر) ودرباز پسین روزها ازایران زمین بهندبوم گرایید و دربلدهٔ پتنه (Patna) چندگاه آرام گرفت ودرهزارو بیست و هفت هجری در شهر مذکور از اخشیجی نشینان برسپهری افرازستان شتافت . . . هشتاد و پنجسال با عنصری پیکر بود ودست ازریاضت بازنداشت» چنانکه دیده میشودسلسلهٔ نسب آذر کیوان میرسد به پیغمبران ساختگی دساتیر واین نکته ارتباط اورا بادساتیر بخوبی میرساند. یاران و پیروان وشاگردان آذر کیوان سیزده تن زرتشتی وهفت تن مسلمان و دوتن یهودی ویك تن عیسوی ویك تن برهمنی یادگردیده‌اند. سلسلهٔ نسب برخی از آنان که دردبستان المذاهب یادگردیده مانند سلسلهٔ نسب آذر کیوان خنده‌آوراست. اینك برخی ازاین پیروان از متن دبستان: «فرزانه بهرام بن فرهاد از نژاد گودرز کشواد (یکی ازناموران داستانی روزگار کیخسرو) بود. چون آذر کیوان به پتنه خرامیددربازپسین روزها فرزانه بهرام ازشیراز آمده درپتنه بریاضت مشغول شد... کتاب شارستان دانش و گلستان بینش پیراسته وفراز آوردهٔ فرزانه بهرام است . . . بسال هزاروسی وچهارم هجری در لاهور ازین سفلی تارستان بنوری شارستان خرامید» ، «موبد هوشیار، سرودمستان ازمؤلفات اوست و تولد او در بندر سورت واقع شده ، نژادش به تهمتن یعنی رستم بن زال کشیدی . . . بسال هزار و پنجاه هجری در دار الخلافهٔ اکبر آباد (اگره Agra) از بند تن آزاد شد » ، موبد هوشیار (دومی مترجم جشن سده‌است و جامعیت او از آن کتاب آشکارمیگردد و ازنژاد جاماسب حکیم (وزیر کی گشتاسب) است درهزاروسی وشش هجری درخطهٔ دلپذیر کشمیر کردار گذار (یعنی نویسندهٔ دبستان) اورا دریافت ، «موبد سروش بن کیوان بن کامگار را بنابر شهرت دانش نامدار میگفتند و موبد سروش را نژاد ازسوی پدر بهشت زردشت پیغمبر و از جانب مادر بجاماسب حکیم درست پیوند است ... تصانیف وتألیف بسیار دارد چون نوش دارو وسکنگبین و پیمبری» ، «فرزانه خراد که ازنژادمهبول (یکی ازوزیران انوشیروان مهبود نام‌داشت) خان سالارشاه دادگر نوشیروان‌است . . . خراد دربازار شیراز بآذر کیوان رسید، سالها ریاضت کشید ... بسال ۱۰۲۹ هجری بمجردات پیوست» «فرزانه‌فرشیدورد ازپارسی دهاقین‌است، نژادش بفرزانه شیدوش که ازشاگردان ساسان پنجم‌است میرسد... در سال هزار وبیست ونه هجری ازعنصرستان برآسمان شتافت» ، «فرزانه خردمند ازنژاد سام نریمان است، به ذوالعلوم (=آذر کیوان) رسید وریاضت کشید. » ، «خداجوی شرحی بمنظومهٔ آذر کیوان که مشتمل‌است برمشاهدات اوموسوم بجام کیخسرو نوشته درسال‌هزار وچهل هجری به کشمیردل پذیرآمد ، گردآورنامه اورا دریافتم . هم دراین سال آن‌والامنش‌ازاین‌فناجابجاویدانی‌سراشتافت.» بدبختانه‌نسب‌خداجوی‌یادنگردیده‌است. «فرزانه بهرام‌بن‌فرشاد که اورا کوچك بهرام گویند ارژنك مانی نگاشتهٔ طبع‌اوست ، بخدمت ذوالعلوم رسید... در هزاروچهل هشت هجری نامه گردآور (نویسندهٔ دبستان) کوچك بهرام ابن فرشاد را در دارالسلطنهٔ لاهور سراسر سرور دریافت و هم درین سال گذشت » ، «موبدپرستار ابن خورشید درپتنه عنصری پیکر پذیرفت و خورشیداصفهانی نژاداست ... درخرد سالی خدمت آذر کیوان رسیده ولی کمال ازصحبت شاگردان او یافته... تبیرهٔ موبدی ازتصانیف اوست ، درسال هزار و چهل‌ونه هجری بکشمیرآمد بانامه نگار (نویسندهٔ دبستان) هم

انجمن شد » نویسندهٔ دبستان معجزات و کارهای خارق العادهٔ آذر کیوان و پیروانش را بتفصیل یاد میکند. نگارنده بنقل نام و تاریخ وفات برخی از آنان اکتفاء کردم تا دانسته شود که اینان درزمان اکبرشاه هندی و پسرش جهانگیر درهند میزیستند و درساختن آیین دساتیر وزبان آن که باید رمز این گروه باشددست داشتند. اگر تألیفات آنان راکه برخی از آنها در هند بچاپ رسیده با مندرجات دساتیر بسنجیم بخوبی آشکار میشود کـه دساتیر زادهٔ فکر این فرقه وزبانش رمز آنان است. هرچند در دبستان نام نویسندهٔ کتاب آسمانی آنان دساتیربروز داده‌نشده اما مندرجات دبستان شکی نمیگذارد که‌دساتیر ازهمان‌دستگاه برخاسته وباقوی احتمال ازسر دستهٔ آنان خود آذر کیوان است. اما خود نویسندهٔ دبستان بیشك ازهمان فرقه‌است. طرزنگارش دبستان و خلوص وارادتی که نسبت بآذر کیوان ویاران وپیروان وشاگردانش نشان داده، تعظیم وتکریمی که از آیین دساتیری شده شبهه نمیگذارد که غرض ازتألیف دبستان ترویج عقاید خود نویسنده‌است. درصفحهٔ ۲۸ «مقالهٔ دساتیر»(۱) نویسنده آنرا محسن‌فانی یاد کردم واین‌اشتباهی‌است که ازیك‌انگلیسی‌جونس Sir . W . Jones نام‌بدیگران رسیده‌است. اشتباهی‌است که مدتهاست رفع‌شده متأسفانه نگارنده بآن برنخورده بودم. دردبستان المذاهب در یك‌جا از محسن فانی نامی یادگردیده و از زبان وی مطلبی دربارهٔ یکـی از پیروان آذر کیوان نقل شده‌است. ناگزیر برهمین کس باشتباه نویسندهٔ دبستان دانسته شده است. مؤلف این کتاب شناخته نشده اما ازمندرجات آن دانسته‌میشود که نویسندهٔ آن اندکی پیش‌ازسال ۱۰۲۷ درهند متولد شده، درآغاز روزگار جوانی بهاکبرآباد (اگره Agra) رفت و چندین سال در کشمیر ولاهور گذرانید و سفری بایران کرده مشهد را دید. بمغرب وجنوب هندوستان هم سفر کرد. دبستان المذاهب را در میان سالهای ۱۰۶۴ و ۱۰۶۷ نوشت و درسال ۱۰۸۱ در یازدهمین سال سلطنت اورنك زیب در گذشت چنانکه خود گوید، خراد و فرشیدورد و بهمن و خردمند را درپتنه Patna و موبد هوشیار دوم و سروش وخدا جوی را در کشمیر دید. کتابهائی که ازآنها نقل‌میکند همه ازنوشتهای آذر کیوان وپیروان اوست اینچنین: آمیغستان، دساتیر، اخترستان، جشن سده، سرودمستان، جام کیخسرو، شارستان‌چهارچمن، زردست‌افشار، نوش‌دارو، سکنگبین، بزمگاه ارژنك‌مانی وجزاینها. چهارتا ازاین‌نامه‌ها که دساتیروجام کیخسرو وشارستان‌چهارچمن وزردست‌افشار باشد موجود ودر هند چاپ شده است. نام نویسندهٔ دبستان در یك تذکره موبدشاه یا ملا موبد یاد شده است(۲). شك نیست که نویسندهٔ دبستان ازهمان فرقهٔ‌آذرکیوان‌است وهمان مهملات دساتیررا در کتابش‌باآب‌وتاب نوشته‌است، نگاهی ببخش اول دبستان کافی است ازبرای شناساندن نویسندهٔ آن. گذشته ازآیین ساختگی دساتیر لغات ساختگی دساتیرهم دراین‌کتاب بکار رفته‌است. درپایان باید یادآورشویم که آذرکیوان ازاستخر دانسته‌شده وبرخی‌از پیروانش از شیراز و برخی از هرات و چند تن از کشمیر و سورت و چند تن دیگر ازمتولدین پتنه (درشمال هند) اقامتگاه آذر کیوان یادشده‌اند. اینان ازهر کجا که باشند نوشتها و عقاید آنان‌بیشتررنك وروی هندی دارد تاایرانی. گرچه عقاید آنان با هیچیك از ادیان سازشی ندارد اما نفوذ آیین برهمنی کم وبیش از آنها هویداست ولی خود آنان شاید میخواستند عارف مسلك و صوفی مشرب باشند یا ازفلاسفهٔ اشراقی. عنوان دستوری بعدها بآذرکیوان داده شده وچندتن از پیروان وی فرزانه و برخی دیگر موبد خوانده شده‌اند، اما در آثار آنان فرزانگی دیده نشده و در بسیاری ازموارد برخلاف دین زردشتی است. غرض ازنگارش مقالهٔ دساتیر و نمودن مأخذ آن رد آیین فرقهٔ شگفت انگیز آذرکیوانی نیست بلکه رد زبـان دساتیری ولغتهای ساختگی آن‌است. دانشمند نامور پارسی جیوانجی مدی Modi که در ۲۷ مارس ۱۹۳۳ میلادی دربمبئی در ۷۸ سالگی ببخشایش ایزدی پیوست رسالهٔ بسیار سودمندی دربارهٔ آذر کیوان و پیروانش از روی دبستان و شارستان و نوشتهای دیگر این گروه نوشته و پرده از روی این معما برگرفته است:

Azar Kaivar, with his disciples by Dr. Sir Jivanji J. Modi. The Journal of the K. R. Cama Oriental Institute. No. 20. Bombay 1932, p. 185.

---

(۱) در فرهنگ ایران باستان.

(۲) نگاه کنید به: Encyclopédie de l' Islam. tome I, p. 908.

از نویسندهٔ دبستان هم درهمان رساله ص 10 - 8 سخن رفته است ، نگاه کنید به
Livre de Zoroastre, par F. Rosenberg, St. Petersbourg 1904 - p.XIV-XVI .

درمقالهٔ دساتیر ص۲۸(۱) گفتیم که کتاب شارستان‌چهارچمن ناقص‌چاپ شده یعنی‌چمن(= فصل) چهارم این کتاب بناشر آن نرسیده دربارهٔ این‌فصل‌نگاه کنید برسالهٔ نامبردهٔ مدی 5 - 84 - Modi وازبرای‌مطالبی‌که ازدبستان نقل کردیم نگاه کنید به دبستان المذاهب بخش اول آن : مذهب سپاسیان ـ احوالات آذرکیوان ـ شاگردان آذر کیوان ـ قواعد سلاطین پارس ـ درمذهب آخشیان . بصفحات این کتاب که درسال ۱۲۶۷ بچاپ رسیده شماره گذاشته نشده‌است .

نیز آقای پورداود در هرمزد نامه آورده اند (۲) :

دساتیر کتابی است که ساختهٔ آذر کیوان نامی است درزمان اکبرشاه هندی (۹۶۳ ـ ۱۰۱٤ هجری قمری) این آذر کیوان وچندتن ازهمراهان و پیروانش که درپاتنه (شهری درهند) میزیستند، دچار سرگیجهٔ دین‌بازی زمان اکبرشاه شده بودند(۳) نشستند دینی ساختند . چون این دین ازمغزهای ناخوش‌تراویده شده نمیتوان آنرا بدرستی تعریف کرد . این دین بزبانی ازآسمان به‌پیغمبران نازل شد کـه بهیچیك از زبانهای کهنه ونو روی زمین شباهت ندارد ، یعنی‌کلمات مهملی را در کمال حماقت پهلوی هم چیده و مدعی شدند که زبان میلیاردها سال‌پیش‌ازاین است وبعد شرحی باین زبان نوشتند و گفتند این شرح از ساسان پنجم است ، پیغمبری که درعهد ساسانیان میزیست ، صدها لغت‌مهمل را دراین شرح گنجانیده‌اند .

ملا فیروز از پارسیان‌هند درسال ۱۸۱۸ میلادی دساتیررا دربمبئی بچاپ رسانیده و فهرستی ازالفاظ مهمل آن مرتب ساخته ، بکتاب الحاق کرده است .

اینك چند کتاب که کم‌وبیش درانتشار این لغات گناهکارند :

شارستان چهار چمن ـ نویسندهٔ آن بهرام بن فرهاد بن اسفندیار گویا در حدود ۱۰۳٤ هجری قمری میزیست و ازپیروان آذرکیوان است . این کتاب بچاپ رسیده‌است(٤).

آذر کیوان با یاران و پیروانش از فرقهٔ دینی‌آبادی یاسپاسی بودند . این طریقه آنچنانکه ازدساتیر پیداست بهیچ روی سازشی با دین زردشتی ندارد .

دبستان المذاهب ـ که کم‌وبیش نزد ما درایران معروف است(۵). نویسندهٔ آن محسن فانی(٦) ونزد برخی موبد شاه یا ملا موبد نام دارد(۷). ملافیروز در دیباچهٔ دساتیر نوشته : «(مؤلف) کتاب دبستان المذاهب که بظن غالب این حقیر میر ذوالفقار علی نام دارد . . .» (۸)

نویسندهٔ دبستان المذاهب‌هرکه باشد درسال ۱۰۸۰ دریازدهمین سال پادشاهی اورنك زیب در هند در گذشت .

درتاریخ سرجان ملکم اوراقی درآغاز کتاب از سلسلهٔ پادشاهان و پیغمبران ساختگی دساتیری، چون مهاباد ، جی‌افرام و جزاینها پر شده است .

سرجان‌ملکم Sir Jhon Malcolm سفیر ایران بود در دربارفتحعلی‌شاه(۹) تاریخش(Hysory of Persia) را میرزاحیرت که معلم زبان فارسی بود درهند ، به فارسی ترجمه کرده‌است. نویسندهٔ این‌تاریخ میگوید که این افسانه‌های شگفت‌انگیز را ازدبستان نقل کرده ومؤلف دبستان شخصی است ازاهالی کشمیر ، شیخ محمد محسن

---

(۱) درفرهنگ ایران باستان . (۲) هرمزدنامه . تهران ۱۳۳۱ ص ۳۱۰ ببعد(نقل‌باختصار) . (۳) دربارهٔ اوضاع‌دینی زمان اکبرشاه در هند نگاه کنید به . Tre Religious Policy of Akbar, by Nowroz C. Mehta. Bombay 1948

(٤) شارستان چهار چمن در بمبئی ۱۲۲۳ بچاپ رسیده است . گویا این کتاب‌هم درزمان اکبر نوشته‌شده است . نگاه کنید به . Persian Literature . A Bio - Bibliographical Survey , by C. A . Storey, Section II, Fasciculus 2 London 1936 , p . 245 - 6 .

(۵) دبستان المذاهب بار دوم در هند ۱۲۶۷ هجری بچاپ رسیده‌است .

٦ - Livre de Zoroastre , publié et traduit par Fréd . Rosenberg . St . Pétersbourg . p . XIV-XV.

۷ - Azar Kaivan With His disciples , by Dr . Sir Jivanji J. Modi, The Journal of the K.R. Cama Oriental Institute . No. 2o . Bombay 1932 . p . 8 - 10 .

(۸) دساتیر آسمانی چاپ دوم ، بمبئی ۱۳۰۵ قمری = ۱۸۸۸ میلادی ص ۲۲۱ . (۹) از طرف انگلستان و کمپانی هند .

متخلص به فانی ، و گوید که مؤید مقال او کتابی است که تازه یافت شده ، بزبان پهلوی قدیم و نام آن دساتیر است .

درجلد اول ناسخ‌التواریخ فصلی از مهملات دساتیر یاد شده است . میرزا محمدتقی سپهر کاشانی که درسال ۱۲۷۲ ناصرالدین‌شاه قاجار اورا بلقب لسان‌الملك سرافراز ساخت ، درسال ۱۲۹۶ از جهان درگذشت باندازهٔ سرجان ملکم هم درنیافت که سلسلهٔ شاهان مهاباد و غیره را در حدود دویست سال پیش از این مشتی بیمایه ودروغزن‌درهند ساخته‌اند واین تاریخ‌دان باخود نیندیشید که اگر چنین داستانی درایران وجودداشته بایستی در شاهنامه و طبری ودیگران ذکری از آن شده‌باشد .

از نویسندگان همان دورهٔ ناصری ، رضا قلی‌خان هدایت که در سال ۱۲۸۸ درگذشت ، در فرهنك انجمن آرای ناصری درکلمهٔ «دساتیر» شرحی نوشته و در بیان معنی این کلمهٔ غلط ، غلطهای دیگری افزوده و درپایان ، شعر یکی از گویندگان همزمان خودرا یادکرده :

براین درّ دری زیبد اگر موبد نماز آرد نه بـر استای زردشت مـه آبـادی .

بسا پیشتر از انتشار دساتیر بدستیاری ملا فیروز و غارت الفاظ مهمل آن بدست رضا قلی هدایت ، محمد حسین بن خلف‌التبریزی در برهان قاطع آن مهملات را در حیدرآباد دکن یاد کرده است . برخی از گویندگان و نویسندگان ایران همینکه از دساتیرآگاه شدند و برهان قاطع‌هم درهند چاپ شده بدست‌شان رسید ، ازلغات دساتیری بهره‌ور گردیده و درمیان همگنان دربکار بردن مهملات سربرافراختند از آنان‌اند : فتح‌الله شیبانی و میرزا فرصت شیرازی از گویندگان .

از فریب خوردگان پسین‌تر ، میرزا سید محمد صادق قائم مقامی ادیب‌الممالك فراهانی است که در سی وپنج سال پیش ازین درگذشت(۱) .

دیگر ازین فریب‌خوردگان شیخ احمد کرمانی است ، در منظومهٔ سالارنامهٔ خود که در سال ۱۳۱۶ تصنیف شده سلالهٔ آبادیان و سلالهٔ آجامیان را یاد میکند :

خنك گـاه آبادیـان گزین که آباد گردید از ایشان زمین...
زهی عصر آجامیـان سترگ که‌جمشیدبودی برایشان بزرك...(۲)

در ردیف این گونه کتابها که کم وبیش مطلب و لغت دساتیر درآنها بکار رفته :

۱ ـ پروز نگارش(۳) را که درماه شعبان۱۳۰۰پایان‌یافت‌نبایدازیاد داد، چنین مینماید که این‌کتاب یکی‌ازمآخذ معتبر لغت‌سازان ما باشد ، زیرا آنچه را دردساتیر نیابند در پروز نگارش بدست میآورند، آری نویسندهٔ‌آن از نویسندهٔ دساتیرآن طرف‌تر افتاده، گذشته ازاینکه همهٔ لغتهای دساتیری را بکار برده، هرچه‌را ازبرای بیان مقصود خود لازم‌داشته ، فراهم کرده، اینچنین این‌نامهٔ کوچك پرمایه است ، هیچ خواننده ازآن درنرود بی‌مقصود، هرچه بخواهید درآنجا هست ازپرنرم جبرئیل گرفته تـامیخ نعل دلدل. نویسندهٔ «پروز-

---

(۱) دیوان منتخبات شیبانی اسلامبول ۱۳۰۸ در جایی گوید :

مهاباد این گفت و احمد همین چه پیچی تو در آن سهٔ عیسوی

درجای دیگر گوید :

ور دساتیر وبید خوانـی وزند ور کتبهـای موبـد و دستور .

دربارهٔ اشعار میرزا فرصت نگاه کنید بفرهنك ایران باستان ص ۲۲ (که درهمین مقاله نقل شده م . م .) و به‌بیست مقالهٔ قزوینی باهتمام پور داود بمبئی ۱۳۰۷ خورشیدی ص ۷۴ و دیوان ادیب‌الممالك درسال ۱۳۱۲ درتهران بچاپ رسیده است .

(۲) جلد اول از کتاب سالارنامه شیراز ۱۳۱۶ ص۱۲ ـ ۱۳ .گذشته ازاینکه در این کتاب سلسله‌های ساختگی دساتیر پذیرفته شده درنظر اجمالی لغتهای دساتیری درآن ندیدم اما لغت سازیهای شگفت‌انگیز آن شایان توجه است .

(۳) هرچندکه نام این کتاب پروزنگارش زننده است ، اما پروز بمعنی تخمه و نژاد وگوهر درست است خود بکشلو در حاشیهٔ کتاب بمعنی اصل گرفته است . درلغت اسدی آمده : پروز جامهٔ پوشیدنی یا گستردنی گوناگون بود چون زهـی اندر کشیده ، فردوسی گوید :

بدوگفت من خویش گرسیوزم بشاه آفریدون کشد پروزم .

چنانکه دیده میشود شعری که بگواه آورده‌شده مناسبتی باتعریف کلمه ندارد ، درست است پروز بمعنی جامه و گستردنی‌هم‌آمده، خاقانی گوید :

پروز سبزه دمید برنمط آبگیر زلف بنفشه خمید برغبب جویبار.

نگارش» خودرا در دو کتابی که بیاد گار گذاشته ، چنین نامیده :

«میرزا رضاخان افشار بکشلو غزوینی ایران دبیروسر ترجمان سترگ وخشوری دولت با فروبرز ایران دراسلامبول» اینك نمونه‌ای از نوشتهٔ این سترگوار :

«گرامی تیمسار فرهت یارا چون کابنهٔ فرخی نشانه شهریار یزدان یار بدان هنجار است کـه همواره همه کشاورزان و پیشه‌وران ازهر گونه نوه وشوهٔ که بهره بود پریشانی پوداتان کارپیمان است آسوده بود جز بکاربهی روز گار و گرمی بازار خود نپردازند ، نویم سر کشی سر کردهٔ مولتانیان که سراز فرمان بدر برده و پای از اندازهٔ شاهراه نیکو بندگی کشیده بکوره گذار دشت خشك سری و تیره مغزی آورده‌اند ...»(۱)

بکشلو رنج پذیرفته لغتهای دساتیری را درحاشیهٔ پروزنگارش باختصار یاد کرده‌است، نگارنده بفهرست لغتهای دساتیر نگاه کردم ودیدم آنها در کمال امانت درپروزنگارش نقل شده فقط چند کلمه را نیافتم ، و آنها را با نشان پرسش دراینجا مینگارم :

تیمسار = جناب ، فرهت = شوکت ؟ ، کابنـه = نظر ؟ ، نوه = حادثه ، شوه = سبب ، پوداتان= حواس ، بهره‌بود = علت و سبب ، نویم = محض ، کوره گذار = معبر ضلالت ؟

پوشیده نماند که لغات با علامت استفهام را درفرهنگهای فارسی‌هم نیافتم و ازمراجعه به‌برهان‌قاطع نیز که انبان این چیزهاست با دست تهی بر گشتم .

بکشلو یك سال پیش‌از پروزنگارش رساله‌ای دربارهٔ الفبای فارسی انتشارداده بنام «الفبای بهروزی» آنهم بسیار دیدنی است وبا لغتهای دساتیری آراسته است(۲).

۲ ـ سنگلاخ در تألیف تذکرة الخطاطین ، بیابان دساتیر و بیغولهٔ پروزنگارش را در نوردیده ، ره‌آوردهای شایانی بما رسانیده است .

میرزا سنگلاخ خراسانی درسال ۱۲۲۶ قمری از خراسان بقصد سیر و سیاحت بشهرهای ایران و ترکیه ومصر مسافرت کرد وپس‌از سالها بلندگردش وتماشا درپایان زندگی خود به‌تبریز فرودآمد ودرآنجا در۱۷ صفر ۱۲۹۴ هجری درصدوده سالگی ازجهان در گذشت(۳). یادگاری که ازاین سنگتراش خوشنویس که شعرهم میگفت بجای مانده تذکرةالخطاطین‌است دردوجلد(٤)سنگلاخ آنچه کلوخ ازدساتیربدست‌آورده درآنجا پرتاب کرده ، آنچنانکه ازبکشلو غزوینی واپس نمانده‌است وآنراهم باید ازاسناد سنگین وگرانمایهٔ لغت سازان بشمار آورد(۵).

(۱) پروزنگارش ، اسلامبول ۱۳۰۰ ص ۱۹ ـ ۲۰ . (۲) جای چاپ وسال انتشار الفبای بهروزی‌را خود مؤلف چنین‌نگاشته: «درتافت‌خانه دادستان‌ایران پیکرهٔ پذیره پذیرفته‌است سالمه۱۲۵۱ یزدگردی برهم نه‌سنه ۱۲۹۹ تازی» توضیح : تافت‌خانه= مطبعه ، دادستان = شرکت ، پیکرهٔ پذیره = صورت ، سالمه=تاریخ ، برهم‌نه = مطابق . (۳) نشریهٔ دانشکدهٔ ادبیات‌تبریز سال چهارم ، بهمن‌ماه ۱۳۳۰ ص۱۹ . (٤) تذکرةالخطاطین طهران۱۲۹۵ هجری . (۵) برای‌اطلاع ازنمونه‌های دیگر رجوع بصفحهٔ ۳۱۵ ـ ۳۱۹ هرمزدنامه شود .

دکتر محمد معین

وضع لغات

لغات فارسی ابن سینا
و تأثیر آنها در ادبیات

۱ - کتب فارسی

زبان علمی مسلمانان

پس از فتوحات عرب در شرق و غرب و شمال و جنوب جزیرة‌العرب، و توسعهٔ حکومت خلفا و ایجاد تمدن اسلامی، زبان عربی - که قرآن مجید بدان زبان نازل شده بود - زبان علمی و تقریباً رسمی مسلمانان جهان - از جمله ایرانیان - گردید.

ادیبان و دانشمندان ایرانی، مصنفات و مؤلفات خویش‌را بیشتر بزبان تازی تألیف میکردند، چنانکه آثار ابن‌قتیبهٔ دینوری، حمزهٔ اصفهانی، محمد بن جریر طبری در ادب و تاریخ، و تصنیف ابن فقیه همدانی در جغرافی، و مؤلفات محمدبن یعقوب کلینی و ابن بابویه در حدیث؛ و نوشته‌های محمدبن زکریای رازی در طب، و آثار ابو معشر بلخی در ریاضی و نجوم همه بزبان عربی نوشته شده است.

از آغاز قرن سوم هجری [۱] شعر فارسی - که زبان دل و ترجمان احساسات است - ظاهر شد و روبتکامل گذاشت، ولی نثر فارسی قریب یك قرن بعد [۲] نشأت یافت و بتدریج بسوی کمال شتافت.

نخست آثار ادبی و تاریخی وجغرافیائی ودینی بزبان پارسی برشتهٔ تحریر درآمد، چنانکه شاهنامهٔ ابو منصوری - که مقدمهٔ آن بجا مانده [۳] - مؤلف بسال ۳۴۶ قمری، وکتاب گرشاسب تألیف ابوالمؤیدبلخی معاصر نوح بن منصور (۳۶۵ - ۳۸۷ قمری) [۴]، و ترجمه و اقتباس از تاریخ طبری توسط محمد بن ابی الفضل محمدبن‌عبدالله بلعمی (متوفی ۳۶۳ قمری) در تاریخ؛ و عجایب البلدان تألیف ابوالمؤید مذکور [۵]، وحدود العالم من‌المشرق الی المغرب (مؤلف بسال ۳۷۲ قمری) [۶] در جغرافی؛ ورساله در عقاید حنفیان تألیف حکیم ابوالقاسم سمرقندی (متوفی بسال ۳۴۳ قمری)، و ترجمه و اقتباس از تفسیر طبری توسط گروهی از علمای ماوراءالنهر درعهد منصوربن نوح بن نصر (۳۵۰ - ۳۶۵) [۷]، وتفسیرقرآن موجود در کتابخانهٔ دانشگاه کمبریج (انگلستان) [۸] در زمرهٔ کتب دینی بشمار است.

کتابهـای علمی فارسی از حیث زمان و کمیت در مرحلهٔ دوم قرار دارد، ازاین قبیل است: رسالهٔ

---

۱ - ازحنظله بادغیسی متوفی درحدود ۲۲۰، قطعه‌ای بجا مانده، رك: برگزیدهٔ شعر فارسی، گرد آوردهٔ نگارنده ج ۱، تهران ۱۳۳۱ ص ۱.

۲ - قدیمترین نوشتهٔ منثور که تاکنون شناخته شده، رساله‌ایست در عقاید حنفیان تألیف ابوالقاسم بن محمد سمرقندی متوفی بسال ۳۴۳، رك: برگزیدهٔ نثر فارسی، گردآوردهٔ نگارنده ج ۱، تهران ۱۳۳۲ ص ۲.

۳ - رك: برگزیدهٔ نثر فارسی ج ۱ ص ۵ ببعد؛ متن مصحح این مقدمه توسط علامهٔ مرحوم محمد قزوینی در «هزارهٔ فردوسی» چاپ وزارت فرهنگ ۱۳۳۲ ص ۱۳۴ - ۱۴۳ درج شده است.

۴ - رك: برگزیدهٔ نثر ج ۱ ص ۲۱ ببعد؛ تاریخ سیستان مصحح بهار ص ۳۵-۳۸؛ سبك‌شناسی. بهار. ج ۲ ص ۲۰-۲۲.

۵ - رك. برگزیدهٔ نثر ج ۱ ص ۲۴ - ۲۵؛ سبك‌شناسی. بهار. ج ۲ ص ۱۹.

۶ - رك: برگزیدهٔ نثر ج ۱ ص ۴۲ ببعد؛ ورك: حدود العالم چاپ بارتولد ۱۹۳۰ میلادی، ایضاً چاپ سید جلال طهرانی. طهران ۱۳۱۴ شمسی، ترجمهٔ حدود العالم به انگلیسی با تعلیقات توسط V.Minorsky، ۱۹۳۷ م.

۷ - رك: برگزیدهٔ نثر ج ۱ ص ۳۷ ببعد؛ نمونهٔ سخن. دکتر بیانی ص ۶-۸.

۸ - بشمارهٔ Mm . 4 . 15 و شمارهٔ XII از فهرست براون. رك: برگزیدهٔ نثر ج ۱ ص ۴۵ ببعد.

استخراج محمدبن ایوب طبری (قرن‌چهارم)[۱] ، وشش فصل همان مؤلف[۲] درنجوم ، وهدایةالمتعلمین یاالهدایة فی الطب تألیف ابوبکر (یا ابوحکیم) ربیع بن‌احمد اخوینی بخاری مؤلف در حدود ۳۷۰ قمری[۳] ، و رگ شناسی تألیف ابن‌سینا[٤] (۳۷۳ - ٤۲۸ قمری) درطب ؛ ودانشنامهٔ علائی تألیف ابن‌سینا(مؤلف بین ٤۱٤ و٤۲۸ قمری)[٥] ، ترجمه و شرح قصهٔ حی‌بن یقظان بقلم یکی ازمعاصران ابن‌سینا که بامر علاءالدوله کاکویه (۳۹۸- ٤۳۳ قمری) صورت گرفته[٦] درحکمت .

سبب تألیف کتب فارسی

دو علت عمده موجب تألیف کتب بزبان فارسی گردیده :

۱ ـ عامهٔ مردم و حتی طبقهٔ متوسط از زبان عربی - جز آنچه که مربوط بفرایض دینی بود - چیزی نمیدانستند ، بنابرین کتابی که برای استفادهٔ این طبقات نوشته میشد ، ناگزیر میبایست بزبان مادری آنان تألیف شود .

۲ ـ غالب شاهان وامرای ایرانی از زبان عربی آگاهی کافی نداشتند ، ومؤلفان و مصنفان که کتب خود را برای تقرب و تمتع از صلات وجوایز ، بدیشان اتحاف میکردند، ناگزیر بودند که آثار خودرا بزبان فارسی بنویسند ، و حتی یکی از علل رواج شعر فارسی دری همین امر است .

مؤلف تاریخ سیستان نویسد : « (پس‌ازتسخیر هرات بدست یعقوب) شعرا اورا شعر گفتندی بتازی :

قد اکرم الله اهل المصر والبلد　　　بملك یعقوب ذی‌الافضال و العدد . . .

چون این شعر برخواندند ، او عالم نبود ، درنیافت . محمدبن وصیف حاضر بود ، و دبیر رسایل او بود ، وادب نیکو دانست ، و بدان روزگار نامهٔ پارسی نبود ، پس یعقوب گفت : « **چیزی که من اندرنیابم چرا باید گفت؟** » محمدبن وصیف پس‌شعر پارسی گفتن گرفت . . . و چون عجم بر کنده شدند وعرب آمدند، شعرمیان ایشان بتازی بود ، وهمگنانرا علم ومعرفت شعر تازی‌بود ، و اندر عجم کسی برنیامد که اورا بزرگی آن بود پیش از یعقوب که اندرو شعر گفتندی ، مگر حمزة بن عبدالله الشاری ، و او عالم بود و تازی دانست، شعراء او تازی گفتند و سپاه او بیشتر همه از عرب بودند و تازیان بودند . چون یعقوب زنبیل و عمار خارجی را بکشت و هری بگرفت ، و سیستان و کرمان و فارس او را دادند ، محمد بن وصیف این شعر بگفت :

ای امیری که امیران جهان خاصه و عام　　　بنده و چاکرو مولای و سك بند و غلام . . .

و بسام کورد ازان خوارج‌بود که بصلح نزد یعقوب‌آمده بودند ، چون طریق وصیف بدید اندرشعر، شعرها گفتن گرفت و ادیب بود ، و حدیث عمار اندر شعری یاد کند :

هر که نبود او بدل متهم　　　بر اثر دعوت تو کرد نعم . . .

باز محمد بن مخلد هم سگزی بود ، مردی فاضل بود و شاعر ، نیز پارسی گفتن گرفت ، و این شعر را بگفت :

جز تو نزاد حوا وآدم نکشت　　　شیر نهادی بدل و بر منشت . . .

پس از آن هر کسی طریق شعر گفتن بر گرفتند ، اما ابتداء اینان بودند[۷] . . . »[۸] در مقدمهٔ ترجمه و اقتباس از تفسیر طبری میخوانیم[۹] : « این کتاب را[۱۰] بیاوردند ازبغداد ، چهل مصحف بود این کتاب نبشته

---

۱ - نسخهٔ آن در کتابخانهٔ ملی تهران موجود است . رك : نمونهٔ سخن . دکتر بیانی ص ۲۵ - ۲٦ ؛ برگزیدهٔ نثر ج ۱ ص ٥۰ ببعد .

۲ - نسخهٔ آن در کتابخانهٔ آقای سید جلال طهرانی موجود است . رك : نمونهٔ سخن ص ۲۳ - ۲٤ ؛ برگزیدهٔ نثر ج ۱ ص ٥۲ ببعد .

۳ - رك : مقالهٔ آقای مجتبی مینوی . مجلهٔ یغما سال سوم شمارهٔ ۱۲ ص ٥۰٦ .

٤ - رك : رگ شناسی ، مصحح آقای مشکوة ، از انتشارات انجمن آثارملی . تهران ۱۳۳۰ .

٥ - رك : دانشنامهٔ علائی . چاپ انجمن آثارملی بخش اول (منطق) مصحح آقای مشکوة، تهران ۱۳۳۱، بخش دوم (الهی) مصحح نگارنده ، تهران ۱۳۳۱ ؛ بخش سوم (طبیعی) مصحح آقای مشکوة . تهران ۱۳۳۱ .

٦ - رك : قصهٔ حی‌بن یقظان . باهتمام هنری کربین . از انتشارات انجمن آثارملی . تهران ۱۳۳۱ ص ۸۱ - ۸٦ .

۷ - پیش از اینان حنظلهٔ بادغیسی (متوفی درحدود ۲۲۰) شعر پارسی گفته است .

۸ - تاریخ سیستان مصحح مرحوم بهار . تهران ۱۳۱٤ ص ۲۰۹ - ۲۱۲ .

۹ - رك : برگزیدهٔ نثر ج ۱ ص ۳۸ ببعد .

۱۰ - تفسیر طبری را .

بزبان‌تازی، وباسنادهای‌درازبود،وبیاوردند سوی‌امیر سیدمظفر، ابوصالح‌منصوربن نوح‌بن نصربن‌احمدبن‌اسمعیل رحمةالله علیهم اجمعین . پس **دشخوار آمد بر وی خواندن این کتاب و عبارت کردن آن بزبان تازی ،** و چنان خواست که مرین‌را ترجمه کنندبزبان پارسی . پس علماء ماوراءالنهر راگرد کرد ، و این ازیشان‌فتوی کرد که « روا باشد که ما این کتاب را بزبان پارسی گردانیم ؟ » گفتند : « روا بـاشد خواندن و نبشتن تفسیر قرآن بپارسی مران‌کسی راکه او تازی نداند . . . »

شهمردان بن ابی‌الخیر در نزهت نامهٔ علائی [1] : « و شنیدم کـه خداوند ماضی علاءالدوله قدس‌الله روحه . . . **خواجهٔ رئیس بوعلی سینا** را گفت : « **اگر علوم اوایل بعبارت پارسی بودی من توانستمی دانستن .** » و بدین سبب بحکم فرمان **دانشنامهٔ علائی** ساخت . »

و باحتمال قوی ابوریحان بیرونی التفهیم فارسی را نیز بهمین منظور برای ریحانه دختر حسین (یـا حسن) خوارزمی تألیف‌کرده است [2] .

۲ - ابن سینا و بیرونی

دانشنامه و التفهیم

ابن‌سینا (۳۷۳-۴۲۸ قمری) و بیرونی (۳۶۲ - ۴۴۰ قمری) دو بزرگ مرد معاصر یکدیگر بودند ، منتهی بیرونی بزرگ سالتر از ابن سینا بود [3] . مکاتبات و مناظرات آن دو دانشمند معروفست [4] .

آنچه که اینك مورد توجه ماست ، خدمتی است‌که ایشان بزبان و لغت پارسی کرده‌اند .

پیش از عهد آنان - چنانکه گفته شد - دو رسالهٔ استخراج و شش فصل درنجوم واحکام آن توسط محمدبن ایوب طبری تألیف شده بود ، ولی این رساله‌ها کماً و کیفاً قابل مقایسه باالتفهیم بیرونی نیستند . اما در حکمت پیش از دانشنامه - تا آنجاکه میدانیم - کتابی بفارسی برشتهٔ تحریر درنیامده بود .

ابن سینا با دانشنامه و بیرونی باالتفهیم خود نهضتی در ایران پدید آوردند کـه دامنهٔ تأثیر آن تا عصر حاضر کشیده شده است .

با تألیف این دو کتاب ، فرهنگ لغات فارسی غنی‌تر و ارجمندتر گردیـد ، زیرا این دو دانشمند از لغاتی که متداول و رایج بود ، و نیز از آنچه در بطون کتب مضبوط بود ، گلچین کرده ، در دو اثر جـاویدان خود بکار بردند . و برای مفاهیمی نیز که لغتی در تداول یا در کتب پیشینیان نیافته بودند ، لغات رایج رامجازاً بمعانی جدید استعمال کردند ؛ و درصورت ضرورت ، ترکیبات و اصطلاحاتی از مفردات پـارسی پرداختند ، و زبان پارسی را - تا آنجاکه در آن عهد میسر بود - شایستهٔ ادای مفاهیم علمی کردند .

زمان تألیف دانشنامه و التفهیم قریب بیکدیگر است ، چه التفهیم در سال ۴۲۰ قمری تألیف شده و سال تألیف دانشنامه هرچند مشخص نیست ، ولی بطور قطع بین سالهـای ۴۱۴ و ۴۲۸ تـألیف شده است [5] . بنابراین با مدارك موجود تقدم و تأخر تألیف این دوکتاب و تأثیر یکی در دیگری معلوم نیست . در هرحال

---

۱ - نسخهٔ کتابخانهٔ مجلس شورای ملی بشمارهٔ ۷۸۴ (فهرست) وشمارهٔ ثبت دفتر ۹۰۴۲ ص۱۴ .

۲ - رك : دیباچهٔ التفهیم . مصحح آقای جلال همائی . تهران ۱۳۱۶ - ۱۳۱۸ ص‌لو .

۳ - ابن سینا یازده‌سال جوانتر از بیرونی بود .

۴ - در زمرهٔ آثار ابن‌سینا «اجوبة ست‌عشرة مسألة لابی‌الریحان البیرونی» است که راجع است بسؤالات ابوریحان درباب مسائل مختلف مانند عقل ووجود وغیره . این سؤالات را ابوریحان ازغزنین فرستاده بود ، وابن‌سینا در جواب کوشیده است که اعتراضات ابوریحان را برارسطو پاسخ گوید ؛ وهمچنین ازآثار ابن‌سینا «اجوبة عشر مسائل» ویا «الاجوبة عن‌المسائل العشر» موجود است که ابوعلی بطریق ایجاز برسؤالات ابوریحان نوشته‌است . نسخ متعدد ازین جوابها مجموعاً یاجداگانه در کتابخانه‌های مجلس‌شورای ملی ایران ومدرسهٔ عالی سپهسالار واستانبول وبرلین وقاهره ولیدن وموزهٔ بریتانیا یافته میشود (دکتر صفا . جشن نامهٔ ابن سینا ج۱ تهران ۱۳۳۱ ص۶۷ - ۶۸) متن عربی سؤالات بیرونی وجواب آنها بضمیمهٔ مناظرات ابوعلی سینا بـا ابوعلی مسکویه وبا خواجه ابوسعید ابی‌الخیر ، در ضمن عدهٔ دیگر ازرسایل حکمی درطی مجموعه‌ای بنام « جامع‌البدایع» بسال ۱۳۲۰ قمری درقاهره بطبع رسیده‌است ؛ ونیز ترجمهٔ سؤالات وجوابهادرلغت‌نامهٔ دهخدا«ابوریحان» (حرف الف ص۴۷۰ ببعد) چاپ‌شده‌است .

۵ - رك مقدمهٔ دانشنامه بخش‌دوم (الهی) ص د ؛ فهرست نسخه‌های مصنفات ابن‌سینا . مهدوی . تهران۱۳۳۳ ص۱۰۱ .

– باوجوداختلاف دانشنامه والتفهیم درموضوع – آن دولغات وترکیبات مشترک بسیار دارند که از آن جمله است:

لغات مشترک

آبناک – پر آب و زمینی که از همه جای آن آب بیرون میجوشد[۱] (التفهیم ص ۳۶۹)[۲] (دانشنامه . طبیعی ص ۶۲)[۳] .

آرمیدن (و مشتقات آن) – ساکن بودن ، بی حرکت بودن (التفهیم ص ۵۷) (دانشنامه .طبیعی ص ۷ ، ۱۹ ، ۲۱ ، ۴۷ ، ۹۵) .

آمیختن (و مشتقات آن) – اختلاط و امتزاج و ترکیب[٤] (التفهیم ص ۳۵٤ ، ۳۵۵) (دانشنامه الهی ص ۳ ، ٤ ، ۱۶۱ ؛ طبیعی ص ۷۵ ، ۷۸) .

اندریافتن – (و مشتقات آن) – ادراک کردن[۵] (التفهیم ص ۹٤) (دانشنامه الهی ص ۵ ، ۱۰۲ ، ۱۰٤ ، ۱۰۵ ، ۱۰۸) .

باریک – دقیق[٦] (التفهیم ص ۲۲۷ ، ۵۳۲) (دانشنامه . الهی ص ۳۶) .

برسو – عالی و سمت فوقانی[۷] (التفهیم ص ۳۲۷) (دانشنامه . الهی ص ۲۷ ، ۱۰۹ ، ۱۲۱ ، ۱٤۳ ، ۱٤٤) .

پذیرفتن = پذرفتن – قبول . بیرونی آنرا بمعنی نجومی بکار برده (التفهیم ص ٤۹۲–۳) وابن سینا بمعنی فلسفی (دانشنامه . الهی ص ۱۳۵ – ٦) .

پیوستن – اتصال . بیرونی این کلمه را بمفهوم نجومی گرفته (التفهیم ص ٤۷۵) و ابن سینا بمفهوم فلسفی (دانشنامه الهی ۱۱۹) ، و همچنین است **پیوند** بمعنی اتصال (التفهیم ص ٤۷۹ ، ٤۸۰ ، ٤۹۲) (دانشنامه الهی ص ٦۸ ، ۷۱ ، ۸۱ ، ۱۰۲ و ۱٤٦) .

تنومند – جرم و جسم ، و **تنومندی** – جسمانیت . بیرونی بمفهوم نجومی استعمال کرده (التفهیم ص ۱٤۵ ، ۱۵٤) و ابن سینا بمعنی حکمی (دانشنامه . طبیعی ۳۳ ، ۱۱۲) .

جنبانیدن (و مشتقات آن) – حرکت دادن . تحریک (التفهیم . مقدمه ص قمع) (دانشنامه . الهی ص ۱۲۵) .

چگونگی – کیفیت (التفهیم مقدمه ص قمط) (دانشنامه الهی ص ۲۸) .

چهارسو – چهار گوشه (مربع ، مستطیل) و **چهار سویی** (چهار گوشه بودن) (التفهیم ص ۱۱) (دانشنامه . الهی ص ۲۹ ، طبیعی ص ۳۵ ، ۹۵) .

خرمن (ماه) – هاله (التفهیم ص ۱۱۵ و ۱٦۵) (دانشنامه . طبیعی ص ٦۸) .

دیگرم – وصف ترتیبی ، دیگر (التفهیم ص ۲۳ و ۵۱٤) (دانشنامه . الهی ص ٦ ، منطق ۸۷) .

دیداری – مرئی (التفهیم ص ۱۲٤) (دانشنامه . طبیعی ص ٦۹) .

راست – مستقیم (خط) (التفهیم . مقدمه ص قند) (دانشنامه . الهی ص ۲۰ ، ۲۱) .

رده – صف ، سطر (کلمات) (التفهیم ص ۲۷۵) (دانشنامه . الهی ص ۱۷) .

زبرسو – علوی مقابل سفلی (التفهیم . مقدمه ص قس) (دانشنامه . الهی ص ۵۱ ، ۱۲۲) .

زیانکار – مضر ، ضاری (التفهیم ص ۳۵۲) (دانشنامه . الهی ص ۱۰۲) .

سه‌سو – مثلث ، و **سه‌سویی** مثلث بودن (التفهیم . مقدمه ص قسح) (دانشنامه . الهی ص ۷ ، ۲۹ ؛ منطق ص ۸۵) .

شمار – عدد (التفهیم . مقدمه ص قسط) (دانشنامه . الهی ص ۳۳ ، ٤٤ ؛ طبیعی ص ۱۳ ، ۱٤ ، ۱٦ ، ۲۰ وغیره) .

فروسو – تحت ، سفل (التفهیم . مقدمه ص قعا) (دانشنامه . الهی ص ۲۷ ، ۱۰۹ ، ۱۲۱ ، ۱۲۲) .

فروشدن – انحطاط وسقوط وغروب (التفهیم . مقدمه ص قعا) (دانشنامه . منطق ۱۱۳ ، الهی ص ٤۵) .

---

۱ - رک ، التفهیم مقدمه . ص قکط . ۲ - رک : التفهیم مصحح آقای همائی - تهران ۱۳۱٦ - ۱۸) .
۳ - رک : دانشنامه چاپ انجمن آثار ملی درسه بخش . ٤ - التفهیم . مقدمه ص قل . ۵ - رک : التفهیم . مقدمه ص قلج .
٦ - رک : التفهیم . مقدمه ص قلد . ۷ - رک : التفهیم مقدمه ص قلح .

کرانه ـ کنار وطرف وحاشیه (التفهیم ص۱۶۶ ، ۲۷۶) (دانشنامه . الهی ص۲۲ ، ۱۴۴) .
گرایستن ـ میل کردن ، متمایل‌شدن (التفهیم ص‌قعه) (دانشنامه . الهی ص۱۲۶، ۱۲۹ ، ۱۳۰، ۱۳۱)
ماندگی ـ شباهت وتشبیه (التفهیم . مقدمه ص‌قعح) (دانشنامه . الهی‌ص۴۶ ، ۱۴۶ ، ۱۴۷) .
میانگین ـ میانگی ، واسطه ، متوسط (التفهیم . مقدمه ص‌قف) (دانشنامه . الهی ص۱۶، ۱۷، ۱۸، ۲۲)
نگرش ـ نظر ، ملاحظه (التفهیم . مقدمه ص قف) (دانشنامه الهی ص۵ ، ۱۰۹) .
نهادن ـ فرض کردن (التفهیم مقدمه ص قفب) (دانشنامه . الهی ص۱۲ ، ۱۲۹) .
هموار ـ مسطح ، **و همواری** ـ مسطح بودن (التفهیم ص۲۹ ، ۵۱۶) (دانشنامه . طبیعی ص ۳۵) .
یادداشتن (ومشتقات آن) ـ حفظ ، بخاطر داشتن (التفهیم ص۸۹) (دانشنامه . طبیعی ص۹۷) .

بدیهی است که بسیاری از لغات بسیط و مرکب در دانشنامه آمده که در التفهیم نیست و بعکس[1] التفهیم ودانشنامه هریك جداگانه در کتب نجومی وفلسفی پارسی تأثیر کرده‌اند. درین مقاله منظورما تحقیق درباب تأثیر و نفوذ لغات دانشنامه است .

۳ـ لغات پارسی در آثار ابن سینا

لغت پردازی ابن سینا

لغات و اصطلاحات علمی عربی، تا زمان ابن‌سینا استقرار نداشته‌است ، وهر کس بسلیقهٔ خود ـ رسایا نارسا ـ کلماتی را استعمال میکرده است ، ولی از زمان شیخ اصطلاحات استقرار یافت ، وهرچه را او درکتب خود بکاربرده برای اخلاف بمنزلهٔ لغت واصطلاح رسمی شده ، و حکم لغات موضوعه را یافته است[2] . برخی ازاین اصطلاحات از پیشینیان است ، کـه شیخ با انتخاب و استعمال آنها ، موجب رواج آن کلمات گردید ، و برخی دیگر مصنوع خود اوست .

خواجه رئیس همانگونه که درمصنفات عربی‌خود بتوسعهٔ لغات واصطلاحات‌زبان عربی خدمت‌کرده، درآثار پارسی خویش نیز موجب وسعت دامنهٔ لغات فارسی و مورد استعمال آنها شده است . اینك دانشنامهٔ او برای ما گنجینه‌ایست از اصطلاحات حکمی .

انواع لغات‌فارسی در آثار ابن سینا

در مقالهٔ حاضر ازآثار فارسی شیخ ، فقط از دانشنامه ورگ شناسی[3] ـ که انتساب آنها بوی از طرف دانشمندان تأیید شده ـ سخن میرانیم .

لغات فارسی یا مرکب از فارسی و تازی کـه در دو کتاب مزبور آمده ، بر چهار بخش است :

بخش اول ـ لغات معمول در زبان فارسی که پیش از عهد ابن‌سینا و هم درزمان او متداول بوده‌است، و شیخ آنها را طبق عادت درآثار خود وارد کرده است ، ازین قبیل است :

آبی ، آتشی ، آرامش ، آسان ، آفت ، آهنگ ، اسپ ، افکندن ، ایستادن ، باد ، برف ، پایدار ، پدری ، پذیرفتن ، جدایی ، خون ، درشتی ، دل ، روشنایی ، سخن ، سردی ، شاخ ، کمی ، گردش ، گرمی ، گوشت ، مغز ، یکسان وغیره .

بخش دوم ـ لغاتی که در میان فاضلان و شاعران ایران شناخته بود ، و ظاهراً عامـهٔ مردم آنها را بکار نمیبردند ، یا لااقل درهمهٔ نواحی ایران متداول نبوده‌است ، ازآن جمله است :

آخریان ، آخشیج ، انگارش ، باستار و باستـاری ، بربنش ، بزرگداشت ، توانش ، دیگرم ، شکوهمندی ، کنش ، کنیدن ، ورج وغیره .

بخش سوم ـ لغات علمی وفلسفی که بیرونی و ابن‌سینا هردو آورده‌اند، ونمونهٔ آنها پیشتر گذشت .

---

۱ ـ برای اطلاع ازآنها بفهرست لغات التفهیم درمقدمهٔ آن کتاب و بفهرست لغات سه بخش منطق ، الهی وطبیعی دانشنامه درپایان آن سه مجلد رجوع شود .

۲ ـ دکترغنی . ابن سینا . تهران ۱۳۱۵ . از انتشارات فرهنگستان ایران ص ۹۴ .

۳ ـ رك ، رگ شناسی . مصحح آقای مشکوة . از انتشارات انجمن آثار ملی . تهران ۱۳۳۰ .

بخش چهارم ـ لغات و ترکیباتی که نخستین بار در آثار ابن‌سینا آمده ، ودر کتابهای مؤلفان پیش‌از او دیده نمیشود ، ازین قبیل است :

ایستادگی بخودی خود ، ایستاده بخود ، بخویشتن ایستادن ، بهره پذیرش ، بی گسستگی ، پسرگر ، پیوند پذیر ، پیونددار ، ترکیب پذیرنده ، جزاویی ، جزوی شناس ، جنبش پذیر ، جنبش پذیرفتن ، جنبش پذیری ، جنبش‌دار ، جنبش راست ، جنبش گرد ، جهت‌گر ، خانه‌گر ، دوچندانی ، شاید بود ، شایدبودبودن ، علم زیرین ، علم سپس طبیعت ، علم فرهنگ ، علم میانگین ، کار کنش ، کجایی ، کدامی ، کیی ، مانندگی جستن ، ماننده گی‌نمودن ، مایگی ، معشوق‌مانی ، هرآینگی‌بودن ، هست‌آمدن ، هست‌بودن ، هستی‌ده وغیره.

تعداد لغات پارسی

طبق فهرستهایی که نگارنده برای لغات واصطلاحات برجستهٔ پارسی یا مرکب از تازی و پارسی‌دانشنامه (بخشهای‌منطق، الهی وطبیعی) ترتیب‌داده، شمارهٔ آنها ازین قراراست:
منطق ۲۱۴ ، طبیعی ۲۰۱ ، الهی ۴۷۴ .

که جمعاً ۸۸۹ کلمه است . رسالهٔ رگ شناسی نیز طبق استخراج آقای سیدمحمدمشکوة مصحح آن رساله ۱۵۰ لغت و ترکیب قابل توجه دارد ، و جمع این دو بخش ۱۰۳۹ است؛ واگر مکررات را حذف کنیم شامل قریب ۱۰۰۰ لغت بسیط و مرکب خواهد بود .

لغات موضوعهٔ ابن‌سینا

ابن‌سینا در انتخاب و وضع لغات فارسی شیوه‌های ذیل را بکار برده است :

۱ ـ **تغییر معنی متداول** ـ شیخ بسیاری ازلغات معمول عهد خودرا مجازاًبرای مفاهیم فلسفی وعلمی استعمال کرده است ، از آن جمله است :

ایستادن [قائم بودن] (دانشنامه . الهی ص ۶۸ ، ۱۰۵) ، بخواست [بالاراده] (دانشنامه . الهی ص ۱۵۱) ، برینش [قطع در ریاضی و هندسه] (دانشنامه . الهی ص ۱۳ ، ۱۲۸ ، ۱۵۰) ، بسیاری [کثرت، مقابل وحدت] (دانشنامه . الهی ص ۴۷ ، ۷۳ ، ۷۹) ، بکنیدن [ان ینفعل] (دانشنامه . الهی ص ۲۹) ، پذیرا [قابل ، باصطلاح فلسفی] (دانشنامه . الهی ص ۷ ، ۹ ، ۱۰ ؛ طبیعی ۱۴ ، ۲۷ ، ۴۸) ، پذیرفته [حال، باصطلاح فلسفه] (دانشنامه . الهی ص ۱۰) ، تنومند [(عالم) جسمانی] (دانشنامه . طبیعی ص ۳۳) ، تنومندی [(قوتهای) جسمانی] (دانشنامه . طبیعی ص ۱۱۲) ، جدایی [غیریت] (دانشنامه . الهی ص۴۷) ، جوالدوزی [مسلی (بکسر اول و فتح دوم مشدد) (نبض)] (رگ‌شناسی‌ص ۴۵) ، دارنده [(علت)مبقیه] (دانشنامه ، الهی ص ۶۹) ، داشت [ملك (بکسر اول)] (دانشنامه . الهی ص ۲۹) ، دریابنده [مدرك (بضم اول وکسر سوم)] (رگ شناسی ص۱۸) ، روان [نفس] (رگ‌شناسی ص ۵) ، زخم [قرعه ،ضربه] (رگ‌شناسی ص ۳۷) ، سربسر [مساوی] (رگ شناسی ص ۵۲) ، کجایی [این (بفتح اول)] (دانشنامه الهی ص ۲۹) ، کرده [مفعول ، محدث] (دانشنامه . الهی ص ۶۹) ، کنا [فاعل ، فعیل] (دانشنامه . الهی ص ۷۳) ، کنندگی [فاعلیت ، محدثیت] (دانشنامه . الهی‌ص ۷۱) ،کننده [فاعل ، محدث] (دانشنامه.الهی ص ۶۹ ، ۷۱ ، ۷۲) ، کنش [ان یفعل] (دانشنامه . الهی ص ۲۹) ، کیی [متی] (دانشنامه . الهی ص۲۹)، گداخته [مایع ، مقابل جامد] (رگ شناسی ص ۹) ، مایگی [مادیت ، ماده بودن] (دانشنامه . الهی ص ۱۵۳) ، نهاد [وضع] (دانشنامه . الهی ص ۲۹ ؛ رگ شناسی ص ۴۰) ، یکیی [وحدت ، مقابل کثرت] (دانشنامه . الهی ص ۴۷) .

۲ - **ترکیب و اشتقاق** ـ همچنین ابن‌سینا ازترکیب لغات با یکدیگر واشتقاق ازمصادراصطلاحاتی برای مفاهیم علمی و فلسفی ساخته است . این گونه کلمات نیز بر دو قسم است :

الف ـ ترکیب لغات فارسی ـ ازین نوع است :

آیینهٔ سوزان [آیینهٔ محرقه] (دانشنامه . طبیعی ص ۲۶) ، ارگی [منشاری (نبض)] (رگ‌شناسی ص ٤٤) ، افکندن گمان [تولید شك] (دانشنامه . منطق ص ۹۴ ـ ۹۵) ، اندرمیان افتاده [الواقع فی‌الوسط] (رگ‌شناسی ص ۴۵) ، اندریابایی [ادراك] (دانشنامه ، طبیعی ص ۸۱ ؛ رگ‌شناسی ص ۲۰) ،

اندر یابنده [مدرك (بضم اول و کسر سوم)] (دانشنامه . الهی ص۱۰۸) ، اندر یـافت [ادراك] (دانشنامه . الهی ص ۵ ، ۱۰۲ ، ۱۰۴ ؛ طبیعی ص ۸۱ ، ۸۲ ، ۱۰۵) ، اندریافتن [ادراك] (دانشنامه . الهی ص ۱۰۵ ، ۱۰۶ ، ۱۰۸ ؛ طبیعی ص ۱۰۲ ، ۱۰۴ ، ۱۱۱ ؛ رگ شناسی ص ۲۰) ، اندریـافته [مـدرك (بضم اول و فتح سوم)] (دانشنامه . الهی ص ۱۰۸ ؛ طبیعی ص ۱۳۶) ، ایستادگی بخودی خود [قائم بالذات بودن] (دانشنامه .الهی ص ۲۶ ، ۲۷) ، ایستاده بخود [قائم بالذات] (دانشنامه . الهی ص۲۶) ، ایستاده بودن [قائم بودن](دانشنامه . الهی ص ۹) ، باریك گوهری [دقت در جوهر] (رگ شناسی ص ۵) ، بالش ده [منمیه] (دانشنامه . طبیعی ص ۷۹) ، برسو [جهت علو] (رگ شناسی ص ۴۰) ، بستناکی [انجماد] (دانشنامه . طبیعی ص ۷۵) ، بهره پذیر [قابل قسمت] (دانشنامه . طبیعی ص ٤ ، ۲۱ ، ۱۲۲) ، بهره پذیرش [قابلیت تقسیم ، قابلیت تجزی] (دانشنامه . الهی ص ۷۹) ، بهره پذیرفتن [قابلیت تقسیم] (دانشنامه . طبیعی ص ۱۱۹) ، بیرون از طبیعت [ما بعدالطبیعه] (دانشنامه . منطق ص ۳) ، بی گسستگی [لاینقطع] (دانشنامه . الهی ص ۱۳۸) ،پاره‌شدن [تجزی] (دانشنامه . الهی ص ٤۶) ، پسر گر [مولد و موجد پسر] (دانشنامه . الهی ص ۷۰) ، پهن‌ناخن [عریض‌الاظفار] (دانشنامه . منطق ص ۲۶) ، پیداگر [ظاهر کننده] (دانشنامه . منطق ص ٤۰) ، پیوند پذیر [قابل اتصال] (دانشنامه . الهی ص ۱۵۸) ، پیوند پذیرفتن [قبول اتصال] (دانشنامه . الهی ص۱۵۱) ، جان سخن گویا [نفس ناطقه] (دانشنامه ، منطق ص۱۷) ، جزاوبی [خلاف، تقابل] (دانشنامه . الهی ص٤۷) ، جنبایی [(قوۀ) حرکت](دانشنامه . طبیعی ص۹۹) ، جنبش‌پذیر [قابل حرکت] (دانشنامه . الهی ص۱۲۰، ۱۲۵، ۱۳۱) ، جنبش‌پذیرفتن [قبول حرکت](دانشنامه. الهی ص۱۲۶) ، جنبش پذیری [قابلیت حرکت](دانشنامه. الهی ص۸) ، جنبش دار [متحرك] (دانشنامه . الهی ص ٤) ، جنبش راست [حرکت مستقیم] (دانشنامه . الهی ص ۱۲۵ ، ۱۳۵ ؛ طبیعی ص ۱۳ ، ۲۷) ، جنبش گرد [حرکت مستدیر] (دانشنامه . الهی ص۱۳۱ ، ۱۳۲ ، ۱۳۹ ، ۱٤٤ ؛ طبیعی ص ۷ ، ۱۳ ، ۲۷) ، جنبنده بخواست [متحرك بالاراده] (دانشنامه . الهی ص ۱۳۲) ، چهارسو [چهار گوشه ، مربع] (دانشنامه . طبیعی ص ۳۵) ، چهار سویی [چهار گوشه بودن ، مربع بودن] (دانشنامه . الهی ص ۲۲ ؛ طبیعی ص ۹۵) ، چه چیزی [ماهویت ، ماهیت] (دانشنامه . منطق ص ۲۰) ، دم موشی [ذنب‌الفار (نبض)] (رگ‌شناسی ص ۹۵) ، دو زخمی [ذوالقرعتین (نبض)] (رگ شناسی ص ٤۵) ، دیداری [ظاهری] (رگ شناسی ص۱۰) ، دیر جنب [بطیء الحرکه] (دانشنامه . الهی ص۱۲۹) ، روشن سرشتی [منورالفطره بودن] (رگ‌شناسی ص۵) ، زایش ده [مولده] (دانشنامه . طبیعی ص۷۹) ، زفرزبرین [فك اعلی](دانشنامه. منطق ص۹۳) ، زفرزیرین [فك اسفل] (دانشنامه . منطق ص۹۲) ، زود جنب [سریع‌الحرکه] (دانشنامه. الهی ص۱۲۹) ، سست زخم [سست‌قرعه ، سست‌ضربه] (رگ شناسی ص۲۵) ، سه سو [مثلث] (دانشنامه . الهی ص۷) ، سه‌سویی [مثلث‌بودن](دانشنامه . الهی ص۲۹) ، شاید بود[امکان](دانشنامه . الهی ص۸۹ ، ۱۱٤ ، ۱۱۵ ، ۱۱۶) ، شاید بود بودن [ممکن‌بودن] (دانشنامه . الهی ص۷) ، فروسو [جهت سفلی] (رگ شناسی ص ٤۰) ، گوهر رونده [جوهر نامی ، نبات] (رگ‌شناسی ص٤) ، مانندگی جستن [تشبه] (دانشنامه . الهی ص۱٤۸) ، مانندگی نمودن [تشبه نمودن] (دانشنامه. الهی ص ۱۵۰) ، مورچگی [نملی (نبض)] (رگ‌شناسی ص ٤٤) ، ناپذیرا [غیرقابل] (دانشنامه. طبیعی ص ۲۷) ، ناپذیرایی [عدم قبول] (دانشنامه . طبیعی ص۱۳۲) ، نادیداری [باطنی] (رگ شناسی ص ۱۰) ، ناشمار [غیرعدد] (دانشنامه . منطق ص ۱۵) ، هرآینگی بودن [وجوب] (دانشنامه . الهی ص ۷) ، هست‌آمدن [بوجودآمدن] (دانشنامه . الهی ص ٤۵) ، هست بودن [موجودیت] (دانشنامه . الهی ص ۵۳ ، ۷۲ ، ۷۳) ، هست‌شدن [موجود شدن] (دانشنامه . الهی ص ۷۲) .

ب ـ ترکیب لغات پارسی بالغات تازی ـ از آن جمله است :

افکندن یقین [تولید یقین] (دانشنامه . منطق ص ۹٤ ـ ۹۵) ، جدا وزن [مباین‌الوزن] (رگ‌شناسی ص ۳۶) ، جهتگر [ذو جهت ، دارندۀ جهت] (دانشنامه . الهی ص ۱۳۵) ، حد کهین [حد اصغر] (دانشنامه . منطق ص ۶۳ ، ۱۱۶ ، ۱٤۹ ، ۱۵۸) ، حد مهین [حداکبر] (دانشنامه . منطق ص۶٤ ، ۱۱۶ ، ۱٤۸ ،

۱۵۲)، حد میانگین [حد اوسط] (دانشنامه. منطق ص۶۳، ٦٤، ١١٦)، حرکت راست [حرکت مستقیمه] (دانشنامه. الهی ص ۱۲۵، ۱۵۰)، حرکت گرد [حرکت مستدیره] (دانشنامه. الهی ص ۱۳۲)، سردی طبیعی [برودت طبیعی] (دانشنامه. طبیعی ص ۲۵)، سردی نا طبیعی [برودت غیر طبیعی] (دانشنامه. طبیعی ص ۲۵)، شمار تام [عدد تام] (دانشنامه. منطق ص ۱۳۹)، علم آب [علم تفسره، علم بول] (رگ شناسی ص ۹)، علم انگارش [علوم وهمیه، ریاضیات] (دانشنامه. الهی ص۵)، علم برین [علم اعلی، حکمت مابعد-الطبیعه] (دانشنامه. الهی ص ۱، ۳، ۵)، علم پیشین [حکمت اولی] (دانشنامه. الهی ص ۳)، علم ترازو [منطق] (دانشنامه. منطق ص ۲، ۱۰)، علم رگ [علم نبض] (رگ شناسی ص۹)، علم زیرین [علم اسفل، علم طبیعی] (دانشنامه. الهی ص ۳، ٤؛ طبیعی ص ۱)، علم سپس طبیعت [علم مابعدالطبیعه] (دانشنامه. الهی ص۳)، علم فرهنگ [علم تعلیمی] (دانشنامه. الهی ص۳)، علم میانگین [علم اوسط] (دانشنامه. الهی ص ۳)، فلسفهٔ پیشین [حکمت اولی] (دانشنامه. طبیعی ص ۵۹، ۶۰)، قسمت پذیربودن [قابل قسمت‌بودن] (دانشنامه. الهی ص ۱۵۲)، قسمت پذیرشدن [قابل قسمت شدن] (دانشنامه. الهی ص۱۱۵)، قسمت‌پذیرفتن [قبول قسمت] (دانشنامه. الهی ص ۳٤، ۱۱۵، ۱۲۸)، قوت اندریابنده [قوهٔ مدرکه] (دانشنامه. الهی ص ۱۰۲)، قوت جنبش [قوهٔ حرکت، قوهٔ محرکه] (رگ‌شناسی ص ۹)، قوت داننده [قوهٔ‌عاقله] (دانشنامه. الهی ص ۸۵)، قوت‌کنایی [قوهٔ فاعله] (دانشنامه. طبیعی ص ۸۰، ۱۰۱)، قوت یادداشت [قوهٔ حافظه] (دانشنامه. طبیعی ص ۹۶)، قیاس راست [قیاس‌مستقیم] (دانشنامه. منطق ص۸۹)، گرمی طبیعی [حرارت طبیعی] (دانشنامه. طبیعی ص ۲۵)، گرمی نا طبیعی [حرارت غیر طبیعی] (دانشنامه. طبیعی ص ۲۵)، گوهرشناسنده بحس [حیوان] (رگ شناسی ص ٤)، مقدمهٔ پیشین [مقدمهٔ اولی] (دانشنامه. منطق ص ۶۳، ۱۰۹)، مقدمهٔ کهین [مقدمهٔ صغری] (دانشنامه، منطق ص ٦٤)، مقدمهٔ مهین [مقدمهٔ کبری] (دانشنامه. منطق ص ٦٤)، نایقینی [عدم یقین] (دانشنامه. منطق ص ۱۰۰)، نبض آهوی [نبض غزالی] (رگ شناسی ص ٤۳)، نبض باریك [نبض دقیق] (رگ شناسی ص ۲۳)، نبض تیز [نبض سریع] (رگ شناسی ص ٢٤)، نبض خرد [صغیر] (رگ شناسی ص ٢٤)، نبض درنگی [نبض بطیء] (رگ‌شناسی ص ٢٤)، نبض دمادم [نبض متواتر] (رگ شناسی ص ٢٦)، نبض ستبر [نبض غلیظ] (رگ شناسی ص ۲۳)، نبض لرزنده [نبض متشنج] (رگ‌شناسی ص ٤٦).

٤ - تأثیر لغات پارسی ابن سینا در ادبیات

مصنفات پارسی ابن‌سینا درنویسندگان کتب فلسفی تأثیر بسزا کرد، وبسیاری ازلغات بسیط ومرکب اورا مؤلفان دیگر اقتباس و استعمال کرده و سبك اورا در وضع لغات بکار برده‌اند.

نخستین تأثیر آثار شیخ درحلقهٔ یاران و شاگردان او آشکار شد.

ا - یاران و شاگردان ابن سینا

الف - مترجم و شارح قصهٔ حی بن یقظان

مترجم و شارح قصهٔ حی بن یقظان[۱]، بدون شك از علاقمندان ابن سینا بود و از آثار او مخصوصاً

---

۱ - درمقدمهٔ «قصهٔ حی بن یقظان» با ترجمه و شرح فارسی، چاپ هنری کربین ازانتشارات انجمن آثارملی تهران ۱۹۵۲ ص ۲، مترجم و شارح گوید: «بزرگ فرمان خداوند جهان... علاءالدوله ابو جعفر... بمن بنده و خادم آمد بترجمه کردن بپارسی دری مررسالتی راکه خواجه رئیس ابوعلی کردست اندر شرح قصهٔ حی (بن) یقظان و پدید کردن رمزهاش و بازنمودن غرضهاش. پس من بنده مربزرگ فرمان اورا پیش رفتم و بدان مشغول شدم.» و این ابو جعفر علاءالدوله، همان پادشاه معاصر ابن‌سیناست که شیخ دانشنامه را بنام او کرده است، اما هویت این مترجم بتحقیق معلوم نیست. آقای کربین اورا بمکتب حکمت ابن‌سینا (بزبان پارسی) انتساب میدهد (قصهٔ حی بن یقظان چاپ انجمن آثار ملی، مقدمهٔ فرانسوی ص V). آقای سعیدنفیسی باستناد اشارهٔ ابوالحسن بیهقی در تتمهٔ صوان‌الحکمه این شرح و ترجمه را از ابو منصور زیله ازشاگردان ابن‌سینا میداند (مجلهٔ پیام نو دورهٔ ششم شمارهٔ ۲ ص ٦٧). اما شرح ابن زیله بعربی است و «مهرن» آنرا بطبع رسانیده است و چند جملهٔ آن در تتمهٔ صوان‌الحکمه چاپ لاهور ۱۳۵۱ قمری ص ۹۲ - ۹۳ نقل شده - آقای دکتر مهدی بیانی بقرائنی این‌ترجمه را از ابو عبید جوزجانی می‌دانند (نمونهٔ سخن فارسی ص ۹۰ ح ۱).

دانشنامه اطلاع داشت، و خود در پایان رسالهٔ مزبور[1] گوید: «وخواجهٔ رئیس حجة الحق - رحمةالله علیه - خود اندر کتاب شفا یاد کرده است، و مختصر آن اندر کتاب دانشنامهٔ علائی.»[2]

از مقایسهٔ آثار ابن‌سینا با ترجمه و شرح قصهٔ حی‌بن یقظان لغات و اصطلاحات مشترکی بدست میآید، که از آن جمله است:

آمیزش [اختلاط، امتزاج] (دانشنامه. طبیعی ص ٧٥، ٧٨؛ الهی ص ٣، ١٦١) (حی بن یقظان ص ٦٢)[3]، استوارداشتن [باور کردن] (دانشنامه. منطق ص ١٢٤)، اندر یافتن [ادراك] (دانشنامه. الهی ص ١٠٥، ١٠٦، ١٠٨) (حی بن یقظان ص ١٧)، این جهانی [دنیوی] (دانشنامه. الهی ص ٢) (حی بن یقظان ص ٦)، باز دارنده [مانع] (دانشنامه. الهی ص٩٥) (حی بن یقظان ص ٤)، بسودنی [ملموس] (دانشنامه. طبیعی ص ٢٩) (حی بن یقظان ص١٧)، بوییدنی [مشموم] (دانشنامه. طبیعی ص ٢٩) (حی بن یقظان ص١٧)، پذیرایی [قابلیت] (دانشنامه. الهی ص١٤، ٤٧) (حی بن یقظان ص١٧)، پیوستگی (اتصال) (دانشنامه. الهی ص١٥، ١٣٣) (حی‌بن‌یقظان ص٧٨)، تن [جسد] (رگ شناسی ص٥) (حی‌بن‌یقظان ص ٤)، تبش [حرارت، اضطراب] (رگ شناسی ص ١٧) (حی بن یقظان ص ٨، ٥٧)، جانور [حیوان] (دانشنامه. منطق ص٨) (حی‌بن‌یقظان ص ٤٤)، چرایی [علت] (دانشنامه. الهی ص ٣٤) (حی بن یقظان ص ٣١)، چشیدنی [مذوق] (دانشنامه. طبیعی ص٢٩) (حی بن یقظان ص١٧)، دشخوار [مشکل] (دانشنامه. طبیعی ص ٧٤، ٧٨) (حی بن یقظان ص ١١، ١٩)، دم زدن [تنفس] (رگ‌شناسی ص ١٤) (حی بن‌یقظان ص ٦٦)، روان [نفس] (رگ شناسی ص ٥) (حی بن یقظان ص ٤)، رونده [نبات] (رگ شناسی ص ٤) (حی بن یقظان ص٤٤، ٥٥)، شناختن [معرفت] (دانشنامه. الهی ص ٢٣) (حی‌بن یقظان ص٤)، فرمانبردار [مطیع] (دانشنامه. الهی ص ١١٠، ١٤٦) (حی بن یقظان ص ٥)، کمابیشی [کم و زیادی] (دانشنامه. طبیعی ص ٥٢) (حی بن یقظان ص ٥٣)، گسستن [انفصال، انقطاع] (دانشنامه. الهی ص ١٣٩) (حی بن یقظان ص ٧٨)، مایه [ماده] (دانشنامه. الهی ص ٣، ١٠، ٢٣، ٨٤، ١٥٣) (حی بن یقظان ص٣٥)، میانجی [واسطه] (دانشنامه. الهی ص ٣٨، ٤٩، ١٥٤) (حی بن یقظان ص ٦)، نیستی [عدم] (دانشنامه. منطق ص ٤١) (حی بن یقظان ص ٤١، ٤٢)، هست [موجود] (دانشنامه. الهی ص ٥٣، ٧٢، ٧٣) (حی بن یقظان ص ٤١، ٤٢).

علاوه برین لغات مشترك، مترجم و شارح قصهٔ حی بن یقظان، لغات پارسی یا مرکب جالب توجهی بشیوهٔ ابن‌سینا بکار برده است، از ین قبیل است:

آبادانی کن [تعمیر کننده] (ص ٥٥)، آبخیز گاه [منبع] (ص ٤٣)، آشنا کن [سابح] (ص ٥٥)، آمیختن [اختلاط، امتزاج] (ص ٥)[4]، آمیختن [مجاورت، معاشرت] (ص ٧)، آمیخته [مختلط] (ص٥)، آن جهانی [اخروی] (ص ٢٦، ٢٩)، انبوسنده [متوالد] (ص ٥٥)، انبوسیدن [تولد، موجود گردیدن] (ص ٨)، اندیشه کردن [تفکر] (ص ٥)، بردفسانیدن [چسبانیدن] (ص ٢٠)، بردوسانیدن [چسبانیدن] (ص ١٦)، بودن [وجود] (ص ٦)، بستاخی [گستاخی، جسارت] (ص ١١)، بودنی [مکوَّن] (ص ١٠)، بی‌آرامی [عدم سکون] (ص ٢٩)، پرواز کن [دارج] (پرنده) (ص ٥٥)، پژوژ [الحاح] (ص ٦٧)، پژوژ-ناکی [اصرار، مصریت] (ص٣)، پوشیدنی [ملبوس] (ص ١٩)، تیزدیداری [حدت نظر] (ص ١١)، جای پذیر [قابل مکان] (ص ١٠)، جای گیر [حال] (ص ١٠)، خردتن [صغیر الجثه] (ص٤٩)، خرد دانا [عقل نظری] (ص ٧٠)، خرد کارکن [عقل عملی] (ص٧٠)، خوردنی [مأکول] (ص١٩)، دهندهٔ صورتها [واهب الصور] (ص ٤٦)، دیدنی [مرئی] (ص ١٧)، راست پر [مدوّم (پرنده)] (ص ٥٥)، راست فراستی [فراست

---

١ - ص ٨٧.

٢ - و نیز در شرح بعض مطالب قصهٔ حی بن یقظان، مطالب دانشنامه را با تصرفی نقل کرده‌است، قس: ص ٨٣-٨٥ (بند٤) از ترجمهٔ رسالهٔ حی بن یقظان با دانشنامهٔ علائی. الهی ص ١٠٢ - ١٢١.

٣ - منظور ما از «حی بن یقظان» قصهٔ حی‌بن یقظان، چاپ هنری کربین است.

٤ - قس: آمیزش دردانشنامهٔ علائی و قصهٔ حی بن یقظان (که پیشتر گذشت).

صحیح] (ص ۱۱)، راه میانه [طریق معتدل] (ص ۲۰)، زود رو [حثیث الحرکة] (ص ۴۹)، شناسا [عارف، داننده] (ص ۷۸)، شنودنی [مسموع] (ص ۱۷)، فرهمند [باشکوه، بافر] (ص ۳)، قوت خشم [قوهٔ غضب] (ص ۴)، گران رو [ثقیل الحرکة] (ص ۴۹)، لهوناك [لهودوست، عیاش] (ص ۵۰)، ناگویا [عجم، صامت] (ص ۵۵)، نهندهٔ شریعت [واضع شریعت] (ص ۳۱)، نیست شدن [عدم] (ص ۶).

ب ـ ابو عبید جوزجانی

خواجه ابوعبید عبدالواحد محمد جوزجانی شاگرد وانیس ابن سیناست که درحدود سال ۴۰۳ بخدمت شیخ پیوست و تا پایان حیات استاد در خدمت وی بود، و بسیاری از تألیفات استاد را گرد کرد، و متمم سرگذشت ابن سینا را ـ از حوادث سال ۴۰۳ ببعد ـ از مشاهدات خویش برشتهٔ تحریر درآورد.

از بخشهای دانشنامهٔ علائی فقط سه بخش اول ـ یعنی منطق، الهی و طبیعی ـ بقلم خود شیخ است و بقیه را پس از مرگ وی، عبدالواحد محمد جوزجانی فراهم آورده است. درمقدمهٔ بخش ریاضی دانشنامه چنین آمده[1]:

«چنین گوید (خواجهٔ بزرگوار)[2] عبدالواحد محمد جوزجانی (رحمة الله علیه)[2] که آنگاه که من بخدمت خواجهٔ رئیس قدس الله روحه بودم، حریص بودم برجمع کردن تصانیف او و بدست آوردن آن، زیرا که خواجهٔ رئیس را عادت چنان بود که آنچه تصنیف کردی بدان کس دادی که ازو خواسته بودی، واز بهر خویش نسخه نگرفتی، و از بزرگ تصانیف او دانش نامهٔ علائی است، و آنچه در او از ریاضیات بکرد، ضایع شده بود و بدستم نیفتاد، و مرا دشخوار آمد نا تمامی این کتاب، ولیکن از رسالتها که خواجه کرده بود درین باب رسالتی داشتم که دراصلهاء هندسه کرده بود، و درو چندانی یاد کرده بود ازین علم که هر که آن بداند راه یابد بدانستن مجسطی، و این رسالت چون مختصریست از کتاب اوقلیدس... و رسالتی دیگر نیز داشتم (که) در دانستن رصدهاء کلی کرده است و شناختن ترکیب افلاك، و این چون مختصریست از کتاب مجسطی، رسالتی دیگر داشتم درعلم موسیقی مختصری از آن، ولیکن درعلم ارثماطیقی چیزی نداشتم ازتصانیف او مختصر. پس من از کتاب ارثماطیقی که او کرده است از جملهٔ کتاب شفا چندان برچیدم از مسئله هاء او که بدان علم موسیقی در توان یافتن، واین رسالتها بپارسی دری کردم، وبدین کتاب پیوستم تا کتاب تمام گردد.»[3]

از مقایسهٔ سه بخش اول دانشنامه (منطق، الهی، طبیعی) که بقلم ابن سیناست با بخشهای دیگر آن کتاب که بقلم جوزجانی است، لغات مشترك ذیل بدست می آید[4]:

ایستاده [قائم] (دانشنامه. الهی ص ۱۰۵) (دانشنامه. موسیقی ص ۳۵۸)، بریدن [قطع] (دانشنامه. الهی. ص ۲۳، ۳۰)، (دانشنامه. ریاضی ص ۲۳۲؛ هیئت ص ۳۲۱)، بیرونی [خارجی] (دانشنامه. الهی ص ۲۶) (دانشنامه. ریاضی ص ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۴۴)، پاره [جزء، بخش] (دانشنامه. الهی ص ۸، ۱۳، ۱۴، ۱۸؛ طبیعی ص ۸؛ منطق ص ۳۷، ۴۵) (دانشنامه. ریاضی ص ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۸۶)، پهلو، پهلوی [جانب] (دانشنامه. منطق ص ۸۵) (دانشنامه. ریاضی ص ۲۳۹)، پهنا [عرض] (دانشنامه. الهی ص ۱۳، ۲۴، ۲۸، ۱۰۶) (دانشنامه. ریاضی ص ۲۴۲؛ هیئت ص ۳۱۱)، پیشینگان [قدما] (دانشنامه. طبیعی ص ۲۷، ۸۷؛ منطق ص ۲، ۱۰) (دانشنامه. هیئت ص ۲۸۳)، پیوستن [اتصال] (دانشنامه. الهی ص ۱۱۹) (دانشنامه. ریاضی ص ۲۳۹، ۲۴۳)، پیوندانیدن [اتصال دادن] (دانشنامه. الهی ص ۱۳۹) (دانشنامه ریاضی ص ۲۴۲)، تیزی [حدت، تندی] (دانشنامه. الهی ص ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، طبیعی ص ۱۴۲) (دانشنامه موسیقی ص ۳۵۸، ۳۶۰)، جفت [زوج] (دانشنامه. الهی ص ۵۰) (دانشنامه. حساب ص ۳۳۱)، جنبش

---

۱ ـ نقل از نسخهٔ خطی مجلس شورای ملی.

۲ ـ بین هلالین در بعض نسخ نیست (رك: نمونهٔ سخن فارسی. دکتر مهدی بیانی ص ۸۸) و الحاقی است.

۳ ـ رك: مقدمهٔ دانشنامه علائی. الهی ص و ـ ز.

۴ ـ لغات بخشهای ریاضی (هندسه)، هیئت، حساب (ارثماطیقی) وموسیقی ازنسخهٔ خطی متعلق بکتابخانهٔ ملی استخراج شده و شمارهٔ صفحات مربوط بهمان نسخه است.

[حرکت] (دانشنامه . الهی ص ۳ ، ۷ ، ۳۲ ، ۴۷ ؛ طبیعی ص ۳ ، ۴ ، ۷ ، ۱۹) (دانشنامه . هیئت ص ۲۷۴)[۱]، چند [مساوی ، معادل] (دانشنامه . الهی ص ۱۲ ، ۲۰) (دانشنامه . ریاضی ص ۲۳۱ ؛ ۲۳۲) ، درازا [طول] (دانشنامه . الهی ص ۱۳ ، ۲۴ ، ۱۰۶ ، ۱۳۸) (دانشنامه . ریاضی ص ۲۴۲) ، دستان [نغمه ، آهنگ] (دانشنامه . الهی ص ۱۰۶) (دانشنامه . موسیقی ص ۳۷۵) ، دشخوار [مشکل ، صعب] (دانشنامه . طبیعی ص ۷۴ . ۷۸) (دانشنامه . ریاضی ص۱ ؛ هیئت ص۲۹۳ ، موسیقی ص۳۶۳) ، زبرین [علیا] (دانشنامه . منطق ص ۹۳) (دانشنامه . هیئت ص ۲۷۵) ، زیرین [سفلی] (دانشنامه . منطق ص ۹۲ ؛ الهی ص ۳ ؛ طبیعی ص ۱) (دانشنامه . هیئت ص۲۷۵ ؛ موسیقی ص ۳۷۵) ، سپسین [متأخر، مؤخر] (دانشنامه . الهی ص۱۲۶ ، ۱۶۴) ، (دانشنامه . موسیقی ص ۳۶۸) ، ستبرا [ضخامت] (دانشنامه . الهی ص ۱۳ ، ۲۴ ، ۲۸) (دانشنامه . هیئت ص ۳۱۱) ، سو ، سوی [جانب ، طرف] (دانشنامه . الهی ص۵۸ ، ۱۲۱ ، ۱۲۴) (دانشنامه . ریاضی ص ۲۳۱ ، ۲۳۲) ، شایستن [ممکن بودن] (دانشنامه . الهی ص۱۳ ، ۴۰ ، ۱۳۱) (دانشنامه . حساب ص ۳۳۱) ، طاق [فرد] (دانشنامه . الهی ص۵۰) (دانشنامه . حساب ص۳۳۱) ، کاستن [کم کردن] (دانشنامه . منطق ص۱۱۳) (دانشنامه . حساب ص ۳۳۵) : کناره [جانب ، طرف] (دانشنامه . الهی ص ۲۴ ، ۱۳۰) (دانشنامه . ریاضی ص۲۳۳ ، ۲۳۴ ، ۲۴۲ ؛ حساب ص۳۳۲) گران [ثقیل] (دانشنامه . الهی ص۱۲۷)(دانشنامه . موسیقی ص۳۵۹)، گرانی [ثقل ، سنگینی] (دانشنامه . طبیعی ص۸۳ ؛ الهی ۴۵ ، ۵۶ ، ۸۹ ، ۱۲۶ ، ۱۲۷) (دانشنامه . موسیقی ص ۳۵۹) . مانندگی [شباهت] (دانشنامه الهی ص۶۴ ، ۱۴۶ ، ۱۴۷) (دانشنامه . موسیقی ص ۳۵۹) ، مهتر [بزرگتر (در مورد غیر ذوی‌العقول)] (دانشنامه . الهی ص ۲۳) (دانشنامه . ریاضی ص ۲۴۸ ، ۲۵۷ ، ۲۵۹ ، ۲۶۰) ، میانگین [وسطی] (دانشنامه . الهی ص ۱۶ ، ۱۷ ، ۱۸ ، ۲۲) (دانشنامه . حساب ص ۳۳۲ ، ۳۵۶) ، نگریدن [نظر کردن] (دانشنامه . الهی ص۲۸ ، ۹۶) (دانشنامه ، هیئت ص۳۲۰) ، نیمه [نصف] (دانشنامه . الهی ۲۳ ، ۴۹ ؛ منطق ص ۲۰ ، ۱۳۸) (دانشنامه . ریاضی ص ۲۴۱ ، ۲۴۵) ، یکسان [مساوی ، یك نوع] (دانشنامه . الهی ص ۱۴ ، ۱۹ ، ۵۵ ، ۱۲۳) (دانشنامه . ریاضی ص ۲۳۴) ، یکی [وحدت] (دانشنامه . الهی ص ۳۳ ، ۴۷) (دانشنامه . حساب ص ۳۵۰) .

جوزجانی علاوه برین لغات مشترك ؛ بقیاس آنها لغات دیگری بکار برده است که از آن جمله است :

افکندن [طرح] (دانشنامه . ریاضی ص ۲۳۸) ، اندرونی [داخلی (زاویه)] (دانشنامه . ریاضی ص ۲۳۴ ، ۲۳۶) . بالایین [زبرین ، علیا] (دانشنامه . موسیقی ص ۳۷۵ ؛ هیئت ص ۲۷۵ ، ۲۷۶) ، برآمدن [طلوع] (دانشنامه . هیئت ص ۲۸۳) ، بم [آوای درشت] (دانشنامه . موسیقی ص ۳۷۴) . بهر [جزء ، قسمت] (دانشنامه ، موسیقی ص۳۷۸ ، حساب ص۳۵۰ ، ۳۵۶) ، جنبش آسمانی [حرکت سماویه](دانشنامه هیئت ص ۲۷۴ ، ۲۷۵) ؛ جنبش مشرقی [حرکت مشرقیه] (دانشنامه . هیئت ص ۲۷۴) ، درشتی [خشونت] (دانشنامه . موسیقی ص، ۳۵۹ ، درنك [بطؤ] (دانشنامه . هیئت ص ۲۹۰) ، راستا [عمود] (دانشنامه . ریاضی ص ۲۵۵) ، راست ایستادن [عمود شدن] (دانشنامه . ریاضی ص ۲۳۱) ، زودرو [سریع‌الحرکة] (دانشنامه . هیئت ص۲۸۴) ، سایه [ظل (نجوم)] (دانشنامه. هیئت ص۲۸۳) ، سیك (سه یك) [ثلث] (دانشنامه. هیئت ص ۳۰۳) ، سیکی (سه‌یکی) [ثلث بودن] (دانشنامه . ریاضی ص ۲۵۱) ، شکافتن [تشقیق (موسیقی)] (دانشنامه . موسیقی ص ۳۷۸) ، فراخ [پهن ، گشاد] (دانشنامه . ریاضی ص۲۳۷ ، ۲۳۸ ، فراخی [گشادگی ، فسحت] (دانشنامه . موسیقی ص۳۵۸) . کاهیدن [تنقیص، کم کردن] (دانشنامه . هیئت ص ۳۲۰) ، کشیدگی جر (صوت)] (دانشنامه موسیقی ص ۳۵۹ ، ۳۶۰) ، گران رو [بطیء الحرکة] (دانشنامه هیئت ص ۲۸۴) ، گرفتگی‌ماه [خسوف] (دانشنامه . هیئت ص ۲۹۳) ، گرفتن آفتاب [کسوف] (دانشنامه هیئت ص ۲۹۱) ، گرفتن ماه [خسوف] (دانشنامه . هیئت ص ۲۹۱) ، میانگی [وسطی] (دانشنامه . حساب ص ۳۵۶) ، نااتفاقی [عدم اتفاق] (دانشنامه . موسیقی ص ۳۵۸) ، نامتفق [غیر متفق ، متنافر] (دانشنامه . موسیقی ص ۳۵۸) ، ناوزن [عدم‌وزن ، موزون‌نبودن] (دانشنامه . موسیقی‌ص۳۵۸) ، نیمه گاه [منصف] (دانشنامه . ریاضی‌ص۲۴۶).

---

۱ ـ علاوه برین جوزجانی « جنبش » را بمعنی‌حرکت دراصطلاح موسیقی بکار برده است (رسالهٔ موسیقی‌ص۳۷۹) .

II - پس از عهد ابن سینا

الف - ناصرخسرو

ابو معین حمیدالدین ناصر بن خسرو بن حارث قبادیانی بلخی مروزی یمگانی نویسندهٔ دانشمند و شاعر معروف قرن چهارم (۳۹۴ - ۴۸۱(؟))[۱] ، هرچند اصولا به‌فلسفه وفلاسفه‌بنظر نیك نمی‌نگرد[۲] ، اطلاعات او در فلسفه قابل توجه است . وی بنیاد کتاب «جامع الحکمتین» خودرا «گشایش مشکلات دینی و معضلات فلسفی» نهاد[۳] و سخن گفت «اندرو با حکما دینی بآیات کتاب خدای تعالی و اخبار رسول او علیه‌السلام ، و با حکماءِ فلسفی و فضلاءِ منطقی ببرهانهاءِ عقلی و مقدمات منتج مفرّج .»[۳]

ناصر خسرو اگرچه از نظر معتقدات مذهبی با ابن‌سینا معارض است[۴] ، درآثار خود اورا یاد کرده و بفلسفهٔ او آشنا بوده است[۵] .

ناصرچون حجت جزیرهٔ خراسان و مبلغ معتقدات اسماعیلی بود ، مصنفات خود را بزبان مردم - یعنی فارسی دری - نوشته است : از آن جمله‌است : زادالمسافرین[۶] ، جامع الحکمتین[۷] ، وجه دین[۸] ، گشایش و رهایش[۹] .

از مقایسهٔ آثار ناصر خسرو باآثار ابن‌سینا اصطلاحات علمی و فلسفی بسیار بدست می‌آید که هردو دانشمند بکار برده‌اند ، اینك نمونهٔ آنها :

آرمیده [ساکن] (دانشنامه . طبیعی ص ۷) (جامع الحکمتین ص۱۳۳) ، آمیزش [اختلاط ، مزج] (دانشنامه . طبیعی ص ۷۵ ، ۷۸) (جامع الحکمتین ص ۱۳۰) ، انبازی [شرکت] (دانشنامه . منطق ص ۶۲ ؛ طبیعی ص ۱۲۰ ؛ الهی ص۳ ، ۴۹) (جامع الحکمتین ص ٤٤) ، اندریابنده [مدرك] (دانشنامه الهی ص ۱۰۲ ، ۱۰۸) (جامع الحکمتین ص۵۶ ، ۶۶ ؛ زادالمسافرین ص۲٤) ، اندریافتن [ادراك] (دانشنامه . منطق ۶، طبیعی ص ۱۰۲ ، ۱۰٤ ، ۱۱۱ ، ۱۱۹ ؛ الهی ص ۱۰۵ ، ۱۰۶ ، ۱۰۸) (جامع الحکمتین ص ۲۵۶) ، انگاشتن [فرض کردن] (دانشنامه . منطق ص ۱۲۲) (جامع الحکمتین ص۱۶)، بخواست [بالاراده] (دانشنامه. الهی ص۱۳۲، ۱۵۱) (جامع الحکمتین ص ۵۱) ، برسو [جهت علو] (دانشنامه . الهی ص۲۷ ، ۱۰۹ ، ۱۲۱ ، ۱٤۳ ، ۱٤٤ ؛ طبیعی ص۶۵، ۱۰۲ ، ۱۳۳) (جامع الحکمتین ص۱٤۸) ، بسودن و بساوِیدن [لمس کردن] دانشنامه . طبیعی ص ۲٤ ، ۲۵ ، ٤۶ ، ٤۷ ، ۵۰ ، ۸۷) (جامع الحکمتین ص ۲۸۵ ؛ زادالمسافرین ص ۱۷) ، بسودنی [ملموس] (دانشنامه . طبیعی ص ۲۹) (جامع الحکمتین ص ۲۸٤) ، بسیاری [کثرت ، تعدد] دانشنامه . الهی ص ٤۷ ، ۷۳ ، ۷۹ ، ۸۱ ، ۸۶ (زاد المسافرین ص ۱۷۶) ، بویایی [شامه] (دانشنامه . طبیعی ص ۸۲) جامع الحکمتین ص ۲۸۲ ، بوییدنی [مشموم] (دانشنامه . طبیعی ۲۹) (جامع الحکمتین ص۲۸٤) ، بینایی [باصره] (دانشنامه . طبیعی ص ۸۲) (جامع الحکمتین ص ۵۶ ، ۱۹۹ ، ۲۸۲) ، پذیرا [قابل] (دانشنامه . الهی ص ۷ ، ۹ ، ۱۰ ، ۱۵ ؛ طبیعی ص ۱۵ ، ۱۷ ، ٤۸) (جامع الحکمتین ص ۱۹۵) ، پرورش [تربیت] (دانشنامه . طبیعی ص ۷۹؛ منطق ص ۷) (جامع الحکمتین ص ۲۰۸)، جنبش [حرکت] (دانشنامه . الهی ص ۳ ، ۷ ، ۳۲ ، ٤۷ ، ۱٤۵ ؛ طبیعی ص ۳ ، ٤ ، ۷ ، ۱۹ ، ۲۱ ، ۹۵) (زادالمسافرین ص ۱۲۰) ، چرایی [علت] (دانشنامه . الهی ص۳٤؛ منطق ص ۱۵۲) (جامع الحکمتین ص ۷ ، ۱۰ ، ۱۲ ؛ و قس : زادالمسافرین ص ۳۱٤) ، چشایی [ذائقه]

---

۱ - رك : مقدمهٔ آقای تقی‌زاده بردیوان ناصرخسرو چاپ تهران ۱۳۰٤ - ۱۳۰۷ ص و .

۲ - ای فتنه بر علوم فلاطونی	این تاج علمهای فلاطون است .
آن فلسفه است و این سخن دینی	این شکر است و فلسفه هپیون است .
(دیوان ناصرخسرو ص ۶۵) .

۳ - رك : جامع الحکمتین مصحح ه . کربین و م . معین . تهران ۱۳۳۲ ص ۱۸ .

٤ - ناصرخسرو اسمعیلی و حجت جزیرهٔ خراسان بود، درصورتیکه ابن‌سینا چنانکه در سرگذشت خود گفته باپدر و برادر خویش - که‌اسمعیلی بودند - مخالفت داشت (سرگذشت ابن‌سینا. بقلم خود او وشاگردش ابوعبید . ازانتشارات انجمن‌دوستداران کتاب . تهران ۱۳۳۱ ص ۱) .	۵ - رك : مقدمهٔ دیوان ناصرخسرو بقلم تقی‌زاده ، ص لح .

۶ - بتصحیح محمد بذال الرحمن . برلین ۱۳٤۱ قمری .

۷ - بتصحیح هنری کربین و محمد معین . تهران ۱۳۳۲ .

۸ - از انتشارات کاویانی . برلین (بدون تاریخ) .	۹ - باهتمام سعید نفیسی . بمبئی .

(دانشنامه . الهی ص ۸٦) (جامع الحکمتین ص ۲۸۲) ، چشیدنی [مـذوق] (دانشنامه . طبیعی ص ۲۹) (جامع الحکمتین ص ۲۸٤) ، چه چیزی [ماهیت] (دانشنامه . منطق ص ۲۰) (جامع الحکمتین ص ۱۲٤ . ۱۲۵ ؛ وجه دین ص ۲٤۸ ؛ زادالمسافرین ص ۱۵٦) ، خواست [اراده] (دانشنامه . الهی ص ۵۷ ، ۵۸ ، ۷۲ ، ۹۳ ، ۹٤ ، ۹۷ ؛ طبیعی ص ۷ ، ۸۱) (جامع الحکمتین ص ۸۸ ؛ زادالمسافرین ص ۳۷ ، ۵۷) ، رونده [نامی نبات] (رگ‌شناسی ص ٤) (جامع الحکمتین ص ۱۵۲) رهایش [نجات ، خلاص] (دانشنامه ؛ طبیعی ص ۵٦) (جامع الحکمتین ص ۲۱۲ ، ۲۲۵ ، ۲۸۸ ؛ گشایش و رهایش ص ۱) ، زایش [تولید] (دانشنامه . الهی ص ۱٤۹ ، ۱٦۲ ، ۱٦۵ ؛ طبیعی ص ۸۰) (جامع الحکمتین ص ۸۲) ، زیانکار [مضر] (دانشنامه الهی ص ۱۰۲) (جامع الحکمتین ص ۱۷۵ ، ۲۰۵) ، سپسی [تأخر] (دانشنامه . الهی ص ۵۰ ، ۵۸ ، ٦۰ ، ۷۸ ، ۱۲٦ ، ۱۲۸) (جامع الحکمتین ص ۲٤۳) ، شمار [عدد] (دانشنامه . الهی ص ۲۷ ، ۳۳ ، ٤٤ ؛ منطق ص ۱۳ ، ۱٤ ، ۱٦ ، ۲۰) (جامع الحکمتین ص ۵ ، ۹٦) ، شنوایی [سامعه] (دانشنامه . طبیعی ص ۸۲) (جامع الحکمتین ص ۱۰ ، ۵٦ ، ۲۵۲ ، ۲۸۲) ، گراینده [متمایل] (دانشنامه . الهی‌ص۱۲۹ ؛ طبیعی ص ٦۰) (جامع الحکمتین ص ۲۵۹) ، مایه [ماده] (دانشنامه . الهی ص ۳ ، ۱۰ ، ۲۳ ، ٤۸ ، ۱۵۳) (جامع الحکمتین ص ۱۹ ، ۲۲٦) میانجی [واسطه] (دانشنامه . الهی ص ۳۸ ، ٤۹ ، ۱۵٤ ؛ طبیعی ص ٤٦ ، ۸۰ ، ۸٤ ، ۹۱) (جامع الحکمتین ص ۷۸ ، ۸۰ ، ۱۳۹) ، میانگین [وسط ، متوسط] (دانشنامه . الهی ص ۱٦ ، ۱۷ ، ۱۸ ، ۲۲) (جامع الحکمتین ص ۲۲۷) ، نگرنده [بیننده ، باصره] (دانشنامه . طبیعی ص ٤۷) (زادالمسافرین ص ۱۷۲) ، نهاد [وضع ، طبع] (دانشنامه . الهی ص ۲۹ ، ۳۰ ، ۵۱ ؛ طبیعی ص ۷ ، ۸ ؛ منطق ص ۳) (جـامع الحکمتین ص ۱٦۰ ؛ زادالمسافرین ص ۹۱) .

علاوه برین لغات مشترك ، ناصرخسرو لغات پارسی یا مرکب از پارسی و تازی بسیار در آثار خود بکار برده است ، از آن جمله است :

افزاینده [نامی ، نمو کننده] (جامع الحکمتین ص ۱۵۲) . امر پذیر [قبول کنندهٔ امر و فرمان] (جامع الحکمتین ص ۷۸) ، اندر کشنده [جاذب] (جامع الحکمتین ص ۱٦۷) ، اندر کشیدن [جـذب] (جامع الحکمتین ص ۱٦۷) ، باریك‌اندیش [دقیق‌الفکرة] (جامع الحکمتین ص ۱۷) . با شاننده [موجد خالق ، فاعل] (زادالمسافرین ص ۱۱٤) ، بایسته [لازم] (جامع الحکمتین ص ۲۸۹) بپـای کردگان [قوائم] (زادالمسافرین ص ۳۳۰) ، برشونده [صاعد ، بـالا رونده] (زادالمسافرین ص ۳٦) ، بناخواست [بلااراده] (جامع الحکمتین ص ۵۱) ، بودش [وجـود] (جـامع الحکمتین ص ۵۲ ، ۷۰ ، ۷۷ ، ۸۸ ؛ زادالمسافرین ص ۲٦٤) ، بوینده [شامّه ، بوی کننده] (جامع الحکمتین ص ۲۵۲ ؛ زادالمسافرین ص ۱۸) ، پدید آرنده [موجد] (جامع الحکمتین ص ۲ ، ۲۱۵) ، پذیرنده [قابل] (جـامع الحکمتین ص ۲٦۳) ، چرایی جوی [جویندهٔ علت] (جامع الحکمتین ص ۱۰) ، چشم زخم [لمح البصر ، لحظه] زادالمسافرین ص ۳) ، چونی [کیفیت] (جامع الحکمتین ص ٤٤) ، خدای نفس [ذونفس] (جامع الحکمتین ص ۹۹) خداوند تأویل [صاحب تأویل ، امام] (جامع الحکمتین ص ٦۱ ، ۸۰ ، ۱۱۵) ، خداوند تأیید [صاحب تأیید ، امام] (جامع الحکمتین ص ۲۱٤) . خداوند منطق [واضع منطق ، ارسطو] (جـامع الحکمتین ص ۷٤ ، ۸۱) ، دانش جوی [طالب علم] (جامع الحکمتین ص ۱۱) ، رونده [رایج] (جامع الحکمتین ص ۸۳) . رونده [سیاره] (جامع الحکمتین ص ۱۲ ، ۲۷٤) ، زمان درنگ [بقاء مطلق ، دهر] (جامع الحکمتین ص ۱۱۸) ، زیربدن [سقوط ، بزیر آمدن] (زادالمسافرین ص ٤۲) . ساختگی [اتحاد ، سازش] (زادالمسافرین ص ۳۷۵) ، سنگ آهن کش [آهن ربا] (جامع الحکمتین ص ۱٦٦) ، سیب گری [تولید سیب] (جامع- الحکمتین ص ۲٤۲) ، صورت پذیر [قابل‌صورت] (جامع الحکمتین ص ۱۱۱) ، صورتگر [مصوّر] جامع الحکمتین ص ۱۲٤ ، علم‌پذیر [قابل علم] (جامع الحکمتین ص ۲۰۷) ، علم‌جوی [طالب علم ، دانش‌جوی] (جامع الحکمتین ص ۱۲) ، کاربندنده [آمر ، کارفرما] (زادالمسافرین ص ٤۱۰) ، کارپذیر [منفعل] (زادالمسافرین ص ۱۲۷) ، کار کن [فاعل ، مؤثر] (زادالمسافرین ص ۱۲۱ ، ۱۲۲) ، کارگر [مؤثر]

(جامع‌الحکمتین ص ٧٢) ، کاهش (نقص ، نقصان] (زادالمسافرین ص ٢) . کنجد گری [تولید کنجد] (جامع‌الحکمتین ص ٢٤٢) ، گردنده [سیّاره] (جامع الحکمتین ص ١٥) ، گرونده [مؤمن] (جامع‌الحکمتین ص ١٦٣) ، گزاردن [شرح ، بیان ، تفسیر] (جامع الحکمتین ص ١٨٧ ، ٢٦٣) ، گزارنده [شارح ، مفسّر] (جامع‌الحکمتین ص ١١٥ ، ٢٦٣) ، مردم ابداعی [انسان مبدَع] (جامع الحکمتین ص ٨٣) ، معنی گزار [شارح معنی] (جامع الحکمتین ص ٢٠٢) ، منی [انیت] (جامع الحکمتین ص ٩٧ ، ٩٩ ، ١٠١ ، ١٠٢) ، ناجایگیر [لامکان] (جامع الحکمتین ص ١٣٢) ، ناگذرنده [باقی] (جامع الحکمتین ص ١١٨) ، نفس ستوری [نفس حیوانی] (جامع‌الحکمتین ص ٥٩) ، نفس سخنگوی [نفس ناطقه] (جامع‌الحکمتین‌ص٩) نور پذیر [قابل نور] (جامع‌الحکمتین ص ١٩٥ ، ١٩٨) ، نوردهنده [منیر] (جامع الحکمتین ص ١٩٨) ، هست اول [موجود اول] (جامع الحکمتین ص ١٤٨) ، هست کننده [موجد] (جامع الحکمتین ص ١٤٧ ، ٢١٧) .

ب ـ غزالی

یکی از بزرگترین دانشمندان نیمهٔ دوم قرن پنجم هجری ، حجّة الاسلام امام ابوحامد محمد بن محمدبن محمد غزالی (٤٥٠ ـ ٥٠٥) است .

هرچند غزالی کتاب تهافت‌الفلاسفه را[1] دربطلان عقاید وتناقض آراءِ فلاسفه تألیف کرده‌است ، خوداز فلسفه اطلاع بسیار داشته ، ودرآثار ارسطو و فارابی وابن‌سینا و رسائل اخوان الصفا تدقیق کرده بود تا بکنه عقاید حکما پی برد[2] . اوخود گوید : کسانی که فلسفهٔ ارسطو را برای ما نقل وترجمه کرده‌اند ، غالباً مطالب را تحریف کرده و چیزی از پیش خود ساخته‌اند . درمیان فلاسفهٔ اسلامی تنها بدوتن استاد بزرگ فارابی و ابن‌سینا اطمینان داریم که مطالب فلسفه را بهتر وصحیح تر ازهمه کس نقل وتحقیق کرده‌اند . این است که عمدهٔ نظر ما بفلسفهٔ معلم اول یعنی ارسطاطالیس است ازطریق روایت وتحقیق فارابی وابن‌سینا[3] .

مهمترین تصنیف غزالی بفارسی ، کیمیای سعادت (مؤلف بین سالهای ٤٩٠ ـ ٥٠٠) است[4] ، و آن کتابی است دراعمال دینی واخلاق ، وبدیهی است که اصطلاحات دینی‌عربی درآن بسیاراست ، مع‌هذا تعدادی لغات پارسی ومرکب از پارسی وتازی درآن دیده میشود . از مقایسهٔ آثار فارسی ابن‌سینا با کیمیای سعادت، میتوان لغات علمی وفلسفی مشترکی بدست‌آورد ، که ازآن جمله است :

انباز [شریك] (دانشنامه . الهی ص ٤٩) (کیمیای سعادت ج ١ ص ١١٨) ، جان [نفس ، روح] (دانشنامه . طبیعی ص ١٠٢ ؛ رگ شناسی ص ٥) (کیمیای سعادت ج ١ ص ١٠) ، جنبانیدن [تحریك ، حرکت دادن] (دانشنامه . الهی ص١٢٥ ، ١٤٤ ، ١٤٦) (کیمیای سعادت ج ١ص ٤٨) ، چگونگی [کیفیت] (دانشنامه . الهی ص ٢٨) (کیمیای سعادت ج ١ ص٤٧) ، خواست [اراده] (دانشنامه . الهی ص ٥٧ ، ٥٨ ، ٧٢ ، ٩٣ ، ٩٤ ، ٩٧ ؛ طبیعی ص ٧ ، ٨١) (کیمیای سعادت ج١ ص١١٩) ، گوهر [جوهر] (دانشنامه . الهی ص ١١ ؛ منطق ص ٦٩ ؛ طبیعی ص ٥،٢) (کیمیای سعادت ج١ ص ٢٠ ، ٢٦) ، هستی [وجود] (دانشنامه . الهی ص ٨ ، ٢٤ ، ٣٦ ، ٦٥) (کیمیای سعادت ج١ ص ١١) .

وبرین قیاس لغات و ترکیبات دیگری در کیمیای سعادت آمده که در آثار ابن‌سینا دیده نشده ، از آن جمله است :

بزرگ خویشتنی [خود را بزرگ انگاشتن] (کیمیای سعادت ج ١ ض ١٩) ، بزه کار [اثیم] (ایضاً ص ١٣٠) ، بهشت روحانی [جنت روحانیه] (ایضاً ص٧٩) ، بی‌چگونگی [عدم کیفیت] (ایضاً ص ٤٧) ، بی‌چگونه [بدون کیف] (ایضاً ص٤٧) ، بی‌چون [بدون کیف] (ایضاً ص٤٧) ، بی چونی [عدم کیفیت]

---

١ ـ تهافت‌الفلاسفه ، با خلاصهٔ لاتینی وفهرست توسط Maurice Bouyges در بیروت مطبعهٔ کاتولیکیه بسال ١٩٢٧ م . بچاپ رسیده است .

٢ ـ غزالی نامهٔ . جلال همائی . تهران ١٣١٥ ـ ١٣١٨ ص ٣٤٥ .

٣ ـ ایضاً ص ٣٤٧ .

٤ ـ این کتاب در دومجلد بسعی واهتمام احمد آرام درتهران ١٣١٩ بطبع رسیده است .

(ایضاً ص ۴۷) ، بینا [بصیر] (ایضاً ص ۱۲۰) ، پارسا [متقی] (ایضاً ص ۱۳۱) ، پندار [وهم] (ایضاً ج ۲ ص ۷۳۷ ببعد) ، تخلیط گـر [مغالطه کار] (ایضاً ج ۲ ص ۱۵) چونی [کیفیت] (ایضاً ص ۴۷) ، دوزخ روحانی [جهنم روحانی] (ایضاً ص ۹۸) ، سخن چیدن [نمامی کردن] (ایضاً ج ۲ ص ۵۹۰) ، شنوا [سمیع] (ایضاً ج ۱ ص ۱۲۰) ، کیدآوری [مکروحیله] (ایضاً ص ۱۹) ، نا یافته [معدوم] (ایضاً ص ۴۶) ، نمود گار [نمونه ونشان] (ایضاً ص ۲۶ ، ۲۸ ، ۲۹) ، یافته [موجود] (ایضاً ص ۹۴) .

ج - افضل الدین کاشانی

یکی ازحکیمان بنام قرن ششم، افضل الدین محمدبن حسن مرقی کاشانی معروف به بابا افضل است[۱] . وی تألیفات بسیار بزبان فارسی دارد کـه از آن جمله است : مدارج الکمال ، ره انجام نامه ، ساز و پیرایهٔ شاهان پرمایه ، رسالهٔ تفاحه ، عرض نامه ، جاودان نامه ، ینبوع الحیاة[۲] ، المفید للمستفید ، منهاج المبین ، مبادی موجودات ، رسالهٔ نفس وغیره .

افضل الدین خود حکیم بود وطبعاً بکتب حکیمان اسلام از جمله ابن سینا توجـه داشته است . از مقایسهٔ آثار فارسی او با آثار فارسی ابن‌سینا لغات مشترك بسیار بدست می‌آید ، از آن جمله است[۳] :

آرمیده [ساکن] (دانشنامه . طبیعی ص۷) [ره‌انجام نامه‌ص۷۱ ؛ سازوپیرایه ص۸۳) ، انبازی [شرکت] (دانشنامه . الهی ص۳ ، ۴۹) (مدارج الکمال ص۱۰) ، بویایی [شامه] (دانشنامه . طبیعی ص۸۲) (جاودان نامه ص۲۴) ، بینائی [باصره] (دانشنامه . طبیعی ص ۸۲) مدارج الکمال ص ۱۵ ؛ جاودان نامه ص ۲۳ ، ۲۴) ، پوشیدگی [استار] (دانشنامه . منطق ص۲۸) (مدارج الکمال ص۶) ، پذیرا [قابل] (دانشنامه . الهی ص ۷ ، ۹ ، ۱۰ ، ۱۵) (رسالهٔ تفاحه ص۱۷۳) ، پذیرائی [قبول] (دانشنامه . الهی ص۱۴ ، ۴۷) (رسالهٔ تفاحه ص ۱۷۳) پیوستگی [اتصال] دانشنامه . الهی ص ۱۵ ، ۱۳۳) (مدارج الکمال ص ۱۳ ؛ عرض‌نامه ص ۱۶۲) ، جنبانند [متحرك](دانشنامه . الهی ص۹۷ ، ۱۲۵ ، ۱۳۱) (مدارج الکمال ص۱۸) ، جنبش [حرکت] (دانشنامه . طبیعی ص۳ ، ۴ ، ۷ ، ۱۹) (جاودان‌نامه ص۳۵) ، چرایی [علت] (دانشنامه . الهی ص۳۴) (مدارج الکمال ص۴۷) ، چهار سویی [چهار گوشه بودن ، مربع بودن] (دانشنامه . الهی ص ۲۲۹) (مدارج الکمال ص۱۲) ، دانسته [علم ، معلوم] (دانشنامه . منطق ص۹ ، ۵۹) (عرض نامه ص۲۰۱ ، ۲۰۳) ، درازی [طول] (دانشنامه . الهی ص۱۱ ، ۱۲ ، ۱۳ ، ۲۹ ، ۳۸) (مدارج الکمال ص۱۱) ، روینده [نامی ، نبات] (رگ‌شناسی ص۴) (مدارج الکمال ص۱۴) ، زبرین [فوقانی] (دانشنامه . منطق ص۹۳) (عرض نامه ص۱۶۳) ، زیرین [تحتانی] (دانشنامه .منطق ص۹۲) (عرض نامه ص۱۶۳) ، سبکی [خفت] (دانشنامه . طبیعی ص۸۳) (جاودان نامه‌ص۳۵) ، شمار [اندازه، عدد](دانشنامه . منطق ص۱۳ ، ۱۴ ، ۱۶ ، ۲۰ ؛ الهی ص۲۷ ، ۳۳ ، ۴۴) (جاودان‌نامه ص۳۳ ، شناخت [معرفت] (دانشنامه) . طبیعی ص۱) (جاودان نـامه ص۳۲) ، شنوایی [سامعه](دانشنامه . طبیعی ص۸۲) (مدارج الکمال ص۱۵) ؛ جاودان نامه ص۲۷) ، کرده [مفعول ، محدث] (دانشنامه . الهیات ص۶۹ ، ۷۱) (رسالهٔ تفاحه ص۱۷۹)، کنش [فعل] دانشنامه . الهی ص۱ ، ۲۹ ، ۵۶ ، ۹۹ ؛ منطق ص ۲۹) (عرض نامه ص۱۷۹ ، ۱۸۳ ؛ ره‌انجام نامه ص۷۵) ، کننده [فاعل](دانشنامه . الهی ص۷۳) (رسالهٔ تفاحه ص۱۷۹) ، گرانی [نقل] (دانشنامه . الهی‌ص۴۵ ، ۵۶، ۸۹، ۱۲۶ ، ۱۲۷) (مدارج الکمال ص۱۲ : جاودان نامه ص۳۵) ، گردی [دایره بودن] (دانشنامه . الهی ص۱۶ ، ۲۹ ، ۳۵) (مدارج الکمال ص۱۲) ، گوهر [جوهر] (دانشنامه . طبیعی ص ۲ ، ۵) (جـاودان نامه ص۳۷ ؛ ساز وپیرایه ص۸۳) ، گویا [ناطق] (دانشنامه . منطق ص۸) (ساز وپیرایه ص۸۳) ، [ماده] (دانشنامه . الهی ص ۳ ، ۱۰ ، ۲۳ ۸۴) (عرض نامه ص ۱۵۶) ، مردمی [انسانیت] (دانشنامه . الهی ص ۳۳ ، ۴۳ ، ۱۶۱)

---

۱ - رك : مقدمهٔ سعید نفیسی برر باعیات باباافضل کاشانی . تهران ۱۳۱۱ . ۲ - این هفت رساله بعنوان مصنفات افضل الدین جلد اول بهمت مجتبی مینوی ویحیی مهدوی در تهران ۱۳۳۱ (انتشارات دانشگاه تهران شمارهٔ ۱۳۸) بچاپ رسیده است و جلد دوم نیز تحت طبع است . ۳ - نمرات اشاره بصفحات مصنفات افضل‌الدین مصحح آقـایان مینوی و مهدوی است بجز جاودان نامه که ازروی طبع مصحح حاج سیدنصرالله تقوی چاپ تهران ۱۳۱۲ یادداشت شده .

(ره‌انجام نامه ص ٦٦) ، نام [اسم (دستوری)] (دانشنامه : منطق ص ٢٩) (ساز وپیرایه ص ٦٨) ، نهاد [وضع] (دانشنامه . طبیعی ص١٨،٧) (جاودان نامه ص٣٥) ، نیرو [قوت] (دانشنامه . طبیعی ص ٥٠) (رساله تفاحه ص ١٢٣) ، هستی [وجود] (دانشنامه . الهی ص٨ ، ٢٤ ، ٣٦ ، ٦٥) (مدارج الکمال ص٦ ؛ جاودان نامه ص٣٢ ، ١٣٤) ، یافت [ادراك ، وجدان] (دانشنامه . الهی‌ص١٤٦ ، ١٤٧) (ره‌انجام نامه ص٥٨) .

وبرین قیاس افضل الدین لغات وتر کیبات دیگری در آثار خود آورده که بدان صورت در آثار ابن سینا نیامده :

آمیختگی [مزج ، خلط] (عرض نامه ص ١٦٩) ، اجرام سپهری [اجرام سماوی] (ره انجام نامه ص٧٧) ، اندیشه گر [متفکر] (مدارج الکمال ص٣) ، انگیزش [تحریك ، تحریض] (عرض نامه ص ١٤٧) ، باخرد [ذوعقل] (عرض‌نامه ص٢١٧) ، بستگی [تعلق] (مدارج الکمال ص ١٣) ، بودن [وجود] (ره‌انجام نامه ص٥٨) ، بوشن [وجود][1] مدارج الکمال ص١٣) ، بی خرد [غیرذی‌عقل] (غرض‌نامه‌ص٢١٧ ، پایندگی [قدمت ، ابدیت] (جاودان نامه ص ٣٧) ، پژوهنده [باحث ، متتبع] (ره انجام نامه ص٥٥) ، پنهانی [خفا] (مدارج الکمال ص ٥) ، پیدایی [ظهور ، آشکار شدن] (مدارج الکمال ص ٥ ، ٦ ، ٢٨) ، جان گویا [نفس ناطقه] (ساز وپیرایه ص٩٢)[2] ، جانوری [حیوانیت] (ره‌انجام‌نامه‌ص٦٦) ، جز گوهر [غیر جوهر] (سازوپیرایه ص٣) ، جنبش بخواست [حرکت‌ارادی] (جاودان نامه ص٦٤) ، جنبندهٔ‌بخواست [متحرك بالاراده] (ره‌انجام نامه ص٥٧) ، چونی [کیفیت] (عرض نامه ص١٥٥] ؛ مدارج الکمال ص٤٧) ، خرد سخن گوی [عقل ناطق] (جاودان نامه ص٤٢) ، خستو [مقر ، معترف] (رسالهٔ تفاحه ص١١٥) ، خواستاری [شوق] (مدارج الکمال ص١٤) ، خود [نفس] (ره انجام‌نامه ص٦٥) ، دانستگی [علم] (عرض‌نامه ص٢٠١ ، ٢٠٢) ، دانشجوی [طالب علم] (رسالهٔ تفاحه‌ص١٢٣ ؛ عرض‌نامه ص١٥٠) ، دشخواریاب [صعب الوصول] (ساز وپیرایه ص٩٥) ، رستنی [نبات] (مدارج الکمال ص١٤) ، سخن گوی [ناطق] (جاودان نامه) ص ٤٢) ، شکافته [ناشی شده] (ساز و پیرایه ص٨٦) ، صورت نمای [متجلی بصورت] جاودان نامه ص ٥٥) ، علم شمارش [علم اعداد] (جاودان نامه ص٣٣) ، فرزانگی [حکمت] (رسالهٔ تفاحه ص ١١٩) ، قوت آگهی ویابندگی [قوهٔ ادراك] (مدارج الکمال ص١٤ ،) کارگر [فاعل ، مؤثر] (عرض‌نامه ص ١٧٩ ، ١٨٠) ، کارگری [تأثیر] (جاودان نامه ص٣٢) ، کاهانیدن [تنقیص] (مدارج الکمال ص١٣) ، کردگی [منفعلی] (عرض نامه ص١٨٣) ، گش [مرتین (صفرا وسودا)] (رسالهٔ تفاحه ص١١٦) ، گنجایی [گنجایش ، ظرفیت] (مدارج الکمال ص ٢) ، گوهر گوهران [جوهر الجواهر ، اصل‌الجواهر] (مدارج الکمال ص٤٦ ، مایهٔ مایه ها [مادة المواد] (ره انجام نامه ص٧٨) ، مایهٔ نخستین [مادهٔ اولی] (ره انجام نامه ص٧٨) ، ناگویا [غیر ناطق] (ساز و پیرایه ص ٨٣) ، ناپیدایی [عدم ظهور] (مدارج الکمال ص٢٨) ، نامدار (ذواسم (دستوری)] (ساز وپیرایه ص٨٦) ، نایابندگی [عدم‌ادراك] (عرض نامه ص١٤٧) ، نخستی [اولیت] (جاودان‌نامه ص٣٧) ، نفس رونده [نفس نامی] (عرض‌نامه ص١٨٣) ، نیرومند [قوی] (رسالهٔ تفاحه ص١٢٣) ، یابندگی [ادراك] (عرض‌نامه‌ص١٤٧ ؛ مدارج الکمال ص٣) ، یافتن [ادراك ، وجدان] (ره انجام نامه ص٥٨)[3] .

---

١ - پهلوی bavishn رك : اسم مصدر بقلم نگارنده . تهران ١٣٣٢ ص٩ . ٢ - قس : جان سخن گویا ، در اصطلاح ابن‌سینا (دانشنامه . منطق ص١٧) . ٣ - قس : اندریافتن ، در اصطلاح ابن‌سینا .

نصیرالدین طوسی[1]

۱ - کتب فارسی خواجه

در عصری که غالب دانشمندان ایر ن هنوز کتب علمی خود را بزبان تازی مینوشتند ، خواجه‌نصیر با تألیف کتب گرانبهای فارسی . خدمتی ارجمند بزبان و ادب ما انجام داد . از جملهٔ آثار فارسی او میتوان از کتب و رسایل ذیل نام برد .

۱ - حکمت

الف - حکمت نظری :

اساس‌الاقتباس (منطق)[2] ، مقولات عشر یا قاطیغوریاس[3] ، رسالهٔ اثبات واجب[4] ، رسالهٔ جبر واختیار[5] رساله در قسمت موجودات[6] ، آغاز و انجام در مبدأ و معاد یا کتاب تذکره[7] ، جواب اسئلهٔ اثیرالدین ابهری[8] ، رسالة فی‌النفی والاثبات[9] ، رساله در نعمتها و خوشیها و لذتها[10]

ب - حکمت عملی :

اخلاق ناصری[11] ، نصیحت‌نامه[12] ، ترجمهٔ کتاب اخلاق ناصرالدین محتشم[13] .

رسالهٔ رسوم پادشاهان قدیم وطرز گرفتن مالیات[14] .

۲ - هیئت ونجوم .

رسالهٔ معینیّه یا المفید در هیئت[15] ، و شرح آن‌نیزبقلم خوداو[16] ، و حلّ مشکلات آن‌هم بقلم او[17] ، زبدة الهیئة[18] ، شرح ثمرهٔ بطلمیوس‌یا ترجمةالثمرة فی احکام‌النجوم[19] ، مدخل فی علم‌النجوم (منظوم)[20] ، اختیارات مسیرالقمر (منظوم)[21] ، ترجمهٔ صورالکواکب عبدالرحمن صوفی[22] . سی فصل در تقویم[23] ، بیست باب در معرفت اسطرلاب[24] ، رساله در تقویم و حرکات افلاک[25] ، زیج ایلخانی[26] .

---

۱ - خطابه‌ای است که در کنگرهٔ خواجه نصیرطوسی ایراد شده‌است و سپس درمجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات تهران شمارهٔ ٤ سال‌سوم درج و جداگانه هم منتشر شده است . ۲ - بتصحیح مدرس رضوی جزو انتشارات دانشگاه تهران شمارهٔ ۱۲ سال ۱۳۲٦ چاپ شده ، و رك : احوال و آثار خواجه نصیرالدین . مدرس‌رضوی . از انتشارات دانشگاه تهران شمارهٔ ۲۸۲ سال ۱۳۳٤ ص . ۲٤۰ . ۳ - رك : مقدمهٔ اساس‌الاقتباس ص یه ؛ احوال و آثار ص ۲۹۷-۸ . ٤ - در مجموعهٔ رسائل خواجه نصیرالدین باهتمام مدرس رضوی جزو انتشارات دانشگاه تهران شمارهٔ ۳۰۸ سال ۱۳۳۵ (ص ۱-۷) چاپ شده . بطوریکه آقای مدرس در « احوال و آثار » ص ۳۱۰ نوشته‌اند دو رساله بنام « اثبات واجب » بخواجه نسبت داده شده است . ۵ - در مجموعهٔ رسائل ص ۷-۲۸ طبع شده ، و رك : احوال وآثارص ۲۹۹ . ٦ - در مجموعهٔ رسائل ص ۵۷-۲۸چاپ شده ، و رك : احوال وآثار ص ۲٦۱ . ۷ - این کتاب چهاربار بطبع رسیده و بار آخر باهتمام ایرج افشار جزوانتشارات دانشگاه تهران شمارهٔ ۳۰۱ سال ۱۳۳۵ چاپ شده است . ۸ - رك : احوال و آثار ص ۲۸۳ ببعد . ۹ - رك : احوال و آثارص ۳۱۲ . ۱۰ - رك : احوال و آثارص ۳۲۳ . ۱۱ - این کتاب بتازگی ازطرف دانشگاه پنجاب (پاکستان) طبع ومنتشر شده . منتخب اخلاق ناصری باهتمام جلال‌همائی ازطرف وزارت فرهنك ایران در تهران بسال ۱۳۲۰ طبع و منتشر شده ، و مقدمهٔ قدیم اخلاق ناصری هم بکوشش جلال همائی جزو انتشارات دانشگاه تهران شمارهٔ ۳۰۵ سال ۱۳۳۵ انتشار یافته است . ۱۲ - رك : مقدمه اساس‌الاقتباس ص یز . ۱۳ - رك : احوال و آثار ص ۳۰۲ ببعد . ۱٤ - درمجموعهٔ رسایل خواجه نصیرص ۲۸-۳۵ چاپ شده ، و رك : احوال وآثار ص ۲۹۵ . ۱۵ - رك : احوال وآثار ص ۲۲۲ ببعد ، این کتاب با دیباچه‌ای از محمدتقی دانش پژوه جزو انتشارات دانشگاه تهران شمارهٔ ۳۰۰ سال ۱۳۳۵ چاپ عکسی شده‌است . ۱٦ - رك : احوال وآثار ص ۲۲۳ ببعد . ۱۷ - رك : احوال وآثارص ۲۲۵ ؛ این کتاب نیزبا دیباچه‌ای‌ازمحمدتقی دانش‌پژوه جزوانتشارات دانشگاه‌تهران شمارهٔ ۳۰٤ سال ۱۳۳۵ چاپ عکسی شده‌است . ۱۸ - رك احوال و آثار ص ۲۲٤ ببعد . ۱۹- رك : مقدمهٔ اساس‌الاقتباس ص ید ، احوال و آثار ص ۲۳۱-۳۳ . ۲۰- رك احوال و آثار ص ۲۲۸ . ۲۱ - رك : ایضاً ص ۳۰٦ ببعد . ۲۲ - رك : ایضاً ص ۲۲۸ - ۹ . ۲۳ - رك : ایضاً ص ۲۲۵ ببعد . ۲٤ - رك : ایضاً ص ۲۳۵ . ایی کتاب جزو انتشارات دانشگاه تهران شمارهٔ ۳۰۷ سال ۱۳۳۵ منتشر شده است . ۲۵ - رك : احوال وآثار ص ۳۰۷ . ۲٦ - رك : بهار : سبك شناسی ج ۳ ص ۱۰۹ ، احوال و آثار ص ۲۳۳ ببعد .

۳ ـ ریاضیات : رساله در حساب[۱] .

۴ ـ علوم طبیعی :

رساله در تحقق قوس قزح[۲] ، رساله در صفات جواهر و خواص احجار یا جواهر نامه یا تنسق نامه[۳] ، رساله در بیان صبح کاذب[۴] .

۵ ـ علوم دینی :

رساله بروفق مشرب تعلیمیان[۵] ، فصول نصیریه[۶] ، رساله در تولا وتبرا بمشرب تعلیمیان[۷] .

۶ ـ علوم مکنونه :

رساله در رمل[۸] ، رساله در احکام دوازده خانهٔ رمل[۹] ، اختصاری از رسالهٔ رمل[۱۰] ، رسالهٔ استخراج خبایا[۱۱] ، حکم کردن بر شانهٔ گوسفند وغیره[۱۲] .

۷ ـ فنون ادب

معیار الاشعار یا عروض فارسی[۱۳] ،

۸ ـ تاریخ :

ذیل جهانگشا (مختصری در شرح فتح بغداد بدست هولاگو)[۸۴] .

۹ ـ جغرافی :

ترجمهٔ مسالك وممالك (ترجمهٔ صورالاقالیم)[۱۵] .

۱۰ ـ تصوف :

اوصاف الاشراف درسیر وسلوك[۱۶] .

رسالهٔ سیر و سلوك بمذاق اسماعیلیه (منسوب بخواجه)[۱۷] .

۲ ـ مختصات کتب فارسی خواجه

در قرن هفتم کتب علمی هنوز مانند قدیم ساده و روان و موجز است و اثر سبك متقدمان در آن هست .

پیشاهنگ دانشمندان این دوره ملك‌الحکماء نصیرالدین محمدبن محمد طوسی (۵۹۷-۶۷۲) است که آثار فارسی او از بهترین نمونه‌های کتب علمی قرن مزبور است . مهمترین تألیف خواجه بپارسی ترجمه و تهذیب طهارة الاعراق تألیف ابن مسکویه است که به اخلاق ناصری شهرت دارد[۱۸] .

لغات فارسی ـ خواجه نصیر بعکس ابن‌سینا درصدد ترجمه وایجاد لغات واصطلاحات فارسی بجای لغات و اصطلاحات عربی برنیامده ، بلکه همان لغات معمول عصر خود را بکار برده است . اینك مقایسه‌ای بین لغاتی که در آثار فارسی این دو بزرگ مرد آمده :

۱ـ رك : احوال و آثار ص ۲۲۰-۲۱ . ۲ـ رك : ایضاً ص ۲۳۵ . ۳ـ رك : ایضاً ص ۲۹۰ ، و رك : مینوی . مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات (تهران) ۳ : ۱ ص ۱۱ . ٤ـ رك : احوال و آثار ص ۲۲۵ . ۵ـ در مجموعهٔ رسائل ص ۳۶-۵۵ طبع شده . ٦ـ رك : احوال و آثار ص ۲٤۹ ببعد . این کتاب در سال ۱۳۱۳ در تهران طبع شده و نیز با ترجمهٔ تازی آن بکوشش محمدتقی دانش‌پژوه جزو انتشارات دانشگاه تهران شمارهٔ ۲۹۸ سال ۱۳۳۵ چاپ و منتشرشده‌است ۷ـ رك : احوال و آثار ص ۳۲۳ . ۸ـ رك : ایضاً ص ۲۹۵ . ۹ـ رك : ایضاً ص ۲۹٦-۷ . رك : ایضاً ص ۲۹۷ . ۱۱ـ رك : ایضاً ۲۹۷ . ۱۲ـ رك : ایضاً ص ۳۲۰ . ۱۳ـ رك : ایضاً ص ۲۹۲-۹٤ ؛ این کتاب در تهران بسعی نجم‌الدوله در سال ۱۳۲۰ قمری بطبع رسیده است . ۱٤ـ در ذیل جهانگشای جوینی نقل شده است . رك : احوال و آثار ص ۲۹٤ ؛ بهار . سبك شناسی ج ۳ ۱۵۹ . ۱۵ـ رك : احوال و آثار ص ۳۱۷ . ۱٦ـرك ایضاً ص ۲۵۹ ببعد . متن این کتاب بهمت مرحوم حاج سید نصرالله تقوی در مطبعهٔ دولتی آلمان (برلین) در ۱۳۰٦ شمسی چاپ عکسی شده .

۱۷ـ رك : مقدمهٔ اساس‌الاقتباس ص یج ـ یح ؛ احوال وآثار ص ۳۲۲-۲۳ . متن این رساله در مجموعهٔ رسائل خواجه نصیر ص ۳٦-۵۵ بطبع رسیده . ۱۸ـ بهار . سبك‌شناسی ج ۳ ص ۱۵۸-۱٦۰ .

نصیرالدین	ابن‌سینا
مکان (مجموعهٔ رسایل چاپ مدرس ص ۲)	شاید بود (دانشنامه. الهی ص ۸۹،۱۱۴،۱۱۵،۱۱۶)[1]
حیوان (« « ص ۶)	جانور (دانشنامه. منطق ص ۸)
طول (« « ص ۳)	درازا (دانشنامه. الهی ص ۱۳،۲۴،۱۰۶،۱۳۸) / درازی (« . « ص ۱۱،۱۲،۱۳،۲۹،۳۸)
عرض (« « ص ۳)	پهنا (« . « ص ۱۳،۲۴،۲۸،۱۰۶)
فاعل (« « ص ۹)	کنا (« . « ص ۷۳)
فاعلیت (« « ص۱۳)	کنندگی (« . « ص ۷۱)
فعل (« « ص۳)	کنش (« . « ص ۲۹)
قبول کردن (مجموعهٔ رسایل چاپ مدرس ص ۵)	پذیرفتن (دانشنامه. الهی ص ۱۳۶ و غیره)
ماده (« « ص ۳)	مایه (« » ص ۳،۱۰،۲۳،۸۴،۱۵۵)
محدث (« « ص ۳)	کرده (« « ص ۶۹)
وجوب (اساس‌الاقتباس ص ۷۵،۱۰۰)	هر آینگی بودن (« « ص ۷)

پیداست که ابن‌سینا در استعمال لغات و اصطلاحات پارسی تعمّد داشته و در صورت لزوم ازساختن لغات نو کوتاهی نکرده است[2].

با اینهمه در آثار خواجه نصیر لغات و مصطلحات فارسی معمول عصر کم نیست و ما بعض آنها را در اینجا نقل میکنیم.

اندوهگن [غمگین] (اخلاق ناصری[3] ص ۱۰۴)، بار گرفتن [لقاح پذیرفتن] (اخلاق ناصری ص ۳)، باز پس نگریستن [بعقب نگاه کردن] (ایضاً ص ۱۲۶)، ببرگ داشتن [قوت دادن] (رسایل ص ۲۸)، بخواب گراییدن [قصد خوابیدن کردن] (اخلاق ناصری ص ۱۱۷)، بد دلی [ترس، جبن] (ایضاً ص ۸۷)، تخمدار (در مورد درختان) (ایضاً ص ۲)، چیز [شیء] (رسایل ص ۱۳)، خرامیدن [رفتن بناز و تکلف] (اخلاق ناصری ص ۱۲۶)، خدو [آب دهن] (ایضاً ص ۱۲۶)، خواست [اراده] (رسایل ص ۱۰، ۱۴) [قس: ابن سینا. دانشنامه. الهی ص ۵۷،۵۸،۷۲ و غیره]، درفشیدن [درخشید] (اخلاق ناصری ص ۴۹)، درودگر [نجار] (رسایل ص ۱۴) [قس: ابن‌سینا. دانشنامه. الهی ص ۵۴، ۵۵، ۶۹،۸۶]، دست باز گرفتن [دست کشیدن] (اخلاق ناصری ص ۱۲۸)، دست فرو گذاشتن [دست پایین انداختن] (ایضاً ص ۱۲۶)، دوش جنبانیدن [حرکت دادن شانه] (ایضاً ص ۱۲۶)، سبکساری [خفت، عدم تمکین و وقار] (ایضاًص ۲۱) شاید بودن [امکان] (رسایل ص ۱۱)، [قس: «شاید بودن» درابن سینا. دانشنامه الهی ص ۶۲، و «شاید بود بودن» ایضاً ص ۷]، شتابزدگی [تعجیل] (اخلاق ناصری ص ۲۲)، شکم‌پرست [بسیارخوار] (ایضاًص ۱۱۷)، کردن [فعل] (رسایل ص ۱۴) [قس: ابن‌سینا. دانشنامه. الهی ص ۶۹،۷۱]، گردن کژ کردن [کج نگاهداشتن گردن] (اخلاق ناصری ص ۱۲۶، گشتن دادن [بارور کردن مایهٔ آبستنی دادن (ایضاً ص ۳)، گوهر [جوهر] (رسایل ص ۳) [قس: ابن سینا. دانشنامه الهی ص ۱۱]، میوه‌دار [مثمر] اخلاق ناصری ص ۲)، نابودن [عدم] (رسایل ص ۱۱) [قس: «نابودن» درابن‌سینا. دانشنامه. الهی ص ۵۵،۵۸، ۶۷]، ناچیز [لاشیء] (رسایل ص ۲۳)، ناکردن [عدم فعل] (رسایل ص ۱۴) [قس: ابن‌سینا. دانشنامه. الهی ص ۵۵][4]، نیستی [عدم] (رسایل ص ۵) [قس: ابن‌سینا. دانشنامه. منطق ص ۴۱]، هستی [وجود] (رسایل ص ۲۵) [قس: ابن‌سینا. دانشنامه. الهی ص ۸، ۲۴، ۳۶، ۶۵]

---

۱ - خواجه نصیر هم بندرت «شاید بودن» ار بمعنی امکان برده (مجموعهٔ رسائل ص ۱۱).

۲ - رك: لغات فارسی ابن‌سینا، و تأثیر آنها درادبیات بقلم نگارنده که درمجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات ۲: ۲ چاپ وجداگانه هم‌منتشر شده است. ۳- مراد منتخب اخلاق ناصری مصحح آقای همائی است. ۴- باید یادآور شد که کلیهٔ این لغات و اصطلاحات در زبان پارسی سابقه دارد و هیچیك برساختهٔ خواجه نیست. ۵- از ذکر بقیهٔ مختصات کتب فارسی خواجه که متناسب بامقدمه لغتنامه نیست صرف‌نظر میکنیم.

فرقه آذر کیوان

در عصر صفوی یکی از روحانیان بزرگ زرتشتی بنام آذر کیوان ازمردم شیراز یا حوالی آن با گروهی ازمریدان خویش بهند ـ که در آن هنگام اکبرشاه (٩٦٣-١٠١٤) پادشاه آن سرزمین بود ودین الهی در آن سامان توسط وزیرش شیخ ابوالفضل رواج داشت ـ شتافت.

این دسته از زرتشتیان ایرانی ادبیاتی نسبةً وسیع بوجود آورده اند، که از آن میان فقط عدهٔ محدودی محفوظ مانده است.

کتابهای آنان حاوی مطالب مربوط بآیین زرتشتی است، ولی از آیینهای مانوی، بودایی وتصوف نیز ملهم میباشند.

آذر کیوان وپیروانش ببخش شمالی هندسفر کردند ودر پتنه اقامت گزیدند (اواخر قرن دهم هجری) فرقهٔ آذر کیوان خود را بنامهای «آبادیان» و «آذرهوشنگیان» و «یزدانیان» میخواندند.

مؤلفات فرقهٔ آذر کیوان ازین قرار است: جام کیخسرو از آذر کیوان، شارستان دانش و گلستان بینش تألیف فرزانه بهرام بن فرهاد، زرمشت افشار نوشتهٔ موبد سروش بن کیوان بن کامکار، ارژنگ مانی از فرزانه بهرام بن فرشاد، تبیرهٔ مؤبدی از مؤبد پرستار بن خورشید، بزم گاه ازشیدوش بن انوش، دساتیر که مدون حقیقی آن معلوم نیست، دبستان المذاهب منسوب بمؤبد شاه یاملا موبد[١].

این فرقه در ضمن کتب خود علاقه ای باستعمال لغات پارسی محض نشان داده اند. بدون شك، بزرگان این فرقه توجهی خاص باابن سینا داشته اند. در کتاب دبستان المذاهب نظرهفتم از تعلیم دوم بعنوان «گفتار در بیان احوال حضرت شیخ ابوعلی حسین بن عبدالله سینا» اختصاص داده شده است. در نظر دوم از تعلیم یازدهم، قول ابن سینا در بارهٔ معراج پیغمبر، بعنوان «بهترین تأویلات ازحضرت رئیس الحکماء بوعلی سیناست ...» آمده است؛ ازین رو بعید نیست که بخشی از لغات علمی و فلسفی فارسی را از آثار ابن سینا ـ مستقیماً یا مع الواسطه[٢] ـ استفاده کرده باشند. مقایسهٔ بین اصطلاحات پیروان فرقهٔ آذر کیوان و دانشنامهٔ علائی این نکته را تأیید میکند.

لغات مشترك

آخشیج [عنصر] (دانشنامه. الهی ص٤٧) (فرهنگ دساتیر ص٢٣٠)[٣]، افراز [بلند] (دانشنامه. طبیعی ص٦١) (فرهنگ دساتیر ص٢٣٢)، انباز [شریك] (دانشنامه. الهی ص٤٩) (دبستان المذاهب[٤] ص٥) (فرهنگ دساتیر ص٢٣٣)، [انبازی شرکت] (دانشنامه. الهی ص٣)، ٤٩؛ (طبیعی ص١٢٠؛ منطق ص٦٢) (دبستان المذاهب ص٥)، پذیرا [قابل، هیولی] (دانشنامه طبیعی ص١٤، ٢٧، ٤٨، ٦٢، ١٠٣، ١١٣؛ الهی ص٧، ٩، ١٠، ١٥) (فرهنگ دساتیر ص ٢٤٠)، جنبش [حرکت] (دانشنامه. الهی ص٣، ٧، ٣٢) (فرهنگ دساتیر ص٢٤٢، خواست [اراده] (دانشنامه. الهی ص٥٧) (فرهنگ دساتیر ص٢٤٤)، چگونگی [کیفیت] (دانشنامه. الهی ص٢٨) (فرهنگ دساتیر ص٢٤٢)، فرهنك [علم، تعلیم] (دانشنامه. الهی ص٣) (فرهنگ دساتیر ص٢٥٨)، کام [آرزو، مراد] (دانشنامه. میطق ص٢٩؛ الهی ص١، ٢٩، ٥٦، ٩٩) (فرهنگ دساتیر ص٢٦١)، کنش [فعل، عمل] (دانشنامه. الهی ص١، ٢٩، ٥٦، ٩٩؛ منطق ص٢٩) (فرهنگ دساتیر ص٢٦١)؛ گونه [قسم، جنس] (دانشنامه. منطق ص٥، ٢٠؛ الهی ص٤٩) (فرهنگ دساتیر ص٥، ٢٠).

لغات مأخوذ از آثار دیگران

علاوه برین، نویسندگان فرقهٔ مورد بحث از لغات پارسی که در مصنفات فاضلان دیگر آمده استفاده کرده اند ازاین قبیل است:

افزار [آلت، آلات] (فرهنگ دساتیر ص٢٣٢)، اند [شمار غیر معلوم (از سه تا نه)] (ایضاً ص٢٣٣) باد افراه [عقوبت وجزای افعال بد] (ایضاً ص٢٣٤)، باستان [قدیم] (ایضاً ص٢٣٥)، بخشایشگر [رحیم]

---

١ ـ رك: دائرة المعارف اسلام؛ دبستان المذاهب.
٢ ـ نگارنده براثر مقایسهٔ آثار این فرقه بادانشنامه بیشتر احتمال میدهد که متن دانشنامه در دسترس آنان نبوده است ومع الواسطه از اصطلاحات ابن سینا استفاده کرده اند.
٣ ـ رك: دساتیر چاپ مطبع دت پرشاد (هند).
٤ ـ رك: دبستان المذاهب چاپ بمبئی ١١٦٧ (در اصل شمارهٔ صفحات ندارد).

(ایضاً ص۲۳۵) ، بزه [گناه] (ایضاً ص۲۳۶) ، پاداش [مکافات نیکی وبدی] (ایضاً ص۲۳۷) ، پژوهش [تفحص وجستجو] (ایضاً ص۲۳۹) ، تاب [روشنی ، تابش] (ایضاً ص ۲۳۹) ، جاوید [دایم ، ابدی] (ایضاً ص ۲٤۱) ، چار گوهر [عناصر اربعه] (ایضاًص۲٤۲) ، درخش [برق ، فروغ ، روشنی] (ایضاًص۲٤٥) درفش [برق،روشنی] (ایضاً ص۲٤٥) ، دریافت [فهم وادراك] (ایضاً ص ۲٤٥) ، دوده [خانواده ، دودمان] (ایضاًص۲٤٥) ، رستنی [نبات] (ایضاً ص۲٤۷) ، رهبر [دلیل وبرهان وراهنما] (ایضاًص۲٤۸) ، زدودن [پاك ساختن ، ستردن] (ایضاً ص۲٤۸) ، سپهر برین [آسمان علوی ، آسمان نهم] (ایضاً ص۲۵۰) ، ستاره شمر [منجم] (ایضاًص۲۵۰) ، ستایش [ستودن ، عبادت] (ایضاً ص۲۵۰) ، فر [شأن وشوکت ، موهبت ایزدی که بشاهان و روحانیان اختصاص یابد] ، فرزانه [حکیم ، دانشمند] (ایضاً ص۲۵٦) ، فره [شأن وشوکت ، فر] (ایضاً ص ۲۵۸) ، فرهی [بزرگی ، شوکت] (ایضاً ص۲۵۹) ، گاه [جاومکان ، وقت وزمان] (ایضاً ص ۲٦۳) ، گربز [محیل ، مکار ، غدار] (ایضاً ۲٦۳ ، گزارش[1] [بیان کردن وتفسیر وشرح] (ایضاً ص۲٦٤) ، گنجور [خزانه دار] (ایضاً ص۲٦٤) ، منش [خوی ، طبیعت] (ایضاً ص۲۲٦) ، ناگزیر [ضرور ، لابد ، ناچار] (ایضاً ص۲٦۸) ، نشناخته [اسم مفعول از نشناختن ، نصب کرده ، نشانیده] (ایضاً ص۲٦۹) ، نکوهیده [ناپسندنده ، عیب کرده شده] (ایضاً ص۲۷۰) ، نگار [نقش ، صورت] (ایضاً ص۲۷۰) ، نوا [سامان ، سرانجام ، مال ودولت] (ایضاً ص۲۷۱) ، نیرو [قوت] (ایضاً ص۲۷۲) ، همداستان [هم سخن ، همزبان] (ایضاً ص۲۷۵) ، همداستانی [متابعت ، مرافقت] (ایضاً ص۲۷۵) .

لغات مأخوذ از پهلوی و ادبیات زرتشتی

علاوه براینها ، نویسندگان پیرو آذر کیوان از پهلوی وپازند وادبیات زرتشتی لغاتی بعاریت گرفته اند ، مانند : دروند (بضم اول وفتح واو) [بدکار ، بدکردار ، دروغزن][2] (فرهنگ دساتیر ص ۲٤٥) ، رخش (بضم اول) [روشنی ، شعاع ، آفتاب][3] (ایضاً ص ۲٤٦) ، زروان [زمان ، مظهر زمان][4] (ایضاً ص۲٤۸) ، سروش [فرشتهٔ پیغام آور ، ملك وحی][5] (ایضاً ص ۲۵۱) ، فرمند [صاحب شوکت وخداوند بزرگی] (ایضاً ص۲۵۷) ، فروهر [درپهلوی fravahr بمعنی نیرویی مخصوص که اهورمزدا برای نگهداری آفریدگان نیك از آسمان فرستاده[7] ؛ اما در دساتیر بمعنی جوهرمقابل عرض است] (ایضاً ص۲۵۸) ، کرفه (ثواب)[8] (ایضاً ص۲٦۰) ، نسك [هرقسم از بیست و یك بخش اوستا][9] (ایضاً ص۲٦۹) ، وخشور [پیغمبر][10] (ایضاً ص۲۷۳) .

ترکیب لغات

یکی از شیوه های نویسندگان مزبور ساختن ترکیباتی است از لغات مستعمل در آثار ابن سینا ودانشمندان دیگر ، ازین قبیل است : «آخشیج» درآثار ابن سینا[11] ودیگران بمعنی عنصر آمده ، از این کلمه «آخشیجستان» ساخته اند بمعنی (تحت فلك قمر که محل وموضع عناصر است) (فرهنگ دساتیر ص۲۳۰) .

«افراز» درنوشته های ابن سینا[12] ودیگران بمعنی بلند آمده ، ازاین لغت «افرازستان» را بمعنی (عالم علوی) ساخته اند (ایضاً ص۲۳۲) .

«انباز» «وانبازی» هردو درآثار ابن سینا[13] و دیگران آمده بمعنی شریك وشرکت ، ازین رو «انبازیدن» را بمعنی شرکت کردن ساخته اند چنانکه در دبستان المذاهب ص۵ «انبازیده» آمده .

«باز داشتن» در دانشنامه[14] بمعنی مانع شدن و «بازدارنده»[15] بمعنی مانع آمده . ازاین مصدر ، اسم مصدر «بازدارش» را ساخته اند بمعنی (ممانعت کردن و کسی را ازکاری باز داشتن) (فرهنگ دساتیر ص۲۳٤) .

---

۱ ـ در فرهنگ دساتیر «گذارش» آمده . ۲ ـ رك : برهان قاطع مصحح نگارنده ؛ دروند . ۳ ـ رك : برهان قاطع ایضاً ؛ رخش . ٤ ـ رك : برهان قاطع ایضاً ؛ زروان ؛ ورك : اقبال و ایران باستان بقلم نگارنده در اقبال نامه . تهران ۱۳۳۰ (ضمیمه مجله دانش) ص۵۱ ـ ۵۷) . ۵ ـ رك : برهان قاطع ایضاً ؛ سروش ؛ مزدیسنا وتأثیر آن درادبیات پارسی بقلم نگارنده . تهران ۱۳۲٦ ص٤٤۸ ـ ٤۵۰ ؛ روز شماری بقلم نگارنده . تهران ۱۳۲۵ ص٤۲ـ٤۵ .
٦ ـ رك : برهان قاطع ایضاً ؛ فرمند . ۷ ـ رك : برهان قاطع ایضاً ؛ فروهر .
۸ ـ رك : برهان قاطع ؛ ایضاً . ۹ ـ رك : برهان قاطع ؛ نسك ، ورك : پورداود . یسناج ۱ بمبئی ص ۱٦٦ .
۱۰ ـ رك : برهان قاطع . ۱۱ ـ رك : دانشنامه . الهی ص٤۷ . ۱۲ ـ رك : دانشنامه . طبیعی ص٦۱ .
۱۳ ـ رك : دانشنامه : الهی ص۳۷ . ۱٤ ـ رك : دانشنامه . الهی ص۳۷ . ۱۵ ـ ایضاً ص۹۵ .

«شاید بودن» بمعنی امکان وجود در دانشنامه (الهی ص۶۲) آمده وترکیبات آنرا ابن سینا بصور ذیل آورده است: «شاید بود» (دانشنامه. الهی ص ۸۹، ۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۲، ۱۳۶)، «شاید بود بودن» (دانشنامه. ایضاً ص۷). در دساتیر «شایسته بود» را نیز بمعنی (ممکن الوجود) (فرهنگ دساتیر ص ۲۵۴) و «شایسته هستی را نیز بمعنی ممکن الوجود (فرهنگ دساتیر ص۲۵۴) ساخته اند، که کلمهٔ اخیر در برهان قاطع بخطا (واجب الوجود) معنی شده است.

«فرشته» و «فریشته[1] بمعنی ملك در نوشته های ابن سینا ودیگران آمده. در دساتیر «فرشتهٔ برتر» و «فرشته سالار» را بمعنی عقل اول (فرهنگ دساتیر ص۲۵۷)، و «فرشته گرد» (بکسر گاف) را بمعنی شهر فرشته یعنی افلاك (فرهنگ دساتیر ص۲۵۷) ساخته‌اند.

«کنش» چنانکه گفته شد در آثار ابن سینا[2] بمعنی فعل وعمل آمده. دساتیر ازاین اسم مصدر، «کنش کار» را بمعنی (عامل، کارکن) (فرهنگ دساتیر ص۲۶۱) و «کنش مند» را بمعنی (خداوند کردار وصاحب عمل) «ایضاً ص۲۶۱) ساخته.

ترجمهٔ اصطلاحات عربی شیوهٔ دیگر آنان، در وضع لغات پارسی، ترجمهٔ تحت لفظ - یا قریب بتحت لفظ - لغات واصطلاحات تازیست که از آن جمله است:

آخشیجی سرا [عالم عناصر] (دبستان المذاهب ص ٤، پرورد گار و پرورد گار گونه [رب النوع] (ایضاً ص٤)، خانهٔ آباد [بیت المعمور، کعبه] (فرهنگ دساتیر ص ۲٤۳)، دارا ودارای گونه [رب النوع] (ایضاً ص٤)، دوازده کاشانه[بروج اثناعشر] (دبستان المذاهب ص۱۰)، (راست بود [موجود حقیقی، یزدان] (فرهنگ دساتیر ص۲٤٦)، ساده سپهر [فلك الاطلس] (دبستان المذاهب ص٤)، ستارهٔ برجا [کوکب ثابت] (دبستان المذاهب ص٤)، ستارهٔ روان [کوکب سیار] (ایضاًص٤)، شایسته‌بودوشایسته هستی [ممکن‌الوجود] (فرهنگ دساتیرص۲۵٤)، شید شیدان [نورالانوار](دبستان المذاهب‌ص۵)، گران رفتار اختران[کواکب ثابته] (دبستان المذاهب ص۵)، ناآغاز روز [یوم ازل، ازل الآزال] (فرهنگ دساتیر ص۲۵۷)، ناانجام [ابد، ابد الآباد] (ایضاً ص۲٦۷-۲۵۸)، نااندیش [بدیهه] (ایضاً ص۲٦۸)، نابایسته هستی [ممتنع الوجود] (ایضاً ص۲٦۸)، ناچار باش [واجب الوجود] (ایضاً ص۲٦۸)، ناچ ر هست [واجب الوجود] (ایضاً ص۲٦۸)، نوشده [حادث](ایضاًص۲۷۱)،هرآینه‌بود [واجب‌الوجود](ص۲۷٤)، هرآینه‌هستی [واجب الوجود] (ایضاًص۲۷٤)، هرسویه پادشاهان [ملوك الطوایف] (ایضاً ص۲۷٤)، هستی خدیو [صاحب وجود، یزدان] (ایضاً ص۲۷٤)، همیشه هست [الباقی، خدا] (ایضاً ص۲۷٦، هوش نخست [عقل اول] (ایضاً ص۲۷۷)، یکتایی[3] [وحدت، مقابل‌کثرت] (ایضاً ص۲۷۷).

انتقاد ولی متأسفاً این نویسندگان بدین حدود نیز راضی نشده بجعل لغات و ترکیباتی که مخالف روح زبان فارسی است، پرداخته اند، لذا ایرادات ذیل برآنان وارد است.

۱ - ترجمه های مضحك ونابجا از اصطلاحات عربی - نمونه‌ای از این قبیل اصطلاحات.

برش دید (بضم اول‌اول و کسر ثانی وثالث)[قطع نظر] (فرهنگ دساتیر ص۲۳۵)، پنج یابندهٔبرونی درونی [حواس‌خمسهٔ باطنی] (ایضاً ص۲۳۹)، تازه‌شو (بفتح‌شین) [حادث، برابر قدیم] (ایضاً ص۲۳۹)، تنامبد (بضم‌باء) [جسم کل] (ایضاًص۲٤۰)، تنانتن [جسم کل] (ایضاًص۲٤۰، تنبدوتنتن [جسم کل] (ایضاً ص۲٤۰)، تنانی دریابنده [حواس خمسهٔ ظاهری وحواس خمسهٔ باطنی] (ایضاًص۲٤۰)، تیمسار [ترجمهٔ لفظ حضرت] (ایضاً ص۲٤۱)، جاور [حال][4] (ایضاً ص۲٤۱)، دارش پسندی (بکسرسوم وچهارم) [حفظ کفایت] (ایضاً ص ۲٤٤)، دانش آشکار بینش (بکسرچهارم) [علم حضوری‌حضرت عزت] (ایضاً ص۲٤٤)، نخستین انداز[بدیهه] (ایضاً ص۲٦۹).

---

۱ - رك: دانشنامه. منطق‌ص۵، ٤٤؛ طبیعی ص۱٤۵.

۲ - دانشنامه. الهی ص۱، ۲۹، ۵٦، ۹۹، منطق ص۲۹.

۳ - درفرهنگ دساتیر «یکتای»

٤ - «جاور» را بدومعنی گرفته اند: خداوند جا ومکان، باین معنی قیاساً درست ولی بمعنی حال صحیح نیست، در فرهنگ دساتیر (ص۲٤۱) آمده: اگر گویند چه جاور داری؟ مراد آنکه چه حال داری، و جارو کردن را بمعنی تغییر وتبدیل دادن در حالها گرفته اند (فرهنگ دساتیر. ایضاً). ظاهراً درجایی «جاور» را بمعنی حالّ (بالا مشدد) دیده‌اند وحال (بالام مخفف) معنی کرده‌اند!

۲ ـ تغییر معنی لغات معمول ـ از آن جمله است :

«آمیغ» بمعنی آمیزش درلغت آمده ، اما در دساتیر بمعنی حقیقت و « آمیغی » بمعنی حقیقی گرفته شده (فرهنگ دساتیر ص۲۳۱،۲۳۲) .

«زنجیر» (سلسله) در دساتیر بمعنی تسلسل (اصطلاح فلسفی) گرفته شده (ایضاً ص۲۴۹) .

« سنگسار » در لغت بمعنی رجم عربی است ودر آثار این فرقه بمعنی رسخ است یعنی تبدیل روح از صورت انسانی بحیوانی واز حیوانی بنباتی واز نباتی بجمادی (ایضاً ص۲۵۳) .

« فروزش » در لغت بمعنی نور و روشنایی است و در دساتیر بمعنی صفت و تعریف بکار رفته (ایضاً ص ۲۵۸) .

« گره» در لغت بمعنی عقده است ودر دساتیر بمعنی تعلقات جسمانی (ایضاً ص۲۶۴) .

« گزینش» درلغت بمعنی انتخاب است[1] ودر دساتیر بمعنی خاصیت (ایضاً ص۲۶) .

« گشسپ » در « آذرگشسپ » مخفف گشنسپ است لغةً بمعنی اسب فحل ونر ، وآذر گشنسپ ، نام یکی از سه آتشکدهٔ بزرگ عهد ساسانیان[2] است ، اما در دساتیر بمعنی اشراق (طریقه و حکمت) و « گشسپی» بمعنی اشراقی بکار رفته (ایضاً ص۲۵٤) .

« نگارش» در لغت بمعنی نقش است اما در دساتیر بمعنی تصور کردن استعمال شده (ایضاًص۲۷)[3]

۳ ـ تصحیف وتحریف لغات ـ اینك امثلهٔ آن :

« اندیشه » بمعنی فکر است ، بیهوده آنرا مبدل به «بندیشه» کرده بهمین معنی گرفته اند و به «بندیشها» جمع بسته اند (فرهنك دساتیر ص۲۳۶) .

«باستان» بمعنی قدیم است ، بیهوده آنرا به «باس» تخفیف کرده بمعنی قدیم مقابل حادث گرفته‌اند (ایضاً ص۲۳٤) .

«توران» که بکشور تورانیان اطلاق میشود ، در دساتیر به «تموادن» تصحیف شده است بهمین مفهوم و «تمودی» مصحف «توری» یعنی تورانی است (ایضاً ص۲٤۰) .

«موجه» که مأخوذ از تازی است و بمعنی موج در فارسی مستعمل است ، در دساتیر به « یوجه » تصحیف وبمعنی قطره گرفته شده است (ایضاً ص۲۷۷) .

حتی از تصحیف اسماء اعلام خود داری نکرده اند ، چنانکه «سیامر» را بجای سیامك ، هورشار را بجای‌هوشنگ ، «تخمورد» رابجای تهمورس ، «جرمشار»را بجای جمشید ، «پرسیدوم» را بجای‌فریدون، «کیلاسرو» را بجای کیخسرو ، «هرتوش» و «هرتوشاد» را بجای زرتشت ، «سیمکندش» را بجای‌سکندر بکار برده اند[4] .

٤ ـ خلاف قیاس ـ نویسندگان این فرقه برائر عدم اطلاع کافی از صرف و نحو پارسی ، لغاتی ساخته‌اند که مخالف دستور زبان است ؛ مانند :

«بایش» بمعنی بودن وموجود شدن ، از مصدر بودن (فرهنك دساتیر ص۲۳۵) . صحیح این کلمه «باشش» و «بوش» و «بودش است[5] .

«بسانی» بمعنی متعدد ومتکثر (ایضاً ص۲۳۶) که «بس» را به ـ ان جمع بسته به ـ ی نسبت ملحق کرده اند .

«پاکش» بمعنی تقدیس ، از پاك (ایضاً ص۲۳۷) .

«ویژش» بمعنی تقدیس ، از ویژه (ایضاً ص۲۷۳) .

اینك نمونه‌ای از لغات برساخته ومجعول این گروه را نقل میکنیم :

برینان [ملئکهٔ علویه] (دبستان المذاهب ص۷) ، بوباش [قدیم ، سرمد] (فرهنك دساتیر ص۲۳۶)،

---

۱ ـ رك : اسم مصدر بقلم نگارنده ص۱۲۳ .

۲ ـ رك : مزدیسنا بقلم نگارنده ص۱۹۷ ببعد .

۳ ـ صحیح بدین معنی «انگارش» است .

٤ ـ رك : فرهنك ایران باستان . پورداود . تهران ۱۳۲۶ ج ۱ ص۳۳ .

٥ ـ رك : اسم مصدر ص۳۰-۳۱ .

بهتام [فرشته ورب النوع ابر] (ایضاً ص۲۳۶-۷) ، بهرزام [فرشته ورب النوع جوهر لعل] (ایضاً ص ۲۳۷) ، بهمن‌زاد [عقل فلك مریخ] (ایضاً ص۲۳۷) ، بیارش [تدبیر وعلاج] (ایضاً ص۲۳۷) ، بیموردی [صلابت ومهابت] (ایضاً ص۲۳۷) ، پازتازی [جزئی ، برابر کلی] وپازتازیان [جزئیات] (ایضاً ص ۲۳۷) ، پای‌چم [ترجمه] (ایضاً ص ۲۳۸) ، پای خوان [ترجمه] (ایضاً ص۲۳۸) ، پودات [محسوس] (ایضاً ص۲۳۹) ، پیه [عرض ، مقابل جوهر] (ایضاً ص۲۳۹) ، تانیستار [جرم فلك نهم] (ایضاً ص۲۳۹) ، تاور [عرض ، مقابل جوهر] و تاوران [اعراض] و تاوریده [عارض شده] (ایضاً ص۲۳۹) ، تبیه [استفراغ] (ایضاً ص۲۳۹ - ۴۰) ، تیاس [ریاضت کشیدن] (ایضاً ص ۲۴۰) ، رزبادراد [مریخ] (ایضاً ص۲۴۶ - ۷) ، سام ازهام [فلك الافلاك] (ایضاً ص ۲۵۰) ، شاد ارام [عقل سپهر آفتاب] (ایضاً ص۲۵٤) ، شادایام [نفس فلك شمس] (ایضاً ص۲۵٤) ، فامشام [عقل فلك هشتم] (ایضاً ص ۲۵۶) ، فرتاپ [کثیف] (دبستان المذاهب ص۵) ، فرتود [تصفیهٔ قلب بمجاهده] (فرهنك دساتیر ص ۲۵۶) ، کامود [بسیط ، مقابل مرکب] (ایضاً ص۲۵۹) ، کشاك [ضمیر واندیشه] (ایضاً ص۲۶۰) ، لهاك [علت و ماده] (ایضاً ص ۲۶۵) ، مانستان [عالم‌مثال] (دبستان المذاهب ص۸) ، مانیستار [نفس ناطقهٔ فلك الافلاك] (ایضاً ص۲۶۵) ، نوسیره [بحث ومباحثه کردن] (ایضاً ص۲۷۱) ، هرتاسپ [سالکی که در راه یزدان رنج برد ، مجاهد ومرتاض] (ایضاً ص۲۷٤) ، همادی [کلی] وهمادیان [کلیات] (ایضاً ص۲۷۵) ، همانی آسمان [فلك کلی] (ایضاً ص ۲۷۵) ، ینگ [طرز وروش وقاعده] وینگ بندی [قاعده نهادن] (ایضاً ۲۷۷) .

تأثیر لغات فرقهٔ آذر کیوان

لغات برساختهٔ دساتیر و دیگر کتب این فرقه متأسفاً در فرهنگ های فارسی مانند برهان قاطع وانجمن آرای ناصری و آنندراج وارد شده و رواج یافته‌است . برخی از گوینده گان دوقرن اخیر مانند فتح‌الله خان شیبانی ورضاقلی خان هدایت وفرصت‌شیرازی وادیب الممالك فراهانی لغات برساختهٔ این گروه را بکار برده‌اند ، ونویسنده گان ناسخ التواریخ وپروزنگارش وتذکرة الخطاطین ، وبرخی از معاصران نیز آن لغات را استعمال کرده اند[1] . ازسوی دیگر گروهی به‌پیروی از نویسنده گان فرقهٔ مزبور خود بوضع لغات نادرست ونامطبوع پرداخته اند ، ودر نتیجه‌کاری که بانیت نیك ابن سینا وبیرونی بسود زبان پارسی آغاز شده بود ، بنابروش نادرست بعض نویسنده گان فرقهٔ مذکور بزیان پارسی منجر شد[2] . خوشبختانه بسبب انتشار مقالات بعض فاضلان معاصر ، از استعمال این گونه لغات بسیار کاسته شده وامید است که بکوشش وهمت ادیبان دانشمند ، زبان ابن سینا وبیرونی وفردوسی وسعدی وحافظ از تباهی بدور ماند وبسرعت بسوی کمال پیش‌رود .

---

۱ - راجع بدساتیر ، رك : پورداود ، فرهنك ایران باستان ج۱ چاپ تهران ۱۳۲۶ ص ۱۷ - ۵۱ ؛ نیز پورداود . هرمزد نامه تهران ۱۳۳۱ (از انتشارات انجمن ایرانشناسی) ص۳۱۰ - ۳۱۹ . نگارنده نیز رساله ای درباب فرقهٔ آذر کیوان پرداخته است که امیداست بزودی بطبع آن اقدام شود .

۲ - باوجود این ، مساعی بزرگان این فرقه درباب انتشار فرهنك ایران‌درهند واقدام درباب توحید عقاید وافکار مسلمانان وهندوان وزرتشتیان قابل تقدیر است .

بقلم آقای سعید نفیسی

فرهنگستان

چون فرهنگستان فرانسه سرمشق همهٔ فرهنگستانهاست ، مقالهٔ آقای سعید نفیسی را در باب فرهنگستان مذکور نقل میکنیم .

فرهنگستان فرانسه

در آغاز قرن هفدهم میلادی در فرانسه رغبت و توجه خاصی نسبت بادبیات درمیان بود . نجبای کشور یکی ازمفاخر خودراشرکت درادبیات یالامحاله‌تشویق وقدردانی ازنویسندگان وسرایندگان میدانستند . در بسیاری از خانهای اعیان پاریس زن و مرد پذیرائی‌های منظم در روزهای معینی ازهفته از نویسندگان و گویندگان نامی یا گمنام زمان خود می‌کردند . درین پذیرائی‌ها که آنهارا « سالن » می‌گفتند میهمانان که بیشتر شمارهٔ آنها محدود بعدهٔ معینی بود وازآنها تجاوز نمی کرد ودیگری را بخود راه نمی‌دادند آثار نظم ونثر خویش‌را درحضور جمع می‌خواندند وشنوندگان درآنها اظهار نظر میکردند واگرهم کسی چیزی نداشت که بخواند مسائل مختلف علمی وادبی را پیش میکشیدند ودرآن بحث می کردند .

این جنبش ادبی‌رادرآن زمان باصطلاح خاص آن دوره « جامعهٔ مؤدب » Société polie مینامیدند .

بیشتر این سالنها و محافل ادبی بریاست خانمی از نجبای کشور تشکیل می‌شد و زن ومرد در مسائل جدی گفتگو می کردند و گاهی بنتایج قطعی می‌رسیدند وآن نتیجه‌را نویسندگان و گویندگان درآثار خویش بمیان می‌آوردند . تردیدی نیست که نویسندگان آن زمان ازین محافل بسیار بهره‌مند شده‌اند وتا دویست سال پس‌ازآن هم آثار سودبخش این جنبش معنوی در ادبیات فرانسه دیده میشود . گاهی نیز گفتگوهائی که دراین محافل می‌شد شنوندگان راگمراه‌می کرد وآثار بد خودرا درنظم ونثر ایشان منعکس میساخت.

کاخ رامبویه ـ یکی‌از معروف‌ترین ومهم‌ترین محافل ادبی‌پاریس درکاخ رامبویه درخانهٔمارکیز دو رامبویه Marquise de Rambouillet در کوچهٔ سن تما دولوور Saint - Thomas - du - Louvre تشکیل می‌شد . مارکیزدورامبویه در ۱۵۸۸ ولادت یافت ودر ۱۶۶۵ در گذشت‌وکاخی‌که بدستور او درپاریس‌ساخته بودند یکی اززیباترین ساختمانهای پایتخت فرانسه درآن زمان بود .

درین کاخ اطاقی برای پذیرائی بود که دیوارهای آن رنگ آبی داشت وچون درآن زمان صنعت قلب anagramme درمیان شعرای فرانسه بسیار رواج داشت کلمهٔ کاترین Catherine نام مارکیز دو رامبویه را قلب کرده وازآن‌کلمهٔ آرتنیس Arthénice بیرون آورده بودند وآن اطاق‌را بکنایهٔ ادبی معمول آن‌زمان « اطاق آبی آرتنیس » Chambre bleue d' Arthénice می نامیدند . دراین اطاق چهل وپنج سال از ۱۶۲۰ تا ۱۶۶۵ هفته‌ای یك بار عده‌ای از ادیبان زمانه باهم می‌نشستند وبنیاد یکی از وسیع‌ترین ادبیات جهان را میریختند . مارکیز دو رامبویه زن دانای باذوقی بود وبرترین مزّیت او این بود که هیچ جنبهٔ دانش فروشی نداشت وشاید بهمین جهتست که چیزی ننوشته وآنچه ازو مانده چند نامهٔ کوچکیست که ارزشی ندارد . از جنبهٔ ادبی‌که بگذریم این‌زن بسیار پاکدامن وپرهیزگار ودارای طبعی معتدل ومیانه‌رو و کدبانوی کارآمد و میزبان خوشروی مهربان فروتن بود که این محافل ادبی را اداره می کرد ولی‌هرگز برآن نشد کـه اندك خود فروشی وخودستائی‌را بااین‌همه میهمان نوازی توأم کند .

درمیان کسانی که درمحفل ادبی‌کاخ رامبویه شرکت منظم داشتند تاریخ ادبیات فرانسه چندتن‌را بیادگار دارد . درمیان خانمها نخست‌دختر مهتر صاحب‌خانه ژولی دانژن Julie d' Angennes را باید نامبرد که آرایش حقیقی آن محفل باوبود وبهترین معرف روح آن جمع بشمار میرفت .

پس‌ازو خواهر کهترش آنژلیك Angélique بود که اندکی حس خودنمائی وطناری داشت. مهم‌ترین زنانی که درین محفل حاضر می‌شدند نخست مادموازل پوله Paulet یکی ازدوستان دختران مادام رامبویه بود که ادبای زمانه بواسطهٔ گیسوان حنائی رنگش اورا «شیرماده» la Lionne لقب داده بودند و پس‌از آن مادموازل دو بوربن de Bourbon که بعدها بنام دوشس دولنگویل Duchesse de Longueville خوانده شد و مادموازل دو کولینی De Coligny که بعد ها بنام کنتس دولاسوز Comtesse de la Suze معروف گشت.

اما سرایندگان ونویسندگان‌بزرگی که در آن اطاق آبی گردمی‌آمدند مالرب Malherbe وراکان Racan شعرای معروف و گومبو Gombaud شاعر درجهٔ دوم، نخستین کسانی بودند که شریك جمع بودند، پس‌از‌آن بالزاك Balzac وشاپلن Chapelain ومره Mairet وسارازن Sarrazin وبنسراد Benserade و گودو Godeau که پس‌از آن اسقف شهر وانس Vence شد و کرنی Corneille وروترو Rotrou واسکارن Scarron بایشان پیوستند وسپس نویسندهٔ معروف وواتور Voiture رانیز بخود پذیرفتند واز آن روزی که وی بدان جمع پذیرفته شد آنرا ترك‌نکرد وبهمین جهة اورا «روح‌جمع» می‌نامیدند.

درسال ۱۶۲۰ محفل ادبی کاخ رامبویه اهمیت خاصی بخودگرفت، اما این جمع نیز مانند هرجمع دیگری پست وبلند داشت. هنگامیکه ژولی دختر مهتر صاحب خانه همسر دوك دو مونتوزیه - Duc de Montausier پیشکار پسرلوی چهاردهم شد وباشوهرش بمقر حکمرانی اورفت فترتی در آن محفل روی‌داد. سخت‌ترین لطمه‌ای که بآن خورد مرگ وواتور بود که درسال ۱۶۴۸ درگذشت، ولی کاری‌ترین ضربه واقعهٔ معروف «فروند» Fronde یعنی زد وخوردی بود که درپاریس درمیان هواخواهان سلطنت وطرفداران پارلمان درگرفت واز ۱۶۴۸ تا ۱۶۵۳ دوام داشت. نفاقی که درمیان نجبا و اعیان فرانسه افتاده بود باعضای این محفل هم‌سرایت کرد ونقاری درمیان ایشان پیش‌آمد ودودسته شدند.

خاصیت عمدهٔ محفل ادبی کاخ رامبویه تباینیست که در میان اعضای آن بوده است و بهمین جهة هیچ گونه سازش سیاسی در میان آنها نبوده. مارکیز دورامبویه زن بسیار بی طرف وبی غرضی بود وهمین خصلت طبیعی اوسبب شد که از دسته‌بندیها خودداری کرد وحتی می‌نویسند هنگامی که ریشلیو Richelieu وزیر معروف لوی سیزدهم ازو پرسید که اعضای آن محفل دربارهٔ او بچه لحنی سخن میرانند. وی از بیان مطلب تحاشی کرد. البته چون اعضای محفل هم‌زنان بودند وهم‌مردان بیشتر گفتگوها در بارهٔ زنان بود. مارکیز دو رامبویه پیش‌ازآن از دربار هانری چهارم پادشاه فرانسه بواسطهٔ سخنان نیش‌داری که درآنجا بزبان میآوردند بتعرض بیرون رفته بود والبته چنین روانمیداشت درمجلس اودرگفتارهای عاشقانه اعتدال را از دست دهند.

نویسندگان آن زمان در بارهٔ لطف طبعی که درین زمینه درآن‌محفل رواج داشته است راه گزاف را پیموده‌اند و آنهم بواسطهٔ منظومه‌ایست که در بارهٔ عشق ژولی نسبت بکنت‌دومونتوزیه درآن‌زمان سروده شده و بسیار معروف بوده است و این‌نکته را باید درنظرداشت که اگر مونتوزیه سیزده سال در انتظار زفاف ژولی بوده بواسطهٔ اینست که وی پرتستان و از پیروان طریقهٔ کالون Calvin بوده و ژولی بنکاح با وی تن در نمی‌داده و همان سالی که وی بطریقهٔ کاتولیك گرویده ژولی هم بهمسری او رضا داده است. نکتهٔ مهم در بارهٔ این محفل اینجاست که گاهی نویسندگان و گویندگان بزرگ آثار معروف خویش را درآن خوانده یاعقاید خاص‌خودرا درآن طرح کرده‌اند چنانکه کرنی تراژدی معروف خودرا که «پولیوکت» Polyeucte نام دارد در آن جمع خوانده و بالزاك در باب فضایل رومیان قدیم در آنجا خطابه‌ای ایراد کرده. با این همه ادبیات در کاخ رامبویه موضوع فرعی بود. مارکیزدو رامبویه جدّی داشت که بهروسیله میهمانان خود را سرگرم کند و بهمین جهة پی‌در پی وسایل تفریحی مانند جشن و شب نشینی با لباس مبدل و حتی تفریحات نامترقب فراهم می‌ساخت.

از اینجا می‌توان پی برد که محفل کاخ رامبویه اثر مستقیم درادبیات آن‌زمان نداشته وبجز وواتور هیچ نویسندهٔ دیگری‌را نپرورده است . وواتورهم بیشتر جنبهٔ شیرین‌سخنی‌داشته وجنبهٔ نویسندگی‌او کمتر بوده‌است . اما اهمیت‌اجتماعی این محفل بسیار بوده زیرا که رابطهٔ اعیان ونجبا را بانویسندگان و سرایندگان زمانه فراهم ساخته بدین معنی که اعیان فرانسه را بگفتگو و بحث در مطالب جدی و مسائل ذوقی خو داده ونویسندگان‌را بآداب ورسوم نجیب‌زادگان که تاآن‌زمان از آن بی‌بهره بوده‌اندآشنا کرده است . مهم‌ترین کاری که این‌محفل ازپیش برده اینست که زبان‌را تصفیه کرده وزبان ادبی کاملی فراهم آورده است . چنانکه می‌بینیم درزمانهای پیشین نویسندگان و گویندگان توجهی درانتخاب الفاظ نداشته و ازاستعمال الفاظ ناروا خودداری نمی‌کرده‌اند ، ولی از آن پس متوجه شده‌اند که باید آثارشان پسندیدهٔ زنان هم باشد و بهمین‌جهة پرده‌ای برروی الفاظ و معانی خود کشیده‌اند .

روزهای شنبهٔ مادموازل دوسکودری - درهمان‌زمان درخانهٔ مادموازل‌دوسکودری de Scudéry در کوچهٔ بوس Beauce روزهای شنبه محفل ادبی دیگری برپا بود . این زن معروف که یکی از بهترین نویسندگان زمان‌خود بوده و در ۱۶۰۷ بجهان آمده و در ۱۷۰۱ درگذشته است نویسندهٔ هنرمندی بوده و چندین رمان نوشته که آئینه زدوده‌ای از آداب و رسوم زمان اوست و با آنکه در دوره‌های بعد همین که موضوع آنها کهنه شد از رواج افتاد هنوز ارزش‌ادبی آنها ازمیان نرفته‌است . بدخواهان می‌گفتند درمحفل ادبی که در خانهٔ او تشکیل می‌شد بجز قواعد شعر و مسائل عجیب حکمت در چیز دیگری بحث نمی‌کنند ولی وی باین گفته پرخاش کرده است . معروفست که این زن بسیار دانشمند بود ولی دعوی دانش نداشت و خود در یکی ازآثار خویشتن درجهٔ دانش زنان را چنین معلوم کرده است : « آنچه من مخصوصاً می‌خواهم بزنان بیاموزم اینست که از آنچه خوب می‌دانند هیچ دم نزنند وازآنچه هیچ نمی‌دانند هرگز سخن‌نگویند و فرزانه‌وار لب بگشایند . می‌خواهم که نه بسیار دانا باشند و نه بسیار نادان » .

درین گونه محافل ادبی که در آن زمان دایر بود خطری که بود این بود که درمیان آداب ورسوم معمول زمان و اصول ادب رعایت تناسب را نکنند باین معنی که ادبیات را تحت الشعاع رسوم و آداب زمانه قرار ندهند و همین عیب در محفلی که روزهای شنبه در خانهٔ این خانم برپا بود دیده می‌شد .

با این‌همه مادموازل دوسکودری نویسندهٔ زبردستی بود وسلیقهٔ او درادب بهترین راهنمای مجامع آن زمان بشمار می‌رفت . نجبای درجهٔ اول مانند دوك دومونتوزیه ، مادام دوسابله de Sablé و کنتس‌دوموز Comtesse de Maure گاهی روزهای‌شنبه درآن جمع حاضر می‌شدند اما دوستان نزدیك صاحب‌خانه بیشتر از مردم طبقهٔ دوم بودند مانند مادام کورنول Cornuel و مادموازل روبینو Robineau و مادام آراگونه Arragonais و مادموازل بوکه Boquet و از نویسندگان معروف آن زمان : کنرار Conrart و شاپلن Chapelain وسارازن Sarrazin وپلیسون Pellisson که درضمن از اعضای محفل‌ادبی کاخ رامبویه هم بودند و گاهی مطالبی را که در آنجا طرح می‌شد درین محفل نیز در میان می‌نهادند . توجه آنها در شعر بیشتر معطوف بقطعات کوچکی در مضمونهای عاشقانه بود . شرح مذاکرات یکی از آن روزهای شنبه باقی‌مانده و از اینجا معلوم می‌شود که مباحثات را یادداشت می‌کرده‌اند و بیشتر مطالبی که بحث می‌شده موضوعهای ادبی بوده است . از همین مباحث برمی‌آید که ذوقها روبانحطاط می‌رفته و کم کم از آداب و رسوم اعیانی منحرف می‌شده‌اند و اندك اندك رو بدانش فروشی و مبالغه در کنایه و استعاره می‌رفته‌اند .

محافل ادبی دیگر - گذشته ازین دو محفل معروف در خانهای دیگر پاریس بعضی محافل ادبی دایر بود از آن جمله در خانهٔ مادموازل دو گورنه de Gournay ، در خانهٔ کولته Colletet ، در خانهٔ شوو Chauveau حکاك معروف و در ادارهٔ کارگشائی که رنودو Renaudot دایر کرده بود .

درمیان محافل ادبی مردانه ازهمه مهم‌تر که بنیاد فرهنگستان فرانسه درآنجا گذاشته شد محفلی بود که درخانهٔ والانتن کنرار Valentin Conrart ازادبای معروف آن‌زمان تشکیل می‌شد . کنرار در پاریس

بسال ۱۶۰۳ ولادت یافت و در ۱۶۷۵ درگذشت و هنگامی که فرهنگستان فرانسه تشکیل شد وی نخستین منشی دائمی آن شد و آثاری که ازومانده منشآت و یادداشتهائی و مجموعه‌ایست که در ۴۲ مجلد تألیف کرده و چاپ نشده است. این محفل درسال ۱۶۲۶ افتتاح یافت وچنانکه معاصرین وی گفته‌اند نه تن «از ادبائی که ازدرجهٔ معمول‌هم پست‌تربودند» درآنجا باهم می‌نشستند و درمسائل‌ادبی بحث می‌کردند. معروف‌ترین آنها: گودو Godeau و گومبو Gombaud و شاپلن Chapelain و ژیری Giry و آبر Habert و سریزه Serizay و سریزی Ceriezy کشیش برادرآبرودماره Desmarets ودومالویل de Maleville بودند که بیشتر جنبهٔ دوستی با یکدیگر داشتند و در خانهٔ کنرار جمع می‌شدند و از هردری سخن می‌راندند و در معاملات و اخبار و ادبیات گفتگو می‌کردند و افکار و آثار خودرا بیك دیگر می‌رساندند و با هم مشورت می‌کردند. چندین سال این محفل برپا بود و از حدود انس و یگانگی تجاوز نکرد.

ریشلیو چون از این محفل خبر یافت در صدد برآمد آنرا بانجمن ادبی که بعدها فرهنگستان فرانسه نامیده شده تبدیل کند. کنرار هرچند پیرو طریقهٔ پرتستان بود ولی چون مرد متتبع و با ذوق و مالدار بشمار میرفت و از منشیان دستگاه سلطنت بود نفوذ بسیار داشت وهمین‌نفوذ وی سبب شد که محفل ادبی او سرانجام سرنوشت ادبیات فرانسه را بدست بگیرد.

پلیسون از اعضای محفل ادبی خانهٔ مادموازل دوسکودری که یکی ازنخستین اعضای فرهنگستان فرانسه بوده در کتابی که در تاریخ فرهنگستان فرانسه نوشته دربارهٔ این‌محفل ادبی خانهٔ کنرار می‌نویسد: «در آنجا چنانکه در دید و بازدیدهای معمولی متداولست دوستانه با یك‌دیگر گفتگو می‌کردند. اگر، چنانکه بیشتر اتفاق می‌افتاد، یکی ازآن‌جمع کتابی نوشته بود بخوشروئی آنرا بدیگران می‌داد وآنها نیز آزادانه عقایدخود را باو می‌گفتند».

هنگامی که بواروبر Boisrobert را بعضویت‌این‌جمع پذیرفتند وی‌باریشلیو دربن‌زمینه‌سخن گفت و ریشلیو را بفکر آن انداخت که بجای این محفل ادبی‌دوستانه، انجمن ادبی بزرگتری تأسیس کند.

تأسیس فرهنگستان فرانسه - تشکیل انجمنی از دانشمندان بسرپرستی دولت کاری بود که پیش از آن در کشورهای دیگر و حتی در فرانسه سابقه داشت. در ایتالیا فرهنگستانهائی برپا بود که معروف شده بودند. در فرانسه در زمان شارل نهم و هانری سوم پادشاهان آن کشور در کاخ معروف لوور Louvre که جایگاه پادشاهان فرانسه بود بسرپرستی پادشاه فرهنگستانی تشکیل یافته و جلساتی دایر شده بود.

پیش از آنکه بواروبر بعضویت محفل ادبی خانهٔ کنرار برگزیده شود اعضای آن محفل جلسات خود را از دیگران پنهان می‌کردند، اما همین که بواروبر در آن جمع وارد شد این‌راز را با ریشلیو درمیان نهاد. این کشیش دانشمند که هم شاعر و هم نویسنده و درضمن همه‌کارهٔ دستگاه ریشلیو بود مخدوم خویش را باین‌اندیشه انداخت که سرپرست رسمی ادبای زمانه گردد. نویسندگان زمان دربارهٔ ریشلیو می‌نویسند که طبعاً مایل بکارهای بزرگ بود و مخصوصاً دلبستگی خاص بزبان فرانسه داشت وخود نویسندهٔ قابلی‌بود. شاید بیشتر می‌خواست ازین راه همان فرمانروائی را که در سیاست کشور داشت در ادبیات هم بدست‌آورد.

بهمین جهة بتوسط بواروبر جویا شد که آیا اعضای آن محفل حاضرند جمعیتی تشکیل دهند و بریاست دولت جلسات منظمی داشته باشند؟ دوستانی که در خانهٔ کنرار گرد می‌آمدند می‌خواستند این پیشنهاد را نپذیرند زیرا می‌دانستند که اگر جلسات آنها رسمیتی بخود بگیرد لطف و جاذبه‌ای که درآنها هست از میان می‌رود وانگهی برخی از ایشان دست نشاندهٔ اشرافی بودند که دشمنان وزیر بشمار می‌رفتند. با این‌همه سرانجام ناچار شدند پیشنهاد وی را بپذیرند زیرا می‌دانستند با کسی سر و کار دارند که هرچه بخواهد از پیش می‌برد. ریشلیو هم ایشان را در تشکیل آن انجمن و طرح اساسنامهٔ آن آزاد گذاشت.

باوجودآنکه درسال ۱۶۲۹ ریشلیو باین‌اندیشه افتاده‌بود نخستین‌جلسهٔ رسمی فرهنگستان فرانسه در روز ۱۳ مارس ۱۶۳۴ تشکیل یافت ولی فرمانی که میبایست بامضای لوی‌سیزدهم برسد و فرهنگستان را

رسمیت دهد در ماه ژانویهٔ ۱۶۳۵ صادر شد وپارلمان فرانسه تنها در ۱۰ ژویهٔ ۱۶۳۷ آنرا تصویب کرد . اما درهمان‌جلسهٔ نخست اعضای فرهنگستان مذاکرات خودرا دردفتری ثبت کردند وباوجودآنکه فرهنگستان هنوز رسماً تشکیل‌نشده بود حاضران درآن جلسه سریزه را بریاست ودماره را بمهرداری و کنرار را بسمت منشی دائمی بر گزیدند .

در آغاز اعضای انجمن در انتخاب نام محفل خویش دو دل بودند و چندین نام مانند « فرهنگستان ذوقیات » و « فرهنگستان‌فصاحت » و « فرهنگستان‌محترم » درنظر گرفتند وپس‌ازچندی تردید سرانجام عنوان « فرهنگستان فرانسه » را اختیار کردند . درفرمانی که بامضای پادشاه رسید برتریهائی برای اعضای این انجمن قائل شدند . در همان آغاز کار دانشگاه پاریس و پارلمان فرانسه ازین برتریها برشك آمدند و همین سبب شد که پارلمان چندی در تصویب فرمان پادشاهی درنگ میکرد .

فرهنگستان نخست ۲۷ تن عضو داشت و چندی نگذشت که هفت تن دیگر برآنها افزودند و از آن جمله بالزاك و وواتورو وگلا Vaugelas را بعضویت پذیرفتند . در ۱۶۳۵ و ۱۶۳۶ عدهٔ اعضا را بچهل‌تن رساندند و تا کنون ازین شماره تجاوز نکرده‌اند .

در میان اعضای نخستین چندتن شاعر مانند راکان و منار Maynard و مالویل Malleville و شاپلن و گودو وچندتن تئآترنویس مانند بواروبر و دماره وسنت‌آمان Saint-Amand ولستوال l'Estoile و چندتن منشی مانند وواتورو بالزاك و چند تن تاریخ‌نویس از آن جمله مزره و چند تن اهل تتبع ازآن جمله کنرارو وگلا و چند وکیل دادگستری مانند ژیری و حتی چند تن از مردان سیاسی مانند سگیه Séguier وزیر دادگستری و سرویر Servière معاون وزارت جنگ و چند تن پزشك مانند کور و دولاشامبر Cureaude_la Chambre و آبردومن‌مور Habert de Montmort بوده‌اند .

فرهنگستان فرانسه نخست بسرپرستی‌ریشلیو اداره میشد وچون‌او در۱۶۴۲ درگذشت سرپرستی را بسگیه وزیر دادگستری و پس از مرگ او در ۱۶۷۲ بپادشاه واگذاشتند . جلسات نخست در خانهٔ یکی از اعضا وپس‌ازآن دروزارت دادگستری وسرانجام در کاخ لوور تشکیل‌میشد وتا انقلاب‌فرانسه درهمانجابود.

در آغاز فرهنگستان فرانسه تنها توجه بادبیات نداشت بلکه می‌خواست انجمنی از ذوقیات و هواخواهان ادب باشد و این‌تمایل مدتهای مدید درمیان آن جمع باقی بود . ازروز نخست قرار گذاشتند که عضویت آن مادام‌العمر باشد و جانشین هر کس را پس از مرگش باکثریت برگزینند . درآغازکار خواندن خطابهای ورودی هنوز معمول نبود و در سال ۱۶۴۰ چون پاترو Patru را بعضویت پذیرفتند وی این قاعده را مؤسس شد .

درآن زمان فرهنگستان رئیسی انتخاب میکرد که جلسات را او تشکیل میداد ومهرداری که مکاتبات بعهدهٔ او بود ومنشی دائمی که دفترها وصورت جلسات راکه هرروز دوشنبه تشکیل میشد مینوشت چیزی که درآغازکار سبب تردیدشد این‌بود که جلسات خودرا وقف چه‌کارهائی کنند . نخست قرارگذاشتند که هریك خطابه‌ای دریکی ازمسائل ذوقی ایراد کنند بهمین جهة گودو خطابه‌ای « در رد اصول فصاحت» وشاپلن خطابه‌ای « دررد عشق» وراکان خطابه‌ای « در رد علوم » ومزیریاك Meziriac خطابه‌ای « در بارهٔ ترجمه » وگومبو خطابه‌ای « دربارهٔ نمی‌دانم چه » ایرادکردند . سپس بدرخواست ریشلیو وبارضایت‌کرنی تراژدی معروف‌را که « سید » Cid نام داشت مورد بحث قرار دادند وشاپلن بعهده گرفت گزارشی درین زمینه تهیه کند وآنرا در ۱۶۳۷ بعنوان « احساسات فرهنگستان فرانسه دربارهٔ سید » انتشار داد . نخستین خطابهٔ ورودی که پاترو ایراد کرد شامل ستایشی ازریشلیو وسگیه وپادشاه وعضو متوفی‌بود که وی جانشین او می‌شد واین سنت هم چنان برقرار ماند . سرانجام فرهنگستان بعهده گرفت فرهنگی برای زبان فرانسه بنویسد وشاپلن طرح تألیف آن فرهنگ را فراهم ساخت ودرین طرح این‌نکته را پیش بینی کرده بود : « می‌بایست انتخابی ازهمهٔ مؤلفینی که درگذشته‌اند وزبان مارا ازهمه پاکتر بکاربرده‌اند بشود وآنها را در

میان همهٔ اعضا تقسیم کنند تااینکه هرکسی هرچه را که سهم او شده است بدقت بخواند ومفردات و مرکباتی را که فرانسهٔ اصل میداند بترتیب حروف هجا براوراق مختلف یادداشت کند » . انتخابی که ازنویسندگان و سرایندگان کردند دامنهٔ بسیار داشت وهمهٔ بزرگان بجز رابله Rabelais نویسندهٔ مشهور را درنظر گرفتند وبدین گونه فرهنگی ترتیب دادند که نخستین چاپ آن در ۱۶۹۴ انتشار یافت وازآن پس چاپهای دیگر در ۱۷۱۸ و ۱۷۴۰ و ۱۷۶۲ و ۱۷۹۸ و ۱۸۳۵ و ۱۸۷۸ منتشر شد . چاپ نخست تنها شامل کلماتی بود که آنها را فصیح میشمردند وبترتیب اشتقاق لغات جا داده بودند ولی درچاپ ۱۷۱۸ ترتیب حروف هجارا اختیار کردند . پیش ازآنکه فرهنگستان فرانسه فرهنگ خودرا بپایان رساند فورتیر Furetière که از اعضای آن جمع بود زودتر فرهنگی تألیف کرده بود که کامل‌تر ودر ضمن شامل اصطلاحات فنی وبترتیب حروف هجا بود ولی همین کار سبب خشم فرهنگستان شد واورا در ۱۶۸۵ ازآن جمع اخراج کردند وفرهنگ وی تنها پس از مرگ او در ۱۶۹۰ درکشور هلاند انتشار یافت .

مادهٔ ۲۶ اساسنامهٔ فرهنگستان تألیف فرهنگ ودستور زبان واصول معانی وبیان وعروض‌را پیش بینی کرده بود اما فرهنگستان جز تألیف فرهنگ بکار دیگری دست نزد وتنها در ۱۶۴۷ و گلا کتابی بعنوان « یادداشت هائی در بارهٔ زبان فرانسه » تألیف کرد که در آن استعمالات فصحا را میزان صرف ونحو زبان قرارداده بود ومدتهای‌مدید‌همان‌کتاب سرمشق‌دستورزبان بشمار میرفت‌تااینکه دربن‌اواخرفرهنگستان کتاب دستور زبان خودرا هم انتشار داد .

برای اینکه نمونه‌ای از کندکاری این فرهنگستان دردست باشد این نکته بسنده است که چون بتألیف فرهنگ دست زدند درماه ژون ۱۶۳۹ هنوز درحرف «آ» بودند واین کتاب ۵۵ سال پس‌از آن بدست مردم افتاد .

در ضمن گاهگاهی فرهنگستان بکارهای ادبی دیگر می‌پرداخت از آن جمله بعضی اشعار مالرب Malherbe شاعرمعروف را که در ۱۶۲۸ درگذشته بود مورد بحث وانتقاد قرار داد و اگر کار اساسی اعضای آن شرکت در تدوین فرهنگ شد برای آن بود که پس از مدتها تردید دیدند یگانه کاری که چهل تن میتوانند در آن شرکت کنند همینست .

اساسنامهٔ فرهنگستان را نخستین اعضای آن باشتراك يك‌ديگر تدوين كردند و ريشليو بی‌درنگ آنرا تصویب کرد . تنها ماده‌ای را که در آن قید کرده بودند که هریك از اعضای فرهنگستان « باید خصال مؤسس آنرا محترم شمرد » ومراد ازآن مؤسس ریشلیو بود خط کشید ولی اعضا آن سنت‌را رعایت کردند و تا مدتهای مدید ستایش وی در خطابهای ورودی اعضا معمول بود . پس از آنکه سگیه وزیر دادگستری که در تأسیس فرهنگستان با ریشلیو دستیاری کرده و پس از مرگ او سرپرست فرهنگستان شده بود در ۱۶۷۲ درگذشت ، لوی چهاردهم این‌افتخار را بخویشتن وجانشینان خود انحصار داد . اما اینك یگانه اثری که ازین‌سنت باقی‌مانده اینست که هرعضو تازه‌واردی باید باهیئت رئیسهٔ فرهنگستان دیدنی از رئیس دولت فرانسه بکند . گاهی برخی از اعضای فرهنگستان ازین کار هم خود داری کرده‌اند چنانکه شاتوبریان Chateaubriand نویسندهٔ معروف از رفتن بحضور ناپلیون اول وبریه Berryer از رفتن بحضور ناپلیون سوم خودداری کردند .

درآغاز رئیس و مهردار فرهنگستان را دو ماه بدو ماه بحکم قرعه انتخاب می کردند ولی مدتهای مدیدست که رئیس ومهردار را هر سه ماه يك‌بار باكثريت برمی گزينند . اما منشی‌دائمی همواره مادام‌العمر انتخاب می‌شود . کسانی که درین‌مدت بدین‌سمت انتخاب‌شده‌اند بترتیب تاریخ ازین‌قرارند : کنرار ، مزره، رنیه دماره Regnier-Desmarais ، داسیه Dacier ،دوبوس Dubos ، اوتویل Houtteville ، میرابو Mirabaud، دوکلو Duclos ، دالامبر d'Alembert، مارمونتل Marmontel ،سوار Suard، رنوار Raynouard ، اوژه Auger، آندریو Andrieux، آرنو Arnault ، ویلمن Villemain ، پاتن Patin ، کامیل‌دوسه Camille Doucet ، گاستون

بواسیه Gaston Boissier ، رنه دومیك René Doumic .

در زمان کنونی منشی دائمی شش‌هزار فرانك حقوق ثابت می گیرد و درعمارت «انستیتو» Institut منزل دارد و اعضای معمولی هریك ۱۵۰۰ فرانك میگیرند.

طرز انتخاب اعضای فرهنگستان چندین بار تغییر کرده است و اکنون معمول اینست که پس از مرگ یك تن از اعضا کسی که داوطلب جانشینی اوست خود را معرفی میکند و ناگزیرست که از همهٔ اعضا دیدن کند و سپس رأی میگیرند و باید با کثریت مطلق انتخاب شود. بیشتر پیش میآید که سه بار رأی میگیرند و اکثریت بدست نمی آید و ناچار گرفتن رأی را ببعد موکول می کنند.

از ۱۸۶۹ معمول‌شده‌است که پیش‌ازجلسه‌ای که باید دربارهٔ عضویت کسی رأی‌بگیرد درشایستگی کسی که داوطلب یکی از کرسیهای فرهنگستانست بحث می کنند. در ۱۸۸۰به پیشنهاد کارو Caro و دزیره نیزار Désiré Nisard و آلکساندر دوماپسر Alexandre Dumas fils این بحث را ترك کردند ولی در ۱۸۹۶ دوباره رأی دادند و برقرار شد.

درزمانهای پیش‌ازانقلاب پادشاهان فرانسه می‌بایست بانتخاب کسی که فرهنگستان وی را بعضویت پذیرفته بود رضا دهند و گاه میشد که پادشاه موافقت‌نمیکرد چنانکه پیرون Piron شاعرمتولد در ۱۶۸۹ و متوفی در ۱۷۷۳ پس‌از آنکه چندبار داوطلب عضویت شده بود باوجود آنکه قطعاتی دراستهزای فرهنگستان سروده بود سرانجام بعضویت انتخاب شد ولی لوی‌پانزدهم با این‌انتخاب موافقت نکرد وبرای اینکه از شاعر مزبور دلجوئی کند هزار لیره حقوق در بارهٔ او مقرر داشت و پیرون درین موقع بیتی ساخته که برسنگ قبر او بنویسند وآن‌بیت معروف این‌است: « اینجا پیرون‌را بخاك سپرده‌اند که هیچ حتی عضوفرهنگستان هم نبود.»

Çi-gît Piron, qui ne fut rien.
Pas même académicien

نکتهٔ جالب‌توجه درانتخاب اعضای فرهنگستان اینست که همیشه بزرگترین‌شاعر ونویسندهٔ زمان بعضویت انتخاب نمی‌شود وبسا شده است که اعضای فرهنگستان کسی‌را که کمتر شایستگی داشته ترجیح داده باشند یااینکه نویسنده و گویندهٔ بزرگی که خود داوطلب نشده وی‌را درجمع خود نپذیرفته‌اند وچون فرهنگستان بیش از چهل کرسی ندارد آرسن‌اوسه Arsène Houssaye نویسندهٔ معروف متولد در ۱۸۱۵ و متوفی در ۱۸۹۶ کرسی چهل‌ویکمی برای فرهنگستان قائل‌شده وکسانی‌را که ازین‌حق بی‌بهره‌اند برآن کرسی نشانده و کتابی‌معروف بنام «کرسی‌چهل‌ویکم فرهنگستان فرانسه» Le 41e fauteuil de l'Académie Française نوشته و احوال کسانی را که ازین حق شناسی برخوردار نگشته اند در آن کتاب گرد آورده و معروف ترین کسان از میان آنها پاسکال Pascal و مولیر Molière و بالزاك Balzac و آلکساندر دوما Alexandre Dumas بوده‌اند.

سنت دیگری که درفرهنگستان فرانسه ازقدیم باقیست اینست که چند کرسی آنرا بمردان سیاسی معروف کشور و سردار های نامی اختصاص داده‌اند چنانکه معمولا سه تن از سرداران بزرگ در آنجا با نویسندگان و سرایندگان همنشین‌اند.

باوجود آنکه عضویت فرهنگستان مادام‌العمرست و بهمین جهت اعضای آنرا بعنوان «جاویدان» Immortels می‌نامند اکثریت مطلق آرای فرهنگستان میتواند کسی‌را ازعضویت خلع کند ولی‌فرهنگستان تاکنون این حق قانونی خود را کمتر بکار برده و تاکنون سه تن از اعضای خود را از عضویت خلع کرده: نخست اوژه‌دومولئون‌دوگارنیه Auger de Maulèon de Garnier کشیش گم‌نامی‌بود که بعضویت انتخاب شده بود و در ۱۶۳۶ چون ثابت شد از پس دادن پولی که دوستی باو امانت سپرده بود امتناع کرده است او را از عضویت خلع کردند و پس‌از آن همان فورتیر سابق‌الذکربود که بعنوان رقابت با فرهنگستان در انتشار فرهنك خود در ۱۶۸۵ او را خلع کردند و پس از آن آبه دوسن‌پیر Abbé de Saint-Pierre بود که در ۱۷۱۸

بعنوان اینکه دراشعار خود بروح پادشاه متوفی یعنی لوی چهاردهم توهین کرده است وی را نیز خلع کردند. در ۱۸۱۵ و ۱۸۱۶ نیز دو تن ازاعضای فرهنگستان را ازحق خود محروم کرده‌اند، ولی این کار جنبهٔ سیاسی داشته و فرهنگستان دربن باب رأی نداده و دولت فرانسه آنها را خلع کرده است.

یکی از نخستین نتایجی که فرهنگستان فرانسه از کار های خود بیرون داده همان رأی اعضای آن درباره « سید » تراژدی معروف کرنی است و آنهم بیشتر بواسطهٔ بدخواهیست که ریشلیو نسبت بکرنی داشت و فرهنگستان را باین کار واداشت وخواهی نخواهی آنرا بپایان رساند. مطالب کتابی را که درین زمینه انتشار یافت درجلسات مورد بحث قرار دادند و شاپلن نتیجهٔ آن مباحث را نوشت. باوجود آنکه درین کتاب حق کرنی را ادا نکرده‌اند درهرصورت نخستین کتاب خوبیست که درانتقاد ادبی بزبان فرانسه انتشاریافته است. پس از آن کار عمدهٔ فرهنگستان تدوین فرهنگ زبان فرانسه بوده است و تأخیری را که درین کار روا داشته کراراً مورد استهزاء قرار داده‌اند.

مدتهای مدید فرهنگستان فرانسه جایگاه معینی برای جلسات خودنداشت و جلسات را نخست در خانهٔ کنرار و سپس درخانهٔ دماره وشاپلن و گمبرویل Gomberville وپس از آن خانهٔ سگیه تشکیل میدادند. در ۱۶۷۲ پس از مرگ سگیه لوی چهاردهم یکی از طالار های کاخ لوور را بجلسات فرهنگستان اختصاص داد وتا ششم ماه ترمیدور Thermidor سال دوم جمهوری فرانسه جلسات در آنجا تشکیل می‌شد ودرین تاریخ حکومت کونوانسیون Convention فرهنگستان فرانسه و « فرهنگستان کتیبه‌ها و ادبیات » را منحل کرد. در زمانی که لوی چهاردهم فرهنگستان را در کاخ لوور پذیرفت ۶۰۶ جلد کتاب بآن انجمن هدیه داد و همین مقدمهٔ کتاب خانهٔ معروف انستیتوی فرانسه شد.

نخستین جلسات عمومی که تماشائیان را نیز بدان حق حضور دادند در سال ۱۶۷۱ تشکیل شد. اکنون فرهنگستان چهل کرسی معین دارد که هریك از آنها را بنام نخستین کسی که بر آن نشسته است می‌نامند، والبته هرکرسی که مردان معروف‌تری بر آن نشسته‌اند بیشتر داوطلبان‌را بخود جلب میکند واین ترتیب را در پایان قرن هفدهم دادند.

پس از آنکه حکومت کونوانسیون فرهنگستان را منحل کرد چندی در انحلال بود تا اینکه در سال ۱۸۰۳ که انستیتوی فرانسه را تشکیل دادند وآنرا بچهار شعبه منقسم کردند، یکی ازشعب چهارگانهٔ آن شد و با سه شعبهٔ دیگر در مدرسهٔ چهار ملت Collège des Quatre-Nations تشکیل می‌شد و درین موقع آنرا «شعبهٔ زبان وادبیات فرانسه» می‌نامیدند. حکومت رستوراسیون Restauration دوباره همان نام و مقام پیشین را بفرهنگستان فرانسه داد و در ضمن بعنوان تصفیهٔ آن برخی از اعضای آن را خارج کرد که چند تن از آنها مردان بزرگی نبودند مانند کامباسرس Cambacérès و لوسین‌بناپارت Lucien Bonaparte و رنیبودوسن ژان دانژلی Regnaud de Saint Jean d'Angely وماره Maret ودوك‌دوباسانو Duc de Bassano، ولی در عوض چندتن از مردان بزرگ زمانه از عضویت محروم شدند مانند سییس Sieyès و گارا Garat و رودرر Roederer واتین Etienne وآرنو Arnault و کاردینال موری Maury. اتین وآرنورا دوباره در ۱۸۲۹ بعضویت برگزیدند.

از آن‌زمان مهم ترین وقایعی که در تاریخ فرهنگستان فرانسه ضبط کرده‌اند بدین گونه است: در ۱۸۱۲ شاتوبریان نویسندهٔ معروف از جلوس بر کرسی که برای آن وی را انتخاب کرده بودند خودداری کرد، زیرا که می‌بایست مطابق سنت فرهنگستان ستایشی از ژ. م. شنیه J. M. Chénier انقلابی معروف که وی جانشین او می‌شد بکند و حاضر شود اورا بناپلیون اول معرفی کنند، و ازین هردو کار تحاشی داشت و بهمین‌جهت‌عضو فرهنگستان بود ولی هرگز خطابه‌ای ایراد نکرد. پس از آن هنگامی که امیل اولیویه Emile Olivier نویسندهٔ مشهور را بعضویت انتخاب کردند چون در خطابهٔ خود ستایشی نسبت بناپلیون سوم درج کرده بود و اعضای فرهنگستان با خواندن آن موافق نبودند و وی هم نخواست آنرا حذف کند ناچار شدند جلسهٔ پذیرائی اورا عقب بیندازند و ناچار تنها درسال ۱۸۷۴ اجازهٔ حضور باو دادند و وی هم

خطابه‌ای ایراد نکرد . درین مدت یگانه کسی که از عضویت فرهنگستان استعفا داده دوپانلو Dupanloup اسقف شهر ارلئان Orléans بوده که چون در ۱۸۷۱ لیتره Littré دانشمند معروف صاحب فرهنگ مشهوررا بعضویت انتخاب کردند بواسطهٔ اختلاف عقیده‌ای کـه با او داشت از حضور فرهنگستان خود داری کرد و استعفا داد . آخرین کسی‌که نسبت بفرهنگستان روی خوش نشان نداده ژرژکلمانسو Georges Clemenceau نخست‌وزیر ومرد سیاسی معروف فرانسه‌است‌که در ۱۹۱۸ اورا بعضویت پذیرفتند وازحضور درفرهنگستان امتناع کرد .

گذشته از تدوین فرهنگ کار عمدهٔ فرهنگستان فرانسه دادن جایزه‌های متعدد ادبی واخلاقیست که چه دولت وچه اشخاص پولهائی و درآمدهای اوقافی را برای این کار باختیار فرهنگستان گذاشته‌اند . جلسات عمومی فرهنگستان می‌بایست روزهای پنجشنبه ساعت ۳ بعد از ظهر تشکیل یابد .

درین مدت ۳۰۹ سال که ازنخستین جلسهٔ فرهنگستان فرانسه می‌گذرد ۵۸۹ تن ازدانشمندان وادبا ومردان سیاسی وسرداران و روحانیان معروف فرانسه بر کرسی‌های چهل‌گانهٔ آن بسمت عضویت نشسته‌اند. تا پیش ازجنگ کنونی یک کرسی آن خالی بوده و اعضائی که بر سی و نه کرسی دیگر می‌نشستند ازین قرار بودند : بودریار Baudrillard ، ژ . بدیه J. Bédier ، بلسور Bellessort ، پیربنوا Pierre Benoit ، ل . برار L . Bérard ، هانری برگسون Henri Bergson ، لوی برتران Louis Bertrand ، آبل بونار Abel Bonnard ، هانری بوردو Henry Bordeaux ، دوک موریس دوبروگلی Duc Maurice de Broglie ، آ.شومکس A . Chaumeix ، آ. شوریون A . Chevrillon ، موریس دونه Maurice Donnay ، رنه دومیک René Doumic ، ژرژدوآمل George Duhamel ، ادوار استونیـه Edward Estaunié ، کلودفـارر Claude Farrère ، دوک دولافورس Duc de la Force ، مارشال فرانشه دپره Franchet d'Esperey ، لوی ژیله Louis Gillet ، ژ . گـویو G . Goyau ، من سنیور گرانت Monseigneur Grente ، گابریل آنوتو Gabriel Hanotaux ، آبل ارمان Abel Hermant ، ادمون ژالو Edmond Jaloux ، دریاسالار لاکاز Vice-Amiral Lacaze ، ژ . دولا کرتل G . de Lacretelle ، هانری لاودان Henri Lavedan ، ژ . لو کونت G . Lecomte ، ل . مادلن L.Madelin ، امیل مال Emile Mâle ، فرانسوا موریاک François Mauriac ، آندره‌موروا André Maurois ، م. پالئولوگ M . Paléologue ، مارشال پتن Pétain ، ا . پیکار E.Picard ، مارسل پروو Marcel Prévost ، پول والری paul Valéry ، ژنرال وگان Weygan. از میان این عده قدیم‌ترین اعضای کنونی فرهنگستان گابریل آنوتو مورخ معروفست که درسال ۱۸۹۷ بعضویت انتخاب‌شده ودرمیان این‌جمع کسی که دراین اواخر خبرمرگ او بما رسیده حکیم نامورهانری برگسون مؤسس طریقهٔ معروف درفلسفه که بنام او بطریقهٔ «برگسونیسم» نامیده می‌شود ودرسال گذشته(۱) بحال فجیعی‌که عظمت وبزرگواری اورا در زندگی ومرگ درتاریخ خواهد گذاشت در پاریس روی ازاین جهان درکشید(۲) . آخرین کسی که از ایشان درگذشته لوی ژیله نویسندهٔ معروفست و اینک فرهنگستان ده کرسی خالی دارد .

ازجملهٔ یادگارهای ادبی معروف فرهنگستان فرانسه رسالهٔ کوچکیست بنام « نامه بفرهنگستان فرانسه» از فنلون Fénelon نویسندهٔ بسیار معروف متولد در ۱۶۵۱ و متوفی در ۱۷۱۵ کـه آخرین تألیف اوست و درسال ۱۷۱۶ یکسال پس‌ازمرگ وی انتشاریافته‌است . چون فرهنگستان رای اورا دربارهٔ کارهائی که میبایست بپایان رساند یا آغاز کند خواستار شده بود وی این رساله را در آن زمینه نوشته و در آن پی‌درپی درباب تألیف‌فرهنگ ودستورزبان وتألیف کتابهائی دربارهٔ اصول‌معانی وبیان وعروض وسه‌کتاب‌دربارهٔ تراژدی و کمدی‌وتاریخ بحث کرده ودرضمن ایراداتی راکه ممکن بوده‌است درین‌زمینه‌ها بکنند رد کرده و درپایان‌مباحث خود عقایدی دربارهٔ نویسندگان قدیم وجدید بمیان‌آورده‌است ومخصوصاً حسن سلیقهٔ خودو تبحر تامی‌راکه درادبیات قدیم‌داشته باستادی کامل بیان کرده . این رساله گذشته ازآنکه یکی ازسرمشقهای نویسندگیست هنوز مطالب آن برای بسیاری از نویسندگان و بسیاری از کشورهای جهان تازگی دارد و جزو شاهکارهای زبان فرانسه بشمار میرود .

---

(۱) این مقاله چند سال قبل تحریر شده (لغت نامه) .

(۲) برگسون بسال ۱۹۴۱ میلادی درگذشته .

انستیتوی فرانسه ـ بجز فرهنگستان فرانسه که عالی ترین مجمع از مردان نامی آن کشور در هر فنست و باآنکه ازآغاز برای سرپرستی ادبیات تشکیل یافته اندك‌اندك انجمنی شده است که عضویت‌آن بالاترین افتخارات مردان بزرگ کشور بشمار میرود ، در فرانسه چهار فرهنگستان دیگر هست که با فرهنگستان فرانسه روی‌هم‌رفته آنها را در انقلاب فرانسه در ۱۷۹۵ تشکیل داده و « انستیتوی فرانسه » Institut de France نامیده‌اند و آن چهار فرهنگستان دیگر ازاین قرار است :

۱ ـ فرهنگستان هنرهای زیبا که در ۱۷۹۵ تأسیس شده و جانشین دو فرهنگستان دیگری شده است که پیش‌ازآن بوده و «فرهنگستان شاهی نقاشی وحجاری» و« فرهنگستان شاهی‌معماری» نام داشته‌اند و شامل ۵۰ تن عضو پیوسته است که ده تن ازآنها « اعضای‌آزاد » و چهل تن دیگر بپنج شعبه بدین‌ترتیب منقسم می‌شوند :

شعبهٔ نقاشی چهارده عضو ، شعبهٔ حجاری هشت عضو ، شعبهٔ معماری هشت عضو ، شعبهٔ حکاکی (گراور) چهار عضو ، شعبهٔ موسیقی شش عضو .

۲ ـ فرهنگستان علوم اخلاقی و سیاسی و آن نیز در ۱۷۹۵ در انقلاب فرانسه تأسیس شده و آن هم شامل پنجاه تن‌عضو پیوسته‌است که ده تن ازآنها اعضای‌آزاد وچهل تن دیگربپنج شعبه منقسم میشوند: شعبهٔ فلسفه هشت عضو ، شعبهٔ اخلاق هشت عضو ، شعبهٔ قوانین هشت عضو ، شعبهٔ اقتصاد سیاسی (ثروت) هشت عضو ، شعبهٔ تاریخ و جغرافیا هشت عضو .

۳ ـ فرهنگستان کتیبه‌ها و ادبیات که در ۱۶۶۳ کلبر Colbert وزیر معروف آنرا تأسیس کرده و در زمان تأسیس نام آنرا «فرهنگستان کوچك» گذاشته است ، و درآغاز شامل چهار تن عضو بوده که وزیر خود ازمیان اعضای فرهنگستان فرانسه برمی گزیده‌است ، و اینك شامل پنجاه و چهار عضو پیوسته است که پانزده تن از آنها اعضای آزادند .

٤ ـ فرهنگستان علوم که آنرا نیز در ۱۶۶۶ کلبر تأسیس کرده و در ۱۶۶۹ لوی‌چهاردهم تأسیس آنرا تصویب کرده‌است ، ودرآغاز تنها شامل شعب هندسه و نجوم و جراثقال و تشریح وشیمی وگیاه‌شناسی بود و اینك شامل هشتاد ودوتن عضوست که شصت و شش تن آنها اعضای پیوسته و ده تن آنها اعضای آزاد و شش تن آنها اعضای خارج از پای تخت‌اند . شصت و شش تن اعضای اصلی آن بیازده شعبه منقسم میشوند که هرشعبه شامل‌شش عضوست : شعبهٔ هندسه، شعبهٔ جراثقال، شعبهٔ نجوم، شعبهٔ جغرافیا و کشتی رانی ، شعبهٔ فیزیك عمومی ، شعبهٔ شیمی ، شعبهٔ معدن شناسی ، شعبهٔ گیاه شناسی ، شعبهٔ اقتصاد روستائی ، شعبهٔ تشریح و حیوان شناسی ، شعبهٔ پزشکی و جراحی و دو منشی دائمی یکی برای علوم طبیعی و یکی برای علوم ریاضی دارد .

گذشته ازاین پنج فرهنگستان که روی هم‌رفته انستیتوی فرانسه را تشکیل میدهند درآن کشور یك انجمن عالی از پزشکان نیز بنام « فرهنگستان پزشکی » هست که در ۱۸۲۰ تأسیس کرده‌اند وجانشین دوانجمن دیگری شده است که پیش ازآن بوده‌اند یعنی «انجمن پزشکی» و « فرهنگستان جراحی » که هر دورا در ۱۷۹۳ منحل کرده‌اند .

تاریخچهٔ فرهنگستان ایران(۱)

سالها پیش از تأسیس فرهنگستان ایران فکر تشکیل انجمنی مرکب از دانشمندان و ارباب فضل واطلاع برخاطرها میگذشت ومخصوصاً از روزی که ملت ایران باتمدن مغرب‌زمین کما بیش آشنا شده‌باهمیت وظائف وخدمات مجامع علمی وادبی بیگانه پی‌برد این فکر در اذهان قوت گرفت . اشارات واقوالی هم که‌در کتب وتواریخ قدیم از وجود چنین مجامعی باشکال وعناوین مختلف در ایران کهن سال ودر طی قرون‌متوالیه حکایت میکرد آتش شوق ایرانیان را بایجاد نظائر آنها دامن میزد چنانکه در دورهٔ مشروطیت درتهران وشهرستانها بارها گروهی از مردم دانشمند وهنر دوست گردهم آمده بتأسیس انجمن هائی که در آنهاسخن از علم وادب میرفت همت گماشتند .

چگونگی تجلی این منظور در قالبهای گوناگون ، داستان مفصل ودلکشی است که دراین مختصر ادای حق آنرا بواجبی نتوان کرد . تنها ذکر این‌نکته لازم است که در دورهٔ مشروطه ازمقامات دولتی اقدام رسمی در این خصوص بعمل نیامده بود وبغیر از کوششهای افراد ویا مجامع خصوصی قدم دیگری در این راه برداشته نمیشد . در سال ۱۳۱۳قریب پنج ماه قبل از تأسیس فرهنگستان ایران وزارت معارف درصددبرآمد که انجمنهائی مرکب از ارباب تخصص و اطلاع در هرفن فراهم بیاورد و برآن شد که این کار را با تشکیل «آکادمی طبی» آغاز کند . برای مطالعهٔ در این امر جلساتی باحضور چندتن از پزشکان معروف وبعضی از دانشمندان در دانشکدهٔ طب تشکیل یافت ونام «فرهنگستان» بعنوان معادل آکادمی دریکی از آن‌جلسات اختیار شد . اساسنامه ای هم برای فرهنگستان طبی نگارش یافت که وظایف آن بدینگونه پیش بینی شده بود :

فرهنگستان طب ایران در مسائل ده گانهٔ ذیل اقدام خواهد کرد .

۱ ـ ترجمه وتألیف کتابهای طبی درسی وغیر درسی .

۲ ـ تهیهٔ فرهنگ طبی ودواسازی وجمع آوری لغات طبی .

۳ ـ وضع لغتهای طبی واصطلاحات لازم که در زبان فارسی نیست .

٤ ـ تهیه ونشر مقالات طبی سودمند .

۵ ـ مطالعه در خواص طبی گیاههائی‌که در سرزمین ایران موجود است وبیان فوائد هریك وتهیه وطبع دستور دواسازی .

۶ ـ دادن جائزه و نشانهای مخصوص بکسانی که مقاله های سودمند درباب طب و تندرستی بزبان فارسی بنویسند .

۷ ـ معاونت فکری بامقامات مربوطه در امور صحی فردی واجتماعی در مواقع احتیاج و همراهی فکری وراهنمائی بفارغ التحصیلهای دانشکدهٔ طب برای تهیهٔ رساله های اجتهادی .

۸ ـ جمع آوری وطبع ونشر نسخه های قدیمی کمیاب از کتب طبی .

۹ ـ ایجاد روابط دائمی بافرهنگستانهای طبی (آکادمیهای طبی) ممالك خارجه وتهیه وجمع آوری آثار آنان .

۱۰ ـ مطالعهٔ کامل در کشفیات واختراعات از فنون مختلف طب : دواسازی ودندانسازی ومتعلقات آن واعلان نتیجهٔ آنها برای استفادهٔ عموم اطبای مملکت .

با مختصر توجه بوظایف مندرج دراین ماده معلوم میگردد که منظور از ایجاد فرهنگستان طبی و نظائر آن برای سایر رشته ها این نبود که وضع لغات‌واصطلاحات جدید ، وظیفهٔ منحصر آنها قرار داده‌شود بلکه ترجمه وتألیف کتب وتهیهٔ فرهنگها وجمع آوری لغات واصطلاحات موجوده وتشویق بتحقیقات علمی و ادبی در شعب مختلف علوم وفنون ، موردتوجه خاص قرار گرفته بود . ولی در همان اوقات پیش از آنکه این

(۱) نقل از نامهٔ فرهنگستان سال اول شمارهٔ اول .

نیت بموقع عمل گذاشته شود و اساسنامهٔ فرهنگستان طبی از مقام شور بمرحلهٔ تصویب و اجراء درآید در زمستان ۱۳۱۳ ناگهان اندیشه های تندی در اصلاح زبان و لغت و طرز نگارش فارسی بوجود آمد وعلل و اسباب متعدد موجب ایجاد واضطراب وتشویش خاصی در اوضاع ادبی ولغوی ایران گردید ، بدین معنی که بقول مرحوم فروغی(۱) برای بعضی از علاقمندان بترقی زبان فارسی این فکر پیش آمد که برای معانی که امروزه الفاظ فارسی بجهت آنها وجود ندارد یااستعمال نمیشود اصطلاحات وضع کنند لیکن غالباً دیده شد « ... کارهائی که در این باب میکنند بی‌رویه واز روی مبنای صحیح وذوق سلیم نیست ... » شاید درآن گیرو دار اشخاصی که دم از ترقی وتوسعهٔ زبان وپیراستن آن از الفاظ نامتناسب خارجی میزدند قلبی عاشق ونیتی صادق داشتند ولی در طرز اجراء این فکروتشخیص وسائل غالباً بخطا میرفتند ومثلا تعصب غرور ملی ونژادی راکه در جای خود امری ممدوح وحسی شریف است بحد افراط در بارهٔ زبان ولغت ــ که بحثی فنی وتحقیقی ومبتنی برسوابق وسنن تاریخی ودر عین حال متکی براُنس‌وعادت وذوق سلیم وقبول اکثریت‌افراد ملت است ــ راه میدادند وبااین افراط در برابر آن مقدار از اصلاحات لغوی هم که احتیاجات کنونی زبان بحکم عقل ومنطق بدانهارأی میداد بدست خودسدّی ایجاد میکردندودر اذهان پیروان طریقهٔ اعتدال‌نگرانی خاصی پدید میآوردند .

خلاصه آنکه از هر گوشه‌ای نغمه‌ای بگوش میرسید وهر کسی فراخور فهم ودانش خود میزان وملاکی برای این‌کار بدست میداد . در میان علمداران این نهضت کسانی نیز پیدا میشدند که چون به زبان ولغت عربی بحدی که در زبان فارسی مورد احتیاج است احاطه نداشتند بخیال آنکه زحمت خود ودیگران راکمتر کنند میخواستند حتی یك کلمهٔ عربی در زبان فارسی باقی نگذارند ولغاتی راکه باوجود اصل تازی درطی مدت بیش‌از هزارسال جزو دارائی زبان فارسی شده ووسیلهٔ تکلم تمام افراد کشور ازخاص وعام وباسواد وبی‌سواد گردیده است بیرون کرده بجای آنها الفاظ‌جدیدی را وضع کنند ویا آنکه بعضی ازکلمات متروك ومهجور زبانهای قبل ازاسلام ایران راکه فراگرفتن آنها برای اکثرمردم امروز ازآموختن کلمات زبانهای خارجی نیز دشوارتراست جانشین لغات عربی مأنوس نمایند . وعجب آنکه برخی ازاین هواداران‌اصلاحات ، زبان فارسی‌را نیزبخوبی‌نمیدانستند وگاهی اتفاق‌میافتادکه بعضی‌ازکلمات‌صحیح‌النسب‌فارسی را بگمان اینکه لغت تازی است مورد لعن وطعن قرارداده مرادف عربی‌آنهارا بدون اینکه بدانند عربی‌است بنام فارسی سره بعنوان معادل پیشنهاد میکردند . بدین ترتیب زمزمه‌هائی که ابتدا در بعضی از محافل و جسته جسته بگوش میرسید درمدت بسیار اندکی بمطبوعات و سپس بادارات و بنگاههای دولتی سرایت کرد و کم کم این تفنن شکل جدی بخودگرفت . کسانیکه ابتدا درجراید مقالاتی به« فارسی‌سره » ویا درحقیقت به« فارسی‌ساختگی » انتشارمیدادند وفهم مقصود وعبارات‌آنها نه‌تنها برای عامهٔ مردم بلکه برای‌دوستان همعقیدهٔ خودشان نیزدشوار وگاهی محال بود درصدد برآمدند که اصطلاحات جدیدی وضع کرده درمکاتبات اداری رواج‌دهند . دراغلب وزارتخانه‌ها وحتی درادارهٔ مباشرت مجلس شورای ملی چندتن ازاین « فارسی پردازان » گردهم‌آمده‌گاهی نظر موافق‌اولیاء وزارتخانه را نیز بخود جلب‌کرده با اصطلاحات مجعوله‌که عدهٔ‌آنها همه روزه درتزاید بود شروع بمکاتبه با سایر ادارات نمودند . وچون کارخانه های لغت سازی ادارات وبنگاههای دولتی ازنوع واحدنبودند کار بجائی رسید که گاهی ادارات دولتی درمکاتبات رسمی ازدرك مقصود یکدیگر عاجز می‌شدند. درپایتخت کشوری که مردم‌آن پس از هزارسال هنوز شاهنامهٔ فردوسی را بدون‌احتیاج بتفسیر میخوانند ومعنی اشعار و لطایف آنرا درك میکنند اوضاعی که افسانهٔ معروف شهر بابل قدیم را بخاطر میآورد پدیدار شد . نه تنها کارمندان دولت مجبور میشدند که در مکاتبات عادی اداری برای درك مقصود و فهم اصطلاحات همکاران خود دست توسل بدامان کتب لغت و دوستان لغت‌ساز و حدس و فرض بزنند بلکه ارباب رجوع نیز که بفارسی معمولی با ادارات مکاتبه کرده و حل مشکل خود را از آنها میخواستند هنگام دریافت جواب دچارمشکل تازه‌ای میگردیدند زیرا بعضی اوقات حتی در داخل یك اداره هر کدام ازمنشیان سلیقهٔ خاصی دروضع لغات

---

(۱) در نامهٔ شمارهٔ ۵۸۴ فروردین ۱۳۱۴ صادر ازریاست وزراء بوزارت معارف .

برای خود اختیار کرده بودند و مراجعه کنندهٔ سرگردان ناگزیر بود که کشف معما و گشودن طلسم اصطلاحات را فقط از یکنفر که آنهم نویسندهٔ جواب بود بخواهد والا دنبالهٔ کارخویش‌را رها کرده بنشیند و صبر پیش گیرد .

اگر چه در نیمهٔ دوم سال ۱۳۱۳ این روش افراطی ازطرفی درعالم مطبوعات رخنه کرده و ازطرف دیگر چند کانون نیم رسمی در ادارهٔ مباشرت مجلس شورای ملی و دربعضی ازدوائر دولتی بدست آورده بود ولی هنوز نتوانسته بود که خود را از تأیید و تقویت مقامات عالیه بهره‌مند ساخته و یا خود را مورد عنایت و حمایت آنان نشان دهد ، اما پیش از آنکه سال بپایان رسد باین مقصود نیز نائل گردید و بترتیبی که ذیلاً نگاشته میشود دربحبوحهٔ اقتدار اعلیحضرت شاهنشاه سابق حربهٔ برندهٔ این عبارت کوتاه یعنی « حسب‌الامر جهانمطاع همایونی » را بدست گرفت .

تفصیل این اجمال آنکه بعضی از طرفداران این‌فکر دروزارت جنگ ذهن اعلیحضرت پادشاه‌سابق را باین معنی متوجه میساختند که باید زبان فارسی را از قید نفوذ زبانهای بیگانه آزاد ساخت وبدین‌وسیله استقلال لغوی و ادبی ایران را تأمین کرد و مدعی شدند که از طرفی برای تجدید مجد و عظمت ایران و از طرف دیگر برای ساده کردن و قابل فهم‌ساختن زبان فارسی تنها علاج این است که لغات بیگانه و مخصوصاً کلمات عربی معمول و مهجور را با اقدامات رسمی از محاورات و مکاتبات بیرون کرد . البته چنین پیشنهاد دلکشی که حس بی‌نیازی ازبیگانگان وهمچنین شوق آسانی زبان‌را درقلب اعلیحضرت پادشاه‌سابق تحریك میکرد بآسانی مورد قبول واقع شد خاصه که در پایان سال نیز اعلیحضرت شاه به ترکیه مسافرت فرموده و اقدامات ترکها در تصفیهٔ زبان مورد نظر ایشان قرار گرفته بود .

پس امر اکید صادر گردید که فوراً دروزارت جنگ هیئتی برای‌انتخاب معادل جهت لغات نظامی بیگانه و نیز برای مطالعه در باب سایر اصطلاحات ، تشکیل شود وبا همکاری سایروزارتخانه‌ها این‌مهم انجام گیرد . قبل از تشکیل آن هیئت نیز مقدار معتنابهی از لغات نظامی گویا بصرف پیشنهاد ارکان حرب کل قشون وقت و یا پس از مشورت با چندتن از طرفداران وضع لغات جدید بعرض شاه رسید ودرمکاتبات رسمی معمول گردید . از آنجمله بود کلمهٔ « افسر » بجای « صاحبمنصب » ، و « ارتش » بجای « قشون » ، و « تیمسار » بجای « حضرت اجل » (در عناوین نظامی) که بعدها صحت آنها نیز موردتردید واقع گردید و جمعی بخیال اینکه این لغات از مصوبات فرهنگستان است این بنگاه را مورد ملامت قرار دادند .

کمیسیون وزارت جنگ فوراً شروع بکار کرد . ازوزارت معارف وسایر وزارتخانه‌ها نماینده‌هائی دعوت نمود و با روش افراط آمیزی کوشش نمود که نه تنها برای لغات نظامی بلکه برای سایر اصطلاحات ولغات نیز باعجلهٔ تمام معادلهائی انتخاب کرده بوسیلهٔ مقامات نظامی آنها را از تصویب مقام سلطنت بگذراند و بسرعت در ادارات و جرائد منتشر و رایج سازد .

با این‌مقدمات وزارت‌معارف بحکم وظیفه ناگزیرشد که پیش‌از آنکه گزارش مذاکرات کمیسیون با تعبیرات ناروا باطلاع مقام سلطنت برسد و اقدامات متهورانه وتفنن آمیز ، ارکان زبان‌فارسی‌را دچارتزلزل کند باقدامات‌جدی مبادرت ورزد . چارهٔ کاررا درآن دید که بدون فوت‌وقت مقامات عالیه را متوجه اهمیت امر ووخامت وضع بنماید . بدین‌منظور بمرحوم فروغی رئیس‌الوزراء وقت که واقف‌بتمام این‌تمایلات خارج از اعتدال بود متوسل شد و آنجناب همینکه از کیفیت جریان امر آگاه شد این جمله را که عین عبارت او است برزبان آورد : « عجب باد سفاهتی میوزد » و کمترین مسامحه و ملاحظه را در این کار جائز نشمرده بفاصلهٔ چند ساعت بعدازختم جلسهٔ کمیسیون وزارت جنگ ، پس‌ازمذاکرات حکیمانه بااعلیحضرت پادشاه سابق بحمایت و یاری وزارت معارف کمربست وچون باسوابقی که ذکرشد ممکن نبود که اعلیحضرت پهلوی را پس‌ازصدور دستور تجدیدنظر لغات از اجرای این‌امر بیکباره منصرف سازد ، ازتمهید مقدمات وملاحظهٔ جوانب کار درتأییدنظر وزارت معارف پیشنهاد کرد که برای مطالعهٔ دراین‌امور انجمنی مرکب ازدانشمندان و اهل لغت ومحققین تشکیل‌شود ومقدمات تشکیل فرهنگستان ایران‌را فراهم آورد وبا حسن تدبیر توانست

که دستگاههای گوناگون و رنگارنگ لغت سازی اشخاص غیرمسؤول و انجمنهای افراطی و یا غیرصالح را برچیند و بزرگترین خدمت را در بارهٔ زبان و ادبیات فارسی انجام دهد.

پس از اقدام مذکور این نامه که در اواخر اسفند ۱۳۱۳ در وزارت معارف تهیه شده بود بشکل متحدالمال (بخشنامه) در اوائل سال ۱۳۱۴ بتمام وزارتخانه ها فرستاده شد.

وزارت معارف — متحدالمال

ادارهٔ کل انطباعات

شمارهٔ ۳۷۰/۷۵۶۲ — وزارت جلیلهٔ ...

البته خاطر محترم مستحضر است که از چندی پیش نهضتی بمنظور استعمال لغات فارسی بجای لغات خارجی خاصه لغات عربی پدید آمده و آثار این نهضت ابتدادر بعضی جرائد و رسالات ظاهر و دراین اواخر در برخی از مؤسسات دولتی نیز آشکار گردیده است. چون موضوع زبان هر ملت یکی از مسائل مهمهٔ اجتماعی است و اقدام باصلاح یا اجرای تغییرات و تبدیلات در آن محتاج بمطالعه و مباحثه و تعمق خاصی میباشد وزارت معارف در نظر دارد که بزودی انجمن مخصوصی مرکب از دانشمندان ولغویون وادبا ومحققین تأسیس نموده این قبیل مسائل را در آن، مورد بحث و مطالعه قراردهد. بنابراین متمنی است دستوراکید بعهدهٔ ادارات و دوائر تابعه صادر فرمایند که تا ،وقع تشکیل آن انجمن از وضع و استعمال هر گونه لغت جدید یا تبدیل لغات معمول بلغات فارسی خالص درمراسلات واسناد رسمی اداری خودداری نمایند تا پس از تأسیس این انجمن پیشنهادهای مربوط بدین امر مورد مطالعه قرار گیرد وتدابیر مقتضیه اتخاذ گردد.

☆☆☆

مرحوم فروغی نیز نتیجهٔ اقدامات خود را در ضمن نامه‌ای که ذیلاً درج میشود بوزارت معارف ابلاغ کرد:

ریاست وزراء نمرهٔ ۵۸۰ بتاریخ ۲۸ فروردین ماه ۱۳۱۴

وزارت جلیلهٔ معارف واوقاف وصنایع مستظرفه

چنانکه مستحضرند برای بعضی از علاقمندان بترقی زبان فارسی این فکر پیش آمده است که برای معانی که امروزه الفاظ فارسی بجهت آنها وجود ندارد یا استعمال نمیشود اصطلاحات وضع کنند و لیکن غالباً دیده میشود کارهائی که در این باب میکنند بی رویه واز روی مبنای صحیح و ذوق سلیم نیست و این فقره مورد توجه ذات مقدس اعلیحضرت شهریاری ارواحنا فداه نیز شده و باینجانب امر فرموده اند مراقبت کنم که فکر پختهٔ معقولی بشود که این منظور مهم که اساساً بسیار خوب وبجاست از رویهٔ صحیح منحرف نشود ونظر باینکه اصلاً این مسئله از اموری است که در صلاحیت وزارت معارف است و ملاحظه کرده ام که اولیای آن وزارت جلیله متوجه بوده وعلاقمندی خودرا باین موضوع نشان داده‌اند اینک تأکیداً امرمبارک ملوکانه را هم ابلاغ وتقاضا میکنم که هرچه زودتر اقدامی را که برای حسن انجام این منظور مقتضی است با مطالعهٔ صحیح بفرمائید. خوداینجانب هم برای تبادل نظروشرکت در کارحاضرم ومنتظر اعلام نتیجه‌میباشم.

رئیس‌الوزراء ـ محمد علی فروغی

فرهنگستان ایران در ۱۳۱۴

وزارت معارف برای تهیهٔ مقدمات تشکیل فرهنگستان جلساتی باشرکت عده‌ای از دانشمندان در محل سابق دانشکدهٔ حقوق (خانهٔ مرحوم اتابك واقع درخیابان لاله‌زار) ترتیب داد و اساسنامهٔ فرهنگستان را تهیه کرده در جلسهٔ ۲۹ اردیبهشت ۱۳۱۴ بتصویب هیئت دولت رسانید.

اساسنامهٔ مذکور در تاریخ پنجم خرداد ۱۳۱۴ بدین شرح بوزارت معارف ابلاغ شد:

ریاست وزراء نمرهٔ ۱۰۵٤ مورخهٔ ۵ر۳ر۱۳۱٤

وزارت جلیلهٔ معارف واوقاف و صنایع مستظرفه

هیئت وزراء درجلسهٔ ۲۹ اردیبهشت‌ماه ۱۳۱٤ نظر به پیشنهاد نمرهٔ ۱۲٤٤ وزارت جلیلهٔ معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه اساسنامهٔ راجع بتشکیل انجمنی بنام فرهنگستان ایران را که در ۱٦ ماده تنظیم شده است با اصلاحات لازمه تصویب نمودند.

تصویبنامه درکابینهٔ ریاست وزراء ضبط است. رئیس‌الوزراء ـ محمدعلی فروغی

مختصر توجه بمادهٔ دوم اساسنامه معلوم میدارد که باملاحظهٔ مقتضیات و اوضاع واحوال در تدوین آن نهایت دقت واحتیاط بکار رفته وبجای‌طرد واخراج لغات بیگانه از زبان فارسی که درآن موقع ورد زبان وتنها هدف کارخانه های لغت سازی بود وظایف مفید و متعددی برای این بنگاه منظور شده است، یعنی مؤسسین فرهنگستان ومخصوصاً سرپرست داناوهوشمند آن مرحوم فروغی توانسته اند جنبشی راکه‌برعلیه دوام‌وسابقهٔ زبان شیوای فارسی آغاز شده بود از مجرای افراط وانحراف بر گردانده در طریق اعتدال‌بیندازند واز راه مصلحت اندیشی و رعایت امیال پرشور آن زمان فکر فارسی سره را بروش « پیراستن‌زبان از الفاظ نامتناسب خارجی » مبدل ودراساسنامه درج وتصریح نمایند. انصاف باید داد که این عمل درآن موقع کار آسانی نبود وچنانکه گفته خواهد شد باوجود تمام احتیاطها وتدابیر، برای مرحوم فروغی و آقای حکمت وزیر معارف وقت وبعضی ازهمکاران ایشان زحمات و مخاطراتی فراهم آورد.

این نکته را نیز ناگفته نگذاریم که فرهنگستان ایران باوجود توجه باطنی بوظایف متعدد خود نتوانست از زمان تأسیس تا این اواخر، آنچنانکه منظور بود در جادهٔ ارشاد قدم زند وتکالیف خود را ایفاء نماید زیرا در ضمن عمل خود را مجبور دید که در مقابل تقاضاها و انتظامات و دستورهای صریح و شدید، قسمت عمدهٔ اوقات را صرف یکی از وظایف فرعی یعنی‌انتخاب معادلها برای اصلاحات ولغات خارجی بکند و باید اعتراف کرد که حتی در این کار نیز بحد کافی آزادی عمل نداشت و آنچه دراین زمینه انجام میداد از طرفی مبنی براحتراز از ایجاد و هم مخالفت صریح دربرابرمقامات عالیه بود وازطرف دیگرنمیخواست و نمیتوانست شانه از زیربار مسئولیت خالی کرده ومیدان را بکسانی بسپارد که اگر در این کار وارد میشدند هنگامه و آشوب بیمانندی در زبان ولغت فارسی برپا میکردند. صاحبنظرانی هم که از دور تماشاگر این اوضاع بودند و أز راه علاقمندی کارهای فرهنگستان وخاصه بعضی از لغات مصوب آنرا مورد اعتراض قرار میدادند اگرچه در بعضی موارد کاملاً بی حق نبودند ولی اگر از روش اضطراری وی آگاه میشدند زبان طعن راکوتاه میکردند وانصاف میدادند که اگر فرهنگستان در مدت‌چندسال نتوانست با انجام وظایف‌مهم خود مستقیماً خدمت مثبتی دربارهٔ زبان فارسی انجام دهد لااقل موفق شد که زمام عمل را از دست گروهی افراطی بدرآورده خودرا ظاهراً بمقام جانشینی آنها تنزل دهد واین خدمت منفی را که عبارت از منع‌رواج هزاران لغت مجعول وبی‌اساس در هرهفته وهرماه باشد تقدیم جامعهٔ ایرانی نماید. خلاصه آنکه‌فرهنگستان از آغاز کارنسبت بتکالیف مهم خود بی‌اعتنا نبود وازهمان روزهای تأسیس درنظامنامهٔ داخلی خودپیش‌بینی کرد که کمیسیونهای ذیل را برای اجرای اساسنامه تشکیل دهد:

۱ ـ کمیسیون لغت برای وظایف بند ۱ و۲و۳ از مادهٔ دوم اساسنامه.

۲ ـ کمیسیون دستور برای (بند ٤ از مادهٔ دوم اساسنامه).

۳ ـ کمیسیون اصطلاحات پیشه‌وران (برای بند ۵ ازمادهٔ دوم).

٤ ـ کمیسیون کتب قدیم (برای بند٦ و۸ ازمادهٔ دوم اساسنامه).

۵ ـ کمیسیون اصطلاحات ولایتی (برای بند ۷ ازمادهٔ دوم اساسنامه).

٦ ـ کمیسیون راهنمائی (برای بند ۹و۱۰ و۱۱ ازمادهٔ دوم اساسنامه).

۷ ـ کمیسیون خط (برای بند ۱۲ از مادهٔ دوم اساسنامه).

ونیز مقرر شد که « فرهنگستان هرگاه لازم بداند میتواند کمیسیونهای دیگر برای‌وظایف‌خاص

تشکیل دهد . . . وهریك از کمیسیون‌ها میتوانند درموقع ضرورت اشخاص خارج را برای مشورت ومعاونت دعوت نمایند » .

در ۱۳۱۴ نیز چهار کمیسیون مربوط بلغت وتهیهٔ فرهنگ ، دستور زبان، مطالعه درلغات جغرافیائی وکتب قدیمه عملاً تشکیل شد و شروع بکار کرد و طرحهای مفیدی تهیه نمود ولی بجهاتی که در بالا بدانها اشارت رفت همهٔ این کوششها از راه اضطرار و در برابر فشار مقتضیات ، تحت‌الشعاع عملی که فرهنگستان در غالب موارد برغم میل خود انجام میداد وآن عبارت از انتخاب معادل برای بعضی ازلغات بود قرار گرفت .

سازمان فرهنگستان

الف ـ نخستین رئیس واعضاء اولی فرهنگستان

پس از آنکه اساسنامهٔ فرهنگستان بتصویب رسید ودوقسم عضو « پیوسته » و « وابسته » برای این بنگاه در نظر گرفته شد ، اولین جلسهٔ رسمی فرهنگستان روز دوشنبهٔ ۱۲ خرداد ماه ۱۳۱۴ در عمارت سابق دانشکدهٔ حقوق‌وسیاسی بریاست مرحوم محمدعلی‌فروغی (ذکاءِالملك دوم)رئیس‌الوزراءِ وقت‌وبعضویت ۲۴ تن از پیوستگان که اسامی آنها بترتیب حروف تهجی درج میشود تشکیل یافت :

۱ ـ اسفندیاری ، آقای حسن.
۲ ـ بهار ، آقای محمد تقی .
۳ ـ پرتو اعظم ، آقای دکترعلی
۴ ـ تقوی ، آقای حاج سید نصرالله
۵ ـ حسابی ، آقای دکتر محمود
۶ ـ حکمت ، آقای علی‌اصغر
۷ ـ دهخدا ،آقای علی اکبر
۸ ـ رشیدیاسمی ، آقای غلامرضا
۹ ـ رضازاده‌شفق ، آقای دکترصادق
۱۰ ـ رهنما ، آقای‌غلامحسین
۱۱ ـ سمیعی ، آقای حسین
۱۲ ـ صدیق ، آقای دکتر عیسی
۱۳ ـ عصار ، سید محمد کاظم
۱۴ ـ فاطمی ، آقای محمد
۱۵ ـ فروزانفر ، آقای بدیع الزمان
۱۶ ـ فروغی ، آقای ابوالحسن
۱۷ ـ فروغی ، آقای محمد علی
۱۸ ـ قریب ، آقای عبدالعظیم
۱۹ ـ گل گلاب ، آقای حسین
۲۰ ـ مقتدر ، سرتیپ غلامحسین
۲۱ ـ نخجوان ، سرلشکر احمد
۲۲ ـ نصر ، آقای دکتر ولی‌الله
۲۳ ـ نفیسی ، آقای سعید
۲۴ ـ وثوق ، آقای حسن

در سنوات بعد بر شمارهٔ اعضاءِ پیوستهٔ فرهنگستان افزوده شد . اسامی آنان بترتیب تاریخ انتخاب از این قرار است :

آقای دکتر قاسم غنی	۱۹ مهر	۱۳۱۵
« احمد اشتری	۱۸ اردی‌بهشت	۱۳۱۷

نام	روز	ماه	سال
آقای مصطفی عدل	۱۸	اردی‌بهشت	۱۳۳۷
« دکتر علی‌اکبر سیاسی	«	«	«
« جمال‌الدین اخوی	«	«	«
« ابراهیم پور داود	«	«	«
« حسنعلی مستشار	«	«	«
« دکتر احمد متین دفتری	۱۹	دی	۱۳۱۷
« عباس اقبال آشتیانی	۳۰	آذر	۱۳۱۷
« دکتر امیر اعلم	۲۰	اردی‌بهشت	۱۳۱۸
« محمد حجازی	۲۳	خرداد	۱۳۱۸
« محمّد قزوینی	۲۱	مهر	۱۳۱۸
« سید محمّد تدین	۲۰	دی	۱۳۲۰
« مسعود کیهان	۹	بهمن	۱۳۲۰
« جلال‌الدین همائی	۵	آذر	۱۳۲۱
« دکتر غلامعلی رعدی آذرخشی	«	«	«
« احمد بهمنیار	«	«	« (۱)

ب - دبیرخانهٔ فرهنگستان

چون درضمن اساسنامه ونظامنامه تأسیس دارالانشائی برای فرهنگستان پیش‌بینی شده‌بود وزارت معارف درهمانموقع بتأسیس آن اقدام نمود و آقای غلامعلی رعدی آذرخشی رئیس ادارهٔ کل انطباعات رابریاست افتخاری دارالانشاء منصوب و به فرهنگستان معرفی وچند تن را نیز برای عضویت دارالانشاءِ استخدام کرد .

ج - بودجه و مقر فرهنگستان

پیوستگان فرهنگستان بابت عضویت مزدی دریافت نمیدارند و بودجهٔ فرهنگستان که بطریق اعانه از طرف دولت پرداخته‌میشود صرف تهیهٔ کتب و نوشت افزار ومخارج اداری میشود . اعانهٔ فرهنگستان در سال ۱۳۱٤ مبلغ ۲٤۰۰۰ ریال بود .

مدرسهٔ عالی سپهسالار (دانشکدهٔ معقول ومنقول) از جلسهٔ چهاردهم (۱۰ شهریور ماه ۱۳۱٤) ببعد مقر فرهنگستان‌شد وازآن تاریخ تا ۱۳۲۱ که عمارت مخصوصی درجنب دانشکدهٔ مذکوربرای فرهنگستان بنا گردید جلسات فرهنگستان درآن مکان تشکیل می‌یافت .

نظامنامه‌ها و طرحها و لغات

در ۱۳ مرداد ماه ۱۳۱٤ نظامنامهٔ داخلی فرهنگستان وپس ازآن درهمان سال نظامنامه‌های دیگر از قبیل آئین‌نامهٔ انتخاب ووظایف کارمندان وابستهٔ فرهنگستان (۲۲ دیماه ۱۳۱٤) بتصویب رسید وازطرف کمیسیونهائی که تشکیل شده بود طرحهائی از قبیل طرح راجع بتهیهٔ فرهنگ فرهنگستان و جمع آوری اصطلاحات جغرافیائی وامثال واشعار ولایتی وغیره تهیه شد ولغاتی که بعنوان معادل لغات بیگانه ویا بجای بعضی از اصطلاحات اداری و اسامی جغرافیائی و غیره از طرف فرهنگستان اختیار شده بود بادارات دولتی ابلاغ گردید .(۲)

---

(۱) اعضای جدیدی که بنا بر پیشنهاد وزارت فرهنگ در جلسه شب ۳۷/۳/۱ هیئت دولت بعضویت فرهنگستان ایران انتخاب شدند : دکتر اقبال ، حسین علاء ، تقی‌زاده ، دکتر احمد فرهاد ، دکتر سیدحسن امامی ، پروفسور یحیی عدل ، سید محمد مشکوه دکتر محمد معین ، دکتر ابوالقاسم غفاری ، دکتر محسن هشترودی ، پرفسور فاطمی ، دکتر پارسا ، دکتر رفیعی ، دکترقدس مهندس عبدالله ریاضی ، مهندس محسن فروغی ، مهندس اصفیا ، مهندس نیکو ، دکترغلامحسین مصاحب ، دکتر عبدالله شیبانی .

(۲) **اسامی اعضاء وابستهٔ فرهنگستان بترتیب تاریخ انتخاب ازینقرار است**

نام	روز	ماه	سال	نام	روز	ماه	سال
۱ - سید محمدعلی جمال زاده	۱۲	مرداد	۱۳۱٤	۲ - دکتر فخر ادهم	٥	آبان	۱۳۱٥
۳ - پرفسور کریستن سن (دانمارك)	۲	اسفند	۱۳۱٥	٤ - استاد هانری ماسه (فرانسه)	۱۳	مهر	۱۳۱٦
٥ - پرفسور ریپکا (چکواسلواك)	۱۰	دی	۱۳۱۷	٦ - جناب محمدحسین‌هیکل (مصر)	۱٥	بهمن	۱۳۱۷
۷ - دکتر منصور بیك فهمی (مصر)	۱٥	بهمن	۱۳۱۷	۸ - علی بیك الجارم (مصر)	۱٥	بهمن	۱۳۱۷
۹ - محمد رفعت پاشا (مصر)	۸	تیر	۱۳۲۱	۱۰ - پاولوسکی (روسیه)	۸	تیر	۱۳۲۱

دکتر عیسی صدیق

توضیح
در تاریخچهٔ فرهنگستان(۱)

درشمارهٔ اول این نامه(۲)«تاریخی ازفرهنگستان ایران» درج شدکه برای خوانندگان بسیارسودمند است زیرا تاریخچهٔ هر بنگاه فلسفهٔ ایجاد آن را بدست میدهد و اشخاصی را که درکارهای آن مؤثر بوده‌اند معرفی میکند و اقداماتی را کـه انجام گرفته می‌نمایاند و بدینسان میتوان آیندهٔ آن بنگاه را تا اندازه ای پیش‌بینی نمود.

چون نگارنده آگاه‌است که پیش از تأسیس فرهنگستان در دومورد اقدامات اساسی درپی‌افکندن چنین بنگاهی بعمل آمده لازم دید اطلاعات خود را برای تکمیل مقدمهٔ مذکور بنویسد تا روشن شود که فرهنگستان از مؤسساتی‌است که احتیاج آن را بوجود آورده نه هوی و هوس وتا زمانی که این‌احتیاج باقی است فرهنگستان نیز وجود خواهد داشت.

در ۱۳۰۳ خورشیدی که درسازمان نظام ایران تجدید نظرمیشد و باقتباس ازتشکیلات نظام مغرب زمین مؤسساتی برپا میگشت نیازمندی باصطلاحات نو ظاهرشد و وزارت جنگ با وزارت‌فرهنگ مذاکره و مکاتبه کرد و قرار شد انجمنی از نمایندگان دو وزارتخانه تشکیل شود تا بوضع لغات و تثبیت معانی‌آنها بفارسی اقدام‌کنند. مرحوم یحیی دولت‌آبادی و آقای غلامحسین رهنما ونگارنده بنمایندگی وزارت‌فرهنگ معین شدیم. دیگر اعضاء انجمن آنچه بنده بخاطر دارم و از حافظهٔ آقای سرتیپ غلامحسین‌مقتدر که خود نیز کارمند انجمن بودند استمداد جسته‌ام عبارت بودند از:

شادروان سرلشکر جلایر (سردار مدحت) - شادروان سرلشکر غفاری (سردار مقتدر) - شادروان سرهنگ مهندس رضاشیبانی - سرهنگ‌کریم معاون نظام - آقای رشید یاسمی - سرهنگ حاج محمدرزم‌آرا - سرهنگ علی کریم قوانلو.

نخستین جلسهٔ انجمن در ۲۸ آبانماه ۱۳۰۳ در وزارت جنگ منعقد شد وتاآخرهمان سال هفته‌ای یکبار مرتباً تشکیل می‌یافت و برطبق اوراقی کـه نزد نگارنده است در این مدت بالغ بر سیصد لغت وضع گردید. طرز کار بدینسان بود که اصطلاحات مورد نیاز بزبان فرانسه‌نوشته وقبلا برای هریك ازاعضا ارسال میشد و آنان بذوق و سلیقهٔ خود کلماتی که بنظرشان میرسید در مقابل الفاظ فرانسوی مینوشتند و بانجمن می‌آوردند. هرواژه جداگانه مطرح ونظریات مختلف گفته وتصمیم مقتضی گرفته میشد. اصطلاحات مذکور عموماً مربوط بود به‌هواپیمائی، مهندسی نظام، توپخانه، سازمان نظام، ماشین‌آلات و افزار جنگی ومانند آن که اکنون بدون هیچگونه توجه بطوری که آن انجمن تصویب کرده در کشور رایج و معمول است. برای‌اینکه نمونه‌ای ازکار انجمن در دست باشد چند واژه واصطلاح تصویب شده را دراینجا نقل میکنم:

هواپیما	Avion
هوانورد	Aéronaute
فرودگاه	Aérodrome
هواسنج	Aéromètre
بادسنج	Anémomètre
خلبان	Pilote
یك باله	Monoplane
دو باله	Biplane
بالون	Ballon
رهنامه	Carnet de route

(۱) نقل ازنامهٔ فرهنگستان، سال‌اول شمارهٔ ٤ ص ۱ ببعد. (۲) مراد شمارهٔ اول مجلهٔ فرهنگستان‌است که مندرجات آن‌قبلا ثبت‌شد.

گزارشنامه	Livre du bord
رابط	Agent de liaison
زاویهٔ پرتاب	Angle de projection
آتشبار	Batterie
دیلم	Barre à mine
گردان	Bataillon
وابستهٔ نظامی	Attaché militaire
بُنه	Bagage
بمب	Bombe
یورش	Charge
ارابهٔ جنگی	Char de combat

☆☆☆

در سال ۱۳۱۱ که نگارنده افتخار تصدی دارالمعلمین عالی را داشت ، برای پرورش ملکات فاضله و خصائل پسندیده انجمنهائی در آنجا تأسیس گردید و آنها عبارت بود از انجمن ورزش ، سالنامه ، کتابخانه ، نطق ومناظره ، واز آن جمله **انجمن وضع لغات و اصطلاحات علمی** . این انجمن دراسفند ۱۳۱۱ پدیدآمد وتا مهرماه ۱۳۱۹ وجود داشت . هفته‌ای یکبار عده‌ای ازدانشجویان از ۲۵ تا ۵۰ تن (برحسب سال) گردهم آمده بدین کار صرف‌وقت میکردند و ازطرف رئیس دانشسرایعالی یکی‌از استادان برای رهنمائی (نه‌بعنوان ریاست) درجلسه حاضر می‌شد . (درمدت نه سال آقایان دکتر محمود حسابی ، دکتر رضا زاده‌شفق ، حسین گل گلاب سمت راهنمائی داشتند) .

این انجمن شعبات مختلف داشت (شعبهٔ علوم طبیعی، علوم ریاضی ، فیزیك وشیمی ، ادبیات وفلسفه) وطرز کار بدینسان بود که هرشعبه پس ازمراجعه بکتابهائی که دانشسرای عالی برای این منظور گردآورده بود واژه های مربوط برشتهٔ خود را مورد بحث قرار و نتیجه را بانجمن گزارش میداد . انجمن نیز در جلسهٔ رسمی پیشنهاد شعب را مطرح میکرد و پس از آنکه لغت و اصطلاحی بتصویب میرسید ، آن را در جعبهٔ مخصوصی که در عمارت مرکزی دانشسرای عالی نصب شده بود در معرض افکار عموم دانشجویان قرار میداد که نظریات خود را دربارهٔ آن بنویسند، وگذشته ازاین اوراق چاپی‌هم تهیه شده‌بود که مصوبات انجمن در آنجا نقل و برای معلمان و مؤلفان نامی فرستاده می‌شد تا در صورتیکه نظری دارند در مدت معینی اعلام فرمایند. همینکه مدت بپایان میرسید نظریات مختلف راجع به‌هر واژه ازنو در انجمن خوانده و تصمیم قطعی اتخاذ می‌شد وکلماتی که بدین‌ترتیب پذیرفته میگشت دردفتر مخصوص ثبت میگردید .

پس از تأسیس فرهنگستان هم این انجمن کار خودرا ادامه داد اما مصوبات بدبیرخانهٔ فرهنگستان فرستاده میشد که در کمیسیونها مورد استفاده واقع شود .

در اساسنامهٔ انجمن دانشسرای عالی اصولی برای وضع و تدوین لغات منظور بود که چند تای آن دراینجا ذکر میشود :

۱ ــ رعایت دستور زبان فارسی .

۲ ــ رعایت سادگی و اختصار .

۳ ــ انتخاب لغات بین‌المللی در جائی که نتوان برابر آن بفارسی پیدا کرد .

٤ ــ حفظ اصطلاحات معمول باستثنای لغاتی که نادرست باشد و واژه های مناسبتر برای آنها بنظر رسد .

بموجب اساسنامهٔ مذکور هرماه یکبار از طرف استادانی که در رشتهٔ زبان شناسی وارد بودند در انجمن سخنرانی میشد و دانشجویان نیز بایستی لغات محلی زادگاه خودرا گردآورده بانجمن تسلیم کنند .

از کار های مفید این انجمن (هنگامی که آقای دکتر محمود حسابی نظارت داشتند) فراهم کردن فرهنگی از فرانسه بفارسی بود که با وسایل وروش مخصوص تمام اطلاعاتی کـه راجع بیك واژه در کتابهای مختلف و بزبانهای مختلف بدست میآید در یکجا گرد آمده بود و دانشجویان در وضع لغت و دیگر موارد از آن استفادهٔ شایان میکردند.

برطبق مندرجات سالنامه‌های دانشسرای‌عالی انجمن اصطلاحات علمی هرسال در حدود ۳۵۰ لغت گردآورده و درحدود ٤۵ اصطلاح علمی درجلسه‌های عمومی خود تصویب کرده بطوریکـه از ۱۳۱۱ تـا ۱۳۱۹ خورشیدی رویهمرفته نزدیك ۳۰۰۰ واژه وضع وطبقه‌بندی شده که ازمیان آنها چهارصد لغت توسط استادان و دبیران در کتابها و درسها بکار رفته است.

در پایان مقال برای نمونه بعضی از لغات مصوب انجمن در اینجا نقل میشود:

گرماسنج	Calorimètre
تراوش	Osmose
آمیخته	Mélange
همریخت	Isomorphe
گردونه	Moteur
پیوسته	Continu
ناپیوسته	Discontinu
گشت‌آور	Moment
بی در رو	Adiabatique
گروش	Gravitation
تپش	Pulsation

اساسنامهٔ فرهنگستان ایران(۱)

مصوب خرداد ماه ۱۳۱۴

مادهٔ اول – برای حفظ و توسعه وترقی زبان فارسی انجمنی بنام «فرهنگستان ایران» تأسیس میشود.

مادهٔ دوم – وظایف فرهنگستان بقرار ذیل است:

۱ – ترتیب فرهنگ بقصد رد و قبول لغات و اصطلاحات در زبان فارسی.

۲ – اختیار الفاظ و اصطلاحات در هر رشته از رشته‌های زندگانی با سعی در این که حتی‌الامکان فارسی باشد.

۳ – پیراستن زبان فارسی از الفاظ نا متناسب خارجی.

٤ – تهیهٔ دستور زبان و استخراج و تعیین قواعد برای وضع لغات فارسی و اخذ یا رد لغات‌خارجی.

۵ – جمع‌آوری لغات و اصطلاحات پیشه‌وران و صنعتگران.

٦ – جمع آوری الفاظ و اصطلاحات از کتب قدیم.

۷ – جمع‌آوری لغات و اصطلاحات و اشعار وامثال وقصص و نوادر و ترانه‌ها و آهنگ‌های‌ولایتی.

۸ – جستجو و شناساندن کتب قدیم و تشویق بطبع و نشر آنها.

۹ – هدایت افکار بحقیقت ادبیات و چگونگی نظم و نثر واختیار آنچه از ادبیات گذشته پسندیده است و رد آنچه منحرف میباشد و راهنمائی برای آینده.

۱۰ – تشویق شعرا و نویسندگان در ایجاد شاهکارهای ادبی.

۱۱ – تشویق دانشمندان بتألیف و ترجمهٔ کتب سودمند بفارسی فصیح و مأنوس.

---

(۱) نقل از نامهٔ فرهنگستان سال اول شمارهٔ اول.

۱۲ ـ مطالعه در اصلاح خط فارسی .

مادهٔسوم ـ فرهنگستان دارای دو قسم عضو « پیوسته » و « وابسته » خواهد بود .

پیوستگان اعضائی هستند که مقرراً در جلسات حاضر و فرهنگستان از آنان تشکیل میشود .

وابستگان اعضائی هستند که افکار خود را بوسیلهٔ مکاتبه به فرهنگستان میرسانند .

مادهٔ چهارم ـ فرهنگستان با ۲۴ نفر عضو پیوسته شروع بکار خواهد کرد و لدی‌الاقتضاءِ ممکن است‌عدهٔ پیوستگان به ۵۰ نفر برسد .

مادهٔ پنجم ـ عضو پیوسته باید ایرانی و سن او لااقل سی و پنج باشد .

مادهٔ ششم ـ در آغاز کار انتخاب اعضاء پیوسته به پیشنهاد وزارت فرهنگ و تصویب هیئت دولت خواهد بود و پس از آن به پیشنهاد فرهنگستان (با کثریت دو ثلث اعضاءِ) و موافقت وزارت فرهنگ و تصویب هیئت دولت بعمل خواهد آمد .

مادهٔ هفتم ـ فرهنگستان یك نفر رئیس خواهد داشت که بموجب فرمان همایونی منصوب خواهد شد و دارای دو نفر نایب رئیس و دو نفر منشی خواهد بود که با کثریت نسبی پیوستگان برای دو سال انتخاب میشوند . طرز انتخاب هیئت رئیسه و همچنین وظایف آنان را نظامنامهٔ داخلی معین خواهد نمود .

مادهٔ هشتم ـ فرهنگستان برطبق مادهٔ ۵۸۷ قانون تجارت مصوب ۱۳۱۱ دارای شخصیت حقوقی خواهدبود و رئیس نمایندهٔ فرهنگستان میباشد .

مادهٔ نهم ـ فرهنگستان دارای دبیرخانه‌ای خواهد بود که رئیس و اعضاء آن از طرف وزارت فرهنگ منصوب میشوند .

مادهٔ دهم ـ اعضاء وابسته از میان علما و ادبای داخله و خارجه‌انتخاب میشوند . عضویت‌آنان مانند عضویت اعضای پیوسته مادام‌العمر خواهد بود .

مادهٔ یازدهم ـ جلسات رسمی فرهنگستان با حضور نصف بعلاوهٔ یك از پیوستگان حاضر در تهران‌منعقد خواهد شد .

مادهٔ دوازدهم ـ فرهنگستان بر حسب وظایفی که دارد ممکن است بکمیسیون‌های جزءِ تقسیم شود .

در صورت لزوم از اشخاص خارج نیز برای مشاورت و معاونت میتواند دعوت نماید .

مادهٔ سیزدهم ـ فرهنگستان میتواند جلسات تشریفاتی داشته باشد و تماشائیان ممکن‌است دراین جلسات حاضر شوند .

مادهٔ چهاردهم ـ پیوستگان ممکن است لباس مخصوصی داشته در جشنها و تشریفات دولتی بدان ملبس گردند . شکل این لباس در نظامنامهٔ جداگانه معین خواهد شد .

مادهٔ پانزدهم ـ بودجهٔ فرهنگستان در ضمن بودجهٔ وزارت فرهنگ منظور خواهد شد . ولیکن عضویت فرهنگستان افتخاری خواهد بود .

مادهٔ شانزدهم ـ مقررات لازم برای اجرای وظایف فرهنگستان و نظامنامه‌های راجع بهیئت رئیسه و کمیسیونها و نظامات داخلی و غیره پس از پیشنهاد فرهنگستان و تصویب وزارت فرهنگ بموقع اجرا گذاشته خواهد شد .

آئین نامهٔ داخلی فرهنگستان (۱)

مادهٔ اول ـ فرهنگستان ماهی دوبار بطور مقرر و درمواقع لزوم بطور فوق‌العاده منعقد میشود .

مادهٔ دوم ـ جلسات فرهنگستان باحضور اکثریت تام پیوستگان حاضر درطهران منعقدمیشود ، ولی گرفتن رأی موکول بحضور اکثریت تام عموم پیوستگان است .

---

۱ ـ این‌آئین‌نامه درآغاز تأسیس فرهنگستان تنظیم وتصویب شده وبعدها بموجب مادهٔ ۱۹ تغییراتی مختصردرآن راه یافته‌است .

مادهٔ سوم ـ دو نایب رئیس و دومنشی فرهنگستان در جلسهٔ رسمی از میـان پیوستگان با رأی مخفی و اکثریت نسبی برای مدت دو سال انتخاب میشوند و در انقضاءِ مدت تجدید انتخاب آنان جایز است.

مادهٔ سوم مکرر ـ رئیس فرهنگستان برای مدت دوسال درجلسهٔ عمومی بارأی مخفی وبا کثریت تام ازمیان پیوستگان انتخاب‌میشود . هر گاه دردفعهٔ اول ودوم اکثریت تام حاصل‌نشد دردفعهٔ سوم اکثریت نسبی قاطع خواهد بود . درصورت تساوی آراء ، منتخب بحکم قرعه معین میگردد . درصورتی که قبل از انقضاء مدت دو سال رئیس فرهنگستان مستعفی گردد یا فوت کند و یا بمأموریت خارج از مرکز منصوب گردد برای بقیهٔ مدت دوسال جانشین اورا فرهنگستان انتخاب خواهد کرد . در انقضاءِ مدت تجدید انتخاب رئیس ممکن خواهد بود .

مادهٔ چهارم ـ پذیرفتن عضو پیوستهٔ جدید برای فرهنگستان چنان خواهد بود که لااقل ده نفر از پیوستگان عضویت اورا پیشنهادکنند . پیشنهاد عضویت توسط وزارت‌فرهنگ برای تصویب بهیئت دولت تقدیم و پس از تصویب هیئت دولت رئیس فرهنگستان نام عضو جدید را اعلام نموده پس از ایراد خطابه مطابق مادهٔ ۵ این آئین‌نامه کارمند پیوستهٔ رسمی شناخته خواهد شد .

مادهٔ پنجم ـ هرعضو تازه در بدو ورود خطابهٔ علمی یا ادبی دریك جلسهٔ تشریفاتی ایراد خواهد کرد . موضوع خطابه و موقع ایرادآن با موافقت نظرخودآن عضو معین میشود (آئین‌نامهٔ خاص این‌قبیل جلسات بعداً معین و ضمیمهٔ نظامنامهٔ داخلی خواهد شد) .

مادهٔ ششم ـ رئیس دارالانشاء فرهنگستان برای‌انجام وظایف مقرر درجلسات‌حضورخواهدداشت.

مادهٔ هفتم ـ وظایف رئیس بقرار ذیل است :

الف ـ منعقد کردن جلسات‌فرهنگستان وطرح مطالب وحفظ نظم واجازهٔ نطق‌واعلام ختم‌جلسات.

ب ـ تنظیم بودجهٔ فرهنگستان .

ج ـ نظارت در مؤسسات فرهنگستان .

د ـ تعیین و تغییر اعضاء اداری و رؤسای مؤسسات فرهنگستان و پیشنهاد تعیین یا تغییراعضاء دار الانشاء .

هـ ـ مراقبت در اجرای نظامنامه‌ها و تصمیمات فرهنگستان .

و ـ مراقبت در حفظ اموال خاصهٔ فرهنگستان از منقول و غیر منقول .

ز ـ اجازهٔ پرداخت مخارج برطبق بودجه .

ح ـ امضاء مراسلات صادره بنام فرهنگستان .

مادهٔ هشتم ـ درغیاب رئیس فرهنگستان یکی ازنایبان رئیس وظایف را عهده‌دار خواهد بود .

مادهٔ نهم ـ تهیهٔ صورت جلسه و قرائت آن از وظایف منشیان می‌باشد .

☆☆☆

کمیسیونها

مادهٔ دهم ـ فرهنگستان‌کمیسیونهای ذیل‌را ازاعضاء پیوسته برای‌انجام وظایف مقرر درمادهٔ«۲» اساسنامه تعیین میکند .

۱ ـ کمیسیون لغت ، برای وظایف بند ۱ و ۲ و ۳ از مادهٔ دوم اساسنامه .

۲ ـ کمیسیون دستور ، بند ٤ از مادهٔ دوم اساسنامه .

۳ ـ کمیسیون اصطلاحات پیشه‌وران ، بند ۵ از مادهٔ دوم اساسنامه .

٤ ـ کمیسیون کتب قدیم ، بند ٦ و ۸ از مادهٔ دوم اساسنامه .

۵ ـ کمیسیون اصطلاحات ولایتی ، بند ۷ از مادهٔ دوم اساسنامه .

٦ ـ کمیسیون راهنما ، بند ۹ و ۱۰ و ۱۱ از مادهٔ دوم اساسنامه .

۷ ـ کمیسیون خط ، بند ۱۲ از مادهٔ دوم اساسنامه .

فرهنگستان میتواند هر گاه لازم بداند کمیسیونهای دیگر برای وظایف خاص تشکیل و یا عدهٔ اعضاء و وظایف کمیسیونهای فوق را تغییر بدهد. هریك از کمیسیونها میتوانند درموقع ضرورت اشخاص خارج را برای مشورت و معاونت دعوت نمایند.

مادهٔ یازدهم ـ هر کمیسیون یك رئیس و یك منشی که مخبر کمیسیون نیز خواهد بود از اعضاء خود انتخاب و بفرهنگستان معرفی خواهد کرد. مسئولیت تشکیل و ادارهٔ جلسات هر کمیسیون برعهدهٔ رئیس آن است.

مادهٔ دوازدهم ـ کمیسیونها روش کارخودرا بفرهنگستان پیشنهاد خواهندنمود تا پس ازتصویب برطبق آن عمل نمایند.

مادهٔ سیزدهم ـ کمیسیونها برای انجام وظایف خود بمنابع لازمه مراجعه و نتیجهٔ مطالعات و تصمیم خودرا بفرهنگستان پیشنهاد مینمایند. هیچیك از تصمیمات کمیسیونها بدون تصویب فرهنگستان رسمیت پیدا نخواهد کرد.

٭٭٭

دارالانشاء و کتابخانه

مادهٔ چهاردهم ـ وظایف دارالانشاء فرهنگستان بقرار ذیل است:

الف ـ ترتیب و ضبط اوراق و مصوبات جلسه‌های فرهنگستان و کمیسیونها.

ب ـ دریافت وصادر کردن مراسلات که بعنوان فرهنگستان میرسد ویا بنام فرهنگستان فرستاده می‌شود.

ج ـ اجرای دستور رئیس برای دعوت جلسات مقرر یا فوق‌العاده.

د ـ فراهم کردن وسایل کار و ارتباط کمیسیونها با یکدیگر با نظر رؤسای آنها.

هـ ـ نگاهداری محاسبات وحساب جوایز و حق‌الزحمه‌ها و تنظیم صورت اموال فرهنگستان.

و ـ استنساخ و توزیع لوایحی که باید در فرهنگستان مطرح شود میان پیوستگان.

ز ـ طبع و نشر مجلهٔ مخصوص فرهنگستان.

ح ـ تشکیل دوسیهٔ مخصوص برای هریك از اعضاء پیوسته و وابسته.

ط ـ تهیهٔ ملزومات و اثاثیهٔ فرهنگستان.

ی ـ اجرای اوامر صادرهٔ رئیس فرهنگستان در امور مربوطهٔ بدان.

مادهٔ پانزدهم ـ فرهنگستان دارای کتابخانهٔ مخصوصی خواهدبود که درعمارت فرهنگستان دایر خواهد شد.

مادهٔشانزدهم ـ نظامنامهٔ داخلی دارالانشاء و کتابخانه با نظر هیئت رئیسهٔ فرهنگستان تهیه و بتصویب خواهد رسید.

٭٭٭

امور مالی

مادهٔ هفدهم ـ مقررات مالی فرهنگستان و ترتیب اعطاء جوائز بموجب نظامنامهٔ جداگانه معین خواهد شد.

مادهٔ هیجدهم ـ محل هر گونه مخارج باید قبلا دربودجهٔ فرهنگستان منظور شده‌باشد.

مادهٔ نوزدهم ـ مواد این نظامنامه ممکن است با پیشنهاد پنج‌نفر از پیوستگان و موافقت دوثلث ازآنان جرح و تعدیل یا حذف و اضافه شده با تصویب وزارت معارف بموقع‌اجرا گذاشته شود.

نظامنامهٔ داخلی فرهنگستان که بتاریخ سیزدهم مرداد ۱۳۱۴ بتصویب فرهنگستان رسیده صحیح است بموقع‌اجرا گذارده شود.

وزیر فرهنگ.   رئیس فرهنگستان ایران.

جلال‌الدین همائی

دستور زبان فارسی (۱)

زبان فارسی نحو و صرف کامل دارد و محتاج بتألیف و تدوین است

صرف ونحو واشتقاق بمعنی حقیقی یعنی تحویل یك اصل باشکال و صیغه‌های مختلف وبرگرداندن مشتقات بیك ریشه وطریق صرف افعال برای فهماندن مقاصد وهمچنین‌قواعد جمله‌بندی و خصایص‌ترکیبات مختلف، در هر زبانی کم و بیش وجود دارد واینکه احیاناً از بعضی شنیده میشود که فارسی صرف واشتقاق دارد اما نحو ندارد، پنداری است کاملا نابجا ونابمورد، زیرا زبان خاصه زبان ادبی مثل فارسی بدون داشتن نحو یعنی قواعد جمله سازی و ترکیب کلام از اجزاء کلمه، تصور نمیشود.

چیزیکه هست این قواعد برای اهل زبان فطری و طبیعی است، چه از همان هنگام که زبان مادری را میآموزند قواعد و ضوابط را هم طبعاً و فطرةً می آموزند. از اینجهت قواعد صرف و نحو واشتقاق یك زبان برای اهل آن زبان تازگی ندارد. و چون تازگی ندارد بدان اهمیت نمیدهند.

خوی تازه پسند انسان که ازامور و اشیاء جدید لذت میبرد این مغالطه را درست میکند که: چون تازگی ندارد پس اهمیت هم ندارد، و چون اهمیت ندارد پس لزوم هم ندارد. اما وقتی که میخواهد زبان دیگری را بیاموزد ناگزیراست که قواعد صرف و نحو و اشتقاق آن زبان را فرا بگیرد.

در این قیاس غلط که بقول علمای منطق ازقبیل (وضع مالیس بعلةٍ علةً) یا از باب کلیت نداشتن کبرای قیاس و بطوریکه گفتیم ساختهٔ طبع لذت پسند بشری است، تا اندازه‌یی حق داشته چه بسا که یك ملت قرنها درست سخن گفته و درست نوشته و شعر ساخته و خطابه رانده است بدون اینکه در فکر تطبیق سخنان خود با قواعد صرف و نحو زبان خود افتاده یا اصلا کتابی در این باره تألیف و تدوین شده باشد.

درست مانند شاعری موزون طبع که درست شعرمیسازد بدون اینکه فن عروض بداند وبحوراصلی را ازفرعی وسالم را از مزاحف ومنکسر تمیز بدهد، یا مثل شخص صحیح وسالم راست اندیشه‌یی که درست فکر میکند و درست قیاس ترتیب میدهد و نتیجه میگیرد بدون اینکه از اصطلاحات و مواضعات فن منطق و اقسام قیاس و شرایط صحت انتاج اشکال اربعه آگاه باشد.

وازهمین جهت است که دربارهٔ فن عروض درجمله فنون ادبی وهمچنین فن منطق نسبت بعلوم عقلی، و اینکه منطق و عروض اصلا داخل علم است یا فن، یا بقول خواجه نصیرالدین طوسی وجمع دیگر ازحکما منطق درحقیقت بمنزلهٔ ادات است تحصیل دیگر علوم را(۲)، و همچنین در اطراف تعریف نحو و صرف(۳) سخنها گفته و قیل و قالها برخاسته و حواشی و تعلیقات و کتب و رسائلی تألیف شده که شرحش تطویل بلاطائل است.

معروفست که یونانیها اولین بار قسمتی از قواعد زبان خود را در قرن پنجم پیش از میلاد تدوین کردند. و رومیها برای زبان لاتینی درقرن اول پیش ازمیلاد قواعد صرف ونحو نوشتند(٤). پس می بینید

---

۱ ـ از مجلهٔ فرهنگستان شمارهٔ ۱ ص ۴۳ـ۵۸، شمارهٔ ۲ ص ۳۶ـ۶۸، شمارهٔ ۳ ص ۳٤ـ٤۹.

۲ ـ مقدمهٔ اخلاق ناصری.

۳ ـ در تعریف صرف گویند: «الصرف علم باصول تعرف بها احوال ابنیة الکلم من حیث‌الصحة والاعتلال». ودر تعریف نحو گویند: «النحو علم باصول تعصم مراعاتها الذهن عن‌الخطأ فی‌المقال». و درتعریف منطق گویند: «المنطق آلة قانونیة تعصم مراعاتها الذهن عن‌الخطأ فی‌الفکر».

٤ ـ فالیونان لم یبدأوابضبط قواعد لسانهم الا فی‌القرن الخامس قبل المیلاد و اول من بدأ بذلك منهم بروتغوراس المتوفی سنة ٤۱۱ ق.م. فتکلم فی‌المذکر والمؤنث و بعض‌الاسماء ثم برو دیکوس و قد عاصره و تکلم فی‌المترادفات ثم جاء ارسطو وغیره واتموا علم‌النحوالیونانی وله تاریخ یشبه تاریخ النحوالعربی. و کذلك فعل‌الرومان فی‌نحواللغةاللاتینیة فانهم لم یدونوا قواعده الا فی‌القرن‌الاول قبل‌المیلاد فی زمن بومبیوس وقد دونه عالم اسمه دیونیسیوس تراکس اقتداء بالیونان. (تاریخ‌آداب اللغة العربیه ج ۱ ص ۲۲٤).

که زبان یونانی با آنهمه وسعت که داشت از کتاب صرف و نحو بی بهره بود . آنهمه خطبا و شعرا وفلاسفه پیش از آنکه قواعد نحو یونانی جمع و تدوین شده باشد آثار بزرگ جاویدان از خود آشکار ساختند .

همر پیش از تدوین قواعد نحو شعر میساخت . هردوت قبل از اینکه دستور سخن داشته باشد تاریخ و سفرنامه نوشت . طالس ملطی و اناکسیمندر قبل‌از جمع آوری قواعد صرف و نحو یونانی بآن زبان کتابها نوشتند .

سریانیها هم جمع و تدوین قواعد نحو زبان خود را از اواسط قرن پنجم میلادی شروع کردند . وگویند نخستین‌کس که نحو سریانی را تدوین کرد یعقوب رهاوی اسقف معروف بود متوفی ۴۶۰ میلادی(۱) .

برای زبان عربی هم با اینهمه ادبیات وسیع از قرن اول هجری تدوین قواعد نحو شروع شد .

اولین واضع علم نحو باصح واشهر اقوال حضرت امیرالمؤمنین علی‌بن‌ابیطالب علیه‌السلام بود . و ابوالاسود دؤلی متوفی ۶۷(۲) که بقول معروف واضع یامدون نحوشمرده میشود ازاصحاب خاص وازدوستان صمیم حضرت علی علیه‌السلام بود و براهنمائی آنحضرت بتدوین فن نحو توفیق یافت . پس نخستین واضع فن نحو عربی علی‌بن ابیطالب علیه‌السلام و اولین مدون آن ابوالاسود دؤلی بودند . واولین واضع علم صرف یافن تصریف بقول‌معروف که‌سیوطی در کتاب بغیة‌الوعاة والمزهر تصریح‌کرده معاذ هراء متوفی ۱۸۷(۳) است که ازایرانیان مقیم کوفه بوده و او را در جزو موالی شمرده‌اند .

در بارهٔ واضع ومدون صرف ونحو عربی‌اختلاف عقاید و روایات بسیار است . بخشی ازعقاید مختلف را ابن الندیم در کتاب الفهرست وابن‌انباری در کتاب نزهة الالبّاء فی طبقات الادباء نقل کرده‌اند . اما نقل این روایات مارا ازاصل مقصود بازمیدارد . ازاینجهت شنوندگان محترم را بشرح اقوال دردسر نمیدهم وبخواندن حواشی نمی‌پردازم(۴) .

---

۱ ـ لان‌السریان دونوا نحوهم‌والفوافیه‌الکتب فی اواسط‌القرن‌الخامس للمیلاد و اول من باشر ذلك منهم‌الاسقف‌یعقوب الرهاوی الملقب بمفسر الکتب المتوفی سنة ۴۶۰ م . (تاریخ آداب‌اللغة‌العربیه ج ۱ ص ۲۲۵) .

۲ ـ ابوالاسود ظالم‌بن عمروبن‌سفیان منسوب به‌دئل‌بن بکربن کنانه بنوشتهٔ‌معجم‌الادباء یاقوت وطبقات‌الادباء ابن‌انباری بنقل از یحیی‌بن معین در طاعون سال شصت و هفت هجری (۶۷) وفات یافت .

در کتاب‌الاعلام تولد او را بسال ۱۶ پیش از هجرت مطابق ۶۰۵ میلادی ووفات اورا سال ۶۹ هجری موافق ۶۸۸ ضبط کرده و جرجی زیدان هم در کتاب آداب‌اللغة‌العربیه وفات اورا ۶۹ نوشته . ابن خلکان چاپ طهران هم (سنة تسع وستین فی طاعون‌الجارف) ضبط نموده است .

چون ابن‌انباری و یاقوت و ابن‌خلکان هرسه اتفاق دارند بر اینکه ابوالاسود درطاعون جارف وفات یافت واین حادثه بنوشتهٔ یافعی درسال شصت و نه هجری بوده است نه شصت و هفت ، پس قول ۶۹ را دراین باره صحیح‌تر باید شمرد . یافعی در وقایع سال ۶۹ هجری مینویسد :

« فیها کان طاعون‌الجارف بالبصرة و کان ثلاثة ایام مات فی کل یوم نحو من سبعین الفاً علی ما رواه المدائنی عمن ادرك ذلك . »

۳ ـ ابومسلم معاذهراء از مشاهیر ادبای عربی‌دان بود و عمر طولانی کرد . ابن‌انباری در نزهة‌الالباء مینویسد که در ایام یزید بن عبدالملك یعنی میان سنوات ۱۰۱ ـ ۱۰۵ متولد شد و در زمان هرون‌الرشید بسال ۱۸۷ که آغاز دورهٔ نکبت وبدبختی برامکه است وفات یافت . ابن خلکان مینویسد که در زمان یزیدبن عبدالملك (۱۰۱ ـ ۱۰۵) یا در ایام عبدالملك بن مروان (۶۵-۸۶) متولد شد و بقول بعضی در سال ۱۹۰ و بقول صحیح در سنهٔ ۱۸۷ وفات یافت . بهر حال عمر طولانی او مسلم است . گویند که یکی از او پرسید چند سال داری . گفت شصت و سه سال . پس از چندین سال دیگر باز پرسید که چند سال داری . جواب داد شصت و سه سال . گفت شگفتا من بیست و یکسال است که با تو صحبت دارم و هرگاه ازسال تو میپرسم میگوئی شصت‌وسه سال . گفت اگر بیست و یکسال دیگر هم بامن باشی وباز بپرسی میگویم شصت وسه سال . سیوطی در کتاب‌المزهر (ج ۲ ص ۲۴۸) مینویسد : « معاذبن مسلم هراء وهونحوی مشهور و هو اول من وضع التصریف » . در تاریخ آداب‌اللغة العربیه و کتاب‌الشیعه وفنون‌الاسلام هم این مطلب نقل شده که اولین واضع فن تصریف معاذ هراء است .

در تلفظ کلمهٔ هراء که بفتح هاء و تشدید راء خوانده میشود ابن‌خلکان بالف مقصوره یعنی (هرا) ضبط کرده اما در صحاح جوهری و قاموس و دیگر کتابها بالف ممدوده یعنی (هراء) نوشته‌اند . صحاح در مادهٔ (هراء) مینویسد : « و انما قیل معاذالهراء لانه کان یبیع‌الثیاب‌الهرویة » قاموس هم این وجه تسمیه را نوشته .

در المزهر سیوطی هم این معنی از صحاح نقل شده . در ابن‌خلکان هم بدینمعنی ضبط کرده است .

۴ ـ ابن‌الندیم متوفی ۳۸۵ در کتاب‌الفهرست مینویسد : « زعم اکثر‌العلماء ان‌النحو اخذ عن ابی‌الاسود الدؤلی و ان اباالاسود اخذ ذلك عن امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام » میگوید بیشتر علماء برآنند که اولین واضع نحو عربی ابوالاسود دؤلی است و ابوالاسود آنرا از امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه‌السلام فرا گرفت . و برخی نصربن‌عاصم وبعضی عبدالرحمن‌بن‌هرمز را اولین واضع دانند .

خود ابن‌الندیم پس از نقل روایات و حکایات ببعض دلائل ثابت میکند که واضع یا مدون نحو ابوالاسود بوده است نه نصر بن عاصم و عبدالرحمن بن هرمز .

بقیه در صفحهٔ بعد

احتیاج بوضع و تدوین قواعد عربی در آن هنگام محسوس شد که بواسطهٔ رواج وشیوع دین مبین اسلام ملل و اقوام غیرعرب داخل در حوزهٔ عرب شدند و پیوسته با یکدیگر در اختلاط و آمیزش بودند و کم کم زبان عربی یاد میگرفتند و بدین زبان سخن میگفتند و چیز مینوشتند.

روی این اصل کلی که مداخلهٔ هر جاهل و بیگانه‌یی در یك زبان موجب فساد و تباهی آن زبان خواهد شد بیم آن میرفت که زبان عربی در اثر آمیزش و مداخلهٔ ملل و اقوام غیرعرب بکلی فاسد و خراب شود. ازطرف دیگر هم زبان عربی کم کم زبان‌عمومی بین‌المللی میشد وملل غیرعرب برای یاد گرفتن‌زبان عربی بدستور و قواعد صرف و نحو واشتقاق نیازمند بودند. پس زبان عربی از یك‌طرف زبان عمومی میشد و از یك طرف در اثر مداخلهٔ اقوام غیرعرب رو بخرابی و فساد میگذاشت از اینجهت مجبور شدند که اصول و قواعد زبان عربی را وضع و تدوین کنند و کم کم علوم عربیت با آن وسعتی که بیشتر اطلاع دارید مدوّن و مرتّب گردید.

وضع و تدوین قواعد عربی دو منظور بزرگ در بر داشت: یکی سهولت تعلیم و تعلم. و دیگر حفظ زبان از تصرف بیگانگان. الحق در هر دو مقصود خاصه قسمت تعلیم و تعلم بهرهٔ کاملی نصیب زبان عربی گردید.

بقیه از صفحهٔ قبل

در وجه تسمیهٔ نحو میگوید که علی علیه‌السلام قسمتی از اصول نحو را که وضع و تأسیس فرموده بود بابوالاسود داد و ابوالاسود دستوری خواست که بهمان نحو یعنی بهمان طریق اصول و قواعد وضع کند. و از این جهت این علم را نحو گفتند «قال ابوالاسود استأذنته ان اصنع نحو ما صنع فسمی ذلك نحواً».

از قول ابوعبیده نیز نقل میکند که ابوالاسود اصول نحو را از علی علیه‌السلام فرا گرفت اما آنرا آشکار نمیساخت و بکسی یاد نمیداد. زیاد بن ابیه والی عراقین از او خواست که قواعد این‌علم را وضع کند. ابوالاسود از این کار تن زد تا روزی شنید که یکی این‌آیه را بغلط بکسرلام رسوله میخواند (ان‌الله بریٔ من‌المشرکین ورسوله). چون این‌غلط بشنید حس دینداری او بجنبید و برای حفظ قرآن از اینگونه اغلاط قواعد و اصول نحو را وضع کرد. و نیز روایت میکند که بعضی گویند یکنفر ایرانی سعدنام که اسلام اختیار کرده بود ببصره آمد و بر ابوالاسود بگذشت وکلمه‌یی غلط گفت که موجب خندهٔ حاضران گردید. ابوالاسود گفت ایرانیان داخل اسلام گشته و با ما برادر دینی شده‌اند، لازم است که برای‌یاد گرفتن زبان‌عربی‌قواعد وضع کنیم، پس نخستین بار باب فاعل و مفعول را وضع کرد.

ابن خلکان هم نقل میکند که اولین واضع نحو ابوالاسود دؤلی بود باین طریق که علی علیه‌السلام راهنمای او گشت و اولین قاعدیی که علی علیه‌السلام وضع فرمود و بابوالاسود داد این است که «الکلام کله ثلاثة اضرب اسم و فعل و حرف» این‌ضابطه بدو داد و او را بتکمیل قواعد مأمور ساخت.

ابن‌خلکان این روایت را که ابوالاسود گفت من همهٔ حدود علم نحو را از علی علیه‌السلام فرا گرفتم واینکه آنچه از علی یاد گرفته بود بکسی یاد نمیداد و نیز وجه تسمیهٔ نحو را بهمان طریق که ابن‌الندیم ذکر کرده است نقل میکند ومیگوید که ابوالاسود معلم فرزندان زیاد بن ابیه والی عراقین بود و بزیاد گفت که در اثر آمیزش عرب با عجم زبان عربی روبفساد وتغییر گذارده است و از وی دستوری خواست تا برای زبان عربی اصول و قواعد وضع کند زیاد اجازه نداد تا آنکه یك روز مردی نزد زیاد آمد وجملهٔ عربی مغلوط گفت (اصلح الله‌الامیر توفی ابانا وترك بنون) زیادبن ابیه ابوالاسود را خواست واورا بوضع قواعد و اصول مأمور ساخت.

داستان ابوالاسود با زیادبن‌ابیه باین‌شکل که ابن‌خلکان روایت میکند درست مطابق‌است باآنچه یاقوت درمعجم‌الادباء از عاصم روایت کرده است. در کتاب نزهة الالباء فی‌طبقات‌الادباء تألیف عبدالرحمن بن محمد انباری متوفی ۵۷۷ که از مراجع عمدهٔ ابن خلکان و یاقوت بوده اقوال مختلف در بارهٔ واضع و سبب وضع علم نحو بتفصیل نقل شده است.

ابن انباری مینویسد: «اول من وضع علم‌العربیة و اسس قواعده و حد حدوده امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه‌السلام واخذ عنه ابوالاسودالدؤلی».

از ابوعبیده معمربن مثنی و دیگر بزرگان ادب هم نقل میکند که ابوالاسود اولین کسی بود که در بصره علم نحو را وضع کرد و آنرا از علی بن ابیطالب علیه‌السلام فرا گرفته بود.

نیز میگوید که بعضی عبدالرحمن بن هرمز اعرج وبرخی نصر بن عاصم را واضع این فن شمرده‌اند وخود اظهارعقیده میکند که عبدالرحمن و نصر هردو از شاگران ابوالاسود بودند.

«والصحیح ان من وضع‌النحو علی بن ابیطالب علیه‌السلام لان‌الروایات کلها تسند الی ابی الاسود و ابوالاسود یسند الی علی فانه روی عن ابی‌الاسود انه سئل فقیل له من این لك هذا النحو فقال لفقت حدوده من علی‌بن ابیطالب علیه‌السلام» در نسخهٔ چاپی نزهة الالباء که مأخذ نگارنده است (لفقت) بتقدیم فاء برقاف و در ابن‌خلکان چاپ تهران (لقنت) بقاف مشدد و نون نوشته وظاهراً صواب لقنت بقاف و نون بصیغهٔ ثلاثی مجرد باشد. (یقال لقن‌الکلام من فلان ای اخذه عنه مشافهة وفهمه).

ابن انباری در سبب وضع و وجه تسمیهٔ نحو میگوید که از ابوالاسود روایت کرده‌اند که گفت روزی برحضرت علی علیه‌السلام وارد شدم. در دست او رقعه‌یی دیدم واز آن پرسیدم. فرمود زبان عربی برای‌آمیزش عجمان روبفساد گذارده است. میخواهم اصولی وضع کنم که بدان رجوع و اعتماد کنند پس رقعه را بمن داد.

بقیه درصفحهٔ بعد

اما اینکه در قسمت حفظ و نگاهداری زبان عربی و جلوگیری ازنفوذ وتصرف السنه واقوام دیگر مخصوصاً زبان فارسی ایرانیان، وضع قواعد و اصول عربیت تا چه اندازه تأثیر کرد، واینکه مداخلهٔ ایرانیان در ادبیات عرب بنفع زبان عربی تمام شد یا برضرر آن، خود مبحثی است مهم که جداگانه درخور تحقیق و دقت است.

اینجا برسبیل جملهٔ معترضه همین قدر یادآور میشوم که وضع اصول وقواعد صرف ونحو واشتقاق و معانی وبیان عربی نه تنها نتوانست ازنفوذ وتأثیر زبان و ادبیات فارسی در ادبیات عرب کاملاً جلوگیری کند بلکه چون همه یا بیشتر این فنون زادهٔ فکر و ساخته و پروردهٔ روح و ذوق ایرانی بود ادبیات عرب کم کم وضع عربیت عرباء وشکل جاهلیت خودرا ازدست داد وبرنگ آمیزی ذوق وسلیقهٔ ایرانی صبغهٔ ادبیات فارسی بخود گرفت. و این تجدد و تازگی که هم مایهٔ لطف و ظرافت ومطبوعیت و دلپسندی و هم موجب وسعت و ثروت و پرسرمایگی زبان عربی گردید، کاملاً بنفع زبان عربی تمام شد.

بقیه از صفحهٔ قبل

در آن نوشته بود: «الکلام کله اسم و فعل و حرف فالاسم ما انبأعن المسمی والفعل ما انبیٔ به والحرف ما افاد معنی و قال لی انح هذا النحووا ضف الیه ما وقع الیك. و اعلم یا ابا الاسود ان الاسماء ثلاثة ظاهر و مضمر و اسم لاظاهر و لامضمر و انما یتفاضل الناس یا ابا الاسود فیما لیس بظاهر و لامضمر» مقصود ازاسمی که نه ظاهر و نه مضمر باشد اسم مبهم است. ابوالاسود میگوید من براهنمائی آن حضرت دست بکار زدم و باب عطف ونعت وباب تعجب و استفهام را وضع کردم و همچنان پیش میرفتم تا به باب إن و اخواتش رسیدم و کلمهٔ (لکن) را در جزو اخوات آن ضبط نکرده بودم. چون کار خود را برعلی علیه‌السلام عرضه دادم کلمهٔ (لکن) را افزود. همچنان هرچه وضع و تدوین میکردم بنظر آن حضرت میرساندم تا مقدارکافی فراهم گشت و آن حضرت تحسین فرمود و گفت: (ما احسن هذا النحو الذی قد نحوت) و بدینجهت این علم را نحو گفتند. پس وجه تسمیه‌هم از روی عبارت تحسین است و هم ازعبارت دستورکه فرمود: (انح هذا النحو) یعنی بدین نحو و بدینطریق پیش رو تا بمقصود برسی. بعضی در سبب وضع نحو گویند که علی علیه‌السلام شنید که یکی بغلط میخواند: «لا یأکله الا الخاطئین». پس شنیدن این‌جملهٔ ناصواب وی را بوضع قواعد نحو برانگیخت و بعضی گفته‌اند که ابوالاسود بامر عمر علم نحو را تدوین کرد.

ابن انباری داستان ابوالاسود و زیاد بن ابیه را دوطور نقل‌میکند. یکی بروایت عاصم که از ابن‌خلکان ومعجم‌الادباء نقل شد. و دیگر اینکه زیاد بن ابیه از ابوالاسود خواست که قواعد عربیت را تدوین کند. ابوالاسود بفرمان وی تن درنداد. زیاد حیله‌یی برانگیخت تا آیهٔ قرآن را در حضور ابوالاسود بغلط خواندند. شنیدن آیهٔ مغلوط بر ابوالاسود که مردی دیندار و پاکیزه اعتقاد بود گران آمد و نخست باعراب و حرکت‌گذاری کلمات قرآن و سپس بتدوین قواعد نحو پرداخت.

بعضی نوشته‌اند که سبب تدوین نحو این شد که دختر ابوالاسود باوگفت: «ما احسن‌السماء» بضم نون و جر سماء. ابوالاسود گفت: «نجومها». دختر گفت مقصودم تعجب بود نه استفهام. گفت پس درست‌آن بود که میگفتی: «مااحسن‌السماء» یعنی بفتح نون و نصب سماء. پس از اینجهت بتدوین نحو پرداخت و نخستین بار باب تعجب را وضع و تدوین کرد.

در کتاب الشیعه و فنون الاسلام مینویسد: این مطلب را که واضع علم نحو علی بن ابیطالب بود و قواعد عربیت را بابوالاسود یاد داد غالب مؤلفان بزرگ نقل و تصریح کرده‌اند از جمله ابن قتیبه در کتاب المعارف و راغب اصفهانی در کتاب المحاضرات و یافعی در مرآة الجنان و ابن حجر در کتاب‌الاصابه و ابن ابی‌الحدید در شرح نهج البلاغه و سیوطی در بغیة‌الوعاة و المزهر و ابو هلال عسکری در کتاب‌الاوائل.

ازمجموع روایات مطلب مسلمی که بدست می‌آید این‌است که نخستین واضع فن نحو علی بن‌ابیطالب علیه‌السلام بوده باین نحو که پاره‌یی از قواعد را بابوالاسود دؤلی که ازاصحاب و دوستان صمیم او بوده تلقین فرموده و کلید کار را بدست او داده و ابوالاسود براهنمائی علی علیه‌السلام دنبالهٔ کار را گرفت تا بکشف و تدوین قواعد این علم موفق گشته است.

پس اولین مدون نحو عربی ابوالاسود دؤلی است. و چون او نخستین مدون بوده اورا اولین واضع هم خوانده‌اند با قبول و مسلم داشتن این معنی که راهنمای او علی علیه‌السلام بوده است.

شکل یعنی حرکت ضمه و فتحه و کسره را که در آغاز امر بصورت نقطه بوده هم از اختراعات ابوالاسود شمرده‌اند که نخستین‌بار قرآن مجید را برای تشخیص حرکات نقطه‌گذاری نمود.

ظاهراً چندچیز یعنی وضع نحو یا تدوین قواعد و ایجاد علامات زبر و زیر و پیش بهم مخلوط شده وهرکس علتی و زمانی برای‌آنها نقل کرده است. جمع میان‌اقوال نیزممکن‌است چه‌احتمال میرود که علی‌علیه‌السلام نحو را وضع کرده و بابوالاسود یاد داده باشد و چنانکه نوشته‌اند ابوالاسود از یاددادن و اظهار این علم خودداری و شاید بخل میکرده (ازاینجهت او را جزو بخلاء شمرده‌اند) وبامر عمر یازیاد و درزمان آنها دانش خودرا اظهار نموده وتدوین و اظهار نحو باابداع علائم حرکات دریك زمان یا دو وقت اتفاق افتاده است.

جرجی زیدان در تاریخ تمدن اسلامی وآداب اللغة العربیه حدس میزند و در این باره اصراری داردکه نحو عربی و همچنین وضع حرکات بصورت نقطه که در ابتدا معمول بوده اقتباس از سریانی است.

میگوید ابوالاسود از بزرگان تابعین و اصحاب علی بن‌ابیطالب بود و مقیم بصره شد وظاهراً لغت سریانی را آموخت یا برقواعد نحو این زبان اطلاع یافت و درنحو عربی از آن پیروی کرد اما خود ابوالاسود گفت که این‌علم را ازعلی بن‌ابیطالب فرا گرفتم.

خلاصهٔ سخن اینکه وضع وتدوین قواعد زبان عربی ازقرن اول هجری شروع شد . و این خود از برکات دیانت اسلام بود که عرب وایرانی‌وسایر ملل مختلف را درزیر رایت دین متحد ومجتمع ساخت وهمه را بایکدیگر آمیزش وارتباط داد . وهم‌برای نگاهداری وجلوگیری ازفساد وهم برای اینکه افراد غیرعرب بآسانی ودرستی بتوانند زبان عربی را یاد بگیرند لزوم وضع وتدوین اصول وقواعد زبان عربی کاملاً محسوس گردید . پس بحکم احتیاج وناچاری دست بکار زدند وقواعد زبان عربی را مرتب ومدون ساختند .

تازگی هرچیز را با اهمیت ولزوم آن نباید اشتباه کرد

اکنون رشتهٔ همان سخن را کـه در آغاز این گفتار زمینهٔ بحث بود دنبال میکنیم. گفتگو برسر تازگی واهمیت و لزوم بود . گفتیم که ذوق تازه پسند انسان این سه جنبه‌را باهم آمیخته وقیاس غلطی ساخته است ، واگرچه مطابق ذوق تا اندازه‌یی حق داشته اما بحکم عقل و تجربه خطا کرده است . چه اولاً بایداین جنبه‌ها را از یکدیگرجدا کرد تا لزوم تدوین قواعد صرف ونحو زبان فارسی که منظور وهدف اصلی ماست هرچند برای خود اهل زبان هم باشد کاملاً واضح وآشکار گردد .

وثانیاً لزوم واهمیت همه‌جا وابسته بتازگی نیست چه مقاصدعالیهٔ علمی واجتماعی را نمی‌توان‌درهر مورد ودرهر امری باذوق تجدد خواهی‌ارتباط داد .

و ثالثاً اگر درست دقت کنیم مطالب فطری و دریافتهای غریزی بشر را نیز اگر بصورت اصول و قواعد منظم علمی تدوین کنند برای اوتازگی‌خواهد داشت ، زیرا همانطورکه جهل را بجهل بسیط ومرکب قسمت کنند علم نیز بدوقسم بسیط و مرکب منقسم میشود . علم بیك چیز با علم بعلم و بعبارت دیگر علم بسیط با علم مرکب تفاوت دارد . اگر علم بسیط تازگی نداشته باشد قـدر مسلم این است که علـم مرکب تازگی دارد .

بعض حکما که سقراط هم یکی از آنهاست وگروهی از عرفا معتقدند که تمام علوم فطری بشر است اما بدریافتها ودانسته‌های فطری خود توجه ندارد ، یعنی علم مرکب ندارد ، وهمینکه بدانسته‌های خود متوجه گردید حقایق مرموز کـه در روح وی موجود است بصورت اکتشاف تازهٔ علمی جلوه گر میشود . ریشهٔ کشف وشهود وانکشاف واکتشاف که‌گروهی ازحکیمان وعارفان معتقدند همین فرضیه است . ملاحظه کنید همین فن عروض در علوم ادبیه وفن منطق درعلوم عقلیه که آنها را در جزو دانسته‌های فطری و بتعبیر علمای اصول از علوم ارتکازی شمرده اند چون بصورت قواعد و ضابطه‌های منظم و مرتب تدوین یافته است ، وقتی که انسان میخواند ویاد میگیرد ازدانستن خود لذت میبرد ، بااینکه ممکن است پیش ازدانستن عروض ومنطق هم درست وموزون شعر بسازد وهم راست وصحیح فکر کند .

این نشاط وتازگی که دراثر فهم مطالب باو دست میدهد ، درحقیقت ثمره ونتیجهٔ علم بعلم‌است که برای اوتازگی‌دارد هرچنداصل‌علم فطری وارتکازی باشد . شاید بگوئیدکه این‌لذت ونشاط نتیجهٔ اصطلاحات تازه‌ایست‌که میشنود . من‌هم انکارنمیکنم که سبب بخشی‌ازاین‌لذت شنیدن ویادگرفتن‌اصطلاحات و کلمات تازه مخصوص بآن علم است . اما تمام لذت در اینجهت نیست ، و برفرض که شنیدن اصطلاح تازه لذت بخش باشد در این باره ناچیز شمرده میشود .

بهرحال خواه تازگی ولذت در اثراصطلاحات تازه‌باشد وخواه در نتیجهٔ علم بعلم یعنی علم مرکب، هرچه‌گوباش ، مقصود ما را تائید واثبات میکند که هر نوع علم وفنی اگر چه درفطرت و نهاد انسان نهفته باشد چون جامهٔ اصول وضوابط پوشید ، جلوه ورونقی تازه خواهد داشت ، و فهم آن برای کسیکه نشانی از اهل دانش و فرهنگ دارد یعنی از دانستن لذت میبرد واز نادانی آزرده میشود موجب نشاط و شگفتی خاطر خواهد بود .

تدوین صرف ونحو کامل زبان فارسی امروز هم تازگی دارد وهم اهمیت پاره‌یی از علل و موجبات احتیاج بتدوین صرف و نحو فارسی .

موضوع لزوم و اهمیت را از اینجهت پیش کشیده ام و دراین زمینه پافشاری میکنم که میخواهم‌در

بارهٔ احتیاج تدوین صرف ونحو کامل زبان فارسی تنها بمطالب اقناعی یعنی خطابیات وامور استحسانی قناعت نکرده بلکه مقصود را از نظر برهان فلسفی نیز مورد بحث قرار داده باشم.

از آنچه گفتم دانسته شد که هر نوع مطلب علمی یا ادبی هرچند داخل در دانسته‌های فطری باشد وقتی که درتحت ضابطه وقاعده درآمد و صورت تألیف وتدوین بخود گرفت تازگی و اهمیت خواهد داشت.

پس دربارهٔ تدوین قواعد صرف ونحو فارسی نباید بقیاس غلط خود را فریب داد که چون برای اهل زبان تازگی نداردا‌همیت ولزوم هم‌ندارد، زیرا تدوین‌قواعد یك زبان تنها بخاطراهل زبان نیست وبعلاوه هرتازگی دلیل اهمیت و هر اهمیتی وابسته بتازگی نیست، بلکه نسبت میان اهمیت و لزوم بقول علمای منطق عموم و خصوص من‌وجه است.

در این فصل میخواهم پاره‌یی از علل وموجبات احتیاج زبان فارسی را بتدوین صرف ونحو کامل بیان وروشنتر عرض کنم که تدوین قواعد زبان‌فارسی مخصوصاً دراین‌عصروزمان که درآن زندگانی‌میکنیم هم کاملاً تازگی دارد وهم درنهایت اهمیت ولزوم است، بلکه از هرکاری تازه‌تر ومهمتر ولازمتر است.

باز بنحو و صرف عربی مثال میزنم. انتخاب این مثال نه برای این است که امثله و شواهد دیگر نداریم، بلکه بدین منظوراست که این علوم مانند دیگر فنون ادبیهٔ عرب ساخته وپروردهٔ هوش ایرانی است وازاینجهت باموضوع گفتار ما یعنی صرف ونحو فارسی مناسبت وسنخیت دارد، علاوه برارتباط حقیقی که از نظر فنی میان آنها موجود است و بزودی بیان خواهیم کرد.

پیش گفتم که نحو عربی برای دومنظور تدوین شد یکی حفظ زبان ازتصرف اقوام وملل غیرعرب ودیگرسهولت تعلیم وتعلم. فراگرفتن قواعد عربی برای ملل غیرعرب که درحوزهٔ اسلام داخل شده وازنظر دینی و دنیوی بیادگرفتن عربی محتاج بودند، هم تازگی داشت و هم اهمیت، زیرا بدینوسیله هرچه بهتر وزودتر حوائج مذهبی واجتماعی‌خودرا برآورده میساختند. اما برای خود عرب برفرض که تازگی نداشت از چند جهت دارای اهمیت بود: اولاً زبان وادبیات آنها را زبان و ادبیاتی که مایهٔ قومیت و پایهٔ دوام و بقاءِ هرملتی است ازتباهی وفساد که ناشی ازدخل وتصرف بیگانگان است حفظ و نگاهداری میکرد. ثانیاً تعلیم و تعلم را آسان میساخت و از این رهگذر هم نوآموزان خود عرب زودتر قرآن وحدیث که پایه و مبنای اصلی مذهب‌اسلام است وهمچنین ادبیات زبان خودرا یاد میگرفتند وهم بزرگترین سرمایه نشر زبان ومعارف ادبی وملی آنها درملل غیر عرب بود.

من معتقدم که یکی از علل واسباب پیشرفت ورواج حیرت انگیز دیانت اسلام درکشورهای غیر عربی زبان وحتی در خود اقلیم عربی نژاد، همین بود که زبان عربی دارای اصول وقواعد مرتب ومدون شد و بدینواسطه تعلیم و تعلم زبان عربی سهل گردید و تمدن اسلام دوش بدوش زبان و ادبیات عرب در ممالك عالم پیش رفت وبسرعتی عجیب همهٔ جهان را فروگرفت. اینجا باز بطور جملهٔ معترضه عرض میکنم که این خدمت بزرگ را در ردیف دیگرخدمتهای علمی وادبی ومذهبی هم ایرانیان بزبان عربی ومذهب‌اسلام کردند واینکه عنصر ایرانی را رکن عمده و اساس تمدن جهانگیر اسلام شمرده اند (حقیقت هم جز این نیست) برای‌همین خدمتهاست.

این بود شمه‌یی از نتایج سودمند و گرانبهای تدوین قواعد یك زبان که از برکت هوش و ذوق ایرانیان نصیب ملت تازی گردید.

از روی این مثال قیاس کنید و ملاحظه بفرمائید که زبان فارسی تاچه حد احتیاج بتدوین قواعد دارد ومتأسفانه تاکنون دراثرغفلت و مسامحه وبی‌اعتنائی وعلل واسباب دیگرکه پاره‌ئی را درضمن مطالب اشاره کرده ایم، وبالجمله بسبب ضبط نشدن قواعد مسلم ومنظم چه اندازه فوائد مهم ونتایج سودمند را از دست داده‌ایم، سهل است چه قدر خسارت و زیانهای جبران ناپذیر بر زبان وادبیات و ملیت و کشور ما وارد گشته است.

تدوین قواعد زبان برای هرقومی چند ثمرهٔ مهم ونتیجهٔ مسلّم دارد. از جمله اینکه زبان و ادبیات او را ازنفوذ وتصرف بیگانگان حفظ میکند. دیگراینکه وسیلهٔ سهولت تعلم وتعلیم زبان، ودر نتیجه‌سبب

رواج وپیشرفت سریع آن در کشورها وملل واقوام دیگرمیگردد . گمان میکنم دقت در اطراف همین قضیه برای تذکر وتوجه ما باین حساب کافی و بسنده باشد که تا کنون چه مقدار سود از دست داده و چه اندازه زیان برده ایم . واین نتیجه درست‌درحکم عکس‌مستوی یاعکس‌نقیض قضیه‌است که بقول‌منطقی‌ها ازلوازم، وبتعبیر اصولیان داخل در مفهوم مخالف آن قضیه است .

از زبانهای فارسی پیش از اسلام از قبیل زبان اوستائی و پهلوی که اکنون در جزو زبانهای زنده بشمار نمی روند گفتگو نمیکنیم . تنها بزبان فارسی بعداز اسلام تـا عهد حاضر میپردازیم . وقتی کـه تمام دوره ها را از ظهور اسلام تا حال حاضر از مد نظر بگذرانیم می بینیم کـه دانشمندان ما از قدیم تا کنون متأسفانه بیشتر سعی‌و کوشش‌خود را در زبانهای بیگانه صرف کرده ، سهل‌است‌که پاره‌یی از کوته‌اندیشگان اصلاً زبان وادبیات فارسی را خوار وبیمقدار شمرده اند .

دانشمندان حاضر بیشتر در زبانهای اروپائی کارمیکنند ، علمای قدیم تمام همّ خود را در تدوین‌و تکمیل زبان وادبیات عرب مبذول داشتند وبزبان فارسی چندان اعتنا نکردند ، در صورتیکه اگر عشر آن همه زحمت و رنج را برای قواعد فارسی متحمل شده‌بودند ، صرف ونحو ومعانی و بیان و لغت فارسی نیزبحد کمال میرسید .

شاید بگوئید همهٔ آن علل واسباب که برای تدوین قواعدزبان عربی فراهم ومنتهی بداشتن کتب صرف ونحو و اشتقاق ومعانی و بیان کامل‌شد که در السنهٔ زندهٔ دنیا بی‌نظیر است ، برای زبان فارسی هیچگاه دست نداد ، زیرا زبان فارسی بعداز اسلام در هیچ دوره زبان مذهبی وعلمی وازهمه بالاتر زبان عمومی نشد که ملل مختلف بیادگرفتن آن نیازمند باشند . و اگر برای زبان عربی هم این موجبات فراهم نشده بود هرگز باین پایه از کمال نمیرسید .

زبانهای زندهٔ دیگر از قبیل فرانسه وانگلیسی هم اگر در اثر استعمار یاعلل دیگر در خارج از حوزهٔ اهل زبان‌رواج وشیوع‌نمی‌یافت ، دارای‌گرامرمنظم باین وسعت که امروز دیده میشود نبود . اندك مایه توجهی که بقواعد زبان فارسی‌شده ومقدار کمی سراپا نقص‌وعیب که‌از کتب لغت وصرف واشتقاق برای زبان فارسی مدون گشته ، از برکت رواج این زبان در میان ملل غیر فارسی زبان از قبیل هندیها و ترکها بوده است . از اینجهت می‌بینیم که بیشتر این‌کتابها درهندوستان وبخش‌کمی هم درممالك ترکی زبان تألیف شده است(۱)، میگویم راست است همهٔ این موجبات درکار نبود اما دست کم چند سبب مهم از قبیل حفظ زبان وتسهیل آموزش وپیشرفت‌ونفوذ فارسی در ممالك غیر فارسی زبان وامثال این علل واسباب ، پیوسته درکار وهمه وقت موجود بوده ، وهمین جهات کافی است که علاقه‌مندان بزبان وادبیات راکه اساس ملیت و قومیت است بتدوین قواعد وادار ساخته باشد .

بعضی میگویند فارسی ، زبان علمی نیست . چرا نیست ؟ برای اینکه بدان توجه نداشته و دراین زمینه کار نکرده و تحمل رنج وزحمت را برخود هموار نساخته ودر واقع نخواسته ایم که آنرا زبان علمی سازیم . فرق است میان نخواستن ونشدن . دراین‌باره سخن بسیار است .

همین اندازه عرض میکنم که من درمیان گذشتگان جماعتی را واقعاً درخور تمجید وستایش‌میدانم که خواستند راه باز کنند وبعض کتب علمی را بفارسی نوشتند . سردفتر آنها استاد ابوریحان بیرونی است متوفی ٤٤٠ که کتاب التفهیم را بسال ٤٢٠ در هندسه و حساب وجبر ومقابله وهیئت و اسطرلاب و احکام و

---

۱ ـ زبان فارسی بعد از اسلام از نیمهٔ اول سدهٔ پنجم هجری یعنی زمان سلطان‌محمود غزنوی متوفی ٤٢١ درهندوستان راه یافت و در پرتو سعی بعضی سلسله های سلاطین بعد وهمت وذوق گویندگان و نویسندگان ایرانی که بآن سرزمین مهاجرت یا رفت و آمد میکردند بتدریج پیشرفت حاصل کرد تا جائیکه دربار اکبرشاه و همایون شاه و بعضی پادشاهان‌دیگر هندوستان بزرگترین پناهگاه اهل ذوق و ادب فارسی گردید .

در قرون اخیره روزبروز ازنفوذ زبان فارسی درآن کشور کاسته شد تابحال‌حاضر رسید که شرحش ازهرحیث غم‌انگیز و ملال‌آور است .

ازقرن هشتم هجری ببعدهم زبان فارسی درمملکت عثمانی رواج گرفت تاجائیکه درمیان ترك‌زبانان شعرا ونویسندگان فارسی ظهور کردند و یك چند مراسلات رسمی در آن مملکت بزبان فارسی نوشته میشد .

نجوم بفارسی تصنیف کرد وبرخی‌هم ازوی پیروی کردند . معاصرش شیخ ابوعلی سینا متوفی ۴۲۷ دانشنامهٔ علائی را در منطق وحکمت بفارسی نوشت .

ناصر خسرو متوفی ۴۸۱ زادالمسافرین را در فلسفه وامام محمد غزالی ۴۵۰-۵۰۵ کتاب کیمیای سعادت را که از کتب علم اخلاق توان شمرد بفارسی تألیف کردند .

سید اسمعیل جرجانی متوفی ۵۳۱ کتاب ذخیرهٔ خوارزمشاهی‌را که از ذخائر گرانبهای فارسی‌است درسال ۵۰۴ درفنون طب نوشت .

این دسته از بزرگان جاده را تاحدی هموار ساختند اما دیگران دنبالهٔ کار و فکر آنها را چنانکه باید نگرفتند و گرنه زبان فارسی باین فقر وتهیدستی که امروز تصور میشود نمی افتاد .

باری من برآنم که اگر درست در بارهٔ این قضایا کنجکاوی و موشکافی کنیم که چرا زبان فارسی دستخوش زبانهای بیگانه مخصوصاً زبان عربی گردید ، چرا زبان وادبیات فارسی‌دچار تنزل وانحطاط‌یاتوقف بریك حال شد وبا اینکه پس‌از اسلام تاکنون چندبار فرصت بدست‌آمد ووسائل فراهم گردید چرا درممالك غیرفارسی زبان بسرعت زبان عربی پیشرفت پیدا نکرد ، سهل است نفوذی راکه بدست آورده بود کم کم از دست داد ومیدهد و بالاخره چه شد که‌زبان و ادبیات فارسی باین روز سیاه افتاد که همه می‌بینیم و افسوس میخوریم ؟ البته علل واسباب بسیار دارد ، اما یکی از علل عمده این قضایا همین است که دانشمندان ایرانی نسبت بزبان‌خودچنانکه باید وشاید توجه‌نکرده وبتدوین قواعدجامع وکامل کم استثنای آن نپرداخته‌اند فتنهٔ شوم وناهنجار مغول راکه سرچشمهٔ همهٔ‌بدبختی‌های ما شده ومخصوصاً برای علوم و ادبیات ایرانی‌حکم سیل بنیان کن وطاعون جارف داشته است هم در این قضایا فراموش نباید کرد که واقعاً هرقدر در تاریخ ادبی وملّی خود بیشتر باریك میشویم عظمت این مصیبت و تأثیر آن در سراسر شئون سیاسی و اجتماعی وادبی آشکارتر میشود .

نمونهٔ بعض قواعد صرف و نحو فارسی که باید مورد توجه و تحقیق قرارگیرد

قواعد واصول یك‌زبان‌درست درحکم قوانین یك کشوراست . از کشوریکه قانون در‌آن‌حکمفرما نیست جز هرج و مرج چه انتظار باید داشت ؟ همه این آشفتگی ها و هرج و مرجها که از دیربار در زبان فارسی راه یافته و روز بروز رو بافزایش میرود بی‌شك در اثر اینست که دانشمندان ما چنانکه دربایست‌بوده قواعد زبان خود را ضبط و تدوین نکرده‌اند . (ضمناً عرض کنم از مختصات زبان فارسی اینست که قواعدش کم استثنا ونسبةً بی‌عیب‌ونقص‌است) زبان فارسی درنتیجه‌اینکه قواعدش کاملاً مدون نگشته درست بشکل کشور بی‌صاحب نامنظم بی‌حد و مرزی درآمده است که هر که خواهد گو بیا و هر که خواهد گو برو .

الفاظ بیگانه عیناً مثل‌افراد خوش‌نشین بیگانه‌اند که مملکتی‌را اشغال کرده خودسر در آنجا زندگانی میکنند اگر این کلمات درتحت تصرف‌شعرا ونویسندگان و ادبا ودانشمندان باذوق درآمدند ومحل‌استعمال بجا وبمورد ومسکنی‌مناسب بدانها داده شد (مثل کلمات‌عربی که امثال‌غزالی‌وسعدی درنثرونظم درآورده‌اند) و با الفاظ نژاده فارسی هم‌آهنگی داشت یا در اثر تصرف و استعمال سازگاری پیدا کرد و بالجمله اگر در تحت ضوابط واصول مقرر زبان داخل‌شد عیناً مثل اینست که تذکرهٔ تابعیت گرفته وآداب ورسوم‌آن کشور را پذیرفته و در حکم افراد اصیل آن مملکت شده باشند .

پس ما باید در اولین قدم و نخستین فرصت قواعد وقوانین زبان خود را مسلم و محرز کنیم‌ومیزانی ثابت و درست بدست بدهیم که کدام کلمه اصیل است و کدام دخیل ،چه قسم الفاظ بیگانه را میتوان‌پذیرفت و چه قسم شایستهٔ قبول نیست چگونه‌کلمات را میتوان وضع یا با یکدیگر ترکیب کرد ، کجا استعمال و ترکیب قیاسی است و کجـا سماعی و امثال اینها (مثلا کلمات : مند ، گین ، ناك ، گر ، ور ، در دانشمند و سهمگین و سهمناك و ستمگر و هنرور کجا باید استعمال شوند و با یکدیگر چه تفاوت دارند) . سپس بـه آرایش و پیرایش زبان خود بپردازیم .

بدیهی است وقتی که یك مطلب بصورت ضابطه و قـاعدهٔ‌کلی درآمـد شامل افراد بی شمار میشود

دیگر محتاج نیستیم که کلمه بکلمه بحث کنیم . اینجا پاره‌یی از قواعد را که تا کنون مسلم و مفتح نشده و کاملا مورد احتیاج نویسندگان است یادآور میشوم .

۱ ــ آوردن یا و تاء مصدری که آن را مصدر جعلی یا عنوانی شاید نامید با کلمات فارسی از قبیل «دوئیت» و «زنیت» و «مردیت» و «منیت» و «خودیت» وهمچنین در کلمات عربی ازقبیل«وضعیت» و «موقعیت» و «جدیت» و امثال آنها صحیح است یا غلط .

غالباً معتقدند که آوردن یا و تاء مصدری با کلمات فارسی مطلقاً صحیح نیست مگر درامثال کلمهٔ «ایرانیت» که علم مخصوص و در حکم کلمهٔ بین‌المللی است که فارسی و عربی آن تفاوتی ندارد. وهمچنین امثال کلمهٔ «وضعیت» و «موقعیت» و «جدیت» را غلط میدانند . شاید این عقیده تا حدی صحیح باشد اما بطور کلی این حکم را نمیتوان تصدیق کرد زیرا اولا یا و تاء مصدری با کلمات فارسی در استعمالات فصحای قدیم دیده میشود . از جمله در تذکرة‌الاولیاءِ شیخ عطار در مناجات بایزید بسطامی مینویسد : «بار خدایا تا کی میان من و تو منی و توئی بود منی از میان بردار تا منیّت من بتو باشد . » ص ۱۷۶ جزواول .

و نیز یا و تاء مصدری با پاره‌یی از کلمات عربی از قبیل «اکثریت» و «افضلیت» و «قابلیت» و «مسئولیت» و «انسانیت» و «آدمیت» و «جمعیت» و «شأنیت» و «رجولیت» و «تبعیت» در نظم و نثر فصحای فارسی از قبیل غزالی و سعدی ومولوی فراوان استعمال شده . دربارهٔ این یا وتاءِ ضابطه‌یی بنظر بنده رسیده است که در یادداشتهای کتاب قواعد فارسی خود بتفصیل با امثله و شواهد نوشته‌ام چون شرحش طولانی است عجالةً تصدیع نمیدهم .

مقصودم این است که باید برای اینگونه استعمالات قاعدهٔ کلی بدست داد تا همه کس از روی ضابطه ، صواب را از غلط تشخیص بدهد و بفهمد که مثلا استعمال «انسانیت» و «آدمیت» و «اقلیت» و «اکثریت» و «افضلیت» و «کمیّت» و «کیفیت» و «انیت» و امثال آنها صحیح است اما امثال «شمولیت» و «اکرامیت» و «اکتسابیت» بمعنی مصدری باین طریق که مصدر را با علامت مصدری بیاورند صحیح نیست نه اینکه مثلا یکنفر در انشاء خود یا در روزنامه کلمهٔ «دوئیت» بنویسد آنرا غلط بگیریم فردا هم که «زناشوئیت» نوشت دوباره غلط بگیریم و این غلطها را تك‌تك برخ اوبکشیم‌وهیچوقت يك ضابطهٔ کلی بدست او ندهیم که برای همیشه میزان صواب و خطا در دست داشته باشد .

ملاحظه کنید چه اندازه عمرها بیهوده تلف میشود تا یکنفر درست چیز بنویسد و درست حرف بزند . بسیار دیده‌ایم که یکنفر شخص با ذوق کنجکاو بعد از ده سال که در زبان و ادبیات فارسی کار کرده است باز بخود اطمینان ندارد که درست حرف میزند و درست چیز مینویسد یا خیر بلکه چون قواعد فارسی کاملا مدوّن نیست روز بروز باستعمال تازه و لغت تازه برمیخورد که وی را در آنچه یاد گرفته است مردد میسازد و بالاخره هرچه بیشتر کار میکند تردید و اضطرابش بیشتر میشود . پس تدوین قواعد این فائده‌را نیز دارد که از تضییع عمر جلو گیری میکند و این خود از برکت تسهیل تعلیم و تعلّم است که پیش‌گفتیم .

۲ ــ جمع جمع باینطور که صیغه‌های جمع عربی را بالف و تا یا با علامت جمع فارسی یعنی «ها» و «ان» جمع ببندند از قبیل «امورات» و «لوازمات» و (مخارجات) و (بیوتات) و امثال‌آن ـ یا (لوازمها) و (مخارجها) و (احوالها) و «عجایب‌ها» وامثال‌آن : قاعدهٔ اینگونه کلمات در کتبی که برای دستورفارسی نوشته‌اند تحقیق نشده که مطلقاً صحیح است یا غلط یا در بعض موارد صحیح و در بعضی غلط است .

کسانی که در زبان فارسی و نظم و نثر فصحای قدیم تتبع ندارند توهم میکنند که اصلا اینگونه جمعها غلط است بااینکه نمونه‌اش درنظم ونثرقدیم فراوان یافته میشود . درحکمت علائیه معروف‌بدانشنامهٔ علائی ابوعلی سینا مینویسد : «در روشن کردن ماهیت نفس و احوال آن از بقا و فنا و سعادت و شقاوت در آخرت و دیگر احوالها چنانك یاد کرده آید » . ابوریحان بیرونی در کتاب‌التفهیم نظیر این کلمات را «اجزاها» و «احوالها» و «منازلها» و «ازمانها» و «عجایبها» و «مراتب ها» و «بروجها» و

« اوتادها » و « ارباعها » زیاد استعمال کرده و گاهی « کواکبان » آورده است (رجوع شود به مقدمهٔ نگارنده بر کتاب‌التفهیم : ص سا)

از شعرای بزرگ نیز منوچهری میگوید :

بیابان در نورد و کوه بگذار منازلها بکوب و راه بگسل

جمال‌الدین اصفهانی میگوید :

در همه اطرافهاش عصمت و عدل است در همه اقطارهاش امن و امان است

کمال‌الدین اصفهانی میگوید :

بدان تا دو سه خرقه آرد بهم بسر میدویدی باطرافها

آوردن جمع جمع بصیغهٔ « لوازمات ، بیوتات » در عربی سماعی است و اتفاقاً کلمهٔ « بیوتات » صحیح است .

اما در فارسی باید تحقیق کرد و ضابطهٔ صحیح بدست داد تا موارد صواب از غلط تمیز داده شودو اینگونه تحقیقات بر عهدهٔ صرف و نحو فارسی است . نگارنده در مقدمهٔ کتاب‌التفهیم این قاعده را متعرض شده و اشارتی کرده‌ام که چرا این نوع استعمال در زبان فارسی راه یافته است . نوشته‌های سابق خودرا برای شنوندگان محترم تکرار نمی کنم .

۳ ـ قاعدهٔ حذف و ذکر فعل . این قاعده بی اندازه مورد احتیاج است . شاگردان مدارس و مؤلفین کتب و نویسندگان جرائد و مجلات بدانستن این قاعده بی نهایت نیازمندند از اینرو شرح مختصری عرض میکنم .

هرگاه چند جملهٔ متوالی بیك فعل تمام شده باشند از قدیم تا کنون سه حال پیدا کرده است : در نثر قدیم مثل سدهٔ پنجم و ششم مرسوم این بوده که تمام افعال را تکرار میکرده و از نوع تکرار پرهیز نداشته اند .

در نوشته های غزّالی وعنصر المعالی وسیاستنامه وهمچنین شیخ عطار نمونه های این تکرارفراوان است . مثلا در تذکرة الاولیاء در ذکر بایزید بسطامی گوید : «اکبر مشایخ‌واعظم اولیاء بود وحجت خدای بود وخلیفهٔ بحق بود» ـ ودرذکر امام ابوحنیفه : «درفراست وسیاست و کیاست یگانه بود ودرمروت وفتوت اعجوبه بود » . غزالی در نصیحة الملوك‌مینویسد : «هرپادشاهی که اورا بردشمن‌ظفر خواهد بود علامت ظفر وی آن بود که بتن خویش قوی بود و بزبان خاموش بود و بدل بارأی و تدبیر بود وباخرد بود و اندر ملك باشرف بود ودردل مردمان دوست بود واز روزگار گذشته باتجربت بود واندر چشم دشمنان باهنربود» .

این رسم تاقرن هفتم هجری معمول بود . از قرن هفتم ببعد مخصوصاً بعد از آنکه گلستان شیخ بعنوان برگزیده ترین آثار نثر فارسی سرمشق نویسندگان شد مرسوم بیشتر نویسندگان این بود که فعل را در جملهٔ اول ذکر ودر جملهٔ بعد بقرینهٔ اول حذف میکردند چنانکه سعدی خود درگلستان مینویسد : «بازرگانی را شنیدم که صدو پنجاه شتر بارداشت وچهل بندهٔ خدمتکار » یعنی خدمتکار داشت . ونیزدرهمین حکایت مینویسد : «شنیدم که بدریای مغرب اندر راه مصر برگرفته بود وخیال فرعونی درسر» یعنی درسر گرفته بود . وهمچنین در جملهٔ دیگر میفرماید : «سفر کرد وپریشانی اودر من اثر» . اما امروز مرسوم‌غالب نویسندگان این است که فعل را درجملهٔ‌آخر ذکر واز جمله‌های پیش‌حذف میکنند . مثلا مینویسد : «فلان کس راه وکالت درپیش وسودای وزارت درسر گرفته است» پس‌بجای اینکه فعل را در همهٔ جمله ها تکرار یا در جملهٔ اول فقط ذکرکنند درجملهٔ آخر میآورند .

پس حذف کردن فعل از جمله های اول مشروط است باینکه فعل در همه جمله‌ها یکی باشد .

اما اگر فعل متحد نباشد حذف جائز نیست ، مثلانظیر این عبارت که در جرائد ومجلات فراوان دیده میشود غلط است : «فلانکس روز شنبه بطهران وارد وپس از دوروز اقامت در مرکز بشیراز مراجعت کرد » یعنی بطهران وارد کرد . یا «فلانکس مدتی بمرض ضعف اعصاب و حملهٔ قلبی دچار و دیروز برحمت

ایزدی پیوست» یعنی حملهٔ قلبی دچار پیوست . «آقای فلان و کیل امروز خدمت فلان وزیر شرفیاب ومدتی در اطراف گرانی خواربار مذاکره کردند» یعنی شرفیاب کردند . در جرائد و کتبی که امروز تألیف وزیور مطبوعات میشود (!) غالباً نمونه های مضحك ازین نوع جمله ها که فعل خاص بدون قرینه حذف شده است دیده میشود . از آنچه گفتیم یك قاعده بدست میآید که **حذف فعل خاص بدون قرینه جائز نیست** واین خود یکی از قواعد نحو مربوط بجمله بندی فارسی است . چون مقصودم امثال است بهمین اندازه قناعت کردم وگرنه در بارهٔ حذف اجزاء جمله بطور کلی خواه باقرینه وخواه بیقرینه (حذف اختصاری واقتصاری) بیش ازین مطالب گفتنی دارم که جداگانه درقواعد فارسی نوشته‌ام وعجالةً حال ومقام مقتضی بیش ازین گفتگو نیست .

مثلا حذف فعل بعد ازکلمات «اگر نه ، وگرنه ، ورنه ، یانه» در زبان فارسی قیاسی است مانند «بخواهی یانه فلان کار واقع خواهد شد» یعنی بخواهی یانخواهی که فعل منفی بقرینه حذف شده‌است .

فردوسی میفرماید :

گر او را فرستی بنزدیك من وگرنه ببین شورش انجمن

وگاه باشد که فعل منفی بقرینهٔ مقام حذف شود وقرینهٔ لفظی در کار نباشد چنانکه‌سعدی‌فرماید:

از دو بیرون نه، یا دلت سنگست یا بگوشت نمیرسد سخنی

وهمچنین حذف‌رابطه بعد از صیغهٔ‌تفضیل خواه باعلامت «تر» باشد وخواه نباشد شایع است . مانند «بنام نیکو مردن به که بنام بد زیستن ــ قابوسنامه» ونیز «بنزدیك من صلح بهتر که جنگ ــ سعدی» و «عنایت ظاهر بهتر از کینهٔ پنهان ـ نصیحة الملوك غزالی» و « یك ساعت اندیشه از نیستی خویش بهتر از یکساله عبادت باندیشهٔ هستی خویش ــ اسرار التوحید» .

٤ ــ آوردن فعل وصفی مثل «فلانکس برخاسته رفت ووارد شده بکاراشتغال یافت» وامثال آن که در آثار فصحای قدیم یافته نمیشود واگر احیاناً استعمال شده باشد نادر و درحکم معدوم است .

ظاهراً این نوع استعمال از حدود قرن هشتم و نهم هجری در نثر فارسی پیدا شده و امروز بیحد شایع ومتداول است در صورتی که اصلا این نوع ترکیب را صحیح بدانیم (وباید صحیح بدانیم بدلائلی که شرحش از موضوع خارج است) قاعدهٔ منظم و کم استثنائی دارد که در غالب نوشته های امروزی رعایت نمیشود .

در دستور های فعلی که معمول مدارس میباشد اتحاد فاعل و زمان را مأخذ قرار داده و گفته اند که مورد استعمال فعل وصفی بیشتر در ماضی مطلق است مانند «فلانکس برخاسته رفت» وحال آنکه در بعض موارد دیگر نیز استعمال میشود وصحیح میدانند . وبالجمله باید قاعدهٔ مسلم آنرا بدست داد تا موارد صحیح ازغلط متمایز شود . و برفرض صحت آیا آوردن واو عطف (برخاسته و رفت) صحیح است یاغلط . ضمناً عرض کنم که‌در دستور های فعلی میگویندکه‌در مورد فعل وصفی آوردن‌واوعطف غلط است‌زیراآوردن این‌نوع فعل اصلا برای احتراز ازتکرار واوعطف بوده است .

٥ ــ مطابقهٔ صفت وموصوف در مذکر ومؤنث که در کتب قدیم بندرت یافته میشود وبعداً‌درزبان فارسی شایع شده‌است .

در آثار نثر فارسی قرن ششم که بعدها سرمشق نویسندگان شده کتاب کلیله ودمنه است که این نوع استعمال فراوان داردوظاهراً ازحدود قرن هفتم‌هجری کم کم مطابقه دادن مذکر ومؤنث درآثارفارسی شیوع پیدا کرده وروز افزون شده‌است .

٦ ــ استعمال بعضی کلمات بهیئت ومعنی مصادر عربی که در زبان عربی‌هم نیست از قبیل فراغت‌و خجالت وقضاوت ونظامت ودخالت وهلاکت وامثال آنها که اتفاقاً فصحای ما که آثارشان سند زبان فارسی است پاره‌ئی ازین‌کلمات را بکار برده اند مثل فراغت در چهار مقالهٔ نظامی عروضی (ازین‌هم فراغتی دارند) ودر شعر سعدی (فراغت از تومیسر نمیشود مارا) وهمچنین خجالت درگلستان سعدی (دیدهٔ یأس ازپشت‌پای خجالت برندارد) ــ وهمچنین هلاکت درکلیله ودمنه (وخاتمت بهلاکت وندامت انجامد) .

۷ ـ آوردن یاء نسبت دراوصاف مثل قدیمی وصمیمی که بمعنی مصدری حتماً صحیح و بصیغهٔ نسبت مورد تردید است وغالباً قدیمی وصمیمی با یاء نسبت را غلط میدانند .

۸ ـ استعمال جمعهای عربی ازقبیل « کتب ـ رسائل ـ تصانیف ـ شهداء ـ سعداء » و همانند های آنها که درنوشته‌های قدیم شیوع نداشته وغالباً بصیغهٔ جمع فارسی یعنی « کتابها ـ رساله‌ها ـ تألیف‌ها ـ تصنیف ها ـ شهیدان ـ سعیدان » نوشته میشده ودر دوره های بعد بی حد شیوع یافته است .

باری برای اینگونه قواعد که گفتیم واین استعمالات باید غور و تأمل کرد وقاعدهٔ صحیح بدست داد تاطرز استعمال وحد استعمال معلوم شود .

دراینجا یك نکته را گوشزد میکنم که اصلاح زبان فارسی باید بتدریج وبطوری که نزدیك بسیر طبیعی باشد انجام بگیرد وعجالةً اگر امروز درنوشتن فارسی چند قاعده را رعایت کنیم نوشته‌های مارنگ فارسی کامل بخود میگیرد ودیگر اصلاحات زیادلازم ندارد :

۱ ـ مطابقهٔ صفت و موصوف را در مذکر و مؤنث چندان رعایت نباید کرد و این تقلید را که از زبان عربی شده است کم کم منسوخ باید ساخت .

۲ ـ از استعمال جمعهای عربی مخصوصاً هیئتهای نا مأنوس بقدر امکان باید احتراز کرد .

۳ ـ درآوردن فعل وصفی احتیاط کنند که بمورد استعمال شود .

٤ ـ از کلمات نوظهور که احتیاج بآنها نداریم مثل اینکه یك نفر عربی‌دان بدون ضرورت کلمات وعبارات عربی بیاورد یایك‌نفر فرانسه‌دان وانگلیسی‌دان برای فضل‌فروشی وبی‌اطلاعی از زبان فارسی کلمات خارجی بیاورد کاملاً احتراز باید نمود و از آوردن لغاتی که مرادف آنها در فارسی مطبوع و مأنوس یافته میشود سخت پرهیز باید کرد .

اگرهمین چهارقاعدهٔ کوچك را اصل واساس فارسی‌نویسی قراربدهیم خدمت بزرگی باصلاح زبان فارسی انجام داده‌ایم .

باز هم تکرار میکنم که تدوین صرف و نحو فارسی امروز ، هم تازگی دارد و هم اهمیت و لزوم . غلط هائی که در زبان فارسی راه پیدا میکند امروز بوسیلهٔ چاپ روزنامه و کتاب بسرعت برق همه جا شایع و مشهور میگردد . ازطرف دیگر تعلیم عمومی میخواهد اجرا شود و با نداشتن کتاب دستور کامل و صحیح نه مردم زود با سواد میشوند و نه از غلط کاری وهرج ومرج زبان فارسی جلوگیری میتوان کرد.

صریحاً عرض میکنم امروز خطر زبان فارسی بیشتر ازهردوره‌ایست زیرا وفور ترجمهٔ کتب بیگانه از قبیل فرانسه و انگلیسی مخصوصاً بدست کسانیکه زبان فارسی را درست و کامل نمیدانند و برخی‌هم شاید بزبان فارسی چندان علاقه ندارند ، اصلاً اسلوب زبان فارسی را دارد عوض میکند نه تنها لغات وکلمات را .

هجوم لغات عربی درزبان فارسی بیشتر ضررش بمفردات زبان‌فارسی واقع شد . ترجمهٔ کتب‌عربی‌هم نزدیك بود که اسلوب فارسی‌را تغییردهد شاید تا اندازهٔ هم تغییر داد . اما دانشمندان‌قدیم بجهاتی که شرحش از موضوع خارج است بسی بهتر و بالاتر ازمردم امروز فارسی میدانستند . و اگر درعصرسامانیان نثرفارسی همان نثری که ترجمه از کتب عربی بود صبغهٔ عربی بخود گرفت چیزی نگذشت که درعهد سلجوقیان سبك نویسندگی برنگ حقیقی فارسی بیرون آمد و بتدریج جزالت وپختگی وبلاغتی پیدا کرد که دردوره‌های پیش نظیر نداشت ودر دوره‌های بعد نیز نظیر پیدا نکرد .

پس از حملهٔ عرب گویندگان و نویسندگانی مانند فردوسی و بیرونی وغزّالی وعنصرالمعالی ظهور کردند ، و بعد از حملهٔ مغول‌هم نوابغی مثل سعدی و حافظ ظاهر شدند و زبان فارسی را نگاهداری کردند . این بزرگان خدمتهای بزرگ بزبان‌فارسی کردند امانتوانستند چاره‌ئی پیش‌بینی کنند که زبان‌فارسی برای همیشه از هرج و مرج محفوظ بماند .

با این‌تجربهٔ تلخ دیگر نباید فرصت را ازدست داد . امروز ترجمهٔ کتب‌بیگانه وهجوم لغات اجنبی

دارد زبان فارسی را ریشه کن میسازد . ما نباید بغفلت و مسامحه بگذرانیم بامید اینکه بعد ازین‌هم فردوسی و غزالی و سعدی و حافظی ظهور و زبان ما را حفظ خواهند کرد .

باید بکوشیم و کاری کنیم که زبان فارسی اصلاح شود و دست کم نگذاریم بیش‌ازین هرج ومرج درزبان ملّی ما راه پیدا کند . اما ازین‌نکته غافل نباید بود که تدوین صرف ونحو کامل رنج و زحمت‌فراوان لازم دارد . اطلاعات عمیق وتتبع وتصفح بسیار وامانت وتقوای ادبی و ازهمه بالاتر ذوق سلیم وسلیقهٔ مستقیم و از خود گذشتگی کامل میخواهد (هزاران نکته میباید بغیر از حسن و زیبائی)

در اینکار عجله و شتاب از یکطرف وتعصب ازطرف دیگر کاملاً برضر ادبیات ماست و اگرچیزی خوب فراهم گردد مایهٔ آبرومندی و سرافرازی همگان خواهد بود . انشاءالله تعالی و هوالموفق .

دانشمندان گذشته که قواعد فارسی را ضبط کرده‌اند

نخستین مؤلف دستور و قواعد صرف و نحو فارسی در قرن اخیر
کتابهای معروف دستور فارسی

گفتم دانشمندان گذشتهٔ ما بیشتر توجهشان بزبان عربی بوده وبسی جای افسوس‌است که بتدوین قواعد فارسی چندان توجه نکرده و در این باره اثری از خود نگذاشته یا اگر آثاری داشته اند بدست ما نرسیده است . اگر عشر آن همه رنج و زحمت را که در وضع و تدوین و تکمیل علوم عربیه کشیده اند در قواعد زبان فارسی متحمل شده بودند صرف ونحو فارسی بحد کمال میرسید . و اینکه می‌بینید دراین اواخر اند کی بصرف و اشتقاق توجه شده از بر کت لغت است که احتیاج شدید بدان‌داشتند بلکه این‌صرف‌واشتقاق هم از قبل توجه بعربی است .

نویسند گان پیشین مخصوصاً در دورهٔ سامانی و غزنوی چون قواعد زبان و سرمشق و نمونهٔ کاملی ازنثر صحیح فصیح فارسی در دست نداشته‌اند هر کس بسلیقهٔ خود چیز نوشته و این‌خود یکی از علل آنست که در نثر فارسی اسلوب‌ها و طرزهای گوناگون پیدا شده و بیشتر این‌اسلوبها از محاورات محلی یا ازروی ترجمهٔ کتابهای عربی گرفته شده است .

قواعد فارسی و کتاب المعجم

قدیمترین کتاب فارسی که متضمن پاره‌ئی ازمطالب مربوط بصرف‌واشتقاق فارسی‌است وخوشبختانه از دست حوادث گریخته و بدست ما رسیده کتاب‌المعجم فی‌معائیر اشعارالعجم تألیف شمس الدین محمد بن قیس رازی است که در اوائل قرن هفتم هجری تألیف شده و نخستین بار بتصحیح حضرت استاد علامه جناب علم‌الاعلام آقای میرزا محمد خان قزوینی ادام‌الله ایام افاضاته و برکاته‌العالیه در بیروت زیورطبع یافته و بار دیگر در طهران بتصحیح و مقابلهٔ دقیق فاضل ارجمند آقای مدرس رضوی وفقه‌الله تعالی بچاپ رسیده است . این کتاب اصلاً برای صرف و نحو واشتقاق وضع و تألیف نشده و موضوع آن فن عروض و قافیه و بدیع و نقدالشعر است ، اما در ضمن مباحث فن قافیه فصلی راجع بادوات و حروف معانی دارد از قبیل علامت‌مصدر و صفات فاعلی و مفعولی و صیغهٔ تفضیل و حروف رابطه و اثبات و ادوات لیاقت و انصاف و مشابهت و حرف تصغیر و ضمیر و علامت دعا و حرف مضارع و حرف تعجب و تعظیم و امثال آنها که از روی طبقه‌بندی علوم مربوط بفن صرف و اشتقاق میشود[۱] .

اتفاقاً خود شمس قیس باین مطلب تصریح میکند و مینویسد : « در این فصل از حروف تهجی برترتیب ا ب ت ث هر آنچ در لغت دری مستعمل است برشمارم و زوائد مفرد و مرکب آن را که باواخر کلمات لاحق گردد و دراین لغت بمنزلت حروف تصریف و کلمات ادوات باشد بیان کنم . »[۲]

---

(۱) حکمای یونان از زمان ارسطو ببعد و همچنین حکماء و دانشمندان اسلام درطبقه‌بندی علوم معتقد بودند که علوم وفنون بحسب موضوعات تقسیم‌میشود و گروهی عقیده داشتند که قسمت‌بندی علوم بحسب مقاصد وغایات‌است ، اما فلاسفهٔ غرب که درقرون متأخر ظهور کرده‌اند در طبقه‌بندی علوم عقاید مختلف دارند که در کتب فلسفهٔ جدید نوشته شده‌است .

(۲) ص ۱۷۵ چاپ بیروت و ص ۱۵۵ چاپ تهران .

وضع و تصنیف این کتاب چنانکه گفتم اصلاً برای مقصود دیگری است اما جسته جسته بعض نکات و دقائق درضمن مطالب مینویسد که بی‌اندازه درخور اهمیت است خاصه ازاین نظر که حالی قدیمترین مأخذ دستور فارسی است.

بدنیست که بعض نکات و اشارات مهم این کتاب را یادآور شوم:

۱ ـ در حرف الف مینویسد: «حرف فاعل وصفت وآن الفی است که در اواخر اصول معنی فاعلیت دهد چنانك دانا وبینا وشنوا و گویا و در آخر نعوت معنی اتصاف دهد بدان صفت چنانك زیبا و شکیبا»[۱].

این تعبیر که **در اواخر اصول معنی فاعلیت دهد** درخور دقت و غور رسی است. باحتمال ظاهر استنباط میشود که عقیدهٔ شمس قیس یادیگر دانشمندان قدیم فارسی‌هم این بوده که اصل و ریشهٔ مشتقات فارسی هیئت امر است[۲]. وبنابراین هیئت «دان» و «بین» و «شنو» و «گو» را اصول وریشه های مشتقات شمرده‌است[۳].

۲ ـ ونیز در حرف الف جای دیگر مینویسد: «درصحیح لغت دری بین‌ودان وشنو و گوی اوامر صحیحه نیست الّا که چیز دیگر باول آن‌درآرند چنانك‌ببین وبدان وبگو یا گویند میدان ومیبین ومیشنو»[٤] این نکته هم شاید مؤید نکتهٔ پیش باشد که این صیغه‌ها آنگاه امر صحیح اند که با حرف با یا کلمهٔ می در اوّل آنها استعمال شوند وگرنه جزءِ اصول وریشه‌ها شمرده میشوند.

۳ ـ در حرف تی گوید: «زوائد این جنس دوحرف است‌حرف اضافت وضمیر وآن تائی است که در اواخر اسماء معنی اضافت بحاضر دهد چنانك اسبت و غلامت و در اواخر افعال معنی ضمیر حاضر دهد چنانکه میدهدت ومیگویدت. حرف رابطه و اثبات وآن کلمهٔ است باشد که در اواخر کلمات فائدهٔ اثبات صفت کند در موصوف و ربط صفات کند بموصوف چنانك فلانکس آمده است و نشسته است[٥] و این از اختصاصات لغت پارسی‌است وسخن دراکثر مواضع بی‌آن تمام نباشد[٦].

٤ ـ در حرف‌ذال که امروز دال‌تلفظ میکنیم ومینویسیم میگوید: «حرف مضارع وآن ذالی‌مفرد است که در اواخر کلمات فعل‌را صیغت مضارع گرداند چنانك‌آیذ و رو ذ ومیگویذ ومیشنوذ». ودرهمه جا نوع کلمه‌ئی را که حرف مفرد مثل دال و تاء یا ادوات[۷] از قبیل مند وگر وناك بآخرشان ملحق میشودمعین می کند که فعل است یا صفت یا اسم. اما در اینجا عبارت «کلمات» آورده است. شاید نکته‌اش این باشد‌که این کلمات را ریشهٔ فعل وصفت میداند وازاین جهت از نوع افعال وصفات ونعوت نمیشمرد.

راجع بکیفیت تقسیم کلمات فارسی باصول ونعوت واسماءِ وافعال وحروف معانی وادوات وغیره هم از این کتاب مطالبی استخراج میشود که من‌جداگانه یادداشت کرده ام وفعلاً از شرحش میگذرم.

ازروی اصطلاحات ومواضعاتیکه صاحب کتاب‌المعجم بطور اصل مسلم واصطلاح متداول در کتاب خود بکار برده است معلوم میشود که پیش از او هم در قواعد فارسی خاصه در قسمت صرف و اشتقاق بحث و گفتگو بوده واز این جهت بعض‌اصطلاحات مخصوص فارسی میان ادبا رواج داشته است از قبیل اصول (یعنی ریشهٔ کلمات) وهمچنین علامت مضارع ومصدر فارسی وغیره غیره.

از روی این قرینه میتوان حدس زد که قواعد و اصطلاحات کتاب المعجم از مواریث عهد قدیمتر

---

(۱) ص ۱۷٦ چاپ بیروت و ص ۱۵۵ چاپ تهران.

(۲) مراد این است که ریشهٔ مشتقات بهیئت صیغهٔ امر درمی‌آید نه اینکه بمعنی امر باشد. تفصیل این مطلب از وضع مقاله خارج است.

(۳) جناب استاد معظم آقای ملك‌الشعرا بهار دامت افاضاته‌العالیه ظاهراً دنبال همین اصل را گرفته و طریقهٔ صرف و اشتقاق افعال فارسی را بشکل تازه ومبسوط طرح کرده‌اند.

(٤) ص ۱۷۸ - ۱۷۹ چاپ بیروت.

(٥) درچاپ بیروت نشسته بدون کلمهٔ (است) نوشته.

(٦) ص ۱۸۵ چاپ بیروت وص ۱٦۱ چاپ تهران.

(۷) بجای لفظ ادوات امروزکلمهٔ پساوند اصطلاح شده ودر زبانها افتاده است وبامعنی اصلی پساوند که درفرهنگها ضبط شده بی‌مناسب نیست. این بیت از لبیبی است:

همه یاوه همه خام و همه سست ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ معانی از چکاته تا پساوند

وپیشتر از اوائل قرن هفتم هجری است که شمس قیس کتاب المعجم را نوشته است .

قواعد فارسی در سدهٔ هشتم هجری

تألیف ابوحیان نحوی ۶۵۴-۷۴۵

از جمله اطلاعات مهمی که در بارهٔ تألیف کتاب راجع بقواعد زبان فارسی بعداز کتاب المعجم داریم این است که در کتاب فوات الوفیات ابن شاکر کتبی (ج ۲ ص ۲۸۲ - ۲۸۵) در ترجمهٔ حال ابوحیان نحوی (محمدبن یوسف غرناطی متولد سال ۶۵۴ متوفی درمصر اوائل سنهٔ ۷۴۵) درجزو تألیفات او کتابی مینویسد بنام **منطق الخرس فی لسان الفرس** که بزبان عربی در قواعد زبان فارسی نوشته بوده اما نسخهٔ این کتاب متأسفانه بنظر ما نرسیده است .

ابوحیان در قواعد نحو زبان ترکی هم کتاب نوشته است بنام **زهوالملك فی نحوالترك** .
تألیفات او در نحو و صرف عربی هم بسیار است .

کتاب حلیة الانسان فی حلبة اللسان

در قواعد سه زبان عربی وترکی و فارسی تألیف ابن مهنا درعهد مغول

یکنفر دیگر که درقواعد فارسی بعربی کتاب نوشته وخوشبختانه نسخهٔ آن موجود میباشدشخصی است بنام ابن مهنا که برای سه زبان عربی وترکی مغولی و زبان فارسی قواعد صرف و نحو نوشته و تألیف او موسوم است بحلیةالانسان فی حلبةاللسان . مؤلف این کتاب خود در دورهٔ مغول میزیسته و گفته است که چون در این عهد یعنی دورهٔ حکومت مغولان دانستن سه زبان عربی و ترکی و فارسی لازم است من برای هرسه زبان کتاب نوشتم .

این کتاب هم چنانکه گفتیم مثل کتاب ابوحیان بعربی نوشته شده است[1] .

قواعد فارسی در مقدمهٔ فرهنگهای فارسی

که از سدهٔ یازدهم هجری ببعد تألیف شده است

در بعض کتب لغت و فرهنگ فارسی که درسدهٔ یازدهم هجری ببعد تألیف شده از قبیل فرهنگ جهانگیری تألیف جمال الدین حسین اینجوی شیرازی که بفرمان جلال الدین محمد اکبرشاه بابلی هند (۹۶۳ - ۱۰۱۴ هجری) شروع بتألیف کرده ودر زمان پسرش جهانگیر شاه (۱۰۱۴ - ۱۰۳۷) کتاب را بپایان برده و آن را فرهنگ جهانگیری نامیده است و همچنین فرهنگ برهان قاطع که محمد حسین بن خلف تبریزی متخلص ببرهان درسال ۱۰۶۲ هجری قمری (درست سیصد سال پیش) درهندوستان برای سلطان عبدالله قطب شاه تألیف کرده مختصری برسبیل مقدمه راجع بدستور زبان فارسی مطالبی نوشته‌اند که فقط راجع بصرف واشتقاق است ودربارهٔ نحو یعنی قواعد جمله‌بندی فارسی هیچکدام چیزی ننوشته واصلاً وارداین مبحث نشده اند .

در مقدمهٔ فرهنگ انجمن آرای ناصری که در ۱۲۸۶ هجری قمری تألیف و در ۱۲۸۸ چاپ شده تألیف رضا قلیخان هدایت لله باشی صاحب مجمع الفصحاء که از فضلای نامدار سدهٔ سیزدهم هجری است هم بتقلید برهان قاطع و جهانگیری و غیره قسمتی از قواعد زبان فارسی نوشته شده که مفصل تر و جامعتر از فرهنگهای پیش است وآنچه نوشته واقعاً درخور قدردانی است .

کتاب قواعد ودستور فارسی در عهد اخیر

در عصر اخیر برخی از متفکرین متوجه‌شدندکه زبان فارسی هم باید باستقلال صرف ونحومدون داشته باشد . اما چون همتها روبپستی داشت چندان رنج تحمل نکردند . از قدما هم نمونهٔ کاملی جز کتب

---

(۱) اطلاع این بنده ازین کتاب رهین اشارت و افادت حضرت علامهٔ زمان جناب آقای میرزا محمدخان قزوینی است دامت ایام افاضاته العالیه که پس از ایراد خطابه در فرهنگستان منت این آگاهی را بر گردن بنده ثابت ولازم فرمودند نسخهٔ این کتاب بنظر ایشان رسیده اما این بنده از آن بی اطلاع است .

صرف ونحو عربی نبود ازاین‌جهت بهمین مقدار قناعت کردند که کتب صرف ونحوعربی را ترجمهٔ ناقص کنند ونام آن را صرف و نحو فارسی بگذارند با اینکه صرف و نحو ومعانی بیان وبدیع فارسی بطور وصف غیراز اضافه است . وما نحو متعلق بزبان فارسی میخواهیم نه اینکه نحو وصرف زبانهای دیگر را بفارسی بنویسیم اما این دسته ازمؤلفین وبعبارت صحیحتر مترجمین کتب - زبانهای دیگر را بفارسی ترجمه کرده اند . یا اگر قدمی بالاتر گذاردند بتقلید عربی یا ترکی یا زبانهای اروپائی چیزی نوشتند . اتفاقاً دائرهٔ این تألیفات هم بیشتر از صرف واشتقاق تجاوز نمیکند وشاید بعضی این پندار را داشتند که فارسی اصلاً نحو ندارد یا نحو لازم ندارد غافل از اینکه این پندار غلط محض است و زبان خاصه زبان ادبی مانند فارسی بدون داشتن نحو یعنی قواعد جمله‌بندی اصلاً تصور نمیشود . دربارهٔ نحو فارسی بعدازین هم گفتگو خواهیم کرد . باری از مقدمهٔ فرهنگها که بگذریم میرسیم بکتبی که مستقلاً برای قواعد زبان فارسی‌تألیف شده وتاریخ تألیف‌آنها از سدهٔ سیزدهم هجری است .

کسانی که در جستجوی اولین مؤلف دستور و قواعد فارسی بطرز تازه درعهد اخیر بوده و در این مقصود کنجکاوی کرده اند تاآنجا که بنده اطلاع دارم از مرحوم حاج‌محمد کریم‌خان کرمانی بالاترنرفته‌اند منهم مدتی براین عقیدت بودم ونخستین مؤلف راآن بزرگ مرد میدانستم تا اتفاقاً برخوردم بکتابی که در تبریز چاپ شده و تاریخ تألیفش پیش از کتاب مرحوم حاج محمد کریم خان است . از این جهت عجالةً تا اینجا که اطلاع بهمرسانیده ام نخستین کتاب دستور فارسی راکه در عصر متأخر تدوین شده است این کتاب میشمارم وآن‌را بعنوان نخستین تألیف در قواعد فارسی معرفی میکنم . اینك کتب مشهوری راکه درقواعد زبان فارسی در قرن سیزدهم هجری تألیف شده است با ذکر نخستین مؤلف بترتیب بسمع آقایان محترم می رسانم .

نخستین کتاب و پاره‌ئی از کتب دیگر در قواعد

زبان فارسی که در قرن سیزدهم هجری تألیف شده است

۱ ـ **قواعد صرف و نحو فارسی** تألیف عبدالکریم بن ابی‌القاسم ایروانی نخستین کتابی است که در موضوع قواعد زبان فارسی در قرن سیزدهم هجری تألیف و در تبریز چاپ شده است .

این کتاب را در زمان سلطنت محمد شاه و حکومت بهمن میرزا در آذربایجان تألیف کرده و در مقدمه نوشته‌است که چون فرزند ارجمندم میرزا محمدعلی را در تحصیل مراقب بودم درصدد برآمدم که‌برای او این کتاب را تألیف کنم .

از آنچه پیش ازو نوشته‌اند یادآوری میکند و میگوید در مقدمهٔ فرهنگ قسمتی ازین مطالب نوشته شده اما ناقص است و عشری از اعشار این کتاب نیست .

مطالب کتابرا در چهارده فائده تقسیم کرده و برای نوشته های خود گاهی باشعار فارسی استشهاد نموده است . این کتاب بخط نستعلیق چاپ سنگی شده و در آخر کتاب رقم ۱۲۶۲ (یکهزارو دویست و شصت و دو) نوشته است اما معلوم نیست که تاریخ تالیف است یا تاریخ طبع هرچه باشد بر تاریخ تألیف کتاب مرحوم حاج محمد کریم خان مقدم است .

۲ ـ **صرف و نحو فارسی** تألیف مرحوم حاج محمد کریم خان بن ابراهیم خان کرمانی رئیس و پیشوای سلسلهٔ شیخیهٔ کرمان و بعض بلاد ایران . این کتات بعد از کتاب ایروانی مقدم بر دیگر کتبی است که در قواعد و دستور زبان فارسی در عصر اخیر تألیف شده و در مقدمه میگوید که چون فرزند ارجمندم محمد بتحصیل صرف و نحو مشغول بود من بتألیف این کتاب پرداختم « و چون از سابقین کتابی در این باب ندیدم احتمال میرود که بسیاری از مسائل صرف و نحو زبان فارسی ازمن فوت شود وهمهٔ آنها بخاطرم نرسد و بدیهی است که این علم مبسوط شده از فکر یك نفر و ده نفر و صد نفر نیست و افکار عدیده برآنها توارد کرده هر کس کلماتی معدود بر آنها افزوده تا حال باین بسط شده پس اگر کسی ببینند که بعض مسائل‌ازمن

فوت شده و بخاطر او میرسد بر من نکته نگیرد » . الحق انصاف داده که نوشته های خود را وحی منزل و مصداق لا تبدیل لکمات‌الله نشمرده است .

مقصود اصلی مرحوم حاج محمد کریم خان از تألیف این کتاب یاددادن صرف و نحو عربی بوده اما ضمناً صرف و نحوی از فارسی هم نوشته است .

تاریخ تألیف این کتاب سنهٔ یکهزارودویست و هفتاد و پنج هجری قمری (۱۲۷۵) درست یازده سال بعد از کتاب ایروانی میشود چه خود در آخر کتاب بتاریخ تألیف تصریح میکند « قدتم علی ید مؤلفه کریم بن ابراهیم فی ثالث عشر شهر ذی‌العقدة من شهور سنة خمس و سبعین من‌المائةالثالثة عشرة حامداً مصلیاً » .

از جمله مطالب ابتکاری حاج محمد کریم خان این است که بجای فاعل ونائب فاعل که‌دراصطلاح نحو عربی متداول است میگوید فاعل دو قسم میشود یکی فاعل فعلی و دیگر فاعل انفعالی و فعل مجهول فاعل انفعالی و فعل معلوم فاعل فعلی دارد .

۳ ـ **تنبیه‌الصبیان** : کتاب مختصری است در قواعد فارسی که در اواخر قرن سیزدهم هجری تألیف شده و در مقدمهٔ آن نوشته است : « بندهٔ درگاه اعلیحضرت ناصرالدین شاه قاجار محمدحسین بن مسعودبن عبدالرحیم انصاری در سنهٔ ۱۲۹۸ (یکهزارو دویست و نود و هشت) که بشغل کارپردازی دولت علیهٔ‌ایران در طرابزون اقامت داشت در زمان بیکاری ضمناً بتکمیل زبان فرانسه پرداخت دانست که قواعد فرانسه و عربی بدون فارسی میسر نیست لهذا شروع بترتیب قواعد زبان فارسی نموده پاره‌ئی از آنرا برشتهٔ تحریر درآوردم و این رساله را تنبیه الصبیان نام نهادم » .

در خاتمهٔ کتاب قسمتی از اغلاط مشهوره را با فصلی که در سال ۱۲۹۶ در اسلامبول راجع بعیوب خط حالیهٔ عموم اهل اسلام و پیشنهاد اصلاح آن نوشته است ذکر میکند . این کتاب بسیار مختصرو کوچك است و برای معانی ادوات و قیود فارسی شواهد شعری هم آورده و بچاپ رسیده است .

این سه کتاب که نام بردم بهترین نمونه بود از کتبی که برای قواعد فارسی درقرن سیزدهم‌هجری تألیف شده است .

کتابهای مشهور قواعد و دستور فارسی

که در سدهٔ چهاردهم هجری تألیف شده است

کتابها که در قرن سیزدهم تألیف شد اگرچه کم وبیش مفید و سودمند بود اما هیچکدام رنگ و صبغهٔ زبان خالص فارسی نداشت بلکه غالب تقلید و ترجمهٔ قواعد عربی بوده اکنون میپردازیم بکتبی که در قرن چهاردهم هجری تألیف شده و بزبان فارسی سرمایه داده و کم کم زمینه را برای آیندگان هموار و آماده ساخته است .

۱ ـ دستور سخن و دبستان فارسی میرزا حبیب اصفهانی

در اواخر قرن سیزدهم و اوائل قرن چهاردهم هجری نابغهٔ ذوق وفضل و ادب مرحوم میرزاحبیب اصفهانی ظهور کرد و بتصنیف دستور فارسی برای فارسی دست یازید و الحق گوی فضیلت از همه کس‌ربود اگر درست دقت کنیم و انصاف بدهیم سنگ بنای طرز قواعد و دستور زبان فارسی بدست مرحوم میرزا حبیب گذارده شده و از هر جهت شایسته و دربایست است که او را یکی از نوابغ و بزرگان فضل و ادب و از خدمتگذاران حقیقی فضل و ادب بشماریم . بسی جای افسوس است که هنوز بیشتر اشخاص این مرد بزرگ را نمی شناسند و اصلاً اسم او را نشنیده و از خدمات برجستهٔ او آگاهی ندارند آنانهم که او را میشناسند تاکنون در حق‌شناسی وتعظیم و تجلیل او کوتاهی ورزیده‌اند برذمهٔ ماست که ازین مرد بزرگ که خداوند ذوق وابتکار بوده و عمر خود را در خدمت بزبان و ترویج ادبیات فارسی صرف کرده و تا آنجا که ما اطلاع داریم پیوسته درزیر شکنجه ودانشمندآزاری روزگار سفله نواز بسر برده است دراین محضر

شریف واین انجمن بزرگ که از حامیان علم و ادب تشکیل یافته است قدردانی و سپاسگزاری کنیم . روان اینگونه راد مردان شاد و تربتشان برحمت الهی سیراب باد .

نخستین کسی که کلمهٔ **دستور** را برای نام کتاب قواعد زبان پارسی اختیار کرده و قواعد فارسی را از عربی جدا ساخته واز دائرهٔ ترجمه وتقلید عرب قدم‌بیرون نهاده وبالجمله برای زبان‌فارسی مستقلاً تا آنجا که میتوانسته اصول وقواعدی مرتب نموده میرزا حبیب اصفهانی است .

در دیباچهٔ کتاب دستور فارسی که بنام **دبستان پارسی** نامیده است مینویسد : « من بندهٔ شرمنده حبیب اصفهانی پس از نوشتن کتاب **دستورسخن** و چاپ کردن آن باهتمام بندگان جناب مستطاب اجلّ اکرم حسنعلی خان امیرنظام مدّظله‌العالی چون دیدم که نسخهٔ آن در کار انجام پذیرفتن است وبنظرپاره‌ئی نسخهٔ آن قدری مطوّل مینماید خواستم تاجزو قواعد پارسی آن را باهمان زبان باز کتابچهٔ سازم که پارسی زبانان عموماً از آن بهره اندوزند و کودکان کتاب و دبستان از آن دستور زبان خویش آموزند . در عبارت قدری از نسخهٔ پیش مختصرتر ولی درمعنی بسیار مکمل تر نوشتم و جزو عربی آن را طرح کردم و این محصول چندین سالهٔ تعلیم خودرا مسمی باسم دبستان پارسی گردانیدم » .

میرزا حبیب سالیان دراز در اسلامبول معلم زبان وادبیات فارسی بوده وچون دور از وطن خود میزیسته ودر کشور غیر فارسی زبان بسر میبرده احتیاج فارسی را بتدوین قواعد خوب احساس کرده است . میرزا حبیب دارای ذوقی سرشار وسلیقه ئی بسیار مستقیم بوده ، زبان فارسی و ترکی وعربی و بعض السنهٔ اروپائی را هم خوب میدانسته واز آنها در تدوین قواعد فارسی استفاده کرده[۱] قسمت بیشتر عمر خود را در تعلیم و تألیف و تصنیف وتتبع و تمرین زبان وادبیات فارسی گذرانده وازهمه بالاتر درد وعشق کار داشته و فارسی را برای فارسی دوست میداشته . پس‌محصول چندین سال رنج و کار و کوشش خود را بنام دستورسخن ودبستان فارسی دردسترس همگان گذارده است .

کتاب دبستان پارسی که برای نوآموزان وشاگردان مدارس نوشته درسال ۱۳۰۸ (هزار وسیصد و هشت) در استامبول بطبع رسیده وبدبختانه در ایران که وطن اصلی اوست نه خود چندان مشهور و شناخته شده ونه کتابش مورد استفادهٔ همه کس قرار گرفته است . اتفاقاً نسخهٔ این کتاب در ایران فراوان نیست‌وکتاب اول یعنی دستور سخن اورا که مفصل تر بوده اصلاً کمتر کسی از فضلای ایران دیده است تا بطبقات دیگر چه رسد . میرزا حبیب کلمات فارسی‌را بده قسم تقسیم کرده است : اسم ـ صفت ـ ضمیر ـ کنایات ـ فعل ـ فرع‌فعل ـ متعلقات فعل ـ حروف ـ ادوات ـ اصوات . خودرا مبتکر این تقسیم نمیشمارد بلکه میگوید دیگران اینطور تقسیم کردند ما نیز همین شیوه را اختیار کرده ایم . مرحوم میرزا حبیب مصدر را اصل فعل میداند وشش قسم مصدر تصویر میکند بدین طریق :

۱ ـ مصدر اصلی مانند دانستن وجستن وترسیدن وتاختن .

۲ ـ مصدر جعلی ازقبیل فهمیدن وطلبیدن وغارتیدن وهراسیدن ـ قبولانیدن ، رقصیدن .

۳ ـ مصدر بسیط همچون گفتن وشنیدن ورفتن وآمدن .

٤ ـ مصدر مرکب مثل پیام آوردن وبرخاستن وبگاه رفتن .

٥ ـ مصدر تخفیفی که آن‌را مصدر مرخم نیز گویند از قبیل گفت وشنید ورفت وآمد .

٦ ـ مصدر دوّمی . در بارهٔ این مصدر میگوید : قاعدهٔ کلی است که در بیشتر افعال امر حاضر را گیرند وبا افزودن « یدن » درآخر آن مصدری دیگر سازند وبیشتر افعال اینگونه مصادر را معنی تعدیه‌باشد مانند (بازیدن و تازیدن وخوابیدن وجهیدن) در باختن وتاختن وخفتن وجستن . واین قاعده را درحقیقت ازبرای وسعت‌زبان نهاده‌اند .

---

(۱) اگر بخواهیم دستورکاملی برای زبان فارسی بنویسیم امروز همه باید از زبان عربی وزبانهای اروپائی وهمچنین اززبانهای فارسی پیش از اسلام وشعبه‌های بومی وولایتی وهمچنین اززبان سانسکریت استفاده واستمداد کنیم .

ودر وجوه اشتقاق گوید جمیع مشتقات یا از مصدر مشتق است یا ازامر وآنچه از امر مشتق باشد پاره یی غیرقیاسی است .

این بنده در بارهٔ مصدر ومشتقات ووجوه اشتقاق فارسی عقیدهٔ دیگر دارم که درجای خود بتفصیل نوشته‌ام اینجا خواستم عقیده وطرز فکر مرحوم میرزا حبیب را بیان کرده باشم .

۲ ـ **کتاب لسان‌العجم** . این کتابهم در اوائل قرن ۱۴ هجری در زمان سلطنت ناصرالدین شاه قاجار ووزارت علوم علیقلی خان مخبرالدوله برای کلاسهای دارالفنون در سنهٔ ۱۳۰۵ قمری تألیف شده ودر سال ۱۳۱۶ هجری قمری بطبع‌رسیده ودر آنوقت‌جعفر قلیخان نیّرالملك ناظم دارالفنون بوده است . مؤلف این کتاب‌مرحوم میرزا حسن‌بن محمدتقی طالقانی است وتاریخ اتمام تألیف درآخر کتاب بعربی مغلوط‌نوشته (وکان الفراغ فی‌عشر الثانی من شهر رمضان المبارك سنة خمس وثلاثمائه بعد الالف من‌الهجرة النبویة‌علیه وعلی‌آله‌آلاف التحیة) کتاب لسان العجم ترجمه وتقلیدگونه یی از کتب نحو وصرف عربی‌است . بعض قواعد واصطلاحات مخصوص بفارسی هم دارد بهیچوجه همسنگ دستور میرزا حبیب نیست .

کلمات فارسی را بتقلید عربی بسه قسم : اسم و فعل وحرف تقسیم کرده ودر وجود اشتقاق درست مثل عربی ماضی را از مصدر ومضارع را از ماضی گرفته واز این جهت خودرا سخت بزحمت انداخته وبقلب وتبدیل بسیار قائل شده است . این صیغه سازی در عربی هم واقعاً مضحك است . ببینید یك نوآموز عربی مطابق ترتیب شرح امثله چقدر زحمت میکشد تا « ضربتن » را بسازد حال اگر بخواهند این اصول را در فارسی اعمال کنند فهم مشتقات برای نو آموزان بی‌اندازه دشوار خواهد بود . صاحب لسان العجم پنج قسم ماضی درفارسی تصورکرده است بنام : ۱ ـ ماضی محدود (فروختم و گفتم) . ۲ ـ ماضی مؤخر (رفته‌امو گفته‌ـ ام) ۳ ـ ماضی سابق (گفته‌بودم‌ورفته‌بودم) ٤ ـ ماضی اسبق (گفته بوده‌ام ورفته بوده‌ام) . ٥ ـ ماضی‌مستمر (میگفتم‌ومیرفتم) . ومضارع‌را سه قسم کرده‌است : ۱ ـ مضارع‌مخلوط (میگویم) ۲ ـ مضارع قریب (میخواهم بگویم) ۳ ـ مضارع بعید (خواهم گفت) .

۳ ـ **دستور کاشف** تألیف غلامحسین کاشف ازدستورهای مفصل معروف است که درقرن ۱٤هجری تألیف شده . مؤلف این کتاب قواعد فارسی را درست از روی زبان ترکی گرفته و برای فارسی صیغه ها و افعال مخصوص قائل شده و اصطلاحات وضع کرده است . چون این دستور مطابق روح فارسی زبانان وضع نشده است پیش ارباب ادب رونق واعتباری ندارد وازاین جهت کمتر بدان رجوع میکنند اما صاحب این دستور هم زحمتی کشیده است ونوشته‌های اوخالی از فوائد نیست .

٤ ـ **زبان‌آموز فارسی** تألیف مرحوم میرزا علی اکبرخان ناظم الاطباء پدر فاضل ارجمند عالی مقدار آقای سعید نفیسی حاضر دامت توفیقاته العالی که از اطبای بزرگ و فضلای واقعی دورهٔ ناصرالدین شاه بوده وبزبان فارسی خدمتهای قابل ستایش انجام داده است از قبیل تألیف فرهنگ ودستور زبان فارسی ونوشتن پزشکی نامه که واقعاً از کتب مهم وباقیمت عهد ناصری است . مرحوم ناظم الاطباء ظاهراً خواسته است دنبالهٔ کار مرحوم حاج محمد کریم خان را بگیرد وآن را تکمیل کند . کتاب مرحوم حاج محمد کریم خان چنانکه گفتم اصلا برای یاد دادن صرف ونحو عربی تألیف شده ودرضمن قواعدی راجع بفارسی نوشته است اما مرحوم ناظم‌الاطباءقواعد فارسی را از عربی‌مجزا ساخته و کتاب خودرا بدستور زبان‌فارسی اختصاص داده . تألیف این دستور درسال ۱۳۱٦ قمری هجری است .

٥ ـ **دستور فارسی آقای قریب** یکی ازدستور نویسان بزرگ ومعروف عصر حاضر جناب ادیب اریب استاد معظم آقای میرزا عبدالعظیم خان قریب گرکانی دانشمند مکرم حیّ و حاضرندکه فضائل و مناقب ایشان برهمهٔ شنوگان کالشمس فی رابعة‌النهار واضح و آشکار است وبی نیاز از اعاده وتکرار .

سه دوره دستور زبان فارسی که ایشان برای سه کلاس متوسطه تألیف کرده‌اند و سالیان دراز است که در مدارس ایران خوانده میشود شاید همهٔ آقایان دیده و شنیده‌اید تألیفات هیچیك از دستور نویسان باندازهٔ دستور فارسی آقای قریب شهرت نگرفت و این اندازه (بیست بار یا متجاوز) در زمان حیات مؤلف

چاپ نشد . استاد عالی مقدار ازین جهت گوی اشتهار را ازهمهٔ مؤلفان دستور فارسی ربوده‌اند .

آقای قریب کتب دستور فارسی را از نظر گذرانیده و دنبالهٔ کار مرحوم میرزا حبیب را گرفته واز گرامر های اروپائی هم استفاده کرده‌اند آنچه بنظر ایشان در دستور میرزا حبیب درست آمده پذیرفته و نادرست را رها کرده وبالجمله بنقد وتزییف وجدا کردن‌سره ازناسره کتابی نوشتند که اکنون مشهورترین کتب دستور فارسی درآموشگاههای ایران است .

مثلاً مرحوم میرزا حبیب اقسام کلمات فارسی را چنانکـه گفتیم ده قسم برشمرده و آقای قریب بپیروی از گرامر فرانسه نه قسم کرده‌اند (اسم ـ صفت ـ کنایه ـ عدد ـ فعل ـ قید ـ حرف اضافه ـ حرف ربط ـ اصوات .) و دراینکه اصل فعل مصدر است پیروی ازمیرزا حبیب کرده‌اند . میرزا حبیب مینویسد : « بدانکه اصل فعل مصدر است ص ۵۷ چاپ اسلامبول» و آقای قریب‌هم مینویسند: «اصل فعل مصدر است ـ دستور دوم و سوم» . در فعل التزامی میرزا حبیب میگوید : « التزامی آنست که در وی معنی لزوم و ایجاب باشد چون «رفتنیم و ماندنیم ص ٦٢» وآقای قریب مینویسند : « وجه‌التزامی یا وابسته و تبعی آنست که کار را بطریق شك و تردید و دو دلی ومانندآن بیان کندمانند خوبست بروید، نباید دروغ گفت» . درفعل مضارع «میرود» را اخباری و «برود» را التزامی گرفته‌اند. دیری است که گفته‌اند در وضع اصطلاح مشاحه نیست اماکلمهٔ التزام دراینمورد شاید اصطلاح مناسبی نباشد .

مرحوم میرزا حبیب اسماء عدد را پنج قسم کرده است :

۱ ـ اصلی (یك و دو سه) .

۲ ـ کسری (نیمه و سه یك و پنج یك و چهاریك) .

۳ ـ ترتیبی (دوم و سوم و چهارم) .

٤ ـ توزیعی (دو دو ، سه سه ، چهار چهار) .

۵ ـ مجموعی یاهمگانی (یگانه ودوگانه، نمازپنج گانه، بروج دوازده گانه) اما آقای قریب چهار نوع کرده‌اند : اصلی و ترتیبی و کسری و توزیعی .

بخش دیگر از کتب قواعد و دستور فارسی

کتبی را که ذکر کردم برای این‌بود که رشتهٔ تاریخ دستورنویسی بهم پیوسته شود و کتابهای‌مهم ومعروف‌را یادآورشده باشم . مقصودم استقصای کامل نبودزیرا کتابهای دیگرهم تألیف وچاپ‌شده وهمچنین نسخه‌های خطی از بعض مؤلفات در دست داریم که چندان قابل ذکر نیست و شاید کتابهائی در این زمینه تألیف شده باشد که ما اطلاع نداریم .

مثلاً از جمله تألیفات قدیم که نسخهٔ خطی آنها در دست میباشد و نظیر کتاب‌العجم است ازین‌جهت که پاره‌یی از قواعد صرف و اشتقاق را از روی آن میتوان استخراج کرد کتابی است بنام **لسان‌القلم در شرح الفاظ عجم** تألیف عبدالقهار بن اسحق ملقب بشریف کـه در قرن نهم هجری بنام سلطان ابوالقاسم بابر بهادرخان متوفی ۲٦ ربیع الثانی ۸٦۱ تألیف شده و نسخه‌یی از آن بضمیمهٔ کتاب میزان الاوزان در فن عروض و قافیه تألیف همین مؤلف و بنام همان پادشاه در تملك این‌جانب است که تاریخ کتابت نسخه ۱۰۱۲ (هزار و دوازده هجری) میباشد . در مقدمهٔ کتاب لسان‌القلم از کتاب المعجم شمس قیس نام میبرد و رسالهٔ خودرا مکمل وملخص کتاب‌المعجم میشمارد ، ازین‌صنف تألیفات بسیارداریم که چون مستقلاً مربوط بدستور و صرف و نحو فارسی نیست نام بردن آنها لزومی ندارد .

وآنگهی اینکه گفتیم راجع بخود ایرانیان بود که غالب برای نوآموزان دستور فارسی نوشته‌اند و در مدارس و پیش فضلای ایران معروف است از کتب فراوانی که در هندوستان راجع بصرف و نحوفارسی وهمچنین قواعد املاء وخط و بدیع ومعانی بیان بهمت خود هندیها یا ایرانیان مقیم هندوستان تألیف‌وطبع ونشر شده است چیزی نگفتیم . چه این‌خود فصل مهمی است که باین مختصرحقش ادا نمیشود . در هندوستان

کتابهای بسیار در این مواضیع تألیف شده که احصاء و معرفی یك بیك آنها عجالةً در این مختصر برای بنده میسر نیست. این مطلب را بوقت و فرصت دیگر واگذار میکنم. اتفاقاً موضوع مهم جالب توجهی است. با اینهمه دریغم آمد که از تعریف ونام بردن مهمترین وبزرگترین کتبی که درصرف ونحوفارسی درهندوستان تألیف شده و بنظر اینجانب رسیده است صرف‌نظر کنم.

کتاب نهج‌الادب

کتاب نهج‌الادب تألیف‌مولوی محمدنجم **نجم‌الغنی** خان را مپوریست که درزمان حیات‌خود مؤلف در سال ۱۹۱۹ میلادی در مطبعهٔ نول کشور واقع درلکهنو طبع شده وبخط نستعلیق نسبةً ریز و بهم‌پکیده در ۸۲۲ صحیفه است، مؤلف این کتاب براستی در تألیف رنجی برده و اثری بسیار بزرگ و عالی از خود بیادگار گذارده است. بیش‌ازین مقدار تحقیق در زبان فارسی از یك‌نفر هندی انتظار نباید داشت.

مؤلف این کتاب عمدهٔ توجهش بصرف ونحو عربی بوده وغالب قواعد فارسی را ازروی اصول‌عربی استخراج و با یکدیگر تطبیق کرده است این کتابهم خالی ازعیب‌ونقص نیست چه خوب‌بود که فارسی‌زبانان فاضل اگر بزبان و ادبیات وملیت خویش علاقه‌مند میباشند عمل این گونه مردمان زحمتکش‌را سرمشق قرار بدهند و دستور کامل بی‌عیب و نقص بنویسند. حمل برخودستائی نشود من خود در این باره بسیار زحمت کشیده و یادداشتهای فراوان جمع کرده‌ام و نیز میشنوم که بعض دیگر ازعلاقه‌مندان بادبیات وزبان‌فارسی هم در این‌باره کارمیکنند اما از این‌زحمات قدردانی نمیشود وازینرو غالب بی‌نتیجه میماند. اینجانب درسهم خود از هیچکس مزد واجری توقع و انتظارندارم اما «الغبن فی‌العلم اشجی محنة‌علمت» باری مؤلف کتاب نهج‌الادب مأخذ بسیار داشته و تتبع فراوان کرده است. در آخر کتاب قریب سه‌صفحه مآخذ خود را نوشته که در حدود سیصد کتاب میشود. بسیاری ازین کتابها اصلاً در ایران نیامده وبنظرما نرسیده است.

معایب و نواقص کتب قواعد و دستور

فارسی که تاکنون نوشته شده است

مقصودم کتابهائی‌است که نوشته شده وبنظر من رسیده‌است. درآنچه ندیده‌ام نمیتوانم حکم کنم.

پیش از اینکه وارد مطلب شوم بعنوان مقدمه عرض میکنم که قواعد یك زبان باید دارای چه خصوصیات باشد تا درست مقصود ومنظور ما را برآورد و این‌نکات تاحدی مربوط است باینکه قواعد فارسی را چگونه باید تدوین و مرتب کرد.

۱ ــ قواعد زبان هرقدر شامل‌تر و مختصرتر باشد بهتر است و حتی الامکان باید قواعد و ضوابط را طوری ترتیب‌داد که بفهم نوآموزان خواه ایرانی و خواه غیرایرانی، خواه فارسی‌زبان و خواه غیرفارسی‌زبان نزدیکتر باشد تا سهولت تعلیم و تعلم را نتیجه بدهد.

۲ ــ قواعد ودستور یك‌زبان بیشتربدست اهل همان‌زبان باید تدوین شود زیرا کسی که اهل‌زبان نباشد هرقدرهم که رنج متحمل شود باز از لطائف ودقائق آن زبان آگاه نیست و هرقدر خودداری کند باز هم دریافت‌های فطری او بی‌اختیار درفهم ونظم مطالب تأثیر خواهد کرد چنانکه فکر وذوق ایرانی درفنون ادبیهٔ عرب اثر کرد و چیزی بوجود آورد که ساخته و ریخته و پروردهٔ ذوق و فکر ایرانی است.

۳ ــ دستور فارسی را اینطور تعریف میکنند که عبارت از قواعد کلی است که بوسیلهٔ آنها بتوانند درست بگویند و درست بنویسند. با این مقدمات که عرض کردم دیگر محتاج نیستم که معایب و نواقص دستورها که تاکنون تألیف شده‌است جزءِ بجز صورت بدهیم. بزرگترین عیب ونقص این‌دستورها این‌است که از رویآنها نه درست حرف‌زدن را میآموزند و نه درست نوشتن. بهترین دلیلش همین‌است که ملاحظه میفرمائید درمدارس‌ما همهٔ شاگردان دستورفارسی میخوانند و قواعد آن را خوب یاد میگیرند امّادرنوشتن انشاء هزارگونه دشواری دارند که از روی این دستورها حل نمیشود. بالجمله بزرگترین نقص و عیب این دستور ها این است که هیچ فایده‌یی برخواندن آنها مترتب نیست و زبان فارسی فعلی با آنها درست تطبیق

نمیشود و بسا جمل و عبارات که در تجزیه و ترکیب مورد اختلاف و حیرت است .

عیب این دستورها از آنجاست که قواعدش درست وصحیح مدون نشده وبزرگترین نقصش این است که مطالب ضروری ودانستنی را ندارد یا کم دارد . مثلاً قواعد جمله بندی که اساس درست نویسی است یا اصلاً ندارد تا باندازه‌یی کم است که درحکم معدوم میباشد . طرز استعمال افعال ومورد استعمال هریك از آنها و همچنین محل و مورد استعمال فاعل و مفعول وقیود و حروف اضافه از روی این دستورها دانسته نمیشود . موارد تقدیم وتأخیر اجزاءِ جمله از روی این دستور ها معلوم نمیشود هرگاه دریك جمله چند قید داشتهٔ باشیم خواننده نمیداند که هر کدام ازقیود را کجا وچگونه بکارببرد ، اینگونه قواعد را باید دردستور نوشت تا مردم یاد بگیرند ودرست چیز بنویسند .

پاره‌یی از معایب و نقائص این دستورها را محض نمونه یادآور میشویم :

۱ ـ حروف تهجی فارسی

حروف هجای فارسی را بعضی ۲۴ و برخی ۲۵ نوشته‌اند . کسانی که بیست و پنج نوشته‌اند همزه و الف را دو حرف شمرده‌اند . و میگویند هشت حرف است آنکه اندر فارسی نآید همی یعنی « ثا ، حا ، صاد ، ضاد ، طا ، ظا ، عین ، قاف » ومیگویند هرگاه یکی ازاین هشت حرف در کلمه‌یی دیده شود باید حکم کرد که آن کلمه عربی است یا ترکی یا فارسی که ازاصل خود تغییر یافته . اولا باید دانست که آهنگها وحروف فارسی منحصر ببیست و چهار یا بیست و پنج نیست چه بعض آهنگها هم اکنون در زبان فارسی داریم که برای هریك از آنها علامتی ممتاز لازم است .

مرحوم میرزا حبیب بعنوان تبصره مینوسد در مقدمهٔ دستور اللغة ادیب نظری مسطور است که در زبان پارسی دوحرف دیگر بوده است بدین شکل « خو » ، « قو » که یکی را مانند « خ » و دیگری را مانند « ق » تلفظ مینمودند و اکنون هم درمیان شیرازیان ولران و کردان تلفظ آنها باقی است .

ثانیاً اینکه همزه و الف را دو حروف شمرده‌اند باید دانست که الف در امثال کلمهٔ « دانا ، شایا » و امثال آنها ازحروف مصوّته (ویل Voyelle)و درحقیقت جزءِ حروف اعراب کلمات فارسی است و با واو و یا تفاوت دارد زیرا واو و یاءِ گاهی غیرمصوته (کنسن Consonne) میباشند مانند واوِ در « هنرور » ویاءِ در « پایندان » و دربعض موارد جزو حروف مصوته و درحقیقت جزو حروف اعراب کلمات فارسی‌اند مانند « پولاد ، بیدار » اما همزه همه جا حرف بی‌صدا « کنسن » است .

ضمناً این نکته را یادآورمیشوم که همزه درکلمات فارسی جزدراول کلمه وجود ندارد وامثال کلمات « آیین، آیینه ، پایین ، » که تصور میکنند همزه در وسط کلمه واقع شده اشتباه است وصحیح این کلمات یاءِ است نه همزه . وهمچنین کلمهٔ « موبذ » صحیح واو است نه همزه . و اینکه در رسم الخط های قدیم گاهی دیده میشود که روی یا علامت « همزه » بشکل « ء » گذارده‌اند دراصل یاءِ کوچك ابتری‌است که بشکل همزه نوشته میشده و این علامت برای تعیین آهنگ حرف بوده و تدریجاً اشتباه شده و کم کم بآهنگ همزهٔ عربی تلفظ کرده‌اند .

ونیز این نکته را متذکرمیشوم برخلاف آنچه توهم میشود که کلمات فارسی حروف اعراب ندارد اتفاقاً اعراب بمعنی آهنگ تلفظ کلمه جزو کلمات فارسی است مثلاً کلمهٔ « دانا » از دوآهنگ یا دوسیلاب (Syllabe) ترکیب شده (دا + نا) و همچنین « دارو » و « یاری » و امثال آنها . پس کلمهٔ دانا درحقیقت دوحرف دال و نون است باحرف اعراب یعنی الف که از حروف مصوته میباشد . اما اعراب بدان معنی که علمای نحو عرب گویند (اختلاف اواخر کلمه باختلاف عوامل) اصلاً در زبان فارسی مورد ندارد . وبالجمله کلمات فارسی هم عیناً مثل کلمات فرانسه از کنسن (Consonne) و ویل (Voyelle) تشکیل میشود .

ثانیاً اینکه میگویند هشت حرف در کلمات فارسی نیست معلوم نیست مأخذ این‌عقیده و مبدأ آن چه بوده است .

درمقدمهٔ کتاب جمهرهٔ ابن درید [1] شرحی راجع بحروف نوشته و حروف مخصوص ومشترك عرب و عجم را معین کرده‌است وعین عبارت اورا چون طولانی‌است نمیخوانم خلاصه‌یی‌از آن بدینقراراست . میگوید حروفی که عرب استعمال میکنند ۲۹ حرف است که بر گشت آنها به ۲۸ حرف میشود از آنجمله دوحرف « ح » و« ظ » مختص بعرب است وشش حرف« ع ، ص ، ض ، ق ، ط ، ث » مشترك میان عرب واندکی عجم است . وحروف دیگرمشترك میان‌عرب وعجم است . جزاینکه همزه درکلام عجم جز درابتدای‌کلمه نیاید [2] .

رابعاً باید دانست که در تغییر الفبای پهلوی بالفبای عربی بسیاری از آهنگهای مشترك که درزبان دشوار پهلوی بود واضح ونمایان گشت . امّا بعض‌مخارج حروف کم کم از میان رفت . شاید علت اینکه‌پاره‌یی ازکلمات از قبیل اصفهان ، طهران ، طبرستان وامثال آنها را از قدیم بصاد و طا نوشته اند این باشد که‌مخرجی وآهنگی مخصوص داشته که تلفظ آن نزدیك بمخرج صاد و طا بوده است ازاین جهت است کـه ما معتقدیم املاء این کلمات را امروز هم محفوظ باید داشت .

برخی تصور میکننند که نوشتن امثال صدو شصت «عدد» واصفهان و طهران و طبرستان بصاد و طا از تصرف عربی زبانان یا عرب مآبان بوده امّا این تصور کاملاً خالی از دلیل است چه اگر تعریب علت این تغییر بود چرا کلمات ترشیز وتبریز وساوه وساری وامثال آنها را بصاد و طاء ننوشته اند وفقط دربعض کلمات این عمل را اجرا نمودند . وانگهی مگر « ت و س » درعربی نبود یا در زبان عربی ثقیل بود که آنرا بصاد وطاء بدل کنند و بعلاوه چه احتیاجی بتعریب کلمهٔ صدوشصت داشتند با آنکه هیچ عربی زبانی بجای کلمهٔ مائة و ستین صدو شصت استعمال نمیکنند .

پس معلوم میشود که خصوص این کلمات در لهجهٔ فارسی قدیم شاید آهنگی مخصوص داشته کـه میان صاد وسین وتا وطاء تلفظ میشده بطوری که بیشترنزدیك بصاد وطاءبوده است وخواسته اند این آهنگ را نگاه داشته باشند . نظیر اینکه بعد از حروف خاء درپاره‌یی از کلمات واو معدوله مینویسم « خواستن ـ خواهش ـ خوار ـ خوش ـ خواب » کـه اکنون واو معدوله تلفظ نمیشود و برخی بهمین جهت شاید معتقد باشند که اصلاً واو معدوله را ازکلمات فارسی برداریم و مثلاً « خوار » بمعنی ذلیـل و زبون را « باخار » مقابل گل‌یك جور بنویسیم غافل ازاینکه این کلمات را عیناً بهمین شکل که تاکنون سنت جاریه بوده است باید حفظ کرد زیرا این کلمات بخصوص که واو معدوله دارند در اصل فارسی تلفظ خاصی داشته‌اند باینگونه که حرف خاء پیش‌از واو معدوله حرکتی ما بین ضمه وفتحه‌داشته و واو معدوله خود یکی ازحروف اعراب وعلائم آهنگهای فارسی است که جزو کلمه نوشته میشود . تعجب میکنم ازیك‌طرف میگویند املاءِ کلمات فارسی ازاین جهت‌ناقص است که حرکات وحروف ویل ندارد وازیك طرف واو معدوله راکه یکی از حروف اعراب ویژهٔ فارسی است میگویند باید درکتابت انداخت ! . باز از نظائر کلمات اصفهان و طهران که گفتیم آهنگ مخصوصی میان صاد وسین و تا وطاء داشته کلمهٔ « توت » است که « توذ » و « توث » هم در عربی استعمال شده چنـانکه شاعر گوید :

---

[1] ـ ابوبکر محمد بن حسن بن درید ازدی بصری تولدش در بصره ۲۲۳ وفاتش دربغداد ۳۲۱ هجری قمری .

[2] ـ درمقدمهٔ جمهرهٔ ابن درید (ج ۱ص ٤ ـ ٥ چاپ حیدرآباد مینویسد: اعلم ان الحروف التی استعملتها العرب‌فی کلامها فی‌الاسماء والافعال والحرکات والاصوات‌تسعة وعشرون‌حرفا مرجعهن‌الی ثمانیة وعشرین حرفا . منها حرفان یختص بهاالعرب دون الخلق وهماالحاء والظاء . و زعم‌آخرون ان‌الحاء فی‌السریانیة والعبرانیة‌والحبشیة کثیرة و ان‌الظاء وحدها مقصورة علی‌العرب . و منها ستة اخری للعرب ولقلیل من العجم و هن‌العین والصاد والضاد و القاف والطاء والثاء وماسوی ذلك فللخلق کلهم من‌العرب والعجم الاالهمزة لم تأت فی کلام العجم الا فی الابتداء . و هذه الحروف تزید علی هذاالعدد اذا استعملت فیها حروف لاتتکلم بها العرب الا ضرورة فاذا اضطروا الیها حولوها عندالتکلم بها الی اقرب الحروف من مخارجها . فمن تلك الحروف الحرف الذی بین‌الباء و الفاء مثل (پور) اذا اضطروا الیه قالوا (فور) و مثل الحرف‌الذی بین‌القاف و الکاف والجیم و الکاف و هی لغة سائرة فی‌الیمین مثل (جمل) اذا اضطروا الیه قالوا (کمل) بین‌الجیم والکاف و مثل الحرف‌الذی بین‌الیاء والجیم وبین‌الیاء والشین مثل غلامی فاذا اضطروا قالوا (غلامج) فاذا اضطر المتکلم قال (غلامش) و کذلك ما اشبه هذا من الحروف المرغوب عنها . . . و مثل‌الحرف الذی بین‌الیاء و الجیم اذا اضطروا قالوا (غلامج) و کذلک الیاء المشددة تحول جیما فیقولون (بصرج) و (کوفج) . . . . الخ .

احلی واشهی لعینی ان مررت به من کرخ بغداد ذی‌الرمان و التوث

اینکه توت را بثاء مثلث یعنی « توث » آورده اند بهمین علت است که حرف تاء در لهجهٔ فارسی آهنگی نزدیك بثاء مثلثه داشته و ازین جهت بثاء تبدیل شده است و گرنه چنانکه گفتیم حرف « تا » در عربی کمیاب یا برزبان سنگینی نیست تا تبدیل بحرف دیگر شده باشد .

معمولاً در تعریب کاف عربی را بجیم و کاف فارسی را بقاف مبدل کنند . مگر کاف عربی با لهجهٔ عربی سازش نداشت که آن را بجیم تبدیل کردند ؟ علت این تبدیل ناسازگاری نبود بلکه سبب اصلی این بود که مخارج این حروف را بهمان آهنگ که درلهجهٔ فصیح صحیح فارسی بگوش می‌شنیدند مأخذ قرارمیدادند ونزدیکترین حرف عربی را بجای آن میگذاردند . بدین قیاس میتوان حدس زد که حرف کاف در اواخر کلمات « بنفشك » و « فیروزك »و«موزك»آهنگی نزدیك بجیم عربی داشته وازین جهت تبدیل بجیم شده است و « بنفسج » و « فیروزج » و « موزج » نوشته و گفته اند اما کلمات « کاك » و «چك» را چون در لهجهٔ فارسی کاف شنیده بصورت کاف ضبط کرده و در تعریب آنها « کعك» و «صك» گفته و نوشته اند . و کلمهٔ « نیزك » و نظایر آنرا نیز باآهنگ کاف شنیده وبهمین آهنگ پذیرفته و ضبط واستعمال کرده اند .

املاء کلمات اصفهان و طهران وامثال آنها شاید اصلاً مربوط بعربی زبانها نباشد بلکه خود فارسی زبانها موقعی که الفبای عربی را اختیار کرده برای آهنگها و لهجه های خود علائمی را انتخاب کردند که آهنگ آنها یا عیناً آهنگ فارسی است یانزدیکترین علامات وحروف الفبای عربی بفارسی باشد .

بیش ازین دراین مورد مصدع نمیشوم اگربخواهم در این موضوع یعنی دربارهٔ تأثیری که الفبای عربی درآهنگهای فارسی و تلفظ فارسی کرده‌است وارد شوم سخن بدرازا میکشد . ملالت خاطرشنوندگان محترم را بیش ازاین جایز نمیدانم .

۲ - آهنگها و حروف گویای فارسی

بیشتر دستور نویسان میگویند که برای تلفظ حروف در زبان فارسی سه حرکت (زبر و زیر و پیش) (ـَـ ـِـ ـُـ) و سه حرف داریم (و ـ ا ـ ی) . «مرحوم میرزا حبیب هاء بیان حرکت را نیزعلاوه‌کرده و نوشته است که « الف و واو و یا گاهی بیان فتحه و ضمه و کسره را باشد و « ه » بیان فتحه و کسره هر دو را چون نگونسار ، سبکسار، شمار ، سپار ، دو ، تو ، چو ، غور ، زور ، نی ، کی ، چی ، دیه ، اهریمن ، نه ، نموده ، بوده» . دردستور آقای قریب مینویسد سه حرف عبارت است از «و ـ ا ـ ی» یعنی واو ماقبل مضموم و الف ماقبل مفتوح و یاء ماقبل مکسور همچون « باغ » و «بود» و « بید » . آهنگهای فارسی و حروف مصوّته بیش از سه یا چهارتاست . درست است که واو و یاء در کلمات فارسی گاهی برای بیان حرکت یعنی ازحروف مصوته است اما کیفیت آهنگ آن تفاوت دارد . مثلاً واو معروف درکلمات «نوروز ، فروز، آموز» با واو مجهول در امثال «شور ، کور، مور» وهمچنین یاء مجهول درکلمهٔ «سیر» ضد گرسنگی و همچنین «شیر» درنده با یاء معروف در «سیر» مرادف پیاز و «شیر» خوردنی در قدیم دوآهنگ داشته وهم اکنون هر دو آهنگ دربعضی لهجه‌های بومی ازقبیل لهجهٔ کردها باقی مانده است . بنابراین واو معروف و واو مجهول و همچنین یاء معروف و یاء مجهول دو آهنگ ممتازاست که ازمختصات زبان فارسی شمرده میشود وباید درحروف مصوته کاملاً شرح داد . وهمچنین واو درکلمات «نو ، خسرو » آهنگ مخصوصی است که با واو «بو، مو» تفاوت دارد و بنابراین هم‌آن را یکی از آهنگهای مخصوص فارسی باید شمرد و همچنین آهنگ واو در امثال « دو ، تو ، چو » خود حرف مخصوص وآهنگ مخصوصی است و همچنین یاء درکلمهٔ «پیك ، کیك» با یا در امثال کلمهٔ « باریك ، تاریك» آهنگش تفاوت دارد . وهمچنین تلفظ کلمهٔ «دی» بمعنی ماه زمستانی و «می» بمعنی باده و شراب و «نی» بمعنی نای نواختن ، آهنگ وتلفظ مخصوصی دارد که باکلمهٔ « دی » بمعنی دیروز و «می» در (همی) و «نی» بمعنی نیست کاملاً ممتاز است . واو معدوله را نیز پیش ازاین گفتم که از حروف مصوتهٔ مخصوص فارسی میباشد . اینها که گفتم و جز اینها که این بنده درمحل خود بقدر وسع

استقصاء کرده‌ام همه‌جزو آهنگها وحروف مصوته (ویل) زبان فارسی‌است که باید در دستور برای نوآموزان کاملاً تشریح شود .

۳ - تقسیمات کلمات

قسمت بندی کلمات اساس دستور است چه هرقدر تقسیم کلمات صحیحتر و روشنتر باشد فصول و ابواب و مطالب دستور منظمتر و فهم و ضبط آن برای نوآموزان آسانتر خواهد بود پس در قسمت بندی کلمات کاملاً دقت باید کرد .

پیش گفتیم که مرحوم میرزا حبیب اقسام کلمات فارسی‌را ده قسم برشمرده است (اسم ، صفت ، ضمیر، کنایات ، فعل ، فرع فعل ، متعلقات فعل ، حروف ، ادوات ، اصوات) .

اسم عدد را داخل اقسام‌اسم شمرده و مقصودش از «فرع فعل» اسم‌فاعل و اسم مفعول وصفت مشبهه و صیغهٔ مبالغه و اسم آلت و نظائر آنهاست . و غرضش از « متعلقات فعل » نعت و توکید و حال و تمیز و ظرف زمان و ظرف مکان و قیوداست و از حروف ، حروف بسیطه و ساده یعنی حروف تهجی را ازالف تا یاء اراده کرده و از ادوات امثال کلمهٔ «از» و «تا» و « اندر» و «اگر» و نظائر آنها را خواسته مرادش از اصوات کلمات «آه» و «آخ» و «وه» و «آوه» است .

دربارهٔ تقسیم کلمات گفتگوی بسیار داریم که تفصیل وشرح آنها موجب اطالهٔ سخن وملالت خاطر مستمعین میشود - همین اندازه عرض میکنم که قسم شئی با قسیم شیئی تفاوت دارد - و اقسام متداخله را نباید جدا جدا نوع مستقل وقسیم یکدیگر شمرد. مقصود از تقسم کلمات تقسیم بحسب نوع است نه‌بحسب شخص واگر بخواهند تقسیم بحسب شخص و مورد کنند و طرز استعمالات هر کلمه‌یی را در نظر بگیرند و هر کدام را قسمتی جداگانه بشمارند اقسام کلمات فارسی از صد قسم هم متجاوز خواهد بود .

پس باید کلمات را بطور کلی درنظر گرفت و آنهارا دسته‌بندی کرد بطوریکه کاملاً ازیکدیگر جدا باشند، آنگاه هرنوعی بخصوص را نامی مخصوص باید داد نه اینکه اقسام متداخله واحوال استعمال یك کلمه را اقسام وانواع کلمات قرار بدهند . مثلاً می‌بینیم که قید وصفت را بانعت نحوی دونوع جداگانه از اقسام کلمات قرار داده اندوکلمهٔ خوب را دریکجا داخل نوع صفت و در یکجا داخل قید وصف شمرده و آنرا دو نوع ازکلمات فارسی بحساب آورده اند .

بااینکه نعت نحوی که بیان چگونگی موصوف‌را میکند باقیدوصف وحالت دوطرز استعمال‌است نه دونوع مستقل کلمه، مثال میزنم : کلمهٔ خوب‌بحسب صرف واشتقاق وصف صرفی‌است که گاهی دراستعمال بصورت صفت ونعت‌نحوی درمیآید مانند این‌جمله که گوئیم «علی کاری خوب کرد» و گاهی قید حالت واقع میشود چنانکه بگوئیم «علی خوب کار کرد» . بنابراین نمیتوان گفت که لفظ « خوب » دو نوع کلمه است و حال‌اینکه در دستورهای فعلی مراجعه کنید چگونه کلمهٔ خوب و بد و زشت و زیبا وامثال آنها را یکجا داخل قسم صفت و درجای دیگر داخل قسم قید شمرده‌اند. نمونهٔ دیگر ازاشتباهات این تقسیم‌بندی که قسم شیئی را قسیم آن شمرده‌اند این است که حرف اضافه و حرف ربط را دو نوع جداگانه شمرده‌اند بااینکه هردو قسم داخل نوع حرف‌اند ومطابق تقسیم طبیعی بایستی‌اینطور گفته باشند که یکی از انواع حرف‌است آنگاه حرف را دوقسم کنند یکی حرف ربط و دیگر حرف اضافه .

اگر مقصود این است که معنی آنها وتعریف آنها فرق دارد وازین جهت دونوع شمرده شده است بنابراین لازم بود که اسم عام و خاص و ذات و معنی واسم معرفه و نکره و اسم مفرد وجمع و همچنین نظائر آنها را جداگانه بشمارند . و اقسام حرف ربط مثل شرط وتعلیل ونظائر آنها را نیز هر کدام نوعی‌جداگانه بشمارند . وانگهی موصول و عدد هم بحسب حقیقت وهم بحسب تعریف منطقی داخل نوع اسمند بااینکه هر کدام جداگانه نوعی بخصوص شمرده شده‌اند . درمبحث اصوات کلمهٔ « زینهار - مرحبا - آفرین » جزو اصوات شمرده شده بااینکه این کلمات درحقیقت اسم فعلند و اگر مناط این است که این کلمات از آهنگها

تشکیل‌شده بایدهمهٔ کلمات فارسی‌را جزو اصوات شمرد زیرا همهٔ آنها درجنس صوت که ازدهن گوینده خارج میشود مشترك اند .

بعضی‌بتقلید عربی کلمات فارسی‌را برسه قسم اسم وفعل وحرف تقسیم کرده‌اند . این تقسیم اگرچه در محل خود کاملاً صحیح و منطقی است زیرا تقسیم عقلی است باینطریق که کلمه یا بخودی خود معنی دارد یانه . آنکه بخودی خود معنی ندارد حرف است . وآنکه بخودی‌خود معنی دارد یا مقترن بزمان‌است ویا مقترن بزمان نیست . آنچه مقترن بزمان است فعل وآنچه مقترن بزمان نیست اسم گویند .

این تقسیم چون دائر میان نفی و اثبات میشود تقسیم عقلی‌است ـ اما این نوع تقسیم برای کلمات فارسی خوب نیست و باید کلمات فارسی را با روح زبان فارسی تقسیم کرد .

بنظر این بنده ممکن است کلمات فارسی را شش قسم کنند : اسم ، صفت ، فعل ، حرف ، صوت ، اسم فعل .

کنایات و قیود و عدد بحسب موارد استعمال و طرز استعمال داخل نوع اسم یا صفت خواهند شد. وحروف ربط (پیوند) وحروف‌اضافه (بهتر این‌است که بجای‌حروف اضافه حروف صله بگویند زیرا مناسبت کلمهٔ صله در اینمورد بیشتر از اضافه است) داخل نوع حرف میشوند .

مقصود از اسم فعل کلماتی است از قبیل آفرین ، دریغ ، زینهار و نظائر آنها واینکه اسم فعل را یك‌نوع جداگانه شمرده‌ایم ازاین نظر است که این کلمات در حقیقت برزخی‌است میان اسم و فعل ، وچون از حیث خاصیت نه‌کاملاً داخل اسماء و نه بتمام جهت داخل افعال میشوند باید نوعی جداگانه شمرد واگر اسم فعل را نوعی جداگانه در مقابل اسم و فعل ندانیم نیز ممکن است که این کلمات را داخل اقسام اسم یا فعل و انواع کلمات فارسی را پنج نوع قرار بدهیم .

هریك از این انواع را که گفتیم نیز اقسامی است . مثلا اسم و فعل هر کدام بجهاتی چند قسمت‌بندی میشوند نظیر اسم عام و اسم خاص و معرفه و نکره و ماضی و مضارع و امثال آنها .

حرف نیز بیك نظر تقسیم میشود بحروف مبانی و حروف معانی . **حروف مبانی** حروف هجائی است که کلمات از آنها تشکیل میشود و بخودی خود معنی ندارد و **حروف معانی** حروفی است که چون بکلمهٔ دیگرمی‌پیوندند معنی ومفهومی ایجاد میکنند مانند حرف«ب» درجملهٔ «بدو گفتم» و حرف«الف» در « خوشا ـ بسا ـ گویا ـ دانا ـ بینا» و امثال اینها . ـ و همچنین حرف « ی » در مورد تنکیر و نسبت و نظائر آنها .

حروف معانی ممکن است یك حرف از حروف مبانی باشند مانند «الف» و «ب» و «ی» که‌گفتیم و ممکن است از چند حرف تشکیل شده‌باشند مانند «از ، بر ، اگر ، آیا » و امثال آنها .

پساوندها و پیش‌آوندها نیز هر کدام قسمی از اقسام حروف شمرده میشوند .

۴ ـ اشتقاق کلمات فارسی

یکی ازموارد مهم که درحقیقت جان دستور شمرده میشود مبحث اشتقاق و کیفیت مشتقات فارسی است . اگر این مبحث درست بنیاد شود وطرحی که در آن میریزند خوب‌باشد درحقیقت رکن عمدهٔ دستور کامل شده‌است ، اینجاست که باید دقت کرد وهرقدر که ممکن است قواعد کم اشتباه ونزدیك بفهم طرح نمود تااساس دستور بربنیاد صحیحی‌استوارشود ، متأسفانه دردستورها که تاکنون نوشته‌شده بهیچوجه رعایت‌این نکته را نکرده‌اند . آنچه دربارهٔ اشتقاق کلمات‌فارسی گفته‌اند هم بی‌دلیل‌است وهم‌دشوار وهم‌پراستثناء . یك طفل نوآموز برای یادگرفتن افعال بیقاعده و با قاعده و سماعی و قیاسی وتبدیل حروف بیکدیگر باآنهمه بی‌انضباطی که در دستور ها دیده میشود عمر خود را تباه میکنند و عاقبت کیفیت اشتقاق کلمات فارسی را یاد نمی گیرد .

برخی بتقلید عربی اصل مشتقات فارسی‌را مصدر گرفته وهمانطور که صیغه‌های عربی باآنهمه طول و تفصیل مضحك از مصدر ساخته‌میشود مشتقات فارسی را با حذف و ابدال و تغییر وتبدیل از مصدرمیسازند

و چون اساس را بغلط گذارده‌اند هرچه پیش میروند اشتباهات دشواریها و بیقاعدگیها بیشتر میشود. در دستور مرحوم میرزا حبیب و آقای قریب هم چنانکه پیش گفتیم اصل مشتقات فارسی را مصدر گرفته‌اند. اما برای تسهیل کیفیت اشتقاق قدمی برداشته و مبدء اشتقاق را با وجوه اشتقاق فرق گذاشته‌اند بدین معنی که اصل مشتقات را مصدر میدانند اما در وجوه اشتقاق مرحوم میرزا حبیب میگوید: جمیع مشتقات یا از مصدر مشتق است یا از امر، و آنچه ازامر مشتق است پاره‌یی غیرقیاسی است (ص ۷۰ چاپ استامبول) و آقای قریب مینویسد: جمیع مشتقات یا از مصدر مشتق‌اند یا از اسم مفعول یا از فعل امر (ص ۱۲۹ دستور سوم چاپ ۱۷). اینکه مبدء اشتقاق‌را باکیفیت اشتقاق یعنی اصل مشتقات را با طریقهٔ صیغه‌سازی فرق گذاشته‌اند بد نظری نیست اما بهیچوجه دردی را دوا نمیکند زیرا بنا بر هردو طریقه باز افعال تام و باقاعده وبیقاعده و موارد استثناء در کیفیت اشتقاق بقدری است که زبان فارسی را از اعتبار میاندازد، مثلا میگویند: حرف «خ» به «ز» تبدیل میشود مانند انداختن و بینداز و انداختن و بیندوز، درموارد استثناء گاهی به «سین» تبدیل شود مانند شناختن وبشناس، و گاهی به «شین» تبدیل میشود مانند فروختن وبفروش و گاهی دراصل کلمه تغییر حاصل میشود مثل گسیختن و بگسل و پختن و بپز.

وهمچنین گویند واو بالف بدل شود و بعد از آن بیشتر یاء زیاد کنند مانند «سودن» و «بسای» و «پیمودن» و «بپیمای» وموارد استثناءِ آن هم بسیار است مانند «بودن» و «باش» و «غنودن» و «بغنو» و «درودن» و «بدرو» و «شنودن» و «بشنو».

و همچنین در ذیل هر قاعده‌یی چند مورد استثناء پیدا میشود بااینکه ممکن است وجوه اشتقاق و طرز صیغه‌سازی کلمات فارسی را طوری طرح کنند که هم نوآموز زودتر یاد بگیرد وهم قاعده کم استثناء باشد. مثلا برای صیغه‌سازی مشتقات فارسی بگویند نوآموز دوصیغه را یادبگیرد یکی فعل ماضی ودیگر فعل امر، سپس همهٔ مشتقات را بااین‌دوصیغه بر گرداند. مثلا درفعل رفتن دوصیغهٔ «رفت، رو» را یادمیدهند آنگاه میگویند کلمات «رفتن و رفتار ورفته» از «رفت» ساخته میشود و «رونده و میرود وروش» را از کلمهٔ «رو» میسازند. وهمچنین «دانست و دان» را یاد میدهند و میگویند «دانستن و دانسته» از هیئت «دانست» و «داننده ودانا ودانَد و دانش» از هیئت «دان» ساخته میشود.

اینکه گفتم نظرم بمبدء اشتقاق و ریشهٔ مشتقات فارسی نیست زیرا این معنی خود مورد اختلاف عقایداست ودقت بسیارلازم‌دارد، منظورم تنها کیفیت اشتقاق‌است که بقول‌صرفیان عرب صیغه‌سازی‌میگویند واینکه گفتم «دانا ودانَنده و دانَد ودانش» از «دان» ساخته میشود نه‌منظور این‌است که این کلمات ازفعل امر بمعنی امری مشتق‌اند بلکه مقصود هیئت و ریخت کلمه است.

اگر بیان بنده در اینموقع قاصر باشد بحمدالله فهم شنوندگان بلند است و مرا در ادای مقصود یاری می کنند.

چون سخن بمبحث اشتقاق رسید بد نیست که پاره‌یی ازعقاید علمای ادب را دربارهٔ جامد و مشتق و کیفیت اشتقاق مخصوصاً در کلمات فارسی یادآور شویم.

جامد و مشتق و اقوال مختلف در باب اشتقاق

معروف این است که لفظ را بجامد و مشتق قسمت میکنند. مثلا درعربی گویند ناصر و منصور مشتق از «نصر» است امّا اسد و رجل جامدند نه مشتق وحروف همگی جامدند، ودرفارسی هم مثلا نشسته و می‌نشیند را مشتق و «از، در، بر» ودیگر ادوات را همگی جامد میشمارند.

غالب نحویان عرب ازقبیل خلیل وسیبویه واصمعی وابوعبیده وقطرب همگی قائل بهمین‌تقسیم‌اند اما نفطویه که یکی ازنحات مشهوراست منکر این تقسیم شده‌است‌وگوید تمام الفاظ جامدند، هیچ‌لفظی از لفظ دیگر مشتق نیست وهر کلمه‌یی خود وصفی خاص دارد. وبرعکس زجاج و درستویه که دو تن ازنحو دانان و ادبای معروفند معتقدند که همهٔ الفاظ مشتق‌اند و حتی حروف نیز هر کدام اصل و ریشهٔ اشتقاق

دارند . معروف است که زجاج در این باره تألیفی کرده و ابن‌جنی هم کتابی نوشته واشتقاق حروف را در آن بیان کرده است . کسانیکه معتقد باصل اشتقاق میباشند دربارهٔ اشتقاق فعل و وصف از مصدر اختلاف دارند . کوفیان معتقدند که مصدر مشتق از فعل‌است زیرا مصدر فرع‌است وفعل اصل ، و مصدر ازفعل انتزاع‌میشود ازاین‌جهت میگویند «نصرته نصراً واعنته اعانة» . اما بصریان‌میگویند فعل مشتق ازمصدراست . میان‌علمای نحو و ادب و فن اصول فقه عقیدهٔ بصریان شهرت دارد و عقیدهٔ کوفیان مهجور و متروك میباشد ، از اینرو این معنی تقریباً جزو اصول مسلم شمرده شده کـه فعل از مصدر مشتق است . در بارهٔ اشتقاق فعل از مصدر در مبحث الفاظ کتب اصول سخنها وقیل وقالهاست . برخی میگویند که هیئت مصدر اصل مشتقات‌است یعنی مثلا هیئت «نصر» بفتح نون و سکون صاد مبدء اشتقاق میباشد وهمین مبدء بصور و صیغه‌های مختلف‌تصریف میشود و گروهی معتقدند که هیئت مصدر مبدء اشتقاق نیست بلکه مادهٔ مصدر یعنی مثلا « ن ص ر » مبدء اشتقاق میباشد نه‌هیئت مصدر . بعضی گویند ریشهٔ مشتقات مفهوم بسیط اسم مصدری‌است که بصور گوناگون در می‌آید .

عقاید دیگر نیز دراین‌باره هست و برای هرعقیده دلائل و استحساناتی ذکر کرده‌اند کـه نقلش فعلا لزومی ندارد .

عقاید مختلف در اصل مشتقات فارسی

دراینکه اصل مشتقات فارسی چیست اینجانب تاکنون بهفت عقیدهٔ مختلف برخورده‌ام کـه بطور فهرست نقل میکنم .

۱ ـ اصل مشتقات مصدر است و تمام مشتقات از مصدر باز میگردند عیناً بطوری کـه در صرف عربی گفته‌اند .

این عقیده بهیچوجه درست نیست زیرا برای ارجاع مشتقات بمصدر آنقـدر حذف و ابدال و قلب احتیاج داریم که در تحت قاعده در نمیآید ، وانگهی هر قاعده که با ایـن اصل طرح کنیم باندازه‌یی موارد استثنا دارد که مستثنیات بیش از مصادیق خود قاعده میشود .

۲ ـ اصل مشتقات مصدراست امادر کیفیت اشتقاق صیغه سازی بعض‌مشتقات ازمصدر وبرخی ازفعل امر ساخته میشوند . بعضی اسم مفعول را هم علاوه کردند که پیش شرح دادیم .

۳ ـ اصل مشتقات فعل امراست . این‌عقیده اگرچه باروح زبان فارسی‌ساز گارتر از عقیدهٔ اول‌است اما باز قاعدهٔ کم استثناء در این مورد نتوان یافت وباز در وجوه و کیفیت اشتقاق وصیغه‌سازی محتاج بحذف وابدال وتغییرات خلاف قاعده خواهیم شد .

٤ ـ برخی گویند اصل مشتقات فارسی دوچیز است : مصدرو اسم مصدر وجمیع مشتقات یا ازمصدر ساخته میشوند یا از اسم مصدر ـ مثلاً در فعل « رفتن » صیغهٔ مصدر (یعنی‌رفتن) واسم مصدر (روش)اصل است وبعض مشتقات مانند « رفت ، رفته » از مصدر وبرخی از قبیل اسم فاعل (رونده) و فعل مضارع (رود) وفعل امر (رو) از اسم مصدر ساخته میشود .

این عقیده از عقیده‌های پیش صحیحتر و بهتر است اما یك عیب بزرگ دارد و آن این است که همهٔ افعال فارسی مصدر واسم مصدر ندارند مثلا اسم مصدر بردن وبستن و شستن استعمال نشده و ازین جهت یاد دادن این قاعده بنوآموزان دشوار میشود و اگر این عقیده مطابق‌روح‌زبان درست باشد از جنبهٔ تعلیمی وشمول ضابطه که درآغاز این مبحث شرح دادیم ناقص است .

بعض کسانی که دارای این‌عقیده میباشند میگویند که مصدر پاره‌یی ازافعال فراموش شده‌ومتروك ومهجور مانده است واز این مصادر مهجور گاه هیچ کجا در محاوره و نظم ونثر فعلی اثری یافته نمیشود و گاه هست که نمونه‌یی ازاستعمال آنها دربعض زبانهای محلی یافته میشود مانند اسم مصدر آمدن بصیغهٔ« آیش » کـه در نظم و نثر فصیح فعلی استعمال ندارد امّا در بعض زبانهای محلی (نواحی اصفهان و کرمان و غیره) متداول است .

۵ ـ بعضی گویند که اصل مشتقات فارسی دو چیزاست : ماضی وفعل امر ، صیغهٔ مصدر را نیز مشتق از فعل دانند و گویند پاره‌یی از مشتقات از قبیل اسم مفعول وصیغهٔ مبالغه وصیغهٔ مصدر از فعل ماضی‌ساخته میشود ـ وبعض مشتقات از قبیل اسم مصدر واسم فاعل و فعل مضارع از فعل امر مشتق‌اند .

۶ ـ بعضی معتقدند که هر فعلی ریشه‌یی دارد که آن ریشه گاهی بصورت هیئت امر در میآید نه بمعنی فعل امر . مثلاً ریشهٔ فعل رفتن و گرفتن کلمهٔ « رو » و « گیر » است که در ترکیب « گیراگیر » و « روارو » ظاهرمیشود . و این‌صیغه معنی امر ندارد بلکه بهیئت امر درآمده وریشهٔ مشتقات فارسی‌است.

این عقیده از روی گفتار صاحب‌المعجم استنباط شده است که پیش گفتیم و برای صرف و اشتقاق افعال بهیچ وجه ازجنبهٔ تعلیمی وتسهیل مناسب نیست‌زیرا بنابراین فرض نیزناچاریم که معتقد بحذف وابدال وقلب وتغییرات واستثناهای بی‌قاعده بشویم .

۷ ـ برخی قائل بدوقسم مصدر شده اند یکی « مصدر معمول » و دیگر « مصدر مهجور » . پس در مشتقات هر کجا که مناسب با مصدر معمول استعمال نشده است گویند از مصدر مهجور مشتق است . مثلاً در فعل « گفتن » گویند صیغه‌های « گفت ، گفته ، گفتار » از مصدر معمول یعنی « گفتن » مشتق است . وصیغه‌های « گوینده ، گوید ، گویا » ازمصدر مهجور یعنی« گوییدن » مشتق شده است . و همچنین از فعل « زدن » گویند مصدر مهجور و فراموش شده اش « زنیدن » است که « زند » و « زننده » از آن مشتق است .

گاهی‌هست که برای‌یك‌فعل‌بیش ازدومصدر داریم مثلاً « گسیختن » و « گسستن »و «گسلیدن» که‌مهجور است . اما غالب افعال دارای دو مصدرند یکی مصدر دالی و دیگر مصدر تائی از قبیل « خفتن ، خوابیدن » و « شنفتن ، شنودن »و « هشتن ، هلیدن » . صاحب نهج‌الادب‌مصدر را بمتصرف و غیرمتصرف وکامل و مقتضب تقسیم کرده و مصدر معمول را بنام« مصادر متداوله » ومصدر مهجور را « مصادر اصلیه » نامیده است .

این عقیده هم قطع نظر از اینکه واقعاً فرض صحیحی است یا نه از نظر تعلیمی چندان مناسب نیست . زیرا فرض کردن وفهمیدن‌مصادر مهجوره برای نو آموزان تا حدی دشوار است .

این بود خلاصه‌یی از عقاید مختلف در بارهٔ مشتقات فارسی که باختصار عرض کردم . هرکدام ازاین عقاید توضیح فراوان داردامافعلاً چاره‌یی جز خلاصه گوئی ندارم .

بنظر بنده در بارهٔ مشتقات و کیفیت اشتقاق کلمات فارسی و همچنین در دیگر قواعد بطوری که عرض کردم باید همواره سه اصل را در نظر داشته باشیم .

۱ ـ تا ممکن است دقت وغوررسی کنیم که فرض وقاعدهٔ ما بصواب وحقیقت نزدیك باشد نه اینکه بحدس و تخمین عاری از حقیقت وخالی از دلیل ریشه‌تراشی و اشتقاق سازی کنیم .

۲ ـ بقدر امکان در تسهیل بکوشیم و از دشواریها بکاهیم تا تعلیم و تعلم زبان آسان گردد .

۳ ـ قواعد را طوری طرح کنیم که بحد امکان تعمیم و اطراد داشته باشد نه اینکه احیاناً موارد استثناء بیشتر از مصادیق اصل قاعده در آید .

با این مقدمات بنظر بنده اینطور میرسد که در بارهٔ مشتقات فارسی جنبهٔ فقه‌اللغه وریشه شناسی‌را از جنبهٔ تعلیم و تعلم دستور جدا کنیم .

از جنبهٔ فقه‌اللغه وریشه شناسی ، شکی نیست که هر دسته از مشتقات عموماً ازاصل ومبدأواحدی اشتقاق یافته اند . و این ریشه گاهی بصورت اصلی خود در مشتقات باقی مانده و گاه در تحت قانون تحول وتبدیل که لازمهٔ‌هرزبان زنده ایست ، و نیز دراثراختلاف لهجه‌ها و آهنگها بمرور زمان تغییر و تبدیل یافته وبصور گوناگون در آمده است . آنچه را که بنام مصدر و اسم مصدر مینامیم هم یکی از مشتقات آن اصل واحدند . اگر از نظر تقدم وتأخر وجودی بنگریم باید گفت که نخست مبدأ و ریشهٔ اشتقاق وجود گرفته پس مصدر واسم مصدر وسپس دیگر مشتقات از مصدرواسم مصدر یامستقیماً از خود مبدأ اصلی بنا شده‌اند .

مثلاً فرض میکنیم که کلمهٔ « جنگ » ریشهٔ اشتقاق است که « جنگیدن » از آن مشتق شده و مشتقات فعلی واسمی نیز از همان ریشه یا از مصدر جنگیدن ساخته شده اند و بالاخره باز گشت همهٔ مشتقات بریشهٔ اصلی است . این‌طرز اشتقاق ازروی کلمات دخیله که در اصل از عربی گرفته و مشتقات از آن ساخته شده است خوب واضح میشود . مثلا لفظ « فهم » و « طلب » را از عربی گرفته و نخست مصدر « فهمیدن » و « طلبیدن » وسپس افعال ومشتقات دیگر را از آن ساخته ایم .

باری از نظر فقه‌اللغه و ریشه شناسی درست این است که بگوئیم مشتقات یك فعل عموماً از یك ریشه آمده اند . واین ریشه خود گاهی استعمال دارد مثل « جنگ » و « پیچ » در جنگیدن و پیچیدن و گاه از استعمال افتاده و کم کم فراموش شده اما درضمن مشتقاتش موجود است .

مثل مبدأ اشتقاق نسبت بمشتقات عیناً مثل وحدت و کثرت وواحد و کثیر است دراین جهت که مبدأ وحدت بسیط عددی در تمام مراتب اعداد هر کجا بشکل و گونه‌یی موجود است . ازینرو میگوئیم که اعداد همگی مظاهر واحد مطلق‌اند ، پس ریشهٔ اشتقاق بمنزلهٔ واحد مطلق است که درسلسلهٔ مراتب اعداد هر کجا بصورت وهیئت خاصی‌وجود دارد .

اینکه گفتیم از نظر ریشه شناسی بود . اما از جنبهٔ تعلیم وتعلم بارعایت اصل تسهیل و تعمیم هیچ ضرری ندارد که بگوئیم همهٔ مشتقات از دوصیغهٔ ماضی وامر ساخته میشوند . یعنی بشاگرد نوآموز نخست از هرفعلی دوصیغهٔ ماضی وامر را یاد بدهیم آنگاه بگوئیم که همه جا مصدر از ماضی ساخته میشود بعلاوه کردنِ نون ماقبل مفتوح درآخر ماضی (رفت ـ رفتن) . و اسم مفعول و ماضی نقلی ساخته میشود بعلاوه کردنِ هاءِ غیر ملفوظه درآخر ماضی مطلق (رفت ـ رفته) . وماضی استمراری ساخته میشود بعلاوه کردنِ لفظ «می» در اول ماضی مطلق (رفت ـ میرفت) . پس همه جا صیغهٔ مصدر واسم مفعول وصیغهٔ مبالغه مختوم به «ار» واسم مصدر رائی (گفتار و کردار) وماضی نقلی و استمراری و غیره از هیأت ماضی مطلق بنا میشوند . وهمچنین میگوئیم همه جا فعل مضارع واسم فاعل وصفت مشبهه واسم مصدر شینی ازصیغهٔ امر ساخته‌میشود.

خود فعل ماضی وامر نیز بیك اصل واحد برمی‌گردند چنانکه درقسمت ریشه سازی گفتیم ، بنا براین همه جا اشتقاق افعال‌واسماء در تحت یك‌ضابطهٔ‌منظم‌بی‌استثنا ولااقل‌کم استثناداخل میشود ونوآموزان بیچاره بزحمت حفظ کردن افعال باقاعده وبی قاعده وتغییر وتبدیلهای بی انضباط گرفتار نمی شوند . و نیز دراین حال سادگی ومتانت قواعد فارسی که یکی ازمزایای برجستهٔ آن است از دست نمیرود و یك قسمت بی‌فایده ازدستور های بیمورد حذف وبجای‌آن قواعد مهمتر ولازمتر نوشته میشود .

باز این نکته رااعاده میکنم : اینکه گفتیم مشتقات را از دوفعل ماضی وامر میسازند مقصود هیأت ماضی وامر است نه معنی آنها وغرض کیفیت اشتقاق وصیغه سازی است با رعایت سهولت درتعلیم وتعلم .

در پایان این مبحث عرض می کنم یکی از معایب مترتب بر کتب فعلی که بنام دستور و قواعد زبان فارسی در مدارس خوانده میشود این است که هر کجا قواعد زبان بطرز ونوعی خاص تدریس میشود. مثلا شاگردان یك شهر میخوانند که کلمات فارسی سه قسم واصل وریشهٔ مشتقات مصدر است . درشهر دیگر می گویند کلمات نه قسم است واصل مشتقات فعل امر حاضر است . مشتقات فارسی را هر کس موافق سلیقهٔ خود بشکلی مخصوص صیغه سازی می کند . وهرمعلمی بذوق و سلیقه و اندازهٔ تبحر و تتبع خویش قواعدی شفاهاً بشاگردان یادمیدهد وچون این‌قواعد درجائی ثبت نشده است هم فراموش میشود وهم آن را تحریف می کنند . وانگهی درمدارس اعتنا بدرس انشاء واملاء وقواعد فارسی نمیشود . دراین ایام هم روابط ولایات بیشتر است وبواسطهٔ اختلاف لهجه ها دارد اسالیب فارسی بهم آمیخته میشود . از طرف دیگر ترجمهٔ کتب خارجی روز افزون است وغالباً می‌بینیم که مترجمان از صحت وعدم صحت جمله یی سؤال میکنند وازدست نداشتن کتاب قواعد فارسی مینالند . اینها همه ازعلل بدبختی و اسباب ضعف و انحطاط ادبی ماست . ما تا کنون دستور کامل‌جامعی که مورد قبول واتفاق باشد دردسترس همگان نگذارده ایم . پس باید هرچه‌زودتر وبیشتر کوشش کنیم وبی‌ریا کار کنیم تااین هرج‌و مرجها که در زبان فارسی راه یافته است انشاءالله خاتمه

داده شود واین کار خود یکی از وظایف مهم فرهنگستان است که باید صرف ونحو کامل جامعی بتوسط فضلای عالی مقدار این مجمع علمی تهیه شود. علما و فضلای دیگر نیز در خارج فرهنگستان داریم که باید از آنها استفاده کرد واز زحماتشان قدردانی نمود. فضیلت از هر کسی است که در این باره بیشتر کار کند و کتابی بهتر و جامعتر تهیه نماید اما فرهنگستان نباید از وظیفهٔ خود غفلت داشته باشد و چنانکه اشاره کردم در این کار عجله از یکطرف وتعصب ازطرف دیگر بی اندازه خطرناك است باید همه یکدله در راه زبان وملیت خویش خدمت کنیم.

نحو فارسی ونمونهٔ پاره یی از قواعد که این بنده دردست تألیف دارد

بعضی اشخاص که انس کامل بزبان عربی دارند و صرف و نحو را فقط از روی عربی یاد گرفته اند شاید اینطور توهم کنند که چون در زبان فارسی مثل عربی مبحث مرفوعات و منصوبات و مجرورات نیست پس فارسی اصلا نحو ندارد. غافل ازاینکه نحو وصرف هرزبانی متناسب باهمان زبان است وهرچیزی که‌در یك زبان دیده میشود عین آن را اززبانهای دیگر توقع نباید داشت، چه هرزبان دارای مزایا ومختصاتی‌است که درزبانهای دیگر یافته نمیشود.

عمدهٔ اساس نحو قواعد جمله‌بندی‌است که در فارسی بحد کامل وجود دارد اما متأسفانه هنوزتدوین نشده است وتمام سخن ما برسر تدوین همین قواعد است وآنگهی اگر بنای تطبیق هم باشد بیشتر مطالبی که در نحو عربی وزبانهای دیگرنوشته اند ازفعل وفاعل‌ومبتدا وخبر وحال وتمیز وتوابع وغیره درزبان فارسی هم موجوداست.

در اینجا مثالی عرض می کنم: یکی از مباحثی که در نحو عربی میخوانند ومبتدیان غالباً دیر میفهمند باب تنازع است که آنرا توارد دوعامل برمعمول واحد یا باب (اعمال فعلین) می گویند ویکی از موارد مهم اختلاف نحویان بصره و کوفه می‌باشد.

گاهی که در بارهٔ نحو فارسی وعربی گفتگو شده است از بعضی عربی دانان شنیده‌ام که‌میگویند زبان فارسی مانند عربی نحو ندارد وبباب تنازع مثال میزنند که در فارسی کجا باب تنازع وجود دارد؟ من تعجب میکنم زیرا اتفاقاً بچیزی مثال میزنند که اصل وریشه‌اش در زبان فارسی است وبعقیدهٔ من اصلا ایرانیان قدیم که برای زبان عربی نحو و صرف و دیگر علوم ادبیه را ساخته اند بتقلید فارسی خواسته اند باب تنازع را درعربی بیاورند.

باب تنازع یعنی توارد دو عامل بر یك معمول در استعمال فصحا وبلغای عربی چندان زیاد نیست بااینکه در زبان فارسی باندازه‌یی شیوع ووفور دارد که موارد استعمال آن را شماره نتوان کرد واین نوع استعمال درزبان فارسی بی‌حد متداول است که برای دوفعل یاسه فعل وبیشتریك‌معمول میآورند.

مثلا دراین دوبیت سعدی:

گر بغریبی رود از شهر خویش — سختی و محنت نبرد پاره دوز
ور بخرابی فتد از مملکت — گرسنه خسبد ملك نیمروز

در هردو بیت همان باب تنازع است که درعربی میگویند چه لفظ «پاره دوز» در بیت اول فاعل و مسندالیه دوفعل است (رود ـ محنت نبرد). وهمچنین دربیت‌دوم «ملك نیمروز» فاعل دوفعل است (فتد ـ خسبد)•ودراین‌بیت:

آمدوبنشست ولب گشود وسخن گفت — آن بت شکر دهان شیرین گفتار.

یك مسند الیه برای چهار مسند آمده است.

اگر بخواهیم نظیر اعراب و بنای عربی را در فارسی پیدا کنیم هم ممکن است از جمله کسرهٔ اضافه

(کتابِ من) و کسرهٔ وصف (کتابِ خوب) و کسرهٔ اخباری که در کتب منطق مثال میزنند (زیدِ دبیر) .
این کسره درست مانند علامت جر است در مضاف الیه و صفت و موصوف عربی در حالت جر .

مبحث هاء بیان حرکت یکی ازمباحث معرب ومبنی عربی است . سیبویه در **الکتاب** (جلددوم صفحهٔ ۲۷۷) فصلی دارد درالحاق هاء دروقف برای حرکت آخر کلمات (اِخشه - لم یَقِضه - لم یغزه) ونیز درصفحهٔ ۲۷۸ در تحت عنوان « ما تلحقه الهاء لتبیین الحرکة » فصلی دربارهٔ هاء بیان حرکت دارد ازقبیل : مسلمونه و اینه و هلمه در شعر راجز (یا أیّها النّاسُ ألا هَلمه) - و همچنین « اِنّه » در این بیت :

وَ یَقلنَ شیبٌ قد عَلاکَ   وقد کَبِرتَ فقلتُ اِنّه .

هاء بیان حرکت در فارسی نیز فصل مخصوص و نمونه های بسیار دارد (برزویه ، کاکویه ، سیبویه ، بابویه و نظائر آنها) و همچنین لاله ، ژاله ، خامه ، نامه ببعض احتمالات .

درمبحث اعراب وبنای عربی میگویند ماقبل تاء تأنیث و پیش ازنون تأکید در مفرد مضارع غایب همه جا مفتوح است ، یا فلان کلمه در فلان حالت مبنی بر کسر یا مبنی برفتح میشود .

درفارسی نیز نظیر آنرا داریم چنانکه آخر کلمهٔ پیش از کاف تصغیر و نسبت مفتوح میشود (پسرك - دخترك - لبك - دندانك) .

وهمچنین آخر کلمهٔ پیش از شین مصدری وشین ضمیر مطابق تلفظ و استعمال قدیم صحیح همه‌جا مکسور است چنانکه در این ابیات :

هر شب بر آید از دو بنا گوشش   خورشید و گل گرفته درآغوشش
رخسار او ز باغ سمن دزدید   آنك همی برد دو سیه پوشش
با عشق او صبوری که تواند؟   با چرخ بر شده که کند کوشش؟

☆☆☆

دوشم همه شب درد در افزایش بود   گریان شدم ازهجرتووجایش بود
وینطرفه که بااینهمه محنت شب دوش   با نسبت شبها شب آسایش بود[1].

شاید بیشتر نوآموزان هنوز ندانند که پیش از شین ضمیر در کلام فصیح قدیم همه‌جا مکسور بوده است . این نکات را باید در دستورها نوشت .

اینکه گفتیم راجع بحرکت آخر کلمات بود اما حرکت حروفی که در اول و وسط کلمات فارسی میآیند غالباً بوسیلهٔ حروف حرکت یا حروف اعراب یعنی حروف مصوّته ازقبیل « وای » مشخص میشوند واتفاقاً حروف صدادارفارسی چنانکه گفتیم مانندزبانهای اروپائی جزو کلمه نوشته میشوند مثلاً کلمهٔ « آزادی » از سه سیلاب تشکیل یافته است (آ + زا + دی) و این خود یکی از امتیازات و مزایای زبان فارسی است نسبت بزبان عربی .

پس اعراب و بنا بدان معنی (درتعریف اعراب گویند که اختلاف اواخر کلمات است باختلاف عوامل) و بدان وسعت که در زبان عربی وجود دارد در زبان فارسی نیست . اما آنطورهم نیست که اصلاً و ابداً نظیر داشته باشد .

صاحب نهج‌الادب زبان عربی را مقیاس و مأخذ اصلی قرار داده و گفته است :

« نحویان فارسی‌را احتیاج مُعتدبه ببحث‌ازاعراب وبنای کلمات نیست چه‌کلمات فارسی‌همه مبنی‌اند مگر آنکه مضاف باشند یاموصوف درآن صورت بحرکت کسرهٔ اعراب خواهند گرفت چون اسپِ‌من واسپ خوب یا آنکه حروف مبانی و حروف معانی و جملگی افعال در فارسی مبنی‌اند و باقی جملهٔ اسماء در حالت ترکیب معرب الاآنکه مضاف وموصوف اعراب لفظی دارد وبواقی اعراب تقدیری مثلاً درعبارت « زد زید » زید فاعل است پس مرفوع است و صلاحیت آن دارد که اگرشرط لحوق حرکت متحقق شود متحرك گردد

---

۱ - رجوع شود بحواشی استاد محترم آقای قزوینی بر کتاب‌المعجم .

و شرط آن اضافت یا صفت اوست . پس در اصطلاح نحاة عرب فعل ماضی و امرحاضر و حروف را مبنی اصل گویند و در فارسی جمیع افعال و حروف مبنی‌الاصل خواهند بود .

این مؤلف بواسطهٔ انس کامل بزبان عربی گوئی چنان پندارد که اعراب وبنا جزمطابق اصول‌عربی نباید باشد وهرجا کلمهٔ مسندالیه وفاعل دیدیم قطعاً باید مرفوع باشد واگر درلفظ مرفوع نبود باید اعراب او را مقدر دانست و معتقد باعراب تقدیری شد .

این نوع قیاسها در دستورنویسی درست نیست . چه قواعد هرزبانی متناسب باخصوصیات ومزایای همان زبان است . صرف ونحو هرزبانی را باید باروح همان زبان نوشت نه بقیاس وتطبیق با صرف و نحوهای زبانهای دیگر . منشأ بیشتر اشتباهات از همین جاست که میخواهند نحو وصرف عربی یا ترکی یا فرانسه و یا زبان دیگر را عیناً در فارسی بیاورند و چون همهٔ این قواعد کاملاً همه جـا قابل تطبیق نیست (البته در بعض قواعد مطابقت دارد) بمشکلات و دشواریها برخورد میکنند و مطالب بی‌قاعدهٔ ناهنجار مینویسند .

نمونهٔ دیگر ازین قیاسهای نابجا که صاحب نهج‌الادب کرده این است که جمله‌های‌فارسی را بهمان قیاس و مأخذی که در عربی جمله را بفعلیه و اسمیه تقسیم می کنند قسمت کرده ومثلاً درجملهٔ « هوا گرم است » را جملهٔ اسمیه و « هوا گرم شد » را جملهٔ فعلیه شمرده است . با اینکه با مأخذ تقسیمی که او در دست دارد درزبان فارسی جزجملهٔ فعلیه نداریم زیرا علامت رابطهٔ فارسی یعنی کلمهٔ «است» خود فعلی‌است از افعال عموم مانند فعل بودن و شدن که قائم مقام رابطه میشوند .

پس جمله های فارسی را بمأخذ ومقیاس عربی تقسیم نباید کرد و اگربنای تقسیم باشد مأخذ ومناط دیگر باید بدست داد .

نمونهٔ بعضی قواعد که این بنده در دست تألیف دارد

این بنده سالهاست که در طی تدریس و مطالعه قسمتی از قواعد زبان فارسی را التقاط و یادداشت کرده‌ام . خواندن همهٔ این یادداشتها دریك‌جلسه ودوجلسه ممکن‌نیست . این‌است که نمونه‌یی ازین یادداشتها را بعرض آقایان میرسانم . نکته‌یی را که در آغاز گفتار خود عرض کردم اینجا باز تکرار می کنم که این بنده خود را از سهو و خطا و نسیان که ملازم وجود ناقص بشری است مبرا نمی‌دانم .

عمده در نحو فارسی قواعد جمله‌بندی است و گرنه معرب و مبنی و اقسام اعراب وبنا که درعربی دیده میشود هرگز گو مباش .

زبان فارسی در حقیقت سه نوع است که هر کدام خاصیت و احکامی جـداگانه دارند : یکی زبان محاوره که در مکالمات فارسی متداول است . دیگر نظم . سه دیگر نثر فصیح که کتب قدیم بدان نوشته شده است .

قواعد و قوانین این سه‌نوع هم ازحیث لغت و ترکیب کلمات و هم از حیث قواعد نحو و جمله‌بندی تفاوت دارد . چه‌بسا کلمات و استعمالات که در محاورات فارسی وجود دارد اما نظم و نثر فصیح استعمال نمیشود . این خود یکی از امتیازات زبان مکالمه است نسبت بنظم و نثر .

پاره‌یی از قواعد نظم و نثر نیز با یکدیگر مختلف است . مثلا درترکیب فعل و فاعل در نثر فصیح آزاد غالب آنست که فاعل را برفعل مقدم دارند مانند : استاد آمد ، شاگرد رفت ، مرغ آواز داد ، پلنگ تا بیگاهی نشست . اما در نظم بسیار باشد که فعل را برفاعل مقدم دارند مانند : « آمد بانگ خروس مؤذن میخوارگان » و « نماز شام که پنهان شد آتش اندرآب » و

آمد نسیم سنبل با مشك و با قرنفل و آورد نامهٔ گل باد صبا بصهبا .

پس در تدوین قواعد فارسی باید این نکات را کاملا توجه کرد و درتقدیم و تأخیر اجزاء جمله شرح داد که مطلب ار چه قرار است .

ترکیب و نظم جمله ـ ترتیب طبیعی جمله درنثر آزاد فارسی آنست که مسند الیه پیش‌از مفعول، ومفعول صریح پیش ازمفعول بواسطه باشد وفعل درآخر جمله ذکرشود. این مصراع نمونهٔ خوبی برای نظم وپیوند طبیعی جمله است: «پادشاهی پسر بمکتب داد».

مثال: «بخشایش آلهی گمشده‌یی را درمناهی چراغ توفیق فرا راه داشت» و«یکی از رفیقان شکایت روزگار نامساعد بنزد من آورد» و«حکیمی پسررا باندرز گفت».

اما قیود ودیگر متعلقات فعل نسبت بارکان جمله گاهی مقدم شوند وگاه مؤخر مثلاً ظرف زمان وظرف مکان گاه پیش‌از مسندالیه درآیند وگاه بعدازمسند الیه مانند: «امروز منوچهر وارد مدرسه شد» و«منوچهر امروز وارد مدرسه‌شد» و«آنجازر نداشتم اینجازر دارم» (چهار مقاله) و«تواینجاآمدی» (نصیحة الملوك) و«همانجاکه هستی میباش ـ من فلانجای متواری نشسته‌ام» (قابوسنامه).

تنبیه: درنظم فارسی بسیارباشد که فعل‌را برفاعل‌مقدم‌دارندودراجزاء دیگر جمله نیز تقدیم‌وتأخیر بسیار واقع شود.

اینك پاره‌یی ازقواعد مربوط بنظم وترکیب جمله‌را در نظم ونثر برسبیل نمونه ذکر میکنم:

۱ ـ هرگاه مسندالیه ضمیرمتصل بفعل باشد تقدیم مسند برمسندالیه واجب‌است مانند: «سرهنگ زاده‌یی را بر درسرای اغلمش دیدم» (گلستان) و«عهـد کردیم کـه بیدوست بصحرا نرویم» (سعدی)

۲ ـ هرگاه فاعل ومفعول هردو ضمیر متصل بفعل باشند تقدیم فعل برفاعل و تقدیم فاعل برمفعول لازم است مانند: «گفتم حکایت آن روباه مناسب حال تست که دیدندش گریزان وبیخویشتن افتان وخیزان».

دیدمش خرم وخندان قدح‌باده بدست   واندر آن آینه صدگونه تماشامیکرد

گفتمش سلسلهٔ زلف‌بتان ازپی چیست   گفت حافظ‌گله‌یی ازشب یلدا میکرد.

۳ ـ هرگاه مسند فعل سوم شخص غایب ومفعول ضمیر متصل باشد تقدیم فعل برمفعول‌لازم است چنانکه سعدی گوید:

یکی گفتش این خانـهٔ خلق نیست   که‌چیزی دهندت، بشوخی مایست.

٤ ـ درموقع حصر واجب است که محصور فیه مؤخر ازمحصور باشد. مثلاً هرگاه مقصود گوینده منحصر ساختن کسی‌بصفتی باشد باید صفت‌را بعداز ادوات حصر بیاورد مانند: «فلانکس جز شاعر نیست» یعنی هنراو منحصر بشاعری است. ودرصورتی کـه مقصود منحصر ساختن صفتی بکسی باشد باید شخص را بعداز ادوات حصر آورد مانند: «شاعر مگر فلانکس‌نیست» یعنی شعر وشاعری منحصر باوست. این قاعده اختصاص بمسند ومسندالیه ندارد بلکه درهمهٔ ارکان واجزاء کلام جاری است چنانکه حافظ فرماید:

حدیث دوست‌نگویم مگربحضرت‌دوست   که آشنا سخن آشنا نگهدارد.

تبصرهٔ۱: ادوات حصر کلماتی است که معنی انحصار واختصاص از آنها معلوم شود از قبیل «جز ـ مگر ـ الا» ونظائر آنها.

تبصرهٔ۲: تقدیم وتأخیر گاهی مفید حصر و اختصاص باشد چنانکه گوییم «سعدی شاعر است» یا «شاعر سعدی است».

تبصرهٔ۳: گاهی تقدیم وتأخیر در اجزاء کلام محض ضرورت شعر یا رعایت صنعتی از صنایع ادبی مخصوصاً صنعت سجع و ترصیع است پس اجزاء کلام را مقدم ومؤخر دارند تانثر مسجع‌و کلام مرصع‌گردد.

۵ ـ ظروف زمان را از قبیل «روزی ـ یکروز ـ امروز ـ در روزگار ـ وقتی ـ در عهد» و امثال آنها در نثر فصیح قدیم غالباً پیش از مسند ومسند الیه میآورده اند: سالی درخدمت پادشاه روزگار گذاشتم (چهار مقاله)، در روزگار عیسی‌سه مرد بر راهی میرفتند (نصیحةالملوك)، روزی بقهستان جمعی ازیاران نشسته بودند (قابوسنامه)، وقتی دوصوفی بهم میرفتند (قابوسنامه)، درعهد ملکشاه وبعضی از عهد سنجر فیلسوفی بود بهرات (چهار مقاله)، یکروز ابوعثمان خادم خود را گفت (تذکرة الاولیاء)، روزی شیخ ابوسعید و شیخ ابوالقاسم گرکانی در شهر طوس بهم نشسته بودند (اسرارالتوحید)، درآن وقت که شیخ ما

ابوسعید از ریاضت و مجاهدت فارغ شد (اسرارالتوحید)، امروز بزه کمان بگذرانم (کلیله و دمنه)، امروز چون ازقوت بازماندم بنای کار خود برحیلت باید نهاد (کلیله ودمنه)، دراین روزها دزدی بصورت درویشان برآمد (گلستان)، وقتی دربیابانی مانده بودم (گلستان).

اینکه گفتیم در نثر قدیم فصیح بود اما امروز در دستورها مینویسند که ظرف زمان گاهی مقدم برمسند الیه و گاهی بعداز آن در آید.

۶ - قیود وصف وحالت وچگونگی را هرقدر نزدیکتر بفعل بیاورند جمله فصیحتر وشیواترمیشود مثلاً « نیریزی خوب مینوشت » و « چنگیز بد کرد » و « فرخی از سیستان بود طبعی بغایت نیکوداشت وشعر خوش گفتی وچنگ‌ترزدی » (چهار مقاله) هرگاه فعل مرکب‌باشد وقید وصف وحالت نیز داشته‌باشد بهتراین است که قید را پیش‌از فعل مرکب درآوریم: علی‌مردانه جنگ میکند ـ حسن خوب کارمیکند ـ محمد عاقلانه رفتار کرد. ممکن است که جزء فعل را پیش از قید بیاوریم ودراینصورت قید مبدل بوصف و جزء اول فعل مبدل بمفعول میشود: علی‌جنگی‌مردانه کرد ـ حسن کاری خوب میکند ـ محمدرفتاری عاقلانه دارد.

۷ - ممکن است که یك کلمه در یك جمله چنان واقع شود که نسبت بیك قسمت از جمله مسندالیه ونسبت بقسمت دیگر مفعول باشد و بعبارت دیگر یك لفظ هم بحالت مفعول باشد و هم بحالت مسند الیه و اینگونه ترکیب از خواص جمله بندی فارسی است و آن را « مسند الیه مفعولی » یا « مبتدای مفعولی » توان نامید مانند « آنرا که خدای خوار کرد ارجمند نشود ». کلمهٔ « آنرا » نسبت به ارجمند نشود فاعل ومسند الیه ونسبت به خوار کرد مفعول صریح است.

در اینصورت ممکن است علامت مفعول صریح ذکر شود چنانکه مثال زدیم ونیز مانند « آنرا که بگور باید خفت بخانه نتوان خفت ». وممکن است که علامت مفعول صریح نباشد مانند « کسی که تودیدی امروز رفت ».

احتمال اینکه در این جمله‌ها مسند الیه یا مفعول بقرینه حذف شده تکلفی است بدون حاجت و بی دلیل.

۸ - اجزاءِ فعل مرکب را هر قدر نزدیکتر بهم آورند جمله روانتر و شیواتر است مثلاً جملهٔ « بازرگان در معامله سود برد » و « فلان کس درتجارت زیان کرد » و « فلانکس خانهٔ خود را بباغ تبدیل کرد » بهتر وفصیح‌تر است از « بازرگان سود در معامله برد » و « فلانکس زیان درتجارت کرد » و « فلانکس خانهٔ خود را تبدیل بباغ کرد ».

۹ - در مرکب وصفی اگر یاء نکره درآخر موصوف زیاد شود دربسیاری از موارد بهتراز آنست که درآخر صفت بیفزایند (مردی دانا ـ مرد دانائی).

۱۰ - مسند الیه تبدیل بمفعول شود در جائی که جمله بفعل « داشتن » تمام شده باشد و آن را بفعل بودن و استن تبدیل کنیم در اینصورت مسند الیه مبدل بمفعول صریح گردد و فعل داشتن بفعل بودن واستن تبدیل شود. مثلاً در این عبارت: « عنصری اشعار بسیار داشت » گوئیم « عنصری را اشعار بسیار بود » - ودر این جمله: « جهان سختی وسستی فراوان دارد » گوئیم « جهان را سختی و سستی فراوان است » ودر صورتی که عمل مذکور را عکس کنیم مثلاً هرگاه جمله بفعل « بودن » تمام شده وفعل‌دارای مفعول باشد وبخواهیم فعل « بودن » را بفعل « داشتن » مبدل کنیم مفعول مبدل بمسند الیه گردد. پس‌در جملهٔ « اورا برمن حق استادی بود » می گوئیم « اوبرمن حق استادی داشت ». این قاعده را دردستورهای فعلی نیز نوشته اند.

۱۱ - ممکن است که یك کلمه در صورت مفعول صریح و در معنی مسند الیه باشد و این ترکیب مخصوص جایی است که مفعول ضمیر باشد مانند:

ساربان گو خبر از دوست بیاور که مرا   خبر ازدشمن‌واندیشه زبدگویان‌نیست

یعنی من خبرازدشمن واندیشه ازبدگویان ندارم . ممکن است این قاعده را ازفروع قاعدهٔ پیش شمرد.

۱۲ ـ هرگاه بخواهیم مضمون جمله یی را بکسی یا چیزی نسبت بدهیم ممکن است آن کس و آن چیز را بصورت مسندالیه بیاوریم چنانکه : « مسلمان جان ومالش محترم است » و « آدمی عمرش عزیزاست» و ممکن است بصورت مفعول بیاوریم و در اینصورت مرسوم نویسندگان این است که ضمیر را از جملهٔ مسند حذف کنند و علامت مفعول صریح را برمسندالیه فزایند « مسلمان را جان ومال محترم است ـ آدمی را عمر عزیز است » این تعبیر شیواتر و فصیح تر از عبارت اول است .

۱۳ ـ هرگاه مسند متعدد باشد علامت رابطه را در آخر باید آورد در ضرورت شعر ممکن است که رابطه در میان چند مسند ذکر شود مانند :

ترك دنیا و شهوت است و هوس　　　پارسائی نه ترك جامه و بس

۱۴ ـ هرگاه مسندالیه در اقتفای ضمیر مختلف باشد ضمیر را تابع اخص بایدآورد (متکلم اخص از مخاطب، ومخاطب اخص ازغایب است) مثلاً میگوئیم : « من واو اینکاررا کردیم » و « تو واو اینکار را کردید »

من و تو غافلیم و ماه و خورشید　　　براین گردون گردان نیست غافل

۱۵ ـ مفعول غیرصریح که با علامت « را » اختصاص ذکر شود غالب در صدر جمله و پیش ازمسند و مسندالیه درآید مانند : « اندرز را پدر بپسر چنین گفت ـ اتفاق را اندرین میانه صاحب را عارضه یی پدید آمد ـ اتفاق را طرّاری از پس این مرد همی آمد تا بگرمابه رود . »

۱۶ ـ ممکن است که جواب شرط در جمله حذف شود مانند شعر سعدی :

اگر بشرط وفا دوستی بجای آرد　　　وگرنه دوست نباشد تو نیز دست بدار

و عبارت کلیله و دمنه « اگر ما را بصلح اجابت کنند و گرنه در شهرها بپرا کنیم » .

۱۷ ـ ممکن است یك کلمه مسندالیه یا فاعل چند فعل باشد نظیر باب تنازع که در نحو عربی است و پیش مثال زدیم .

در اینصورت مسندالیه را بعد از مسندها یا پیش از آن آورند .

و ممکن است یك کلمه مفعول دو فعل باشد خواه مفعول بواسطه مانند :

بساط سبزه لگد کوب شد بپای نشاط　　　زبسکه عارف وعامی برقص برجستند

« بپای نشاط » هم متعلق است به « لگد کوب شد » و هم متعلق است به « برقص برجستند » در اینصورت قاعده این است که مفعول بواسطه میان دو فعل ذکر شود .

و خواه مفعول بیواسطه مانند :

مرا یك درم بود برداشتند　　　بکشتی و درویش بگذاشتند

تبصره : ممکن است یك کلمه جزو دو جمله شمرده شود مانند :

وگرنه ترا بسته در چاه پای　　　برخش اندرآرم شوم بازجای

این نوع استعمال وهمچنین مسندالیه مفعولی را میتوان ازفروع باب تنازع وتوارد دوعامل برمعمول واحد شمرد . این بیت نیز ممکن است از قبیل مسندالیه مفعولی باشد :

بکارهای جهان مردکار دیده فرست　　　که شیر شرزه درآرد بزیرخم کمند

باین احتمال که بگوئیم «مرد کاردیده» مفعول است برای فعل «فرست» و فاعل است ومسندالیه برای فعل « درآرد » .

۱۸ ـ رابطهٔ جمله را ممکن است با قرینه یا بدون قرینه حذف کنند .

مثال حذف رابطه با قرینه : پرویز دانشمند است و فریدون هنرمند . یعنی فریدون هنرمنداست .

کلمهٔ « است » از جملهٔ دوم بقرینهٔ جملهٔ اول حذف شده است .

اما حذف رابطه بدون قرینه درچند مورد قیاسی است و درباقی موارد سماعی ازجمله مواردقیاسی :

الف ـ بعد از علامت اختصاص مانند: گفتم سپاس و منت خدایرا عز و جل که از برکت درویشان محروم نماندم (گلستان).

منت خدایرا که ز تیر خدایگان   من بنده بی گنه نشدم کشته رایگان

ب ـ بعد از صیغهٔ تفضیل مخصوصاً کلمات بهتر، مهتر، کهتر، به، مه، که. مانند: نه هر که بقامت مهتر بقیمت بهتر (گلستان)، اندر آب مردن به که از ملاح حقیر زینهار خواستن (قابوسنامه)، مرگ به از آن که نیاز بهمچون خودی برداشتن (قابوسنامه)، یك ساعت اندیشه از نیستی خویش بهتر از یکساله عبادت باندیشهٔ هستی خویش (اسرارالتوحید)، بنزدیك من صلح بهتر که جنگ،

سنگی و گیاهی که در او خاصیتی هست   از آدمئی به که در او خاصیتی نیست

ج ـ بعد از کلمهٔ «نه هر که» مانند: نه هر که در مجادله چست در معامله درست.

تبصره: بعد از حرف نفی (نه) رابطه و همچنین افعال دیگر قیاسی حذف میشوند مانند: نمك بقیمت بستان نه بقوت.

اما حذف رابطه در غیر موارد قیاسی مانند: جمله بگذشت و تو غافل (نصیحة الملوك)، یعنی تو غافل هستی. فردوسی فرماید:

وی اندر شتاب و من اندر درنگ   ز کردارها تا چه آید بچنگ.

در کلیله و دمنه مینویسد: «روباه گفت مخلص و مهرب مهیا بچه ضرورت این محنت اختیار کردی» یعنی مهیاست.

۱۹ ـ درموقع فك اضافه گاه مضاف الیه مقدم برمضاف و مبدل بصورت مفعول گردد چنانکه جملهٔ «عمر آدمی عزیز است» را مبدّل کنیم باین جمله «آدمی را عمر عزیز است». جملهٔ «یا مگس را پای بندد یا عسل را سر بپوشد» هم ممکن است داخل این مقوله باشد.

گاه باشد که مضاف الیه را برمضاف مقدم ندارند اما درصورت فك اضافه علامت مفعول در آخر مضاف ـ الیه بیاورند. شعر حافظ شاید از این مقوله باشد:

صوفی بیا که آینه صاف است جامرا   تا بنگری صفای می لعل فامرا

یعنی آینهٔ جام صاف است.

مقصود از فك اضافه این است که دو کلمه را از حالت اضافه خارج کنیم و بصورت دیگر درآوریم.

۲۰ ـ کلمهٔ «را» بمعنی اختصاص با «ازبرای» و «ازبهر» وامثال آن از نثر ونظم قدیم استعمال میشود مانند: از بهر توالد را (حدودالعالم)، و بیت انوری:

هرآن مثال که توقیع تو برآن نبود   زمانه طی نکند جز برای حنی را

اما امروز در نثر متداول فارسی این نوع استعمال متروك است.

نظیر اینگونه استعمال آنست که علامت مفعول صریح را گاهی با ضمیر هردو می آوردند مانند: هرسالی را طالع او بیرون آرند هریکی را اندر فلك تدویرش دو گونه عرض افتد (کتاب التفهیم).

ونیز در قدیم مرسوم بود که جملهٔ شرط و جزا را بصیغهٔ خاص استمراری ناقص میاوردند واکنون این نوع استعمال در نثر فارسی متداول نیست. مثالش:

اگر شمشیر وقلم نیستی این جهان بپای نیستی (نصیحة الملوك). اگر این می نبایدی گفتن بهتر ستی (اسرار التوحید). اگر تمامی مرغان نامدار هلاك شدندی و طاوس و باز وغیره مفقود گشته واجب بودی ... (کلیله ودمنه). این بیت را بفردوسی یادقیقی نسبت داده ایم.

شبی در برت گر بر آسودمی   سر فخر بر آسمان سودمی

واین بیت از مسعود سعد سلمان است:

اگر مملکت را زبان باشدی   ثناگوی شاه جهان باشدی.

از اینگونه استعمالات که از خواص جمله بندی قدیم میباشد بسیار است . محض نمونه چندمورد را یادآور شدم .

۲۱ ـ گاه درچند جملهٔ متوالی ادوات شرط را تکرار کنند و بعداز آنها یك جملهٔ جواب آورند. در این‌صورت شرط دوم یا جزاء مجموعاً جواب شرط اول است مانند :

اگر خشم گیرد ز کردار زشت   چو باز آمدی ما جرا در نوشت

حافظ فرماید :

من اگر نیکم اگر بد تو برو خودراباش   هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت

قواعدی را که در ضمن مطالب پیش اشاره کردم دیگر تکرار نمی کنم وفعلاً چون حال و فرصت مقتضی نیست بهمین مقدار قناعت میکنم وبمطالب دیگر میپردازم .

احمد بهمنیار

املای فارسی (۱)

پیشنهاد بمقام فرهنگستان

آقایان ! پیش از پرداختن بموضوع سخن لازم‌است دینی را که برذمه دارم وتا کنون موقع‌مناسبی برای ادای آن نیافته‌ام اداکنم و از طرف خود و دو دوست فاضل و معظمم آقایان همایی و دکتر رعدی از اعضای محترم فرهنگستان در برابرحسن ظنی که دربارهٔ ما اظهار داشته ومارا درانجام وظیفهٔ مهمی که برعهده دارند یعنی حفظ زبان فارسی و سعی درترقی وتوسعهٔ آن‌شایستهٔ همکاری باخود تشخیص‌داده‌اند سپاسگزاری کنم و امیدوارم کـه در این لطف نظر باشتباه نرفته باشندو در همکاری با آن آقایان محترم یارشاطر باشیم نه بار خاطر .

شخص خود را هم بعرض تشکری مخصوص موظف و مدیون میدانم و ازاینکه آقایان معظم‌حاضر شده‌اند ساعتی از وقت گرانبهای خودرا بگوش دادن بسخنان این بنده‌که شاید جز مایهٔ دردسر نباشد مصروف دارند سپاسگزاری میکنم و مستدعیم که اگر بسبب نا استواری دندان مصنوع نتوانم بدانگونه کـه مطلوب است ایراد سخن کنم معفو و معذورم دارند که پذیرفتن عـذر قصور یا تقصیر نشان کمال مروت و کرم است و از قدیم گفته‌اند : العذر عند کرام‌الناس مقبول .

موضوع رساله‌یی کـه بعنوان خطابهٔ ورودی بعرض میرسد چنانکه پیشتر اعلام شده املای فارسی است ، انتخاب این موضوع بنا باشارهٔ حضرت‌اجل آقای حکمت وزیر معظم دادگستری بوده است کـه در مجلسی بمناسبت بحثی که از املای فارسی بمیان آمد فرمودند خوب است همین را موضوع خطابه‌یی که‌باید در فرهنگستان ایرادکنی قرار دهی و بنده هم بجهاتی چند این اشارهٔ جناب معظم له را کـه برای بنده در حکم حکم بود اطاعت و امتثال کردم ، یکی از آن جهات اهمیت خود موضوع بودکه بعدها بآن اشاره می شود ، جهت دیگر این بودکه بموجب مادهٔ پنجم از آیین‌نامهٔ داخلی فرهنگستان ناگزیر بودم کـه در موضوعی علمی یا ادبی ایراد خطابه کنم و هرموضوعی که برای ایراد در این مجمع دانش و فرهنگ اختیار میکردم در حکم زیره بکرمان و قطره بعمان بردن و بقول عربها خرما ببصره یا هجر حمل کردن و بنـا بمثل معروف میان انگلیسها زغال بنیوکاسل بردن بود و برای اینکه آقایان معظم را بشنیدن آنچـه خود بهتر از من میدانند زحمت افزا نشوم بهترین راه این بود که از کارهایی که دررفع نقایص زبان یاخط‌فارسی باید انجام داد یکی را در نظر بگیرم و پیشنهادی چند در چگونگی اقـدام بدان تقـدیم دارم تا هم بوظیفهٔ خود رفتارکرده و هم درموضوعی ادبی سخن رانده وهم خطابهٔ خود را مورد توجه ساخته باشیم وخوشبختانه همینطور هم شد و اشاره یا حکم دستور معظم قرعـه را بنام بند دوازدهم از مادهٔ دوم اساسنامهٔ فرهنگستان (مطالعه در اصلاح خط فارسی) بیرون آورد و در خصوص املای فـارسی و طرز نوشتن کلماتی کـه نوشتن آنها مورد تردید و اشکال است قواعدی چند بعنوان « پیشنهاد بمقام فرهنگستان » تـرتیب دادم و اجـازه میخواهم که پیش از معروض داشتن قواعد پیشنهادی مقدمه‌یی راکه برای گرفتن دو نتیجه در نظرگرفته‌ام بعرض برسانم .

⁂

انسان حیوانی متفکر است و اگر بچشم حقیقت بین بنگریم جز فکر و اندیشه نیست و درآنچـه علاوه بر تفکر و تعقل دارد حیوانات دیگرهم شریکند ، این حیوان متفکر باغریزه یاتمایل فطری‌باجتماع و تعاون آفریده شده و زندگی اجتماعی مستلزم این بود که بر اظهار آنچه در ضمیر دارد توانا باشدومعانی و افکاری راکه در ذهنش نقش می‌بندد بآسانی بیان کند ، بدین جهت‌آفریدگار حکیم او را باسباب‌وآلات

(۱) خطابهٔ ورودی مرحوم احمد بهمنیار استاد دانشکدهٔ ادبیات ودانشکدهٔ معقول ومنقول ، بنقل از مجلهٔ فرهنگستان شمارهٔ ٤ .

نطق و تکلم مجهز گردانید و بفضیلت سخنگویی بر سایر حیوانات و بلکه بر بیشتر مخلوقاتش برتری و سروری بخشید.

سخن نمایندهٔ فکر است وفکرانسان است، پس اگر بگوییم انسان جز سخن نیست سخنی مطابق با واقع و حقیقت گفته‌ایم و چه خوب میگوید نظامی گنجوی:

در لغت عشق سخن جان ماست — ما طللیم این سخن ایوان‌ماست.

عارف رومی یا بلخی هم دربارهٔ فکر و اندیشه که سخن سمت نمایندگی آنرا دارد عین این عقیده و نظر را اظهار کرده و این بیت مثنوی او را که « ای برادر تو همه اندیشه‌یی » اغلب شنیده‌ایم و بخاطر داریم.

انسان پس از توفیق یافتن بر وضع الفاظ در برابر معانی (که چگونگیش خود موضوعی قابل شرح و بسط است) و بوجود آوردن امری که آنرا لغت یا زبان میگویند سالها و قرنها تصور و تصدیقهای خود را بوسیلهٔ نطق و تکلم بمعاشران و مصاحبان خود و بتعبیری که اهل تحقیق در این مورد آورده‌اند « باشخاص حاضر » ابلاغ کرد و در ضمن احتیاج خود را بسخن گفتن با کسانی که بمکان یا زمان از او دور بودند (اشخاص غایب) احساس میکرد، واین احتیاج که روز بروز شدیدتر و محسوستر میشد او را به‌شرح و تفصیلی که از موضوع خطابهٔ ما بیرون است باختراع خط و کتابت موفق ساخت، و خط یا نوشته همان نطق و تکلم یا سخن است که بصورتی مشهود و مرئی درآمده وهمچنانکه نطق نمایندهٔ افکار ومعانی ذهنی است کتابت هم نمایندهٔ نطق است و اتحاد این دو فضیلت بحدی است که اگر انسان را بحیوان کاتب بالقوه‌تعریف کنیم مفهوم ومصداقش بامفهوم ومصداق الانسان حیوان ناطق یکی وهر دوتعریف طرداً وعکساً درست و از هر جهت جامع و مانع خواهد بود.

اندیشهٔ آدمی که جهان کوچکش خوانده‌اند از جهان بزرگ مایه می‌گیرد و از شناختن اعیان موجودات سفلی و علوی و دریافتن خواص و صفات و آثار موالید سه‌گانه، معانی و صوری در ذهنش نقش می‌بندد و تنها چیزی که این صور و معانی را با کمال دقت و درستی حکایت میکند سخن است، و بهترین و کاملترین نمایندهٔ سخن خط یانوشته است، پس اگر بردو مضمون که ازنظامی و مولوی نقل شد مضمون سومی بیفزاییم و بگوییم انسان جز نوشته نیست بازهم سخنی مقرون بحقیقت و صواب گفته‌ایم.

دانشمندان در مقایسهٔ گفتن و نوشتن یاقول و کتابت و تفضیل یکی بردیگری سخنان بسیار گفته اند وآنچه نقلش در اینجا مناسبت دارد اینست که سخن هنگامی پایدار ماند که بصورت نوشته درآمد یعنی انسان وقتی زندگی جاوید یافت که توانست دریافته ودانسته و شناخته های خود را که حاصل حیات انسانی وی است بصورت نوشته درجهان باقی گذارد، حیات اجتماعی ملتهای جهان از کوچك و بزرگ زمانی تأمین شد که آرا و افکار علمی و ادبی علما و ادبای ایشان بقید کتابت مقید و در صفحهٔ روزگار مخلد گردید، اگر کتابت نبود انسان بشناختن اقوام واشخاصی که پیش‌از او در جهان بوده‌اند موفق نمیشد ودر هرعصر وزمان که زندگی میکرد بمثابهٔ شخص بی‌اصل و نسبی بود که از وجود پدر و مادر اطلاعی نداشته وفاقد هر گونه آبرو وشرف وحیثیت باشد. تاریخ‌هرقوم وملت از روزی شروع‌میشود که بباقی گذاردن آثار وجودی خود بوسیلهٔ کتابت موفق شده است و پیش ازآنرا هرملت نسبت بخود زمان پیش از تاریخ و عصر تاریکی وجهل وابهام میداند وامروز بهترین معرّف کهنه وتازگی تمدن اقوام کهنه وتازگی نوشته هایی است که از قدیم در دست دارند، کیفیت زندگی و درجهٔ ترقی و وسعت تمدن هرملت را هم از بسیاری و کمی و درستی و نادرستی نوشته‌هایش معلوم میتوان داشت.

در اینجا اجازه میخواهم یکی از دونتیجهٔ منظوررا درضمن چند جمله بعرض برسانم:

بنا برآنچه گفتیم ملت ایران هم جز مجموع آثار فکری نویسندگانش نیست و خدمت باین ملت کوشش در حفظ آثار فکری یعنی کتب ومؤلفات علمی ونظم ونثرهای ادبی او وسعی دررفع نقایص وترقی

وتکمیل آنست چنانکه خیانت باین ملت هم تحقیر آثار مذکور واقدام ببد نام ساختن صاحبان آن و تصرف ناروا کردن در زبان وخطی‌است که بوجود آورنده و نمایندهٔ آنست .

فرهنگستان ایران برحسب ظاهر عهده‌دار حفظ و سعی در ترقی و توسعهٔ زبان وآثار علمی وادبی فارسی ودر معنی وواقع نگهبان وحافظ حیات واقعی وحقیقی وزندگی انسانی ملت ایران و کفیل و ضامن بهداشتن و نیرومند ساختن قوای معنوی اوست ، و در میان هیئتهایی که برای ادارهٔ زندگی اجتماعی و حفظ استقلال سیاسی واقتصادی این ملت تشکیل یافته است مقامی بس بلند و وظیفه و تکلیفی بس مهم دارد ، و حدمن نیست که در محضر بزرگانی که نخبهٔ رجال علم و ادبند از علوّ مقام و اهمیت وظیفه و مسئولیتی‌که برموز ودقایقش آگاهتر از امثال این بنده اند سخنرانی کنم ، نکته‌یی که در اینجا میخواهم بعرض برسانم مانند فکر خودم کوتاه ومختصر وآن اینست که مهمترین بلکه یگانه شرط موفقیت فرهنگستان در انجام وظایفی که برعهده دارد اینست که ساحتش در انوار حق و حقیقت مستغرق واز شوب هر نظر و نیتی که حاکی از صفای محض نباشد منزه ومقدس باشد وخدا را سپاس که همین طور هم هست واساس مذاکراتی که در خصوص مسائل ادبی واقدامات مربوط‌بوظایف دوازده‌گانه میشود جزبرحسن نیت وصفای عقیده‌ووحدت نظر ومقصد اصلی مبتنی نیست ، وهر کس عقیده ونظر خودرا بانهایت آزادی و اطمینان کامل ازاینکه مایهٔ دلتنگی وتکدر مخالف آن نخواهد بود اظهار میکند وامیدوارم که این بیان بنده که بظاهر بی‌اهمیت وناچیز مینماید مورد تعجب نشود ، زیرا چنانکه همه میدانیم دراین کشور کمتر مجمع علمی و ادبی و مجلس بحث و مناظره وحتی درس ومباحثه تشکیل یافته است که منتهی بکدورتهای شخصی نشده باشد وتنها فرهنگستان است که بشهادت آثاری که از اقدامات خود مشهودساخته وبتصدیق کسانی که در تصدیقات خود نظروغرض شخصی ندارند درانجام وظایفی که‌برعهده دارد چون شخص واحد که دارای فکر و عقیدهٔ واحد و نقشه وخط سیر واحداست قدمهای بلند واستوار برداشته است ، وروشنتردلیل اینکه اعضای محترم آن برای گوش‌دادن بسخنان این بیمقدار مجتمع شده ومرا بحسن توجهی که مبذول میدارند براظهار عقیده وتقدیم پیشنهادهایی که در ضمن چند قاعده برای اصلاح املای‌فارسی تهیه کرده‌ام دل‌وجرأت میبخشند ویقین کامل دارم که‌اگر در ضمن عرایضم ببرخی از نقایص ومعایب که دیگران بدان توجهی ننموده اند اشاره کنم حمل برخود نمایی وخود خواهی یانظر تعرض باشخاص داشتن العیاذبالله نخواهند فرمود وآنچه را بعرض میرسانم اگر درست وصواب است بحسن قبول تلقی واگر نادرست وخطاست*بطریق صواب دلالتم خواهند فرمود وامیدوارم که مرا در برابر حق وحقیقت ازعبد ذلیل در برابر مولای جلیل خاضعتر وخاشعتر یابند .

نتیجهٔ دیگر که از مقدمهٔ معروض درنظر داشته‌ام واکنون بعرض میرسانم لزوم فوری وضع قواعد برای املای فارسی است یعنی مرتفع ساختن عیوب و نقایص همین خط که امروز بدان کتابت میکنیم وبداشتنش افتخار ومباهات داریم . من دراصل‌خط سخنی ندارم واز کسانی هستم که تغییر آنرا نه تنها غیرلازم بلکه‌بسیار زیان‌آور میدانم . خط امروز ما ازفروع‌خطی است که عرب اندکی پیش ازظهور اسلام‌از مردمان نیمه ایرانی حیره و انبار فراگرفته اند و نیاگان ما پس از غلبهٔ اسلام این خط را بسبب کمال سهولت و اختصاری که نسبت بخط خودشان داشته است بمیل و رغبت اتخاذ کرده و وسیلهٔ کتابت زبان ملی و مادری خود قرار داده اند . این خط دارای امتیازی است که روی تمام عیوب و نقایص آنرا میپوشاند وآن‌صرفه در وقت وصرف کاغذ ولوازم تحریراست که درنوشتن با این خط عاید ما میشود وعیب ونقصهای این خط را هم که برخی با آب‌و تاب مخصوص شرح میدهند بمختصر اقدامی که اکنون مجال بیانش نیست با نهایت آسانی میتوان مرتفع ساخت .

سخن من در رفع نقایص واصلاح طریقه ورسم نوشتن همین خط است وبرای اثبات‌اینکه تحت‌قاعده وقانون درآوردنش لزوم فوری دارد عرض‌می کنم . بطوری که از مقدمهٔ سخنم مستفاد گردید نوشته نمایندهٔ گفته وگفته نمایندهٔ اندیشیده و اندیشیده نمایندهٔ وجودی حقیقی یا حقیقتی واقع است که ذهن انسان از دریافتن و شناختن آن مایه گرفته است . این نمایندگی بحدی کامل است و یا باید کامل باشد که حکما

هر کدام را مرحله‌یی از مراحل وجودی اشیا شمرده وهریك از اعیان موجودات را دارای چهار مرتبهٔ وجود دانسته اند : نخست وجود حقیقی آن چیز وبتعبیر روشنتر خود آن چیز است که در جهان خارج در محل ومقام خود ثابت وواقع است ، دوم وجود ذهنی آن‌چیز یعنی صورت ومثالی که ازمعرفت وادراك آن‌درذهن آدمی نقش می‌بندد واز هرجهت مطابق باوجود خارج است (البته در صورتی که درآلات حس و قوای‌ذهن نقص و عیبی نباشد) ، وجود اشیا در این دو مرحله نسبت بتمام افراد بشر یکی است وهمه کس اشیا را بیك طریق ویا یك قسم آلات وادوات ادراك می کند وصورتی که ازادراك هرچیز درذهن آنها میماند یکی است و مختصر اینکه در زبان روح و لغت فکر اختلافی بین افراد انسان‌دیده نمی شود چنانکه مولوی فرماید :

روح را با عقل و با علم است کار   روح را با تازی‌و ترکی چه کار

سوم وجود لفظی آن چیز یعنی لغتی که بازای آن وضع شده و این مرحله از وجود نسبت باقوام وملل ، متفاوت و مختلف است واشیا را هر کدام بنامی میخوانند وفی‌المثل جانور شیهه زننده را یکی اسب ودیگری فرس ودیگری آت و دیگری هرس ودیگری شوال میخواند ، چهارم وجود کتبی آن چیز یعنی همان نام ملفوظ که بصورت کتابت در میآید و در این مرحله هم اشیا نسبت بمللی کـه خطوط مختلف دارند مختلف ومتفاوت میشود .

وجود ذهنی بمثابهٔ عکسی است که از وجود خارج واقع ونفس‌الامر برداشته میشود وعکس هنگامی بی‌عیب وممتاز است که صاحب عکس‌را چنانکه هست نشان بدهد وبهمین قیاس وجود لفظی یا ملفوظ بمنزلهٔ عکس وتصویری از وجود ذهنی و وجودکتبی یا مکتوب هم عکس ومثالی از وجود لفظی است ، واگر این خاصیت در نطق و کتابت نبود الفاظ جزآوازهای مهمل وبی‌حاصل و نوشته‌ها جز نقوش بیهوده و باطل‌نبود، وبسبب نمایندگی فکر است که عرفا و ادبای ما سخن را بطرق گوناگون ستوده و آنرا بالقاب و صفاتی از قبیل : نخستین جنبش قلم ابداع ، مایـهٔ ایجاد عالم ، علت غایی آفرینش آدم ، نغمهٔ بلبـل عرش ، مطلع خورشید ضمیر ، ستارهٔ آسمان جان ، باز ملایك شکار ، گوهرکان دل ، موج دریای عقل ، کف موسی ، دم عیسی ، نفخهٔ روح ، آب حیات ، واسطهٔ امر کن ، آب روان و هزاران چیز دیگر یاد کرده‌اند ، و اهل شرع و حدیث‌هم از نخستین‌آفریده گاهی بخرد و گاهی بقلم که آلت نوشتن است تعبیر آورده‌اند تا بیکی بودن خرد و سخن اشاره کرده باشند .

نمایندگی از وجود ذهنی که یگانه فضیلت گفته و نوشته است میزان سنجیدن دو یا چند سخن یا نوشتهٔ مختلف نیز هست ، و در محل خود ثابت شده است که آنچه مایهٔ برتری و بهتری نوعی از انواع است مایهٔ تفاضل اصناف یا افرادآن نوع‌هم خواهد بود ، پس برای سنجیدن دونوع سخن باید طرز حکایت آن دو را از افکار و معانی ذهنی میزان و مقیاس قرار دهیم و همچنین درسنجیدن خطها و کتابتهای مختلف ویا معلوم داشتن کمال و نقص یك رسم‌الخط نمایندگی ازنطق و قول را باید میزان قرارداد زیرا خط‌برای همین نمایندگی اختراع شده وکمالش بسته بکمال این نمایندگی است .

آفریدگار حکیم بما قدرت بر کتابت داده است تا بتوانیم الفاظ و عباراتی را که از ضمیر ما حکایت می کند بصورتی مرئی و مشهود درآوریم و بدین وسیله و تدبیر سخنان خودرا باشخاصی که بمکان یا زمان ازما دور و غایبند ابلاغ کنیم ، وبنابراین کمال و زیبایی سخن مکتوب باینست که سخن ملفوظ را چنانکه هست نشان دهد وهمچنانکه سخن‌را باید طوری ادا کنیم که حروف و کلماتش بهم مشتبه‌نشود برای‌نوشتن‌هم باید شیوه و رسمی اختیار کنیم که هیچ حرف و کلمه‌اش بحرف یا کلمهٔ دیگر مشتبه نگردد و اگر جزاین کنیم چنانکه باید و شاید دلالت برمطلوب نمیکند و بیننده و خواننده بنحو مطلوب از آن بهره نمیبرد و کتابت یا نوشته را عیب و نقصی بدتر ازاین نیست ، خط مشتبه با زبان الکن و خط ناخوانا با زبان گنگ تفاوتی ندارد و بلکه خط الکن وگنگ زشت‌تر ازربان الکن وگنگ است زیرا لکنت یا گنگی زبان‌عیب ونقص خلقی است که علاجش ازقدرت شخص بیرون است لیکن گنگی یا لکنت خط را بسعی و تدبیر چاره میتوان کرد و چاره نکردنش دلیل سستی خرد و پستی همت صاحب خط است .

مطابق اصل فضیلت و تفاضل که بدان اشاره‌شد ، از خطوط دنیا آن خط کاملتر و تناسبش بازندگانی در عصر دانش و فرهنگ بیشتر است که شیوه ورسم نوشتنش مضبوطتر و دلالتش بر زبان و لغتی که نمایندهٔ آنست کاملتر و روشنتر باشد . نخستین قدمی کـه ملتهای زنده و مترقی عالم در حفظ و اصلاح زبان و خط خود برداشته‌اند تدوین قواعد خواندن و نوشتن وبوجود آوردن فنون صرف و اشتقاق و نحو و املا ومعانی و بیان و بدیع و عروض و قافیه و دیگر علوم لفظی یـا ادبی است که فایدهٔ بعضی حفظ زبان از تصرفات نارواى جهال و عوام و نتایج زیان آور امتزاج باالسنه و لغات دیگر ، و فایدهٔ بعضی نیکو ساختن زبان و افزودن مزایا ومحسنات آنست . دانشمندان اروپا که بلزوم وضع قواعد برای طرز نوشتن خط بیش از ما متوجه بوده‌اند دستورهایی را که برای زبان خود نوشته‌اند بسه قسمت صرف و نحو و املا که بانگلیسی اتیمالجی و سینتکس و آثاگرفی گفته میشود تقسیم کرده اند . نویسندگان صرف و نحو عربی هم بعضی بلزوم و اهمیت املا پی برده و برخی از قواعد کتابت عربی را درذیل علم صرف بعنوان « الخط » افزوده اند ، اما دستورهایی که برای‌زبان فارسی تا کنون تألیف شده‌است متأسفانه فاقد این قسمت است درصورتی که فارسی بسبب اختلاط و امتزاج بالغات تازی و تصرفات ناروایی که نویسندگان بی اطلاع درشیوه و طرز نوشتن آن کرده و میکنند نوشتنش دشوار و احتیاجش بقواعدی که خط برطبق آن نوشته شود محسوس‌است ، واین‌هم یکی از نقایص صرف و نحوهای فارسی است که باید مرتفع شود ، و دستور زبان ما مشتمل برسه فن صرف و نحو و املا باشد .

راجع بصرف و نحو واشتقاق کلمات فارسی‌هم درآثار دانشمندان متقدم ما (بااینکه کمتر درفکر تدوین صرف ونحو کاملی برای‌فارسی بوده‌اند) مطالب سودمند یافته میشود وهم دانشمندان متأخر ومعاصر در تدوین قواعد آن و تألیف صرف و نحو کامل رنج برده اند ، اما املای فارسی را هیچکدام اهمیت علمی نداده و درخور اینکه از قواعدش فنی خاص بوجود آید نشمرده‌اند ، و درمورد این فن‌هم تنها مرحوم‌حاج محمد کریم خان کرمانی (متوفی درسال ۱۲۸۸) که رسالهٔ مستقلی بنام علم املای فارسی بنا بخواهش فرزند بزرگ خود مرحوم حاج محمد رحیم‌خان درسال ۱۲۷۳ تألیف کرده‌است ولی این رساله مشتمل بر کلیاتی چند است که قواعد املا برطبق آن باید وضع شود وذکری از خود قواعد در آن نرفته است .

اختلاف حیرت‌آوری که در رسم‌الخط کتابها و رسایل فارسی ازقرن چهارم تابدین عصر وحتی در رسم‌الخط یك کتاب که دریك زمان وبقلم یك کاتب نوشته شده است مشاهده می کنیم نتیجهٔ مضبوط و مدون نبودن‌قواعد املا وطرز کتابت است که نویسندگان خودرا درتصرف دراملا ورسم‌الخط آزاد دیده وهر کدام بی آنکه فکر اصلاحی‌داشته باشند شیوه‌ورسمی‌اختیار کرده ومقداری برهرج‌ومرج واشکال کتابت‌افزوده‌اند، در عصر حاضر هم که فکر اصلاح رسم‌الخط دربعضی‌سرها پیداشده است ، هرکس میتواند قلمی بدست‌بگیرد خود را صالح برای اصلاح‌می‌پندارد ودر رسم‌الخط‌تصرفی میکند ، و برخی از این مصلحان که مختصر اطلاعی از رسم الخطهای مختلف قدیم دارند پیروی یکی از آنها را طریقهٔ رفع نقایص دانسته و آن شیوه‌های کهنه ومتروك را بصورتی ناقص معمول داشته ومقداری هم این‌دسته ازنویسندگان براشکال خط افزوده اند بقسمی که امروز اغلب را می‌بینیم که در طرز نوشتن پاره‌یی از کلمات مردد ومتحیر میمانند و فی‌المثل نمیدانند که مبتلی را بیاء باید نوشت یا بالف ، وقضاة را بتاء گرد باید رسم کرد یا بتاء کشیده ، وهکذا .

در قدیم عدهٔ اشخاص باسواد کم بود ولی امروز ببرکت عموم یافتن تعلیمات عدهٔ آنها روبفزونی است و هرنویسنده هرقدر که بی‌اطلاع باشد مایل‌است که درست وبی‌غلط بنویسد، ودرست ونادرست املاباید از روی قواعدی که شخص یاهیئتی صلاحیت‌دار وضع کرده باشد معلوم گردد ، و متأسفانه چنین قواعدی در دست نیست وهمه منتظرند که فرهنگستان کـه امروز یگانه مرکز یا هیئت صالح برای این امر و بصورت رسمی موظف برفع نقایص زبان و خط فارسی است دراین زمینه اقدامی کند ، وبعقیدهٔ این بنده در شروع باین اقدام هرقدر عجله شود بازهم دیر است زیرا عدهٔ باسواد روز بروز افزونتر میشود وبهمان نسبت تنوع واختلاف یا هرج ومرج رسم‌الخط فزونی مییابد . سبب وجهت دیگر که سرعت در اقدام بدین امر را ایجاب

میکند اشکالاتی است که هرسال در موقع امتحانات نهایی مدرسه ها درامتحان املای فارسی پیش میآید ، و بطوری که مشاهده کرده‌ایم از یکطرف امتحان دهندگان در نوشتن کلماتی که باشکال مختلف نوشته شده یا میشود مردد و متحیر میمانند و از طرفی‌هم امتحان کنندگان در رسیدگی باوراق املا در طرز نوشتن بعضی کلمات اختلاف نظر و عقیده پیدا می کنند و در مقایسهٔ اوراق املا که در دو حوزهٔ امتحانی تصحیح شده است اختلافهای شگفت‌آور دیده میشود و یك رسم‌الخط وفی‌المثل مبتلا و هوای بالف وفایده و مایل بیاء‌را می‌بینیم که ممتحن یك حوزه غلط گرفته و ممتحن حوزهٔ دیگر صحیح انگاشته و هریك مطابق عقیدهٔ خود بورقهٔ امتحانی نمره داده است و این با عدالتی که مهمترین شرط خوبی و درستی جریان امر امتحان است منافات تمام دارد و عجبتر از این اختلاف نظری است که دراهمیت‌دادن بغلطهای املایی بین‌آنها دیده میشود و یك غلط مسلم را می‌بینیم که دریك حوزهٔ امتحانی یك نمره و درحوزهٔ دیگر نیم نمره و درحوزه دیگر ربع نمره محسوب‌داشته‌اند ومختصر اینکه امتحان دهندگان این‌ماده رد و قبولشان بسته بسلیقه‌وذوق ومیزان معلومات ممتحن است نه قاعده و میزان واحدی که پیرویش محقق و مسلم باشد .

بنده برای رفع این بی‌عدالتی در چند سال پیش پیشنهادی دراین‌خصوص تهیه و بوزارت فرهنگ تسلیم کردم لیکن اثری بر آن مترتب‌نشد ، درامتحانات‌اخیرهم بسبب اختلاف‌نظری که منتهی‌بشکایت برخی از ممتحنین شده بود کمسیونی برای رفع این نوع اختلافها تشکیل و طریقهٔ واحدی برای طرز نمره دادن باوراق املا معین و قرار شد که بصورت بخشنامه بادارات فرهنگ کلیهٔ شهرها ابلاغ شود ، و بهرحال برای رفع این اشکال هم باشد لازم است که هرچه زودتر قواعدی برای املای فارسی از طرف فرهنگستان وضع و مقرر گردد .

فرهنگستان ایران نسبت بهریك از وظایف دوازده گانه که در مادهٔ دوم اساسنامه برایش تعیین شده است اقداماتی کرده و قدمهای تند یا کند برداشته لیکن هنوز باقدامی نمایان که مورد قبول و رضامندی قاطبهٔ اهالی باشد موفق نگردیده است و تصور میرود که اقدام او بوضع قواعد املا مورد قبول و رضامندی همگان گردد .

در اینجا ذکر این نکته را بمورد میدانم که خط فارسی بعضی دشواریهای اصلی وجوهری دارد که بادشواریهای عرضی دست بهم داده وآنرا مشکلتر از آنچه هست نموده وبدست اشخاصی که حسن‌نیتشان محل تأمل است بهانه و وسیله یی برای انتقاد شدید و لازم شمردن تغییر و تبدیل خط داده است ، در صورتی که مرتفع ساختن هردو قسم اشکال (در صورتی که نخواهیم گرهی را که بادست باز میشود با دندان باز کنیم) در نهایت آسانی است و مختصر بذل توجه و صرف وقت و همت لازم دارد .

مهمترین اشکال اصلی و جوهری خط ما اینست که برای تمام حرکتها حرف مخصوص ندارد و مقصودم حرکتهایی است که در لهجهٔ عام یعنی لهجه‌یی که اساس تعلیمات ما برآن نهاده شده است بکار میرود ، وآن نه حرکت است که شش تایش حرف مخصوص دارد وجزو کلمه نوشته میشود وسه حرکت دیگر بجای حرف مخصوص علامات معین دارد که باید در بالا یازیر حروف رسم شود و چون رسم این سه علامت معمول نیست خواندن برخی از کلمات برای کسانی‌که معلومات کافی ندارندد شوار می آید وبزرگترعیب‌ونقص خط که باآب وتاب بسیارشرح میدهند وبرای‌آن مثلها ازقبیل اینکه« کرد » یا« مرد » بچندین وجه خوانده میشود زده‌اند ومی‌زنند همین‌است .

اشکال اصلی و اساسی دیگر اینکه در خط فارسی حروف هر یك کلمه متصل بهم نوشته میشود و شکل برخی از قبیل عین وغین وفاء وقاف در وقت اتصال تغییر کلی میبابد ، واین امر باتعدد حروف متواخیه که بداشتن و نداشتن نقطه یا بشمارهٔ نقاط باید تشخیص داده شود ، و بصورت دندانهٔ کوچك درآمدن بعض حرفها ، مایهٔ دشواری خواندن ونوشتن شده است مخصوصاً باسهل انگاری بیشتر نویسندگان در نقطه گذاری ودرست ننوشتن حرفها ودندانه‌ها که دشواری را چند برابر ساخته است .

واما دشواریهای عرضی وفرعی یکی که از همه‌مهمتربشمار میرود واز تصرفات خودسرانهٔ موسومین

بخوشنویسی و استادی خط مخصوصاً خط شکسته پیدا شده است ، خوشنویسها خودشانرا ببهانهٔ زیبا ساختن خط درهر گونه تصرف درخط از قبیل متصل نوشتن حروف مفصوله (پیوند ناپذیر) وباشکال مختلف نوشتن یك حرف در حال اتصال وسرهم نوشتن کلماتی که باید جدا ازهم باشد وروی‌هم یادرشکم هم نوشتن کلمات و پیش وپس کردن آنها برخلاف ترتیبی که در جمله وعبارت دارد ، آزادمیدانند وباین تصرفات بی‌قاعده بعض کلمات را بصورتی که هیچ مشابهتی بصورت اصلی ندارد درآورده اند وبنام خوشنویسی و زیبا ساختن خط نقاشی میکنند نه نویسندگی ، غافل از اینکه خط برای خوانده شدن اختراع شده و کمال زیبایی وجمالش اینست که در کمال آسانی خوانده شود وزیبایی که سبب دشواری خواندن خط شود زشتی است نه زیبایی .

دشواری دیگر وجود رسم الخطهای مختلف است که در نوشتن برخی از کلمات معمول شده وهرج ومرج غریبی درخط ایجاد کرده‌است ، مثلاطهران را بعضی بتاء وبعضی بطاء ؛ مبتلی‌را یکی بیاء ودیگری بالف، نامهٔ را یکی برسم علامت همزه در بالای هاءِ (نامهٔ) ، ودیگری بافزودن الف و یاء (نامه‌ای) ، و دیگری بالحاق همزه ویا (ئی) ، «است» را بعداز خدا ونیکو وآهو وامثال آن برخی با الف وبرخی بدون الف مینویسند ، و نویسنده‌ی مبتدی که مقید بدرست نوشتن هم باشد در تشخیص اینکه کدام یك از این املاها درست است فرومیماند واز استادان هم که می‌پرسد جواب های مختلف میشنود .

بالجمله دست بهم دادن اینگونه اشکالهای اصلی وعرضی کـه نظیر وبلکـه بالا تر از آن در خط متمدنترین ملتهاهم یافته میشود بهانه ودستاویزی بدست یك عده که نیت اصلیشان معلوم نیست داده‌وآنرا دلیل لزوم تبدیل خط میشمرند ، درصورتی که همه‌ولااقل قسمت اعظم این اشکال یاعیب ونقصهارا بآسانی وبی احتیاج بتبدیل خط که مفاسد ومضراتش بیرون ازحد تصور است میتوان برطرف کرد .

از دو اشکال اساسی که یادشده اشکال اول را هیچ ضرر ندارد که بگذاردن پیش‌وزبر وزیررفع کنیم، واینکه میگویند اعراب گذاردن حروف دشوار ودرحکم دومرتبه نوشتن خط است جز مغلطه واشتباه کاری نیست ، زیرا بطوریکه پیشتر گفته شد ازنه حرکت کـه در فارسی فصیح تعلیمی موجود است شش حرکت حرف مخصوص دارد وجزو کلمه نوشته میشود ، حرف ساکن یامجزوم هم بهتر علامتش بی‌علامتی است ، باقی میماند حرفهای مضموم ومفتوح ومکسور که در بیشتر کلمات جز یك یادوتای آن وجود ندارد ، وفی‌المثل کلمهٔ «کرد» کـه پیش آهنگ مخالفین خط برای اثبات دشواری خط بآن تمثل جسته است بگذاردن یك زبر در بالای کاف وکلمهٔ « رستم » بگذاردن یك پیش در بالای راء ویك زبر در بالای تاء بخوبی مشخص و از کلمات« کرد » بضم کاف و «رستم» بمعنی رهاشدم ممتاز میشود ، وکلماتی که‌محتاج برسم سه حرکت یابیشتر باشد درفارسی بسیار کم است .

و اما اشکال دوم که متصل نوشته شدن حروف کلمات باشد ، اگر از روی دقت و انصاف حکم کنیم تأثیر مهمی در دشوار ساختن تشخیص وخواندن کلمات ندارد ، اگرحروف بهم چسبیده را همیشه بیك شکل آن هم واضح و روشن بنویسیم ونقطه‌ها را درست و درجای خود ودندانه‌ها را مطابق قواعدی که دارد ممتاز از هم رسم کنیم کلمات بآسانی‌خوانده خواهد شد ، ودرصورتی که باین اصل که خط باید مطابق لفظ باشد معتقد باشیم این طرزکتابت راکه حروف هریك کلمه متصل بهم نوشته شود ازمحسنات ومزایای خط خود خواهیم شمرد ، زیرا درسخن گفتن و تلفظ حروف هر کلمه متصل بهم و مانند یك صوت که از چندین صوت مرکب باشد ادا میشود پس اگر درنوشتن هم متصل بهم باشد مطابق با اصل تطابق ملفوظ و مکتوب خواهد بود .

و اما دو اشکال فرعی و عرضی آنکه ناشی از تصرفات ناروای خوشنویسان است بتوسط خود آنها باید مرتفع شود ، واگر وزارت فرهنگ قواعدی برای طرزنوشتن مقرر و بآموزگاران واستادان خط ابلاغ وآنها را موظف کنند که نوآموزان و شاگردان را برعایت آن قواعد عادت دهند این هر سه اشکال بتدریج مرتفع و خط فارسی از سه عیب و نقص مهم که مایهٔ انتقاد شدید مخالفان آن شده است مبرا خواهد شد ، و شرط اقدام بچنین امر علاقمند بودن بحفظ خط زیبای فارسی و رفع نقایص آنست ، وبعقیدهٔ این بنده دراین مورد هم فرهنگستان که مطالعه در اصلاح خط فارسی از وظایف اوست باید پیشقدم شود ، پیشنهادی چند

هم در این زمینه دارم که درموقع خود یعنی در وقتی که فرهنگستان بدین موضوع توجهی نماید بعرض خواهم رسانید .

باقی میماند اشکال چهارم که مرتفع ساختنش بشرحی که عرض شد از وظایف فرهنگستان است که برای کلماتی کـه باملاهای مختلف نوشته میشود یك املا مقرر و بعنوان قواعد املای فارسی توسط وزارت فرهنگ بعموم مدرسه ها و بوسایل مقتضی دیگر بقاطبهٔ اهالی کشور ابلاغ کند ، و بدیهی است کـه آن قواعد را چون ازطرف هیئتی صلاحیت دار وضع و ابلاغ شده است همگان محترم و مطاع و تخلف از آنرا ناروا خواهند شمرد .

☆☆☆

دروضع قواعد برای املای فارسی چندین اصل بطریق الأهم فالأهم باید رعایت شود . (اول) تطابق مکتوب و ملفوظ که آنچه بتلفظ صحیح می آید همان هم نوشته شود ، مثلاً آنچه درلفظ الف است در خط هم الف باشد وآن مقدار از حروف که متصل بهم وبصورت یك کلمه تلفظ میشود درنوشتن هم متصل بهم باشد و هکذا . (دوم) احتراز از اشتباه که حروف یاکلمات مشتبه بیکدیگر نشود ، مثلاً کتابت جامه‌ها وجامها بیك صورت نباشد . (سوم) اطراد قاعده که قواعدی که برای نوشتن کلمات وضع میشود تا ممکن است استثنا نداشته باشد . (چهارم) رعایت اصل که ازدو رسم‌الخط صحیح آنرا که اصل کلمه را نشان میدهد اختیار کنند ، مثلاً شب پره را شپره هم میتوان نوشت و هردو صحیح است لیکن اگر شب پره نوشته شود اصل کلمه را هم نشان میدهد که مرکب از دولفظ شب و پره است . (پنجم) اختیار اشهر که از دو رسم‌الخط صحیح آنرا که بیشتر معمول است اختیار کنند . (ششم) حفظ استقلال خط که لغاتی که اززبانهای دیگر داخل فارسی شده است مطابق قواعد املای فارسی نوشته شود . (هفتم) ملاحظهٔ زیبایی که دروضع املا ورسم‌الخط زیبای کلمه ولااقل زشت و ناهنجار ننمودن آنرا بقدر امکان درنظر بگیرند . (هشتم) ترجیح اسهل کـه از دو رسم‌الخط مختلف و صحیح آن را که نوشتنش آسانتر وحرکت دست و جنبش قلم در کتابتش روانتر و سریعتر است اختیار کنند .

رسم‌الخط فارسی با رعایت این‌هشت اصل باید تحت قاعده وقانون درآید واین‌بنده درتهیهٔ قواعدی که برای پیشنهاد تهیه کرده ام کلماتی راکه املای آنها مورد اختلاف یا تردید و اشکال است تا آنجا کـه حافظه یاری میکرد بنظر آورده و برای نوشتن آنها با رعایت اصول یاد شده رسم‌الخط و املای واحدی اختیار کرده ام و خلاصهٔ نظریات خود را بصورت چندین قاعده بمقام محترم فرهنگستان تقدیم میدارم و متوجه ساختن خاطر آقایان معظم را باین نکته بسیار بسیار لازم میدانم که یك مقصود از وضع قواعد املا اینست که اختلاف املای قسمت مهمی از کلمات مستعمل در فارسی که مایهٔ دشواری تعلیم و تعلم وحیرت و سرگردانی طبقات عامه درنوشتن بعضی کلمات شده است مرتفع گردد ، وبنده هم قواعد پیشنهادی را بامنظور داشتن همین مقصود مهم تهیه کرده ام ، و هر کجا از دو یا چند املا که همه صحیح است یکی را اختیار و درضمن قاعدهٔ مربوط بدان تصریح کرده ام که نوشتن سایر املاها باید متروك گردد مقصودم این نبوده که آن املاها درست نیست ویا دانشمندان با اطلاع بدان کتابت نکرده اند ، و امیدوار بلکه مستدعیم که بعض آقایان معظم درمورد اینگونه قواعد مورد اعتراض وملامتم نسازند ونگویند فلان املا راکه میگویی باید متروك شود فلان نویسندهٔ فاضل درفلان کتاب بکاربرده است . بلی ، اگردرانتخاب املا دقت ننموده و ازچند املای مختلف که همه درست‌است آنراکه مناسبتر وبااصول هشتگانه که معروض شد موافقتراست ترجیح‌نداده باشم آقایان معظم حق اعتراض و همه گونه جرح و تعدیل دارند . بنده در تهیهٔ قواعدی کـه بعرض میرسد از تجارب یك عمر درس و بحث و خواندن و نوشتن و مطالعهٔ کتب و ممارست بر زبان و ادبیات فارسی و عربی استفاده کرده ام و بردرستی و رجحان هرقاعده ادله‌یی دارم که برعایت اختصار از ذکر آن در بیشتر موارد صرف نظر میکنم وهرجا ایراد دلیل لازم نماید بمختصر اشاره‌یی اکتفا مینمایم . (در رساله‌یی که بخواست خدا درفن املای فارسی چاپ ونشر خواهم کرد ادلهٔ درستی ومزایا و محسنات هر رسم خط راکـه پیشنهاد

شده است در ضمن قاعدهٔ مخصوص بدان ایراد میکنم) و با این همه خود را معصوم و مصون ازخطا نمیدانم و فریفته و دلباختهٔ افکار و عقاید خود نیستم و ای بسا اشتباهات ناشی از غفلت یا کمی معلومات که در تهیهٔ قواعد مرتکب گردیده و خود بدان متوجه نشده‌ام، وبهمین سبب قواعد را بصورت پیشنهاد بعرض میرسانم و قبول یارد آنها را بنظر آقایان معظم که احاطه واطلاعشان ازاین بنده بیشتر وکاملتر و نظرشان در تشخیص بهترین ومناسبترین‌راه اصلاح خط وزبان دقیقتر وصایب‌تراست وا می گذارم.

وپیش ازآنکه بذکر قواعد بپردازم بیان این نکته‌را بطور مقدمه لازم میدانم که دانشمندان ما تا حدود یك قرن پیش علوم ادبیه را منحصر بعلوم لفظی عربی می دانستند و فارسی دانی درنظرشان فضیلتی محسوب نمیشد، وبدین سبب تمام همت وسعی خودرا در تدوین وتکمیل و تعلیم وتعلم قواعد زبان عربی مصروف داشته وآن زبانرا درصرف ونحو و قواعد اشتقاق ومعانی وبیان وبدیع و عروض وقافیه و رسم الخط واملا و تجوید و دیگر علوم لفظی بی‌نیازترین زبانها ساخته‌اند، در صرف و نحو عربی هزارها کتاب و رسالهٔ مبسوط ومختصر ومتوسط بترتیبات واشکال مختلف تألیف کرده ودراستقصای قواعد وتعریف مصطلحات وشرح وبسط مطالب این فن دقتها و موشکافیهای عجیب نموده‌اند، واگر صد یك این زحمات را برای زبان فارسی کشیده بودند فارسی هم ازجهت صرف ونحو ودیگر علوم لفظی و ادبی زبانی ثروتمند بود، لیکن فارسی را متأسفانه در خور اینکه چنین رنجی برایش تحمل شود نمیدانستند، و اگر شعر و شاعری در ایران اهمیت خاصی پیدا نکرده بود این چند رساله و کتاب هم که دربدیع و عروض و قافیهٔ فارسی در دست داریم بوجود نمی آمد.

از انهماك این دانشمندان درعربیت وانصراف ذهن آنها ازفارسیت نتایجی بظهور رسیده است که‌در شرح آن باید کتابها نوشت، ازجمله اینکه اگر برحسب اتفاق توجهی بفارسی کرده و برخی از قواعد آنرا بالعرض و بعنوان مقدمهٔ مطالب دیگر نوشته‌اند اولاً آن دقت و توجهی‌راکه در تحقیق مطالب ادبی وعلمی لازم است ننموده ومطالب‌را سهل وساده وپیش‌پا افتاده انگاشته‌اند، ثانیاً همان قواعد عربی‌راکه تنها همان در نظرشان اهمیت علمی داشته تاآنجاکه میسر بوده است برفارسی منطبق‌ساخته وزحمت وضع قواعدی که در خور فارسی باشد بخود نداده‌اند، و در نتیجهٔ سهل‌انگاری در بیان مطالب و تقلید از قواعدعربی مرتکب اشتباهاتی شده‌اند که نامه بنامه وسینه بسینه بما رسیده است، وماهم که دراین قرن‌اخیر بفارسی اهمیت داده ودرصدد تدوین قواعد صرف ونحو واشتقاق ومعانی وبیان آن برآمده‌ایم نتوانسته‌ایم گریبان خودرا ازآن اشتباهات رها سازیم وآن سهو و اشتباهها بقسمی درمغز ما رسوخ یافته و ذهن ما بتصورش عادت کرده است که خلاف آنرانتوانسته‌ایم فرض وتصور کنیم، برای‌نمونه یکی‌دوتا ازآن اشتباهات‌راکه بموضوع خطابه‌ام بستگی دارد بعرض میرسانم:

در قواعدعربی حرکتها منحصر بفتحه وضمه و کسره است که هریك بدوصورت منوّن وغیر منوّن درالفاظ کلمات بکارمیرود، وسه حرکت یاآواز (آ ــ او ــ ای) راالف ساکن‌بعدازفتحه وواو ساکن بعدازضمه ویاء ساکن بعدازکسره شمرده ولقب حرف مد بآنها داده‌اند، دوحرکت «اَو ــ اَی» راهم واو ویاء بعد از فتحه دانسته وحرف لین نامیده‌اند. محققین ما عین این قاعده را باتمام جزئیاتش بر فارسی تطبیق کرده و وبفکرشان نرسیده است که این حرفهای مدّ ولین یاالف و واو ویاء های ساکن، خود حرکاتی هستند که حروف دیگر بوسیلهٔ آنها تلفظ میشود، ودر فارسی مناسبتر آنست که جزو حروف آواز یا حروف مصوته محسوب گردند، وعجبتر اینکه راضی نشده‌اند حروف نمایندهٔ حرکت در فارسی بیش از عربی باشد و همان «آ ــ او ــ ای» را بعنوان سه‌حرف مدو «اَو ــ اَی» را بعنوان دوحرف لین برای این زبان اثبات کرده‌اند، وازیك حرف آواز که درفارسی بسیار بکار میرود یعنی هاء بیان حرکت که در آخر بسیاری ازکلمات این زبان وجود دارد وبقاعده بایدیکی‌از حروف‌لین فارسی محسوب‌شودغافل مانده ووقتی که بتحقیق درخصوص این حرف رسیده‌اند فکر ونظرشان متزلزل شده وهر کس آنرا بنوعی وصف کرده وبنامی از قبیل هاء خفی وهاء بیان حرکت وهاء غیر ملفوظ خوانده است. ازهمه شگفت‌تر اینکه دربیان قواعدی که مرتبط بهر شش

حرف آواز است ، بهمان سه حرف مد ودوحرف لین عربی متوجه بوده وهاء را حرفی جـدا وتابع قواعدی جداگانه انگاشته و در تطبیق قواعد برآن دوچار اشتباه شده‌اند ، مثلا در قاعدهٔ جمع کلمات بالف و نون (ان) میگویند : اگر کلمه منتهی بالف یـا واو حرف مد باشد پیش‌از علامت جمع یاء میافزاییم و دانایان و مهرویان می گوییم ، واگر کلمه منتهی بهاء خفی یا بیان حرکت باشد هـاء را بدل بگاف میکنیم و بندگان می گوییم ، این تبدیل هاء بگاف اشتباهی است که چندین قرن خلف ازسلف گرفته واحـدی متوجه نشده است که هاء بحرف دیگر بدل نشده وبرخاصیت خود کـه آواز دادن بحرف پیش باشد باقی است وگافی که پیش ازعلامت جمع می‌آورند نظیریائی است که درجمع کلمات « بینا ومهرو » پیش‌از علامت مذکورآورده میشود ، واگر درکلمات بینایان ومهرویان جایزاست که بگوییم الف و واو بدل بیا شده است اینجاهم جایز است بگوییم هاء بدل بگاف شده است ، سبب افزودن یاءْ وگاف پیش از علامت جمع اینست کـه الف و واو مد و هاء هرسه حرف آوازند ، علامت جمع «ان» هم مبدو بحرف آواز است و دو حرف آوازکه دریك کلمه پهلوی هم واقع‌شود قابل‌تلفظ نیست ، بدین سبب فاصله‌یی‌میان آن دو میآورند ، وفاصله درمورد واو والف ، یاء ، ودر مورد هاء ، گاف است ، عین این اشتباه را درقـاعدهٔ الحاق یا بآخر کلمات نیز مرتکب شده در مورد بینایی و نکویی و صوفیی میگویند میان حرف آخر کلمه و یاء مصدری یائی فاصله شده و در مورد بندگی وخواجگی بجای اینکه بگویند میان‌آندو گاف فاصله شده است میگویند هاء بدل بگاف شده است ، دلیلی هم که برای غلط بودن بنده‌گی وبنده‌گان می‌آورند اینست که میان بدل ومبدل‌منه جمع نبایدکرد ، وظاهراً سبب تقویت این‌اشتباه حذف شدن‌هاء در کتابت بوده‌است که چون نوشته نمیشود تصور کرده‌اند که گاف بدل آنست وملتفت نشده‌اند که اگر درخط افتاده درتلفظ باقی‌است ، واگر باقی نبود بحرف پیش‌از خود حرکت وآواز نمیداد وآن حرف را ساکن تلفظ میکردیم نه متحرك .

از نتایج این اشتباه دوگونه شدن اصطلاحات مربوط بزبان است کـه عیبی فاحش بشمار میرود ، توضیح اینکه بنیاد تعلیم خواندن و نوشتن فارسی برآن نهاده است کـه « آ ـ او ـ ای ـ اَو ـ اَی ـ اه » همگی حرف آوازوبرای بیان حرکت است‌لیکن بدستور زبان که میرسیم اصطلاح بیکمرتبه تغییر میکند ومتحرك وساکن‌راکه تعریف می کنیم الف و واو ویاء بیان حرکت‌را مطابق اصطلاح معمول درعربی حرف ساکن میشمریم وفی‌المثل دانا وآهو وبازی را ازکلماتی که آخرشان ساکن است محسوب میداریم ، خانه و نامه وامثال آنرا هم ازهمین نوع کلمات میشمریم ومی گوییم حرف آخرش هاء ساکن و ماقبلش مفتوح یـا مکسور است . این تعریف نزد همه مسلم است کـه ساکن حرفی‌است که متحرك بحرکتی نباشد بلکه حرف متحرك دیگر بآن زده شود مانند نون «من» و دال «شد» ، متحرك هم حرفی‌است کـه بوسیلهٔ یکی از این حرکتها یا آوازها (ضمه ـ فتحه ـ کسره ـ آ ـ او ـ ای ـ اَو ـ اَی ـ اه) تلفظ شود ، و اگر این تعریف درست باشدکلمات « دانا ـ آهو ـ بازی ـ نو ـ می ـ خانه » را نمیتوانیم ساکن الآخر بدانیم ، و بهر حال سخن دراینجا بسیار است وازاین بیش دراین مبحث که شرح و بسط دیگری لازم دارد اطالهٔ سخن نمیکنم و بنتیجه میپردازم .

بنده درنوشتن قواعدی کـه بعرض خواهد رسید بچند قاعده برخوردم کـه بتقسیم حروف فارسی بحروف آواز وآواز پذیر وشناختن هاء بیان حرکت ارتباط داشت ودرضمن باشتباهاتی که عرض‌شد متوجه وناچار شدم بنای آنهارا بردو تقسیم که مقتضیات وخصایص حروف و کلمات فارسی در آن رعایت شده است (واگر وقتی برای زبان فارسی صرف و نحوی نوشته شود باید جزو قواعد آن شود) نهادم ، و برای اینکه ذهن آقایان‌معظم مسبوق باشدواگر درضمن قاعده‌یی نامی‌ازصحیح ومعتل بردهام بنظرشان بی‌سابقه وعجیب ننماید آن‌دو تقسیم‌را بطور اختصار ذکر میکنم :

۱ ـ درزبان فارسی شهری یعنی فارسیی که بنیاد تعلیمات ابتدایی برآن نهاده شده است نه حرکت یاآواز وجود داردکه سه‌تای آن حرف مخصوص ندارد وبرای هریك علامتی مقرر داشته‌اندکه دربالا یا زیر حرف رسم میشود ، وآن ضمه وفتحه و کسره یاپیش وزیر وزبر است ، وشش تای آن بصورت حرف‌مخصوص

جزو کلمه نوشته میشود و آن « آ ـ او ـ ای ـ اَو ـ اَی ـ اه » است ، « آ » از کشش فتحه و «او» از کشش ضمه و « ای » از کشش کسره پیدامیشود وحروف این‌سه آواز « ا ـ و ـ ی » است مانند « باد ، بود ، بید ». واما « اَو » نمایندهٔ آوازی نظیر آواز o در کلمات so و go انگلیسی است ، و « اَی » نمایندهٔ آوازی همانند آواز a - e در کلمهٔ made انگلیسی است و این دو آواز بدون کشش و بنرمی و ملایمت ادا میشود ، وحرفهای آن « و ـ ی » است مانند « خسرو ، فرخ‌پی » . و « اه » آوازی میان فتحه و کسره است که بحرف آخر برخی از کلمات داده میشود وحرف آن « ه » است مانند « بنده ، خانه ، سایه » .

مطابق این بیان حروف تهجی فارسی‌را بدو قسم : « آواز » و « آوازپذیر » تقسیم میکنیم ، حروف آواز که حرفهای دیگر بوسیلهٔ آنها تلفظ میشود چهار است : الف و واو و یاء و هاء که حروف علت هم نامیده میشوند . حروف آواز پذیر باقی حروف الفباست که حروف صحت‌هم خوانده میشوند .

الف همیشه حرف آواز است ، اما سه حرف دیگر (و ـ ی ـ ه) گاهی هم آواز پذیرند مانند واو « ورزش » ویاء « یکران » وهاء « کلاه » ، واین سه حرف دراین خاصیت نظیر w و y انگلیسی است که گاهی Vowel و گاهی Consonant است و Semi-Vowel بمعنی نیم و یُلّ نامیده‌میشود وبنده آنهاراحروف دو آواز نامیده‌ام .

واو و یاء آواز را در صورتی که نمایندهٔ آواز کشش دار باشند ممدود و درصورتیکه نمایندهٔ آواز بی کشش باشند ملین مینامیم ، واما الف همیشه نمایندهٔ آواز کشش‌دار و ممدود است وهاء همیشه نمایندهٔ آواز بی کشش وملین است .

پس حروف آواز ممدود سه است : الف وواو و یاء ، وحروف آواز ملین هم‌سه است : واو و یاءِ وها .

۲ ـ کلمات فارسی دو قسم است : صحیح ومعتل ، صحیح کلمه‌یی است که منتهی بحرف آوازپذیر باشد مانند : شیٔ ، آب ، اسپ ، دست ، وارث، باج ، پیچ ، فلاح ، رخ ، مرد ، کاغذ ، برادر ، مرز ، دژ ، الماس، دانش ، رقص ، غرض ، رباط ، واعظ ، مانع ، مرغ ، برف ، برق ، کودك ، بزرگ ، یال ، اندام ، برزن ، کلاه .

معتل کلمه‌یی است که منتهی بیکی ازشش حرف آواز که جزو کلمه نوشته میشود باشد مانند : دانا ، پهلو ، ماهی ، خسرو ، می ، خانه . بااین دوتقسیم کاربیان قواعد هم آسان وهم مرتب وهم مناسب بازبان فارسی میشود . مثلا در بیان قاعدهٔ جمع بالف و نون (ان) میگوییم اگر کلمه صحیح باشد همان الف ونون بآخرش افزوده میشود واگر معتل باشد چون دوحرف آواز را باهم تلفظ نمیتوان کرد حرفی در میان علامت جمع وحرف آخر کلمه فاصله میآورند و آن حرف در صورتی که آخر کلمه الف باشد یاءِ ودرصورتیکه هاء باشد ، گاف است ودرصورتیکه واو مد باشد قاعده اینست . . . الخ ، وبهمین ترتیب قواعد افزودن یاء یاکاف تصغیر را بآخر کلمات بیان می کنیم ودیگر این اشتباه‌را نمیکنیم که هاءِ آواز بدل بگاف میشود و باکمال روشنی بدین نکته متوجه میشویم که همان‌طور که « آ ـ او ـ ای » در اتصال بعلامت جمع و تصغیر وغیره بجای خود باقی میمانند وبدل بحرفی دیگر نمیشوند ، هاء هم بجای خود باقی میماند وبدل بحرفی نمیشود منتهی در کتابت آنرا حذف‌می کنند ، ونوشتن آن‌هم اگر انصاف‌بدهیم بطوری که دررسم الخط برخی‌ازدانشمندان هم دیده میشود صحیح است نه غلط ، وبا طرفداری کـه از داخل کردن تمام حرکت‌ها در رسم الخط داریم اگر این حرکت راکه خود داخل است بیرون نکنیم بهتر است ومطابقت آن بااصل تطابق مکتوب وملفوظ هم بیشتر .

امیدوارم آقایان معظم باین‌قسمت ازعرایضم توجه‌مخصوص فرمایندوچنانکه ذوق سلیم وفکرصایب ونظر دقیقشان که متکی بیك جهان معلومات ادبی‌است اقتضا میکند حکم کنند .

اکنون قواعدی راکـه برای املای فارسی بنظر قاصرم رسیده است بمقام محترم فرهنگستان پیشنهاد می کنم وبملاحظاتی‌قواعد نوشتن‌همزه را در کلمات فارسی وپس‌از آن کلمات عربی مستعمل درفارسی مقدم میدارم .

همزه در کلمات فارسی

یکی از خصایص ومزایای زبان فارسی دربرابر عربی اینست که درفارسی مانند دیگر زبانهای هند واروپایی همزه جز دراول کلمات وجود نداردولفظی فارسی که یکی ازحروف حشو یاحرف آخرش همزه باشد نمییابیم وبهمزه نوشتن بعض کلمات ازقبیل مؤبد وپائیز وآئین وپائین ونظایر آن ازغلطهای مشهور وصحیحش موبد وپاییز وآیین وپایین ونظایر آنست .

این مزیت یا خصیصه یکی ازدلایل فصاحت زبان فارسی است ، زیرا تلفظ بهمزه دشوار و شنیدنش بر گوش صاحبان ذوق واحساس لطیف گران وناگوار است ، درآغاز کلمات هم که یافته میشود بمشابه‌ی همزهٔ وصل درعربی است ودراتصال بکلمات دیگر تخفیف میشود بدین طریق که حرکتش را بحرف آخر کلمه‌یی که پیش از آن ومتصل بآنست میدهند وخودش را گاهی درتلفظ تنها وگاهی درتلفظ ودر کتابت حذف میکنند مانند« کو ، کز » بجای« که او، که‌از »ومانند« درافتادن ، برانداختن، بازایستادن » که « درُ فتادن ، برنداختن بازیستادن » تلفظ میشود ، ودربعض مواضع هم آنرا بحرف دیگر بدل میکنند مانند (بدان ـ بدین ـ بدو) بجای (بآن ـ باین ـ باو) و در شعر که حافظ خوشترین لهجهٔ فارسی ونمایندهٔ قواعد اصلی صرف و نحو واملاست تخفیف همزهٔ اوایل کلمات رواج وشیوع کامل دارد و دراغلب اشعار وسیلهٔ حفظ وزن است .

در دشواری تلفظ و زشتی آواز این حرف کافی‌است که درعرب هم‌طوایفی که بفصاحت لهجه‌ممتازند بتلفظ آن ، خاصه دروسط وآخر کلمات معتاد نشده‌اند وآنرا تخفیف میکنند وتخفیف همزه در دستور زبان عربی عنوان مخصوص دارد وطریقه‌اش اینست که‌همزه‌را یابکلی حذف میکنندوفی‌المثل بجای «اسئل ـ اءکل اءخذ ـ یرای » « سل ـ کل ـ خذ ـ یری » میگویند ، ویابصدای الف یا واو یا یاء ادا می کنند وبجای «رأس بؤس ـ ذئب » « راس ـ بوس ـ ذیب » میگویند ، ویابین بین یعنی‌بصدایی میان همزه والف یامیان همزه وواو یامیان همزه ویاء ادا میکنند .

نظام‌الدین حسن‌بن محمد قمی نیشابوری معروف بنظام اعرج‌درشرح شافیه‌ی ابن‌حاجب (ابوعمرو عثمان بن عمر متوفی در سال ٦٤٦) میگوید : « همزه چون از بیخابیخ حلق گفته میشود وآوازش بآواز تهوع کننده مشابهت دارد تلفظ بدان بر گوینده سنگین ودشوار میآید و قومی از عرب آنرا بتخفیف ادا می کنند وایشان بیشتر اهل حجاز ومخصوصاً قریشند . » واز حضرت علی علیه السلام روایت شده است که «قرآن بزبان قریش نازل‌شده وقریش بهمزه تلفظ نمیکنند واگرجبرئیل همزه را ازآسمان برپیغمبر نازل نکرده بود ما تلفظ نمیکردیم » تا اینجا سخن نظام تمام‌شد ، و در مآخذ دیگر از خود پیغمبر ص روایت شده است که باصحاب فرمود قرآن را بعربیت بیاموزید و در خواندنش از تلفظ بهمزه خودداری کنید ، واز ابوالاسود نقل کرده‌اند که اعرابیی پیغمبرص را آواز داد وگفت یانبیءَالله پیغمبر فرمودمن نبیُ‌الله‌نیستم نبی اللهم .

مختصر اینکه همزه درعربی هم در اول وهم درحشو وهم درآخر کلمات واقع میشود و با وجود این فصحای عرب ازتلفظ بدان جز در اول کلمه خودداری دارند ، اما درفارسی همزه جز در ابتدای کلمات یافته نمیشود ، لیکن نویسندگان فارسی این‌حرف‌را بتقلید ازخط عربی‌دراواسط واواخر الفاظ فارسی‌وارد وتلفظ بدانرا برخوانندگان خط خود تحمیل کرده‌اند .

رسم علامت همزه (ء) دردوقسم ازکلمات فارسی رواج‌وشیوعی عظیم یافته وبقسمی‌معمول ومصطلح شده است که بعضی رسم‌آنرا از قواعد مسلم خط وزبان فارسی پنداشته وبرای آن حدود و شروطی هم وضع کرده‌اند ، یکی درکلمات منتهی بهاءِ ملین ازقبیل خانه ونامه وخواجه وبنده در ترکیباتی از قبیل خانهٔتو و نامهٔ من و خواجهٔ بیندهٔ گفت ، و دیگر درکلمات منتهی بحرف مد از قبیل دانا وبینا ونیکو و آهو در ترکیباتی از قبیل دانائی آهوئی دید ـ اگر بینائی نیکوئی کن ، و برخی از نویسندگان کلمات « پاییز وآیین و بینابیم و داناییم » و نظایر آنرا بر کلمات مذکور قیاس کرده‌اند و « پائیز و آئین و بینائیم و دانائیم » مینویسند .

رسم این همزه که دراصل همزه نبوده وبتصرف کاتبان بی‌اطلاع یابی‌فکر بصورت همزه درآمده‌است تلفظ بهمزه در وسط کلمات هم رایج ومعمول وخوانندگان‌را بدان معتاد ومأنوس ساخته وامروز اشخاصی‌را می‌بینیم که درخواندن کلمات یاد شده لهجهٔ شیرین فطری و مادری را فراموش وحرفی را که باید بصدای یاءِ تلفظ شود بصدای همزه کـه بگفتهٔ نظام اعرج بآواز تهوع کننده شبیه است تلفظ می کنند، و امر بر بعضی چنان مشتبه شده است که این تلفظ تحمیل شده‌راتلفظ فطری وعادی پنداشته ودر اثبات همزه بودن وبصدای همزه ادا شدنش پافشاری واصرار غریبی بخرج میدهند، درصورتی که اگر بمحاورات عامهٔ مردم بدقت گوش دهند بخوبی ملتفت میشوند کـه عامهٔ فارسی زبانان این‌ها را بآواز یاءِ تلفظ میکنند و خانه‌ی من و خانه‌یی خریدم میگویند وحتی خود این اشخاص هم در گفتگوی روزانه که اغلب بطور فطری وطبیعی‌است خانه‌ی تو ونامه‌یی نوشتم میگویند، عجب اینکه بعضی از نویسندگان هم که خواستند رسم این همزه را موقوف و متروك دارند وبخیال خود یکی ازنقایص املای فارسی را رفع کنند بجای آن رسم‌الف ویا را معمول داشتند وخانه‌ای ونامه‌ای وامثال آن نوشتند وباختیاراین‌رسم‌الخط لزوم تلفظ همزه‌رامسجل کردند، زیرا الف‌خانه‌ای ونامه‌ای وامثال آنرا هیچکس جز بصدای همزه تلفظ نخواهد کرد.

حال ببینیم این همزه یاهمزه‌نماازکجا وبچه ترتیب داخل‌رسم‌الخط فارسی‌شده‌است؟ فارسی‌نویسان قدیم یعنی سدهٔ چهارم و پنجم هجری کـه هم با اطلاع و هم بدرست نویسی مقید بودند در پهلوی هـاءِ بیان حرکت درحال وصف واضافه یائی کوچك و بی نقطه (خانه‌ی من ـ نامه‌ی شریف) و در اتصال بیاءِ نکره و وحدت وخطاب ونسبت «یی» کوچك وبی نقطه (خانه‌یی خریدم ـ نامه‌یی خواندم) رسم میکردند، پس‌از چندی این‌دوحرف را که جز دوعلامت برای نشان دادن طرز تلفظ نبود اندکی بالاتر ودرجلو هاءِ نوشتند. رفته رفته کاتبان بی‌اطلاع این دوحرف یاءعلامت کوچك‌را بسبب مشابهتی که بهمزه داشت همزه پنداشتند و در کتابت بصورت همزه درآوردند وجای آنرا هم تغییر دادند ودرست دربالای هاء نوشتند. واماکلمات بینایی ونکویی ونظایرآن، کاتبان قدیم یاءِ اول این حروف را که بضرورت بآخر کلمه الحاق شده است بی نقطه می نوشتند وبرخی بکلی نمی نوشتند وبرای‌اینکه تلفظش محفوظ ومعلوم باشد دربالای آن یابجای آن دربالا، یائی کوچك وبی‌نقطه رسم میکردند واین یاءِهم بتصرف کاتبان وناسخان بعد بصورت همزه درآمد، و رفته رفته‌کار بیسوادی وآزادی دررسم خط فارسی بالاگرفت وکلمات پاییز وآیین وامثال آن‌هم بقیاس برکلمات دانایی وبینایی وامثال آن باعلامت همزه نوشته شد، ودرعصر اخیر لفظ «موبد» را هم بقیاس بر مؤمن عربی «مؤبد» نوشتند وهنوزهم برخی مینویسند. عجبتر ازهمه اینکه دربعضی‌از کتابهای فارسی که با حفظ رسم الخط واملاچاپ شده است بتر کیباتی ازقبیل گرماءِ گرم ولشکرهاءِ گران برمیخوریم وتعجب میکنیم کـه چگونه وبچه جهت بجای یاءِ مکسور همزه نوشته شده است، لیکن پس از مراجعه باملا و رسم کتابت برخی از کتابهای قدیم ملتفت میشویم که این همزه هم یائی بوده که بعلامت اینکه ازاصل کلمه نیست وبرای‌اضافه یا وصف بآخر کلمه افزوده شده است کوچك وبی‌نقطه مینوشته‌اند، وآنراهم کاتبان وناسخان بی‌اطلاع بسبب مشابهتی که بهمزه داشته است بصورت همزه درآورده‌اند. مختصر اینکه گروهی کاتب وناسخ بیسواد یابی‌فکر دست بهم داده علامت همزه‌را دررسم‌الخط‌کلمات فارسی وارد وتلفظ بدانرا در وسط و آخر کلمات بر فارسی خوانها تحمیل کرده‌اند، و از اصلاحات املا کـه نهایت لزوم دارد نوشتن این حـرف بصورتی حاکی از تلفظ صحیح است و برای این مقصود قواعـد ذیل را که از مطالعهٔ رسم الخط های مختلف استنباط شده است پیشنهاد میکنم.

قاعدهٔ (۱) در زبان فارسی اسم مضاف یا موصوف را که پیش از مضاف الیه یا صفت واقـع شده باشد در صورتی که صحیح یعنی منتهی بحرف آوازپذیر باشد حرف آخرش را کسره میدهند مانند «در خانه، دربزرگ، شاگرد دبستان، شاگرد زیرك، پادشاه ایران، پادشاه دادگر».

ودر صورتیکه معتل یعنی منتهی بحرف آواز باشد چون حرف آواز را بآواز دیگر (کسره در اینجا) نمیتوان تلفظ کرد قاعدهٔ ذیل را معمول میدارند:

اگر حرف آواز الف یاواو ممدود یا هاءِ ملیّن باشد یائی بآن ملحق و آن یاء را بعوض آخر کلمه مکسور میکنند مانند خدای جهان ، دریای بزرگ ، آهوی ختن ، ابروی باریك ، خانهٔ من ، پروانهٔ زیبا ، و در شعر گاهی کسرهٔ یاء بعد از هاءِ ملیّن بطور صریح تلفظ نمیشود لیکن یاءِ را باید رسم کرد مانند عقدهٔ سخت است بر کیسهٔ تهی .

یائی که در اینحال بآخر این کلمات ملحق میشود دررسم الخط صحیح قدیم کوچك و بی نقطه نوشته میشد تا معلوم شود که از اصل کلمه نیست وبضرورت بآخر کلمه ملحق شده است ، لیکن بسبب مشابهتی که بهمزه داشت رفته رفته بتصرف کاتبان و ناسخان بی اطلاع بصورت همزه درآمد ، و همزه‌یی که در برخی از رسم الخط ها درترکیبات : خداءِ جهان ، دریاءِ بزرگ ، گرماءِ تابستان، لشکرهاء گران ونظائر آن مشاهده میکنیم ، وهمچنین همزه‌یی که در بالای هاء ملین در حال اضافه و وصف رسم میکنند (خانهٔ من ، پروانهٔ زیبا) ازاینجا پیدا شده است . رسم همزه در کلمات منتهی بالف وواو ممدود در این زمان متروك و موقوف است و بجایش همان یاء را که مطابق با تلفظ است مینویسند ، لیکن رسم همزه در بالای هاء رایج ومعمول مانده و بنابآنچه گفته شد باید موقوف ومتروك گردد وبجای آن هم یاء مینویسند (خانه‌ی من ، خواجه‌ی بزرگ) تا هم قاعده مطرد و هم مکتوب مطابق ملفوظ باشد ، و این رسم الخط که پیشنهاد میشود وقتی معمول بوده ورسم تازه ومخترعی نیست(۱) .

واما اگر حرف آواز یاء ممدود یا واو ملین یایاء ملین باشد همان یاء و واو را کسره میدهند بدین معنی که آن دو را بدل بحرف آواز پذیر وبکسره تلفظ میکنند مانند : ماهیِ‌شور، خسروِ ایران ، میِ تلخ ، واینکه برخی خسروی ایران وجلوی اسب مینویسند غلط است .

قاعدهٔ (۲) کلمه‌یی که یاءِ نکره یاوحدت یا نسبت یاخطاب یاياءِ مصدری بدان متصل شود درصورتی که صحیح باشد حرف آخرش را بآواز همان یاء که ممدود است تلفظ میکنند ودر کتابت هم متصل بهمان یاء مینویسند مانند : راهی‌جستم ، اسبی‌خریدم ، جام کرمانی ، توبزرگی ، سیاهی‌وسفیدی ، ودرصورتیکه معتل باشد پس اگرمنتهی بالف باشد یائی میان آن ومیان یاء الحاقی فاصله میآورند مانند: دانایی که بانادان ستیزد، کتاب زیبایی خریدم ، این جانور دریایی است ، تو در منزل مایی ، دانایی توانایی است ، و اگر منتهی بواو ممدود باشد درصورتی که اصلش بیاء باشد باز هم یائی فاصله میآورند مانند « ناجویی و خوشخویی » و درصورتی که اصلش بیاء نباشد خود واو را بدل بحرف آواز پذیر وبا یاء الحاقی تلفظ میکنند و « هندوی و جادوی » میگویند و فاصله آوردن یاء در « هندویی و جادویی » گفتن نیز جایز است و اگر منتهی بیاءِ ممدود یا یاءِ ملین باشد همان یاء را بدل بحرف آواز پذیر و با یاءِ الحاقی تلفظ میکنند و در کتابت بصورت دندانه‌یی (مرکز) کوچك بیاءِ الحاقی میچسبانند « صوفیی ، نیی » . و اگر منتهی بواو ملین باشد واو را بدل بحرف آواز پذیر وبا یاءِ الحاقی تلفظ میکنند و خسروی و پهلوی وتوی و مسکوی میگویند . واگرمنتهی بهاءِ ملین باشد دراتصال بیاء مصدری گافی ودراتصال بسایر یاءها یائی فاصله میآورند ودرموردی که گاف فاصله میشود هاء ملین در کتابت حذف میکنند لیکن درتلفظ بحال خود باقیست مانند: نان‌خانگی، رسم مردانگی ، خانه‌یی خریدم ، تو مرا خواجه‌یی ، فلان مکه‌یی است ، و اگر منتهی بواو بیان ضمه باشد (تو ودو) هم یاء فاصله میآورند و تویی ودویی میگویند ومینویسند ، و توی و دوی بدون یاء جز درشعر نیامده است چنانکه مولوی فرماید :

گفت هریك را بدین عیسوی نایب حق و خلیفهٔ من توی

وبرخی از مؤلفان نظر بدین بیت ونظایرش فاصله آوردن یاء را ناروا شمرده اند ، لیکن اهل زبان تویی ودویی میگویند واین درلزوم آوردن یاء وحمل ترك آن برضرورت شعری‌است . نویسندگان بی اطلاع قدیم که بدرست نویسی مقید بودند درکلماتی که بسبب تصرف مذکور (یی) درآخرشان پیدا میشود ازقبیل :

---

(۱) شکل همزه (ء) دربن‌مورد مخفف «ی» است وبرای سهولت آنرا بکار برده‌اند وچند قرن‌است که استعمال آن معمولست ، و لزومی برای بازگشت باصل متروك نیست . رجوع به «اضافه» تألیف م . معین ج ۱ ص ۲۶-۲۷ شود .

زیبایی ، دریایی ، تو در خانهٔ مایی ، دانایی ، توانایی، صوفیی ، قاضیی ، نیی، خانه‌یی ، خواجه یی ، مکه‌یی ، تویی ، دویی ، یی را بی نقطه در آخر کلمه مینوشتند وبالای یاء اول یائی کوچك رسم میکردند که تلفظ آنرا نشان دهد این یاء کوچك راکه شبیه به همزه بوده نویسندگان بعد بشرحی که در قاعدهٔ اول گفته شد بصورت همزهٔ حقیقی نوشتند (دانائی ، توانائی و غیره) و در کلمات منتهی بهاء ملیّن « یی » را از کتابت انداخته و همزه را در بالای هاء رسم کردند (خانهٔ ، خواجهٔ ، مکهٔ) واین شیوه ورسم تا بامروز معمول ومتداول مانده و نوشته های فارسی از آن پر است . خوانندگان دراینگونه کلمات حرفی راکه در تکلم و در قرائت بطورطبیعی یاءِ است بصورت همزه می‌بینند ودرتلفظ صحیح آن مردد ومتحیر میمانند .آموزگاران هم در تعلیم این حرف یا علامت دوچاراشکالند وباید نوآموزرا مجبور کنند که همزه را یا تلفظ کند یا آنچه که در لهجهٔ طبیعی ومحاورات همگان یاء است در کتاب الفباء و قرائت بصدای همزه بشناسد و ادا کند، و این هردو از نظر روان شناسی بحال نوآموز مضر و از نظر تعلیم مایهٔ دشواری کار و پریشانی افکار است، و بنا بدانچه در اینجا و در قاعدهٔ اول باختصار و در مقدمهٔ قواعد بتفصیل گفتیم مقتضی بلکه لازم است، رسم این همزه متروك وبجایش در همه‌جا درآخر کلمه «یی»نوشته شود تا کتابت با تلفظی که نمونه‌یی‌ازفصاحت فارسی و یکی از مزایای آن نسبت بعربی وازعلایم هند واروپایی بودن اصل این زبان است مطابق باشد.

قاعدهٔ (۳) ـ درنوشتن «است» که فعل رابط ومخصوص مفرد غایب‌است دستورذیل را باید پیروی کرد :

هرگاه کلمهٔ پیش‌از «است» منتهی بحرف پیوند پذیر (بجزهاء ویاء ملین که حکمش می‌آید) باشد بدو وجه نوشته میشود. یکی‌اینکه همزهٔ «است» راکه بصورت الف مینویسندباقی گذارند وآنرا جدا ازکلمهٔ پیش نویسند مانند شب‌است، هیچ است، خوش‌است، اندك است، آگاه‌است ، بازی‌است، دیگراینکه همزه را درخط بیندازند و«ست»را بکلمهٔ پیش بچسپانند مانندشبست ، هیچست ، خوشست ، اندکست ،آگاهست، بازیست . ودر انتخاب هریك از این دو وجه اصل احترازازالتباس را باید رعایت کرد ، و بطورکلی جدا نوشتن «است» بهتر است زیرا کمتر مایهٔ اشتباه میشود . وهرگاه کلمهٔ پیش از «است» منتهی بحرف پیوند ناپذیر(بجزالف و واو ممدود وواو بیان ضمه که حکمش می‌آید) باشد اثبات همزهٔ«است» برخلاف معمول برخی‌ازکاتبان قدیم لازم است مانند بداست ،کاغذ است ، برادراست ، سبزاست ،کژاست ، خسرواست .

اما اگر کلمه منتهی بهاء ملین باشد (بجز که و چه و نه که حکم خاص دارد) باید « است » را جدا ازکلمه وباثبات همزه نویسند مانند : خانه است ، گرفته‌است[1] . ودر« که وچه‌ونه» هاء ملین را بدل بیاء و همزهٔ « است» را حذف میکنند و « کی وچی‌ونی» را بسین و تاء رابط میچسبانند مانند کیست ، چیست ، نیست ، و اگر منتهی بیاء ملین یا واوبیان ضمه (بجز کلمهٔ تو) باشد اثبات همزه لازم است مانند می است ، نی است ، دو است ، واما «تو» در اتصال به «است» بدوطریق نوشته میشود : یکی اینکه واو بیان ضمه را از آخر آن وهمزه را از اول «است» می‌اندازند و« ست» را بتاءِ ضمیر میچسبانند(تست) و دیگراینکه هردو حرف را باقی میگذارند و«تواست» مینویسند وبهتراینست که درنوشتن بدین دووجه پیروی ازتلفظ شود[2].

و « ست » را در صورت امکان چسبیده بفعل مینوشتند بدین صورت : رفتست ،گفتست ، آمدست ، و این رسم اخیر متروك شده و چون در بعض موارد سبب اشتباه کلمات میشود متروك شدنش بجا و بموقع بوده است .

۲ ـ یعنی درآنجا که بروزن گست تلفظ میشود بوجه دوم وآنجا که بروزن‌چست تلفظ میشود بوجه اول نویسند .

و اگر منتهی بالف ممدود باشد نوشتن و ننوشتن همزهٔ «است» هردو جایز است مانند « خدا است خداست ـ دانا است ، داناست» وننوشتن همزه جز درموردی‌که سبب اشتباه شود بهتراست واگر منتهی بواو

---

۱ ـ نویسندگان قدیم ماضی نقلی مفرد غایب راکه منتهی بهاء ملین ورابطش«است» است ،گاهی بقاعدهٔ مذکورمینوشتند وگاهی همزهٔ اول «است» وهاء آخر فعل را در کتابت اسقاط میکردند .

۲ ـ مگر در مورد اشتباه مانند « ماست » که اگر « ماست » بنویسند بماست خوردنی مشتبه میشود .

ممدود باشد نیز هردو وجه جایزاست مانند نیکواست و نیکوست، ونذوشتن همزه جزدرمورد اشتباه والتباس[1] ودرشعر گاهی برای‌درست‌آوردن وزن واو ممدود را بدل بحرف آوازپذیر میکنندوفتحهٔ همزهٔ «است» را بدان میدهند و برقیاس شب است و روزاست تلفظ میکنند، ودر اینصورت اثبات همزه واجب‌است.

واما خواندن کلمات با «است» قاعده‌اش بطور کلی اینست که فتحهٔ همزهٔ «است» را بحرف آخر کلمهٔ پیش بدهند و همزه را خواه نوشته بشود یا نشود تلفظ نکنند، و چند مورد از این قاعده مستثنی است یکی در کلمات منتهی بالف که همزهٔ «است» را بی آنکه حرکتش بماقبل داده شود از تلفظ ساقط میکنند: (داناست، خداست)، دیگر در کلمات منتهی بواو یا یاءِ محدود که در نثر چون کلمات منتهی بالف تلفظ میشود (قاضی است، قاضیست - نیکواست، نیکوست) و در شعر گاهی فتحهٔ همزه را بواو یا یاء میدهند و در واقع واو و یاء راکه حرف‌آواز است بحرف‌آواز پذیر مبدل و مفتوح میسازند و قاضی‌است و نیکواست میگویند.

دیگر در کلمات منتهی بهاءِ ملین و واو بیان ضمه که دو وجه معمول است: یکی‌اینکه خودهمزه را بین بین (۲) تلفظ میکنند. و دیگر اینکه آنرا بدون نقل فتحه از تلفظ میاندازند و این بیشتر در شعر می‌آید مانند اشك دیده‌است ازفراق توروان، این صیددست وپا زده درخون حسین تست.

(تبصره) در نوشتن و ننوشتن همزهٔ «است» در مواردی که هر دو وجه جایز است رعایت اصل احتراز ازالتباس پسندیده وبلکه لازم‌است. مثلاکلمهٔ«جائی» اگر بدینگونه«جائی‌است»بنویسیم بهتراست، چه اگر بحذف همزه بنویسیم با «جا نیست» بمعنی محل نیست مشتبه میشود.

قاعدهٔ (٤) - اند و ای و اید و ام و ایم را که ضمایر یا افعال رابط و برای جمع غایب مفرد و جمع مخاطب و متکلمند بدینگونه بآخر کلمات ملحق کنند که هرگاه کلمه منتهی بحرف پیوند پذیر (بجز هاء ملین) باشد حرکت همزهٔ رابط را بحرف آخر کلمه دهند و همزه را در تلفظ و خط بیندازند و رابط را بکلمه بچسبانند مانند ما را همدمند، تو شادمانی، شما حق را طالبید، من اورا همبازیم، ما دوست ویم، و اگر حرف پیوند پذیرهاء ملین باشد رابط را جدا از کلمه نویسند و همزهٔ آنرا در آنجا که مفتوح است (اند، ام) بشکل الف نویسند و بین بین تلفظ کنند[2] مانند فرزانه‌اند، افتاده‌ام، و درآنجا که مکسور است (ای - اید - ایم)، بیا بدل کنند هم در کتابت و هم در تلفظ مانند بیگانه‌یی، دیوانه‌یید، درخانه‌ییم ودر«که و چه و نه» بهتر اینست که هاء ملین را از آخر کلمه حذف و همزهٔ رابط را بدل بیاء و در کتابت بآخر کلمه متصل کنند و «کیند و چیند و نیند، کیی و چیی ونیی، کیید و چیید و نیید، کیم و چیم و نیم، کییم و چییم و نییم» نویسند و خوانند، و در این مورد غالباً رابط را بصورت اصلی استعمال میکنند و کیستند و چیستند و نیستند... تا آخر میگویند و مینویسند (بقاعدهٔ ٥ رجوع کنید) و هرگاه کلمه منتهی بحرف پیوند ناپذیر باشد اگر آن حرف دال یا ذال یا راء یا زاءِ یاژی یا واو ملین باشد همزهٔ رابط را بعد از نقل حرکت حذف و رابط را در دنبال کلمه نویسند مانند: ایشان آزادند، تو مرا ملاذی، ما را برادرید، بدانش سرفرازم، از اهل این دژم، ماحق را پیرویم. و اگر الف باشد همزهٔ رابط را هم در لفظ و هم در خط بدل بیا کنند مانند دانایند، توانایی، زیبایید، شکیبایم، بندهٔ خداییم، و رسم همزه در بالای یاءِ توانایی، و زیبایید و بنده خداییم و نظائر آن که امروز معمول است باید متروك شود تا هم رعایت اصل مطابقت شده وهم قاعده مطرد باشد. واگرواو باشد پس اگر ممدود باشد همزهٔ رابط را چون هنگام اتصال بالف بدل بیا کنند مانند نیکویند، بی‌آهویی، خوشخویید، با آبروییم، درگفتگوییم، و رسم همزه در بالای یاء بی آهویی و خوشخویید، و در گفتگوییم و نظایر آن باید متروك گردد، اگر ملین باشد برای ممتاز بودن از واو ممدود برقیاس اتصال بدال و ذال و راء و ژی نویسند: رهروند، سخن‌شنوی، خسروید، تراپیروم، درتك ودویم، واگر بیان ضمه باشد حکمش حکم هاء ملین است مانند طرفدار شما دواند، ارادتمند تواَم، دوست من تویی، یار من شما دویید، ما یار هر دوییم،

---

۱ - مورد اشتباه مانند «درتك وپواست» که اگر «پوست» بنویسند بپوست بمعنی جلد ملتبس میشود.

۲ - یعنی باآوازی میان فتحه وهمزه.

قاعدهٔ (۵) ـ فعلهای رابط که در قاعدهٔ پیش یاد شد هر گاه بصورت کامل استند ، استی ، استید ، استم ، استیم ، استعمال شود ، در اتصال بکلمات (بجز آنچه یاد خواهد شد) حرکت همزه‌شان بحرف آخر کلمه نقل و خود همزه در خط و لفظ ، ساقط میشود و رابط را متصل بکلمه (درصورت امکان(۱) مینویسند ، مانند اهل دلستند ، باهنرستی ، خسروستید ، دوست ویستم ، مردرهستیم) . وازاین قاعده کلمات ذیل مستثنی است :

(اول) کلمات منتهی بهاءِ ملین (بجزکه و چه و نه) یا واو بیان ضمه که همزهٔ رابط را در اتصال بدینگونه کلمات مینویسند و در تلفظ بین بین(۲) ادا میکنند مانند در خانه استند ، یار هردواستی ، فرزانه استید ، دوست تواستم ، بیگانه استیم ، و اما (که و چه ونه) حکمشان دراتصال باین روابط همان حکم اتصال به«است»است ، مانند کیستند ، چیستی ، نیستید ، کیستم ، چیستم ، نیستم .

(دوم) کلمات منتهی بالف که همزهٔ رابط دراتصال آنها بی آنکه حرکتش نقل شود هم در خط و هم درلفظ حذف میشود ، مانند داناستند ، بیناستی ، تواناستید ، شکیباستم ، بی‌پرواستیم .

(سوم) کلمات منتهی بواو ممدود که حکمش چون حکم کلمات منتهی بالف‌است، مانند نیکوستند ، خوشخوستی ، با آبروستند ، دوست اوستم ، در جستجوستیم ، جزاینکه در مقام ضرورت شعری نقل حرکت همزه هم جایز است ، مانند غلام آن دو زلف هندوستم .

(چهارم) کلمات منتهی بیاء ممدود که همزهٔ رابط در اتصال بانها نوشته نمیشود لیکن در تلفظ نقل کردن و نقل نکردن حرکت همزه هر دو جایز است مانند قاضیستم تا زمن راضیستی .

(تنبیه) استعمال روابط پنجگانه بصورت کامل جز در شعر معمول نیست و در شعر هم برخی از ترکیبات یاد شده جز بندرت استعمال نشده است و طرز کتابت آنها برای تکمیل قاعده یاد شد .

قاعدهٔ (٦) ـ در نوشتن کلمات با ضمیر متصل (ش ، ت ، م ، شان ، تان ، مان) هرگاه کلمه منتهی بحرف پیوند پذیرباشد چسبیده بضمیرنوشته میشود مانند اسبش ، اسبتان ، گفتت ، گفتتان ، نگاهم ، نگاهمان ، مگر درصورتیکه حرف پیوند پذیر هاءِ ملین باشد که جدا ازضمیرنوشته میشود و در سه ضمیر مفرد میان آن و ضمیرهمزهٔ بصورت الف فاصله میآورند مانند خانه اش ، شانه‌ات ، نامه‌ام ، و این همزه بین بین تلفظ میشود . ودرشعرگاهی هم همزه وهم هاء ملین را در تلفظ حذف میکنند مانند«بنده‌ات» دراین مصراع :«توشهنشاهی کمین بندت منم» که«بندت»تلفظمیشود ، ودرسه ضمیرجمع فاصله‌یی نمیآورند وبنده‌شان، خانه‌تان ، شانه‌مان مینویسند . و در « که و چه» وجه دیگر هم جایز ودر شعر مخصوصاً معمول و رایج است ، وآن چنانست که در اتصال بسه ضمیر مفرد هاء ملین را از آخر « که و چه » میاندازند و «ك» و «چ» را بی‌هیچ فاصله متصل بضمیر مینویسند بدین‌شکل : کش ، کت ، کم ، چش ، چت ، چم ، و دراتصال بسه ضمیر جمع گاهی چنین کنند و کشان ، کتان ، کمان ، چشان ، چتان ، چمان ، نویسند و گاهی بر قیاس دیگر که‌شان ، که‌تان ، که مان ، چه‌شان ، چه‌تان ، چه‌مان نویسند ، و وجه دوم بهتر و از التباس دورتر است .

و هر گاه کلمه منتهی بحرف پیوند ناپذیر باشد ، پس اگر آن حرف « دال یا ذال و راء یا زاء یا ژی یا واو ملین » باشد آنرا جدا از ضمیر و بی هیچ فاصله نویسند مانند : دیدش ، کاغذشان ، برادرت ، هم‌رازتان ، خط کژم ، جامهٔ نومان و اگر الف یا واو ممدود باشد هم بطرز مذکور نوشته میشود مانند خداش ، نیکوشان ، فردات ، آبروتان ، پام ، روتان ، و هم جایز است که یائی میان حرف آخر کلمه و ضمیر فاصله آورند و خدایش ، نیکویشان ، فردایت ،آبرویتان ، پایم ، رویتان نویسند وتلفظ کنند ، واستعمال وجه دوم مخصوصاً درنثر اولی و اشهراست .واگر واو بیان ضمه باشد درسه ضمیرمفرد همزه‌یی بصورت الف فاصله‌آورند وآنرا بین بین تلفظ کنند مانند : بدست تواش سپردم ؛ هردواَت گفتند ، بدست توام داده‌اند ، و در سه ضمیر جمع فاصله‌یی نیاورند مانند : هردوشان صادقند ، هردوتان نادانید ، هردومان‌آمده بودیم .

همزه در آغاز کلمات

مأنوس نبودن فارسی زبانان بتلفظ همزه تاحدی است که همزهٔ واقع در اول کلمات هم بصدای حقیقتش که چون آواز تهوع کننده است ادا نمیکنند و با آن همان معامله را میکنند که فصحای‌عرب با

---

(۱) عدم امکان در وقتی است که حرف آخر کلمه پیوند ناپذیر (مفصول) باشد مانند برادرستند ، سرفرازستی ، آزادستیم .
(۲) مابین فتحه و همزه .

همزهٔ واقع در آخر یا حشو کلمات ، یعنی آنرا تخفیف میدهند بدین ترتیب که اگر در ابتدای سخن یا بعد از الف یا بعد از هاء ملین یا بعد از واو بیان ضمه باشد آنرا بین بین ادا می کنند مانند : امشب میروم ، از خدا میطلبم ، اشتر میچرد ، امسال ، همه از خدا ، دو اشتر دارم ، و اگر در میان سخن و بعد ازغیرالف و هاء ملین و واو بیان ضمه باشد حرکتش را بحرف آخر کلمه پیش میدهند و خودش را گاهی در تلفظ تنها و گاهی هم در لفظ و هم درخط حذف میکنند مانند درافتادن ، برف انبار ، یك امشب ، و مانند : کز ، کو (مخفف که از ، که او) ، و در بعضی موارد بدل بحرف دیگرش مانند : بدان جهت ، بدیشان گفت ، بدو بگوئید ، و از این تخفیف همزه قاعدهٔ ذیل و بعض قواعد دیگر بدست میآید .

قاعدهٔ (۷) ـ فعلی که بهمزه آغاز شده است هرگاه در اولش باء زینت و تأکید یا میم و یانون نهی یا نفی درآید همزه‌اش اگر مضموم یا مفتوح باشد بدل بیا میشود و بیفتد و میندیش و نینداخت و نظایر آن مینویسند و تلفظ میکنند ، و جمع میان یا و الف در کتابت جایز نیست و بیافتد و میاندیش و نیانداخت نباید نوشت . و اگر مکسور باشد آنرا بر حال خود میگذارند و بایست و مایست و نایستاد مینویسند و همزه را بین بین تلفظ میکنند .

قاعدهٔ (۸) ـ فارسی زبانان در کلمات مرکب درصورتیکه کلمهٔ دوم بهمزه آغاز شده باشد حرکت همزهٔ آنرا بحرف آخر کلمهٔ اول نقل و خود همزه را در تلفظ ساقط میکنند چنانکه در تلفظ مرد افکن وتیرانداز و در افتادن و نظایر اینها مشهود میشود ، و در شعر برعایت وزن با همزهٔ که در ابتدای کلمات مفرد است نیز غالباً همین معامله میشود و فی‌المثل بجای در آغوش ، یك امشب ، رفت ، اشتر ، درآغوش ، یك امشب ، رفت شتر میگویند و کاتبان « که » را که موصول و رابط است وقتی که در شعر پیش از کلمهٔ مبدو به‌همزه واقع شود با حذف هاءِ ملینه متصل بآن کلمه مینویسند مانند کانبیا (بجای که انبیا) در این مصراع : آن سببها کانبیا را رهبر است . بالجمله همزه را در اینگونه موارد با اینکه تلفظ نمیشود از کتابت ساقط نباید کرد زیرا اسقاطش در بعض موارد سبب التباس کلمات میشود ، و بنا باین نظر همزهٔ « او ، ایشان ، این ، اینان » را بعد از کلمات « در ، بر ، از ، اندر » از کتابت نباید انداخت ، و برخلاف آنچه برخی از کاتبان معمول داشته و میدارند « در او ، بر او ، از او ، از ایشان ، اندر این ، ازاینان » باید نوشت نه درو ، برو ، ازو ، ازیشان ، اندرین ، ازینان » و در اختیار این املا اصل عدم التباس که دراین مورد تقدم داردرعایت شده است نه اصل تطابق مکتوب و ملفوظ .

قاعدهٔ (۹) ـ کز ، ـ نز ، وز ، ور مخفف (که از ، نه از ، واز ، واگر) جز در شعر نمیآید و باید بدون الف که نمایندهٔ همزه است نوشته شود تا بکلمات « کاز ـ ناز ـ واز ـ وار » مشتبه نشود ، لیکن مخفف که این ، از این را بااثبات الف (کاین ، ازین) باید نوشت تا به « کین » بمعنی حقد و « زین » به معنی سرج مشتبه نگردد .

قاعدهٔ (۱۰) ـ همزه و الف را اگر در یك کلمه با هم جمع شود بشکل یك الف مینویسند وبالایش علامت مد میگذارند مانند : آمد ، مآب ، لآلی ، آشتی واگرهمزه بسبب اتصال بکلمهٔ پیش (بقاعدهٔ ۸ رجوع شود) تلفظ نشود رسم علامت مد دربالای آن روانیست ، پس کلمات‌سیلاب ، وبدان سبب ، وپیش‌آمد ومانند آن را بدون مد باید نوشت ، و براین قیاس الف و همزهٔ « آدمی » در این مصراع : من آدمی بجمالت ندیدم و نشنیدم .

همزه در کلمات عربی مستعمل در فارسی

مطابق آنچه در مقدمهٔ قواعد بعرض رسید ، میتوانیم همزهٔ واقع در اواسط و اواخر کلمات را هم یکی از حروف مخصوص بعربی محسوب داریم و برهشت حرفی که گفته اند در فارسی نمیآید یك حرف علاوه کنیم وچنانکه از وجود حاء وعین وضاد و ظاء فی‌المثل بعربی بودن کلمه پی میبریم هر کلمه را هم که حرف آخر یا یکی از حروف میانهٔ آن ، همزه باشد حکم بعربی بودنش کنیم . فارسی زبانان که لهجهٔ فطری یاعادیشان مقتضی تلفظ بهمزه نیست همزهٔ واقع در کلمات عربی را هم تا ممکن است تخفیف میدهند

واین تخفیف نسبت بنوشتن همزهٔ کلمات مأخوذ ازعربی ایجاب املاورسم الخطی کرده است که با املا و رسم الخط عربی مختصر تفاوتی دارد ، وطرز کتابت این همزه در فارسی درضمن چند قاعده بیان میشود .

قاعدهٔ (۱۱) ـ در کلمات عربی که درفارسی استعمال میشود ، کلماتی رامیبابیم که بعداز فاء یاعین[1] آنها الفی زایدوپس از آن همزهٔ مکسور است ، مانند سائل ، قائل ، فوائد ، مسائل . در عرب آنها که لهجهٔ فصیح دارند این همزه را تخفیف میدهند وبطوریکه علمای صرف تصریح کرده اند تخفیف آن بطریق بین بین یاتسهیل است که همزه را بصدایی مابین همزه ویا تلفظ میکنند ، وحتی دربعضی از نوشته‌های قدیم عربی مشاهده میشود که دراینگونه کلمات بالای دندانه یامرکزی که بعداز الف بجای همزه نوشته میشود علامت همزه و در زیر آن دو نقطه رسم کرده اند تاخواننده متوجه باشد کـه حرف را باید مابین همزه و یا تلفظ کند . اما در فارسی تاکنون برای نوشتن این قبیل کلمات قاعدهٔ مقرر و ثابتی در دست نبوده و هر کس بسلیقهٔ خود این همزه را بشکلی نوشته ومینویسند ، مثلاً بعضی « عواید و شمایل ومایل » را بیاء و مسائل وفوائد وزوائد را بهمزه و بعضی همه را بیاء و بعضی همه را بهمزه مینویسند ، وبرخی از متظاهرین بعربی دانی کاسهٔ گرمتر از آش شده در نوشتن اینگونه کلمات بهمزه اصرار وپافشاری عجیب بخرج میدهند واگر کسی بمقتضای لهجهٔ فطری « مایل یا شمایل » را فی‌المثل بیـاء بنویسد او را تخطئه میکنند و بیسواد میخوانند . در امتحانات نهائی مدارس هم مشاهده کرده ایم که در رسیدگی باوراق املا « مایل و شمایل » بیاء را فی‌المثل یك ممتحن غلط ودیگری صحیح شمرده است ، وحتی اشخاصی را دیده و می‌بینیم که برای اثبات عربی دانی خود همزهٔ این قبیل کلمات را برخلاف فطرت یا عادت غلیظ تراز آنچه در اصل عربی معمول است ادا میکنند وبنده چنین حدس میزنم که برخی از ناسخان وکاتبان بیسواد کلمات « دانایی و بینایی وفرمایيم » ونظایرآنرا برقیاس بکلمات عربی (مرائی وهوائی وثنائی ومانند آن) بهمزه نوشته‌اند وقرینه‌یی که براین حدس دارم اینست کـه درکلمات پاییز وآیین وپایین وآیینه هم بهمین اشتباه افتاده و یاء بعداز الف را بقیاس برکلمات عربی بدل بهمزه کرده اند . وبهر تقدیر برای نوشتن اینگونه کلمات عربی باید قاعده‌یی وضع وبدین وسیله اختلاف را رفع کرد .

و قاعده یی که مناسبتر مینماید اینست که همزهٔ این کلمات را اگـر اصلی (عین مهموزالعین) باشد از قبیل «سائل ومسائل » مأخوذ از «سائل» و «وائل» مأخوذ از «وأل» بصورت همزه نویسند وبین بین تلفظ کنند و کلمات عبری جبرائیل و میکائیل و نظایرآنرا هم بهمین قیاس‌نویسند ودرغیر این مورد یعنی در موردی که همزه بدل از واو یا یاء (عین معتل العین) یا بدل از حرف مدزاید باشد بصورت یـاء نویسند و بیاء تلفظ کنند مانند : مایل ، شمایل ، سایل (مأخوذ از سیلان) ، قایل ، عواید ، زواید ، مرایی ، دلایل ، رسایل وغیره ، ودر طرح این قاعده هم اصل تطابق و هم اصل رعایت اصل مراعات شده است .

قاعدهٔ (۱۲) ـ اسمهای ممدود عربی را فارسی زبانان عموماً بصورت مقصور ادا میکنند وهمزهٔ آخر آنها را بتلفظ در نمیآورند وفی‌المثل انبیا ، وزرا ، عبا ، ردا ، هوا میگویند « نه انبیاء و وزراء وعباء و رداء و هواء » و درخط هم بیشتر کاتبان پیروی از تلفظ میکنند و انبیا و وزرا و غیره مینویسند ، برخی هم برعایت اصل عربی همزه را هرچند که تلفظ نمیشود بکتابت در میاورند ، و در بسیاری از کتب فارسی قدیم که بقلم یك کاتب نوشته شده است هردوقسم کتابت دیده میشود وچنین مینماید که خود را در نوشتن ونانوشتن این همزه آزاد میدانسته اند ، وبهر تقدیر برای رفع این اختلاف باید قاعدیی وضع شود که همه پیروی کنند ، ومناسبترین قاعده که اصل تطابق مکتوب با ملفوظ واصل حفظ استقلال خط و زبان و اصل ترجیح اشهر و اصل احتراز از التباس در وضع آن منظور شده اینست که همزهٔ آخر این نوع کلمات « یعنی ممدودهای عربی » در کتابت هم حذف شود خواه همزهٔ اصلی و غیره مبدل باشد مانند : ابتدا ، ضیا ، خطا ، اجزا ، انبا ، اطفا ، امتلا ، اتکا ، استهزا ، وبا ، وخواه اصلی ومبدل باشد مانند : کسا ، ردا ، عبا ، بنا ، استعلا ، ارتشا ، انقضا ،

---

[1] ـ مراد از فاء حرف اول ومراد از عین حرف دوم از حروف اصلی کلمه است .

وخواه زاید وعلامت تأنیث باشد مانند: حمرا ، صفرا ، بیضا ، سودا ، عمیا ، صما ، یا علامت جمع مانند: اطبا ، احبا ، وزرا ، حکما ، انبیا ، ادبا ، فضلا ، انقیا ، وتنها کلماتی که از این قاعده مستثنی است نامهای برخی از حروف تهجی است که بهمزه ختم میشود (باء ـ تاء ـ ثاء ـ جاء ـ خاء ـ راء ـ زاء ـ طاء ـ ظاء ـ فاء ـ هاء ـ یاء). حذف همزهٔ آخراین چند اسم در کتابت غالباً سبب التباس کلمات میشود و باید درهر حال برحال خود گذارده شود . واما کلمات دیگر چنانکه گفته شد بدون همزه نوشته میشود و حکم آنها در حال اضافه و وصف و اتصال بیاء نکره و وحدت و خطاب و نسبت و یاء مصدری و اتصال بفعلهای رابط یا ضمیرهای متصل همان حکم کلمات منتهی بالف است بی‌هیچ تفاوت (بقواعد ۱ ـ ۲ ـ ۳ ـ ٤ ـ ٥ ـ ٦ رجوع کنید) مانند ابتدای کار ـ اشیای قیمتی ، ردایی که بر دوش داری ، قواعد املایی ، وی از اطباست یا از اطبا است ، تو از حکمایی ، ایشان پیرو انبیایند ، اگرصخرهٔ صماستی ، اطبایش جواب گفتند، انبیاش دعوت کردند ، وهکذا .

قاعدهٔ (۱۳) ـ همزهٔ کلمات عربی را که در فارسی بکار میرود بدستور ذیل باید نوشت :

همزه اگر دراول کلمه باشد خواه همزهٔ وصل باشدمانند اسم وابن یا همزهٔ قطع مانند ادب ، اذن ، بصورت الف و بدون علامت همزه (بر خلاف رسم الخط معمول در عربی) نوشته میشود خواه مضموم باشد چون امرا و اسرا یا مفتوح چون امیر و اسیر یا مکسور چون اذن و اسم ، ودر وقتیکه مفتوح و بعدش الف باشد مطابق قاعدهٔ ۱۰ علامت مدی در بالای آن رسم میکنند مانندآمر وآخذ وآنی . تلفظ این همزه چون همزهٔ ابتدای کلمات فارسی و تابع قاعدهٔ (۸) است .

و اگر در وسط کلمه وساکن باشد بصورت حرکت حرف پیش (یعنی بعداز ضمه بصورت واو و بعداز فتحه بصورت الف و بعداز کسره بصورت یاء) نوشته میشود ، وتلفظش بعداز ضمه در بعض ازکلمات از قبیل موجر وموذی وشوم چون واو ممدود و در بعضی ازقبیل مؤمن ، رؤیت ، لؤلؤ چون ضمهٔ ممتد است ، و بعداز فتحهٔ در بعضی کلمات از قبیل «تاریخ وماتم وفال» چون الف ، ودربعضی از قبیل «رأس ودأب وتفأل»[۱] چون فتحهٔ ممتد در بعضی از قبیل « رأی و کأس » بهردو وجه است و بعداز کسره در بعض کلمات از قبیل « ایذا و استیجار و استیذان » چون یاءِ ممدود و دربعضی از قبیل « ذئب وبئروظئر » چون کسرهٔ ممتداست، و چنانکه در امثله مشاهده میشود در وقتی که چون حرکت ممتد تلفظ میشود علامت همزه دربالایش رسم میکنند. واگر دروسط[۲] کلمه ومتحرك باشد بجزمواردی که یادخواهد شد بصورت حرکت خودش نوشته‌میشود یعنی اگرمتحرك بضمه یاواو ممدود باشد بصورت واو مانند «تفاؤل، رؤس، رؤف ، مشؤوم ، ومسؤول[۳]» و اگر متحرك بفتحه یاالف باشد بصورت الف مانند «توأم ، متأسف ، متأثر ، متألم ، مرأی» و اگرمتحرك بکسره یا یاء ممدود باشد بصورت یاء مانند «ائمه ، رئیس ، مرئی» و درهرسه حالت بطور بین‌بین ادا میشود و دربالایش علامت همزه میگذارند جز درکلماتی از قبیل «مایل و شمایل و زواید و فواید » که مطابق قاعدهٔ ۱۱ نوشته و تلفظ میشود و جز در وقتی که بصدای الف باشد که مطابق قاعدهٔ ۱۰ علامت مد در بالای آن رسم میشود مانند «لآلی ، مآب ، شآمت ، سآمت» و اما مواردی که ازاین قاعده تخلف میشود پنج است : «اول» وقتی‌که همزه میان الف و تاء زاید باشد که با وجود مفتوح بودن بصورت یاء با علامت همزه نوشته میشود و این رسم‌الخط خاص فارسی است مانند «قرائت و دنائت و اسائت(٤)» وتلفظ همزه در این صورت بین‌بین است جز درکلمهٔ بدایت که بطور استثنا و شذوذ با دو نقطه چون یاء نوشته و تلفظ میشود بی‌علامت همزه ، « دوم » وقتی که میان واوممدود و تاء زاید باشد که دربنصورت بدل بواو و در واو ممدود ادغام میشود ودو واو بصورت یك واومشدد وبی‌علامت همزه نوشته‌میشود مانند«مروت،نبوت». «سوم»وقتی که میان یاء ممدود وتاء زاید باشد که در بیشتر کلمات بدل بیاء ودر یاء ممدود ادغام ودو یاء بصورت یك یاء مشدد بی‌علامت همزه نوشته میشود مانند « مشیّت ، رزیّت ، ذریّت ، بریّت بمعنی مخلوق » و در معدودی کلمات از قبیل «خطیئة و بریئة بمعنی

---

۱ ـ در کلمهٔ تفأل همزه مشدد و در واقع دو همزه است وآنکه چون فتحهٔ ممتد تلفظ میشود همزهٔ اول است .

۲ ـ مقصود از حرف وسط کلمه حروفی است که در میان حرف اول و حرف آخر (حشو) کلمه باشد .

۳ ـ طرز کتابت این کلمه در عربی در قاعدهٔ ۱٤ گفته شده است .

٤ ـ در عربی اینگونه کلمات را چنین مینویسند قراءة ، و دناءة ، واساءة .

پاك و بی گناه » بصورت یاء جداگانه با علامت همزه کتابت و بین‌بین تلفظ میشود . « چهارم » وقتیکه مفتوح و بعد از کسره باشد که بـا وجود مفتوح بودن بصورت یاء نوشته میشود و در بعض کلمات از قبیل « تبرئة ، تخطئة ، سیئة ، ذئاب ، فئه » بین‌بین ادا میشود وعلامت همزه در بالایش رسم میکنند و دربعض کلمات ازقبیل « تعبیه ، تجزیه ، تهنیت ، ریاست ، ریاء ، ریه » درتلفظ هم بدل بیـاء میشود و بجای علامت همزه دو نقطه در زیر آن مینهند ، وتنها کلمهٔ ماة(۱) وجمعش مآت ازاین قاعده مستثنی است ومطابق قاعدهٔ اصلی نوشته میشود. « پنجم » وقتیکه مفتوح وبعد از ضمه باشد که بصورت حرکت حرف پیش یعنی بصورت واو نوشته میشود و چون تلفظش بین بین‌است علامت همزه دربالایش رسم میکنند مانند« رؤسا ، سؤال ، مؤثر،مؤلف ، مؤانست ».

واما همزهٔ آخر کلمه ، اگربعد ازالف باشد مطابق قاعدهٔ ۱۲ بکلی حذف وممدود بدل بمقصور میشود مانند « ابتدا ، خطا ، اشیا ، دوا ، وبا ، امتلا ، استثنا » بجز نامهای حروف تهجی که در قاعدهٔ ۱۲ذ کر شد .

و اگر بعد از واو ممدود باشد در کلمهٔ سه حرفی بصورت همزه نوشته میشود مانند « سوء » و در کلمات چهار حرفی و بیشتر بدل بواو و در واو مد ادغام میشود مانند « نشوّ ، مملوّ ، مبدوّ ، وضوّ » ودر کلمهٔ اخیر واو را مخفف ادا میکنند و وضو میگویند . و اگر بعد از یاء ممدود باشد بدل بیاء و در یاء ممدود ادغام میشود مانند «جریّ ، نبیّ ، خبیّ ، دنیّ ، مضیّ ، ردیّ ، هنیّ » ویاء اینگونه کلمات دربیشتر موارد بتخفیف ادا میشود . و اگر بعد از واو و یاء ملین یا بعد از حرف آوازپذیر ساکن باشد در بیشتر کلمات بصورت همزهٔ حقیقی نوشته و بین بین تلفظ میشود مانند «ضوء ، نوء ، شیء ، فیء(۲) ، مرء ، رزء ، برء » و در کلمات « کفو ، جزو ، بدو(۳)،نشو(٤) » بصورت واو بی علامت همزه ، و در« بطؤ(٥) » بصورت واو با علامت همزه نوشته میشود .

واگر بعداز حرف آواز پذیرمتحرکی باشد بصورت‌حرکت ماقبل نوشته میشود یعنی اگرحرکت ماقبل ضمه باشد بصورت واو با علامت همزه نویسند وچون واوبیان ضمه«تو ـ دو ـ چو » تلفظ کنندمانند « تنبؤ ، تکافؤ ، تواطؤ ، تجزؤ ، تلألؤ(٦) » . واگر فتحه باشد لفظاً وخطاً بدل بالف میشود : « متکا ، مهنا ، مهیا ، مبدا ، مبرا ، منشا ، سبا ، ملا ، مبتدا » و در برخی از این کلمات بین بین تلفظ کردن همزه هم معمول است ، ودراین صورت علامت همزه در بالای آن رسم میکنند و« مبدأ ومنشأ وسبأ و نبأ » مینویسند . واگر کسره باشد در خط و لفظ بدل بیاء میشود مانند « ناشی ، قاری ، طاری ، مبتدی ، ممتلی ، مبتنی ، خاطی ، مقیی ، متکی ، مساوی ، بفتح میم » .

قاعدهٔ (١٤) ـ در قاعدهٔ پیش گفته شد که همزهٔ واقع در وسط کلمه عربی هر گاه متحرك بضمه یا واو ممدود باشد بصورت واو نوشته میشود ، اکنون باید دانست کـه همزهٔ متحرك بواو ممدود را در اینگونه مورد اگـر بخواهند بصورت کامل بنویسند باید بدو واو بنویسند ، یکی واو نمایندهٔ همزه و دیگری واو ممدود ، ودر کتابت عربی هم گاهی بدو واو نوشته میشود بدین طریق « رؤوس ، مرؤوس ، مشؤوم ، مسؤول » لیکن درخط فارسی واو ممدود را برعایت اختصار نمینویسند ، بدین شکل « رؤس ، مرؤس، مشؤم ، مسؤل » درکتابت عربی هم گاهی بیك واو نوشته میشود ، و کتابت عربی هرچه باشد در فارسی همین شیوه و رسم که اختیار کرده اند (بیك واو نوشتن) باید پیروی شود وبهرحال بصورت یاءِ نوشتن این‌همزه چون « مرئوس ورئوس ومسئول » درست نیست .

دال وذال فارسی

قاعدهٔ (١٥) ـ بیشر دالها که درکلمات فارسی یافته میشود مطابق تحقیقاتی که کرده‌اند اصلش ذال بوده ، ودرتشخیص دال از ذال گفته اند که اگر حرف پیش ازآن‌ساکن وغیرازحرف مد باشد دال است‌مانند « مرد ، زرد ، کند ، بود » ، و اگر متحرك یا حرف مد باشد ذال است مانند « خذا ، کذو ، بذی ، باذ ، بوذ ،

---

۱ ـ این کلمه را در عربی بسه صورت (مأة ـ مئة ـ مائة) نوشته‌اند و برای فارسی صورت اول (ماة) اختیار شد .
۲ ـ همزهٔ شیء و فیء گاهی در شعر حذف میشود هم در لفظ و هم در خط .
۳ ـ بفتح اول بمعنی آغاز است و در عربی بدء نویسند .
٤ ـ بفتح اول بمعنی پدید شدن است ودر عربی نشء نویسند .
٥ ـ بطوء را دربرخی ازنوشته های قدیم فارسی بدین صورت (بطء] که مطابق رسم‌الخط عربی است میابیم .
٦ ـ همزهٔ این قبیل کلمات درشعر گاهی بدل بواو ممدود میشود ودراین صورت علامت همزه دربالای آن نمیگذارند .

بیذ » . متقدمین تفاوت این دوحرف را بدقت رعایت میکردند ودوحرف را با اینکه تلفظش یکسان شده‌بود باهم قافیه نمیآوردند واگر میآوردند عذر میخواستند چنانکه انوری گوید : قافیه گودال باشد صاحب عباد ، وازطرف دیگر ذال عربی‌را بادال فارسی که اصلش ذال است

فی‌المثل « مأخوذ » را با « بود » و «لذیذ» را با «شنید» قافیه میکردند ، کاتبان هم اغلب دالی را که اصلش ذال است با نقطه مینوشتند لیکن چون تلفظ دوحرف یکی شده بود این شیوهٔ کتابت هم رفته رفته متروك گردید و اکنون ذال جز در کلماتی معدود دیده نمیشود ودراین کلمات هم بصدای مخصوص خود که در فارسی این عصر صدای «زی» است تلفظ میشود ، و یکی از این کلمات «گذاردن» ومشتقات آنست که در خط فارسی هم بذال و هم بزی نوشته میشود و در نوشتنش رعایت این نکته را لازم شمرده اند که اگر بمعنی شرح و تفسیر واداى سخن یا حق یا وام یا نماز و مانند آن باشد به « زی » و اگر بمعانی دیگر باشد بذال نویسند .

(تبصره) قاعدهٔ تشخیص دال و ذال که نقل شد بنابر آنست که سه‌آواز ممدود فارسی‌را بقیاس برعربی الف ساکن بعداز فتحه و واو ساکن بعداز ضمه و یاء ساکن بعداز کسره شمرده‌اند ، ودر مقدمه گفتیم که این سه حرف نمایندهٔ سه آواز ازنه آواز است که درفارسی‌تعلیمی (یاشهری) بکار میرود ، و بنیادتعلیم خواندن و نوشتن هم براینست که این سه حرف ، سه حرف آواز است که درخودکلمه نوشته میشود ، و زبان‌آموزان از ابتدا این سه حرف را باین‌سمت میشناسند ومقتضی بلکه بجهاتی‌لازم است که در دستور زبان‌ودرهرموضع دیگرهم بهمین سمت بشناسند ، وبنا براین ، تشخیص دال وذال را بدینگونه تقریر باید کرد که حرف پیش ازآن اگرمتحرك بحرکت مقصور (فتحه وضمه و کسره) یاحرکت ممدود (الف وواو و یاء) باشد بذال است واگر متحرك بحرکت ملین «واو و یاء» یاساکن باشد دال است ، وبعبارت دیگرماقبلش اگرحرف مضموم یا مفتوح یا مکسور یا حرف‌آواز ممدود باشد ذال است‌واگر حرفی ساکن یاحرف‌آوازملین باشد دال است .

واو معدوله

قاعدهٔ (۱۶) ـ کلماتی‌را که دارای واو معدوله (واوی که اکنون تلفظ نمیشود) است از قبیل‌خواب و خورد وخویش وتنخواه ، بنا باصل تطابق ملفوظ ومکتوب میبایست بی‌واو (خاب ، خرد ، خیش ، تنخاه) بنویسم ، لیکن بدو سبب باقی گذاردن واو در کتابت اولی است یکی اینکه این واو نمایندهٔ تلفظی مخصوص است که وقتی رایج ومعمول بوده وشاید هنوزهم نزد برخی ازطوایف فارسی زبان معمول باشد واصل رعایت اصل‌مقتضی‌است که آنهارا باواو بنویسیم دیگر اینکه بیشتر این کلمات بدو وجه با واو وبی‌واوآمده وهروجه اختصاص بیك یاچند معنی خاص یافته و واو درآن‌کلمات علامت فارقه است ، ونظر باصل احتراز از التباس نوشتنش اولی وانسب مینماید ، وچون شمارهٔ اصول‌کلماتی که واو معدوله دارد از شمارهٔ انگشتان دست وپا تجاوز نمیکند . ضبط وحفظ آنها بطور استثناء اشکالی ندارد .

اما کلماتیکه بدو وجه وهروجه بمعنی خاص آمده مشهورتر آنها بدین قرار است :

« خواب » بمعنی نوم .	«خاب» بمعنی بازپس افکنده .
«خوار» ذلیل ، آسان ، خورنده	«خار» شوك ، ناز ، کرشمه ، سنگ‌خارا .
«خوازه» طاق نصرت .	«خازه» سرشته وخمیر کرده .
«خواستن» اراده .	«خاستن» قیام .
«خوال» خوردنی ، دوده که از آن مرکب سازند	«خال» خالو ، خال معروف .
«خوان» مائده ، خواننده .	«خان» خانه ، کاروانسرای .
«آبخوست» جزیره .	«آبخست» میوهٔ‌آب انداخته وتباه شده .
«خویش» خود ، قریب .	«خیش» گاوآهن .
«خورد» ازمصدر خوردن .	«خرد» کوچك ، ریزه .
«خورده» « « .	«خرده» کوچك ، اندك .
«بادخوان» هرزه گوی .	«بادخان» بادگیر .

معدودی کلمات هم بهردو وجه آمده و در فرهنگها ضبط شده است لیکن بیك معنی ، ومشهورتر آنها « آخور ، خواف [۱] ، خواگینه ، نشخوار » است که « آخر ، خاف ، خاگینه ، نشخار » هم ضبط کرده‌اند ودر نوشتن این کلمات اصل ترجیح اشهررا باید پیروی کردوبصورتی که معمول ومتداول‌شده است بایدنوشت.

واما تلفظ خاء که پیش‌از واو معدوله است ، درقدیم چنانکه اشاره شد بآهنگی مخصوص بوده کـه اکنون متروك است و در این زمان حرف مزبور را اگر بعداز واو معدولـه یاء باشد (خویش ، خویشتن ، خوید ، (۲) بصدای یاء ممدود تلفظ میکنند جز درکلمهٔ «خوی» بمعنی عرق که بصدای یاء ملین و«خوی» نام ولایتی از آذربایجان که بضمه تلفظ میشود . واگر بعداز واو معدوله الف باشد (استخوان ، باد خوان ، برخوار(۳) ، تخوار(٤) ، تنخواه ، خواب ، خواجه ، خواجو ، خوار، خوارزم ، خوازه ، خواستن، خواگ(٥). خوال ، خوالیگر (٦) ، خوان ، خوانچه ، خوانسالار ، خواه ، خواهر ، خواهش ، هفتخوان) بصدای الف واگر بعداز آن حرف دیگر باشد (آبخور ، آبخوست ، آبشخور ، آخونـد ، برخوردار ، خود ، خور ، خوراك ، خورد ، خوردن ، خورده ، خورش ، خورشید ، خوره(۷) ، خوش ، خوندمیر ، درخور ، دستخوش ، سالخورده ، فراخور ، میرخوند ، نخود) بصدای ضمه تلفظ میشود ، جز درکلمهٔ « همخوند (۸) » که بروزن همچند است ودرشعر گاهی برعایت قافیه بصدای فتحه‌آورند .

تلفظ معدودی از کلمات یاد شده‌را در فرهنگها بدو یاسه وجه ضبط کرده‌اند ، و از آن جمله است «خوازه» بروزن غازه وملازه و«خوال» بروزن مال‌وجوال و«خوید» بروزن دید ودوید وصید ، و در تلفظ این کلمات وجه مشهورتررا باید اختیار کرد .

کاف وگاف

قاعدهٔ (۱۷) ـ ازملاحظهٔ خطهای مختلف فارسی که در زمانهای مختلف‌نوشته شده‌است چنین استنباط میشود که ایرانیان پس‌از اختیار الفبائی که اکنون معمول است در ابتدا چهار حرف پ ، چ ، ژ ، گ راکـه درعربی نیست بصورت «ب ، ج ، ز ،ك » مینوشتند ، وچون این شیوه سبب التباس کلمات میشد رفته رفته در صدد وضع علامتی که مایهٔ امتیاز این حروف باشد برآمدند و پی و چی و ژی را بسه نقطه نوشتند ، گاف را هم بعضی بسه نقطه دربالا وبعضی بسه نقطه درزیر وبعضی بتکرار کشیده ممتاز داشتند واین هرسه طریقه در نوشته‌های فارسی دیده میشود ، لیکن رسم سه نقطه بتدریج موقوف ومتروك شده و تکرار سر کش معمول مانده و امروز یگانه علامت فارقهٔ گاف وکاف است . لیکن رعایت این فرق و امتیاز چنانکه باید معمول نگردیده وعده‌یی از نویسندگان هردو حرف را همچنان بایك کشیده نوشتند و هنوز هم بعضی مینویسند ، وبهرحال چون کاف وگاف دوحرف ممتاز است نظر باصل تطابق مکتوب وملفوظ واصل احتراز ازالتباس‌باید ممتاز نوشته شود وبنابراین کافی راکه درفارسی وعربی هردو هست باید بایك کشیده وگافی‌راکه در عربی نیست باید بادو کشیده نوشت ، وتخلف ازاین قاعده بهرصورت که باشد غلط است ، وهمانطور که بادو کشیده نوشتن کاف (چنانکه بعضی درنوشتن کلمات لشکر ومشکل مرتکب میشوند) غلطی فاحش محسوب میشودبا یك کشیده نوشتن گاف هم‌از غلطهای فاحش املایی است .

کلماتی که بدو وجه نوشته میشود

قاعدهٔ (۱۸) ـ برخی از کلمات درفارسی بدو وجه کتابت ویك وجه قرائت میشود مانند دوچار که هم باواو وهم بی‌واو نوشته ومینویسند ، وبرخی بدو وجه هم نوشته وهم خوانده میشود مانند چهل وچهار که چل وچار هم میگویند ومینویسند ، درنوشتن اینگونه کلمات بهتر آنست کـه اصل رعایت اصل را منظور دارند وبوجهی که اصل کلمه را نشان میدهد بنویسند .

---

۱ ـ نام ولایتی ازخراسان .

۲ ـ گندم وجو سبز ونارس ، غله زار.

۳ ـ بضم اول نام بلوکی از اصفهان .

٤ ـ بضم اول نام پادشاهی مبارز ازسران سپاه کیخسرو.

٥ ـ تخم مرغ .

٦ ـ سفره چی، آش پز.

۷ ـ پرتوی ایزدی ، شهر ، یا کوره ، جذام .

۸ ـ هم خداوند یا خواجه باشی ، ضد ونقیض ، نقطهٔ مقابل .

کاوس ونظایر آن

قاعدهٔ (۱۹) ـ در نوشتن کلمات کاووس، طاووس، سیاووش، ناووس، پیشاوور، لهاوور، داوود، باید اصل تطابق ملفوظ و مکتوب را رعایت کرد یعنی هر کجا بواو حرکت پذیر متحرك بواو ممدود تلفظ میشود بدو واو بنویسند مانند: نبشتند نامه بکاووس‌شاه، سیاووش را گفت با او برو، طاووس را بنقش ونگاری که هست خلق. و هر کجا بیك واو متحرك بضمه تلفظ میشود بیك واو نویسند مانند: سیاوش چو اورا پیاده بدید.

حروف عربی در کلمات فارسی

قاعدهٔ (۲۰) ـ درباره‌یی از کلمات مانند: اصطخر، اصفهان، بسطام، شصت، شطرنج، صد، صندلی، طارم، طاس، طالش، طبرخون، طبرزد، طبرستان، طبس، طپانچه، طپیدن، طراز، طرخان، طشت، طوس، طهران، طهماسب، طهمورث، طیلسان، طاق، غلطیدن، قالی، قلیان، قهستان، حروف‌مخصوص بعربی ازقبیل صاد وطا وثا وقاف دیده میشود، واین کلمات بیشترش معرب است وبرخی محتمل است که در قدیم تلفظی خاص داشته واکنون‌متروك شده است، وبهرتقدیر چون این حروف دراین عصر بصورت عربی تلفظ نمیشود وچون بیشتر این کلمات درفرهنگها هم بصورت فارسی وهم بصورت معرب ضبط شده مقتضی آنست که بنا باصل تطابق بحروف فارسی نوشته شود: استخر، اسپهان، بستام، شست، شترنگ، سد، سندلی، تارم، تاس، تالش، تبرخون، تبرزد، تبرستان، تبس، تپانچه، تپیدن، تراز، ترخان، تشت، توس، تهران، تهماسب، تهمورس، تیلسان، تاق، غلتیدن، غالی، غلیان، کوهستان.

حروف عربی در کلمات عربی مستعمل در فارسی

قاعدهٔ (۲۱) ـ برخی از کلمات عربی مستعمل در فارسی مشتمل برحروف مخصوص بعربی از قبیل ثاء و حاء و صاد وضاد و طاء وظاء و عین و قاف نیزهست و فارسی زبانان اینگونه حروف را بلهجهٔ فارسی ادا میکنند نه عربی. در کتابت این قبیل کلمات پیروی اصل تطابق سبب اشتباه کلمات بیکدیگر میشود، وباید پیروی اصل احتراز از التباس واصل رعایت اصل واصل ترجیح اشهررا مقدم شمرد و کلمات‌را برصورت اصل عربی باقی گذارد وباید درنظر داشت که این‌قاعده‌مخصوص کلمات تازی است و کلمات اجنبی‌را که اززبانهای دیگر گرفته شده است باید مطابق قاعدهٔ ۲۲و۲۳ نوشت.

کلمات بیگانهٔ غیر عربی در فارسی

قاعدهٔ (۲۲) ـ درنوشتن کلمات بیگانه‌که ازغیر عرب گرفته شده است معمول برخی ازنویسندگان اینست که ضمه وفتحه و کسرهٔ حروف را بصورت واو و یاء و الف جزو کلمه می نویسند، واین طرز کتابت گذشته ازاینکه بااصل استقلال خط وزبان (فارسی زبانی زنده ومستقل است وهرلغت اجنبی که وارد آن میشود باید تابع مقررات وقوانین آن باشد) منافات دارد منشأ دوعیب مهم نیز شده است، یکی اینکه در داخل کردن این سه حرف هرنویسنده ذوق وسلیقه یاتشخیص خود را مأخذ قرار میدهد و کلمه را بدلخواه خود بشکلی خاص در میآورد و یك کلمه که تلفظی واحد دارد بدو یا چند شکل مختلف نوشته میشود، چنانکه « اتمبیل » را درنوشته های فارسی باشکال « اتوموبیل، اتومبیل، اتمبیل » وهمچنین « پرفسر » را باشکال « پروفسور، پروفسر، پرفسور » میبابیم و بدیهی است که این هرج ومرج درشیوهٔ کتابت پسندیده نیست. دیگر اینکه این سه حرکت بسه حرکت ممدود (آ ـ او ـ ای) ودوحرکت ملین « او ـ ای » که جزو دوکلمه است مشتبه میشود وخوانندگانی که تلفظ اصلی کلمه‌را نمیدانند درتشخیص این دونوع حرکت وطرز تلفظ کلمه متحیر وسر گردان میمانند.

برای رفع‌این دوعیب باید اصل استقلال خط وزبان واصل احتراز ازالتباس را منظور داریم وبطور مطلق از داخل کردن واو بیان ضمه و الف وبیان فتحه و یاء بیان کسره در کلمات بیگانهٔ غیرعربی‌خودداری

کنیم ، وفی‌المثل بجای «یود ، گرام ، اتومبیل ، فورمول» ، که‌برخی‌مینویسند «ید ، گرم ، اتمبیل ، فرمول» بنویسیم و هکذا .

قاعدهٔ (۲۳) ــ برخی از نویسندگان پاره‌یی از کلمات بیگانهٔ غیر عربی‌را بصورت معرب وبا حروف مخصوص بعربی و فی المثل « ایتالیا » را بطاء و « مستکی » را بصاد و طاء و « مغناتیس » را بقاف وطا ، مینویسند ، واین شیوه گذشته ازمنافات بااصل استقلال خط وزبان ، ایجاد عیب یااشکالی درخط کرده ، وآن بدویا چند گونه نوشته‌شدن برخی‌از کلمات است‌که اغلب‌درنوشته‌های فارسی مشاهده میکنیم ، مانند «اتریش واطریش ــ تنتور وطنطور ــ مغناطیس ومقناطیس» وامثال اینها .

برای رفع این عیب یااشکال باید این گونه کلمات را ازهر جهت تابع مقررات فارسی قرارداد و از کتابت آنها بصورت معرب وباحروف خاص بعربی خودداری کرد وفی‌المثل « ایتالیا ، مستکی ، مغناطیس ، اتریش ، تنتور ، جنتیانا » نوشت ، نه « ایطالیا ، مصطکی ، مقناطیس ، اطریش ، تنطور ، جنطیانا ». تنها اسمهای خاص‌را که بعربی اشتهار تمـام یافته است ازقبیل افلاطون و ارسطو وسقراط میتوانیم از این قاعده مستثنی ونوشتن آنهارا بهردو وجه جایز شمریم ، لیکن‌بهتر آنست که دراین قاعده بهیچگونه استثنا قایل نشویم ودراجرای آن اصل اطرادرا بطور کامل مراعات نماییم .

کلمات فارسی که در عربی مستعمل است

قاعدهٔ (۲۴) ــ تاء زاید راکه درآخر برخی از اسمهای عربی مستعمل در فارسی است مطابق تلفظ باید کتابت کرد ، بدین‌معنی که اگر بصدای تاء تلفظ میشود کشیده نویسند بادو نقطه مانند : رأفت ، رحمت ، قضات ، دوات ، جهت ، واگر بصدای هاءِ ملین تلفظ میشود بشکل همان ها نویسند بی نقطه ، مانند : مکه ، مدینه ، فاطمه ، جده ، علی العجاله ، البته دراینجا بی مناسبت نیست که خاطر آقایان معظم را بموضوعی که ازذوق لطیف وحسن تصرف ایرانیان درکلمات فارسی حکایت میکند متوجه سازم ، وآن چنانست که عربها تاء زایدآخر اینگونه اسمهارا اگر برآن وقف وسکوت کنند چون هاء ساکن بعداز فتحه ودرغیر اینحالت چون تاء تلفظ میکنند مثلاً رحمت ورفعت را درحال وقف رحمه و رفعه در حالات دیگر رحمة و نعمة تلفظ میکنند ، فارسی زبانان ازاین‌دوتلفظ استفادهٔ لطیفی کرده وبرخی ازاسمهای عربی‌را که مختوم بتاءِ زاید است دردو معنی بکاربرده وهرمعنی‌را بتلفظی‌اختصاص داده‌اند ، مثلاً مراجعت‌را بمعنی باز گشت ازمکان ومراجعه را بمعنی رجوع باشخاص‌واشیاءِ مخصوص ساخته‌اند ؛ وهمچنین‌ارادت را بمعنی اخلاص ومحبت واراده‌را بمعنی خواستن وقصد کردن ، اقامت‌را بمعنی ماندن وتوقف کردن واقامه‌را بمعنی برپای داشتن تخصیص کرده‌اند ، وبراین قیاس است نوبت بمعنی دفعه وبارونوبه بمعنی تب مخصوص ، رسالت بمعنی پیغام و پیام بردن ورساله بمعنی کتاب ونامه ، وهدایت بمعنی راه نمودن و کفایت بمعنی بسنده بودن و هدایة و کفایة نام دو کتاب . آیت بمعنی نشان وعلامت وآیه بمعنی قطعه‌یی ازقرآن مجید ؛ وخود این‌حسن تصرف ولطف استفاده یکی‌از موجبات وضع این قاعدهٔ املایی است که تاءِ آخر این‌کلمات باید مطابق تلفظ نوشته شود .

قاعدهٔ (۲۵) ــ با کلمات عربی که تاءِ زاید آخرآنها بصدای هاءِ ملین تلفظ میشود در حال اضافه و وصف و اتصال بیاء و روابط و ضمایر همان معامله میشود که با کلمات فارسی مختوم بهاءِ ملین (بقواعد ۱ ــ ۲ ــ ۳ ــ ۴ ــ ۵ ــ ۶ رجوع شود) مانند : معلمهٔ دبستان ، مکهٔ معظمه ، قطعه‌یی زیبا ، تو بیحوصله‌یی ، قابلگی ، فلان مکه‌یی است ، وی ازاعزه است ، تو ازعجزه‌یی ، ایشان دارای صفات حسنه‌اند ، من در کوفه استم ، رساله‌اش ، عریضه‌تان ، تعلیقه‌شان ، وهکذا .

قاعدهٔ (۲۶) ــ در عربی الف بسیاری از اسمهای مقصور بصورت یاءِ کتابت و بصدای الف تلفظ می‌شود ، مانـند : یحیی ، موسی ، مبتلی ، اعلی ، در فارسی الف اینگونه کلمات را بایـد مطابق با تلفظ یعنی بصورت الف کتابت کرده مانند : مبتلا ، هوا ، مولا ، فتوا ، مصطفا ، موسا ، عیسا ، مرتضا وغیره . از این‌قاعده هم میتوان اسمها ولقب‌های خاص راکه بیاء اشتهار یافته است از قبیل موسی ، عیسی ، مصطفی ، مستثنی ودر نوشتن آنها هردو وجه را جایز شمرد (موسی و موسا ، عیسی و عیسا ، مصطفی و مصطفا) لیکن بهترآنست که قاعده را بطور اطراد مجزا داریم و چیزی را ازآن استثنا نکنیم .

قاعدهٔ (۲۷) ـ یکی از تصرفات فارسیان در کلمات تازی اینست که بعضی از مصدرهای باب تفعل و تفاعل را که منتهی بیاءِ بعد از کسره است ، گاهی مطابق اصل تازی بیاء تلفظ میکنند و « تمنی ، تقاضی ، تبری ، تماشی » میگویند وگاهی یاءِ آخر را بالف بدل میکنند و « تمنا ، تقاضا ، تبرا ، تماشا » میگویند. این دو استعمال در فارسی هر دو صحیح است و درنوشتن اینگونه کلمات اصل تطابق را باید رعایت کرد یعنی هر کجا که با الف تلفظ میشود با الف ، و هر کجا بیاء تلفظ میشود بیاءِ باید نوشت ، و اصرار درغلط شمردن تقاضا و تماشا و نظایر آن تخطئهٔ فصحا و بلغای فارسی زبان است .

قاعدهٔ (۲۸) ـ در رسم الخط عربی بآخر کلمات منصوب و منون الفی الحاق میشود مانند : عمداً ، ابداً ، یقیناً ، قطعاً و غیره جز در صورتیکه حرف آخر کلمه تاءِ زاید یا همزه باشد که در این صورت بی الف مینویسند مانند : دفعة ، غفلة ، حقیقة ، عادة ، وغیره وبرخی از اینگونه کلمات درفارسی بهمان صورت نصب و تنوین چون حال یا وصف الفعل بکار میرود ، زبان فارسی‌نویسان درکتابت آنها پیروی از رسم‌الخط عربی را لازم و تخلف از آن را غلط میشمرند ، درصورتیکه کلمات عربی مستعمل در فارسی خواص عربی خود را از دست داده و در ردیف کلمات فارسی درآمده است . رعایت این تفاوت که مبتنی بر اصلی وزاید بودن تاءِ آخر کلمه است لزوم ندارد ، و برای اطراد قاعده بهتر آنست که اینگونه کلمات را خواه منتهی بتاء باشد یا حرف دیگر وخواه تاءِ آخرش زاید باشد یا اصلی با الف بنویسند مانند : عمداً ، ابداً ، قطعاً ، ظاهراً ، اصلاً ، موقتاً ، دفعتاً ، غفلتاً ، اثباتاً ، نفیاً ، حقیقتاً ، عادتاً و غیره .

قاعدهٔ (۲۹) ـ کلمات اسماعیل وابراهیم و اسحاق و رحمان ونظایر آن که مطابق بعضی از رسم‌الخطهای عربی مخصوصاً رسم‌الخط قرآن مجید بحذف الف نوشته میشود (اسمعیل ، ابرهیم ، اسحق ، رحمن) باید با الف نوشته شود تا مکتوب مطابق ملفوظ باشد و تنها لفظ « اللّٰه واله » از این قاعده مستثنی است .

قاعدهٔ (۳۰) ـ کلمات « صلوة ، زکوة ، حیوة ، مشکوة ، توریة » را باید بهمان قسم که تلفظ می شود یعنی بالف و تاءکشیده نوشت (صلات ، زکات ، حیات ، مشکات ، تورات) . درعربی هم این کلمات به الف و تاء نوشته میشود و بواو نوشتن آنها رسم‌الخط مخصوص‌بقرآن مجید است که عرب آنرا خاص قرآن شمرده وبکار بردن آنرا در کتابت معمول و عادی ترك کرده‌اند ، لیکن برخی از فارسی‌نویسان رسم‌الخط مطابق با تلفظ را متروك و رسم‌الخط قرآنی را معمول داشته‌اند و میدارند .

قاعدهٔ (۳۱) ـ از حروفی که در عربی نوشته میشود و خوانده نمیشود واوی است که بآخر عمرو میافزایند تا از عمر ممتاز باشد ، در خط فارسی هم این تفاوت را بنا باصل احتراز از التباس باید منظور داشت و عمرو را در همه جا با واو نوشت .

قاعدهٔ (۳۲) ـ اسمهای مقصور عربی خواه در اصل زبان مقصور باشد چون « فتا ، عصا ، مبتلا ، مرتجا » و خواه بتصرف فارسیان مقصور شده باشد چون « وزرا ، صفرا ، بیضا ، اجرا ، املا ، انشا ، مدارا ، محابا » در حال اضافه و وصف و اتصال بضمایر و روابط و اتصال بیاء ، تابع کلمات منتهی بالف فارسی است و باید مطابق قواعد ۱-۲-۳-۴-۵-۶-۱۲ نوشته شود ، ترکیبات عربی هم که منتهی بالف مقصوره است و در فارسی مانند اسم استعمال میشود از قبیل ماجرا و ماامضا همین حکم را دارد مانند : استغنای من ، موسای کلیم ، انقضای سال ، انبیای مرسل ، وزرای فرزانه ، علمای ایران ، عبای سیاه ، بنای عالی ، صحرای وسیع ، تو از فضلائی ، ایشان بی‌محابایند ، فلان ادعای عیسایی میکند ، فلانی موسایی است ، خطایش ، قبایشان ، املایت ، ماجرایتان ، بنایم ، اشتهایمان ، خطاش ، قباشان ، املات ، ماجراتان ، بنام ، اشتهامان .

و تنها تفاوتی که باکلمات منتهی بالف فارسی دارد اینست که الف این کلمات در شعر گاهی بدل بیاء میشود مانند « دنیی آن قدر ندارد که بر او رشك برند » و در حالات اضافه و وصل و اتصال بیاوروابط و ضمایر هم گاهی بدل بیا میشود ، وحکمش دراین حالات حکم کلمات فارسی منتهی بیاءِ ممدود است مانند «عیسی مریم ، موسی کلیم ، موسیی با موسیی درجنگ شد » ونوشتن آن درهرحال تابع تلفظ است که اگر چون یاء تلفظ شود بصورت یاء و اگر چون الف تلفظ شود بصورت الف نویسند .

قاعدهٔ (٣٣) ـ جمله‌های کامل عربی که درمحاورات فارسی بکار میرود از قبیل : رحمه‌الله ، دام بقاؤه، زیدت شوکته ، غفرالله له ، خلدالله ملکه ، العاقل تکفیه‌الاشارة » باید از هر جهت مطابق رسم‌الخط عربی نوشته شود .

مثلا « علیه رحمةالله » را بتاءِ کوچك نویسند نـه تاءِ کشیده و در نوشتن « دام بقـاؤه متعناالله ببقائه ، ادام‌الله بقاءه » قاعدهٔ کتابت همزه را درعربی متبع دانند .

افزودن ادات باول کلمه

قاعدهٔ (٣٤) ـ باءِ موحده که برای تاکید یا زینت بر سر فعل درمیآید باید متصل بفعل نوشته‌شود مانند : بگوید ، برفت ، بنیامد ، وجدا نوشتنش با هاءِ ملین بهیچ‌وجه و در هیچ حال جایز نیست وهمچنین بائی که برای افادهٔ معنی ظرفیت یا معانی دیگر بر سر اسم در میآید باید چسبیده باسم نوشته شود وجدا نوشتنش جز درمورد ضرورت جایز نیست ؛ وضرورت هنگامی است که متصل نوشتن سبب اشتباه یازشتی کلمه شود ، مثل « فلان موسوم بداود یا بکیخسرو است » که باید به داود و بکیخسرو نوشت .

قاعدهٔ (٣٥) ـ نون نفی « ن » در اول افعال باید متصل نوشته شود و جدا نوشتنش بصورت « نه » بهیچ وجه جایز نیست ، وآنجا که جدا نوشته میشود در موردی است که نفی متوجه جمله است نه فعل مانند « نه گفت ونه شنید ، نه میآید ونه میرود » که نظیر «نه تو ونه من» دراین مصراع است :

رمز این نکتهٔ پنهان نه تودانیِ و نه من

قاعدهٔ (٣٦) ـ هر گاه در اول فعلی باء زینت وتأکید بانون یامیم یانفی جمع‌شودبارا مقدم برنون نویسند وتلفظ کنند مانند «بنپرس ، بنگویم ، بمبند» وهر گاه با «می» جمع شود « می‌را مقدم دارند مانند «می‌بباید گفت ، می‌بلرزد» .

قاعدهٔ (٣٧) ـ « می» علامت مضارع و ماضی استمراری و « همی » علامت ماضی استمراری را هم متصل بفعل وهم جدا از فعل میتوان نوشت ، وبهتر در «می» اتصال ودر « همی » انفصال است مانند میگفت ، همی رفت ودر چسبانیدن وجدا نوشتن این ادات رعایت زیبائی ومشتبه نشدن کلمه بمورد است .

قاعدهٔ (٣٨) ـ یکی از تصرفات فارسیان در کلمات عربی اینست کـه همزهٔ «ابو» را از ابتدای‌کنیهٔ عربی حذف میکنند وابوالحسن وابوسعیدرا فی‌المثل بوالحسن وبوسعید میگویند و مینویسند . واز اینجا جمعی از کلمات « بلهوس وبلعجب وبلفضول» باشتباه افتاده وآنهارا مخفف «ابوالهوس وابوالعجب وابوالفضول» پنداشته اند و در کتابت « بوالهوس وبوالعجب وبوالفضول » مینویسند ، غافل ازاینکه عرب « ابوالهوس و ابوالعجب و ابوالفضول » نگفته است ، واگر ترکیب این سه‌کلمه عربی میبود در اثر نویسندگان دانشمند فارسی بصورت غیر مخفف هم دیده میشد ، چنانکه بوالحسن وابوالحسن وبوسعید وابوسعید هردو دیده‌میشود وبهرحال جزو اول این کلمات که بل باشد فارسی وادات تکثیر ونظیر «بل» در کلمات بلکامه(١) و بلغاك(٢) وبلغنده(٣) است وباید بدون واو والف زاید وچسبیده بکلمه نوشته شود .

الحاق ادات به آخر کلمه

قاعدهٔ (٣٩) ـ «را» علامت مفعول به ومفعول له راهم متصل بمفعول وهم‌جدا ازآن میتوان نوشت، ودر متصل یامنفصل‌نوشتنش اصل زیبایی‌وعدم التباس کلمات‌را باید رعایت‌کرد . کلمات «مرا ـ ترا کرا ـ چرا» از این قاعده مستثنا است .

قاعدهٔ (٤٠) ـ واوبیان ضمه را از آخر تو وهاء ملین را از آخر که وچه در وقت متصل شدن به را در کتابت می‌اندازند وترا ، کرا ، چرا مینویسند .

قاعدهٔ (٤١) ـ «ها» علامت جمع ، باید چسبیدهٔ بمفرد نوشته شود مانند آنها ، زنها ، پیرهنها مگر درصورتی که مفرد منتهی بحرف پیوند ناپذیرباشد که بناچارجدا باید نوشت مانند : گداها ، مردها ، کاغذها ، برادرها ، بزها ، دژها ، آهوها ، ومگردرصورتی‌که مفرد بهاء ملین باشد که برای احتراز ازجمع‌دوهاءدرکتابت (ه ه) که سبب اشتباه وبازشتی‌کلمه میشود جدا نویسند مانند لاله ها ، پیاله ها ، پروانه‌ها ، سایه‌ها، ودرصورت

(١) ـ بسیارکام ، پرمدعا . (٢) ـ غوغا وآشوب بسیار . (٣) ـ بالای هم نهاده ، جمع کرده ، فراهم آورده

اخیر درموردی که اشتباه نشود جایز است که هاء ملین‌را از آخر کلمه درکتابت (نه درتلفظ) بیندازند وعلامت جمع «ها» را متصل بکلمه نویسند مانند: پیالها، سایها، برخلاف لاله‌ها و جامه‌ها که اگر لالها و جامه‌ها نویسند بجمع لال و جام مشتبه میشود، لیکن در این مورد هم بهتر اینست که اصل اطراد قاعده را رعایت کنند وپیاله‌ها وسایه‌ها نویسند.

قاعدهٔ (۴۲) ـ عدد، دووسه را در اتصال به «م» ادات ترتیب «دوم وسوم» بدون تشدید باید نوشت ودویم وسیوم نوشتن درست نیست. مشدد نوشتن واو این دو کلمه هم (دوم وسوم) ازغلطهای مشهوراست‌عدد «سی» را دراتصال بدین میم «سی‌ام» نویسند نه «سیم»

(تبصره) نوشتن «هیجده یاهیژده وهیفده وهیجدهم وهیژدهم وهیفدهم» بافزون یاءِ بعد از هاء از غلطهای مشهور وصحیحش «هجده یاهژده وهفده وهجدهم یاهژدهم وهفدهم» بدون یاء است.

ترکیب دوکلمه باهم

وجوه ترکیب دوکلمه درفارسی شش‌است:

مزج، اسناد، اضافه، وصف یانعت، عطف، اتباع یامزاوجت، و مرکب نظر بدین وجوه بمرکب مزجی واسنادی واضافی ووصفی وعطفی واتباعی تقسیم میشود؛ مانند: درختستان، درخت افتاد، درخت‌هلو، درخت بلند، درخت و گیاه، درخت مرخت، یادارو درخت. درنوشتن‌برخی ازاین‌مرکبات قواعدی که بعرض میرسد باید مراعات شود.

قاعدهٔ (۴۳) ـ مرکب مزجی درحکم مفرد است ومانند یك‌کلمه تلفظ میشود وبنا براین‌درکتابت هم باید بصورت یك‌کلمه نوشته شود واز جدا نوشتن دوجزوش جز در مواردی که در قاعدهٔ ٤٤ ذکر میشود خودداری‌باید کرد، مانند خاکسار، گلستان، سنگلاخ، پیشگاه، شاهتره، سیماب، گلرخ، دلبر، غمگسار، دستکش، همنام، بیخرد، پشتواره، گوشواره، شاهوار، خوشروی، دستیار، بختیار، شبیار، جاندار، دلدار، پاسبان، سگبان، نگهبان، همچنین، همچنان. ومرکب‌وصفی‌واضافی‌را مانندمرکب اسنادی جدا می‌نویسند، چون سخن لطیف، راه نو، دلمن، پای مور، مگر درصورتی که ترکیب مغلوب باشد که متصل نویسند مانند کتابخانه، نیکمرد، کتخدا، لفظ «صاحب» را دراضافه ببعض‌کلمات بی کسرهٔ اضافه تلفظ میکنند و در نوشتن متصل بمضاف الیه مینویسند مانند صاحبدل، صاحبقران، صاحبجاه.

ومرکب عطفی‌را هرگاه واوش محذوف‌باشد متصل نویسند مانند «گفتگوی، جستجوی، رستخیز» ومرکب اتباعی در حکم مرکب عطفی است جز اینکه کمتر اتفاق میافتد که واوش حذف شود.

قاعدهٔ (٤٤) ـ از متصل نوشتن لفظ مرکب در موارد ذیل خودداری باید کرد:

اول وقتی که‌کلمه دراز شود مانند «سلیمان شکوه» که «سلیمانشکوه» نباید نوشت.

دوم وقتی که زشت وبدنما شود مانند «هم‌نخجیر» که «همنخجیر» نباید نوشت.

سوم وقتی خواندنش دشوار گردد مانند «رستم صولت» که «رستمصولت» نباید نوشت.

(چهارم) وقتی که بسبب متصل نوشتن دوحروف همجنس پهلوی هم واقع شوو مانند «هم مسلك وبی‌یار» که «همسلك وبیار» نباید نوشت.

(پنجم) وقتی که‌کلمه بی را برجزو دوم مرکب بوسیلهٔ واو عطف کرده باشند مانند «بی‌عار وننگ وبی‌خورد وخواب» که اگر متصل (بیعار ـ بیخورد) نویسند چنان مینماید که «بی» تنها برجزو اول داخل شده ومفادش تعلقی بجزودوم ندارد.

(ششم) وقتی که‌کلمه مشتبه بکلمهٔ دیگر شود واین‌غالباً در مواردی است که جزو اول «بی» وجزو دوم مبدو بهمزه باشد چون «بی‌آرام» که اگر «بیارام» نویسند بفعل امر مشتبه گردد.

قاعدهٔ (٤٤) ـ کلمهٔ مرکب بمعنی شناخته میشود وعلامت معنویش اینست که بتوانیم بجای آن

کلمهٔ مفردی چه از آن زبان وچه از زبان دیگر بگذاریم مانند بیعلم که بجای آن کانایاجاهل میتوان گفت .
بنا براین ، ازمتصل نوشتن دو کلمه که بصورت لفظی مرکب مینماید لیکن درمعنی مرکب نیست خودداری باید کرد ، واین غالباً در دومورد اتفاق میافتد .

(اول) درموردی که جزو دوم کلمه‌یی باشد که هم بمعنی فعل امر و هم بمعنی اسم فاعل میآید که درصورت اول جدا و درصورت دوم متصل باید نوشت ، مانند «فرمانبر و نگهدار» که در این جمله « فرمانبر خدا ونگهدار خلق‌باش» باید متصل نوشته شود ، ودراین جمله : «خدایرا فرمان‌برودل نگه‌دار» باید منفصل نوشته شود و نظایر این بسیار است .

(دوم) ـ درمواردی که دوکلمه گاهی برای وصف اسم (صفت مطلق) وگاهی برای وصف فعل (قید) استعمال شود که آن دو کلمه را درصورت اول متصل و درصورت دوم منفصل نویسند مانند بیعلم و بیزر که دراین جمله : مرد بیعلم بیکاره و شخص بیزر بیچاره است ، باید متصل نوشته شود ، و دراین جمله : بی‌علم کاری ازپیش نرود و بی‌زر مرادی میسر نشود ، باید منفصل نوشته شود ـ و رعایت این نکتهٔ دقیق در کتابت کمال لزوم دارد و اغلب بدان متوجه نیستند .

قاعدهٔ (۴۵) ـ در خط فارسی تجزیهٔ يك کلمه خواه مفرد باشد و خواه مرکب مزجی و خواه مرکب عطفی که واوش حذف شده است جایز نیست ، ومراد ازتجزیه در اینجا اینست که نصف کلمه را با علامتی از قبیل « ـ » در آخر يك سطر و نصف دیگرش را با همان علامت در اول سطر بعد قرار دهند . در مرکبهای اضافی از قبیل «غم دل و درخانه» و مرکبهای وصفی ازقبیل «مرد بد و پیرزن و سرمرد» و مرکبهای عطفی با واو از قبیل « گفت و شنید و خورد و خواب » و مرکبهای بمزاوجت یا اتباع که نوعی از مرکب عطفی است از قبیل « خوار و زار ، تار و مار» هم رعایت این قاعده پسندیده و مستحسن است .

قاعدهٔ (۴۶) ـ درکلمات مرکبی که حرف آخر جزو اول و حرف اول جزو دوم آنها همجنس یا متقارب‌المخرج است گاهی بجای دوحرف ، يك حرف مشدد یا مخفف مینویسند ، مانند « شبو ، شپره ، شباز ، بتر ، زوترسپیدیو ، بادامغز ، نیمن» که اصل آنها « شب‌بو ، شب‌پره ، شب‌باز ، بدتر ، زودتر ، سپید دیو ، بادام مغز ، نیم‌من » است ، این کلمات را بصورت اصل هم میتوان نوشت و در این صورت (چنانکه در قاعدهٔ ۲۳ گفته شد) باید منفصل نوشت نه متصل .

قاعدهٔ (۴۷) ـ برخی از نویسندگان قدیم هاء « که» را پیش از « چون » وهاءِ «چه» را پیش از بعض کلمات از قبیل « کنم و گویم » می انداختند و «ك» و « چ » را متصل بکلمهٔ بعد مینوشتند ، مانند « کچون ، چکنم ، چگویم » بجای « که چون ، چه کنم ، چه گویم » وامروز هم بعضی از مبتدیان « چه قدر » را « چقدر» مینویسند ، این طرز کتابت چون سبب اشتباه کلمات میشود روانیست ، و« که وچه» را درهمه‌جا (بجز مواردی که درضمن قواعد پیش یاد شده است) جدا ازکلمهٔ بعد باید نوشت ، مگر در دوکلمهٔ «چگونه و چسان» که از بسیاری استعمال صورت ترکیبی آن فراموش شده و درحکم دوکلمهٔ مفرد است .

قاعدهٔ (۴۸) ـ « که وچه » رابط میان موصول وصله و رابط میان اسم نکره و جملهٔ صفت را متصل بکلمهٔ پیش‌نباید نوشت، مگردرصورتی که دوکلمه درحکم يك کلمه باشد وآن‌درمواردی است که‌نویسندگان قدیم هاء ملیّن را از آخر « که وچه » می انداختند و آن عبارت است از کلمات « آنکه ، آنچه ، بلکه ، چنانکه ، چنانچه ، بدانکه ، بدانچه » که در قدیم « آنك ، آنچ ، بلك ، چنانچ ، بدانك ، بدانچ » می نوشتند درغیر این چندکلمه متصل نوشتن « که وچه» بکلمهٔ پیش جایزنیست وفی‌المثل« کسی که، مردی که، وقتی که ، صورتیکه»باید نوشت ، نه « کسیکه ، مردیکه ، وقتیکه ، صورتیکه » .

قاعدهٔ (۴۹) ـ چسبانیدن اسم اشاره بمشارالیه و اسم عدد بمعدود ناروا و از غلطهای فاحش کتابت

است ، جز در موردی که اسم اشاره بامدخولش . و اسم عدد با معدودش تشکیل مرکبی مزجی داده باشد که در این صورت درحکم یك کلمه است ومطابق قاعدهٔ ۴۲ متصل نوشته می‌شود ، مانند« آنکه ، آنچه ، آنکس آنچنین ، آنچنان ، امسال ، امروز ، امشب » و مانند« ششصد ، هفتصد، نهصد، هیجده ، هفده » و نظایر اینها. در غیر این مورد اسم اشاره را جدا از مشارالیه واسم عدد را جدا از معدود باید نوشت وفی‌المثل « این مرد ، آن روز ، پنج روز ، شش ماه » باید نوشت نه « اینمرد ، آنروز ، پنجروز ، ششماه » وباید متذکر بود که اینگونه متصل نویسی ازتصرفات برخی از خوشنویسان ناشی شده است که بجای نوشتن نقاشی کرده وبرای زیبا نمودن خط بعضی کلمات وحروف راکه بایدجدا نوشته شود متصل نوشته اند . ودیگران آنرا کتابتی جایز شمرده وبدون اراده وقصد معین پیروی کرده اند .

قاعدهٔ (۵۰) ـ از جملهٔ متصل نویسی‌ها که بتقلید از نقاشان خط معمول شده است چسبانیدن حرف ندا بمنادی است ، مانند « ایدوست ، ایخدا ، ایفلك » که باید « ای‌دوست، ای خدا ، ای‌فلك » نوشته شود وبطور کلی درنوشتن این‌قبیل کلمات باید اصل تطابق را رعایت کرد وآنچه را که در تلفظ دوکلمه است در کتابت هم دوکلمه نوشت .

سعید نفیسی (۱)

فرهنگهای فارسی

الف تاریخ لغت نویسی فارسی

در بارهٔ زبانهای ایرانی قدیمترین فرهنگ که در دست است یکی فرهنگ اویم[۲] و دیگر فرهنگ معروف به «مناختای» که فرهنگ پهلویك نیز نامیده‌اند[۳] و قراینی هست که هردو کتاب را در دورهٔ ساسانی ویا شاید درعصری نزدیك بدورهٔ ساسانی تألیف کرده باشند.

اما فرهنگ‌نویسی برای زبان فارسی کنونی تقریباً معاصر با فرهنگ نویسی برای زبان تازی بدست ایرانیانست، زبان کنونی ما که در دورهٔ اسلامی همیشه آنرا زبان دری نامیده اند و احتمال نزدیك بیقین میرود که در دوره‌های پیش از اسلام نیز همین نام را داشته باشد، واز دورهٔ ساسانی مردم ایران که درشمال و مغرب وجنوب ری بوده اند، همه بزبان پهلوی سخن میرانده اند و آنها که در مشرق ری بوده اند بزبان دری سخن میگفته اند. در دورهٔ اسلامی از زمان طاهریان اندك اندك ادبیاتی بزبان دری پیدا شده ودر دورهٔ صفاریان وبمراتب بیشتر از آن در دورهٔ سامانیان این زبان‌ادبیات بسیار وسیع وبسیار جالبی پیدا کرده ورفته رفته درقلمرو زبان پهلوی بیشتر منتشر شده است.

در زمانی که دری‌بنای‌انتشار را گذاشته‌مردم قلمرو زبان پهلوی خودرا بکتابهایی‌نیازمندداشته‌اند که زبان دری را بدیشان بیاموزد، واین مقدمهٔ فرهنگ نویس زبان فارسی کنونی یعنی زبان دریست.

حاج خلیفه در کشف الظنون در حرف تا در کتاب راپی درپی بدین گونه نام میبرد که درچاپ جدید استانبول چنین آمده است:

« تاج‌المصادر فی‌اللغة ـ لابی جعفر احمدبن علی المعروف بجعفرك المقری البیهقی المتوفی سنة اربع واربعین وخمسمائه و هو مجلد، اوله الحمدلله رب‌العالمین حمداً یفوق حمدالشاکرین الخ. جمع فیه مصادر القرآن ومصادرالاحادیث وجردها عن‌الامثال والاشعار واتبعها الافعال التی تکثر فی‌دواوین‌العرب».

« تاج‌المصادر فی لغةالفرس ـ لرود کی الشاعر « هوالحسن محمدبن عبدالله السمرقندی المتوفی سنة ۴۳۴ ».

بگمانم جمله‌ای که در پایان سطر آخر در میان « گیمه » چاپ شده. از الحاقات ناشر این چاپ تازه است، زیرا که درچاپ سابق‌استانبول نیست ومخصوصاً « هوالحسن محمدتن عبدالله السمرقندی المتوفی سنة ۳۴ » کاملاً شتر گربه است، ورود کی‌ابوعبدالله جعفربن محمد نام داشته، وجای سخن نیست که در۳۲۹ در گذشته است.

از سوی دیگر تردیدی نیست که قطعاً حاج خلیفه در اسناد کتابی بنام تاج المصادر فی‌لغةالفرس برود کی شاعراشتباه کرده است واین کتاب دوم‌همان کتاب اول است یعنی تاج‌المصادر یك کتاب بیشتر نیست، وآن کتابیست درلغت عربی بفارسی شامل مصادر زبان تازی که ابوجعفر احمدبن علی جعفرك بیهقی متوفی در ۵۴۴ تألیف کرده است، وچون نام ونسب رود کی‌ابوعبدالله جعفربن محمدونام مؤلف تاج‌المصادر ابوجعفر احمدبن علی بوده اشتراك کلمهٔ جعفر در نام و نسب این دو تن سبب شده است که کسی تاج المصادر را از رود کی دانسته و گفتهٔ نادرست او را حاج خلیفه هم نقل کرده است. درین صورت رود کی کتابی در لغت فارسی تألیف نکرده است.

تا اوایل قرن یازدهم کتابی در لغت فارسی بدست فرهنگ‌نویسان ایران وهندوستان بوده است که پیداست کتاب کوچکی بوده و فرهنگ‌نویسان نام آنرا « رسالهٔ ابوحفص سغدی » یا « فرهنگ ابوحفص

---

۱ اصل این مقاله در مقدمهٔ برهان قاطع مصحح دکتر معین بطبع رسیده و اینك تلخیص و با تجدید نظر در اینجا چاپ‌میشود.

(۲) Hans Reichelt, Der Frahang-i Oim Vienna 1900. 2part (م.م.)

(۳) Hoshang and Haug, An Old Pâzand Glossary, With Index and Essay on Pahlavi; Bombay and London, 1870; H.F.J. Junker, The Frahang i Pahlavîk. Heidelberg 1912 (م.م.)

سغدی » آورده اند . جمال‌الدین حسین‌بن فخرالدین‌حسن‌انجو درفرهنگ جهانگیری که در ذیقعدهٔ۱۰۰۵ ازتألیف آن فارغ آمده وبیش‌ازو محمدقاسم‌بن حاج محمد سروری کاشانی در فرهنگ سروری که در۱۰۰۸ تألیف کرده ودر مجمع‌الفرس که در ۱۰۲۸ بپایان رسانیده است ازین کتاب مطالبی گرفته اند .

در بارهٔ این رسالهٔ ابوحفص سغدی ویا فرهنگ ابوحفص سغدی بحث جداگانه باید کرد ، زیرا که مطلب درازست و درین‌جا نمی‌گنجد دلایلی چند هست که ابوحفص سغدی مؤلف فرهنگ در اواسط قرن پنجم میزیسته است ، و وی باید بجز ابوحفص حکیم‌بن احوص سغدی باشد که‌نوعی از رودرا اختراع کرده وآن را شهرود نام گذاشته واز استادان معروف موسیقی بوده ودر حدود ۳۰۰ و۳۰۶ میزیسته است و شاید همان کسی باشد که‌گویند نخستین شاعرزبان فارسی بوده است . معلوم نیست این‌رسالهٔ ابوحفص یا فرهنگ ابوحفص که تا اوایل قرن یازدهم نیز دردست‌فرهنگ نویسان آن دوره بوده هنوز در میان هست یا اینکه نابود شده است .

درهرصورت چنان می‌نماید که فرهنگ نویسی برای زبان دری تنها درقرن پنجم معمول‌شده واین زمانی است‌که زبان دری خرده خرده درنواحی دیگر ایران‌که قلمرو اصلی‌آن نبوده انتشار می‌یافته است .

حاج خلیفه در کشف الظنون در حرف تـا ضبط کرده است : « تفاسیرنی لغةالفرس لحکیم قطران الارموی » برای این نکته که قطران‌کتابی در لغت فارسی تألیف کرده‌است ، دلیل دیگر داریم وآن اینست که اسدی در مقدمهٔ فرهنگ خود میگوید : « قطران شاعر کتابی کرد » و شاید نام آن همان تفاسیر بوده باشد که حاج خلیفه آورده است . ناصر خسرو در سفرنامهٔ خود جایی که از اقامت خود در تبریز در حدود ربیع‌الاول سال ۴۳۸ یاد می کند می گوید :

« در تبریز قطران نام شاعری‌را دیدم شعری نیک می گفت ، اما زبان فارسی نیکو نمی‌دانست، پیش من آمد دیوان منجیك و دیوان دقیقی بیاورد و پیش من بخواند و هرمعنی که اورا مشکل بود از من‌پرسید، با او بگفتم و شرح آن بنوشت و اشعار خود بر من بخواند » پیداست که مراد ناصرخسرو از « زبان فارسی نیکو نمی‌دانست» این است که زبان دری‌را که زبان معمولی‌آذربایجان نبوده نیکو نمی دانسته است وبهمین جهت معانی اشعار منجیك و دقیقی را که از قلمرو زبـان دری بوده اند ، از ناصرخسرو می پرسیده و بهمین جهت کتاب لغتی نوشته است . ازین قرار شرف‌الزمان قطران‌بن منصور ارموی شاعر معروف متوفی در۴۶۵ کتابی درین زمینه داشته است .

عجالةً قدیمترین کتابی که درین زمینه هست « لغت‌نامه » تألیف ابو منصور علی‌بن احمد اسدی - الطوسی است که بنام فرهنگ یا لغت فرس اسدی معروف است ، و آنرا پس از نظم گرشاسب‌نامه یعنی پس از ۴۵۸ تألیف کرده‌است ، و آن هم درصورتی است که اشعار گرشاسب‌نامه را که در نسخه‌هـای کنونی این لغت‌نامه است اسدی خود درآن جا داده باشد . بیشتر بدان میماند کسانی کـه درین کتاب دست برده‌اند این اشعار را پس از اسدی درآن داخل کرده باشند و بعید مینماید که اسدی برای لغاتی که معنی کرده شاهد از شعر خود درآورده باشد . هدایت در مجمع‌الفصحا رحلت اسدی را در ۴۶۵ یعنی همـان سال رحلت قطران آورده و اگر این نکته درست باشد و با نکتهٔ پیشین ساز گار آید ، لغت نامهٔ اسدی در میان سالهای ۴۵۸ و ۴۶۵ تألیف شده است .

اسدی خود در مقدمهٔ فرهنگ‌میگوید : « فرزندم حکیم‌جلیل اوحد اردشیربن دیلمسپارالنجمی الشاعر . . . از من . . . لغت‌نامه‌ای خواست چنانکه بر هر لغتی گواهی بود از قول شاعری از شعرای پارسی و آن بیتی بود یا دو بیت و به ترتیب حروف آباتا ساختم » .

این شاگرد اسدی قطعاً همان «ابوالهیجا اردشیربن دیلمسپارالنجمی‌القطبی‌الشاعر » است کـه در رمضان سال ۵۰۷ نسخهٔ ترجمان‌البلاغه را کـه درتر کیه هست بخط خود نوشته‌است واگرمرگ اسدی را در ۴۶۵ درست بدانیم تا ۴۲ سال پس از مرگ اسدی هم زنده بوده‌است ولی همین نکته ما را به تردید میندازد که اسدی در ۴۶۵ مرده باشد زیرا بعیدست شاگرد کسی ، و آن هم شاگردی کـه بدرخواست وی‌استادش

کتابی برای او بنویسد ، تا ٤۲ سال پس ازو زیسته باشد و شاید بدینوسیله بتوان رحلت اسدی را ده پانزده سال پس از ٤٦٥ دانست .

این لغت‌نامه یا فرهنگ اسدی یکی از کتابهائی است که بیش‌ازهمه در آنها دست برده‌اند و درهر زمانی برای تکمیل آن چیزی برآن افزوده‌اند چنانکه بجرأت نمیتوان گفت آنچه ازاسدی است کدامست . با این همه کتاب بسیار جالب و بسیار سودمندیست که اساس و مبنای همهٔ لغت‌نویسان است که پس از اسدی آمده‌اند .

ظاهراً پس از تألیف لغت‌نامهٔ اسدی تا مدتهای مدید درایران دیگرکتابی نظیرآن تألیف‌نکرده‌اند و همین کتاب مرجع همه بوده است . گویا پس از فرهنگ اسدی تنها در قرن نهم در هندوستان بار دیگر بدینکار دست زده‌اند و آن هم بدین جهت است که درقرن نهم هر روز بر عدهٔ سلسله‌های پادشاهان مسلمان و فارسی زبان در هند افزوده میشد و مردم هند که از ایران دور بودند بیش از پیش بیاد گرفتن زبان فارسی که زبان همهٔ این دربارها و حکومت‌ها بود نیازمند میشدند یکی ازنخستین کتابهای لغت که در هندتألیف شده اداةالفضلاء ، تألیف قاضی‌خان بدر محمد دهلویست ملقب بدهاروال [1] که در۸۲۲ بپایان رسیده [2] و پس از آن شرف‌نامهٔ احمد منیری یا فرهنگ ابراهیمی تألیف ابراهیم قوام‌الدین فاروقیست که در ۸۷۸ خاتمه یافته است . پس از آن عدهٔ بسیار ازین گونه کتابهای لغت در هندوستان تألیف کرده‌اند ودامنهٔ اینکارهنوز ادامه دارد . در ایران گویا پس از اینکه قرنها دنبالهٔ اینکار را رها کرده‌اند تنها در نیمهٔ اول قرن سیزدهم و آنهم بتقلید از دانشمندان هند باز کتابهائی در لغت فارسی تألیف کرده‌اند [3]

ب - فهرست فرهنگهای فارسی

تهیهٔ فهرست کامل از همهٔ کتابهایی که در لغت فارسی نوشته‌اند دشوار است وآنچه تا کنون توانسته‌ام استقصا بکنم شامل بیش از ۲۰۰ کتابی است که پس از این نام میبرم . البته کتابهای بسیار که در لغت عربی بفارسی و در لغت فارسی به ترکی نوشته شده وهمچنین کتابهائی که اززبان‌های اروپائی‌بفارسی و از فارسی بزبان های اروپائی تألیف کرده‌اند و شمارهٔ آنها نیزبسیار فراوان است ازین‌عداد بیرونست وآنچه پس از این می‌آید تنها شامل نامهای کتابهائی است که در لغت فارسی بزبان فارسی نوشته‌اند وفهرست‌نامهای آنها به ترتیب حروف بدینگونه است :

۱ ــ اداةالفضلای سابق‌الذکر .

۲ ــ آصف‌اللغات ، از شمس‌العلماءنواب عزیز جنگ بهادر که بواسطهٔ رحلت مؤلف تألیف وچاپ آن ناتمام مانده است .

۳ ــ ارمغان آصفی ، از محمد عبدالغنی‌خان .

٤ ــ استعارات سروری .

٥ ــ اشرف‌اللغات ، از محمدبن عبدالخالق .

٦ ــ اشهراللغات [4] .

۷ ــ اصطلاحات شعرا ، از رحیم‌الدین .

۸ ــ اقنوم‌اللغه .

۹ ــ انیس‌المتحیرین .

---

۱ ــ قدیمترین فرهنگ فارسی مؤلف درهند « فرهنگ فخر قوامی » است(قاضی عبدالورود . دانشمند هندی)

۲ ــ نسخهٔ آن‌در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا بنشانی or. 1262 موجود است (ریو . نسخ‌فارسی ج ۲ص ٤۹۱) ــ قاضی‌بدر محمد دارای تألیفی دیگر است بنام « دستورالاخوان » که فرهنگی است عربی بفارسی ونسخه‌ای ازآن در کتابخانه موزهٔبریتانیا بنشانی or. 3273 ضبط است . «ریو نسخ فارسی ص ۱۲۰» ونسخهٔ دیگرآن در کتابخانهٔ علامه آقای علی‌اکبر دهخدا موجود است . سال تألیف این کتاب ۸۱۲ ه است . م . م .

۳ ــ معیار جمالی که در ۷٤٤ بنام شاه شیخ ابو اسحق اینجو تألیف شده ، مشتمل بر لغت‌نامه‌ای است . رك : ص هفتاد و شش ح ٥ .

٤ ــ تألیف غلام‌الله بهکین هانسوی . مؤلف بسال ۱۰۸۲ ه . م م .

۱۰ ـ بحرالافاضل ، از محمدبن قوام .

۱۱ ـ بحرالفضائل[1] .

۱۲ ـ بحر عجم از محمد حسین قادری[2] .

۱۳ ـ برهان جامع از محمد کریم ابن مهدیقلی تبریزی در ۱۲۰۶ .

۱۴ ـ برهان قاطع ، از محمد حسین‌بن خلف تبریزی متخلص ببرهان در ۱۰۶۲[3] .

۱۵ ـ بهار عجم ، از لاله تیک چند بهار هندی در ۱۱۵۶ .

۱۶ ـ پیوستهٔ فرهنگ فارسی منظوم ، ازمیرزا سید محمدصادق خان امیری فراهانی‌ادیب‌الممالک

۱۷ ـ تألیف یوسفی ، از غلام یوسف .

۱۸ ـ تحفة‌الاحباب : از حافظ اوبهی در ۹۳۶ .

۱۹ ـ تحفة‌السعاده یا فرهنگ اسکندری ، از محمودبن ضیاءالدین محمد در ۹۱۶ .

۲۰ ـ تحفة‌الصبیان .

۲۱ ـ تحفة‌الفقیر ، لغت منظوم .

۲۲ ـ تحفهٔ شاهدی .

۲۳ ـ تفاسیر ، از شرف‌الزمان قطران ابن منصوراموی .

۲۴ ـ جامع‌الفارس .

۲۵ ـ جامع‌اللغات منظوم ، از نیازی حجازی .

۲۶ ـ جان بی جان .

۲۷ ـ چراغ هدایت ، از سراج‌الدین علیخان آرزو متوفی در ۱۱۶۹ .

۲۸ ـ حسن‌العباب .

۲۹ ـ خزینة‌الامثال ، از سید حسین شاه حقیقت .

۳۰ ـ خیابان گلستان فرهنگ منظوم از مولوی محمدعلی .

۳۱ ـ دستورالاعصار ، از عباس‌بن محمد .

۳۲ ـ دستورالافاضل[4] .

۳۳ ـ دستورالفضلاء .

۳۴ ـ دستوراللغات .

۳۵ ـ دستور سخن .

۳۶ ـ کتاب‌الدقایق .

۳۷ ـ دلیل ساطع ، از محمد مهدی واصف .

۳۸ ـ دیباج‌الاسماء .

۳۹ ـ دیرینه .

۴۰ ـ دیوان‌الادب .

۴۱ ـ رسالة‌النصیریه .

۴۲ ـ رسالة فی لغة‌الفرس ، از کمال پاشازاده .

۴۳ ـ رسالهٔ ابوحفص سغدی .

۴۴ ـ رسالهٔ حسین وفائی .

۴۵ ـ رسالهٔ محمد افندی .

---

۱ ـ تألیف محمدبن قوام‌البلخی‌الکرئی . سال تألیف حدود ۷۹۵ ه . م .

۲ ـ متخلص براقم . سال تألیف کتاب ۱۲۷۲ ه ، م . م

۳ ـ رك : مقالهٔ آقای حکمت در همین مقدمه . م . م .

۴ ـ تألیف حاجت خیرات دهلوی . سال تألیف ۷۴۳ ه . م م .

۴۶ ـ رسالهٔ مخلص کاشانی .

۴۷ ـ رسالهٔ مفردات ومرکبات .

۴۸ ـ رسالهٔ میرمحمد افضل ثـابت .

۴۹ ـ رهنمای سهولت .

۵۰ ـ زفان گویا .

۵۱ ـ زواهر اللغات ، از ابوالنجیب محمد جوانرودی درلغات گلستان و بوستان و یوسف وزلیخا که در قرن دهم نوشته‌است .

۵۲ ـ سخن نامهٔ نظامی ، ازسعیدبن نصربن تمیم غزنوی .

۵۳ ـ سراج‌اللغه ، از سراج‌الدین علیخان آرزو متوفی ۱۱۶۹(۱) .

۵۴ ـ سرمهٔ سلیمانی(۲) .

۵۵ ـ شرح اصطلاحات صوفیهٔ شیخ ابن عطار .

۵۶ ـ شرح الاسماء .

۵۷ ـ شرف اللغات ، از میرحسن دهلوی .

۵۸ ـ شرفنامهٔ منیری یافرهنگ ابراهیمی ، ازابراهیم قوام‌الدین فاروقی در۸۷۸ .

۵۹ ـ شمس اللغات ، از جوزف بریتوجینز انگلیسی ساکن‌هندوستان(۳).

۶۰ ـ صحاح العجم ، از شیخ یحیی آمری رومی‌قرشی .

۶۱ ـ ضرور المبتدی ، ازسیف الدین بن قایم‌الله عظیم آبادی .

۶۲ ـ غیاث اللغات ، ازمحمد غیاث الدین بن جلال الدین بن شرف الدین مصطفی‌آبادی رامپوری در۱۲۴۲ .

۶۳ ـ فردوس اللغات از عطاءالله .

۶۴ ـ کتاب فرس ، ازسید شریف لاهیجی .

۶۵ ـ فرنود ساریا فرهنگ نفیسی ، ازدکتر میرزا علی‌اکبرخان نفیسی‌ناظم‌الاطباء(٤).

۶۶ ـ فرهنگ آنندراج ، ازمحمد پادشاه شادبن غلام محیی‌الدین در۱۳۰۶ .

۶۷ ـ فرهنگ آیتی ، ازعبدالحسین آیتی .

۶۸ ـ فرهنگ اخلاق ناصری .

۶۹ ـ فرهنگ اسکندر نامهٔ بری ، از میربن حسن .

۷۰ ـ فرهنگ الافعال ، از هومی سهراب .

۷۱ ـ فرهنگ الفاظ غریبه واصطلاحات نادرهٔ شاهنامه .

۷۲ ـ فرهنگ اللهداد سرهندی‌که ظاهراً همان مدارالافاضل اوست .

۷۳ ـ فرهنگ امیری ، از منشی محمد امیرالدین .

۷۴ ـ فرهنگ انجمن آرای ناصری ازرضاقلیخان هدایت امیرالشعراء .

۷۵ ـ فرهنگ بازرگانی ، از ن ، راست .

۷۶ ـ فرهنگ بشیرخان ، تألیف درقرن یازدهم .

۷۷ ـ فرهنگ بوستان ، از میر بن حسن .

۷۸ ـ فرهنگ بهارستان ، از محمد علی تبریزی خیابانی .

---

(۱) تاریخ تألیف کتاب مزبور ۱۱۴۷ ه . است . (م ۰ م ۰)

(۲) شرح آن درمآخذ برهان (مقالهٔ‌آقای حکمت) بیاید . (م ۰ م ۰)

(۳) شمس‌اللغات فارسی وعربی بفارسی‌است بسرپرستی «مستر جوزف انگلیسی» درسنهٔ ۱۲۲۰ ه . تألیف شده . (م ۰ م ۰)

(٤) پنج مجلد آن در طهران در سالهـای ۱۳۱۷ ـ ۱۸ ، ۱۳۱۸ ـ ۱۹ و ۱۳۱۹ ـ ۲۰ ، ۱۳۲۱ ، ۲٤ و ۱۳۳٤ در شرکت سهامی چاپ رنگین باهتمام آقای سعید نفیسی فرزند مؤلف بطبع رسیده . (م ۰ م ۰)

۷۹ ـ فرهنگ پیشه‌وران ، از انتشارات ادارهٔ کل آمار و ثبت احوال .

۸۰ ـ فرهنگ جعفری .

۸۱ ـ فرهنگ جهانگیری ، از جمال‌الدین حسین‌بن فخرالدین اینجو در ۱۰۳۵(۱)

۸۲ ـ فرهنگ حسین وفائی .

۸۳ ـ فرهنگ حسینی(۲) .

۸۴ ـ فرهنگ داستان ترکتازان هند .

۸۵ ـ فرهنگ دساتیر(۳) .

۸۶ ـ فرهنگ دیوان خاقانی .

۸۷ ـ فرهنگ رشیدی ازعبدالرشید تتوی در ۱۰۷۷.

۸۸ ـ فرهنگ سروری ، ازمحمد قاسم بن حاج محمد سروری در ۱۰۰۸ .

۸۹ ـ فرهنگ سکندر نامه ، ازسیدبن حسن بن سیدقاسم .

۹۰ ـ فرهنگ سیاسی ، ازرضا آذرخشی .

۹۱ ـ فرهنگ الفاظ نادره واصطلاحات غریبهٔ شاهنامهٔ فردوسی کـه نخستین بار در پایان شاهنامه چاپ آقا محمد مهدی ارباب اصفهانی بسال ۱۲۶۲ قمری طبع‌شده .

۹۲ ـ فرهنگ شاهنامه ، ازدکتر رضا زادهٔ شفق .

۹۳ ـ فرهنگ شرح‌الاسماء ، از عبدالواسع هانسوی .

۹۴ ـ فرهنگ شیخ زادهٔ عاشق .

۹۵ ـ فرهنگ شیخ عبدالرحیم بهاری .

۹۶ ـ فرهنگ شیخ محمود بهاری .

۹۷ ـ فرهنگ ضمیری .

۹۸ ـ فرهنگ عاصمی .

۹۹ ـ فرهنگ عالمی .

۱۰۰ ـ فرهنگ عباسی ، ازصدرالدین احمدبن محمد رضا نایب‌الصدر تبریزی در۱۲۲۵ .

۱۰۱ ـ فرهنگ عبدالله نیشابوری .

۱۰۲ ـ فرهنگ عجایب .

۱۰۳ ـ فرهنگ علی نیک‌پی .

۱۰۴ ـ فرهنگ فخری قواس ، تألیف در قرن هفتم .

۱۰۵ ـ فرهنگ قاضی ظهیر .

۱۰۶ ـ فرهنگ کاتوزیان ، از محمدعلی کاتوزیان(٤).

۱۰۷ ـ فرهنگ گلستان شامل لغات گلستان ، از جنیدبن عبدالله موسوی .

۱۰۸ ـ فرهنگ گلستان و بوستان تألیف همو .

۱۰۹ ـ فرهنگ لغات مثنوی ، از شاه عبداللطیف که ظاهراً همان لطایف‌اللغات است .

۱۱۰ ـ فرهنگ مبارکشاه غزنوی(٥).

۱۱۱ ـ فرهنگ مجملی ، از حافظ‌الله محمّد .

۱۱۲ ـ فرهنگ محتشمی .

---

(۱) رك : مآخذ برهان درمقالهٔ آقای حکمت درهمین مقدمه (م ۰ م ۰)

(۲) تألیف حسین‌بن احمد معاصر عالمگیر ۰ (م ۰ م ۰)

(۳) رك : دساتیر درهمین‌مقدمه ۰ (م ۰ م ۰)

(٤) در تهران بسال ۱۳۱۱ هجری شمسی چاپ شده ۰ (م ۰ م ۰)

(٥) مشهور به فخر قواس ۰ (م ۰ م ۰)

۱۱۳ ـ فرهنگ محمّد بن‌قیس .

۱۱٤ ـ فرهنگ محمد هندوشاه(۱).

۱۱۵ ـ فرهنگ محمودی ، از خواجه محمودعلی .

۱۱٦ ـ فرهنگ مختصر .

۱۱۷ ـ فرهنگ مفتاح‌الکنز . از قاضی‌حسین بن خواجه محمّد .

۱۱۸ ـ فرهنگ منظومه .

۱۱۹ ـ فرهنگ منصور شیرازی .

۱۲۰ ـ فرهنگ میرزا ابراهیم‌بن شاه حسین اصفهانی(۲).

۱۲۱ ـ فرهنگ نادرهٔ شاهنامه .

۱۲۲ ـ فرهنگ نامهٔ نفیسی تألیف نویسنده(۳).

۱۲۳ ـ فرهنگ نایاب که برای لغات نثر شبنم شاداب ظهیرای تفرشی در ۱۲٦۵ نوشته‌اند .

۱۲٤ ـ فرهنگ نصیریه ، از حکیم محمد نصیر .

۱۲۵ ـ فرهنگ نظام ، از سیّد محمّد علی داعی‌الاسلام(٤).

۱۲٦ ـ فرهنگ نظامی ، از سروان ضرغامی و زرگر و خوش نویسان[*]

۱۲۷ ـ فرهنگ نو از حسن عمید و فریدون شادمان .

۱۲۸ ـ فرهنگ نوبهار ، از محمّدعلی تبریزی خیابانی(۵) .

۱۲۹ ـ فرهنگ بابایی .

۱۳۰ ـ فرهنگ یوسف و زلیخای جامی ، از میربن حسن .

۱۳۱ ـ فواید برهانی .

۱۳۲ ـ قسطاس‌اللغه ، از شیخ نورالدین محمّد یوسف حکیم .

۱۳۳ ـ قنیة‌الطالبین .

۱۳٤ ـ قنیة‌الفتیان .

۱۳۵ ـ کثیرالفواید ، از شاه محیی‌الدّین .

۱۳٦ ـ کشف‌الدقایق ، از حافظ محمد منصورخان .

۱۳۷ ـ کشف‌اللغات ، از محمّد عبدالرحیم کامل .

۱۳۸ ـ کشف‌اللغات ازمحمد عبدالرحیم بن احمد سور .

۱۳۹ ـ گنج‌اللغات ، از گردهای لال هندی .

۱٤۰ ـ گنج‌نامهٔ ابن‌طیفور ، ازعلی‌بن‌طیفور مکی در فرهنگ شاهنامه .

۱٤۱ ـ لجة‌العجم .

۱٤۲ ـ لسان‌الشعراءِ .

۱٤۳ ـ لطایف‌اللغات ، از عبدالمطیف بن عبدالله کبیر یزدی .

۱٤٤ ـ لغات المبتدی .

۱٤۵ ـ لغات عالمگیری ، ازمولوی فاضل دهلوی .

---

(۱) فرهنگ صحاح‌الفرس تألیف محمدبن هندوشاه منشی که بنام خواجه غیاث‌الدین رشید تصنیف شده . و شرح آن درهمین مقدمه بیاید . (م . م .)

(۲) دونسخهٔ خطی از این کتاب در کتابخانهٔ علامه دهخدا موجود است . ذیل کلمهٔ «غنجار» درهر دونسخه آمده : « بفتح سرخیی که زنان بررو بمالند و آن راگلگونه نیز گویند و درین زمان کـه سنهٔ ۹۸٦ است پسران نیز مرتکب این امر شوند گاهی . » (از یادداشتهای علامه دهخدا) (م . م .)

(۳) جلد اول آن از (آ) تا (ابواس) در تهران بسال ۱۳۱۹ در چاپخانهٔ شرکت سهامی چاپ رنگین بطبع رسیده .

(٤) در پنج مجلد در حیدرآباد بسال ۱۳٤٦-۱۳۵۸ هجری قمری بطبع رسیده . (م . م .)

(*) فرهنگ نظامی ، مشتمل برپاره‌ای از لغات و کنایات نظامی گنجوی تألیف وحید دستگردی ، مندرج در دفتر هفتم از سبعهٔ حکیم نظامی . ۱۳۱۷ شمسی مطبعهٔ ارمغان . (م . م .)

(۵) در دو مجلد در تبریز بسال ۱۳۰۸ هجری شمسی بچاپ رسیده . (م . م .)

۱۴۶ ـ لغات کشوری .

۱۴۷ ـ لغت بشیرخانی ، ازبشیرخان .

۱۴۸ ـ لغت سید فخرالدین .

۱۴۹ ـ لغت فارسی ، از اعتمادالسلطنه محمد حسنخان .

۱۵۰ ـ لغت فرس یا لغت‌نامه ، از اسدی طوسی(۱) .

۱۵۱ ـ لغت محمد نظام‌الدین .

۱۵۲ ـ لغت‌نامه ، از علی اکبر دهخدا(۲) .

۱۵۳ ـ کتاب اللغه .

۱۵۴ ـ مجمع‌الفرس ، از محمدقاسم بن حاج محمد سروری کاشانی در ۱۰۲۸(۳) .

۱۵۵ ـ مجموع‌اللغات ، از ابوالفضل بن مبارك علامی .

۱۵۶ ـ مجموعةالانس فی لغات‌الفرس .

۱۵۷ ـ محموداللغات ، از محمودبن عبدالواحد .

۱۵۸ ـ مختصر اللغات ، از مولوی جعفر .

۱۵۹ ـ المخمسات‌الادبیهٔ منظوم ، از سراج قاضی .

۱۶۰ ـ مدارالافاضل ، ازشیخ اللهداد سرهندی(٤) .

۱۶۱ ـ مزیل‌الاغلاط .

۱۶۲ ـ مشکلات‌الفرس .

۱۶۳ ـ مصطلحات الشعراء ، از وارسته(٥) .

۱۶٤ ـ مظهرالعجایب ، از قتیل .

۱۶۵ ـ معیاراللغه .

۱۶۶ ـ معیار جمالی ، از شمس‌الدین فخری اصفهانی(٦) .

۱۶۷ ـ نصایح‌الدریه .

۱۶۸ ـ مفتاح‌الادب ، از مطهربن ابی‌طالب لاذقی .

۱۶۹ ـ مفتاح‌البدایع ، از وحیدتبریزی شاعر .

۱۷۰ ـ مفتاح‌الحقایق فی کشف‌الدقایق ، ازسلطان محیی‌الدین .

۱۷۱ ـ مفتاح‌الکنز ، ازقاضی حسن‌بن خواجه محمد .

۱۷۲ ـ مفتاح‌المعانی ، از فسونی‌بن عبدالله شاعر .

۱۷۳ ـ مفتاح‌المعضلات .

۱۷٤ ـ مفتاح گلستان ، از ابوالفیض امین‌الدین .

۱۷۵ ـ ملحقات برهان قاطع .

۱۷۶ ـ ملهمه در لغات حروف مهمله از مفیدبن محمدعلی اصفهانی .

۱۷۷ ـ موائدالفوائد .

۱۷۸ ـ مؤیدالفضلاء از شیخ محمد لاد دهلوی(۷) .

۱۷۹ ـ مهذب‌اللغات .

۱۸۰ ـ نزهةالصبیان .

---

(۱) رك : لغت فرس اسدی در مقدمهٔ حاضر . (م . م .) (۲) رك . پایان مقدمهٔ حاضر . (م.م.) (۳) رك : مقالهٔ آقای حکمت درهمین مقدمه (م . م .) (٤) ملااله داد فیض‌بن علی شیرسرهندی کتاب مزبور را بسال ۱۰۰۱ هجری تألیف کرده . (م.م.)

(٥) مصطلحات شعرا تألیف سیالکوتی مل وارستهٔ لاهوری مؤلف بسال ۱۱۵۱ه . (م.م.) (٦) معیار جمالی ومفتاح ابواسحقی تألیف‌شمس‌الدین بن فخرالدین اصفهانی معروف بشمس فخری که این کتاب خود را در سال ۷٤٤ بنام شاه شیخ ابواسحق اینجو ممدوح حافظ تألیف کرده‌است وآن مشتمل‌است بر چهارفن : اول درعلم‌عروض ، دوم درعلم قوافی ، سیم دربدایع‌الصنایع، چهارم در لغت فرس . نسخهٔ خطی‌آن در کتابخانهٔ علامه دهخدا و کتابخانهٔ مرحوم اقبال آشتیانی موجوداست و اخیراً بتصحیح دکتر کیا بطبع رسیده است . (م . م.) (۷) مؤلف بسال ۹۲۵ه (م . م.)

181 – نسیم‌الاحباب ، لغت منظوم .

182 – نصیراللغات .

183 – نظیراللغات .

184 – نوادراللغه ، از فرخی .

185 – نوادرالمصادر ، از بهار هندی(1).

186 – واژه‌های نوچاپ فرهنگستان ایران(2) .

187 – وسیلةالمقاصد .

188 – هفت قلزم ، از غازی‌الدین حیدر .

معرفی بعض فرهنگهای مهم

سعید نفیسی

۱ - لغت فرس اسدی (۳)

عجالةً قدیمترین کتابی که دراین‌زمینه (لغت‌فارسی)هست«لغت‌نامه»تألیف ابومنصورعلی‌بن‌احمد اسدی طوسی‌است‌که بنام‌فرهنگ یالغت فرس‌اسدی معروفست وآنرا پس‌ازنظم‌گرشاسب‌نامه یعنی پس‌از۴۵۸ تألیف کرده است وآن هم درصورتی است که اشعار گرشاسب‌نامه را که درنسخه‌های کنونی این لغت‌نامه‌است، اسدی خود درآن جا داده باشد . بیشتر بدان می‌ماند کسانی که درین کتاب دست برده اند این اشعار راپس از اسدی درآن‌داخل کرده باشندوبعید مینماید که اسدی برای‌لغاتی که معنی کرده‌شاهد ازشعر خودآورده باشد . هدایت درمجمع‌الفصحا رحلت اسدی را در ۴۶۵ یعنی همان سال رحلت قطران آورده واگراین نکته درست باشد بانکتهٔ پیشین ساز گار آید ، لغت نامهٔ اسدی در میان سالهای ۴۵۸ و ۴۶۵ تألیف شده است .

اسدی خود درمقدمهٔ فرهنگ می گوید: «فرزندم حکیم‌جلیل اوحد اردشیربن دیلمسپارالنجمی الشاعر . . . ازمن . . . **لغت‌نامه‌ای** خواست چنانکه برهرلغتی گواهی بود از قول شاعری از شعرای پارسی و آن بیتی بود یا دوبیت وبترتیب حروف آ با تا ساختم .»

این شاگرد اسدی قطعاً همان «ابوالهیجا اردشیربن دیلمسپار النجمی القطبی الشاعر» است که در رمضان سال ۵۰۷ نسخهٔ ترجمان‌البلاغه را که در ترکیه هست بخط خود نوشته است ، و اگر مرگ اسدی را در ۴۶۵ درست بدانیم تا ۴۲ سال پس از مرگ اسدی هم زنده بوده است ، ولی همین نکته ما را بتردید می‌اندازد که اسدی در ۴۶۵ مرده باشد ، زیرا بعیدست شاگرد کسی ، وآن هم شاگردی که بدرخواست وی استادش کتابی برای او بنویسد ، تا ۴۲ سال پس ازو زیسته باشد و شاید بدین وسیله بتوان رحلت اسدی را ده پانزده سال پس از ۴۶۵ دانست .

این لغت‌نامه یا فرهنگ اسدی یکی از کتابهایی است که بیش از همه درآنها دست برده اند و در هرزمانی‌برای تکمیل‌آن چیزی برآن‌افزوده‌اند ، چنانکه بجرأت نمی‌توان گفت آنچه از اسدیست کدامست. با این همه کتاب بسیار جالب و بسیار سودمندیست که اساس و مبنای همهٔ لغت نویسانیست که پس از اسدی آمده اند(4) .

لغت فرس اسدی نخست در ۱۸۹۷ میلادی باهتمام و تصحیح پاول هورن آلمانی در گتنگن بطبع رسید و بار دیگر بتصحیح مجدد مرحوم عباس اقبال آشتیانی و بسرمایهٔ مرحوم سید عبدالرحیم خلخالی در ۱۳۱۹ شمسی درتهران و بار دیگر باهتمام آقای محمد دبیر سیاقی در ۱۳۳۶ در تهران طبع و منتشر شد .

---

(۱) رك : شمارهٔ ۱۵ ازفهرست حاضر(م.م.) (۲) نخست بعنوان «واژه‌های‌نو که تاپایان سال ۱۳۱۸ درفرهنگستان‌ایران پذیرفته شده » در ششمین شماره از انتشارات فرهنگستان در فروردین ۱۳۱۹ تهران شرکت چاپ رنگین‌منتشر شده وبار دیگر بعنوان « واژه‌های نو که تا پایان‌سال ۱۳۱۹ درفرهنگستان ایران پذیرفته شده است» در هفتمین شماره ازانتشارات دبیرخانهٔفرهنگستان چاپخانهٔ تابان تهران ۱۳۱۹ انتشار یافته است (م. م.)

(۳) از مقدمهٔ برهان قاطع مصحح دکتر محمد معین ج ۱ ص شصت ونه - هفتاد .

(٤) پایان مقالهٔ آقای سعید نفیسی .

عبدالعلی طاعتی

صحاح الفرس

صحاح‌الفرس کهنترین لغت‌نامهٔ موجود فارسی بفارسی پس از لغت فرس اسدیست . مصنف آن شمس‌الدین محمدبن فخرالدین هندوشاه نخجوانی مشهور به « شمس منشی » از نویسندگان نامی قرن‌هشتم هجریست (زندگانی در فاصلهٔ سالهای ۶۸۴ - ۷۷۶ هـ . ق) و کتاب دیگری هم در فن کتابت و نویسندگی بنام « دستورالکاتب فی تعیین‌المراتب » از او بیادگار مانده است . وی این کتاب یعنی صحاح‌الفرس را بسال هفتصدوبیست وهشت (۷۲۸) هجری قمری درشهرتبریز ، در زمان وزارت خواجه غیاث‌الدین بن رشیدالدین فضل‌الله وزیر نیکنام سلطان ابوسعید(۱) در « تصحیح لغات طوایف فرس » وتنظیم و تکمیل کتاب لغت‌فرس اسدی ، بوضع و ترتیب « صحاح‌اللغه » تألیف ابونصر اسمعیل بن حماد جوهری تصنیف کرده است . عبارت دیباچهٔ کتاب صحاح‌الفرس دراین باب بدینگونه است :

« . . . . بعداز آنکه در تصحیح لغات و جمع کتبی که در این فن ساخته اند مبالغه نمود ونسخه هاءِ درست ومعتمد علیها حاصل کرد ، هم درین مهم شروعی پیوست ، وآن مقدار لغات که متداول است وحکیم اسدی نیاورده بود وطبیعت جامد و ذهن خامد باثبات آن مجاهدت کردند ، در این مجموع مثبت گردانید وبشواهد ابیات بلغاء و روابط اشعار شعراء و فصحاءِ عجم مؤکد و مستحکم کرد ، وبعداز اتمام این جمله را به « کتاب صحاح الفرس » موسوم کرد ، چه وضع و ترتیب این موافق صحاح اللغـهٔ جوهری است جزاه‌الله عن اهل العلم خیر الجزاء و همچنانکه صحاح‌اللغه مشتمل است بر تصحیح لغـات قبایل عرب ، این کتاب مشتمل است برتصحیح لغات طوایف فرس . . . »

این کتاب همانست که مؤلف فرهنگ جهانگیری (تألیف درسال ۱۰۰۵ هـ . ق .) ضمن بیـان وشمردن منابع لغت نامهٔ خود ، از آن با نام « فرهنگ محمدبن هندوشاه » یاد میکند(۲) .

آنچه از دیباچهٔ مفصل و پرارزش نسخهٔ ملکی اینجانب که کهنتر و کاملتر ازسه نسخهٔموجود است(۳) ونیز از مجموع سه نسخه دانسته میشود صحاح‌الفرس کتابیست دربیست‌و پنج باب ودارای حدود چهارصدو سی فصل ودوهزارو سیصد لغت (اغلب لغات بسیط نه مشتقات و ترکیبات و کنایات) با شواهد متعدد(٤) برای هرلغت و یك دیباچهٔ نسبةً مفصل حاکی ازستایش خواجه غیاث‌الدین وشمهٔ ازاحوال مؤلف و وصفی از لغت فرس اسدی و بیان کیفیت کار مؤلف وذکر فهرست الابواب و تعداد فصول و لغات وبحثی درباب حروف تهجی وشرح چگونگی تنظیم لغات و اهمیت کتاب .

استاد دانشمند فقید دهخدا در حاشیهٔ صفحات اول نسخهٔ صحاح‌الفرس خودشان ضمن کنجکاوی در باب هویت کتاب و مؤلف آن (چون این نسخه دیباچهٔ کتاب را ندارد) سطوری نوشته‌اند که نقل‌بعضی عبارات آن دراین مختصر برای‌آگـاهی یافتن ازاهمیت صحاح‌الفرس سودمند است :

« . . . . این کتاب بهترین کتابهائی است در نوع خود کـه من دیده ام یعنی مؤلف یا بیواسطه یا مع‌الواسطه یکی از چندین لغت ابتدائی را مصححاً در دست داشته (از قبیل فرهنگ اسدی‌یا قطران وغیره)

---

(۱) مقتول در رمضان ۷۳۶ .

(۲) فرهنگ جهانگیری چاپ لکنهو.

(۳) تاریخ کتابت نسخهٔ ملکی‌اینجانب بنوعی‌است که باتوجه بخصوصیات نسخهٔ (۸۲۰) و (۹۲۰) وحداکثر (۱۰۲۰) خوانده شده است . دونسخهٔ دیگر ، یکی متعلق است به‌استاد علامهٔ فقید علی اکبر دهخدا ومصحح است بتصحیح استاد وهمانست که درمجلدات نشر یافتهٔ لغت‌نامه ازآن نقل‌شده‌است . امکان استفاده ازاین‌نسخه برای‌اینجانب ازاردیبهشت ماه سال۱۳۳۳ با اجازهٔ استاد علامهٔ فقید وبیاپمردی دانشمند عزیز آقای دکتر محمد معین استاد فاضل دانشگاه ، حاصل گردیده است . نسخهٔ سوم متعلق بوده است بمرحوم داعی‌الاسلام مؤلف فرهنگ نظام که در مقدمهٔ جلد پنجم فرهنگ خود (صفحهٔ د - ٥) بمعرفی آن پرداخته است . این نسخه در ایران فروخته شد و بملکیت آقای دکتر صادق کیا استاد گرامی زبان پهلوی دانشگاه در آمد و بلطف ایشان اکنون بامانت در اختیار اینجانب است . دراین مختصر مجال بیان مختصات هر یك از نسخ سه گانه نیست .

(٤) مؤلف فرهنگ وفائی (تألیف در سال ۹۳۳ هـ . ق .) وجود شواهد متعدد را درفرهنگ صحاح الفرس برای هرلغت ، نیز تصریح میکند .

وابیاتی که ازقدما نقل کرده است برخلاف اسدی پاولهورن و اسدی آقای حاج محمد آقای نخجوانی در کمال بی‌غلطی ، صحت و درستی است بطوریکه دوکتاب را (اگر این نسخه افتادگی نداشت(۱)) ممکن بود کاملاً تصحیح کرد ، وحسن دیگر . . . . ضبط آنست . . . و جز در حرف سیم کلمه جای شك نمیماند نه در حرف اول ونه در آخر ونه در دویم ، جز آنکه پنج یا شش حرفی باشد آنوقت در چهارمی و پنجمی راه احتمالات باز میشود ، وحسن سوم این کتاب ابیات متعدد شعرای سامانی و جز آنهاست که هیچیك نه در اسدی و نه در فرهنگهای دیگر بعداز او دیده نمیشود . . . »

این کتاب یکی ازمراجع مهم فرهنگ نویسان معروف بوده وتحقیقات لغوی درزمینهٔ لغات مشترك اغلب یابنسخ لغت فرس منتهی میشود ویابنسخ این کتاب صحاح الفرس بواسطه یابیواسطه .

مؤلف فرهنگ نظام که نخستین بار نسخه‌ای ازاین کتاب‌را شناساینده گوید :

« صحاح الفرس فرهنگ شعری قابل قدر است ودراهمیت تالی لغت‌الفرس ، اما حیف که نسخش کمیاب است . . . شرقشناسان اروپا ازقابل قدر بودن صحاح الفرس اطلاع نداشتند والابجای معیارجمالی که کتاب لغت مهملی است آنرا چاپ میکردند » (مقدمهٔ جلد پنجم فرهنگ نظام صفحهٔ د ـ ه) (۲) .

---

(۱) بیشتر از ثلث کتاب افتاده است .

(۲) فقط بعد ازشناخته شدن نسخهٔ اینجانب (رجوع شود بیادداشت نویسنده درصفحهٔ ۷۹ شمارهٔ هفتم مجلهٔ یادگار - اسفند ۱۳۲۴) اطمینان حاصل‌شده است که صحاح‌الفرس همان فرهنگ محمد هندو شاه است واز دونسخهٔ دیگر این اطمینان را نتوان پیدا کرد وبخصوص از نسخهٔ داعی‌الاسلام که درحقیقت خلاصه ایست از اصل کتاب ، اهمیت ومزایای صحاح‌الفرس بخوبی دانسته نمیشود و رفع اشتباهاتی را که محققین دربارهٔ این کتاب کرده اند نمیکند .

دکتر صادق کیا

معیار جمالی

« معیار جمالی ومفتاح ابواسحاقی » کتابی است در چهار فنّ عروض ، قوافی ، بدایع‌الصّنایع ولغت فرس که شمس فخری اصفهانی ازسرایندگان سدهٔهشتم هجری در سال ۴۵ - ۷۴۴ به نام جمال‌الدین ابواسحاق پسر محمود شاه اینجو پادشاه فارس که حافظ او را ستایش میکرده ، نوشته است .

آگاهیهائی که از سرگذشت و زندگانی و کارهای شمس فخری بدست آورده ایم یکی از خود معیار جمالی ودیگری از نوشته‌های دیگران است .

آگاهیهائی که ازمعیار جمالی بدست آمده است :

۱ - در دیباچه مینویسد(۱) :

« غرض از این مقدمه آن که در سنهٔ ثلث عشر و سبعمائه که عنفوان شباب و ریعان حداثت بود اتفاق سفر لرستان(۲) افتاد چند روز با فضلای آن دیار و شعرای آن تلال و قفار سعادت مصاحبت دست داد پیوسته باآن عزیزان که چابك سواران مضمار بلاغت‌اند بحث عروض وقوافی میرفت روزی برسبیل استفادت التماس مؤامره دراین هردوفن‌کردند، انجاح ملتمس وایجاب مسئول ایشان را مختصری درفنّ عروض‌وقوافی ساخته شد موسوم به معیار نصرتی منسوب به اتابك سعید مغفور نصرت الدنیا والدین احمد(۳) اناراللّه برهانه هرچند آن مختصری مفید است امّا بواسطهٔ آن که درآن دیار مقام توقّف و مجال تصرّف نبود آن مجموعه چنان که مقتضای خاطر ومستودع ضمیر بود مرتّب نشد و از آن وقت باز پیوسته دغدغهٔ طبع و وسوسهٔ دل آن بود که درفنّ شعر آنچه مالابدّ فضلاءِ متبحّر ومایحتاج شعراءِ متأخّر باشد مجموعه ای نوشته شود که هرسخنور که به غور آن برسد وبر ابواب وفصول فنون آن مطّلع گردد دراین فن محتاج کتاب دگرنباشد تا دراین وقت که مراجعت سفر مبارك شیراز اتّفاق افتاد و در محنت‌آباد اصفهان که ازظهور فتنه و عدوان و عدم امن و امان و استیلاءِ رنود و اوباش و تزاحم کینه و پرخاش به هیچ جا مجال تردّدی و از هیچ کس امید تفقّدی نبود ناچار چون سایه گوشه نشین وچون عنقا عزلت‌گزین میبایست بود. مدّت شش‌ماه در کنج خلوت باحریف قناعت به سر برد و دراین ایّام انزوا و مدّت اختفا سعادت مساعدت نمود و توفیق رفیق‌گشت، عروس آن آرزو ازخدر ضمیر روی نمود وآفتاب آن مراد ازمشرق خاطرطالع شد، به یمن‌دولت روزافزون وسعادت القاب همایون شاه وشهریار اسلام‌پناه ونامدار ایّام ، مؤسّس قواعد فضل واکرام ، نتیجهٔ سعادت افلاك واجرام، خاقان‌المعظّم ، شاهنشاه الاعظم ، قهرمان السّیف والقلم ، مالك رقاب الامم ، وارث ممالك سلیمان ، مزیّن تاج وتخت کیان ، مربّی افاضل‌آفاق ، مخدوم شاهان جهان به استحقاق ، شیخ ابواسحاق خلّداللّه ملکه که حقیقت خیّاط دولت قبای جهانداری بر قامت زیبای او انداخته است و مکلّل اقبال افسر کامگاری از برای فرق فرقدسای او ساخته ..... در سنهٔ اربع و اربعین و سبعمائه این مجموعه که حقیقت مجموعه ای از بدایع و انموذجی از غرایب است میسّر گشت مشتمل بر چهار فن ، فنّ اوّل در علم عروض ، فنّ دوّم در علم قوافی ، فنّ سوّم درعلم بدایع‌الصّنایع ، فنّ چهارم در علم لغت فرس و از مایحتاج این علوم هیچ دقیقه در این فنون مهمل نگذاشت وآن را **معیار جمالی ومفتاح ابواسحاقی** نام نهاد و مجموع اشعار و ابیات شواهد این چهار فنّ به نام یالقب یا کنیت این شاه صاحب قران خلّداللّه جلاله موشّح گردانید چنان که درمجموع این چهار کتاب هیچ شعر بیگانه از اشعار متقدّمان و متأخّران نیست الّا چند بیت معدود که ضرورت استشهاد را

---

(۱) آنچه دراین پیشگفتار ازمعیار جمالی آورده میشود از روی دستنویس کتابخانهٔ خراج‌چی اوغلو (ترکیه) است که گزارش آن درهمین پیشگفتار خواهد آمد .

(۲) دراصل « کورستان» است .

(۳) اتابك نصرت‌الدین احمد پسر یوسف شاه از امرای فضلویه یا اتابکان لرستان (لر بزرگ) است که از ۶۹۵ تا ۷۳۰ در لرستان فرمانروائی داشته وشرف‌الدین فضل‌اللّه حسینی قزوینی تاریخ «المعجم فی‌آثار ملوك‌العجم» را به نام اونوشته وهندوشاه پسر سنجر نخجوانی «تجارب السلف» را به نام او کرده است .

آورده شد بلکه جمله مخترع طبع ومبتدع خاطر این بندهٔ ضعیف است » .

۲ ـ درفنّ قوافی مینویسد :

« درسنهٔ اثنی وثلاثین وسبعمائه این‌بنده به خطّهٔ قم رسید توجّهاً الی حضرة الصّاحب الاعظم ، دستور الاعدل‌الاعلم ، افتخار ونظام ایران ، خواجه قوام الدّولة والدّین عابد الاصفهانی عزّت انصاره ومدّتی فارغ‌البال مرفّه‌الحال فی سعة من‌العیش والمال در ظلال عنایت و اهتمام آن خواجهٔ کریم به سربردم. در اثنای آن مدّت مولانا وسیّد اعظم یگانهٔ روزگار افضل آن بلاد و دیار مولاناجلال‌الدّین جعفری فراهانی (۱) که حقیقت‌افضل عصر واکمل دهر بود به خطّهٔ قم تشریف داد چند روز دربندگی آن بزرگ بودم و از لطایف ونوادر خاطر وقّاد او مستفید میشدم . درآن مدّت اتّفاق انشاءِ قصیدهٔ مخزن البحور ومجمع الصّنایع که مشتمل است بر پنجاه وپنج بحر وهربحری متضمّن صنعتی ازصنایع حدایق السّحر درمدح وزیر سعید شهید غیاث‌الدین امیرمحمّد رشید(۲) طاب ثراه افتاده بود ومختصری نیز در محاسن قم به التماس صاحب اعظم مشارالیه عزّت انصاره و اکابر قم‌گفته بودم، این‌ابیات‌چون به شرف مطالعهٔ آن‌بزرگ رسید روزی‌تشریف داد واین‌رباعی گفته بودم. مثالش:

بسیار کس از برّی و بحری دیدم   خلقی زهلالی و ز بدری دیدم

در شیوهٔ فاضلیّ و در باب سخن   استاد زمانه شمس فخری دیدم .

و از بنده سئوال کرد که این شیوه جایز است یانه، بنده شرح این صورت بر اوعرضه کرد ، عظیم پسندیده داشت .

۳ ـ نیز در فنّ قوافی مینویسد :

روزی در مجلس صاحب اعظم ، افضل اکابر عجم ، افتخار و بی نظیر ایـران ، نیکو سیرت و یگانهٔ جهان‌خواجه عمادالدّولة والدّین محمودالکرمانی (۳) لازال عواقبه کاسمه محموداً بحث انواع تضمینات‌میرفت چون بدین نوع رسیدند فرمود که هیچکس سه رباعی گفته باشد که تا رباعی آخر نخوانند معنی رباعی‌اوّل تمام نشود واصحاب گفتند کس نگفته است این بنده هم درآن مجلس هشت رباعی موقوف بدیهه در مدح آن حضرت بگفت وآن هشت رباعی این است موقوف . . . » .

۴ ـ ازپدر خویش (فخری اصفهانی)چندبار درسه فنّ نخستین یاد کرده وازآن پیداست که پدرش نیز دراین فنها دست داشته وشعر میسروده ودرهنگام نوشتن معیارجمالی زنده نبوده است (٤) :

در فنّ عروض مینویسد :

« این بیچاره در تفحّص حدّ وزن وکیفیّت آن سعی بسیار کرد در هیچ کتاب عروض حدّ وزن نیافت و از کما ینبغی آن هیچ کس خبری نداشت الاّ در این چند گاه که به تحریر این تألیف و تقریر این تصنیف مشغول بود ازدوستی که جملهٔ حملهٔ فضل است .... استبصار نمود او گفت که من در کتابـی یافته ام بعد از چند روز که به خدمتش مشرّف شد این صورت تقریر فرمود . . . واز پدر خویش مولانا سعید فخری اصفهانی طاب ثراه چند نوبت حدّ وحقیقت وزن سئوال کردم او فرمود که الوزن مایحصل من ترتیب ارکان موضوعة . . . یعنی وزن آن است که از ترتیب ارکان عروض حاصل شود که یك دور آن از بیست و چهـار حرف در نگذرد . . . »

---

(۱) در دستنویسی ازمعیار جمالی که ازآن نگارنده است وگزارش آن خواهدآمد « مولانا جلال‌الدین‌جعفر فراهانی » آمده‌است.

(۲) خواجه غیاث‌الدین محمد پسر خواجه رشیدالدین فضل‌الله ووزیر سلطان ابوسعید بهادراست ودرسال ۷۳۶ کشته شده‌است .

(۳) خواجه عمادالدین محمود وزیر شیخ ابواسحق بوده و حافظ او را ستایش کرده است (نگاه کنید به « بحث درآثار و افکار واحوال حافظ » ، جلد اول « تاریخ عصر حافظ » از دکتر قاسم غنی ، تهران ۱۳۲۱ ، صفحهٔ ۱۱ ـ ۱۰۷) .

(٤) فخری قطعه‌ای در تاریخ مرگ سه تن از گویندگان همزمان خود (امامی هروی ، بدر جاجرمی ، مجد همگر) دارد وآن این است :

شیخ اصحاب امامی هروی   مجد همگر که بود صدر کفات

بدر جاجرمی آن نکو سیرت   در سپاهان چو در رسید ممات

در ثمانین و ستّ و ستمائـه   به دومه هر سه یافتند وفات .

۵ ـ نیز در فنّ عروض در بارهٔ پدر خود مینویسد :

« بدان که این بحر (بحر طویل) از بحور عرب است و شعراءِ عجم را بر آن شعر نیست الاّ پدر این بیچاره مولانا مرحوم افضل المتأخرین فخرالدّین‌فخری اصفهانی طاب ثراه که قصیده‌ای پنجاه و پنج‌بیت در بحر طویل اظهار قدرت طبع و مهارت خود را گفته است و مطلع آن قصیده این است . بیت . . . »

۶ ـ نیز در فنّ عروض در بارهٔ پدر خود مینویسد :

« امّا بحر مدید ، این بحر نیز از بحور شعراءِ عرب است و شعراء عجم را در این بحر شعر کمتر باشد و پدرم طاب ثراه در این بحر هم قصیده‌ای مطوّل گفته است ومطلع آن این است . بیت . . . »

۷ ـ در فنّ قوافی در بارهٔ پدر خود مینویسد :

« نوعی دیگر آن است که بعضی از حرف کلمهٔ قافیه از آخر بیت اوّل متعلّق باشد به اوّل بیت ثانی چنان که پدر این‌ضعیف مولانا فخرالدّین اصفهانی رحمه‌الله گفته است . مثالش . . . »

۸ ـ در فنّ بدایع الصّنایع در بارهٔ پدر خود مینویسد :

« السؤال والجواب ، این صنعت چنان باشد که شاعر در مصراع اوّل سؤال کند و در مصراع آخر جواب گوید یا در بیتی از معشوق سؤال کند ودر بیت دوم جواب گوید و البتّه واجب است که در بیت اوّل مخاطبی پیدا کند تاجواب درست آید وآنچه بعضی کرده‌اند که هیچ مخاطب نیاورده‌اند چنان که پدر این ضعیف مولانا فخری اصفهانی گفته‌است وپیش ازاوشعرا گفته‌اند ، مثالش ازشعر مولانا فخری‌اصفهانی :

گفتم که پیك باد صبا روح پرور است   گفتا همای فتح و ظفر سایه گستراست

این صورت پسندیده نیست » .

۹ ـ نیز در فنّ بدایع الصّنایع در بارهٔ پدر خود مینویسد :

« المسمّط ، بدان تسمیط به ترتیب‌برپی هم داشتن باشد واین صنعت چنان باشد که شاعرچهار مصراع یا پنج مصراع بگوید و دراین مصاریع قافیه را رعایت کند ودر مصراع‌چهارم یاششم یاهشتم یادهم قافیه‌ای که غیر از آن قافیه باشد که در مصاریع آورده باشد بیاورد و تا آخر قصیده بر آن قافیه تمام کند مثالش از شعر عرب للحریری . . . مثالش ازشعرپارسی ، بدان که شعراءِ متقدّم مسمّط از هشت نگذرانیده‌اند الاّ پدر بنده به ده رسانیده است و در قصیده‌ای مسمّط معشّر گفته است یکی را این است ، مطلع قصیده :

تأثیر صبا صحن چمن خلد برین کرد   ژاله دهن لاله پر از درّ ثمین کرد

. . . .

ومطلع قصیدهٔ دیگر این است . . . . این بنده جواب او این قصیدهٔ مسمّط معشّر گفت و در مجموع قصیده چند صنعت دیگر رعایت کرد » .

ب ـ آگاهیهائی که ازنوشته‌های دیگران به دست آمده است :

۱ ـ در کشف‌الظّنون آمده است :

« بدایع‌الصّنایع رسالة فارسیّة للشمس الفخری » .

« معیار الجمالی فی لغة الفرس و العروض لشمس فخری الاصفهانی الّفه للسّلطان جمال الدّین ابی اسحق شیخ شاه سنة ۷۴۴ اربع و اربعین و سبعمائة مشتملاً علی اربعـة فنون (۱) فی‌العروض (۲) فی‌القوافی ، فی‌البدایع ، فی‌لغةالفرس .

« معیار نصرتی فی العروض والقوافی مختصر لشمس فخری ایضاً ذکره فی الجمالی وذکر انّه الّفه سنة ۷۱۳ ثلث عشرة و سبعمائة لاتابك نصرة الدین و لما کان مختصراً لم یکن کافیاً فی فنّ الشّعر ثمّ صنّف الجمالی لیکون کافیاً » .

۲ ـ تقی الدّین اوحدی بلیانی در تذکرهٔ عرفات عاشقین (نیمهٔ نخستین سدهٔ یازدهـم) چنین مینویسد :

---

۱ ـ از روی عکس دستنویسی از این تذکره که در کتابخانهٔ بانکی پور هندوستان است . عکس دستنویس از آن آقای احمد سهیلی خوانساری است .   ۲ ـ از روی دستنویس شمارهٔ ۴۳۱۳ کتابخانهٔ ملی‌ملك .

« شمس سپهر الفاظ ومعانی ، عطارد دفتر سخندانی ، شمس‌الدین بن فخر الدّین الاصفهانی ، شمس فخری ، برجیس آسمان کمال ، خورشید سمای جلال است . تتبّع الفاظ ولغات دری خوب دانسته ازاوتصنیفات درمیان است ازجمله فرهنگی به نام شاه ابواسحاق نوشته و هرمدحی که به جهت آن پادشاه گفته التزام نموده که قوافیش غیرمشهور بود وفرس ودری بسیار استعمال مینماید . . . »

۳ ـ امین احمد رازی در هفت اقلیم (نیمهٔ نخستین سدهٔ یازدهم) مینویسد » :

شمس‌الدّین‌بن فخرالدّین در عصر خود شمس فلك اقران و قمر آسمان همگنان بوده و فرهنگی به نام شاه ابواسحاق انجو نوشته که بین‌الجمهور متداول است وهر شعری که در مدح شاه مزبور گفته التزام نموده که قافیهٔ آن لغات غیر مشهور باشد چنانچه از این ابیات‌مستفاد میگردد » .

چنانکه دربخشی از دیباچهٔ معیار جمالی که دربالا آورده شد دیدیم شمس فخری کوشش داشته‌است که در هر چهار فنّ این کتاب هر شعری که گواه میآورد از خود او باشد . او در این باره در آغاز فنّ سوم (بدایع‌الصّنایع) نیز چنین مینویسد :

« مولانا مرحوم افضل علماء عصره واعلم فضلاء دهره ذوالبیانین نظماً ونثراً ذولسانین عجماً وعرباً رشیدالملّة والدّین عمربن عبدالجلیل العمری المعروف بوطواط طاب ثراه در این فنّ کتابی ساخته و تألیفی پرداخته است و آن را حدایق السّحر و دقایق الشّعر نام نهاده . . . . و حقیقت آن که در جمع وتألیف آن داد فضل داده است امّا چون این بیچاره ملتزم شده است که مجموع ابیات شواهد این چهار فن نتیجهٔ قریحت وزادهٔ طبع خود آورد ناچار هر صنعتی را آنچه امکان اختراع و قدرت ابداع آن داشت از قصیده و قطعه و رباعی جهد نمود و بذل مجهود بجای آورد وآن را به نام یا لقب یا کنیت آن صاحب قران ، دولت پناه وآن مؤید من‌عندالله موشّح و مرصّع گردانید و در هر صنعتی یك بیت عربی از کلام فضلا ویك بیت پارسی از قصیده‌ای که مولانا قوامی گنجهٔ طاب‌ثراه دراین فن گفته است آورد وباقی آنچه مقدور وممکن بود ازمنشآت خود در آن درج کرد » .

نیز در این باره در فنّ عروض میگوید :

« پس مجموع بحور هفده‌باشد واین‌هفده بحررا برپنج قسم قسمت کردند و هرقسمی‌را دایره‌ای ساختند و مصراعی شعر گفتند و برحواشی دایره نوشتند تا کیفیّت فكّ بحور از یکدیگر معلوم شود و نام بحور در زیر مصراع نوشتند و افاعیل آن بحر برحواشی دایره خارج دایره نوشتند چنانکه موضع بحر وافاعیل چون بخوانند آن بحر معلوم شود وچون این بیچاره متکفل شده است کـه هر بیت که جهت شواهد اوزان وغیره در این کتاب آورد از مخترع طبع خود آورد و بـه نام یـا لقب یا کنیت آن پادشاه کامگار و شهریار نامدار موشح گردانـد بنا بر آن معنی هر دایره‌ای را مصراعی گفت چنانکه عـادت عروضیان است » .

نیز درهمین فنّ مینویسد :

« چون از تعداد بحور و ذکر ازاحیف و ثبت دوایر فارغ شدیم در تفصیل بحور اصلی و فرعی وذکرعروضها وضربها شروع کنیم وهریکی را استشهادی‌بیاریم وجملهٔ استشهادات را به نام یالقب‌یا کنیت آن شهریار صاحب قران موشّح گردانیم » .

ازاین‌رو درمعیارجمالی شعرهای دیگران دیده نمیشودمگر گاه گاه وآن‌هم‌چنان که خودنویسنده میگویدآنها را ازناچاری آورده است . انوری ، بوسلیك ، خاقانی ، خفاف ، دقیقی، رشید وطواط ، سعدی ، ظهیر فاریابی، عنصری، فخرالدّین فخری اصفهانی (پدرش) ، فردوسی ، قوامی گنجه‌ای ، کمال‌الدّین‌اسمعیل، معروفی ، منوچهری از گویندگان فارسی هستند که شعر آنان در این کتاب آمده است واز شاهنامه، لیلی ومجنون ، ویس ورامین نیز یاد شده است . در فنّ بدیع چنان که در بالا دیدیم یك قصیدهٔ قوامی گنجه‌ای را در صنعتهای شعری آورده است . از این یك‌جا که بگذریم از انوری و کمال‌الدّین اسمعیل اصفهانی بیش از

(۱) از روی دستنویس شمارهٔ ۴۳۱۳ کتابخانهٔ ملی ملك .

دیگران شعر آورده و پیداست که با شعر آنان آشنائی بسیار داشته و به آنان بدیدهٔ استادی می‌نگریسته‌است.

شمس فخری درسه فنّ نخستین معیار جمالی بویژه در عروض و بدیع گاهی از سرچشمه های کار خود یادمیکند یانام استادان این سه فن را میاورد. بنظرمیرسد که بیش از همه از «المعجم فی معائیر اشعار العجم» شمس قیس رازی و «حدائق السّحر» رشید وطواط بهره گرفته است، اگرچه گاهی سخنان شمس قیس را نادرست قلمداد میکند. تنها در فنّ چهارم (لغت فرس) است که نام هیچیك از فرهنگها و فرهنگ نویسان پیش ازخود را نمیبرد وفقط درآغاز آن چنین میگوید:

«امّا لغت فرس را که نه میزانی ونه مصدری دارد که در سقم وصحّت آن بدان تشبّث کنندواجب بود آن را مثالی‌نمودن وتمثالی‌بستن که درتقریر وتحریر آن‌ارباب کلام و اصحاب‌بیان‌را اعتمادی‌واعتضادی باشد وپیش ازاین اساتذهٔ اشعار وبراهمهٔ گفتار در این باب مطوّلات و مختصرات نوشته اند و هر لغتی را از کلام قدما استشهادی‌آورده امّا ازآن استشهادات صحیح و منکسر آن معلوم نمیشود».

یکی از «اساتذهٔ اشعار و براهمهٔ گفتار» که شمس فخری کتاب او را در دست داشته بیگمان اسدی طوسی است که از لغت فرس او چند دستنویس بازمانده است و آن تنها واژه نامهٔ شناخته‌ای است که از پیش از سدهٔ هشتم هجری‌در دست داریم ودرآن برای هرواژه گواه شعری از پیشینیان آورده شده است. شاید مقصود شمس فخری از «مختصرات» یکی فرهنگ قطران باشد که به گفتهٔ محمّد پسرهندوشاه پسر سنجر نخجوانی (در «صحاح الفرس» که در سال ۷۲۸ نوشته شده) بیش از سیصد واژه در آن یاد نشده بود.

شمس فخری در واژه نامهٔ خود روش اسدی طوسی را در لغت فرس پیروی کرده و فقط حرف انجامین واژه را در نظر گرفته و هر حرف را یك باب کرده و بابها را به ردیف الفبای کنونی فارسی آورده است بی آنکه به هیچیك از حرفهای دیگر واژه کاری داشته باشد، از اینرو درباب الف که نخستین باب واژه‌نامهٔ اوست «رخشا» پیش از «استا» و «کیا» پیش از «سا» و «سا» پیش‌از «ترا» آمده‌است. این واژه‌نامه در بیست ویك باب است وبرای«پ» (وهمچنین ث، ح، ص، ض، ط، ظ، ع، ق) بابی‌ندارد. واژه‌هائی که به«ج» و «چ» و همچنین واژه‌هائی که به«ك» و«گ» پایان میبابند دریك باب یاد شده‌اند ولی واژه‌هائی که به «د»و«ذ» وهمچنین‌آنها که به «ز» و «ژ» پایان میبابند در دوباب جداگانه آمده‌اند. نویسنده در هرباب واژه ها را چنان دسته‌بندی که بتواند هر دسته را در قافیهٔ یك قطعه یا قصیده بیاورد ولی گاهی ناچار شده است که یك‌واژه را تنها یاد کند. این دسته‌بندی نظم وصورت تازهٔ ویژه‌ای به واژه‌نامهٔ او داده است.

در واژه‌نامهٔ معیار جمالی واژه‌هائی مانند «مشغله»، «غمزه»، «برجاس»، «فراغ» (به معنی «فراغت»)، «مابون» که در واژه‌نامه‌های عربی نیز آمده، یاد شده است. درلغت فرس اسدی نیز این‌گونه واژه‌ها دیده میشود.

صورت برخی از واژه‌ها را شمس فخری نادرست آورده است مانند «پاکند» یا «باکند» بمعنی «یاقوت» که درلغت فرس(۱) «یاکند» (ولی در برهان قاطع «باکند» و «پاکند» و «یاکند») و درنوشته‌های پهلوی‌نیز «یاکند»است. همچنین‌است «بشتر: میکائیل» که درلغت فرس نیزبه‌همین‌صورت ودر برهان قاطع به دوصورت «بشتر» و «نشتر» یاد شده و درست «تشتر» است. در پهلوی «تیشتر» ودر اوستائی «تیشتری» ستارهٔ تیر وایزد باران است: همچنین است «گراز: چوبی که‌بدان گلهٔ گاو و گوسفند رانند» که در لغت فرس‌به صورت «گواز» ودربرهان‌قاطع به صورتهای «گراز»و«گواز» آمده ودرست «گواز»است. این واژه را دراوستائی به صورت «گوازَ» داریم ازدو جزءِ «گو: گاو» و «آز: راندن». صورتهای دیگر این واژه درفارسی «غباز» و «غبازه» است («غباره» تصحیف «غبازه» است). همچنین‌است «بدپدر: شوهرمادر» بجای «پَد نَدر» اگرچه در یك دستنویس بجای آن «پدندر» ودر دستنویس

(۱) لغت فرس، چاپ عباس اقبال، تهران ۱۳۱۹ خورشیدی.

دیگری « پدبدر » (پدندر ؟) داریم ولی از شعری که شمس فخری برای آن ساخته پیداست که این‌واژه را نمی‌شناخته و وزن آن را نمیدانسته ، با آن که « دختندر : نا دختری » و « پسندر : ناپسری » را در واژه‌نامهٔ خود یاد کرده است .

این واژه درلغت فرس به‌صورت درست « پداندر » یاد شده . همچنین است « ژکس : معاذالله » که در لغت فرس به صورت « پرگس »آمده وصورت کاملتر آن «برگست» و «پرگست» را در لغت‌فرس وخود معیار جمالی داریم . این واژه در پهلوی « پرگست » است. « ژکس » در برهان قاطع نیز راه یافته همچنین است « برروشان : امّت » که در لغت فرس به صورت « برروشنان » و در برهان قاطع به چندین صورت یادشده ودرست « پِرْرَوْشنان » است(پهلوی « وِرْوَّشن : گروش») به معنی « معتقدان ،مؤمنان » همچنین است « غوره : جوزی باشد که پنبه درآن باشد » کـه در لغت فرس به صورت « غوزه » دیده میشود و اکنون نیز به همین صورت بکارمیرود . همچنین است «میزد : مجلس‌سور وعشرت » که درشعرهائی که درلغت فرس گواه آن‌آورده شده ونیزدرشعرهای گویندگان کهن(۱) « مَیزْدْ» خوانده میشود وصورت اوستائی آن « مْیزْدَ » است . دربرهان قاطع « مَیزد » و «میزَد» هردو یاد شده است .

گاهی شمس فخری معنی واژه‌ها را نیز نادرست داده است مانند « آمار : استسقا » که‌درلغت‌فرس معنی «استقصا» دارد ولی‌دردستنویسی از آن «استسقا» آمده است . در برهان قاطع هردومعنی «استقصا» و« استسقا » را می‌بینیم .شمس فخری «خشکامار : استقصا وتفحّص بلیغ » رادر واژه‌نامهٔ خود یاد کرده ولی گویا بستگی آن را با« آمار » درنیافته است . از شعری که در لغت فرس گواه « آمار » آورده شده معنی « شمار » سخت‌آشکار است . همچنین‌است « هیربذ : قاضی‌جهودان» که درلغت فرس به‌معنی« قاضی‌گبران» است ودر دستنویسی‌ازآن بمعنی «قاضی ومفتی گبران » ودردستنویس دیگری « شخصی باشدکه گبرکان او را محتشم دارند ومیان ایشان داور باشد وآتش افروزد درگنبدشان» .در برهان قاطع معنی نادرست معیار جمالی راه نیافته است . همچنین‌است « برزین : یکی از ائمهٔ دین ابراهیم است وآتشگاهی که او ساخته است آن را آذربرزین گویند » که درلغت فرس به معنی « آتشگاه‌گبران»است و دردستنویسی ازآن به معنی « آتشگاهی است به‌گنبد و پس به‌نیشابور »و در دستنویس دیگری«آذربرزین آتشگاهی‌است به‌گنبد ». آذربرزین ، آذربرزین‌مهر ، آذرمهر برزین ، (درپهلوی : آتوربورزین مثر) نام یکی ازسه‌آتشکدهٔ‌بزرگ مزدیسنان و ویژهٔ کشاورزان و پیشه‌وران ودر نزدیکی نیشابور بود . دقیقی در شاهنامه میگوید که این آتشکده راگشتاسب پسرلهراسب کیانی ساخت . همچنین است « استا : تفسیر زند » و « زند : تفسیر پازند». درلغت فرس نیزداریم « وستا : تفسیر زند استوزند صحف ابراهیم بود » و« پازند : اصل کتاب است وابستا گزارش » . درصورتی که « اوستا » اصل کتاب‌دینی مزدیسنان و « زند » گزارش آن است . همچنین است « میز : مهمان » از روی « میزبان : مهماندار » که دربرهان‌قاطع نیز راه‌یافته . «میز» صورتی از« میزد » است که در بالا گفتیم. همچنین است« زردشت و زرادشت و زردهشت : یکی است و برزین امامان‌اند درملّت ابراهیم » .

چنان که دیدیم برخی از صورتها و معنیهای نادرست واژه ها در لغت فرس اسدی نیست در معیار جمالی پیدا شده است ولی بیشتر آن ها به واژه نامه هائی کـه پس از معیار جمالی نوشته شده‌و بنامترین و دستگرد ترین آنها برهان قاطع است راه یافته . گمان میشود کـه این غلطها یـا از بدنویسی و ناخوانائی و نادرستی دستنویسهای لغت فرس و فرهنگهای دیگری که شمس فخری دردست داشته یا ازبکار نرفتن‌برخی‌واژه‌ها درگفتگوی‌فارسی‌زبانان‌آن روزگار یااز این که‌پاره‌ای‌واژه‌هارا فقط در برخی ازبخشهای

---

(۱) مانند این بیت از سنائی که در دیوان او (ویرایش مظاهرمصفا ، تهران ۱۳۳۶ ، صفحهٔ ۱۸۶) (نیز نگاه کنید به فرهنگ نظام زیر واژهٔ « میزد » بجای آن «نبرد» چاپ شده است .

گه خروشان چو در نبرد تو نای گاه نالان چو در میزد تو چنگ .

و نیز مانند این بیت از فرخی :

ای به‌میزد اندرون هزار فریدون وی به نبرد اندرون هزار تهمتن .

ایران بکار می‌بردند و در بخشهای دیگر آنها را نمیشناختند و همچنین شاید گاهی از روی دقت نکردن شمس فخری پیدا شده باشد. بااین وصف واژه‌نامهٔ معیار جمالی یکی از بازمانده‌های با ارزش ادبیات فارسی است زیرا گذشته ازاین که سومین واژه‌نامهٔ فارسی شناخته‌ای است که تا امروز بازمانده (نخستین لغت فرس اسدی و دومین صحاح الفرس محمد هندوشاه است کـه فقط شانزده سال پیش از معیار جمالی نوشته شده) و چنان‌که گفتیم از روی لغت فرس (ازروی دستنویسهای کهنه‌ای که اکنون دردست داریم(۱)) و فرهنگهای کهن دیگری فراهم شده که اینك دردست نیست، یکی ازسرچشمه‌های واژه‌نامه‌های نامی و بزرگ مانند فرهنگ جهانگیری، مجمع‌الفرس سروری، برهان قاطع و فرهنگ رشیدی است. پیش از این فرهنگها در فرهنگهای دیگر مانند «فرهنگ وفائی» از حسین وفائی کـه به سال ۹۳۳ هجری نوشته شده و «شرح بحرالغرائب» (قائمه، لغت حلیمی) از لطف‌الله حلیمی (سدهٔ نهم و دهم) از آن بهره گرفته‌اند(۲).

برخی ازدستنویسها در بخش چهارم معیارجمالی، گواهان شعری ندارند. در کتابخانهٔ ملّی ملك مجموعه‌ای هست به شمارهٔ ٤۹۲ که در آن از برگ ۳۷ ـ ۲۱۷ در کنارهٔ صفحه‌ها، این بخش زیر عنوان «رسالهٔ لغت فرس» با انداختن گواهان شعری و کوتاه کردن دیباچه آورده شده است. همچنین در برگهای انجامین دستنویس شمارهٔ ۳۱۷ همین‌کتابخانه که دستنویسی از کنزاللغات‌است. این‌بخش زیرعنوان نادرست «کتاب لغت فرس از تألیف ملك‌الشعراء والفضلاء ابومنصور علی بن احمد الاسدی الطوسی طاب منامه» با انداختن گواهان شعری آمده است.

بخش چهارم معیار جمالی بیش‌از سه بخش نخستین آن نام یافته و از آن بیش از آن سه بخش بهره گرفته شده است تاآنجا که برخی از دستنویسها فقط همین‌بخش‌را دربردارند، ودربرخی ازدستنویسها عنوان معیار جمالی به همین بخش داده شده است و تاکنون فقط این بخش از آن کتاب به چاپ رسیده است. نخستین‌بار آن‌را ایرانشناس روس، کارل زالمان درسال ۱۸۸۵ در شهر قازان ازروی یك دستنویس وبه کمك فرهنگ جهانگیری، مجمع الفرس سروری، غیاث اللغات، کتاب حلیمی، شرف نامهٔ احمد منیری، شعوری، سرمهٔ سلیمانی، تحفة الاحباب ویراسته کرد. زالمان درویرایش خود سخنی از معیار جمالی و شمس فخری وزندگانی وسرگذشت او نگفته است ودرپایان آن رسالهٔ «مرغوب‌القلوب» شمس را که به سال ۷۵۷ سروده شده وهمچنین قصیده‌ای ازعنصری وقصیده ای از فرخی وقصیده‌ای از کمال‌الدین اسماعیل که از آنها در متن کتاب شعر گواه آورده شده افزوده‌است.

باید یادآور شود که در همه دستنویسهائی کـه دیده شده برای چند واژه‌ای گواه شعری نیامده. زالمان در ویرایش خود جای آنها را نقطه چین کرده است. این کمبود ها در ویرایش ما کمتر از آن زالمان است ۳.

---

(۱) کهنه‌ترین دستنویسی که اکنون از لغت فرس اسدی داریم به‌گمان نویسنده از ۷۲۲ هجری و جزو مجموعه‌ای ازکتابخانهٔ ملی ملك به شمارهٔ ۵۸۳۹ است (نگاه کنید به‌گفتاری ازنویسنده زیرعنوان «کهنه‌ترین دستنویس‌لغت فرس اسدی طوسی» در شمارهٔ سوم، سال سوم سال۱۳۳۵ مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات تهران).

(۲) محمدتقی سپهر هم دربراهین العجم از شعرهای فن" چهارم معیار جمالی بسیار میآورد.

(۳) برای اطلاع از نسخ خطی کتاب مورد بحث رجوع بمقدمهٔ آقای دکتر کیا بر «معیارجمالی» شود.

علی‌اصغر حکمت(۱)

فرهنگ جهانگیری

این فرهنگ نفیس و ذی قیمت تألیف میر جمال‌الدین حسین بن فخرالدین حسن‌انجوی شیرازی از رجال معروف هندوستان و ملقب بعضدالدوله است و شرح حال او در آیین اکبری و مآثرالامراءِ مسطور است . این کتاب را در زمان شاهنشاهی اکبر در سال ۱۰۰۵ هجری شروع و در زمان فرزند او جهانگیر بسال ۱۰۱۷ ه بپایان رسانید و این مصراع مادهٔ تاریخ او شد « زهی فرهنگ نورالدین جهانگیر » ، وپس از آن باز در آن تألیف تجدید نظر کرد و چنانکه جهانگیر در (تزك) خود تصریح میکند در سال ۱۰۳۲ ه مجدداً نسخهٔ نوینی از آن بپادشاه هند عرضه داشته است .

این کتاب که صرفاً محتوی لغات فارسی الاصل است(۲) وبرای هرلغت شواهد شعری ایراد کرده از بهترین و جامع‌ترین و دقیق‌ترین فرهنگهای زبان فارسی میباشد و بطوریکه در مقدمهٔ آن میگوید چهل و چهار فرهنگ و رسالهٔ لغت در اختیار مؤلف آن بوده و از روی آنها کتاب خود را تألیف و تدوین کرده است .

چهل وچهار فرهنگ ورساله درلغت ـ این مجموعهٔ کتب و رسائل که اسامی آنها در ابتدای فرهنگ جهانگیری آمده ، جامعترین فهرست مجموعه‌های لغت فارسی قدیم وجدید است و تا آنزمان کمتر کتاب و رساله ای درفن «لکسیکو گرافی» بزبان فارسی تألیف شده که دراین کتاب مذکور نباشد .

در مقدمهٔ همان فرهنگ این فهرست بترتیب الفبایی آمده است و بلوشمن Blochmann در وصف دقیقی که ازین کتاب نوشته و در روزنامهٔ انجمن آسیایی بنگاله مجلد سی و هفتم مندرج است بعضی از این کتابها را که از قدیمترین فرهنگهای فارسی است و در این فهرست ذکر شده مشروحاً وصف کرده است(۳).

علاوه برچهل وچهار فرهنگ مزبور نه فرهنگ دیگر بدون نام که مؤلف آنها معلوم نبوده‌است نیز جمال‌الدین انجوی در دست داشته که آنها را بیش و کم در کتاب خود فرو برده است و صاحب برهان قاطع سی سال پس‌از وی از او اقتباس کرده. بعضی ازنسخ فرهنگ جهانگیری خاتمه‌ای دارد که کنایات و اصطلاحات و استعارات و لغات مرکبه و بعضی از لغات عربیه را محتوی است .

چنانکه گفتیم تقلید و پیروی صاحب برهان از فرهنگ جهانگیری بدرجه ایست که در بعضی موارد عیناً کلمات و عبارات و جمل جهانگیری را بیان و نقل کرده است . برای اثبات این مطلب دو مثال از مقدمهٔ هر دو کتاب در اینجا ذکر میشود تا مقایسه گردد :

۱ـ صاحب فرهنگ جهانگیری کتاب خودرا به بیتی شروع میکند که درآن نام خدای‌تعالی بسه زبان فارسی و عربی و ترکی مندرج است‌و آن بیت این است :

آنکه بر لوح زبانها حرف اول نام اوست   او همی گوید اله، آن ایزد وآن تنگری.

صاحب برهان نیز بتقلید او رباعیی‌درافتتاح کتاب ذکر میکندکه نام مبارك الهی بچهارلغت‌فارسی و عربی و یونانی و ترکی درآن مندرج است . و آن رباعی این است :

ای راهنما بهر زبان در افواه   از نام تو بردند زبانها بتو راه.

---

(۱) نقل از مقالهٔ ایشان در مجلهٔ فرهنگستان ایران سال سوم شمارهٔ اول و نیز درمقدمهٔ برهان قاطع مصحح دکتر محمد معین .

(۲) مراد لغاتی است که عادهٔ آنها را فارسی میشناسند .

(۳) درمتن خطابهٔ آقای‌حکمت شرحی راجع باین فرهنگها آمده . رك مجلهٔ فرهنگستان ۳-۱ ص۵ ببعد . آقای سعیدنفیسی در مقالهٔ خویش ـ که درمقدمهٔ کتاب حاضر نقل شده ـ ازاین فرهنگها یاد کرده‌اند . (م . م .)

یزدان و کرسطوس چو تنگری واله(۱) لا حول ولا قوة الا بالله.

کلمهٔ کریسطوس(۲) Christo از اصل یونانی است که بمعنی تعمید شده یا مسیح میباشد و آن لقب عیسی مسیح است که صاحب برهان بمعنای نام خداوند گرفته است(۳).

۲ ـ این دو قطعه که از دو مقدمهٔ این دو کتاب نقل میشود درجهٔ تقلید برهان را از جهانگیری نشان میدهد.

از فرهنگ جهانگیری.

آیین دوم ـ در بیان چگونگی زبان پارسی

«بدان ایدك الله تعالی که کلمه مرکب بود از حروف تهجی که گوینده و شنونده از آن معانی ادراك نمایند و اقل کلمه دو حرفی باشد نخستین متحرك تا بدان ابتدا توان کرد دومین ساکن تا بآن توقف توان نمود و خاموش توان شد، چه ابتدای کلمه جز بحرف متحرك امکان نپذیرد و وقف جز بحرف ساکن صورت نبندد چون سر و دل، و یك حرف را کلمه نتوان گفت و از یك حرف معنی اراده نتوان نمود مگر آنکه حرفی را بجهت حصول معانی گوناگون در اول یا میان و یا آخر درآورند چنانکه در آیین نهم مذکور خواهد شد.»

از برهان قاطع.

فایدهٔ دوم ـ در بیان چگونگی زبان فارسی(٤)

«بباید دانست که آخر جمیع کلمات فارسی ساکن میباشد و کلمه مرکبی بود از حروف تهجی که گوینده و شنونده از آن معانی ادراك نمایند و اول کلمه دو حرفی باشد اولین متحرك تا بدان ابتدا توان کرد دومین ساکن تا بدان وقف توان نمود و خاموش توان گردید چه ابتدای کلام بجز حرف متحرك امکان نپذیرد و وقف جز بر حرف ساکن صورت نبندد همچو دل و سر و پا و امثال آن و یك حرف را کلمه نتوان گفت و از یك حرف معنی اراده نتوان نمود مگر آنکه حرفی را بجهت حصول معانی گوناگون در اول یا میان یا آخر کلمه درآرند چنانکه در فایدهٔ ششم بیاید.»

با وجود این همه تقلید و پیروی از فرهنگ جهانگیری کتاب برهان قاطع از جهاتی چند با آن اختلاف دارد از جمله در نظم و ترتیب ثبت کلمات: صاحب فرهنگ جهانگیری کتاب را به ۲٤ باب بترتیب حروف تهجی که نزد پارسی زبانان معمول است مرتب کرده و حروف دوم هر لغت را باب و حروف اول را فصل قرار داده درصورتیکه صاحب برهان کتاب خودرا به بیست و نه گفتار تقسیم کرده وهریك ازحروف عربی وفارسی را مأخذ یك گفتار قرار داده ونظم وترتیب کلمات را بحروف اول ودوم وسوم مانند فرهنگهای جدید قرار داده است. دیگر از موارد اختلاف آنست که صاحب فرهنگ جهانگیری صرفاً لغات فارسی را ثبت کرده واز لغات عربی نام نبرده و چنانکه گفتیم در خاتمهٔ کتاب خود فصلی برای اصطلاحات و کنایات ولغات مرکبه افزوده است ولی دربرهان کلیهٔ کلمات واصطلاحات ولغات مرکبه مخلوطاً ویکجا ذکرشده است(٥).

دیگر اینکه از حیث عدد و کمیت لغات کتاب برهان قاطع بر فرهنگ جهانگیری فزونی دارد. برای بنده مجال سنجش وشمار کردن لغات فرهنگ جهانگیری نیست ولی ازحیث حجم و کمیت مواداختلاف و تفاوت این دو محسوس است(٦).

---

(۱) چنین است در غالب نسخ و صحیح یزدان و کرسطوس و تنگری واله است. رك. برهان قاطع مصحح م. معین ص ج از دیباچهٔ مؤلف (م. م.) (۲) رك: برهان قاطع ایضاً ص ج از دیباچهٔ مؤلف و کرسطوس درمتن برهان وحاشیه (م. م.)

(۳) نام خدا باسامی مختلف معمول در میان ملل ونحل براثرترویج افکار توحید الهی معمول در زمان اکبرشاه (۹٦۳-۱۰۱٤ﻫ) و آئین فرقهٔ آذر کیوان که هر دو در هندوستان رواج یافته بود نقل شده است (م.م.)

(٤) رك. برهان قاطع ایضاً ص یاء ازدیباچهٔ مؤلف.

(٥) ولی ۷۱ لغت را که از متن ساقط است بعنوان لغات متفرقه درآخر کتاب افزوده است (م. م.)

(٦) برای مقایسهٔ کمیت لغات جهانگیری وبرهان. رك. برهان قاطع ایضاً ص هشتاد وهشت مقدمه ح ۳ (م. م.)

علی اصغر حکمت[۱]

مجمع الفرس سروری کاشانی

مجمع الفرس سروری کاشانی درست در همان زمان که فرهنگ جهانگیری در هند بنام جهانگیر تألیف میشده این کتاب را هم درایران بامر شاه عباس اول مینوشته‌اند (تاریخ تألیف جهانگیری سال ۱۰۰۵ وتاریخ تألیف مجمع الفرس سال ۱۰۰۸ هجری است).

مؤلف این کتاب محمد قاسم بن حاج محمد کاشانی متخلص به سروری است که شرح حال او در تذکرهٔ تقی‌الدین کاشانی وسفینهٔ خوشگو ورياض‌الشعرا مسطور است. خلاصه اینکه وی ازاصفهان درحدود سال ۱۰۳۲ بهندوستان رفته ودربار شاهجهان را دریافته وبعد درراه مکه در گذشته‌است. ازتذکرهٔ نصرآبادی چنین برمیآید که وی در هندوستان پس‌از اطلاع برفرهنگ جهانگیری فرهنگ خود را بسط وتفصیل‌داده است و عجب این است که صاحب فرهنگ جهانگیری کتاب سروری کاشانی را نیز در عداد مآخذ خود ذکر کرده است.

سروری هم در مقدمهٔ مدارك ومآخذ فرهنگ خود راکه شانزده کتاب است ذکر کرده و باید گفت که بعضی ازاین کتب درفهرست مدارك فرهنگ جهانگیری نیزهست[۲].

اختلافی که فرهنگ سروری بابرهان قاطع دارد از این جهت است که سروری لغات عربی ونیز لغات سادهٔ فارسی را ذکر نکرده[۳]. برای نمودن طرز تلفظ اسامی لغات حرکات حروف اول و دوم وسوم را تصریح کرده ونظیری از لغات مشهور آورده واز اشعار وامثال متقدمین استشهاد نموده‌است.

فرهنگ سروری ازحیث کمیت لغات نیز بپای برهان‌نمیرسد وظاهراً درحدود شش‌هزارلغت بیشتر نباشد. استعارات واصطلاحات را درفصلی خاص وبنام باب استعارات درآخرآورده وطرز تنظیم وترتیب‌لغات نیز باسبك برهان متفاوت است زیرا که حروف اول را باب قرار داده وحروف آخررا فصل.

سروری بعدها کتاب مجمع‌الفرس را خلاصه ومختصر کرده است وآنرا درسال ۱۰۱۸ بنام حاتم‌بیگ اعتمادالدوله مصدر ساخته وچنانکه درمقدمهٔ آن گوید ازچهارمأخذ علاوه برمآخذقدیم استفاده کرده‌است.

صاحب برهان در فرهنگ خود در مقام بیان مآخذ بذکر نام این دو فرهنگ یعنی جهانگیری وسروری اکتفا کرده واز ذکر نام دیگر فرهنگها که مؤلفین این دو کتاب در دست داشته‌اند بحکم «کل الصیدفی‌جوف‌الفرا» تن زده وتکرار اسامی را لازم ندانسته‌است، ولی‌علاوه براین کتابها دومأخذ دیگرداشته که ظاهراً در دسترس جهانگیری وسروری نبوده است وآن دوعبارتست از: سرمهٔ سلیمانی وصحاح‌الادویة.

سرمهٔ سلیمانی

این کتاب بنابگفتهٔ ریو تألیف تقی اوحدی است[۴] که در اصفهان متولد شده[۵] ودر سال ۱۰۱۵ بهندوستان رفته و او نیز دربار جهانگیر را درك کرده است. و علاوه براین سرمهٔ سلیمانی در لغت کتاب دیگری دارد معروف بتذکرهٔ عرفات عاشقین (رجوع شود برياض الشعراء).

صحاح الادویه

پس ازآن صاحب برهان از کتابی نام میبرد باسم صحاح الادویهٔ حسین انصاری. شرح این کتاب را بنده در فهارس کتابخانه های معروف که در دست داشتم نیافتم. ظاهراً جمال الدین حسین انصاری اصفهانی

---

(۱) نقل ازمقالهٔ ایشان درمجلهٔ فرهنگستان ایران سال‌سوم شمارهٔ اول ونیز مقدمهٔ برهان قاطع مصحح م. معین (م.م.)

(۲) آقای حکمت در اصل خطابه نام کتب مزبور را نقل کرده اند، مجلهٔ فرهنگستان ۳ : ۱ ص ۹ - ۱۰ (م. م.)

(۳) مؤلف برهان نیز گاه لغات ساده وبسیط فارسی‌را شرح داده وگاه صرف‌نظر کرده است. (م.م.)

(٤) طبق نسخهٔ خطی سرمهٔ سلیمانی متعلق بکتابخانهٔ آقای مشکوة استاد دانشگاه نام و نسب مؤلف چنین است : تقی‌بن محمدبن سعیدالدین محمد بلیانی حسینی واعظ (یادداشت آقای علینقی منزوی.) (م. م.)

(۵) بهمین مناسبت کتاب او را سرمهٔ صفاهانی نیزنامند (رك. برهان قاطع مصحح م. معین ص د از دیباچهٔ مؤلف) و ضمناً شامل ابهامی‌است اشاره بسرمهٔ (کحل) اصفهان. رك. تحفهٔ حکیم مؤمن ذیل اثمد (م. م.)

طبیبی معروف بوده(۱) که درسال ۷۱۵ در اصفهان میزیسته و پسرش علی‌بن الحسین مشهور بحاجی زین عطار دردربار شاه شجاع مظفری مقام ومنزلتی حاصل کرده ومدت شانزده سال دائماً درخدمت اوبوده ودرسال ۸۰۶ وفات یافته وکتاب اختیارات بدیعی تألیف اوست که بنام شاهزاده خانمی موسوم به بدیع الجمال درسال ۷۷۰ تألیف کرده واین کتاب اختیارات در تصحیحات نسخهٔ چاپی برهان قاطع در۱۸۱۸ طبع کلکته مورد مراجعهٔ مصححین بوده است (۲).

علی اصغر حکمت (۳)

برهان قاطع

الف ـ مؤلف برهان

مؤلف کتاب محمد حسین بن خلف التبریزی متخلص به برهان است ، و از ترجمهٔ احوال و تاریخ زندگانی او نظر بقلت منابع تاریخی موجود اطلاع جامعی دردست نیست . نویسندگان فهرست ها و « کاتالگها » نیز شرح احوال اورا بتفصیل ننوشته‌اند واین بنده دراین مدت کوتاه بمنابعی که در دسترس داشتم مراجعه نموده بقدر مقدور تجسس کردم ، اما اطلاعاتی مفصل تحصیل نشد ، باید در موقع فرصت کتابهایی را مانند : تاریخ مآثر قطب‌شاهیهٔ‌محمودی تألیف محمودبن عبدالله النیشابوری، حدیقة السلاطین تألیف عبدالله‌الشیرازی الصعیدی (درشرح احوال عبدالله قطب شاه معاصر مؤلف) ، تاریخ قادری تألیف میرزا قادرخان منشی، تاریخ هالهٔ قطبیه یا تاریخ سوانح دکن ، ودیگر کتب که درباب رجال علم وادب دکن نوشته شده است مطالعه نمود وتفحص وتجسس کرد ، شاید بتوان اشاراتی در ترجمهٔ احوال مؤلف بدست آورد ولی متأسفانه دسترس باین کتب برای بنده فعلا میسر نیست .

ب ـ برهان قاطع

تاریخ تألیف ـ کتاب برهان قاطع در سال ۱۰۶۲ هجری درحیدرآباد دکن نگاشته شده و ماده تاریخ تألیف درصدر کتاب چنین آمده است :

چو برهان از ره توفیق یزدان — مر این مجموعه‌را گردید جامع
پی تاریخ اتمامش قضا گفت — « کتاب جامع برهان قاطع »(٤)

توشیح کتاب ـ بنا برآنچه در مقدمهٔ کتاب مصرح است محمد حسین بن خلف‌التبریزی متخلص به برهان، کتاب برهان قاطع را بنام سلطان عبدالله قطب شاه پادشاه شیعی مذهب گلکنده مصدر کرده است ومینویسد (۵):

«امید که چون بنظر فطرت آیینان معنی‌شناس ودریافتگان زمین بوس درگاه خلایق پناه پادشاه یوسف سیرت سلیمان سریرت . . . خادم اهل بیت رسول‌الله ، نظم :

---

(۱) نسخه‌ای از صحاح الادویه ضمیمهٔ نذرالمعاش تضیف علی بن محمد ابزری شمارهٔ ۷۱۹ در کتابخانهٔ مدرسهٔ عالی‌سپهسالار ضبط است وطبق آن نسخه مؤلف حسین بن زین‌العابدین انصاری نام داشته . (م ۰ م ۰)

(۲) مؤلف برهان علاوه برمقدمهٔ برهان درمتن نیز گاه ازین‌مآخذ خود یادمیکند .رك. انومیان درمتن برهان — محمدحسین برهان علاوه برین چهار کتاب که خود درمقدمه یاد کند (رك : دیباچهٔ مؤلف ص د) از کتب ذیل‌استفاده کرده‌است : مؤیدالفضلاء (رك.ص هفتادو هفت ازمقدمهٔ برهان قاطع ایضاً) که ذیل « آبید» « بدره» « بدیج » « برنون» «نور » «تیراست» « گیتی» «هزاهز» از آن نام میبرد . اختیارات بدیعی که ذیل « تالسقیر» ازآن نقل کرده ؛ « دساتیر» که علاوه برذکرآن درشرح « آبادیان» ذیل « اجنبان» نیز آن‌را ذکرمیکند ، ولی‌بسیاری لغات راهم ازدساتیر نقل کرده و نامی ازآن نبرده است (رك . ص پنجاه‌وشش ازمقدمهٔ برهان ایضاً)؛ معیارجمالی تألیف‌شمس فخری که ذیل « بادبرین» مؤلف آن کتاب‌را نام میبرد ؛ دیوان اطعمهٔ بسحق شیرازی که مثلا لغات انچکك (رك .ص نودوهفت‌ازمقدمهٔ برهان ایضاً) وبرنج شماله (رجوع به برهان قاطع شود) را ازاین کتاب نقل کرده است . برای لغات زند وپازند بقول مؤلف (هزوارش وپهلوی) ازنسخه‌ای استفاده کرده (رك . گیبمن) که محتملا « ترجمه‌ای ازفرهنگ پهلویك» بوده‌است .

(۳) آقای حکمت خطابه‌ای بعنوان سیصدمین سال تألیف کتاب برهان قاطع درفرهنگستان ایران ایراد کردند که متن آن درمجلهٔ فرهنگستان سال سوم شمارهٔ اول (خرداد ۱۳۲٤) مندرج است . مقالهٔ فوق از خطابهٔ مذکور با اجازهٔ گویندهٔ محترم استخراج و درمقدمهٔ برهان قاطع مصحح م . معین درج گردید واینك تلخیص ازآن درینجا نقل میشود .

(٤) آقای ابن‌یوسف درفهرست کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار ج۲ ص۱۶۱ برهان را ازشعرای قرن یازدهم هجری دانسته ، آیا جز دوسه قطعه که در دیباچهٔ کتاب حاضر (که استناد آنها بدونیز مورد شك است) شعری از او درجایی یادشده ؟ (م ۰ م ۰)

(۵) رك . برهان قاطع مصحح م . معین . ص ه از دیباچهٔ مؤلف .

شهی که درصف شاهان هند ممتازاست چو در میانهٔ یاران علی ولی‌الله.
سلطان عبدالله قطب شاه بن سلطان محمد قطب شاه خلدالله ملکه برسد مرتبهٔ استحسان پذیرد ...»

واین سلطان‌عبدالله ششمین پادشاه‌است ازسلسلهٔ سلاطین‌جنوب هندوستان که بعدازسلاطین بهمنی درپاره‌ای ازملك ایشان سلطنتی تأسیس نمودند(۱) واز سال ۹۱۸ هجری (۱۵۱۲ م) تا ۱۰۸۳ هجری (۱۶۷۲ م) دریك قسمت ازفلات دکن حکمرانی میکردند واین سلسله را «ملوك گلکنده»(۲) نیزمیگویند ازآن سبب که تختگاه خودرا درقلعهٔ گلکنده درچند کیلومتری خارج شهر حیدرآباد قرار داده بودند که هنوز آن قلعه باقی ومقابر آن سلاطین درآنجا موجود است. نظام‌دکن آن قلعه را برای زندان یا مرکز پادگان نظامی حیدرآباد مقرر کرده بود.

سلطان عبدالله (ممدوح و معاصر برهان تبریزی) در سال ۱۰۲۳ هجری (۱۶۱۴م) متولد شده و در سال ۱۰۳۶ هجری(۱۶۲۶م) برتخت سلطنت نشسته‌وبعداز ۴۷ سال سلطنت بسال ۱۰۸۳ هجری (۱۶۷۲م) وفات یافته است.

ایام سلطنت طولانی او چندی معاصر با روزگار ولیعهدی و چندی با ایام سلطنت اورنگ زیب عالمگیر پادشاه گورکانی بابری است که هم در زمان پدرش شاه جهان درسال ۱۶۵۶ م بگلکنده حمله نمود وبعداز چند ماه که نزدیك بود برعبدالله غلبه کندبحکم پدرش شاه جهان‌از آن مملکت با غنائم بسیاروفواید بی‌شمار باز گشت و پس‌ازآن حکومت گلکنده هم در ایام سلطنت اورنگ زیب دائماً در معرض تهدید بود عاقبت دامادش ابوالحسن در برابر اورنگ زیب درسال ۱۰۹۸ هجری (۱۶۸۷م) مغلوب شد ودولت قطب شاهی دکن بکلی منقرض گردید.

ج- منابع برهان قاطع

صاحب برهان کتاب خود را با مراجعهٔ بکتابهای لغت و فرهنگهای متعددی نوشته است. خود اوچهار کتاب‌را نام میبرد ومیگوید(۳): «چون کمترین بندگان... میخواست که جمیع لغات‌فارسی وپهلوی ودری ویونانی وسریانی ورومی وبعضی‌ازلغات زند وپازند ولغات‌مشتر که ولغات‌عربیه و متفرقه واصطلاحات فارسی‌واستعارات و کنایات بعربی آمیخته وجمیع فواید فرهنگ جهانگیری ومجمع‌الفرس سروری وسرمهٔ سلیمانی(۴) وصحاح‌الادویهٔ حسین‌الانصاری‌را که‌هریك حاوی‌چندین کتاب لغات‌اند بطریق ایجازبنویسد...»

بنا براین اولین کتابی که محل مراجعهٔ او بوده است فرهنگ جهانگیری است ومیتوان گفت که نه تنها از لغات فرهنگ جهانگیری استفاده نموده بلکه در غالب مطالب وسبك وحتی عبارات همان‌مقالات صاحب فرهنگ جهانگیری را بعینه نقل ویاانتحال نموده است. بی‌فایده نیست بهریک از این منابع اربعه اشاره‌ای شود.

۱ ـ فرهنگ جهانگیری(۵).
۲ ـ مجمع الفرس سروری کاشانی(۶).
۳ ـ سرمهٔ سلیمانی(۷).
٤ ـ صحاح الادویه(۸).

د- سخنی چند دربارهٔ برهان قاطع

مزایای برهان قاطع ـ کتاب برهان در میان کتب فرهنگ دارای مزایا و خصائص چند است و همچنین مورد اعتراضات وانتقادات عدیده شده‌است. بعدازآنکه دراواخرقرن یازدهم هجری این کتاب نخست

---

(۱) مؤسس سلسلهٔ مزبور سلطان قطب شاه است (م. م).
(۲) یا قطب شاهی. رك. لین‌پول - طبقات سلاطین اسلام - ؛ ترجمهٔ اقبال آشتیانی ص ۲۹۲.
(۳) رك: برهان قاطع مصحح م. معین، ص د، دیباچهٔ مؤلف.
(٤) فهرست کتابخانهٔ مدرسه سپهسالار، ابن یوسف ج۲ ص۱۶۲ وفهرست کتابخانهٔ مجلس، ابن یوسف ج۳ ص۸۳- هردوصحیح واشهر «سرمهٔ سلیمانی» است. رك. برهان قاطع مصحح م. معین ص هشتاد وشش مقدمه و ص د از دیباچهٔ مؤلف ح ٥ (م.م).
(٥) شرح آن گذشت. (٦) شرح آن گذشت. (٧) شرح آن گذشت. (٨) شرح آن گذشت.

درهندوستان وسپس درایران شهرت وآوازهٔ عظیم حاصل نمود غزارت محتویات وکثرت موادآن را محل توجه محققین وفضلا قرارداد بعضی ازدانشمندان ازهرطرف به معایب واغلاط آن نیزمتوجه شدند ازاینرو له وعلیه او مناظرات ومباحثات بسیاربظهورپیوست خاصه که قرن یازدهم درمیان سایرقرون تاریخ ادبیات فارسی بتعدد تألیفات دررشتهٔ لغت (لکسیکوگرافی) امتیازدارد وچنین معلوم میشود که درآن عصر بسط وتوسعهٔ ادب فارسی در هندوستان و انتشار عظیم کتب شعر ودیوانهای اساتید نظم در دربار اکبر وشاه جهان وجهانگیر بکمال رونق ورواج رسیده ومردم هند را بیش از پیش متوجه معانی بسیاری ازلغات و اصطلاحات مشکله نمود و حاجت خود را بکتاب لغتی کـه فارسی بفارسی باشد و ابیات مشکل را معنی نماید زیادتر از قرون سابقه احساس میکرده‌اند وهرچند درزمان جلال‌الدین اکبر شاهنشاه شعردوست وادب‌پرور هند یک چنین کتاب لغتی مولود علاقهٔ شخص پادشاه واقع گردید و جمال‌الدین حسین انجوی شیرازی دراوائل آن قرن چنانکه گفتیم کتاب فرهنگ خودرا درزمان او شروع بتألیف کرد ولی باید گفت که نوشتن کتب لغت فارسی ازآغاز قرن هفتم هجری (سیزدهم مسیحی) از عهد سلاطین غور که در هندوستان سلطنت های اسلامی فارسی زبان تأسیس شد تازمان سلاطین مغول گورکانی و بعدها تاقرن سیزدهم هجری پیوسته اهل فضل ودانش درآن دیاربکتاب لغت فارسی عنایت مخصوص ارزانی داشته‌اند و فرهنگهای متعددی که از قرن نهم ببعد نگاشته‌اند همه برهان صدق وگواه محکم این دعوی است (۱).

بعدازاین فرهنگهای مزبوردروسط قرن یازدهم نوبت ببرهان قاطع میرسد که موضوع سخن ماست.

از آنجا که صاحب برهان بتمام یا اغلب آن مؤلفات فرهنگی قبل از زمان خود نظر داشته است و سعی نموده که کتاب اوجامع وحاوی تمام آنها باشد ازینرو ازحیث کمیت و عدد الفاظ برتمام مؤلفات سابقه افزونی گرفته است. مجموع عدد لغاتی که درآن کتاب قلمی‌شده درضمن بیست ونه گفتارظاهراً به بیست‌هزار ودویست ویازده کلمه(۲)بالغ میشود. همین افزایش‌عددی لغات وحجم کتاب باعث رواج کامل آن گردید(۳).

اقبالی که مردم ایران وهندوستان بکتاب برهان قاطع نموده‌اند ازآنجا معلوم‌است که ازآن کتاب بحد وفور درایران استنساخ شده ودیگر کتاب‌های مصنفینی‌مانند جهانگیری وسروری وغیره‌را تحت‌الشعاع قرار داده و کمتر کتابخانه‌ای در ایران و فرنگستان و هندوستان یافت میشود که نسخ متعدد خطی ازبرهان درآن موجود نباشد.

---

(۱) در اینجا آقای حکمت نام بعضی کتب لغت راکه در هند تألیف شده یاد کرده اند. «مجلهٔ فرهنگستان ۱:۳ ص ۱۷-۱۸» واسامی آنها درمقالهٔ آقای نفیسی ـ که درهمین مقدمه نقل میشود ـ آمده است.

(۲) آقای ابن یوسف (فهرست کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار ج۲ ص ۱۶۳) مجموعاً ۱۹۴۱۷ نوشته، آقای مدرس رضوی استاد دانشگاه از روی نسخهٔ چاپ تهران سال ۱۳۰۴ ـ هـ قمری شمار کرده اند بالغ بر ۱۹۰۶۰ لغت و کنایت است وبحساب‌اینجانب از روی چاپ کلکته ۲۰۱۴۹ و از روی نسخهٔ کتابخانهٔ ملی (خم ۳) ۲۰۲۱۵ لغت و کنایت است (م.م)

(۳) بطور کلی دومزیت برهان قاطع نسبت بفرهنگهای دیگرازاینقراراست: (الف) تعداد لغات ـ لغت فرس طبق شمارهٔ اینجانب از چاپ آقای اقبال ـ بدون لغات ونسخه بدلهای آنهاکه در حواشی آمده بالغ بر۲۲۷۸ لغت است، فرهنگ سروری درحدود ۶۰۰۰ لغت دارد (رك ص هشتادو پنج) فرهنگ جهانگیری بحساب نگارنده از نسخهٔ خطی مورخ بسال ۱۲۴۲ ـ بدون خاتمه که درغالب نسخ نیامده بالغ بر۶۹۵۰ لغت است وبرهان قاطع شامل لغات همهٔ این فرهنگها ودارای متجاوز از ۲۰۰۰۰ لغت است (رك ح۲ همین صفحه) یعنی نه برابر لغت فرس وسه برابر سروری وجهانگیری. (ب) حسن تنظیم لغات ـ پیدا کردن یك لغت در برهان قاطع بمراتب آسانتر از فرهنگهای مقدم یامعاصر اوست، چه لغت فرس اسدی حرف آخر هرلغت را ملاك قرار داده است مثلا کوپال را در(باب‌اللام) آورده ورعایت حروف دیگر کلمه را نکرده است. فرهنگ جهانگیری حرف دوم هرکلمه را مأخذ قرار داده است مثلا دست را درباب سین آورده وسپس حرف اول را ملاك میشناسد یعنی دست را درفصل دال از باب مذکور یاد کرده، فرهنگ سروری حرف‌اول وآخررا ملاك قراردهد مثلا تنگلوشارا درباب‌التاء برمع‌الالف باید جست و«ج» و«چ» را دراول‌کلمات باهم‌آمیخته، فرهنگ رشیدی که دو سال بعداز برهان قاطع تألیف شده روش اوترتیب حروف تهجی را بکار برده ولی (آ) و (الف) و (ج) و(چ) و (ز) و (ژ) و (ك) و (گ) را در اول لغات مخلوط کرده و استعارات را جدا از لغات آورده، غیاث‌اللغات هم که ۱۸۰ سال پس از برهان تألیف شده حرف اول ودوم وسپس حرف آخررا مأخذ دانسته است اما برهان قاطع ترتیب صحیح الفبای فارسی را انتخاب کرده است بدین معنی که وی حرف اول و سپس حرف دوم وآنگاه حرف سوم را بترتیب حروف تهجی فارسی مأخذ قرار داده است و بدین مناسبت یافتن لغت در آن بسیار سهل است اما ناگفته نماند که مؤلف کتاب مزبور جزیی مسامحه درهمین ترتیب بکار برده است وباآنکه ترتیب حروف «ب» و «پ» و «ج» و «چ» و «ز» و«ژ» و«ك» وگ را دراول لغات مراعات کرده درحرف دوم وسوم لغات آنهارا مراعات نکرده بایکدیگر درهم آمیخته‌است. رك ص۱۸۴ ـ ۱۸۵ ـ ۱۸۶ ـ ۱۸۷ و۲۱۹ ـ ۲۲۰ ـ و۲۲۳ برهان قاطع مصحح م. معین ببعد (م.م.)

از طرف دیگر بحث وجدال و اثبات وابطال بسیار درپیرامون آن کتاب ایجاد شده. مرحوم محمد علی تربیت کتاب‌شناس معروف که نسخ فارسی بسیار دیده وجمع کرده بود در کتاب «دانشمندان آذربایجان» درضمن شرح احوال مؤلف مجملی در این باب اشاره کرده و گفته است:

«برهان قاطع جامعترین فرهنگهای پارسی است ومؤلف آن بعضی کلمات اجنبی وغیرپارسی را نیز که درنظم ونثرفارسی معمول بوده وهست همه‌راجمع آوری کرده ودراین‌مجموعه مندرج ساخته‌است ولی‌مانند سایر فرهنگها محتاج بتنقیح و تصحیح است و لذا بعضی از ادبای نامی هند مانند غالب دهلوی و غیر او در خصوص این کتاب حواشی وتعلیقات عدیده بعناوین مختلفه مثل «قاطع برهان» و«ساطع برهان» و «رافع-هذیان»(۱) و «محرق برهان قاطع» و «تیغ تیز» و«تیغ تیزتر» وغیر آنها مشتمل بر رد وانتقاد یکدیگر نوشته و نشر کرده اند (۲).

نقایص برهان - از روی انصاف بسیاری ازین اعتراضات بر صاحب برهان وارد است و او اشتباهات وسهوهای عظیم ومتعدد مرتکب شده ولی چون ما امروز درمقام بحث انتقادی نیستیم بلکه مقصود ما ذکر جمیل وی وتقدیم سپاسی نسبت بخدمت‌بزرگی که انجام کرده میباشد ازباب تتمیم فایده فقط بذکرچندنمونه وشاهد از آن اشتباهات مطابق یادداشت‌های بعضی اساتید محترم مانند آقای فروزانفر وآقای همائی درختم این مقال اکتفا می کنیم تامعلوم‌شود که ایرادات واعتراضات براین کتاب چگونه وازچه مقوله‌ای است(۳).

باید دانست که اشتباهات برهان چند نوع است: یا سهویاتی است که درمنابع لغات قدیمه نموده که بقول خودش از پهلوی ودری ولغات زند وپازند گرفته است و چون واقف بفقه‌اللغهٔ زبانهای فرس قدیم وپهلوی نبوده اورا در این زمینه اغلاطی روی داده وریشهٔ لغات فارسی‌را با لغات عربی مخلوط کرده، یاآنکه از «هزوارشها» که درخط پهلوی معمول وازریشهٔ لغات‌سامی بوده اند معنای صوری آنهارا گرفته‌است(۴)، ویا اینکه لغاتی که از منابع یونانی وسریانی ولاتینی درزبان فارسی‌داخل شده چون اصل آنها را نمیدانسته است در ذکر معانی آنها دچار اشتباهات شده، ویا آنکه در ذکر اعلام واسامی خاص اشخاص و بلدان اغلاط تاریخی و جغرافیایی ارتکاب کرده است، یا آنکه در نقل کلمات از سایر فرهنگهای خطی که در دست داشته دچار تصحیفات و تحریفات گردیده، ویا آنکه درضبط حرکات لغات اشتباهاتی کرده است. و نیز ازآنجا که در دایرهٔ اساطیر و عقاید خرافی که در نزد اهل آن عصر متداول بوده است محدود و مضیّق بوده بسیاری از آن خرافات را مانند حقایق ثابته ومسلمه درضمن ذکر لغات وارد کتاب خود ساخته‌است، هرچند که ضبط این اساطیر از لحاظ علم برمعتقدات اهل زمان مفید بفایده باشد(۵)، از لحاظ علم اللغه قیمت وارزش ندارد؛ و بزرگترین نقیصه‌ای که در کتاب او موجود است حذف شواهد است که بر خلاف سایر فرهنگ نویسان متقدم که همه ازاشعار وابیات شعرا استشهاد کرده‌اند وی برای هیچ لغتی ذکر شاهد ومثال ننموده است(۶)، گرچه ظاهر امر دلالت میکند که وی ابتدا شواهدی دردست داشته‌است ولی بعد ازبیم آنکه کتاب وی بسیار حجیم و ضخیم گردد آنهارا حذف کرده است، چنانکه خود او در مقدمه میگوید که قصد داشته است کتاب خودرا بطریق ایجاز بنویسد و آن بهیچوجه صورت نمی‌بست مگر باسقاط شواهد وزواید، بنابراین از آن هردو دیده پوشیده بلغات ومعانی آن اکتفا و اختصار نمود (۷).

---

(۱) چنین است در نامهٔ دانشمندان آذربایجان وصحیح دافع هذیان است (م. م.)

(۲) رك: عنوان اقتباس وتقلید در مقدمهٔ برهان قاطع مصحح م. معین (م. م.)

(۳) در انواع این معایب، همهٔ فرهنگها - کمابیش- شرکت دارند حتی لغت فرس اسدی. رك. سلسلهٔ مقالات بقلم علامه دهخدا در مجلهٔ یغما سال سوم شمارهٔ هشتم ببعد بعنوان «چند نکته در تصحیح کتاب لغت فرس اسدی» (م.م.)

(٤) رك: عنوان زندو پازند در مقدمهٔ برهان قاطع مصحح م. معین (م.م.)

(٥) مخصوصاً بسیاری ازاین اساطیر درنظم ونثر ادبیات ما آمده است (م. م.)

(٦) جز درچند مورد محدود مانند «بادبرین» و«برنج شماله» و«پاداشن» که آنهم نادر و درحکم معدوم است (م. م.)

(۷) رك: برهان قاطع مصحح م. معین ص ه ازدیباچهٔ مؤلف.

اینك از هریك از انواع اشتباهات واغلاط فوق چند مثال و نمونه ذکر میشود با نقل عین عبارت برهان واشاره باشتباهی که مرتکب شده است :

اولا ـ اشتباهاتی که در ریشهٔ عربی وفارسی لغات کرده :

(مثال ۱) ـ «مجس بفتح اوّل وثانی بر وزن مگس، جایی که طبیبان چیزها بسایند» درصورتیکه مجس بمعنی نبض است(۱) .

(مثال ۲) ـ «آبگیر ـ بروزن بادگیر، استخر وتالاب را گویند و گوی که آب در آنجا ایستاده باشد وبعربی شمر خوانند ...»(۲) در صورتیکه شمر فارسی است واسدی آن را ذکر کرده و استشهاد بشعر دقیقی نموده است :

چو آب اندر شمر بسیار ماند   زهومت گیرد از آرام بسیار .

(مثال ۳) «متواری بفتح(۳) بروزن پرواری، پنهان شده باشد که مقابل آشکاراست، ودرعربی باین معنی وهم بمعنی سرگشته‌وحیران باشد . . . درصورتیکه کلمهٔ متواری بضم اوّل وفتح ثانی بمعنی پنهان‌شده صرفاً عربی است ودر قرآن آمده است : « حتی توارت بالحجاب » (٤) .

واز این مقوله امثال فراوان است که ذکر آنها موجب طول کلام میباشد .

ثانیاً اشتباهاتی که درضبط لغات وحرکات آنها مرتکب شده است :

(مثال ۱) ـ «دماغ بفتح اول وسکون غین نقطه دار بروزن رواق» ودرجای دیگر «نباغ بفتح اوّل بروزن دماغ» در صورتیکه محققاً دماغ عربی و بکسر اوّل است(۵) .

(مثال۲) ـ «قفاهیر بر وزن‌مشاهیر، صورت خوب وروی‌نیکورا گویند» وظاهراً این اشتباه از غلط خواندن شعر نصاب براو عارض شده ، دراین بیت :

ربه شش ، قفاهیره و وجه روی   فخذ ران ، عقب پاشنه ، رجل پای .

که قفا بمعنی هیره یعنی پس گردن است (٦) و این لغتی است در فارسی قدیم و صاحب برهان هر دو کلمه را بایکدیگر ترکیب نموده و یکی پنداشته وآن‌را بمعنی صورت و روی خوب ضبط‌کرده است :

(مثال ۳) ـ «جناب بفتح اوّل بروزن جواب، شرطی وگروی باشد، و بضم اوّل درگاه وآستانهٔ خانه‌را گویند، وبعضی‌گویند این معنی‌عربی‌است»(۷)درصورتیکه جناب‌عربی‌است وبفتح‌اول بمعنی آستانه‌است .(۸)

ثالثاً : اغلاطی که از تصحیف‌کلمات ناشی شده است :

(مثال ۱)ـ «ستوسر بفتح‌اول وسین بی‌نقطه بروزن‌کبوتر،هوائی باشد باصدا که بی‌اختیار ازراه‌دماغ بجهد وآن‌را بعربی عطسه خوانند» و باز درذیل‌همان‌لغت میگوید :« ستوسه بفتح اوّل وسین بی‌نقطه بروزن

---

(۱) درمؤیدالفضلاء آمده : مجس آنجا که طبیب بساید (ظ . بپساید = بپساود) برهان جمله‌را غلط خوانده بخطاتعبیر کرده‌است .(م.م.)

(۲) چنین است در نسخهٔ کتابخانهٔ ملی (خم ۱) ولی در چاپ کلکته آمده :« وشمر نیزخوانند» بدون ذکر عربی . رك . آبگیر درمتن برهان (م . م .)   (۳) درچاپ کلکته « بفتح » نیامده .

(٤) درنظم پارسی بضم اول وسکون دوم آمده است . مؤلف غیاث اللغات :گوید متواری بضم میم و فتح تاء فوقانی و کسر راء مهمله پوشیده شونده وپنهان شونده . از کشف ؛ وانوری بسکون دوم بسته است واین سکون نوعی‌ازتفریس‌است ، آنندراج هم نوشته : فارسیان بسکون دوم بسته اند واین سکون نوعی ازتفریس است . بیت انوری این است :

گرشود در سنگ پنهان دشمنت‌همچون کشف   ورشود در خاك متواری حسودت همچو مار «ازنسخهٔ خطی انوری»

متواری راه دلنوازی   زنجیری کوی عشقبازی (نظامی . گنجینه ۱٤۰)

چون زسنگی چشمه‌ای جاری شود   سنگ اندر چشمه متواری شود (مثنوی چاپ میرزا محمود ۱۳۰۷ ص ۵۲۱س٦)

دوش متواریك بوقت سحر   اندرآمد بخیمه آن دلبر (فرخی ، چاپ عبدالرسولی ۱۲٦)

دل که عمریست بود متواری   در یکی از دوزلف او پیدا   دو رخ او زغازه گلناری   دولب او زباده عنابی

(صباحی در جواب قصیدهٔ هاتف « تذکرهٔ آتشکده : صباحی »)

(۵) رك . دماغ در برهان قاطع مصحح م . معین (م . م .)

(٦) نخستین بار مرحوم ادیب پیشاوری متوجه این معنی شده وهیره را هیزه (بیاء مجهول) خواند بمعنی پشت گردن (برخی «هیز» بمعنی‌مخنث‌را ازهمین‌ماده دانند چنانکه « پشت » نیز بهر دومعنی‌مزبور درفارسی استعمال‌میشود) ازافادات آقای فروزانفر(م.م.)

(۷) درخم ۱ وچش : « بفتح اول درگاه و آستانهٔ خانه را گویند» آمده و آن صحیح است و ذکر بفتح اول برای آنست که دربارهٔ معنی قبلی گفته : بضم اول هم آمده است» . رك . «جناب» درمتن برهان (م . م .)

(۸) ونیز « بسام» ازین قبیل است . رك . برهان قاطع مصحح م . معین (م . م .)

دبوسه بمعنی ستوسر است که عطسه باشد . » درصورتیکه صحیح کلمه را اسدی «شنوشه» قید کرده است و استشهاد باین دوبیت رود کی نموده :

رفیقا چند گویی کو نشاطت — بنگریزد کس از گرم آفروشه

مرا امروز توبه سود دارد — چنان چون دردمندان‌را شنوشه(۱).

(مثال ۲) ـ «ذیانیطس ، بکسر اوّل و یاء تحتانی بالف کشیده ونون بتحتانی رسیده بیونانی کوفتی است که آن را بعربی سلس البول گویند » درصورتی که صحیح آن کلمه دیابیطس است(۲) ، و ثانیاً مرض سلس‌البول نیست بلکه مرض قند است و ازریشهٔ یونانی دیابتیس Diabêtes گرفته شده .

(مثال ۳) ـ «بهترك ، باتاء قرشت بروزن اسپرك نام سالی‌است سیزده ماهه که فارسیان پیش‌ازظهور اسلام از کبیسهٔ ۱۲۰ سال اعتبار میکردند» درصورتیکه کلمهٔ بهیزك یا وهیزك است(۳) .

(مثال ٤) ـ «ریونیز بروزن پیش خیز، . . . نام پسر کیکاوس و داماد طوس باشد و او درجنگ پشن بردست برادران پیران ویسه کشته شد وبعضی گویند بردست فرود پسر سیاوخش . »

ظاهراً منشأ این اشتباه این‌است که دو کلمهٔ « ریو » و« نیز » را درشعر فردوسی یك کلمه خوانده است ، در آنجا که در وصف جنگ فرود گفته است :

بیامد دگر باره داماد طوس — همی کرد گردون برو برفسوس

بخاك اندر آمد سر ریو نیز — بیفتاد و بر گشت ازو اسب تیز .

وتحقیقاً نام این‌پهلوان ریو بوده‌است، چنانکه خودفردوسی دروصف جنگ پشن اورا نام‌برده‌است :

نگهبان ایشان همی بود ریو — که بودی دلیرو هشیوار و نیو

بگاه نبرد ار بدی پیش کوس — نگهبان گردان وداماد طوس(٤).

(مثال٥) ـ « بربروشان، باباء فارسی‌بروزن پرده‌پوشان، مطلق‌امت‌را گویند ازهرپیغمبری‌که باشد» باز درجای دیگر «برفروشان بروزن پرده پوشان، بمعنی بر پروشان است که مطلق امت هرپیغمبر باشد» باز درجای‌دیگر « بروسان باسین بی‌نقطه بروزن عروسان، مطلق امت را گویند ازهر پیغمبری و گروههای مردم را ازهرجنسی که باشد» ونیز درجای دیگر« بروشان باشین نقطه‌دار بروزن فروشان، بمعنی بروسان است که امت هرپیغمبر باشد » و نیز در جای دیگر «پروسنان بفتح اول و ثالث و بانون مشدد بروزن مکرمت خان، مطلق امت پیغمبر راگویند» و نیز در جای دیگر «ورشنان بر وزن نمکدان، امت پیغمبر را گویند مطلقا از هر پیغمبر که بـاشد . »

درصورتیکه صحیح کلمه هیچیك ازین صور مختلف نیست واینها را بغلط از تصحیفات کلمه «بر-روشنان »گرفته است ، و اسدی آن کلمه را ذکر کرده با استشهاد از بیت دقیقی :

شفیع باش بر شه مرا باین زلت — چومصطفی برداداربرروشنان‌را(٥).

رابعاً ـ اغلاط تاریخی وجغرافیایی :

(مثال ۱) ـ «زراتشت خادم یکی ازملاحده بود واهل فلسطین بسبب دروغ وخیانتی که ازاوظاهر شده بود او را اخراج کردند و اومبروص بود وعاقبت بآذربایجان آمد ودین مجوس احداث کرد . . .»

سخافت این کلام واضح‌تر ازآنست که محتاج بتوضیح باشد(٦).

---

(۱) معنی عطسه هم که اسدی آورده غلط است ، صبر وشکیب درست است . (از افادات علامه دهخدا) .

(۲) بقاعدهٔ نقل الفاظ یونانی حرف اول آنرا ذال هم میتوان نوشت (نفیسی دربارهٔ چند لغت فارسی) (یادنامهٔ پورداود ج ۱) رك . ذیانیطس در متن برهان قاطع مصحح م . معین (م . م .)

(۳) رك . بهترك در متن برهان وحاشیه (م . م .)

(٤) جهانگیری این نام را بجا ذیل «ریو» آورده (م . م .)

(٥) برروشنان نیز مصحف است . رک . بربروشان درمتن و حاشیهٔ برهان مصحح م . معین (م . م .)

(٦) این گونه اقوال درباب پیامبر ایران سابقه دارد ونتیجهٔ اساطیری‌است که ما در«مزدیسنا وتأثیرآن درادبیات پارسی» ص۸۳ ببعد و ۱۸۰ ببعد نقل کرده‌ایم، ورك : زردشت درمتن و حاشیهٔ برهان قاطع مصحح م . معین (م . م .)

(مثال۲) ـ «سمنگان، بفتح اول و کاف فارسی بالف کشیده، نام شهری است دراهواز که دختر پادشاه آنجا را رستم خواست وسهراب از او بوجود آمد ودراین زمان آن شهر را رامهرمز خوانند وعوام رامز خوانند.»
درصورتیکه اهواز نام بلد است نه نام ناحیه وشاهنامه سمنگان را درسرحد توران تصریح میکند ومیگوید:

چو نزدیکی مرز توران رسید   بیابان سراسر پراز گور دید.

(مثال ۳) ـ « صاحب رأی ، بمعنی وزیر است چه رأی دراصطلاح وزیر را گویند و کنایه از شیخ ابوعلی هم هست باعتبار اینکه وزیرفخرالدوله پادشاه ری بوده است . »
دراین کلام چندین سهو کرده‌است : اول آنکه صاحب رأی لقب ابوحنیفه‌است نه ابوعلی. ناصرخسرو گوید : می‌جوشیده حلال است بر صاحب رأی(۱).
دوم آنکه رای دراصطلاح فارسی بمعنی وزیر نیامده (۲).
سوم آنکه « صاحب ری » لقب صاحب‌بن‌عباد وزیر فخرالدولهٔ دیلمی است نه ابوعلی.
چهارم آنکه ابوعلی وزیرشمس‌الدوله فرزند فخرالدوله است .

(مثال ٤) ـ « کریمان ، بروزن نریمان، نام جد دوم زال‌است که پدر نریمان باشد. » ظاهراً این‌غلط او را از شعر فردوسی دست داده که گفته است :

همان سام پور نریمان بود   نریمان گرد از کریمان بود .

(مثال ٥) ـ «قسطا ، بکسر اول وسکون ثانی و طاء حطی، نام پسر لوقاست وایشان دوحکیم بودند دریونان و او کتابی در دین آتش پرستی بنام پدرخود تصنیف کرده بود و بعضی گویند قسطا نام کتابی است که لوقا تصنیف کرده بود .»
«لوقا بضم اول وقاف بالف کشیده نام پدرقسطا باشد وایشان دوحکیم بوده‌اند دریونان وبعضی گفته‌اند که قسطا نام کتابی‌است که لوقا تصنیف کرده است دراحکام آتش پرستی وآنرا قسطای لوقا گویند .»
درصورتیکه قسطابن‌لوقا البعلبکی از ریاضیون قرن سوم است . (رجوع شود بفهرست ابن‌الندیم) .

(مثال ٦) ـ «بلاش ، بفتح اول بروزن لواش، نام پسرفیروز است واو یکی از ملوك فرس بوده و اورا سلطان ملکشاه میگفتند .»
معلوم نیست این لقب مرکب ازعربی و فارسی‌را برای بلاش از کجا فرض کرده است ؟

(خامساً) ـ اساطیری که ازمقولهٔ خرافات است و در ذیل لغات بطور حقایق راهنهٔ علمی ذکر کرده که اگر ازلحاظ افسانه و « فولك لور » قابل توجه باشد ازنظر فقه‌اللغه ارزش و بهائی ندارند :

(مثال۱) ـ «خر ، بفتح اول وسکون ثانی،معروف است وبعربی حمار اهلی گویند واگر کسی‌راعقرب گزیده باشد باید که به‌آواز بلند بگوش خر بگوید که مرا عقرب گزیده است وواژگونه برآن سوار شود و درد او زائل گردد و همانجای خر بدرد آید که عقرب آنکس را گزیده است و اگر پوست پیشانی خر را بر کودکی بندند که میترسد دیگر نترسد . . . »

(مثال۲) ـ «پرستوك ... گویند که اگر بچهٔ اول پرستوك را بگیرند دروقتی که ماه درفزونی‌بود و شکم اورا بشکافند دوسنگ ریزه درشکم اوبرآید یکی یك رنگ ودیگری الوان، چون درپوست گوساله یا بز کوهی بپیچند پیش‌ازآنکه گرد وخاك براو نشیند وبربازوی مصروع بندند یا برگردنش آویزند صرع او زائل گردد، وگویند اگردوپرستو بگیرند یکی نر ویکی ماده وسرهای آنهارا بآتش بسوزانند ودرشراب

---

(۱) ... شافعی گفته که شطرنج مباح است بباز . (دیوان ناصرخسرو ص ۲۰۲) (م . م .)
(۲) درکلیله ودمنه بارها « رای » استعمال شده وآن ازلغت سانسکریت râj بمعنی راجه و پادشاه است از ریشهٔ rinj-ranj-raj بمعنی سلطنت کردن ، شاه یا رئیس بودن ؛ راهنمایی کردن ؛ حکومت کردن (ویلیامز ۸۷۲ : ۳) ولی این کلمه ربطی بترکیب «صاحب رای » ندارد (م. م.)

دبوسه بمعنی ستوسر است که عطسه باشد . » درصورتیکه صحیح کلمه را اسدی «شنوشه» قید کرده است و استشهاد باین دوبیت رود کی نموده :

رفیقا چند گویی کو نشاطت   بنگریزد کس از گرم آفروشه
مرا امروز توبه سود دارد   چنان چون دردمندان‌را شنوشه(۱).

(مثال ۲) ـ «ذیانیطس ، بکسر اوّل و یاء تحتانی بالف کشیده ونون بتحتانی رسیده بیونانی کوفتی است که آن را بعربی سلس البول گویند » درصورتی که صحیح آن کلمه دیابیطس است(۲) ، و ثانیاً مرض سلس‌البول نیست بلکه مرض قند است و ازریشهٔ یونانی دیابتیس Diabêtes گرفته شده .

(مثال ۳) ـ «بهترك ، باتاء قرشت بروزن اسپرك نام سالی‌است سیزده ماهه که فارسیان پیش‌ازظهور اسلام از کبیسهٔ ۱۲۰ سال اعتبار میکردند» درصورتیکه کلمهٔ بهیزك یا وهیزك است(۳) .

(مثال ٤) ـ «ریونیز بروزن پیش خیز ، . . . نام پسر کیکاوس و داماد طوس باشد و او درجنگ پشن بردست برادران پیران ویسه کشته شد وبعضی گویند بردست فرود پسر سیاوخش . »

ظاهراً منشأ این اشتباه این‌است که دو کلمهٔ « ریو » و« نیز » را درشعر فردوسی یك کلمه خوانده است ، در آنجا که در وصف جنگ فرود گفته است :

بیامد دگر باره داماد طوس   همی کرد گردون برو برفسوس
بخاك اندر آمد سر ریو نیز   بیفتاد و برگشت ازو اسب تیز .

وتحقیقاً نام این‌پهلوان ریو بوده‌است، چنانکه خودفردوسی دروصف جنگ پشن اورا نام‌برده‌است :

نگهبان ایشان همی بود ریو   که بودی دلیرو هشیوار و نیو
بگاه نبرد ار بدی پیش کوس   نگهبان گردان وداماد طوس(٤).

(مثال۵) ـ « برپروشان، بابا‌ء فارسی‌بروزن پرده‌پوشان، مطلق‌امت را گویند ازهر پیغمبری‌که باشد» باز درجای دیگر « برفروشان بروزن پرده پوشان، بمعنی بر پروشان است که مطلق امت هرپیغمبر باشد» باز درجای‌دیگر « بروسان باسین بی‌نقطه بروزن عروسان، مطلق امت را گویند ازهر پیغمبری و گروههای مردم را ازهرجنسی که باشد» ونیز درجای دیگر « بروشان باشین نقطه‌دار بروزن فروشان، بمعنی بروسان است که امت هرپیغمبر باشد » و نیز در جای دیگر «پروسنان بفتح اول و ثالث و بانون مشدد بروزن مکرمت خان، مطلق امت پیغمبر راگویند » و نیز در جای دیگر «ورشنان بر وزن نمکدان، امت پیغمبر را گویند مطلقا از هر پیغمبر که باشد . »

درصورتیکه صحیح کلمه هیچیك ازین صور مختلف نیست واینها را بغلط از تصحیفات کلمه «بر ـ روشنان » گرفته است ، و اسدی آن کلمه را ذکر کرده با استشهاد از بیت دقیقی :

شفیع باش بر شه مرا باین زلت   چومصطفی بردادار برروشنان‌را(۵).

رابعاً ـ اغلاط تاریخی وجغرافیایی :

(مثال ۱) ـ «زراتشت خادم یکی ازملاحده بود واهل فلسطین بسبب دروغ وخیانتی که ازاوظاهر شده بود او را اخراج کردند و اومبروص بود وعاقبت بآذربایجان آمد ودین مجوس احداث کرد . . . »

سخافت این کلام واضح‌تر ازآنست که محتاج بتوضیح باشد(٦).

---

(۱) معنی عطسه هم که اسدی آورده غلط است ، صبر وشکیب درست است . (از افادات علامه دهخدا) .

(۲) بقاعدهٔ نقل الفاظ یونانی حرف اول آنرا ذال هم میتوان نوشت (نفیسی دربارهٔ چند لغت فارسی) (یادنامهٔ پورداود ج ۱) رك . ذیانیطس در متن برهان قاطع مصحح م . معین (م . م .)

(۳) رك . بهترك در متن برهان وحاشیه (م . م .)

(٤) جهانگیری این نام را بجا ذیل «ریو» آورده (م . م .)

(۵) برروشنان نیز مصحف است . ر ک . برپروشان درمتن و حاشیهٔ برهان مصحح م . معین (م . م .)

(٦) این گونه اقوال درباب پیامبر ایران سابقه دارد ونتیجهٔ اساطیری‌است که ما در «مزدیسنا وتأثیرآن درادبیات پارسی» ص۸۳ ببعد و ۱۸۰ ببعد نقل کرده‌ایم، ورك : زردشت درمتن و حاشیهٔ برهان قاطع مصحح م . معین (م . م .)

(مثال۲) ـ «سمنگان، بفتح اول و کاف فارسی بالف کشیده، نام شهری است در اهواز که دختر پادشاه آنجا را رستم خواست و سهراب از او بوجود آمد و در این زمان آن شهر را رامهرمز خوانند و عوام رامز خوانند.»

درصورتیکه اهواز نام بلد است نه نام ناحیه و شاهنامه سمنگان را درسرحد توران تصریح میکند و میگوید:

چو نزدیکی مرز توران رسید بیابان سراسر پراز گور دید.

(مثال ۳) ـ « صاحب رأی ، بمعنی وزیر است چه رأی در اصطلاح وزیر را گویند و کنایه از شیخ ابوعلی هم هست باعتبار اینکه وزیر فخرالدوله پادشاه ری بوده است . »

دراین کلام چندین سهو کرده است : اول آنکه صاحب رأی لقب ابوحنیفه است نه ابوعلی. ناصرخسرو گوید : می جوشیده حلال است بر صاحب رأی(۱).

دوم آنکه رای در اصطلاح فارسی بمعنی وزیر نیامده (۲).

سوم آنکه « صاحب ری » لقب صاحب بن عباد وزیر فخرالدولهٔ دیلمی است نه ابوعلی.

چهارم آنکه ابوعلی وزیر شمس الدوله فرزند فخرالدوله است .

(مثال ٤) ـ « کریمان ، بروزن نریمان، نام جد دوم زال است که پدر نریمان باشد.» ظاهراً این غلط او را از شعر فردوسی دست داده که گفته است :

همان سام پور نریمان بود نریمان گرد از کریمان بود .

(مثال ٥) ـ «قسطا ، بکسر اول وسکون ثانی و طاء حطی، نام پسر لوقاست وایشان دوحکیم بودند دریونان و او کتابی در دین آتش پرستی بنام پدرخود تصنیف کرده بود و بعضی گویند قسطا نام کتابی است که لوقا تصنیف کرده بود .»

«لوقا بضم اول وقاف بالف کشیده نام پدر قسطا باشد وایشان دوحکیم بوده اند دریونان وبعضی گفته اند که قسطا نام کتابی است که لوقا تصنیف کرده است دراحکام آتش پرستی و آنرا قسطای لوقا گویند .»

درصورتیکه قسطابن لوقا البعلبکی از ریاضیون قرن سوم است . (رجوع شود بفهرست ابن الندیم) .

(مثال ٦) ـ « بلاش ، بفتح اول بروزن لواش، نام پسر فیروز است واو یکی از ملوك فرس بوده و اورا سلطان ملکشاه میگفتند .»

معلوم نیست این لقب مرکب ازعربی و فارسی را برای بلاش از کجا فرض کرده است ؟

(خامساً) ـ اساطیری که ازمقولهٔ خرافات است و در ذیل لغات بطور حقایق راهنهٔ علمی ذکر کرده که اگر ازلحاظ افسانه و « فولك لور » قابل توجه باشد ازنظر فقه اللغه ارزش و بهائی ندارند :

(مثال۱) ـ «خر ، بفتح اول وسکون ثانی، معروف است وبعربی حمار اهلی گویند واگر کسی راعقرب گزیده باشد باید که به آواز بلند بگوش خر بگوید که مرا عقرب گزیده است وواژگونه برآن سوار شود و درد او زائل گردد و همانجای خر بدرد آید که عقرب آنکس را گزیده است و اگر پوست پیشانی خر را بر کودکی بندند که میترسد دیگر نترسد . . . »

(مثال۲) ـ «پرستوك ... گویند که اگر بچهٔ اول پرستوك را بگیرند دروقتی که ماه درفزونی بود و شکم اورا بشکافند دوسنگ ریزه درشکم اوبرآید یکی یك رنگ ودیگری الوان، چون درپوست گوساله یا بز کوهی بپیچند پیش از آنکه گرد وخاك براو نشیند وبربازوی مصروع بندند یا برگردنش آویزند صرع او زائل گردد، و گویند اگردوپرستو بگیرند یکی نر ویکی ماده وسرهای آنهارا بآتش بسوزانند ودرشراب

---

(۱) ... شافعی گفته که شطرنج مباح است بباز . (دیوان ناصرخسرو ص ۲۰۲) (م ۰ م ۰)

(۲) درکلیله ودمنه بارها « رای » استعمال شده وآن ازلغت سانسکریت râj بمعنی راجه و پادشاه است از ریشهٔ rinj-ranj-raj بمعنی سلطنت کردن ، شاه یا رئیس بودن ؛ راهنمایی کردن ؛ حکومت کردن (ویلیامز ۸۷۲ : ۳) ولی این کلمه ربطی بترکیب «صاحب رای » ندارد (م.م.)

بریزند وهر کس از آن شراب بخورد مست نگردد . . . » (۱)

این بود نمونه و مثالی چند از انواع اغلاط وسهوها که صاحب برهان را روی داده و از این مقوله در کتاب او بفراوانی یافت شود (۲) ولی چون مقصود ما از این مقال ذکر خیر ازصاحب آن فرهنگ است که بزرگترین فرهنگهای لغت فارسی شمرده میشود ودرصدد انتقاد یاتصحیح اغلاط او نیستیم بهمین مختصر اکتفا میرود ونباید توقع داشت که کتاب برهان قاطع فرهنگی باشد درعرض یا شبیه بکتابهای لغت که امروزه علماء « فیلولوژی » باسبك و روش جدید می‌نویسند ومتضمن تحقیقات دقیق و کامل در رشتهٔ لغات و ضبط آنها به‌لهجه‌های مختلف، بلکه آنرا کتابی باید دانست که درسیصد سال قبل مردی ایرانی در یکی از بلاد اقصای هندوستان با داشتن معلومات معمول آن عصر وبا وسایل واسباب محدود نگاشته است و بقدر امکان ازلغات وکلمات مختلفه که در زبان فارسی رواج داشته است در آن جمع کرده وکتاب وی از مرتبهٔ معلومات و ادب متداول عصر و زمان او پائین‌تر نیست. خود او عذر هرگونه سهو و اشتباه سخنان خودرا بدینگونه خواسته است و بنده نیز بهمان سخنان عذرتقصیرمیخواهم وبعرایض خود خاتمه میدهم: «استدعا ازاهل تمیز وانصاف که عارفان انجمن دانایی وبینایی‌اند آن‌است که چون بلفظی ازالفاظ یا اسمی از اسما یا معانی نقیضه وامثال آنها برخورند زبان اعتراض را بکام‌خاموشی ودیدهٔ عیب ساز را سرمهٔ پرده پوشی بکشند، چه فقیرجامع لغات و تابع ارباب لغت است نه واضع . . . » والسلام .

---

(۱) ونیز درمادهٔ « کرگدن » گوید : « کرگدن ـ جانوری باشد شبیه بگاومیش وبرسربینی شاخ دارد. گویند بچهٔ آن درشکم مادر پنج سال میماند و بعد ازیکسال سربرمی‌آورد و علف میخورد وچرا میکند بهمین طریق تا چهارسال ، بعد از آن برمی‌آید ومیگریزد وحکمت درین آنست که زبان مادر او بسیار درشت است و بچه درنهایت نزاکت، تاب لیسیدن مادر ندارد و پوستش پاره میشود، وبعضی گویند کرگدن پرنده‌ایست که پیل دوساله‌را شکار کند، وبعضی‌دیگر گفته‌اند که جانوریست بغایت بزرگ وفیل شکار وبرپشت اوخارها باشد مانند ستونی وهرفیلی‌را که شکار کند برپشت خود دارد وبجهت بچه‌های خودآورد. گویند چون‌فوت او نزدیك شود فیلی دربشت او باشدو فراموش کند تاآن فیل بگندد و کرم درآن افتد و چون فیل تمام شود کرمان سربجان او گذارند و اورا شروع درخوردن کنند هم بدان جراحت بمیرد، وبعضی گویند فیل آبی‌است، والله اعلم . » (م . م .)

(۲) بطورکلی معایب عمدهٔ برهان را درجمله های ذیل میتوان خلاصه کرد :

(الف) نداشتن شاهد که خود عذر آن را خواسته .

(ب) نقل لغات دساتیر. بدیهی‌است که از این لحاظ نیز تقصیری متوجه اونیست زیرا تا سی سال پیش این کتاب مورد توجه و علاقهٔ بسیاری از دانشمندان ایرانی و پارسی هند و اروپایی بوده است .

(ج) آوردن هزوارشها ولغات پهلوی غیر مستعمل درپارسی .

(د) ضبط غلط تلفظ لغات .

(ه) تصحیف لغات .

(و) معانی نادرست .

(ز) عدم دقت در صحت منقولات ـ حسین خلف منقولات خود را بدون تتبع نقل میکند و چون عادهٔ مأخذ را ذکر نمیکند نتیجه این‌میشود که گاه مطلب بکلی نامفهوم میماند مثلا درکلمهٔ انجکك آرد :«انجکك ـ باکاف بروزن مردمك، دانه‌ای باشد سیاه شبیه امرود و مغز سفید دارد و آن را بخورند ، خاصیتش آنست که هرچند فراش خیال جاروب سنبل برجل خرسك ریش زند از پوست آن پاك نتوان کرد .».

میرزا اسدالله غالب شاعر بزرك اردو درکتاب قاطع برهان خودکه رد بربرهان قاطع است (۱) این عبارت را زبان جنی دانسته حسین خلف را مجنون خوانده است، وامین‌الدین درجواب اعتراضات غالب درقاطع القاطع ناگزیرشده که عبارت‌مزبور را برغلط کتاب حمل کند .

حقیقت آنست که مولانا بسحق اطعمه (ابواسحاق حلاج شیرازی)(۲) در پایان دیوان اطعمهٔ خود که در بارهٔ انواع طعامها وغذاها برسبیل طیبت سروده فرهنگی برای اغذیه ترتیب داده است ولغات را برسبیل هزل شرح کرده است، ازجمله گوید: «الانجکك ، دانهٔ سیاه که مغز سفید داشته باشد چون دانهٔ امرود ، خاصیتش آنست که هرچند فراش خیال جاروب سبال برزیلوچهٔ ریش زند آن پوست پاك نتواند کرد .» (۳) (م.م.)

---

(۱) رك . مقدمهٔ برهان قاطع مصحح م . معین ص صد ویازده ببعد (م.م.)

(۲) رك . حافظ شیرین سخن تألیف م . معین ص ۲۱۴ ـ ۲۱۷ (م. م.)

(۳) دیوان اطعمه چاپ (قسطنطنیه) مطبعهٔ ابوالضیاء ۱۳۰۳ قمری ص ۱۵۷، و رك فرهنگ نظام ج ۱ ص ۲۲ (م.م.)

ه ـ زبانها و لهجه‌ها در برهان قاطع

حسین خلف در برهان خویش، لغات زبانها و لهجه‌های مختلف ایرانی و غیر ایرانی را نقل کرده است وما بذکر آنها می‌پردازیم[۱] :

۱ ـ عربی[۲] ـ هرچند منظور مؤلف تدوین فرهنگ پارسی بوده است، مع‌هذا لغات عربی بسیار در برهان آمده وشمارهٔ آنها بیش از لغات زبانهای دیگر است.

بخشی از لغات عربی مستقلا بعنوان لغت درجای خود نقل شده است مانند: ثفاء، صاب، صحن، عظیم، حاشا، حامل وحی، حب سجستانی، حرشف، خشن، عشر، عشقه، عطشان، غاب غـارا وغیره.

بیشتر لغات ازین نوع کلمات مربوط بادویهٔ مفرده و گیاهان است.

مؤلف گاه لغات عربی را نقل وشرح کرده ولی بعربی بودن آنها تصریح ندارد مانند: ثیل، شعبده، عضاب، عطارد، عطای کبرا، عطر مثلثی، غرا، قواده، قهقهه وجز آن.

بسیاری از لغـات نیز ترکیبات عربی و فارسی هستند: ثلج‌چینی، صباح کنان، صبح دل، صحیفهٔ زر، شعر، مردمك، حجت‌استوار، حاجب بار، عشرخوان، عصمتیان، عطسهٔ چاه، عطسهٔ شب، عطسهٔ‌صبح، عقاب آهنین، عقد شب افروز، غاشیه بردوش، غراب زمین، قنادیل چرخ، قیل‌و قال کردن وغیره.

ونیز بعض کلمات معرب مانند: قنب، قولنج، قهرمان (بدون تصریح) را نقل کرده است.

اما بسیاری از لغات عربی در ذیل لغات دیگر یاد شده از آن جمله است:

حلقوم (ذیل: خشکنای)، ورق‌النیل (ذیل: خطر)، عبدالجنه ـ (ذیل: خفج)، عوسج (ذیل‌خفچه)، بقلة‌الحمقا (ذیل: خفرج)، بیاع (ذیل: داستار)، هلال (ذیل: داس زرین) وغیرآن.

لغاتی از لهجه‌های عربی و شعب آنها مستقلا یا در ذیل لغات دیگر در برهان نقل شده است[۳] :

الف ـ یمانی (لغت اهل یمن): خرفع، عرصم.

ب ـ دمشقی (لغت اهل دمشق): خرفق، صابون القاف (ذیل: چوبك اشنان).

ج ـ اندلسی (لغت اندلسی): اسفراج[٤]، جناح، ذریس، زفیرف، سورنجان، شویکهٔ ابراهیم (ذیل: قرصعنه)، صاره، طفله، علقم، فلیفله، فیظل، قلب، قمرون، ینق.

د ـ شامی (لغت اهل شام)، اربیان، حبق نبطی، حمحم، درافس، درافق، سندیان.

ه ـ مغربی (لغت اهـل مغرب): جدال، جرامقـه، حماط، حمص الامیر (ذیل: خارخسك)، حیصل، دوقص، زعرور، سردین (مستقلا ونیز ذیل سماریس و ذیل: عرم)، شفنین (ذیل: تیر)، قیلوط.

و ـ مدنی (لغت اهل مدینه): سدی.

ز ـ بغدادی (لغت مردم بغداد): عصیفره.

ح ـ موصلی (لغت موصل): عصیفره.

ط ـ لغت وادی‌القری: سیاب.

ی ـ مصری (لغت اهل مصر): فریدیس.

یا ـ عمانی (لغت اهل عمان): عشر، غاغه.

۲ ـ بربری (زبان قوم بربر): تقده، تقره، رنف، عصاب، کرکرهن.

۳ ـ حبشی ـ ازقول بعضی «فسطاط» راحبشی دانسته[٥].

۴ ـ نبطی ـ در ذیل «قزاغند» گوید: این لغت نبطی است[٦].

---

(۱) علاوه برزبانها ولهجه‌ها، اصطلاح کیمیاگران را بعنوان «اهل عمل» هم‌آورده است. رك: زواووق، کاف ونفس.

(۲) رك: تازی در متن برهان وحاشیهٔ آن.

(۳) هرلغتی که در ذیل لغت دیگر آمده بین‌الهلالین یادشده.

(٤) مأخوذ ازیونانی Asparagos.

(٥) فسطاط، شکل دیگر فساط (بتشدید دوم) درلغت بیزانسی Phossáston ازلاتینی Fossatum بمعنی اردو ـ بیرق ـ نوعی چادر است «دزی ۲ ص ۲٦٦».

(٦) معرب «کژاگند» است. رك: کژآگند. وقزاغند درلغت نامه و برهان مصحح م. معین.

۵ ـ عبری [۱] ـ بعض لغات عبری در برهان وارد شده مانند : زبور ، فرعون ، قبطه .

۶ ـ سریانی [۲] ـ ازسریانی لغات بسیار ـ مخصوصاً در ادویهٔ مفرده ـ در کتاب مورد بحث آمده از آن جمله : ایلیا ، ثافیسا ، جنبد ، حردون ، خالوما ، دینارویه ، رغیدا ، زریرا ، ساسار کشت ، شپیر ، طیطان ، فاشرا ، قوسیا ، لوقابین ، مثك ، نینیا ، هلفیفا .

سریانی یکی از لهجه‌های مهم آرامی شرقی است [۳] وبسیاری‌ازلغات آرامی بنام هزوارش واردزبان و کتابت پهلوی شده است که در برهان بعنوان « زندوپازند » از آنها یاد شده [٤] .

۷ ـ ترکی [٥] ـ از زبان ترکی لغات بسیاری مستقلا و یا در ذیل لغات دیگر ، در برهان نقل شده ازین قبیل است : اتا ، اتابك ، اتسیز ، بلدرچین (ذیل : سمانه و ذیل سمانی) ، تپلاق (ذیل : سعد) ، تمر ، چاروق (ذیل : شم) ، سکز ، سن ، سو ، سیك ، صغرجق (ذیل سوبدی) ، طوغان (ذیل شاهباز) ، قنجوقه (ذیل‌سیموت) ، قولاج (ذیل : شاه رش) ، گلن (ذیل‌سنار وذیل‌سنهار) یاسا ، یونجه (ذیل‌سپست) [٦] .

۸ ـ هندی : مؤلف برهان از زبانهای هندی ذیل لغاتی آورده است :

الف ـ زبان علمی اهل هند (سانسکریت [۷]) آچار ، ارگ ، تمر ، جگر ، چار ، چال ، ریوه (نام رود) ، سیس ، شم .

ب : هندی(مرادزبان معمول درهندوستان‌است [۸]) : بان (ذیل تیرچرخ) ، بکاول (ذیل چاشنی گیر) ، توره ، جا ، چنتر ، جوجن ، جوله ، چال ، چکری ، چل ، کتار (ذیل : جمدر ، و ذیل جنبه) کتاره ، کتمل (ذیل : ساس) .

ج ـ دکنی (لغت مردم دکن [۹]) : دانك ، روشنك ، مکن (ذیل : ساس) .

۹ ـ یونانی [۱۰] ـ از یونانی لغات بسیار مخصوصاً درادویهٔ مفرده نقل شده‌است مانند :

ابی یهمیا ، اخبون ، ارسطو لوجیا (ذیل : ارسطو) ، اسطرلاب ، اسطرنونا ، اسقلینوس ، اسطقس ، اسطوخودوس ، اغلیقی ، تفسیا ، سالامندرا ، سخینوس ، طوفریوس ، طولیدون ، فریسموس ، فیلاسوف [۱۱] .
وگاه لغات یونانی را بدون تصریح بیونانی بودن یاد کند مانند : اپیون ، ارغنون ، اقلیمیا وغیره .

۱۰ ـ رومی (لاتینی [۱۲]) ـ ازلغات رومی نیزشمارهٔ بسیار مخصوصاً درادویهٔ مفرده نقل شده وغالب آنها مأخذ یونانی دارد ازآنجمله است :

سلیقون (مستقلا وذیل : زرقون) ، طالیقون ، طفشیقون ، قطاس ، ققنس ، قلقطار ، قلقند ، قلومن ، قندیس ، قیصر (ذیل : اغسطوس) .

۱۱ ـ ارمنی [۱۳] ـ از زبان ارمنی لغت « ژکال » را یاد کرده است [۱٤] .

۱۲ ـ زند و پازند ، میدانیم که زند تفسیر او ستاست و پازند نام زبان پهلوی پیراسته از لغات دخیل آرامی‌است [۱٥] ، ولی زند وپازند دراصطلاح مؤلف برهان چند مفهوم یافته است :

الف ـ لغات پهلوی را بدین نام میخواند ، مثلا :

اپرناك ، اسوبار ، انداچه ، اودردن (وترتن [۱٦]) ، پاتپراس ، پتیام ، تیراست ، جوبال ، جوان‌جه ، چیچست ، راس ، راك ، کمخت ، کوب ، گنجویر (گنجوبر) ، گیها (گیاه) ، ماژدیستان (مازدیسنان) .

---

(۱) رك : عبری درلغت‌نامه وبرهان . (۲) رك : سریانی . (۳) رك : آرامی . (٤) رك : زند وپازند درمقدمهٔ برهان قاطع مصحح م . معین ص دوازده . (٥) رك : ترکی . (٦) مؤلف کلمهٔ «چاو»را که چینی است بنام جغتایی یاد کرده‌است . (۷) رك ص شش‌ازمقدمهٔ برهان . (۸) وآن همان زبانست که امروز بدو گونهٔ‌اردو وهندوستانی درآمده . رك دائرةالمعارف اسلام : اردو . (۹) محل اقامت مؤلف برهان قاطع . (۱۰) رك : یونانی دربرهان‌قاطع مصحح م . معین .
(۱۱) بدیهی است بسیاری ازین لغات تصحیف شده . رك لغات مزبور در متن برهان و حواشی آن .
(۱۲) رك : لاتینی درلغت‌نامه وبرهان قاطع مصحح م . معین . (۱۳) رك : ارمنی درلغت‌نامه و برهان قاطع .
(۱٤) درارمنی Zoghâl بمعنی زغال‌اخته (میوهٔ‌ترش‌مزه) است‌وزغال(سوختنی) را Astux گویند که Tyryâkyân معتقد است که آن از آسوخ پارسی (بمعنی ناسوخته) مأخوذ است و هوبشمان مخالف این قول است . رك : فرهنگ ارمنی آجاریان .
(۱٥) رك : ص شش مقدمهٔ برهان . (۱٦) رك : یوستی بندهش ص ۲٥٦ .

منش (منشن) ، نسا ، نکاس ، واژه ، وجارش (وچارشن(۱)) ، ور ، وهمنش (وه منشن) ، هاوشت ، هاون ، همیز (هامین) ، هنام (هنتام) ، هوسرب ، یشتن (مستقلا و نیز ذیل : درون) ،

ب ـ لغات دینی زرتشتی : اشو ، پادیاو ، پنام ، چینود ، دروند ، زردشت بزرگ ، زروان بزرگ ، شید ، یشتن (مستقلا و ذیل : درون) .

ج ـ لغاتی ازلهجه های ایرانی : بزونه ، زوزنی ، زونی ، ژند ، هلیجو ، هلیك .

د ـ غالباً مراد از زند و پازند دربرهان همان لغات هزوارش(۲) است .

نخستین بار مؤلف فرهنگ جهانگیری برآن شد که لغات هزوارش و لغات دینی زرتشتی را گرد آورد ، وی درذیل لغت « آذر » گوید : « فقیرحقیر که راقم این‌حروفم ، پیری ازپارسیان راکه بردین زردشت بود دیدم که جزوی چنداز کتاب زند و وستا داشت ، چون مرا رغبت وشعف تمام بجمع لغات فرس بود و درفرس از زند و وستا معتبرترنیست بجهت تحقیق لغات با اوصحبت میداشتم ، واکثرلغاتی که درخاتمهٔ کتاب از زند و پازند و وستا نقل شده از تقریر آن زردشتی است . »

فرهنگ نویسان بعدازجهانگیری ازجمله حسین خلف مؤلف برهان قاطع لغات مزبور را ازفرهنگ وی استخراج کرده و درفرهنگ های خود داخل کردند و مقداری هم برآنها افزودند .

لغات هزوارش برهان قاطع بترتیب حروف تهجی از اینقرار است(۳) :

آتین ـ آسیم ـ آموتیـا ـ آهی ـ آیشم ـ اب ـ ابر ـ ابرونتن ـ ابیر ـ اپرا ـ اتبا ـ اتوت ـ اجدرونتن ـ ادارین ـ ادوای ـ اربوجینیا ـ اربیتیا ـ ارتا ـ ارشیا ـ ارگونتن ـ ارکیا ـ ارمونتن ـ ارن ـ ارونتن ـ اریك ـ اسبونتن ـ استرونتن ـ اسور ـ اسیا ـ اکبیا ـ اگك ـ البـا ـ امرا ـ ان ـ اناتونتن ـ انبمن ـ انتونتن ـ انگوپا ـ انگوتین ـ انهوبا ـ انیبا ـ اوچت پمن ـ اهلبوب ـ ایرگ ـ ایرگـان ـ ایری ـ ایومن ـ باب ـ بان بربیتا ـ ببراله ـ بجوجیا ـ بدموم ـ برتیبا ـ برون ـ بزپونتن ـ بزرا ـ بزندار ـ بسریا ـ بسیا ـ بسیم ـ بشرونتن ـ بفکین ـ بنمین ـ بوجپا ـ بیتا ـ بیتانه ـ بیربوشا ـ بیل ـ بیلای ـ بینا ـ پیلپا ـ پرارین ـ پزپونتن ـ پسانتن ـ پسهانتن ـ پگوی ـ پگین ـ پوپشمن ـ تابا ـ تالمن ـ تبلونستن ـ تبنـا ـ تترا ـ تترونتن ـ تتمتا ـ تتمتن ـ تجار ـ تجاره ـ تکرونتن ـ تگ ـ تلبا ـ تلمن ـ توپا ـ تورا ـ توما ـ تیبا ـ تین ـ تینا ـ جاتن ـ جاتونتن ـ جاسونتن ـ جاکونتن ـ جامتونتن ـ جامنونتن ـ جانونتن ـ جتبونتن ـ جررا ـ جگتیبونستن ـ جگرونتن ـ جاتا ـ جیتونتن ـ جوام ـ جوجن ـ جوسبونتن ـ جی ـ چغمونستن ـ خاتمر ـ دابا ـ داباهانتن ـ دابونتن ـ دکنیا ـ دکیا ـ دما ـ دم دمیا ـ دمیا ـ دوبرا ـ ذکر ـ ربا ـ ربرونتن ـ ربزبا ـ ردکا ـ ررا (ملحقات برهان) ـ رسپینا ـ رسنواد ـ رسین ـ رك ـ رکوتا ـ رکوم ـ رمگا ـ رمن ـ رنگروتا ـ رورمنا ـ رومنا ـ رویشند ـ زابا ـ زدونتن ـ زرهانتن ـ زره پیچ ـ زریتونتن ـ ززرونه (ملحقات برهان) ـ زك ـ زکیا ـ زمترا ـ زمرونتن ـ زوبا ـ زوپه ـ زیکا ـ زیین ـ ستها ـ ستیا ـ سرش ـ سرگوتا ـ سروب ـ سزیتونتن ـ سلش ـ سلیش ـ سوبرا ـ سوجرونتن ـ سوسبار ـ سینا ـ شبگونتن ـ شتا ـ شتمن ـ شتن ـ شتینا ـ شجارا ـ شریتا ـ شریتونتن ـ شزو (ملحقات برهان) ـ شك ـ شمسا ـ شمشدر ـ شمشك ـ شنتان ـ شنونتن ـ شور ـ شوك ـ شولمن ـ شومارمند ـ شومن ـ کالا ـ کتا ـ کترونتن ـ کتش ـ کدبا ـ کرینونتن ـ کشوبا ـ ککا ـ کلبا ـ کلیا ـ کمچه ـ کمریا ـ کنا ـ کنیا ـ کوتینا ـ کوربرتا ـ کوکبا ـ کوکما ـ کومر ـ کیپا ـ کیمونستن ـ کیهونستن ـ کیهونید ـ گاود ـ گبیمن ـ گبنا ـ گدمن ـ گرز دمن ـ گوبشا ـ گوبیا ـ گومشون ـ گومن ـ گونا ـ لامان ـ لکا ـ لیلیا ـ مانا ـ مانمن ـ ماهر ـ مترا ـ مدمونتن ـ مدونه ـ مدینا ـ مربویا ـ مرکزراین ـ مزنا ـ مشرونتن ـ مشمشا ـ مشیا ـ مکرونتن ـ مگ ـ ملکا ـ ملکوتا ـ ممن ـ منا ـ منشیا ـ موزدونتن ـ موی‌تونتن ـ نسوبار ـ نسهانتن ـ نسیمن ـ نشاك ـ نشمن ـ نکونتن ـ ننگ ـ نیرا ـ نیشمن ـ وانکونتن ـ ورتا ـ ورکتا ـ ورمن ـ وزرانتن ـ وشادن ـ وشتمونتن ـ وشممونتن ـ وکده ـ وندا ـ هاك ـ

(۱) درمتن برهان معنی « گدازش » غلط و گزارش صحیح است . (۲) رك ص دوازده مقدمهٔ برهان قاطع مصحح م.معین.

(۳) این صورت برای دانشجویان زبان پهلوی و متتبعان فقه اللغة عربی سودمند است . بدیهی است بسیاری از کلمات مزبور تصحیف شده . برای تلفظ ومعنی این لغات بمتن برهان وحواشی آن رجوع شود .

هب ـ هجنم ـ هجید ـ هرنیز ـ هوبسیا ـ هوپمن ـ هیب ـ یدمن ـ یربهانتن .

۱۳ - زبانها و لهجه های ایرانی(۱)

I - زبانهای ایرانی

الف ـ اوستایی (۲) ـ گاه مؤلف ازلغات دینی زرتشتی بنام «زنداوستا» «زندواستا» وجز آن یادکند مانند : ارور ، اربرش ؛ ولی اینگونه لغات ـ هرچند ریشهٔ اوستایی دارند بپهلوی نزدیکترند تابزبان اوستایی .

نیز بعض کلمات را بنام «زند واستا» آورده که بهیچوجه اوستایی نیستند مانند :

سابوته (زن پیر) واین همان «صابوته» لغت فرس اسدی است(۳) ـ فرانین (سخن و گفتار آسمانی) که از بر ساخته‌های دساتیر است(۴) ـ کیش‌مند (جباری وقهاری !) نیز از لغات دساتیری(۵) .

ب ـ فرس قدیم یا پارسی باستانی(۶) ـ ازین زبان که بپارسی عهد هخامنشی اطلاق میشود مؤلفان قدیم ـ ازجمله‌حسین خلف ـ تصور روشنی در ذهن نداشته‌اند ؛ مثلادر برهان «پادشاه ، نامی فارسی باستانی» . و «دری لغت پارسی باستانی» و «زند (جان) بزبان فرس قدیم» یاد شده است .

برهان ذیل «فرمس» گوید : «بزبان فرس قدیم نام شهر دامغان است» و پیداست کـه فرمس مصحف «قومس» معرب «کومش» پهلوی است(۷) .

ج = پهلوی(۸) ـ برهان بخشی از لغات پهلوی را بنام «زند و پازند» آورده است(۹) وبخشی‌را بنام «پهلوی» یادکرده است مانند : تیر است‌بمعنی سیصد ؛ وبخش اعظم لغات مأخوذ از پهلوی را که بیشتر آنها دینی است بدون تعیین اینکه از چـه زبان است نقل کرده و شرح داده است مانـند : اردش ـ ایخشت (ایخشست) ـ برسم ـ تنافور (تناپوهر) ـ وچر ـ وچر گر وجزآن .

ونیز لغات ذیل را بنام «پهلوی» یادکرده‌است : پرویز بمعنی ماهی(۱۰) ـ دوخ چکاد بمعنی اصلع (ذیل : چکاد) ـ زردشت بزرگ ـ زروان بزرگ ـ زرهون(۱۱) ـ شنگ بیز بمعنی زنجبیل ـ کبر بمعنی خفتان جنگ ـ ماه بمعنی شهر و مملکت ـ هامرز بمعنی برخیز ـ هانی بمعنی بنشین ـ هر بمعنی کننده و فاعل ـ هوش بمعنی مرگ ـ هیز بمعنی دلو گرمابه‌بان(۱۲) .

ذیل «تارخ» گوید «بزبان پهلوی ، نام‌آزر بت‌تراش است» . در صورتیکه «تارح» عبری است بمعنی تنبل ونام پدر ابراهیم است(۱۳) .

ذیل «سرخ شبان یاهودار» گوید «نام حضرت موسی علیه‌السلام است بزبان پهلوی (!)»

بسیاری از لغات پارسی و پهلوی نیز مشترك اند و بدیهی است که در متن برهان تصریح بدین موضوع نیست .

---

(۱) در بارهٔ لغات مربوط بزبانها ولهجه‌های ایرانی استقراء تام شده است .

(۲) مؤلف «اوستا» را در جای خود یاد نکرده است ولی ذیل «استا» گوید : «تفسیر کتاب ژند است (!) ، وآن کتاب مغان باشد که دراحکام آتش‌پرستی تصنیف زردشت است .» و درذیل «زنداستا» گوید : «نام کتاب زردشت باشد که باعتقاد او آسمانی است وآنرا زندوستا هم خوانند بفتح واو .» و نیز در زندوستا «و» است و غیره همین مضامین را نقل کرده است . رك : ص سه و دوازده مقدمهٔ برهان مصحح م . معین .

(۳) مقدمهٔ لغت فرس مصحح مرحوم اقبال ص ۲۰۴ .

(۴) فرهنگ دساتیر چاپ ۱۲۵۷ یزدگردی ص ۲۵۶ .

(۵) ایضاً ص ۲۶۲ .

(۶) مؤلف برهان «فرس قدیم» و «فارسی باستانی» و «پارسی باستانی» را درجای خود نیاورده است . رك ص یك مقدمهٔ برهان قاطع مصحح م . معین .

۷ - Kômish J.Markwart, A Catalogue of the provincial Capitals of Erânshahr. Roma 1931, P.12,55,56, 58.

(۸) در ذیل «پهلوی» گوید : «زبان شهری باشد ومنسوب به پهلوان و زبان فارسی هم هست .» رك . ص هفت مقدمهٔ برهان‌قاطع.

(۹) رك : ص دوازده مقدمهٔ برهان قاطع .

(۱۰) ابروج Aparvêj در پهلوی بمعنی پیروزگر است . رك : ابرویز وپرویز .

(۱۱) مؤلف هرسه کلمهٔ اخیر را پهلوی ونام ابراهیم پیغمبر دانسته است درصورتیکه پهلوی زردشت Zartuxsht است «نیرگ ۲۰۴» و زرتشت پیامبرایرانی را با ابراهیم پیامبر کلدانی خلط کرده اند . «مزدیسنا ۸۳ - ۹۲-۹۶-۹۸» و زروان درپهلوی - Zurvän یا Zervân بمعنی زمان ودر اوستا در ردیف دیگر ایزدان آمده وبعدها در آیین زروانی پروردگار بزرگ موجد مزدا واهریمن شمرده شده است . رك : خرده‌اوستا. پورداودص۹۳-۹۴ . A. Christensen, Iran Sous les Sassanides, Copenhague 1944-P.149-sqq

(۱۲) رك : هریك از لغات مذکور در متن برهان وحواشی آن .

(۱۳) ـ قاموس کتاب مقدس : نارح

د ـ دری(۱) ـ مولف درذیل « باستان » گوید : « بزبان دری تاریخ را گویند »(۲) وذیل «هی» گوید : « بلغت دری ولغت هندی بمعنی هست باشد . »

نیز در ذیل « بیورسب » گوید : « بزبان دری بیور بر وزن زیور بمعنی ده هزار باشد » و بیور پهلوی است(۳) .

بخش اعظم لغات برهان قاطع لغات دری (پارسی) است که چون منظور اصلی مؤلف گردآوردن آنهاست در متن برهان تصریحی بدان نشده .

هـ ـ خوارزمی(٤) ـ ذیل لغت «پکند» گوید : « بلغت ولایت خوارزم ، نان‌را گویند و بعربی خبز خوانند (٥) . » و ذیل کلمهٔ « سوپ » آرد « بزبان خیوق (٦) که یکی ازالکای خوارزم است آب را گویند همچنانکه پکند نان را و سوپ و پکند آب و نان است و بعضی گویند طلب آب و نان است . »

و ـ سغدی(۷) (سمرقندی) ـ مؤلف ذیل«جغرات»آرد : « بلغت سمرقند ماست را گویند ومعرب آن سقرات است » و ذیل « روف » گوید : « بزبان سغدی سمرقند ، بزرقطونا را گویند و آن تخمی است معروف . » و ذیل « ولوالی » نویسد : « بلغت اهل سمرقند ، رودهٔ گوسفند را گویند که با گوشت و مصالح پر کرده وپخته باشند »

II ـ لهجه‌های ایرانی

الف ـ ماوراء النهری و فرغانه‌یی : پشك ـ پوشك (۸) ـ تابوغ ـ جمری ـ چیداز ـ خار کش ـ خرکش ـ خانی ـ دادر ـ دختر صوفی (ذیل : ترترك ، وذیل : ترندك) ـ فدرنك ـ فغ(۹) ـ لغزیدن(۱۰) .

ب ـ مروزی (مرغزی ، زبان مروشاهجان) . جم ـ چم(۱۱) ـ ریکاسه(۱۲) ـ لاش(۱۳) .

ج ـ بخاری (لغت بخارا) : کرك ـ هیتال(۱٤) .

د ـ خراسانی (لغت اهل خراسان) : اشکنهٔ قروتی(۱٥) (ذیل : کالیوس) ـ باد فرنگ (ذیل : باد فراه) ـ برغست(۱٦) (ذیل : تملول، و ذیل سوژه) ـ بنفش (ذیل : شنگ) ـ چارشاخ(۱۷) (ذیل : سکر) ـ چرخ

---

(۱) ذیل دری گوید: لغت پارسی باستانی است و وجه تسمیهٔ آنرا بعضی بفصیح تعبیر کرده‌اند و هرلغتی که درآن نقصانی نباشد دری میگویند همچو اشکم وشکم وبگوی و گوی وبشنودوشنود وامثال اینهاپس اشکم وبگوی وبشنود دری باشد وجمعی گویند لغت ساکنان چند شهر بوده است که آن بلخ وبخارا وبدخشان و مرو است وبعضی گویند دری زبان اهل بهشت است چه رسول صلی‌الله‌علیه وآله فرموده‌اند که لسان اهل‌الجنة عربی‌اوفارسی‌دری وملئکهٔ آسمان‌چهارم بلغت دری‌تکلم‌میکنند ، وطایفه‌ای برآنند که مردمان درگاه کیان بدان متکلم میشده اند ، و گروهی میگویند که درزمان بهمن اسفندیار چون مردم ازاطراف عالم‌بدرگاه او میآمدند و زبان یکدیگر را نمی‌فهمیدند بهمن فرمود تا دانشمندان زبان پارسی را وضع کردند و آنرا دری نام نهادند یعنی زبانیکه بدرگاه پادشاه بدان تکلم کنند وحکم کرد تادر تمام ممالك باین زبان سخن گویند وجماعتی برآنند که وضع این زبان در زمان جمشید شد ، وبعضی دیگر گویند در زمان بهرام ودری بدان سبب خوانند که هر کس ازخانهٔ خودبیرون‌آید این زبان‌حرف زند واین وجه خوبی نیست ، چه برهر تقدیر که فرض کنندآنرا واضعی می‌باید و وضع آنرا سببی درکار است ، ومنسوب بدرهٔ کوه را نیز گویند همچو کبك دری و این باعتبار خوشخوانی هم میتواند بود که باشد زیرا که بهترین لغات فارسی زبان دری است .» ر ك: ص بیست و پنج ـ سی شش مقدمهٔ برهان قاطع مصحح م . معین .

(۲) باستان درشاهنامهٔ فردوسی همه‌جا بمعنی کهن وقدیم‌آمده. رك : فهرست ولف . مؤلف جهانگیری گوید: « باستان . . . دومعنی دارد اول کهنه وقدیم ودیرینه‌را گویند دویم تاریخ باشد. حافظ اوبهی در تاریخ (فرهنگ. ظ) خویش آورده که بزبان فارسی ودری باستان تاریخ را گویند ودهگان مورخ را که معرب دهقان است .» وقول مؤلف برهان نیز ازجهانگیری مأخوذ است. رك : باستان وباستان‌نامه درمتن برهان . این کلمه درلغت‌فرس اسدی نیامده . (۳) رك بیور درمتن وحاشیهٔ برهان مصحح م. معین .

(٤) رك ص‌بیست‌و دو ـ بیست‌و سه مقدمهٔ برهان قاطع مصحح م.معین. (٥) Pekend در خوارزمی بمعنی نان است . رك :

R. B. Blake and R. N. Frye, Notes on the Risaia of Ibn- Fadlan (Reprint. from Byzantina Metabyzantina. Vol, 1. part II) 1949, P. 36.

(٦) خیوه . (۷) رك : ص هفده ـ بیست و مقدمهٔ برهان قاطع .

(۸) رك : لغت فرس اسدی ص ۲٥٦ . (۹) ـ رك : لغت فرس اسدی ص۲۳٥. (۱۰) بمعنی دوشیدن وآشامیدن .

(۱۱) رك : لغت فرس اسدی ص ۳٥۲. (۱۲) رك : لغت فرس‌اسدی ص٤۲۳ ح ۲: ریکاشه (۱۳) رك : لغت فرس اسدی ص ۲۲٥.

(۱٤) مؤلف گوید: هیتال بلغت بخارا مردم قوی‌هیکل وتوانا باشد. اصل کلمه Heptal (Hephtalites) است که آنان را هونهای سفید نامیده اند ولی حقیقة نمیتوان ایشان‌را ازاقوام هون شمرد. این‌نام را بغلط به هیطال (جمع‌هیاطله) تعریب کرده اند. ر ك فهرست کریستسن. ساسان ونیز فهرست R.Ghirshman, Bégrab. Le Caire. 1946. و رك ص بیست و چهار مقدمهٔ برهان قاطع .

(۱٥) در مشهد و گناباد eshkana-ye qorût (۱٦) درگناباد balghest (۱۷) در مشهد و گنابادنیز Câr-shâx .

ریسو(۱) (ذیل چرخ ریسک) ـ دانگانه (۲) (ذیل : توشی) ـ ریش بز خال‌دار(۳) (ذیل : اسپانج ، و ذیل شنگ) ـ ساق ترشك(٤) (ذیل : ترهٔ خراسانی) ـ سیر(۵) ـ طراز ـ علف‌خرس(٦) (ذیل : کیل) ـ علف‌شیران (ذیل : اکج ـ اونیا ـ تلك ـ زعرور ـ طروقوقون ـ عیزران ـ کالنج ـ کویژ ـ کهیر ـ نمتك وهلهلیون) ـ کال چنبه ولاوبازی(۷) (ذیل : دوداله ، و ذیل دودله) ـ کستی ـ کشیده(۸) ـ کلنبه(۹) (ذیل : گردك) ـ لغلاو(۱۰) (ذیل : یغلاوی) ـ لند(۱۱) (ذیل : ژك) ـ لندیدن (ذیل : دندیدن) ـ لوخ (۱۲) (ذیل : دخ) ـ ملاقه(۱۳) (ذیل : ملعقه) ـ نقل خواجه (ذیل: سمنه)*

از زبان طوسی(١٤) نیز « سوتام » را آورده است .

هـ ـ سیستانی (لغت اهل سیستان) : تره میره (ذیل : انداو) ـ چر ـ لوك .

و ـ کرمانی : خرزهره (ذیل خربزهٔ روباه) ـ مادردخت (ذیل تودری و ذیل شندله) .

ز ـ شیرازی : آهودوستك (ذیل برگ گازرونی ـ حزا ـ دینا ـ رویه ـ زوفرا ـ سسطیعون) ـ اردانه (ذیل :خزاما) ـ انجکك (ذیل : دانج ابروج)(۱۵) ـ انگشت برك(۱٦) (ذیل : خلد،وذیل : موش‌کور) ـ بابونهٔ گاو(ذیل : اقحوان و ذیل اکحوان) ـ باتو (ذیل : طاریقه) ـ بالنگوی خودرو(۱۷) (ذیل : افرنجمشك) ـ بدران (ذیل : دوقوس و ذیل وشك) ـ برفك (ذیل : ایرسون) ـ برمو (ذیل : عکبر) ـ بل شیرین (۱۸) (ذیل : ایل و ذیل : بل) ـ بن(۱۹) (ذیل : بنبا) ـ بنکو(۲۰) (ذیل : برغوثی) ـ پروازه گر(ذیل : پروازه) ـ پنجهٔزر (ذیل : عسالنج) ـ تخم ترخر(۲۱) (ذیل : قرطمانا) ـ تخم دل‌آشوب (ذیل : اثلق و ذیل اغیس) ـ تخم وهل (ذیل : ابهل) ـ ترخانی(۲۲) (ذیل :کلیکان) ـ تس‌سگ(۲۳) (ذیل : شابانك و ذیل غابانك) ـ چشم(۲٤) (ذیل تشمیزج) ـ چوبك اشنان(۲۵) (ذیل :آذربو ـ آذربونه ـ سطرونیون ـ عدرنا ـ عرطنیثا ـ غسلج ـ قوطوما و کندسه) ـ حلیمو(۲٦) (مستقلا وذیل : لیمونیون) ـ خارسوهك (ذیل : کبرك) ـ خروك تس کس (ذیل : خروك) ـ خطمی کوچك (ذیل خبازی و ذیل ملوخیا) ـ دارنمك (ذیل : داربر ، و ذیل : سودانیات) ـ دارو (ذیل : عکبر) ـ روشنك(۲۷) (ذیل : ساتل ـ ساطل و شاتل) ـ زبان داروی تلخ (ذیل طوفریوس) ـ زنگباری (ذیل : راتیانج) ـ زنگی دارو (ذیل اسقلینس و ذیل عقربان) ـ سعادهٔ خبیصی(ذیل : اقشون) ـ سیاه دارو (ذیل : شش بندان ـ عکله ـ فاشرستین و میمون) ـ سیرمو(۲۸) (ذیل : اسقوردیون و ذیل شقردیون) ـ سیکی ـ سیهك (ذیل : اراقوا) ـ شون(۲۹) (ذیل : شبت) ـ طوسك (ذیل :دینساقوس) ـ عکه (ذیل قالنجه)(۳۰) ـ قالنجه(۳۱) (ذیل :کالنجه) ـ قصبك(۳۲) (ذیل : شنج و ذیل : کجك) ـ کاسه شکنك (ذیل : سنقره) ـ کاونیك ـ کبابهٔ شکافته (۳۳) (ذیل : خاخره) ـ کبداد (ذیل : سقراطیون) ـ

---

(۱) در مشهد Carx rîsû ، در گناباد Carx-rîsak (۲) در گناباد Dongî (پکنیك) ، همچنین در تهرانی .
(۳) درمشهد Rish-bozak (٤) در مشهد Sâq-Torûshak ، در گناباد Torshak .
(۵) مؤلف گوید: «سیر . . . وزنی هم هست معین و آن در خراسان پانزده مثقال است» ولی در خراسان امروز ۱٦ مثقال گیرند چنانکه در دیگر ولایات ایران . (٦) در مشهد Alafxers (۷) در مشهد low conba
(۸) در خراسان Kashîda بمعنی سیلی استعمال شود مانند دیگر ولایات . (۹) در گناباد Kolonba (نان گرد و کوچك وضخیم که باشیرهٔ انگورسازند) . (۱۰) گنابادی Laghlaghû (۱۱) مشهدی و گنابادی Lond-lond
(۱۲) گنابادی Lûx (۱۳) گنابادی Malâgha (١٤) مراد لهجهٔ طوسی است .
(۱۵) انجکك مستقلا نیز در برهان‌آمده بدون تصریح شیرازی‌بودن‌آن . (۱٦) اکنون نیز در شیراز Angosht - borak
(۱۷) امروزه درشیراز Bâlankuy (۱۸) اکنون Bon - e shîrîn (۱۹) اکنون Barg - e ban
(۲۰) اکنون نیز Banku (۲۱) اکنون Tere xarak (۲۲) اکنون Tarxûni (۲۳) اکنون Tese sag
(۲٤) اکنون Ceshmîzeh (۲۵) اکنون oshlong یا Cûb - e oshnû (۲٦) اکنون Bix - e halîmû
(۲۷) اکنون Rushûnak (۲۸) اکنون Sîr- mûk (۲۹) اکنون Sheved
(۳۰) مؤلف ذیل قالنجه گوید: پرنده‌ایست که آنرا شیرازیان عکه وعربان عقعق وصلصل خوانند وذیل کالنجه گوید: پرنده‌ایست مشهور و شیرازیان آنرا قالنجه خوانند وبعربی صلصل گویند و بعضی عکه را نیز قالنجه خوانند .
(۳۱) اکنون Ghulenjûn (۳۲) اکنون‌هم Ghasabak (۳۳) اکنون بین کبابه و شکافته فرق گذارند : کبابه Kabâbeh گیاهی‌است مانند فلفل سیاه رنك ودم کوچکی دارد. شکافته Sbekâfteh باندام فلفل‌است اما دم ندارد و در وسط‌آن دهنهٔ کوچك بازی دیده میشود .

* تلفظ لغات متداول درمشهد راآقای مدرس رضوی استاد دانشگاه وتلفظ لغات متداول‌در گناباد را آقای پروین گنابادی دوست نگارنده نقل کرده اند .

کجومن ـ کسن ویران (ذیل کبیکج) ـ کسنه(۱) (ذیل : غرز) ـ کم (ذیل : عصب) ـ کورك (ذیل : شفلج) ـ کور کور (ذیل : خرجل) ـ کیل (ذیل : تلك) ـ گاونبطونك (۲) (ذیل : احلب دیا ، و ذیل : شبرم) ـ گل سفید (ذیل : گل‌خراسانی) ـ گل صد برك (ذیل : انحفطینا) ـ گل‌گاوچشم (ذیل : آذریون) ـ گل‌گیری (ذیل : کاذی) ـ گن ابلیس (ذیل : اکت مکت ، و ذیل : اناطیطس) ـ گورز (ذیل : اخلور) ـ گورك کازرونی (ذیل : خرنوب) ـ گندنای‌کوهی(۳) (ذیل : شنان) ـ گهان ـ لند (ذیل : ژك) ـ لندیدن(ذیل : دندیدن)ـ ماش دارو (ذیل : خامانیطس ـ عرصف و کمافیطوس) ماميثای سرخ (ذیل : ارغامونی ـ ماشیا)ـ مرورشك(۴) (ذیل : اسموساوذیل : اشموسا) ـ منجل (ذیل : کشکنجیر) ـ مومیائی(۵) پالوده‌ومومیائی کوهی (ذیل : کفرالیهود) ـ میده(۶) (ذیل : فلاته) ـ میرك کازرونی(۷) (ذیل : حزا) ـ نخوشی (ذیل : فاشرا) ـ نرمه (ذیل : نرم دست) ـ واشه (ذیل : بالوانه) ـ والوچانیدن (ذیل : خمانیدن و ذیل خمبانیدن) ـ هر (ذیل : رغیدا) ـ هزاراسفند (ذیل صندل دانه) ـ هلل مشکك (ذیل : هلـل)* .

ح ـ لهجهٔ شبانکاره (لغت اهل شبانکاره) : باتس .

ط ـ لاری : ماهیانه (ذیل : صحنات) .

ی ـ اصفهانی (صفاهانی): آلاله شنك(۸) (ذیل : شنك) ـ تاپو(۹) ـ شنك (ذیل : اسپلنج) ـ صاب ـ فوده ـ قدامه (ذیل : تودری) ـ قدومه(۱۰) (ذیل : مادردخت) ـ گل کافیشه(۱۱) (ذیل : خسق) ـ موسك (ذیل : کبیکج) ـ هردا (ذیل : کبرك) ـ هوزه (ذیل : هوژه) .

یا ـ عراقی : توله (ذیل : درتاج) ـ شروانی (ذیل : چارطاق ـ چهار ارکان و چهار طاق) ـ لعبت بربری (ذیل : سورنجان ـ وذیل عکنه) .

یب ـ قزوینی (زبان قزوینی) : تجر(۱۲) ـ توتك ـ سرك .

یج ـ خوزستانی : پیفه(۱۳) ـ کژدم خواره .

ید ـ آذری (لغت آذربایجان) : باسدق (ذیل : فراته) ـ تیته (ذیل : مردمك) .

یه ـ گیلکی (لغت مردم دارالمرز (۱۴) واهل گیلان) : اسوار ـ افروشه ـ پایه (۱۵) ـ پرد(۱۶) ـ پرده نشین ـ پلاخم و پلخم (ذیل : خربق) ـ تی‌تی ـ تیف (۱۷) ـ چم (۱۸) ـ خاناده ـ خل (۱۹) ـ خلابر ـ خلابش ـ خناده ـ خهل ـ دار کوب (۲۰) ـ ساس (۲۱) (ذیل : غسك) سیمبر ـ سیمبراسوار ـ شمشور ـ فروشه ـ کالجار ـ کتکتو (مستقلا وذیل : آویشن) ـ کول(۲۲)ـ گیل(۲۳)ـ گیلك(۲۴)ـ مایه‌دار ـ ملوخیا ـ همیشه جوان (ذیل : بیش بهار) .

یو ـ دیلمانی (لغت اهل دیلم) : دهچه ـ کالوشه .

یز ـ مازندرانی (لغت اهل مازندران) : ریکا(۲۵) (ذیل : رایکا)ـ شیمای بیشه(۲۶) (ذیل : تمیشه).

---

۱ ـ کسته . ن . ل . ۲ ـ اکنون هم Gâv - e nabtûnak
۳ ـ اکنون Den - e kâuhi ۴ ـ اکنون Marvarshk
۵ ـ اکنون هم Momiâiy ۶ ـ اکنون Mideh . مولف ذیل «فلاته» گوید : درفارس آنرا میده خوانند .
۷ ـ اکنون نیز Mirak - e Kâzerûnî ۸ ـ اکنون Lila shang ۹ ـ اکنون Tapu
۱۰ ـ اکنون gudume ۱۱ ـ اکنون Gol - e Kowshe ۱۲ ـ اکنون Tijir بحصیر های نبی دور محوطه اطلاق شود . در اصفهان نیز Tijir ۱۳ ـ چك : پیغه . ۱۴ ـ دارالمرز عنوانی است که برشت داده‌اند . رك . H. L. Rabino di Borgomale, Coins Medals and seals of the Shâhs of Irân. Hertford 1945 - P. 99 وگاه تمام گیلان را بدین نام خوانده‌اند . مؤلف برهان خود ذیل «غسگ» گوید : «وآن را در دارالمرز وگیلانات «ساس» گویند .» ورك : چم درمتن برهان وزمانی نیزمازندران را دارالمرز نامیده‌اند . رك صفحهٔ صدوبیست ویك درمقدمه برهان‌قاطع مصحح م . م . سطر ۲۷ ۱۵ ـ اکنون نیز در گیلکی Pâya ۱۶ ـ امروزه نیز Purd ۱۷ ـ اکنون نیز Tif .
۱۸ ـ امروزه Cum ۱۹ ـ اکنون Xûla ۲۰ ـ امروزه نیز Dârkub ۲۱ ـ اکنون هم Sâs
(۲۲) مؤلف گوید : مردم گیلان وپه‌پس ، پشته‌وتل‌را (گویند) امروزه Kûl بمعنی پشت (شخص) استعمال شود .
(۲۳) امروزه Gîla mard (۲۴) اکنون هم Gîlak .
(۲۵) طبری Rîkâ «واژه‌نامه ۳۹۸ درمازندرانی کنونی نیز ریکا ، گیلکی Rey .
(۲۶) مؤلف ذیل تمیشه گوید : نام بیشه‌ایست درنواحی شهر آمل که درمیان آملیان به‌شیمای بیشه شهرت دارد .
* ـ تلفظ کنونی لغات‌شیرازی را آقای یوسف‌رهبری (شیرازی) دانشجوی‌سابق‌دانشکدهٔ‌ادبیات بسفارش‌نگارنده‌تحقیق کرده‌اند .

يح ـ گرگانی : زهر زمین (ذیل : طاخك)

و ـ اقتباس و تقلید و ترجمهٔ برهان و ردآن و دفاع از آن
(برهان جامع)

برهان جامع تدوین محمد کریم بن مهدیقلی تبریزی است که آنرا بنام فتحعلی شاه و ولیعهد او پرداخته است. وی درمقدمه گوید : « . . . چون احتیاج مردم بلغت فارسی بسیار است وتحصیل لغات مبسوطه با کثرناس غیرمقدور و دشوار ولغت های مختصر ناتمام و مایهٔ انتظار است و معهذا برهان که جامعترین کتب این فن است ـ با آن بسط و تطویل این عیب را دارد کـه خالی از شواهد است و هریك از کنایات را لغت علیحده نوشته و مشتمل است برلغت های غیرمستعمل و مأنوس از یونانی و سریانی و زند و پازند و ترکی که اصلا مستعمل نیست وهمه موجب طول لاطایل ، و فرهنگ جهانگیری نیز با آن طول و تفصیل بسیاری از لغت هارا ترك کرده وآنچه نوشته معانی آنهارا تمام ننوشته مثلا لغتی که پنج معنی دارد سه یا چهارش نوشته ، لهذا بتوفیق سبحانی همت نموده مجموع لغات مستعملهٔ برهان را ملخص و مختصر و قدری از شواهد فرهنگ جهانگیری درحاشیه و کنایات هرلفظرا ذیل آن درج نموده وحشوو زواید را ترك کرد ، بحمدالله کتابی شد مفید ومختصروجامع و سهل‌المأخذ و مقبول‌الکل و نافع . . . »

اما جامع (برهان جامع) بتقلید جهانگیری حرف دوم هرکلمه را مأخذ باب قرار داده و سپس حرف اول را مأخذ فصل دانسته است .

قاطع برهان

قاطع برهان تألیف میرزا اسدالله غالب خان دهلوی شاعرمعروف (تولد ١٢١٢ـ وفات ١٢٨٥هجری قمری) است و آن انتقادی است بر برهان قاطع .

غالب درمقدمهٔ قاطع برهان گوید :

«... هرگاه غم تنهائی روآوردی برهان قاطع‌را نگرستمی چون‌آن سفینه گفتارهای نادرست داشت ومردم را از راه میبرد ومن‌آئین‌آموز گاری داشتم به‌پیروان خودم دل سوخت، جاده نمایان ساختم تا بیراهه نپویند، بااینهمه‌کوشش‌که درجدا کردن راست از کاست مرا بود ننوشته‌ام مگرازبسیاری‌اندکی‌چنانکه بی‌مبالغه میگویم ازصد یکی‌همانا میخواستم نوشت و میدانستم نوشت، اما بسبب انبوهی بیانهای ژولیدهٔ جامع مجموع نتوانستم نوشت هردیده‌ور کـه مغز سخن خواهد کافت بسا شورابه های ناگوار روان خواهد یافت. کتاب آسمانی نیست که چون وچرا درآن نگنجد . گفتارآدمی هست ، هرکه خواهد بمیزان نظرسنجد... »

نمونه‌ای از انتقادات غالب درین کتاب :

برهان قاطع : آبدار بروزن تابدار، گیاهی است مانند لیف خرما وهرچیز باطراوت وپرآب را نیز گویند از میوه و جواهروکارد و شمشیر را هم گفته‌اند وکنایه از مردم صاحب سامان ومالدار هم هست .

قاطع برهان : آبدار ، نه لفظی است‌که درشمار لغات جا تواند یافت و از بهرآن هم‌وزن بایدآورد ـ همه دانند که صفت جواهر واسلحه میتواند بود . اسم گیاه محل تأمل و بمعنی‌صاحب سامان ومالدار زنهار نیست، آن آبمند است نه آبدار .

قاطع برهان : تنبیه ـ برپروشان بوزن پرده پوشان بمعنی‌امت میفرماید(١). هموزن‌را بمیزان نظر باید سنجید. برپروشان از پرده‌پوشان در وزن بمقدار یك‌های هوز کم است(٢). یکی از معتقدان این‌کتاب گفت که قصور کاپی(٣) نویس است که بای فارسی‌را با رای بی‌نقطه متصل نوشت . اگر بدین صورت بر پهـ روشان نوشتی در وزن برابر آمدی. گفتم: گرفتم چنین است . بر په روشان زبان کدام سرزمین است ؟ گفت دراقصای ملك‌دکن(٤) جنیان بدین‌زبان سخن‌می‌کنند. گفتم: یاد دار «برسان بمنی‌امت‌آمد»، امابی‌مضاف‌الیه نیارند یعنی برسان فلان نبی وآن‌خود پیداست که«بر»بمعنی علی‌و«سان» بمعنی طرز واسلوب است(!)»(٥)

---

(١) مراد مؤلف برهان است . (٢) های « پرده » غیر ملفوظ است .

(٣) کلمهٔ انگلیسی Copy (نسخه، سواد). (٤) اشاره بمحل اقامت حسین خلف مؤلف برهان قاطع .

(٥) وجه اشتقاق عامیانه . رك برپروشان درمتن برهان‌قاطع مصحح م . معین و حاشیهٔ‌آن .

برهان قاطع : تومن با اول بثانی مجهول رسیده ومیم مفتوح بنون زده قصبه‌ای گویند که صدپاره ده درتحت آن باشد و جمع آن تومنات است وبعضی گویند ترکی است .

قاطع برهان : بعضی گویند ترکی است، مگردر کمان جامع عربی است که جمع آن تومنات آورد، نی‌نی بیچاره این لغت را از سومنات آورد ، واو را مجهول مینویسد واو خود کجاست که مجهول صفت آن افتد . دیگر صدپاره ده منش فرزانگان‌را بهم میزند . پاره ده یعنی چه. واو آنست که لفظ ترکی است و در تحریرلغات ترکی اعراب بالحروف نوشتن رسم افتاده است ،و واو علامت ضمهٔ تای فوقانی والف علامت فتحه میم ، هرآینه تومان نویسند و « تمن» خوانند بتای مضموم و میم مفتوح ، و تمن در ترکی (بست(۱)) را گویند و « یوز » صد را و « منگ » بمیم مکسور و نون ساکن هزار را .

برهان قاطع : نمید بفتح اول بروزن دمید، ماضی نمیدن است یعنی میل کرد وتوجه نمود ونم‌کشید و امیدوار شد ، و بضم اول مخفف نا امید و نومید شد .

قاطع برهان : درهرگام لغزشی ودرهرخطوه خطا. نمیدن اگر ازنم بطریق تفنن مصدری آفرینند بمعنی نم کشیدن سزاوار ونمید نیز بدین (وجه) ماضی آن خواهد بود بمعنی میل کردن و میل کرد از که شنید ؟ اینهم اگر بوده باشد گوباش. معنی نمید امیدوارشد چگونه جایز باشد، حال آنکه خود مینویسد که بضم نون مخفف نومید است . نمید مخفف نومید ونمیدی مخفف نومیدی مسلم . نون را مضموم چرا ساخت ، در تخفیف‌تغییراعراب رسم نیست . نون نومید ونومیدی مفتوح‌الاصل است بکدام عارضه ضمه‌را بخود درپذیرد ؟ چنانکه دیده میشود دربرخی موارد حق باغالب است و دربرخی دیگر ایراد نابجاست و درمواضع بسیار نزاع لفظی است و کرای گفتن نکند.

قاطع برهان در۱۲۷۸ قمری درنولکشور بطبع رسیده .

محرق قاطع برهان

محرق قاطع برهان (فارسی) تألیف سید سعادت علی میرمنشی ریزیدنت را جپوتانه که در سال ۱۲۸۰قمری مطابق ۱۸۶۴میلادی درمطبعهٔ احمدی دهلی بچاپ رسیده وآن ردی است بر« قاطع برهان» غالب.

ساطع برهان

ساطع برهان (فارسی) تألیف میرزا رحیم بیگ میرتهی (ازمردم میرتها نزدیك دهلی) متخلص برحیم مؤلف بسال ۱۲۷۶ قمری و آن در سال ۱۲۸۲ قمری در مطبع هاشمی میرتها چاپ شده . آن‌هم ردی است بر « قاطع برهان» غالب.

مؤید برهان

مؤید برهان (فارسی) تألیف آغا احمد علی شیرازی جهانگیر نگری متخلص باحمد ، مدرس فارسی مدرسهٔ عالیهٔ کلکته مؤلف بسال ۱۲۸۰ قمری و آن درسال ۱۲۸۲ قمری مطابق ۱۸۶۶ میلادی در مطبع مظهرالعجائب کلکته بطبع رسیده است . آن‌هم ردی است بر « قاطع برهان » غالب .

قاطع القاطع

قاطع‌القاطع (فارسی) تألیف امین‌الدین دهلوی متخلص بامین مؤلف بسال ۱۲۸۱ قمری و آن در سال ۱۲۸۳ قمری درمطبع مصطفائی دهلی چاپ شده ، نیز ردی است بر « قاطع برهان » غالب .

دافع هذیان

دافع هذیان(۲) (فارسی) تألیف نجفعلی‌خان جهجری متخلص بنجف متوفی بسال ۱۲۹۸ قمری . کتاب مزبور در سنهٔ ۱۲۸۱ قمری مطابق ۱۸۶۵ میلادی دراکمل‌المطابع دهلی بطبع رسیده ، و آن جواب «محرق قاطع برهان» است .

لطائف غیبی

لطائف غیبی (اردو) بنام میان دادخان سیاح در۱۲۸۱ قمری‌مطابق ۱۸۶۵میلادی دراکمل‌المطابع

---

(۱) یعنی بیست . تومان درترکی ۱۰۰۰۰ است. «جغتائی ۲۴۶» رك . متن برهان مصحح م . معین : تومن .

(۲) مرحوم تربیت درکتاب دانشمندان آذربایجان ص ۶۹ و نیز در فهرست کتابخانهٔ عمومی معارف ج ۱ ص ۱۹۲ « رافع هذیان » نوشته‌اند و صحیح دافع هذیان است .

دهلی چاپ شده، و آن نیز ردیست بر « محرق قاطع برهان » وظاهراً غالب دهلوی آنرا بنام شاگرد خویش شهرت داده است .

سؤالات عبدالکریم

سؤالات عبدالکریم (اردو) بنام عبدالکریم که نیز در ۱۲۸۱ قمری مطابق ۱۸۶۵ میلادی در اکمل‌المطابع دهلی طبع شده و آن هم ردیست بر « محرق قاطع برهان » و احتمال قوی میرود که تألیف خود غالب باشد .

نامهٔ غالب

نامهٔ غالب بقلم میرزا غالب دهلوی که بسال ۱۸۶۵ م درمطبع محمدی‌دهلی بچاپ رسیده، ردیست بر « ساطع برهان » که بصورت مکتوب بزبان اردو نوشته شده .

قطعهٔ غالب

قطعه‌ایست منظوم بزبان فارسی اثرطبع میرزا غالب دهلوی که در ۱۲۸۲ قمری در اکمل‌المطابع دهلی طبع شده و آن ردیست بر «مؤید برهان» .

هنگامهٔ دل‌آشوب

مجموعه‌ایست شامل : قطعهٔ غالب (مذکوردرفوق)، قطعهٔ منظوم از عبدالصمد باهمان وزن وقافیهٔ غالب ودرجواب او، دوقطعه از دوشاگرد غالب بنام محمد باقرعلی باقرآروی (ازمردم آره) وسید فخرالدین حسین دهلوی متخلص بسخن، نیزدرهمان وزن وقافیه درجواب قطعهٔ فدا . این‌مجموعه در۱۲۸۳ قمری مطابق ۱۸۶۷ میلادی در مطبع سنت برشاد آره ضلع شاه آباد بهار چاپ‌شده . منشی جواهر سنگه جوهر لکهنوی شاگرد ناطق مکرانی درپاسخ قطعهٔ غالب وتأیید احمدعلی‌متخلص باحمد قطعه‌ای ساخته، باقروسخن درجواب قطعه‌های جوهر وفدا هریك دوقطعه سروده‌اند. درهمین هنگام میرآغا علی شمس لکهنوی درروزنامهٔ «اوده اخبار » (مورخ ۲۵ ژوئن ۱۸۶۷ م) مقاله‌ای نوشته است که در آن بربعض اشعار غالب ایراد کرده است . سخن درجواب اعتراض او بنثر اردو وباقر بنثرفارسی مقاله نوشته‌اند. محمد امیر لکهنوی متخلص بامیر(امیر مینائی) درحمایت غالب قطعه‌ای باردو سروده ودر روزنامهٔ « اوده اخبار » منتشرکرد. مجموع پنج قطعهٔ منظوم ودومقالهٔ منثور مذکور درفوق بنام «هنگامهٔ دل‌آشوب» حصهٔ دوم درسال ۱۲۸٤ قمری مطابق۱۸۶۷ میلادی درمطبع منشی سنت‌پرشاد آره ضلع شاه‌آباد بهار بطبع رسیده است .

تیغ تیز

تیغ‌تیز (اردو) بقلم‌میرزا غالب دهلوی مؤلف بسال ۱۸۶۷ م ودر همان سال دراکمل المطابع دهلی چاپ شده، وآن درجواب « مؤید برهان » است .

تیغ تیز تر

مجموعه‌ایست مشتمل برچهار قطعه مندرج در « هنگامهٔ دل آشوب » بعلاوهٔ جواب قطعات باقر و سخن توسط فدا .

شمشیر تیزتر

شمشیر تیزتر (فارسی) بقلم آغا احمد علی شیرازی جهانگیر نگری متخلص باحمد (مذکور در فوق) مؤلف بسال ۱۸۶۷ م وآن در۱۸۶۸ م درمطبع نبوی چاپ‌شده، وردیست بر «تیغ تیز» غالب دهلوی(۱).

تبیان نافع

سید احمد عاصم عنتابی از فاضلان عثمانی در اوایل قرن سیزدهم هجری، برهان قاطع را بترکی ترجمه وبامراجعهٔ بفرهنگ‌های معتبر برخی ازاغلاط آنرا اصلاح کرد ومقداری لغت برآن افزود وآنرا بنام « تبیان نافع » انتشارداد، وآن درقسطنطنیه بسال۱۲۱٤ قمری ودربولاق بسال ۱۲۱۵قمری(۲)ودرقاهره درسنهٔ ۱۲۵۱(۳) بچاپ رسیده است .

---

(۱) اطلاعات فوق ازعنوان «محرق قاطع برهان» تا اینجا تحقیق فاضل محترم آقای امتیاز علی‌خان عرشی ناظم کتابخانهٔ رامپور است که طبق درخواست نگارنده توسط آقای عابدی حسینی‌دانشجوی پاکستانی‌دانشگاه تهران‌ارسال داشته‌اند. ازلطف‌معظم‌له سپاسگزار است . (۲) فهرست نسخ خطی ریوج ۲ ص ۵۰۰ .
(۳) دانشمندان آذربایجان . تربیت ص ۲٦۹؛ فهرست کتابخانهٔ مدرسه عالی سپهسالار . ابن یوسف ج۲ ص ۱٦۱ .

ملحقات برهان

ملحقات برهان‌قاطع تألیف عبدالمجید قائم‌مقامی قاضی‌القضاة بهمراهی مولوی بدیع‌الدین ومولوی عبدالله ومولوی مجیب‌الرحمن وحکیم عبدالله وعبدالصمد وعبدالماجد مشتمل برلغات وکنایاتی که درمتن برهان نیامده وآن بعنوان «تتمه» ضمیمهٔ برهان قاطع چاپ کلکته سال ۱۲۵۰ قمری (۱۸۳۴ م) (۱) ونیزدر چاپ کلکته ۱۲۷٤ قمری (۱۸۵۸ میلادی)(۱) بطبع رسیده است:

نظر بجامعیت وشهرت برهان قاطع، همهٔ فرهنگ‌های فارسی که پس‌از آن تألیف شده‌اند این کتاب را مأخذ عمدهٔ خود قرارداده ومطالب آنرا نقل کرده‌اند از آنجمله فرهنگ‌های ذیل‌را میتوان نامبرد:

از فرهنگ های فارسی بفارسی: انجمن آرای ناصری تألیف رضا قلی هدایت، فرهنگ آنندراج تألیف محمد پادشاه متخلص بشاد فرنودسار (یافرهنگ نفیسی) تألیف دکترعلی‌اکبر نفیسی (ناظم‌الاطباء)، و لغت نامهٔ علامه علی اکبر دهخدا و از فرهنگهای فارسی بزبانهای دیگر: فرهنگ فارسی بلاتینی تألیف فولرس(۲)، فرهنگ فارسی وعربی بانگلیسی جانسن(۳)، فرهنگ فارسی بانگلیسی اشتینگاس(٤)، فرهنگ فارسی بفرانسه دمزن(٥)، لغت‌فارسی بترکی‌یا فرهنگ ضیا (٦).

---

(۱) رك: ص صدوبیست و پنج مقدمهٔ برهان قاطع مصحح م. معین.

(۲) J. A. Vullers, Lexicon Persico - Latinum — همهٔ مطالب برهان درین کتاب نقل‌شده است. «فهرست نسخ خطی ریو ج۲ ص ۵۰۰».

(۳) Francis Johnson, Dictionary, Persian, Arabic and English. London 1852.

(٤) F. Steingass, A comprehensive Persian English Dictionary. 2 nd impression. London 1930.

(٥) J. J. P. Desmaisons, Dictionnaire Persan Français. 4 Vols Rome 1908.

(٦) Ziya Sühün, Farsca - Türkça - Lugat Gencinei - Güftar Ferhengi - Ziya. 4 Vols. Istanbul 1944 - 1946.

سید محمدعلی داعی‌الاسلام

فرهنگ رشیدی(۱)

فرهنگ دیگر قرن یازدهم که دو سال بعد از تألیف برهان قاطع در هند نوشته شده فـرهنگ رشیدی تألیف عبدالرشیدبن عبدالغفور الحسینی المدنی اهل تتهٔ سند است. کتاب مذکور وقتی تألیف شد که شاه جهان در زندان پسرش اورنگ زیب عالمگیر بوده از این جهت نام هیچکدام را نبرده، امّا در تألیف دیگر خودش که لغت عربی به فارسی است وپیش از فرهنگ رشیدی نوشته شده تعریف از شاه جهان کرده و کتاب را منتخب اللغهٔ شاه جهانی نامید.

فرهنگ رشیدی در سال ۱۲۹۲ در انجمن آسیائی کلکته با تصحیح فضلا بطبع رسید و دو نسخهٔ خطی آن هم دسترس من است. در آخر نسخهٔ مطبوعهٔ مصحح در حالات مؤلف چنین نوشته: نبذی ازاحوال رشیدی این باشد که سید عبدالرشید بن سید عبدالغفور تتوی در عهد سلطنت شاه جهان و عالمگیر از اجلهٔ فضلا بوده و در حضرت سلطان وحلقهٔ علما و اعیان اعتبار تمام داشته. مولد او در بلدهٔ تته من مضافات سند است و اصلش از سادات کبار مدینهٔ منوره. از اینجاست که حسینی و مدنی لقب خودش می‌آرد و صاحب بهار عجم او را سیّد رحمه‌الله میگوید. علاوه برتصنیف و تألیف به تقریبات درگاه شاهی شعرهای تهنیت و تاریخ گفته و مورد تحسین و آفرین شده. تاریخ تولد شاه جهان که سنهٔ یك هزار هجری باشد صاحب قران ثانی به تخرجهٔ سیزده که عدد آحاد آن باشد یافته وچنین نظم نموده:

ازچار ونه گذر کن تا عقل برتو خواند   تاریخ مولدش را صاحب قران ثانی.

و تاریخ جلوس شاه جهان (را) که هزارو سی‌وهفت هجری باشد چنین نظم نموده:

آمده تاریخ جلوسش زغیب   شاه جهان باشد شاه جهان.

وتاریخ‌جلوس عالمگیر که سنهٔ هزاروشصت وهشت باشد. اطیعواالله واطیعواالرسول‌واولی‌الامر منکم یافته. رسالهٔ معربات ومنتخب‌اللغات که در لغات عربی بنام شاه جهان درسنهٔ هزارو چهل و شش تألیف کرده وفرهنگ رشیدی از تألیفات او معروف ومتداول است.

از این شعر مصنف:

گشت تاریخ وی از روی قبول   باد فرهنگ رشیدی مقبول.

ظاهر است که تألیف رشیدی‌درسنهٔ یك‌هزارو شصت وچهار بوقوع آمده، اواز دیباچهٔ کتاب‌وآنچه درضمن ابا آورده هویدا است که این کتاب در اصل‌مشتمل بود برمقدمه وچند باب وخاتمه. اما درآخر هیچکدام از نسخه های هشت گانه که مدار تصحیح برآن بوده و دیگر نسخه ها کـه باوقات مختلف بنظر رسیده از خاتمه اثری پیدا نیست. سید عبدالرشید سبب تألیف فرهنگ خود را درمقدمه چنین نویسد: «چنین گوید معترف بعجز وقصور ومغترف از مشرب اهل هوش و ارباب شعور عبدالرشید بن عبدالغفور الحسینی المدنی التتوی که چون فرهنگ جهانگیری و سروری مطالعه افتاد جامع‌ترین فرهنگها دید، اما مشتمل بودند برامری چند که احتراز و اجتناب از آن لازم و متحتم گردید. اول آنکه مؤلفان آن دو فرهنگ در حل لغات اطناب کرده اند بایراد عبارات مکررهٔ بیحاصل و اشعار متکثرهٔ لاطایل. دوم آنکه در بعضی لغات تصحیح لفظ و توضیح اعراب وتنقیح معانی چنانکه باید نکرده‌اند. سوم آنکه بعضی لغات عربی و ترکی در میان لغات فرس درج کرده اند و تنبیه ننموده اند که فرس نیست. چهارم آنکه بعضی لغات به تصحیفات خوانده ولغات متعدده پنداشته چندجا ذکر کرده اند». بعد رشیدی بطور مثال چند لفظ تصحیف خواندهٔ سروری و جهانگیری را ذکر میکنند. در این شکی نیست کـه رشیدی مرد فاضلی بوده و کتابش دارای تحقیقات مفیده است، اما من که سالها در هر سه فرهنگ کار کرده ام تصدیق میکنم

---

(۱) نقل از مقدمهٔ فرهنگ نظام ج ۵ ص کز ـ کظ

که هیچکدام از چهار سبب تألیفی کـه رشیدی ذکر کرده درمقابل جهانگیری بجا نیست . سبب اولش که جهانگیری در بیان معانی لغات طول داده و اشعار زیاد بی فائدهٔ آورده بکلی برضد رشیدی است که به اجمال و اختصار بیان کوشیده و نتیجه این شده که تحقیق معانی الفاظ در کتاب اوناقص مانده . جهانگیری که مرد محققی بود میدانست که درفرهنگ شعری برای یك لفظ هرقدراشعار از اساتذهٔ شعر نقل شود بهتر است . رشیدی که عموماً از جهانگیری نقل میکند از شواهد متعدد یك شاهد را نقل میکند و گاهی از آن یك شاید هم نیم شعر را انداخته مصرع دارای لفظ مقصود را نقل میکند . جهانگیری ملتفت این نکته بود که اگر لفظ شاهد قافیه واقع شود باید شعر قبل یا بعد آن را هم آورد تا حرکات لفظ معلوم شود . رشیدی بکلی غافل از نکته بوده کـه در چنان اشعار جهانگیری هم بیت یا مصرع دارای لفظ را نقل کرده . سبب دوم رشیدی هـم بیجا است جهانگیری چنان کار نکرده . سبب سوم برضد رشیدی هم هست کـه او هم بسیاری از الفاظ عربی را بنام فارسی درج کرده .

سروری وجهانگیری و رشیدی‌هرسه عربی‌دان بوده‌اند ، اما درنقل الفاظ ازفرهنگها همیشه رجوع به کتب لغت عربی نمیکرده اند ، اگر فرهنگی یك لفظ عربی را در ضمن الفاظ فارسی آورده آنها هم گول خوردند . سبب چهارم تألیف رشیدی برضد خودش هم هست که او هم تصحیفات و تحریفات مرتکب شده و بعضی از آنها را مؤلف سراج گرفته . از اوّل فرهنگ نویس شعری ابوحفص سغدی تا جهانگیری هفتصد سال گذشته بود و رویهٔ فرهنگ‌نویسها نقل‌ازهم‌وگرفتن الفاظ شعری ازدواوین بوده ، نسخ کتاب اغلب‌بدست کتاب جاهل نوشته میشد وفرهنگ نویسها الفاظ مصحف از آن کتابها ضبط میکردند ، چگونه میشودتوقع داشت که جهانگیری تمام آن تصحیفات را درست کرده باشد وما هم نباید متوقع باشیم که رشیدی تصحیفات باقی‌ماندهٔ جهانگیری را درست کرده‌باشد اگرچه خودش یقین داشته . ترتیب فرهنگ رشیدی ملاحظهٔ‌ترتیب تهجی حرف اول ودوم است و بس ، برای استعمال بهترازجهانگیری‌است اما بخوبی ترتیب برهان قاطع‌نیست که بهمان جهت از هردو مشهورتر شده . فرهنگ رشیدی‌خلاصهٔ فرهنگ جهانگیری‌است با بعضی‌تحقیقات مخصوصهٔ رشیدی و اضافهٔ بعضی الفاظ .

م . معین

انجمن آرا

انجمن آرا تألیف رضاقلی‌خان هدایت (۱۲۱۸–۱۲۸۸قمری) معروف به لله‌باشی مؤلف‌مجمع‌الفصحاء و ریاض‌العارفین است . وی درمقدمه گوید :

« اما بعد ، چنین گوید فقیر غافل از نهایت و بدایت ، رضا قلی المتخلص بهدایت که چون از روز شبستان وگاه دبستان باقتضای وزن طبع اعتنا بصحف استادان سلف و اقتفا بکتب موزونان خلف داشتم و غالباً بمطالعهٔ دواوین شعرا مشغولی میرفت ، رفته رفته کار تتبع بالا گرفته متدرجاً براغلب کتب قوم مظفر گشتم ومفصل گذشتم تا چنان شد که قریب بیك صدهزار بیت نخبه وزبدهٔ اشعار بلغای متقدمین و متأخرین را در تذکره‌های خود ریاض‌العارفین ومجمع فصحاء المتقدمین و المعاصرین بخط خود نگاشتم وبربینند گان عرضه داشتم . پیداست که چه مایه دیدن کتب ونوردیدن صحف منظومه و مرقومه باید تا این قدر اشعار از متقدمین ومتأخرین انتخاب را شاید ، وچون مصحح ومنقح این کار را استحضار از ضبط لغات و نظم آن گفتار بدیدن لغات پارسی وتازی منوط و مربوط بود ، بهردو رجوع می‌افتاد ، ولغات عربی منظم ومضبوط‌بودولغات فارسی پراکنده ونامربوط دیده شد . . . »

مؤلف بامراجعهٔ بفرهنگهای فارسی و عربی گذشتگان فرهنگی برای لغات پارسی ترتیب داد کـه به انجمن‌آرا موسوم ساخت وآن مشتمل برمقدمه‌ایست که شامل « آرایش اول درتحقیق لغات معرب ومولده و متفرقه » .

« آرایش دوم در توضیح بعضی لغات پارسی و عربی وتبدیلات آنها » .

« آرایش سیم در بیان برخی‌ازلغات که صاحبان فرهنگ و برهان در آن اشتباه وسهو کرده‌اند» .

« آرایش چهارم در بیان بعضی اشتباهات درلغات برهان وخطائی که دیگرانرا دست داده » .

« آرایش پنجم در تحقیق زبان پارسی وتغییرات آن وصفت کلمه و کلام نثر ونظم ».

« آرایش ششم دربیان حروف تهجی وتحقیقات آنها ».

« آرایش هفتم دربیان تبدیل هریك از حروف بیستو چهار گانه بحرف دیگر در بعضی از لغات وآیین ضمایر ».

« آرایش هشتم دربیان بعضی فواید که درضمن چند گفتار مرقوم میشود ».

« آرایش نهم درآیین شناختن مصدروعلامت آن وبیان اسم مصدر وحروفی که دلالت برمعنیمصدر نماید وبیان تعریفات ماضیومضارع ».

« آرایش دهم درمصطلحات ضروریهٔ علم صرف ونحو ».

« آرایش یازدهم در بیان فعل ».

« آرایش دوازدهم در بیان اسم ».

متن کتاب مشتمل است بر۲۴ انجمن (شامل حروف فارسی)ودر خاتمه « برخی از کنایاتواستعارات فارسی وعربی با شواهدآنها ازاشعار فصحا و بلغا » ثبتشدهاست .

این کتاب بسال ۱۲۸۸ قمری در تهران بطبع رسیده است .

سید محمدعلی داعیالاسلام

فرهنگ آنندراج(۱)

در ابتدای قرن چهاردهم لغت بزرگ حجم مسمی به فرهنگ آنندراج درجنوب هند نوشته شد که لغت زبان عربی وفارسی هردواست . مؤلف محمد پادشاه متخلص بهشاد ولد غلام محیالدین معروف بهنسیم میرمنشی مهاراجه آنندراج راجهٔ ولایت ویجینگر بوده ، شاعر وادیب فارسی بوده ، خواست چند کتاب لغت عربی وفارسی را یکجا جمع کند تابرای علما وطلاب زبان عربی وفارسی یك کتاب کافی باشد . پس برای الفاظ عربی منتهیالارب ومنتخب اللغه وصراح وغیاث اللغات وفرهنگ فرنگ را انتخاب کرده ودر ذیل هرلفظی که ازآنها گرفته عین عبارت آنهارا نقل کرده ودرآخر نامآن کتاب را نوشته ومقصودش ازفرهنگ فرنگ درست معلوم نشد گویا کتاب لغت جانسن یا استینگس است که هردو لغت عربی و فارسی به انگلیسی است وبرای الفاظ فارسی مؤید الفضلا و بهار عجم و غیاث اللغات و انجمن آراء ناصری و برهان قاطع وهفت قلزم و کشف اللغات وشمس اللغات ومصطلحات وارسته را انتخاب کرده، ودرذیل هرلفظی که ازآن کتب میگیرد عبارت آن کتاب را نقل میکند ودر آخر نام کتاب را بعلامت میدهد :

علامت بهار عجم . ب . و غیاث اللغات غ . وانجمن آرا . ن . وبرهان قاطع . ر . و هفت قلزم ، ه . ومنتهیالارب ، ا . وصراح ، ص ومؤیدالفضلا ، ض . و کشف اللغات ، ك . وشمس اللغات ، ش . ومنتخب-اللغه ، م . ومصطلحات وارسته ، مص . است . ازبهترین فرهنگهایشعری که جهانگیریورشیدی وسراجاللغات باشد هیچ نگرفته . اسمی ازجهانگیری در دیباچه برده امااز آن دودیگرخبر نداشته . در فرهنگآنندراج تمام مصادر عربی واسماء جامد ومشتق آن از منتهی الارب ومنتخب اللغه و فرهنگ فرنگ و غیاث اللغات نقل شده تمام فرهنگ انجمن آرا و بهار عجم وجواهر الحروف تألیف تیك چند ومنتخبی از برهان وهفت قلزم والفاظ فارسی غیاث ومصطلحات وارسته هم نقل شده . در واقع کسیکه فرهنگ آنندراج داشته باشد دارای چندین کتاب لغت عربی وفارسی است که نامهایشان ذکر شده . الفاظوحروف مرتب به ترتیبتهجی است . در تمام فرهنگ نویسان عربی وفارسی محمد پادشاه منفرد است که درسه هزار صفحهٔ کتابش یك سطر هم ازخود ننوشته ، تمام نقلاست ، اما از کتب متعدده که هریك ترتیب مخصوصیدارد ، الفاظ را بهترتیب تهجی درآوردن سالها زحمت میخواهد . تألیف کتاب در سنهٔ۱۳۰۶ هجری بهاتمام رسیده ویك سال بعد (سنهٔ۱۳۰۷) درمطبعهٔ نو لکشور درشهرلکهنوبه طبع رسید . کتاب سه جلداست در تقطیع بزرگ وبرهرصفحهسهستون است وصفحات مجموع سه جلد ۳۰۱۱ است . در مطبعهٔ مذکوره کتابها مغلوط وگاهی ممسوخ چاپ میشدهاما این کتاب کم غلط چاپشده(۲) .

(۱) نقل ازمقدمهٔ فرهنگ نظام: ج ۵ ص مط ـ ن .

(۲) فرهنگآنندراج درسالهای اخیر ازطرف کتابفروشیخیام تجدید طبع شده وتاکنون چهار مجلد آن انتشار یافته است .

سعید نفیسی

فرهنگ ناظم الاطباء(۱)

مؤلف این کتاب مرحوم دکتر میرزا علی اکبر خان نفیسی ناظم الاطباء قدس‌الله سره العزیز از خاندان کهن بود که مدت بیش از پانصد سال دانشمندان بسیار در فنون مختلف از آن برخاسته اند. نسب وی تاهفت پشت بدین قرار است: علی اکبر بن محمدحسن بن علی اکبر بن محمد علی بن محمد کاظم بن ابوالقاسم بن محمد کاظم بن سعید شریف. نیای هفتم وی میرزا سعید شریف کرمانی از پزشکان نامی قرن یازدهم بود که مدتی نیز رئیس پزشکان دربار (حکیم باشی) شاه‌عباس بزرگ بوده است ونسب وی بسه پشت بحکیم برهان الدین نفیس بن عوض بن حکیم طبیب کرمانی می‌رسیده است. حکیم برهان‌الدین نفیس معروف ترین پزشک اواسط قرن نهم هجری بود ودر کرمان می‌زیست وچون شهرت وی به الغ بیگ بن شاهرخ بن تیمور گورکان پادشاه معروف دانش پرور ایران (۸۱۲-۸۵۳) رسید وی را از کرمان بدربار خود بشهر سمرقند خواند ووی تاپایان عمر الغ بیگ دردربار وی بود ودر سلک دانشمندان بسیار که آنجا گرد آمده بودند می‌زیست وپس از مرگ اودر ۸۵۳ بکرمان باز گشت واورا در طب مؤلفات چندیست که معروف ترین آنها شرح الاسباب که شرحیست بر کتاب الاسباب والعلامات تألیف محمدبن علی بن عمر سمرقندی که ازمهم ترین کتابهای پزشکی قدیم بوده است ودر سمرقند در اواخر صفر ۸۲۸ تمام کرده ونیز شرحی بر کتاب موجز القانون تألیف ابی‌الحزم علاء‑الدین قرشی معروف بابن النفیس نوشته است که آن موجزی ازقانون معروف ترین کتاب طب ابن سیناست واین شرح راکه برای امتیاز ازشروح دیگر شرح نفیسی مینامند درغرهٔ ذیحجهٔ ۸۴۱ درسمرقند تمام کرده وسپس در کرمان حواشی آنرا بپایان رسانیده است وبجز این دو کتاب معروف کتابهای دیگر درطب پرداخته است ازآن جمله کلیات شرح نفیسی، بحارین ورساله‌ای درسمومات. این خانواده تاآغاز قرن چهاردهم همواره در کرمان میزیسته اند و مشاهیری چند ازآن برخاسته اند که معروف ترین آنها مرحوم میرزا تقی بن محمد کاظم پسرجد سوم مؤلف این کتاب وعارف مشهور پایان قرن دوازدهم وآغاز قرن سیزدهم ایران بود که مرید خالص وجانشین میرزا محمدتربتی معروف بمشتاقعلی شاه بود ودر ۱۲۱۵ اورا زهر دادندووی را تألیفات بسیار بنظم و نثر فارسی در عرفان وتصوفست که معروف ترین آنها دیوان غزلیاتیست که بسبک مولانا جلال‌الدین بلخی مولوی بنام مرشد خود مشتاقعلی سروده ودر همهٔ آنها بنام او تخلص کرده است وباسم دیوان مشتاقیه معروفست ونیز منظومهٔ بحرالاسرار ومجمع البحار وجامع البحار و کبریت احمر را پرداخته. دیگر از معاریف این خاندان مرحوم میرزاعبدالحسین بن میرزا عبدالرحیم بن عبدالحسین بردسیری معروف بمیرزا آقاخان کرمانیست که مادرش دختر میرزا کاظم بن میرزا محمد تقی مظفر علیشاه بود و در کرمان در ۱۲۷۰ متولد شد ودر تبریز در سال ۱۳۱۴ در راه آزادی وترقی ایران کشته شد ووی از معروف ترین نویسندگان سیاسی ویکی ازبی‌باک ترین آزادی خواهان آغاز قرن چهاردهم ایران بوده وتألیفات بسیار درنظم ونثر فارسی ازاو مانده است که معروف ترین آنها منظومهٔ نامهٔ باستانست که بنام سالار نامه چاپ کرده اند ونیز کتاب آئینهٔ سکندری در تاریخ قدیم ایران، کتاب رضوان بتقلید گلستان، رسالهٔ ماشاءالله قهوه خانهٔ سورت، سه مکتوب، چهارمقاله وچند رسالهٔ دیگر. پدر مؤلف مرحوم حاج میرزا حسن طبیب کرمانی مانند نیاکان و پدران خود در کرمان بطبابت مشغول بود و در سال ۱۳۰۰ قمری درگذشت و او را در پزشکی مؤلفات چندست. مرحوم مؤلف در کرمان درماه ربیع الاول ۱۲۶۳ قمری ولادت یافت واز میان هفت پسرودودختر که برادران وخواهران وی بودند فرزند دوم بود. مادرش دخترمرحوم ملامحمد کوهبنانی معروف بهدایت‑علی عارف مشهور نیمهٔ اول قرن سیزدهم ایرانست که از مریدان مولانا عبد الصمد همدانی بود و در کرمان مریدان بسیار داشت وچون حاج ابراهیم خان ظهیرالدوله حکمران کرمان باو معتقد نبود وی‌را وادار کرد که ازآن شهر بیرون رود ووی بعزم مشهد از کرمان هجرت کرد ودر میان راه در بیابان لوت در منزلی که

---

(۱) بنقل ازمقدمهٔ فرهنگ ناظم‌الاطباء ج۱ ص پ - ج.

بچهل پایه یاچهل زینه معروفست تمام قافله گرفتار قتل وغارت بلوچ شد وجز سه تن کسی جان درنبرد و وی نیز درآن واقعه در سال ۱۲۳۹ کشته شد وجنازهٔ اورا بکرمان بردند ودر کوهبنان که زادگاه او بود بخاك سپردند ودر میان صوفیه بشهید رابع یاشهید چهارم معروف شد و اینك مشهد او در همانجا یکی از زیارتگاه های معروف کرمانست . بالجمله مرحوم مؤلف تحصیلات مقدماتی خود را در کرمان بپایان رساند وبسائقهٔ طبیعی وذوق فطری که درو بود بیشتر مایل بفرا گرفتن حکمت الهی وفلسفه بود ولی مرحوم محمد اسمعیل خان وکیل الملك نوری که از شعبان ۱۲۷۵ قمری تا۱۲۸۳ نایب الحکومه ووزیر کرمان وپس از آن مستقلاً حکمران کرمان بود ودر ۱۶ جمادی‌الاخرهٔ ۱۲۸۶ درگذشت واز مردان کافی وکاردان معروف زمان خود بود ودر امنیت وآبادی کرمان کارهای بزرگ ازپیش برد چون باستعداد شخصی و موروثی وی را برای فرا گرفتن علم طب مساعدتر می‌دید اورا بتحصیل این علم گماشت ودرین میان درسال ۱۲۶۸ مدرسهٔ دارالفنون در نتیجهٔ کوشش های میرزا تقی‌خان امیر دایر شده بود وپس از چندی بهمهٔ حکام ایالات وولایات ایران دستور داده بودند که از هرشهری چندتن از نجیب زادگان وفرزندان دانشمندان را که مستعد فرا-گرفتن علوم جدید باشند برای تحصیل درآن مدرسه بطهران روانه کنند واز کرمان مرحوم وکیل الملك وی را در پایان سال ۱۲۸۲ قمری برای‌فرا گرفتن علم طب در مدرسهٔ دارالفنون بطهران فرستاد وی از آن پس همواره درطهران ساکن بود . هنگام تحصیل طب درمدرسهٔ دارالفنون طهران زیردست استادان معروف آن دوره مانند میرزا رضا دکتر ومیرزا کاظم محلاتی کار کرده و در اوان تحصیل استعداد خاصی نشان داده چنانکه پس از اندك زمانی بمعاونت (خلافت) استادان خود برقرار شده بود . در سال ۱۲۸۵ در همان ضمن تحصیل بطبابت فوج مهندسی برقرار شد ودر ۱۲۸۸ که قحطی وامراض گوناگون شهر طهران رافرا گرفته بود مجاهدات بسیارکرد ودر سال ۱۲۹۰ که ناصرالدین شاه پس از بازگشت از سفر اول فرنگستان درصدد برآمد بیمارستانی‌مانند مریضخانه‌های‌اروپا درطهران دایر کندوی‌را بریاست‌ومأموریت تأسیس‌آن بیمارستان که همان مریضخانهٔ دولتی کنونی باشد برقرار کردند، تا ۱۲۹۸ ریاست آن بیمارستان را داشت و در همین زمان با مرحوم علیقلی میرزا اعتضاد السلطنه وزیر علوم و معادن و تلگراف متوفی در ۱۲۹۸ که از دانش پروران ودانشمندان معروف آن زمان بود روابط نزدیك داشت ودر۱۲۹۳ که نخستین بار مجلس حفظ-الصحه درطهران تشکیل شد وی عضویت آن را یافت . پس از استعفا از ریاست مریضخانهٔ دولتی با مرحوم حاج میرزا حسین‌خان مشیرالدوله سپهسالار که بحکمرانی خراسان وتولیت آستان رضوی منصوب شده بود بدان دیار رفت و آنجا نیز بیمارستان رضوی را با اصول بیمارستانهای جدید اروپائی تشکیل داد و اصلاح کرد ودر ۱۲۹۹دوباره بطهران باز گشت وبامرحوم میرزا یوسف مستوفی‌الممالك صدراعظم پیوستگی‌یافت وپس از فوت وی در ۱۳۰۳ بدعوت مسعود میرزا ظل السلطان حکمران اصفهان بآن شهر رفت و دوسال در اصفهان و چندی درقمشه واندك زمانی درخاك بختیاری اقامت داشت و درباز گشت بطهران بطبابت عمومی پرداخت ومخصوصاً دراواخر ۱۳۰۹ واوایل ۱۳۱۰ که وبای سخت درطهران‌رخ داده بود وبیشتراز پزشکان از طهران گریخته بودند وی جان فشانی وپایداری کرد که درآن زمان معروف شد ودرهمین اوان جزوا طبای حضور پادشاه‌درآمد وپس از چندی طبیب‌مخصوص‌اندرون شد وتاسال ۱۳۲۸ قمری درین مقام بودوازپزشکان معروف زمان خود بشمار میرفت و در زمان حیات وی شرح حالهائی ازونوشته وچاپ کرده اند از آن جمله است ترجمه‌ای که مرحوم حاج میرزا معصوم نایب الصدر شیرازی معصومعلی شاه درمجلد سوم کتاب طرائق-الحقایق در صحیفهٔ ۱۰۶ ازوی واز خاندان مادری اونوشته است ونیز شرح حالی که مرحوم میرزا محمد ناظم‌الاسلام کرمانی درمجلد اول تاریخ بیداری ایرانیان ازصحیفهٔ ۱۰۱ تاصحیفهٔ ۱۲۳ نوشته است . مؤلف این کتاب گذشته‌ازآنکه مدت پنجاه‌و هفت سال‌تمام شب‌وروز بفن خویش ومداوای بیماران اشتغال داشته وحتی در پایان عمر که علیل وناتوان شده بود واز وظیفهٔ خود غفلت نمیکرد هرگاه که فراغتی یافته است وچند ساعتی در شبانه روز مجال کرده بتألیف کتابهائی درفن خویش یادر فنون دیگر روزگار گذرانده . تألیفات وی در طب شامل یك سلسله کتابهای سودمندست که یاخود مستقیماً نوشته ویااز زبان فرانسه ترجمه کرده

ونخستین آنها کتابیست درتشریح که ترجمهٔ آن درشب ۲۴ ربیع‌الاول سال ۱۳۰۵ در قریهٔ شاه رضا از قرای قمشه هنگام توقف در اصفهان بپایان رسانده واز آن پس کتابهای دیگری درفنون مختلف طب تألیف وترجمه کرده بدین قرار : کتابی در پاتولوژی وکلینیک جراحی ، رساله ای در فیزیک ، رساله ای در جراحی ، رساله ای در تراپوتیک ، رسالهٔ دیگر در تشریح ، دو رساله در سوء هضم ، کتابی بنام مذاکرات بنا برروش کتاب Aidl-mémoire دکترکورلیو طبیب فرانسوی که در ۱۳۰۷ بپایان رسانده است . دیگر از مؤلفات او رساله‌ایست که درآخرین دورهٔ بروز وبادر سال ۱۳۲۳ قمری نوشته ودر همان زمان چاپ شده منتهی برای ترویج ازیک تن از شاگردان خود در عنوان آن چنین نوشته است : « مختصر رساله ایست درشرایط حفظ صحت و احتراز از سرایت امراض مسریه و مداوای وبا که برحسب دستورالعمل این بندهٔ درگاه علی اکبر طبیب جناب آقامیرزا اسدالله جلیل‌الاطباء نوشته اند» . در۱۳۱۶ قمری که مرحوم حاج میرزا علی خان امین الدوله بوزارت اعظم برقرار شد نهضت مهمی در طهران برای انتشار معارف جدید وتأسیس مدارس پیش‌آمد وجمعی ازدانش پروران و هواخواهان معارف جدید درین کار شرکت کردند که معروف ترین آنها حاج میرزا حسن رشدیه و حاج مهدیقلی خان هدایت مخبر السلطنه و میرزا سید محمد طباطبائی معروف بسنگلجی ومیرزا سیدحسین خان نظام‌الحکماء ومیرزا کریم خان منتظم‌الدولهٔ فیروز کوهی سردار مکرم و سردار فیروز رئیس قورخانه وحاج حسین آقا مهدوی امین‌الضرب ومیرزا اسمعیل خان آجودان باشی‌توپخانه ودکتر غیاث‌الله‌خان وحاج میرزا یحیی دولت‌آبادی ومیرزا محمود خان مفتاح الملک وشیخ مهدی کاشانی معروف بمظفری ودکتر محمد خان کرمانشاهی و حاج میرزا محمود خان علاءمیر احتشام السلطنه بودند و مرحوم ناظم الاطباء نیز جزو ایشان وآزادگان این نهضت بود . درماه شعبان ۱۳۱۶ درطهران جمعیتی‌مرکب از چندتن ازیشان ازآن جمله مرحوم ناظم الاطباء بنام «انجمن تأسیس مکاتب ملیهٔ ایران» ، بریاست مرحوم جعفرقلی خان نیرالملک وزیر علوم تشکیل یافت که بعدها بنام «انجمن معارف» معروف شد و چندتن از اعضاء این انجمن بعهده گرفتند که مدارسی بروش مدارس اروپائی تشکیل دهند وازجملهٔ نخستین مدارسی که باین نیت تأسیس شد مدرسهٔ شرف بود که مرحوم ناظم‌الاطباء تأسیس کرد وتامدتی مدیریت‌آن‌را بعهده‌داشت وسپس که سفرهائی برای او پیش آمد بمرحوم میرزا ابراهیم خان آجودان باشی توپخانه واگذاشت‌مدرسهٔ شرف مجانی‌بود ومخارج آنرا مؤسس آن با کمك انجمن‌معارف بعهده گرفته بود پیش ازآن در۷ جمادی‌الآخره ۱۳۱۶ بعضی ازاعضای انجمن معارف ازآن جمله مرحوم ناظم الاطباء کتابخانهٔ عمومی بنام « کتابخانهٔ ملتی مرکزی ایران» تأسیس کردند وهریك ازخود یك مقدار کتاب وقف کردند . ازآن تاریخ تا۱۳۲۴ مدت نه سال بیشتر توجه مرحوم ناظم‌الاطباء صرف این کارها بودووی نخستین کسی است که کتابی برای‌نوآموزان زبان فارسی بنام « تعلیمات ابتدایی» نوشته که مدتهای مدید یگانه کتاب درسی سالهای اول و دوم مدارس ابتدائی بودوچاپ اول آن در ۱۳۱۷ انتشار یافت ودوچاپ‌دیگر آن در۱۳۲۰ و۱۳۲۷ منتشر شد ونیزوی یکی از نخستین کسانیست که کتابی درصرف ونحوزبان فارسی بنام «نامهٔ زبان آموز» تألیف کرده و در سال ۱۳۱۶ منتشر ساخته است پس ازآن در سال ۱۳۱۷ کتاب «پزشکی نامه» راکه کتاب بسیار بزرگیست در ۹۵۷ صحیفه بقطع رحلی بزرگ در علم تراپوتیك وماتیرمدیکال ودر ماه رمضان ۱۳۱۴ بپایان رسانیده بود انتشار داده است . این کتاب از بدو انتشار مورد اقبال و توجه خاص اهل فن قرار گرفت واز متداول ترین کتابهای فن بشمار رفت وهمهٔ پزشکان وداروسازان خود را بدان نیازمند دانستند ، چنانکه باسرعتی که نظیر نداشت نسخهای آنرا اهل فن خریدند وپس از اندك زمانی نایاب شد . مهمترین تألیف مرحوم ناظم الاطباء که تاپایان زندگی خویش یعنی تاسه بغروب ماندهٔ روز دوشنبهٔ ۲۶ ذیعقدهٔ ۱۳۴۲ (۹خردادماه ۱۳۰۳) که در طهران پس از چند روز بستری بودن بسن ۷۹ سالگی‌ببیماری ذوسنطاریا در گذشت‌همواره حواس وی مشغول آن بود همین کتاب حاضرست که بیش از بیست‌و پنج سال از زندگانی خود را صرف آن کرد . درنوشتن این کتاب پشت‌کاروابرام وحوصلهٔ فوق‌العاد بروز دادومدت‌بیست‌و پنج‌سال تمام‌همینکه از وظایف پزشکی خود فارغ میشد بکتابخانهٔ خود میرفت ودنبالهٔ کار را میگرفت . برای اینکه نمونه ای

ازشور ودلبستگی وی نسبت باین کار بدست باشد همین بسست که چون دست بکار تألیف این کتاب زد چون بعضی از مراجع وی کتابهای لغت فارسی بانگلیسی بود خودرا بدانستن زبـان انگلیسی نیازمند دید و در سن پنجاه سالگی بآموختن این زبان پرداخت ونیز وقتی از بس درپی این کار شب و روزنشسته وحرکت را برخود حرام کرده بود در رانهای وی حالت قانقرایائی آشکار شد کـه چندی بمعالجهٔ آن میپرداخت. نسخهٔ اصل کتاب که شامل چهار مجلد بزرگ بقطع رحلی است وبجز ۱۸۳ صحیفهٔ آنرا که کاتب نوشته بازماندهٔ آن همه بخط مؤلفست در ۳۳۱۷ صحیفه نوشته شده و شامل ۹۹۵۵۲ لغت تازی و ۵۸۸۷۹ لغت فارسیست یعنی رویهم ۱۵۸٤۳۱ لغت دارد.

خاصیت عمدهٔ این کتاب آنست که شامل همهٔ لغات‌زبان تازی‌وهمهٔ لغاتیست که در فارسی بکارمیرود اعم از تازی وترکی وزبانهای اروپائی وزبانهای دیگر ودر ضمن دربسیاری ازکلمات آن خلاصه‌ای از علوم بترتیب دایرة المعارف آورده شده وبسیاری از اسامی تاریخ وجغرافیای ایران واسلام وکشور های دیگررا دربردارد. در تألیف آن همهٔ کتابهای معتبر لغت عرب مانند قاموس وشرح قاموس وصحاح اللغه و مجمع ـ البحرین ومنتهی الارب را درنظر گرفته و نیز تمام کتابهای لغت فارسی مانند برهان جامع و برهان قاطع و فرهنگ انجمن آرای ناصری وفرهنگ رشیدی وفرهنگ سروری را دیده وگذشته از آن چند فرهنگ بزرگ راکه مستشرقین برای زبان فارسی نوشته اند مانند فرهنگ فارسی بانگلیسی ریچاردسن وولاستن و جنسن واشتاینگاس دردست داشته است. چنانکه نه تنها این کتاب جویندگان این گونه مطالب را ازآن همه کتابها بی‌نیاز میکند، بلکه بسیاری از مفردات وترکیبات واصطلاحات زبان فارسی که پیش از تألیف این کتاب در هیچ کتاب دیگر نیامده است در دسترس خوانندگان قرار میگیرد. این مجلدی کـه اکنون بدست خوانندگان میفتد تنها شامل سه حرف اول الفباست و پنج مجلد دیگر کـه همه تقریباً بهمین اندازه خواهد بود بتدریج باندازه‌ای کـه چاپخانه بتواند برساند منتشر خواهد شد. در چاپ این کتاب هیچگونه تصرفی نرفته است وبجز آنکه ضروریات فن چاپ ایجاب کرد که تلفظ کلمات را در برابر آن بحروف لاتین بگذارند واز معرب چاپ کردن کلمات که بهیچوجه مقدورنبود صرفنظر کرده شد دیگر بهیچ گونه درسیاق آن دستی نرفته واگرگاهی اندك ایراداتی برمندرجات آن باشد که درزمان تألیف این کتاب هنوزوسایل تحقیق آن فراهم نشده بود ودرین بیست سال آخر محققین اروپائی کشف کرده اند عین همان مطالبیست کـه درکتابهای دیگر بوده است و مؤلف این برآنها اعتماد کرده و بنقل آنها همت گماشته است. این کتاب از زمانی کـه تألیف آن تمام شده بود مدت نزدیك بیست سال منحصر بهمان یگانه نسخهٔ خط مؤلف بود و با آنکه درحیات مؤلف شهرت آن همهٔ آگاهان فن‌را فراگرفته وهمه باهمیت‌آن پی برده بودند وچندین‌بار گفتگوی چاپ آن پیش آمده بود بازهم چنان چاپ نشده مانده بود و میبایست بحکم تقدیر و بخواست خداوند انتشار آن در عصر همایون شاهنشاه بزرگ ایران باشد تا این کتاب نیز یادگار دیگری ازین همه کارهای سودمند که درین دوران خجسته بپایان میرسد بشمارآید.

فرهنگ نظام

فرهنگ نظام تألیف سیدمحمد علی داعی‌الاسلام استاد «نظام کالج» در حیدر آباد دکن کـه بنام نظام دکن درپنج مجلد تألیف شده. مؤلف درمقدمهٔ جلد اول گوید:

«وبعد چنین گوید احقرالانام سید محمد علی (داعی‌الاسلام) که ترقی هرملت وملک بترقی زبان آن ملک وملت است واساس ترقی زبان ترتیب کتب لغت جامع آنست که‌دارای هرسه شعبهٔ زبان یعنی‌تکلم ونثر ونظم باشد. ما ایرانیان تاکنون در غفلت مانده لغت زبان خودرا مرتب نکرده‌ایم و عجب این که لغت جامع عربی را ما نوشته ایم. از ابتدای قرن (مأه) پنجم هجری تاحال مسلمانان هند فارسی را بطور زبان علمی میآموزند و زودتر از ایرانیان حاجت بلغت جامع فارسی را احساس کرده اند.

سلطنت اسلامیهٔ دکن مرا برای ترتیب لغت جامع زبان‌فارسی مأمور نموده مدت سه‌سال در ایران بودم و تفحصات وتحقیقات ممکنه درباب زبان عام مقرر ایران والسنهٔ ولایتی‌آن نمودم وبا ادبای آن مملکت

مشورتهای لازمه نموده ازایشان ووزارت معارف ملک استفاده‌واستمداد کرده بامواد بسیار مراجعت به‌حیدر آباد نمودم واکنون جلد اول فرهنگ را به عالم علم وادب ارائه میدهم .

فرهنگ من اول کتاب لغت فارسی عام مقرر است وآنچه اسلاف من نوشته اند تمام فرهنگ اشعار فارسی وشرح آنست بعضی ازآنها مخصوص الفاظ قدیمهٔمترو که والفاظ ولایتی اشعار است وبعضی دارای‌عموم الفاظ شعر است از ابتدای لغت نویسی فارسی تاقریب یک قرن قبل هرلغت نویسی الفاظ قدیمهٔ متروکه و الفاظ ولایتی والفاظ مخفف ومبدل در ضرورت شعری اشعار را نوشته معنی میکرده است باین خیال که الفاظ نثری وتکلمی شعررا متکلمان درزبان فارسی میدانند ومحتاج به لغت‌آنها نیستند ـ اول لغت نویس این‌دسته علی‌بن(۱) احمد اسدی طوسی‌است که در اواسط قرن پنجم هجری بوده وآخر ایشان که تا کنون‌مشهورترین لغت نویس فارسی است محمد حسین‌ابن خلف تبریزی است که اهل حیدر آباد دکن بوده و پدر یا جدش از تبریز ایران آمده بود - برهان تخلص داشته وفرهنگ خود برهان قاطع را در دکن جلال ابدی سلطان عبدالله قطب شاه (وفات سنهٔ ۱۰۸۳ هجری) ساخته است .

در تمام فرهنگها دستهٔ مذکوره الفاظ تکلمی ونثری هم دارد ودر آن معنی بلفظ « معروف » یا «مشهور است» اکتفانموده معانی شعری‌را مفصل نوشته اند یک لغت‌نویس ایرانی که از درباریان‌ناصرالدین قاجار (وفات سنهٔ ۱۱۱۳ هجری) بوده بسبک همین دسته نوشته وصرف الفاظ مخصوصه شعری را در فرهنگ خود (انجمن آرای ناصری) جاداده وبرای هراستعمال حتی‌الامکان اشعار سند آورده ـ چون مؤلف مذکور (رضا قلی خان هدایت) شاعر ومتوغل در اشعار بوده خواسته فرهنگی برای الفاظ مخصوصهٔ شعری‌نویسد .

دستهٔ دیگر از لغت نویسان فارسی سعی به جادادن الفاظ تکلمی و نثری اشعار در فرهنگهای خود نموده‌اند اما تمام الفاظ‌شعری فرهنگهای دستهٔ سابق‌راهم گرفته‌اند اول فرهنگ نویس این دسته (که تمام در هند بوده اند) ریچردسن Richaradson انگلیس است که کتاب خود (فرهنگ فارسی به انگلیسی) را درسنهٔ ۱۷۷۷ میلادی طبع نموده وبعد از او درسنهٔ ۱۲۲۰ هجری جمعی از علمای هند شمس اللغات (فارسی بفارسی)را به‌سرپرستی مسترجوزف انگلسی نوشته‌اند وسلسلهٔ تألیف این‌دسته تا کنون قطع نشده‌است ...(۲)

سلک من در این فرهنگ ـ من دراین فرهنگ جامع زبان فارسی عام مقرر امور ذیل راملحوظ داشته ام :

(۱) ـ هرلفظ فرهنگ را که فهمیدم اززبان ولایتی مخصوص است در ذیل معنی آن نوشته‌ام که ازچه‌زبان ولایتی است .

(۲) ـ هرلفظ ولایتی که سند شعری ندارد حذف نمودم .

(۳) ـ الفاظ زند وپازند واوستارا (که فرهنگ نویسان داخل کرده اند) من‌ترك نموده‌ام .

(٤) ـ الفاظ مکرره ومرکبه‌را که دستهٔ دوم فرهنگ نویسان درلغت خودآوردند ، اسقاط نموده‌ام .

(۵) درتلفظ هرکلمه (اگر در شهرهای ایران اختلاف است) تلفظ طهران را نوشته ام ، چه طهران اکنون پای‌تخت ایران ومرکز علوم ایران وفارسیش معتبر ومستند است ، مثلاً در تلفظ طهران حرف آخر کلماتی که منتهی به‌هاء زاید میشوند مثل گله وشده ورفته وخورده وامثال آنها مکسور است ودرتلفظ بعضی ازشهرهای دیگر ایران مثل خراسان و کاشان مفتوح است ومن درکلمهٔ مذکوره تلفظ طهران‌را ضبط کرده‌ام.

الفاظی که من دراین کتاب مینویسم سه دسته است :

(۱) تکلمی ، چه عمومی باشد مثل خوردن ورفتن ودرخت وآب وامثال آنها ، وچه مخصوص جماعتی باشد مثل الفاظ اهل هرصنعت وحرفه والفاظ ادارات دولتی وامثال آنها . این گونه الفاظ را من ازخود تکلّم که زبان زنده است میگیرم و از هیچ فرهنگ نقل نمیکنم .

(۲) الفاظ نثری ـ آن هم از کتب نثری گرفته میشود نه فرهنگ اسلاف .

---

(۱) قبل‌از علی‌ابن احمد ابوحفص سغدی که درقرن اول یاسوم هجری بوده فرهنگی نوشت اما دارای الفاظ معدودی است .

(۲) مؤلف دراینجاازفرهنگ‌اسدی ، شعب زبان‌فارسی ، وفساد فارسی توسط‌فرهنگ نویسان شعری ونظایرآن بحث کرده‌است.

(۳) الفاظ مخصوصهٔ شعری که از فرهنگهای اسلاف خودم گرفته‌ام وبنظر چنین موزون میآید که در بیان معنی هرلفظ شعری حواله بمأخذ بدهم . اما چون فرهنگ نویسان معتبر هرمعنی بهرلفظ داده اند از قرینهٔ معنی شعری داده اند که آن لفظ درآن شعر واقع شده ، وخود شعررا هم ذکر کرده اند ، ومن مقلدانه معنی مفهوم ایشانرا نقل نکردم . اولاً حتی الامکان سعی نمودم بفهمم در خود لفظ تصحیف خوانی نشده باشد ، وبعداز قرینهٔ خود شعر همان معنی مذکور دیگران یامعنی دیگری فهمیده ذکر نموده ام . پس فهم من مسئول آن معنی‌است نه ذکر دیگران ، ودرآن الفاظ مخصوصهٔ شعری که اسلاف من‌سندشعری نیاورده اند ، بعداز تحقیق این که الفاظ مجعوله نباشدمأخذرا نقل نمودم تامن مسئول نباشم واخلاف‌من‌درآن باب تحقیقات کنند شاید اسناد بدست آورند یاآن الفاظ را بکلی دورانداز‌ند ...

باهرلفظی دراین کتاب اصول دوازده گانهٔ ذیل رفتار شده تاحالات لازمهٔ هرلفظ مستعمل درزبان فارسی امروز برای عالم حال ونسلهای آینده در دفتر زمانه ثبت شود .

اصل اول – ازچه زبانی است . فارسی ، پهلوی یاولایتی یاعربی ویاترکی ویاغیر آنها .

(۲) تلفظ آن لفظ درحروف منفصل‌فارسی اسلامی وحروف اعراب خط اوستا (که یک‌زبان فارسی قدیم است) .

(۳) معانی آن لفظ .

(٤) بیان استعمال درشعب زبان یعنی شبیه تکلمی ونثری ونظمی .

(٥) امثله وشواهد معانی لفظ .

(٦) مشتقات آن لفظ یعنی ماضی ومضارع وامر واسم فاعل واسم مفعول و اسم مصدر . اگر کلمه مصدر باشد .

(۷) طریق مصدر مرکب ساختن ازآن‌کلمه اگرآن‌کلمه اسم باشد و مصادر مرکب مخصوص دارد مثل راه رفتن درلفظ راه .

(۸) مخفف ومبدل آن لفظ اگر مخفف یا مبدل دارد .

(۹) اسم فاعل ترکیبی آن‌کلمه مثل ستمگار در لفظ ستم .

(۱۰) جمع مخصوص آن‌کلمه اگر واحد است ، وواحدآن اگر جمع است .

(۱۱) مَثل درآن لفظ اگر باشد .

(۱۲) معنی مجازی مشهور آن لفظ اگر دارد .

فرهنگ نظام درپنج مجلد درحیدرآباد دکن بطبع‌رسیده اند .

سعید نفیسی(۱)

قاموسهای عربی

الف ـ تاریخ اجمالی لغت نویسی در زبان عربی

معمولا نخستین کتاب در لغت تازی را « کتاب‌العین » خلیل‌بن احمد فراهیدی متوفی درسال ۱۷۵ میدانند(۲) ، ولی درباره آن سخن بسیار رفته است که از حوصلهٔ این مقاله بیرونست .

ظاهراً تا مدتهای مدید لغت‌نویسان تازی کتاب مستقل جامع همهٔ لغات تألیف نکرده‌اند و بیشتربه لغات دستگاهی ولغاتی‌که یکی ازحروف درآنها باشد مانند کتاب‌الاصنام و کتاب‌الخیل یا انساب‌الخیل‌تألیف هشام‌بن الکلبی متوفی در۲۰٤ و کتاب‌الخیل تألیف ابوعبیده معمربن مثنی تیمی متوفی در۲۰۹ و کتاب‌الهمز و کتاب‌المطر و کتاب‌اللبا واللبن هرسه از ابوزید سعید بن اوس انصاری متوفی در ۲۱۵ و کتاب‌الدارات و کتاب‌النبات والشجر و کتاب‌النخل والکرم هرسه ازابوسعید عبدالملک اصمعی متوفی در۲۱٦ و کتاب‌الامثال و کتاب‌الاجناس من کلام‌العرب و ما اشتبه فی‌اللفظ و اختلف فی‌المعنی و رسالة فی ما ورد من‌القرآن‌الکریم

---

(۱) اصل این مقاله درمقدمهٔ برهان قاطع مصحح دکترمعین بطبع رسیده و اینک با تلخیص و تجدیدنظر در اینجا چاپ میشود .

(۲) رك : کتاب‌العین خلیل ، در همین مقدمه .

من لغات القبایل ، هر سه تألیف ابوعبید قاسم بن سلام هروی متوفی در ۲۲۳ و کتاب اسماءِ خیـل العرب و فرسانها تألیف ابی عبدالله محمدبن زیادالاعرابی متوفی در ۲۳۱ و کتاب المأمور تألیف ابوالعمیثل عبدالله بن خلید اعرابی رازی متوفی در ۲۴۰ وتهذیب الالفاظ و کتاب الاضداد و کتاب القلب والابدال هر سه تألیف ابن - السکیت متوفی در ۲۴۴ و کتاب الشراب والادویة و کتاب الرحل والمنزل و کتاب اللبا واللبن و کتاب المیسر - والقداح هرچهار از ابن قتیبهٔ دینوری متوفی در ۲۷۶ و کتات الکامل و کتاب ما اتفق لفظه واختلف معناه - من القرآن المجید تألیف ابوالعباس مبرد متوفی در ۲۸۵ و کتاب الالفاظ الکتابیه تألیف عبدالرحمن بن عیسی - الهمذانی متوفی در ۳۲۰ و کتاب الاشتقاق و کتاب صفة السراج واللجام و کتاب الکلام و کتاب الملاحن هرچهار تألیف ابوبکربن درید بصری متوفی در ۳۲۱ و کتاب الاضداد فی اللغه تألیف محمدبن قاسم بن بشارانباری متوفی در ۳۲۸ و کتاب غریب القرآن تألیف امام ابوبکر سجستانی متوفی در ۳۳۰ و کتاب المقصور والممدود تألیف ابوالعباس احمدبن ولاد متوفی در ۳۳۳ و کتاب ایمان العرب فی الجاهلیة تألیف ابواسحق نجیرمی متوفی درحدود ۳۵۰ و کتاب لیس فی کلام العرب تألیف ابن خالویه همدانی متوفی در ۳۷۰ و کتاب الالفاظ المترادفة تألیف امام ابوالحسن رمانی متوفی در ۳۸۲ و کتاب الفروق اللغویه تألیف امام ابوهلال عسکری متوفی در ۳۹۵ و کتاب الاتباع والمزاوجه و کتاب الصاحبی و کتاب المجمل تألیف ابوالحسین ابن فارس رازی قزوینی متوفی در ۳۹۵ .

ظاهراً تا پیش از اواخر قرن سوم هجری کتاب لغت جامع که شامل همهٔ کلمات باشد تألیف نشده وچنان مینماید که قدیمترین آنها تهذیب اللغهٔ ازهری هروی متوفی در ۲۸۲ باشد ، وپس از آن جمهرة اللغهٔ ابن درید متوفی در ۳۲۱ وبرخی از کتابهای فرعی او مانند کتاب المجتنی و کتاب اشتقاق اسماءِ القبایل وکتاب المقتبس وکتاب المقصوو والمدود و کتاب الخیل الکبیر و کتاب الخیل الصغیرو کتاب الانوار و کتاب السلاح و کتاب غریب القرآن و کتاب المطر تألیف او و پس از آن بترتیب کتاب البارع فی اللغة تألیف ابوعلی قالی متوفی در ۳۵۶ ودیوان الادب ابوابراهیم اسحق فارابی متوفی درحدود ۳۵۰ و کتاب المحیط صاحب اسمعیل بن عباد طالقانی متوفی در ۳۸۵ و کتاب تاج اللغه وصحاح العربیه تألیف ابونصرجوهری متوفی در ۳۹۳ و کتاب - المجمل ومقاییس اللغه تألیف ابن فارس متوفی در ۳۹۵ .

البته تردیدی نیست که فیروزآبادی عالم لغوی معروف متوفی در ۸۱۷ هنگامی که کتاب قاموس المحیط را نوشته همهٔ این کتابها متروك مانده است ، و از آن پس کتابی که همه بدان رجوع کرده اند همان شاهکار فیروزآبادیست .

درین صورت میتوان اولین لغت نویسان زبان تازی را بمصداق واقعی این کلمه ازهری و ابن درید وابو ابراهیم فارابی وصاحب بن عباد و جوهری و ابن فارس دانست که همه از سرزمین ایران برخاسته اند و میتوان بجرأت گفت که لغت نویس زبان تازی از اختراعات وابداعات ایرانیانست .

سید جعفر شهیدی :

بحثی در بارهٔ کتاب العین و مؤلف آن

۱ - نخستین مؤلف لغت عرب

چنانکه مشهور است خلیل بن احمد فراهیدی نخستین کسی است کـه کتابی در لغت عرب فراهم آورد (مقصود کتابی است که مؤلف نظم و ترتیبی با رعایت حروف هجا بدان داده ومعظم لغات را از اجناس مختلف در آن فراهم آورده است).

امّا فراهم آوردن مطلق لغات عرب هنگامی آغاز شد که رواة[۱] بجمع اخبار وامثال عرب پرداختند و در این عهد کتابها فراهم آمد که نام حیوانات، اعضای انسان، درختان و اشیاءِ دیگر را شامل بود. مانند: کتاب الخیل تألیف عمرو بن ابی‌عمرو، کتاب خلق الانسان تألیف عمرو شیبانی، کتاب الخیل، کتاب النبات، کـتاب النبت و البقل تألیف قاسم بن معن، کـتاب خلق الفرس تألیف ثابت بن ابی ثابت. کتابهای سعدان بن مبارك در وحوش و آبها و دریاها[۲] و دهها کتاب دیگر[۳] سپس این رساله ها پایهٔ تألیف کتاب لغتی گردید که به «العین» معروف و بخلیل بن احمد فراهیدی منسوب است و اینك مورد بحث ماست.

خلیل و نژاد او

خلیل بن احمد بن عمرو بن تمیم فراهیدی یا فرهودی ازدی یحمدی مکنی بابی عبدالرحمان استاد سیبویه وامام درعلم نحو و واضع علم عروض است.

ابن خلکان ولادت اورا بسال یکصد هجری ووفات ویرا بین سالهای ۱۶۰-۱۷۰-۱۷۵ نوشته‌است[۴]. از این شرح که اکثر تذکره‌نویسان باآن موافقت دارند چنان برمیآید که خلیل تازی نژاد است. اَزدو فراهید ویحمد را لغویان وتذکره‌نویسان تازی دانسته اند.

ابن قتیبه (متوفی ۲۷۶) در «المعارف» نویسد: خلیل بن احمد صاحب عروض منسوب به یحمد است از ازد، از گروهی که آنانرا فراهید خوانند...[۵] سمعانی درالانساب ذیل نسبت فراهیدی چنین آرد: فراهید بطنی است از ازد...

سپس گوید ابو عبدالرحمان خلیل بن احمد باهلی فراهیدی از مردم بصره است[۶].

اما لغت فراهید را ابن خلکان جمع فرهود داند و گویـد: فرهود بچهٔ شیر است بلغت ازد شنوءة و گفته‌اند فراهید بره است[۷].

ابن منظور ذیل کلمهٔ فرهد گوید: الحادر الغلیظ من الغلمان (پسرخوبروی گرداندام) الفرهود الناعم - التّارّ ویقال غلام فلهد باللام ایضاً ای ممتلی والفرهد والفرهود ولد الاسد عمانیة. وازابن سیده آرد: که فراهید جمع فرهد است و گوید: گفته‌اند فرهود بچهٔ بز کوهی است و فراهید قبیله‌ایست از یمن از ازد و ازصحاح آرد: فرهود قبیله‌ایست از یحمد و بطنی ازازد اند که آنانرا فراهید نامند. از آنهاست خلیل بن احمد عروضی. یقال رجل فراهیدی. وکان یونس یقول فرهودی.

و نیز ابن منظور ذیل لغت شنوءَة آرد: ابن سکیت گویـد ازد شنوءة بر وزن فعوله ممدودة بود و شنوءة کسی است که از ریم دور بود (ناپاك نبود). و ازد شنوءة ازد درست است و مقابل آن ازدعمان است و در این لغت فعولة بدل فعیله آمده است.

---

(۱) در آغاز راوی کسی‌را می گفتند که شعر شاعری ویا شاعرانی‌را از بر کند وبخواند. سپس که دامنهٔ ادب عرب وسعت یافت رواة دسته‌ای جداگانه تشکیل دادند. دراین دوره رواة کسانی بودند که برای جمع اشعار وامثال عرب به بادیه وقبائل می‌رفتند وآنچه ازاین جمله می‌شنیدند ضبط میکردند وسپس برای دیگران میخواندند.

(۲) - الفهرست ابن ندیم طبع مصر سال ۱۳۴۸ صفحات ۱۰۱-۱۰۵.

(۳) - رجوع شود بمقالهٔ آقای نفیسی مقدمهٔ برهان قاطع مصحح آقای دکتر معین.

(٤) وفیات‌الاعیان طبع تهران (ج ۱ ص۱۹۱ - ۱۹۲) وبغیة‌الوعاة ص ۲۴۵.

(۵) المعارف ص ۲۳۶ طبع ۱۳۵۳ هـ ق.

(٦) الانساب نسخهٔ چاپ عکسی ص ۴۲۱ برگ ب.

(۷) وفیات‌الاعیان ج ۱ ص ۱۹۲.

چنانکه می‌بینیم در نخستین مراجعه بدین مسانید تازی بودن خلیل مشهود میگردد، لیکن با دقت و تتبع بیشتری در ماده ومعنی این لغات و چگونگی اشتقاق کلمه، برای خواننده تردیدی پدید میشود و هر گاه بقرائن و مدارك دیگری نیز که ذیلا بدانها اشاره میشود توجه کنیم، احتمال عربی بودن وی ضعیف گشته و ظن انتساب او بایران تقویت میابد تا آنجا که میتوان گفت این مرد هرچند در محیط عربی نشؤ یافته، اما عربی‌اصیل نبوده وظاهراً ایرانی است. اما این ظن چون هنوزمتکی بمبانی علمی غیرقابل تردیدی نیست، نباید برای آن حجیتی ادعا شود.

قرائنی که ایرانی بودن خلیل را تأیید میکند.

الف: مدارك تاریخی:

قاضی نورالله شوشتری در مجالس المؤمنین آرد: ابوعبدالله محمدبن علکان غواص نیشابوری لیثی جنیدی که خود را از ملوك عجم ظاهر نموده، در رسالهٔ فرهنگ که از مؤلفات اوست گفته‌است که خلیل‌بن احمد در اصل از اولاد ملوك عجم بود که نوشیروان ایشان را به یمن فرستاد با سپهسالاری که نام وی اهرن (و هرز؟) ششصد مرد بودند هزار مرد هزیمت کردند (!) و سیبویه نیز از آن نژاد بود. خلیل زبان عرب و شعر ایشان راست کرد بکتاب العین و کتاب العروض و سیبویه زبان عرب راست کرد بکتاب نحو. پس من این تألیف کردم و زبان عجم را بآن راست کردم(۱).

در یادداشت‌های موجود لغت‌نامه دهخدا برگی بخط مرحوم استاد علامهٔ فقید موجود است که همین شرح را بنهایت اندکی مختصر تر از محبوب‌القلوب قطب‌الدین محمد دیلمی لاهیجی نقل کرده است ولی بجای علکان خلکان آمده.

مؤلف روضات‌الجنات نویسد: گویند او از فرزندان ملوك عجم است که بامر انوشیروان عادل به حدود یمن شدند(۲).

ضعفی که در این مدعا دیده میشود اینستکه:

۱ـ هیچیك از تذکره‌نویسان و مورخان قدیم (تا آنجا که این بنده تتبع کرده‌ام) اشارتی بایرانی بودن خلیل نکرده‌اند. بلکه لغویان و علمای ادب از عرب، اورا عرب دانسته‌اند و دانشمندان ایران نیز از آنان پیروی کرده‌اند و گفتهٔ قاضی نورالله متکی به نوشتهٔ محمدبن خلکان یا علکانست ومعلوم نیست این‌مرد که خود را از ملوك عجم ظاهر نموده تا چه اندازه در ادعای خود صادقست، تا بادعای وی در بارهٔ خلیل چه رسد.

۲ـ برفرض که گفتهٔ ابوعبدالله محمدبن‌خلکان متکی‌بمدارك قدیم‌باشد بازهم مدعارا اثبات‌نمیکند؛ زیرا ما میدانیم گروهی ازایرانیان درعهد انوشیروان به یمن رفته‌اند وخلیل هم بتصریح بعضی‌تذکره نویسان در یمن متولد شده، اماآنچه اهمیت دارد کشف پیوند نسب خلیل است بدین گروه و چنانکه می‌بینیم دلیلی روشن در دست نیست.

جرجی زیدان در تاریخ تمدن اسلامی نویسد:

چون فساد لغت، ضبط قواعد و جمع الفاظ آنرا ایجاب کرد، عجم بدین کار از عرب نیازمند تر بود زیرا عرب بملکهٔ فطری خویش از آموختن قواعد و حفظ الفاظ بی نیاز است پس عجمان بعلم لغت پرداخته و بیشتر علماءِ ادب و لغت از ایشان است واز آنهاست حماد راویه از مردم دیلم وخلیل و سیبویه‌واحفش(۳)

ایرادی که برمدعای نخست وارد بود براین مدعا نیز وارد است و جرجی زیدان صریحاً ننوشته است که این مدعا برچه اساس است.

استاد علامهٔ فقید مرحوم دهخدا نیز او را از ایرانیان و ابناء یمن شمرده است که باوهرز دیلمی در عهد انوشیروان به یمن رفتند و آن داستان مشهور است. (رجوع شود به ج ۱ لغت‌نامه ذیل لغت ابناءِ ص ۲۸۴ ستون ۳ سطر ۲۸).

---

(۱) مجالس‌المؤمنین چاپ سنگی ص ۱۴۳. (۲) روضات‌الجنات ذیل ترجمهٔ خلیل.

(۳) تاریخ تمدن اسلامی ج ۳ ص ۳۹۰

ب . مؤیدات لغوی : چنانکه دیدیم نسبت خلیل‌بن‌احمدرا فراهیدی یا فرهودی نوشته‌اندلغویان در معنی فرهود اختلاف دارند . که بچه شیر است یا بچهٔ بز کوهی یا بره است ؟ و بهر حال معنی این کلمه با فُرهد که مادهٔ کلمه است و آنرا ، الحادرالغلیط ، یا الناعم‌التار ، یا ممتلی معنی کرده‌اند ، ارتباطی ندارد . تتبع نشان میدهد ، هرجا لغویان عرب در مبدأ اشتقاق لغتی بدست و پـا افتاده‌اند ریشهٔ کلمه عربی نبوده است و اینان خواسته‌اند با تلاش و کوشش آنرا به عرب نسبت دهند. ازاین جمله است کلمه دین ، فرقان ، مهیمن و صدها لغت دیگر .

مرحوم علامهٔ دهخدا دریادداشتی ذیل کلمهٔفرهودی نوشته‌اند : راست دین ، پاکدین ، حنیف .لقب خلیل بن احمد نیشابوری صاحب کتاب‌العین و کاشف فن عروض و شاید از آن ، به دین و صاحب دین بهی اراده میکرده است ، (انتهی).

و در یادداشت دیگر چنین نوشته‌اند :

فرهودی لقب خلیل‌بن احمد است کـه برای سیاه چردگی او بوی داده‌اند . پرهودن ، برهودن بواسطهٔ مجاورت آتش رنگ بگردانیدن چیزی باشد . نیم سوز ، نیم سوخته .

و در یادداشت دیگری فرّ را بمعنی لغوی آن و یا مصحف بر احتمال داده‌اند . انتهی .

هم چنین لغت شنوءة نیز مورد تردید و تأمل است .

ابن منظور شَنوءه را صفت گـرفته است و گوید معنی آن متقزز از چیزی است و تقزز تباعد از ادناس است .

مصدر این باب شَنئا و شِنأ و شُنأ و شَناة و شَنَآن و شَنآن و مَشناه ومَشنُوءه آمده‌است و بهر حال معنی آن بغض یا بغض مختلط بدشمنی و سوءِ خلق است . در قرآن کریم آمده است : ان شانئك هوـ الابتر(۱) و در جای دیگر آمده‌است ولا یجرمنکم شنآن قوم علی ان لا تعدلوا(۲) .

ودر هر دوآیه معنی وصف با مادهٔ کلمهٔ مربوط است .

حال چرا وزن فعوله‌که از این ماده مشتق است معنی متباعد از ادنـاس را میدهد ؟ معلوم نیست و این خود یکی از موجبات تردید ما در اصیل بودن این صفت است .

ابن‌منظور گوید : فعوله را بجـای فعیله بکار برده‌اند (ذیل مادهٔ شَنأ) و این نیز موجب زیـادت تردید میباشد .

ج . قرائن عقلی : ما میدانیم عرب به نیروی دین و قدرت اسلام بر کشورها و از جمله بر ایران چیره گشت تنها امتیاز این مردم تربیت اسلامی بود و در علوم و فنون دستی نداشتند ، و از ادب و فرهنگ خود آنچه میدانستند ناشی از فطرت و غریزهٔ آنان بود و خود را به تعلیم نیازمند نمیدیدند .

طبعاً ملت مغلوب بخاطر احتیاجی که بدولت غالب دارد باید زبان و ادب آنانرا فراگیرد . و تنها قومی که شایستگی این کار را داشتند ایرانیانید . ما در متون ادبی قدیم از نا آشنائی عرب بـه تعلیم و تعلم نشانه‌های فراوان در دست داریم . و بلکه مدارك موجود بصراحت معلوم میدارد که عرب پرداختن به ادب و لغت را ننگ خود میدانست .

جاحظ گوید : ازگفتار عرب‌است‌که سزاوارنیست قرشی بآموختن علمی بپردازد مگرعلم‌اخبار....

وگوید هرگاه میدیدند عربی به کار لغت ویاتعلیم مشغول است او را سرزنش میکردند ومیگفتند پیشهٔ غلامان را برگزیده‌است(۳)

مردی ازقریش‌جوانی ازفرزندان عتاب‌بن‌اسد را دید که کتاب سیبویه را میخواند گفت وای‌برشما که علم متادبان میخواهید و همت محتاجان دارید . اینها قرائن و نشانه‌هائی است که ما را در تازی بودن خلیل بشبهه می‌افکند . چنانکه پس‌ازتتبع فراوان‌دیدیم زندگانی ابوالاسود دئلی را نیز که میگویندمرتّب

(۱) سورهٔ کوثر آیهٔ ۳ . (۲) سورهٔ مائدهٔ آیهٔ ۷ . (۳) تاریخ تمدن اسلامی جرجی زیدان ج ۳ ص ۴۹ .

علم نحو است هاله‌ای از ابهام و تاریکی فرا گرفته است تـا آنجا که میتوان گفت اگر موجودی افسانه‌ای نباشد دهقانی است از نواحی بصره .

بهر حال خلیل را در ادب‌عربی مقامی شامخ و پایه‌ای ارجمند است ، او مؤلف و مبتکر کتاب لغت بر اساس حروف تهجی است و هم اوست که گویند علم عروض را اختراع کرد .

سیوطی در بغیةالوعاة نویسد : خلیل نخستین کسی است که حروف معجم را درشعری فراهم آورد بدینسان :

صف خلق خود کمثل‌الشمس اذ بزغت　　　یحظی الضجیع بها نجلاءِ معطار (۱)

گذشته از مکانت علمی و ادبی کـه اوراست ، گوینـد مردی دیندار و پارسا بوده است . نضربن شمیل و سفیان بن عیینه او را بزهد و آگاهی از سنت ستوده‌اند(۲) .

بسیار عجیب است کـه مخترع عروض بزهد و پارسائی چنان شهره باشد کـه سفیان‌بن عیینه او را بستاید . زیرا آشنائی بعلم عروض طبعاً با آگاهی از فن موسیقی نیز ارتباط دارد و بعید است دارندهٔ چنین فنی در تقشف و ورع بدان پایه برسد که ممدوح سفیان شود ، هرچند امری محال نیست .

۳ ـ کتاب‌العین :

نام کتابی است حاوی لغات عرب که بر نظم وترتیب خاصی تألیف گردیده واز دیر باز توجه علمای ادب‌را بخود معطوف داشته‌است ولی‌این کتاب تا امروز بطبع نرسیده‌است. بسال۱۹۱۴میلادی اب‌انستاس‌ماری الکرملی در بغداد به طبع آن‌اقدام کرد وجزوه‌هائی در۱۴۴ صفحه ازآن ازطبع خارج گردید ولی باشروع جنگ بین‌المللی اول‌وغارت وحریق چاپخانه انتشار کتاب‌متوقف گردید(۳) . بامراجعه بفهرست کتب‌مخطوط کتابخانهٔ مجلس‌شورای‌ملی ، مدرسهٔ‌عالی‌سپهسالار ، کتابخانهٔ ملی، کتابخانهٔ ظاهریه‌ٔدمشق ، کتابخانهٔ تیمورپاشا قاهره ، فهرست مخطوطات موصل معلوم شد ازاین کتاب نسخه‌ای‌دراین کتابخانه‌ها موجود نیست(۴) درضمن فهرست‌بروکلمن نیزهنگام ذکر خلیل‌بن‌احمد ذکری ازوجود نسخهٔ مخطوط کتاب‌العین‌نیست ، لیکن ضمن مقالهٔ آقای‌نفیسی‌درمقدمهٔ برهان‌قاطع مصحح‌آقای‌دکترمعین ج۱ صفحهٔ شصت‌وپنج، بوجود چندنسخهٔ خطی از این کتاب اشاره شده است. یکی‌نسخهٔ خطی کتابخانهٔ شوشتریهاست درمکهٔ معظمه‌که مرحوم معتمدالدوله حاج فرهاد میرزاآنرا دیده و کتاب خودرا که بگمان وی «العین» بوده است با آن تطبیق کرده و اختلافاتی داشته‌است (انتهی) کتابخانه‌ای بنام شوشتریها درنجف اشرف موجوداست ونویسنده بارها بدانجا مراجعه‌کرده‌ام امّا کتابخانه‌ای بدین نام در مکهٔ معظمه نشنیده ام و نمیدانم آیا امروز چنین مکتبه‌ای در آن شهر موجود است یانه بهرحال اگر اشتباهی درنقل رخ نداده باشد مرحوم فرهاد میرزا کسی نیست که ادعائی بی‌جا کند .

دیگرنسخهٔ کتابخانهٔ فضلیهٔ نجف‌است که درهمین مقاله ازآن یاد شده‌است ونویسندهٔ دانشمند اشاره میکند که این سه نسخه مأخذ اب‌انستاس کرملی است ولی اشکال مطلب این است که کتابخانه‌ای بنام فضلیّه ونجفیّه در عراق وجود ندارد آیا کدام کتابخانه بوده است ، کـه نام آن بدبن صورت تصحیف شده نمیدانم ، امّا کتابخانهٔ علویه یعنی کتابخانهٔ آستان علی علیه‌السلام بقرار مسموع سابقاً نسخ خطی گرانبهائی داشته که بمرور ایام بدست این وآن افتاده است وامروزجزنسخی معدود در آن موجود نیست ، آنچه مهم است‌اینکه امروزهم دست یافتن برنسخ موجود در این کتابخانه برای علمای شیعه بغایت دشوار است. حال اب انستاس چگونه برآن دست یافته وبچه وسیله نسخهٔ خطی آنرا گرفته وآیا اصولاً چنین نسخه‌ای در کتابخانهٔ علوی موجود است یانه برای بنده مشکوك است مگر آنکه کتابخانهٔ دیگری بدین‌نام درآن تاریخ موجودبوده است .

دیگر نسخهٔ خطی است که بدین نام در کتابخانهٔ آقای حاج حسین آقا ملك موجود است واستاد ارجمند آقای دکتر صادق کیا بنگارنده گفتند چنین نسخه‌ای بدین نام نزد آقای ملك دیده اند ولی جزء

---

(۱) بغیةالوعاة ص ۲۴۴ .　　(۲) المزهر ج ۱ ص ۴۱ .

(۳) رجوع شود به‌ضمیمهٔ فهرست بروکلمن ج ۱ ص ۱۵۹ و ۱۶۰ ردیف ۱۰۰ و مقالهٔ آقای نفیسی تحت عنوان فرهنگهای فارسی مقدمهٔ برهان قاطع تصحیح آقای دکتر معین .

(۴) ـ این استقصا را دوست فاضل ارجمند آقای علی نقی منزوی متقبل شدند واتکاء نویسنده برقول ایشان است .

کتابخانه نیست وباید بخود ایشان مراجعه کرد وهنگامی که بنوشتن این مقاله مشغولم آقای ملک در ایران نیستند ومتأسفانه ندانستم که این نسخه تاچه اندازه اصالت دارد .

مرحوم سیدحسن صدر در کتاب تأسیس الشیعه لفنون الاسلام نوشته‌اند(۱) که نسخه‌ای از کتاب العین در کتابخانهٔ شخصی ایشان موجود است ولی تا این نسخ فراهم نشود وبریکدیگر عرضه نگردد و مورد بررسی دقیق قرار نگیرد اصالت همهٔ آنها مورد تردید است .

۴ - ترتیب کتاب العین :

ابن ندیم در الفهرست(۲) آرد : حروف این کتاب براساس خروج آن از حلق است و اول آن عین سپس حاءِ ، هاءِ ، خاءِ ، غین ، قاف ، کاف ، جیم ، شین ، صاد ، ضاد ، سین ، راءِ ، طاءِ ، دال ، تاءِ ، ظاءِ ، ذال ، ثاء ، زاء ، لام ، نون ، فاء ، میم ، واو ، الف ، یاءِ است .

وسیوطی در المزهر(۳) نویسد : ترتیب کتاب العین براساسی که اکنون در حروف معهود است نمیباشد . ادباءِ ، ترتیب این کتاب را فراوان بنظم درآورده اند ، از آنجمله است گفتهٔ ابوالفرج بن سلمة بن عبدالله دلان معافری جزیری :

یا سائلی عن حروف العین دونکها ... فی رتبة ضمها وزن و احصاءِ
العینُ والحاء ثم الهاء والخاء ... والغینُ والقافُ ثم الکافُ اکفاءِ
والجیم والشین ثم الضاد یتبعها ... صاد (۴) وسین و زای (۴) بعد ها طاء
والدال والتاء ثم الظاء متصل ... بالطاءِ (دراصل الظاء) ذال و ثاء بعدها راءِ (۴)
واللام والنون ثم الفاءِ والباءِ (۵) ... والمیم والواو والمهوز والیاءِ

۵ - سبب اتخاذ این ترتیب .

سیوطی از ابوطالب مفضل بن سلمهٔ کوفی آرد : که صاحب العین بدینجهت کتاب خود را بحرف عین آغاز کرد که مخرج آن از دیگر حروف فروتر است ، سپس خود افزاید : سیبویه گوید : مخرج همزه از دیگر حروف فروتر است و اگر خلیل می گفت به‌عین از آنرو آغاز کردم که در کلام بیشتر و اختلاط آن باحروف شدیدتر است بهتر میبود(۶)

ونیزسیوطی گوید : ابن کیسان ازمردی که ازخلیل شنیده‌است آرد که گفت : بهمزه آغاز نکردم چون بدان نقص و تغییر و حذف رخ میدهد و بالف ابتدا نکردم چون در آغاز کلمه نیاید و در اسم و فعل و حرف جز زاید و یا مبدل نیست و به هاء ابتدا نکردم چون مهموسهٔ خفیّه است و آنرا آوازی نیست ؛ پس به حیّزدوم آمدم ودرآن عین وحاء بود و عین‌را ازحاء بی‌آمیغ تردیدم و بدان ابتدا کردم ، تا درتألیف نیکوتر بود وعلم وابسته بتقدم چیزی‌برچیزی نیست، چه معرفت همهٔ آنها واجب‌است، پس بهریک ابتدا شود ، نیکوتر بود پس‌تقدیم آن نیکوتر که تصرف آن‌بیشتر (۷) بنابراین آنچه دردائرة المعارف اسلامی آمده‌است که خلیل در این ترتیب از سانسکریت متأثر است ــ چه در این لغت رعایت مخارج را کرده و ازحروف حلقی بشفوی میامدند ــ(۸) ظاهراً توهمی است که از صرف تشابه ناشی شده است .

و ابوالعباس احمدبن ولاد در کتاب مقصود آرد : شاید خوانندهٔ کتاب ، بپرسد که چرا بالف که معتل‌است ، ابتدا کردیم وخلیل در کتاب العین بدان ابتدا نکرده‌است ولی‌غرض ما چون خلیل نیست ، کسی که بخواهد لغتی را از کتاب العین بیابد ، باید درتصریف توانا بوده ، زائد واصلی ومعتل وصحیح و ثلائی و رباعی و خماسی را بشناسد و مراتب حروف را درحلق وزبان ولب بداند وبرتصریف کلمه ، بوجوهی که ممکن است ، ازحرکات مختلف ، و الحاق زوائد، ومواضعی که حرف زائد درمیآید ، آگاه باشد ، و همچنین براهی

---

(۱) ص۱۵۱ طبع بغداد سال ۱۳۷۰ه‍ . (۲) الفهرست ابن ندیم ص ٦٤ . (۳) ص ۵۵ . ج ۱ طبع محمد سعید رافع سال ۱۳۲۵ هجری مصر . قاهره . (٤) چنانکه می‌بینیم ترتیب این بیت با آنچه در الفهرست آمده مغایر است .
(۵) در ترتیب الفهرست حرف باء اصلاذکر نشده است . (٦) المزهر (ج ۱ ص ۵۷ و ۵٦) (۷) المزهر (ص ۵٦ ج ۱) . (۸) دائرةالمعارف اسلامی ج ذیل نام خلیل . برهان قاطع ج ٤ ملحقات ص یادداشت آقای دکترمعین .

که خلیل از آن راه کلام عرب را حصر کرده است وقوف یابد . چون این جمله را دانست میتواند لغتی را که می‌خواهد از کتاب‌العین بیابد ... (۱) .

سیوطی‌نویسد که تاج‌الدین احمد بن کلثوم در تذکرهٔ خود آورده است : کسی را پرسیدند چرا کتاب‌الجیم تصنیف ابی‌عمرو ، اسحاق بن مراد شیبانی را بدین نام خوانده‌اند ، گفت چون اول آن حرف جیم است همچنانکه کتاب‌العین را بدانجهت بدین نام خواندند که اول آن حرف عین است ، تاج‌الدین گوید ما این توجیه را پسندیدیم ، سپس برنسختی از کتاب‌الجیم دست یافتیم ولی بحرف جیم آغاز نشده بود(۲) .

۶ ـ مؤلف کتاب :

از آنجا که پیوسته نام خلیل بن احمد بدنبال کتاب‌العین نوشته و یا گفته میشود دراذهان متبادر است که کتاب‌العین‌را شخص خلیل تألیف کرده است وشاید منشاء این تبادر شهرتی است که در بارهٔ انتساب این تألیف بخلیل موجوداست ، ولی باید دانست که ازدیرباز علمای لغت دراین‌نسبت تردید کرده‌اند . بعضی بشدت منکر انتساب آن به‌خلیل‌اند و گروهی مقدمهٔ کتاب‌را از وی دانسته بقیه را تألیف دیگران میدانند و بعضی معتقدند طرح کتاب‌را خلیل ریخته ، سپس شاگردان او آنرا کامل کرده‌اند . پیش از اینکه نظری دراین مورد ابراز شود ، ناچاریم اقوالی را که بین علمای ادب در این باره رائج است ، ذکرنموده ، سپس در دلائل این سه دسته دقت کنیم شاید حقیقت آشکار شود .

۷ ـ خلیل مؤلف‌العین است .

حمزهٔ اصفهانی متوفای ۴۲۸ در التنبیه آورده است که خلیل کتاب‌العین را تأسیس کرد وآن جملهٔ لغت امتی از امم را در بر دارد(۳) و ابن خلکان در ترجمهٔ خلیل نویسد : از تصنیفات او کتاب‌العین است وآن مشهور میباشد(٤) و ابن درید در الجمهرة ضمن ستودن کتاب ، خلیل‌را مؤلف آن دانسته است ... (٥)

ابن‌ندیم در الفهرست آرد : بخط ابوالفتح نحوی صاحب بنی‌الفرات که مردی راستگو و متتبع و باحث است خواندم که ابوبکربن درید گفت : بسال ٤٨ (ظ ۲٤٨) مردی ورّاق کتاب‌العین را از خراسان بیاورد وبه پنجاه‌دینار بفروخت وآن در٤٨جزء بود وشنیده میشد که این‌کتاب درخراسان درخزانهٔ طاهریان است ، تاآنکه این وراق‌آنرا بیاورد . گویند خلیل کتاب‌را تألیف کرد و بخراسان نهاد و بحج رفت ، سپس آنرا از خزانهٔ طاهریان بعراق آوردند(٦) .

سیوطی درمسئله شانزدهم از المزهر نویسد : نخستین کس که در جمع لغت تصنیف کرد خلیل بن احمد است که کتاب‌العین را فراهم آورد . امام فخرالدین در محصول گوید اصل کتبی که در لغت تصنیف شده است ، کتاب‌العین میباشد(۷) .

۸ ـ العین از خلیل نیست :

درمقابل این‌اقوال اسناد دیگری در کتب ادب ثبت است که انتساب کتاب‌العین را به‌خلیل انکار میکنند ، از جمله ابن الندیم آرد : هیچکس این کتاب را از خلیل روایت نکرده و در اخبار ، بطور جزم از انتساب آن بدو ذکری نرفته‌است(۸) .

حاجی‌خلیفه چلبی از ابوغالب تبانی [تَ بَ با] مؤلف فتح‌العین آرد که : انتساب این کتاب به‌خلیل به‌ثبوت نپوسته‌است وبزرگان بصره که نزد اصحاب خلیل ادب فراگرفته وعلم اورا فراگرفته‌اند ، این کتاب را طرد و انکار میکنند ، چه انتساب آن به‌خلیل جز ازطرف مردی نامشهور شنیده نشده‌است(۹) .

ابن‌جنی درالخائص‌نوشته‌است : تخلیط وخلل وتباهی در کتاب‌العین چنانست که‌آنرا به‌کوچکترین شاگردان خلیل نسبت نتوان داد تا به شخص وی چه رسد وبی گمان این‌تخلیط از جانب کسی جز خلیل در

---

(۱) المزهر (ج ۱ ص ٥٦) . (۲) المزهر (ج ۱ ص ٥٦) . (۳) وفیات‌الاعیان (ج ۱ ص ۱۹۱) .
(٤) وفیات‌الاعیان ج ۱ ص ۱۹۱ . (٥) رجوع بالمزهر (ج ۱ ص ٥۷) شود .
(٦) الفهرست ابن‌الندیم (ص ٦٤) . (۷) المزهر (ج ۱ ص ٤۷) . (۸) الفهرست (ص ٦٤) .
(۹) کشف‌الظنون ذیل کتاب‌العین .

آن راه یافته است و اگر خلیل در تألیف این کتاب دخیل بوده‌است باید گفت: تنها به‌تألیف آن اشارتی کرده و خود متصدی آن نشده و درتحریر آن دستی نداشته ... (۱).

ابوبکرمحمد بن حسن زبیدی‌لغوی مؤلف مختصرالعین گوید: نمیتوان این کتاب‌را بخلیل‌نسبت داد و انتساب آن بوی به‌ثبوت نپیوسته است(۲) هم چنین ابوالطیب احمدبن‌علی لغوی نیزکتاب را ازخلیل ندانسته(۳) و گوید از لیث است و نیز صاحب مختصرالعین گوید: چون در زمان ابوحاتم کتاب العین را از خراسان آوردند، ابوحاتم واصحاب او آنرا سخت انکار کرده و به بلیغ ترین وجه دفع نمودند و برفرض اینکه هیچگونه خللی در این کتاب دیده نمیشد، جایز نبود آنرا بخلیل نسبت دهند، چه مدتها میگذشت واصحاب خلیل چون نضربن شمیل ومؤرج ونصربن‌علی وابوالحسن اخفش ومانند اینان نه این کتاب را دیده و نه نام آنرا شنیده بودند (٤)

نضربن شمیل بسال ۲۰۳ هجری‌واخفش بسال ۲۱۵ هـ ومؤرج بسال ۱۹۵هجری درگذشته‌اند، سپس مدتها گذشت تا آنکه در حدود سال ۲۵۰ هـ در عصر ریاست ابوحاتم این کتاب پیدا شد و اگر خلیل آنرا تألیف کرده بود اینان که نام بردیم می‌بایست کتاب را ازاوروایت کنند ودر روایت‌آن، از مرد مجهول‌الحال ونامشهوری که تنها ناقل‌کتاب است سزاوارترند. واز زمان ابوحاتم تا امروز کسی ازعلما بدان توجه نکرده و اجازت روایت حرفی از آنرا نخواسته، اگر این کتاب ازخلیل‌بود، اصمعی ویزیدی وابن اعرابی و مانند اینان بخاطر زینت کتب وزیور علم خویش آنرا حکایت و نقل میکردند وکسائی مانند ابوحاتم و ابوعبید ویعقوب ودیگران که پس از آن طبقه اند بدانها تأسی می جستند ولی کسی از اینان را نمی شناسیم که در کتاب خود حرفی از لغت را از خلیل نقل‌کرده باشد. دلیل درستی گفتار ما اینستکه همهٔ معانی نحوی که دراین کتاب‌آمده است برمذهب نحویان کوفه ومخالف نظر نحویان بصره است، ازآنجمله ترتیب‌کتاب وبناء مخارج حروف و تقدیم و تأخیر آنست که‌با آنچه سیبویه از خلیل آورده مخالف است، در صورتیکه سیبویه حامل علم خلیل ودرنقل ازاو، ازدیگران موثق‌تر است (۵).

وهم سیوطی از ازهری آرد که لیث کتاب العین را تألیف کرد وبه خلیل نسبت داد تا کتاب خودرا بنام اوورونق دهد ومردم‌را بدان راغب کند (٦)

و ابن ربیع در کتاب نشابور از عباس‌بن مصعب آرد که نضربن شمیل را از کتاب‌العین پرسیدند وی تألیف آنرا ازخلیل ندانست، گفتند شاید پس‌از تو آنرا تألیف کرده باشد، گفت تاخلیل را بخاک نسپردند، من‌از بصره خارج نشدم(۷) یاقوت نیز نظیر آنچه را ازسیوطی از ازهری نوشتیم نقل کرده.

۹ - خلیل بنیادگذار العین.

درمقابل این‌اعتراض‌ها وخرده گیری‌ها گروهی دیگر ازعلمای ادب چون ازیکسو نمیتوانسته‌اند شهرت انتساب کتاب‌را بخلیل نادیده بگیرند واز سوی دیگر بااعتراض مخالفان مواجه شده‌اند، جانب میانه‌را گرفته و گویند طرح کتاب ازآن خلیل‌است، ولی خطا وخلل ازناحیت شاگردان او ویا کسانی دیگر که تتمیم کتاب‌را بعهده گرفته‌اند، درآن راه یافته است!!

ابن ندیم نویسد: گویند لیث از فرزندان نصربن سیار مدتی کوتاه مصاحب خلیل بود وخلیل این کتاب‌را برای وی کرد و راه آنرا بدو نمود، سپس درگذشت ولیث کتابرا پایان داد (۸).

ابن خلکان نویسد: گویند، کتاب العین که در لغت و منسوب بخلیل است تصنیف اونیست بلکه خلیل آنرا آغاز کرد واوائل کتاب را مرتب ساخت و «العین» نامید سپس درگذشت و شاگردان او مانند

---

(۱) المزهر (ج ۱ ص ٤۸). (۲) المزهر (ج ۱ ص ۵۰).
(۳) بغیة‌الوعاة فی طبقات‌النحاة چاپ مصر ۱۳۲٦ هـ ص ۲٤٤.
(٤) لکن چون نضربن شمیل‌را کتابی بنام الجیم است (کشف‌الظنون) میتوان حدس‌زد که وی کتاب العین‌را دیده وکتاب‌خویش را بدان نهج نوشته است. (یادداشت آقای منزوی) خواهیم‌دید که نضربن شمیل خود مدخلی بر کتاب العین نوشته است‌وتألیف این کتاب و کتاب العین را بخلیل مسلم میدارد. (۵) المزهر (ج ۱ ص ۵۱ - ۵۲).
(٦) المزهر (ج۱ - ص ٤۷) و معجم الادباء ص ٤۳ و٤۵ ج ۱۷. (۷) معجم الادباء (ج ۱۷ ص۵۱ طبع احمد فرید رفاعی. مصر). (۸) الفهرست (ص ٦٤).

نضربن شمیل ومؤرج سدوسی ونضربن علی جهضمی ودیگران آنرا کامل کردند وچون اینان حاصل کارخودرا باآنچه خلیل درآغاز کتاب فراهم آورده بود مخالف دیدند، اول کتاب‌را نیز خود مرتب کردند(۱) بدینجهت خلل بسیار درآن راه‌یافت که وقوع آن ازخلیل بعید است (۲).

سیرافی درطبقات النحاة درترجمهٔ خلیل گوید: آغاز کتاب العین ازخلیل است (۳).

یاقوت درترجمهٔ خلیل گوید: ازتصنیفات او کتاب العین است درلغت، و گویند قطعه‌ای از کتاب‌را خلیل فراهم آورد ولیث‌بن نصربن سیار آنرا پایان‌داد (٤).

وهم یاقوت گوید: ازاسحاق بن ابراهیم حنظلی‌فقیه برماثابت است، که لیث‌مردی‌صالح‌بود وچون خلیل بمرد، کتاب‌العین راکامل نکرده بود، لیث خواست تا کتاب را رواج دهد پس زبان خودرا خلیل نامید وچون در کتاب «سألت الخلیل» یا «اخبرنی‌الخلیل» بینی مقصود وی خلیل (بن احمد) است واگر «قال‌ـ الخلیل» گوید، مقصود او زبان وی میباشد واضطراب در کتاب ازجانب لیث‌است (٥).

ونیز یاقوت ازطبقات الشعراء ابن‌معتز واو ازحسن بن‌علی‌مهلبی آرد که: خلیل به‌لیث بن‌رافع(٦) بن نصربن سیار پیوسته بود... و برآن شد که لیث را هدیه‌ای دهد که درخور او باشد وبدین منظور کتاب‌ـ العین‌را تصنیف کرد وبدو هدیه داد ولیث بدان هدیه سخت خرسند شد وآنرا عزیز شمرد وخلیل‌را صد هزار درهم جایزت بخشید وشب وروز به کتاب پرداخت چندانکه نیمی ازآن را بخاطر سپرد قضارا لیث کنیزکی را بمالی فراوان بخرید زن اورا که‌دختر عم وی‌بود، رشك فراگرفت وگفت بخدا سوگند باهمه نیروی‌خود بکوشم تااورا بیازارم واگر خواهم ویرا بمال بیازارم بدان‌اعتنائی ندارد لکن می‌بینم‌که شب و روز بدین دفتر پرداخته است بخدا سوگند داغ این دفتررا بردل او می‌نهم، سپس آتشی‌برافروخت و کتاب را درآن‌افکند وچون لیث بخانه شد وبر سرکتاب رفت، آنرا نیافت، از خدمتگاران پرسید، گفتند بانوی حرم برده است، لیث نزد زن رفت ومی‌دانست که حال چیست‌پس بروی خندید و گفت کتابرا بمن ده و کنیزك را بتوبخشیدم واورا برخود حرام‌کردم زن خشمناك دست اوبگرفت‌وویرا بدانجا برد که‌کتاب‌رابآتش افکنده بودوخاکستر آنرا بدوبنمود، لیث سراسیمه بماندچه خلیل مرده بود. سپس نیمی‌از کتاب را خود ازبرنوشت وادباء زمان خودرا فراهم آورد وبفرمود تانیم‌دیگر راهم بدان نهج بنوشتند واین نیمه که دردست مردم است ازآن‌خلیل نیست وفراهم آوردهٔ آن ادیبان بود وبپایهٔ کتاب خلیل نرسد(۷).

و نیز سیوطی از ابوالطیب عبدالواحد بن علی لغوی صاحب کتاب مراتب النحویین‌آرد که: خلیل طرزهائی نو پدید آورد که کس پیش ازوی چنان نکرده بود ازآن جمله تألیف کلام عربست برحروفی که درکتاب العین او آمده است. خلیل ابواب این کتاب مرتب کرد وپیش‌از آنکه آنرا پر سازد درگذشت(۸) وهم وی ازمحمد بن یحیی ازاحمدبن یحیی‌بن ثعلب آردکه: خطا دراین کتاب بدانجهت راه یافت که‌خلیل رسم این‌کتاب‌را نهاده بود، لیکن آنرا پرنساخت(۹) واگراوخودآنرا پرکرده‌بود چیزی ازآن باقی‌نمیگذاشت چه خلیل مردی است که مانند اودیده نشده‌است‌وگروهی از علماآنرا پر کردند، لیکن‌ازآنها بطریق‌روایت اخذ نشده وبنقل وراقان یافت شده‌است و کتاب ازاین جهت مختل گردیده است (۱۰).

در کشف الظنون از ابوغالب تبّانی [تَ بّ با] درفتح‌العین آرد که: بظن قوی خلیل ابواب کتابرا بنهاد وپیش ازآنکه آنرا پایان دهد بمرد و کسی که همپایهٔ وی نبود آنرا پایان‌داد وخلل کتاب بدین سبب

---

(۱) طبق این عقیده هیچیك ازمقدمه وذیل کتاب تألیف خلیل نیست.

(۲) وفیات الاعیان (ج۱ ص ۱۹۱). (۳) المزهر (ج۱ ص ٤۷). (٤) معجم البلدان (ج ۱۱ ص ۷٤).

(٥) معجم البلدان (ج ۱۷ ص ٤۳ و ٤٤، ورجوع بالمزهر (ج۱ ص ٤۸) شود.

(٦) ابن معتز پدر اورا رافع نوشته ولی دیگران اورا لیث‌بن مظفر ثبت کرده‌اند.

(۷) معجم‌الادباء (ج ۱۷ ص ٤٥ و٤٦). والمزهر (ج۱ ص ٤۷) ورجوع به (بغیة‌الوعاة ص۲٤٥) شود.

(۸) المزهر (ج۱ ص٤۷) ورجوع به (ج۲ ص ۲٤۹) همین کتاب شود.

(۹) مرحوم علامهٔ دهخدا درتوضیح کلمهٔ «لم یحشه» درحاشیهٔ المزهرچنین نوشته‌اند: ظاهراً مقصود این است که جدولی‌از کلمات رسم کرده ومعانی آنرا ننوشته وشاید مهمل ومستعمل را نیز جدا نکرده است.

(۱۰) المزهر (ج۱ ص ٤۷ و٤۸).

است(۱) و هم سیوطی از ابوبکر محمد بن حسن زبیدی لغوی مؤلف مختصرالعین آرد کـه : این کتاب را نمیتوان از خلیل دانست و انتساب او بوی ثابت نیست ، آنچه بنظر استوارتر است ، اینکه خلیل بنیاد این کتاب‌را بنهاد وکلمات عرب‌را فراهم آورد واستوار ساخت ، لکن پیش‌از پایان کار در گذشت ، سپس کسیکه دراین فن بپایهٔ اونمیرسید اتمام آنرا بعهده گرفت وخلل وخطائی کـه در کتاب موجود است ازاین راه پدید آمد . سپس زبیدی به اضطراب نسخ کتاب اشارت کرده و گوید دراین نسخ پاره‌ای مطالب آمده است که در آن بگفتار متأخرین ازخلیل استشهاد شده است . . . (۲)

سیوطی پس از نقل گفتهٔ زبیدی گوید : من موارد خطا و اعتراض اورا بررسی کردم واین گونه خرده گیریها ازجهت تصریف واشتقاق است مانند ذکر حرف مزید درماده اصلی و مـادهٔ ثلاثی درمادهٔ رباعی لیکن معاذالله که در این موارد خطائی از جهت لغت آمده باشد واین‌جمله برای کتاب العین نقصی نیست چه بازگشت آن به انکار ترتیب وضع وتألیف است بدینسان که بهتر آن بود که فلان لغت درفلان باب‌آید وهر چند که مقام خلیل ازارتکاب چنین اشتباه منزه است لکن مانع از وثوق به کتاب نیست وهیچ کس ازاشتباه مصون نمیماند (۳) .

وهم سیوطی دربغیة الوعاة آرد که: گفته‌اند قطعهٔ اول آن تاکتاب‌العین ازخلیل است وبقیه را لیث پایان داد زیرا اول آن باآخر مناسب نیست (٤) .

۱۰ ـ نظر اجمالی درگفتارهای پیش :

آنچه مسلم است ، از دیرباز یعنی ازنیمهٔ اول‌قرن سوم‌هجری ، گروهی از ادبا وعلمای لغت،کتاب ـ العین را از مؤلفات خلیل‌بن احمد دانسته‌اند و جمعی نیز از همان تاریخ یا مدتی کوتاه پس از پیدایش کتاب بانکارآن برخاسته‌اند . با دقت در نوشتهٔ ابن ندیم و حمزهٔ اصفهانی میتوان اطمینان یافت که گفته‌های گروه اخیر ، ارزش علمی ندارد چه بازگشت وجوه استدلال این‌طائفه بدین نکته است که در کتاب‌العین خطا های صرفی ولغوی دیده‌میشود وچون خلیل‌بن احمد درادب عربی مکانتی دارد چنین خطاهائی‌را مرتکب نمیشود وهرگاه برای قضاوت مخالفان‌عاملی جز تعصب برحفظ مواریث گذشتگان ندانیم و برآن حسد و حس انتقاد مطلق وازاین‌مقوله چیزهای‌دیگرنیفزائیم، باید گفت منشاء این‌اعتراض غلو فوق‌العادهٔ این‌جماعت‌درحق‌خلیل است که خواسته‌اند دامن اورا ازارتکاب‌هر گونه خطای ادبی منزه دارند ولی‌هرچند که خلیل دراین‌فن‌مقامی شامخ دارد، بگفتهٔ سیوطی هیچکس ازخطا منزه نیست و نمیتوان تنها براساس این‌خوش‌بینی، شهرت موجود را نادیده گرفت آنگاه وجود نسخهٔ کتاب وحمل آن‌از خراسان ببغداد دلیلی زنده برصحت این‌انتساب میباشد زیرا بعید است که کسی رنجـی برخود هموار کند و کتابی قطور را در چهل و هشت جزء فراهم سازد و از خراسان ببغداد برد فقط بخاطر آنکه چهل دینار یا بیشتر بدست آورد و برفرض که این نسخه را مجعول و مزوّر بدانیم خود عمل جعل‌وتزویر دلیلی‌است که نشان میدهد اصل‌کتاب بدست خلیل ویا بااشراف او فراهم آمده وکامل بوده است . اما داستان لیث و سوخته شدن کتاب‌بدست زن او و نوشتن وی نیمی کتاب را ازبر، شاید افسانه‌ای بیش نباشد .

از طرفی هم ابن‌الندیم سند کتاب و اتصال آنرا تا به‌خلیل بدین شرح ضبط کرده است : ابوالحسن علی‌بن مهدی کسروی از محمدبن منصور معروف به‌زاج آرد که : لیث بن مظفر بن نصر بن سیار حدیث کرد که : من نزد خلیل بن احمد میرفتم روزی گفت اگر کسی بخواهد حروف الف ، با ، تا ، ثا را برآن نهج که من میگویم تألیف‌کند ، همهٔ کلام عرب‌را فراهم خواهدآورد واورا اصلی مهیاشودکه البته‌ازآن چیزی‌خارج نباشد، گفتم این چگونه بود ؟ گفت آنرا برثنائی وثلاثی ورباعی وخماسی تألیف‌کند ودرعرب کلمه‌ای بیش‌از پنج حرف شناخته نیست ، لیث گوید : من از او می‌پرسیدم و او وصف میکرد ومن برآنچه او وصف‌میکرد، بس نمیکردم و روزهـائی در پی این کار نزد او میرفتم ، سپس خلیل بیمار شد و من عازم حج گشتم وهمیشه میترسیدم ، مبادا خلیل بمیرد و رنج من تبـاه شود ، چون از حج بازگشتم نزد او رفتم و او همـهٔ حروف را

(۱) کشف‌الظنون ذیل کتاب العین .
(۲) المزهر (ج۱ ص ۵۰ ـ ۵۱) .
(۳) المزهر (ج ۱ ص ۵۳) .
(٤) بغیة الوعاة ص ۲٤٦ .

بر آن نهج که درصدر این کتاب است تألیف کرده بود ، پس آنچه درحفظ داشت برمن املا میکرد ودر آنچه بشك بود میگفت بپرس و اگر درست باشد ثبت کن تا آنکه کتاب را پایان دادم. علی بن فهد گفت نسخهٔ این کتاب را از محمد بن منصور بگرفتم وآن العین است که محمدبن‌منصور بن لیث بن‌مظفر آنرا نسخت کرده‌بود. ابن ندیم درپایان این مقال ازمحمد بن اسحاق آرد که : نسختی که نزد علج بوده نسخهٔ ابن علاء سجستانی‌است وابن درستویه‌آورده است که ابن‌علا یکی از کسانی است که این کتاب را از آنان شنیده است(۱)

و سیوطی در المزهر سند کتاب العین را چنین ثبت کرده است : کتاب العین را ابوعلی الغسان از حافظ ابو عمربن عبدالبرّ ازعبدالوارث بن سفیان ازقاضی منذربن سعید از ابی‌العباس احمد بن محمدبن ولاد نحوی از پدر خود از ابوالحسن علی بن مهدی از ابو معاذ عبدالجبار بن یزید از لیث بن مظفر بن نصر بن سیار از خلیل روایت کند(۲)

پس با شهرت انتساب کتاب العین بخلیل و اسنادی که ابن ندیم وسیوطی و دیگران ذکر کرده‌اند، میتوان دریافت که خلیل اگر شخصاً کتاب را از آغاز تا پایان تألیف نکرده است در طرح آن و نمودن راه تألیف به‌لیث یا دیگری دخالت داشته و کتاب با اشراف او پایان یافته و بروی قرائت شده است . و از نوشتهٔ سیوطی هنگام نقل گفتار شاری نیز ظاهراست، که ادباء و علمای لغت ازقدیم‌الایام بدین کتاب توجه‌داشته‌اند و این نشانهٔ آنست که درانتساب آن بخلیل تردید نداشته‌اند :

سیوطی ازشاری آرد : خلیل کسی است که راه تألیف لغت‌را براساس حروف تهجی روشن کرد واز دیر باز علما ودانشمندان نقاد بدان توجه داشته‌اند ، مبرد قدر آنرا بسیار می دانست وابومحمد بن درستویه آنرا روایت کرد وبرمفضل بن سلمة که خللی را به کتاب نسبت داده است ردی نوشت و حکایات ابو اسحاق زجاجی درلغت تقریباًهمه ازاین کتاب است ومردمان‌رادربارهٔ آن سخنانی است مشهور(۳) چون مکانت مبرد وابن درستویه را در لغت میدانیم ، نمیتوان گفت اینان تحقیق‌ناکرده کتاب را پذیرفته باشند .

۱۱ - قرائن دیگر براتمام کتاب .

گذشته ازشهرت واسناد ، قرائن دیگری موجود است که هرچند بصراحت انتساب‌کتاب رابخلیل از آن نمیتوان دریافت ، لکن فی‌الجمله نشان میدهد که خلیل کار را پایان داده است . از آنجمله سیوطی در مسئلهٔ چهاردهم از المزهر آرد‌که : بعض فقها گویند جز پیغمبرکسی برکلام عرب احاطه ندارد و ابن فارس گوید این گفته درست است‌ چه ، نشنیده‌ایم هیچیك از گذشتگان ادعای حفظ همهٔ لغت عرب را کرده باشد ، اما کتاب منسوب بخلیل وآنچه درپایان آن آمده است‌که « این پایان کلام عرب است » باید گفت خلیل پرهیز کارتر از این‌است‌که چنین سخنی بگوید(٤) چنانکه می‌بینیم ابن فارس دراین مسئله‌که خلیل لغات عرب را فراهم آورده است ایرادی ندارد وآنچه درنظر وی‌بزرگ آمده است اینکه چون‌حفظ همهٔ لغت‌عرب جز برای پیغمبر مقدور نیست وخلیل مردی دین‌دار است ،کاری‌را که جز ازپیغمبران ساخته نمیباشد ، ادعا نمیکند . واگر در نظر گیریم که ادعای‌خلیل نسبت بجمع آوری همهٔ لغات عرب‌امری‌نسبی است طبعاًاعتراض ابن فارس نیز بیمورد خواهد ماند .

همچنین یاقوت درمعجم الادباء از کتاب الشعراء ابن‌معتز ازحسن بن علی‌المهلبی آرد که خلیل‌به لیث‌بن نصربن سیار پیوسته بود وخواست اورا هدیه‌ای که مناسب شأن وی باشد دهد پس به تصنیف کتاب ـ العین پرداخت وآنرا به لیث اهداء کرد . . . (تاپایان آنچه در ص ۲۳۵ آمده است)(۵)

وابن درید درجمهرة گوید : خلیل بـا تألیف کتاب العین دیگر مؤلفان را برنج انداخت مرد بـا انصاف به توفیق وی دراین‌کار معترف است ومرد معاند متکلف وهر کس‌بعدازاو آید پیرو اوست خواه‌اقرار کند وخواه انکار (٦)

---

(۱) الفهرست ابن ندیم ص ٦٤-٦٥ و رجوع به معجم‌الادباء ج ۱۷ ص ۵۱ - ۵۲ شود. (۲) المزهر (ج ۱ ص ۵۷) .
(۳) المزهر (ج۱ ص ۵۵) . (٤) المزهر (ج ۱ ص ٤٠ - ٤١) .
(۵) معجم الادباء (ج۱۷ ص ٤۵) . (٦) المزهر (ج۱ ص ۵۷) .

وحاج خلیفه در کشف‌الظنون(۱) از طبقات النحاة سیوطی آرد که خلیل گوید ابنیهٔ کلام عرب از مستعمل و مهمل ، دو حرفی و سه حرفی و چهار حرفی و پنج حرفی بدون تکرار دوازده میلیون و سیصد و پنجهزار و چهار صد و دوازده کلمه است . بدین شرح :

دو حرفی	۷۵۶	کلمه
سه حرفی	۱۹ ۶۵۰	کلمه
چهار حرفی	۴۹۱ ۴۰۰	کلمه
پنج حرفی	۱۱ ۷۹۳ ۶۰۰	کلمه(۲)

حمزهٔ اصفهانی نیز درالموازنهٔ همین بیـان را آورده است و این گفتار صریح است کـه خلیل کتاب را پایان داده است .

۱۲ ـ نقد واستدراك

چون کتاب العین اثری مهم ودرنوع خود مبتکر بوده است وازدیرباز انظار علمای ادب را متوجه خود ساخته است ، گروهی به‌نقد ویااستدراك ویاتقلید از آن برخاسته‌اند ، ازجملهٔ کتبی که دراین‌موضوعات نوشته شده است کتابهای ذیل‌را میتوان نامبرد :

۱ ـ المدخل (علی کتاب‌العین) تألیف ابوالحسن نضربن شمیل نحوی متوفای ۲۰۴ هـ (۳)

۲ ـ استدراك بر کتاب العین تألیف ابوطالب مفضل بن سلمة بن عاصم کوفی متوفای حدود ۲۵۰ هـ ازتلامذهٔ ثعلب وابوالطیب لغوی گوید بسیاری ازخرده گیری‌های او درست نیست(٤)

۳ ـ استدراك ابوبکر محمد بن حسن بن درید (۲۲۳ ـ ۳۲۱ هـ) (٥)

٤ ـ فائت‌العین تألیف ابوعمرو محمدبن عبدالواحد معروف به غلام ثعلب متوفای ۳٤٤(۳)

٥ ـ ابو محمد عبدالله بن جعفربن درستویه (۲۵۸ ـ ۳٤۷هـ) اوراست نقصی بر کتاب‌العین

٦ ـ تکملة (لکتاب العین) تألیف احمدبن محمد خارزنجی متوفای (۳٤۸ هـ) (۳)

۷ ـ ابوبکر محمد بن حسن‌بن عبدالله زبیدی متوفای (۳۷۹ هـ) اوراست مختصرالعین (۳)

وی در این کتاب حروف مصحف و ابنیه و شواهد مختلف کتاب‌العین را حذف کرده است .

شاری گوید مذهب من و شیخ من ابوذر خشنی و ابوالحسن‌بن خروف آنست که زبیدی با تألیف این کتاب به‌العین اخلالی فراوان وارد کرده است (۳) .

۸ ـ غلط‌العین تصنیف محمدبن عبدالله اسکافی خطیب متوفای ٤۲۰ یا ٤۲۱ هـ(۳).

۹ ـ ابوغالب سهام‌بن غالب معروف بابن تبانی متوفای ٤۳٦ هـ اوراست فتح‌العین(۳) .

سیوطی گوید وی در این کتاب لغات مورد اتفاق را که در کتاب‌العین است‌بیاورده وشواهدی را که از قرآن وحدیث واشعار صحیح عرب است بجاگذارده وبقیه را ترك کرده است(٦) .

۱۰ ـ استدراك عبدالله‌بن محمد کرمانی بر کتاب‌العین(۳) (۷) .

۱۱ ـ » » جهضمی بر کتاب العین (۷)

۱۲ ـ » » سدوسی بر کتاب‌العین (۷).

۱۳ ـ تکملهٔ بحث :

آنچه تذکر آن در پایان این مبحث لازمست اینکه بعضی پنداشته اند کتاب العین تنهاشامل‌لغاتی است که فاءالفعل یاعین‌الفعل یا لام الفعل آن حرف عین باشد . باید دانست این توهم موردی ندارد چه کتاب‌ـ العین را خلیل یا دیگران‌یا خلیل باشراکت‌دیگران‌پایان‌داده باشد کتابی کامل بوده است‌و گذشته ازتوصیف حمزهٔ اصفهانی وابن‌ندیم عبارت ابوبکر زبیدی متوفای (۳۷۹هـ) مبنی برادعای وجود تصحیف در کتاب‌العین

---

(۱) کشف الظنون (ج۲ ستون ۱٤٤۲ تا ۱٤٤۳) ورجوع به (بغیة الوعاة ص۲٤٤ ـ ۲٤٥) شود .

(۲) بطوریکه مشاهده میشود ارقام ریز بالغ بر ۱۲ ۳۰٥ ٤۰٦ کلمه است‌ومعلوم نیست شش کلمه‌را که ازمجموع کل کمتر است درچه بنائی اشتباه رخ داده است .

(۳) کشف‌الظنون ذیل کتاب العین .

(٤) المزهر ج۱ ص ٥۳و٥٤ .

(٥) المزهر (ج۱ ص ٥٤) .

(٦) المزهر (ج ۱ ص ٥٤) .

(۷) (الفهرست ص ٦٥) .

(۸) صاحب‌البلغه نام کتاب را جامع‌اللغة ومؤلف آنرا محمدبن عبدالله کرمانی متوفای ۳۰۰ دانسته است . (البلغة ص ۱۱٦) .

معلوم میدارد که کتاب‌العین تنها شامل ابوابی که لغات آن‌حاوی‌حرف عین‌است نبوده وبلکه همهٔ لغات را دربر داشته‌است واینک ابوابی که زبیدی‌در آن ادعای‌تصحیف کرده‌است وچنانکه می‌بینیم ازحرف عین‌خالی‌است .

ذکر فی‌باب حنك یقال للعود الذی‌یضم العراصیف حنكة وحناك والروایة عن‌ابی‌زید حبكة‌وحباك

وذکر فی‌باب جحل الجحل اولاد الابل وهو غلط انما هوالحجل بالحاء قبل‌الجیم .

وذکر فی‌باب لحص التلحیص استقصاء خبرالشیٔ وبیانه وانما هو التلخیص با الخاء المعجمة .

وانشد فی باب‌حصیف للاعشی :

تاوی طوائفها الی محصوفة .... والصواب مخصوفة بالخاء المعجمة یعنی بواد کثیفة .

وذکر فی باب سحب السحب شدة الاکل والشرب وانما هوالسحت .

وذکر فی‌باب حزل الاحتزال الاحتزام بالثوب وباللام غلط انما هوالاحتزاك ....

وذکر فی باب حذل الحذال شیٔ یخرج من‌السمن وهوغلط والصواب شیٔ یخرج فی‌السمر کالدم ...

وذکر فی باب حثّل المحثل الذی‌غضب وتنفش للقتال وانما هو المجثل بالجیم عن‌الاصمعی .

وذکر فی‌باب حبر الحبیر زبدااللعام وانما هوالخبیر بالخاء المعجمة .

وذکر فی‌باب بحر نبات بحر ضربٌ من‌السحاب والصواب نبات نجر .

وذکر فی‌باب مرح مرحت‌الجلد دهنته .. : وانما هو مرخت الجلد بالخاء المعجمة ...

وذکر فی باب حوت‌الحوت والحوتان حومان الطائر والصواب بالخاء المعجمة .

وذکر فی باب الرباعی الزخزب (زحزب ؟) الذی قوی واشتد وغلط والصواب بالخاء المعجمة .

وذکر فی‌باب کهم الکهکامة ... وانما هوالکهکاهة ...

وذکر فی‌باب همس الهمسته الکلام والحرکة وانما هی بالشین المعجمة .

وذکر فی باب هزأ هزأه البرد ... والصواب هرأه بالرّاء .

وذکر فی باب الرباعی القرهد الناعم التار وانما هوالفرهد بالفاء .

وذکرفی‌باب خف‌الخفانة النعامة الربعة‌والمعروف الحفان‌صفار النعام بالحاء‌غیرالمعجمه عن‌الاصمعی- واحدته حفانة .

وذکر فی‌باب فخ الفخیخ صوت‌الافعی وانما هو بالحاء غیرالمعجمة .

وذکر فی‌باب قلخ القلخ فی‌الاسنان الصنقرة‌التی تعلوها وانما هو بالحاء غیرالمعجمة .

وذکر فی‌باب لجخ اللجخ اسوأ الغمص وانما هواللجح بالحاء غیرالمعجمة .

وذکر فی‌باب جخب جخجبی قبیلة من‌الانصار و انما هوبالحاء غیرالمعجمة .

وذکر فی‌باب خشب الاخشب من‌الرجال الذی لم یحلق عنه شعره وانما هوالاحسب‌بالحاء والسین .

وذکر فی‌باب فضخ انفضخت القرحة ... والصواب بالجیم .

وذکر فی‌باب خصل المخصل القطاع وانما هو بالضادالمعجمة ...

وذکر فی‌باب خصب الخصب حیة بیضاء وهی الحضب بالحاء غیر المعجمه والضادالمعجمة .

وذکر فی‌باب ختر الختیار الجوع الشدید وهوالخنتار بالنون ...

وذکر فی‌باب میخ ، ماخ یمیخ میخاً تبختر والصواب ماح بالحاء غیرالمعجمة .

وذکر فی باب توخ تاخت الاصبع تتوخ ، توخأ فی‌الشی الرخو والمعروف بالثاء المثلثه .

وذکر فی‌باب الرباعی المخرنفش المغتاظ هو بالحاء غیرالمعجمة .

وذکر المخرغش الساکت وهو بالسین .

وذکر فی‌غش لقیته غشیشان النهار والصواب بالعین غیرالمعجمة تصیغرالعشی .

وذکر فی‌باب فدغ‌الفدغ التواء فی‌القدم وهو بالعین غیرالمعجمة ...

وذکر فی‌باب رغل رغلها رغلا رضعها فی‌عجلة والصواب بالزای ...

وذكر في باب رغم الرغام مايسيل من الانف وهو بالعين غير المعجمة . . .

وذكر في باب غلم ، الغيلم منبع السماء في الآبار وهو بالعين غير المعجمة .

وذكر في باب غسوه ، شيخ غاس ، طال عمره والمعروف بالعين غير المعجمة . . .

وذكر في باب الرباعي الغملس الجيث الجرئ وهو بالعين غير المعجمة . . .

وذكر في قشذ القشده الزبدة وهي بالدال غير المعجمة . . .

وذكر في باب قتل القتول من الرجال العيّن وهو بالثاء المثلثه عن ابى زيد .

وذكر في باب ذلق ضب مذلوق مستخرج من جحره والصواب بالدال غير المعجمة .

وذكر في باب المضاعف ان الفعالة من القوة قواية وانشد :

وما لي باعناق الكرى غالياته | فانى على امر القواية حازم

وهذا تصحيف انشدنيه اسماعيل فاني على امر الغواية .

وذكر في باب قبأ قبئت من الشراب وقبأت اذا امتلأت والصواب قئبت بتقديم الهمزة على الباء عن الفراء

وذكر في باب وقظ ، الوقظ حوض لا اعضاد له يجتمع فيه ماء كثير والمعروف بالطاء غير المعجمة .

وذكر في قنو ، قانيت الرجل دانيتة والصواب بالفاء .

وذكر في باب نشظ النشظ اللسع في سرعة واختلاس وهو بالطاء غير المعجمة .

وذكر في باب ضم ، الضم والضمضام الداهية الشديدة واحسبه تصحيفا لانه يقال للداهية الشديده صمصام وصمى بالصاد غير المعجمة .

وذكر في باب ضيأ ضيأت المرأة كثر ولدها وهو عندى غلط والصواب ضنئات .

وذكر في باب سدف ، السدف سواد الشخص وهو بالشين .

وذكر في باب ترم ، الترم شدة العض وهو بالباء ولا اعرف الترم .

وذكر في باب درب ، الدرب فساد المعدة وهو بالذل المعجمة .

وذكر في باب نتم ، انتم الشيخ اذا كبر و ولى والصواب بالثاء المثلثه .

وذكر في باب ربذ شئ ربيذ بعضه على بعض والصواب رثيد بالثاء من قولك رثدت المتاع .

وذكر في باب ذنب الذنب والذنابة القصير وهو بالدال غير المعجمة عن الفراء .

وذكر في باب ذرأ ذرأت الوضين بسطته على الارض والصواب درأتة بالدال غير المعجمة هذا غالب ماذكر انه صحف فيه صاحب كتاب العين (١)

پايان

هنگامى كه اين صفحات آمادهٔ چاپ بود بر كتابى نفيس بنام « المعاجم العربية مع اعتناء خاص بمعجم العين للخليل بن احمد » تأليف دكتر عبدالله درويش وقوف يافتم . كه در آن بحثى مستوفى دربارهٔ كتاب العين شده است وظيفهٔ خود دانستم كه نامى از آن برده وطالبان را بدان ارشاد كنم .

(١) المزهر ج ٢ ص ٢٣٨-٢٤٠ .

سلطانعلی سلطانی

تدوین لغت تازی بوسیلهٔ ایرانیان

شرح حال فیروزآبادی لغت‌شناس مشهور ایران

پیش از آنکه وارد اصل مطلب شوم لازم است عرض کنم کشورما ایران رجال بسیار پرورده واگر ملت ایران بگوید که پدران و نیاکان ما چه درعهد هخامنشیان تادورهٔ ساسانیان وچه در عصر اسلام‌مشعلدار معرفت و تمدن بوده و مدنیت کنونی جهان متمدن بیشترمرهون افکار ومساعی پدران ماست یك امر بدیهی و موضوع مسلّمی را اظهار داشته است . با این حال متأسفانه بعلل و جهاتی که شرح آن‌خود تفصیل جداگانه دارد ، اسامی بسیاری از این بزرگان بر ما مجهول است و بسیاری را هم که بنام میشناسیم از شرح حال و آثار آنها و از مجاهداتی که در راه علم و ادب کرده‌اند چنانکه باید و شاید آگاه نیستیم ، ومخصوصاً یك‌نکتهٔ مهم همیشه درخاطر من ، و بلکه غالب اوقات در نظرم مجسم است ، و درباب آن فکر میکنم که بعد از اینکه اسلام ظاهر گردید و قسمت اعظم ایرانیان بدین اسلام گرویدند ، پیشروی و علمداری تمدن اسلامی بحکم لیاقت و استعداد فطری خاص ایرانیان شد و دانشمندان این سرزمین در سروصورت دادن بتمام جهات و شئون تمدن جدید کوشش‌ها و جان فشانیهای حیرت‌آور کردند ، و در اداره و اصلاح تمام شئون اجتماعی و مدنی معلم و هادی و راهنمای قوم فاتح شدند و حتی از اصلاح شئونی که خاص خود فاتحین بودخودداری نکردند، و زبان عربی‌را که زبان رسمی تمدن جدید محسوب میشد تحت قوانین و قواعد درآوردند ، و درجمع اصطلاحات و لغات این زبان و تدوین و تکمیل قواعد صرف و نحو آن و بوجود آوردن علوم ادبی ازقبیل معانی و بیان و بدیع و عروض و قافیه و غیره ، همت و جدیتی بخرج دادند که نظیرآن در تاریخ هیچ قوم و ملت دیده نشده است .

دانشمندان ایرانی در ترتیب و تهذیب اصول و احکام اسلامی هم که پایهٔ تمدن جدید برآن نهاده شده بود، همت وفعالیت مخصوص نشان دادند. و بجرأت میتوان گفت؛ اگر آنان نبودند علوم فقه واصول‌وتفسیر و حدیث و امثال آن مدون و مرتب نمیشد ، و اگر هم میشد بوسعت و کمالی که امروز آثار آنرا مشاهده میکنیم نبود .

ایرانیان پس از آنکه باصلاح و ترتیب این شئون موفق گردیدند ، موقع را برای آشنا ساختن جامعهٔ اسلامی بعلوم وفنون ملل متمدن مناسب یافتند، وبشرحی که اغلب شنیده ومیدانیم، پس ازبرانداختن امویان و روی کار آوردن عباسیان ، موضوع نقل و ترجمهٔ علوم ایران و یونان و ملل دیگررا پیش‌آوردند و در ظرف یکقرن جنبش و کوششی کردند که اغلب آن علوم از ریاضیات وطبیعیات و منطق و فلسفهٔ الهی و اقسام فلسفهٔ عملی وشعب و فروع این علوم بعربی ترجمه و نقل و در اواخر عهد مأمون عباسی، یعنی در اوایل ربع اول از قرن سوم هجری تمدن اسلامی راکه میتوانیم‌آنرا تمدن ایران بنامیم ، از هرحیث‌مخصوصاً وفور معلومات بمنتهی درجهٔ کمالی که ممکن بود رسانیدند .

نتیجهٔ کوشش‌ها و مساعی ایرانیان در این دو قرن این شد که تمدن اسلامی صبغهٔ ایرانی گرفت یاتمدن ایرانی در لباس و صبغهٔ اسلامیت جلوه گر گردید ، و ادارهٔ آن از قرن سوم ببعد هم رسماً و هم اسماً خاص ایرانیان شد . و آثار دانشمندان و هنرمندان ایرانی در هریك ازشئون اجتماعی راهنمای سایرطوائف و اقوام گشت بطوریکه نه تنها آثار علمی بلکه آثار ادبی که بزبان عرب انتشار یافته و امروز در دست‌است قسمت بزرگتر و سودمندتر آن آثاری است که ایرانیان بوجود آورده و از خود بیادگار گذارده‌اند . ما بیشتر صاحبان این آثار را نمی شناسیم و از عظمت مقام و علو شأن و اهمیت خدمات و مجاهداتیکه کرده‌اند، و بعبارت روشن‌تر اسلاف و پدران خود را چنانکه از یك خلف صالح زیبنده است نمی‌شناسیم ، و معرفت به حال پیشینیان مخصوصاً آنهاکه دارای مجد و عظمت بوده‌اند ، در ترغیب و تشویق یك قوم و ملت‌برکوشش در راه علم و هنر تأثیری دارد که نباید از آن غافل بود . ملتهای‌متمدن این عصر که هیچکدام سابقهٔ‌تاریخی

و قدمت تمدن ما را ندارند باهمیت این تأثیر پی‌برده ، و بانواع وسائل نام بزرگان گذشته خود را که‌خدمتی بجامعهٔ خود یا بعالم انسانیت کرده اند زنده میدارند، و در شناسانیدن آنها بعامهٔ مردم بطرق مختلف جد و جهد میکنند ، و یکی از آن طرق و وسایل ، مجامع و محافلی است که بنام آن بزرگان و برای یاد بود و تذکر خدمات ومجاهدات آنها تشکیل میدهند . ازجملهٔ آن بزرگان محمدبن یعقوب فیروز آبادی فارسی همشهری ابن مقفع معروف و شیخ ابواسحاق بزرگترین دانشمندان قرن پنجم (۳۹۳ - ۴۷۶ ق = ۱۰۰۲-۱۰۸۴ م .) ونخستین مدرس مدرسهٔ خواجه نظام‌الملك طوسی در بغداد (۴۸۵ ق = ۱۰۹۲ م مرده) است که اغلب ما اورا بنام «صاحب قاموس » می‌شناسیم وباستثنای عدهٔ قلیل، ازسایر آثار علمی و ادبی این مرد بزرگ و زحمتهائی که درراه استفاده یا افادهٔ علوم ومعارف متحمل شده است آگاه نیستیم. فیروز آبادی بعنوان یکی‌از ائمهٔ لغت و ادب اشتهار یافته و در حقیقت تخصص او دراین رشته و بیشتر آثار ومؤلفات او در موضوعهای لغت ، تاریخ وفقه است ، و بنابراین اگر بخواهیم بدرجه ومقامی که در این فن مخصوص داشته و اهمیت اثر جاودانی که از خود باقی گذارده است بخوبی پی ببریم ، باید از زمان زندگانی این مرد بزرگ چند قرن بعقب برگردیم و ببینیم تدوین لغت عرب در چه زمان و چگونه شروع شده و نخستین کسانی که بدین فکر افتادند چه‌کسان و از چه ملتی بودند و چگونه اقدام کردند ؟ و بعد از آنها چه اشخاصی دنبالهٔ کارآنها را گرفتند ، و هر کدام چه خدمتی انجام دادند ؟ و نوبت که بفیروز آبادی رسید چه نواقصی دراین امر موجود بود ؟ واو در رفع آن نواقص چه خدماتی کرده است ؟. این مطالب که گفته شد بحدی مفصل است که این مختصر گنجایش آنرا ندارد و ناچاریم باختصار بکوشیم و باصل هر مطلب اشاره‌ی بکنیم وبگذریم .

از مسائل مسلم علم‌الاجتماع این است که ملل هنگامی بجمع و تدوین لغات و قواعد زبان خود میپردازند که تمدن آنها بمرحلهٔ بین‌المللی برسد و با ملل و اقوام دیگر روابط سیاسی و افتصادی و علمی پیدا کنند ، این روابط هرچند نزدیکتر و شدیدتر شود تکمیل فرهنگ‌ها و دستور نامه‌های زبان بیشتر مورد احتیاج و توجه میگردد .

یکی از اقوام تاریخی جهان قوم عرب است که وقتی‌دور از دنیای متمدن بسرمیبرد، وباملل‌واقوام دیگر که‌دارای تمدن کامل بودند روابط محکم ودائم نداشت، وحتی در داخلهٔ خودهم فاقدوحدت قومی وملی وبدین جهة پیوسته ضعیف وزبون بود وقبایل‌وطوایف متعدد آن که‌همه ازهم دورومنفرد بودند وبخودسری میزیستند از جنگ با یکدیگر و غارت اموال همدیگر بکار دیگر نمی پرداختند ، و یگانه کار آنان بعد از جنگ و دزدی ، شبانی بود . یك وقت‌این قوم وحشی و گرسنه درنتیجهٔ پیش آمد، خوی دیرین را ترك‌گفت وطوایف جنگجو وغارتگر آن در زیرلوای دینی که بنیادش برتوحید کامل بود دست اتحاد بیکدیگردادند، وبا روحی تازه وجوش وحرارتی بی‌اندازه بنام نشر کلمهٔ توحید ، بکشورهای مجاور تاختند وبسرعتی که نظیر آن در تاریخ کمتر دیده شده و بلکه هیچ دیده نشده است برقسمت مهمی از معمورهٔ جهان استیلاء یافتند ، نتیجهٔ این غلبه واستیلاء آمیزش و اختلاط آنها با اقوام وملل مختلفه بود ، واین پیش آمد باعث شد که افراد ملل متمدن هم‌که درسابق آمیزش زیاد باهم نداشتند بایکدیگر معاشر ومربوط شدند . یکی ازعوامل عمدهٔ پیدایش تمدن اسلامی در اثراین رابطه بود و یگانه خدمت بزرگ عرب به تمدن اسلامی همین بود وبس . بهرحال ازظهور اسلام نیم قرن بیشتر نگذشته بود که چادرنشینان وشترچرانان عرب با اقوام ایرانی ورومی و مصری و یونانی که پروردگان تمدنهای قدیم و عظیم بودند مخلوط و ممزوج و معاشر و مربوط شدند . در نتیجهٔ این اختلاط و امتزاج عواملی که تدوین لغت ودستور زبان را ایجاب میکرد بوجود آمد و مهمترین این عوامل سه چیز بود :

اول اینکه: خلفا وملوك وعمال وحکام وقضات‌عرب برای اداره کردن کشورهای پهناوری که‌بدست آورده بودند خود را بدانستن احکام اسلامی و قوانینی که پیغمبر (ص) برای معاملات و ایقاعات و حدود و دیات گذارده بود ، محتاج یافتند واین‌احکام میبایست ازکتاب وسنت استخراج شودوفهم کتاب و سنت‌مستلزم احاطه واطلاع برنکات ودقایق زبان بود .

دوم اینکه : آن دسته از افراد ملل مغلوب که بر کیش دیرین خود استوار مانده بودند برای حفظ حقوق و حدود خود ، وآنها که آئین اسلام را پذیرفته بودند هم برای حفظ حقوق ومنافع وهم برای دانستن مسائل واحکام مذهب تازه ، ناچار بودند که زبان قوم فاتح را که هم زبان سیاسی و هم زبان دینی‌بود بیاموزند ، و قومی بیگانه که بخواهد زبان‌قومی دیگر را بیاموزد ناچار است که علاوه برضبط وحفظ لغات ، قواعد صرف ونحو آن زبان را فراگیرد .

سوّم اینکه : عرب در نتیجهٔ آمیزش با افراد ملل دیگر و مجبور بودن باستعمال بعضی کلمات و اصطلاحات آنها بلهجه ولغت اقوام غیر عرب مأنوس و رفته رفته معتاد شده بودند و این معنی درزبان آنها رخنه کرده وتکلم بغلط که درنزد عرب بزرگترین عیب‌ها محسوب میشد بین آنها شیوع یافته بود وجلوگیری ازاین خلل وفساد ، ضبط لغات وتدوین قواعد صرف ونحورا ایجاب میکرد .

این سه عامل مهم و نظایر آن سبب شد که در محیط اسلامی عربی توجه بحفظ زبان خیلی زودتر از آنچه در ملل دیگر خوانده و شنیده ایم ظاهر گردید ، ونخستین فن ادبی ولغوی که مورد توجه شد ، دستور زبان و بأصح روایات نخستین بزرگی که بدان متوجه گردید حضرت علی امیرالمؤمنین (ع) بود که روزی بیکی از اصحاب خود أبوالاسود نام فرمود که بعض مردم این شهر را دیدم که بغلط تکلم میکنند واین نتیجهٔ آمیزش واختلاط با سایر اقوام است آنگاه فرمود برای این کار چاره‌ای اندیشیده ام و آنوضع وتدوین قواعد زبان است .

آنگاه ورقه‌ای که چند قاعدهٔ اعرابی‌بطورنمونه بدان‌مرقوم داشته بود باابوالاسود داد واورامأمور فرمود که‌مطابق آن نمونه سایر قواعد را از خود زبان استنباط کند وبنویسد .

در الفهرست ابن‌الندیم نوشته است که بعضی روایت کرده اند نخستین کسی که وضع عربیت نمود عبدالرحمان‌بن هرمز ایرانی است که داناترین مردم به انساب قریش و اخبار آنها ویکی از قراءِ بوده است ، جمع میان این دو مطلب بدین ترتیب ممکن است که بگوئیم حضرت امیر(ع) دستور کلی باابوالاسود دؤلی داده و اوهم تألیف مختصری در این موضوع کرده ولی اولین کس که وارد شرح و بحث تفصیلی شده وآنرا موضوع علمی خاصی قرار داده است ، پسر هرمز باشد زیرا وضع علم نحو را از طرف حضرت عموم رواة ادب واخبار متعرض گردیدند قول ضعیفی هم هست که از طرف عبدالملك بن مروان وضع گردیده ، و وی باین حاجت زبان پی‌برده است امّا اغلب علماءِ این روایت را نپذیرفته اند .

بالجمله چگونگی تدوین نحو وصرف و تحولات آن تا رسیدن بحدّ کمال‌خود موضوعی مستقل است که باید در باب آن جدا گانه بحث شود ولی نظر باینکه در ابتدای توجه دانشمندان اسلام بموضوع زبان ، علوم لغت ونحو وصرف از هم تفکیك نشده و تا مدتی مؤلفین و مدرسین لغت همان مؤلفین و مدرسین صرف ونحو بودند که رواة ادب نامیده می‌شدند ، اشاره بچگونگی‌پیدا شدن نحو وصرف از باب مقدمه‌لزوم داشت وبهمین جهة نخست از بوجود آمدن نحووصرف شروع کردیم :

بصره وکوفه دوشهرتازه بود که در زمان خلیفهٔ دوم (رض) و به‌امروی بلحاظ سوق الجیشی بنا شده بود ، این دوشهر بسرعتی‌بی‌مانند روبآبادی ووسعت‌نهاده . هر کدام مرکزی مهم بشمارمیرفت درزمان‌امویان بعداز دمشق که مقر خلافت یا سلطنت بود این دوشهر مرکز عمدهٔ سیاست واداره‌ٔ کشور بود وحکمران هریك از این دوشهر قسمت مهمی از بلاد وسیع اسلامی را در زیر فرمان داشت وایرانیان یا افراد مللی که سابقاً تابع حکومت ایران بودند و با حکومت عربی سروکار داشتند معمولا بیکی ازاین دو مرکز متوجه میشدند زیرا بیشتر امور کشور دراین دو مرکز حل و تصفیه میشد ، اهالی سواد یعنی بین‌النهرین و بعبارت واضحتر اهالی نواحی بصره‌و کوفه تماماً (باستثناء اعراب تازه‌وارد و مناذره) ایرانی بودند وسریانی‌هائی هم که ساکن آنجا بودند از حیث آداب وتمدن ایرانی شناخته میشدند وبواسطهٔ کوشش این ایرانیان بود که تمدن اسلامی نخست از این دو شهر پیدا ، وبعداً هم می بینیم که این دوشهر بوسیلهٔ موالی‌ایرانی کانون علم ومعرفت گشته ومعلمین مکاتب علمی‌وادبی بغداد هم درعصر بنی‌عباس ازاین دوشهربودند وهمین پیدایش‌تمدن

اسلامی از این دوشهر نشان میدهد که تمدن اسلامی همان تمدن ایرانی است ، و میتوان بجرأت گفت که آن تمدن ترکیبی ازتمدن ایران وروم وغیره نیست وصرف ایرانی است ، واگر دیگران هم سهمی درآن دارند قلیل است . و چنانکه گروهی بواسطهٔ نام بعضی کتب که از یونانی و رومی بعربی ترجمه شده گمان کرده اند که آنهاهم در ایجاد تمدن اسلامی شریك مساوی هستند، چنین نیست . واگر اینگونه بودآنگاه که مرکز دولت اموی عربی درسوریه و همسایهٔ نزدیك دربار روم و همجوار قریب مصر بود ، بایستی تمدن اسلامی در سوریه پیدا شود درصورتیکه همان گاه حکومت بنی امیه ، می‌بینیم که تمدن اسلامی در خاك ایران و بقول یکی ازمورخین وعلماءِ جغرافی دردل ایران (سواد) شروع و نشو ونما کرده و بعداً هم‌تمدن این‌سو وآثار مدارس ایران از قبیل دانشگاه جندیشاپور خوزستان بود که بسوریه و مصر یعنی بممالك متمدن سابق و همجوار روم پرتو افکند ، واگر کتب یونانی و رومی بعداً بعربی ترجمه شده ، آنهم در اثر تشویق شاگردان مکتب تمدن ایران و وجود وزراءِ وامرای ایرانیان در دربارعباسی بود . خاندان برمك در سال ٢٠ ملیون دینار عوائد املاك خود را کلاً در راه پیشرفت علم ومعرفت و ترقی کمال خرج مینمودند ، ومعلوم است که همین خاندان تنها ، چقدر درراه ایجاد این‌تمدن جانفشانی کرده اند .

علاوه برآل برمك امرای دیگر ایرانی نیز مترجمین مخصوص داشته اند ، و ازجملهٔ آن امراءِ اسحاق ابن ابراهیم مصعبی پوشنگی ایرانی است ، که امیری خشن و شجاعی صلب وسخت بوده ، ابوالفرج در اغانی مینویسد : وی مترجمین مخصوص داشت که برای وی کتب موسیقی وغیره را ازیونانی ورومی ترجمه‌میکردند وچون بصره و کوفه ازمرکزخلافت بنی‌امیه‌که مرکز تعصب ودشمنی با ایرانیان بود ودور ، بایران‌مرکزی وداخلی نزدیك بود ، دانشمندان ایرانی(اسلاف بزرگوار ما) زودتر دراین دونقطه توانستند ، بتلافی‌شکست سیاسی ، عرب بیابانگرد عامی را مغلوب تمدن ودانش خویش سازند .

خلاصه آنکه ارتباط عرب با افراد ملل دیگر دراین دومرکز بیشتر وقویتر از هرنقطه بودومردم ایران وروم ومصر وغیره که میخواستند زبان عربی بیاموزند بیکی ازاین دو شهرمسافرت واز فصحاءِ و بلغاءِ عرب که در این دوشهر اقامت داشتند کسب معلومات میکردند .

ابوالاسود دؤلی ازمردم‌بصره بود و پس‌از شهادت علی(ع) ببصره رفت‌ودرآنجا بترتیبی که متأسفانه مجال ذکر و شرح آن نیست ، بتکمیل دستور زبان مشغول شد ، و علم خود را منتشر ساخت وبدین سبب و بواسطهٔ ایرانیان و قرب جوار مدرسهٔ جندیشاپور با بصره ، اینشهر نخستین مرکز جنبش و نهضت علمی و مخصوصاً ادبی و لغوی اسلامی گردید ، واندکی بعد مردمان کوفه که با اهل بصره رقابت داشتند دست بکار ادبیات یعنی تعلیم و تعلم نحو وصرف و لغت شدند و بعلت اقبال مردم مخصوصاً ایرانیان بآموختن ادب عربی در این دومرکز یادو مکتب ادبی جنب‌و جوشی محسوس پیدا شد و در جریان این احوال حکومت امـوی که اساس آن برتعصب عربی بود بدست ایرانیان انقراض یافت و حکومت عباسی که مستظهر بایرانیان بود روی کار آمد . ودرکالبد ایرانی که درهای ترقی را بروی خود باز میدید روحی تازه دمیده شد و ایرانیـان بفراگرفتن علم وادب که شرط ترقی بود چنان اقبال کردند که رشتهٔ ادب عربی را از کف عرب بیرون‌آورده ودر دست خود گرفتند ونمونهٔ کامل این پیشرفت عبدالحمید فارسی(١) وابن مقفع هستند . و در این‌جنبش ادبی بسرعتی پیش رفتند که در ربع سوم از قرن دوم هجری تقریبـاً نحو و صرف عربی را بصورت دو فن جداگانه ولی مربوط بهم و درنهایت کمال و بسطوتفصیل بجامعهٔ اسلامی تقدیم داشتند .

از اواسط تا اواخر قرن دوم واوائل قرن سوم علوم نحو وصرف ولغت و دیگر علوم لفظی در حال جدا شدن از یکدیگر بود ، لیکن هنوز صنوف متعددی بنام نحّاة و لغویین تشکیل نداده بودند .

باوجود این هر کدام بمقتضای ذوق فطری بیکی از این فنون بیشتر توجه داشتند و غالب اوقات خود را در تکمیل آن مصروف میداشتند ، وهمین معنی مقدمهٔ بوجود آمدن گروهها مختلفی بنام لغویین ونحّاة گردید ، وبارعایت این نکته میتوانیم مشتغلین بادب را در قرن دوم بچهار دسته تقسیم کنیم :

---

(١) ـ اصطخری اورا جزء رجال فارس بشمار آورده ص ١٤٥ .

دستهٔ نخست : کسانی که توجه خودرا بعلم ادب یعنی جمع لغات واصطلاحات وامثال واشعار واخبار عرب معطوف داشته وبعض آنها برای این‌مقصود در بادیه‌ها میانهٔ قبایل چادرنشین عرب میگشتند وبا افراد قبایل گفتگو میکردند وهرنکتهٔ ادبی سودمند یادلپذیر را که می‌شنیدندضبط میکردند، واین‌گروه معمولا روات ادب نامیده میشدند .

از معاریف این گروه که عموماً باستثنای یکی دونفرایرانیند اشخاص ذیل را میتوان نامبرد : قتادةبن دعامه (مرده ۱۱۷ ق) ابوعمروبن‌العلاء (مردهٔ ۱۵٤ق) ابوعبیده معمربن مثنی ایرانی(۱) (۱۱٤_۲۱۰ ق= ۷۳۳_۸۲٦ م) .

اصمعی (مردهٔ۲۱٤ ق و بروایت ابن الندیم در ۲۱۷ ق) یونس‌بن حبیب ایرانی (مردهٔ ۱۸۳ق) (۲) ابوزید انصاری (مردهٔ ۲۱۵) هشام بن ابراهیم کرمانی (شاگرد اصمعی وصاحب کتب بسیاری در لغت بوده است) ابن‌مراغی همدانی‌ابوالعمیثل رازی(مرده۲٤۰) سعدان‌بن مبارك طخارستانی‌مکتیمی‌خراسانی لغوی بزرگ وصاحب کتاب « فعلت و افعلت » .

دستهٔ دوم : کسانیکه بیشتر بجمع وحفظ روایت اشعارعرب میپرداختند وبنام روات شعرمعروفند مانند : حمادبن شاپور معروف بحماد راویه که دیلمی بوده (مرده ۱۵٦ ق) و بنی‌امیه از آن دانشمند ایرانی اخبار و اشعار و تاریخ و انساب عرب میپرسیدند وتقریباً وزارت آنان داشته است . مفضل ضبی ایرانی (مردهٔ ۱٦۸ق) خلف‌الاحمر خراسانی فرغانی (مرده ۱۸۰ ق) ابوعمروشیبانی (مرده ۲۰٦ یا ۲۱۳ ق) این‌دانشمند از موالی و ایرانی بوده ، و چون بتربیت اطفال آل شیبان اشتغال داشته بدین جهت نسبت شیبانی بوی داده شده است .(۳) . احمدبن حنبل خراسانی و غیر او ، از ابوعمر و اخذ حدیث کرده‌اند . ابوالحسن طوسی نصران خراسانی .

دستهٔ سوم : دانشمندانی که بعلم نحو و بسط و تکمیل قواعد و اصول آن بیشتر میپرداختند . از قبیل سیبویه فارسی (مردهٔ ۱۸۳ ق و ابن‌الندیم سال فوت او را ۱۷۷ نوشته است) سیبویه از اشهر مشاهیر دانشمندان اسلامی است ، اصلا اهل بیضای فارس بوده و در بصره نشو و نما یافته در سال فوت و محل مرگ او اختلاف کرده‌اند ؛ گروهی دربیضا وبعضی درشیراز وجمعی درساوه دانسته‌اند، ولی بیشتر حدس زده میشود که در همان شیراز که صاحب طبقات شیراز و اصطخری نوشته‌اند صحیح باشد ، و برخی کوی سنگ سیاه شیرازرا محرف ازسنگ سیبویه میدانند ، وچه قبر آن مرد نامی در آن کوی است .

معاذهراء (مرده ۱۸۷) این دانشمند ازموالی و اولین کسی است که علم صرفرا وضع کرده وتصریف نوشته است .

کسائی فارسی (مرده ۱۸۹) و بقول ابن‌الندیم در۱۹۷ درری در دیه رنبویه مرده است اوهم مانند هم شهری خود سیبویه، ازمشاهیر دانشمندان اسلامی و از اعاظم پیشوایان علم نحو است . فراء (مرده ۲۰۷) اخفش بلخی خراسانی یا خوارزمی (مرده ۲۲۱) و در سال فوت او اختلاف است این اخفش : اخفش میانی است که اخفش مطلق باو گفته میشود و از معاریف ائمهٔ نحو است . ابوطالب سرخسی . ابوعلی اصفهانی .

---

(۱) ابوعبیده اولین کسی است که « غریب‌الحدیث » تألیف کرده شهید ثانی در« شرح الدرایه » در قسمت ذکر غریب‌الحدیث میفرماید : نخستین کسی که غریب‌الحدیث تألیف کرد نضربن شمیل بود، وهم گفته اند که ابوعبید، بوده، و بعدازآن دوقاسم‌بن‌سلام ابن قتیبه وبعد خطائی بوده است .مادر ابوعبیده ایرانی وپدرش از کلیمیان باجروان بوده است (۲۰۹ق) و بروایت ابن‌الندیم در(۲۱۰ ق) مرده است .

(۲) ـ وابن‌الندیم در الفهرست میگوید : که وی جزء حلقهٔ عمروبن العلاء بوده وصاحب « مفاخر العجم » نوشته : وی ایرانی و اهل جبل است، وبوی فخر کرده است وگفته : داناترین مردم بتصاریف نحو بود و وی ازقدیم‌ترین علماء نحو بعداز ابوالاسود است . بنا بقول ثعلب صد سال و بروایت اسحاق ارجانی معروف بموصلی ۸۸ سال زندگانی نموده، مادام العمر نه زن گرفته ونه جاریه داشته وجز تحصیل دانش و کمال و گفتگوی بادانشمندان هوسی نداشته است . کتاب « معانی القرآن » و کتاب‌اللغات وغیره از اوست .

(۳) غالب نسبت های علماء و ادبا و فضلا و شعرا بطوایف عرب همین‌گونه و ازنظر ولاء است ؛ مانند ضبی و شیبانی و ازدی و غیره و دانشمندانی که با این نسبتها درکتب طبقات و تراجم رجال و تاریخ می‌بینیم اکثر ایرانی و از موالی بوده و یکی از طوائف عرب منتسب شده‌اند .

دستهٔ چهارم : دانشمندانی که بفن لغت و ضبط انواع معانی لغات و اصطلاحات بیشتر علاقه‌مند بودند و میتوانیم آنها را بعنوان علماء لغت یکدستهٔ خاص بشمریم اگرچه خود در زمانی که میزیستند بچنین عنوانی برای خود قائل نبودند .

از مشهورترین این گروه یکی : خلیل‌بن احمد فراهیدی ازدی یمنی است (۱۷۰ ـ ۱۰۰ق) خلیل را بطوریکه ابوعبدالله محمدبن علکان غواص نیشابوری لیثی جنیدی در « رسالهٔ فرهنگ » نوشته و در « مجالس‌المؤمنین » و « روضات‌الجنات » هم یاد شده است از نژاد ایرانی و از نسل آن عده‌ای بوده که انوشیروان آنان را بیمن فرستاد و از جهت توقف آنها در آنجا بیمنی و بابناءالاحرار (فرزندان آزادگان) معروف شدند . وی پدر لغت عربی شمرده میشود .

خلیل دانشمندی بی نظیر و از معارف ادبای شیعی و بسیار پرهیز کار و شرافتمند بود ظاهراً اولین کسی است که در عصر اسلامی در موسیقی کتاب نوشته ، وعروض را وی استنباط کرده ، بشرحی که قصهٔ آن معروفست . قطرب فارسی (مرده ۲۰۶) اسماعیل قمی . احمد سجستانی . هروی

این دانشمندان از طرف خلفای عباسی (که مادر اغلب آنان ایرانی و پرورد گان وزرا و بزرگان و استادان ایرانی بودند) و وزرا و بزرگان عصر آنها که بیشتر آنها نیز ایرانی بودند تشویق میشدند .

خلفا و وزراء و بزرگان ، آنها را از کوفه و بصره احضارمیکردند وبمنادمت خود یاتربیت‌وتأدیب فرزندان خویش انتخاب میکردند . وعلاوه برصلات وجوائز و راتبه‌های هنگفت که بآنها میدادند دراحترام و اعظام آنان مبالغهٔ بی‌حد مینمودند .

چنانکه هارون‌الرشید در دربار خود کرسی مخصوص برای استاد خود مقرر داشته و او را فرموده‌بود که از رعایت رسوم و آداب معموله معاف باشد ، و هنگام برخاستن یا وارد شدن خلیفه از جای خود قیام نکند . داستان امین و مأمون که در گذاردن کفش استاد خود (کسائی فارسی) در جلو پای او با یکدیگر رقابت میکردند معروف است . خاندان دانش‌پرور برمکی در تربیت وتشویق دانشمندان ومخصوصاً اهل‌ادب بیش از دیگر بزرگان میکوشیدند . و بتشویق آنها و تمایل هارون بود که از علماء و ادبا مجالس مناظره تشکیل میبافت و اینمعنی خود در تحریص اهل ذوق و استعداد برآموختن‌علوم وفنون تأثیری عجیب‌داشت داستان مناظرهٔ سیبویه و کسائی که درمجلس امین پسر هارون‌الرشید که بنفع کسائی تمام شد معروف‌است ، در اثر این قبیل تشویقات بود که ادباء ایرانی مذکور در سر و صورت دادن بزبان عربی و جمع آوری کلیهٔ آثار آن زبان و نوشتن کتابها و رساله‌ها در لغت وشعر وامثال واخبار و صرف و نحو ، با جد وجهدی‌خستگی ناپذیر میکوشیدند ، و اگر هم دانشمندی از عرب بدربار خلافت راه‌ می یافت بمدد آن ایرانیان بود .

خلاصه ؛ در نتیجهٔ تشویق آن بزرگان و دانشمندان ایرانی بود که علم نحو ازصرف مجزی شد ، و این هر دو علم بمنتهی درجهٔ وسعت و کمال ممکن رسید ، و دو دانشمند بزرگ که یکی نحو کوفیین را و دیگری نحو بصریین را بآخرین مرتبهٔ کمال رسانیدند ، ظهور کردند ، و این دو دانشمند ایرانی نژاد که اتفاقاً هردو از اهل فارس بوده‌اند یکی ابو بشر عمروبن عثمان‌بن قنبر معروف بسیبویه است‌که بتألیف کتاب جامع و کامل خود زبان عربی را بر پایه و بنیادی خلل ناپذیر استوار ساخت ، و دیگری علی‌بن حمزه معروف بکسائی است که در نحو کوفیین نظیر سیبویه بود در نحو بصریین ، داستان مناظرهٔ این دو دانشمند منظرهٔ از رقابت ادبای کوفه و بصره را نشان میدهد . دراین مناظره سیبویه بواسطهٔ اینکه کسائی معلم‌هارون و پسرانش بود مغلوب گردید ، و بطوریکه میگویند بهمین جهة مأیوس واز شدت غم و اندوه مدقوق و در جوانی هلاك شد .

لیکن زمانه که عادل‌ترین قضات است استادی نحو را بنام او مسلم و مسجل داشت ، چنانکه امروز هم کسانی که در نحو و صرف تحقیقاتی میکنند قول و فتوای او را متبع میدانند .

بالجمله از موضوع لغت دورنشویم ، تمام این طبقات با اختلاف ذوق ومشرب بنفع لغت عرب کار میکردند ، وروز بروز برتعداد کلمات واصطلاحاتی که بگرد آوری آن مشغول بودند افزوده میشد .

ترتیب جمع لغت در ابتداء این بود که الفاظ را برحسب معنی بدسته های جداگانه تقسیم میکردند وهردسته یانوع را در رساله ومقاله ویاباب و فصلی مخصوص مدون میساختند وبمؤلفاتی که بدین گونه تهیه میشد غالباً اسمی مناسب که برمندرجات کتاب دلالت داشت میدادند : « خلق الانسان » کتاب « الابل » کتاب « المصادر » کتاب « النوادر » کتاب « غریب القرآن » یا « غریب الحدیث » کتاب « الوحوش » کتاب « القسی والنبال » کتاب « فعل وافعل » ... این ترتیب تا اواخر قرن دوم معمول ومتداول بود (اگرچه درقرن سوم هم گاهی باین گونه نامهای کتب لغت برمیخوریم) تا وقتیکه خلیل بن احمد (۹۵-۱۷۰ ق یا ۱۷۰ - ۱۰۰ ق= ۷۱۲ - ۷۷۸ م) نخستین واضع علم عروض درصدد برآمدکه کتابی مشتمل برتمام لغات عرب بترتیب حروف تهجی تألیف کند .

خلیل کتاب « العین » را تألیف کرد و بر حروف تهجی بحسب مخرج تلفظ آنها مرتب ساخت بدینگونه که بحروف حلق ابتدا کرده و بهمین ترتیب پیش آمده بود تا حروفی که از لب ادا میشود و سه حرف علت (وای) را بعد ازهمه قرار داده بود . وچون باب عین مطابق این ترتیب در ابتدای کتاب واقع شده بود کتاب او بکتاب « العین » معروف گردید . کتاب « العین » دراندك زمانی اشتهارقبولی عظیم یافت وخلیل باایجاد واختراع این سبك لغت نویسی، ازیکطرف مورد تقدیر واعجاب دانش پژوهان، واز طرف دیگرمورد رشك و رقابت همکاران خود شد ، و درحق او تهمتها زدند و گفتند کتاب از دیگری بوده و او بنام خود کرده است، وبعضی گفتندشروع کتاب از وی بوده ولی دیگری آنرا تمام نموده است ، لیکن محققین تمام این سخنان راکه ناشی ازغرض وحسد بود مردود داشتند وافتخار ابتکار لغت نویسی که تا بامروز معمول و متبع است ، نصیب خلیل بن احمد گردید . وقرن دوم هجری هنگامی خاتمه یافت که این دانشمند با هوش و ذکاءِ نخستین پایهٔ اساسی فن لغت راگذارده وآسانترین راه جمع وتدوین لغات را برای استفادهٔ آیندگان کشف کرده بود . این نکته‌را ناگفته نمیگذارم که خلیل لغت عرب‌را مانند هندیان که لغت سانسکریت‌را بترتیب حروف حلق ضبط کرده‌اند، ضبط نموده ، ومثل این‌است که از آنها تقلید کرده است .

قرن سوم هجری : دراین قرن علمای نحو وصرف که بحد کمال رسیده بود، کارشان شرح وتلخیص مؤلفات سابقین یا تغییر ترتیب ابواب وفصول آنها بود ، لیکن علمای لغت هنوز کار داشتند ، و برای زبان عربی با همهٔ زحمات سابقین فرهنگ جامعی که از هرحیث بی‌عیب باشد ، تدوین نشده بود . بهترین مرجع محصلین وطلاب ادب کتاب « العین » خلیل وپس از آن مؤلفات دانشمندان قرن گذشته و معاصر بود . ادبای این قرن بسه دسته تقسیم میشوند :

دستهٔ اول : کسانی که ادب را بدان معنی که درقرن سابق داشت تعقیب میکردند، وشمارهٔ آنها رو بنقصان بود ، وازآنجمله اند : ابوعبید قاسم بن سلام (مردهٔ ۲۲۳ق) جربی نحوی اصفهانی (مرده ۲۲۵) صاحب کتاب « فرخ » که از علماءِ بزرگ لغت و نحو واخبار بوده و مبرد از او مدح کرده است .

ابوعثمان عمروبن بحرجاحظ (مردهٔ ۲۵۵ ق = ۸۶۹ م) ابومحلم شیبانی فارسی اهوازی (مردهٔ ۲۴۵ یا ۲۴۸ ق) خطیب بغدادی وی را از ائمهٔ متقدمین لغت‌وادب دانسته است ، وی مکرر ببصره و کوفه و مکه در طلب حدیث و در پی تحصیل لغت بنادیه رفته ، و بدین منظور مدتها دربادیه بسربرده و زبیربن بکار وثعلب و مبرد از او روایت کرده اند . علاوه برفضائل علمی و ادبی از معبرین عهد خویش بوده است کتاب خلق الانسان وغیره از وی میباشد. ابومحلم درفارس متولد واصلا ایرانی ودر ولاءِ منتسب ببنی سعد که بطنی از قبیلهٔ شیبانی است میباشد ، و باین جهة بشیبانی نسبت یافته است ، ابن سکیت اهوازی ، ایرانی بودن وی‌را تصریح کرده است .

ابن الندیم وی را داناترین مردم در شعر ولغت شمرده است، ابن النجار عسکری (عسکر مکرمی خوزستانی) نیز فضائل وی‌را بیان کرده . بهرحال وی شاعر و لغت‌دان و فرهنگ نویس بزرگ بوده است . ابوسعید سکری (مردهٔ ۲۷۵) ابن قتیبهٔ دینوری (مردهٔ ۲۷۶) صاحب کتب بسیار که اغلب آنها خوشبختانه در دسترس است وبچاپ‌رسیده . ابن ابی الدنیا (مرده ۲۸۱) ابن المعتز (مرده ۲۹۶) قدامة‌بن جعفر(مرده ۳۱۰)

صاحب کتاب الخراج(۱) وغیره . وشاءِ (مرده اواخر قرن سوم) مر زبانی صاحب کتاب اخبار النحویین ، که مؤلفات آنها مشتمل بر فراید لغوی نیز هست .

دستهٔ دوم : نحویین که بیشتر اشتغالشان بعلم نحو و صرف بود، لیکن درلغت هم افادت میکردند و بلکه کتابهای سودمند مینوشتند و از آن جمله‌اند :

اخفش بلخی (مرده ۲۱۵ یا ۲۲۱) که اخفش میانی است، و باخفش مطلق مشهور و از شاگردان خلیل و سیبویه بوده است . ابن السکیت دورقی اهوازی (۱۸۶ ـ ۲۴۴ ق = ۸۰۳ ـ ۸۵۹ م .) (در ۲۴۴ یا ۲۴۶ ق) در اثر آزاری که خلیفهٔ عباسی متوکل بآن دانشمند بزرگوار ایرانی نموده درگذشته است(۲) .

ابن السکیت از اعاظم رجال و بزرگان دانشمند این قرن است و کتب عامه و خاصه از فضائل وی مشحون و در هرفن ـ تقریباً ـ کتاب تألیف کرده ، « تهذیب الالفاظ » و « اصلاح المنطق » از تألیفات وی میباشد . ابوالهیثم رازی صاحب کتاب « مجرداللغه » . ابوجعفر محمدبن رستم یزدیان طبری صاحب « غریب الحدیث » ابوبشر بندینجی، از دهقان زادگان ایرانی نژاد و ازشعرا و دانشمندان معروف و از بزرگان علم نحو و صاحب تألیفات است . ابوعثمان مازنی (مرده ۲۴۹) ابو العباس ثعلب صاحب کتاب « فصیح » که از موالی بوده (مرده ۲۹۱ ق) وابوالحسن استرآبادی (مرده ۵۱۶) که ازمعاریف دانشمندان قرن پنجم هجری است بواسطهٔ زیاد درس دادن این کتاب بفصیحی مشهور شد و فصیحی پس‌ازخطیب تبریزی درمدرسهٔ نظامیهٔ بغداد بجای او استاد شد، وچون فهمیدند وی شیعی است واز وی پرسیدند وانکار نکرد، عذر وی‌را خواستند وبجای وی جوالیقی را انتخاب کردند . احمد دیلمی (مردهٔ ۲۷۳ یا ۲۷۸) صاحب کتاب «مقصور و ممدود» و کتب بسیار دیگر . ابواسحاق زجاج (در ۳۱۰ یا ۳۱۱ مرده) ابن خیاط سمرقندی (۳۲۰ مرده) صاحب «معانی القرآن» مراغی ازشاگردان زجاج صاحب کتاب شواهد سیبویه و غیره ، ابن درید (۳۲۱ مرده) که سالها در فارس میزیست جزء کارداران دولتی بوده است .

هارون توزی فارسی (مردهٔ ۲۳۶) از بزرگان و مشاهیر رجال لغت بوده ازجمله تألیفات او کتاب الخیل . کتاب‌الامثال . کتاب الاضداد ، میباشد .

سیرافی روایت کرده است که توزی از ریاشی و مازنی اعلم، و در روایت اکثر بود و وی بیشتر از ابوعبید روایت میکرده است .

از خصائص این قرن شدت یافتن رقابت کوفیین و بصریین و زیاد شدن اختلاف آنها در مسائل ادبی است ، و دیگر بوجود آمدن علم بدیع است که در یکزمان عبدالله بن المعتز . و قدامة بن جعفر هردو بدان متوجه شدند، وهرکدام صنایعی چند را استخراج و تدوین کردند که شرح آن در نزد ادبا مشهور ودر کتب مضبوط است .

دستهٔ سوم : علمای لغت که بیشتر هم خود را در تکمیل فن لغت‌نویسی و استقصاءِ کلمات و الفاظ و اصطلاحات عربی و معانی مختلفهٔ هریك مصروف میداشتند و از مشاهیر این گروهند : ابن‌الاعرابی ایرانی (۷۷۰–۸۴۸ م) از موالی بنی‌هاشم و از اکابر ائمهٔ لغت بوده و در ۲۳۱ ق مرده است و وی همانکسی‌است که سالی ۳۰۰ دینار از اسحاق درجانی فارسی مستمری داشته واسحاق را مدح گفته است ومؤلف « اسماء‌الخیل و انسابها »ست، ابوعمر وهروی (۲۵۵ق مرده) ابوحاتم سجستانی (۲۵۵ ق مرده) مؤلف کتات «الحشرات» وکتاب «الوحوش» و امثال‌آن . ابوالعباس مبرد (۲۱۰ - ۲۸۵ ق ـ ۸۲۶–۸۹۸ م) صاحب کتاب «الکامل» . مفضل بن سلم نویسندهٔ کتاب « الفاخر » در لغت و کتاب « العود و الملاهی » که اواخر قرن سوّم هجری مرده است . کرمانی ملقب بوراق صاحب کتاب « موجز » در نحو و « جامع » در لغت و کتاب « ما اغفله الخلیل فی‌العین » و غیره بوده است .

---

(۱) قسمتی از کتاب الخراج که باقی مانده ضمن مسالك الممالك ابن خرداذ به چاپ شده است .

(۲) وی اصلا اهل دورق خوزستانست که جمعی ازمعاریف شیعه (مانند خاندان مهزیار) و مردان دانشمند ازآنجا برخاسته اند . وشادگان کنونی همان دورق است .

از این دانشمندان ابوعمرو هروی قدمی در پیروی خلیل بن احمد برداشته و بطوریکه دراخبارش نوشته‌اند فرهنگی بترتیب حروف تألیف کرده است. ابوعمرو درترتیب حروف طریقه‌ای غیرازطریقهٔ خلیل اتخاذ کرده و کتاب او بحرف جیم شروع میشد بدین جهة آن راکتاب الجیم نام کرده‌اند.

بی‌مورد نیست که در اینجا یادآور شوم که گروهی کتاب‌الجیم را بابوعمرو شیبانی معروف بابن الاحمر که قبلاً یاد شد نیز نسبت داده‌اند. کتاب «اللغات» او بکتاب «الحروف» و کتاب «الجیم» نیز معروف بوده، با اینکه ابن خلکان این نسبت را تصریح کرده مؤلف «روضات الجنات» مینویسد در نسبت کتاب «الجیم» بشیبانی اشتباه کرده‌اند و مؤلف کتاب «الجیم» همان ابوعمرو هروی است که مردی بود، حسود و در حیات وی نسخه‌ای از آن برداشته نشد از این جهة پس از مرگ وی جز کمی از آن گم شد، سیوطی نیزهمین‌طور در «بغیه» میگوید بهرحال کتاب «الجیم» را بنضر بن شمیل نیز نسبت داده‌اند ومؤلف آن مورد اختلاف است ولی بیشتر بهروی نسبت داده شده است.

قرن چهارم هجری: در این قرن بواسطهٔ رواج صنایع لفظی درمنشآت، فن لغت شناسی بیش از پیش مورد مراجعه و احتیاج بود و مترسلین بزرگ از قبیل: ابن‌العمید (مرده ۳۶۰ ق) ابوبکر خوارزمی (مرده ۳۸۳ ق) صاحب رسائل مشهور و خواهرزادهٔ طبری مورخ معروف. ابواسحاق صابی (مرده ۳۸۴ ق) صاحب بن عباد صاحب «محیط اللغة» که در هفت مجلد بوده، و تا ۱۱۱۷ق آن کتاب در ایران موجود و در دسترس مترجم قزوینی قاموس «ترجمان اللغه» بود، وظاهراً اخیراً این گنجینهٔ نفیس در اصفهان نیز پیدا شده است (۳۳۶ - ۳۸۵ ق = ۹۳۹ - ۹۹۶ م) بدیع الزمان همدانی (مرده ۳۹۸ ق) قابوش وشمگیر زیاری (مرده ۴۰۳ ق) خود از عوامل تکمیل فن لغت بودند و شیوه و اسلوبی که هر یك در نویسندگی اختیار کرده بودند پیروان و مقلدین را بر تتبع لغات و اصطلاحات عرب تحریص میکرد و اغلب احتیاج خود را بفرهنگی جامع‌تر وکاملتر و سهل‌التناول‌تر از کتاب‌العین احساس میکردند وشاید همین‌معنی صاحب‌بن‌عباد را برتألیف لغت جامع خود که بنام «المحیط» نوشته شده بود تشویق کرده باشد. در این عصر نحویین از لغویین جدا شده و دو صنعت مختلف تشکیل داده بودند، وبا وجود این بواسطهٔ کمال ارتباط واتصالی که این دوفن بیکدیگر دارند هریک از این دوطبقه بنفع طبقهٔ دیگر نیز کار میکردند و فی‌المثل نحویین در لغت ولغویین درنحو تألیفات یا افادات مینمودند، بعضی از نحات این قرن اشخاص ذیلند:

ابن درستویه فارسی فسائی (۳۴۷-۲۵۸ ق) ازشاگردان ابن قتیبه ومبرد است، وفن ادب را از آنها تعلیم گرفته. وی از اعاظم رجال ادب ونحو ولغت میباشد، کتب بسیار درلغت و نحو و ادب و غیره در کمال جودت و اتقان دارا بوده وتصنیفاتی نیز در نقد کتب سابقین خود مانند خلیل وثعلب داشته واز جملهٔ کتب‌وی اخبارالنحویین بوده‌است.

ابوزید بلخی (۳۲۲ ق) وی از بزرگان ودانشمندان لغت عرب وحدیث وفلسفه است و کتب بسیار درلغت وغیره‌دارد. ابن‌ولاد (مرده ۳۳۲ ق) «مقصوروممدود» اوجنبهٔ لغوی دارد. ابوجعفرنحاس (مرده ۳۳۸ ق) اومعلقات سبع را شرح کرده، وبنام «معانی القرآن» کتابی تالیف نموده‌است. ابوالقاسم زجاج صاحب امالی در لغت (مرده ۳۳۹ ق) ابوسعید سیرافی فارسی صاحب کتب بسیار درنحو (مرده ۳۶۸ ق) ابوعلی‌فارسی (پیش از ۳۷۰ ق مرده) ابن خالویهٔ نحوی لغوی همدانی مؤلف کتاب الاشتقاق و کتاب الاسد وغیره. وی از بزرگان ائمهٔ نحو ولغت وادب وبامتنبی شاعر مشهور عرب مباحثاتی داشته ودر (مرده ۳۷۰ ق) است. ابوبکر زبیدی (مرده ۳۷۹ ق) مختصر کنندهٔ کتاب «العین» که بازنام اورا خواهیم برد. ابن سیرافی (۳۸۵-۳۳۰ ق) ابومحمد اصفهانی صاحب «تقویم الالسنه». ابن جنی مؤلف «الخصایص» درلغت (مرده ۳۹۲ ق) عده‌ای از فضلای این قرن هم‌فن ادب را بمفهوم سابق تعقیب ودر آن تألیفات وتحقیقات‌میکردند از قبیل: ابن عبدربه‌قرطبی (مرده ۳۲۸ ق) مؤلف «عقدالفرید» ابوالفرج اصفهانی صاحب «اغانی» (مرده ۳۵۶ ق) ابن هلال عسکری مؤلف «جمهرة الأمثال» (مرده ۳۹۵ ق) اما علمای لغت این قرن هم عدهٔ آنها بیشتر وهم آثار آنها مهمتر و جامعتر ازدوقرن گذشته است وسبب این امر بطوریکه ازقرائن وامارات معلوم میشود اقبال و توجهی بوده

است که مردم بفن ترسل و انشاء آنهم بسبکی که دراین قرن معمول شده بود (بدایع نگاری) داشته‌اند، و بهترین مشوق آنها وجود استادانی از قبیل ابن العمید، صاحب، صابی و ابوبکر خوارزمی بوده است، که درسایهٔ نویسندگی دارای اشتهار، و بعض آنها صاحب جاه ومقام وعظمت واقتدارشده بودند. و بهرحال علمای معروف لغت دراین عصر عبارتند از: ابن درید (مرده ۳۲۱) مؤلف «جمهرة» عبدالرحمن همدانی (مرده ۳۲۷ ق) گردآورندهٔ «الالفاظ الکتابیه» أبوعلی قالی مؤلف «بارع» در لغت که جز اوراق معدودی از آن نمانده است. ابومنصور ازهری هروی صاحب «تهذیب اللغه» (مرده ۳۷۰) ابوبکر زبیدی تلخیص کنندهٔ «العین» صاحب بن عباد (۳۲۹–۳۹۰ ق = ۹۴۱–۱۰۰۱ م) تألیف کنندهٔ «محیط اللغه» درهفت مجلد که تا (۱۱۱۷ ق) موجود ودردسترس فضلا بود. جوهری فارابی (مرده ۳۹۸ ق) مؤلف «صحاح اللغه».

از کتبی که نام‌بردیم «جمهرة» و «مختصر العین» و «تهذیب» ترتیب کتاب «العین» خلیل و «بارع» و «مجمل اللغه» و «صحاح اللغه» بترتیب حروف یعنی تقریباً همان ترتیبی است که در این عصر متبع و معمول میباشد، و درحقیقت این سه مؤلف بزرگ در اصلاح فرهنگ عربی قدمی تازه برداشته و ترتیباتی که کار را برمراجعه کنندگان دشوارمیساخت موقوف ساختند. بی‌مناسبت نمیدانم که این نکته را یادآورم: جوهری اول کسی‌است که ترتیب الفاظ را بر آخر کلمات درکتاب «تاج اللغه وصحاح العربیه» که بیشتر بهمان «صحاح» معروف است گذارده، کاملترین این سه فرهنگ «محیط» صاحب بن عباد و معتبر ترین آنها «صحاح» است که گویند مؤلف آن شخصاً در دیار عرب گردش کرده و با اعراب بادیه معاشرت، و صحت مندرجات فرهنگ خودرا تحصیل کرده است.

قرن پنجم: – در این قرن و قرنهای بعد دیگر محتاج نیستیم که فضلا و ادبا را بعنوان نحات ولغویین وادبا از هم جدا کنیم وفقط بذکر فضلائی که کتابی قابل توجه در لغت نوشته‌اند اکتفا میکنیم، معروف ترین آن فضلا اشخاص ذیلند:

ابویعقوب بن خورزاد نجیرمی فارسی (مرده ۴۲۳) صاحب کتاب «اخبار النحویین» وغیره وی از خاندانی بوده که گروهی فضلا از میانهٔ آنان بیرون آمده وهمه در فن لغت ماهر بوده‌اند. **ثعالبی نیشابوری** مؤلف «فقه اللغه» و کتب مهم دیگر (مرده ۴۲۹ ق) **ابن دوست** خراسانی از اعیان ائمهٔ لغت و ادب عربی در خراسان بوده است. وی از شاگردان جوهری بوده و واجدی از وی اخذ لغت کرده است (در ۴۳۱ ق = ۱۰۴۰ م مرده) **ابن سیدة** (۴۲۸ ق مرده) مؤلف دو کتاب «محکم» و «مخصص» که بهترین کتاب لغت این قرن بشمار میرود لغات «محکم» بترتیب «العین» خلیل و لغات «مخصص» بترتیب مفهوم و معانی کلمات برروش «فقه اللغهٔ» ثعالبی تدوین شده است.

کتاب «محکم» بصحت و متانت مندرجات ممتاز است و مؤلف آن درضبط لغات و معانی آنها دقت بسیار کرده و شواهد را از موثق‌ترین مأخذهای شعری گرفته است و فیروز آبادی در تألیف «قاموس» و مخصوصاً آن فرهنگ مفصل خودهم که درابتدا تألیف کرده بدین کتاب نظر داشته وآنرا معتمد شمرده است.

راغب اصفهانی (مرده ۵۰۲ ق) مؤلف «مفردات القرآن» که بعضی مفردات الفاظ قرآن ضبط کرده‌اند و صاحب «محاضرات الأدباء ومحاورات الشعراء والبلغاء» و کتاب «الذریعه الی مکارم الشریعة» و غیره.

بعضی فضلا وادبای این‌عصر، ازقبیل ابوالعلاء معری فیلسوف وادیب لغوی مشهور (مرده ۴۴۹ ق) براشعار وآثار عربی شرحها نوشته‌اند، و از این قبیل شرح ها استفادهٔ بسیار میشود مانند: «شرح حماسه» تألیف خطیب تبریزی. خطیب از فحول فنون ادب و ائمهٔ لغت عرب بوده و کتب بسیار در ادب ونحو ولغت وتفسیر وغیره دارد، وی در ۲۸ جمادی الاخری ۵۰۲ ق بمرض فجأة در گذشته. شرح حماسهٔ او در عرض پنجاه سال چهار مرتبه در اروپا و هند و مصر چاپ شده و بهترین چاپ آن نسخه‌ایست که فراتیاگ معروف آلمانی دو بار انرا باترجمهٔ لاتینی وفهرست کامل (٤ جلد) در شهر بن بچاپ رسانده و (دانشمندان آذربایجان) و «شرح معلقات» تألیف زوزنی (مرده ۴۸۶ ق).

قرن ششم : معروف‌ترین دانشمندانی که در این قرن درفنون لغت کتاب تألیف کرده‌اند : حریری صاحب « مقـامات » و مؤلف « درة الغواص » است (مرده ۵۱۶ ق) و دیگر میـدانی نیشابوری مـؤلف « مجمع‌الامثال » و «السامی‌فی‌الاسامی» و غیره (مرده ۵۱۸ ق) ـ و جارالله زمخشری مؤلف «مقدمة‌الادب» و « اساس‌الاقتباس » و غیره (۴۶۷ ـ ۵۳۸ ق = ۱۰۷۵ـ۱۱۴۴ م) .

جوالیقی که شاگرد خطیب تبریزی و کتابی بنام المعرب درالفاظ‌عجمی که درعربی‌استعمال‌میشود تألیف کرده‌است (۵۳۹ یا ۵۳۶ مرده) نشوان بن سعید یمنی مؤلّف « شمس‌العلوم » وآن لغتی است که نه تنها معانی لغوی الفاظ بلکه شروح علمی و طبیعی آنها را هم ضبط کرده و آن هیجده جزء و از کتب مهم و معتبر است وپسرش آنرا تلخیص کرده است (نشوان در ۵۷۳ ق مرده) .

قرن هفتم : از مشاهیر علمای لغت در این قرن : ابن مالك ناظم الفیـه در نحو (مرده ۶۷۲ ق) ابن ابی‌الحدید شارح نهج البلاغه (مرده ۶۵۵ ق) ضیاء الدین بن‌الاثیر (مرده ۶۳۷ ق) و صغانی (چغانی) (در سال ۶۰۵ق مرده) را میشناسیم . صغانی درلغت دوتألیف مهم و معتبردارد ، یکی «مجمع‌البحرین» دردوازده مجلد و دیگر « العباب الزاخر » که فرهنگی بزرگ مشتمل بربیست مجلد است ولغات را برحسب‌حرف آخر مرتب ساخته است ولی این کتاب بطوریکه حاج خلیفه در «کشف الظنون» میگوید ناقص مانده و تا اوایل حرف میم بیشتر نوشته نشده است ، و این کتاب همانست که فیروزآبادی در تألیف «قاموس» و کتاب بزرگ خود بدان نظر داشته و این‌معنی ازنام کتاب بزرگ او « اللامع المعلم‌العجاب بین المحکم‌والعباب» نیز معلوم میشود . فرهنگ‌نویس مهم وبزرگ دیگر که دراین‌عصر میزیسته : جمال‌الدین‌بن‌مکرم مؤلّف «لسان‌العرب» است که درسال ۷۱۱ ق . وفات یافته است واین مؤلف بزرگ را هم درضمن فرهنگ‌نویسان قرن هفتم نام میبریم (۱).

قرن هشتم و فیروزآبادی : این قرن درتاریخ لغت عرب اختصاص بفیروزآبادی دارد که در بیست‌و نهمین‌سال این‌قرن (۷۲۹ ق=۱۳۲۸م) درقیرو کارزین‌فارس متولد ودرهفدمین سال‌قرن‌نهم (۸۱۷ ق=۱۴۱۳م) در زبید یمن وفات یافت . وبنابراین ازرجال قرن هشتم بشمارمیرود ، دراین‌قرن عالم اسلام دچارنوعی ازفترت و ضعف بود . ایران ، دورۀ ملوك الطوائفی بعد از مغول و لشکرکشی‌های تیمورلنگ را طی‌میکرد ، مصر و شام در دست ممالیك و آسیای صغیر دردست آل عثمان وموردحملۀ تیمور بود ، کشوراسلامی اسپانیا یااندلس (قسمت غرناطه) دورۀ کمال ضعف را در حال پیمودن بوده ، وآخرین دقایق حیات را درحال نزع واحتضار میشمرد ، و بنابراین جای تعجب نیست که دراین‌عصر دانشمندان عالی‌رتبۀ نظیر دانشمندان قرنهای‌سابق‌ظهور نکرده و اثر علمی مهمی چون آثار سابقین ازخود نگذارده اند بلکه عجب ظهور دانشمند بلندهمت ، مانند فیروزآبادی‌است که هم دربسیاری تألیف و هم در اهمیت مؤلفات درردیف دانشمندان بزرگ قرن پنجم‌وششم بشمار میرود . فیروزآبادی بطوریکه ازشرح حال وآثارش مستفادمیشود دراغلب علوم عصر دست توانا داشت ولی تخصص او و علمی که بیش ازسایر علوم وی بآن شهرت یافت ، همانا فن لغت است و نامی‌ترین تألیف وی هم در این فن میباشد .

پیش از فیروزآبادی چنانکه دیدیم بسیاری از ائمۀ لغت قیام کرده ودرلغت عرب انواع فرهنگ‌ها بانواع ترتیبها تألیف کرده‌اند ، فن‌لغت درنتیجۀ زحمات این فضلا بآخرین‌مرحلۀ کمال رسیده و باوجود این کتاب لغتی‌که طالبان علم و دوستداران ادب را ازهرجهة مستغنی سازد وسهل‌التناول هم باشد وجود نداشت، وفرهنگهای سابقین ؛ آنکه مفصل‌بود تحصیلش برهر کس میسرنبود ، وآنکه مختصر بود ، یا ترتیبش اسباب زحمت مراجعه کننده بود ، یا مورد اعتماد و وثوق نبود ، گوئی علم ادب عربی منتظر نابغه‌ای بود که قیام و لغتنامه‌ئی عربی جامع تمام محسنات تألیف کند ، و قرعۀ این‌فال بنام فیروزآبادی بزرگترین دانشمند قرن هشتم عالم اسلام زده شد ، و وی بتألیف قاموس لغت عربی که از اواسط قرن اول هجری بصورت علم نحو و در اواخر این قرن بصورت علم ادب قدم بعرصۀ وجود نهاده و در ظرف هفت قرن بشرحی که یاد شد بوسیلۀ

---

(۱) مابترتیبی که در این مقالت اتخاذ کرده و بزرگانی را که در پانزده سال نخستین قرنی وفات یافته‌اند از رجال قرن سابق محسوب داشته‌ایم .

دانشمندانی که باستثنای افراد قلیلی همه ایرانی بودند، مراحل تعالی وتکامل را پیموده بود، بآخرین نقطهٔ مطلوب رسانید.

اکنون باید فیروز آبادی را بشناسیم، از آثار و مؤلفات و سرگذشت او تا حدی آگاه گردیم، شرح حال فیروزآبادی را در تحت چند عنوان جداگانه بنام: آغاز زندگی تا حرکت ازفارس دورهٔ سیاحت و دورهٔ سکون و اقامت تا پایان عمر، آثار فیروزآبادی، خصائص فیروزآبادی باختصار یادمیکنیم.

آغاز زندگی تاحرکت ازفارس: نام فیروزآبادی محمد و کنیهٔ او ابوطاهر ولقب او مجدالدین و نام و عنوان پدرش شیخ الاسلام سراج الدین یعقوب بوده است. نسب اورا بروایت ازخود او بدینگونه یاد کرده‌اند: محمدبن یعقوب بن محمدبن ابراهیم بن عمر بن احمد بن محمود بن ادریس بن فضل‌الله بن شیخ ابی اسحاق الشیرازی فیروز آبادی ومطابق این نسب‌نامه هشتمین جد فیروز آبادی شیخ ابواسحاق شیرازی‌بوده است که درعصر خود یکی‌ازمشاهیر علما وزهاد بشمار میرفته ودر انظارمعاصرین خودعزت واحترام وهیبت واحتشامی عجیب داشته است. بیشتر فضلا که ترجمهٔ فیروز آبادی را نوشته اند پیوستن نسب او را بشیخ ابو اسحاق بعبارتی تردید آمیز یاد کرده واغلب چنین گفته اند که شیخ ابواسحاق بطوریکه بین مردم معروف بوده در عمر خود زن نگرفته بود تاچه‌رسد باینکه فرزند داشته باشد، وبدین طریق برفیروزآبادی اعتراض کرده اند که با این وصف چگونه خود را از اولاد شیخ ابواسحاق خوانده وازسر زنش وطعن مردم پروائی نکرده است. ابن‌حجر عسقلانی که خود فیروزآبادی را ملاقات واز او کسب دانش کرده است، پس‌از ذکر این مطلب میگوید فیروز آبادی در برابر این اعتراض پایهٔ ادعارا بالاتر برد وبعد از آنکه قاضی‌القضات‌یمن شد وچند سال‌هم ازقضاء اوگذشت بناگاه وبیکبار مدعی شد که از ذریهٔ ابوبکر خلیفهٔ اول است، وحتی خط خود اورا دیدم‌که بیکی‌از نوابش نوشته‌ومحمد صدیقی امضاء کرده است. ابن حجر بعد از این بیان‌میگوید نمیتوانیم ادعای اورا ازروی‌بصیرت ومعرفت کامل‌رد کنیم، لیکن‌دل بخلاف آن گواهی میدهد. بالجمله‌فیروز-آبادی بطوریکه ازخط پدر اونقل‌کرده اند؛ در روزشنبه ۲۰ جمادی الاولی ۷۲۹ق. درنزدیک ظهر دروقتی که برج سنبله از جانب شرق طالع بوده است درکار زین فیروز آباد متولد گردید مولد او را بعضی باشتباه کازرون نوشته اند ومنشاء اشتباه اینست که لفظ کارزین را دیده و از وجود مصداق آن اطلاعی نداشته اند و بدین سبب آنرا محرف کازرون پنداشته، ولفظ صحیحی را بعنوان اصلاح بلفظ ناصحیحی مبدل کرده اند و صحیح همان کارزین است که ازتوابع فیروزآباد است‌وتاشیراز چهل‌واندی فرسخ مسافت دارد. کارزین درقدیم شهرکی بوده که جمعی دانشمند وشاعر ازآنجا برخاسته اند، واکنون دهستانی درشهرستان فیروزآباد بدین نام هست که بنام قصبهٔ آن‌کارزین نامیده میشودفیروز آبادهم بمسافت ۲۱ فرسنگ از شیراز دور افتاده‌عرض آن ازخط استواء۲۸ درجه و۵۵ دقیقه طول‌آن از گرینویچ ۵۲ درجه‌و۴۵ دقیقه است. بهترین دلیل‌اینکه خود فیروز آبادی درذیل‌مادهٔ (کرز) کارزین را نام میبرد وتصریح‌میکند که مولد مؤلف است. فیروز آبادی تاهفت سالگی درمولد خود نشو ونما یافت، وتعلیمات ابتدائی را همانجا فرا گرفت، وبطوریکه درشرح‌حالش نوشته اند درهفت سالگی قرآن را حفظ کرد، واینمعنی اگر صحیح باشد دلیل‌آنست‌که درقدرت حافظه که عموماً ازوی نقل کرده اند خارق عادت وازنوادر بوده است فیروز آبادی در هشتمین مرحلهٔ زندگی بشیراز منتقل گردید ودرآن دارالعلم بفرا گرفتن ادبیه وعلوم منقوله ازفقه و تفسیر و حدیث وغیره مشغول شد تحصیلات او درشیراز نزد پدرش سراج الدین یعقوب ودیگر علمای آنجا بوده‌واز استادان او که نامبرده‌اند یکی محمدبن یوسف‌زرندی (بازیدی) مدنی‌است که صحیح‌بخاری را بروی قرائت کرده ودیگری‌قوام‌الدین عبدالله (مرده ۷۷۲) که خواجه حافظ بزرگوار نیز بشهادت محمد گلندام درنزد اودرس خوانده است. فیروز آبادی ازمیان علوم وفنونی که بدان اشتغال داشت بفن لغت علاقه‌وتمایل مخصوص داشت وبیشتر تمایل‌اودراین فن ضمن تحصیل ومطالعه ایجاد شد ودر ابتدا اختصاصاً همت برتحصیل فن‌لغت نگماشته بود بعداً بیشتراوقات خود را در تکمیل این فن صرف میکرد وهمین تمایل طبیعی که تاپایان عمر بااو همراه بود وی‌را درفن لغت بمقامی رسانید که تمام دانشمندان معاصر بتفوق وبرتری اودر این فن تصدیق نمودند واورا ازرؤسای قرن

هشتم شمردند وشاید این نکته را اغلب بدانند که مراد ازرؤسای یك‌قرن کسانی بوده‌اند که هر کدام درآن قرن درفنی ازفنون سرآمد اهل زمان خود بوده‌اند .

دورهٔ سیاحت واستادان او : ـ فیروزآبادی‌پس‌ازآنکه درمیهن‌تاحدیکه میسربودتحصیل‌علم کرد برای تکمیل آنچه فراگرفته بود وبرای تحصیل علوم وفنون دیگر آهنگ مسافرت نمود ونخست در۷۴۵ق بعراق‌رفت وواسط وبغدادرا که دوشهرمعروف آن‌سرزمین‌بود سیاحت کرد، دربغداد برای کسب دانش‌ومعرفت مقیم گردید ویك چنددرخدمت شرف الدین عبدالله‌بن‌بکتاش که قاضی بغداد ومدرس‌نظامیه بود درس‌خواند ومدت دوسال بعنوان معید تدریس کرد ودر همین وقت فضایل معلومات او آشکار گردید ونام وآوازهٔ‌او‌بلند شد ودانشجویان از هرطرف برای استفاده واستفاضه بخدمتش شتافتند فیروز آبادی که علمای بغداد رادیده واز صحبتشان بهره‌ای که میبایست برده بود برای دیدن علما وفضلای سایر کشور های اسلامی عزم‌سفر کرد ودر سال ۷۵۰ هجری بدمشق‌وارد شد ودر دمشق بهمراهی‌تقی‌الدین سبکی باورشلیم رفت وده‌سال‌درسوریه توقف کرد ومجدداً بنای سفر گذارد ، دراین سفرآسیای صغیر را بدید و احترام فراوان یافت ودر این سفر و در زمان سلطنت ناصرالدین شعبان اشرف (۷٦٤ ـ ۷۷۸ ق = ۱۳۷٦ ـ ۱۳٦۳ م) از سلسلهٔ ممالیک بحری (٦۵۰ تا ۹۲۲ ق = ۱۲۵۲ ـ ۱۵۱۷ م . در مصر سلطنت داشته اند) بود که فیروز آبادی کشور مصر را سیاحت کرد ومکه‌را بدید ودرسال ۷۷۰ق بمکه وارد شد و ۱۵ سال در آنجا مجاور بود پس بهندوستان رفت وپنج سال دردهلی توقف‌کرد ودرسال ۷۹٤ق ببغداد بازآمد سلطان احمد جلایر پادشاه آنجارا دیدار کرد و وی اورا احترام وتعظیمی لایق نموده از آنجابشیراز آمد وظاهراًدرسال ۷۹۵ تیموررا درشیرازدیده‌است ، سپس از راه هرمز ازروی خلیج ایران به یمن رفت ودر ماه رمضان ۷۹٦ق بآنجارسید وبقولی۱٤ ماه درتعز ماند وبعد در زبید که مرکز یمن‌بود مقیم گردید وملك اشرف‌اسماعیل اول (۸۰۳ـ۷۷۸) پادشاه‌رسولی یمن را ملاقات کرد واو دراکرام واعظام وی دریغ نکرد وبشرحی که بیان خواهد شد در یمن اقامت نمود جزئیات مسافرتهای فیروز آبادی و مدت توقف او در هرشهر و کشور درست معلوم نیست و آنچه مسلم میباشد اینست که در هرمحل توقفی معتنابه کرده است وبیشتر عمر خودرا درمسافرت بوده چه در هنگام حرکت از شیراز ۱٦ ساله بوده ووقتی که از هندوستان وارد یمن شده شصت‌و هفت سال داشته‌وبعبارت دیگر ۵۱ سال در سفر بوده است ، وبتوقف درشهر ها وپایتخت های اسلامی گذرانده است ، فیروز آبادی در هرنقطه‌ای که متوقف میشد برای استفادهٔ از دانشمندان وافادهٔ بدانشجویان بود وبطور کلی بیشتر اوقات خود را درهر نقطه ومکان بدرس ومطالعه ومجالست باعلماء وفضلا وتألیف کتب ورسائل میگذرانیده ودر افاده واستفاده علمی شوق نزدیك بحرص وولع داشت .

استادانی که فیروزآبادی درمسافرتهای خود بخدمت آنها رسیده کتب صحاح وسنن بیهقی ومسند احمد یا دیگر کتب مهم حدیث را برآنها قرائت یااز آنها استماع کرده است، بسیارند و نامهای بعض آنان که بطور نمونه یاد میشود ازاین قرار است :

ابن الخباز . ابن القیم . کمال بن موسی المراکشی . تقی الدین السبکی . پسرش تاج‌الدین مؤلف طبقات الشافعیة . شیخ خلیل مالکی . ابن الحموی احمد بن عبدالرحمن مرداوی . احمد مظفر نابلسی . یحی بن علی حداد . ابن نباته علائی . بیانی قلانسی فارقی . العزبن جماعة . صفی حراوی ناصر الدین تونسی .

چنانکه اشاره کردیم فیروز آبادی درهرشهری متوقف میگردید بساط افاده وافاضه نیز می‌گسترد وجمعی کثیر از خواستاران علم وادب بمجلس درس او حاضر میشدند وبسیاری ازشاگردان او از قبیل صلاح الدین صفدی وبهاء بن عقیل وابن هشام معروف وجمال مراکشی وکمال اشنوی وحافظ بن حجر عسقلانی و حافظ سخاوی مؤلف«الضوءالامع لابناء القرن‌التاسع» (درمدینه‌سال۹۰۲ق مرده) خود ازاعیان فضلاوعلمای طراز اول شده‌اند .

از عشق وعلاقهٔ فیروزآبادی بمطالعه واستفاده از کتب علمی چنین آورده اند که در سفرهاچندین بار کتاب باخود میبرد ودر اثنای راه بهرجا که میرسید آن بارها را می گشود وبمطالعهٔ کتب مختلف‌مشغول

میشد و کمتر اتفاق می‌افتاد که بمراجعه کردن غالب آن کتب محتاج نگردد. و عشق غریبی بجمع آوری و تهیهٔ کتاب داشته.

سخاوی از فیروز آبادی در «الضوء اللامع» روایت کرده که وقتی فیروز آبادی گفت: قیمت پنجاه هزار مثقال زر کتاب خریده‌ام. از عادات عجیب فیروز آبادی که هیچگاه ترك نمیشد این بود که هر شب هنگام خواب پیش از اینکه بخواب رود دویست سطر حفظ می کرد و از اینجا میتوان بمیزان محفوظات واطلاعات آن نابغهٔ لغوی پی‌برد. فیروز آبادی بهرشهر که وارد می‌شد از قاطبهٔ اهالی وازفرمانداران واستانداران یاامرای مستقل آن شهرها کمال تعظیم وتجلیل درحق او بعمل میآمد، ازسلاطین و ملوك یا امرای مستقل که ملاقات کرده وانواع اکرام وانعام از آنها مشاهد نموده یکی بایزید اول پادشاه‌عثمانی‌است که در تجلیل وتکریم فیروزآبادی مبالغهٔ بسیار کرد، وچنانکه اصحاب طبقات وتراجم نوشته اند خود این سلطان چندی درنزد فیروز آبادی تحصیل وبراو قرائت حدیث کرده ومالی بسیار باو عطا نموده‌است یکی دیگر امیر تیمور گورکانی‌است که وی نیز فیروزآبادی‌را ملاقات کرده وباهمه جباری و گردن کشی،دانشمند بزرگ مارا بمهربانی و ملاطفت پذیرفته و اورا معظم و مکرم داشته و صد هزار درهم و بروایتی پنج هزار دینار طلا باو بخشیده است. ومینویسند که فیروز آبادی ازملاقات ومصاحبت این دو پادشاه بزرگ مال و ثروتی معتبر فراهم آورده بود، ودر سفر آسیای صغیر هم دانشمندان آن کشور احترام و تعظیم بی‌حدی در بارهٔ وی نمودند. از پادشاهان آل مظفر درفارس شاه منصوربن شاه‌شجاع (۷۹۵-۷۸۹ق) وبعض دیگرشاه شجاع پدر منصور (۷۸۶ - ۷۵۹) را نوشته اند که فیروز آبادی را ملاقات ووی را محترم داشته است و از جلایریان سلطان احمدبن اویس ایلکانی (۸۱۷-۷۵۹) در بغداد مقدم‌فیروز آبادی‌را محترم داشته وباوملاطفت کرده است. فیروزآبادی بعد از یکدوره‌مسافرت ازراه بغداد درعصر احمد وشاه منصور بشیراز آمده‌وچند صباحی باهم‌میهنان وخویشان‌دیداری تازه کرده است. ازملاقات فیروز آبادی باپادشاهان اسلامی‌هندوستان چیزی نقل نکرده اند ولی بااطلاعی که از اوضاع واحوال هندوستان در آن زمان داریم میتوانیم حدس بزنیم که فیروز آبادی در هندوستان نیز از فرمانروایان بزرگ همه گونه انعام واکرام دیده است و حاصل کلام آنکه فیروز آبادی در مسافرتهای خود نه تنها استفاده و افادهٔ علمی کرد بلکه ثروتی معتنی به نیز بدست آورد وبدیهی است که این ثروت برای پیشرفت مقاصد علمی وادبی اوتاچه حد مفید وبلکه لازم‌بوده است، چنانکه یاد کردیم که وقتی گفت پنجاه هزار مثقال طلا دربهای کتاب داده‌ام.

دورهٔ اقامت‌وسکون: فیروز آبادی چنانکه گفتیم از هندوستان آهنگ حجاز کرد و در این مسافرت راه یمن را اختیار نمود، در ورود بیمن ملك اشرف که در زبید اقامت داشت درصدد برآمد که اورا باقامت در زبید راضی سازد ودر تجلیل وتعظیم‌مقدم او مبالغهٔ بسیار نمودوچنانکه گفته اند هزار دینار صرف مخارج وی کردوبحاکم عدن نیز نوشت که‌مبلغ هزاردینار بعنوان تهیه وتجهیز لوازم مسافرت بفیروزآبادی تقدیم کند و بنا بردرخواست ملك اشرف دل براقامت در آن شهر نهاد و در واقع سن اوهم در این وقت در حدود هفتاد بود وچنین‌اقتضاءِ میکرد که درمقامی قرار گیردوباخاطری فارغ‌بنشر علم وادب وافادهٔ‌مستفیدان وتألیف وتصنیف مشغول گردد زبید بواسطهٔ استقرار فیروز آبادی یك مرکز مهم علمی گردید وطلاب علوم ومعارف از اطراف جهان روی به‌آن شهر نهادند واز اهل یمن هرکسی که استعداد وذوقی داشت بکسب علم و معرفت رغبت نمود، واشرف خود نیز در سلك شاگردان او درآمد و درخدمتش به تحصیل ادب ولغت و بقرائت تفسیر وحدیث مشغول شد چون یك‌سال از اقامت فیروزآبادی در زبید بگذشت (بقولی درتعز) ملك اشرف قضاء تمام کشور یمن باو محول داشت وچندی بعد دختروی‌را تزویج وبرجاه ومکان وی افزود وملك اشرف از این تاریخ عنایتهای خاصه‌ای باو مینمود وفیروزآبادی‌هم بپاداش‌نیکی‌ها وعواطف او کتب‌ورسائلی بنام او تألیف کرد ومعروف است که وقتی کتابی بنام وی نوشت که ظاهراً مشتمل برچندین مجلد بوده است وآن کتاب را در چند طبق نهاد وبرای اشرف بفرستاد اشرف نیز درعوض فرمود تاآن طبق ها را پر از سیم کردند وبنزد فیروز آبادی بردند.

فیروز آبادی در بیست سال آخر عمر خود در زبید بسر برد و در اینمدت تنها چند نوبت بعنوان حج عازم حجاز گردید ومسافرتی از راه بغداد بشیراز نمود (اینجا گمان میکنم ابن سفررا برای بردن عائلهٔ خود به یمن بشیراز آمده است زیرا بعید بنظر میآید کـه در این مسافرتهای طولانی عائله خود را بهمراه داشته باشد) وبعد ازاین مسافرت است که پادشاه یمن دختر اورا بزنی گرفته است . بهرحال درظرف این بیست سال اقامت فیروز آبادی در یمن ملك اشرف وفات یافت و پسرش احمد ناصر (۸۰۳ ـ ۸۲۹) بجای او نشست .

فیروز آبادی در دورهٔ این پادشاه نیز بانهایت عزّت و احتشام میزیست و تا پایان زندگی برمنصب مهم قاضی القضاتی باقی بود وعلوجاه ومکانت ونفوذ کلمهٔ او روز بروز بیشترمیشد و عموم فرمانداران وقضات یمن اوامر وشفاعتهای او را میپذیرفتند و بجان ودل اطاعت میکردند .

فیروز آبادی نزدیك بنود سال عمر یافت ، واین عمر طولانی را درخدمت بعلم ومعرفت صرف کرد وبالاخره درشب سه شنبهٔ بیستم شوال سال۸۱۷ هجری مطابق باسال۱۴۱۳ میلادی رخت از جهان فانی بربست واو را در تربت شیخ اسماعیل جبرتی (باجرتی) دفن کردند . از مواهبی کـه خداوند بفیروز آبادی عنایت فرموده بود یکی این بود که تاپایان زندگانی تمام مشاعر وحواس او سالم وقوی مانده و بهیچ کدام ضعف و خللی روی نداد واز رؤسای قرن هشتم فیروز آبادی آخرین کسی بود که دنیا را وداع گفت وسایر رؤسای این قرن همگی پیش ازاو در گذشته بودند .

فیروز آبادی در گذشت ، ولی آثار علمی و ادبی او جاودان ماند و تا آن آثار باقی است نام این دانشمند بزرگ ازصفحهٔ جهان محو نخواهد شد .

آثار فیروزآبادی : آثار فیروز آبادی کتب و مؤلفاتی است کـه از وی بیادگار مانده ، و بعض آنها در کمال اشتهار است ، شمارهٔ مؤلفات فیروز آبادی را باختلاف یاد کرده اند نامهای بعض آنها راباشکال مختلف نوشته اند وآنچه از مجموع نوشتههای مؤلفین که آثار اورا ذکر نموده اند مستفاد میشود اینست که شمارهٔ مؤلفات او از پنجاه کمتر نبوده ، وبعض این مؤلفات خود مشتمل برچندین مجلد بوده است . نام بردن مؤلفات از تحمل این مختصر بیرونست وبنا براین ازذکر اسامی آنها صرف نظر و بطور اجمال بانواع واقسام آنها اشاره میکنم ، مؤلفات فیروز آبادی را از حیث موضوع بشش دسته میتوان تقسیم کرد :

قسم اول : کتب و رسائلی که درلغت و سایر فنون ادب تألیف کرده است ، و قسمت مهم تألیفات او را تشکیل میدهد . فیروز آبادی در اینگونه تألیفات که مربوط بفن خاص او بوده است ، سلیقه و ذوق خاصی بخرج داده و ابتکارات قابل توجه کرده است ، و موضوعاتی مانـند موضوعات ذیل : کتب مخصوصی دراسامی باده . القاب واوصاف غاده . اسماء شیر . فهرست کلمات عربی که بسین وشین هردو وارد شدهاست ، تألیف کرده ، ومهمترین کتاب این قسم پس از قاموس کـه جداگانه ازآن بحث خواهیم کرد ، کتابی است کـه مترادفات عربی را در آن جمع کرده و آنرا بنام « الروض المسلوف فیما لـه اسمان الی الالوف » موسوم ساخته است .

قسم دوم : کتب و رسائلی است کـه در تفسیر قرآن کریم یابیان نکات ولطائف آن تألیف کرده است از قبیل : شرح سورهٔ فاتحه ، شرح سورهٔ اخلاص ، «والوجیز فی لطائف الکتاب العزیز » و مهمترین کتاب این نوع «تنویرالمقیاس» در تفسیر ابن عباس است که مشتمل برچهار مجلد میباشد .

قسم سوم : مؤلفات او در علم حدیث ، و مهمترین آنها « منح الباری » در شرح صحیح بخاری است که جز ربعی از صحیح بخاری را شرح نکرده است ، وباتمام آن موفق نشده ، وهمین یك ربع بیست مجلد است ، واگر تمام میشد در حدود هشتاد مجلد میبود .

قسم چهارم : کتبی است که در موضوعات تاریخی و تراجم رجال تألیف کرده از قبیل « طبقات الشافعیة» «طبقات الحنفیه» .«البلغة فی تراجم ائمة النحو واللغة» (۱) ترجمهٔ احوال شیخ عبدالقادر گیلانی و

---

۱ ـ نسخهٔ این کتاب درآلمان موجود است . وسیوطی درتألیف کتاب « بغیةالوعاة» درطبقات نحویین ازاین کتاب استفادهٔ بسیار کرده است ، ولی باتمام این احوال اصل کتاب « البلغة » اهمیت وارزش خودرا محفوظ داشته است .

«نزهة الاذهان فی‌تاریخ اصبهان» و کتابی هم در ترجمهٔ پادشاهانی که اسماعیل نام داشته‌اند موسوم بـه «تحفة التماعیل فیما قسمی من‌الملیك‌باسماعیل» تألیف کرده واین کتاب‌را ظاهراً بنام اشرف پادشاه‌یمن‌که اسماعیل نام داشته تألیف نموده است .

قسم‌پنجم : کتبی که درموضوعات جغرافیائی تألیف کرده‌است از قبیل رسالاتی که در وصف مکه ومدینه وطائف ومنی وعرفات ومانندآن نوشته است .

قسم ششم : کتبی کـه مشتمل برموضوعات مختلف علمی وادبی وسفینه یا کشکول مانند است از قبیل : «النخب الطرائف فی‌النکت الشرائف» .

معروفترین آثار فیروزآبادی که مایهٔ اشتهار او در تمام جهان شده واورا معروف ومشهور داشته و میدارد کتاب «قاموس» است درلغت عربی کـه نام اصلی آن «القاموس المحیط والقابوس الوسیط ، الجامع لما ذهب من کلام العرب شماطیط» است که مردم آنرا بتخفیف «قاموس» مینامند ، این کتاب بطوریکه در مقدمهٔ مقال شرح دادیم ازحیث جامعیت وسهل التناول‌بودن، برتمام کتبی‌که تاعصر فیروزآبادی تألیف شده است برتری دار. وبهمین سبب بود که پس از انتشار این کتاب قاطبهٔ طلاب علوم عربی به‌آن اقبال کردند ، و کتبی راکه سابقاً مورد مراجعه ومطالعهٔ آنها بود حتی کتاب « صحاح » جوهری راکه معتمد علیه عموم بود متروك داشتند . قاموس را فیروزآبادی درایام اقامت در حجاز و مجاورت حرم تألیف کرده ، در ابتدا آن را باکمال بسط وتفصیل درده مجلد تمام کرده بود ولی باشارهٔ دانشمند معروف سخاوی ، پدر حافظ سخاوی ، آنرا برای اینکه همه بتوانند استفاده کنند مختصر وملخص کرده وقاموس را ازآن کتاب مفصل کـه موسوم به « اللامع المعلم العجاب ، الجامع بین المحکم والعباب » بوده بیرون آورده است . درقاموس ، فیروزآبادی شصت هزار مادهٔ لغت عرب را جمع‌نموده‌است . درصورتیکه جوهری در کتاب صحاح فقط چهل‌هزار ماده جمع کرده است . قاموس‌بواسطهٔ حسن قبولی که از طرف قاطبهٔ دانشمندان و دانشجویان یافت باندك زمان درتمام کشور هـای اسلامی منتشر گشت و نویسندگان از آن نسخه های بسیار برداشتند وعلما و فضلا کـه با آن کتاب سروکار داشتند، رفته رفته درصدد شرح مشکلات وبعضی درصدد تلخیص آن برآمدند بعضی‌هم بنواقص آن متوجه شده و در نقد آن کتب و رسائل نوشتند ، و رفته رفته کشورهای اسلامی فارسی زبان وترك زبان درصدد ترجمهٔ آن برآمده وآنرا بزبانهای فارسی ترکی نقل کردند ، حاصل آنکه قاموس یگانه کـتاب لغت عربی است کـه درباب آن کتب ورسائل بسیـار تألیف شده است .

از جملهٔ شرحها که برقاموس نوشته اند ، «تاج‌العروس» تألیف سید مرتضی زبیدی (م۱۲۰۵ق) است که مبسوط ترین شرح قاموس‌وجامعترین کتاب لغت ومشتمل برده‌مجلد است وتاکنون دومرتبه بچاپ‌رسیده است ودیگر : « القول المأنوس لتحریر مافی‌القاموس» «القول المانوس فی‌مغلق القاموس » است کـه هردو از تألیفات بدرالدین قرافی (م۱۰۰۸ق) است واز کتب انتقادی «ابتهاج‌النفوس بذکرمافات‌القاموس» «والدر اللقیط فی اغلاط القاموس المحیط» محمد بن مصطفی معروف بداود زاده (۱۰۱۷)و«الجاسوس علی القاموس» تألیف شیخ احمدبن شدیاق (مرده۱۸۸۶ م) و کتاب «براغالیط صاحب قاموس» تألیف مرحوم سید علیخان کبیر است که مؤلفین آنها هرکدام بنوعی قاموس را انتقاد کرده اند .

ترجمهٔ ترکی قاموس مسمی بـه « اقیانوس البسیط فی ترجمة القاموس المحیط » و مترجم‌آن احمد عاصم است .

قاموس بفارسی دو ترجمه دارد(۱) یکی ترجمهٔ محمدبن‌یحیی‌بن محمد شفیع قزوینی است که در سال ۱۱۱۷ق بنام شاه سلطان‌حسین صفوی تألیف وبه«ترجمان‌اللغه» موسوم‌است. و دیگر ترجمه‌ای‌است که حبیب‌الله نامی مؤلف آن بوده و بچاپ نرسیده ، و نسخهٔ آن در موزه لندن موجود است .

« ترجمان‌اللغة » دو مرتبه بچاپ رسیده و مرتبهٔ اول عبدالله منشی طبری بدستیاری محمد حسن نام از فضلای قرن ۱۳ هجری آنرا تصحیح کرده و در سال ۱۲۵۳ بچاپ رسانیده و نسخه‌های آن معروف‌است.

(۱) تاکنون چهارترجمهٔ فارسی برای قاموس یافت شده است ، برای اطلاع ازکارها که درپیرامن قاموس انجام شده است.رجوع بمقالهٔ فرهنگنامه‌های تازی بپارسی آقای منزوی شود .

قاضی گجرات ، عیسی بن عبدالرحیم گجراتی هم شرحی برقاموس نوشته که نسخهٔ آن دردسترس مؤلف تاج‌العروس بوده است و عبدالعزیز حِلّی هم درباب قاموس کتابی بنام «اضاعة‌الادموس و ریاضة‌الشموس من اصطلاح صاحب‌القاموس» تألیف نموده است .

فیروزآبادی علاوه برمؤلفاتی که قسمتی ازآن یاد شد صاحب دیوان شعر نیز بوده است ودرحالات او نوشته‌اند که وی درفن ادب ذواللسانین بوده ونظم ونثر را هم بفارسی و هم بعربی درنهایت فصاحت‌وبلاغت میگفته و مینوشته است . شمارهٔ اشعار او بسیار بوده است ولیکن جز قطعه‌هائی که دربعضی کتب ادب ضبط شده است بدست ما نرسیده وظاهراً دیوان او ازمیان رفته و اگرهم موجود باشد در یمن و حجاز بوده و در دسترس ومشهور و معروف نیست .

نمونهٔ نثر فیروزآبادی خطبهٔ قاموس است که عبدالرؤف مناوی (۱۰۳۱) کتابی مخصوص درشرح آن نوشته است .

این نثر را بعضی دانشمندان مانند صاحب « روضات‌الجنات » انتقاد کرده و اشتمال آنرا برلغتهای غریب مخل بفصاحت دانسته‌اند . و ظاهراً مقصود فیروزآبادی در خطبهٔ قاموس این بوده‌است که احاطهٔ خودرا بنوادرالفاظ واصطلاحات عربی آشکارسازد وبدین جهت لغات غریب ونامأنوس بسیار دراین‌خطبه بکاربرده‌است .

خط : ازیاد کردن یکی‌ازهنرهای فیروزآبادی که حسن‌خط باشد ، نباید غفلت کرد . این دانشمند جلیل‌القدر ظاهراً میخواسته است که تمام هنرها و فضائلی را که شرط علم و ادب‌است دارا باشد وبدین‌جهة در حسن خط خود نیز کوشش کرده و خط نسخ را در کمال زیبائی می‌نوشته و از خوشنویسان زمان خود بشمار میرفته است .

پیش‌از آنکه وارد خصائص فیروزآبادی بشوم بی‌مناسبت نیست که این نکته را یاد نمایم :

بطوریکه ملاحظه فرمودید تمام دانشمندانی که ازقرن‌اول تا هشتم هجری راجع بلغت عرب کتاب تألیف کرده‌اند باستثنای اندکی همه‌ایرانی وازمردم این کشوربوده‌اند . اتفاقاً پس‌ازقرن‌هشتم‌هم بازمفصلترین و بهترین کتاب را در باب لغت‌تازی دو نفر ایرانی که تصادفاً هردو اهل شیراز بودند تألیف کرده‌اند .

نخست مرحوم میرزا سید علیخان کبیر صاحب «شرح صحیفهٔ سجادیه» و ۱۵ کتاب دیگر که درموضوعات مختلف علمی تألیف کرده است در ذیحجهٔ ۱۱۱۸ هجری در شیراز وفات یافته .

وی ازمؤلفین شهیر و دانشمندان بزرگوارقرن ۱۱ و ۱۲ هجری‌است. کتاب «طرازاللغة» که بیک دائرة‌المعارف شباهت دارد از تألیفات این دانشمند نامی است . و نسخهٔ نفیسی ازآن در کتابخانهٔ مدرسهٔ‌عالی سپهسالار موجود است .

دیگر از دانشمندان ایران که در قرن ۱۳ هجری کتاب در لغت‌تازی تألیف کرده است ، مرحوم میرزا محمدعلی طباطبائی شیرازی است که کتاب نفیس او موسوم به « معیاراللغة » دوجلد در ۱۴۷۸ صفحه با قطع بزرگ بچاپ رسیده است. بعضی این کتاب را از روی عدم اطلاع بمرحوم حاج محمد کریم‌خان کرمانی نسبت میدهند در صورتیکه مؤلف کتاب او نیست واین اشتباه ازینجا ناشی شده که چون مرحوم میرزامحمد-علی از ارادتمندان مرحوم کرمانی بوده است ، وکتاب خود را بنام آن بزرگوار تألیف کرده ، چنین‌اشتباهی در میانهٔ بعضی پیدا شده است ولی بطوریکه خود مؤلّف مینویسد از طرف مرحوم کرمانی در تألیف کتاب باو کمك شده است .

در چند قرن اخیر هم با همه پیشرفتهای معارف در مصر و دیگر کشور های عربی کتابهائی بدین تفصیل وجامعیت که دانشمندان ما برای زبان‌تازی تألیف کرده‌اند تصنیف نشده است .

خصایص فیروزآبادی ـ این بود مختصری ازترجمهٔ احوال فیروزآبادی که از مآخذهای مهم و معتبر استخراج شده و ثبت گردیده و اکنون مقتضی است که به مجموع آنچه درحالات این دانشمند بزرگ گفته و نوشته‌اند مراجعه کنیم وشخص‌فیروزآبادی را چنانکه بوده‌است معرفی وخصائص ومواهب‌مخصوص باو را بیان کنیم .

فیروزآبادی درعصر خود از علمای منقول یعنی در ردیف فقها واهل‌حدیث بوده است ، منتهی‌فقیه ومحدثی که درفنون ادب هم متبحر ومخصوصاً درفن لغت متخصص بوده . مؤلفات اوهم چنانکه دیدیم عموماً در لغت و فقه و حدیث وتفسیر و تاریخ وامثال آنست و درآثار او تحقیقات فلسفی یا عرفانی و صوفیانه ، که خاص طبقه‌ایست که فقها و محدثین با آنها کمال مخالفت دارند دیده نمیشود ، جز اینکه ابن حجر عسقلانی گوید : وقتی که مقالهٔ محیی‌الدین اعرابی در یمن اشتهار یافت فیروزآبادی در کتاب شرح صحیح بخاری ، از مقالات او داخل کرد و کتاب خود را معیوب ساخت ، بعد ابن‌حجر گوید که فیروزآبادی متهم نبود لیکن او معمولا باهمه مدارا میکرد . فیروزآبادی درمذهب پیرو امام مالك بوده است ، وچون‌اخباری‌بوده ومعتقد باصول‌نبوده ازین روی چنانکه ملاحظه میشود تألیفی در اصول نداشته است .

فیروزآبادی شاعر و نثرنویس و در این دو فن ذواللسانین بوده یعنی هم بفارسی و هم بعربی نظم‌و نثرهای ادبی داشته‌است ، ولیکن متأسفانه ازآثار فارسی او چون دانشمند ما بیشتر در کشورهای عربی‌زبان بسر برده ، چیزی در دست نیست . از منظومات عربی او هم جز قطعاتی که در بعضی کتب ادب و تاریخ نقل کرده‌اند بدست نیست . و از یکی دو قطعه اشعار او چنین استنباط میشود که شعر عربی را گاهی در کمال سادگی و بساطت میگفته، وگاهی‌هم براثر تبحری که درلغت عرب داشته ، لغات وکلمات غریبه درشعر بکار میبرده است .

نمونهٔ قسم اول این دو بیت است که گوید :

احیتنا الاماجدان رحلتم	و لــم ترعولنا و داوالا
نودعکم و نودعکم قلوبنا	لعل الله یجمعنا و الا

نمونهٔ قسم دوم این قطعه است که در پایان مکتوبی بملك اشرف مینویسد :

شوقی الی‌المکة‌الغراء قدزادا	فاستحمل التلص‌الوئادة الزادا
استاذن‌الملك المغام زید علی	واستودع الله اصحاباً و اولاداً

و اما نثر عربی ادبی او اگر خطبهٔ اول قاموس را نمونهٔ همهٔ آنها بدانیم مشتمل بر لغات غریبه است که آهنگ بعضی بر گوش ناگوار و تلفظ آن بر زبان دشوار میآید ، و این مخل بفصاحت مینماید ، لیکن ظاهراً فیروزآبادی مقید باستعمال اینگونه کلمات بوده است تا تبحر خود را در لغت عرب آشکار سازد ، وبا اینکه وی در واقع وحقیقت طوری باین لغات بواسطهٔ کمال‌ممارست مأنوس بوده است که بی اختیار بر قلمش جاری میشده است .

فیروزآبادی در انتخاب نام مؤلفات خود نیزهمین طریقه‌را پیموده و برای اغلب آنها اسامی طولانی‌و مشتمل برلغات کم استعمال نهاده است، درصورتیکه اسم کتاب مخصوصاً طوری باید انتخاب شود که تلفظ‌آن آسان باشد .

فیروزآبادی درمیان علمای عصرهای دیگر نیز سعادتهائی داشته است که کمتر دانشمندی رافراهم شده ، وگوئی خداوند باین مرد بزرگ نظری خاص داشته وآنچه که در زندگی ازلوازم خوشبختی محسوب میشود بوی عطا فرموده بود . یکی از آنجمله توانگری است‌که بطور اغلب با دانشمندی مانعة‌الجمع است . فیروزآبادی بزندگی‌کردن بطور خوشی و رفاه مقید ومعتاد بوده و درایام مجاورت مکه غالب اوقات را در طائف که قصبهٔ سبز و خرم و باصفا و بوفور میوه ممتاز است بسر میبرد ودرآنجا بستانی خاص داشت ، در هر یك از دوشهر مکه ومدینه‌سرای ملکی شخصی‌ودرمنی‌بطوریکه مینویسد سراهای متعدد داشت، نفیس‌ترین ملك دانشمند کتب اوست که حتی‌الامکان آنها را از دست نمیدهد و فیروزآبادی هروقت برای انجام‌مقاصد و امور زندگی معطل میماند بفروختن کتب خود اقدام میکرد ، و نبودن کتاب را بر نامنظم بودن احوال و پریشانی افکار ترجیح میداد .

فیروزآبادی ظاهراً ثروت خودرا درکارهای عام المنفعه نیز بذل میکرده است وچنانکه درحالات او نوشته‌اند درمکه ومدینه وطائف آثاری ازخود گذارده است یکی‌ازاین‌آثار که بعضی بتصریح یاد کرده‌اند

اینست که سرای مکه و مدینهٔ خودرا بمدرسه اختصاص داد وبرای هر یك ازاین دومدرسه مدرسین وطلاب معین کرد .

بعضی از نویسندگان هم او را بتبذیر نسبت داده اند و ازاین معلوم میشود که وی با داشتن ثروت بثروت وحفظ آن مقید نبوده است ، واز دانشمندی مانند فیروزآبادی جزاین نباید منتظر بود .

یکی دیگر از خوشبختیها که نصیب فیروزآبادی شده طول عمر است که خود نعمتی از نعمتهای آلهی است مخصوصاً عمری که در کار نشر و ترویج علوم و ارشاد وهدایت خلق وتألیف و تصنیف کتب علمی وخدمت بمردم صرف شود .

دیگر از سعادتمندیهای او جاه ومقام و رتبه ومنصب است که اغلب آنرا از خوشبختی‌های شخصی میشمرند فیروزآبادی بالاترین منصبی را که شایستهٔ یکنفر فقیه و محدث است دارا بود و آن منصب قاضی القضاتی یا ریاست قضات یك کشور است . مطلعین برتاریخ اسلامی میدانند که این منصب در عهد خود چه اهمیتی داشته و نفوذ امر صاحب آن تا چه پایه بوده است .

موهبت دیگر توفیق بر مسافرت بسیار ودیدن کشورها وشهرهای مختلف وعلماوفضلا وملوك وامرای اقوام وملل است ، که خود بهترین تحصیل علم ومطالعه وسیرآفاق وانفس است ، وهزاران گونه تجربه از آن میتوان آموخت .

یکی دیگر از مواهب و امتیازات فیروزآبادی اشتهار در زمان زندگی است . وی در عصر خود معروفترین علما وفضلا بود وبهرشهر وکشوری که قدم مینهاد نام وآوازه‌اش قبلاً بدانجا رسیده بود ، ومردم آنشهر وکشور ازعموم طبقات منتظرمقدمش بودند واورا باتعظیم وتجلیل‌فوق‌العاده استقبال‌وتلقی‌میکردند.

ودیگرشرافت‌نسب‌است؛ بطوریکه‌درآغازسخن‌یاد شدنسب‌وی‌بشیخ‌ابواسحاق شیرازی‌فیروزآبادی میرسد وکسانیکه با تاریخ‌رجال سروکار دارند میدانند که‌شیخ ابواسحاق درعهد خود چه احترام و شهرت و عظمتی درمیان قاطبهٔ مسلمین دارا بود وتاچه پایه این‌مرد دانشمندوباتقوی بوده وتصدیق‌میکنند که انتساب بدان مرد خود شرافتی بزرگ بوده است .

خویشاوندی با پادشاهان راهم نوعی از موهبت های بزرگ میتوان شمرد و اتفاقاً گویا مقدر بود که فیروزآبادی از این سعادت هم بی‌بهره نباشد وچنانکه گفته است ملك اشرف دختر اورا تزویج کرد و بپدرزنی سلطان وقت مفتخر گردید .

باقی بودن نام نیك پس از مردن سعادتی است که اغلب آنرا بر هر سعادت دیگر مقدم میدارند و برای رسیدن بدان از هرسعادتی صرفنظر میکنند فیروزآبادی این فضیلت را نیز دریافته و باتألیف قاموس که قرنها مرجع اهل علم و ادب بوده است ، وحتی دراین عصرهم که انواع فرهنگهای جامع و متناسب با عصر تألیف شده است هنوز براهمیت خود باقی است نام خود را زندهٔ جاوید داشته است .

سعادت دیگر ؛ بسیاری آثار و یادگارهای خوب است که از انسان درجهان بماند و فیروزآبادی چنانکه میدانیم تنها دانشمندی است که در قرن هشتم هجری به بسیاری تألیف و تصنیف ممتاز بوده وشمارهٔ مؤلفات اورا تا پنجاه کتاب که بعضی آنها سه وچهار وهفت‌وده وبلکه بیست مجلد است شمرده وتصریح کرده‌اند وآثار اوبیش از اینست .

فیروزآبادی بیشتر این سعادتها و موهبتها را درنتیجهٔ توجه ورعایت ملوك وسلاطین اسلامی که معاصر او بودند دریافته بود ، ودر واقع میتوان گفت که وی پرورده و بوجود آوردهٔ فرمانروایان عصرخود بوده است و اگر عطایا وجوائز امیر تیمور و سلطان بایزید و تجلیل‌و تکریم شاه منصور و سلطان احمد جلایری وحسن تربیت واصطناع ملك اشرف فرمانروای یمن نبوده فیروزآبادی بباقی گذاردن این‌همه‌آثار علمی موفق نمی گردید .

درمشرق زمین نبوغ علما و أدباء در گذشته منوط بتشویق وحسن تربیت پادشاهان بوده است ، در هرعصر که فرمانروایان بعلوم ومعارف وقعی ننهاده وعلماء وهنرمندان‌را تشویق نکرده اند وجود اهل فضل‌و

دانش رو بنقصان گذارده وچراغ علم و ادب خاموش شده است ، وبرخلاف در هرعصر که زمامداران کشورها برواج دانش وهنر علاقهٔ مخصوص نشان داده و اهل هنر و علم را تشویق کرده اند از هر گوشه و کنار کشور هزاران عالم وادیب هنرمند برخاسته‌اند .

تکمله : در ضمن ترجمهٔ احوال دانشمندان صرف و نحو و لغت اشاره‌ای ببعضی از کتب دانشمندان نموده است اینك نیز بعضی کتبی را که‌از آن دانشمندان باقیمانده وضمن‌مطالعه وتحقیق از محل وجود آنها و کیفیت آن نسخ اطلاعاتی بدست آورده ام یادمینمایم امید است که برای خوانندگان گرامی قابل استفاده وجهة عشاق کتاب ودوستداران علم وادب بشارتی باشد .

۱ ـ کتاب الجیم : تصنیف ابوعمرو شیبانی است که سبب نامیده شدن آنرا بکتاب الجیم یاد کرده ایم ، ولی مؤلف « کشف الظنون » مینویسد مشهور است که چون شیبانی در تألیف خود ابتدا بجیم کرده ، آنرا بکتاب الجیم موسوم داشته ، لکن ابوالطیب لغوی گفته که من‌نسخه‌ای ازاین کتاب دیدم که در اول آن بجیم شروع نکرده بود .

بطوریکه خاورشناس معاصر مستر کرنکوی آلمانی مقیم انگلستان که از اجلهٔ محققین و فضلای مغرب‌زمین است میگوید : این کتاب در هرعصر وزمان نادرالوجود بوده زیرا مؤلف آن حسود وبخیل بوده وبرای احدی آنرا روایت نکرده است ، وبا این حال بخواست خداوند توانا نسخهٔ منحصر بفرد آن که کمال نفاست ونهایت پاکیزگی وصحت دارد در کتابخانهٔ اسکوریال اسپانیا محفوظ وباقی مانده وچهارده صحیفه‌هم تصویری ازآن در کتابخانهٔ من موجود است و از عجائب اینست که : من ندیده ام احدی ازمؤلفین معروف ، مانند صاحب «صحاح» و «لسان‌العرب» و « قابوس » ازاین کتاب بزرگ که محل‌اعتماد و اتکاء دانشمندان وعلماء لغت کوفیین بوده استفاده کرده باشند .

کتاب الجیم تحت رقم (٥٧٢) ازجلد دهم سلسلهٔ دوم فهرست کتابخانهٔ اسکوریال ضبط و خط آن خیلی کهنه وقدیمی ونسخهٔ متعلق بعبدالله‌بن یوسف‌بن هشام انصاری و پسرش بوده است ، و عدد صفحات کتاب (٢٨٦) میباشد .

ابن‌الندیم در «الفهرست» کتابی بنام « کتاب حرف‌جیم» که بنوادر هم معروف بوده بشیبانی نسبت داده است ، روایت اوچون از نظر وسعت اطلاع وقدمت ترجیح دارد در این صورت بگفتار دیگران که قبلاً اشاره کرده ایم نمی‌توان کاملاً اعتبار داد ومانعی ندارد که دیگری هم بعداز شیبانی اعم ازهروی وغیره ، بنام کتاب‌الجیم تألیفی کرده باشد .

صاحب « روضات الجنات » مینویسد ابوالطیب لغوی میگوید : کتاب جیم روایتی ندارد زیرا که ابوعمرو بخل کرده و کتاب اورا کسی نزد او نخوانده است ، مؤلف «روضات» خود گوید که گویا ابوالطیب درنسبت کتاب جیم بااین‌مرد باشتباه افتاد و کتاب‌جیم هروی را بجای آن فرض کرده است واحتمال هم‌میرود که‌درنسبت بخل اشتباه کرده باشد نه درنسبت خود کتاب .

۲ ـ غریب‌الحدیث : تألیف ابی‌عبیدقاسم بن سلام اللغوی (مردهٔ ٢٢٤) است که بقول خودش چهل سال از عمر خودرا صرف جمع آن کرده است ،ونتیجهٔ عمر وی میباشد ، خوشبختانه ازاین کتاب نفیس‌چهار نسخه را درجهان میشناسیم :

۱ ـ در کتابخانهٔ رامپوری هند (فهرست کتابخانهٔ رامپور ج ۱ ص ۱۲۹) .
۲ ـ در کتابخانهٔ شیخ‌الاسلام در مکهٔ معظمه .
۳ ـ در کتابخانهٔ کوپریلواوغلی برقم ٦٤ .
٤ ـ در کتابخانهٔ سندیه .

۳ ـ اعراب القرآن : تألیف ابوعبیده معمربن مثنی نسخهٔ ازآن درکتابخانهٔ رامپوری هند موجود است که در تاریخ ١١٧٦ در نوزده ورق نوشته شده است (فهرست ج ۱ ص ٥٦) .

٤ ـ معانی القرآن : تألیف زجاج متوفی (۳۱۱) که در واقع تفسیر و لغت است . جلد دوم آن در

کتابخانهٔ مصر (دارالکتب) موجود است ودرقرن چهارم کتابت شده است (فهرست کتابخانهٔ مصری فهرست ج ۱ ص ۲۱۳) .

۵ ـ معانی القرآن : تألیف ابوجعفر نحاس (مردهٔ ۳۳۸) است کـه از کتب مهمه و قدیمی لغت و علوم القرآن بشمار است جلد اول آن در کتابخانهٔ مصری (دارالکتب) موجود واین نسخه تا آخر سورهٔ مریم میباشد (فهرست ج ۱ ص ۲۱۳) .

۶ ـ الاغفال فی ما اغفله الزجاج من المعانی : تالیف ابوعلی فارسی (۳۷۷ در بغداد در گذشته) یك نسخهٔ قدیمی در کتابخانهٔ دارالکتب مصری موجود (در ۱۳۳ بر گ) است (فهرست ج ۱ ص ۱۳۶) .

۷ ـ کتاب الغریبین : تألیف ابوعبید هروی (۴۰۱ در گذشته) این کتاب از کتب مهم و مفید است و کسی درسبك تألیف آن برهروی سبقت نگرفته و به حروف معجم مرتب ساخته است و غریب القرآن و غریب الحدیث را در آن جمع کرده است ، پنج نسخه از این کتاب را میشناسیم :

۱ ـ نسخهٔ خیلی قدیمی در کتابخانهٔ رامپور بخط ابومخلد طبری آملی که درپشت آن تاریخ سماع آن کتاب را برای چند نفر ازمجاورین حرم مطهر سال ۵۰۴ هجری نوشته‌اند .

۲ ـ نسخهٔ دیگر در کتابخانهٔ « بانکی پور » بشمارهٔ (۲۸۰۵) تاریخ کتابت (۶۶۷) شمارهٔ برگها (۲۶۸) است .

۳ ـ نسخهٔ دیگر در کتابخانهٔ حکومتی هند در لندن میباشد کـه فوق‌العاده نسخهٔ نفیسی است و خوب محفوظ مانده است .

۴ ـ نسخهٔ دیگر در کتابخانهٔ ایاصوفیه بشمارهٔ (۸۷۰) و شامل کتاب همزه است تا آخر حرف راء .

۵ ـ سه نسخهٔ دیگر هم از آن بشماره‌های ۳۷۵ ـ ۳۷۶ ـ ۳۷۷ در آستانه در کتابخانهٔ محمد پاشا موجود است .

۸ ـ کتاب الایام واللیالی والشهور : تألیف فراء نسخهٔ آن در کتابخانهٔ مسجد سلیم آغا بشمارهٔ (۸۹۳) ونسخهٔ دیگر در کتابخانهٔ مصر (فهرست جدید ۲۷ ج ۲) موجود است .

۹ ـ کتاب الخیل : تـألیف ابـوعبیده معمربـن مثنی نسخهٔ آن در کتابخانـهٔ شیخ الاسلام مکه موجود است .

۱۰ ـ کتاب الایناس من کلام العرب : تألیف ابوعبید قاسم بن سلام لغوی . دونسخه از آن موجود است : یکی در کتابخانهٔ شیخ الاسلام مزبور ودیگر در کتابخانهٔ مصری .

۱۱ ـ کتاب الغریب المصنف : تألیف دانشمند مزبور این کتاب از نوادر ونفایس کتب است ومانند کتاب مخصص مرتب شده وپنج نسخه از آن میشناسیم :

۱ ـ در کتابخانهٔ شیخ الاسلام سابق الذکر .

۲ ـ در میلان (ایتالیا) .

۳ ـ در ولایات متحده (اتازونی) .

۴ ـ در کتابخانهٔ ایاصوفیه .

۵ ـ در کتابخانهٔ مصری (دارالکتب) .

۱۲ ـ اصلاح المنطق : تألیف ابن‌سکیت دورقی (خوزستانی) است و در وصف آن گفته اند کـه کتابی مانند اصلاح المنطق برجسر بغداد عبور نکرده است . چندین نسخهٔ نفیس از این کتاب درمصرواسپانیا وترکیه موجود است .

۱۳ ـ کتاب الفرق فی اللغة : تألیف جاحظ (متوفی ۲۵۵) است نسخه‌ای از این کتاب در کتابخانـهٔ « جامع القرویین » درفاس (مراکش) موجود است .

۱۴ ـ کتاب الالفاظ المعربة بالالقاب المعربه : تألیف ابن قتیبه (مردهٔ ۳۲۲) نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ سابق الذکر « فاس » موجود است .

۱۵ ـ کتاب الزاهر : تألیف ابن انباری (مردهٔ ۳۲۸) قدیمترین نسخهٔ آن در مسجد اسعد افندی است که در ۳۷۸ هجری کتابت شده ، و فقط جزء اول آن است .

نسخهٔ دیگر درمسجد کوپریلی است که درقرن پنجم نوشته شده و بشمارهٔ (۱۲۸۰) میباشد. نسخهٔ دیگر درمسجد لاللی بشمارهٔ (۱۷۸۷) است ونسخهٔ دیگر در کتابخانهٔ بایزید بشمارهٔ (۲۵۹) موجود است .

الزاهر فی‌معانی‌الکلام که درمیانهٔ مردم معروف است. تألیف ابوالقاسم زجاجی (مردهٔ۳۳۷) میباشد که الزاهر ابن الانباریرا مختصر کرده و شرح نموده است .

۱۶ ـ کتاب البارع : تألیف قالی (مردهٔ ۳۵۶) کتاب البارع بنای آن برحروف معجم ، و کتب لغت درآن جمع ومشتمل بر پنج‌هزار ورق بوده است . کرنکوی مستشرق گوید : که این کتاب ظاهراً از بزرگترین کتب لغت بوده ولکن گذشت زمان تمام آنرا از میان برده ، و من ازآن نسخه‌ای‌یافتم که دربلاد اندلس در سال ۴۰۳ برروی پوست نازکی نوشته شده و اینك متعلق باینجانب است .

۱۷ ـ تهذیب اللغه ـ تألیف ازهری (مردهٔ ۳۷۰) است که بنا بقول کرنکوی خاورشناس این‌کتاب بترتیب کتاب‌العین است و مؤلفان « لسان‌العرب » و « تاج العروس » بیشتر از این کتاب استفاده کرده‌اند ، و مقدمهٔ آن با فصل اول در جریدهٔ سوئدی در اوبسالا (از شهرهای سوئد) بچاپ رسیده است . نسخی ازین کتاب بشرح ذیل موجود است :

۱ ـ در کتابخانهٔ (دارالکتب) (فهرست ج ۲ ص ۱۰) نسخه‌ای دردومجلد موجود است ، که آخر آن ماده « ذراء » از ابواب ثلاثی معتل از حرف ذال میباشد .

۲ ـ ایضاً شانزده جزء از نسخهٔ دیگر بخط قدیم در آن کتابخانه موجود است که در سال (۹۳۳) کتابت شده است .

۳ ـ ایضاً دوجزء ازنسخهٔ دیگرکه عبارت ازجزء نهم ودوازدهم باشد درآن کتابخانه موجود است.

٤ ـ درمسجد ایاصوفیه بشمارهٔ (٤۹۷۱) نسخه‌ای ازاین کتاب موجود ومحتوی(۹۸٤) صحیفه‌است.

۵ ـ و نسخهٔ دیگر دردفتر کوپریلی بشمارهٔ (۱۵۳۶ـ۱۵۳۹) .

۶ ـ و نسخهٔ دیگر در کتابخانهٔ بشیرآغا بشمارهٔ (۶۲۵) .

۷ ـ و جزء چهارم و نهم از این کتاب در کتابخانهٔ بانکی پور بشمارهٔ (۱۶۸٤ و ۱۶۸۵) موجوداست که در قرن ششم کتابت شده است .

۸ ـ ده جزء از نسخهٔ دیگر در کتابخانهٔ رامپوری بخط قدیم موجود است وآن ازجزء بیست‌ویکم است تا آخر کتاب (فهرست ج ۱ ص ۵۰۹) .

۱۸ ـ کتاب‌المقاییس : تألیف ابن فارس رازی صاحب کتاب مجمل‌اللغه (مجمل‌اللغة در قاهره سال ۱۳۳۲ هـ جزء اوّل طبع شده است) .

از کتاب مقاییس در کتب‌تراجم یادنشده و کتاب بزرگیست خوشبختانه نسخهٔ کامل قدیمی ازآن در نجف موجود است .

۱۹ ـ کتاب‌الثلاثه : تألیف ابن‌فارس‌مذکور ، نسخهٔ‌آن درکتابخانهٔ اسکوریال‌بشمارهٔ(۳۶۳) موجود و در سال ۷۷۱ق نوشته شده است .

۲۰ ـ کتاب‌المحکم : تألیف ابن سیده (مردهٔ۴۵۸) درکتابخانهٔ دارالکتب مصرچندین نسخهٔ نفیس از آن موجود است منجمله در آخر یکی ازآن نسخ عده‌ای از علماء برآن چیزی نوشته‌اند که از آنجمله خط مجدالدین فیروزآبادی است . دونسخه هم در ترکیه هست یکی در دفتر کوپریلی دیگری در کتابخانهٔ علی پاشا در آستانه .

۲۱ ـ اسماءالجبال والبقاع‌المذکورة فی‌اشعارالعرب تألیف جاراللّه زمحشری . نسخه‌ای در کتابخانهٔ شیخ‌الاسلام سابق‌الذکر درمکه موجوداست.

۲۲ ـ شمس‌العلوم و دواء کلام‌العرب من‌الکلوم : تألیف ابی‌الحسن نشوان بن سعیدبن نشوان حمیری

(مردهٔ ۵۷۳) که نسخ ذیل از آن موجود است :

۱ ـ جزءِ اول آن بخط علی پسر مؤلف در کتابخانهٔ دارالکتب مصر موجود و در سال ۵۹۵ کتابت شده است .

۲ ـ نصف اول کتاب در کتابخانهٔ اسکوریال بشمارهٔ(۶۰۳) در (۵۲۰ برگ) موجود ودرسال۶۲۶ق. کتابت شده است .

۳ ـ نسخهٔ دیگر در کتابخانهٔ بانکی‌پوربشمارهٔ ۱۶۹۴ موجود و۴۸برگ است ودر۱۰۸۳ ق. کتابت شده است.

۴ ـ چندین‌جزء ازآن در کتابخانهٔ رامپوری موجود است وآن اول ودوم وسوم وچهارم است.(۱)

کرنکوی گوید : قطعه‌ای از این کتاب در لیدن چاپ شده و منتخباتی نیز از آن در اخبار یمن بچاپ رسیده است .

این کتاب فرهنگ بزرگی است لیکن خرافات بسیار درمفاخریمن درآن داخل کرده که همه‌افسانه است و حقیقت تاریخی ندارد .

۲۳ ـ التکملة والذیل والصله : تألیف امام رضی‌الدین عدوی عمری صغانی (چغانی) (مردهٔ ۶۵۰) است که در واقع بنا بگفتهٔ صغانی ذیل و مکمل کتاب ابونصر جوهری است باینمعنی که آنچه را او اهمال و غفلت کرده او در این کتاب آورده است و گفته‌اند که صغانی‌این کتاب را ازهزار جلد کتاب درغریب‌القرآن‌ـ والحدیث و لغت و نحو و اخبار عرب و ایام و اشعار و حیوانات و اسلحهٔ آنها و غیرذالك جمع و تألیف کرده و صبح جمعهٔ دهم صفر (هنگام باز کردن باب‌الله‌الحرام) (۶۳۵ هـ) از تألیف آن فراغت یافته‌است .

۱ ـ نسخه‌ای از این کتاب در شش مجلد در کتابخانهٔ دار الکتب مصر موجود است . (فهرست ج۲ـ ص ۱۶۷) که در بغداد بسال (۶۴۲) کتابت گردیده و بر آن نسخه خط سید محمد مرتضی دیده میشود و از آن معلوم میشود که وی این کتاب را بر کتاب شرح قاموس خویش (تاج‌العروس) از اول تا آخر آن مقابله و عرضه داشته است .

۲ ـ نسخهٔ دیگر در دفتر کوپریلی اوغلو و نیز نسخهٔ دیگری از آن در کتابخانـهٔ شیخ الاسلام سابق‌الذکر موجود است .

۲۴ ـ کتاب المحاضرات و المحاورات : تألیف ابوعبیده معمربن‌مثنی (درادب) این کتاب‌را صاحبان تراجم درضمن‌احوال ابوعبید یادنکرده‌اند . دو نسخه ازاین کتاب موجوداست : یکی‌در کتابخانهٔ شیخ‌الاسلام سابق‌الذکر دیگری در کتابخانهٔ ایاصوفیه بشمارهٔ (۴۲۵۳) ولی اسم مؤلف را یاد نکرده‌اند و فقط به این نام در فهرست کتابخانه ضبط شده است .

۲۵ ـ کتاب خلق‌الانسان : تألیف ابی‌اسحاق زجاج (مردهٔ ۳۱۰) نسخهٔ ازآن در کتابخانهٔ دارالکتب بشمارهٔ (۲۳۴) جزءِ مجامیع ضبط گردیده ، و در سال (۶۷۵) کتابت شده است .

۲۶ ـ شرح ابیات اصلاح المنطق : تألیف ابو محمد معروف بابن سیرافی (مردهٔ ۳۸۵) دو نسخه از این کتاب نفیس که جنبهٔ ادبی و لغوی دارد در آستانه موجود است که قدیمترین آن در مسجد کوپریلی میباشد و در قرن پنجم کتابت شده است .

۲۷ ـ شرح دیوان متنبی : تألیف ابوالفتح عثمان ابن جنی (مردهٔ ۳۹۲) است کـه قدیمترین شرح ها بر دیوان متنبی است . دونسخه ازاین کتاب موجود است ، یکی در کتابخانهٔ دارالکتب مصر است‌که درسال (۵۳۳) کتابت شده ودیگری در کتابخانهٔ اسکوریال بشمارهٔ (۳۰۹) میباشد .

۲۸ ـ سرالصناعه واسرارالبلاغه : تألیف‌ابن‌جنی سابق‌الذکر دونسخه ازآن دراستانبول در کتابخانهٔ

---

(۱) دو جلد از آن نیز در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه موجود است (فهرست منزوی ج ۲ ص ۴۲۰ ـ ۴۲۴) و مختصر آن بنام « ضیاءالحلوم » نیز درآن کتابخانه هست (فهرست منزوی ۲: ۴۲۵ـ۴۲۹) .

عاشر افندی بشمارهٔ (٨١٧) و محمدپاشا بشمارهٔ (١٤٦٩) و یك نسخه در کتابخانهٔ شیخ الاسلام سابق الذکر موجود است .

٢٩ ـ شرح ارجوزهٔ ابی نواس : تألیف ابن جنی مزبور نسخهٔ از آن در کتابخانهٔ شیخ‌الاسلام سابق الذکر موجود است .

٣٠ ـ کتاب فیه جمله آلات الاعراب : تألیف خلیل بن احمد معروف . نسخهٔ آن در خزانة الکتب ایاصوفیه موجود است .

٣١ ـ کتاب‌المقتضب فی‌النحو : تألیف مبرد معروف نسخهٔ آن درمسجد کوپریلی بشمارهٔ(١٥٠٧) موجود است که در سال (٣٤٧) کتابت شده و از روی آن برای کتابخانهٔ دارالکتب مصر عکس برداشته‌اند. این کتاب از مهمترین کتب نحو بشمار است که باقیمانده .

٣٢ ـ سرالنحو : ابواسحاق زجاج ـ نسخهٔ آن در کتابخانهٔ دارالکتب مصر موجود است .

٣٣ ـ کتاب‌الایضاح : تألیف ابوعلی‌حسن بن احمد فارسی فسائی (متوفی ٣٧٧) استاد عضدالدولهٔ دیلمی است که این کتاب را هم بنام آن پادشاه تصنیف کرده است . چندین نسخه از این کتاب در استانبول موجود است که قدیمترین آنها درمسجد بایزید میباشد و درسال (٥٠٥) کتابت شده است . دو نسخه درمصر و دو نسخه هم در اسکوریال (اسپانیا) است و یك نسخه در بانکی پور (هند) بشمارهٔ(١٥٢٢) محفوظ و در سال (٥٩٩) کتابت شده‌است . کتاب ایضاح را ابوالبقاء عکبری (٦١٦مرده) بنام شرح الایضاح شرح کرده‌است و نسخهٔ از آن شرح هم در کتابخانهٔ دارالکتب مصر موجود میباشد (فهرست ج ٢ ص ٦٥) .

٣٤ ـ الجلیس الانیس فی‌تحریم‌الخندریس : تألیف فیروزآبادی موردترجمه‌است این کتاب‌را سیوطی بنام « خندریس » ضبط کرده ما هم در ضمن تعداد کتب وی بهمین نام نامیده‌ایم موضوع کتاب نخست در تحریم شراب و بیان اسماء و شمارهٔ اوصاف آنست .

احدی برفیروزآبادی در تألیف کتاب راجع بشراب بدین اسلوب سبقت نداشته است . نامهای‌شراب را بر حروف معجم مرتب ساخته و پس از تألیف بسلطان شعبان از ممالیك بحری و پادشاه مصر که ذکر او گذشت هدیه کرده است و همین نکته میرساند که در هنگام اقامت مصر این کتاب را تألیف نموده و فقیه و قاضی‌القضاة ایرانی مردی زنده دل و اهل حال و خلاصه آنکه شیرازی بوده است .

نسخه‌ای از این کتاب در کتابخانهٔ دارالکتب مصرموجود است که در سال ٧٧٧ق. یعنی سالها پیش ازفوت مؤلف وتقریباً درعهدجوانی (چنانکه افتد ودانی) مؤلف کتاب تألیف گردیده‌است (فهرست کتابخانهٔ دارالکتب مصر ج ٢ ص ٢٢٤).

پایان ـ بطوریکه قبلاً وعده دادیم اینك صورت کتبی که این مطالب بیشتر از آنها اخذ و اقتباس شده یاد میگردد و از ذکر کتبی که از آنها استفادهٔ جزئی گردیده صرف نظر میکنیم : الفهرست ابن‌الندیم الاغانی ابوالفرج اصفهانی . تاریخ بغداد از « خطیب » بغدادی . کامل ابن اثیر . و فیات الاعیان ابن خلکان . جلد چهارم تاریخ ادبیات مستر برون (بانگلیسی) ـ الضوء الامع سخاوی . بغیه الوعاة سیوطی . قاموس (از مقدمهٔ نفیس آن ج ١ چاپ مصر بقلم نصر هورینی .) روضات الجنات . مجالس المؤمنین ـ تاج العروس ـ تذکرةالنوادر الاداب اللغة العربیه . طبقات الشافعیه . شذرات الذهب . رجال نجاشی . دائرة المعارف اسلامی . دائرة المعارف بستانی . دائرة المعارف فرید وجدی . شرح مجانی الادب نهایة الارب . حضارة الاسلام . طبقات سلاطین اسلام . حضارت العرب . مروج الذهب . التبنیه والاشراف مسعودی . فتوح البلدان بلاذری (از کتب تاریخی بیشتر برای مقدمه وتاریخ در گذشتن رجال استفاده شده والا بیشتر. بلکه تمام مطالب از کتب‌تراجم رجال و ادب گرفته شده است) . عقدالفرید . المستظرف . الموشح مرزبانی و غیرذلك .

از علینقی منزوی

فرهنگنامه‌های عربی بفارسی

سدهٔ پنجم

کهن ترین فرهنگهای تازی بپارسی در سدهٔ پنجم، در خراسان که دور ترین نقاط ایران از مرز عربست، پیدایش یافته است.

فرهنگهای این سده را درچهار بخش میشناسانم:

۱ ـ البلغة المترجم فی اللغة (ن ۴۳۸ ق) و شرح آن.

۲ ـ فرهنگ بیهقی ابوالفضل محمدبن حسین (۳۸۵ ـ ۴۷۰ ق).

۳ ـ فرهنگهای زوزنی. (م ۴۸۶ ق).

۴ ـ فرهنگهای ادیب نطنزی (م ۴۹۷ ق).

بخش نخست

الف: البلغة

ب: مشکلات البلغة

[۱] البلغة المترجم فی اللغة [الف]

یکی از کهن‌ترین فرهنگهای تازی بپارسی این کتاب است که در نیمهٔ نخست سدهٔ پنجم نگاشته شده ونگارندهٔ آن شناخته نیست. چلبی دربارهٔ این کتاب گوید: درچهل باب گرد آمده ودرآن نامهای اندام انسان وپیشه‌ها را فراهم آورده‌اند.

این کتاب درسدهٔ هفتم بدست حبیش تفلیسی و ربنجنی بوده و از آن استفاده کرده و در دیباچهٔ کتابهای خویش، آنرا از مدارك كار خود شمرده‌اند[۱]

تاریخ نگارش این فرهنگ درپایان کتاب، سال (۴۳۸ ق) یاد شده است.

نام کتاب در دیباچه آمده است. ترتیب واژه ها بمعنی آنهـا است [۲] کتاب بچهل باب تقسیم شده و بیش از آن فصلی دراسماءالله هست.

خاتمهٔ کتاب درچیزها که درلفظ یکی و درمعنی جدا هستند.

آغاز: الحمدلله الذی ... نعمته و علت کلمته ... اما بعد؛ فانی ... اثبات اسماءالله تعالی مترجمة فی صدرهذا ... تشبیب کتاب فی الاعداد ... اهل اللغة ... فی ذکر اسماءالله تعالی؛ هوالذی: اوست خدای آنك: لااله الاهو: نیست خدای مگر او. الرحمان بخشاینده. الرحیم: مهربان...

انجام: والاثر: نشان الاشراط والعلامات والآثار جمع (افتاده) وقوله ان کنتم... قال المصنف رحمة الله علیه: فرغت و لله الحمد من تحریر کتاب «البلغة المترجم فی اللغة» صحبیة یوم الاحد، الثانی من شهر ربیع الآخر سنة ثمان و ثلاثین و اربعمائة. و کتب العبدالضعیف محمدبن حسن حاجی الرازی ابوه، فی التاسع والعشرین شهر جمادی الآخر سنة اربع وخمسین وستمایة.

نسخهٔ این کتاب دربایزید **اماسیه ۹۵۴:** رجوع به فرهنگنامه‌های عربی بفارسی شمارهٔ ۵۱۳ سلسلهٔ انتشارات دانشگاه شود.

[۲] مشکلات البلغة [ب]

در مجموعه‌ئی که در کتابخانهٔ ملك هست چند برگ از کتابی بنام «مشکلات البلغة» دیده میشود که مغلوط و درهم است و گویا قطعه‌ئی از شرحی بوده که برای بلغة نگاشته‌اند. اینك برای معرفی آن،

---

(۱) ونیز درسدهٔ نهم بدست صالح بن سلیمان بوده، و اونسخهٔ «مقدمةالادب» خود را درسال (۸۰۴) باآن تصحیح کرده است برگ آخر مقدمةالادب نسخهٔ مجلس ش (۴۸۶) دیده شود. «بلغة» درشمار مدارك «مخزن اللغة» نیز میباشد.

(۲) برای شناختن انواع ترتیب درلغت نامه‌ها، دیباچهٔ این فهرست دیده شود.

قطعه‌هائی از آنرا در زیر میآورد :

آغاز : العریش جفته ازجوبها بودکه راست بازکنند ، استرن را بر آن نهند تاشاخها بر آن‌بروید. الحصلة تکثر دانهٔ انگور بود . الفرسك : شفترنگ چیزی بود چون شفتالوالا آنست کی ساذ بوذ و سرخ یعنی بالاتك الا ربك فلك چیزیست آنرا هلك‌خوانند جورخستر جوزی ارغ یعنی ساره ومرمك دست‌مال این بود کی چون بدست بمالند پوست باز کرده شود . الزعزور اردف میوه‌ای باشد سرخ یعنی کوح النبع انشجبر درختی‌است کی کمان از آن کنند . . . (وپس‌ازهشت سطر) الفنجان پنگان یعنی سرهٔ آب‌الجناب برگستوان اسب را برمثال پیراهن بوذ . الاهیم هوشاذده بهری گویند کـه دردمی بود رسد آن را سیام گـویند ، آب پرخورذ و سیراب نشود . الصنور ذکرالسنابیرالمشجرة تره دوغ اللباء فله یعنی رشدالشهوت جرخ . تمت مشکلات کتاب‌البلغة ، من نسخة سقیمة بخط مولانا خاتم‌الخطاطین جمال‌الدین بردالله مضجعه .

نسخهٔ این کتاب در کتابخانهٔ ملك ٥٨٣٩ : ضمن مجموعهٔ لغت فرس‌اسدی ومختصری درکحالی وجز آن درتاریخ ٧٢٢ ق . نوشته شده است (گ ٢٢ الف) . فقط ٤ برگ پرغلط و غیرقابل استفاده از این کتاب باقی مانده است .

بخش دوم

[٣] فرهنگ ابوالفضل بیهقی

ابوالفضل محمد پسر حسین بیهقی (٣٨٥ ـ ٤٧٠ ق) تاریخ نگار ودبیرمعروف سدهٔ پنجم در دربار غزنوی و نگارندهٔ تاریخ مسعودی معروف به « تاریخ بیهقی » میباشد .

کتابچهٔ درلغت عربی بوی نسبت داده شده است که دربرابر کلمهٔ فارسی ، عربی آنرا که میتواند در منشآت فارسی بکار رود ، تعیین میکند . ونسخه‌ای از آن که در کتابخانهٔ ملك است در زیر معرفی میگردد. در این کتابچه سیصد و هفتاد واژه را ترجمه کرده و هیچگونه ترتیب ندارد . و چنین مینماید کـه فصلی از منشآت ابوالفضل بیهقی بوده است .

آغاز : این فصلی است از رسائل ابوالفضل شاگرد ابومنصور مشکان دبیر سلطان محمود ، مشتمل برچند سخن که دبیران درقلم آرند . بدانکه : بجای بستاخی ؛ انبساط نویسند . بجای خویشتن کشیدن ، انقباض نویسند . بجای ترسانیدن ؛ تهدید . . .

انجام : بجای آرمیدن ؛ استقرار نویسند . بجای بیزار شدن ؛ تبرا نویسند . تمت‌الرسالة .

این کتاب راآقای علی اصغرحکمت درمجموعهٔ « پارسی نغز » (ص ٣٨٤ ـ ٣٩٨) بسال (١٣٢٩) درتهران چاپ کرده است .

نسخهٔ این کتاب در کتابخانهٔ ملـك ٤٧٤ : در میان برگهای کتاب حمد وثنای رشید و طواط کـه پس‌از این در ص٢٨٢ معرفی خواهدگردید ، صحافی شده . «حمد و ثنا» درشوال ٦٥٢ق. نوشته شده . وخط این کتابچه از آن نوتر است . و نیز در حجیات موصل ادبیات ٢٣٤ . در یك مجموعه هست .

بخش سوم

فرهنگهای زوزنی

الف : مصادر

ب : ترجمان‌قرآن

[٤] مصادر

[الف]

پیش‌ازآنکه لغت عرب بترتیب الفبائی امروز مرتب گردد ، لغت شناسان واژه‌های آنرا بدسته‌هائی از نظر معنی لغت مرتب میکردند ، وکتابهائی مانند « اسماءالخیل » و « اسماء الاسد » و « اسماءالذئب » و « اسماءالخمر » و« خلق‌الفرس » و « خلق‌الانسان » وامثال آن بسیار نوشتند که برخی از آنها تاکنون

نیزموجود میباشد . این ترتیب برای اسماء بود ، ودربرابر آن ناچارفصلی برای افعال ومصدرها مرتب میکردند وچون فصل مصادر بیش از سایر فصول قابل اشتقاق بود ، بیشتر مورد توجه قرار گرفت ، و کتابهای مخصوص دربارهٔ آن نگاشته شد . واینك فهرستی از معروفترین کتابها که در این باب نگاشته شده ، بترتیب تاریخ در اینجا میآوریم .

ـ المصادر : از کسائی ، ابوالحسن علی‌بن حمزة (م۱۸۹ق) . (ذیل کشف‌الظنون) .

ـ المصادر : از نضربن شمیل نحوی (م ۲۰۴ ق) . (کشف‌الظنون) و (البلغهٔ بهوپالی) .

ـ مصادر القرآن : از یحیی‌بن زیاد فراء (م ۲۰۷ ق) (کشف‌الظنون) و (البلغهٔ بهوپالی) .

ـ المصادر : از ابوزید انصاری بصری ، سعیدبن اوس‌بن ثابت ، صاحب « الاسماء» (م۲۱۵ق) (هدیة العارفین) و (البلغة) و (فهرست دانشگاه ۲ : ۴۵۳) نقل از مصباح‌المنیر .

ـ المصادر . از اصمعی عبدالملك‌بن قریب (م ۲۱۶ ق) (کشف‌الظنون) و (البلغهٔ بهوپالی) .

ـ المصادر : از ابـوعبیدة ، معمربن مثنی بصری (م ۳۰۳ ق) . (ذیل کشف الظنون) و صاحب (اقرب الموارد ـ ص۱۵) در دیباچه ، کتابی بنام « المصادر التی لاتشتق منها الافعال » باین ابوعبیدة‌نسبت داده است .

ـ تاج‌المصادر : از ابوالحسن محمدبن عبدالله سمرقندی (م ۳۴۳ ق) . (ذیل کشف‌الظنون) .

ـ مصادرالقرآن : از ابراهیم بن یحیی یزیدی (م ۳۲۵ ق) . (کشف‌الظنون) و (البلغهٔ بهوپالی) .

ـ المصادر : از ابن مقیم بغدادی ، محمدبن حسن (م ۳۶۲ ق) . (ذیل کشف‌الظنون) .

ـ الافعال و تصاریفها : از محمدبن عمر قرطبی ، معرف بابن قوطیـة نحوی (م ۳۶۷ ق) (کشف الظنون) .

ـ الافعال و تصاریفها : از محمدبن علی بن عمر جیانی اصفهانی (م ۴۱۶ ق) . (کشف‌الظنون) .

ـ ابنیة‌الافعال : از ابو منصور محمد بن عمر اصفهانی نحوی که در (۴۱۵ ق) زنده میبوده است . (ذیل کشف‌الظنون) .

ـ تاج‌المصادر : از رودکی شاعر سمرقندی ، حسن‌بن محمد (م ۴۳۴ ق) . چلبی آنرا لغت فارسی شمرده ، ولی محتمل است که مقصود ترجمهٔ مصدرهای عربی بفارسی باشد .

ـ المصادر : از زوزنی ، حسین‌بن احمد (م ۴۸۶ ق) که جای گفتگوی ما است .

ـ الافعال وتصاریفها : از ابن قطاع سعدی صقلی مصری ، علی‌بن جعفر (م ۵۱۴ق) صاحب «ابنیة الاسماء» . (کشف‌الظنون) .

ـ المصادر : از میدانی احمدبن محمد نیشابوری (م ۵۱۸ق) (کشف‌الظنون) و(البلغة بهوپالی) .

ـ تاج‌المصادر : ازابوجعفرك بیهقی ، احمدبن علی (۴۷۰ـ۵۴۴ق) .

ـ المصادر : از یحیی‌بن احمد ، ابوزکریا ، بارانی لغوی . (کشف‌الظنون) و (البلغة بهوپالی) .

ـ الافعال وتصاریفها : از سعیدبن محمد سرقسطی حمار ، که (۲۷۵۳ فعل) را مرتب بحروف حلق ـ بترتیب کتاب‌العین خلیل‌بن احمد ـ گرد آورد . (کشف‌الظنون) .

ـ زبدة‌المصادر یازبدة‌اللغة : ازعلاءالدین علی‌بن‌مرادکاشی (م ۶۲۴ ق) چلبی در حرف « ل » آنرا بنام نخست و درحرف« ز » بنام دوم ، آورده گوید : مرتب بردو قسمت است : ۱ ـ اسماء ۲ ـ افعال‌بفارسی.

ـ الافعال و تصاریفها : از ابن مالـك اندلسی محمد بن عبدالله (م ۶۷۲ ق) قصیده ئیست لامیة . (کشف‌الظنون) .

ـ المصادر : از یحیی‌بن ابی‌بکر تنوسی (م۷۲۴ق) . (کشف‌الظنون) و (البلغة) .

ـ در خاتمه یاد آور میشود که سلیم هندی محمدعلی حسن بن محمد صدیق حسن خان ، مصادر فارسی را جمع کرده و باتطبیق آنها با مصادر عربی واردو ، در ۶۴۰ ص. بنام « مواد المصادر » در هندوستان چاپ کرده است .

معروفترین کتب نامبرده دو کتاب « مصادر » زوزنی و « تاج‌المصادر » بیهقی است نخستین رادر سدهٔ پنجم ودومین را در سدهٔ ششم معرفی خواهم کرد .

زوزنی بسال (۴۸۶ ق) در گذشت وبوجعفرك بیهقی‌دراین هنگام شانزده ساله بوده است ، وچنانکه خواهیم گفت ؛ وشاگرد بوجعفرك ، یعنی صاحب « تاریخ بیهق » (۴۹۹–۵۶۵ق) ازبر کردن کتاب المصادر زوزنی وتاج‌المصادر بیهقی‌را جزومدارج علمی‌خویش‌برشمرده ومیگوید : دومین‌را نزد مؤلفش‌قرائت کردم، واین میرساند که این‌دو کتاب ، هردو درآن روزگار دارای اهمیت بسزا ومورد استفادهٔ دانشمندان‌بوده است .

المصادر ومؤلفش زوزنی : قدیمترین جائیکه نامی از این کتاب و مؤلفش برده شده در شعر خاقانی (م ۵۹۲ق) میباشد که در شکایت از مردم زمان خویش گوید :

دو استاد این زتبریز آن ز زوزن لقبشان در مصادر کرده مفعول

(دیوان خاقانی – ص ۳۲۶)

سمعانی (م ۵۶۲ ق) زوزن را شهری درمیان هرات و نیشابور معرفی کرده گوید : برخی آن شهر را از کثرت دانشمندان که بدان نسبت دارند « بصرة‌الصغری » خوانده اند و سپس هفت تن از ایشان را بر شمرده و نامی از مؤلف مصادر نیاورده است .

یاقوت نیزهمین مطالب را از سمعانی گرفته و در ذیل « زوزن » آورده و او نیز نامی از این قاضی دانشمند نیاورده است ، ولیکن در معجم‌الادباءِ بدنبال احوال علی‌بن‌زید صاحب « تاریخ بیهق » از گفتهٔ وی در «مشارب‌التجارب » ؛ قرائت کتاب المصادرقاضی زوزنی‌را جزء مراحل علمی او شمرده است . قاضی‌زوزنی را درسدهٔ یازدهم سیوطی (م ۹۱۱ ق) یاد کرده گوید : حسین‌بن احمد الزوزنی القاضی ابوعبدالله . عبدالغافر گوید : وی امام عصر خویش در نحوولغت وعربیت بودو بسال (۴۸۶ق) در گذشت . (بغیة‌الوعاة–ص۳۲۲). اسماعیل پاشا درآغاز سدهٔ چهاردهم گوید: حسین‌بن‌احمدبن حسین قاضی زوزنی متوفی (۴۸۶ ق)اوراست « شرح المعلقات السبع » ، و « کتاب اللغة الفارسیة » و « کتاب المصادر » . (هدیة العارفین فی اسماء المؤلفین ج ۱ ص ۳۱۰) .

صاحب روضات عین گفتهٔ سیوطی‌را درذیل احوال حسین‌بن احمدبن الحائك در (ص ۲۳۸ چ یکم) آورده ، شیخ عباس قمی نیز همان را در « هدیة الاحباب » وسپس همین کلمات بریحانة الادب نقل شده است در قاموس ترکی نیز فقط نام « شرح معلقات » از مؤلفات او یاد شده، ولیکن جرجی زیدان [۱] تألیفات وی را چنین برشمرده است :

۱ – کتاب المصادر : مرتب علی الابجدیة [۲] منه نسخ خطیة فی اکثر مکاتب اوربا وفی کوبرلی بالآستانة .

۲ – ترجمان‌القرآن : بالعربیة والفارسیة . فی‌غوطا(گوته) .

۳ – شروح المعلقات ط . بمصر ۱۳۰۴ ، از شرحها که زوزنی برمعلقات عشر نگاشته تنها شرح بر امرؤالقیس‌را ، کوسین دو برسفال در پاریس (۱۸۲۰م) در (۴۵ ص) چاپ کرد . وشرح همهٔ معلقات سبع بخط یوحنا در (۱۸۵۲ م) در (۲۴۰ص) درلبنان منتشرشد، ونیز درمصر به‌چاپ سنگ وتصحیح نصرالهورینی در (۱۲۷۷ق) در (۱۸۷ص) ونیز درمصر (۱۲۹۳ق) ودر (۱۳۰۴–۱۳۰۸ق) در (۲۰۶ص) ونیزدرازهریة (۱۳۱۱ق) و میمنیه (۱۳۲۷ق) در (۲۰۳ص) پخش شده است . (معجم‌المطبوعات عربی . ص ۹۸۱) .

ترتیب کتاب : مصادر در دوبخش است [۳] :

I – مصدرهای ثلاثی مجرد .

II – مصدرهای ثلاثی مزید . بخش نخست شش باب دارد :

---

(۱) تاریخ آداب اللغة العربیة ج ۳ ص ٤٤ . که‌از بروکلمان گرفته است .

(۲) درستی این سخن تضمین شده نیست ، گرچه ممکن است کسی مصادر زوزنی را بترتیب ابجد مرتب کرده باشد .

(۳) برای مقایسهٔ ترتیبهای صرفی ؛ شش بابی ؛ و پنج بابی ص ۲۸۰ دیده شود .

۱ ـ مصدرهائی که عین‌الفعل آنها در ماضی مفتوح ودر مستقبل مضموم است .

۲ ـ آنها که در ماضی مفتوح ودر مستقبل مکسور است .

۳ ـ آنها که در ماضی ومستقبل مفتوح است .

۴ ـ آنها که در ماضی مکسور ودر مستقبل مفتوح است .

۵ ـ آنها که در ماضی ومستقبل مضموم است .

۶ ـ آنها که در ماضی ومستقبل مکسور است . ودرهریك ازاین شش باب نخست مصدرهای صحیح و سالم را بترتیب حروف هجاء (ابتثی) بملاحظهٔ حرف آخر ریشه مرتب کرده ، وسپس مصدرهای مضاعف، اجوف ، ناقص ، مثال ، مهموز ؛ همه را بترتیب حروف آورده است .

همهٔ این کتاب پنجهزار بیت نوشته دارد .

آغاز : بسمله. الحمدلله علی‌سوابغ آلائه المتسابقة افواجاً ، وسوابغ نعمه‌المتلائمة ازواجاً ،وصلواته علی محمد مجلی‌حلبة انبیائه ، و واسطة قلادة اصفیائه ، وعلی آله ائمة الاسلام وازمةالانام . . . قال‌القاضی‌الامام الاجل الابجل ابوعبدالله الحسین‌بن احمد الزوزنی رحمه‌الله : هذه مصادر ترجمتها وجردتها عن شواهدالحدیث والاشعار والامثال ، لیصغر حجمها ویسهل حفظها ، وصدرت کل باب منها بمصادر الافعال الصحیحة ، ثم اتبعتها مصادر المعتلة ، وهلم جراً الی ان اتیت علی سائرالانواع و تقیلت فی ترتیب کـل نوع منها صاحب « دیوان الادب» فبدات من‌السالم لامه باء ، ثم قفیت علی اثره بمالامه تاء . . . باب فعل یفعل بفتح‌العین فی‌الماضی‌وضمها فی‌الغابر . ب ؛ الثقب : سوراخ کردن ، الثقوب : افروخته شدن آتش وجز آن . الجلب: گوسفند وشتر و برده، از جای بجای بردن . برای فروختن . . .

آغاز باب التفعیل : التتریب خاك آلود کردن . التثریب : سر زنش کردن و نکوهیدن التثقیب : سوراخ کردن و آتش افروختن و ثقبه‌الشیب اذا خالطه . وثقب عودالعرفج اذا مطر فلان .

نسخه‌های این‌کتاب درکتابخانه‌های **ترخان والده ۳۱۳ :** خط ۶۲۵ ق . وحسین‌چلبی خط ۶۳۲ق. و **ملك** خط ۶۴۹ ق . و **نفیسی** خط ۶۸۱ ق . موجود است .

[۵] ترجمان قرآن [ب]

لغات‌قرآن : فهرست قدیمترین کتبی را که در بارهٔ لغات قرآن نگاشته شده درجلد اول فهرست کتابخانهٔ دانشگاه (ص ۳۱ ـ ۳۳) بنقل از فهرس ابن‌الندیم ودیباچهٔ نهایهٔ ابن اثیر و کشف‌الظنون و دیباچهٔ « جوامع‌البیان » حبیش نقل کرده‌ام ، ومجموع آنها درپیرامن ۲۵ کتاب است . ودراینجا فقط از چند کتاب که لغات قرآن را بفارسی گزارش نموده اند گفتگو میدارم . نخست یادآور شوم که لغات قرآن بفارسی درسدهٔ پنجم و ششم ، بچهار ترتیب زیر جمع شده است :

I ـ بترتیب انواع کلمات (اسم ، فعل و . . .) مانند « ترجمان قرآن » نگارش زوزنی و آن کهن‌ترین مانند خود میباشد و اکنون جای گفتگوی ما است .

II ـ بترتیب عکس سوره‌های قرآن از سورهٔ « ناس » تا «بقره» و این درکتاب « تراجم‌الاعاجم » و پیروان آن دیده میشود .

III ـ بترتیب سوره‌های قرآن ؛ « حمد » و « بقره » تا « ناس » و این ترتیب در « المستخلص » و « لسان‌التنزیل » دیده میشود .

IV ـ بترتیب حروف هجـاء الفباء ، واین در «جوامع‌البیان» و « وجوه‌القرآن » ازحبیش تفلیسی دیده شده است .

سپس در سدهٔ نهم میر سید شریف جرجانی ، گویا کتاب « المستخلص » یا « لسان‌التنزیل »راخلاصه کرده و یا کتابی بترتیب آن بنام « ترجمان‌القرآن » ساخته‌است ، و چون نسخهٔ کتب قدیم در ایران‌نایاب بود ، این کتاب جرجانی مشهور گردید . ودر سدهٔ دهم شاعری بنام عادل‌بن علی کتاب ترجمان جرجانی‌راکه بترتیب سوره‌ها بوده ، درهم ریخته و به ترتیب حروف الفباء ، مانند کتابهای حبیش مرتب کرده است .

و سپس در سدهٔ یازدهم محمدعلی بن شاهقلی کتابی بزرگ در این موضوع نگاشته ، و در قرن معاصر شخصی در تهران منظومه‌ای دراین موضوع سروده است .

ترجمان قرآن زوزنی : گرچه نسخهٔ این کتاب که در اینوریسته استانبول میباشد ، در ۶۷۶ ق نوشته و بزوزنی منسوب گشته است ، ولیکن بروکلمان (۱ : ۲۸۸) نخستین کس است که این کتاب را در گزارش زندگی زوزنی یاد کرده ، ودیگران درترجمهٔ احوال او ازین کتاب یاد نکرده‌اند .

وی گوید : نسخه‌ای از آن درکتابخانهٔ « گوته » بشمارهٔ (۴۰۱) موجود است . و جرجی زیدان‌نام کتاب را « ترجمان القرآن بالعربية والفارسية » یاد کرده است (تاریخ آداب‌اللغةالعربیة ۳ : ۴۴) .

آغاز (افتاده) : من ترجمان‌الزوزنی . نوع فی‌الاسماءِالمبهمة والمضمرة . هذا : این مرد . هذان : این دو مرد . هؤلاء : این همه مردان . هذه : این زن. هاتان : این دو زن . هؤلاء : این همه زنان . ذلك . . . .

نسخه‌های این‌کتاب درگوته ش۴۰۱ ، درآلمان وانیوریسته استانبول ۱۱۶۴موجود است .

بخش چهارم

فرهنگهای ادیب نطنزی

الف : دستوراللغة

ب : مرقات

بدیع‌الزمان ابوعبدالله حسین‌بن ابراهیم (م محرم ۴۹۷ ق) سمعانی او را چنین یاد کرده ، و یاقوت نیز بدون ذکر مأخذ[1] از وی گرفته است . سیوطی در « بغیةالوعاة ــ ص ۲۳۱ » گوید : ابن جماعة مرگ او را درمحرم ۴۹۷ق. نوشته ولی صحیح جمادی‌الثانیة (۴۹۹) میباشد . چلبی در کشف‌الظنون نیز گفتهٔ سیوطی را پذیرفته است .

وی بدو زبان تازی وپارسی شعر می‌سروده و ازین روی اورا ذواللسانین و ذوالبیانین‌گفتند. سیوطی گوید کتابها در ادب بنگاشت . و متأخران سه کتاب بنامهای « الخلاص » و « دستوراللغة » و « المرقاة» بوی نسب داده‌اند . ولیکن چنانکه خواهیم دید دو نام اول از یك کتاب است .

[۶] دستوراللغة یا کتاب الخلاص [الف]

سمعانی در بارهٔ نطنزی گوید : کتابها در ادب داشت مانند « الخلاص » . . . و متأخران همه جا نام کتاب او را « دستوراللغة » نوشته‌اند . و حبیش تفلیسی در دیباچهٔ « قانون ادب » در شمار مآخذ کار خویش ، نام « دستوراللغة » و « الخلاص » را بدون ذکر نگارندگان آنها آورده است . بنابراین ، برخی این دو را نام دو کتاب از نطنزی پنداشته‌اند ، ولیکن با توجه باینکه نطنزی در دیباچه آشکارا گوید : کتابرا « الخلاص » نامیدم ، و شعری نیز دربارهٔ آن چنین سروده .

کتاب الخلاص کتاب به   خلاص النطنزی یوم‌الحساب

و نیز درهمان دیباچه‌گوید : « فهذا دستوراللغة العربیة . . . » مسلم میگردد که « دستوراللغة » و«خلاص» دو نام برای یك تألیف نطنزیست ، و یکی از این دو نام که در دیباچهٔ « قانون ادب » حبیش آمده است تألیف کسی جز نطنزی بوده است .

وی در « دستوراللغة » یك دوره از آنچه برای دانستن زبان عرب در سدهٔ پنجم لازم بوده است گرد آورد . متن کتاب در لغت تازی است و یك پیش گفتار و یك خاتمه در دستورهای نحو و صرف آن زبان دارد . گفتارها بعربی است و واژه‌ها بفارسی گزارش داده ، و همین موضوع از نظر ما باین کتاب ارزش بسیار داده است . دربخشهای دستوری برخی ازقاعده‌هارا در جدولها نگاشته تا از برداشتن آنها آسان گردد .

---

۱ ـ مسلماً یکی از مآخذ عمدهٔ یاقوت در تألیف معجم‌البلدان « انساب سمعانی » بوده است . وی غالباً عنوانهای کتاب انساب را گرفته و باحذف یاء نسبت ، عنوان قرار داده و منسوبین را عیناً دنبال آن آورده ، و گاهی نیز آنهارا تحریف و تصحیف نموده است .

بسیاری ازقواعد دستوری را بنظم آورده است [۱] در پایان کتاب دانستنیهای همگانی ؛ نام ماهها ، روزهای هفته ، برخی دستورهای لغوی مانند حرفهای ویژهٔ زبان تازی وویژهٔ زبان پارسی راآورده ودومین را شش حرف شمرده است . پ ، چ ، ژ ،گ ، ڤ ، خو . حرف چهارم و پنجم را بـا سه نقطه از «ك» و «ف» جدا ساخته است . تلفظ حرف ششم و او مجهول میباشد . و تلفظ حرف پنجم مانند (V) بوده که امروز نیز فرهنگستانهای عرب آن دو را برابر یکدیگر قرار داده اند .

نام کتاب در دیباچه « الخلاص » آمده‌است وچند بیت زیر راکه دربارهٔ آن سروده شده‌است آورده گوید : « و سمیته بکتاب‌الخلاص ، لخلاصته کل لفظ معاد و کـلام معتاص . بمالا بـد منه‌العام والخـاص . ثم للتفأل بخلاص نفسی‌المسیئة‌القصاص ، کما قال‌القائل :

کتاب الخلاص کتاب بـه	خلاص النطنزی یوم‌الحساب
اراح به‌الخلق عن کدهم	فجاء بمقصودهم فی کتاب
اذا مـا تـأملت مضمونه	و فکرت فی کل حد و باب
علمت حقیقة مـا قلتـه	و قلت احفظوه کام‌الکتاب
فحافظه عن قلیل به	یعود ملیاً بفصل‌الخطاب

و قلت :

جزی‌الله‌خیراًمن‌تأمل صنعتی	وقابل مافیهامن‌السهو بالعفو
و اصلح ما اخطأت فیه بفضله	وفطنته‌واستغفرالله‌من‌سهوی [۲] . . . »

و بنابراین شکی در نام کتاب « الخلاص » نیست ، ولیکن چون مؤلف در آغـاز دیباچه گوید : « فهذا دستوراللغةالعربیة . . . » و کتاب را بدستور موصوف داشته بنام « دستوراللغة » نامبردار گشته‌است.

این کتاب در پیرامن (۷۰۰۰ بیت نوشته) دارد .

کتاب برای که نگاشته شده است . . ؟ در دیباچهٔ نسخهٔ ۱۴۰ دانشگاه پس از نام نگارنده گوید : « لمجلس فلان » و در ٤٤٥٦ سپهسالار بجای آن « للمجلس الشریف‌النظامی لازال قصرعمره عامراً » آمده و در نسخهٔ دارالکتب عربی مصر (فهرست ۲ : ۱۳) جملهٔ « جمال‌الملك‌النظامی » و در نسخهٔ ۱۸۰ دهخدا « حررهاالخادم لمجلس مولانا امیرالمؤمنین اعزه‌الله و انصاره ؛ الحسین بن ابراهیم‌النطنزی » دیده میشود ، و در نسخه‌های ٤٦٣ و ٤٦٤ مجلس و ۹۰ دهخدا همهٔ این عبارت افتاده است .

ابن یوسف در فهرست پیشین سپهسالار (۲ : ۱۷٦) حـدس میزند که دستوراللغة از برای خواجه نظام‌الملك (م ٤٨٥ ق) نگاشته شده باشد .

آغاز : الحمدلله الذی ابدع‌العالم بقدرته و خص بنی آدم . . . و بعد فهـذا دستور اللغة العربیة [۳] . . . حررهاالشیخ‌الادیب . . . النطنزی . . . لمجلس . . . خاصة و للمسلمین عامة و قال قسمته علی ثمانیة و عشرین کتاباً . . . و کل کتاب اثنا عشر بابا و فسرت بعضها بالعجمیة‌الظاهرة و بعضها بالعربیة‌السائرة . . .

انجام : والتی لا یدخل‌العربیـة ستة ، و هی : پ ، چ ، ژ ، گ ، ڤ ، خو . بیت یجمع‌الحروف کلها [٤] فی‌الـدعاء .

جزی‌الله ذا لفظ یعاضد قائلا	تطوع أغث شخص الحسین‌برحمتك [٥]
گر چه ز خاك دست نطنزی شود تباه	یك‌چند یادگار بود زو خط سیاه [٦]

(۱) در بارهٔ اقسام فعل گوید :

جمیع اصول الفعل سبعة اضرب	لها انا فی بیت علی‌الوجه واصف
صحیح و مهموز مثال و اجوف	لفیف و منقوص البناء مضاعف

(۲) جای چند کلمه از این شعرها در نسخه‌ئی که ابن‌یوسف در فهرست سپهسالار [۲ : ۱۷٦] از آن نقل کرده‌است سفید بوده و من آنرا از نسخه‌های دیگر افزودم .

(۳) فهذا دستورالادب فی‌اللغة العربیة . نسخهٔ ۹۰ دهخدا .

(٤) نسخهٔ ۱۸۰ دهخدا باینجا پایان یافته و نوشته شده : تمت‌الکتاب بحمدالله . . . و سپس تاریخ کتاب نسخه را نوشته است .

(٥) نسخهٔ ٤٤٥٦ سپهسالار و [٤٦۳ مجلس] باینجا پایان یافته . گوید : تمت بحمدالله تعالی . . .

(٦) اینجا پایان نسخهٔ کتابخانهٔ عمومی معارف است [فهرست ۱ : ۱۹٤] .

آنکس که این بخواند او را دعا کند   یا رب عفو کنش بقیامت همه گناه(۱)

ترتیب کتاب: چنانکه دیدیم در دیباچه آنرا بر ۲۸ کتاب بشمار منازل قمر، وهر کتاب بردوازده باب بشمار ماههای سال مرتب دانسته. ولیکن در عمل هیچیك از ۲۸ کتاب را بدوازده باب تقسیم نکرده بلکه در هر کتاب نخست سه باب برای اسمائی که اولشان مفتوح و مضموم و مکسور است ساخته، و سپس شش باب برای افعال ثلاثی مجرد بترتیب زیر آورده است:

۱ ـ بعث یبعث: عین در ماضی و مستقبل هر دو مفتوح.

۲ ـ بر زیبرز: ماضی مفتوح، مستقبل مضموم.

۳ ـ بسم یبسم: ماضی مفتوح و مستقبل مکسور.

٤ ـ بلع و یبلع: ماضی مکسور و مستقبل مفتوح.

۵ ـ بصر یبصر: ماضی و مستقبل مضموم.

٦ ـ بهت یبهت: افعال مجهول که معلوم ندارند.

بنابراین، مکسورالعین در ماضی و مستقبل، دراین کتاب دیده نمی شود. و پس از این شش باب، ابواب ثلاثی مزید و رباعی مجرد و مزید. و در هر یك نخست؛ صحیح و سپس معتل و مضاعف را آورده است. شگفت اینکه تقسیم‌بندی بدوازده باب در کتاب دیگر نطنزی بنام «مرقات» دیده میشود.

نطنزی پس از پایان ۲۸ باب، خاتمه‌ای در ۳۵ بند، بعنوان فصل و باب و گاهی بی عنوان آورده است:

نسخهٔ این کتاب خط رجب ٤۷۵ ق. نزد فخرالدین نصیری وخط ۵۹۲ ق. نزد دهخدا وخط ٦٤۳ق. نزدملك و خط ۸٤۵ق. نزد دکتر کیا موجود است. رجوع به فرهنگنامه‌های عربی بفارسی شود.

[۷] مرقات [ب]

کتاب دیگر که به نطنزی منسوب شده‌است «مرقات» یا «صحائف» نامیده شده‌است. و چون دردیباچهٔ کتاب این دو کلمه بکار رفته است، چلبی در کشف‌الظنون درحرف صاد و حرف میم این کتاب را، بدون تذکر اینکه این دواسم یك کتاب میباشد، و بدون معرفی نگارنده‌اش یاد کرده است.

نخستین کس که این کتاب را به نطنزی نسبت داده است بلوشه ۲ در فهرست کتابخانهٔ ملی پاریس است که در (ج ۲ ص ۱۷۳ـ۱۷۲) هنگام معرفی نسخهٔ آن کتابخانه، پس ازنقل بخشی ازدیباچه که بامنقول کشف‌الظنون و بانسخهٔ فخرالدین نصیری تهران، والوجامع در بورسه مطابقت دارد، متذکرمیگردد؛ که نام مؤلف دردیباچه نیامده‌است وفقط مردی ترك که مطلع بر تاریخ ادب ومالك نسخه بوده، درپشت نسخه‌آن را به نطنزی نسبت کرده است.

باری در انشاء و مضمون دیباچهٔ «مرقات» با مضمون دیباچهٔ «دستور اللغة» نطنزی شباهتی دیده میشود.

این کتاب را مؤلف برای مبتدیان دردوازده باب ساخته، واین تقسیم بندی در دیباچهٔ «دستوراللغة» نطنزی نیزدیده میشود.

آغاز: الحمدالله مبدع‌الاشیاء بقدرته ومصورها ببدایع حکمته... وبعد فهذه «صحایف» تتضمن أسماءِ مترجمة لابد للمبتدی... لیکون «مرقاة» له بمعرفة کلام‌العرب... وهی تشتمل علی اثنی‌عشر باباً. الباب‌الاول فی ذکرالمبادی و الاعضاء. الذکر: نر. الانثی: ماده...

فهرست دیگربابها: ۲ ـ اصناف مردم. ۳ ـ داروها و بیماریها. ٤ ـ خوراکیها وآشامیدنیها. ۵ ـ سلاحها و متاعها.

---

۱ ـ اینجا پایان نسخهٔ دانشگاه و نسخه‌های کهن دیگر است.

(۲) Biliioth eque Nation ale-Catologue des manus crits persant par Edgar Blochet. 11. Paris 1912-n. 172-173.

نسخه های این کتاب دردانشگاه تهران و کتابخانهٔ ملی پاریس شمارهٔ (۹۴۵) والوجامع در بورسه موجود است .

سدهٔ ششم

درسدهٔ ششم چهار استاد سخن ولغت در خراسان شهرت داشته‌اند ؛ میدانی (م ۵۱۸ ق) زمخشری (م ۵۳۸ ق) بوجعفرك بیهقی (م ۵۴۴ ق) . وطواط (م ۵۷۳ ق) میدانی و زمخشری بایکدیگر رقابت نیز داشته اند [1] من در این مقاله دربارهٔ هریك ازاین چهارتن و پیروان آنان در بخشهای جداگانه بحث خواهم نمود ، وفرهنگهای این سده را درشش بخش معرفی میکنم :

۱ ـ میدانی (م ۵۱۸ ق) و پیروانش . ۲ ـ زمخشری (م ۵۳۸ ق) و « مقدمة الادب » . ۳ ـ بوجعفرك بیهقی (م ۵۴۴ ق) و « تاج المصادر » . ۴ ـ وطواط (م ۵۷۳ ق) . ۵ ـ لغات قرآن «تراجم الاعاجم » . ۶ ـ حبیش تفلیسی و فرهنگهایش .

بخش نخست

میدانیها و پیروان ایشان

الف : « السامی فی الاسامی » از میدانی ابوالفضل احمد .

ب : « الابانه » درشرح السامی فی الاسامی .

ج : « الاسمی فی الاسماء » ازپسرمیدانی سعیدبن احمد .

د : ترتیب اسمی فی الاسماء .

[۸] **السامی فی الاسامی** [الف]

نگارنده : میدانی ؛ احمد پسرمحمد پسراحمد پسر ابراهیم میـدانی [2] نیشابوری است . سمعانی در آنساب گوید وی بمن اجازت داد ، یاقوت در «معجم الادباء ـ ۵ : ۴۵ » گزارش احوالش از عبدالغافر در « السیاق »[3] وحواری در « ضالة الادیب »[4] و بیهقی در « و شاح الدمیة »[5] نقـل کرده‌است . و ابن خلکان در « وفیات الاعیان ـ ۴۸ » وسیوطی در « بغیة الوعاة ـ ص۱۵۵ » و بالاخره اسماعیل پاشا در « هدیة العارفین» وخوانساری در « روضات » و قمی در « هدیة الاحباب » آورده‌اند . وی معاصرزمخشری و استاد بیهقی است که هردو یاد خواهند شد . مرگ او را همگی در (رمضان ۵۱۸) نوشته و گویند درمیدان زیاد درنیشابور بخاك سپرده شد . و بیشتر ایشان داستان مشاجرهٔ او را بازمخشری نیز یاد کرده‌اند[1] .

آثار میدانی :

۱ ـ جامع الامثال[6] . ۲ ـ السامی فی الاسامی . جای گفتگو ۳ ـ الانموذج در نحو . ۴ ـ الهادی

---

(۱) گویند چون میدانی جامع الامثال را نگاشت و بدست زمخشری رسید برآن رشك برده ، برنام میدانی ، نونی افزود تا « نمیدانی » خوانده شود . چون داستان بگوش میدانی رسید ، میم زمخشری را به نون تبدیل کرد تا « زنخشری » گردید . وآن درفارسی فروشندهٔ زن خویش میباشد . ابن خلکان و سیوطی و متأخران ، این داستان را بدرازا نقل کرده اند .

(۲) میدان از محال نیشابور است که خانهٔ وی درآن بوده (معجم الادباء ۵ : ۴۵) نسبت بمیدان زیاد بن عبدالرحمان است که محله‌ای بنیشابور بود (وفیات الاعیان ابن خلکان) .

(۳) «سیاق» دنباله‌ئیست برتاریخ نیشابور از حاکم (۴۰۵) که آنرا عبدالغافربن اسماعیل‌بن عبدالغافر فارسی قشیری (۴۵۱-۵۲۹) نگاشت . نسخهٔ عکسی ناقص آن درکتابخانهٔ ملی و نسخهٔ دیگر نزد آقای فروزانفر در تهران میباشد .

(۴) ضالة الادیب فی الجمع بین الصحاح والتهذیب درلغت ازتاج الدین محمودبن ابی الحواری (زنده در۵۸۰) . (کشف الظنون) مقدمه‌ای داشته ویا قوت احوال عده‌ای از لغویان را مانند بوجعفرك بیهقی و غیره از این مقدمه نقل می کند .

(۵) ذیل دمیة القصر باخرزی‌است ، از علی بن زید بیهقی صاحب «تاریخ بیهق» ودرآن شعراء معاصر خویش را جمع کرده‌است

(۶) این کتاب بنام «مجمع الامثال» با ترجمهٔ لاتن از فریتاك در «بن» در ۳ جزء بسال ۱۸۳۸ م ، وسپس در بولاق در ۲ جلد بسال ۱۲۸۴ ق ، و یکبار در تهران با ترتیب شیخ حسین بن ابوبکر نجمی کرمانی در یك جلد (۷۸۱ ص) ونیز درمصر در ۱۳۱۰ ق . چاپ شده‌است . و ابراهیم الاحدب طرابلسی بن علی (م ۱۳۰۸ ق) این کتابرا بنظم آورده و بنام « فرائدااللآل فی مجمع الامثال» دربیروت بسال (۱۳۱۲ ق) با شرحهائی از شیخ ابراهیم الاحدب چاپ شده است ، و درآخرآن صد صفحه فهرستهای سودمند نهاده اند .

للشادی[1] . ۵ ـ نحومیدانی . ۶ ـ نزهة الطرف فی علم الصرف[2] . ۷ ـ شرح المفضلیات[3] . ۸ ـ منیة الراضی فی رسائل القاضی . ۹ ـ المصادر . ۱۰ ـ غریب اللغة . ۱۱ ـ مأوی الغریب و مرعی الاریب .

یا قوت تنها شمارهٔ یك تا هشت را یاد کرده ، وابن خلکان تنها یکم ودوم را ، و سیوطی شمارهٔ ٤ و ۵ را نیاورده . و مصادر را سیوطی و چلبی و اسماعیل پاشا آورده‌اند و ۱۰ و ۱۱ را فقط اسماعیل پاشا یاد کرده است .

«السامی فی الاسامی» را میدانی در دیباچه بمجلس عمید أجل اعز، ثقة الملك شمس الکتاب ابوالبرکات علی بن مسعود بن اسماعیل ادام الله رفعته ، پیشکش ساخت ، وبه «السامی فی الاسامی» نامید .

ترتیب کتاب :

نگارنده ، کلمات را بجای ترتیب لفظی بترتیب معانی آنها مانند «البلغة» بسیجیده ، وواژه‌ها را در چهار بخش گردآورده است :

۱ ـ واژه‌های مذهبی، شرعیات اسلامی وغیراسلامی ، در پنج باب . ۲ـ حیوانها وحیوانیها . بیست و هفت باب . ۳ ـ آسمانیها و ستاره‌شناسی در پنج باب . ٤ ـ زمینیها مانند جغرافیا . شش باب . ودرهرباب فصلها دارد .

واژه‌ها را بفارسی ترجمه‌کرده ، وجمعهای قیاسی را نیاورده، بلکه فصلی دردیباچهٔ کتاب برای جمعهای قیاسی و دستورهای آن جدا ساخته است .

دیباچهٔ کتاب و عنوان بندها بتازی است . و در پایان دیباچه ، پس از فصل جمعهای قیاسی ، گوید : تشویقهای استادم ابوالحسن علی بن احمد[4] فنجگردی[5] بود که مرا بتهذیب این کتاب واداشت .

این دیباچه در نسخه‌های دست نویس کم وزیاد شده است .

آغاز : الحمدلله الذی لایتم امر دون حمده . . .

تاریخ تألیف : درپایان کتاب چنین آمده‌است[6] : قال الشیخ الامام . . . المیدانی . . . تقدر الفراغ من جمع هذا الکتاب فی الرابع عشر من شهر رمضان سنة سبع وتسعین واربعمایة .

چاپ السامی . I ـ علی‌اصغر بن عبدالجبار اصفهانی نسخی از این کتاب را تطبیق کرده و لغات عربی را از قاموس و ترجمهٔ آن ، و لغات فارسی آنرا از برهان استخراج و تصحیح (و گاهی تصحیف) کرده و بسال ۱۲۶۵ تا ۱۲۷۳ در تهران بچاپ سنگ منتشر کرده‌است . و درحاشیهٔ آن «سرالادب» و در دنبال آن «فروق اللغات» نورالدین پسر سید نعمة‌الله را (بی‌خاتمه) وشرح قصیدهٔ کعب بن زهیر را نهاده‌است . و «السامی فی الاسامی» ۱۰۹ صفحهٔ آغاز این مجموعه را اشغال کرده است . فیشهای لغتنامهٔ دهخدا از روی این نسخه است نه نسخهٔ خطی ایشان بشمارهٔ (۱۰۶) .

II ـ همان نسخهٔ بالا مجدداً درسال ۱۲۷۵ق . بخط محمدعلی بن محمدرضا خوانساری درتهران با همان سه کتاب چاپ شده است .

---

(۱) این کتاب فارسی است و درتهران توسط شفیعی در ۱۳۷۳ق . چاپ شده . وآن درسه قسمت است و قسمت اول ۱۲ باب دارد . کاترمیر خاورشناس فرانسوی قسمتی ازآنرا بفرانسه در پاریس بسال ۱۸۳۸ م . چاپ کرد . ونسخهٔ خط ۶۸۲ ق . آن در دانشگاه تهران است . (۲) ده باب دارد ، و در استانبول بسال ۱۳۰۲ ق . ومصر بسال ۱۳۲۸ ق . وسپس توسط شفیعی در تهران ۱۳۷۳ ق ، چاپ شد . (۳) شرح اسم تفضیل‌های زبان تازی است (هدیة العارفین ۱ : ۸۲) .

(٤) در نسخهٔ «السامی» چاپی ؛ بجای احمد ، محمد دیده میشود .

(۵) علی بن احمد فنجگردی (ازدیه‌های نیشابور) (م۵۱۳) را یاقوت در «معجم‌الادباء» بنقل از «وشاح» بیهقی و «السیاق» عبدالغافر فارسی، آورده گوید : میدانی دردیباچهٔ «السامی» نام او آورده است ، اما یاقوت کتابی بدو نسبت نداده‌است ، ولیکن ابن شهر آشوب در «معالم العلماء - ص ۶۳» کتابی در اشعار علی بنام «تاج الاشعار» بدو نسبت داده است . وقطب‌الدین کندری نیز درپایان سدهٔ ششم «تاج‌الاشعار» فنجگردی را درشمار مدارك تألیف خود «انوارالعقول فی اشعار وصی الرسول» در دیباچهٔ آن یاد کرده گوید دراین کتاب (۲۰۰ شعر) علی جمع شده است . ونسخهٔ ناقص این کتاب بشمارهٔ ۱۰۰ در کتابخانهٔ سپهسالار موجود است . (۶) این جمله‌ها از پایان نسخهٔ چاپی افتاده است و از آخر نسخهٔ موقر موجود در کتابخانهٔ دانشگاه تهران (ش ۱٤۷۹) نقل شد . تاریخ تألیف ٤۹۷ ق . درآخر نسخهٔ «بشیرآغا ۶۷۹» ونسخهٔ داماد ابراهیم پاشا خط ۶۵۱ ق . ونسخهٔ ۳۸ و۱ نصیری خط ۶۵۱ ق . نیز آمده است .

نسخه های این کتاب خط ۵۶۵ ق . در کتابخانهٔ در خراجچی اغلو و خط ۶۰۰ ق . در دانشگاه تهران ، وخط ۶۰۱ ق . در داماد ابراهیم پاشا وخط ۶۲۵ ق . درترخان والده هست .

[۹] الابانه «شرح السامی فی الاسامی» [ب]

یکی ازدانشمندان درپایان سدهٔ ششم یاآغاز هفتم شرحی بر السامی نگاشته است. صاحب روضات در (ص ۸۰ چ اول) در بارهٔ السامی گوید : و یکی از دانشمندان در کشف رمزها و رفع اشکالات این کتاب شرحی نگاشته و نام آن را «الابانة» نهاده است ، و نسخه‌ای از آن نزد من هست (پایان) سروری کاشانی در فرهنگ خویش درچندجا ازشرح سامی‌فی‌الاسامی نقل‌کرده ولی نام‌کتابرا نیاورده‌است . ومن فقط یك‌نسخهٔ خط ۶۸۲ق . دردانشگاه تهران ، ویك نسخهٔ ناقص پرغلط آنرا درکتابخانهٔ ملك یافته وآغاز آنرا نقل‌میکنم .

آغاز : حمدالله کاشف کل خطب و دافع کل کرب ، الذی بعث محمد (ص) بالدین القویم و الذکر الحکیم والبراهین الواضحة والدلایل اللایحة صلی‌الله . . . و بعد فانی لما توسمت کتاب «السامی فی‌الاسامی» الفیت بعد ترجمان‌الفاظه بشعة شعة، یعسرعلی‌المتعلمین فهمها ، فدعتنی الی‌شرح ما استغلق منها ، فاجبتها اجابة المطیع و جدمنه لجهد المستطیع ، و سمیته کتاب «الابانة» والله ولی‌الاعانة .

نسخه های این کتاب در کتابخانهٔ صاحب روضات و دانشگاه تهران و ملك ۴۱۳ هست .

[۱۰] الاسمی فی‌الاسما [۱] [ج]

مؤلف : میدانی‌دوم، ابوسعدسعید پسراحمد پسرمحمد پسراحمدمیدانی نحوی‌است . یاقوت نام‌وی را در پایان احوال پدرش در (معجم‌الادباء ج ۵ ص۵۱) آورده گوید : عبدالغافر درذیل تاریخ نیشابور «کتاب السیاق» احوال او پس از احوال پدرش یاد کرده است . و نیزما (یاقوت) آنرا درباب خود یاد خواهیم کرد و لیکن یاقوت درباب سین ، احوال این مرد و وعدهٔ خویش را فراموش کرده‌است ، وسیوطی در «بغیة‌الوعاة ص ۲۵۴» اورا یاد کرد ، و مرگ اورا در (۵۳۹) نوشت ، و کتابهای زیر را بوی نسبت کرد .

- الاسمی فی‌الاسماء که آنرا از کتاب پدر بیرون آورد .
- غرائب اللغة .
- نحوالفقهاء .

اسماعیل پاشا در «هدیة‌العارفین - ج ۱ - ۳۹۱» نیز عیناً ازسیوطی گرفته‌است . چلبی دردنبال کلمهٔ «الاسمی فی‌الاسماء » گوید : آنرا از کتاب پدرش گرفته است . (پایان) ولیکن من تاکنون نسخه‌ئی ازاین کتاب درجائی سراغ ندارم، جز اینکه درآغاز نسخهٔ السامی شمارهٔ (۱۳۸) کتابخانهٔ فخرالدین نصیری که اکنون جزء کتابخانهٔ دانشگاه تهران‌است، درهفت برگ جداگانه دیده‌میشود، و کسی‌برآن‌چنین نوشته‌است:
« هفت ورق از کتاب « کفایة‌الاسماء» است ومابقی «سامی» میباشد » اما دیباچهٔ این کتاب دارای نشانهائیست که از «الاسمی فی‌الاسماء» دردست داریم ، و من گمان دارم که این کتاب نسخهٔ ناقص «الاسمی‌-فی‌الاسماء» باشد .

و اینك برای روشن شدن موضوع آغاز آنرا میآورم :

آغاز: الحمدالله رب‌العالمین و الصلاة والسلام . . . اما بعد چون محقق است که طلب علم را از لغت عرب چاره نیست ، و طباع برمختصرات مایل ؛ این مختصر از اسماء نوشته شد برترتیبی کـه مؤلف « سامی » رحمة‌الله علیه‌آنرا جمع کرده بود ، و هر اسمی که از مصادر معلوم میشد طرح کرده آمد ، با جموع قیاسی و مکررات ابواب تازی ، الا در نود ونه نام باری سبحانه و تعالی ، و چند لفظ دیگر کـه ترتیب سخن مقتضی آن بود یا ازفایده خالی نبود وقریب هزار اسم کـه دانش‌آن ضرورت بود ، اکثر از قرآن مجید و بعضی اخبار و امثال و اشعار برآن زیاده گشت . و باب جموع آنچه غالب بود به‌آخرآن افزوده بپارسی ، ومجموع آن سه ربع «سامی» گشت مشتمل برچهار قسم . . .

---

(۱) برخی آنرا « الاسما فی‌الاسما » نوشته‌اند و در مقدمهٔ چاپ «الهادی» و « نزهة الطرف» تألیف میدانی اول پدر مؤلف (چ تهران) بغلط «الاثمارفی الاسماء» چاپ شده است .

گرچه ترتیب کتاب مانند «سامی» است ولیکن عبارات و مطالب بکلی جداست.
نسخهٔ ناقص این کتاب در دانشگاه تهران هست. ودر آغاز کتاب «السامی» نهاده شده است، وفقط هفت برگ آغاز کتاب را دربر دارد. خط سدهٔ نهم یا دهم است.

[د] ترتیب اسمی فی الاسما [۱۱]

یك لغتنامهٔ عربی بفارسی در کتابخانهٔ دانشگاه بشمارهٔ (۱۷۰) موجود است که نگارندهٔ آن کتاب «الاسمی فی الاسماء» را بترتیب حروف هجا مرتب ساخته است. و من آنرا درفهرست آن کتابخانه (ج ۲ ـ ص ٤٤٠) بعنوان «لغت عربی بفارسی» معرفی کرده‌ام.

آغاز: الحمدلله الذی کرم بنی آدم علی الوری... وذوی الفنون صنفوا افنانا... و منهم الشیخ المرحوم فاضل اهل وقته فی العلوم احمدبن محمد المیدانی طیب‌الله ثراه، صنف کتاب «الاسمی فی الاسماء»[۱]... فاخذ العبد نسخة بیده مرتباً، و جعلها ثمانیة و عشرین باباً فی کل باب ثمانیة وعشرین فصلا... باب الالف و فصله؛ الاء: شجر... فصل الباء. الباری: آفریننده...

انجام: الیحیی: اسم نبی علیه‌السلام. ابو یحیی ملك‌الموت. الیفی؛ یهتان: تنور.

نسخه این کتاب در **دانشگاه تهران ۱۷۰:** هست.

بخش دوم

زمخشری

الف: مقدمة الادب فارسی
ب: مقدمة الادب خوارزمی

[۱۲] مقدمة الادب [الف]

فارسی

نگارنده: زمخشری ملقب به جارالله و فخر خوارزم، محمود بن عمر بن محمد بن عمر مکنی بابوالقاسم خوارزمی دانشمند معتزلی سدهٔ ششم، از پیشوایان علم تفسیر و حدیث وفقه در مذهب ابوحنیفه وعلوم ادب؛ نحو، لغت وبیان بوده است. در دیه زمخشر درخوارزم بسال (٤٦۷ق) بزاده وببغدادآمده بمکه شد، ومدتها مجاور آنجا بود، ولقب «جارالله» یافت. او معاصر میدانی است، ومشاجرات آندو در (ص۲۷۳) یاد شد. گویندوی یك پای خود را در یکی ازسفرها از دست داده و با پای چوبین راه میرفت. مرگ او در شهر جرجانیهٔ خوارزم بسال ۵۳۸ ق. واقع شده‌است. احوال اورا درهمهٔ کتب تاریخ ورجال‌می‌بینیم؛ سمعانی وابن خلکان جلد دوم، بغیة‌الوعاة ص۳۸۸، روضات ص ۲۱۱ دیده شود.

آثار زمخشری:

ـ اساس‌البلاغة: لغتنامه‌ئیست‌تازی بتازی. ودر آن معنی واژه را ازنظر جمله‌بندی، نه‌ازنظر ریشه، بررسی کرده است. چ مصر ۲ ج. ۱۲۹۹ ق. و ۱۳۲۹ ق.

ـ اطواق الذهب. مانند مقامات. با ترجمهٔ آلمانی دروین ۱۸۳۵ م. واشتوتگارت ۱۷۶۳ م. وباترجمهٔ فرانسوی در پاریس ۱۸۷۶ م. وبتنهائـی در مصر چـاپ شده است. شرف شفروه شاعر فارسی زبان اصفهانی م ۵۹۸ق. «اطباق الذهب» را درمقابل این کتاب نگاشت، که درمصر ۱۲۸۰ ق. وبیروت ۱۳۰۹ ق. باحاشیه چاپ شده است.

ـ اعجب‌العجب فی شرح الامیة‌العرب. چ مصر ۱۳۲٤ ق.

ـ امکنه وجبال ومیاه. فرهنگ جغرافیائی است. چ لیدن ۱۸۵۶ م. باترجمهٔ لاتین و «الامالی».

---

(۱) میگوید: کتاب الاسمی فی‌الاسما تألیف احمد بن محمد را مرتب کردم... ولی ما میدانیم که «اسمی فی‌الاسما» تألیف سعید پسر احمد است. بنابراین یا مؤلف کتاب سعیدبن احمد را مرتب کرده و دراین‌جا کلمهٔ «سعیدبن...» ازقلم افتاده است، ویاآنکه مؤلف، کتاب احمد میدانی را مرتب کرده و درین‌جا بجای «السامی فی‌الاسامی» بغلط نام «الاسمی فی‌الاسما» را یاد کرده است.

ـ انموذج . مکرر چاپ شده است . مختصریست از « المفصل » او .

ـ دیوان شعر او بتازی ، مرتب بحروف . نسخهٔ آن در کتابخانهٔ خدیوی مصر است و « دیوان التمثیل » و« دیوان‌الرسائل » .

ـ ربیع‌الابرار . نسخه‌هایش فراوان است .

ـ الرائض فی علم‌الفرائض . و «رؤس‌المسائل» درفقه .

ـ الفائق . غریب‌الحدیث . چ حیدرآباد ۲ ج ، ۱۳۲۴ ق .

ـ القسطاس . در عروض . نسخهٔ برلن ولیدن .

ـ قصیدهٔ بعوضیه وجزآن دربارهٔ غزالی . نسخهٔ برلن . و«متشابه اسامی‌الرواة»و«المفردوالمؤتلف»، و « معجم‌الحدود » .

ـ کشاف . درتفسیر قرآن که بسبب معتزلی‌بودن‌مؤلف وآزادی خواهی وصراحت لهجه که‌داشت، شهرت بسزا گرفته و چلبی چندین صفحه به شمارش کارهائی که در بارهٔ آن انجام شده ، اختصاص داده است. ومعجم‌المطبوعات چاپهای آنرا برشمرده است .

ـ کلمة الشهادة ، نسخهٔ برلن .

ـ المحاجاة . چیستانهای علمی نحویا « احاجی نحویه » . نسخهٔ خدیوی مصر .

ـ المستقصی . در مثال . آنرا مقابل « مجمع‌الامثال » میدانی نگاشت ، خدیوی مصر ۱۷۸ ص .

ـ المفصل . درنحو . متن‌آن درکریستیانا توسط J. P .Broch بروخ در ۱۸۵۹و۱۸۷۹ م. ولایبزیك ۱۸۸۲ م . ومکرر در مصر وهند چاپ شده است . و «شرح مشکلات المفصل» .

ـ مقامات . چ مصر ۱۳۱۲ ق . و « الرسالة الناصحة » و « سوائرالامثال » .

ـ مقدمةالادب . جای گفتگو .

ـ نزهةالمتأنس . نسخهٔ ایا صوفیه . و « صمیم‌العربیة » و « المجاز والاستعارة » .

ـ نصائح‌الصغار . نسخهٔ بریتش موزیوم وبرلن . یا «النصائح الکبار» و « ضالةالناشد » .

ـ نوابغ‌الکلم . لغت . باترجمهٔ فرانسه از برنیه مینار ، درپاریس ۱۸۷۶ م چاپ شد ، ومتن آن درمصر ۱۲۸۷ ق . و ۱۳۰۵ ق . و بیروت ۱۳۰۶ ق . چاپ شده است .

مقدمةالادب : زمخشری برای هریك از نگارشهای لغوی خود « اساس البلاغة » و « الفائق » و « المستقصی » و «مقدمةالادب» خصوصیتی درنظر گرفت که بیشتر کتابهای لغت فاقدآن بودند . درنخستین آنها جنبهٔ فصاحت وجمله‌بندی ، ودر دومین‌لغات حدیث ، و درسوم امثال را درنظر گرفت : ودر کتاب چهارم ترجمهٔ واژه‌های تازی را بفارسی وترجمهٔ آنهارا بخوارزمی[1] در نظر داشت ، وازاین راه خدمتی بزرگ بفرهنگ ایرانی نموده است .

ترتیب : مقدمةالادب همچنانکه در دیباچهٔ آن یادآوری شده درپنج بخش است .

۱ ـ نامها (الاسماء) ۲ ـ فعلها (الافعال) . ۳ ـ حرفها (الحروف) ٤ ـ گردانیدن نامها (صرف‌الاسماء) ۵ ـ گردانیدن فعلها (صرف الافعال) .

سه بخش اول کتاب ، لغت‌شناسی است ، ودوبخش آخر ، دستور زبان میباشد . وبیشتر کتاب‌را همان دوبخش اول گرفته است[2] .

بخش یکم را به بابهای کوتاه ، نامرتب و بطور دستگاهی وبی‌شماره ، تقسیم‌بندی کرده ، ودرهرباب نامهائی را که از نظر معنی بآن باب نزدیك است گرد آورده . و بفارسی ترجمه نموده است ، چنانکه ؛ باب وقت . . . باب آسمان . . . باب خاك . . . باب معدن . . . و . . . وبخش دوم را به پنج باب معلوم ویك باب‌مجهول مرتب کرده است . ص۲۸۰ دیده شود .

پیشکش کتاب : زمخشری کتاب را در دیباچه بنام الأمیر الاجل الاسفهسالار بهاءالدین علاءالدوله ابوالظفر اتسوزبن خوارزمشاه ادام‌الله . . . آراسته است .

---

(۱) بنا براینکه نسخهٔ خوارزمی نیز ازخود زمخشری باشد . (۲) خصوصیات نسخهٔ چاپی دیده شود (ص۲۷۸) .

آتسز در سالهای (۵۲۲-۵۵۱) پادشاهی کرده[1] وممدوح رشید وطواط است ، و این مرد « حدایق السحر » خویش بنام او ساخت ، ونیز ممدوح ادیب صابر وامیر معزی وخاقانی میباشد .

ترجمه :

از مقدمةالادب دو ترجمه میشناسیم :

I ـ ترجمهٔ خوارزمی ؛ کهچون گمان میرود ازخود زمخشری باشد، وخوارزمی خود لهجه‌ای‌ایرانی است ، آنرا جداگانه معرفی خواهم کرد .

II ـ ترجمهٔ ترکی :

چلبی گوید : ملا احمدبن خیرالدین الکوزحصاری مشهور به خواجه اسحاق افندی (م ۱۱۲۰ق) آنرا بترکی ترجمه کردو « اقصی‌الارب فی ترجمة مقدمةالادب » نامید ومقبول عامه ودانشمندان قرارگرفت وچنانکه خواهیم دید نسخهٔ ۳۲۲ ترخان والده در سلیمانیه استانبول ، و نسخهٔ ۴۸۵ مجلس ، هم فارسی و هم ترکی را در بردارد .

آغاز: الحمدلله الذی فضل علی جمیع الالسنة، لسان‌العرب ،کما فضّل الکتاب المنزل به علی سائر الکتب . . . سپاس مرخدایرا آن خرایراکه افزون کرد برهمهٔ زبانها زبان تازی را چنانکه افزون کرد کتاب فرود آورده بوی ، بردیگر کتابها . . .[2]

خلاصهٔ مقدمة الادب : چنانکه درسدهٔ هشتم‌خواهم گفت ؛ کسی‌این کتابرا بنام «ترشیح الفضائل» خلاصه کرده است .

چاپ .

دانشمند آلمانی وتزستاین J. G.wetzstein سه قسمت اول این کتابرا درلایبزیك بسال (۱۸۴۳ م) با فهرست چاپ کرده است . او نسخهٔ چاپی را باهفت نسخهٔ بترتیب زیر مقابلت وتصحیح کرده است :

۱ ـ کتابخانهٔ بدلانیة در شهر اقسونیة . نسخه کامل . و نشان‌آن درچاپی(۲) میباشد .

۲ ـ نیز همان کتابخانهٔ بدلانیة . این نسخه فقط بخش یکم را دربردارد ، وحاشیه های بسیار بر آن نوشته اند . و نشان این نسخه درچاپی(۳) میباشد .

۳ ـ نیز در همان کتابخانه . نسخهٔ کامل . . . ونشان آن در چاپی (٤) است .

٤ ـ نسخهٔ شخصی چاپ کننده (وتزستاین) که از لندره خریداری کرده ، و نشان‌آنرادرچاپی(۵) نهاده است .

۵ ـ نسخهٔ کتابخانهٔ قیصری در شهربج . فقط پنجاه صفحهٔ اول چاپی با این نسخه مقابلت شده است ونشان آن (٦) میباشد .

٦ ـ کتابخانهٔ سلطنتی برلن . که از صفحهٔ پنجاه ببعد را با آن مقابلت کرده‌است ، و نشان آن را نیز (٦) قرار داده است .

۷ ـ کتابخانهٔ شهرداری لیبسیا . که نشان آن(۷) میباشد .

نسخهٔ چاپ و تزستاین فقط سه بخش اول کتاب است و در پیرامن (۷۵۵۰ بیت نوشته) دارد که در (۲۸۸ صفحه) حروفی چاپ شده . هرصفحه۲۳ سطر و در پیرامن (۳۰ بیت نوشته) دارد . قسمت‌یکم (۷۵ص= ۲۵۰۰ بیت) است . قسمت دوم (۲۰۱ ص = ٦۰۰۰ بیت) و قسمت سوم فقط دو صفحه و پنجاه بیت است .

---

(۱) چلبی درحرف میم کشف الظنون «مقدمة » را درست معرفی کرده‌است . ولیکن درحرف دال ، در عنوان «دیوان‌الادب» تألیف فاریابی (م ۳۵۰) دچار اشتباه لفظی گردیده وخصوصیات «مقدمة الادب» را دربارهٔ « دیوان‌الادب » تکرار کرده‌است . و بنابراین باید مراجعه کنندگان بکشف الظنون در عنوان « دیوان الادب » جمله‌های زیر را زائد بشمارند : «ألفه لاتسز بن خوارزمشاه وصدر اسمه فی خطبته وهو کتاب معتبر وهوعلی خمسة اقسام ؛ الاول فی‌الاسماء الثانی فی‌الافعال ، الثالث فی‌الحروف الـرابع فی تصرف الاسماء ، الخامس فی تصرف الافعال » چه این جملات دربارهٔ « مقدمةالادب » است ، نه «دیوان الادب» که نگارنده‌اش فارابی ، دویست سال پیش از اتسز درگذشته است . « دیوان الادب » عربی است و در شش کتاب است :

۱ ـ سالم . ۲ ـ مضاعف . ۳ ـ مثال . ٤ ـ ذوثلاثة (اجوف) . ۵ ـ ذواربعة (ناقص) . ٦ ـ مهموز .

این‌اشتباه کشف‌الظنون ابن‌یوسف را نیز در (فهرست پیشین سپهسالار ج۲ ص۱۰٤) بحدسهائی وادار کرده است .

(۲) این ترجمه درهمهٔ نسخه‌های خطی وچاپی کلمه بکلمه زیر متن نوشته شده است ، ومن آنرا جداگانه آوردم .

وسپس وتزستاین یازده صفحه اضافات وتصحیحات از روی نسخه برلن در پایان کتاب افزوده است.

مصحح (وتزستاین) درپایان نسخه، فهرست الفبائی از همهٔ واژه های تازی این کتاب تهیه کرده ودر (۲۶۹ص) سه ستونی، هرستون ۳۵ سطرچاپ کرده است، وهمهٔ آن درپیرامن شانزده هزار واژه‌میباشد.

[۱۳] مقدمة الادب [ب]

خوارزمی

اخیراً آقای زکی ولیدی طوغان، نسخه‌ای ازمقدمة الادب یافت که ترجمهٔ آن بجای فارسی دری، بلهجهٔ خوارزمی نوشته شده است. وچون‌خط آن بدو ناخوان بود همانرا گراور کرد وبسال ۱۹۵۱م. بامقدمهٔ ترکی در استانبول چاپ ومنتشر ساخت.

این نسخه شامل چهار قسمت از پنج قسمت مقدمه است، و فقط دوقسمت اول و دوم را بخوارزمی ترجمه کرده ودوقسمت دیگر بی‌ترجمه است. و از آغاز آن چند باب افتاده وازکلمهٔ عم. ج اعمام... درباب خویشاوندان مطابق (ص۴۴-چلایبزیك) آغاز شده است. انجام قسم اول کتاب فقط دوکلمه (حسك وبسك) ازنسخهٔ لایبزیك کم دارد.

نسخهٔ چاپ شده:

نسخهٔ خوارزمی در۵۳۲ صفحه است. نسخ وبی‌تاریخ‌است. وقسمت اول ودوم ۵۲۴ ص. آنرا گرفته و هشت صفحهٔ آخر شامل قسمت سوم و چهارم است، وترجمه ندارد، و تمام نسخه گراوری چاپ و پخش شده است.

بخش سوم

[۱۴] بوجعفرك بیهقی وتاج‌المصادر

احمدبن علی‌بن ابوجعفر محمدبن صالح معروف به بوجعفرك بیهقی مقری لغوی. مفسر سدهٔ ششم است. یاقوت از گفتهٔ [۱] سمعانی آرد:

وی درقرائت ونحو ولغت وتفسیر امام بود. تصانیف وی در بلاد پخش‌شد، دانشمندان برای‌استفاده بخانهٔ وی میآمدند، و او جز در اوقات نماز که بمسجد میشد بجائی نمیرفت، و در سلخ رمضان (۵۴۴) در گذشت...

وسپس از گفتهٔ حواری (تاج الدین محمود بن ابی الحواری) در دیباچهٔ «ضالة الادیب» آرد:

بوجعفرك صحاح جوهری‌را برمیدانی احمد بن محمد خواند وازبر کرد.

ودردنبال احوال علی‌بن زید بیهقی ـ صاحب تاریخ بیهق ـ از گفتهٔ خود او در «مشارب التجارب» چنین آرد: «... او ـ بوجعفرك ـ امام مسجد کهنهٔ نیشابور بود، ومن «تاج المصادر» اورا نزد خودش خوانده ازبر کردم...» (معجم الادباء ۱۳: ۲۲۰).

آثار بیهقی

یاقوت کتابهای زیررا بوی نسبت داده است:

ـ المحیط بلغات‌القرآن. ینابیع‌اللغة [۲]. ـ الفرائد. درلغت. بقدر صحاح جوهری ـ تاج المصادر. جای گفتگو ـ المحیط بعلم القرآن.

چلبی در کشف الظنون جز فرائد همه‌را یاد کرده ولیکن گویا نسخه‌های آنهارا نیافته است.

---

(۱) چنین‌است درمعجم‌الادباء ٤: ٤٩ ج. مصر. ولی این‌مطالب در کلمهٔ «بیهقی» درانساب سمعانی‌چاپ گراوری دیده نمیشود. شاید نسخهٔ انساب سمعانی که یاقوت بدست داشته کاملتر ازنسخهٔ متداول امروز بوده است.

(۲) دراین کتاب شواهد واضافات صحاح جوهری را انداخته و مقداری از «تهذیب» ازهری هروی (م ۳۸۰ ق) و «الشامل» حبان اصفهانی (م ٤۸٦ ق) و«مقاییس» ابن فارس برآن افزوده است.

یاقوت گوید: ینابیع‌اللغة؛ جردفیه صحاح‌اللغة... (معجم‌الادباء. ج مرگلیوث۱: ٤۱٤ - ٤۱٦) ولیکن درج ۲۰ جلدی مصر ـ ج٤ ص۵۰ کلمهٔ «جرد» درچاپ افتاده است.

تاج المصادر : تاریخچه‌ای از گردآوری مصدرهای زبان‌تازی در(ص۲۶۷) یادشد . وچنانکه‌دیدیم نخستین کسی کـه این مصدرها را با ترجمه بفارسی جمع کرده زوزنی میباشد . اما چون مصادر زوزنی کوچك است بیهقی واژه‌های بسیار بدست آورده وبر آن افزوده وبی آنکه نامی از زوزنی بیاورد کتاب اورا تکمیل کرده و کتاب مستقل خوانده است .

این کتاب درهمان روزگار نگارنده شهرت یافته ودانشمندان برای خواندن وسماع آن از مؤلف به نیشابور میرفته‌اند . وچنانکه در (ص ۲۶۸) دیدیم علی‌بن زید بیهقی خواندن این کتاب را ازمدارج علمی خویش شمرده است .

یاقوت ، تقریظی منظوم از علی بن محمد بن علی جوینی ، بر کتاب « تاج المصادر » یاد کرد ، وآن چنین است :

ابا جعفر یـا من جعافر فضله	موارد منها قد صفت و مصادر
کتابك ذاغیل تأشب نبته	وانت به لیث بخفان خادر
لبست صدار الصبر یاخیر مصدر	مصادر لاتنهی الیها المصادر
فقل لرواة الفضل والادب انتهوا	الیهـا و نحو الری منها فبادر

ترتیب کتاب : بیهقی در این کتاب مانند دیگر گرد آورندگـان مصادر مخصوصاً زوزنی ، نخست مصدرهای ثلاثی مجرد (شش‌باب) وپس‌ازآن ثلاثی مزید ورباعی مجرد ومزید را یکی پس‌از دیگری‌آورده ودرهـر بخش ریشه های سالم را پیش آورده و سپس مضاعف ، اجوف ، ناقص و مهموز را گرد آورده است . وهریك از این باب ها را بترتیب حروف الفباء معمولی (ابتثی) بملاحظهٔ آخرین حرف ریشه مرتب کرده وبفارسی ترجمه کرده است .

شش باب ثلاثی مجرد : چنانکه مکرر دیدیم برخی ازلغت شناسان ریشهٔ کلمات را بترتیب وزن آنها مرتب ساخته‌اند . وچون فعل ماضی ومضارع دوپایهٔ اصلی فعلها بود ، وزن ریشه‌را بوسیلهٔ وزن این دو تعیین میکردند . اما میدانیم که درزبان عربی بعللی که بستگی بـا علم صرف آن زبان دارد ، در افعال ثلاثی یعنی سه حرفی ، فقط حرف میان ریشه (عین‌الفعل) است که میتواند به سه حرکت : زبر ، زیر وپیش تلفظ شود . وازاینروی ماضی درزبان عرب فقط بسه گونه وجود دارد ۱ ــ مفتوح‌العین (کلماتی کـه حرف میان ریشه درآنها زبردارد) ۲ ــ مکسورالعین (واژه هائیکه حرف میان آنها زیر دارد) ۳ ــ مضموم العین (آنها که حرف میانشان پیش دارد) . وهریك ازاین سه گونه ماضی ، ممکن‌است درمضارع بیکی ازسه صورت بکار رود ، یعنی درمضارع یامفتوح ویامکسور العین ویامضموم خواهد بود . وبنابرین وزن افعال عربی بایدیکی ازنه وزن باشد . ولیکن ازاین نه‌وزن ممکن ، در کتب لغت عرب فقط پنج وزن است کـه کلمات بسیار بدان وزنها آمده ، واز وزن ششم‌فقط یکی یا دوکلمه بدست آمده وازسه وزن دیگر هیچ کلمه دیده نشده است. اما آن پنج‌وزن متداول :

۱ ــ بعث ـ یبعث [۱] ، ماضی مفتوح ، مضارع مفتوح .

۲ ــ برزیبرز ، ماضی مفتوح ، مضارع مضموم .

۳ ــ بسم یبسم ، ماضی مفتوح ، مضارع مکسور .

٤ ــ بلع یبلع ، ماضی مکسور ، مضارع مفتوح .

٥ ــ بصر یبصر ، ماضی ومضارع مضموم .

اما وزن ششم ، که فقط یك کلمه ازآن آمده است ؛ کسر عین در ماضی ومضارع است ، و فقط یك ریشهٔ « حسب‌یحسب » ازآن آمده است‌وتازه این کلمه را ازباب چهارم نیز یاد کرده‌اند . وازین روی‌عده‌ای ازلغت شناسان قدیم به پیروی از ادیب نطنزی و زمخشری فعل‌ها را به پنج قسم بخش کرده[۲] و هر بخش را

(۱) نامیدن هربخش بنام این مثالهای معروف ازآن بخش ، در«دستوراللغه» و«مقدمة الادب» دیده میشود .

(۲) البته در دستور اللغه ومقدمة الادب فعلها درشش بخش آمده است (ص۲۷۷ دیده شود) . ولی بخش ششم فعلهای مجهولی میباشد که معلوم ندارد وآشکار است که این وزن فرعی است نه اصلی یعنی مقصودما تقسیم فعل‌های معلوم میباشد .

بترتیب حروف هجا مرتب کرده‌اند .

اما متأخران متوجه شدند که برخی از ریشه‌ها ازدوباب آمده است ، وبنابرین مراجعه کننده برای یافتن واژه در کتاب‌بدشواری برمیخورد . ازاین روی در یك لغت «عربی بفارسی» ناشناس که در دنبالهٔ کتاب یاد خواهد شد ؛ کلماتی را که از دوباب آمده ، داخل هیچیك از آن دوباب نیاورده ، و آنهارا در باب سومی قرار داده است ، و باین شکل برشمار باب ها افزوده است، وکتاب خویش‌را بجای شش باب ، برشانزده باب و فصل تقسیم کرده است .

ولیکن بیهقی در « تاج‌المصادر » به پیروی از زوزنی در «مصادر» چنانکه در (ص۲٦۸) یاد شد ، قسمت ثلاثی مجرد کتاب خودرا برشش بخش کرده است . و بـابهارا باتعیین حرکت عین در ماضی و مضارع مشخص کرده است در صورتیکه در « دستور اللغة » و « مقدمة الادب » بابها بوسیلهٔ مثل معروف آن باب مشخص شده است .

مقایسهٔ تاج المصادر بیهقی بامصادر زوزنی

اتحاد ترتیب میان این دو کتاب ، و نزدیك بودن کلمات در ترجمهٔ لغات ، ابن یوسف را برین حدس وا داشت که « تاج المصادر » همان مصادر زوزنی‌است با افزودن مطالب و لغات . مقایسهٔ آغاز مصادر زوزنی باآغاز « تاج المصادر » تااندازه‌ای این حدس‌را تأیید میکند که بیهقی سخت تحت تأثیر کتاب‌مصادر زوزنی بوده‌وازآن استفادهٔ بسیار کرده وهیچ‌نام‌ازوی نبرده‌است ، ولیکن‌باید بیادداشت که بیشتر لغتنامه‌های عمومی بزرگ نیزچنین هستند ، ودربسیاری از موارد عین عبارت یکدیگر را نقل میکنند بدون اینکه از منقول عنه یاد کنند ، تاچه رسد بدو لغتنامهٔ مخصوص مصدرها که در یك زمان ویك منطقه (خراسان) باترجمهٔ فارسی فراهم شده است ، ونیز باید متذکر بود که مصادر زوزنی پنجهزار بیت کتابت ، و تاج المصادر بیهقی پیرامن ده هزار بیت دارد ، که ٤٥٪ دربخش یکم و٥٥٪ دربخش دوم قرار دارد .

اهمیت این دو کتاب ازنظر زبان فارسی

گرچه موضوع این دو کتاب مصادر لغت تازی و بحث در بارهٔ آنها میباشد ، ولیکن چون معمولاً هرمصدر عربی‌را بیك مصدر فارسی، کـه بیشتر ساده وگاهی مرکب است ، ترجمه کرده ، ازین روی این دو کتاب برای زبان فارسی ولغتنامه نگاری آن، اهمیت بسزا دارد ، چه بدان وسیله معنی بسیاری از واژه‌های فارسی روشن میگردد ومعنیهای مختلف یك کلمهٔ فارسی کـه درموارد مختلف این کتاب در برابر مصدر های گوناگون عربی قرارگرفته آشکار میگردد ، البته این استفاده وقتی دردسترس قرار میگیرد که پس‌ازچاپ کتاب فهرستهائی ؛ وازجمله فهرستی برای لغات فارسی‌آن ترتیب داده شود .

آغاز تاج المصادر بیهقی : الحمدلله رب العالمین حمداً یفوق حمدالشاکرین . نحمده علی السراء والضراء . ونشکره علی‌الشدة والرخاء . وندفع به بوایق‌الزمان وطوارق الحدثان . ونعوذ به من‌الاذاء المختلفة والاهواء المتعادیة . . . وعلی آله واسرته واصحابه وزمرته . قال الشیخ الامام الزاهد ابوجعفر احمدبن علی المقری البیهقی : اما بعد؛ فهذه مصادر هذبت فارسیتها وعرضت علی کتب‌الائمة عربیتها ، وجردتها عن‌الامثال والاشعار ، لیصغر حجمها ویسهل حفظها ، واوضحت اشکالها ووسمت اغفالها و صرفت معظم عنایتی الی مصادر القرآن . . . وقفیتها بمصادر احادیث الرسول . . . و اتبعتها بمصادر الافعال التی تکثر فی دواوین العرب . . . وسمیتها « تاج المصادر » . . . باب فعل یفعل بفتح العین فی‌الماضی وضمها فی الغابر ؛ الثغب : سوراخ کردن الثقوب والثقابة ، معاً : افروخته شدن آتش ، والثقوب بسیار شیرشدن شتر . الجلب : گوسفند وشتر وبرده از جای بجای بردن از برای فروختن . والغابر یجلب [لُ] ویجلب [لِ] . الجلب : چیزی با خویشتن گرفتن ، وبانگ برستور زدن تااز پیش بشود .

آغاز ــ باب التفعیل ؛ ب . التتریب : خاك آلود کـردن . التشریب : سرزنش کردن و نکوهیدن . التثقیب : سوراخ کردن ، وآتش افروختن ، وآمیختن سپیذی با محاسن وثقب عودالعرفج اذامطر . . .

چاپ تاج المصادر

این کتاب بسال (۱۳۰۱ ق) دربمبئی بخطملك الکتاب میرزا محمد شیرازی، در (۲۲۹ص) کوچك. دوجزء دریك مجلد، چاپ شده، وهمهٔ آن (۵۷۰۰ بیت نوشته) دارد.

جزء یکم شامل مصدرهای ثلاثی مجرد (ص۱تا۱۱۷) وجزء دوم مصدرهای ثلاثی مزید ورباعی مجرد ومزید (ص ۱۱۸ تا ۲۲۹) میباشد.

زوزنی است یابیهقی؟:

درآغاز نسخهٔ چاپ بمبئی مقدمهٔ تاج المصادر نهاده شده است، و باب اول و دوم از شش باب ثلاثی مجرد، بیشترشبیه به تاج المصادر بیهقی است، وچهار باب دیگر خلاصه‌تر ازآنست، واز آغاز تا پایان جزء دوم درست مانندزوزنی میباشد. وافزایشهای «تاج المصادر» را دربر ندارد.

نسخه‌های این کتاب خط ۶۰۳ق. نزدآقای سلطانی، وخط۶۱۲ق. درکتابخانهٔ یوسف آغا، وخط سدهٔ هفتم نزد دهخدا وخط ۷۰۷ ق. در کتابخانهٔ مراد ملا در استانبول هست.

بخش چهارم

وطواط وفرهنگهای منسوب باو

زندگی وطواط: رشیدالدین سعد الملك محمد بن عبدالجلیل عمری کاتب (م ۵۷۳) نژاد اورا یاقوت با یازده واسطه بـه عمرخطاب می‌رساند. تحصیلات را در نظامیهٔ بلخ دریافت، و بریاست دارالانشاء ابوالمظفر اتسزبن قطب الدین محمد خوارزمشاه منصوب شد، وتا پایان عمر در این کار بود. شعر او از قوت ترکیب خالی است. ولی دولتشاه گوید: دیوان رشید بپانزده هزار بیت میرسد. او مردی خود پسند و اشراف منش بود و برهمهٔ شاعران خورده میگرفت. آقای اقبال آشتیانی در سرآغاز مشهورترین کتاب او «حدائق السحر» احوال اورا بتفصیل یاد کرده، وبیست وشش کتاب ازآثار وی نام برده است [1]

در سال ۱۳۲۲ ق. در بمبئی کتابی بنام «منتخب اللغة» منسوب به طواط چاپ شده است، ولیکن چنانکه درسدهٔ سیزدهم‌خواهیم دید، این کتاب درآن سده بدست محمدباقر نامی تألیف‌شده است، من‌دراینجا فقط از «حمد وثنا» که درسدهٔ هشت ونه بوطواط نسبت داده‌شده است بحث میکنم.

[۱۵] حمد وثنا

چلبی درعنوان «حمد وثنا» گوید: لغتی است (منظوم) منسوب به رشیدالدین عمر وطواط (م ۵۷۳ق) که مردی رومی آنرا تغییر داد و بنام سلطان‌مراد ساخت و «عقودالجواهر» نامید...

ودرعنوان «عقودالجواهر» گوید: احمد داعی کرمیانی‌رساله‌ئی بنام «حمد وثنا» منسوب‌بوطواط را بنظم سلیس اصلاح کرد! وبه سلطان مراد بن محمد پیش‌کش ساخت...

پیداست که چلبی فرهنگ منسوب بوطواط را ندیده وفقط در دیباچهٔ «عقود الجواهر» وصف آنرا یافته است. و ما نیز چون کتابی معین در لغت، منسوب بوطواط دردست نداشته‌ایم ناچار بسراغ همان «عقود الجواهر» میرویم. وچنانکه درسدهٔ نهم خواهم گفت؛ ازاین منظومه‌دو گونه نسخه دردست‌میباشد.

نخست: نسخه‌هائیکه ناظم در دیباچه خود را احمد داعی کرمیانی نامیده است و کتاب منثور وطواط را «حمد وثنا» نام داده‌گوید: آنرا بنظم آوردم وبه خزانهٔ میرزا چلبی بن سلطان محمد بن بایزید پیشکش کردم.

دوم: نسخه‌هائیکه درآغاز دیباچه، نام سراینده احمد داعی کرمیانی، به‌محمد منیف تبدیل شده، ونام کسی که کتاب باو اهداء شده بجای میرزا چلبی؛ سلطان مراد ابن محمد نهاده شده است. [2]

---

(۱) ولیکن ازآن فهرست باید با احتیاط بیشتری استفاده کرد، وتا آنجاکه مربوط باین‌کار منست ومتوجه شدم، ایشان کتاب «نقود الزواهر» که همان جواهر العقود منظوم قرن نهم است، از وطواط شمرده، ودر عوض، از «حمد وثنا» که بنثر بود یادی نکرده است.

(۲) سلطان محمد اول پسر بایزید اول پسر سلطان مراد اول در (۸۰۵ - ۸۲٤ ق) گاه بتنهائی وگاه بابرادرش موسی‌چلبی ومصطفی چلبی پادشاهی کرد. وپسر وی سلطان مراد دوم در (۸۲٤ - ۸۵۵ ق) گاه بتنهائی وگاه با پسرخود سلطان محمددوم (فاتح) پادشاهی کرده است.

درین نسخه نام «حمد وثنا» ی وطواط به «نقودالزواهر» تبدیل شده‌است وسبب این تغییر آنست که ناظم اصلی ـ احمد داعی کرمیانی ـ دردیباچه، پس از ذکر نام «حمد وثنا» ازراه توصیف گوید: «این نقود زواهر بعقود جواهر موسوم گشت...» ومحمد منیف که میخواست منظومه را بنام خود سازدپنداشت که جملهٔ «نقود زواهر» نام کتاب و طواط است، پس آنرا در آغاز دیباچه نیز بجای نام «حمد وثنا» قرار داد، و بدین ترتیب نام «حمد و ثنا» فراموش شد، تا آنجا که آقای اقبال آشتیانی در دیباچه‌ئیکه بر چاپ تهران «حدائق السحر» نگاشت، در (ص ۵۷ = نز) «نقود الزواهر» را یکی از تألیفات وطواط شمرده است.

«حمد وثنا» یا «نقود الزواهر» یا «الفاظ مفرده ومرکبه»

اینك باید دید از کتاب وطواط که داعی کرمیانی آنرا «حمد وثنا» ومحمد منیف آنرا «نقود الزواهر» نامیده‌اند، نسخه‌ئی در دست‌هست یانه؟ این پرسش مرا به‌جستجو وامیداشت تااینکه بیك‌فرهنگ ناشناس برخوردم که باجملهٔ «حمد وثنا مبدع بی‌آلت‌را...» آغاز میشود، وابن یوسف درفهرست پیشین سپهسالار (۲: ۱۸٦) آنرا «الفاظ مفرده و مرکبه» نام داده است ۲. جملهٔ آغاز کتاب مرا واداشت تالغات و واژه‌های آنرا باواژه‌های منظومهٔ «عقود الجواهر» تطبیق کردم وتااندازه‌ئی اطمینان بدست آوردم که فرهنگ منسوب به وطواط همین کتاب است که در هریك ازسه‌جا بیکی‌از سه‌نام بالا خوانده شده است.

ترتیب:

برخی نسخه‌های این کتاب سه فصل وبرخی پنج فصل دارد، ولیکن بندهای اصلی کتاب همان سه فصل است ۱ ـ واژه‌های مفرد ۲ ـ واژه‌های مرکب ۳ ـ اضداد. ودرنسخه‌های دیگر هریك از دوفصل اول ودوم‌را بدوبخش تقسیم کرده‌اند ومن درزیر آغاز هرپنج فصل‌را نشان میدهم.

آغاز: بسمله. حمد وثنا، مبدع بی‌آلت ومخترع بی غرض وعلت را. ودرود برسید انبیاء... اما بعد این لفظ چنداست ازمفردات ومرکبات...

فصل ۱ ـ ابتداء وافتتاح ومفاتحت: آغاز کردن هر کار. ختم واختتام: بپایان...

فصل ۲ ـ (اوصاف) معزز: عزیز کننده، مغیث وغیاث فریادرس...

فصل ۳ ـ فی‌المرکبات؛ مولانا: خداوند ما. سیدنا: محترم‌ما. ناصرعبادالله: نصرت کنندهٔ بندگان خدا. حافظ بلادالله: نگاهدارندهٔ شهرهای خدا. مالك رقاب الأمم: پادشاه گردنهای گروهان...

فصل ٤ ـ (اتباع) حیص وبیص: تنگی وسختی. سباط ومباط: آمد وشد...

فصل ۵ ـ فی‌الاضداد؛ خیر وشر: نیکی وبدی. نفع وضرر: سود وزیان. قبض وبسط. گرفتن‌ورها کردن. حل وعقد: گشادن وبستن...

نسخه های این کتاب خط ٦۵۲ق. نزد ملك و خط سدهٔ یازده نیز نزد ملك و محیط طباطبائی و در کتابخانهٔ سپهسالار هست.

بخش پنجم

لغات قرآن

الف: تراجم الاعاجم

ب: تقلیدهائی از آن

تاریخچه‌ئی از فرهنگهائی قرآن را در (ص ۲٦۹) در دنبال ترجمان القرآن زوزنی یاد کردم. ودوشماره از فرهنگهای قرآن‌را دربخش ششم در دنبال فرهنگهای حبیش تفلیسی یاد خواهم کرد. دراینجا فقط از **الف:** «تراجم‌الاعاجم» **ب:** چند نسخه که تقلید ازآن میباشد یاد خواهم نمود.

---

(۲) وی این‌نام‌را از جمله‌ئیکه در دیباچهٔ کتاب هست بیرون آورد، ومؤلف را نشناخت واحتمال داد که کاتب آن نسخه، محمد امین درسال ۱۰۱۹ آنرا نگاشته باشد. ولیکن باپیدا شدن نسخه‌های کهن، این احتمال ازمیان میرود.

[١٦] تراجم الاعاجم [الف]

چلبی در کشف‌الظنون، کتابی بدین نام در ترجمهٔ (مفردات) واژه‌های قرآن یاد کرده، وآغاز آنرا آورده گوید: این کتاب بترتیب سوره‌های قرآن استوزین‌المشایخ‌محمدبن ابوالقاسم بقالی خوارزمی(م۵٦٢ق) آنرا نگاشت... ولیکن‌نسخه‌هائی ازین کتاب که اکنون‌در کتابخانهٔ ملك (ش۵٧١) وایا صوفیه (ش٤٦٦۵) دیده میشود، بعکس ترتیب سوره‌های قرآن است ودر هیچیك نام مؤلف در دیباچه نیامده است، وفقط در پشت نسخهٔ ملك، آنرا باخطی کهن به ابوالمعالی احمدابن محمد غزنوی[١] نسبت داده اند.

آغاز: الحمدلله مانح‌الاعلاق وفاتح‌الاغلاق... وبعد فهذا مختصر فی‌التفسیر الناجم[٢] سمی «تراجم الاعاجم» واشرط فیه ان کل‌کلمة فسرناهامرة لانعود الیها کرة... سورة الفاتحة؛ [٣] الاسم: نام.الاسماء: ج. الاسامی: جج. الله والاله: خدای... [٤] الحمد: ستودن... سورة‌الناس؛ قل: بگوتومرد، القول گفتن.

آغاز سورهٔ مائده: العقود: العهود. الصیدوالاصیاد: شکار کردن [٥] لاتحلوا: حـلال [٦] مدارید. شعائرالله: شتران خون‌آلوده کرده برای نحردرحرم. و لاقلائد و نه شترانی که پوست درخت...

آغاز سورهٔ بقره: ذلك‌الکتاب: ای هذا الکتاب، یمدهم: فروگذارید ایشانرا. ربح: سود کرد، یربح ربحاً. الصیب: باران، فعیل من‌الصوب کالمیت من الموت...

انجام: الائتمان امین دانستن[٧]. فرغت من‌جمع هـذا المختصر بحمدالله وجمیل صنعة، والمنتصف اذا تأمله وجده صغیرالحجم کبیرالغنم... و سیبلغ نسخته مشارق البلاد و مغاربها. رحم الله المصنف والمحرر وایانا، انه‌سیدنا... و کفینا[٨] فرغ من‌نسخه العبد... قاسم‌بن احمدبن القاسم بن احمدبن‌محمد الالهی غفرله فی‌العشر من شهر رمضان سنة ثمان‌وستین وستمائة.

نسخه‌های این کتاب نزد ملك خط ٦٦٨ق. وایاصوفیه خط ٧١٣ق. هست.

[١٧] تقلید از تراجم‌الاعاجم [ب]

در اینجا نسخه‌هائی ناشناس، که بترتیب «تراجم‌الاعاجم» است یعنی بعکس ترتیب سوره‌هـای قرآن؛ از «ناس» آغاز، و به «بقره» پایان یافته است، ولیکن باآن اختلافهائی دارد، شناسانده‌میشود.

نسخهٔ: سپهسالار ٢٠١۵: لغات مکرر هر سوره را انداخته. و چون در «فاتحه» لغت تازه نبود آنرا اصلا نیاورده است.

آغاز: سورهٔ ناس؛ القول: گفتن. العوذ والعیاذ: پناه‌گرفتن بکسی یا بجائی...

انجام: العرضه: بهانه. الیمین: سوگند. الایمان: ج. القرء: حیض وپاکی القروء: ج. الحول: سال.....

آغاز مائده: العقد: پیمان. العقود: ج. الاصطیاد: شکار کردن الشعیره: نشان عبادت. الشعائر: ج. القلادة: گردن‌بند. القلاید: ج. الام: قصد کردن. الحرام: کسب کردن الاغتیاق: خونکردن...

آغاز سورهٔ بقرة: المد: فروگـذاشتن و کشیدن، الربح: سود کردن. الصیب: باران. البعوضة: پشه. السفك: خون ریختن...

---

(١) ـ این مرد شناخته نشد. اسماعیل پاشا گوید: الغزنوی جمال‌الدین احمد ابن محمدبن سعیدبن نوح‌القاضی القابسی الحنفی توفی(۵٩٣) اوراست: الحاوی، روضه، اختلاف‌العلماء، روضةالمتکلمین، عقاید غزنوی، مقدمهٔ غزنویه وجز آن... وهیچ‌نامی از «تراجم‌الاعاجم» درآن نیست (هدیةالعارفین - ج ١ ص ٨٩).

(٢) در نسخهٔ ملك: ناجم. یعنی: تفسیر پاره پاره وکلمه کلمه.

(٣ تا ٤) ترجمهٔ بسم الله در نسخهٔ ملك بعـد از عنوان «سورة الفاتحة» و در نسخهٔ ایاصوفیه پیش ازآن آمده است، و علت آن اختلاف سنی وشیعی است دراینکه آیا بسمله جزء سوره است (گفتهٔ شیعی) یا اضافی میباشد (قول سنی).

(۵ تا ٦) در نسخهٔ ایا صوفیـه چنین ترکیب شده: لاتحلوا شعائرالله: حلال مدارید شتران...

(٧) نسخهٔ (٤٦٦۵) أیا صوفیـه باینجاپایان یابد، و سپس تاریخ کتابت را نوشته است. واز این جمله تا آخر فقط در نسخهٔ (ملك۵٧١) دیده میشود پایان نسخهٔ ایاصوفیه: نجزالکتاب بعون... فی‌العشرالاول من‌جمادی‌الاخری سنة ثلاث عشروسبعمائة.

(٨) از اینجا تا آخر از نویسندهٔ نسخهٔ ۵٧١ ملك میباشد، و جمله‌های میان (٧ تا ٨) عبارت کاتب نسخه‌ئیست که نسخهٔ ملك از روی آن نوشته شده است.

سورهٔ « فاتحه » را نیاورده ، نه در آغاز کتاب و نه ودر آخر آن .

نسخهٔ رضوی؛ ۹ لغت‌خطی : با همین ترتیب است ، ولیکن فاتحه را نیز پیش از سورهٔ ناس ، مانند « تراجم الاعاجم » آورده ، وآخرش مانند آخر نسخهٔ سپهسالار ۲۰۱۵ میباشد .

بخش ششم

حبیش تفلیسی وفرهنگهایش

الف : قانون ادب
ب : جوامع‌البیان
ج : وجوه‌القرآن
د : ترجمان‌قوافی

زندگی حبیش :

حکیم شرف‌الدین یا کمال‌الـدین ابوالفضل[1] حبیش[2] ابن ابراهیم بن محمد کمالی تفلیسی متطب[3] از دانشمندان نیمهٔ دوم سدهٔ ششم و وابستهٔ دربار سلاجقهٔ روم و بویژه قلیج ارسلان (۵۵۹ ـ ۵۸۸ ق) بود ، و « کامل التعبیر » را برای وی تألیف کرد ، چلبی در کشف‌الظنون واسماعیل‌پاشا در « هدیة العارفین » مرگ او را در (۶۲۹ق) نوشته اند ، ولیکن تاریخ نگارش « قانون ادب » آنچنانکه در پایان نسخهٔ ۳۲۵۲ کتابخانهٔ اسعد افندی دیده میشود ، در (۵۴۵ق) بوده[4] وتاریخ تألیف«وجوه القرآن» آنچنانکه درپایان نسخهٔ ۳۲۴۶ عاطف افندی دیده میشود ، در (۵۵۸ق) بوده است ، وبسیار دور است که کسی پس از نگارش کتابی بزرگ همچون « قانون ادب » هشتاد سال و یا پس از « وجوه‌القرآن » هفتاد سال زیست کند .

حبیش در دانشهای گوناگون روزگار خویش دست داشته وازوی‌درعلوم مختلف طب ، نجوم ، تعبیر خواب ، ادب ولغت ، تصنیف‌ها بجا مانده‌است . وبیشتر آنها بزبان فارسی‌دری است[5] وچون این‌مرد آذربایجانی است ، لهجهٔ وی‌دراین کتابها بالهجهٔ دری خراسانی اندکی تفاوت دارد ، وبهمین سبب بررسی کتابهایش برای تحقیق در لهجهٔ آذری سودمند میباشد .

وی نام حرفهای الفباء را بلهجهٔ عامهٔ ایرانی خوانده است ، چنانکه : « کتاب الف ، کتاب بی ، تی ، ثی ، جیم ، خی ، دال ، ذال ، ری ، زی ، سین ، شین ، صاد . . . و ، هی ، یی » یعنی هرچه را ما امروز با کسره تلفظ میکنیم او با یاء ماقبل مفتوح خوانده است . و نیز دالها را در جای معین با نقطه نوشته و « چ » و « گ » را بصورت « ج » و « ك » . و « چه » و « که » را نیز بصورت « ج » و « ک » آورده است .

آثار وی :

بیان الطب . فارسی[6] تقویم الادویـة[7] المفردة ـ صحة الابدان[8] کفایـة الطب[9] عربی . بیان الصناعات[10] ظ : فارسی . مدخـل الی علم النجوم[11] بیان النجوم[12] تلخیص علـل القرآن[13] جوامع البیان[14] فارسی . وجوه القرآن[15] فارسی . ترجمان قوافی[16] فارسی . قـانون ادب در ضبط کلمات عرب[17] .

---

(۱) کمال‌الدین لقبی است کـه اسماعیل پاشا بـاو داده ، و چلبی اورا بلقب شرف‌الدین میخواند . و کنیت ابوالفضل درآغاز کتابهای وی دیده میشود .

(۲) در آغاز برخی نسخه‌های کتابهایش نام اورا به حسین تصحیف کرده اند مانـنـد « کامل‌التعبیر » نسخهٔ (سپهسالار ۶۷۲) وچاپ ۱۲۸۴ ق . تهران که از روی آن است .

(۳) این لقبها در آغاز کتابهای او دیده میشود .

(٤) گرچـه درنسخهٔ سلطان القرائی تاریخ تالیف این کتاب (۵۹٤ ق) آمده است ، ولیکن گویا این تاریخ ، تاریخ کتابت نسخهٔ دوم مؤلف است .

(۵) خود دردیباچهٔ « ترجمان قوافی » گوید : سلطان فرمود : « چنانکه کلامهای مشکل تازی که شعراء درقوافی شعرها بکار برند ، بپارسی شرح کنی ، وترتیب خراسان نهی . . . »

(۶) نسخهٔ آن بشمارهٔ (۸۲۶) در سپهسالار هست .

(۷) « کشف‌الظنون ـ ت » ودر هدیة العـارفین اسماعیل پاشا ج ۱ ص ۲۶۳ کلمهٔ المفردة را افزوده است .

(۸) در دیباچهٔ کامل‌التعبیر (چاپی) ازآن یاد شده است . و اسماعیل پاشا نیز آنرا یاد کرد .

(۹) در دیباچهٔ بیان‌الطب (۸۲۶ سپهسالار) ازآن یاد کرد .

(۱۰) در دیباچهٔ بیان الطب ودرهدیةالعارفین یاد شده است ، وچلبی گوید : ۲۱ بابست وبترکی نیز ترجمه شده است .

(۱۱) درهدیةالعارفین بدو نسبت شد .

(۱۲) آنرا پیش از قانون ادب تألیف کرد (کشف‌الظنون وهـدیة‌العارفین) .

(۱۳) کشف‌الظنون وهدیةالعارفین .

(۱٤) و (۱۵) و (۱۶) و (۱۷) در همین بخش معرفی میشود .

بیان‌التصریف[1] ملحمهٔ دانیال[2] فارسی . اصول الملاحم[3] . کامل‌التعبیر[4] فارسی .

ترتیب تاریخی آثار حبیش: از تاریخ تألیف کتابهای حبیش بجز قانون ادب و وجوه‌القرآن اطلاع درست دردست نیست ، ولیکن چون او در دیباچهٔ بیشتر آنها نام یك یا چند تألیف پیشین خود را یاد میکند ، میتوان تا اندازه‌ای پس‌و پیش بودن آنها را بدست آورد .

I : او در دیباچهٔ « جوامع‌البیان » از « کامل‌التعبیر » یاد میکند ، و دردیباچهٔ « کامل‌التعبیر » از « صحةالابدان » نام برد .

II : در دیباچهٔ « بیان‌الطب» فارسی از دو کتاب« کفایةالطب » عربی و« بیان‌الصناعات » نام‌میبرد

III : در کتاب « قانون ادب » از « بیان‌التصریف » و « بیان النجوم » نام برده است . و نام « بیان التصریف » در « وجوه‌القرآن » دیده میشود .

چنانکه دیدیم در شانزده کتاب وی، هشت فارسی و یك عربی‌میباشد ، و هفت دیگر نامعلوم‌است . واز آنها چهار کتاب زیر درلغت، وهمگی عربی بفارسی میباشد :

۱ ـ قانون ادب ۲ ـ جوامع‌البیان در ترجمان قرآن ۳ ـ وجوه قرآن ٤ ـ ترجمان قوافی . ومن در اینجا فقط بمعرفی این چهار تألیف او میپردازم :

[۱۸] قانون ادب [الف]

نام کتاب را چلبی در کشف‌الظنون « قانون الادب فی ضبط کلمات‌العرب » آورده و اسماعیل‌پاشا در « هدیةالعارفین » از وی گرفته است ، لیکن خود در دیباچهٔ کتاب[5] نام آنرا « قانون ادب» تنها وبی‌الف ولام آورده ودر آغاز همهٔ بخشها (کتابها)ی آن همین گونه تکرار کرده است . و این گونه نام ساده ، با روش نویسند گی حبیش سازگارتر ازنام دراز و مرکب ازواژه‌های نامأنوس میباشد .

ترتیب کتاب

چنانکه تاکنون دیدیم ؛ برخی ازفرهنگ نگاران ، پیش‌از آنکه مرتب کردن واژه‌ها بحرف آغاز آنها دربیست‌وهشت باب«حروف هجا »معمول گردد، کلمات‌را بوزن آنها تقسیم میکردند، اما این کاربیشتردر افعال‌ومصدرها صورت‌میگرفت، یعنی‌در کتابهائیکه‌مخصوص‌مصادرتهیه میشد، مانند مصادر زوزنی‌وتاج‌المصادر (ص۲۶۶و۲۷۹) این‌ترتیب‌را پیش میگرفتند ، چنانکه کتاب‌را مثلا بشش‌وزن ثلاثی مجرد ودوازده وزن‌ثلاثی مزید وچهار وزن رباعی دسته‌بندی میکردند ، و هربخش را برحرفهای هجا . و برخی از فرهنگ نگاران که میخواستند وزن را دراسمها نیزمراعات نمایند ، مانند دستوراللغة نطنزی (ص ۲۷۰) فقط حرکت آغاز کلمه رامورد نظر قرارمیدادند، مثلاباب الفرا بەمفتوح الاول ومضموم الاول ومکسورالاول تقسیم میکردند.

اما حبیش برای نخستین بار اسمهارا نیزمانند مصدرها ، در هریك از بیست وهشت باب حرف هجاء به ترتیب وزن مرتب کرد . و گرچه این نظم برای مشخص ساختن ضبط کلمات بسیار مفید است[6] لیکن .

---

(۱) در دیباچهٔ قانون ادب و وجوه‌القرآن یاد شده است .

(۲) و (۳) هر دو در هدیة العارفین یاد شده و دو کتاب بشمار رفته است ، ولیکن ابن یوسف آنها را یك کتاب پنداشت . در آغاز نسخهٔ سلطان القرائی تصریح دارد باینکه « ملحمه » را ازعربی ترجمه کرده است (فهرست خطی سلطان القرائی) . چلبی گوید : عبدالله‌بن هارون سوسی « ملحمهٔ دانیال » را شرح کرده است .

(٤) آنرا بنام قلیج ارسلان دوم (۵۵۹ ـ ۵۸۸) نگاشت ، و در تهران باندازهٔ خشتی بکوشش محمد باقر وخط شیخ موسی بسال ۱۲۸٤ق بچاپ سنگ پخش شده است . ودر دیباچه، نام نگارنده بجای حبیش‌بن ابراهیم‌بن محمد (حسین‌بن‌محمدابراهیم) نوشته شده است . گویا این‌چاپ ازروی نسخهٔ ۵۷۲ سپهسالار برداشته شده، زیراکه این غلط درآن نسخه نیز دیده میشود .در فهرست آصفیه گوید : این کتاب یکبار نیز بسال ۱۳۰۲ ق چاپ شده است . چلبی گوید این کتاب برای سلطان سلیمان عثمانی ازفارسی بترکی ترجمه شده است .

(۵) در نسخه‌های کهن مانند نسخهٔ سلطان القرائی که در سدهٔ هفتم نوشته شده و تصحیح نیز گردیده است ، چنین دیده میشود .

(٦) توضیح اینکه : یکی از نقائص جبران ناپذیر خط کنونی (عربی) نداشتن حروف صدادار میباشد ، وغالباً فرهنگ نگاران درتعیین صدای‌حرفها، دچاراشتباه میگردند ؛ وچه‌بسیارتصحیف وتحریفها در کلمات، ازین‌راه وارد شده‌است، وبرخی‌ازایشان‌برای دوری‌جستن ازغلط، باتعبیرات(بفتح . . . وکسر . . . وضم . . . وسکون . . .) اشکال‌را دربرخی‌جاها رفع‌میکنند . ولیکن‌بانظم وترتیبی که حبیش بکتاب خویش داد ، حرکات همهٔ حرفهای یك واژه، ازجای آن ؛ از بابیکه درآن آمده‌است، مشخص‌میگردد .

چون کاری دشوار میبود ، هیچیك از فرهنگ نگاران روش وی را دنبال وپیروی نکرده است . وعده‌ای‌حتی درفهم این ترتیب نیز دچار اشکال شده اند[1]

راه یافتن کلمات

در این کتاب واژه‌هابترتیب حرف آخر آنها ، در بیست‌و نه کتاب پخش شده است ، زیرا که حبیش الف را کتابی وهمزه را کتابی جدا ساخته است ، وسپس در هر کتاب ، واژه‌ها را به نه وزن تقسیم کرده ، وهر وزن را در یك بخش بنام « نوع » ازنوع اول تا نهم جای داده است. اینك نه وزن[2] .

۱ ـ وزن اَب : هرواژئیکه حرف پیش ازحرف آخرش فتحه داشته باشد .

۲ ـ وزن اُب : هر کلمه‌ئیکه حرف پیش ازحرف آخرش ضمه داشته باشد .

۳ ـ وزن اِب : هر کلمه‌ئیکه حرف پیش از آخرش کسره دارد .

٤ ـ وزن آب : هر کلمه‌ئیکه حرف پیش از آخرش الف ممدود باشد .

٥ ـ وزن‌اوب : هر کلمه‌ئیکه حرف پیش از آخرش واو ماقبل مضموم (ضمۀ ممدود) باشد .

٦ ـ وزن ایب : هر کلمه‌ئیکه حرف پیش از آخرش یا ماقبل مکسور (کسرۀ ممدود) باشد .

۷ ـ وزن اَتب : هر کلمه‌ئیکه حرف پیش از آخرش ساکن ماقبل مفتوح باشد .

۸ ـ وزن اُتب : هر کلمه‌ئیکه حرف پیش از آخرش ساکن ماقبل مضموم باشد .

۹ ـ وزن اِتب : هر کلمه‌ئیکه حرف پیش ازآخرش ساکن ماقبل مکسور باشد .

و در هر یك ازین نه نوع ، واژه‌هارا بترتیب دو حرفی (ثنائی) و سه حرفی (ثلاثی) وچهار و پنج وشش حرفی پخش کرده است ، وباعنوان‌های (ثنائی ، ثلاثی ، رباعی، خماسی . . .) که برجسته نوشته‌میشود، جدا ساخته است . وپس‌از سداسی‌ها بخشی زیرعنوان(الکنی) داردو درآن‌کنیتهائی را که مضاف الیه«اب» و « ابن » و « ام » بدان وزن باشد ، گرد آورده و معرفی تاریخی نموده است . و سپس بخشی زیر عنوان « ومنها بزیادة‌الهاء » دارد و در آن مؤنث‌های آن باب را راگرد آورده است .

و هریك از این بخشها را بترتیب حروف الفباء از نظر حرف پیش از آخر واژه منظم کرده است ، ودرهرباب وهرنوع ، اگر کلمه فعل باشد ، باب‌آنرا ـ ازشش باب ثلاثی مجرد و۱۲باب مزید، بوسیلۀ عددهای هندسی (۱تا ٦) بر روی آن معین کرده است .

ودر پایان کتاب سه فصل افزوده است :

۱ ـ نام شعراء و بزرگان عرب ؛ از مردوزن .

۲ ـ وزنهای قیاسی وسماعی مصدرهای زبان عرب .

۳ ـ اوزان جمعها در عرب .

آغاز: سپاس‌خدایرا که قادر بر کمال‌است. . . و درود بر محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله که برگزیده وخوب خصال است ، قهر کنندۀ کفر و شرك و ضلال است ، و برياران و أهل بيت ، وهر که مصطفی را قرابت و آل است . . . چنین گوید شیخ ادیب ابوالفضل حبیش‌بن ابراهیم ابن محمد التفلیسی : که چون از تصنیف کتاب « بیان‌التصریف» بپرداختم ، نگاه کردم بکتابهائی[3] . که درعلم ادب بپارسی ، هر کس ساخته بودند ، کتابی ندیدم که اسماء وافعال و جمع وحرف این جمله . . .

مدارك کار حبیش : او در دیباچۀ قانون ادب ، کتب زیر را بعنوان مدارك خویش یاد میکند ، ومن‌آنرا از روی قدیم‌ترین نسخه‌که دیده‌ام ، یعنی‌نسخۀ سلطان القرائی، وباتطبیق با نسخ‌دیگر درزیرمیآورم:

---

(۱) ابن یوسف در فهرست پیشین سپهسالار (۲٤۸:۲) برای نشان دادن ترتیب این کتاب چند سطر ناتمام از آن نقل کرد وسپس گفت : « این کتاب ازنظر ترتیب تحت تأثیر دیوان‌الادب فارابی میباشد . . . درصورتیکه ما میدانیم دیوان‌الادب بترتیب صرفی تقسیم‌بندی شده و شش باب دارد : ۱ ـ سالم ۲ ـ مضاعف ۳ ـ مثال ٤ ـ ذوثلاثة (اجوف) ٥ ـ ذواربعة (ناقص) ٦ ـ مهموز . وجز درباب یکم شباهتی با ترتیب قانون‌الادب ندارد .

(۲) برای‌نشان دادن وزن ، دراینجا من سه حرف اول الفباء « ا ب ت » را برگزیدم . واین فهرست را بابررسی بابهای کتاب «قانون ادب» ساختم .

(۳) نسخۀ سلطان‌القرائی : کتبها .

غریب المصنف[1] جمهرة[2] مجمل اللغة[3] اصلاح المنطق[4] دیوان الادب[5] صحاح اللغة[6] . ابواب الادب[7] الفاظ مجموع . غریب ابوعبیدة[8] ادب الکاتب[9] النهار[10] . الروضة[11] . مشکل اللغات . مجموع الاداب متخیر الفاظ[12] . الفاظ ابن السکیت[13] الفاظ عبدالرحمان . شرح فصیح الکلام[14] . غریب القرآن غریب الحدیث . اصلاح العین[15] . الداخل[16] . نسیم السحر[17] . لب الادب[18] . الاشتقاق . مشکل قتیبة[19] . الواسط[20] . ابنیة الاسماء والافعال[21] . حقائق اللغة [22] . تسمیة الاشیاء[23] . مقامات حریری [24] . فقه اللغة [25] . ترجمان القرآن[26] . السامی فی الاسامی[27] . دستور اللغة [28] . مصادر قاضی[29] المدخل فی اللغة [30] . الغنیة [31] . مبادی اللغة [32] . البذلة . ارشاد فی اللغة . خلاص نطنزی[33] . البلغة [34] . مقدمة الادب[35] . بیان اللغة[36] . المقصور والممدود[37] . مثلث قطرب [38] . السلامة . شرح سبع طول[39] . شرح حماسة .

تاریخ تألیف : درپایان نسخهٔ ش ۳۲۵۲ کتابخانهٔ اسعد افندی که یاد خواهد شد از گفتهٔ حبیش چنین آمده است : « تمام کردم درسال پانصد وچل (چنین) وپنج ، ز فضل یزدان ، اندر ادب ، من این قانون . چهارسال در اونفس وجان شیرین راز بس تفکر ، دررنج داشتم مقرون بدین چه کردم . . . » .

و بنابرین حبیش درمدت چهار سال که به ۵۴۵ ق . پایان یابد ، این کتاب را نگاشته است . اما در پایان نسخهٔ سلطان القرائی ، درتبریز این عبارت دیده میشود :

« سپری شد کتاب قانون ادب ، بحمدالله . . . روز چهارشنبه وقت چاشتگاه ، هفتم شوال پانصد ونود و چهار از هجرت . . . » . ولیکن بگمان نزدیك بیقین تاریخ اول درست‌تر است و تاریخ دوم تاریخ پاك نویس نسخه میباشد که بدست مؤلف انجام گرفته وسپس کاتبان پسین ازروی آن نوشته‌اند .

ضمیمهٔ قانون ادب

درپایان نسخهٔ ش ۴۲۵ بریتیش موزیوم ، فصلی بنام تصریف کلام ، اضافه دارد . و درآغاز آن چنین

---

(۱) از ابو عمر اسحاق شیبانی (م ۲۰۶ق) . (۲) از ابن درید محمدبن حسن (م ۳۲۱ق) .
(۳) ازابن فارس احمد قزوینی (م ۳۹۵ق) . (۴) از ابن سکیت (م ۲۴۴ق) .
(۵) از اسحاق فارابی (۳۵۰ق) . (۶) از جوهری (م ۳۹۳ق) .
(۷) چلبی فقط نام آنرا آورده ، گوئی از همین‌جا گرفته باشد .
(۸) (م ۲۱۰ق) نخستین کسی است که درغریب القرآن کتاب نگاشت (چلبی) . (۹) ازابن قتیبة دینوری (۲۱۳-۲۷۶ق)
(۱۰) درنسخهٔ سپهسالار ش۱۱ ، و ملك ۳۵۸ و سلطان القرائی : البهار .
(۱۱) این کتاب شناخته نشد ، ولیکن در دیباچهٔ « تهذیب الاسماء » نووی (م۶۷۶ ق) نیز بعنوان مدرك یاد شده است . (کشف الظنون - تهذیب) . ونیز در دیباچهٔ «مهذب الاسماء» ربنجنی جزء مدارك آن میباشد .
(۱۲) نسخهٔ قانون ادب در بریتیش موزیوم : نخیرالالفاظ . ملك و سپهسالار : محیرالالفاظ . سلطان القرائی : متخیر...
(۱۳) صاحب اصلاح المنطق که در بالا یاد شده . (۱۴) فصیح ازثعلب (م ۲۹۱ق) شرحها بسیار دارد . (کشف الظنون) .
(۱۵) از خلیل بن احمد عروضی (م ۱۷۶ق) . (۱۶) نسخه‌های ملك و سپهسالار ۱۰ و ۱۱ و سلطان القرائی : المداخل .
(۱۷) چلبی فقط نام آنرا گویا از همین‌جا نقل کرده است .
(۱۸) ملك و سپهسالار ۱۱ : لباب الارب . سلطان القرائی : لباب الادب .
(۱۹) شاید : ابن قتیبة صاحب ادب الکاتب باشد که دربالا یادشده . (۲۰) ملك وسپهسالار ش۱۰و۱۱ وسلطان القرائی : الواسطة .
(۲۱) در بخش مصادر (ص ۲۶۷) مانند آن یاد شد . (۲۲) چلبی فقط نامی از آن میبرد .
(۲۳) چلبی فقط نام آن آورده است ، و شاید از همین‌جا گرفته باشد .
(۲۴) ابو محمد قاسم بن علی بن محمد بن عثمان حریری (۴۴۶ - ۵۱۶ق) . مکرر چاپ شده است .
(۲۵) شاید ازثعالبی (۳۵۰-۴۲۹ق) . مکرر چاپ شده است . (۲۶) ترجمان القرآن زوزنی در(ص۲۶۹-۲۷۰) دیده شود .
(۲۷) از میدانی (م۵۱۸ق) (ص ۲۷۳-۲۷۵) دیده شود . نسخهٔ سلطان القرائی : سامی .
(۲۸) چون خلاص نطنزی را پائین‌تر آورده پس غیر ازآنست (ص۲۷۰-۲۷۲) دیده شود .
(۲۹) شاید : زوزنی است (ص ۲۶۶-۲۶۹) دیده شود . (۳۰) شاید . « مدخل العین » ازنضر بن شمیل (م ۲۰۴ق) باشد .
(۳۱) شاید از محمد بن ابراهیم (بن احمد) بیهقی مذکور در کشف الظنون باشد .
(۳۲) شاید ازمحمد بن عبدالله اسکافی مذکور در کشف الظنون باشد .
(۳۳) (ص ۲۷۰-۲۷۲) دیده شود . (۳۴) (ص ۲۶۵) دیده شود . نسخهٔ سلطان القرائی : البلاغة .
(۳۵) از زمخشری (ص ۲۷۶-۲۷۹) دیده شود . (۳۶) چلبی فقط نام آن‌را آورده است .
(۳۷) شاید ازابن ولاد احمد(م۳۳۲ق) باشد که چلبی آنرا یاد کرده‌است . (۳۸) ترجمهٔ فارسی آن درسدهٔ دهم یادخواهد شد .
(۳۹) درهمهٔ نسخه‌ها بضم اول وفتح دوم‌است . اماچلبی شرح سبع طوال باالف را بقاسم بن انباری (م ۳۰۴ق) نسبت داد . وممکن است ازان زوزنی‌را خواسته باشد که چاپ شده است .

آمده است : « چون نگاه کردم ؛ استاد ما رحمه‌الله حبیش از سبب اختصار کتاب تصریف کلام نگفته است ، ما درمیان دوفصل وی نهادیم . (فهرست ریو - ج ٤ ص ۲۷۳)

ترجمهٔ قانون ادب

مردی بنام ابوالمواهب سعد الدین سلیمان امین‌الله [۱] معروف بـه مستقیم زاده ، بر ترجمه های فارسی قانون ادب ، ترجمهٔ ترکی واژه ها را افزود ، و کتابرا « السنه ثلاثه » نامداد ، واین نام بحساب ابجد برابر (= ۱۱۸۳) سال آغاز ترجمه میباشد . وی آنرا بنام امیر نوری وفرزندانش که نوادگان سلطان احمد سوم پادشاه عثمانی بودند آراسته است . وترجمه را در (۱۱۹۰ق) پس‌ازهفت سال‌کوشش بپایان رسانیده است [۲] . ونسخهٔ آن بشمارهٔ (۱۱) درسپهسالار دیده میشود .

نسخه های این کتاب خط ۵۹٤ق . نزد سلطان القرائی ، وخط ۶۷۷ق . درایاصوفیه وخط ۷۳۰ق . در اسعد افندی وخط سدهٔ نهم در ترخان والده و بغـدادلی وجز آن هست . رجوع به فرهنگنامه‌های عربی بفارسی ص ۷٤-۷۶ شود .

[۱۹] جوامع البیان درترجمان قرآن [ب]

دیگر از مؤلفات حبیش درلغت تازی بزبان پارسی ، کتابی است که تنها واژه‌هائی‌را که در قرآن [۳] بکار برده شده ، درآن گرد آورده است .

وی در دیباچهٔ این کتاب ، گوید : چون « ترجمان قرآن » ابوجعفر بن محمد بن خلیل زوزانی ، و « غریب القرآن » عزیزی ، و « مشکل القرآن » ابن قتیبة ، و « ترجمان القرآن » علی بن حسین خازن قاینی‌را دیدم ، ودر هریك نقصی یافتم خواستم کتابی سازم که همهٔ مطالب آنهارا در برگیرد . و آنرا بترتیب حروف هجا مرتب کردم .

آغاز : کتاب جوامع البیان درترجمان قرآن ، بنام رحمان شروع کردم . سپاس خدای‌را که حی‌حلیم است ، قدیم وبزرگوار وحکیم است ، مالك و ذوالجلال وعظیم است ، . . . چنین گوید: شیخ ادیب ابوالفضل حبیش . . . که چون‌از تصنیف « کامل التعبیر » [٤] پرداختم . . .

پس‌از دیباچه یك فصل برای نامهای خدا بترتیب حروف ، وسپس فصلی درالفاظی که معانی‌آن در قرآن مختلف است ، مانند « وجوه القرآن » دارد . گویا وی این کتاب‌را پیش‌از وجوه القرآن نگاشته‌است این فصل نیز بترتیب حروف الفباء است . درنسخهٔ زیر ازاین فصل فقط تاحرف قاف بجااست و باقی‌آن افتاده است وازاصل کتاب نیز آغاز حرف الف افتاده وبواژهٔ « الارب جمع » درالف باراء آغازشده است .

ترتیب : کلمات‌را دربیست وهشت باب بترتیب حرف آغاز واژه بسیجیده ، وهرحرف را بسه بخش اسماء وافعال وحروف تقسیم کرده ، وهربخش‌را بترتیب حرف‌دوم کلمه مرتب ساخته است .

آغاز حرف سین : حرف سین از کتاب جوامع البیان درترجمان قرآن ، دراسماء وافعال وحروف . اسماء ؛ السابحات : فرشتگانی که ازآسمان فرو همی‌آیند . . . ب ؛ سبأ : نام شهری است به‌یمن . السبات . . . درپایان نسخه نیز افتادگی هست وتابخش افعال ازحرف واو ، در کلمهٔ « وجل یوجل » پایان‌یافته

---

(۱) چنین است بخط خود وی . اما اسماعیل پاشا اورا : سلیمان بن امین‌الله بن عبدالرحمان بن محمد رومی حنفی (م ۱۲۰۲ ق) خوانده و « اسکندریة » [رسالة اسکندر] و « تحفة المرام » را ازمؤلفات اوشمرده است (ذیل کشف‌الظنون وهدیة العارفین) ونسخهٔ « تحفة الخطاطین » اونزد سلطان القرائی هست .

(۲) درکنار آخرین برگ نسخهٔ قانون ادب (ش۱۱) سپهسالار که بخط عهدی بغدادی‌شاعر پسر شمسی در ۹۶۸ ق . نوشته شده است ، مترجم بالا ، بخط خود این‌عبارت را نوشته است .

الحمدلله والصلاة علی رسول‌الله . ترجمت‌تلك النسخة المنقحة من اولها الی آخرها مع بقاء معانیها ، فصارت السنة ثلاثة ، فسمیتها بذلك ، فوقع تاریخها « السنه ثلاثه = ۱۱۸۳ » لابتدائنا بترجمتها فاتممناها فی سبع سنین بعون القوی المعین تعالی ، وبهمة‌الامیرنوری نورالله قلبه مع أولاده الامجاد الذینهم للسلطان احمد الثالث احفاد ، وفقه‌الله و وفقه لامثالهما آمین بالنبی الامین حرره مترجمها الفقیر ابوالمواهب سعدالدین سلیمان امین‌الله العریف بمستقیم‌زاده الله‌زاده فی‌الدراین بالسعادة سنة (۱۱۹۰) .

(۳) تاریخچه‌ای ازلغات قرآن دردنبال « ترجمان قرآن » زوزنی ، در (ص ۲۶۹-۲۷۰) یاد شده‌است .

(٤) درتعبیر خواب بپارسی . درتهران بسال ۱۲۸٤ چاپ شده است (ص ۲۸۶ دیده شود) .

است (برگ ۱۲۷ پ) وپس از افتادگی ، چند فصل در دستورهای صرف زبان عرب دارد .

انجام : پس این قیاس را بیك نگاهمیباید داشتن تاخطای نیافتد ، انشاءالله . سپری شد کتاب جوامع البیان درترجمان قرآن بتوفیق خدای رحمان (روزشنبه فی وقت العصر ازهجرت پیغمبر سنة ۹۳٦ق) که تاریخ کتابت نسخه است .

نسخهٔ این کتاب در دانشگاه ش۸۳۹ : نسخ بی‌نام . درعصر شنبه سال ۹۳٦ ق پایان یافته است .

[۲۰] وجوه قرآن [ج]

اختیارکرده ازاقوال مفسران . تصنیف شیخ ادیب ابوالفضل حبیش بن ابراهیم بن‌محمدتفلیسی‌رض .

این عنوان کتاب درنسخهٔ زیر میباشد .

دراین کتاب لغاتی از قرآن که دارای معانی گوناگون است ، بترتیب حروف یاد شده ومعانی آنرا بفارسی آورده است .

آغاز : بنام ایزدبخشایندهٔ بخشایشگر ، سپاس وشکرخدای‌را که خالق دوجهانست . . . چنین گوید شیخ ادیب ابوالفضل حبیش . . . رضی‌الله عنه : که چون از تصنیف کتاب « بیان التصریف » بپرداختم نگاه کردم بکتاب « وجوه القرآن » که مقاتل بن سلیمان « ره » بتازی ساخته بود بسیار کلمات را بیان کرده بود . . . در کتاب تفسیر ابوالحسین الثعلبی «ره» هرکلمتی را چهار وپنج وجه موجود یافتم . . . خواستم که در وجوه قرآن کتابی سازم ، کامل ومفید که آنچ در کتاب تفسیر ثعلبی و تفسیر سورآبادی و تفسیر نقاش وتفسیر شاپور وتفسیر واضح ودر کتاب مشکل قتیبة و کتاب غریب‌القرآن عزیزی در وجوه قرآن بیان‌کرده است برطریق اختصار ، آن جمله در کتابم موجود باشد ، بر ترتیب حروف معجم . . . شرح وجوه هرکلمتی را بپارسی واضح بیان کردم . . .

حرف الف از کتاب وجوه قرآن ؛ آخرت : بدانکه آخرت درقرآن برشش وجه باشد . وجه‌نخستین آخرت رستخیز بود ، چنانکه خدای درسورهٔ المؤمنون گفت : وان الذین لایؤمنون بالآخرة عن الصراط ...

انجام : یمین : بدانکه یمین درقرآن برهفت وجه باشد . . . نخستین بمعنی دست ودست راست بود چنانکه . . . (وپس از دوصفحه گوید) . . . سپری شد کتاب « وجوه قرآن » روز پنجشنبه بیست وچهارم ماه صفر سال پانصد و پنجاه و هشت از هجرت پیغامبر . کتبه مصنفه ابوالفضل حُبیش [۱] غفرالله له . . . وذلك ببلدهٔ قونیه . . .

حرفهارا با افزودن یاء بلهجهٔ عامه قدیم مینامد (بی = ب ، ظی = ظ ، یی = ی) چنانکه گوید : حرف ظی از کتاب وجوه القرآن ؛ ظل : بدانکه ظل درقرآن برسه وجه باشد . . .

نسخهٔ این کتاب درکتابخانهٔ عاطف افندی ش۳۲٤٦ ، دراستانبول وفیلم آن دردانشگاه تهران (ش۶۰) هست .

[۲۱] ترجمان قوافی [د]

دیگر از آثار لغوی حبیش تفلیسی کتابی است که اسماعیل پاشا آنرا بدین نام در « هدیةالعارفین » معرفی کرده است ، ولی در فهرست‌پیشین سپهسالار آنرا بنام « قوافی » خوانده است . مؤلف درآغازدیباچه نام عزالدین ابوشجاع قلیچ ارسلان دوم پسرمسعود را ، که از سلاجقهٔ روم واز(۵۵۹ ق) تا (۵۸۸ ق)پادشاهی کرد ، میآورد ، و در پایان دیباچه گوید : پس باسم قطب‌الدین‌زادالله عمره تمام کرده‌شد . وتا آنجا که‌اکنون میدانم ؛ قطب‌الدین لقب ملکشاه دوم است که پسرعزالدین قلیچ ارسلان دوم بوده نه خود وی . و من چنان گمان برم که حبیش این کتاب را بنام پدر آغاز کرد و بنام پسر پایان داده است .

ولیکن شخصی در روزگار میرعلی شیرنوائی (م ۹۰٦ق) این کتابرا دزدیده وبا تغییر دادن چند سطر ازآغاز دیباچه بنام این امیر مزین ساخته است . شگفت آنکه در پایان دیباچهٔ نسخهٔ سرقت‌شده گوید : « و این کتاب باسم خداوند ملك‌الملوك قطب‌الدین عمادالاسلام زاد عمره و دام‌عزه تمام کرده شد . . . » و نام

---

(۱) اعراب دارد . بضم حاء وفتح باء (بصیغهٔ مصغر) نوشته شده‌است .

قطب‌الدین که در آخر دیباچهٔ « ترجمان قوافی » حبیش بود اینجا نیز دیده میشود .

نسخهٔ این کتاب که باسم میر علیشیر است در کتابخانهٔ لغتنامهٔ دهخدا بشمارهٔ (۱۴۰) موجود و بنام « لغات قوافی » ثبت شده است ، و اندکی کمتر از نسخهٔ حبیش موجود در کتابخانهٔ سپهسالار میباشد ، وتمام لغتهای آن در زندگی مرحوم دهخدا توسط فیش‌نویسان فیش‌شد ، و در پشت نسخه باین معنی اشارت شده است ، ولیکن چون فیشها بدون ذکر مدرك است ، فعلا در عداد فیشهای بی مدرك ، بصورت غیر قابل‌استفاده درآمده است و باید مجدداً فیش شود .

آغاز : رب تمم بالخیر ؛ سپاس وشکر خدایرا که ازعلم ودانش ، ما را بهره داد ، و راه راست نمود ، و دین‌اسلام بارزانی‌داشت . و درود خدای برمحمد باد صلی‌الله‌علیه‌وآله ، و بریاران و اهل بیتش . چنین گوید حکیم ابوالفضل حبیش بن ابراهیم ابن محمد کمالی تفلیسی که ملك اجل عادل عالم کبیر قطب الدین عماد الاسلام و نظامها ، جلال‌الملة و جمالها . نجم‌الملة و تاجها . شمس الملوك والسلاطین ، ناصر جیوش‌المسلمین ، فخرالانام ، عزالمجاهدین ، قاتل‌الکفرة والمشرکین ، قامع‌المتمردین ابوشجاع قلج‌ارسلان ابن‌مسعود ، یمین امیرالمؤمنین ، اطال الله بقاه ، و ادام فی‌الدولة ارتقاه ، و اباد حساده واعداه بحق محمد وآله .

از آنجا که بزرگ همتی و رغبت او بعلم ودانش بنده را اشارت فرمود که باید ازبهرمن کتابی‌سازی درقوافی . چنانك کلامهای مشکل تازی راکه شعرا در قوافی شعرها بکار برند ، بپارسی شرح کنی ، و ترتیب کتاب خراسانی نهی ، و درتصنیف کتاب اختصار نگاه‌داری ، تا کتاب درازا نکشد ، وخواننده را ملال‌نفزاید ، و مارا یادگار بود . پس بنده برحسب طاقت خویش جهد کرد و فرمان بجای آورد . . . و آخر هرقافیه را بترتیب برحروف معجم بیذاکرد ، چنانك اگر کسی را قافیهٔ باید ، نگاه کند آخر حرف آن‌قافیه را ، از جملهٔ حروف معجم کذامست واز کذام نوعست و ازهرکذام که بود ، وی را طلب‌کند ، تامعنی‌آن بداند . وهرقافیه که دو حرف بود ، وی را در اول هرحرفی مقدم‌کردم ، و بعدش سه حرفی‌را ، و علامتش حرف « ح = ۳ » بکردم ، و بعدش چهار حرفی را « د = ٤ » و پنج حرفی را « هـ = ٥ » و شش‌حرفی را « و = ٦ » وهفت حرفی را « ز = ۷ » .

و اما قافیهایی که بپارسی بود و آسان ؛ دراین کتاب یاد نکردم ، که کتاب درازا شذی ، بپارسی برکس پوشیده نبود ، و بجایی که قافیهای بارسی مشکل بکردم حرف « سی » بالای او بنوشتم ، تا کسی گمان نبرد که ببارسی (شاید : بتازی) است .

و بداند (شاید : بدان) که هر کسی که شعر گوید ، و هوش شاعری دارذ ، یا بخواهد که معنی قافیهای مشکل بداند از دانستن این قدر ناچار بود ، تادرعلم قافیه شعرجاهل نباشذ ، وشعرگفتن برویآسان شود ، زیرا که اصل شاعری قافیه بود ، باید که قافیها نیك بداند . بس کتاب باسم قطب‌الدین زادالله عمره‌تمام کرده شود انشاءالله تعالی ، تاهرکس‌که بخواند و فایده بگیرد ، خداوند را ومصنف را بدعا یاذ آرذ . وحسبناالله ونعم‌الوکیل .

قوافی ؛ حرف اول : یا : ای . لا : نه . ما : نه . ما : آب وجه . ما : ای . دا : درد . ذا : آن . . .

معنی فدای لفظ : دیدن این کتاب کاملانشان‌میدهد ؛ چگونه یك‌شاعر ، که ازعواطف عالی شاعرانه الهام میگیرد ، و میتواند احساسات پاك انسانی و خواستهای اکثریت مردم را در قالب اشعار ناب جلوه‌گر سازد ، و بدین‌وسیله محبوبیت عمومی بدست‌آرد ، هرگاه دستخوش امیال قدرتمندان گردد وناچار از پیروی هوسهای آن عدهٔ قلیل شود ، و بخواهد مطابق خواست‌آنان شعر گوید ، بکلی ذوق هنری خویش را ازدست داده ، و ناچار میگردد تا بکمك دسته‌بندی کردن واژه‌ها وقالب ریزی کلمات ، وسبك وسنگین‌کردن اوزان شعر بسازد ، وبا پس وپیش کردن کلمات برخلاف دستورات جمله‌بندی ، تقطیع بحر را درست کند ، و از این روی شعر خودرا بصورت تصنعی وبی‌مزه درآورده ، و در نظر مردم بی‌ارزش میسازد . کسانی که تأثیر وضع طبقاتی را در شعر و هنر قدیم درنظر نمیگیرند ، همهٔ شاعران را باین دلیل محکوم میکنند که : « اینان‌نخست

قافیه‌ها را جور کرده ، کلماتی چون قفس ، عدس ، مگس ... را گرد آورند ، و سپس معنی شعر خود را تابع معنی این کلمات میسازند ...»

نسخه‌های این کتاب در سپهسالار ش ۱۱۰ : و مجلس ۲۵۲۵ و نخجوانی تبریز و دهخدا ش ۱۴۰ دیده میشود.

سدهٔ هفتم

در این سده ؛ برای نخستین بار کسانی بجهت تسهیل آموزش همگانی ، لغتنامه های منظوم فراهم کردند. و کسانی فقط اسمهای زبان تازی را دریك کتاب جمع کردند (در برابر کسانیکه درسدهٔ پیشین مصدرها را جمع کرده‌اند) و کسانی نیز اسم و فعل را درهم آمیخته کتاب ساختند. و دیگری بترجمهٔ یك لغتنامهٔ عربی پرداخت . و بنابراین ؛ فرهنگهای این سده را درچهار بخش یاد میکنیم :

۱ ـ فرهنگ‌های منظوم . ۲ ـ فرهنگ‌ها که تنها اسمها در آن جمع است . ۳ ـ فرهنگها که اسم و فعل را درهم آمیخته دارد . ٤ ـ ترجمه از لغتنامهٔ عربی .

بخش یکم

فرهنگهای منظوم

الف : نصاب‌الصبیان

ب : زهرة الادب

ج : نصیب الفتیان

چگونه فرهنگهای منظوم پدید آمد ؟

یگانه زبان خارجی که در سده های آغاز اسلام در ایران آموخته میشد زبان تازی بود . و از هنگامی که مردم ایران علاقه‌مند بآموختن آن گردیدند ، در صدد برآمدند ، براههای گوناگون ، اشکال تعلم این زبان سخت را که از ریشه و بن بازبان فارسی جدا است ، برای فرزندان خود آسان سازند . ازاین روی درآغاز سدهٔ هفتم ؛ اندکی پیش ازحملهٔ مغل ابونصر فراهی متوجه راه نظم گردید ، و گرچه پیش از او نیز قطعه‌های پراکنده شعر دربارهٔ قواعد دستور زبان عرب و جز آن یافت میشد ، اما او برای نخستین‌بار بدین‌منظور ، یك‌سلسله قطعه‌های منظم فراهم ساخت ، وبانظم «نصاب‌الصبیان» در دویست بیت ، که ازبرکردن آن برای دانش آموزان آسان بود ، این راه دشوار را تا اندازه ای هموار ساخت ، و چون این روش برای آن روزگار مناسب و سودمند بود ، دراندك زمان گسترش وشهرت بسزا یافت ، تا آنجا که درهمین سده دو کتاب دیگر بتقلید آن ساخته شد ۱ ـ زهرةالادب ۲ ـ نصیب الفتیان ، کـه هر سه در این بخش معرفی خواهد شد .

[۲۳] نصاب الصبیان [الف]

I ـ فراهی ابو نصر — II ـ نصاب درمیان لغتنامه‌ها — III ـ نصاب از نظر شعر

IV ـ نام و شمارهٔ بیتها — V ـ فهرست بندها — VI ـ تقلید ها از نصاب

VII ـ کارها دربارهٔ نصاب — VIII ـ نسخه‌های کهن نصاب .

I ـ فراهی و زندگی او : ابو نصر بدرالدین مسعود یا محمود یا محمد[1] پسر ابوبکر ابن حسین بن جعفر فراهی سجزی ادیبی ، از فراه سیستان میباشد . گویند کور از مادر بزاد ، و بنابرین تا اندازهٔ قدرت واستعداد ذهنی اوناشی ازهمین نقص بدنی بوده‌است . وی درروزگاریکه مردم ستمدیدهٔ سیستان باپیشقراولان حملهٔ مغول میجنگیدند میزیست ، واز زندگی اوبیش ازاین آگاهی نداریم . وی کتاب «الجامع الصغیر» درفقه نگارش محمد بن الحسن الشیبانی (۱۳۵ ـ ۱۸۹ق) را که از محدثان بنام میباشد بنظم آورده است .[2]

(۱) چلبی در کشف‌الظنون در عنوان «الجامع الصغیر» چ دوم استانبول «مسعود یا محمود» ، و درعنوان نصاب «مسعود» دارد . قزوینی درحاشیهٔ لباب‌الالباب هرسه را آورده ، مانند پشت نصاب چ برلن . اما صدیق حسنخان بهوپالی در «البلغة» دونصاب پنداشته یکی‌از ابو نصر مسعود ، و دوم از محمد بدرالدین ، ولی در بیشتر شرحهای نصاب او را بدرالدین محمد خوانده‌اند .

(۲) چلبی در عنوان الجامع الصغیر در کشف الظنون گوید : وی این منظومهٔ خویش «لمعة البدر» نامید و در جمادی الاخر سال ٦۱۷ ق. آنرا بپایان رسانید . وعلاءالدین محمدبن عبدالرحمان خجندی آنرا شرح کرد و «ضوءاللمعة» نام داد .

نگارندگان « حبیب‌السیر »[1] و روضة‌الصفا[2] این مرد را با معاصر و همشهری او ، امام شرف‌الدین محمد (احمد)[3] فراهی اشتباه کرده و شعر شرف‌الدین را که در ستایش یمین‌الدین بهرامشاه بن حرب هنگام پیروزی بر ملحدان قهستان سروده ، بصاحب نصاب نسبت داده‌اند . چلبی درعنوان نصاب مرگ فراهی را در (۶۴۰ق) آورده است . ابن‌حسام درشرح خود برنصاب درنیمهٔ سدهٔ هشتم ، گوید : قبر فراهی در دیه « ر ج » از نواحی فره ، هنوز دیده میشود .

II ـ **نصاب درمیان لغتنامه‌ها :** این کتابچه مدت هفت قرن ازآغاز سدهٔ هفتم تاآغاز چهاردهم در کشور ایران و هند و ترکیه بجای یك لغتنامهٔ کلاسیك برای‌آموزش زبان تازی بکارمیرفت ، وگرچه امروز بهیچوجه مناسب آن نیست[4] ولیکن ازنظر تاریخی یکی‌ازلغتنامه‌های مهم تازی بپارسی‌بشمارمیرود . فراهی با سرودن دویست‌بیت که ازبر کردن‌آن برای دانش‌آموزان کار سهلی بشمارمیرفت ، یك دوره اصطلاحهائی راکه برای فراگرفتن دانشهای مذهبی و ادبی و تاریخی و حتی ریاضی و نجومی و طبیعی روزگار خودش لازم بود ، در اختیار دانش‌آموزان ایرانی قرار داده‌است . وچون کلمات تازی‌هم ازنظر شمارهٔ حرفها (ثلاثی ، رباعی ، خماسی . سداسی) وهم از نظر حرکات وزنهای گوناگون دارد ، و گردآوردن همهٔ آنها در یك بحر ، شعر را سنگین و زشت میسازد . سراینده این منظومه را ببندهای گوناگون (سی و هفت بند) و در بحرها ووزنهای مختلف (نه بحر) گردآورده است .

اهمیتی کـه بدین منظومه داده میشود نه از کثرت واژه‌های تفسیر شده است ، بلـکه از آن جاست که کهن‌ترین اصطلاحات فارسی را برای دانشهای یاد شده ، در بردارد . ویك‌عده نامهای تاریخی و نامهای دردها و سن حیوانات و نام ماههای فارسی ، رومی ، عربی ، و اوضاع فلکی مطابق قواعد نجوم قدیم و جز اینها در این منظومه گرد آمده است .[5]

III ـ **نصاب ازنظر شعر :** البته فراهی‌صاحب ذوق سرشارشعر میبوده ، وغیراز نصاب کتاب « الجامع الصغیر » شیبانی را نیز بشعر سروده است . ولیکن معمولا نباید از منظومه‌هائی که جنبهٔ علمی و یا هرجنبهٔ ماورای احساسات شاعرانه دارد ، توقع شور شعر را داشت ، و این معنی دربارهٔ منظومه ها کـه در حساب ، هندسه ، نحو ، صرف ، لغت ، فقه ، اصول ، وحتی تاریخ سروده شده‌است درست میباشد . آقای اقبال‌شیرینی غزلها را در آغـاز بندهای نصاب ، دلیل قدرت شعری فراهی شمرده‌اند . و لیکن چنانکه خواهیم دید این غزلها از فراهی نبوده و بعد اضافه شده است .

IV ـ **نام نصاب وشمارهٔ بیتها :** چلبی‌درکشف الظنون شمارهٔ بیتهای نصاب را دویست دانسته‌است. و شرح کنندگان پیش از سدهٔ دوازده نیزآنرا ۲۰۰ شمرده‌اند . صاحب « کنزالفنون » که یکی ازشرحهای نصاب است در دیباچهٔ کتاب گوید :

گر طلبی مجمل ابیات آن   در ورق فرد فقط « ر » بخوان

و « ر » در حساب ابجد نمایندهٔ ۲۰۰ میباشد . ودر دیباچهٔ خود فراهی برنصاب درنسخهٔ سدهٔ هشتم

---

(۱) چ سنگی تهران جزء ٤ جلد ۲ ص ۲۲۵ و چ خیام ۲ : ۶۲۸ .

(۲) نقل از آقای اقبال در مجلهٔ آموزش و پرورش ، س ۱۳۱۸ ش . خرداد .

(۳) آقای قزوینی در متن لباب الالباب چ . تهران ص۲۱۳ ، این مرد را محمد آورده و در تعلیقات خویش (ص۶۱۲) او را احمد نامیده است .

(٤) البته تدریس این منظومه باآن روش کهنه مانع رشدفکری کودکان و خلاف اصول روانشناسی تربیتی امروز است وگویا نخستین کسی که تعلیم کتاب نصاب را بطریق کهنه مورد انتقاد قرارداد ، میرزا نظام افشار در دورهٔ ناصرالدین شاه است ، وی منظومه‌ای بنام « مصاب » ساخته که در دنبالهٔ این مقال یاد خواهد شد.

نسخهٔ خطی مصاب نزد آقای دکتر شایگان استاد حقوق مدنی در تهران است .

(۵) برخی واژه های اصیل فارسی راکه در نصاب هست آقای اقبال آشتیانی در مجلهٔ آموزش و پرورش ، خرداد ماه ۱۳۱۸ گرد آورده اند ، لیکن چون درآن هنگام دویست بیت اصل نصاب درمیان ۵۰۰ بیت نصاب کنونی شناخته نبود ، ایشان بسیاری ازواژه‌های نوتر را نیزجزء واژه‌های اصیل محسوب داشته‌اند ، وبافهرستی که من از شعرهای اصلی نصاب تهیه کرده‌ام ، واژه‌های کهن نیز شناخته خواهد شد . رجوع به فرهنگهای عربی بفارسی نشریه ۵۱۳ دانشگاه شود .

(ملك . ش ٤٧٤) ونسخهٔ سدهٔ نهم (نخجوانی تبریز) عدد بیتها دویست آمده است . وی گوید : « وچون مجموع دویست بیت آمد او را نصاب الصبیان نام کردم . . . » و نسخهٔ ملك درست دویست بیت را دربر دارد ، ونسخهٔ نخجوانی فقط سه بیت اضافی دارد . و نیز درپشت صفحهٔ عنوان نسخهٔ نخجوانی (خط ۸۵۶ ق) وهم دردیباچهٔ شرح نصاب نسخهٔ محیط طباطبائی (خط ۱۰۶۳ق) اشعار زیر بابونصر منسوب گشته است .

چنین گوید ابو نصر فراهی — که بروی رحمت حق باد رضوان
لغت را چون کلید علم دیدم — نمو داری بنظم آوردم از آن
که‌میل‌طبع‌مردم چون عزیز است — بسوی نظم و بر خواننده آسان
دوصد بیت آمد و چون اندکی‌بود — « نصاب » اش نام کردم بهر صبیان

آخرین مؤید آنکه شعرهای اصلی « نصاب الصبیان » فقط ۲۰۰ بیت بوده است ؛ اینکه عدد ۲۰۰ درم حد نصاب و جوب زکاة برنقره در مذهب اسلام است و همین‌وجه تسمیهٔ نصاب بدین نام بوده است .

ولیکن شباهت لفظی «بیت» با « بیست » سبب گردید که متأخران کلمهٔ « بیت » را در آخر افزوده وشمارهٔ بیتهای آنرا۲۲۰ شمردند ، ووجه تسمیهٔ کتاب را جمع میان دوحد نصاب ۲۰۰ درم برای‌سیم و۲۰مثقال برای زر دانستند ، و این استدلال درآغاز شرح «نصاب‌المعلم» و «شرح طالقانی» دیده میشود .

البته نام « نصاب» برای کتابها پیش از فراهی سابقه دارد . برای تتبع بیشتر؛ حرف نون کشف‌الظنون دیده شود .

V ـ **فهرست بندهای نصاب :** ـ بطوریکه دردیباچهٔ « نصاب متعلم» آمده ؛ اشعار نصاب درنه‌بحر است بدین ترتیب :

۱ ـ از «متقارب» هفت بند ۲ ـ از «مجتث» هفت بند . ۳ ـ از «رمل» پنج بند .
٤ ـ از «خفیف[1]» شش بند . ۵ ـ از «اخرب» (رباعی) پنج بند . ٦ ـ از « مضارع » پنج بند . ۷ ـ از «هزج مثمن» سه بند . ۸ ـ از «هزج مسدس» یك بند . ۹ ـ از «رجز» یك بند .

و بنابراین همهٔ نصاب را چهل بند ، و همهٔ لغات آن را (۱۳٦۵ واژه) معین کرده است .

ولیکن طبق لیستی کـه خود اینجانب تهیه کرده‌ام و در کتاب« فرهنگهای عربی بفارسی » درج شده‌است ؛ هفت بند تقارب (۲۷ بیت) وشش بند مجتث (۵۵ بیت) وچهار بند رمل (۲۹بیت) وهفت بند خفیف (۳۰ بیت) وچهار بند اخرب (۲۱ بیت) و دو بند هزج مثمن (۵ بیت) ویك بند هزج مسدس (۲ بیت) ویك بندرجز (۹ بیت) و پنج بند مضارع (۲۲ بیت) دارد . وهمهٔ آن دویست بیت است .

شمارهٔ واژه ها : همهٔ واژه‌های عربی آن (۱۲۲۲ واژه) است که بدو بخش میباشد ؛ نخست (۱۰۸۸ واژه) که بفارسی ترجمه شده ، و دربیست و چهار بند نخست ، در (۱۷۵ بیت) جا دارد . دوم (۱۳٤ واژه) نام چیزهائیست بعربی ، که ترجمهٔ فارسی ندارد ، و در سیزده بند (۲۵ بیت) آخر جای دارد .

VI ـ **تقلید از نصاب :** همچنانکه درمقدمهٔ این بخش گفتم علت پیدایش لغتنامه‌های منظوم نیازمندی مذهبی مردم غیرعرب بآموزش این زبان دشوار بوده است ، وچون بنظم آوردن مطالب در آن روزها یکی از بهترین راههای آموزش بشمار میرفت ، نصاب فراهی مورد خوش آمد همگان گردید . وبهرجا که زبان فارسی راه داشت جای خویش باز کرد ، و شاعران دیگر بتقلید و پیروی او منظومه هـای دیگر سرودند ، وچنانکه خواهیم دید ازین پس در کشورهای فارسی زبان درهر سده چند لغتنامهٔ منظوم عربی بفارسی پیدا شده است . ونیز در کشورهائی که زبان فارسی‌بعنوان زبان دوم یازبان رسمی راه یافته بود ، مانندهندوستان وعثمانی وتر کستان شرقی ، منظومه‌هائی بتقلید نصاب ، برای لغت فارسی بزبان ملی خویش ساختند . و نیز در این اواخر که زبانهای اروپائی بعنوان زبان علمی بایران راه یافت ، چند نصاب اروپائی بفارسی فراهم گردید . وبنا براین میتوان تقلیدهای نصاب را درچهار دسته بشمار آوریم :

۱ ـ عربی بفارسی ۲ ـ زبانهای دیگر بفارسی ۳ ـ فارسی بزبانهای دیگر ٤ ـ فارسی و لهجه های آن بفارسی .

(۱) درنسخه‌ئیکه من ازآن نقل کرده‌ام (نسخهٔ شمارهٔ ۱۲۵ دهخدا) نام این بحر ازخامهٔ کاتب افتاده‌است ، و من آنرا افزودم .

دستهٔ اول عربی بفارسی : وچون این دسته پیشتروبیشتراز دیگردسته‌هاست ازاین روی فهرست آنهارا جداگانه، بترتیب سده‌ها دراین‌جا میاورم ، وسپس هریك را درجای خود بتفصیل معرفی‌خواهم‌کرد.

سدهٔ هفتم : ۱ ـ « زهرة الادب » ۲ ـ « نصیب الفتیان » که در همین بخش ، آندو را معرفی خواهم کرد .

سدهٔ هشتم : ۳ ـ «تجنیس‌الالفاظ» امیرخسرو دهلوی ٤ ـ «سلك‌الجواهر» ازانگوری ٥ ـ «نصیب الاخوان » از مطهر .

سدهٔ نهم : ٦ ـ «محمدیه » ازبهاء الدین «مغل قره‌وی» ۷ ـ «مرقات‌الادب» از احمدی کرمیانی ۸ ـ « تحفهٔ علائی» از ابن‌بواب . ۹ ـ «تحفة‌الفقیر» . ۱۰ ـ «کاتبیه» از کاتبی انقروی ۱۱ ـ «عقودالجواهر» از احمد داعی کرمیانی .

سدهٔ دهم : ۱۲ ـ « نصاب حسنی » ۱۳ ـ «مثلثات منظوم » از بدیعی .

سدهٔ یازدهم : ١٤ ـ «فتحیه» ازابوالفتح‌حجازی ١٥ ـ نصاب‌معروف‌ازمعروف، ١٦ ـ «ابواب‌العلوم» از درویش جامی ، ۱۷ ـ « قنیة‌الفتیان » از صدرالدین بن‌بدر .

سدهٔ‌سیزدهم : ۱۸ ـ « تحفهٔ و هبی» از محمد وهبی سنبل زاده ۱۹ ـ « گوهر منظوم » از محمد علی مولوی هندی ۲۰ ـ « نصاب شیدا » از شیدای یزدی ۲۱ ـ « مفتاح‌اللغة » از لنجانی محمد جعفر ۲۲ ـ « لغات‌قرآن » .

سدهٔ چهاردهم : ۲۳ ـ « مرقات الصبیان » سید محمد باقر مجتهد زاده گنجه‌ئی ۲٤ ـ « سبیکة المعانی » ازطوطی اهری .

دستهٔ دوم زبانهای دیگر بفارسی : چنانکه در مقدمهٔ این بخش گفتیم یگانه زبان خارجی که درایران پس‌از اسلام آموخته میشد زبان تازی بود ، ولیکن :

اولا : پس از حملهٔ مغل و در حکومت تیموریان در هرات ، و بویژه در وزارت میر علیشیر نوائی (م ۹۰٦ ق) کوشش‌هائی برای ترویج زبان ترکی انجام گرفته ، وچندمنظومه درلغت ترکی بفارسی‌سروده شده است .

ثانیاً : در دورهٔ معاصر که روابط ایران با اروپا توسعه یافته و نیازمندی شدید بآموزش زبانهای اروپائی احساس گردید ، چند منظومه بزبان فارسی درین باره سروده شده است . اینك چند نصاب ازاین دسته بترتیب تاریخ :

۲٥ ـ نصاب ترکی‌بفارسی : سراینده ناشناس . در دوازده بند است که درآغاز هریك ، تقطیع بحر آن یاد شده است .

آغاز: بود ر قطعه ابتدای نصاب — بخوان تا زترکی شوی سرحساب

نسخهٔ‌آن نزد مهندس شاه علائی شهشهانی درتهران است .

۲٦ ـ نصاب ترکی بفارسی : بیست‌ویك بنداست . ودرآخرین بند، نام شاهزادگان تیموری ، ودر پایان همه ، نام میرعلیشیر نوائی‌را سروده است . سراینده جانی‌بن ملك‌شاه خراسانی المعروف بتجرید قلندری، المشهور بتقلید شاه بندری . وی آنرا بنام محمد میرزا عیسی بهادرخان پرخانی نظم کرده است .

آغاز دیباچهٔ نثری : بسمله . بعداز حمد وسپاس ایزد ، ودرودخواجهٔ کونین . . .

آغاز نظم : چو رو در تقارب نهد روزگار — بر آرد ز تقطیع و زنش دمار

انجام‌وتاریخ: درخطهٔ سند گشت‌این‌نسخه تمام — در عصر شه عصر محمد عیسی
صد شکر که‌این‌نظم بانجام رسید — وز درد علیشیر بمن جام رسید
در نهصدوشصت‌و پنج کردم بنیاد — در نهصدو هفتاد بساتملم رسید .

نسخهٔ سپهسالار ۲۹۱۱ : (ص ٥۸ ـ ٦۲ دفتر) نسخ سال ۱۰۹۲ .

۲۷ ـ نصاب ترکی بفارسی . آغاز : مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

اوغان و تنگریءو ایزیءو ایزی بتر کی نام حق میدان

دکر یواج و تنگری ایلچی کوی پیمبر خوان

سی بند است وهمهٔ آنها تقطیع دارد .

نسخه در کتابخانهٔ سپهسالار ۲۹۱۱ : (ص ٥٤ـ٥٨ دفتر) است .

۲۸ـ نصاب هندی بفارسی : ـ ازیوسفی هروی پزشك، صاحب « بحرالجواهر » نسخهٔ دانشگاه تهران (فهرست ۳ : ۷۹۳) .

۲۹ ـ نصاب انگلیسی بفارسی: فرهاد میرزا معتمدالدوله آنرا در ۲٦ شعبان سال ۱۲٦۹ق . سروده است . نسخهٔ آن در بریتیش موزیوم بود .وریو آنرا در فهرست خویش(ج ٤ص۱۲۱) بشمارهٔ ۱۸۷ معرفی کرد وسپس در تهران در ۱۲۸۳ ق . در ۱٥۲ ص . چاپ شده است .

۳۰ ـ نصاب فرانسه بفارسی : میرزا عبدالحسین ازشاگردان دارالفنون قدیم در تهران . آنرابسال ۱۳۰۳ ق . سرود ، و۳٤۰۰ واژهٔ فرانسوی درآن گنجانید . نسخهٔ آن درمجلس هست (فهرست ۳ : ۱۲۲) این کتاب نیز در تهران بسال ۱۳۲۰ ق . چاپ شده است .

۳۱ ـ نصاب فرانسه بفارسی : ازادیب الممالك میرزا صادق فراهانی(۱۲۳۷ـ۱۳۳٦ق) چندبندیست کوتاه که در دو برگ از دیوان او (ص۷٤۷ ـ ۷٥۰) چ . وحید دستگردی تهران ۱۳۱۲ چاپ شده است . ودر دیباچهٔ آن گوید :

درتبریز بسال ۱۳۱۷ ق . آنرا آغاز کردم اما پایان نیافت .

۳۲ ـ نصاب فرانسه بفارسی : بهجت قاجار شاعر نابینا و حساس نیز در آغاز مشروطیت ، نصابی برای فرانسه بفارسی سروده است . ونسخهٔ آنرا آقای خسروانی درتهران دارند .

۳۳ ـ کالنصاب ترکی بفارسی : علی باد کوبی درقزوین آنرا ، بنام ناصرالدین‌شاه بسال ۱۲٦٥ق . سروده، ترکی را بفارسی ترجمه کرده است .

آغاز دیباچه : الحمدلله الذی جعلنالاظهار قدرته . . . اما بعد :

چنین گوید علی باد کوبی　　　کتاب من بخوان تا خصم کوبی

حصرناصره ونصرحاصره ، ماحر کت . . . ونامیدم او را به « کالنصاب » . . .

در دیباچه گوید قواعد ترکی و لغات آنرا جمع کرده است و نام خود و ناصرالدین شاه و تاریخ نظم (۱۲٦٥ق) را یاد کرده است .

آغاز نظم : اول الله ادنه دویم نبی خیرالوری　　　جانشین مصطفی باشد علی بدرالدجی .

نسخه ملك ۲۳۰۷ : خط محمد علی در ۱۳۱٥ق. ونسخهٔ دیگرنزد مهندس شاه علائی شهشهانی درتهران ناقص در مجموعه است ۲٥ برگ ۱٤ سطر .

دستهٔ سوم : نصابهای فارسی بزبانهای دیگر : این دسته نیز مانند دستهٔ دوم در این قسمت جای گفتگوی ما نیست . و ازاین روی چند یك ازبنام ترین آنها را دراین جا بکوتاهی معرفی میکنم .

۳٤ ـ تحفهٔ حسام : واژه‌های فارسیرا بترکی ترجمه کرده‌است . سراینده حسام‌خوئی ، حسام‌الدین حسن‌بن‌عبدالمؤمن‌شاعرملقب بمظفری ومتخلص به حسام ، سرایندهٔ « نصیب الفتیان » است که درهمین سدهٔ هفتم (ص۳۰۰) یاد خواهد شد . صاحب فهرست مخطوطات موصل یك لغت فارسی بترکی منظوم ، دربیست بند به حسام بن‌حسن قونوی نسبت داده ومن احتمال میدهم همین کتاب بوده و او درعبارت دچار اشتباه شده‌باشد .

نسخه : حجیات موصل ۲۳٤ (مجموعه) : دربخش ادبیات . شمارهٔ ۲ دفتر است . (فهرست مخطوطات موصل . ص ۱۱٥) .

۳٥ ـ شادیه : لغات فارسی را بترکی ترجمه کرده است . ناظم محمدبن یحیی قونوی . در (۸۸۹) .

نسخه در حجیات موصل مجموعهٔ (۲۳٤) : در بخش ادبیات شمارهٔ ۳ دفتر است .

۳۶ ـ نخبة‌اللغة : فارسی بترکی . از محمد وهبی سنبل‌زاده رومی میباشد که برای سلطان سلیم‌عثمانی سروده است . (ذیل کشف‌الظنون) . « تحفهٔ وهبی » از او در (صفحهٔ ۲۹۵) یاد شد .

۳۷ ـ نظم‌الجواهر : دریك صد بند و یك هزارو سیصد بیت . واژه‌های عربی و فارسی را بترکی درسال ۱۲۳۶ ق. ترجمه وسروده ، ومادهٔ تاریخ ونام‌آن « نظم‌الجواهر » ساخته است . سراینده ؛ سیدحسن‌عینی نقشبندی است که درسال (۱۱۸۰ق) بزاده است . این کتاب دراستانبول بسال (۱۲۴۱ ق) چاپ شده است .

۳۸ ـ تحفهٔ‌کسکین : واژه های عربی و فارسی را بترکی ترجمه و سروده است . سراینده کسکین تخلص داشته و ازشاعران کشور عثمانی است .

نسخهٔ سلطان القرائی تبریز : خط نسخ سید خلیل رجائی در ۱۲۴۸ ق . سرلوح زرین وجدولهای سرخ دارد .

۳۹ ـ مشوق الصبیان : واژه های فارسی را بزبان ترکی آذربایجانی ترجمه وبشعر سروده است . سراینده « مضطر » زنوزی تبریزی ، حاج سید یحیی بن مصطفی ازشعرای سدهٔ سیزده وچهاردهم قمری در آذربایجان میباشد ، این کتاب درتبریز بسال (۱۳۰۸ ق) چاپ شده است .

۴۰ ـ دررااللغات : واژه های فارسی را بتازی ترجمه وسروده است . سراینده شیخ نظرعلی شاگرد شیخ مرتضی انصاری (م . پیرامن ۱۲۹۰ ق) . (الذریعه : ۸ : ۱۳۴) .

۴۱ ـ نصاب خالق باری : واژه های فارسی و عربی را بزبان هندی ترجمه و سروده است . این منظومه درآغاز نسخه بامیرخسرو دهلوی منسوب است . بندها مثنوی میباشد ودروزنهای گوناگون است ، اما تقطیع نشده‌است ، وهمهٔ آن ۱۶۰ بیت شعر میباشد .

نسخهٔ سپهسالار ۲۹۱۱ : درمجموعه است (ص ۴۰ ـ ۴۶) دفتر . هرصفحه (۵۵ بیت)

دستهٔ چهارم : فارسی و لهجه‌های آن بفارسی :

۴۲ ـ نسیم‌الاحباب : (بلغهٔ بهویالی) **۴۳ ـ مخمسات ادبیه** از سراج قاضی .

۴۴ ـ جامع‌اللغات : ازنیازی حجازی . نسخهٔ سپهسالار (۱۱۳۳) .

۴۵ ـ نصاب بیرجندی بفارسی :

ازملاصبوحی‌علی‌اشرف بیرجندی . در پیرامن یکصد بیت شعراست . وی ازنوادگان نزاری قهستانی درسدهٔ دوازدهم بود واحوالش در « ذریعه ـ ۹ : ۵۹۵ » وتاریخ قهستان آیتی (ص ۲۸۶) آمده است .

نسخهٔ دهخدا : خط نستعلیق قطع جیبی . آقای شهیدی سیدجعفر مشغول‌تصحیح این‌نسخه میباشد و درصدد چاپ آن است . ونسخهٔ دیگر نزد محیط طباطبائی خط تایپ (ماشینی) ازروی نسخهٔ آقای شیخ هادی بیرجندی‌که خط روزگار سراینده است درهمان شهر تایپ شده است .

۴۶ ـ نصاب‌لری بفارسی : آقای جعفرشهیدی که خود بروجری و آشنا بلهجهٔ لریست ، چند بند نصاب لری بفارسی سروده است و امید میرود موفق باتمام آن گردد .

۴۷ ـ خیابان‌گلشن : از محمد علی هندی متخلص «محمد» لغات فارسی را بفارسی جمع ، وبترتیب حروف هجاء مرتب بنظم‌آورده است . تاریخ نظم (۱۲۸۲ق) است ، ودر (۷۱ ص) درنولکشور (۱۲۸۳ ق) چاپ شده است .

۴۸ ـ پیوسته فرهنگ فارسی : فارسی متداول و واژه‌های دستاتیری و ترکی و عربی مستعمل ما را ، بفارسی توضیح داده‌است . سراینده ادیب‌الممالك فراهانی‌میرزاصادق (۱۲۳۷ ـ ۱۳۳۶ ق) است . این منظومه‌همراه دیوان ادیب‌الممالك در (ص ۷۲۶ تا ۷۴۶) در (۱۳۱۲) توسط وحید دستگردی ، درتهران چاپ شده‌است .

۴۹ ـ نصاب طبری : شاعری امیر تخلص بنام امیر تیمور قاجار درعهد فتحعلی‌شاه پیرامن هشتصد کلمهٔ طبری را بفارسی ترجمه و نظم کرده است . آقای دکتر کیا (صادق) سه نسخهٔ این منظومه را تصحیح و تطبیق‌ و در (ص ۳۱ ـ ۴۶) کتاب واژه نامهٔ طبری ، جزوهٔ نهم ایران کوده چ . تهران ـ ۱۳۱۶ ش. چاپ کرده است .

۵۰ ـ نصاب واژه‌های نو : واژه‌های ساخت فرهنگستان ایران بوسیلهٔ علی‌رضوی‌زاده ، در تهران بسال (۱۳۱۸ ش) سروده وچاپ شده است .

۵۱ ـ مصاب : تقلید شوخی است که نظام افشار سروده است . نسخهٔ دکتر شایگان .

VII ـ کارهائیکه دربارهٔ نصاب انجام شده است :

ـ ابن حسام در نیمهٔ نخست سدهٔ هشتم ، آنرا شرح کرده « ریاض‌الفتیان » نامید . ودر سدهٔ هشتم یاد خواهد شد .

ـ میر سید شریف جرجانی تعلیقات بر نصاب دارد . (کشف‌الظنون ـ نصاب) .

ـ احمد بن‌الفقیه . محمدبن ابی بکر در (۸۱۸ ق) آنرا بعربی شرح کرده « رافع النصاب » نامیده است . ودر سدهٔ نهم یاد خواهد شد .

ـ جلال‌الدین محمد عبدالله قائنی . در سدهٔ نهم آنرا شرح کرده « نصاب معلم » نامیده است . ودر سدهٔ نهم یاد خواهد شد .

ـ ابن امیرالحاج ، عبدالصمد . که گویا در سدهٔ دهم می‌زیست ، آنرا شرح کرده است .

ـ نصاب متعلم : شرح دیگریست که در پیرامن همان روزگار نگاشته شده است .

ـ دشت بیاضی ، محمد کریم‌بن فصیح نیز در سدهٔ دهم شرح کرده ، واین شرح چاپ شده است .

ـ محمد مقیم جعفری ، در ۱۰۴۹ق . آنرا شرح کرده است .

ـ کنزالفنون : شرح دیگری است که در هندوستان درسدهٔ یازدهم تألیف شده است .

ـ سیفکی شیرازی ، مرشدبن علی نیز در همان روزگار شرحی نگاشته است . و نسخهٔ آن نزد آقای سلطانی در تهران است .

ـ محمدبن جلال‌بن سلیمان قهستانی شرحی بر نصاب فارسی در پیرامن سدهٔ دهم . تألیف کرده است . نسخه نزد دکتر شایگان درتهران است .

ـ طالقانی ، محمد حسین‌بن محمد رضا نیز شرحی برآن نگاشته که چاپ شده است .

ـ علی‌اکبر حسینی یزدی ابن‌محمد جعفر متطبب، شرحی در ۱۲۹۲ق. بنام «درهٔ ثمینه» نگاشته که در ۱۲۹۵ ق . چاپ شده است .

ـ محمد علی تفرشی ، در (۱۲۹۳ ق) «التبیان» را نگاشت . نسخه نزد نجم‌الملك درتهران است .

ـ ضیاءالدین ندیم باشی ، کتابی بنام «حل‌النصاب» در ۱۳۱۷ق. چاپ کرده است .

ـ عبدالله‌بن محمد حسن خوراسگانی اصفهانی در۱۳۲۴ق . شرحی بنام «قطرات» نگاشت وهمان سال چاپ کرد .

ـ شیخ عباس قمی (م ۱۳۵۹ ق) در ۱۳۱۶ق. شرحی درتکمیل « درهٔ ثمینه » نگاشت و « درهٔ یتیمه » نامید .

ـ حاج ملاباقر شوشتری (م ۱۳۲۷ ق) در جنگی کـه نوشته است ، قسمتهائی از شرح نصاب را خلاصه کرده است (ذریعه) .

ـ ملا ابراهیم‌بن درویش محمد کازرونی‌شیرازی (۱۲۷۴ ـ ۱۳۳۴ ق) نیز شرحی بر نصاب‌نگاشته است (ذریعه) .

ـ محسن ادیب‌العلما نیز در ۱۳۷۳ ق. شرحی در پاورقی نصاب چاپ کرد .

اضافه براینها شرحهای بسیار است ، کـه شناخته نیست ، ودر بخش پراکنده‌ها در دنبالهٔ این مقال یاد خواهد شد .

VIII ـ **نسخه‌های کهن نصاب** خط ۶۵۲ق . نزد ملك ش۴۷۴ وخط ۸۵۶ق . نزد نخجوانی و۸۸۹ق.
درحجیات موصل هست .

[۲۴] **زهرة الادب** [ب]

دومین منظومه در لغت عرب بفارسی است، که دراین سده نظم شده است ، اما درغرب ایران . چلبی در « کشف‌الظنون » آنرا لغت فارسی معرفی کرده است .

ناظم در دیباچهٔ نثری که برای‌آن ساخته ، نام‌خویش ونام مهدی الیه را یاد کرده است ، وهمانطور که خود در آنجا گفته است ؛ واژه ها در این منظومه بترتیب حروف هجا مرتب میباشد ، و برای هر حرف از حرفهای الفباء یك بند ؛ ده تا پانزده بیتی ساخته است .

آغاز دیباچه : الحمدلواهب وجودالعالمین ومنور قلوب . . .

اما بعد چنین گوید . . . **شکرالله** [۱] ابن الامام الاعظم شمس الملة والدنیا والدین **شهاب‌الاسلام احمد** القاضی بمدینة « جمشکزاك » [۲] ابن‌الامام . . . سیف‌الدین مولانا زکریا القاضی بمدینة اصفهان . . . بنظم آورد . . . بحروف تهجی . . . بجهت تعلیم صبیان . . . چون بعنایت . . . باتمام رسید « زهرةالادب » نام نهاده گشت . . .

آغازنظم :

ایل‌الله ال ال وال کوراب است سراب   آل اهل‌آل رنگ‌و آل‌تن‌رنگ‌است‌خضاب

در اینکه آیا سرایندهٔ این منظومه در غرب ایران از فراهی و نصاب او پیروی کـرده است ؟ و یا اینکه مستقلاً این فکر بمغز او راه یافته است ؟ درست نمیتوان نظر داد . اما شك نیست که اگر تحت تأثیر مستقیم فراهی نبوده است ، مسلماً عوامل کلی مؤثر در پیدایش نصاب فراهی درشرق ایران ، در سرودن این منظومه نیز در غرب مؤثر بوده‌است .

فهرست بندها : چنانکه خود سراینده در آخرین بیت گفته است ؛ این منظومه ۴۸ بند در ۴۱۸ بیت میباشد، ۲۸ بند اول بترتیب‌حرفهای الفباء است و۳۶۰ بیت‌دارد ، و ۲۰ بندآخر دردانستنیهای گوناگون است‌که ۵۸ بیت دارد . و فهرست بندها بقرار زیر میباشد :

فهرست مطالب منظومهٔ « زهرةالادب » چنین است :

I ـ بندهای ۱ تا ۲۸ لغت ، بترتیب وشمارهٔ حرفهای ۲۸ گانه الفباء .

II ـ بندهای ۲۹ تا ۴۷ دانستنیها بترتیب فهرست زیر .

III ـ بند ۴۸ پایان‌نامه .

اینك فهرست دانستنیها که در این منظومه هست :

بند ۲۹ ـ برد العجوز. ۳۰ ـ کواکب سیار. ۳۱ ـ اقالیم سبعه. ۳۲ ـ حروف ناصب مستقبل . ۳۳ ـ ناصب اسم و رافع خبر ۳۴ ـ رافع اسم‌وناصب خبر. ۳۵ ـ اشکال رمل. ۳۶ ـ ترکیب سرکنجبین . ۳۷ ـ ترکیب اطرفیل. ۳۸ ـ نام‌ماهها بزبان عربی بیابانی . ۳۹ ـ نام روزها بزبان عربی بیابانی. ۴۰ـ نام بادهای شمال و جنوب و . . . ۴۱ ـ نام هشت بهشت . ۴۲ ـ نام نهرهای بهشت . ۴۳ ـ نام هفت جهنم . ۴۴ ـ نـام بتها . ۴۵ ـ اوقات پارچه بریدن . ۴۶ ـ اوقات فصد و رگ زدن . ۴۷ ـ اوقـات معالجه . ۴۸ ـ پایان نامه

تاریخ‌نظم وشمارهٔ بیتها: بند چهل وهشتم آن خاتمه است ، و درآن تاریخ سرودن این منظومه را سال ۶۴۰ ق . و شمارهٔ بندهارا (۴۸ بند) معین‌کرده گوید :

دارد این‌تاریخ « خم» وقطعه « مح » .   بیتها بی بیتها اندر عدد

---

(۱) چلبی نام سراینده را انداخته ونام پدر او را بجای نام وی آورده است .

(۲) چنین است در نسخهٔ لالا اسماعیل . وچلبی جمشکزك بی الف ضبط کرده است .

گویا مصرع دوم تصحیف شده و صحیح آن چنین باشد [بیت یابی « بیتها = ۴۱۸ » اندر عدد] زیرا که شمارهٔ بیتهای منظومه ۴۱۸ میباشد.

نسخهٔ این کتاب در کتابخانهٔ لالااسماعیل ٦٤٤ : در مجموعه است.

[۲۵] **نصیب الفتیان** [ج]

منظومه‌ئیست که بپیروی از فراهی ساخته شده و نام آن در دیباچه « نصیب الفتیان و نسیب التبیان » دیده میشود.

ولی چلبی در کشف الظنون آنرا « نصیب الفتیان و نشیب الفتیان » خوانده، و نسخهٔ آقای سید حسین شهشهانی علاوه بر آن « نسیب الفتیان، نصیب الشبان » را نسخهٔ بدل دارد. محمدعلی تربیت در دانشمندان آذربایجان (ص۱۱۳) آنرا « تشبیب البیان » خوانده است، وصحیح همانست که در دیباچه هست و دربالا یاد شد.

سراینده شاعریست بتخلص حسام خوئی [1]. و نام او حسام الدین حسن بن عبدالمؤمن است، ولقب « مظفری » نیز داشته است. وی از ادبای فارسی زبان آذربایجان و درنیمهٔ دوم سدهٔ هفتم در دربار چوپانیان قسطمونی [2] روم میزیست، و مداح مظفرالدین یولوق ارسلان (م۷۰٤ق) ابن البارسلان یوزك بن امیر چوپان سومین امیر آن خاندان بود، ولقب «مظفری» را ازاین گرفت، و کتاب «نزهة الکتاب» را بنام او نگاشت.

آثار حسام خوئی : ۱ ـ نصیب الفتیان : منظومهٔ جای گفتگو.

۲ ـ نزهة الکتاب : در انشاء فارسی، که آنرا بنام مظفرالدین یولوق ارسلان (م۷۰٤ق) نگاشت و نسخهٔ آن در کتابخانهٔ دانشگاه هست [3]. وپیش از (٦٨٤ق) که سال تألیف «قواعدالرسائل» است نگاشته شده است.

تحفهٔ حسام : لغت منظوم پارسی بترکی است که در (ص۲۹٦) یاد شد.

٤ ـ ملتمسات : در دانشمندان آذربایجان یاد شده است.

٥ ـ قواعدالرسائل و فوائدالفضائل : در انشاء، ویك بخش آن که بفارسی سره است در دانشمندان آذربایجان (ص١١٤) یاد شده است. وتاریخ نگارش آن سال (٦٨٤ ق) وپس از « نزهة الکتاب » بوده است.

آثار این شاعر در الذریعه (۲۳٦:۹) نیز آمده است.

آغاز دیباچهٔ نثری: الحمدلله العلی القوی المتین ...

آغاز نظم :

الله واله و رب و رحمان　　　فرد واحد حکیم و سبحان

انجام : حسام شاعر ازمعنی است ساحر　　　زهی قادر سخن الله اکبر [4]

فهرست نصیب الفتیان: این منظومه چنانکه در دیباچهٔ نثری آن گفته شده است در پنجاه بند و دو رباعی [5] است و همهٔ آن سیصد و پنجاه و پنج بیت [6] شعر است و فهرست آن را در رسالهٔ فرهنگهای عربی بفارسی آورده‌ام.

بندهای این منظومه‌مانندبندهای نصاب فراهی و برخلاف منظومه‌های سده‌های پسین بی تقطیع میباشد.

نسخه های این کتاب : در کتابخانهٔ نخجوانی و سلطان القرائی در تبریز و دکتر صادق کیا و سیدحسین شهشهانی در تهران هست.

---

(۱) این تخلص در آخرین شعر منظومهٔ « نصیب الفتیان » دیده میشود.

(۲) برای شناسائی این خاندان، زمباور ترجمهٔ عربی. چ مصر ۱۹۵۱ م. ص ۲۲۳ دیده شود.

(۳) در فهرست آن کتابخانه من اشتباه کرده مهدی الیه را یولوق ارسلان پنجمین امیر خاندان ارتقی ماردین پنداشتم که در (۵۸۰-۵۹۷) میزیست.

(٤) درنسخهٔ ش٦٤٤ لالااسماعیل پس از این شعر افزوده است :

آغاز حکایتم بانجام رسید　　　جان ازغم اندیشه بآرام رسید

این نامه که نام صاحبش باقی باد　　　المنة لله که باتمام رسید

(٥) درشمارش نسخهٔ ٦٤٤ لالااسماعیل ٥٥ بند دیده میشود.

(٦) در دیباچهٔ نسخهٔ شهشهانی ۳۵۰ بیت یاد شده ولی شمارهٔ بیتهایش ۳۵۸ میباشد.

بخش دوم

فرهنگهائیکه تنها اسم ها را جمع کرده است

الف ـ مهذب‌الاسماء .

ب ـ تهذیب‌الاسماء .

چنانکه پیشتر گفته شد ؛ پیش از آنکه لغتنامه‌ها بترتیب تلفظ کلمات بر حروف هجا در آغاز کلمه مرتب شود ، بترتیب معنی آنها مرتب میگشت[1] وسپس کسانی در کتابهای خویش واژه‌ها را بترتیب قواعد علم صرف مرتب کردند مانند زمخشری که اسمها وفعلها وحرفها را درفصلهای جداگانه گردآورد . اما چون قابلیت اشتقاق فعل عربی بیش از اسم است ، وازاین روی مقام مهمتری درزبان تازی دارد وبیشتر اسمها را نیزاز فعل و مصدر مشتق میسازند ، بدین جهت برخی کتابهای مستقل برای « مصادر » ساختند مانند زوزنی وبیهقی[2] و در برابر ایشان در سدهٔ هفتم کسانی یافت شدند که فقط اسمها و حرفها را گرد آورده و لغتنامهٔ خویش را منحصر به اسم نمودند ، و بنامترین اینها دو کتاب است که در اینجا معرفی میشود .

[۲۶] مهذب الاسماء فی مرتب الحروف والاشیاء [الف]

شامل دو قسمت اسماء و حروف از لغت عرب است . و هر کلمه را بفارسی ترجمه کرده و شواهد را حذف کرده است . وخود نگارنده نام کتاب را چنانکه یاد شد در دیباچه تعیین کرده است .

ترتیب کتاب: کتاب مرتب بر بیست و هشت باب است و هرباب مرتب برسه بخش کوچکتر : ۱ ـ مفتوح‌الاول ۲ ـ مضموم‌الاول ۳ ـ مکسور الاول . و هریك ازاین کوچك بخشها ، بترتیب حروف هجا مرتب شده است .

یك فصل در آغاز کتاب برای نامهای خدا اختصاص داده وپس از پایان کتاب خاتمه‌ای دراصطلاحهای متفرقه افزوده است ، که دارای چند فصل است ۱ ـ نام شماره‌های درست ۲ ـ الکسور ؛ نیم وچهار یك تا ده یك ، ۳ ـ نام روزهای ماه ، ٤ ـ نام ماههای سال ، ٥ ـ چهارماه حرام ٦ ـ ماههای رومی ۷ ـ ماههای فارسی ۸ ـ روزهای هفته ۹ ـ شبهای ماه ۱۰ ـ دوازده برج ۱۱ ـ منازل قمر .

مدارك تألیف این کتاب : نگارنده مدارك کار خویش رادر دیباچه چنین میآورد :

« . . . التقط جمیع الاسماء المعتمدة المستعملة الواردة من کتب ائمة الادب کالسامی[3] والاسمی فی الاسماء[4] و کتاب السامی الموسوم بالسعیدی[5] و کتاب البلغة المترجم[6] فی اللغة[7] و کتاب کنز الاسامی و ترجمان القرآن[8] ، والروضة[9] و ماقبلها ، کاصلاح المنطق[10] و غریب المصنف[11] والمشاهیر[12] و دستور اللغة[13] وغیره‌ها . . . »

---

(۱) ص ۹ دیده شود . (۲) ص ۱۱ و ٤۸ دیده شود .

(۳) ازمیدانی ، ابوالفضل احمدبن محمد (م ٥۱۸ ق) . (ص ۲۷۳) دیده شود .

(٤) ازسعیدبن احمدبن محمد میدانی (م ٥۳۹ ق) . (ص ۲۷٥) دیده شود .

(٥) چلبی درعنوان « مهذب‌الاسماء » گوید : التقط فیه المواد من‌السامی والاسماء والشهاب السعیدی والبلغه . . . تا آخر . باستنای « المشاهیر » که آنرا نیاورده است . و درعنوان « السامی فی‌الاسامی » گوید : الموسوم بالسعیدی و در برخی نسخه‌های مهذب : کتاب‌الالسامی الموسوم بالسعیدی ، دیده میشود .

(٦) در دونسخه (۱۷۷ و۱۷۸) دهخدا المترجمة آمده است و باقی نسخه ها : المترجم .

(۷) ازفرهنگهای سدهٔ پنجم است که درآغاز آن بخش (ص ۲٦٥) معرفی شد .

(۸) شاید ترجما القرآن زوزنی باشد که درفرهنگهای سدهٔ پنجم (ص ۲٦۹) معرفی گردید وشاید ترجمان علی‌بن‌حسین خازن باشد که در دیباچهٔ « جوامع البیان » حبیش یاد شده است . (ص ۲۸۹) دیده شود .

(۹) شناخته نشد . این کتاب ازمدارك حبیش در « قانون ادب » ونووی (م ٦۷٦ق) در « تهذیب الاسماء » نیز بوده است .

(۱۰) از ابن‌السکیت یعقوب بن اسحاق (م ۲٤٤ق) . (۱۱) ازشیبانی ابوعمرواسحاق بن مرار (م ۲۰٦ ق) .

(۱۲) چنین است درنسخهٔ (۹۳ محیط) و در برخی نسخ « المشاهد »

(۱۳) شاید کتاب « الخلاص » ادیب نطنزی (م ٤۹۷ ق) باشد که در فرهنگهای سدهٔ پنجم (ص ۲۷۰) یاد شد . ولیکن در دیباچهٔ « قانون ادب » حبیش « دستور اللغة » را کتابی درمقابل « خلاص » یاد کرده . ص ۲۸۸ دیده شود .

آغاز: الحمدلله‌الذی خلق الخلایق بقدرته، وخص بنی آدم بعزته و اختارالانبیاءِ برحمته. والصلاة علی نبیه وصفیه، محمد خیر بریته، وعلی اصحابه و آله من ذریته، وسلم کثیراً کثیراً. قال العبدالضعیف محمودبن عمربن محمد بن منصورالقاضی الزنجی (الربنجنی) السجزی، ثم العزی من قبیلة شیبان، زینه الله تعالی بالتقوی و بلغه غایة‌المنی: اما بعد فانی لما رأیت‌الناس زاهدین فی العلم... ولهذا التقط جمیع الاسماءِ المعتمدة المستعملة الواردة من کتب ائمة‌الادب کالسامی فی‌الاسامی و ... وقسمتها علی ثمانیة وعشرین کتاباً بعدد کل حروف‌المعجم ومنازل‌القمر. و اوردت فی کل کتاب منها ثلاثة ابواب بعداصول‌کلام‌العرب‌واعراب‌الاسماء... واوردت مضمون کل کتاب علی ترقیب حروف التهجی، و اخذت فی‌ضمن کل باب‌الحرف الاول علی‌الترتیب و رقمت اللغة المعروفة بمیم (م)والجمع بجیم(ج) وجمیع الجمع بجیمین (جج) وجمع جمع الجمع بثلاث جیمات (ججج) متصلات علی سنن‌القیاس لیصغر فی اعین‌النـاس. وسمیته «مهذب‌الاسماء فی مرتب الحروف‌الاشیاء» وافتتحت صدرالکتاب بباب فی‌اسماءِالله‌الحسنی. باب فی اسماءِالله‌الحسنی وصفاته. هوالله لا آله‌الاهو: اوست خدای‌که نیست خدای مگر او. الاحد: یکی‌است‌خدای. الاول‌همیشه بود..ت؛ التواب توبه پذیرنده...و؛ الواجد: بی‌نیاز...

کتاب‌الالف؛ باب‌الالف المفتوحة؛ الآءة: درختیست، وگویند بانك، ا آلاء، ج، یوم‌آبت: روزی سخت گرم. الآبده: بردکی وسختی، وآن خصلت‌که بماند یادکردن آن‌همیشه. الاوابد، ج. الاءِ: خرماءِگشن دهنده. الآبق: گریزنده... الاباءِ: نی. الاباخن انگشتان... ومن‌الکنی؛ ابوالبشر: آدم. ابویحیی: ملك‌الموت. ابوالقاسم: محمد ص...ت؛ الاتام: بارخرمابن. و یقـال ارض ذات اتام: زمینی برومند. الاتان: ماده خر، ر؛ الاراس: بزرگ. الاراك: درختیست الواحدة؛ اراكة. الارب: حاجت. الآراب. ج...

کتاب‌السین: باب‌السین المفتوحة؛ السائل: پرسنده. السائب: خیك انگبین. السوب. ج. السباط: م. وساباط: نام جایگاهی است. والساباط بالای شیءکه زیر آن راه بود. السابح: اسب کـه گوئی آشنا میکند در رفتن...

انجام: باب الیاء المکسورة؛ س؛ الیسار: لغة فی الیسار وهولغة ردیة. انتهی‌الکتاب ولله‌الحمد والصلاة علی رسوله محمد و آله اجمعین. باب فی آخرالکتاب فی اسماء شتی؛ [1] فصل؛ فی الحساب احـد و واحد: یك. اثنان واثنتان: دو... وآلاف: هزاران. (فصل ۲) فی‌الکسور؛ شعیر: حبه. طسوج: تسوی... وسه‌تسوج ثلث دودانگ[2] وتقول: نصف، وثلث وربع و ... تسع وعشر[3] (فصل ۳) فی‌ایام‌الشهور؛ غرةالشهر: اول روز از ماه... آخرروز ازماه سلخ‌الشهر نویسند (فصل ٤)فی‌الشهورالعربیة؛ المحرم، المحرمات‌والمحارم‌والمحاریم. ج. صفر، الاصفار والصفور والصفار. ج. شهر ربیع‌الآخر... شعاب وشعابین ج...[4] (فصل ٥) فی‌الاشهرالحرم... (فصل ٦) فی‌اسماءالشهور بالرومیة ... (فصل ۷) فی اسمائها بالفارسیة ... (فصل ۸)فی‌ایام‌الاسبوع ... (فصل۹) فی لیالی الشهر ... (فصل ۱۰) فی‌البروج الاثنی عشر ... (فصل ۱۱) فی منازل‌القمر ... و بطن‌الحوت وهوالرشاد. ومنزل وثلثی ازمنزل برجی باشد[5].

مؤلف: در دیباچهٔ کتاب نام نگارنده چنین یادشده است: محمودبن عمربن‌محمودبن‌منصورالقاضی الزنجی السجزی ثم‌العزی من‌قبیلة شیبان.[6] مرحوم آقای دهخـدا درلغتنامه همه جا نام مؤلف را: محمودبن عمر ربنجنی نوشته‌اند وزنجی را مصحف ربنجنی دانسته‌اند.

سمعانی درالانساب درحرف الف؛ اربنجن [اَ بَ جَ] و درحرف راء؛ ربنجن [رَب جَ] را یاد کرده گوید: شهر کی‌ازصغد بسمرقند است‌گاه باهمزه‌و گاه بی‌همزه خوانند، ودرحرف‌الف افزوده است: خطیب درتاریخ بغدادآنرا اربنجی[اَ بَ] آورده است. ازدانشمندان که که باین سه نام منسوبند نام کسان‌زیر درانساب سمعانی یادشده است:

---

(۱) خاتمة فی‌الاسماء المشکلة (نسخهٔ ۱۵۷ دهخدا). (۲) (نسخهٔ ۱۷۷ دهخدا) بهمین‌جا پایان یافته، گوید: تمت الکتاب.
(۳) نسخهٔ (۱۵۷ دهخدا) بدینجا پایان یافته وفصل بعداز این را ازنسخهٔ (۱۷۸ دهخدا) آورده‌ام.
(٤) نسخهٔ (۱۷۸ دهخدا) ناقص وبدینجا پایان یافته‌است. (٥) نسخهٔ دانشکدهٔ ادبیات تهران وجزآن بدینجا پایان یابد.
(٦) چنین است در نسخهٔ دهخدا شمارهٔ (۱۷۷) در ادارهٔ لغتنامه، و همچنین در نسخ دیگر، و کشف الظنون در عنوان «مهذب الاسماء».

اربنجنی : ابوبکر احمدبن محمدبن موسی‌بن رجا اربنجنی م ۳۶۹ ق .
اربنجنی : ابومسلم عامربن مکامل‌بن محمداربنجنی م ۲۹۳ ق.
اربنجی : وهب‌بن جمیل‌بن فضل اربنجی (بنقل از تاریخ بغداد) .
اربنجی : ابوموسی هارون‌بن صاحب اربنجی (بنقل از تاریخ بغداد) .
ربنجنی : ابونصر احمدبن عبدالله سغدی .
ربنجنی : ابوسعید محمدبن هاشم‌بن اسحاق بخاری .

یاقوت معمولاً درمعجم‌البلدان از انساب سمعانی استفادهٔ بسیار کرده ، و درحقیقت مدرك کاراودر موارد شهر هائی که کسانی بدان منسوب بوده‌اند ، کتاب سمعانی میباشد ، دربن‌مورد نیزهمین کار کرده است ، وآنرا بپیروی سمعانی یکبار درحرف الف «اربنجن» ویك بار درحرف راء «ربنجن» آورده است. ولیکن درحرف راءِ آنرا تصحیف کرده گوید : ربیخن [رَ بَ خ] . و برخی اربیخن گویند . مرحوم دهخدا درحاشیهٔ نسخهٔ خویش در اینجا نوشته اند : « آیا این کلمه ربنجن نیست ؟ » . باتوضیحی که در بالا یاد کردم مسلماً پاسخ این پرسش مثبت است ، چونکه یگانه مدرك یاقوت دراین گونه موارد فقط سمعانی است ، و ما دیدیم که سمعانی آنرا چگونه ضبط کرده است . وبنابراین نظرهای ابن یوسف درفهرست‌پیشین کتابخانهٔ سپهسالار (ج۲ ص۲۹۵) که اربنجن را مصحف اربیخن دانسته است بعکس واقع مینماید .

نسخه‌های این کتاب خط ۸۴۱ق. در دانشگاه تهران ش۱۳۰وخط ۷۷۹ق در دهخداش۱۵۷ ومجلس ش۲۵۸۸و۲۴۳۶نستعلیق بی‌نام وتاریخ‌درسدهٔ دهم . ومجلس‌ش۳۰۹۶: نسخ بی‌نام وتاریخ درسدهٔ دهم ودونسخه نزد دکتر صادق کیا ، در تهران : بی‌تاریخ درسدهٔ دهم و شهید علی پاشا ش۲۶۹۹ و در کتابخانهٔ سلیمانیه در استانبول : بی‌نام و تاریخ درسدهٔ دهم . و دهخدا ش۱۷۸ و۱۷۷ ومحیط وملك ش ۳۱۳ وسپهسالار ش۳۳ و نزد سلطانی درتهران هست .

[۲۷] تهذیب الاسماء یاتاج الاسامی [ب]

لغتی است عربی بفارسی ناشناس . مخصوص اسماء است ، یعنی حروف ومصادر درآن یافت نمیشود ونگارنده وزمان او دانسته نیست ، جزاینکه دونسخه بخط قرن هفتم از آن دردست‌میباشد ، درپشت برگ اول‌یکی ازآنها که کهنه تراست و در مجلس میباشد ، باخط کهن « تهذیب الاسماء » نامیده شده ، و در پشت دیگری که در۶۶۳ق . نوشته شده باخط نوتر « تاج‌الاسامی » نامیده شده است .

شگفت اینکه در پشت نسخهٔ دیگر از این کتاب که بی تاریخ در سدهٔ دهم نوشته شده و متعلق بآقای سلطانی درتهران‌است ، نام «لغت یمینی» بدان داده‌اند و از نام «تهذیب الاسماء»[۱] چنان‌گمان میکنم که کسی « مهذب الاسماء » را بدین ترتیب تهذیب وتبویب نموده ، یعنی بابهای مفتوح ومضموم ومکسور را درهم ریخته است . همهٔ کتاب درپیرامن (۱۱۵۰۰ بیت نوشته) دارد .

ترتیب : این کتاب بترتیب حرف آغاز واژه ها ، به بیست و هشت باب یا « کتاب »[۲] تقسیم شده وهرقسمت بترتیب حرف پایان واژه ، به‌بیست و هشت بخش کوچکتر بنام فصل تقسیم شده است .

آغاز : الحمدالله المحمود بجمیع‌الاوصاف والاسماء ، الممدوح بانواع‌الکرم و النعماء والصلاة علی رسوله محمد ذی‌الدرجة الشماء ، وعلی آله مفاتیح‌الخیرات ومصابیح‌الظلمات فی‌الظلماء ، وسلم تسلیماً کثیرا .[۳]

کتاب‌الالف [۲] ؛ الآ : شجر ، الواحدةآة . الاماتی‌الواحدة اماة . الابواء : اسم‌موضع. الاثاء : برخرما ومیوهٔ [۴] درختی و غلهٔ زمین . اجاء : احد جبلی طی . . . الاربعاء : روز چهارشنبه ، والاربعاء عمود من اعمدة البیت . . . ب ؛ الأب پدر ، والابوان مادر وپدر . . ت ؛ الابت والآبت روزسخت گرم . . . ث ؛ الأ بغث : گوسفند

---

(۱) ـ چلبی در کشف‌الظنون کتابی بنام « تهذیب‌الاسماء واللغات» بنووی (م ۶۷۶ ق) نسبت داده که در دوقسمت بوده‌است ، ۱ ـ اسماء ۲ ـ لغات ، و شیخ محیی‌الدین قرشی (م۷۷۵ق) ترتیب آنرا تغییر داده‌است . اما این کتاب با آن مطابقت نمیکند .

(۲) درنسخهٔ ۳۱۲ ترخان والده ؛ کتاب و درنسخهٔ مجلس ؛ باب است .

(۳) ازآغاز تا اینجا فقط درنسخهٔ ش ۴۶۲ مجلس دیده میشود که بنام « تهذیب الاسماء » معرفی‌شده است . ونسخهٔ ش ۳۱۲ ترخان والده از اینجا آغاز شده است . (٤) نسخهٔ مجلس : + هر .

سیاه . . . ج ؛ الابرج : مرد [1] فراخ چشم . . . ح ؛ الایح : گران آواز . خ ؛ الأبزخ ، پشت درشده و سینه بیرون آمده [2] . . .

آغاز حرف ب : کتاب [3] الباء ؛ الباریا : بوریا . البأساء : سختی. الباقلا : باقلة [4] یمد ویقصر .

آغاز حرف ت : کتاب [3] التاء ؛ التائر : آنکه زبانش در تا بیاویزد .

آغاز حرف سین : کتاب [3] السین ؛ السابیا : آن پوست کـه کودك را آن‌جا باشد . [5] و یقـال الماء الرقیق الذی یخرج مع الولد . [6]

انجام: الیلبی جوشن‌گر . الیلمعی زیرك و راست کمان . . . الیمنی : دست راست الیهودی والهود ، جماعة . والله اعلم : [7] وقع الفراغ علی یدی العبدالضعیف مسعود بن محمد بن عمر الملقب ببرهـان الاندکانی کورة خجند ۲۹ شوال سنة ثلاث و ستین وستمایة .

نسخه‌های این کتاب درمجلس ش٤٦۲ شمارهٔ ثبت ۹۰٤۳ ، خط نسخ دیوانی نزدیك به تعلیق درسدهٔ هفتم وترخان والده ش۳۱۲ درکتابخانهٔ سلیمانیه دراستانبول . خط نسخ مسعودبن محمدبن عمر الملقب ببرهان الاندکانی در کورهٔ خجند ، ۲۷ شوال ٦٦۳ ق. و نزد سلطانی در تهران نسخ بی‌نام وتاریخ درسدهٔ دهم یا نهم موجود است .

بخش سوم

فرهنگهای همگانی

الف : جوامع اللغات

ب : صحیفة العذرا

فرهنگهای همگانی لغتنامه‌هائی را مینامم که واژه‌ها بترتیب قاعده‌های صرفی (اسم، فعل ،حرف) و یا بترتیب حرکت آغاز کلمه (مفتوح ، مضموم و مکسور) مرتب نباشد ، بلکه همهٔ اینها را درهم کـرده وواژه‌هارا بترتیب‌حروف آن مرتب کرده باشند . خواه بترتیب حرف اول کلمه وخواه بترتیب حرف آخرآن باشد . در سدهٔ هفتم دو کتاب از اینگونه دیده ام که دراین‌جا معرفی میگردد .

[۲۸] جوامع اللغات ولوامع المصطلحات [الف]

یکی از دبیران مطلع وپرکار دربار مرزبانان ایران که نامش دانسته نیست این کتابرا درسدهٔ‌هفتم بنام ابوبکربن ابونصر [8] که گویا ازهمان خاندان مرزبانان میبود بنگاشت. وی دردیباچه گوید؛ دربن کتاب فقط واژه‌هائی را از زبان عرب گرد میآورد که نویسند گان ودبیران فـارسی زبان آنها را درمنشآت خویش بکار میبرند ومتداول ومستعمل ایشانست ، ولیکن وی در عمل بدانها اکتفا نورزیده وبیشتر واژه‌های عرب را دراین کتاب گرد آورده وبتفصیل از آنها گفتگو کرده است .

ترتیب کتاب : کتاب برحرف اول و سپس دوم و سوم از ریشهٔ کلمات بعربی مرتب شده است ، و در هر کلمه اضافه برمعنی‌لغت ، مطالب گوناگون‌علمی‌را که مربوط بآن کلمه است مورد بحث‌قرار داده ،وتقریباً مانند دائرةالمعارفی برای آن زمان بشمار میرود . نام کتاب در دیباچه یاد شده و تاریخ تألیف (٦٤١ق) در کلمهٔ تاریخ ؛ ریشهٔ (أرخ) دیده میشود .

آغاز : الحمدلله الفایض علینا فیض انعامه و احسانه ، السایب الینا . . . . بعـد فقدالتمس منی بعض خلصان اخوانی وخصان خدانی ممن احرزفی آدابه قصب‌السبق .. . ان اجمع له الفاظا یتداولها کتّاب‌الفرس فی مراسلاتهم ... و اترجمها بالفارسیة .... وخدمت به خزانة کتب المولی‌المخدوم ذی‌المجد الشامخ والعز الباذخ ...

---

(۱) نسخهٔ مجلس : مردی .　　(۲) نسخهٔ مجلس : بر آمده .

(۳) درنسخهٔ ش ۳۱۲ ترخان والده ؛ کتاب و درنسخهٔ مجلس ؛ باب است .

(٤) نسخهٔ مجلس ؛ باقلی .　　(٥ تا٦) نسخهٔ مجلس این جملات را ندارد .

(۷) نسخهٔ مجلس تا اینجا را دارد . و از این ببعد ازکاتب نسخهٔ ترخان والده است .

(۸) شاید این مرد همان حوایجی ممدوح سعدی باشد که در شدالازار (ص ۲۳٤) یادشده است .

الامیرالاسپهسالار الکبیر العالم العادل . . . فخرالحق والدین ناصرالاسلام والمسلمین عضدالملوک والسلاطین ...
خالصة الخلافة ، ملک الملوک الامراء ، مرزبان البر و البحر ، شهریار الآفاق ، الغ بلکا اعظم همایون باربک
اکرم العالم ابوبکر بن ابی‌نصر ولی امیرالمؤمنین ، اطال‌الله بقاه . . . باب الهمزة فصل الهمزة مع الألف ؛ ااا :
علی وزن عاع ، شجر ، واحده ا آ اة و قال الازهری الا آ اوالا آ ء الدفلی و ااا ایضاً حکایة اصوات . . .

ودر کلمهٔ « ارخ » گوید : أرّخ الکتاب وورّخ : نامه را تاریخ نوشت . . . و پس از ذکر مبدء بعضی تواریخ ، و ذکر فرق تاریخ هجری ویزدجردی و خراجی و قمری گوید : و اکنون که سنهٔ احدی و اربعین وستمایة هجری‌است وسنهٔ ثلاث عشروستمایة یزدجردی ، تاریخ خراجی سنهٔ اربع وثلاثین وستمایة مینویسد، وابتدای آن بحقیقت معلوم نیست . . . .

مطالب صرفی و نحوی ومسائل ریاضی و نجومی و تاریخی را نیز گاهی مورد بحث قرارداده است.

نسخهٔ منحصر بفردی که میشناسم بخط نسخ بی‌نام نزد آقای احمد افشار شیرازی در طهران است.
این نسخه ناقص است وتا حرف جیم وکلمهٔ « جهل » را دربر دارد .

الصحیفة العذراء

یا

الصحیفة السدیدیة

[۲۹] [ب]

نگارنده: سدیدالدین أبوالفضائل محمدبن عمربن ابوبکر نسفی .

آغاز: الحمدلله الذی تظاهرت علینا آلائه وتزاحمت الینا نعمائه ، حمداً یستوجب زیادة فضله . . . امّا بعد؛ قال محمدبن عمرالنسفی زاده‌الله توفیقاً . . . انی لما رأیت حاجة الطلاب ماسة الی علم الادب ، و کثرة احتیاجهم الی معانی الفاظ العرب مفسراً بالفارسیة ، لاسیما من یروم الی تحصیل علم من العلوم الاسلامیة ؛ کالفقه والکلام و تفسیر کلام الله العزیز . . . و هذا ثابت لاینفی و ظاهر لایخفی ، خصوصاً من بینهم **فقهاء التراکمة** من قلة اشتغالهم بالعربیة . . . فقل ما یجدون ما اشکل علیهم من الالفاظ من الدواوین التی صنفت علی نهج کالدیوان (چنین) الادب للفارابی والعین الخلیلی ، فعمدت ان أؤلف کتاباً للمبتدین من المتأدبین علی حروف المعجم لیسهل علیهم الاستخراج و قل لهم التصاحیف فما وجدت دیواناً اشهر و اوضح مفسراً بالفارسیة من « المصادر » لابی الفضائل الحسین بن احمد الزوزنی[۱] رحمه‌الله و « السامی فی الاسامی » و « الهادی »[۲] لابی عبدالله احمد المیدانی فرتبت هذه الکتب الثلاثة علی ترتیب حروف الهجاء ، وصدرت منها علی فصل الهمزة . . . وسمیته « الصحیفة (العذراء) السدیدیة » . . .

انجام :

فر [غ] من کتاب الصحیفة العذراء المؤلف لها محمدبن عمربن ابی‌بکر النسفی . . . شعبان سنة تسع واربعین و ستمایة .

ترتیب کتاب :

کلمات مرتب بحروف هجاء در آغاز کلمه و دوم آنها است . و در دو مجلد است . دیباچه را بعربی نگاشته ، واز آن برمیآید که کتاب را برای فقیهان ترکمن تألیف کرده است تا بآموزش عربی آنان کمک کرده باشد .

تاریخ تألیف : چنانکه از پایان نسخهٔ ۲۷۰۷ احمد ثالث ؛ آشکار میگردد شعبان (۶۴۹ ق) میباشد .

نسخه در کتابخانهٔ احمد ثالث ۲۷۰۷ خط نیمهٔ سدهٔ هفتم .

---

(۱) ص ۲۶۸ دیده شود . (۲) ص ۲۷۳ - ۲۷۴ دیده شود .

بخش چهارم

صراح اللغه

[۳۰] در ترجمهٔ صحاح اللغة

زبان تازی در ایران گرچه در آغاز کار باتکاء زور وسرنیزهٔ دربار خلافت گسترش می‌یافت، ولیکن در سدهٔ چهارم که قدرت ظاهری دربار روی بکاهش رفت، این زبان درادب وفرهنگ مردم ایران جای خویش را باز کرده بود، و در سدهٔ هفتم که حکومت اشرافی عرب از هم پاشید، نفوذ مذهبی زبان تازی جای نفوذ سیاسی آنرا بگرفت، و از گسترش باز نه ایستاد. وازین روی درین سده، نیازمندی بیك لغتنامهٔ بزرگ در ایران احساس گردید، وچون تألیف چنین لغتنامه با آن درهم ریختگی اوضاع ناشی از یورشهای مغول امکان نداشت، بهترین راه، ترجمهٔ یک لغتنامهٔ عربی بود، و چون کتابی درین موضوع بهتر ازصحاح جوهری در آن روزگار یافت نمیشد، ازین روی جمال قرشی در ماوراءالنهر، به ترجمهٔ آن پرداخت و آنرا «صراح اللغة» نامید. دراینجا من نخست بمعرفی صحاح ونگارندهٔ آن جوهری میپردازم وسپس فهرستی از کسانی که دربارهٔ این کتاب بزرگ کارکرده اند میآورم، ودر پایان؛ صراح ومؤلف آن قرشی را میشناسانم.

الف ـ صحاح اللغة: یکی از مهمترین لغتنامه‌های زبان تازی است یاقوت حموی در معجم الادباء و ثعالبی در «یتیمة الدهر» گویند: صحاح جوهری از «جمهرة» بهتر واز «تهذیب اللغة» دلنشین تر واز مجمل اللغة بیشتر قابل استفاده میباشد. سیوطی در «المزهر» گوید: صحاح نخستین کتابست که تنها لغات صحیح را جمع کرده وازین روی بدین نام خوانده شده است.

ترتیب کتاب: صحاح نخستین لغتنامهٔ تازی است کـه در آن واژه ها بترتیب حروف الفباء مرتب گشت، وپیش از آن در لغتنامه ها، واژه‌ها را بترتیب معنی آنها وگاهی بترتیب قواعد صرفی (اسم، فعل، حرف، وهریک بثلاثی مجرد و مزید ورباعی و...) بخش بندی میکردند. جوهری درین کتاب پسین حرف واژه را بزرگ بخش (باب) نامیده ونخستین حرف واژه را کوچک بخش (فصل) شمرده است.

نگارندهٔ صحاح: جوهری: ابونصر اسماعیل بن حماد فارابی پسر خواهر ابواسحاق فاریابی صاحب «دیوان الادب» است. یاقوت گوید: اصل وی از ترکستان فاریاب است و خود از بزرگان و پیشوایان لغت و ادب، وخط وی‌را در زیبائی مثل میآوردند، که با خط ابن مقله جدائی نمیداشت. ازجوانی بعربستان شد وکلمات ایشان گرد کرد، و در باز گشت بدامغان بخدمت ابوعلی حسین بن علی که از اعیان و دبیران بود، درآمد و درآنجا در گذشت.

آثارجوهری:

- عروض الورقة.
- صحاح اللغة. یا تاج اللغة و صحاح العربیة[۱]
- مقدمة. در نحو.

زندگی جوهری در نیشابور با سختی و رنج همراه بوده است. خود گوید:

فها انا یونس فی‌بطن حوت	بنیسابور فی ظلل الغمام
فبیتی و الفؤاد و یوم دجن	ظلام فی ظـلام فی ظلام

میگوید؛ دل من در تاریکی سینه، و بدنم در تاریکی خانه‌ام، و خانه در تاریکی روز ابری فرو رفته است، از این سه تاریکی اول وسوم بیان شاعرانه است، و دومین آنها حقیقت زندگی وی و خانهٔ تنگ وتاریك اورا نشان میدهد. شاید همین رنجها بود که در پایان عمر اورا دچار اختلال حواس کرد تا آنجا که دولنگه دربجای دوبال برخویش ببست و از بام مسجد خودرا پرتاب کرد و بمرد. و درین هنگام آنقدر گمنام بود که کسی تاریخ مرگ او را ثبت نکرد. یاقوت پس از نقل داستان خود کشی او گوید: هرچه

---

(۱) مدارك قدیم، و معاصر جوهری، نام اول را بکتاب داده‌اند، و صاحب معجم المطبوعات ازروی نسخهٔ سدهٔ نهم، نام دوم را بکتاب داده است.

گشتم تاریخ مرگش را نیافتم، و سپس تاریخ (۳۸۳) را که یکی از دوستان در خواب دیده نقل میکند. اما در «مرآت‌الجنان» و «شذرات الذهب» و «کشف‌الظنون» مرگ وی در (۳۹۳ ق) یاد شده، و این درست‌تر است.

یاقوت از گفتهٔ مجاشعی در کتاب «شجرة الذهب فی معرفة ائمة الادب» آرد: جوهری صحاح را برای استاد ابو منصور عبدالرحیم بن محمد بیشکی[1] نگاشت و بروی تا حرف «ض» بخواند، درین هنگام جوهری دیوانه شد و در گذشت، وباقی کتاب درسیاهه (چرکنویس) بماند، و پس ازوی شاگرد او ابواسحاق ابراهیم‌بن صالح وراق آنرا پاکنویس کرد، پس نادرستیها در آن راه یافت. وسپس یاقوت همین داستان نگارش صحاح برای بیشکی و مرگ جوهری را در دیوانگی عیناً از کتاب «ضالة الادیب فی الجمع بین الصحاح والتهذیب» تألیف محمود بن ابی‌المعالی حواری، از گفتهٔ احمدبن محمد میدانی، نقل کرده است. ولیکن یاقوت این داستانرا دروغ دانسته گوید: برپشت نسخهٔ کاملی از صحاح اجازه‌ای دیدم از حسن بن یعقوب بن احمد بتاریخ رجب ۴۷۱ق. که همهٔ کتابرا بربیشکی خوانده و اوهمه‌را برمؤلف قرائت‌کرده‌بود. باضافه اگرچنین‌بود، میباید پیش از حرف ضاد که خود مؤلف پاکنویس کرده است، خالی از غلط باشد، اما چنین نیست.

ب ـ کسانیکه در پیرامن صحاح کار کرده‌اند:

ـ ابن قطاع، علی‌بن جعفر صقلی (م ۵۱۵ ق) حاشیه‌ای برصحاح نگاشته است. (کشف‌الظنون).

ـ بوجعفرك بیهقی، احمدبن علی (۴۷۰ـ۵۴۴ق) صاحب تاج‌المصادر (ص ۲۷۹) شواهد صحاح‌را انداخته، و لغاتی از «تهذیب» از هری و «شامل» ابومنصور حبان اصفهانی (م ۴۸۶ ق) و «مقاییس» ابن فارس، برآن افزود. (معجم‌الادباء ج ٤ ص ٥٠).[2]

ـ ابوالقاسم فضل بن محمد بصری (م ٥٤٤ ق) برآن حاشیه نگاشته است. (کشف‌الظنون).

ـ حواری، تاج الدین محمود بن ابی‌المعالی (زندهٔ ٥٨٠) کتابی بنام «ضالة الادیب فی‌الجمع بین الصحاح و التهذیب» نگاشته که یاقوت در معجم‌الادباء از آن بسیار نقل آرد. و چلبی نیز در کشف‌الظنون آنرا یاد کند.

ـ ابن‌بری ابو محمد عبدان (م ۵۸۲ق) شاگرد ابن قطاع دنبال حاشیهٔ استاد خویش‌را تکمیل کرد والایضاح یا «التنبیه والافصاح عما وقع من الوهم فی الصحاح» نامیده است و تا حرف شین بواژهٔ «اومش» رسید. (کشف‌الظنون).

ـ بسطی، عبدالله‌بن محمدنیز حاشیهٔ سابق را تکمیل کرد. (کشف‌الظنون).

ـ قفطی، علی‌بن یوسف‌بن‌ابراهیم(ز ۵۶۸ـم ٦٤٦ق) کتابی‌بنام «الاصلاح للخلل الواقع‌فی‌الصحاح» نگاشت. (بغیة‌الوعاة. ص ۳۵۸) و (کشف‌الظنون).

ـ صغانی (چگانی) رضی‌الدین حسن بن محمد (م ٦٥٠ق)، تکمله‌ای برای صحاح نگاشت که از خودش بزرگتر است. (کشف‌الظنون).

ـ ابن‌الحاج اشبیلی، ابوالعباس احمدبن محمد (م ٦٥١ق) برصحاح حاشیه دارد. (کشف‌الظنون).

ـ جمال قرشی، در (٦٨١ ق) آنرا بفارسی ترجمه کرده که جای گفتگوی ما است.

ـ شاطی، محمدبن علی رضی‌الدین، (م ٦٨٤ق) حاشیه‌ای برصحاح دارد. (کشف‌الظنون).

ـ ابن‌الصائغ، (ابن‌سباع) شمس‌الدین محمدبن حسن دمشقی (م۷۲۰ق) شواهد صحاح‌را انداخته است. (کشف الظنون) ابن یوسف احتمال داده است؛ نسخهٔ شمارهٔ (۱۱۰ سپهسالار) نسخه‌ای از این کتاب باشد، (فهرست ۲ : ۲۸۰).

---

(۱) بفتح شین قصبهٔ کورهٔ رخ ازنواحی نیشابوراست (معجم‌البلدان) احوال این مرد بگفتهٔ یاقوت؛ در کتاب «السیاق» عبدالغافر موجود است.

(۲) عبارت یاقوت: جرد صحاح اللغة من‌الشواهد (معجم‌الادباء چ مصر مرگلیوث ج ۱ ص ٤١٤ - ٤١٦) اما در چ مصر ۲۰ جلدی (٤ : ٥٠) کلمهٔ جرد از چاپ افتاده و معنی جمله مختل شده است.

ـ رازی ، محمدبن ابی بکر ، عبدالقادر درسدهٔ هشتم ؛ زیادیهای آنرا انداخته و از « تهذیب » چیزهائی بدان افزوده « مختار الصحاح » نامید .این کتاب در (۷۶۰ق) پایان یافته ، و مکرراً چاپ شده است .

ـ صفدی ، خلیل بن ایبك (م ۷٦٤ ق) کتابی بنام « نفوذ السهم فیما وقع للجوهری من الوهم » . نگاشت و آنرا در (۷۵۷ق) بپایان رسانید . آغاز : « الحمدلله الذی نزه علمه من الغلط . . . » (کشف الظنون) . ودرهمین کتاب از کتاب دیگر خویش بنام « حلی النواهد علی مافی الصحاح من الشواهد » نقل میکند .

ـ سید محمدبن حسن بن علی (م۸٦٦ق) کتابی بنام « الجامع » در مختصر صحاح بنام سلطان محمد فاتح عثمانی (۸۵۵-۸۸٦ق) نگاشته وسپس قاموس فیروزآبادی را دید ، ونا گزیر گردید کتاب دیگری بنام « راموز » نگاشت نسخهٔ «جامع » در کتابخانهٔ دانشگاه و نسخهٔ « راموز » در کتابخانهٔ « ایکی جامع » در استانبول هست . فهرست دانشگاه (۳٦۹:۲) .

ـ صیمری ، شیخ مفلح بن حسن بن رشید، مؤلف« شرح شرایع »و« شرح موجز » و « جواهر الکلمات» و« تلخیص الخلاف » و صاحب اجازه بتاریخ (۸۷۳ ق) که در ذریعه (۲۵۱:۱) یاد شده و پسرش حسین در (۹۳۳ ق) درهشتاد سالگی در گذشته است . در أمل الآمل « مختصر صحاح » بوی نسبت داده است . (ذریعه وأمل الآمل) .

ـ عنفجوری ؛ علی بن محمدبن علی بن یونس نباطی بیاضی عاملی (م۸۷۷ق) شیخ حر درامل الآمل «مختصر صحاح »بوی نسبت داده است . ونیز اوراست : «مختصر المختلف »و« مختصر مجمع البیان ». (کشف الحجب).

ـ وان قلی ، ملامحمدبن مصطفی وانی (م۱۰۰۰ق) صحاح را بترکی ترجمه کرده و در آغاز گفته است : چون ترجمه‌های صحاح ، همچون اختری وصراح خالی از خبط نبود ، من آنرا ازنو ترجمه کردم... ودوفصل درسر آغاز آن افزودم :

۱ ـ فعلها ۲ ـ اسمها . (کشف الظنون) .

ـ سیوطی ، ملاجلال (م ۹۱۱ق) احادیث مذکور درصحاح را بیرون کشیده و « فلق الصباح »نام داده است . (کشف الظنون) .

ـ عیشی ، ملامحمد (م ۱۰۱٦ق) صحاح را کوتاه کرده و آن بهتر از « مختار الصحاح » میباشد ، ولی شهرت نیافته است . (کشف الظنون) .

ـ پیرمحمدبن یوسف انقروی . نخست کتابی بنام « ملتقط الصحاح » نگاشت ، و سپس آنرا ترجمه کرد و « ترجمان » نامید . (کشف الظنون در عنوان صحاح) وسپس چلبی در عنوان متلقط الصحاح آغاز آن را یاد کرده است ، اما در عنوان « ترجمان »گوید : لغت ترکی است از پیر محمد بن یوسف و اشارتی باینکه ترجمهٔ صحاح جوهری است نمیکند .

ـ محمود بن احمد زنجانی . نخست « ترویح الارواح فی تهذیب الصحاح» نگاشت ،ودر آن صحاح را بیك پنجم کوتاه کرد ، وسپس یك موجز که بقدر یکدهم صحاح است از آن بیرون آورد . و « تنقیح الصحاح» نامید (کشف الظنون)ودیباچهٔ « تنقیح الصحاح» که نسخهٔ آن درسپهسالار موجود است(فهرست ۲ : ۱٦٦) .

ـ یك بار دیگر نیز صحاح را بترکی ترجمه و در استانبول بسال ۱۱٤۱ ق . چاپ کرده اند (نقل معجم المطبوعات ـ از مجلة المشرق ج ۳ ص ۱۷۸) .

ـ کتاب «نجدالفلاح» نیز مانند «مختارالصحاح» خلاصهٔ صحاح میباشد . (کشف الظنون) .

ـ عبدالرحمان بن عیسی . « صفوالراح من مختار الصحاح » را نگاشت . و نسخهٔ آن در کتابخانهٔ خدیوی مصر هست (فهرست ٤ : ۱۷۵) .

ـ عبدالرحمان بن عبدالعزیز ، کتابی بنام « الوشاح وتثقیف الرماح فی ردتوهم الصحاح » نگاشته که در بولاق ۱۲۹۲ ق . در حاشیهٔ صحاح چاپ شده است .

ـ نصر الهورینی برای چاپ ۱۲۹۲ق. صحاح دربولاق، پیش گفتار سودمندی دربارهٔ تاریخ لغتنامه‌ها نگاشته است.

ـ القراح بتکمیل الصحاح. همراه صراح در هند بسال ۱۳۲۸ ق. چاپ شده است.

ـ نور الصباح فی اغلاط الصحاح. نیز درهمان چاپ صحاح ۱۳۲۸ق. در هند چاپ شده است.

چاپها: تبریز ۱۲۷۰ ق. از روی نسخهٔ (۱۰۰۹ق) دریك جلد. بولاق ۱۲۸۲ ق. در ۲ جلد. بولاق ۱۲۹۲ق. در ۲ جلد، ودرحاشیه‌اش «الوشاح» و «تثقیف الرماح فی ردتوهم الصحاح» از عبدالرحمان بن عبدالعزیز. با مقدمه‌ای ازنصر الهورینی دربارهٔ «تاریخ لغت‌نامه‌ها». پروس بکوشش شیدوس[1] در ۱۷۷۴م.

ج ـ الصراح من الصحاح: ترجمه‌ئیست با اختصار از کتاب صحاح یاد شده. مختصر کننده فقط شعرها را که جوهری بگواه آورده بود، جز درچندجا همه را انداخته، ومثالها وحدیث وآیه وگواه‌های دیگر را آورده است، آری ازیك آیت وحدیث فقط جمله‌ئیرا که گواهست آورده وباقی را انداخته است. هر کلمه تازی را بیک واژهٔ پارسی ترجمه کرده وبرای کوتاه کردن کتاب؛ وزن کلمه وباب آنرا، مفرد وجمع بودن ومصدر بودن وجز آن را بانشانه وشماره‌ای که دربالا یا پهلوی کلمه نهاده‌است، نشان میدهد. دیباچهٔ «صراح» بعربی نگاشته شده است. وهمهٔ کتاب در پیرامن چهل هزار بیت نوشته دارد، وکار ترجمهٔ آن در شهر کاشغر ماوراءالنهر در سه‌شنبهٔ شانزدهم صفر سال ۶۸۱ ق. پایان یافته است.

ترتیب: ترتیب واژه ها در «صراح» مانند اصل آن صحاح است. پسین حرف واژه، بزرگ بخش قرار داده شده، ونخستین حرف آن کوچک بخش است.

نگارنده: ابوالفضل جمال‌الدین محمدبن عمربن خالد قرشی، منسوب به قرش میباشد که بگفتهٔ صاحب اکتفاء القنوع ازشهرهای ماوراءالنهر بوده‌است. مرگ اورا صاحب فهرست آصفیه (۲: ۱۴۳۶) درسال ۶۸۱ یعنی همان سال ترجمه صراح نوشته، وصاحب فهرست کتابخانهٔ ملی تهران (۱۹۳:۱) درسال (۹۶۶ شاید ۶۹۶) آورده است، واگر همهٔ عبارتی که در پایان نسخه‌های صراح هست ومن آنرا پائین‌تر یاد کرده ام، از جمال‌قرشی باشد، معلوم میشود که وی تاسال ۷۰۰ق زنده بوده‌است. ودرپایان نسخه‌ای‌از «عراضة العروضیین» که درعروض فارسی وازهمین قرشی میباشد ودر ۷۳۶ ق. نوشته شده است، و در (سپهسالار ش ۳۱۳ صدر) موجود است، قرشی را به «نورالله مضجعه» دعا کرده است (فهرست پیشین سپهسالار ۲: ۴۴۶).

آغاز: قال الفقیر الی مولاه الغنی عمن‌سواه ... ابوالفضل محمدبن عمربن‌خالد المدعو بجمال‌القرشی جمل‌الله احواله وحصل آماله: احمدالله وهوالمحمود بکل اللغات ... باب الألف المهموزة؛ قال صاحب الصحاح ابونصر ... فصل الالف؛ أجأ: علی وزن فعل بفتحتین کوهی از طی. اجئیون مثل اجعیون، منسوبون الیه. آء: علی وزن عاع، درختی. الاه: یکی ...

انجام: هیا: من حروف النداء، واصلها أیا ... قال ذوالرمة:

الا یا اسلمی یا دارمی علی البلی ولا زال منهلاً بجرعائك القطر[2]

تم الکتاب ... ضحوة الاثنین ۲۳ ذی‌العقدة سنة (۷۰۰)[3] وکان الفراغ من تألیفه و تسویده ... ظهیرة الثلاثاء السادس عشر من‌صفر سنة (۶۸۱ق) بکاشغر.

ذیل‌صراح: بارتولد خاور شناس معاصر در کتاب «متون ترکستان» از ذیل صراح که جنبهٔ تاریخی دارد نه‌لغوی، نام برده است.

---

(۱) Gauhari : lexicon arabicum ed E. schidius. Pars I : Traj ad Rh. 1774 in 40.

(۲) این‌شعر آخرصحاح جوهری است که در پایان صراح نیزآمده است. وجمله‌های میان (۲و۳) فقط درنسخهٔ ۱۱۲ سپهسالار آمده ودر نسخهٔ چاپ تهران ۱۲۸۶ ق و۱۳۰۴ ق نیز دیده می‌شود. واصل این جمله‌ها از روی نسخه ئیست که مترجم برای دومین‌بار نوشته وتصحیح کرده بوده‌است.

(۳) ازاینجا تاپایان کتاب، تاریخ پایان ترجمه بدست جمال قرشی میباشد که برای نخستین‌بار آنرا نوشته‌است. ودر بیشتر نسخه های چاپی وخطی دیده میشود.

چاپها : کلکته ۱۲۴۵ ق . بتصحیح حکیم عبدالمجید . کلکته ۱۲۶۰ ق . هند ۱۲۷۹ ق . تهران ۱۲۸۶ ق . کانپور ۱۳۱۷ ق. بتصحیح محمد قمرالدین . هند ۱۳۲۸ ق. با دوضمیمه ۱ـ القراح بتکمیل‌الصحاح ۲ ـ نورالصباح فی‌اغلاط الصحاح .

نسخه‌ها : دهخدا. ش۹۱ : سدهٔ نهم وسپهسالار. ش۱۱۱ و۱۳۰و۱۲۸ ودانشکدهٔ ادبیات .

سدهٔ هشتم

شاید پایان تسلط‌تازیان وپیدایش هرج ومرج مغولان سبب‌شد که بیش از یك قرن فرهنگ کامل ومهمی نگاشته نشود .

فرهنگهای این سده را دردو بخش یاد میکنم:

۱ ـ فرهنگهای نثری .

۲ ـ پیروان فراهی وفرهنگهای منظوم .

بخش یکم

فرهنگهای نثری

الف ـ المستخلص .

ب ـ ترشیح‌الفضایل .

درسدهٔ هشتم دوفرهنگ نثر دیده میشودکه آنها نیز اهمیتی نمیتواند داشته باشد . اولین آنها لغت مخصوص قرآن میباشد ، ودومین آنها کوتاه شدهٔ «مقدمة الادب» زمخشری است .

[۳۱] ## المستخلص **[الف]**

لغات قرآن : تاریخچه‌ای از لغات قرآن در (ص ۲۶۹ و ۲۸۳ و ۲۸۹) این کتاب یاد شده است . دراینجا فقط از کتابی بنام بالا که دراین سده نگاشته شده‌است یاد میشود .

ترتیب کتاب : واژه‌ها در این کتاب بترتیب سوره‌هائی که درآن آمده است از «فاتحه» و «بقره» تا «ناس» مرتب گردیده است . وفوائد ادبی ودستور های نحو وصرف زبان عرب را بمناسبت آن کلمه‌آورده وشرح داده است .

نام مؤلف ونام کتاب درخود آن دیده نمیشود ، و فقط در پایان نسخهٔ (ایاصوفیه ٤٦٦٤ مکرر) (نوشتهٔ ۷۵۷ق) یك اجازه دیده میشود ، ودرآن مجیز نام کتابرا «المستخلص» ونام نگارندهٔ آنرا حافظ‌الدین محمدبن محمد ابن نصرالبخاری آورده است . اجازه دهنده «ابوالمفاخرحسن‌بن محمدبن احمدالحسینی‌المدعو بشمس » واجازه گیرنده «قطب‌الدین نصرالله ابن‌الامیر معزالدین عبدالخالق بن الشیخ اختیار الدین‌الاوحدی جده» نام دارد .

در اینجا مجیز میگوید : کتابرا در ذیقعدهٔ سال ۷۱۱ ق . بر مؤلف آن خوانده ام . و بنا براین ، نگارندهٔ کتاب از دانشمندان پایان سدهٔ هفتم وآغاز هشتم بوده‌است .

خلاصة المستخلص یا لسان‌التنزیل : چنانکه در بخش پراکنده‌ها دنبال این مقـال خواهیم دید ؛ کتابی در دست میباشد که درست با المستخلص برابراست ، لیکن قواعد صرف ونحو ازآن حذف شده‌است ، و بجای دیباچهٔ « المستخلص » دیباچهٔ کتاب « تراجم الاعاجم [۱] » را در آغاز کتاب دارد ، اما بجای نـام « تراجم‌الاعاجم » نام « لسان‌التنزیل » در دیباچهٔ آن آمده‌است .

---

(۱) باید بیاد داشت که « تراجم‌الاعاجم » بعکس ترتیب سوره‌های قرآن و «المستخلص» بترتیب سوره‌ها است (ص ۲۸٤) دیده شود .

نسخهٔ «لسان‌التنزیل» که در سدهٔ یازدهم نوشته شده در دست است، اما نگارنده و زمانش شناخته نیست، و نیز خواهیم دید که در سدهٔ نهم، دهار دهلوی در دیباچهٔ کتاب «دستورالاخوان» کتابی بنام «خلاصة‌المستخلص» را در شمار مدارك کار خویش آورده است، و شاید این کتابرا خواسته باشد.

آغاز: الحمدلله وسلامه علی عباده‌الذین اصطفی علی‌الخصوص علی محمد عبده و رسوله المصطفی. العوذ والعیاذ: پناه گرفتن بکسی یا بجائی یا بچیزی. اقسام اسم وفعل ثلاثی شش‌است: سالم ومضاعف ومثال و اجوف و ناقص و مهموز. بالله: بخدای. حروفیکه اسم را جر کنند هفده‌اند ... الاسم: نام. در اصل وسم ... سورة‌الفاتحة‌الحمد: ستودن و سپاس و ستایش ... سورة البقرة. الم. وباقی‌حروف هجا در اول سورتها ... واین قول ابی‌بکر صدیق است رضی‌الله ...

آغاز سورة المائدة: العقود: معروف. و قیل عهدهاء خدای عز و جل. وقیل سوگندها ونذرها. البهیمه: چهارپای. الصید: شکار کردن، و شکاری. الحرام: احرام گرفته. الحرم جماعة.

انجام: سورة الناس؛ ست آیات. قوله: ملك‌الناس اله‌الناس. عطف بیان لرب‌الناس لأن ... وملکهم. الوسواس: دیو وسوسه‌کننده ... علی معنی ان‌الشیطان الموسوس ضربان‌جنی وانسی، فنعوذبالله ... وهوحسبنا و نعم‌الوکیل. والحمدلله ... محمد و آله اجمعین[1]

برماست خدایرا سپاس و منت | چون داد براتمام جواهر منیت
مختوم‌ه‌طلب‌همی کنم‌ازفضلش | ختم بر ایمان و رفتن بر سنت

یقول‌الفقیر الی‌الله الغنی محمدبن عمربن‌محمودبن‌محمدالترمذی المدعوبین اصحابه بالحافظ ... کتبت هذا الکتاب تذکرة للمجلس السامی، سمیة‌الالقاب والاسامی، قطب‌الملة والدین‌عماد (بدر) الاسلام والمسلین... و قد حصل الفراغ عن مشقه یوم الاربعاء الثامن عشر من شوال سنة عشر و سبعمائة. (و پس از این، اجازهٔ ابوالمفاخر شمس برای قطب‌الدین نصرالله دیده میشود).

نسخه های این کتاب درکتابخانه ایاصوفیه ۴٦٦٦: درمجموعه میباشد وبرگهای (۱-۱۰٤) را گرفته است. و نیزدر ایاصوفیه ٤٦٦٤ مکرر خط تعلیق۷۵۷ ق۷۷۲ ق. جلد شده‌است. وکتابخانهٔ عبدالله کشاورزی درمشهد: نسخ سدهٔ ده و یازدهم نام و تاریخ را تراشیده‌اند. شمارهٔ آیه های هر سوره را در آغاز آن، مانند کتابهای تفسیر، معین کرده است.

[۳۲] ترشیح الفضائل [ب]

کسی در سدهٔ هشتم «مقدمة‌الادب» زمخشری را خلاصه و کوتاه ساخته و بدین نام خوانده است.

تاریخ تألیف در پایان کتاب؛ خمس و عشرین و سبعمائة یاد شده است.

آغاز: الحمدلله الذی وضع تاج‌الشرف‌علی‌قمة ... ثم ان طائر میمون‌الادب انمایخفض جناحیه لمن درئ عن حبة القلب فی‌مصطاد شوارده دخنة‌الداب ... فقد اختصره من «مقدمة الادب» بایجاز و اطناب لامخل ولا ممل ... القسم الاول فی‌الاسماء ...

انجام: تمام‌شد «ترشیح الفضائل» بردست فرزند حبیب‌الدین، فتح‌الله ابن‌لالا ابن امجدالطف‌احمد، فی‌الیوم الرابع من ذیقعدة سنة ثمان و ثمانین و سبعمایة.

نسخه: دراورخان جامع ایاصوفیه ۱٦۰٦: نسخ و تعلیق فتح‌الله بن حبیب الدین ابن‌لالا ابن امجد الطف احمد. در ٤ ذیقعدهٔ ۷۸۸. قسم اول ٤۳ برگ همهٔ کتاب ۱۳۱ برگ خشتی.

---

(۱) متن‌کتاب بدینجا پایان یافته و از این پس عبارت نویسندهٔ نسخهٔ ٤٦٦٤ ایاصوفیه است، و فقط در آن نسخه دیده میشود.

بخش دوم

پیروان فراهی و فرهنگهای منظوم

الف - ریاض‌الفتیان .
ب - نصاب تجنیس .
ج - سلك الجواهر .
د - نصیب الاخوان .

اولین آنها شرحی برنصاب فراهی است ، و سه تای دیگر تقلیدهائی از نصاب او میباشد .

[۳۳] ریاض الفتیان [الف]

یکی از کهن‌ترین شرحهای نصاب ، این کتاب است که در نیمهٔ سدهٔ هشتم نگاشته شده است و در پیرامن ۳۴۰۰ بیت نوشته دارد .

نگارنده : نظام‌الدین ابن کمال‌الدین ابن حسام‌الدین ، معروف بابن حسام هروی است . وی و پدر وجدش شاعر وهمگی به ابن حسام شهرت داشته‌اند .

وی در دیباچهٔ این کتاب خود را «نظام» و پدرش را «کمال» و جدش را «جمال» نامیده و گویا اینها لقب شعری یا تخلص ایشان بوده است ، اما صاحب کتاب « نصاب متعلم » در دیباچهٔ آن ، او را مولانا نظام‌الدین ابن کمال‌الدین ابن‌حسام خوانده است .

خاندان ابن حسام : از سدهٔ هشتم و شاید هفتم تا روزگار صفویان این خاندان در قهستان بشعر وادب و درعین حال بواعظی وپیشوائی شهرت داشته‌اند ، و ازمنظومات ایشان که بیشتر بلهجهٔ عامیانه میباشد، تشیع و گاهی غلو نمودار است ، و گویا تحت تأثیر عقاید اسماعیلیان بوده‌اند[1] .

اینك چندتن از بنامترین بزرگان این‌خاندان را در اینجا یاد میکنم :

۱ - جمال ابن‌حسام : قدیمیترین بزرگان این خاندان ، جمال‌الدین محمد بن حسام است که دولتشاه سمرقندی او را در طبقهٔ چهارم یاد کرده گوید : شعر منقبت دارد ، و در ذریعه (۹ : ۱۹) نیز یاد شده است « شاهد صادق » مانند دولتشاه مرگ او را در (۷۳۷ق) معین کرده است ، و شعر او در « نامهٔ هرات » سیف هروی (ص۸٤) وحبیب‌السیر . چ . خیام (۳ : ٤۷۳) آمده است .

نگارندهٔ « ریاض‌الفتیان » نوادهٔ این‌مرد است و در دیباچهٔ آن وی را « جدصحیح و اسفل » خود شمرده است .

۲ - کمال ابن‌حسام : کمال‌الدین ابن جمال‌الدین ابن حسام ، پدر مؤلف « ریاض الفتیان » است . از آثار این مرد « عوامل منظوم »[2] است که پسرش در ریاض الفتیان بدو نسبت داده است وی در شرح «القطعة العاشرة» از نصاب «من‌وعن الی ... » میگوید :

[اما من وعن حرفان من الحروف الجارة و هی سبعة عشر حرفاً ، کما قال والدی علیه‌السلام فی نظم له تسمی به «مائه العامله» (چنین) نظم :

هفده حرف جر بود میدان یقین — کاندرین یك بیت آید جمله بی‌چون‌وچرا
باوتاو کاف‌و لام‌و واوو منذمذخلا — رب حاشا من علی فی عن عداحتی الی

اما من ؛ بچند معنی آمده است . . .] کمال ابن حسام این منظومه‌را بنام معزالدین حسین پسر ملك

---

(۱) آقای محیط طباطبائی در سال ۱۳۱۸ش . بخوسف رفته است ، وشیخ حسن خوسفی که رئیس اسماعیلیان دیه مجاور خوسف است ، برسرمزار ابن‌حسام ایشانرا ملاقات کرده و مدعی شده‌است که ؛ گذشتگان ما ابن‌حسام را اسماعیلی میدانند ، و آورده‌اند که او خدمت حجت عصر (یعنی حجت اسماعیلیان) رسیده است .

(۲) در الذریعه «عوامل صدگانهٔ منظوم» دیگری به سهیلی شاعر نسبت داده شده که نسخهٔ آن در کتابخانهٔ خوانساری درنجف (که اکنون در اراك است) بوده است .

غیاث‌الدین بن فخرالدین کرت سروده که در (۷۳۲_۷۷۱ ق) درهرات واسفزار وسیستان وغور وغرجستان فرمانروایی داشت ، سروده است ، ونام او درآغاز منظومه چنین آمده است .

هست‌مدح‌خسروغازی‌معزالدین‌حسین حامی دین آفتاب معدلت ظل اله

۳ ـ سرایندهٔ خاوران نامه : پدرم در الذریعه (۷ : ۱۳۷) سرایندهٔ «خاوران نامه» را محمد بن حسام‌الدین مکنی باابن حسام خوسفی شمرده ، ودر (ذریعه ۹ : ۲۰) اورا شمس‌الدین محمدبن حسام خوانده‌است وبهرحال وی این کتابرا در۸۳۰ ق. سروده ، وخود بگفتهٔ دولتشاه سمرقندی درطبقهٔ هفتم و « شاهد صادق » در (۸۷۵ق) درگذشته است . دولتشاه نامی از «خاوران‌نامه» نیاورده است ولیکن دربارهٔ ابن‌حسام (م ۷۳۷ق) در طبقهٔ چهارم وهم در بارهٔ ابن حسام (م ۸۷۵ق) در طبقهٔ هفتم گوید : در منقبت گوئی بی‌نظیر بود (پایان) و بنابراین ، خاندان ابن‌حسام در این دوقرن بشیعی گری و منقبت گوئی شهرت داشته اند . و در هفت اقلیم در احوال محمدبن حسام نظم خاوران نامه را یاد کرده است .

۴ ـ نگارندهٔ مزارنامهٔ قهستان : دیگـر از دانشمندان خاندان ابن حسام شاعری است بتخلص «حسامی واعظ» که همزمان‌خوندمیر بوده ودرجزء چهارم ازجلدسوم (ص۱۱۸)حبیب‌السیر دربارهٔ او گوید : ازاقربای محمدبن‌حسام‌الدین قهستانی ساکن هرات است وبهمان‌مناسبت حسامی‌تخلص‌مینماید . شیخ‌محمدحسین آیتی در « بهارستان ص ـ ۲۶۰ » اورا برهان الواعظین درویش علیشاه خوانده است . و سپس گوید : سید ابوطالب مجتهد ، جزوه هائی از تألیف حسامی شاعر در بارهٔ تاریخ مزارهای‌امام‌زادگان ، بدست آورد وچند نسخه ازآن رونویس کرد وبه «مزارنامه» اشتهار یافت ، وآنچه در« بهارستان» ازتاریخ حسامی نقل‌میشود، ازاین کتاب است .

نام کتاب : نام « ریاض الفتیان » در دیباچه نیست ولیکن همه آنرا بدین نام خوانده اند ؛ چلبی نام آنرا در دنبال «نصاب» آورده گوید : کمال (نظام‌بن کمال) ابن حسام هروی نصابرا شرح کرد و بدین‌نام خواند . ودر« بیاض کمالی [۱] » نام«ریاض‌الفتیان»درشرح نصاب بدون نام نگارنده‌اش دیده میشود . امادرپایان نسخهٔ آقای محیط طباطبائی «النسخة الالهیة» نامیده میشود وتاریخ تألیف (۷۹۰ ق) معین شده است .

تقطیع بحرها : سرغزلها در شرح ریاض الفتیان کاملا از متن جدا و مطابق تقطیعهـای نصاب جمالی میباشد که تفصیل آن‌را در « فرهنگهای عربی بفارسی ـ ص۱۰۷ » یاد کرده‌ام . و مطالب گاهی بعربی وگاهی بفارسی شرح شده است .

تاریخ‌نگارش : گرچه مؤلف دردیباچه نام جد خود ابن حسام شاعر (م۷۳۷) راطوری آورده که خواننده گمان میکند زنده بوده ، و یا بدستور او این شرح نگاشته شده است ، ولیکن بادقت در میبابد که نام جدرا فقط برای معرفی خویش آورده است ، و تاریخ شروع تألیف پیش از ۷۳۷ ثابت نمیشود . بلکه در آخر کتاب در نسخهٔ آقای محیط طباطبائی ، تاریخ تألیف آشکارا سال هفتصدو نود آمده است . ولیکن پدرم نسخه‌ای نزد شیخ عباس قمی نشان داده اند که در (۷۸۵ ق) نوشته شده است .

آغاز : سپاس بی‌قیاس مرقادریرا کـه اساس حیاة أناس را برعلم و معرفت نهاد وصلوات . . . و بعد بدانکه « نصاب صبیان» نسخهٔ شریف ... وبعض مواضع آن چنان مشکل بود ... ومشتمل برده نوع علم ؛ اول لغت ۲ ـ شعر ۳ ـ کیمیا ٤ ـ معرفت انسان ٥ ـ قرآن ٦ ـ طب ۷ ـ نجوم ۸ ـ حساب ۹ ـ نحو ۱۰ ـ ادوات . بعضی از یاران ودوستان مدتها باعث میشدند ، این ضعیف ... نظام‌بن کمال‌بن جمال‌بن حسام ، الهروی را . وجد صحیح اسفل این ضعیف که مذکور است ومعروف باابن حسام ، که مشغول شوم بنوشتن شرح این کتاب . چون چاره نبود ... شروع کردم ... وتقطیع هرقطعه را ونام آن بحر شعررا ... قال‌الشیخ : همی گوید

---

(۱) یامجموعهٔ کمالی ، ازمیرزا کمالا ؛ کمال‌الدین محمد فسوی شیرازی داماد وشاگرد مجلسی (م ۱۱۳٤ق) است ، درین مجموعه عدهٔ کتاب را نام برده، بفرزند خود سفارش مطالعه و بررسی آنهارا کرده است (ذریعه ۳ : ۱۷۰) نسخهٔ این مجموعه درسال (۱۳٤۰ق) نزد سید هبة‌الدین شهرستانی دربغداد بود (یادداشتهای پدرم صاحب الذریعه) .

ابونصر فراهی . اقول شیخ افتتاح کتاب خود برمصراع کرد ، تادلالت کند بر اینکه منظوم خواهد بود . اما شیخ خودرا بکنیت ذکر کرد که ابونصر است ، وباسم که محمد بود ، وبلقب که بدرالدین بود ذکر نکرد . . . و مرقد ابونصر درفره است ، درقریهٔ رج . قال‌حسد حافده ... (وپس ازشش صفحه) اگر گویند چیزی زاید است ازدویست بیت ، وشیخ دویست بیت گفته است ، جواب گویم که ... درحکم عدم است ... ودر بعضی نسخ دویست وبیست بیت مذکور است ...

اله است و الله و رحمان خدای دلیل است و هادی تو گو رهنمای

اله اسم جنس یطلق علی‌المعبود بالحق لقوله تعالی ...

انجام ؛ پس از پایان شرح بند « فرفخ و رجله بغلة الحمراء » گوید[1] : القطعة الزایدة ، وهی‌لیست من‌نظم الشیخ :

هست‌منظر روی‌ومرآت‌وسنجنجل آینه هست عیسی‌سنگ‌وموسی‌دان‌وحلاق استره

المنظرة بفتح المیم وسکون النون ... (وپس ازدو صفحه) ... العلیقة بالعین المهملة و بالقاف فعیل بمعنی المفعول من باب علم یعنی آویختن . وعلیقة توبره است که ازبرای کار می‌فرستند . والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب . وقع الفراغ من تصنیف هذه‌النسخة‌الموسومة به «النسخة الالهیة» الثالث من ربیع‌الآخر سنة تسعین وسبعمائة ، بالتفات المخدوم مولانا الاعظم سلطان‌العلماء المحققین برهان‌الفصحاء المدققین ، صاحب المعقول والمنقول جامع الفروع والاصول ، افضل المتوسطین والمتأخرین ، اورع المدرسین والناقدین نظام الحق والملة والدین ابن المرحوم مولانا جمال‌الملة والدین المعروف بابن حسام الهروی (ره) .

نسخه‌های این کتاب نزد شیخ عباس قمی : بسال (۷۸۵ ق) نوشته شده. و ادبیات تهران : در سدهٔ دهم نوشته شده . ومحیط طباطبائی ۱۶۸ ــ الف : همراه شرح دیگری از نصاب . در پیرامن سدهٔ یازدهم نوشته شده است . وخوانساری درنجف : نسخ (۱۰۸۹ق) وسپهسالار ۷۴۸۷ : در مجموعه‌ای در پیرامن سدهٔ دوازدهم وابراهیم دهگان در اراك : نسخ (۱۲۰۰ ق) ومحیط طباطبائی : ۱۸ محرم ۱۲۶۸ ق . در این نسخه خاتمه‌ای هست ونام کتاب درآن «النسخة الالهیة» یاد شده‌است . و با تطبیق با نسخ دیگر شناخته شد . دردنبال شرح گلستان از شعبان سروری شاعر ترك نوشته شده است .

[۳۴] نصاب تجنیس الالفاظ [ب]

منظومه‌ئیست درلغت عربی بفارسی بااین خصوصیت که کلمهٔ عربی را بفارسی ترجمه کرده ، و سپس معنی این کلمهٔ فارسی را درصورتیکه عربی خوانده شود آورده‌است .

سراینده شناخته نیست ، روی نسخهٔ ملك نوشته شده است :«نصاب امیرخسرو» ودرپشت جلد همان مجموعه نوشته شده « تجنیس الالفاظ » عبدالرحمان جامی .

آغاز :

مصرشهر وشهرماه وماء آب و خوف سهم سهم تیر واجنحه چه بال باشد ، بال جان

چاپ : این منظومه بسال (۱۲۶۵ق) بچاپ سنگ بخط نستعلیق همراه منظومهٔ مثلثات بدیعی پخش شده است .

[۳۵] سلك جواهر [ج]

عبدالحمید[2] پسر عبدالرحمان شاعر متخلص به « حمید» و ملقب به انکوری ، این منظومه را بپیروی ازفراهی و « نصیب‌الفتیان » حسام خوئی سروده‌است ، دردیباچهٔ نثری که برای آن ساخته میگوید .

(۱) ازین پس‌را فقط نسخهٔ محیط طباطبائی دربردارد وگویا بوسیله شاگرد ابن‌حسام اضافه شده‌است

(۲) در کشف‌الظنون چنین است ، ولیکن نسخهٔ شهشهانی « عبد » ندارد .

نخست سی‌وپنج بند که همهٔ آن‌پانصد بیت بود بسرود، وسپس پنجاه بیت دیگر؛ درپایان هر بند یك یادوبیت بفارسی بیفزود و آن را در جمادی دوم سال (۷۵۷ ق) بپایان رسانید، و « سلك جواهر » نامید. ولیکن در نسخه هائی که در دست میباشد فقط ۲۸ بند دیده میشود که همهٔ آنها ۴۹۸ بیت شعر دارد. شاید این نسخه‌ها پنجاه بیت افزوده را نداشته ، و نویسنده چند بند از آن را یك بند بشمار آورده باشد ، زیرا که پایان این نسخه‌ها درست مینماید وافتادگی ندارد. لقب سراینده درکشف‌الظنون چاپ کهنه؛ انکوری ، ودرهدیةالعارفین (۱ : ۵۰۶) انقودی ، و در چاپ نو کشف الظنون انقوری (انقروی) آمده است . تخلص او در آغاز دیباچه و درپایان بند ششم وبند ۲۸ «حمید» دیده میشود . ازآثار دیگر این مرد درکشف‌الظنون «منیةالواعظین» دیده میشود که آنرا در جمادی یکم (۷۶۳ق) نگاشته است .

آغاز دیباچهٔ نثری : . . . ظاهره‌المقرعلی‌ذنوبه‌الکبیرة المعترف علی‌ذنوبه الکثیرة الحمیدبن عبدالرحمان الانکوری . . . اقتدا بر عالمین شاعرین . . . صاحبین نصیبین مولانا بدرالدین ابونصرالفراهی، ومولاناحسام‌الدین الخوئی . . . بمقدار سی‌وپنج قطعه دربعضی بحور حاصل شد ، بعدد پانصد و پنجاه بیت دیگر درآخر هرقطعه یك بیت فارسی زیاده ازابیات معدوده درج کردم تاخوانندە ... وبعضی‌صنعت بدیع‌را . . . بمرکبهای گوناگون رقم زدم ، و کلام فضله بکار نبردم . . . امید چنانست که این نسخه نیزچون «نصاب‌الصبیان» و«نصیب‌الفتیان» متداول گردد .

شعر :

گر شما بحرید من غواص در فطنتم	جوهری‌ام درهنرها ، نی ز اهل صنعتم

...تاریخ هجرت . . . در۷۵۷ق. بود که درجمادی‌الاخری، این کتاب باتمام رسید و«سلك جواهر»نام کردم . . . القطعةالاولی :

الله : خـدا ، احـد : یـکی دان	حی: زنده، رقیب : چون نگهبان

انجام:

مداو کند وشاو غایت وجدامد وقصوی	قصارا ونهایت خاتمت چون‌عاقبت‌پایان
حمیداینرا بسال‌هفتصدوپنجاه‌وهفت‌اندر	بپایانش رسانیدی بعون خالق یزدان

نسخه‌های این‌کتاب درکتابخانهٔ سیدحسین‌شهشهانی ، وسلطان‌القرائی ، وحجیات موصل‌موجوداست.

[۳۶] نصیب اخوان [د]

منظومه‌ای است در لغت عربی بفارسی با یك وزن و قافیه ببحررمل . دیباچهٔ آن نیز منظوم است ودرآن گوید چون استاد پیش ازمن منظومه‌ئی باقوافی مختلف وبحرهای گوناگون درلغت سروده بود ، من همه را دریك بحرآوردم .

آغاز :

نامه بر کرد گـار جهـان	کوست‌الله وراحم ورحمان

و پس‌از ده بیت :

قدری گفته بوده‌آن استاد	متفرق بمختلف اوزان

و پس از یك بیت :

نام آن‌گر « نصاب صبیان » بود	نام این را « نصیب اخوان » دان
علم و فقـه و شعور : دانـائی	فکر:اندیشه. حدس وظن:گمان

این کتاب درپیرامن چهارصد بیت شعر است . ناظم گویا شاعری « مطهر » نام بوده است ، و درسال ۷۷۶ق. آنرا سروده است .

انجام :

فاخته صلصل وحجل کبك است	عندلیب است هزار خوان الحان
سـال شش بود وهفتصد و هفتاد	کز مطهرشد این نوشته عیـان

یـارب این نـامه را قبولی ده　　　تـا شود شسته نـامهٔ عصیـان

نسخهٔ این کتاب نزد آقای دکتر صادق کیا در تهرانست .

سدهٔ نهم

درین سده یك فرهنگ همگانی درشمال ایران بنام « کنزاللغات » و دیگری در هندوستان بنام « دستور الاخوان » ویك فرهنگ قرآن از میرسید شریف ، و چند شرح نصاب ، و چند تقلید از آن دیده میشود . فرهنگهای این سده را در دو بخش بررسی میکنیم :

۱ ـ فرهنگهای نثری .

۲ ـ فرهنگهای منظوم و شرحهای نصاب .

بخش یکم

فرهنگهای نثری

الف ـ کنزاللغات

ب ـ دستور الاخوان

ج ـ ترجمان قرآن جرجانی

د ـ ترجمان قرآن عادل

[۳۷]

کنزاللغات

[الف]

یکی از بنامترین لغتنامه‌های عربی بفارسی این کتاب است که در آن واژه‌های قرآن و حدیث را بترتیب حروف هجاء در آخر ریشه ، در بیست وهشت باب مرتب ساخته ، و هرباب را نیز بترتیب حرف اول کلمه مرتب کرده است ، و درهریك نخست مصدر ثلاثی مجرد وسپس مصدر باب افعال و تفعیل و . . . تاآخر افعال ثلاثی مزید و رباعیها ، و بعد از آنها اسماء غیر مشتق را یاد کرده ، وگاهی از آیات و اخبار شاهدآورده است . و درسر آغاز کتاب ، هفده قاعده را یاد کرده و کتابهای زیر را بعنوان مدرك کارخویش نام برده است :

صحاح (از جوهری)[۱] مجمل[۲] دستور[۳] مصادر[۴] ، اختیارات بدیعی[۵] لغـات قرآن ، شرح نصاب .

این کتاب درپیرامن بیست و پنج هزار بیت نوشته دارد .

آغاز : ابتدای هرسخن آن خوبتر در هرمقام　　　کو بود با حمد معبود خدای لاینام

جواهر کنوز لغات حمد وسپاس ، نثار بارگاه حضرت متکلمی که زبان اصناف آدمیان . . . کتاب الالف ، باب‌الالف مع‌الالف ، من‌مصدرالثلاثی‌المجرد . اناء : دریافتن کقوله تعالی : الاان یؤذن لکم الی‌طعام غیر ناظرین اناه . وهنگام شدن وبنهایت رسیدن گرما .اداه : گذاردن . اتاء : بکسرالف بسیارگوسفند و چاروا . . . ماضی او اتاآید ومضارع ان‌یاتو . انا بفتح الف . . . من مصدرالمفاعلة : اخباء (کذا ، شاید مخاباة) باهم برابر گرفتن من مصدرالافتعال ، ابتداء : آغاز کردن . . . من غیرالمصادر اشیاء چیزها . . .

نگارنده: محمدبن عبدالخالق‌بن معروف است که از دانشمندان سدهٔ نهم بوده ، و کتابرا برای کارکیا سلطان محمد[۶] پسر کار کیا ناصر کیا ، پادشاه گیلان تألیف نموده است . قاضی نورالله درجند سیزدهم ازمجلس

---

(۱) ص ۳۰۶ ـ ۳۱۰ دیده شود .　　(۲) از ابن فارس لغوی م ۳۹۵ق .

(۳) شاید از ادیب نطنزی (ص ۲۷۰) دیده شود .　　(٤) ص ۲٦٦-۲٦۹ و ۲۷۹ ـ ۲۸۲ دیده شود .

(۵) لغات طبی ، از حاج زین‌العابدین عطار ، علی بن حسین انصاری است ، که آنرا برای شاهزاده بدیع‌الجمال در (۷۷۰ ق) در دوجلد نگاشت ، یکم ادویهٔ مفرده بترتیب حرفهای هجـاء ، دوم در ادویهٔ مرکبـه است . پسر این مؤلف نیز پزشك بوده و حسین بن علی بن حسین نام دارد ، و کتابی بنام «صحاح الادویه» نگاشته است . (الذریعه : ۱ : ۳٦۸ با تصحیح) .

(٦) برای احوال او بتاریخ گیلان ظهیرمرعشی ص ۲٦۰ ـ ۳۸۱ و مجالس المؤمنین درمجلس هشتم ، جند سیزدهم ص۳۱۱ ـ ۳۱۲ چ تهران ۱۲٦۸ق . مراجعه شود . ونیزنام ناصر کیا وپسرش محمد کیا درتاریخ طبرستان ظهیرمرعشی چ تهران۱۳۳۳ ص ۳۵٦ ـ ۳۵۸ دیده میشود .

هشتم از مجالس المؤمنین (ص ۳۱۱ چ تهران ۱۲۶۸ ق) گوید: کار کیا سلطان محمد پسر کار کیا ناصر کیا در ۱۲ ذیعقدهٔ ۸۵۱ ق. پس از مرگ پدر بتخت نشست و کنز اللغة بنام اوست. ولادتش ۸۲۵ ق. و وفاتش سلخ ربیع الاول ۸۸۳ق. میباشد. اسماعیل پاشا در «هدیة العارفین - ۲ : ۲۰۴» گوید: محمدبن عبدالخالق گیلانی «کنز اللغة» را درپیرامن (۸۷۰ ق) نگاشت و بنام سلطان محمدبن کیابن ناصر بیاراست.

چاپهای کنز اللغات:

بوسیلهٔ ملاباقر خونساری بسال (۱۲۷۵ ق) ونیز ۱۲۸۲ ق. درتهران در ۳۲۶ ص. وبخط عبدالله سرابی در تبریز (۱۳۰۰ ق) رحلی. و نیز سال ۱۳۲۲ ق. تبریز. وبخط هاشم بن حسین در ۲۹۳ ص. درتبریز بسال ۱۳۱۶ق. قطع رحلی.

[ب]

دستور الاخوان

[۳۸]

یکی ازفرهنگهای عربی بفارسی که درسدهٔ نهم نگاشته شده‌است، دستورالاخوان میباشد. این کتاب بترتیب حرف آغاز کلمه به‌بیست وهشت باب مرتب شده، وهرباب بترتیب حرف دوم به‌بخشهای کوچك منظم شده، وهربخش نیز بترتیب حرف سوم بسیجیده شده است، وکلمات عربی‌را بفارسی ترجمه کرده، و هیچگونه شرح و شاهد نیاورده است.

آغاز: حمد بیحد مبدع ذوالکمالی را که نوع انسان را از اجناس مخلوقات بفضیلت فضلنا هم علی کثیر ممن خلقنا... شاید برجان پاك اهل بیت و اصحاب او رضی‌الله عنهم... و بعد مؤلف این اشتات... بحضرت‌الغفار، قاضی خان بدر محمد دهار، چنین گوید: که داعی را دواعی همت درحرکت... تاعلم لغت‌که تعلم آن‌کلید همهٔ علمها است، بعضی راکـه شعرا وهمهٔ فضلاء متقدم... استعمال کرده‌اند جمع کند تامبتدیان را... براین بنا، لغات «خلاصة‌المستخلص»[۱] و «جواهر اللغة»[۲] واسامی مقدمهٔ زمخشری[۳] ولغات «ترسل»[٤] بهاء بغدادی وخمسهٔ نظامی و دواوین دیگر چون خاقانی و انوری و فاریابی و شیخ سعدی و خسرو... جمع کرد. و این مختصررا «دستورالاخوان» نام نهاد. کتاب‌الالف مع الالف، الآلاء: نعمتها، واحدها؛ الی والی. س؛ الاس: دودوباقی خاکستر درآتشدان. ف؛ آصف: نام دبیرسلیمان پیغامبر.. الالف مع‌الباء؛ الاباء: سرباززدن... ابوالاشبال، شیر. ابوعاصم: سکبا...

آغاز باب‌السین؛ السین مع‌الالف؛ الساء: غمگین کردن ساء بدست. این کلمه مبالغت است در دم. ساء مثلا مثل‌القوم: بدداستانی است داستان این گروه. ساءالرجل...

انجام: الیاءِ مع‌الواو؛ یوح آفتـاب. لایدخلها الالف و اللام... م؛ یوم: روز. یوم... یوم... (روزهای هفته) الیاءِ مع الهاءِ؛ الیهودیة: جهودی وزن جهود. الیهودیات: جماعة. ی؛ الیهودی: جهود. الیهود والهود. جماعة. تمت‌الکتاب.

از دیباچه‌ای‌که یاد شد چنین برمیآید که مؤلف اضافه برکتب لغتی‌که نام‌برده‌است برای گردآوری لغات، متنهای گوناگون‌را نیز بررسی کرده است، و چون در ضمن متون بررسی شده دواوین و کتب فارسی نیز دیده میشود، بنا براین معانی که فارسی زبانان از لغات عربی خواسته اند نیز در این کتاب یافت میشود. و این ازخواص این لغتنامهٔ عربی بفارسی میباشد.

لقب نگارنده در دیباچهٔ نسخهٔ دهخدا «دهار» و در فهرست ریو «دهاروال» که بمعنی رئیس منطقهٔ دهار میباشد، دیده میشود. دهار ازمضافات دهلی هند است.

آثار دیگر دهار:

دهار کتابی دیگر درلغت فارسی بفارسی تألیف کرده و «ادات‌الفضلاء»[۵] نامیده است که نسخه‌ای از آن

---

(۱) المستخلص در ص ۳۱۰ معرفی گردید و برای شناختن «خلاصة‌المستخلص» که شاید همان ترجمان جرجانی باشد، حاشیهٔ (ص ۳۱۸) ونیز (ص ۳۱۰) دیده شود. (۲) از زمخشری‌است، وبنا بگفتهٔ چلبی، ملامحمد خوافی آنرا بنظم‌آورده است. (۳) ص ۲۷٦-۲۷۹ دیده شود. (٤) التوسل الی‌الترسل ازبهاءالدین محمدبن مؤید بغدادی منشی علاءالدین تکش، پادشاه ۵٦۸ - ۵۹٦ ق. خوارزم و خراسان میباشد. (۵) «اداة‌الفضلاء» قاضی خان بدر محمد دهار وال دهلوی را نباید با «مؤید الفضلاء» تألیف محمد لادهندی که آن نیز فرهنگ فارسی بفارسی میباشد و در مقدمه‌اش از اداة الفضلاء بعنوان مدارك کار خویش نام برده‌است، و درنولکشور دهلی هندوستان به دوجزء دریك جلد چاپ شده است، اشتباه نمود.

در بریتیش موزیوم موجود است و چنانکه ریو در (ج ۲ ص ٤٩١) از فهرست خویش گوید؛ اداة الفضلاء را بنام قدرخان در (۸۱۲ یا ۸۲۲) در دوبخش تألیف کرده است. ونیز دهار کتابی در تذکرهٔ حال شاعران دارد. ریو گوید: نام این کتاب در دیباچهٔ «اداةالفضلاء» آمده است.

نسخه‌های این کتاب درکتابخانهٔ دهخدا، ۱۲۹: نسخ موسی پسرنصیرالدین. در ۲۹ ربیع‌الاول ۸۲۷ق پایان یافته، در ۲٤۳ برگ است ودر پیرامن (۷۸۰۰ بیت) نوشته دارد. مرحوم دهخدا آنچه را از این نسخه در لغتنامهٔ خویش آورده، بارمز (دهار) نشان داده‌اند. ونسخهٔ دیگر در بریتیش موزیوم ش ۷۲ میباشد.

[۳۹] ترجمان قرآن جرجانی [ج]

قدیمترین کسیکه کتابی بدین نام بمیر سید شریف جرجانی (م ۸۱٦ق) نسبت داده‌است؛ عادل بن علی است، که درپایان سدهٔ نهم، پس از تنظیم و ترتیب مجدد این کتاب، در دیباچه‌ئیکه برای آن نوشته، آنرا بعلامهٔ جرجانی نسبت کرده‌است.[۱] و پس‌از وی قاضی نوراللّٰه در سدهٔ یازدهم در مجلس هفتم از «مجالس المؤمنین» این کتاب را بسید شریف نسبت داده است. واکنون هیچ نسخه‌ای دردست نیست که نام میربرآن باشد، مگر آنچه عادل آنرا از نو منظم کرده است. و چون عادل در دیباچهٔ تنظیم شده گوید: کتاب سید بترتیب سوره‌های قرآن بود، معلوم میگردد که کتاب ترجمان منسوب به‌سید شریف بترتیب «المستخلص» و «لسان‌التنزیل» بوده است. خوشبختانه عادل پس از دیباچهٔ خود بر کتاب میر سید شریف جرجانی، عین دیباچهٔ میر را آورده است، و فقط بسمله[۲] و حمدله[۳] آنرا انداخته است. این دیباچه با جملهٔ «بدان ایدك‌اللّٰه که ترجمان تعریب ترزفان است و در وی سه لغت است...» آغاز میشود، و پس از ترجمهٔ دو جملهٔ تعویذ[٤] و بسمله[۲] کتاب شروع شده است. گویا جرجانی دستورهای صرفی و نحوی را از کتاب «المستخلص»[٥] که در (ص ۳۱۰) یاد شد، انداخته، ویا کتابی مانند آن ساخته است.

نسخه‌هائی‌که من بنام ترجمان قرآن جرجانی معرفی خواهم کرد، دارای نشانهائی است که عادل بن علی آن نشانها را برای کتاب جرجانی یاد کرده است:

۱ ـ دیباچهٔ بی حمدله‌ئیکه عادل بن علی بجرجانی نسبت داده در اینها دیده میشود.

۲ ـ تفسیر واژه‌ها در این نسخه‌ها، از نظر جمله‌بندی، برابر تفسیر هائی است کـه عادل ابن علی به‌جرجانی نسبت داده است.

۳ ـ گرچه «ترجمان قرآن هاشمی» و «لسان‌التنزیل» نیز بترتیب سوره‌ها میباشد، ولیکن در آن دو کتاب، گاهی بجای یك واژه، جمله‌ای از قرآنرا ترجمه کرده است، درصورتیکه ترجمان قرآن‌جرجانی، ترجمهٔ واژه‌ها و مفردات قرآن بوده‌است، زیرا کـه کتاب عادل ابن علی کـه هیچگونه تغییری جز ترتیب بکتاب جرجانی نداده است، چنین میباشد.

---

(۱) کتاب عادل بن علی بن عادل درهمین سدهٔ نهم در (ص ۳۱۹) معرفی خواهد گردید.

(۲) جملهٔ «بسم‌اللّٰه‌الرحمان‌الرحیم» را برزبان راندن است. مصدر ساختگی واصطلاحی است. وگاهی خودآن جمله را خوانند.

(۳) جملهٔ «الحمدللّٰه رب العالمین» را برزبان راندن است. مصدر ساختگی واصطلاحی میباشد. وگاه خودآن جمله را بدین نام خوانده‌اند. (٤) جملهٔ «اعوذباللّٰه من الشیطان الرجیم» بزبان آوردن. مصدر ساختگی است وگاهی خود جمله را بدین نام خوانده‌اند. و چون پیش از خواندن قرآن این‌جمله را برزبان میآورند، سیدآنرا پیش‌ازقرآن ترجمه کرده است.

(٥) چنانکه در (ص۳۱۷) یاد شد؛ دهار دهلوی دردیباچهٔ کتاب «دستورالاخوان» نامی از «خلاصة‌المستخلص» آورده‌است و من سه کتاب را میشناسم که گوئی کوتاه شدهٔ «المستخلص» باشد.

(I) همین ترجمان جرجانی (جای گفتگو).

(II) لسان التنزیل که در (ص ۳۱۰-۳۱۱) یاد شده.

(III) ترجمان القرآن هاشمی که دردنبالهٔ این مقال یاد خواهد شد.

آغاز :

بسم‌الله الرحمان الرحیم[1] بدان ایدك‌الله تعالی کـه ترجمان تعریب ترزفان است ، و در وی سه لغت «تَرجَمان» و «تُرجُمان». «تَرجُمان» الترجمة : تفسیر کردن زبانی بزبان دیگر. العوذوالعیاذ واللوذواللیاذ : پناه گرفتن بکسی یا بچیزی یا بجائی . اعوذبالله : پناه میگیرم بخدای . من : از . الشیطان : دیو . الشیاطین . جماعة . الرجیم رانده و نفرین کرده... الرحیم : آمرزنده . سورة الفاتحة ؛ الحمد : ستودن و ستایش. الرب : پروردگار . العالم : این‌جهان و آن جهان وهرچه‌آفریده‌است اندرآن. العالمون: جماعة... سورة‌البقرة؛ الم: ای انالله اعلم. منم خدای که میدانم . ذلك: آن . الکتاب: نوشته...

آغاز سورة‌المائدة : العقود : عقدها. البهیمة: چهارپای . البهائم : جماعة. الصید: شکاری وشکارکردن. الحرام احرام . الحرم جماعة . القلادة : گردن بند . القلائد: جماعة . الأم: قصد کردن...

انجام: سورة‌الناس؛ الوسواس : دیو وسوسه کننده ، یعنی اندیشهٔ بد دردل افکننده الجنة : پریان.تم.

نسخه‌ها : این کتاب در کتابخانهٔ خنجی محمد امین : نستعلیق حسین بن علی حسینی در ۲۳ رمضان ۹۳۰ ق . درمجموعه است وبرگهای ۱۸۸ تا ۳۳۱ آنرا گرفته است . و ملك . ش۴۱۶ : نسخ بی‌نام در ۲۰ محرم ۹۸۲ ق . در دامغان ، و دانشگاه تهران. ش ۱۰۶۸ و سپهسالار ش ۵۲۳۵ :

[۴۰] ترجمان قرآن عادل [د]

چنانکه دربالا یاد شد ؛ جرجانی(م۸۱۶ق) کتابی بنام ترجمان قرآن درلغات قرآن بترتیب سوره‌های آن ساخته است . و بعداً شاعری بنام عادل بن علی‌بن عادل این کتاب جرجانی‌را درهم ریخت وآنرا بترتیب حروف هجاء درآغاز واژه‌ها مرتب ساخت .

عادل بن علی کیست ؟ ابی یوسف پنج‌عادل[2] نام‌را یاد کرده‌است، ولیکن هیچیك جز عادل‌بن‌علی خراسانی و شارح قصیدهٔ بستی بااین مرد تطبیق نمیشود . نام و شعر او در «صبح گلشن - ص ۲۵۶» یاد شده وازآن بقاموس‌اعلام ترکی راه یافته وفهرست سپهسالار ازاین قاموس ترکی نقل کرده است . نام ونام پدران او درآغاز ترجمان نسخهٔ نوشتهٔ ۸۹۷ ق. در دانشکدهٔ پزشکی تهران چنین آمده است : عادل بن‌علی‌بن عادل الحافظ المعلم. وی از قراء و حفاظ قرآن بوده و مشرب ظاهریان داشته ومخالف جدی علم وفلسفه و عرفان بوده است، چنانکه در ترجمهٔ کلمهٔ «الحکمة ضالة المؤمن» از صد کلمهٔ علی ، آنرا چنین ترجمه کرده است :

حکمت و ایمـان محرم شد بهم روزألست زان نمیجویند حکمت مؤمنان حق پرست

وی از شعرای دورهٔ میرعلیشیرنوائی است ، شرح قصیدهٔ بستی‌را در ۹۰۳ ق. بپایان رسانیده است . وترجمان قرآن را پیش از آن ، مرتب کرده است، چنانکـه نسخه ای از آن کـه در ۸۹۷ ق . نوشته شده در دست میباشد .

آثار عادل بن علی : ۱ - ترجمهٔ فارسی بنظم از صد کلمهٔ علی منسوب بجاحظ . این منظومهٔ عادل درتبریز (۱۲۵۹ق) ودرتهران (۱۲۷۲ق) چاپ شده . و در دنبال کلمهٔ «افقرالفقرالحمق» نام خودرا عادل آورده

---

(۱) برخی نسخه‌ها مانند نسخهٔ خنجی درتهران حمدله ندارد . و این روش دربرخی ازآثار میرسید شریف مانند صرف ومنطق فارسی او دیده میشود ، چه‌آنها نیز با جملهٔ «بسمله . بدان که ایدك‌الله . . .»آغازشده‌است . اما نسخه‌های دیگر هریك‌حمدله ای دارند که بادیگران ناسازگار.است .

نسخهٔ ملك ودانشگاه چنین آغاز میشود ، الحمدلله رب‌العالمین والصلاة علی‌خیر خلقه محمد وآله اجمعین . اما بعد این کتاب ترجمة الکلام است ودروی سه لغت است ...

(۲) این پنج تن شاعر که عادل تخلص داشته‌اند ؛ شاه طهماسب، وامیرلار، وعادل‌بن مراد اردستانی، وعادل خراسانی، وعادل‌شارح قصیدهٔ بستی هستند ، که چهار وپنجمین ایشان یك شاعر، وجای گفتگوی ما میباشد . فهرست پیشین سپهسالار ۲ : ۶۹ دیده شود.

است .[۱] (فهرست دانشگاه ـ ج۲ ص۷۲۷) .

۲ ـ نظم اللالی درترجمهٔ نثر اللالی . بنظم فارسی و آن نیز کلمات قصارحضرت علی (ع) میباشد . درین منظومه نیز هنگام ترجمهٔ کلمهٔ «شفاء الجنان فی القرآن» نام خویش را یاد کرده است .[۲]

۳ ـ شرح قصیدهٔ بستی . که آنرا بسال ۹۰۳ ق . انجام‌داده ونسخهٔ آن در کتابخانهٔ حاج‌سیدنصرالله تقوی (سادات اخوی) در تهران است[۳] (فهرست پیشین سپهسالار ج۲ ص۶۹) .

۴ ـ ظاهراً تفسیری داشته کـه در پیش گفتار چاپ ترجمان عادل بن علی از آن یاد شده است .

۵ ـ ترتیب ترجمان قرآن جرجانی (جای گفتگو) .

آغاز :

الحمدلولیه ، والصلاة علی نبیه والسلام علی‌ولیه[۴] اما بعد ، این کتاب ترجمان علامهٔ علماء عالم سید شریف جرجانی است (ره) که بالتماس صاحب دولتی که قوام ... جهت سهولت مطالعه بترتیب حروف تهجی مرتب گشته ، واز ترتیب نسخهٔ اصل ، ورای اسقاط اسامی سورووادات تعریف ازبعض لغات ، جهت عدم احتیاج وتقدیم وتأخیر لغات ، تصرفی نرفته ، امید که مقبول ... ومرتب این حروف‌اصغرالعباد جرما واکبرهم‌جرما[۵] عادل ابن علی بن عادل الحافظ المعلم[۶] . . . بدعاء خیر مدد فرمایند . . بدان ایدك‌الله تعالی که ترجمان تعریف ترزفان است ودروی سه لغت است «تَرجَمان» و«تُرجُمان» و«تَرجُمان» الترجمه : تفسیر کردن زبانی بزبان دیگر . العوذ والعیاذ واللوذواللیاذ : پناه گرفتن بکسی یابچیزی یابجائی ... الرحیم آمرزنده . حرف‌الالف؛ آدم : پدر آدمیان . آل : خاندان وپس روان . آیه : نشان ...

نسخه‌های این‌کتاب در کتابخانهٔ دانشکدهٔ پزشکی ش۲۷۸ : و دهخدا ش ۱۲۷ : و دهخدا ش ۱۲۹ : موجوداست .

چاپها : ـ تبریز . سنگی ، ۱۳۱۳ق. بخط نسخ‌محمدبن جلال حسینی . همراه پنج سوره ازقرآن ودعای صباح و جز آن ، منتشر شده است . وبا همین چاپ ، ترجمان بتنهائی نیز منتشر شده است . و نیز در تهران بکوشش محمد دبیرسیاقی که نسخهٔ ۱۲۷ دهخدارا باسه نسخهٔ دیگر مقابله وبا چاپ ۱۳۱۳ ق. برابر وتصحیح ، ودر ۱۴۸ ص . و ۶ ص . مقدمه ، حروفی چاپ کرده است .

بخش دوم

فرهنگهای منظوم و شرحهای نصاب

الف ـ عقودالجواهر . **ب** ـ مرقات‌الادب .
ج ـ تحفهٔ علائی . **د** ـ تحفةالفقیر .
ه ـ کاتبیه . **و** ـ محمدیة .
ز ـ رافع‌النصاب . **ح** ـ نصاب المعلم .

[۴۱] عقود الجواهر [الف]

چلبی دنبال عنوان بالا گوید : لغتی‌است منظوم مشتمل برپنجاه ویك بند ، درششصد و پنجاه بیت،

---

(۱) میگوید :

بدترین درویشئی حمق‌است ای‌جان جهان — بشنو از عادل کلام شاه مردان را بیان

(۲) میگوید :

هر که‌قرآن خواندن اوراورد چون‌عادل شود — عاقبت درد دل او را شفا حاصل شود

(۳) در آغاز این‌کتاب نام خودرا چنین یاد کرده‌است :

آنکه نعت نبی و مدح ولی — بعبارات واضحات جلی
گوید ازصدق‌و نیت‌و اخلاص — افقر خلق عادل‌بن علی

(۴) الحمدلله حق حمده والصلاة علی محمد رسوله ونبیه وآله من‌بعده ... خ . ل .

(۵) این جمله مشعر برفروتنی باجناس بدیعی درآغاز برخی آثار دیگر عادل نیز دیده میشود .

(۶) واژهٔ‌المعلم در نسخهٔ دانشکدهٔ پزشکی نوشتهٔ ۸۹۷ ق . دیده میشود ودرچاپی نیست .

که سرایندهٔ آن احمد داعی کرمیانی[۱] «حمد و ثنا»ی منسوب بوطواط را بنظم سلیس و ضبط دقیق اصلاح کرده و به‌سلطان‌مراد بن محمدخان، هنگام تعلیم پیش کش ساخته است.

ونیز چلبی درعنوان «حمد وثنا» گوید: لغتنامه‌ئیست منظوم! منسوب به‌رشیدالدین و طواط که یك رومی بدستور سلطان مراد آنرا تغییر داده و «عقود الجواهر» نامیده است.

چنانکه در (ص۲۸۲ـ۲۸۳) گفتم «حمد وثنا»را چلبی ندیده وبهمین‌جهت دچار اشتباه شده وآنرا منظوم پنداشته است، و دیدیم که «حمد وثنا» لغتنامهٔ نثری است و درسه فصل میباشد اینك باید دید؛ آن رومی که «حمد وثنا» را بنظم آورده و «عقودالجواهر» نامیده است کیست؟

سراینده: نام سرایندهٔ این منظومه، درآغاز نسخه‌ها بردو گونه دیده میشود:

I ـ در بعضی نسخه‌ها سراینده خویش را؛ احمد داعی کرمیانی نامیده است، و لغتنامهٔ وطواط را «حمد و ثنا» نامیده گوید آنرا بنظم آورده به‌خزانهٔ میرزا چلبی‌بن سلطان محمد اول پسر سلطان بایزید پیشکش ساخته است. البته این کار در روزگار سرفرازی میرزا چلبی، یعنی در پادشاهی پدرش درسالهای (۸۰۵ تا ۸۲۴ق) بوده است.

II ـ نسخه‌هائی هست که محمد منیف نامی، نام خویش‌را بجای نام احمد داعی در دیباچه نهاده، و منظومه را بسلطان مراد پسر سلطان محمد پیش کش کرده است. و این کار بایستی در سالهای پادشاهی سلطان مراد یعنی (۸۲۴ تا ۸۵۵ق) انجام شده باشد که وی گاه بتنهائی و گاه با پسر خود سلطان محمد دوم (محمد فاتح) پادشاهی کرده است. دزد این منظومه (محمد منیف) چند اشتباه از خویش، درآن بجای گذارده است:

الف ـ آنکه نام داعی راکه در آخر برخی بندها مانند بند های ۳۹ و ۵۰ در شعر آمده است، تبدیل نکرده، وشاید نتوانسته ویا متوجه نشده باشد.

ب ـ چون سرایندهٔ اصلی (احمد داعی) در دیباچه از راه توصیف گفته است: «این نقود زواهر بعقود جواهر موسوم گشت...» هنگامیکه محمد منیف خواست منظومه را بنام خود سازد، گمان کرد؛ جملهٔ «نقود زواهر» نام کتاب و طواط است، و بنابراین آنرا درآغاز دیباچه نیز بجای نام «حمدوثنا» نهاد.[۲]

داعی کرمیانی: سرایندهٔ واقعی این منظومه احمد داعی کرمیانی[۳] (قرامانی) رومی را اسماعیل پاشا در هدیةالعارفین (۱: ۱۱۹) شناسانده گوید: ادیبی حنفی است، نامش احمد پسر عبدالله و تخلص او «داعی» میباشد. ودر (۸۱۰ یا ۸۲۰ ق) درگذشته‌است. چلبی نیز مرگ اورا پیرامن (۸۲۰ ق) آورده‌است. و شمس‌الدین سامی نیز اورا یاد کرده‌است.[٤]

آثار داعی:

۱ ـ جنگ نامه. منظوم ترکی درجنگ سلطان سلیم و بایزید عثمانی. (چلبی و اسماعیل پاشا و شمس‌الدین سامی).

۲ ـ دیوان شعر ترکی (چلبی و اسماعیل پاشا).

۳ ـ عقودالجواهر (جای گفتگو).

٤ ـ منشآت ترکی. (اسماعیل پاشا). و شمس سامی آنرا «مراسلات» نامیده است.

ه ـ مفتاح‌الجنة در فقه و عبادات. (اسماعیل پادشا).

عقودالجواهر: این منظومه دارای پنجاه و یك بند است. شمارهٔ اشعار آنرا در دیباچهٔ ششصد

---

(۱) درکشف الظنون چاپ‌استانبول ۱۳۱۰ ق. سراینده؛ احمد نامیده‌شده ودرچاپ ۱۹٤۰م احمدداعی کرمیانی دیده میشود.

(۲) وبهمین‌جهت آقای اقبال‌آشتیانی نیز درپیشگفتاری که برای «حدائق السحر» وطواط (چ تهران ـ ص ۵۷) نگاشت کتاب وطواط را «نقودالزواهر» و اصلاح آنرا «عقودالجواهر» نامیده است.

(۳) منسوب به‌شبه جزیرهٔ کریمه است.

(٤) این مردرا نباید باهمشهری وهمزمانش؛ احمدی کرمیانی (م ۸۱۵ ق) صاحب «مرقات‌الادب» که در (ص ۳۲۲) یادخواهد شد، اشتباه کرد.

و پنجاه بیت دانسته، ولیکن نسخهٔ سلطان القرائی کاملترین نسخه‌ئیست که من دیده‌ام و آن فقط (۶۴۲ بیت) دارد، و نسخهٔ بریتش موزیوم بگفتهٔ ریو (فهرست ۲ : ۵۰۷) فقط (۵۸۷ بیت) دارد. این منظومه دیباچه‌ای دارد که در آن نام متن اصلی و نام مؤلف آن و نام این منظومه و نام سرایندهٔ آن و نام مهدی الیه آمده است. در پایان هربند، یك یا دو بیت تغزل دارد، و در آن تقطیع بحر آن‌بند را معین کرده است.

آغاز: الحمدلله مبدع البدایع و منشیٔ الصنایع. و الصلاة علی.[1] امابعد چنین گوید مؤلف بندهٔ[2] ساعی احمد داعی اصلح‌الله شأنه... مختصری که موسوم است بحمدونثنا درلغت، و منسوب بامام فاضل علامة الوری... رشیدالدین عمر الوطواط طاب ثراه مجموع است،[3] در غایت فصاحت و ایجاز، مشتمل براصطلاح ارباب بلاغت... اگرچه بر آن تألیف مزید و مزیت برهیچ‌وجه صورت نبندد.... لاجرم خواست که آن عرایس... را بحلیهٔ... نظم مزین ساخته... بس لغاتی که در اوزان... مندرج در ششصد و پنجاه بیت و پنجاه ویك قطعه، بقلم‌آمد. و این نقود زواهر باسم «عقودالجواهر» موسوم گشته برسم خزانهٔ... سلطان زاده... جلال دولت و دین... میرزا چلبی[4] کامران بن السلطان... سلطان محمد بن بایزید بن مراد بن اورخان بن عثمان متع‌الله... القطعةالاولی در بحر رمل:

ابتداء و افتتاح وفا تحت : آغاز کار   استمالت : دلخوشی‌دادن، موافق: ساز گار.

نسخه‌های این کتاب نزد نخجوانی ومحیط وسلطان‌القرائی وکتابخانهٔ‌رضویه وبریتیش موزیوم‌هست.

[۴۲] مرقات الادب [ج]

مردی بنام ملا«احمدی» کرمیانی[5] منسوب به شبه جزیرهٔ کریمه که در (۸۱۵ق) در گذشته است بنا بگفتهٔ چلبی در «کشف‌الظنون» فرهنگی عربی بفارسی بنام «مرقات‌الادب» سروده است.

آثار دیگر احمدی:

- جمشید و خورشید. منظومهٔ ترکی.
- سلیمان نامه. منظومهٔ ترکی.
- شرح قصیدهٔ صرصری. از ابو زکریا یحیی عراقی (م۶۵۶ ق).
- مرقات الادب. (جای گفتگو).

این چهار کتاب را چلبی در «کشف‌الظنون» باو نسبت داده است.

چهل و دوبند از این منظومه در لغت است که واژه های عربی‌را بفارسی گردانیده، و سپس بیست و هشت قاعده راجع بعلوم گوناگون؛ ادب، فقه، نجوم، وجز آن گردآورده است. سراینده دال‌های پس از مدرا با نقطه نوشته است، و خدای را که خذای خوانده بازای هم قافیه کرده است.

آغاز:

ذکر بسم‌الله الرحمان الرحیم   شد کلید مخزن دار حکیم

بعد حمد پادشاه لایزال   آنکه ملك او مصون است از زوال

تاآنجاکه: چون لغت آمد کلید علم پس   در پی تحصیل آن باید هوس

تاآنجاکه: چونکه شد نظم این لغتهای عرب   کردم اینرا نام «مرقات الادب»

و در نام پادشاه مهدی الیه گوید:

طالع او تا ابد مسعود باد   همچو نامش عاقبت محمود باد

(۱ تا ۳) عبارت درنسخهٔ دزدیدهٔ محمد منیف چنین است: اما بعد چنین گوید بندهٔ ضعیف؛ محمد منیف (حنیف) که این مختصر موسوم است به «نقود الزواهر» و منسوب به... رشیدالدین عمر الوطواطی... مجموعه‌ئیست...

(۲) درنسخهٔ نخجوانی میان دو واژه «مؤلف» و«ساعی» یك واژهٔ پاك شده است، و در نسخهٔ سلطان‌القرائی؛ بندهٔ شاعراحمد داعی... دیده میشود.

(٤) در نسخه‌های محمد منیف: مراد چلبی بن سلطان محمد آمده است.

(٥) این مرد نباید بااحمد داعی کرمیانی صاحب فرهنگ منظوم «عقود الجواهر» که در (ص ۳۲۰) یاد شد. اشتباه شود.

القطعة الاولی :

الـه است و الله نام خـدا که شد ذات او را پرستش سزا

انجام : گوشها بر «احمدی» نه کوچه دیده گوشها

کردی و دری نیابی تو بدیده ریب هـا

نسخه های این کتاب نزد لالااسماعیل ونخجوانی تبریز هست .

[ج]

تحفهٔ علائی

[۴۳]

چلبی و بهوپالی گویند : منظومه‌ئیست در لغت بروش « نصاب صبیان » و « نصیب الفتیان » از محمدبن بواب .

آغازدیباچه : افتتاح مقال بحمد نعمای بیحد ، و شکر آلاء بی‌عد . . . امـا بعد چنین گوید . . . محمدالمشتهربابن‌البواب . . . که چون حضرت شاهزاده . . . علاءالدولة والدین‌علی‌بن‌سلطان . . . وچون باتمام رسید به « تحفهٔ علائی » [1] موسوم گشت . . .

آغاز نظم :

الله نام حق‌دان بخشش دهنده رحمان هم مهربان رحیم و هم پادشاه سلطان

دردیباچه نام « نصاب » بدرالدین فراهی و « نصیب‌الفتیان » حسام شاعررا یاد کرده وپیروی از آنها را تصریح نموده است .

بند های تحفهٔ علائی : این منظومه ۲۹۳ بیت در ۲۷ بند دارد .

نسخهٔ این کتاب در کتابخانهٔ لالااسماعیل . ش ٦٤٤ هست .

[د]

تحفة الفقیر

[۴۴]

منظومه‌ئیست که به پیروی ازنصاب ساخته شده‌است . چلبی آنرا نام‌برده ولغت فارسی معرفی‌کرده و بهوپالی نیزهمین گفته را نقل کرده است ، ولیکن چنانکه خواهیم دید عربی بفارسی میباشد ، ناظم ناشناس وشاید درسدهٔ نهم میزیسته است . این منظومه یك دیباچه دارد که آن نیز بنظم است ، و نام کتاب در آن یاد شده است . وسپس ۳۵ بند ببحرهای گونا گون دارد و بنابراین منظومه ۳٦ بنـد و (٤٨٢ بیت) شعر دارد ـ و درپایان هربند یك بیت درتقطیع و تعیین بحر آن بند ، مانند«عقودالجواهر» سروده‌است .

آغاز دیباچه :

ابتدای سخن بنام خدا آنکه صنعش بذات‌اوست گواه

تاآنجا که :

چون ز پیشینیان حقیر آمد نام آن « تحفةالفقیر » آمد

آغاز لغت :

الله هم آله است ، نام خـدای و جبار هم‌آمراست وفاعل ازفعل‌اوست هرکار

تاریخ سرودن منظومه درپایان کتاب چنین آمده‌است .

فتح و تـاریخش نکو تکرار کن بیتهایش قیس داند صـد هزار

رمـز این یك بیت را با فکر و رای فهم کن در باب و بنگر در شمار

انجام : نباشدبیش وکم هرگز مقسم سخن کوتاه کن والله اعلم

نسخهٔ این کتاب درکتابخانهٔ لالااسمعیل . ش٦٤٤ ، درتر کیه است .

[هـ]

کاتبیه

[۴۵]

منظومه‌ای در لغت عربی بفارسی در پانصد بیت مرتب بترتیب حروف هجاء . ناظم محمدبن ولی‌بن رضی‌الدین مشهور بکاتبی انقروی ، در شهر مغنیسیا در شعبان (۸۵۱ ق) بدستور سلطان محمد فاتح پسر

---

(۱) صائن‌الدین‌ترکه نیز کتابچه‌ای بنام « تحفهٔ علائی » دراصول دین دارد .

سلطان مراد آنرا نظم کرد.

آغاز: الحمدلله بافصح اللسان . . .

(کشف الظنون، والبلغة . ازصدیق حسنخان – ص ۱۵۵ – ۱۵۶).

[۴۵] **محمدیة** [و]

منظومه‌ایست درلغت بفارسی . ازبهاءالدین بن عبدالرحمان المغلقره وی (عامره وی)[۱] که آن را برای محمدبن حاج بخشی کتاهیه وی سروده ودرمحرم (۸۰۵ ق) بپایان رسانیده‌است. (کشف الظنون والبلغة فی اصول اللغة صدیق حسنخان ص ۱۶۷).

[۴۶] **رافع النصاب** [ز]

ودافع الحجاب

دومین شرح قدیم نصاب فراهی این کتاب میباشد . ومؤلف آن احمدبن فقیه محمدبن ابی بکربن محمد است، که آنرا در ذیقعدهٔ ۸۱۸ق. نگاشته است . نام کتاب و نگارنده وتاریخ آن ، در دیباچه دیده میشود . وی اشعار فارسی نصاب را بزبان عربی شرح کرده است . فهرست بندهای این کتاب را در ص ۹۹ و ۱۰۲ کتاب «فرهنگهای عربی بفارسی» یاد کرده‌ام .

آغاز: الحمدلله رب العالمین حمداً یوافی نعمه ویکافی مزیده، المنزل للکتاب الکریم . . . اما بعد فیقول المستعیذ بعون الله العظیم من عتابه الالیم ؛ احمدبن فقیه محمدبن ابی بکربن محمد غفرالله . . . فقدسألنی فرقة من احبائی . . . ان اشرح الکتاب الشریف المسمی بنصاب الصبیان و احقق لغاته العربیة و الفارسیة . . . فشرعت فیه . . . فی شهر ذی القعدة لسنة ثمان عشر وثمانمایة. وسمیته «رافعا للنصاب ودافعاً للحجاب» والمأمول...

م : الحمدلله رب العالمین . . . اجمعین . **ش :** الحمد هوالثناء علی الجمیل الاختیاری من نعمه . . . و چون این مجموع دویست بیت آمد «نصاب الصبیان» نام کردم . . . اله است والله ورحمان خدای . الآله من اسماءالاجناس ، کالرجل اسم یقع علی کل معبود بحق او بباطل ، ثم غلب علی المعبود بحق . . .

ابن فقیه در این بند ، شعر « غفور است و غفار . . . صحابه است یاران و آل اهل بیت»را بعنوان « وفی بعض النسخ » یاد کرده است . حاشیهٔ ص ۹۷ رسالهٔ «فرهنگهای عربی بفارسی» دیده شود .

انجام:

م: ناس و انس و اناس آدمیان   پدر و مادر آدم و حوا

ش : الناس قدیکون من الانس ومن الجن واصله اناس تخفف ولم یجعلوا . . . وآدم ابوالبشر، واصله بهمزتین ، لأنه أفعل الانهم لینوالثانیة . وحوا ام البشر علیهما الصلاة والسلام . تم الکتاب .

نسخه نزد نخجوانی تبریز . در آخر چند بیت از « مرقات الادب » احمدی را آورده است، ۵۱ برگ ۱۹ سطر . حاشیه از «صحاح»و« معرب » و«السامی» و «تحفة الابرار» دارد .

نصاب المعلم

[۴۷] **یا «نصب العلم»** [ح]

چلبی در عنوان نصاب از کشف الظنون ؛ جلال الدین قاینی را از شرح کنندگان نصاب خوانده است . ودر دیباچهٔ « نصاب المتعلم » نام کتاب قاینی « نصب العلم» آمده است، لیکن در دیباچهٔ خود کتاب مؤلف آنرا «نصاب المعلم» نامیده است .

آغاز: الحمدلله الذی فتح لسان الذبیح بالعربیة البینة والخطاب الفصیح . . . وبعد فقال المولی الامام الحبر البحر المقدم شیخ الاسلام کهف الانام محیی سنن سیدالمرسلین وقامع المبتدعة والضالین ناصب رایات الشریعة . . . ابومحمد جلال الدین محمد عبدالله القائنی مولداً والنسفی محتداً والهروی مکسباً ومسکناً . . .

---

(۱) صدیق حسنخان بهوپالی دربلغة کتب لغت را از کشف الظنون بیرون آورده وبااغلاط بسیار وتصحیف درنامها گردآورده‌است دراینجا بجای المغلقروی (العامره‌وی) و بجای حاج بخشی حاج مخشی دارد . وصحت آنها معلوم نیست .

اعلم ان نصاب الصبیان نسخة مشتملة . . . وسمیته «نصاب المعلم» نفع‌الله به المعلم والمتعلم . . . قال رحمه‌الله: همی گوید ابونصر فراهی . اقول : ابتدأ بمصراع لبراعة المطلع وهذا کنیته ، و اسمه محمد ولقبه بدرالدین (وپس از دو برگ) . . . قال : القطعة الاولی آله است والله . . . (تاهفت بیت) . . . مسکین گدای . أقول : هذاالوزن عنداهل‌العروض یسمی بحرالمتقارب . الآله اسم جنس یطلق علی‌المعبود بالحق . کقوله تعالی : والهکم . . . وعلی‌المعبود بالباطل کقوله تعالی . . .

ترتیب :

قاینی در این کتاب هربند از نصاب را بطور کامل می آورد ، وسپس آنرا بزبان‌عربی گزارش‌میدهد. برای فهرست بندهای این کتاب و مقایسهٔ آن بانسخه‌های نصابهای دیگر ص ۹۹و۱۰۲ کتاب «فرهنگهای عربی بفارسی» دیده شود .

نسخهٔ این کتاب نزد محمد نخجوانی در تبریز است .

سدهٔ دهم

در نیمهٔ نخست این قرن در اثر جنگهای ایران وعثمانی وهرج ومرجهای دیگر ، دستگاههای‌علم وادب بکلی ازهم پاشید . وپس از استقرار دولت صفوی نیز چون این‌دولت در آغاز کار علما را بترجمهٔ دانشهای مذهبی وعرفان وتشیع بزبان فارسی تشویق مینمود ، نسبت بزبان تازی نیازمندی کمتر احساس میگردید . وبنابراین ، برای تألیف لغتنامهٔ عربی بفارسی درایران اقدام بسزائی نشد، وفقط کوشش های کمی درخاور ایران واندکی دیگر در باختر ایران انجام شده است ، که در دو بخش یاد خواهد شد .

۱ ـ فرهنگهای نثری .

۲ ـ فرهنگهای منظوم وشرحهای نصاب .

بخش یکم

فرهنگهای نثری

الف ـ فرهنگهای پزشکی هروی .

ب ـ لغات یوسفی .

ج ـ اللغة وترجمة‌الاسم .

د ـ مصرحة‌الاسماء .

[الف]

فرهنگهای پزشکی

[۴۸۹۴۹]

فرهنگهائی که واژه‌های پزشکی‌را تفسیر کند سابقهٔ بیشتری در ایران دارد . ویکی از آنها . بنام اختیارات بدیعی درحاشیهٔ ص ۳۱۶ یاد شد ، ولیکن بیشتر آنها واژه‌های فارسی وعربی پزشکی را درهم‌کرده وبفارسی تفسیر نموده اند ، ومن در اینجا از دو فرهنگ پزشکی که فقط واژه های متداول در کتابهای طبی عربی را گرد آورده وبفارسی تفسیر کرده است یاد میکنم .

مردی بنام محمدبن یوسف طبیب هروی در خراسان . لغات طبی ، عربی ، سریانی ، یونانی ، لاتین‌را که در زبان‌طبی‌عرب متداول بوده است ، بترتیب حروف اول کلمات‌جمع کرده وبفارسی و گاهی بعربی‌گزارش داده است واحوال برخی از اطباء وفلاسفهٔ معرف را نیز با استفادهٔ از شهر زوری درجای خود بترتیب حروف آورده است .

جواهر اللغة وبحرالجواهر : از کتاب با مشخصات یاد شده دو نسخهٔ کوچك و بزرگ در دست میباشد ، کوچك را مؤلف آن«جواهر اللغة» نامیده ، وبه ملك دینار غزاهدا کرده است ، وبزرگ را « بحر الجواهر » نام داده وبه ظهیرالدولة محمد امیر بیك وزیر پیشکش نموده است .

مؤلف، نخست « جواهر اللغة » را درشوال ۹۲۴ ق[۱] تألیف کرده و در اثر پیش آمد های خونین[۲]

---

(۱) این تاریخ در پایان نسخه‌های «جواهر اللغة» دیده میشود .

(۲) حملات صفویه وازبکان بخراسان وهرات در این تاریخ است .

در خراسان ، آنرا در بوتهٔ فراموشی نهاده ، و پس ازچهارده سال در رجب ۹۳۸ ق [1] با اضافات وتفصیل بیشتر همانرا از نو تألیف کرده است . دیباچهٔ این‌دو کتاب مانند سایر مطالب آنها یکی میباشد، تاآنجا که حوالت مؤلف بکتاب « عین‌الحیاة » خویش در مادهٔ « موت » ازهردو کتاب دیده میشود .

آغاز: حمداً لعلام أحدی اعطی ذوی‌الافهام تحقیق دقایق‌اللغات . . . و بعد فیقول العبد الفقیر . . . محمدبن یوسف الطبیب الهروی : لما کان علم‌الطب اشد مایحتاجون . . . فافتقرت الی تحقیق مایبحث فیه .. اسماً وحداً ، و من الالفاظ المستعملة ، ولم اجد مجموعة اجتمع فیها ذلك ، فجمعتها من الکتب المعتبرة مثل القانون وشروحه‌والشفاوالمنهاج‌والتقویم والحاوی‌الکبیروالموجزوشروحه ونزهةالارواح والقاموس‌والدستور والمغرب والمهذب والتاج والدیوان و الصحاح ومالم اجدفیها فاکتفیت بالسماع من الاطباء . . . وبینت فیها بعضاً بالعربیة المبینة و بعضها بالفارسیة الجدیدة . . . مبتدءً بما اوله الهمزة الی حرف الیاء مع ملاحظة ثانی حروفه علی ترتیب‌الهجاء . وذکرت فیها بعض اسماءالحکماء واقوالها . . .

از اینجا دیباچهٔ « جواهر اللغة » و « بحرالجواهر » جدا میگردد :

دنبالهٔ دیباچهٔ جواهر اللغة : . . . وسمیتها «جواهر اللغة» وجعلتها وسیلة الی . . . جلال‌الدولة ملك دینار . . . حرف‌الهمزة. الابط باطن المنکب . . . بغل ...

دنبالهٔ دیباچهٔ «بحرالجواهر» : . . . وحین‌فرغت من‌تسویدها التمس‌منی‌اجلةالاحباب‌أن‌أرتبهاترتیباً واهذبها تهذیباً فلم ارغب ... اذقدصعب فی ذلك‌الزمان . . . خصوصاً ماوقع فی بلاد خراسان فانه قدجردالدهر علی اهالیها سیف العدوان . . . ثم ردالامر المطاع ممن شرفه‌الله ... اظهرالوزراء فضلا ... ظهیر الدولة محمد المشتهر بامیر بیك وزیر ... وسمیتها بحرالجواهر ... آطریلال نباتیست که تخم او ...

انجام جواهراللغة : وهکذا الی الاربعین و هو آخرالامراض الحادة فان‌التجربة قدشهدت ان بعد الاربعین قل مایأتی بحران دفعة . ثم تصنیفه ... علی ید . . . فی ۹شوال ۹۲۴ .

انجام بحرالجواهر : یونان بفتح‌الیاءِ ، والمشهور الضم قال ابن هشام ... وازاین سبب است که اکثر حکما منسوبند بآن موضع ، و درهیچ زمین مثل ایشان پیدا نشده است .

چاپ بحرالجواهر : سیدرضی طبیب سمنانی‌چاپ کنندهٔ بحرالجواهر درتهران۱۲۸۸ ق. درصفحهٔ آخر نسخه گوید : این کتاب فقط یك مرتبه آنهم در قزوین چاپ شده بود ونسخه‌های آن نایاب بود و من آنرا دوباره چاپ کردم ونسخه‌ئیکه از روی آن استنساخ شد منطبعهٔ مصر بود .

[۵۰] لغات یوسفی [ب]

فرهنگی است عربی بفارسی ، بسیار کوتاه و ساده نگارندهٔ آن را نویسندهٔ نسخه ، یوسفی خوانده است . وباحتمال قوی همان یوسف‌بن محمدبن‌یوسف است که ازپزشکان سدهٔ دهم میباشد وآثار بسیار ازوی بجای مانده است .

آثار یوسفی پزشك :

ـ جامع‌الفواید : نگارش ؛ ۱۸ رمضان ۹۱۷ ق . چ تهران ۱۳۱۸ ق . (ذریعه : ۵ : ۶۸) .

ـ علاج‌الامراض : در دیباچهٔ جامع‌الفواید ازآن نام برد .

ـ دلائل البول : به نثر . ن ۹۴۲ق. (ذریعه ۱۱ : ۱۳۲ و۱۸۴) . و (فهرست دانشگاه : ۳ : ۷۵۴) .

ـ ادویهٔ مفردة : منظومهٔ فارسی در ۹۱۷ ق . سروده و با « علاج الامراض » چاپ شده است . (ذریعه ۱ : ۴۰۴) .

فوائد الاخیار یافوائد یوسفی : سرودهٔ ۹۱۳ ق. چ ۱۳۱۸ ق (ذریعه ۵ : ۶۸) و (فهرست دانشگاه ۳ : ۷۹۶) .

---

(۱) الذریعه ج ۳ ص ۳۳ .

ـ بهداشت منظوم : برای بابرغازی (۹۳۲ـ۹۳۷ ق) سروده است . (فهرست دانشگاه ۳ : ۸۰۴) .

ـ مأکول و مشروب : منظوم فارسی ، (فهرست دانشگاه۳:۸۰۴) .

ـ فرهنگ هندی بپارسی . فرهنگ منظوم پزشکی است (فهرست دانشگاه ۳ : ۷۹۳) .

ـ فرهنگ عربی بفارسی ، که بنام لغات یوسفی خوانده شده است (جای گفتگو) .

آغاز: نسخهٔ لغات یوسفی . باب‌الالف : ابتدا وافتتاح : اول کار ، انتهاء : آخر کار . انهاء : خبردادن درسود و زبان التقاء : یکدیگر را دیدن . . .

انجام: باب‌الیاء ؛ یسر : آسانی . یشاب : ویران . یتیم : بی‌پدر . . . یقطین : درخت کدو . یم : دریا . یوم : روز . یمین : سوگند ودست‌راست . یسار : چپ . یمن : خجسته . ید : دست . یحموم :

نسخه نزد آقای دکتر صادق کیا در تهرانست .

[۵۱] **اللغة فی ترجمة الاسم** [ج]

فرهنگی است که تنها اسمهارا در بردارد ومانند البلغة والسامی‌میدانی بترتیب دستگاهی میباشد . نگارنده‌اش نامهای عربی را چهل ویك دسته کرده و کتابرا برچهل باب ویك خاتمه مرتب ساخته است .

نگارنده : حسام‌الدین یابرهان‌الدین[۱] ابراهیم‌بن حسن یاحسین[۲] بنیسی شبستری[۳] نقشبندی است که در ارزنجان یا آذربایجان[۴] بدست خوارج در۹۱۵ یا ۹۱۷ ق[۵] کشته شده است . احوال وی در « شذرات الذهب » در وقایع سال ۹۱۵ ق. و کشف‌الظنون وهدیة‌العارفین اسماعیل پاشا (۲۴:۱) دیده میشود .

آثار شبستری : انبیانامه : (اسماعیل پاشا) .

ـ تائیه در نحو بنام نهایة‌البهجة در(۹۰۰ ق)سروده است (چلبی وشذرات‌الذهب وهدیة العارفین اسماعیل پاشا) نسخهٔ سید آقا شوشتری در نجف (ذریعه ۳ : ۲۰۱) .

ـ تفسیر قرآن تا سورهٔ یوسف . (شذرات‌الذهب و اسماعیل پاشا) .

ـ معیارالادب فی شرح نهایة‌البهجة (تائیهٔ نحو) (چلبی و اسماعیل پاشا) .

ـ تائیة در نظم ایساغوجی بنام « موزون‌المیزان » (چلبی و اسماعیل پاشا) .

ـ اللغة و ترجمة‌الاسم . (جای گفتگو) .

آغاز : . . . اما بعد این مختصری است مشتمل برترجمهٔ آنچه مهم است ازاسامی لغت عرب ، مشتمل بر چهل باب وخاتمه ، برین ترتیب : باب اول در اسماءالله تعالی . باب دوم دراسماء ملائکة . . . فصل (کذا) چهلم در اسماءِ غیر متمکنة مانند مضمرات و اسماء اشاره و غیره است . و خاتمة در مؤنثات سماعی .

نسخهٔ این کتاب در کتابخانهٔ اسعد افندی ش ۳۱۹۲ هست .

[۵۲] **مصرحة الاسماء** [د]

چنانکه از نام کتاب پیدا است فقط اسماءِ صریحه را دربردارد ، واز مصدرها وحروف خالی‌میباشد، و گوئی « مهذب‌الاسماء » را درهم ریخته و بدین صورت درآورده است ، ولیکن ترتیب آن با « تهذیب الاسماء » که در (ص ۳۰۳ـ۳۰٤) یاد شد فرق دارد .

ترتیب : مؤلف درین کتاب کلمات را بترتیب حروف هجاء در اول و دوم ریشه ، مرتب ساخته است و فرق آن با « تهذیب‌الاسماءِ » همین است که درآن حرف اول و آخر درنظر گرفته شده ودراین حرف‌اول و دوم و سوم درنظر گرفته شده است .

---

(۱) چلبی لقب حسام‌الدین و «شذرات» لقب برهان‌الدین بوی داده ، و اسماعیل پاشا ، هیچیك را نیاورده است .

(۲) در «شذرات» و « کشف‌الظنون» حسن ودر «هدیة العارفین» بغلط حسین آمده است .

(۳) بنیس ازدیه‌های حلب است وشبستر ازنواحی تبریز .

(٤) جای کشته شدن او در « شذرات» ارزنجان ودر «هدیة العارفین» بغلط آذربایجان آمده است .

(۵) قتل وی در شذرات وهدیة العارفین ۹۱۵ و در کشف الظنون ۹۱۷ آمده است .

نگارنده: حلیمی، لطف‌الله بن یوسف قاضی است که در (۹۲۲ ق) در گذشته‌است[۱] و یا در (۹۰۰ق) در پادشاهی بایزید کشته شده‌است[۲]. اصل وی از ایران بود و بآموزگاری شاهزادگان عثمانی در استانبول زندگی میگذرانید. وی این کتاب را بنام سلطان بایزید دوم پسر سلطان محمد که از (۸۸۶ ق) تا (۹۱۸ق) پادشاهی کشور عثمانی داشت، نگاشته است. نام شاه و نام کتاب در دیباچه نیست و نام مؤلف را ندارد، وفقط بطور براعت استهلال نام لطف‌الله در آغاز آمده است،

آثار حلیمی: ۱ ـ بحر الغرائب: لغتنامهٔ فارسی است که آنرا بنظم و نثر ساخته است. وچون دارای مشکلاتی بود، کلیدی برای آن ساخت و «قائمه» نام نهاد.

۲ ـ قائمه: که برای توضیح «بحر الغرائب» ساخت و مرتب بر دو دفتر است.

الف ـ لغت فارسی بترکی. ب ـ عروض و قافیه و بدیع. (کشف‌الظنون).

۳ ـ فرائض حلیمی. (کشف‌الظنون).

٤ ـ شرح فرائض. (کشف‌الظنون).

٥ ـ نثار الملوك. (کشف‌الظنون).

٦ ـ مصرحة‌الاسماء. (جای گفتگو).

چلبی در کشف‌الظنون پنج کتاب اول را یاد کرده واز «مصرحة‌الاسماء» نام نبرده‌است. امااسماعیل پاشا آنرا در ذیل کشف‌الظنون نام‌برده و آغاز آنرا که با آغاز نسخهٔ معرفی شدهٔ ما برابر میباشد، آورده است. شگفت اینکه اسماعیل پاشا در «هدیة‌العارفین» نیز احوال این‌مرد را نگاشته ولی نامی از این کتاب نیاوره است.

آغاز: ان من لطف‌الله بالثبات، حمد المنطق بـاللغات... بالجهات فحمداً لمن کرم الانسان بلسن اللسان... وبعدفهذا مجلة الادب وحدیقة الارب... شبل غاب المملکة... سلطان بایزیدبن‌محمد... والتزمت بجمع الاسماء المذکورة فی «المقدمة» و «السامی» بأسرها مع زیادات من «الصحاح» و «الجمهرة» و «المجمل» و غیرها فسمیتها «مصرحة‌الاسماء» مع قصر التاریخ فی الاسماء... حرف الالف؛ ا أنت: توئی. أم روحی: یا جان من. أتعلم حالی: می‌دانی حال من. اسلطانی: ای‌پادشاه من. آء: گیاهی است.. مع الباء؛ اب: پدر. آباء: جمع. ابوان: پدر و مادر. اب: چراگاه...

آغاز باب‌السین؛ سئة: خم گوشهٔ کمان. سائل: خواهنده. سأب: خیك انگبین. ساباط: پوشش‌بازار. سابح: اسبی که گوئی شناومی کند...

انجام: یهیری باطلاق و آب بسیار. یهین: اسم مکان. قد وقع الفراغ من‌تسوید هذه‌النسخة... فی آخر ربیع‌الاول وهی احسن. فی سنة سبعة و تسعمائة هجریة.

نسخه نزد آقای سعید نفیسی در تهران: تعلیق بی‌نام در (۹۰۷ ق) نوشته شده. و شاید این تاریخ تألیف باشدنه‌کتابت‌نسخه، وبهرحال خط سدهٔ دهم است. عنوانها شنگرف. در پیرامن ۲۰۰ برگ، ۱۸ سطر.

بخش دوم

فرهنگهای منظوم و شرحهای نصاب

الف: شرح دشت بیاضی **ب**: شرح قهستانی.

ج: شرح ابن امیرالحاج **د**: نصاب المتعلم.

هـ: لغات نصاب. **و**: وضوح النصابین.

ز: نصاب حسنی **ح**: مثلث منظوم.

---

(۱) هدیة‌العارفین (۱: ۸٤۰).

(۲) چلبی در کشف‌الظنون دنبال کلمهٔ فرائض حلیمی.

[الف]

[۵۳] شرح نصاب

دشت بیاضی

از محمدبن فصیح‌بن محمدالمدعو بکریم[1] دشت بیاضی است . وی در دیباچه‌گوید : پدرم‌بندهائی بر نصاب افزوده ، و من شعرهای اصل و الحاقی پدرم را یك جا شرح میکنم . متنی که وی شرح کرده‌است ، از نصابهای کهن است که تفصیل آنرا در « فرهنگنامه‌های عربی بفارسی ص ۱۰۶ » یاد کرده‌ام ، و هیچگونه تغزل وتقطیع نداشته وشرح کنندهٔ آن تقطیعهارا ندیده، و خود تقطیع نموده است . آری در حاشیهٔ نسخهٔ چاپی ، با خط ریزتر افزوده شده است.فهرست‌بندهای این کتاب نیزدر «فرهنگنامه‌های عربی‌بفارسی . ص ۹۹» یاد شده است .

دورنیست که پدرشارح ؛ فصیح‌الدین هروی باشد که میرعلیشیر درمجالس‌النفائس ج. تهران‌ص۱۰۶ و ۲۸۱ دربارهٔ وی گوید : «ازاحفاد نظام‌الدین‌است ، وطائفهٔ اورا نظامیان گویند ، وی دربیست‌سالگی‌تحصیل علوم کرد ، و اکنون (آغاز سدهٔ دهم) سی‌سال است که بتدریس مشغول است و برا کثر کتب متداوله شرح یا حاشیه نوشته است . . . » و سپس معمائی از وی‌آورده است . و امین احمد رازی درهفت اقلیم نیز اورا یاد کرده و از علمای ریاضی شمرده است .

آغاز : حمد وثنای نا محدود . . . اما بعد چنین گوید: . . . محمدبن فصیح‌بن محمدالمدعو بکریم الدشت بیاضی . . . و جناب . . . والدی بیتی چند مشتمل بر لغات مهمه بقطعه‌های آن الحاق کرده بود ، وپیش از الحاق این کتاب‌را شرح نوشته بود، وشرح آن علیحده مناسب نبود ، شرحی نوشتم محتوی برتصحیح لغات سابقه و لاحقه . . .

چاپ : نسخه های شرح دشت بیاضی فراوان است[2] . این کتاب در ۱۲۶۶ ق . در (۳۱۰ ص) بخط وبا مقدمهٔ زین‌العابدین‌بن فتحعلی حسینی صفوی خوئی ، چاپ شده است . باندازهٔ جیبی . درکنارهٔ صفحه‌ها تغزل و تقطیع بندها را افزوده‌اند .

[ب]

[۵۴] شرح نصاب

محمدبن جلال قهستانی

مردی که در دیباچه نام خود و پدر وجد خویش‌را ؛ محمدبن جلال‌بن سلیمان قهستانی ، یاده کرده است ، و از قراین برمی‌آید که در سدهٔ دهم میزیسته ، این شرح را نگاشته است .

آغاز : بعد از شرح نصاب زواهر جمل مجمل و سبح صحاح جواهر صلواة مفصل ، میگوید بندهٔ محتاج بغفران سبحانی ؛ محمدبن جلال بن سلیمان قهستانی ، که براصحاف ضمایر ارباب استقراءِ مختصرات لغت . . . ظاهر است که درین فن شریف . . . مثل نصاب صبیان ، علی ناظمه غفران‌السبحان ، مختصری صفحهٔ روزگار را مزین نگردانیده . . . و جهت تنقیح خبیات و توضیح خفیات او اکابر نامدار اگرچه شروح بسیار نوشته بودند . . .

انجام : خاتمه ؛ بعضی الفاظ درطی عبارت . . هشت نوع مبین میگردد . نوع اول اصلی‌است . . . از تفرقه بجمعیت گردد . فانه اکرم‌الاکرمین . . .

از « تهذیب» و « ترجمان زوزنی » و « صراح » و « از اهیرالریاض » و « کنزاللغات» و « شرح قاضی عضد » و « جامع‌الاصول » و « مهذب‌الاسماءِ » . نقل میکنند . . .

در آخر ، یك خاتمه دارد دربارهٔ هشت‌نوع کلمات لغت . و سپس اشعار الحاقی را از شرح نصاب دشت بیاضی (مولانا کریم‌الدین) با شرح آنها آورده‌است .

نسخه نزد دکترشایگان درتهران است . نستعلیق حبیب‌الله در ۱۰۳۱

---

(۱) در دیباچهٔ شرح قهستانی برنصاب که نزد آقای دکتر شایگان است ، این مرد کریم الدین خوانده شده است . چندسطر پائین‌تر دیده شود.

(۲) مانند نسخه ۷۰۴۲ سپهسالار و (محیط ۲۴۶) و جز آنها .

[۳۷]

شرح نصاب

[ج]

ابن امیر الحاج

مردی که از قراین مینماید ؛ در سدهٔ دهم میزیسته‌است و نام خویش در دیباچهٔ کتاب عبدالصمدبن کمال‌بن امیرالحاج آورده است ؛ شرحی بر نصاب برای پسر استاد خود ، بنام ضیاءالدین محمدبن سلطان محمد کمال‌الدین استرآبادی ، نوشته و باعث برتألیف‌را در دیباچهٔ کتاب وجود اغلاط در شرحهای شارحان گذشته ، بیان نموده است . او هیچیك از تغزلهای آغاز بندهارا نیاورده ، و بنابرین متن او از نوع اول‌نصابها بوده است . فهرست بندهای این کتاب‌را در کتاب «فرهنگنامه‌های‌عربی بفارسی » ص ۹۹ و ۱۰۲ یاد کرده‌ام .

آغاز : حمد بی غایت و ثنای بی‌نهایت، سخن‌آوری راست که لغت عرب را بحلیهٔ تفضیل آراست، ومعرفت . . . و از کتب معتبرهٔ متداولهٔ لغت عرب ، کتاب نصاب‌الصبیان است، وآن مشتمل برده نوع علم‌است ۱ ــ لغت ۲ــ شعر ۳ــ کیمیا ٤ــ معرفت انساب ٥ ــ علم قرآن ٦ــ طب ۷ــ نجوم ۸ــ حساب ۹ــ نحو ۱۰ــ ادوات بناءً علی هذا . . .

انجام : والحواء بفتح‌الحاء‌المهملة وتشدید الواو وبالف ممدودة، نام‌مادر آدمیان. تمت‌قطعات‌النصاب.

نسخه های این کتاب در کتابخانهٔ دهخدا ، ۱۲۲ الف . و آقانجفی تبریزی سید شهاب‌الدین در قم میباشد (الذریعه)

[٥٦]

نصاب‌المتعلم

[د]

مردی ناشناس که گویا در سدهٔ دهم میزیسته این شرح را بر نصاب فراهی نگاشته است متنی که این‌شارح از نصاب‌دردست داشت از نصابهای نوع سوم‌است‌که در کتاب «فرهنگنامه‌های‌عربی‌بفارسی‌ــ‌ص۱۰٦» یاد کرده‌ام ، چه درآغازبندهای نیمهٔ اول کتاب ، تغزلهای معمولی امروز را نهاده است .

فهرست بندهای این شرح نیز در همان کتاب ص ۹۹ و ۱۰۲ یاد شده است .

آغاز : سپاس بی قیاس مرخدائی راست که اساس شریعت غرا بر لسان عرب عرباء نهاد . . . بدانکه شرف نصاب بر شیوخ و شباب حتی‌الصبیان پوشیده نیست و شیخ ناظم . . .

در بارهٔ زنان پیغمبر ؛ عایشه را بهترین همه شمرده است . و در جاهای دیگر نیز سنی بودنش پیدا است اما بند « ده یار بهشتی... »را سفید گذارده ،و گویا کاتب که دردورهٔ صفوی میزیست، ترسیده‌است وعشرهٔ مبشره‌را ننوشته و شرح شعررا با تحریف نوشته، گوید : بشارت ببهشت منحصر باین ده تن نیست بلکه علی، حسن . . .مهدی‌صاحب‌الزمان همه مبشراستند . درمقدمه از شرح نظام‌الدین کمال‌بن حسام و « نصب‌العلم » شیخنا‌العالیة القائنی ، نام برده است و سپس گوید این کتابرا «نصاب‌المتعلم» نام نهادم . وی مطالب‌را بعنوان «اگرپرسند...» و « جواب گو . . . » آغاز کرده . در احوال ناظم گوید گفته‌اند که وی‌را پسر نبود ونبیرهٔ دختری داشت ، و دربارهٔ شمارهٔ بیتها گوید؛ زیاده بردویست و بیست بیت از شیخ نیست، چه نسخه‌ها درین زیادت مختلفند . سپس آماری ازنصاب داده گوید : نصاب چهل بند در نه بحر دارد ، وفهرست تفصیلی همه‌را آورده وتعدادلغتهای آنرا با عبارت « الف و ثمان و ثلثمایة و خمس و ستون » آورده و چون عبارت غلط است ، معلوم نیست ۱۳٦٥ یا ۱۸٦٥ را خواسته است . و سپس فصلی در عروض‌آورده‌است .

نسخهٔ‌این کتاب نزد دهخدا، ۱۲٥در مجموعه‌ایست که شامل کتابچه‌ئی درلغت عربی بفارسی، ونصاب و این کتاب میباشد . این کتاب دارای دوهزاربیت نوشته میباشد . نسخهٔ دیگر نزد محدث‌جلال‌الدین‌ارومی در تهران ونسخهٔ دیگر در کتابخانهٔ سپهسالار ش ۸۱۹۰ نسخهٔ ناقص میباشد .

[٥۷]

لغات مشکل نصاب

[ه]

مردی بنام یعقوب بن محمد چرخی که در سدهٔ دهم یا قبل از آن میزیست ، لغات مشکل نصاب را بهمان ترتیب اشعار توضیح داده است ، ودرحقیقت شرحی برنصاب نگاشته اماعین اشعاررا نیاورده است . این

کتاب درپیرامن (۴۰۰ بیت نوشته) دارد و گویا درغرب ایران نگاشته شده است .

آغاز : الحمدلله الذی علمنا الاسماء ، و رفع اقدارنا علی من یشاء ... و بعد ... یعقوب ابن محمد الچرخی ، معانی لغات که مشکل بود در نصاب ، از فواید علماء ... جمع کرد ...

انجام : آدم وحوا : دواسمند عجمی ... واعف عنافی هذا الکتاب زلةالقدم وزیننا بالعلوم والحکم برحمتك یا ارحم الراحمین فی سنة (۹۴۵) .

نسخهٔ این کتاب در سپهسالار ۷۵۴۹ : در مجموعه‌ئیست که ۱ ـ حساب ، ۲ ـ نکاح ، ۳ ـ تفسیر آیةالکرسی ، ۴ ـ این کتاب را دربر دارد و برگهای ۶۲ ـ ۷۵ آنرا گرفته است .

[و]

وضوح النصابین

[۵۸]

فرهنگی است عربی بفارسی بنثر که در آن فقط لغات چهار نصاب را جمع کرده است . و چون در مجموعه‌ئیکه نسخهٔ این کتاب در آن هست ، کتابهای « نصاب حسنی » و « نصیب الاخوان » و « نصاب تجنیس » و « نصیب الفتیان » و « نصاب فراهی » و « نصاب معروف » و « قنیةالفتیان » دیده میشود ، معلوم نیست لغات کدام نصاب را گردآورده‌است . وگرچه نام « نصاب » برنخستین وسوم وپنجم وششم آنها دیده میشود ، لیکن ممکن است دوم وچهارم وپنجم وهفتم را خواسته باشد . نام نگارنده ونام کتاب دردیباچه هست .

آغاز : سپاس بیقیاس مر کریمی را که بکرم عمیم خویش ... اما بعد بدانکه بندهٔ ضعیف نحیف بی‌بضاعت شیخم بن مولانا کلان بن مخدوم الصبیان شیخ احمد ؛ که لغات هرچهار نصاب بر حروف تهجی ابجد در ابواب درج نموده ... ونام آن « وضوح النصابین » نهاده ... باب الالف اله معبود مطلق. اللّٰه معبود مطلق. آخرت...

همهٔ کتاب در پیرامن پانصد بیت نوشته دارد .

نسخهٔ این کتاب نزد دکتر صادق کیا در تهران است .

[ز]

نصاب حسنی

[۵۹]

سراینده‌ای ناشناس در سدهٔ دهم ، نامهای مذهبی و مقدسات را جمع کرده و بفارسی ترجمه کرده است ، و بدین‌جهت آنرا حسنی[1] [حُ نا] نامیده است . و همهٔ آن دویست بیت است .

آغاز : نحمدالله ، الآله و اِل خدای بندگان
راحم و رحمان بی‌شك چون رحیم است مهربان
آلهه جمع اله و خوان الاهه بندگی
رحم و رحمون مهربانی مرحمه رحمه حنان

در پایان نام کتاب و تاریخ نظم را چنین آورده است :

انجام : وصض (۹۶۶) سیری کردن است هنگام جلوه ازعروس
وقت نظم این کتاب است گر شماری رقم آن

---

(۱) شرح و تفسیر و ترجمهٔ اسماءالله الحسنی بفارسی بسیار است . یکی از آنها را که منظوم است و درآغاز یك شرح ناشناس از نصاب دیده میشود ، که نسخهٔ آن در (سپهسار ۹۲) موجود میباشد ، دراینجا یاد میکنم ؛ این منظومه در ۱۰۲ بیت است وصدر کمال (شاید صدرالدین بن کمال الدین) آنرا سروده و این شارح نصاب آنرا در شرح بیت : « آله است والله رحمان خدای » جای داده است .

آغاز :
بحمد خداوند پروردگار مبارك بود کردن آغاز کار

انجام :
که باشم من خسته‌دل در جهان که وصف خدا آورم در میان
دلیری نمودم درین قبل و قال الهی مگیری ز صدر کمال

و لیکن چون جنبهٔ مذهبی این منظومه پیش از جنبهٔ ادبی و لغوی است ، آنرا جداگانه نیاوردم .

شامل تسعین و تسع اسماء حسنی نه نود

این نصابست نام «حسنی» نیکتر زان در خوران

نسخهٔ این کتاب نزد دکترصادق کیا در تهرانست .

[۹۰] مثلثات منظوم [ح]

مثلثات در اصطلاح لغت شناسان عرب کلماتی را گویند که بفتح اول وضم و کسر آن استعمال شود و در هرصورت معنی خاص دهد . گردآوری این چنین کلمات و تشخیص معانی آنها یکی از رشته های لغت شناسی عرب بوده است .

بگفتهٔ چلبی؛ نخستین کس که بگردآوری آنها پرداخت قطرب‌نحوی (م ۲۰۶ق) است[۱] وی ابوعلی محمدبن المستنیربن احمد لغوی بصری ، از موالی سالم بن زیاد بود که احوال او در فهرست ابن‌الندیم ص ۲۵ وابن‌خلکان و جز آن آمده است .

قطرب مثلثات را دریك ارجوزهٔ شصت و اند بیتی گرد آورده و چنین آغاز میشود :

یا مولعاً بالغضب والهجر والتنحب

متن مثلثات قطرب را ویلمار[۲] در مربورگ بسال ۱۸۵۷ م . چاپ کرد ، و سپس درالجزایر باشرح ناشناس در ۱۳۲۵ ق . چاپ شده است .

چلبی گوید : مثلثات قطرب را کسان بسیار شرح کرده‌اند . و از آنهایند :

- سدیدالدین ابوالقاسم عبدالوهاب بن حسین وراق بهنسی (م ۶۸۵ ق) .
- ابراهیم لخمی .
- ابن زهیر . عبدالمغیث (م ۵۸۳ ق) .
- قزار ، محمد بن جعفر قیروانی (م ۴۱۲ ق) .
- ابن عدیس عمربن محمد بلنسی قضاعی (م ۵۰۷ ق)

مثلثات بدیعی : در سدهٔ دهم شاعری فارسی زبان متخلص به «بدیعی» منظومه‌ای ببحر رمل بقافیهٔ نون ساخته ، وکلمات مثلثه را در آن گرد آورده است .

آغاز :

بعد توحید[۳] خداوند زمین و آسمان در لغت نظمی کنم همچون لآلی عمان

دریکی‌لفظی‌سه‌معنی‌خواه‌ای‌صاحب‌کمال[۴] اولش را فتح و دیگر کسروضمه نیزدان

رب دان پروردگار و رب‌دان جمعی زخلق رب آب خالص از انگور و سیب و ناردان

انجام :

ضر زیان مال دان و ضر بود اسم تباح ضر بیماری که دارد شخص زار و ناتوان

این‌چنین لفظ بدیعی را بدیعی نظم کرد تا بود در روزگار ازوی همی نام و نشان

هست در وادی عصیان تشنه زآب مغفرت ساز سیرابش الهی یا اله انس و جان

---

(۱) کسان زیر نیز مثلثات زبان تازی را گردآوری کرده‌اند :
- ابن مالك نحوی (م ۶۷۲ ق) .
- بطلیوسی عبدالله بن محمد (م ۵۲۱ ق) .
- ابن جماعة محمدبن ابی‌بکر (م ۹۱۹ ق) .
- قضاعی عمربن محمد (م ۵۷۰ ق) .
- فیروزآبادی محمدبن‌یعقوب (م ۸۱۷ق) . (کشف‌الظنون) .
- ابن‌العربی محیی‌الدین (م ۶۳۸ ق) مثلثات قرآن را جمع کرده‌است. (ذیل کشف‌الظنون) .

(۲) Wilmar (Edouard) .

(۳) ازپس حمد . . . (نسخهٔ سپهسالار ۱۰۷) .

(۴) نسخهٔ سپهسالار ۱۰۷ : از یکی لفظ ار سه معنی خواهی ای صاحب کمال . . .

سراینده : بدیعی تخلص در شعرای الذریعه پنج تن معرفی شده‌اند که میان ایشان بدیعی اندجانی سمرقندی وبدیعی تبریزی وبدیعی صفوی شهرت دارند . بدیعی سمرقندی رساله‌ای درمعما داشته ، و بدیعی تبریزی ظاهراً درسدهٔ دهم میزیست و احوالش درمجمع الخواص (ن ۱۰۱۰ق) ص۲۶۰ وآتشکدهٔ آذر (ص۲۸) و دانشمندان آذربایجان (ص ۶۵) آمده است . تربیت گوید دیوان غزل اورا دارم . و ابن یوسف درفهرست سپهسالار (ج ۲ ص ۲۷۱) احتمال داده است که مثلث منظوم از این مرد باشد . وسبك نظم هم بآذربایجانی شبیه‌تر است تا بخراسانی و سمرقندی .

نسخه ها : دهخدا ، ۱۲۹ : نستعلیق درمجموعه‌ئیست که ترجمان عادل در آن است . ودهخدا ۱۰۸ : نستعلیق ۱۰۶۲ ق. وسپهسالار ۱۰۷: درحاشیهٔ کنزاللغات نوشتهٔ ۱۱۰۹ ق. ونزدسلطان‌القرائی تبریز: نسخ ۱۲۶۷ ق. موجوداست .

چاپها : بسال ۱۲۶۵ چاپ سنگ خط نستعلیق همراه نصاب تجنیس‌الالفاظ (فهرست‌رضوی ۲: ۳۹۱).

- بسال ۱۲۷۱ ق. درتبریز بنام «نصابچه» دردنبال انشاء میرزا مهدیخان ، بقطع خشتی بخط یوسف علوی میلانی چاپ شده .

- در۱۳۰۸ق دردنبال «نصاب‌الصبیان» بقطع جیبی با چهل‌حدیث منظوم فارسی ازجامی ورساله‌های دیگر .

- در ۱۳۲۴ ق . در دنبال شرح نصاب خوراسکانی «قطرات» بقطع وزیری چاپ شده ، و درین چاپ بیت آخر منظومه که شامل نام بدیعی است از آن حذف شده است .

سدهٔ یازدهم

درین قرن دانشمندان ایران مشغول مبارزات صوفی - فقیه [۱] بوده و هریك ازین دو دسته در صدد اثبات تقدس خود و نزدیك تر جلوه دادن عقاید خویش با شرع بودند ، گرفتاری بانواع ریا و سالوس هردو دسته را از انجام هر گونه کار علمی و ادبی باز میداشت و مؤلفات هردو طرف منحصر بجمع احادیث مذهبی و ترجمهٔ آنها بفارسی بوده است .

ولی درهندوستان گرچه پس‌ازمرگ اکبرشاه در (ج ۲ - ۱۰۱۴) پسر او جهانگیر پادشاه موقتاً و دراثر فشارسنیان متعصب ، آثار نیك پدر وازجمله آزادی مذهب را تا مدتی ازمیان‌برد ، ولیکن جهانگیر نیز شاگرد فیضی ادیب شاعر و فیلسوف عارف ، و خودهم صاحب ذوق بود . فرهنگ جهانگیری بنام اوست و دربارش همواره پناه گاه شعرای فارسی زبان میبود . پسر او شاه جهان (۱۰۳۷ - ۱۰۶۸) نیز بشعر و ادب فارسی خدمت بسیار و در راه ترویج آن در هند کوشش فراوان کرد . فرهنگ رشیدی ومنتخب‌اللغات بنام وی تألیف شده است .

خلاصهٔ سخن‌چنانکه داعی‌الاسلام دردیباچهٔ جلدپنجم فرهنگ نظام گوید : درسدهٔ‌یازده ودوازدهم زبان علمی و ادبی در هند زبان فارسی ، و در ایران زبان عربی میبود .

و بنا براین درین سده فرهنگهای عربی بفارسی را در سه بخش یاد میکنیم :

۱ - شرحهای فارسی قاموس .

۲ - فرهنگهای نثری جداگانه .

۳ - فرهنگهای منظوم و شرحهای نصاب .

---

(۱) نمونه‌ای از این نزاعها در مشاجرات میان شیخ بهائی ومیر داماد ، و نیز میان محمد طاهر قمی ومجلسی اول و دوم ، ومیان میر لوحی اصفهانی ومخالفین وی دیده می‌شود. ومنشأ آن سیاست ضد تصوف صفویه است که با کشتارقزوین در۱۰۰۲ق. آغازشده است . الذریعه ج ٤ ص ۱۵۰ و٤۷۵ و ج ٦ ص ۳۸٦ و ج ۱۰ ص ۲۰۵ دیده شود.

بخش یکم

شرحهای فارسی قاموسی

الف : شرح عبدالرحمان‌بن‌حسین.

ب ـ شرح شیروانی .

قاموس‌اللغة : پیش‌ازشناساندن شرحهای فارسی قاموس ناچارم اندکی دربارهٔ این فرهنگ بزرگ زبان تازی، و نگارنده‌اش، و کسانی که دربارهٔ آن کاری انجام داده‌اند سخن گویم . ابوطاهر مجدالدین محمدبن یعقوب‌بن محمدبن ابراهیم شافعی شیرازی که درکازرین فیروزآباد شیراز در ۷۲۹ق بزاده و درزبید یمن در شوال ۸۱۷ ق درگذشته ، یکی از بنامترین لغتشناسان ایرانی زبان عرب است واحوال او بیشتر کتب رجال وتاریخ مانند شذرات الذهب‌والضوء اللامع ثبت شده است . ودراین‌مقدمهٔ لغتنامه نیزمقالهٔ مبسوطی بقلم‌آقای سلطانعلی سلطانی ص ۲٤۱ ـ ۲٦٤ دیده میشود . او مؤلف کتاب معروف قاموس میباشد که نام درست آن « القاموس المحیط والقابوس الوسیط فی جمع لغات‌العرب التی ذهبت شماطیط[1] » است .

نگارنده نام خویش در دیباچه نیاورده ، ولیکن در برخی نسخه‌ها در پایان کتاب نام او هست و در ریشهٔ «كزر» کازرین شیراز را زادگاه خویش شمرده است .

نشانها درقاموس : نشانها که مؤلف قاموس در آن بکار برده است بدین قرار است ع = موضع . د = بلد . ة = قریة . ج = جمع . م = معروف .

مقایسهٔ قاموس باصحاح : زبیدی در تاج العروس وابوالوفا نصر هورینی مصری در گفتار خویش دربارهٔ قاموس گویند : صحاح صحیح‌ترین لغتنامه‌ها است ، ولیکن بیش از چهل هزار ریشه را دربرندارد .

وقاموس درپیرامن شصت هزار ریشه دارد ، و لیکن‌خوش بیان‌تر از «لسان العرب » است که‌هشتاد هزار ریشه راگرد آورده است .

ترتیب : فیروزآبادی در این کتاب حرف پایان ریشه را بزرگ بخش (باب) و حرف نخست آنرا کوچك بخش (فصل) قرار داده است .

کارها که در بارهٔ قاموس انجام شده است :

این کتاب از همان روزگار مؤلف مورد استفادهٔ همگان قرارگرفته و در پنج قرن و نیم از عمرش همواره مورد گفتگو وشرح وحاشیه‌نویسی بوده و بزبانهای گوناگون خاورمیانه ترجمه شده است . چلبی نام هفده شمارهٔ آنرا در کشف‌الظنون‌آورد ، وزبیدی در دیباچهٔ تاج‌العروس‌آنرا به‌بیست‌ویك رسانید، وبهوپالی در « البلغة فی اصول اللغة ص ۱٤۳ ـ ۱٥٤ » آنرا به سی‌وهشت رسانید . ابن یوسف شیرازی بلغه رانديده ، وآمار کشف‌الظنون وتاج العروس را در فهرست سپهسالار (ج ۲ ص ۲۳۷ـ۲٤۰) به چهل وسه رسانید ، وچندین اثر در «بلغه» و اندی در ذیل کشف الظنون بطور پراکنده و چند دیگر در فهرست اینجانب برای کتابخانهٔ دانشگاه (ج ۲ ص ٤۳٤) هست که درفهرست پیشین‌سپهسالار نیامده است، وبنا براین‌تاکنون بیش‌ازپنجاه اثر در پیرامون قاموس نگاشته شده است . وچون دراینجا فقط لغتنامه های عربی بفارسی مورد گفتگواست، لذا بذکرفهرستی کوتاه ازآنچه دربارهٔ قاموس نگاشته شده‌است اکتفا میرود، وسپس ترجمه‌های فارسی‌آنرا می‌شناسانم :

۱ ـ فیروزآبادی مجدالدین ابوطاهر محمدبن یعقوب مؤلف قاموس . بنابنقل صاحب روضات در ٤ : ۲۰۷ ـ ۲۰۸ از تقی‌الدین کرمانی ، قاموس‌را خود مؤلف مختصر کرده است . ولیکن چلبی در عنوان «اللامع المعلم العجاب » ازگفتهٔ همان تقی‌الدین آرد که : فیروزآبادی « قاموس » را از « اللامع‌العجاب » خویش خلاصه کرده است .

---

(۱) فیروزآبادی در دیباچه آنرا به «القاموس المحیط» نامیده و در پایان کتاب‌آنرا « القاموس المحیط و القابوس‌الوسیط » خوانده ؛ ودر مادهٔ وجد ؛ جملهٔ « فی‌جمع لغات العرب‌التی ذهبت شماطیط » بنقل ازنوشتهٔ نگارنده‌اش برآن‌افزوده‌شده است . فهرست پیشین‌سپهسالار (ج ۲ حاشیهٔ ص ۲۳۸) دیده شود .

۲ ـ شرح خطبهٔ قاموس تألیف محب‌بن شحنه (دیباچهٔ تاج‌العروس) . وی صاحب «روض‌المناظر فی علم‌الأوائل والأواخر» میباشد و در (۸۱۵ ق) درگذشته است . (کشف‌الظنون) .

۳و۴ ـ سیوطی جلال‌الدین(م ۹۱۱ق) یك مستدرك برای‌قاموس ویك «الافصاح فی زوائدالقاموس علی‌الصحاح» نگاشته است .

۵ ـ عبدالباسطبن خلیل بلقینی حنفی . م ۹۲۰ ق «القول المأنوس» را حاشیه برقاموس نگاشت (کشف‌الظنون) و(بلغهٔ بهوپالی) .

۶ ـ ابراهیم بن محمد حلبی خطیب مسجد فاتح در قسطنطینیه م ۹۵۶ ق . «تلخیص القاموس» دارد . (کشف‌الظنون والبلغه وهدیةالعارفین ۱ : ۷) . و در دیباچهٔ «تاج‌العروس» لقب او برهان و مرگش در ۹۰۰ ق یاد شده است .

۷ ـ عبدالله بن شرف الدین حسنی پادشاه یمن م ۹۷۳ ق . اوراست «کسر الناموس» (دیباچهٔ تاج‌العروس) .

۸ ـ سعدی چلبی ، سعدالله بن عیسی . حاشیه هائی بر کنارهٔ نسخهٔ قاموس نگاشته است . (کشف الظنون) .

۹ ـ ملا احمد زیرك در ۹۸۰ ق. قاموس‌را مختصر کرده ، ونسخهٔ آن نزدآقای سیدحسین شهشهانی در تهران هست .

۱۰ ـ عبدالرحمان‌بن سیدی علی اماسی م ۹۸۳ ق . نوشته‌های استاد خود سعدی چلبی (سعدالله‌بن عیسی) را گرد آورد، وحاشیه برقاموس ساخت . (کشف‌الظنون وبلغه) .

۱۱ ـ نورالدین مقدسی علی‌بن غانم م ۱۰۰۴ ق . حاشیه‌ای بر سراسرقاموس دارد که فرزند محشی آنرا از کرانه‌های نسخهٔ پدر ، بدرخواست دوستان گردآورده است (کشف‌الظنون[1] وبلغه) ودر دیباچهٔ تاج العروس : «شرح قاموس» نامیده شده است .

۱۲تا ۱۴ ـ بدرالدین قرافی قاضی مصری ، محمدبن‌یحیی‌ز۹۴۹م ۱۰۰۸ ق . اوراست «بهجةالنفوس-فی‌المحاکمة بین‌الصحاح والقاموس»و«القول المأنوس‌بتحریر مافی‌القاموس» واین‌دومین‌را از روی‌نوشته‌های عبدالباسط بلقینی و سعدی افندی مفتی رومی گرد آورده است . این کتاب دوم در ۱۳۰۱ ق. چاپ شده است (معجم‌المطبوعات) ابن یوسف گوید این‌مرد کتابی دیگرنیز بنام «القول المأنوس بشرح مغلق‌القاموس» نگاشته است . وچلبی نیز گرچه نگارندهٔ القول المأنوس (قرافی) را نشناخته ولیکن خصوصیات آنرا از دیباچهٔ آن نقل کرده گوید : همین مؤلف این‌حاشیه‌را یکبار در۹۷۰ ق.مختصر کرده است در دیباچهٔ «تاج العروس» نیز از کتابهای قرافی باچندغلط یادشده است . اما درهدیةالعارفین (۲۶۳:۲) فقط یکی ازدوحاشیه یاد شده است .

۱۵ ـ داود زاده ، محمدبن مصطفی م ۱۰۱۷ ق اوراست «الدراللقیط فی اغلاط القاموس المحیط» (کشف‌الظنون، والبلغه) .

۱۶ ـ هیتی علی‌بن احمد . که در ۱۰۲۵ در قسطنطینیه بوده‌است «مختصرالقاموس» دارد که نسخهٔ آن در دارالکتب مصر هست (فهرست ۲ : ۳۶) اما در هدیةالعارفین (۱ : ۷۵۴) از آن یاد نشده است .

۱۷ ـ عبدالرحمان بن حسین . در ۱۰۲۷ ق . قاموس را بفارسی ترجمه کرده است و در این بخش شناخته خواهد شد .

۱۸و۱۹ ـ مناوی، تاج‌الدین ابومحمد عبدالرؤف[2] بن‌علی قاهری ۹۵۲-۱۰۳۱ ق[3] «شرح قاموس» دارد که آنرا تا حرف حاء[4] مهمله رسانیده است (کشف الظنون) نسخه‌ای از این کتاب که تنها شامل شرح

---

(۱) عبارت چلبی دربارهٔ این کتاب مکرر ومغلوط است ، وبهوپالی نیزهمانگونه نقل کرده است .

(۲) چلبی بغلط او را محمدبن عبدالرؤف نوشته است . (۳) اسماعیل پاشا درهدیةالعارفین (۱ : ۵۱۰) تولد اورا ۹۲۴ نوشته که دور می‌نماید . (٤) دربلغه بغلط هاء مهمله دیده میشود .

خطبهٔ‌قاموس‌میباشد در کتابخانهٔ دارالکتب بمصرهست. و در دیباچهٔ تاج‌العروس، این کتاب‌را «القول‌المأنوس» نامیده گوید، تا حرف سین رسیده است ، وسپس کتابی دیگر در اعتراض بقاموس باین مرد نسبت داده است.

۲۰ ـ قاضی اویس‌بن محمد ویسی م ۱۰۳۷ ق. ایرادهای فیروزآبادی‌را برجوهری یك بیك ردکرده و «مرج‌البحرین» نام داده است. (کشف‌الظنون).

۲۱ ـ احمدبن مرکز. قاموس‌را بترکی ترجمه کرده «الیابوس» نامیده است. (کشف الظنون).

۲۲ ـ شاهینی قبرسی، احمد دمشقی ۹۹۵-۱۰۵۳ ق. اوراست «مختصرالقاموس و زیادته» (هدیة العارفین ۱ : ۱۵۹).

۲۳ ـ عبدالله‌بن مهدی حوالی حمیری یمنی. م ۱۰۶۱ق. مستدرکی‌برای قاموس نگاشت (دیباچهٔ تاج‌العروس).

۲۴ ـ خفاجی احمد بن محمد قاضی شهاب‌الدین مصری. م ۱۰۶۹ ق. در «عنایة القاضی» ایرادها برقابوس دارد (دیباچهٔ تاج‌العروس، و هدیة العارفین ۱ : ۱۶۰).

۲۵ ـ شیروانی محمد بن حسن. م ۱۰۹۸ ق. که آنرا بفارسی شرح کرده و دراین بخش شناخته خواهد شد.

۲۶ ـ برزنجی محمدبن عبدالرسول حسینی‌شهر زوری (۱۰۴۰ ـ ۱۱۰۳ ق) «رجل الطاوس فی‌اغلاط القاموس» دارد. (دیباچهٔ تاج‌العروس و روضات‌الجنات ص ۱۱۱ و هدیةالعارفین ۲ : ۳۰۲).

۲۷ ـ سیدعلی‌خان مدنی. م ۱۱۱۸ ق. رساله‌ای دراغلاط قاموس دارد.

۲۸و۲۹ ـ محمد بن یحیی قزوینی در ۱۱۱۴ ـ ۱۱۱۷ ق. شرحی بفارسی برقاموس نگاشته که در سدهٔ دوازدهم شناخته خواهد شد. و نیز هم‌وجمعها و مصدرها که از خامهٔ فیروزآبادی افتاده بود، جمع‌کرد و «الجموع و المصار» نامید (الذریعه ۵ : ۱۴۶).

۳۰ ـ محمد بن احمد المدنی بدرالدین. حاشیه برشرح حلبی برقاموس دارد. (ذیل کشف‌الظنون) شاید مختصر قاموس باشد.

۳۱ ـ محمد بن حبیب‌الله اصفهانی قنوجی هندی در ۱۱۴۹ ق. در دهلی شرحی بفارسی نگاشته که دربن بخش شناخته خواهد شد.

۳۲ ـ شرح خطبهٔ قاموس. ازقاضی ابوالروح عیسی‌بن عبدالرحیم گجراتی. (دیباچهٔ تاج‌العروس و القول المأنوس مفتی سعدالله).

۳۳ ـ شرح خطبهٔ قاموس. از میرزاعلی شیرازی (دیباچهٔ تاج‌العروس).

۳۴ ـ شرح قاموس. از سعدی افندی (دیباچهٔ تاج‌العروس) شاید همان حاشیهٔ سعدی چلبی باشد، که بشمارهٔ ۸ یاد شد.

۳۵ ـ علی بن محمد معصوم حسینی فاسی. ذیل بر قاموس دارد (دیباچهٔ تاج‌العروس).

۳۶ ـ علی‌بن سلطان هروی «الناموس» در ذیل قاموس دارد (دیباچهٔ تاج‌العروس).

۳۷ ـ ابوعبدالله محمد بن احمد منساوی. ردی برقاموس نگاشته است (دیباچهٔ تاج‌العروس).

۳۸ ـ ابن حجرمکی در «تحفه» ایرادهائی برفیروزآبادی گرفته است. (دیباچهٔ تاج‌العروس).

۳۹ ـ ابن‌الطیب‌فاسی، محمدبن طیب مالکی‌مغربی ز ۱۱۱۰ م ۱۱۱۷۰ ق. اوراست «اضائةالراموس فی افاضة الناموس علی افاضة القاموس» (ذیل کشف الظنون) این کتاب شرح قاموس است و در دوجلد در دارالکتب مصرموجود است (فهرست ۲ : ۳) این کتاب‌را صاحب تاج‌العروس بعنوان بهترین شرحهای قاموس شناخته گوید نسخهٔ‌آن نزد من هست.

۴۰و۴۱ـ سجلماسی ابوالعباس، احمدبن عبدالعزیز بن‌رشید هلالی مغربی که در دیباچهٔ تاج‌العروس بعنوان معاصر یاد شده، اوراست «فتح‌القدوس فی‌شرح خطبة القاموس» ونیز «اضائةالادموس و ریاضة النفوس

من اصطلاح صاحب القاموس» نسخهٔ این کتاب در دارالکتب مصر هست (فهرست ۲ : ۳) و در « ذیل کشف۔الظنون» از کتب زیتونه شمرده است . در نسخهٔ کتابخانهٔ الجزائر این کتاب بعبدالعزیزحلی منسوب شده‌است (فهرست پیشین سپهسالار ۲ : ۲۳۸) .

۴۲ ـ زبیدی واسطی بلگرامی هندی ، محمد مرتضی حسینی ۱۱۴۵ ـ ۱۲۰۵ ق . شرحی در ده جلد بزرگ بعربی درسالهای ۱۱۷۴ ـ ۱۱۸۸ ق . بنام « تاج‌العروس » بنگاشت. و در ده مجلد چاپ شده‌است وبیوگرافی مؤلف درپایان جلد دهم آمده است .

۴۳ ـ احمد عاصم افندی در ۱۲۲۵ ق . قاموس را بترکی ترجمه کرد و «الاقیانوس البسیط فی‌ترجمة القاموس المحیط» نامید که در ۱۳۰۵ ق . وجز آن در استانبول چاپ شده است . اوبرهان قاطع‌را نیزبترکی گردانیده است .

۴۴ ـ احمدبن مسعود حسینی هرکامی . شرح متوسطی برقاموس دارد (البلغة بهوپالی : ۱۴۸) .

۴۵ ـ زین‌العابدین‌بن محسن‌حدیدی انصاری، مفتی‌شهربوفال، معاصر بهوپالی درسدهٔ‌سیزدهم،شرحی برخطبهٔ قاموس دارد .

۴۶ ـ عبدالرحیم‌بن عبدالکریم صفی پوری . در ۱۲۵۲ ق . «منتهی‌الارب» را از روی قاموس تهیه کرده که درسدهٔ سیزده شناخته میشود .

۴۷ ـ احمد فارس الشدیاق مصری صاحب «مطبعة الجوائب» م ۱۸۸۶ م. «الجاسوس علی‌القاموس» را در ۱۲۹۹ ق . نگاشت و چاپ کرد .

۴۸ ـ « الوشاح و تثقیف الرماح فی رد توهیم المجد علی الصحاح » از ابوزید عبدالرحمان ابن عبدالعزیز عمری مدنی مغربی است ، که در ۱۲۸۱ ق . در بولاق . ودر ۱۲۹۲ ق . در حاشیهٔ صحاح در مصر چاپ شده است . (معجم المطبوعات) .

۴۹ ـ نصرالهورینی ، شیخ ابوالوفاء مصری . مقالتی دربارهٔ قاموس و مانند آن دربارهٔ صحاح دارد ، که درسرآغاز قاموس چ . ۱۲۸۲ق. درمصرمنتشرشده است .

۵۰ ـ مفتی محمد سعدالله مرادآبادی م ۱۲۹۳ق . کتابی بنام « القول‌المأنوس فی‌صفات القاموس » نگاشت، و بسال ۱۲۸۷ ق. چاپ کرد ، و درآن ۳۳ صفت برای قاموس یاد شده است .

۵۱ ـ «ابتهاج النفوس بذکر مافات القاموس» (ذیل کشف‌الظنون) نسخهٔ آن درخدیویه هست.

۵۲ ـ مفتی میر محمد عباس شوشتری هندی م ۱۳۰۶ ق . حاشیه بر دیباچهٔ قاموس دارد . (ذریعه ۶ : ۱۶۸) .

۵۳ ـ عبدالقادر بن احمد یمنی « فلك‌القاموس » را نگاشته و در آن صحاح را بر قاموس ترجیح داده است . (البلغة : ۱۵۲) .

۵۴ ـ شمس‌العلماء گرگانی م ۱۳۵۰ ق . حواشی برنسخهٔ قاموس نگاشته که در کتابخانهٔ تقوی در تهران‌هست (فهرست پیشین‌سپهسالار ۲ : ۲۴۱) .

ترجمه‌های قاموس بفارسی : چنانکه دیدیم ؛ قاموس چهار مرتبه بفارسی ترجمه شده است ، که دوتا ازآنها درسدهٔ یازدهم بوده ودرین بخش شناخته میگردد، ودوتای دیگر درسدهٔ دوازدهم یاد خواهد شد و در سدهٔ سیزدهم نیز «منتهی‌الارب»راکه برپایهٔ قاموس ساخته شده است ، می‌شناسانم :

[۶۱] ترجمه و شرح قاموس [الف]

کهن‌رین ترجمهٔ قاموس تا آنجا که من اطلاع دارم ترجمهٔ عبدالرحمان بن حسین است . که بسال (۱۰۲۷) انجام یافته است . وریو در فهرست بریتیش موزیوم (ج ۲ ص ۵۱۱) گوید : در استوارت کاتالوگ (ص ۱۳۴) معرفی شده است .

محمد بن حسن شیروانی معروف به ملا میرزا ، در شیروان آذربایجـان بزاد ، ودر اصفهان نزد آقا حسین خوانساری تلمذ کرد ، و سرآمد شاگردان فلسفهٔ وی گردید، ومدتی بنجف رفت وباز گشت و دختر مجلسی اول ، محمد تقی را بزنی گرفت ، و شاه صفوی برای او در احمدآباد اصفهان خانه ساخت ، و در آنجا در رمضان ۱۰۹۸ ق . در گذشت و جنازه‌اش را بمشهد طوس بردند . تألیفات او بیشتر حاشیه های اوست که بر کتب فلسفه نگاشته‌است . احوال اورا شاگرد او ، ملاعبدالله افندی در «ریاض‌العلماء» آورده، و نصرآبادی نیز در تذکرهٔ خود (ص ۱۵۷) شعری از وی آورده است . پدرم حاشیه های او را در جلد ششم ذریعه آورده است . و۳۳ تألیف اورا مدرس خیابانی در «ریحانةالادب» یاد کرده، وتربیت شرح وترجمهٔ قاموس فیروزآبادی را برآنها افزوده است . و اسماعیل پاشا در «ذیل کشف‌الظنون» نیزاز آن یاد کرده‌است . ازین کتاب بیش‌از دو بخش بدست نیامده ومن خصوصیات آنرا از روی یك بخش که نزدآقای دکترصادق کیا میباشد، درین‌جا میآورم :

مؤلف این کتاب، قاموس‌را بادرنظر گرفتن مطالب شرحهای‌آن ، بفارسی ترجمه کرده. است در کلمهٔ غدیرخم (خم) گوید من از آنجا گذشته‌ام. درکلمهٔ مرق گوید این‌فقیر درعربستان شنیدم . . . و معلوم میشود مؤلف حج کرده‌است . بجای ایالت ومنطقه و استان‌کلمهٔ «قضا» که اصطلاح ترکهای عثمانی‌است بکارمیبرد. (کلمات مرق، فاشوق فنیدق طرق دیده شود) . در کلمهٔ قلزم گوید : شهرسویس بجای قلزم ساخته شده است.

از«مصباح» و «مقدمةالادب» زمخشری و «لسان‌العرب» و مترجم صحاح ، و «شرح درةالغواص» شهاب ، و«برهان» و ازهمه بیشتر ازشارح و بصائر مؤلف، که «بصائر ذوی‌التمییز فی‌لطائف الکتاب العزیز» تألیف فیروزآبادی است ، نقل میکند .

در بسیاری از موارد برمؤلف ویا شارح اعتراضهائی وارد کرده است .

درکلمهٔ ابو حشمه گوید : از جلساء عمرعلیه اللعنه است . و درکلمهٔ حَکَم ، علی‌را « امام بحق علی امیرالمؤمنین» خوانده است . وچون در کلمه‌های «بقم وثغام» از برهان قاطع نقل کند ، معلوم میشود پس‌از (۱۰۶۲ ق) تألیف شده است .

آغاز نسخهٔ تربیت : باب‌الهمزة ، فصل الهمزة ؛ مخفی نماناد که مؤلف در « بصائر » ذکر کرده که ألف اصل و هیولای سائر حروف است ، و جملهٔ کلمات و لغات ازآن متخالفند . . . (فهرست پیشین سپهسالار ۲ : ۲۴۱) .

آغاز : نسخهٔ دکتر کیا : فصل الصاد المهملة ؛ الصدق باکسرصاد وفتح آن والمصدوقة با فتح‌میم ؛ راست بودن سخن و خبر و راست گفتن است ، که عبارت از مطابق بودن با واقع است ، که ضد کذب است . و بقولی با فتح صاد مصدر و باکسراسم مصدر است بمعنی راست وراستی، پس درحالت مصدریت بمعنی‌راست بودن خبر وراست گفتاربودن و راست گفتن شخصی است . یقال صدق فلان فی حدیث و صدق فلان الحدیث صدقاً و مصدوقة ؛ ازباب نصر ، ضد الکذب و یقال . . .

بخشی ازاین کتاب نزد محمدعلی‌تربیت درتبریز بوده که : ازحرف الف تا حرف حاءرا دربرداشته است ، و بریشهٔ فراح پایان می‌یافته ، ونسخهٔ دیگرنزد دکترصادق کیا در تهران است . این نسخه ناقص است و فقط از کلمهٔ « صادق » تا « کشم» یعنی از میان حرف قاف تا میان میم را دربر دارد . این قطعه بتنهائی سی‌وپنج هزار بیت نوشته‌دارد و بنابراین باید همهٔ کتاب در پیرامن دویست وهشتادهزار بیت نوشته باشد .

بخش دوم

فرهنگهای نثری

الف - منتخب اللغات .

ب : قسطاس مستقیم

ج : انتخابیة .

[۶۳] **منتخب اللغات** [الف]

یا «منتخب‌اللغات شاه جهانی» یکی ازفرهنگهای مهم عربی بفارسی میباشد و اهمیت آن نه ازنظر کم غلط بودن آنست ، چه غلط آن حتماً کمتر از کتب قدیمتر نمیباشد [۱] ، بلکه ازین‌نظراست که مؤلف‌آن برای نخستین‌بار کتابی‌برای استفاده مبتدیان تألیف کرده‌است وشایان دقت‌میباشد که اولاً : اولغات کم‌استعمال را که مؤلفان دیگر فقط برای جامع بودن کتاب خود گرد آورده‌اند ، حذف کرده است ، و ثانیاً : کتاب را بترتیب بسیار سادهٔ حرف اول وآخر ، مرتب نموده است ، و مراعات ریشهٔ لغت را که معمولا برای مبتدیان تشخیص آن مشکل بود ، لازم نشمرده است .

ترتیب کتاب : خود در دیباچه گوید : بعبارت فارسی، عام فهم ، خاص پسند و تحقیق الفاظ وتنقیح معانی و اعتبار حروف ملفوظ مکتوب در عنوان باب و فصل ، با رعایت حرف اول و دوم و آخر چنانکه حرف اول‌باب (بزرگ بخش) وحرف‌آخر فصل (کوچك‌بخش) باشد، بی‌رعایت مأخذ اشتقاق و اسقاط حروف زواید ، تا هرقاصی ودانی ازآن بهره‌ور شود ...

وبهمین‌جهت وی همهٔ مصدرهای میمی و اسم مکان و زمان و آلت و اسم فاعل و مفعول‌های ثلاثی مزید و رباعیها را درباب میم آورده است .

مؤلف : عبدالرشید بن سید عبدالغفورحسینی مدنی تتوی [۲] از دانشمندان وابستهٔ بدربار شاه‌جهان و پسرش عالمگیر بوده است . از دیباچهٔ «منتخب‌اللغات» وخاتمهٔ چاپ «فرهنگ رشیدی» چنین برمیآید که وی اصل خود را از سادات مدینه میدانسته میگفت نیاکانش از آنجا بهند آمده و وی در شهرتته بزاده است . قدیمترین اثر این مؤلف که بدست ما رسیده است همین «منتخب‌اللغات» است ، که‌آنرا در (۱۰۴۶ق) نگاشته، وسپس فرهنگ رشیدیست ، که در (۱۰۵۴ق) نگاشته است .

عزیزالرحمان مدرس عربی وفارسی مدرسهٔ‌عالی کلکته، درخاتمهٔ فرهنگ‌رشیدی چاپ کلکته ؛ کتاب دیگری بنام «معربات» نیز بوی نسبت داده‌است ونیزمیگوید : وی تاریخ جلوس عالمگیررا بسال (۱۰۶۸ق) از آیهٔ « اطیعوالله و اطیعوا الرسول ... [۳] » بیرون آورده است . و بنابراین ، مؤلف زمان عالمگیر را نیز دریافته است .

آغاز : ستایش و سپاس مالك‌الملکی که تذکارآلای بی‌احصا و نعمای بی منتهایش ...

مؤلف در دیباچه ، ازشاهجهان [۴] که کتاب را بنام وی ساخته و ازچهار فرزندش ؛ دارا شکوه [۵] وشاه

---

(۱) گرچه مؤلف ایراد بسیار برصاحب قاموس گرفته و اغلاط آنرا تصحیح کرده ، ولی خودش از غلط مصون نمانده است ، و اغلاط ویرا صاحب «قابوس در ترجمهٔ قاموس» یاد کرده‌است . ص ۳۴۴ دیده شود .

(۲) اسماعیل پادشاه درایضاح‌المکنون (ذیل کشف‌الظنون) نام مؤلف منتخب‌اللغات را بغلط «غیاث‌الدین هندی» آورده‌است.

(۳) آ-۵۸ : س ٤ قرآن .

(٤) شهاب‌الدین سلطان خرم پنجمین امپراطور مغولی بابری هند است که در(۱۱۰۳ق = صاحب قران ثانی) بزاد، ودر (۱۸ جمادی دوم ۱۰۳۷ق) بجای پدرش جهانگیر پادشاه بتخت امپراطوری نشست ، و در (۱۷ رمضان ۱۰۶۸ق) برکنار گردید.

(٥) دارا شکوه مرد دانشمند و عارف مسلك بوده وسالها بمطالعهٔ تاریخ مذهبی اسلام و هندو پرداخته ورسالهٔ «مجمع‌البحرین» را بفارسی در جمع میان تصوف هندی و اسلامی نگاشته و کتابهای بسیار از سانسکریت بفارسی ترجمه کرده است . دورسالهٔ او توسط جلالی‌نائینی درتهران بسال ۱۳۳۵ ش. چاپ شده است .

شجاع[۱] و او رنگ زیب[۲] ومرادبخش[۳] نام برده است، ومیگوید تاریخ تولد شاهجهان را «صاحب قران ثانی» بیرون آوردم . سپس نام خویش را یاد کرده ، گوید : درین کتاب لغات کثیرالاستعمال را از « صحاح » و «قاموس» و «صراح» بفارسی ترجمه کرده‌ام .

ودر پایان کتاب در تاریخ نگارش گوید :

نسخهٔ جامع زلغات عرب　　　　از نسخ معتبره منتخب

نسخهٔ «قاموس» و «مهذب» «صحاح»　　　　«کنز» و «اسامی» و «مصادر» «صراح»

. . . .　　　　. . . . . . .

از پی تاریخش بی‌قال و قیل　　　　گفت خرد «منتخب» بی بدیل

و چون از « منتخب = ۱۰۹۲ » کلمهٔ « بدیل = ٤٦ » را کسر کنیم تاریخ تألیف (۱۰٤٦ ق) بیرون آید .

نسخ این کتاب فراوان است . دونسخهٔ از آن یکی بتاریخ ۱۲۳٤ق. و دیگر ۱۲٤۹ ق. درسپهسالار موجود است (فهرست پیشین ج ۲ ص ۲۹٤) وپنج نسخه بشماره‌های (٦، ۱۱، ۷۸، ۱۲٤، ۲۰۳) در کتابخانهٔ مرحوم دهخدا دیده میشود .

چاپ منتخب اللغات :

این کتاب در (۱۸۰۸ م = ۱۲۲۳ ق) در کلکته در (۸۸۱ص) با حروف سربی نستعلیق توسط الله‌داد چاپ شد . ولوسدن انگلیسی M . Iuusben مقدمه‌ای بانگلیسی بر آن نگاشت . و سپس در ۱۳۱٦ ق . شیخ احمد شیرازی آنرا بچاپ سنگی بقطع وزیری در (٤٦٤ص) گویا در تهران چاپ ومنتشر ساخت .

صاحب معجم المطبوعات این کتاب را عربی فرض کرده و در (ص ۱۲۸۲) چاپ اول آنرا یاد کرده اما ازچاپ دوم آگاهی نداشته است .

[٦٤] قسطاس مستقیم [ب]

در سال (۱۰۸۲ ق)[٤] شخصی بنام محمد علی‌بن شاهقلی رازی ، لغات قرآن را جمع کرده ، و کتابی بنام « قسطاس مستقیم و مفتاح قرآن کریم » ساخته وبنام خلاصهٔ دودمان صفوت . . . نواب ابراهیم خان دام‌ظله‌العالی آراسته است .

در دیباچه نام خود و نام کتاب ونواب مهدی الیه ومدارك کارخود و ترتیب کتاب را یادکرده‌است.

مدارکی که در دیباچه یادشده است :

تفسیر امام حسن عسکری . تفسیر علی‌بن ابراهیم . تفسیر عیاشی . نورالثقلین . مجمع‌البیان . جوامع الجامع . کشاف . تفسیر قاضی بیضاوی . تفسیر زاهدی . تفسیرجلالین . تفسیر وجیز . قاموس . صحاح.صراح. دستور. مهذب . کنز . السامی .

ترتیب این کتاب : مؤلف‌در دیباچه گوید : آنرا بربیست وهشت باب وهرباب بربیست وهشت فصل مرتب کردم . البته باید بیادداشت که در « باب » حرف آخر کلمه و در «فصل» حرف اول را درنظر گرفته است، وبرای هر کلمه شاهد آنرا از قرآن یاد کرده است .

آغاز: فصیح‌ترین لغتی که زبان دانان کشور معنی خطبهٔ کتاب دانش . . . باب الهمزة ، ونذکر فی هذاالباب الهمزةالاصلیة التی‌هی‌لام الفعل . . . فصل‌الباء بدء : ابتدا کردن وآفریدن بفتح‌العین ماضی ومستقبل. قوله تعالی کما بدئکم . .

---

(۱) دربنگاله از ربیع الاول (۱۰٦۸) تا (رمضان - ۱۰۷۰) فرمانروا بود .

(۲) اورنگ زیب عالمگیر محیی‌الدین در ذیقعدهٔ (۱۰٦۸) بجای پدر نشست وتا (۱۱۱۹) حکومت کرد .

(۳) از ربیع‌الاول (۱۰٦۸) تا (٤ شوال همانسال) درگجرات حکومت کرد .

(٤) تاریخ تألیف درنسخهٔ دهخدا نیست وفقط در آخر نسخهٔ کهن متعلق بآقای عباس دیوشلی دیده میشود .

نسخه‌ها :

دیوشلی : در تهران. بخط محمد مؤمن درشهر پتنهٔ هندنوشته شده‌است . در متن نسخه نیزتغییرات و اضافاتی برنسخهٔ دهخدا دارد . درحدود چهارصد صفحه و درپیرامن ده‌هزار بیت نوشته دارد .

دهخدا ۱۵۹۰ : نسخ علینقی‌بن‌محمد کاظم کومنی جاجرمی.درهفدهم محرم ۱۲۷۴ ق .بپایان رسیده است . و ۴۴۹ صفحه است ، و مجموعاً در پیرامن (۶۵۰۰ بیت نوشته) دارد ، یعنی در پیرامن سه هزار بیت کمتر ازنسخهٔ دیوشلی نوشته دارد . وچون آقای دیوشلی این دونسخه را تطبیق نمودند معلوم گردید که کاتب نسخهٔ دهخدا جملات را بدون ملاحظه معنی کاسته و معنای جملات را مختل کرده است .

[۶۵] انتخابیه [ج]

انتخابیة یا انتخاب اللغة نام کتابی است کـه در آن لغات و اصطلاحات متکلمان و صوفیان گرد آمده است و آنرا ملا ابراهیم نامی برای خانزمان ابن مهابت خان در سدهٔ یازدهم در هند تألیف کرده است .

آغاز: اما بعد ثنای واجب بی‌همتا وصلوات برافضل انبیاء ورسل وعترت طاهرهٔ او ، بعضی لغاتی که در محاوره . . . انتخاب نموده شد با بعضی اصطلاحات اهل اصول و کلام بأمر . . . خانزمان‌بن مهابت خان ... باب‌الاف مع‌الالف ؛ استبرا : بکسر همزه و سکون . . .

انجام: وحدة بفتح واو و سکون حاء مهمله و فتح دال ، یگانگی . پیش اهل کوفه منصوب است بظرفیت . . . خاتمه بعضی از متکامین گفته اند که اصول شناختن خدا . . .

نسخهٔ این کتاب در کتابخانهٔ ملك ۳۶۹ : ۱۷۱ بر گ ۱۵ سطری بخط نستعلیق دیده میشود .

بخش سوم

فرهنگهای منظوم و شرحهای نصاب

الف : قنیة الفتیان .

ب : ابواب‌العلوم .

ج :شرح‌نصاب‌جعفری.

د : کنز الفنون .

[۶۶] قنیة‌الفتیان [الف]

منظومه‌ئیست در بحر رمل بقافیهٔ نون ناظم آن خود را صدر بدرخوانده است و در حاشیهٔ نسخهٔ سپهسالار او را صدرالدین‌بن بدرالدین نام داده اند . این منظومه مجموعاً دویست‌و سیزده بیت شعر است ودر آن انواع صنایع بدیعی را با تکلف بکار برده است .

آغاز :

حمد ایزد را که داد این بنده را طبع روان — تا کـه در سلك بیان آورد نظمی چون‌جمان

. . . . .

از بـرای میوهٔ دل قـرة العین بتول — زبدهٔ آل پیمبر نور شمع دودمان

آنکه دایم بر دلم تصحیف عم خال اوست — زانکه خال او منم بر چهرهٔ آخر زمـان

تا آنجا که :

رب : خداوبر : گندم . بر : نیکی . بر : دشت — خیر : برجیر : حقا . خبز : نان . خبر : امتحان

انجام :

فقر شد : بیت و قرفه : تهمت . فرقه : گروه — تهمة : همت ، مهنه : خدمت . باز مهان خادمان

کردانشاصدر بدر این «قنیة‌الفتیان» که هست — در لغت نزدیك اهل فضل گنج شایگـان

تا بگویم از صمیم دل دعای جان او — هر که آرد در نظر این‌نظم را ازانس‌وجان

(تمت قنیة الفتیان) .

نسخه‌های این کتاب نزد دکتر صادق کیا ضمن مجموعهٔ نصابهای گوناگون ودیگر در کتابخانهٔ سپهسالار ۲۹۱۱ (ص ۱ ــ ۲۳ دفتر) ۱۰ سطری. نستعلیق بی‌نام در ذیحجهٔ ۱۱۰۴ ق.

[۶۷] ابواب‌العلوم [ب]

ناظم مردی بنام درویش جامی است که از عبدالرحمان جامی (م ۸۹۸ ق) متأخر است،

آغاز: علی‌الله التوکل فی‌البدایة　　علیه الاعتماد فی النهایة

. . . .

گرفتار گنه درویش جامی　　خدا او را دهد عز مناعت

که کردم قطعه‌ای چند از لغت نظم　　بیاموز و بکن با این قناعت

نهادم نام «ابواب العلوم» اش　　که دارد این اگر درس صناعت

تا آنجا که:

شد مرتب بر دو باب این مختصر　　باب اول در لغت ای پرهنر

باب ثانی نسخه‌ای از علمها　　در فواید هر یکی نوع دگر

ودر باب دوم اصطلاحات علوم شرعی ونام مقدسات وائمهٔ دوازده گانه را بشعر سروده است. سستی نظم وعقاید مذهبی متاخر بودن اورا ازقرن نهم ودهم نشان میدهد.

نسخهٔ این کتاب در کتابخانهٔ سپهسالار ۷۰۴۰: نسخ شعبان ۱۳۴۴ق. هست که ۲۸۸ بیت نوشته دارد. ضمیمهٔ مجموعه است.

[۶۸] شرح نصاب [ج]

شرح کننده محمد مقیم جعفری در (۱۰۴۹ق) آنرا برای دوستی که از وی خواسته بود تألیف کرد، و چون در میانهٔ کار مهدی الیه درگذشت، آنرا برای فرزندان وی بپایان رسانید. مؤلف درین کتاب از شرح خویش بر خطبهٔ تهذیب‌المنطق یاد کند. ودر شرح بیت: «میزاب ناودان وندانم شجر درخت» این رباعی را آورده است:

پرسید ز من لطیفه گوئی　　پنداشت که فارسی ندانم

گفتا که بفارسی ندا، چیست؟　　گفتم که بفارسی ندا، نم

مؤلف دراین کتاب از سید شریف جرجانی (م ۸۱۶ ق) یاد میکند. نام ابونصر فراهی را محمد ولقبش را بدرالدین آورده است.

انجام: الحمدلله علی براعة‌الافتتاح وحسن‌الاختتام والصلاة والسلام علی سیدالانبیاء محمد وآله‌العظام.

نسخهٔ این کتاب نزدشیخ محمد سماوی در نجف بود و پس از مرگش بفروش رفت (الذریعه).

[۶۹] کنزالفنون [د]

شرحی است منظوم بر نصاب که در سدهٔ یازدهم در هند، بنام شاه جهان هندی نظم شده است. نام شاه در بند پانزدهم و بند آخر منظومه دیده میشود. و از آخر آن چنین می‌نماید که ناظم آنرا در ۲۰۰ بیت سروده است.

آغاز: شکر خدا کز کرم و لطف آن　　چند لغت چون . . . .

در بند پانزدهم گوید:

اسم شه ثانی صاحب قران　　داور ملک آمد شاه جهان

. . . .

در حاشیه، شه ثانی را به شاه جهان تفسیر کرده است.

انجام :

ختم شد این نسخهٔ «کنزالفنون» نسخه نه ، بل دفتر اسرار دان

گر طلبی مجمل ابیات آن در ورق فرد فقط «ر» بخوان

یعنی دویست بیت . و سپس گوید :

طرفهٔ مسکین من مالك نصاب اسأل من ینصف حق العباد

نسخه نزد محیط طباطبائی، نستعلیق سدهٔ یازدهم . در ضمن مجموعه است .

سدهٔ دوازدهم

دانشگاه مذهبی اصفهان ، هنگامی کـه فقیهان از جنگ « فقیه ـ صوفی » پیروز بیرون آمدند ، عربی نویسی را مجدداً رواج داد . و دائرةالمعارف مذهبی « بحارالانوار » در آغاز این سده فراهم شدوبنابراین یك فرهنگ بزرگ « عربی ـ بفارسی » مورد نیاز قرارگرفت . پس بدستور شاه سلطان حسین صفوی کتاب « سماءالاسماء » بعنوان یك فرهنگ بزرگ ، شبیه بدائرة المعارف ، مرتب بحروف آغاز گردید ، و سپس قاموس فیروزآبادی بفـارسی ترجمه شد . ولیکن هجوم افغان و انقراض دولت صفوی دانشگاه اصفهان را درهم ریخت . در هند نیز درین قرن یك بار دیگر «قاموس» ترجمه شده است .

الف : سماءالاسماء .
ب : ترجمان اللغة .
ج : قابوس .
د : ترجمهٔ فروق‌اللغات .
ه : ترجمهٔ اضداد .
و : منتخب‌اللغة .

[الف]

سماءالاسماء

[۷۰]

درآغاز سدهٔ دوازدهم، مهدی قلی‌خان متخلص به«صفا» پسر علیقلی‌خان پسر قرچقای خان که از دانشمندان زمان بشمار بوده ، و پدرش از فلاسفهٔ روزگار خویش[۱] بوده است ، این کتابرا بنام و بدستور شاه سلطان حسین صفوی تألیف کرد .

احوال مؤلف را معاصر دوران جوانی او ، طاهرنصرآبادی در تذکرهٔ خویش (ص ۳۱) آورده گوید : پدرش متولی قم بود . اما در یادداشتهای پدرم مؤلف الذریعه دیدم که وی مدرسه‌ای بنام « مدرسهٔ خان » در ۱۱۲۳ ق . در قم ساخته و کتابهائی برای دانشجویان آنجا وقف نموده است[۲] .

عموی این مؤلف منوچهر خان بن قرچقای خان حاکم مشهد خراسان وخبوشان نیز از علمابوده و در (۱۰۶۰ و ۱۰۶۲ق) از مجلسی اول دو اجازت دارد . ومنشی او بنام میرزا برخودار ترکمان متخلص به « ممتاز » فراهی است . و کتابی بنام « شمسه و قهقهه » یا « محبوب‌القلوب » دارد که در بمبئی ۱۳۰۴ق . و ایران ۱۳۲۲ ق . در (۵۴۴ ص) و تهران ۱۳۳۴ ش . چاپ شده ، ونام منوچهر خان در دیباچهٔ آن یاد شده است .

سماءالاسماء دارای دیباچهٔ مفصل است که چهار گفتار دارد و گفتار چهارم آن هفت ضابطه دارد ،در ضابطهٔ ششم مدارك كار خویش را نقل کرده است ، که کهن‌ترین آنها اساس اللغة زمخشری و مصادر زوزنی وجدیدترین آنها سروری و برهان قاطع است . نام کتاب و نام مؤلف و نام شاه در دیباچه هست .

ترتیب : این کتاب بیست و هشت باب بترتیب حرف آخر کلمه دارد ، و هر باب مرتب بفصلها به ترتیب حرف پیش از آخر کلمه است .

---

(۱) حکیم علیقلی خان از شاگردان محقق خوانساری (آقاحسین) وملا شمسای گیلانی است ودر (۱۰۲۰ق) برادة . ازتألیفات وی «شرح اثولوجیا» و«احیاء حکمت» و «الایمان الکامل» و«تعلیقات» و«مزامیر العاشقین » موجود درسپهسالار ش۶۷۶۷ و«التمهیدات» و«التنقیحات» و«خزائن جواهر القرآن» در ذریعه یاد شده است . که دومین در (۱۰۷۶ق) وآخرین آنها در (۱۰۸۳ق) تألیف شده است .

(۲) ازجمله کتاب «خزائن جواهر القرآن» تألیف پدر خویش را وقف آنجا کرده است (ذریعه ۷ : ۱۵۴) واین مدرسه اکنون در گذر عبدالله‌خان واقع است ، وبنام مدرسهٔ مهدیقلی خان معروف میباشد . (راهنمای قم . ج ۱۳۱۷ ش . ص۱۱) .

در آغاز هرباب فهرست لغات آن باب را بعنوان التعداد : . . . یاد کرده وسپس دنبال عنوان: البیان: . . . بشرح یك یك آنها پرداخته است .

آغازدیباچه: هر که نگو یا بتو خاموش به هر چه نه یاد تو فراموش به
از حمد خدای جهان آفرین...

آغازبابها: فتح الباب فی لغات ردیف حرف الالف . بسمله . فصل فیما قبله الهمزة التعداد : آ ا . آ اء . حباء . . .

نسخه : ملك ۳۱۰، خط نسخ زمان نگارش ، سدهٔ دوازدهم . فقط حرف الف ، آنهم تافصل حرف **ض** را دربردارد .

[۷۱] ترجمان اللغة [ب]

شرح و ترجمهٔ قاموس است بفارسی . و مترجم آن ملامحمد یحیی بن محمد شفیع قزوینی[۱] که آنرا بدستور شاه سلطان حسین صفوی درمدت سی و یك ماه و ده روز ترجمه کرده ، در دهم شعبان ۱۱۱۴ ق. بآن آغاز کرده و در ۲۰ ربیع الثانی ۱۱۱۷ ق . آنرا بپایان رسانیده است .

چاپهای ترجمان اللغة : ۱ ـ این ترجمه یك مرتبه درشیراز پس ازمقابلت با چند نسخه در۱۲۷۳ق. چاپ شده ، و شاعری تاریخ چاپ را چنین سروده است :

کلك شاهین سخن سنج بتاریخ نوشت : « شرح قاموس یکی گنج بود پر گوهر=۱۲۷۳ »

۲ ـ و بار دیگر در تهران در حاشیهٔ قاموس عربی بسال ۱۲۷۷ ق .

۳ ـ و سپس بار سوم در تهران در ۱۳۰۳ ـ ۱۳۰۸ ق . بخط غلامحسین خوانساری در ۱۱۸۰ ص . چاپ شده است .

اثر دیگر محمد یحیی بن محمد شفیع ؛ کتاب « الجموع والمصادر » میباشد ، که جمع های کلمات و مصدرهائیکه از قلم صاحب قاموس افتاده درآن گرد کرده است . دونسخه از آن در کتابخانهٔ شوشتری در نجف و یکی در سپهسالار ش ۳۱۱۰ در تهران موجود است . و در الذریعه ج ۵ ص ۱۴۶ و فهرست پیشین سپهسالار (ج ۲ ص ۳۱۶) یاد شده است .

[۷۲] قابوس [ج]

دومین ترجمه و شرح قاموس در هندوستان این کتابست[۲] که بدستور محمد شاه هندی (معاصر نادر شاه) و بنام او نگاشته شده است ، چنانکه اصل قاموس بنام امیرتیمور گورکان جد همین محمدشاه نگاشته و آراسته شده است .

نام نگارنده و شاه و بیتی در تاریخ نگارش در دیباچهٔ کتاب آمده است .

درین کتاب اضافه بر ترجمهٔ قاموس لغاتی برآن افزوده ، واغلاط آنرا گرفته ، و اعتراضهای بی جای فیروزآبادی بر جوهری را پاسخ گفته ، و اعتراضهای نادرست عبدالرشید تتوی را بر فیروز آبادی که در « منتخب اللغات »[۳] آمده ، نیز پاسخ داده ، ومطالبی از وجیه الدین سهروردی دربارهٔ استفاده ازقاموس آورده ، و احوال نگارندهٔ قاموس را در دیباچه ، از « الضوء اللامع » ترجمه کرده است .

ترتیب : در این کتاب ، مانند اصل قاموس حرف پایان ریشه ، بزرگ بخش ، وحرف آغاز ریشه ، کوچك بخش قرار داده شده است ، و درپیرامن هشتاد و نه هزار و پانصد بیت نوشته دارد .

مؤلف : مولوی محمد حبیب الله اصفهانی قنوجی مشهور بدهلوی ، از دانشمندان نیمهٔ سدهٔ دوازدهم

---

(۱) گویا این محمد شفیع پسر ملارفیعا نائنی ؛ رفیع الدین محمدبن ملا فتح الله قزوینی متخلص به « واعظ » صاحب « ابواب الجنان » (م۱۰۸۹ق) باشد که کتاب «ابواب الجنان» پدر را بپایان رسانیده است . ذریعه ج۱ ص۷۶ دیده شود .

(۲) نخستین ترجمه‌ئیکه در هند شده است در ص ۳۳۷ یاد شد . (۳) ص ۳۳۹ دیده شود .

و ساکن هند بوده است . . اوخود در تاریخ تألیف کتاب (۱۱۴۹ق) در دیباچه گوید :

ماه رمضان بود که گردید تمام — این ترجمهٔ عجیب «قابوس» بنام

تاریخ ز بهر سال آن پیر خرد — « ماه‌رمضان‌بود » بگفت‌ای‌علام

صدیق حسنخان در «بلغة : ۱۴۳» دربارهٔ نگارندهٔ قابوس گوید کتاب دیگر نیز درعرفان داشت واکنون قبر او در قنوج زیارتگاه است .

آغاز : حمد و ستایش گوناگون معروض حضرت علیم و علامی که تعلیم کل اسماء از صفات خاصهٔ اوست . و ثنا وستایش . . . اما بعد میگوید امیدوار شفاعت نبی‌الله محمد حبیب‌الله . . .

وی دردیباچه گوید حتی‌المقدور در ترجمهٔ الفاظ عبارات «صراح» و «کنزاللغة» و «تاج‌المصادر» و «منتخب اللغات» را بعینه آوردم .

نسخهٔ این کتاب در کتابخانهٔ ملك ۳۸۳ فقط جلد دوم کتاب است ازحرف عین تایاء را در بردارد . در ۱۱۵۰ ق . (فهرست آصفیه ج۳ ص ۶۱۸) . و نسخهٔ دیگر در بریتیش‌موزیوم نستعلیق(فهرست ریو ج ۲ ص۵۱۱) ونسخهٔ دیگر در کتابخانهٔ مجلس ۸۶۶ نستعلیق هندی سدهٔ دوازدهم (فهرست ۳ : ۱۱۰) .

[ه]

ترجمهٔ فروق‌اللغات

[۷۳]

سید نورالدین علی پسر سید نعمة‌الله شوشتری جزائری (۱۰۸۸-۱۱۵۸ق) کتابی دربارهٔ کلماتی که بنظر اولی مترادف مینمایند و در واقع اختلاف دارند ساخته ، و فرق میان دو کلمهٔ آنچنانه را با دقت بیان نموده وآنرا «فروق‌اللغات» نامیده‌است . این کتاب دردنبال کتاب «السامی فی‌الاسامی» درچاپ اول ۱۲۶۵ق و در چاپ دوم ۱۲۷۵ منتشر گردیده است[۱] .

شخصی ناشناس این کتاب سودمند را در همان زمان مؤلف بفارسی ترجمه کرده است . این ترجمه تاکنون چاپ نشده است و شاید مترجم ازنوادگان مؤلف باشد .

آغاز : ابتدا میکنم بنام خدای جل‌جلاله که این صفت . . .

نسخهٔ‌این کتاب‌در کتابخانهٔ‌ملی ۱۱۷۰: جواهرالکلام آنرا درفهرست (ج۱ص۱۹۶) معرفی‌کرده‌است .

[ه]

ترجمهٔ اضداد

[۷۴]

برخی از واژه‌ها در زبان عرب دارای دویا چند معنی‌میباشند ، وبرخی دیگر از آنهادارای‌دومعنی متناقض یا متضاد هستند . گویا هریك‌از معنیها درلهجهٔ یك قبیلهٔ عرب بکارمیرفته وپس از گردآوری‌واژه‌ها ونگارش لغتنامه‌های تازی ، این معنیهای متضاد باهم‌جمع‌شده باشد . بهرحال‌اکنون‌فهم معنی این گونه‌کلمات بسته بسیاق جمله است ، وچندین تن ازلغت‌شناسان درصدد گردآوری این گونه واژه‌ها برآمده اند :

ـ قطرب . ابوعلی محمدبن مستنیر صاحب مثلثات (م ۲۰۶ ق) که در ص ۳۳۲ گذشت . اضداد را گردآورده است . (کشف‌الظنون) .

ـ اصمعی . ابوسعید ، عبدالملك‌بن قریب (م ۲۱۶ ق) (کشف‌الظنون) .

ـ توزی ، عبدالله‌بن هارون (م۲۳۸ق) کتابی بنام « الاضداد والضد » دارد (ذیل اسماعیل پاشا بر کشف‌الظنون) .

ـ سجستانی . ابوحاتم سهیل‌بن محمد (م۲۴۶ق) نیز کتابی دراین باره نگاشته است (کشف‌الظنون)

ـ ابوعبیدة معمر‌بن‌مثنی‌بصری(م۳۰۳ق)صاحب« مصادر » که در(ص۲۶۷) گذشت،نیز کتاب«الاضداد والضد » دارد .

---

(۱) این کتاب مرتب برحرف آغاز ریشه است ، و پس‌از پایان حرف یاء ؛ خاتمه‌ای بزرگ در چندین فصل دارد، که‌درآن‌امثال و اضداد وجز آنهارا گردآورده است . این‌خاتمه همراه اصل‌کتاب ، در ذیل‌السامی چاپ نشده است و نسخهٔ فروق‌اللغات با خاتمه چاپ نشدهٔ آن، نزد سید محمد باقر سبزواری استاد دانشکدهٔ معقول و سادات ناصری دبیر دبیرستانهای تهران موجود است .

ـ عبدبن ذکوان . وراق مبرد « الاضداد والضد » دارد . (ذیل اسماعیل پاشا) .

ـ ابن‌الانباری ، ابوبکر محمدبن قاسم (م ۳۲۸ق)نیز کتابی درین‌موضوع نگاشت(کشف‌الظنون) .

ـ ابن درستویه ، ابومحمدبن عبدالله‌بن جعفر (م۳۴۷ق) نیز کتابی دارد . (کشف‌الظنون) .

ـ ابن‌دهان ، سعیدبن مبارك (م ۵۶۹ق) نیز کتابی درین باره نگاشت (کشف‌الظنون) .

ـ صغانی (چگانی) ابوالفضل حسن‌بن محمد (م۶۰۵ق) نیز کتابی در این باره دارد .

ـ تقی‌الدین عبدالقادر تمیمی مصری (م۱۰۰۵ق) کتاب ابن انباری یاد شده را مختصر کرده است (کشف الظنون) .

ـ ملاحسن پسر قاضی تقی‌الدین یاد شده کتاب پدر را بترتیب حروف هجاء مرتب ساخته است . وچنین آغاز شده است : حمداً لمن بحکمته‌الباهرة . . . (کشف‌الظنون) .

ـ سیدنورالدین جزائری(م۱۱۵۸ق) نیزاضدادرا بترتیب‌حروف‌هجاء با ترجمهٔ فارسی آنها گردآورده است وهمین کتاب اکنون‌جای گفتگری‌ماست . وی این کتاب را برای مهر علی‌خان که گویا حاکم شوشتر بود ، نگاشته است . نام وی و نام نگارنده در دیباچه دیده میشود . و گویا فصل اضداد از خاتمهٔ فروق‌اللغات خود را در این کتاب گسترش داده است . حاشیهٔ ص ۳۴۵ دیده شود .

آغاز: بسمله . حمدله . . . اما بعد چنین گوید راقم این حروف نورالدین ابن نعمةالله حسینی ؛ که چون پیوسته خاطر . . . باب‌الالف ؛ ازر : قوت وبمعنی ضعف نیز آمده است . . .

انجام: هوا : بمعنی بالا رفتن و پائین‌آمدن ، نیز آمده است .

نسخهٔ این کتاب درسپهسالار۷۵۴۲:درمجموعه‌ئیست وبر گهای ۱۴۷پ ـ۱۴۹ پ .آنرا گرفته است .

[۷۵] منتخب اللغة [و]

کتابچه‌ئیست که محمد تقی نامی‌برای دو فرزندش محمد وعلی‌تألیف کرده است‌واز « کنزاللغات » و « کشف‌اللغات » استفاده کرده وبر دومین آنها اعتراضها دارد .

ترتیب : این کتاب بترتیب حروف هجاء در پایان کلمه مرتب گردیده است . نام کتاب در متن دیباچه « شهداللغه » بوده است ، و مؤلف آنرا خط زده ودرحاشیه « منتخب‌اللغه » نوشته است .

آغاز: الحمدلله رب‌العالمین والصلاة . . . باعث بر تحریر ، اینست که احقر عباد محمد تقی‌خاطی... باب‌الالف ؛ اناواتی : دریافتن وبنهایت رسیدن گرما . الغذاء مابه نماءالجسم ...

انجام: نی : بتشدید بمعنی‌خام . انی: غمگین . . . ویقولون بدء بدء، او بدوا ، ابداه ، والبدوالظهور.

نسخه : دهخدا ، ۱۲۴ گویا بخط مؤلف است .

سدهٔ سیزدهم

درنیمهٔ نخست این سده انحطاط علمی‌وادبی سراسرایرانرا فراگرفته بود . ودر نیمهٔ دوم این‌قرن ، پس از گشایش راه آمد وشد اروپا و خاور میانه ، و رفتن برخی از ایرانیان باروپا و باز گشت ایشان ، نهضت تجدد خواهی گسترش یافت ، و نیازمندی بآموزش زبانهای اروپائی محسوس گردید ، و زبان تازی که ، از دانشهای اروپائی تهی بود ، اهمیت خود را ازدست بداد ، وباجدا شدن علم ازمذهب وبیرون آمدن آن ازدست روحانیان ، زبانهای اروپائی‌جنبهٔ علمی ، وزبان عربی جنبهٔ مذهبی بخود گرفت ، وبمساجد و معابد اختصاص یافت . وازین‌روی‌فرهنگنامه‌ای تازی که‌نامبردارباشد ، درین‌سده درایران‌فراهم نشده‌است . وفقط چندجزوهٔ کوچك وچند منظومه بتقلید نصاب وچندشرح برای‌آن ، بوجود آمد . آری درهندوستان فرهنگ‌بزرگ « منتهی‌الارب » دراین قرن ساختهٔ شده است .

فرهنگهای این سده نیز در دوبخش دیده میشود :

۱ ـ فرهنگهای نثری .

۲ ـ فرهنگهای منظوم و شرحهای نصاب .

بخش یکم

فرهنگهای نثری

الف: منتهی‌الارب .

ب : زبدة‌اللغات .

ج : منتخبات‌اللغة .

[الف]

[۷۶] منتهی‌الارب

فی لغات العرب

این کتاب اکنون یکی ازبنامترین و بزرگترین لغتنامه‌های عربی بفارسی در هندوستان و ایران بشمار میرود ، ومدرك عمده درکار تألیف فرهنگ ناظم‌الاطباء نفیسی در ایران و فرهنگ آنندراج در هند بوده است .

عبدالرحیم پسر عبدالکریم صفی پوری هندی بسال ۱۲۵۲ ق . این لغتنامه را با ترجمهٔ قاموس پایه گذاری نمود[۱] وسپس واژه‌هائی از کتابهای صحاح جوهری[۲] ودیوان‌الادب[۳] فارابی وتاج‌المصادر[۴] و تاج الاسامی[۵] و شمس‌العلوم[۶] وحیاة الحیوان و نهایهٔ بن اثیر و کتابهای دیگر، برآن افزود ، و بترتیب حرفهای نخست و دوم وسوم ریشه ، مرتب کرد وبدان نام نامید .

وی این کار را با تشویق وترغیب جناب یوسف اوزلی انگلیسی معلم مدرسهٔ « فورت ولیم » انجام داده است . در این کتاب اغلاط بسیار وجود دارد و آقای محمد پروین گنابادی مقداری از آنها را گرد آورده است .

چاپ : این کتاب نخست بانظر مؤلف درکلکته ، در چهارجلد با حروف چاپ شد . وسپس از روی آن درتهران بچهارجزء در دوجلد بسال ۱۲۹۸–۱۲۹۷ ق . بچاپ‌سنگ منتشر گردید . وسپس در ۱۳۳۷ش. نیز درتهران در چهار جزء منتشر گردیده است .

[ب]

[۷۷] زبدة‌اللغات

نگارش محمد طاهر سبزواری ، که گویا در این قرن میزیست ، میباشد .

آغاز : حمد و ثنای بی انتها که منشیان بلاغت نشان از بیان آن عاجز اند ، متکلمی را سزا است که السنهٔ هریك ازطبقات عبادرا بعبادت . . . اما بعد برطبایع سپهر ارتفاع فضلای سخن‌ور ، وضمایرخورشید شعاع . . . محجوب نماند که چون منشیان بلاغت‌آثار . . . درا کثرتألیفات دراستعمال لغات عربیه کوشیده‌اند وبر ذکر داشتن تمامی الفاظ میسرپذیرنیست ، فقیرحقیر... محمد طاهربن حسین سبزواری عزم . . . بناء علی هذا ، این رساله را بترتیب حروف تهجی مرتب ساخته ، مسمی به « زبدة‌اللغات » گردانیدم . . . باب الالف مع‌الالف ، انشاء :آفریدن وابتدا کردن وشعر گفتن و پدیدآمدن میغ . اباء : سرباززدن . اخباء : فرونشاندن آتش . اسبا : گرامی کردن ...

باب‌السین مع‌الالف ؛ سبا : می ، واسم شهری . سنی : جوان مردی . سرا : نیکوئی وشادمانی .سیرا: برد با ابریشم بافته . . .

انجام: مع‌الیاء ؛ یلبی : شوشنگر . یلمعی : مردزیرك که به چیزی چنان گمان برد که پنداری دیده است یا شنیده . یانعی : میوه فروش . یمانی : شمشیر . یهودی . تمت‌الکتاب .

نسخهٔ این کتاب در دانشکدهٔ ادبیات تهران هست که به نستعلیق بی نام در جمادی دوم ۱۲۴۰ ق . نوشته شده است .

---

(۱) جز منتهی‌الارب چهار ترجمه از قاموس در این مقال یاد کرده‌ام . برای شناختن قاموس و ترجمه هایش ص۳۳۴ – ۳۳۸ دیده شود . (۲) ص ۳۰۶–۳۱۰ این مقال دیده شود . (۳) ص ۲۸۷ حاشیه . (۴) ص ۲۷۹ .

(۵) ص ۳۰۳ دیده شود (۶) از نشوان‌بن‌سعید است . فهرست کتابخانهٔ دانشگاه ۲ : ۴۲۰ و۴۲۵ دیده شود .

[۷۸] منتخبات اللغة [ج]

یا منتخب اللغة

درسال ۱۲۹۱ ق . درتهران کتابچه‌ای درلغت عربی بفارسی برای شاگردان آموزشگاهها وتدریس املا چاپ شد که این جمله‌ها برصفحهٔ عنوان آن دیده میشود : [«منتخب اللغه» عربی جیبی بانضمام منتخبی از «حدایق السحر» رشید و طواط درفن بدیع باکمال امتیاز . . . فی شهر ذیحجة الحرام ۱۲۹۱ [۱]] و سپس این کتاب بسال ۱۳۲۲ ق . دربمبئی باندازهٔ جیبی کوچك در ۴۱۱ ص . پانزده‌سطری بچاپ سنگ بنام «منتخبات اللغة» منتشر گردید ، که مجموعاً در پیرامن ششهزار واژه را ترجمه کرده‌است . وچون نویسندهٔ این نسخه ؛ ملك الکتاب شیرازی ، نام وطواط را برپشت نسخهٔ چاپ تهران دیده چنان پنداشت که « منتخب اللغه » ازوطواط میباشد ، ونسخهٔ خودرا بوطواط منسوب کرد ، وگرنه این کتاب هیچ ارتباط به کتاب «حمد وثنای» وطواط ندارد وعبارات کتاب و ترجمهٔ واژه ها گواه است که ازوطواط نیست وبسیار متاخر میباشد ، اما نگارندهٔ آن شناخته نبود ، تا آنکه نسخه‌ای ازآن نزد آقای دکتر صادق کیا درتهران دیدم ، و درپایان آن عبارتی دیده میشود که در پائین خواهم آورد ، و بنابراین ، نگارندهٔ آن گویا محمد باقربن کربلائی ابراهیم گرکانی (یا کنگانی) است که درآغاز سدهٔ سیزدهم هنگامی که بآموزگاری کودکان مشغول بود ، آنرا نگاشته است .

عبارت پایان نسخهٔ دکتر کیا چنین است :

تمت الکتاب بعون الملك الوهاب فی یوم دوشنبهٔ سیم شهر رجب المرجب در کنج مکتب خانه ، در اوقاتیکه مشغول بتدریس اطفال کنکان بودم ، چون نیك ملاحظه کردم مشاهده نمودم که دنیا را وفائی وعمر را بقائی نمی باشد . و بشر را امل های طویل و آرزوهای کثیر ، درحینی که آفتاب عالمتاب از برج حوت ببرج حمل نزول کرد ، این چند اوراق را بجهت . . . مسوده نمودم که درروزگار ازاین حقیر یادگار بماند .

خط نوشتم تا بماند یادگار   من نمانم خط بماند روزگار

حرره العبد الحقیر محمد باقربن کربلائی آقا ابراهیم الکرکانی (یا کنکانی) فی سنة ۱۳ (شاید ۱۲۱۳ ق باشد) .

آغاز: ابتداء : آغاز کردن . ابتغاء . خواستن : ابتلاء : آزمودن ، ودربلا ورنج افکندن . ابداء آشکار کردن وآفریدن . . .

انجام: یمانی : منسوب به یمن . یمین : دست راست ، و طرف راست ، و سوگند و قوت وتوانائی . یونان دهی ببعلبك وملکی است معروف . یاه یاه : کلمه ئیست که برای راندن اشتر گویند .

ترتیب : دراین کتاب واژه‌ها بترتیب حرف آغاز واژه مرتب است ، وهرواژهٔ تازی بیك واژهٔ فارسی ترجمه گردیده است .

باری نسخه‌ای بنام « منتخب اللغه » در کتابخانهٔ رضوی بشمارهٔ (۴۸ خطی لغت) دیده میشود (فهرست ۳۷۹:۲) که غیر از کتاب جای گفتگو میباشد . ونیز غیراز آنست که درص ۲۴۲ یاد شد .

نسخه نزد دکترصادق کیا ، نستعلیق ظاهراً خط مؤلف . درسال ۱۳ (شاید ۱۲۱۳ق) خط وکاغذ سدهٔ سیزدهم است .

چاپ : این کتاب یک‌بار بسال ۱۲۹۱ ق . درتهران بنام «منتخب اللغه» ویك بار در ۱۳۲۲ ق . در بمبئی چنانکه دربالا یاد شد ، بنام «منتخبات اللغه» چاپ شده‌است ، وچاپ دوم ۴۱۱ ص . دارد . وپس ازآن در صفحه های ۴۱۲ ـ ۴۴۹ « حدائق السحر » وطواط چاپ شده است .

---

(۱) چنانکه دیدیم برپشت صفحهٔ اول این چاپ نوشته شده‌است که ؛ دردنبال آن « حدائق السحر» وطواط ، برای درس املا چاپ میشود ، ولیکن درپایان ، برخلاف وعده ، حدائق السحر را ننهاده‌اند ، وبجای آن یك فرهنگ فارسی بفارسی چاپ کرده‌اند ، که برصفحهٔ عنوان آن چنین نوشته شده است : [منتخب اللغهٔ فارسی جیبی برای ضبطا کثر لغات وفهم املا] . نویسندهٔ هردو نسخه ؛ نصرالله تفرشی در دارالخلافه در رمضان ۱۲۹۱ ق . میباشد .

بخش دوم

فرهنگهای منظوم و شرحهای آن

الف: گوهر منظوم . ب : نصاب شیدا .

ج : مفتاح اللغة . د : تحفهٔ وهبی .

هـ : لغات قرآن . و : شرح نصاب طالقانی.

ز : شرح نصاب تفرشی . ح : شرح نصاب یزدی.

[الف]

گوهر منظوم

[۷۹]

منظومه‌ئیست در لغت عربی بفارسی ، از شیخ محمدعلی مولوی هندی . درهند چاپ شده است (البلغهٔ صدیق حسنخان ـ ص ۱۶۳).

[ب]

نصاب شیدای یزدی

[۸۰]

میرزا ابوالحسن شیدای یزدی ازشعرای نیمهٔ اول سدهٔ سیزدهم یزد است که‌در ۱۲۲۹ ق . در گذشت [۱] بگفتهٔ فاضل گروسی درانجمن چهارم ازانجمن خاقان ؛ ناظم پدردرپدر لغوی وادیب بوده‌است . وبگفتهٔ وامق یزدی (م ۱۲۵۵ ق) در تذکرهٔ «میکده» [۲] دیوانی در سه هزار بیت داشته است ، این مرد بگفتهٔ وامق نصابی بدنبال نصاب فراهی سروده که در آن لغات مذکوردرنصاب فراهی یادنشده وبندهای آن دارای صنایع بدیعی بوده است .

[ج]

مفتاح اللغه

[۸۱]

محمد جعفر پسر میرزا محمد از اهل مبارکهٔ لنجان اصفهان ، اشعاری بپیروی از نصاب ، در لغت عربی بفارسی سروده و کتابی ساخته ، وروز ۲۷ ربیع دوم (۱۲۴۷ ق) آنرا بپایان رسانیده‌است ، و گویا علاقهٔ شدید بتهیهٔ چنین کتاب داشته که تا بیست و پنج سال بعد ، نیز بآن مشغول بوده و در ۱۹ شوال (۱۲۷۲ ق) نسخهٔ دیگر از آن بپایان رسانیده است . این نسخهٔ دوم کاملتر و بکلی با نسخهٔ نخستین تفاوت دارد ، ودارای دیباچهٔ نثریست که در آن نام خود و پدرش و مسقط‌الراس خود (مبارکهٔ لنجان) و نام کتاب و مدارک کار خویش را یاد کرده است . وتعداد ابیات را سه هزار ویکصد بیت نوشته‌است .

مدارک : قاموس ، مصباح المنیر ، مقامات حریری ، کنز اللغة ، و حکایت از مهذب ، و صحاح را ، نگارندهٔ کتاب دردیباچه بعنوان مدارک کار خویش یاد کرده است .

نسخه ها : دهخدا ، ۱۲۰ . درمجموعهٔ (۱۱۰ برگی) بخط ناظم ؛ محمدجعفر مبارکه‌ای‌لنجانی‌اصفهانی است . خط زدگی و عوض شده بسیار دارد . در ۲۸ ربیع یکم ۱۲۴۷ ق . تمام شده است . نویسنده در پایان نسخه ، تاریخ نوشتن نسخه و نام خود و شهر ودیه خویش را بنظم آورده است . مجموعاً پیرامن یکهزاروصد بیت دارد . و پس از این کتاب فرهنگی فارسی بفارسی ، و دیگری ترکی بفارسی منظوم ، کـه گویا از همین ناظم است دیده میشود . بسیاری ازاشعار این نسخه خط خورده و گاهی روی تمام صفحه کلمهٔ « غلط » نوشته شده است .

و نسخهٔ دیگر در مجلس ۸۷۲ : بخط ناظم هست که در ۱۹ شوال ۱۲۷۲ ق . پایان یافته (۲۸۲ ص) است وبکلی بانسخهٔ پیشین تفاوت دارد ودارای‌دیباچهٔ نثریست که تعداد ابیات درآن سه‌هزاروصد بیت نوشته شده است . باآنکه تاریخ این نسخه ۲۵ سال بعداز نسخهٔ او است بازهم خط زدگیها و تغییرات بسیار در آن وارد کرده است . و معذلك شعرآن چندان محکم نیست .

---

(۱) تاریخ مرگ او را درحدیقة‌الشعراء (ص ۱۱۷) نسخهٔ آقای سلطان‌القرائی دیدم .

(۲) نسخهٔ این تذکره که در ذریعه (ج ٤ ص ۰ ۵ و ج ۹ ص ۲۷۳) نزد سید احمد مدرسی نشان داده شده است ، اکنون نزد آقای سید علیرضا ریحانی یزدی صاحب « آئینهٔ دانشوران » درتهران میباشد .

[۸۲] تحفهٔ وهبی [د]

محمد وهبی سنبل‌زاده، متخلص به وهبی (م ۱۲۲۴ ق) از شعرای عصر سلطان سلیم سوم (۱۲۰۳-۱۲۲۲) سفری بایران آمد. و این نصاب را در لغت عربی بفارسی نظم کرده. و سپس بعثمانی باز گشته و «نخبهٔ وهبی» را درلغت عربی بترکی نظم کرده‌است. اسماعیل پاشا در (هدیةالعارفین: ۲: ۳۵۶) مرگ اورا در (۱۲۲۴ ق) نوشته‌است.

ترتیب: بندهای این منظومه بترتیب حروف هجاء در قافیه منظم شده است.

ناظم درتاریخ سرودن نخبه گوید:

آب گوهر له عطارد لوحه تاریخین یازر — نخبهٔ رنگین اداتی ایله دی وهبی تمام

چاپ: تحفهٔ وهبی در استانبول چاپ شده است. چنانکه «نخبهٔ وهبی» نیز بسال ۱۲۴۶ ق. در بولاق چاپ و منتشر گردیده است.

[۸۳] لغات قرآن [ه]

منظومه‌ئیست که لغات قرآن را بترتیب سوره‌ها؛ زحمد و بقره تاناس، جمع و درچندین بند نظم کرده است، وآنرا بنام شاهزاده حسنعلی میرزا در طهران آراسته است.

آغاز و انجام نسخه افتاده و شاعر شناخته نشد. بندها را تقطیع کرده و مانند نصاب وزن هربحررا معین کرده‌است. گویا ترجمان‌القرآن جرجانی یا «المستخلص» یا «لسان‌التنزیل» را کوتاه ونظم کرده‌است[۱]

شاید ناظم همان صاحب «درهٔ منظومهٔ» درتجوید باشد، که در کتابخانهٔ دانشگاه هست و درفهرست آن (۲: ۷۰۴) یاد شده است.

نسخه ملك ۲۳۰۷، ناقص. آغاز و انجام وافتاده است.

[۸۴] شرح نصاب طالقانی [و]

یکی از معروفترین شرحهای نصاب که در سدهٔ سیزدهم نگاشته شده این کتاب است.

نگارنده: محمد حسین بن محمد رضا شریف طالقانی است، که در دیباچه خود را چنان معرفی نموده است.

او پس از شرح دیباچهٔ فراهی، درسر آغاز کتاب دوازده فائده درعلم عروض آورده‌است. ودرآغاز هربند، تغزلها را بناظمی غیرازفراهی نسبت داده‌است؛ نخست خود تقطیع‌میکند وسپس میگوید: «چنانکه ناظمی گفته، نظم: فعولن فعولن...»

ترتیب: مؤلف در این کتاب؛ متن نصاب را زیر عنوان اصل... و گفتهٔ خود را بعنوان شرح... آورده و اشعاریرا که اضافی دانسته بعنوان «ملحق...» و «شرح...» یاد کرده است.

آغاز: بسمله. حمدله. اما بعد، اقل عباد... صورت این مدعا را برسراپای ضمایر خورشید نظایر ارباب فطنت وذکا... اصل: حسد حافده وحفد حاسده... لنخل الدقیق. شرح: حسد بحاء حطی وسین‌سعفص ودال ابجد بصیغهٔ ماضی مجهول... (و پس از دوازده صفحه)... اصل: القطعه الاولی...

چاپ: این شرح در تهران بسال (۱۳۰۲ ق) بخط محمد حسن گلپایگانی در (۳۰۴ ص) اندازهٔ وزیری‌چاپ سنگی‌منتشر شده‌است.

[۸۵] التبیان فی تصحیح لغات [ز]

نصاب الصبیان

نگارنده: محمدعلی شریف ابن مغفور مبرور میرزا محمد باقر تفرشی.

آغاز: الحمدلله الذی میز نوع الانسان من الحیوان بالنطق و اللسان، و فضله لشکرآلائه... اما بعد؛ چون کتاب «نصاب الصبیان» که از تصنیفات... جناب ابو نصر فراهی است... بعلت مرور دهور...

---

(۱) برای شناختن لغات قرآن، بویژهٔ آنها که بترتیب سوره‌ها مرتب شده است ص ۳۱۰،۳۱۸،۳۱۹،۳۴۰،۳۰۴ دیده شود.

وقلت فهم، کتاب... تصحیف و تحریف شده بود، لهذا این بندهٔ ضعیف... محمدعلی شریف‌ابن مغفورمبرور میرزا محمدباقر تفرشی... همت بر آن داشت که در تصحیح لغات عربی وفارسی... نسخهٔ شرح مانندی نوشته شود... وسمیته بکتاب «التبیان فی‌تصحیح لغات نصاب‌الصبیان» وبیتی نیز در مادهٔ تاریخ این نسخهٔ شریف... ثبت گردید:

سئوالی ز تاریخ تألیف کرد خرد گفت تاریخ اورا «صغار»

وبالله التوفیق... قوله: همی گوید ابو نصر فراهی. جناب ابونصر درصدر...

مدارك کار: در صفحهٔ پشت نسخهٔ اصل، بخط مصنف چنین دیده میشود:

«شروح نصاب؛ محمد بن فصیح دشت بیاضی، یوسف بن مانع،[۱] نظام هروی[۲] و بنابراین، مؤلف از شرحهای نصاب فقط شرح دشت بیاضی و یوسف‌بن مانع و ریاض الفتیان را دیده است، و درضمن کتاب از طرازاللغة وکنزاللغة و مصباح و قاموس و صراح و «دبستان سخن» و «مصطلحات» و «السامی» و «غیاث» و «شرح قصیدهٔ شاطبی» و «مؤیدالفضلاء» و «برهان» و «منتخب» و «کشف» نقل دارد.

شمارهٔ اشعار: دردیباچه تعداداشعار اصل‌را دویست‌وبیست بیت دانسته و باقی‌را ملحق شمرده‌است و درپشت برگ نخست گوید: چهار صدوهفتاد وسه بیت از نصاب‌الصبیان وملحقات ترجمه شده است.

تغزل و تقطیع درآغاز بندها مانند نسخه‌های معمولی است وآنها را نیز شرح کرده است، وگویا آنها را از خود فراهی شناخته است.

نسخه نجم‌الملك تهران، و بخط خود مؤلف است در ۱۲۹۳ ق.

الدرة الثمینه

[۸۶] [ح]

شرحی است برنصاب از علی‌اکبر حسنی حسینی لغوی یزدی ابن محمد جعفر متطبب یزدی، قام مؤلف و کتاب در دیباچه چنین یاد گردیده است. و در سه شنبهٔ بیستم ذیحجهٔ ۱۲۹۲ ق. شرح را بپایان رسانیده است.

آغاز: حمد بی حد وثنای بی عد، مرقادری را سزد، که رتبهٔ بنی‌نوع انسانرا از سایر حیوانات برفزود، وایشانرا ناطق وعالم بلغات نمود... وبعد؛ چنین گوید... علی اکبرالحسنی الحسینی اللغوی الیزدی ابن‌المرحوم الحاج میرزا محمد جعفرالمتطبب...

او میگوید کتاب را بخواهش دوستان وبرای تصحیح اشعاری که شارحان آنرا بغلط شرح کرده بودند، تألیف کردم، و به «الدرة الثمینة» نامیدم.

در زیر عنوان‌هائی مانند: لمعه، بیان، ارشاد، تذکره، قانون، حدیقه، هدایه؛ مطالب خارج از موضوع کتاب نیزآورده است. تقطیع بحرها را مانند نسخه‌های نصاب معمولی آورده اما شرح نکرده‌است.

شیخ عباس قمی صاحب «الکنی والالقاب» (م ۱۳۵۹ ق) شرح خویش را برنصاب بنام (الدرة الیتیمة» در تکمیل این شرح نگاشته است.

چاپها: ایران (شاید یزد) باندازهٔ یك هشتم برگ. چ. سنگی در ۱۲۹۵ ق.

ـ یزد. سنگی ۱۳۱۲ ق.

ـ تهران. سنگی. خط محمد صانعی ۱۳۶۶ ق. چاپ علمی.

---

(۱) همان شیخ یوسف بن مانع القرشی است که میرزا کمالافسائی شاگرد مجلسی درمجموعهٔ خویش از آن نقل دارد. و یکی از مدارك عمدهٔ «غیاث‌اللغات» میباشد. و دردنبالهٔ این‌مقال معرفی خواهد گردید.

(۲) ریاض الفتیان ازابن حسام است که در ص ۳۱۲-۳۱۴ یاد شد.

دنبالهٔ مقال

فرهنگنامه های پراکنده

چنانکه در سدهٔ سیزدهم یاد کردم ؛ مردم ایران در آغاز نهضت تجددطلبی بآموزش زبانهای اروپائی گرویدند ، و زبان تازی در ایران جنبهٔ علمی خویش را از دست بداد ، و روی بضعف گذارد ، و این امر تانیمهٔ اول سدهٔ چهاردهم ادامه داشت ولی از آن ببعد اندك اندك مسئله ازین صورت بیرون آمد ، و اکنون در شعبه‌های ادبی دبیرستانهای ایران زبان عربی ، نه ازنظر مذهبی . بلکه از آن جهت که تاریخ ، حقوق وفلسفهٔ ایران در مدت هزار سال باین زبان نگاشته شده است ، آموخته میشود . بهمین جهت چندین فرهنگ تازی بپارسی کلاسیك و بصورت جدید چاپ ومنتشر گردیده‌است . ونیز درهمین مدت فرهنگهای منظوم وشرحهایی بر نصاب بروش کهن ساخته شده است .

اضافه بر آن لغت شناسانی چون محمدعلی داعی‌الاسلام در هند و ناظم‌الاطباء نفیسی و مرحوم دهخدا در ایران ، اقدام دیگری کردند . ایشان همهٔ واژه‌های عربی را درلغتنامه‌های خویش که مخصوص زبان‌فارسی ساخته‌اند ، وارد کردند . مرحوم دهخدا برای وسیع‌تر بودن زبان فارسی از عربی ، همیشه چنین استدلال میکرد ؛ که زبان فارسی شامل فارسی و عربی روی‌هم‌رفته‌است .

و بنابرین ، دراین بخش که دنبالهٔ مقالهٔ فرهنگنامه‌های تازی بپارسی نامیده شده‌است ؛ اضافه بر فرهنگهای گم‌نام ، وآنها که نگارنده‌شان ناشناس ویا تاریخ نگارش آنها نامعلوم میباشد ، چند فرهنگ که در سدهٔ چهاردهم نگاشته شده است نیز معرفی میگردد . و برای آسانی جستجوی فرهنگنامه‌های این‌بخش آنرا بترتیب حروف آغاز نام فرهنگنامه‌ها ، یا موضوع آنها مرتب خواهم کرد .

[۸۷] اجمال حسینی

مؤلف آن ، واژه های غریب و کم استعمال در حدیث و جز حدیث را بترتیب حرف اول جمع کرده است .

وی در آغاز باب بیشتر حروف ، فصلی برای اتباع آن باب آورده ، ولیکن در مرتب کردن این اتباع بحرف آخر نگاه کرده‌است ، مثلا در آغاز حرف «ظ» گوید : کتاب‌الظاء المفردة . فی‌الاتباع فی‌آخر الکلمة ؛ بسم‌الله‌الرحمان . . . هو حظ لظ : ای ملح . . . باب‌الظاء مع‌الهمزة ؛ الظأب . . .

آغاز : الحمدلله رب‌العالمین . . . قال‌الشیخ‌الامام‌الاجل رضی‌الدین تاج‌الافاضل ابو علی‌الحسین‌بن عمرالحسن (چنین) الکروری . . . اعلم یاعزیزولدی . . . هذازمان قد قصرت‌الهمم . . . و قال سعیدبن‌المسیب: الدنیازلة . . . و قدماً تمنیت أن أجمع اسماء غرائب‌الاحادیث و . . . و عجایب لغـات الاعاجیب . . . و سمیته باجمال‌الحسینی (چنین) . . . و رتبته علی نسق‌الحروف‌المعجمة . . . و ترجمت کل اسم و مصدر بمالائمه فی فحواه ، فارسیاً و عربیاً . . . فاوله کتاب‌الهمزة . باب‌الالف مع‌الباء ، و قد یسمی‌الالف همزة‌هنا . الابدوالابدی : همیشه . الابیل سر زاهدان . الابیلون : ج . و ترسایان عیسی را صم أبیل‌الابیلین گویند . الاب : پدر . . .

(و پس از یك صفحه) باب‌الالف مع‌التاء . الاتب : پیراهن بی‌آستین و بی‌بادوان . الاتان . ماده خر... الالف مع‌الثاء . الاثر : خبر . الاثار : ج .

نسخه ملك ۳۶۷ ، نسخ فقط تا حرف (م ر) کلمهٔ (مرق) را نوشته .

[۸۸] الازهرالواضح

درلغات عربی بفارسی . نگارنده ؛ مصطفی‌بن عثمان رومی (کشف‌الظنون) این‌مرد پیش ازمصطفی‌بن عثمان توقیعی‌شاعر ترك متخلص « سامی » میزیست که در۱۱۴۶ ق . در گذشته و درهدیة‌العارفین فی اسماء المؤلفین ج ۲ ص ۴۴۵ یاد شده است .

آغاز : الحمدلله الملك‌السبحان . . . (کشف‌الظنون) .

الفاظ مفرده

[۸۹]

در پانصد بیت نوشته . مؤلف ناشناس ، مرتب بر حروف الفباء ، و شاید با اند کی تغییر همان‌لغات یوسفی باشد که در سدهٔ دهم (ص۳۲۶) معرفی گردید .

آغاز: باب‌الالف ؛ ابتداء وافتتاح : آغاز کردن . انتهاء : بپایان بردن کار . انشاء : ازخود پیدا کردن. التجاء : پناه گرفتن . التقاء : بهم رسیدن و یکدیگر را دیدن . . .

انجام: یمامه : کبوتر . یقطین : درخت کدو . والله اعلم بالصواب .

نسخه سپهسالار ۱۰۷ . نستعلیق محمد امین در ۱۱۰۹ ق . پس از کنزاللغات نوشته شده است .

تبصرة‌الصبیان

[۹۰]

کتابچه ایست در ادبیات تازی بفارسی ، در دو بخش . و مؤلف بهر یك نام جداگانه داده است . نخستین‌را «حدیقه» نامیده و بترتیب الفباء است . دوم را « بوستان » نامداده و در آن قواعد و دستورهای نحو و صرف عربی را یاد کرده است. وهردورا روی‌هم «تبصرة‌الصبیان» نامیده است .

حدیقه را بربیست و شش باب بخش کرده ودرآن واژه‌هائی را که در گفتگوهای ادبی بکاررود ، بترتیب حرف آغاز آنها گرد آورده و بپارسی گزارش داده است . چنانکه درباب الف ، اللهم ، احتساباً اصلا و مانند آنهارا گزارش داده و در باب جیم ، جراك ، جبروت ، و مانند آنهارا معنی کرده‌است .

نگارنده : در دیباچه خودرا فضل‌الله شریف پسر محمدالشریف ، نامیده ، گوید : این کتاب را برای فرزند خود عبدالرحمان نگاشته است .

آغاز: الحمدلله جل و علی ، حمداً لا ینتهی ، وأصلی . . .

انجام: و فعل بضمتین نحو نمر ، ککتف . تمت‌الکتاب .

نسخه دانشگاه ۱۷۰ . نستعلیق سدهٔ سیزدهم از محمدبن ابی‌الحسن مازندرانی

تحفة‌الالفاظ

[۹۱]

این کتاب دارای سی و دو مطلب است . دو مطلب اول پراکنده‌هااست . و از مطلب سوم تا سی‌ام مرتب به ۲۸ حرف الفباء است ، و مطلب ۳۱ الفاظ متفرقهٔ بسیط است . ومطلب سی و دوم الفاظ مرکبه و جملات اصطلاحی است .

آغاز : سپاس و منت پروردگاربرا که از . . . الفاظی چند است کـه هرچند بزبانهای جملهٔ ادنی و اقصی متداولست. . . ولیکن از غایت وضوح آن از ادراك معنی معین او قصور نموده‌اند . . .

أنجام : تمام شد کتاب «تحفة‌الالفاظ» بچهار اقسام و سی‌دو مطلب .

نسخه‌ها : ملك ۴۳۷ . نسخ درشت در دفتریست ، و در دنبال‌آن نسخهٔ «حمد وثنا » تألیف وطواط که درص ۵۶ یادشد قرار دارد . تاریخ ندارد ولی گویا درسدهٔ یازدهم نوشته شده است . ۹۰ بر گ ۱۱ سطر. دهخدا ، ۱۲۷ . ناقص است وپیش از ترجمان عادل‌بن علی نوشته بوده واکنون فقط یك برگ آخر آن بجا است .

الترجمان

[۹۲]

اسم وفعل و حرف‌را مانند «خلاصة‌اللغات» درهم آمیخته و بترتیب حرف اول کلمه بربیست وهشت باب مرتب کرده، وهرباب برسه بخش مفتوح ومضموم و مکسور، و درهریك ازاین سه بخش کلمات را بترتیب حرف دوم مرتب کرده‌است. درصفحهٔ اول ونیز دروازهٔ «قمامیل» از کتاب «جوامع‌البیان» و «مقدمة‌الادب» نقل کند . اما بیشتر کلمات را از «صحاح» نقل کرده و در نقل بکلمهٔ «صحاح» اکتفا کرده و گاهی گوید: کذا فی‌الصحاح .

درآغاز همهٔ بابها نام کتاب‌را چنین آرد : باب . . . من‌الترجمان . مرکبات را نیز بفارسی معنی میکند، چنانکه «اناالله اری : ای‌منم خدای که می‌بینم . . . » ونیز «سیف هزهاز : ای متحرك : ای شمشیر جنبنده» .

ترتیب: این کتاب عیناً مانند «خلاصة‌اللغات» است اما مفصل‌تر میباشد. و شاید خلاصه از روی این کتاب نوشته‌شده باشد.

آغاز: (افتاده): بقال فرس اذرء، وجدی، اذرء: ای ارقش الاذنین وسایر اسود. (صحاح)... اذفر: تیز بوی و تیز گند... الراء؛ ار: جماع‌وار: جماع کردن. ارابة: خردمند شدن. اراجل: جمع رجل. (صحاح). اراجیح: جمع ارجوحه. اراجیز: جمع ارجوزه...

باب‌السین المفتوحة من‌الترجان؛ سائبة: آن شتر که اورا بسبب نذر آزاد کردندی، و از آب و گیاه باز نداشتندی. سائح: صائم. ای روزدار بلغة هذیل. سائحون: جمع. سائر: باقی. سائرالناس: باقی مردمان. سائس: مالك التصرف. سائغ: گوارنده...

انجام: (افتاده) باب‌الهاء المفتوحة من الترجمان. ها: حرف من حروف المعجم. ها: حرف تنبیه. وهاقدیکون جواب النداء یمد ویقصر... هلل: روشنائی صبح. هلل کره تننده. ای ارمجك کرد و کی اغ. و وقع فی بعض النسخ. (ناقص).

نگارنده: نگارندهٔ کتاب شناخته نیست، ولیکن محتمل است که این کتاب همان «ترجمان اللغة» باشد که چلبی آنرا یاد کرده گوید: از شیخ علی‌بن نصرة بن داوداست. و هریك ازبیست وهشت باب را به‌سه بخش مفتوح و مضموم و مکسور تقسیم کرده و کتابرا برهشتاد و چهار باب مرتب کرده است. و آغاز آن چنین است:

آغاز: الحمدلله الذی فضل لسان العرب بالفصاحة و البیان...

نسخه‌ها: در رضوی لغت خطی ش ۵، و ملك ۳۸۲: هست.

[۹۳] ترجمان القرآن

یکی از سه کتاب است که کوتاه شدهٔ «المستخلص» بنظر میرسد. و در ص ۳۱۰، ۳۱۸ گذشت. پدرم در ذریعه (٤: ۷۲) آنرا ترجمان القرآن نامیده وبه‌تاج‌الدین بن محمد بن‌ابراهیم الهاشمی نسبت کرده‌است. و نسخه‌ای از آن نشان داده که در (۲۹ - ع ۲-۹۹۱ ق) نوشته شده بوده است. و میگوید نسخه‌ای از آن در کامبریج نیز میباشد. ولیکن با بررسی فهرست آن کتابخانه آشکار گشت که نسخهٔ کامبریج «ترجمان قرآن» جرجانی ویا «ترجمان عادل بن علی» میباشد ق این کتاب. امامن دو نسخه ازاین کتاب - با همان آغاز که در ذریعه هست - دیده‌ام و در زیر معرفی مینمایم.

آغاز: الحمدلله الذی ارسل‌الرسل و اوضح السبل و اکمل لناالنعمة واعظم علیناالمنة بالاسلام... اما بعد هذا کتاب ترجمان القرآن جمعته علی ترتیبه، بعدان بالغت فی تهذیبه وفقناالله لمایحب... بدانکه ترجمان تعریب ترزفانست، و در وی سه لغت تَرجمان و تَرجُمان و تُرجُمان. الترجمة تفسیر کردن زبانی بلغت دیگر. ترجمة الاستعاذة: العوذ والعیاذ و اللوذ واللیاذ: پناه گرفتن بکسی یا بجائی... (وپس از ترجمهٔ تعویذ و بسمله)... سورةالفاتحة. الحمدلله: شکر و سپاس مرخدایرا. أحمد بستود مردی... سورة البقرة؛ الم: أی أناالله أعلم، منم خدای سزاء پرستش. ذلك الکتاب: أی هذاالکتاب یعنی این کتاب...

آغاز سورة المائدة: العقود پیمانها جمع عقد. البهیمة والنعم چارپای. البهائم جمع. حرم: احرام گرفتگان، جمع حرام. لاتحلوا شعائرالله: حلال مدارید شتران خون‌آلود کرده را براء نحر در حرم. القلاده: گردن بند...

انجام: سورةالناس. الخناس والوسواس: آن دیو که مردم را وسوسه کند تمت‌الکتاب بعون...

ترتیب: این کتاب مانند «المستخلص» بترتیب سوره‌های قرآن منظم گردیده است و بر عکس «تراجم الاعاجم» میباشد و فرقی که باالمستخلص و ترجمان جرجانی دارد آنکه؛ درآن دو کتاب، لغات قرآن یك‌بیك بفارسی ترجمه شده است، اما در این کتاب گاهی جمله‌ای را بجملهٔ فارسی گردانیده است. (ص ۲۶۹، ۲۸۳، ۳۱۰، ۳۱۸ حاشیه و ۳٤۰، ۳۵۰، ۳٦۸ دیده شود).

نسخه هـای این کتاب در مجلس ۶۹۴۴ : نسخ سدهٔ نهم است . و نسخهٔ دیگر نزد آقای احمد افشار شیرازی : درتهران خط سدهٔ یازدهم . هست .

حداللغات

[۹۴]

مردی در آغاز سدهٔ چهاردهم . لغات عربی مقامات حریری را بفارسی ترجمه و توضیح داده است ، تا در دسترس شاگردان آموزشگاههای هندوستان قرار گیرد .

ترتیب : حرف آخر کلمه‌را بزرگ (باب) بخش وحرف اول را کوچك بخش(فصل) قرار داده است .

آغاز : الحمدلله و الصلاة علی عباده الذین اصطفی و اوصیائه الذین ارتضی و اجتبی . و بعد فهذا حدلغات المقامات الحریریة ، جمعتها واستنبطتها عن النسخ اللغویة ؛ تسهیلا لقارئیه المبتدئین . . . باب الهمزة . فصل الباء ؛ بدء : بالفتح :آغاز کردن . ازمنع. ابتداء : مثله . برء بالفتح : آفریدن. ازمنع . باری : آفریننده ، و اسمی از اسمای آلهی . بریة : کغنیة : آفریدگان ، والعرب ترکوا همزته . . . فصل الجیم ؛ جراءه بالفتح ، کفعالة : دلیرشدن . از کرم . . .

آغاز : باب السین، فصل الهمزة ؛ أس: بالضم ، بنیاد تأسیس: بنیاد نهادن .موالسة: خیانت وفریب کردن با کسی .

انجام: فصل الیاء (من باب الیاء) ؛ ید : بالفتح دست ، واصله یدی . ایدی جماعت . أیادی جمع الجمع و دسترسی و توانائی و نعمت . . . و یقال ذهبوا أیادی سبابسکون الیاء ، للتخفیف مع کونه منصوب المحل . یعنی رفتند و پراکنده شدند مثل نعمتهای شهرسبا که سیل برایشان مستولی شده همه را متفرق و پراکنده ساخت وچیزی نگذاشت . الحمدلله علی نواله والصلاة علی رسوله محمدو آله . قدوقع الفراغ من تألیف «حداللغات» و طبعه سنة ۱۸۱٤ من الاعوام المسیحیة موافقة لسنة ۱۲۲۹ من الهجرة النبویة علی صاحبها افضلا الصلاة واکمل التحیة .

چاپ : این کتاب در ۱۸۱٤ م = ۱۲۲۹ ق . در هندوستان (شاید حیدرآباد) بچاپ حروفی منتشر شده ، و گویا برای دانشجویان زبان عربی و فارسی تهیه شده است . و نام مؤلف در آن دیده نمیشود . ۲۷٤ ص ۱۷ سطری است ۲۲٫۵×۳۲٫۵ و ۱۳٫۵×۲۰٫۵

حل النصاب در لغات ثلاثه

[۹۵]

کتابی است که لغات نصاب فراهی را باهمان ترتیب به نثر دنبال یکدیگر آورده است . و در برابر هر کلمهٔ عربی ، فارسی و فرانسهٔ آنرا نهاده است . هرصفحه دارای چهار ستون است ۱ ـ کلمهٔ فرانسه با خط فارسی ۲ ـ فرانسه با خط لاتین، ۳ ـ فارسی ، ٤ ـ عربی .

درخاتمهٔ کتاب مؤلف خودرا ضیاءالدین نامیده گوید : جزاین کتابچه کتابی بزرگ در لغت بنام «ضیاءاللغة» ساخته‌ام که هجده هزار لغت را در بردارد . مؤلف در پشت صفحهٔ نخست، میرزا ضیاءالدین خان ندیم باشی نائب اول وزارت عدلیه معرفی شده است .

آغاز : دیو ، Dieu . خدا . آله . . .

چاپ : این کتاب در تهران بچاپ سنگ در ۸۰ ص . باندازهٔ جیبی در ربیع الاول سال ۱۳۱۷ ق . پخش شده است .

خلاصة اللغات

[۹۶]

و تفسیر المشکلات

نگارش اسماعیل بن لطف‌الله باخرزی[۱] است . وی در دیباچه گوید : دانشمندان ما لغات ، مشکل بسیار در کتابهای خویش بکار برده اند ، و او این کتاب را برای حل آن مشکلات ساخته ، و مانند «مهذب

(۱) در دیباچهٔ فرهنگ تازی بپارسی آقای فروزانفر ، مؤلف این کتاب را ؛ محمد مؤمن گنابادی نامیده اند . شاید نسخه‌ای نیز باآن نام یافت شود .

الاسماء» بهشتاد وچهار بخش تقسیم کرده‌است ، یعنی بترتیب حروف بیست‌وهشتگانه است و هرحرف برسه بخش مفتوح و مکسور و مضموم است ، ولیکن مانند «مهذب‌الاسماء» ویژهٔ اسمها نبوده بلکه اسم ومصدر را درهم ریخته است و فصل نامهای خدا که درآغاز «مهذب‌الاسماء» است و نیز فصلهای خاتمهٔ آنرا داخل کتاب کرده ، و بکلمات دیگر درآمیخته است . و دیباچه را بفارسی نگاشته است .

دربارهٔ «کربلا» گوید : کربلا مقتل امیرالمؤمنین حسین‌بن‌علی علیه‌السلام است ، ودربارهٔ لقب گوید : که دلالت کند برصفت مرغوبی ، یا خود کلمه را گویند که در آخر او لفظ « دین » واقع شود ؛ کمال‌الدین وغیره . القاب : جمع .

آغاز : الحمدلله‌الذی نزل القرآن العربی بأوضح الحجج و البینات ، و جعل لغة العرب احسن الالفاظ واللغات . و الصلاة علی سیدالعرب و العجم المؤید بالمعجزات و آله الطیبین‌والطاهرات ... امابعد ، همی گوید محرر این ترکیب و مقرر این ترتیب‌العبد الفقیرالراجی اسماعیل‌بن لطف‌الله باخرزی ... که فاضلان روزگار وکاملان نامدار ، تصانیف بسیار و تآلیف بی‌شمار ومراسلات متکاثره ، ومکاتبات متواتره بالفاظ فارسی تصنیف فرموده بودند ، و درأثنای آن الفاظ مشکله وکلمات معضله مندرج ساختند ، واکثر اهل زمان و ابنای دوران از ادراك آن عاجز و از فهم آن قاصر ، واجب نمود ، مختصری و رساله‌ای مربوط ، مسمی به «خلاصة‌اللغات و تفسیرالمشکلات» ترتیب دادن ، دربیان بعضی لغات[1] از جوامد و مشتقات[2] که بین‌الناس کثیرالشیوع است بعدد حروف تهجی و منازل قمر ، مشتمل بربیست و هشت کتاب و هر کتاب مبوب برسه باب میشود . والله الموفق و المعین .

الهمزة المفتوحة . ا ؛ آبق : گریزنده . آثم : بزه‌کار . آجر : خشت پخته . آخرت : آنجهان ... ومن‌الکنی ؛ ابوالبشر : آدم . ابویحیی : ملك‌الموت ... ت : اتان : ماده خر ... ث : اثام : عقوبت . اثر : نشان وخبررسول . آثار : ح ... باب‌الهمزة‌المکسورة ابن مخاض : شتر یکساله ...

آغاز سین : کتاب‌السین المفتوحة . سائل : پرسنده . سابح : اسبی که گوئی شنا میکند در رفتن ، و مرد روزه‌دار . سابع : هفتم . سابغة : روزه تمام . سابغات و سوابغ جمع ، سابق : پیش گیرنده ...

انجام : باب‌الیاء المضمومة؛ یبوست : خشکی. یرنا : حنا . س؛ یسر : آسان یسری : آسانی و دست چپ . یمنی خجستگی . یمنه: خجسته. یمنی : دست‌راست . یوح : نامی‌است آفتاب را . باب‌الیاء‌المکسورة؛ یسار : لغت دریسار و آن لغت ردیست . والله اعلم بالصواب . تمت‌الکتاب ...

نسخه‌ها : روضاتی اصفهان ، آقای‌سید محمدعلی. محیط طباطبائی ۱۸۸ : در۱۰۴۹ ق . نوشته شده . نیز محیط ۱۸۹: آغاز وپایان‌افتاده . نستعلیق ۴۰ برگ ۱۷سطر . سیدجعفرشهیدی‌در۱۲۴۲ ق. نوشته شده‌است .

[۹۷] الدرة الیتیمة

شرحی است بر نصاب از شیخ عباس بن محمد رضا قمی واعظ صاحب «الکنی والالقاب» و «سفینة البحار» م ۱۳۵۹ ق ؛ وی در دیباچه گوید : چون بهترین شرحهای نصاب ، « الدرة‌الثمینه » بود (ص ۲۵۴ - دیده شود) وآن نیز همهٔ اشعاررا دربرنداشت ناچاراین شرح را نگاشتم تا همه را دربر گیرد ، ولیکن اشعاریکه قمی افزوده هیچیك ازاصل نصاب نیست .

چاپ : این کتاب بسال ۱۳۱۶ ق . درایران بچاپ سنگ در ۱۱۶ ص . پخش شده است .

[۹۸] سبیکة المعانی للمصادر والمبانی

منظومه‌ئیست در یکهزار و دویست وهفتاد و پنج بیت ، که درآن شش هزار و پانصد لغت عربی را بفارسی بتقلید « نصاب‌الصبیان» جمع کرده است .

ناظم ملاحسن أهری متخلص به «طوطی» درایل شاهسون مقام قضاوت وریش سفیدی داشته وخود ازگله‌داری زندگی‌میگذرانید ، وچادرنشین بود و در زمستان وتابستان ازسردسیربه گرمسیر کوچ میکرد.

---

(۱) تا (۲) فقط درنسخهٔ روضاتی هست .

وتا تاریخ ۱۳۵۱ ق . زنده بوده است . وی کتابدوست بود و در أهر کتابخانه‌ای داشته است .

غیر از این کتاب ، منظومه‌ای نیز در توقیعات تقویم دارد که در آغاز آن گفته است :

چو در تقویم بود الفاظ مشکل . . . بکشف آن همه دل بود مایل

آغاز دیباچه : بسمله . سپاس فزون از اندازه و قیاس سزای ذات خداوندیست جل شأنه ، که نوع انسان را بااختلاف السنه والوان . . . (

دردیباچه مدارك کار خویش را ؛ «قاموس» و «مصباح المنیر» و «اختری کبیر» معین کرده‌است .

آغاز : نظم : حرف الالف فی بحر المضارع :

ای طبع را ز زمایهٔ فضل تو افتخار — دارد خرد ز دانش وفرهنگت اعتبار

مفعول فاعلات مفاعیل فلاعلات — بحر مضارع است پر از در شاهوار

امت: گروه.امت:بلنداست‌وامر: کار — اسبوع: هفته‌اری:عسل. ائل:شوره‌زار

چاپ : این کتاب درسال ۱۳۴۵ ق . بااجازهٔ فرهنگ آذربایجان ، برای تدریس در متوسطهٔ تبریز بخط آقا أهری و بکوشش ابوالقاسم صحاف ، درتبریز بچاپ سنگی در ۲۰۱ ص. پخش شده‌است . ودردنبال آن منظومهٔ «توقیعات تقاویم» ازهمین ناظم چاپ شده‌است ، از ص ۲۰۲ تا ص ۲۱۸ .

شرح نصاب

[۹۹]

شرحی‌است ازشرف‌الدین علی‌بن حجة‌الله شولستانی ، که ازاستادان مجلسی بوده‌است . صاحب ریاض نسخه‌ای از آنرا در استرآباد دیده است ، که تاریخ کتابت آن (۹۹۶ ق) بوده . و چون شولستانی تا ۱۰۹۳ زنده بوده بعید است تألیف او باشد (ذریعه خطی) .

شرح نصاب

[۱۰۰]

ازشیخ علی نجار . در برخی از شرحها ازآن نقل شده‌است . (ذریعه خطی) .

شرح نصاب

[۱۰۱]

از شیخ یوسف بن مانع القرشی . میرزا کمالا ، کمال الدین محمد بن معین الدین فسائی داماد وشاگرد مجلسی (م ۱۱۱۱ ق) در مجموعهٔ بیاضی [۱] خویش ازآن نقل کند (الذریعه) وصاحب «غیاث‌اللغات» همه‌جا سخنان وی بگواه آورد .

شرح نصاب

[۱۰۲]

شرحی است ناشناس بعربی شبیه به‌شرح ابن فقیه که در ص ۱۹۳ گذشت ، اما غیر از آنست .

آغاز : بسمله . من‌البدایة الی النهایة . . و نعم‌الوکیل . . . و نجوم وحساب و نحو و ادوات . قول المقرر(ره) افتتح کتابه بالمصراع من اول الامر (اشارة) الی انه منظوم . وهذاالنوع . . .

نسخه این کتاب در سپهسالار ۶۶۳۰ ، کتاب شمارهٔ یك دفتر است .

شرح نصاب

[۱۰۳]

از شارحی ناشناس‌است. دیباچه را با عنوان سئوال و جواب شرح کرده ، وهیچ تغزل درآغاز بندها نیاورده است . و فقط ۲۶ بند را شرح کرده است . و بنابراین متن او ازنوع اول نصابها بوده است که در کتاب «فرهنگنامه های عربی بفارسی » ص۱۰۷ یاد شده‌است .

آغاز: الحمدلله رب‌العالمین . . . اما بعد بدانکه این مختصریست در دانستن شرح نصاب . اول بباید دانستن که چرا این کتابرا «نصاب‌الصبیان» نام کرد . . . درمقدمه ابیات نصاب را دویست وبیست دانسته وآنرا شامل ده علم شمرده است . ۱ـ لغت ۲ـ شعر ۳ ـ کیمیا ٤ ـ انساب ٥ـ قرآن ٦ـ طب ۷ـ نجوم ۸ـ حساب ۹ـ نحو ۱۰ـ ادوات . اونام مؤلف را محمد و لقبش بدرالدین و کنیتش ابونصر آورده است . همهٔ مطالب تا

(۱) بیاض کمالی (الذریعه ۳ : ۱۷۰)

اول القطعة الثانیة را بصورت « سئوال چرا . . . جواب . . . » آورده است بعداز آن این سبك را رها کرده وبطور معمولی شرح نموده است ، و باز در القطعة السادسة عشر ، سئوال و جواب دارد . ودر پایان کتاب ، در القطعة السادسة والعشرون گوید : سئوال اگر پرسند که چگونه دراول فرمود که این کتاب دویست و بیست بیت است که شمار میکنیم یکمصراع کم می آید . چه چنانکه یك یکمصراع در مفتتح کلام گفته استوهو: « همی گوید ابونصر فراهی » دویست و نوزده بیت بیش نیست (جواب) گوئیم : یکمصراع که نیم بیت است از آن کم کرد تا دلالت کند بر آنکه از بیست دینار زر : نیم دینار زکاة بیش واجب نیست .

نسخهٔ دهخدا ۱۲۲ بنستعلیق سدهٔ دهم .

[۱۰۴] شرح نصاب

شارح ناشناس است دیباچهٔ نصاب در آن ، بطور سئوال وجواب شرح شده است . و در پایان دیباچه سه باب در معنی حرفها دارد : ۱ــ مفردات ۲ــ مرکبات ۳ــ حروف عوامل و هریك چندین فصل دارد .ودر شرح نخستین بیت نصاب که شامل اسماء خدا است ، منظومه‌ای در (۱۰۲ بیت) در معنی اسماء حسنی[۱] از صدر کمال آورده است و در شرح بیت دوم ، پنجاه بیت ازنظم پدر شارح ، راجع بآسمان و زمین آورده‌است[۲] و در شرح بیت : « ریه شش قفا حیره و وجه روی » هفده فصل دربارهٔ اسماءِ اعضاء بدن آورده است .

نسخهٔ سپهسالار ۹۲ آغاز و انجام ندارد .

[۱۰۵] شرح نصاب

شرحی کوتاه است ، و درآن شواهدی برای الفاظ ، از قرآن و حدیث آورده است . دربارهٔ برخی از کلمات گوید : شیرازیها چنین گویند . . .و شاید مؤلف شیرازی باشد .

آغاز: الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین . . .

دیباچهٔ نثری نصاب را بدون شرح آورده است ، و تغزل بندها را مانند تغزلهای نصاب جمالی که در «فرهنگنامه‌های عربی بفارسی» ص ۱۰۷ یاد شده است آورده ، وسپس گوید : تقارب وزنیست از چندان وزن که در شعر است .

انجام: القطعة الثامنة والاربعون ، فرفخ ورجله بقلة الحمقاء . . پدر و مادر آدم وحواء . تمت الکتاب .

نسخهٔ محیط طباطبائی ۱۶۸ ب درسدهٔ یازدهم نوشته شده است .

[۱۰۶] شرح نصاب

نگارنده مرشدبن علی سیفکی شیرازی .

تقطیع و تغزل در آغاز بند ها ندارد . و فقط در آغاز بند سوم تغزل جمالی را دارد که در «فرهنگنامه های عربی بفارسی»ص۱۰۷ یادشده‌است . وباقی راکسی درحاشیه‌ها اضافه‌کرده است .

آغاز: حمد نا محدود خداوندیرا که منصب شرح نصاب علم و ادب بی شوایب اسباب رنج و تعب نصیب طالبان جمال خواهد گردانید ، . . چون‌راقم این حروف‌مرشد بن علی السیفکی‌الشیرازی . . . الهبکسر همزه عبارتست از وجود مطلق یعنی آنچه پرستیده شود ، خواه سزاوار پرستش باشد یا نی . . .

نسخه نزد آقای سلطانی تهران است .

[۱۰۷] شرح نصاب

شرح کنندهٔ ناشناس آنرا در میان ابیات نوشته است . بیشتر آن فارسی استوبرخی جاها را بعربی

---

(۱) آغاز این ۱۰۲ بیت ، در ص ۳۳۱ یاد شده است .

مانند این منظومه کتابچه‌ای بنام « نصاب حسنی » با تقلیدهای نصاب در ص ۱۰۷ یاد شده است که ۹۹ اسم از اسماء حسنی و اسماء دیگر است .

(۲) آغاز منظومهٔ آسمان و زمین :

هم از ابن عباس آمد درست   که او کرد تفسیر آیت نخست

شرح کرده است . ومتنی که شرح کرده از نوع دوم نصابها یعنی نصاب جمالی است که در « فرهنگنامه‌ها ـ ص ۱۰۶ـ۱۰۷ » یاد شده است وقافیهٔ تغزلها با قافیهٔ بندها ناجور است .

آغاز. الحمدالله رب‌العالمین والعاقبة للمتقین ولاعدوان الا علی‌الظالمین . . . اما بعد بدانکه نصاب‌الصبیان نسخه‌ئی بس مشکل بود ، و بر ده نوع علم ؛ لغت و . . . و شیخ افتتاح کتاب بر مصراعی کرد . . . و پس از شرح دیباچه منثور ، مقدمهٔ منظومی دارد ، وازسیاق شرح معلوم میشودکه شارح آنرا از ابونصر فراهی میدانسته است :

چنین گوید ابونصر فراهی — که بر وی رحمت حق باد رضوان
لغت را چون کلید علم دیدم — نموداری بنظم آوردم از آن
که میل طبع مردم چون عزیزیست — بسوی نظم بر خوانند آسان
دو صد بیت آمد و چون اندکی بود — نصابش نام کردم بهر صبیان

انجام: القطعةالاخری فی‌الخفیف :

فـر فخ و رجلـه بقلة الحمقاء — خرفـه دان فـرد و منفرد تنها
. . . نامهای چهارده معصوم دریك بیت من — گفته‌ام من تا بماند یادگار از بعد من
مصطفی با سه محمد مرتضی با سه علی — جعفر و موسی و زهرا یك‌حسین‌ودوحسن

تمت فی اربعاءِ شهر شعبان‌المبارك سنة (۱۰۶۳).

نسخهٔ محیط ۷۳ خطی ضمن مجموعهٔ خط (۱۰۶۳ ق) ۵۸ برگ .

[۱۰۸] شرح نصاب

شارح ناشناس . تغزل بندها مانند نصاب جمالی است که در بالا یاد شد .

آغاز: الحمدلله رب‌العالمین والصلاة . . . اجمعین . چنین گوید ابونصر فراهی ، کتاب من بخوان گرعلم خواهی . حسد حافده . . . وچونکه عدد مجموع ابیات این کتاب دویست وبیست بیت‌آمد ، لهذاآنرا نصاب صبیان نام‌کردند . . آله است والله ورحمان خدای . . ، اله والله و رحمان هرسه عربی است بمعنی‌خدای و فرق میان اله والله آنست . . .

نسخهٔ حقوق ۵۳۰۰۶ : در مجموعه ایست شامل یك لغت عربی بفارسی ناشناس .

[۱۰۹] شرح نصاب

شرح کننده ناشناس است .

آغاز: (افتاده) . . . چنان باد که فاضلان و کاملان که مخدومانند برو حسد برند ، مادامی که دنیا معمور باشد زیرا که کسیکه مخدوم و بزرگ باشد برین فاضل و کامل حسد برد ، و اگر خرما و آرد نباشد ملك عرب‌وعجم معمور نمی‌ماند .وغالباً دراین‌عبارت میان شمال وشمال تجنیس ناقص است ... « وچون‌خوش آمدن شعر مرطبعهای موزون را عزیزیست ، و تعلم لغت عرب کلید همهٔ علمهاست ، پس قدریرا از وی بنظم یاد کردیم تابی تکلف یاد گیرند .» صبیان بکسر صاد مهمله وسکون . . . (و پس از دو برگ) . . . القطعة الأولی فی بحر المتقارب :

ببحر تقارب تقرب نمای — بدین وزن‌میزان طبع آزمای

. . . اله بکسر همزه اسم جنس معبود است ، و اطلاق آن بر معبود بحق غالب ومشهور است ، و آن فاعلیست بمعنی مفعول . . .

انجام : در پایان کتاب بند « فرفخ ورجله بقلةالحمراء » را بند ۴۲ شمرده وپس‌از پایان شرح‌آن میگوید : القطعةالثالث والاربعون . . . واین از نظم شیخ نیست فاماشارحان ذکر کرده اند ... منظر بفتح‌میم

وسکون ... ازباب علم یعنی در آویختن ، تمت کتاب شرح نصاب ...

نسخهٔ محمد نخجوانی در تبریز : نستعلیق بی نام وتاریخ در سدهٔ یازدهم نوشته شده است .

[۱۱۰] شرح نصاب

شرحی است ناشناس که گویا در سدهٔ سیزدهم نگاشته شده است .

آغاز : بسمله . حمدله . و تحیت بر بهترین مخلوقان که آن محمد است ، که ائمهٔ ، معصومین‌است... مدحت‌اللؤلو من صفائها یعنی ستودم مرواریدرا از روشن بودن . و در حمدسه شرط است ؛ اول اینکه . . .

تقطیع بحرها را (طبق معمول) دارد . متن را با « قال » و شرح را با « أقول » تعیین کرده گوید: «قال : آله است والله و . . . اقول : آله اسم جنس است ، اطلاق کرده میشود . . .

نسخهٔ شیخ رستم نطقی در تهران . نسخ ۱۶ محرم ۱۳۴۴ ق .

[۱۱۱] شرح نصاب

شارح : ملا ابراهیم بن درویش محمد کازرونی ساکن شیراز (ز - ۱۲۷۴ ق) (م - ٤ ع ۲ - ۱۳۳٤ ق) در الذریعه از گفتهٔ این شارح نقل کرده است که حواشی بر تفسیر « مجمع‌البیان » و جز آن نیز داشته است.

[۱۱۲] شرح نصاب

ازمحسن ادیب‌العلماء . بصورت پاورقی نصاب درتبریز بسال ۱۳۷۳ ق . در ۱۱۲ ص . چاپ‌شده‌است. قطع وزیری. چاپ سنگی. [۱]

[۱۱۳] فتح المثانی

ویژهٔ لغات قرآن میباشد ، و آنها را بفارسی ترجمه کرده است . مرتب برحروف الفباء . نگارنده در دیباچه خود را عثمان السمانی خوانده است .

آغاز : حمد و ثنا سزاوار خالقی است که برصفحهٔ پاك خداوند ، علم « خلق الانسان علمه البیان » برافراخته . بعدهذا میگوید معترف‌بتقصیر دربن‌تطیر؛ که فهم حقایق‌قرآن و تصرفات ارباب‌اجتهاد وتحقیقات اهل عرفان موقوف به ترجمهٔ مفردات ... و بنابراین بعضی اکابر دین ... رساله در ترجمهٔ مفردات قرآن بحذف تکرار سور نوشته بودند . چون آن ترتیب اذهان زکیه را در استنباط مرام متشتت نمودی . . . تا زمانیکه فقیر . . . الراجی الی رحمة‌الرحمان عثمان‌السمانی، ملهم شده که آن مفردات را بترتیب حروف تهجی مرتب سازد . . . و بعدالاتمام « فتح المثانی » نام نهاد . . . و چون نسخهٔ اصل بغایت سقیم بود . . . انصاف فرماید که این رساله‌ای بسر خود است نه مبنی بر آن . . .

در باب غین ؛ غلقت‌الابواب: درهابست. الغل: بند کردن . الاغلال: جماعة . الغل: دست‌با گردن‌بستن وخیانت کردن . غلوه : ببندید دستهای اورا با گردن . لاتجعل یدك مغلولة الی عنقك : کنایه است ازبخل ...

---

۱ - دراین‌هنگام که آخرین شرح نصاب در این بخش شناخته شده است ، بد نیست از یك تقلید هجائی و مضحکانه‌ئیکه در دورهٔ ناصر الدین شاه برای نصاب بوجود آمده است ، یاد بشود تا نموداری از نظر مردم آن روز نسبت بسبك آموزش کلاسیك آن دوره بدست آید ؛ نظام افشار شاعر آن عهد را اعتماد السلطنه در المآثر والآثار . ص ۲۱۳ بعنوان « صدر الافاضل »خوانده وبه خوش خطی و خوش قریحگی ستوده است . او یك منظومه بنام « مقویم » درتقلید تقویم نویسان وهجاء آنان ، و یك‌منظومه بنام « مصاب » در تقلید و هجو نصاب ، سروده است . این منظومه در نه بند است وشامل یکصد و سی و چهار بیت میباشد . ودر آغاز هربند بتقلید نصاب تقطیع وتغزل دارد .

آغاز : ببحر تقارب نمودم شنای — بدیدم که طرزی نمانده بجای

تا آنجاکه : امین الرعایای قزوین و من — غنی مالداراست ومسکین گدای

تا آنجاکه : جبه‌ای‌دارم همه چیزش‌بود الا دوچیز — الظهاره أبره‌دان و البطانه آستر

تا آنجاکه : خواهمت کز پشت بام‌افتی‌وزودت بکشند — جید گردن ، صدرسینه ، رکبه زانوراًس سر

تا آنجاکه : طبع‌موزون « نظام » اندرهجاواندردعا — برتر است‌از « فوقی » واز « سوزنی » وز « رود کی »

تا آنجاکه : وعدهٔ امروز حاجی مستشار — لا و لا لب لا و لا ، لا شش مه است

نسخهٔ دکتر شایگان تهران : نستعلیق زمان سراینده ، و شاید خود او نوشته باشد ، ۹ برگ ۱۰ سطر .

نسخهٔ ابراهیم دهگان : در اراك بی‌نام نویسنده در صفر ۱۲۲٤ ق . پایان یافته ، یکصد صفحهٔ ۲۰ سطری . دومین رساله در مجموعه‌ایست که سه رساله در بر دارد .

[۱۱۴] فتحیه

منظومه‌ایست در لغت عربی بفارسی ، مرتب برحرف هجاء ، برای هرحرف شش‌بیت که در دو بیت کلمات مفتوح الاول ، و در دوبیت دیگر کلمات مضموم و در دوبیت پایان کلمات مکسورالاول‌را جمع وبفارسی ترجمه کرده است . و درآغاز هربند تقطیع آن بحر را آمیخته با تغزل ، مانند نصاب فراهی در بردارد .

آغاز : الحمدلله رب‌العالمین . . . چنین‌گوید ابوالفتح الحجازی . . . که چون « نصاب صبیان » بربعضی اخوان بسبب اشتباه حروف اوایل حرکات کلمات دشوار بود . . . و سی‌ودوبیت دیگر اضافه کرده شد وتسمیه کرده شد این رساله برسالهٔ « فتحیه در لغت عربیه » . . .

آغاز نظم پس از تقطیع :

اصل پنج و آل‌خویشان أخ برادر أب‌پدر　　　أنف بینی اذل سختی اوس کرك ایم مار

چاپ : این کتاب در مجموعه‌ای همراه الفیهٔ ابن مالك ، و تهذیب‌المنطق تفتازانی و چیزهای دیگر بقطع جیبی در (۱۳۰٤ ق) در تهران بچاپ سنگ پخش شده است .

[۱۱۵] فرهنگ تازی پارسی

مصادر واسماء وصفات همه را درهم، مرتب کرده است . اوحرف نخست‌را بزرگ بخش وحرف پایان ریشه را کوچك بخش قرار داده است .

آغاز نسخه افتاده است و شناخته نمیشود ؛

باب‌السین مع‌الالف ؛ سداء : نمناك شدن ، و نرم شدن دنباله خرما . سنا : روشن شدن . سناء : با الف ممدوده بلند شدن . سبا : خمر خریدن و گذشتن برچیزی بی‌باکانه . . . سباء خمر خوردن . سری : بشب رفتن سلاء : روغن گداختن . . . باب‌السین مع الباء ؛ سکوب : ریخته شدن آب . سلب : ربودن . . .

انجام : باب‌الیاء مع الیاء ؛ یدی : بردست زدن ودست‌بریدن وبدست کسی‌رسانیدن ... یلمعی : مردك زیرك که بچیزی گمان برد که گوئی دیده است . یلی : نزدیك میشود و او فعل مضارع است مشتق از ولی یالی . جمع یولو است . تمام شد .

نسخهٔ حقوق تهران ۵۳۰۰۶ : نستعلیق بی‌نام و تاریخ درسدهٔ یازدهم . درمجموعه‌است . آغاز افتاده ، و از کلمهٔ « بقیر » دارد . و پس ازآن باب « تعبیرخواب » از « نفائس‌الفنون » وشرح نصاب ، و لغت دیگر میباشد .

[۱۱۶] فرهنگ تازی پارسی

ناشناس . گویا پس از سدهٔ یازدهم بترتیب حرف نخست و دوم تألیف شده است .

آغاز : الف مع ب ؛ ابد : همیشه . آباد جمع . ابواب . درها . ابریق : کوزه . اباریق جمع . ابنیه : بناها . اب : پدر . آباء : جمع . . .

باب‌س . الف ؛ ساجد : سجده کننده . سارم : تیغ . ساهد: پیداشونده . ساح : بتافت . سایح : تازنده...

انجام : ی . م ؛ یم : دریا یمین : سوگند و دست راست . ینسلون : ای‌یسرعون . (و در اینجا معنی جملات ابجد را آورده است) : ابجد : آغاز کرد . هوز : در نوشت . . .

در برخی ازحروف ، کلمات فارسی را نیز آورده ، وآنهارا تحت عنوان « لغت‌فرس » جدا ساخته است.

نسخهٔ ادبیات تهران : سابقاً متعلق بآقای اقبال آشتیانی . خط نسخ بی‌نام در دارالسلطنهٔ اصفهان با نهایت غم در صفر ۱۲۳۷ ق . نوشته شده‌است .

[۱۱۷] فرهنگ تازی پارسی

از نگارندهٔ ناشناس . گویا پیش از سدهٔ دهم نگاشته شده است .

ترتیب : این کتاب بترتیب حرف آغاز کلمه است ، و هر باب بسه بخش مفتوح و مکسور و مضموم مرتب شده است .

آغاز : باب الالف المفتوحة ؛ الله : خدای سزای پرستش . احد : یکی . آحاد جمع . اول : نخستین . اوایل : جمع . آخر : پسین . اواخر جمع . آجل : آن جهان . اصل : بیخ . . .

باب السین المفتوحة ؛ سامی : بلند . سائغ : گوارنده سابغ : تمام . سوابغ : جمع . سنه : سال . سقا : آبکش . . .

انجام : الیاء المضمومة ؛ یبوست : خشکی . یسر : آسانی . یمن : خجستگی . یوسف : حسرت زده یموم : دریاها . تمت .

نسخهٔ ادبیات تهران : در مجموعه ئیست وبعد ازحمد و ثنای وطواط نوشته شده . درپشت جلد «بحر الالفاظ» نامیده شده است .

[۱۱۸] فرهنگ تازی پارسی

از مؤلف ناشناس .

ترتیب : این کتاب مرتب بربیست وهشت کتاب است ، بعدد حروف هجاء ودرهر کتاب ، نخست اسمها را در سه بخش مفتوح و مضموم و مکسور میآورد ، وسپس گوید : « وفی الافعال . . . » پس افعال را بترتیب نطنزی وزمخشری در پنج باب ثلاثی مجرد با نشان :

باب نخستین ؛ بعث یبعث : باب ۲- برزیبرز ، باب ۳- بسم یبسم ، باب ٤ - بلغ یبلغ ، باب ٥ - بصر یبصر . (۱) آورده ، وباب مکسورالعین در ماضی ومضارع را ندارد . گویا بعلت کم بودن این باب آنرا نیاورده وبجای آن بابی برای مجهولهای بی معلوم دارد ونام این باب را باب بهت یبهت گذارده است . وپس از آن بابواب ثلاثی مزید ازباب افعال آغازیده وهمهٔ ابواب آنرا میآورد ، وسپس برباعیهای پردازد .

حروف را اصلا نیاورده است ، وبرخی بابها را که لغتی از آنها نیامده گوید : خال من الکلمة . و گاهی کاتب زیر کلمات ، ترجمهٔ ترکی آنرا نیزنوشته است . شاید این کتاب ازباب اول و دوم «مقدمة الادب» گرفته شده باشد .

آغاز : (افتاده) رومیان . جاء یضرب اصدربه : امد نومید . اصرمان الذئب والغراب . . . ض ؛ اضحم : کژلب . أضن : که دندان ستهٔ سخن گوید ، اضبط : چپ راست . اضحی : عید قربان . وسمیت الاضحی بجمع ضحاة وهی الشاة التی یضحی بها . . .

کتاب السین المفتوحة : ساعة : روز رستخیز . . . له سابقة فی هذا الامر : بیش ازهمه کس است دراین کار . سالفتان : هردو کردن . سامعة : گوش . . .

انجام : تفاعل ؛ تیاسر : ازچپ گرفت . تیامن : از راست گرفت . استفعل ؛ استیسر : یسره . استیقظ : یقظه . استیقن : ایقنه . مهموز ؛ استیأس : یئس . تم الکتاب .

سپهسالار ۷٤۹۰ : نسخ محمدبن رسول . در اول جمادی الثانی ۸۳۳ ق .

[۱۱۹] فرهنگ تازی پارسی

از مؤلف ناشناس .

بترتیب حرف اول کلمه قرار داده شده است ، و هر یك از ۲۸ با برابر سه بخش مفتوح و مضموم ومکسور ، و کتاب به ۸٤ باب تقسیم و هر بخش بترتیب حرف دوم مرتب شده است . این کتاب فقط اسماء را دارد . مصادر وحروف را نیاورده است .

---

۱ - برای مقایسهٔ این ترتیب که خلاف ترتیب شش بابی معمول است . ص ۲٦۹ و ۲۸۰ و ۳٦٦ دیده میشود .

آغاز : باب الالف المفتوحة ؛ أأنت ؟ : توی ؟ . آءة : گیاهیست ساق‌دار . آء : ج . آب : ماه اغستوس : آبی : گشن . که بول بوید . آبت : روزی سخت گرم . . . ب ؛ أب : پذر ، آباء ج . ابوان پذر و مادر . اب : چراگاه . آباء ج ... ت ؛ أتا : بارخرما . اتان : خرماده . اتن ج ... المضمومة . ب ؛ أبود : جمع ابد همیشه‌هاء روزگار ابنه کره‌نی . این ج . ابوة : پذری .

کتاب السین المفتوحة : سائل خواهنده و پرسنده . سئاب : خیك انگبین . سائبة : الناقة التی سیبت سابح : اسبی که گوئی شنا میکند . سابغة : زره تمام سابغات . ج . سابل : کل سك . سابلة : راه گذری . سابیا : ابی در پوست که بچه اندرو بود . . .

انجام : (افتاده) : س ؛ مسافحة : زن بی‌سامان کاری . مسبح : کلیم باخط . مسبحة : انگشت‌شهادت‌خوان . مسبکر : موی فروهشته . مسیل : ششم تیر قمار . مسبه : آنکه عقلش برود . مستاسر : دست‌فرابنده (ناقص) .

نسخهٔ آقای دکتر کیا : دیباچه ندارد . آخرش به حرف میم مضمومه ، بکلمهٔ مسافحه و مسبح پایان یافته است . و این موجود پیرامن سه هزار بیت نوشته دارد . خط سدهٔ دهم یا نهم است . عربی را رقعی درشت ، و فارسی را شکسته در زیر آن نوشته است .

[۱۲۰] فرهنگ تازی پارسی

کتابچه ئیست ازمؤلفی ناشناس . بترتیب حرف آغاز کلمه .

آغاز : باب الالف . ابتدا : اول کار . انتها : آخر کار . انها خبر کردن درسود و زیان . استقصا : اندیشه کردن در کار . .

انجام : باب الیاء . یسار : توانگری . یسر : آسانی . بباب : ویران . یتیم : بی‌پدر . یابس : خشك .

نسخهٔ احمد افشارشیرازی درتهران . ضمن مجموعهٔ چند لغت عربی بفارسی است . وبعدازآن قطعه‌ای از « السامی فی‌الاسامی » میباشد .

[۱۲۱] فرهنگ تازی پارسی

مؤلف ناشناس است .

آغاز : شکر و سپاس مرخدایرا که آفرینندهٔ جهان و دارندهٔ زمین و آسمان ... باب‌الالف اله والله : هردو بمعنی خداست . آلهه خدایان انس . آدم . . .

نسخهٔ مجلس بشمارهٔ $\frac{(۲۳۱۴۵)}{۱۹۵۰}$ ضمیمهٔ رسالهٔ معرفت تقویم وجز آن ، بخط ابراهیم ابن محمد طباطبائی در رجب ۱۲۶۳ ق . نوشته شده .

[۱۲۲] فرهنگ تازی پارسی

بسیار کوتاه و مختصر است .

نام مؤلف ندارد . گویا در سدهٔ سیزدهم تهیه شده است . بترتیب حروف الفباء در آغاز هرباب شعری فارسی مناسبت آورده است .

آغاز : مقالید ابواب کلام باسم شریف حی توانا است . و مفتاتیح کنوز . . .

أما بعد ؛ آنکه لغت کلید سخنها است سیما اشعار از نظم و نثر ... الباب الف (چنین) :

ساقیا برخیز و در ده جام را   خاك بر سر کن غم ایام را

الله واله : باخبر از چیزها که پوشیده باشد . انبیاء پیغمبران . اولیا : دوستان . . .

نسخهٔ ملك ۳۵۳ کامل است و به نستعلیق در ۱۲۷۷ ق . نوشته شده است .

[۱۲۳] فرهنگ تازی پارسی

از مؤلف ناشناس .

آغاز : سپاس وستایش بیحد وقیاس ، مرخدای که عقل عقلا در ادراك ذات‌او ... مختصریست مشتمل

بر الفاظ پارسی و تازی با هم . و این قسم بر ترتیب حروف هجا نهاده شد و بیست و نه بابست . که در هر بابی الفاظ تازی را در محاورات و مراسلات پارسی . . . و هر باب قسمت مفتوح و مضموم و مکسور نموده شد . الله : خدا ، احد : یکی ، اول : نخستین . اوایل جمع . . .

انجام : یقاع . تل ، یفعل‌الله ما یشاء : میکند خدا آنچه میخواهد . و یحکم مایرید : حکم میکند آنچه اراده میکند .

نسخه نزد دهخدا ٩٤ : درادارهٔ لغتنامه دردانشکدهٔ ادبیات تهران موجود است . نویسنده ابراهیم‌بن محمد قاسم درتاریخ بیستم ذیعقده (١٢٧) شاید (١٠٢٧) نوشته شده‌است . ونسخهٔ دیگر درنزد محیط‌طباطبائی ٧٣ خطی . ضمن مجموعه مشتمل بر شرح نصاب و « حمد و ثنا » و رساله‌ای در القاب ، و این کتاب است . این کتاب بی تاریخ است و مجموعه در (١٠٦٣ ق) نوشته شده است .

[١٢٤]

فرهنگ تازی پارسی

مؤلف ناشناس است .

آغاز : حمد بیحد و ثنای بیعد مرخدای عزوجل را که عقول در ادراك حقیقت ذات او . . . امابعد این مختصریست مشتمل‌بالفاظ عربی‌مترجم بلغت‌فارسی ، برترتیب حروف‌هجا نهاده‌شده والفاظی که درمحاورت... و خرف اول الفاظ را باعتبار ضمه و کسره و فتحه ، بهریك بابی ذکر میشود . . . باب اول الف مفتوحة : الله : خدا ، احد : یکی . آمر : فرمان کننده . أصل : بیخ . . .

هرواژهٔ عربی‌را بلفظ سادهٔفارسی تبدیل کرده ، وغالباً کلمات فارسی کهن بکاربرده‌است . بابها مرتب شماره گذاری شده است مثلا باب دهم الثاء المفتوحه باب یازدهم الثاء المضمومة . باب‌پانزدهم الحاء المکسورة و همچنین . . . و بنابرین مانند ترجمان اللغة هشتاد و چهار باب دارد و لیکن کوتاه و مختصر است .

همهٔ کتاب در پیرامن پانصد بیت نوشته دارد .

انجام : باب الیاء : یمین دست راست . یسار دست‌چپ . . یرحم‌الله عبداً . رحمت‌خدای بر بند گان .

نسخهٔ دهخدا ١٢٥ : درادارهٔ لغتنامه دردانشکدهٔ ادبیات درمجموعهٔ شامل‌این کتاب و « نصاب‌الصبیان » و « شرح نصاب » میباشد .

[١٢٥]

فرهنگ تازی پارسی

مؤلف ناشناس است وحرف نخست را در ترتیب آن رعایت کرده است .

آغاز: باب‌الالف ؛ اعتصام : چنك درزدن . اشتباه : پوشیده شدن امتحان : آزمودن . . .

وی اسماء ومصادر را درهم‌آمیخته ونامهای مرکب و اصطلاحات را نیز یاد کرده است .

آغازباب‌سین: سماحت : جوانمردی . سفاهت : بی‌خردی . سفیه : بی‌خرد ...

انجام : یرحم‌الله عبده رحمت کنادخدای‌بربندهٔ خود . یاحبیب‌الفقراء : ای‌دوست‌درویشان . یاانیس الغرباء : ای مونس غریبان . یا ذوالجلال والاکرام : ای صاحب بزرگی و کرامت .

نسخهٔ دهخدا ١٠٨ : در مجموعه است ، و دردنبال قسمت اول « مقدمة الادب » زمخشری قرار دارد ، ودرپشت آن مجموعه آقای دهخدا نوشته است : « تمام لغات این کتاب (مقدمة‌الادب) وضمیمهٔ آن (کتاب ناشناس جای گفتگو) نقل شد . [١] نویسندهٔ نسخه ؛ حسین بن یعقوب شاه است ، که آنرا درشوال ١٠٦٢ ق . بپایان رسانیده است .

نسخهٔ سپهسالار ٧٤٨٧ : در برگهای ١٢٥ـ١٦٣ دفتر است . عربی بنسخ ، فارسی بنستعلیق . سدهٔ دوازدهم است . وپیش از آن قسمتی از بخش نخست « مقدمةالارب » است. ١٣ سطر عربی و١٣ فارسی دارد انجام افتاده است : ومهر : کابین . مستأجر اجارت گیرنده .

---

١ ـ البته فیشهای این کتاب نیز در شمار فیشهای بی‌مدرك است ، وقابل استفاده نمی‌باشد وباید از نو باذکر مدرك فیش‌شود .

[۱۲۶] فرهنگ تازی پارسی

مرتب برحروف الفباء درحرف اول ودوم است . اسم و مصدر هردورا دربردارد .

آغاز : الحمدلله‌الذی‌زین‌الفاظ الانام بذکره‌ونورالحاظ الاجسام‌بشکره . . . محمد و آله‌المستکملین بفیض نواله . باب الالف ؛ افتتاح ، ابتداء : آغاز کار . انتها : اختتام : آخرکار . انبساط : کشادگی . انقباض : گرفتگی . اضطراب : شوریده‌کار . . .

انجام : یالیت : کاشکی . یدیم‌الله : دولته : همیشه بدارد خدای‌اورا دردولت . یرحم‌الله عبداً قال‌آمیناً رحمت کند خدای بنده‌ای راکه گفت آمین .

نسخهٔ دکترصادق کیا : پیش از «حمد و ثنا» در مجموعه قراردارد . عربی بنسخ وفارسی را زیرآن به نستعلیق نوشته است . بی‌نام وتاریخ است . مجموعهٔ تاریخ ۹۸۰و۹۴۴ دارد .

[۱۲۷] فرهنگ تازی پارسی

برای محاوره و گفتگو تهیه شده است .

کلماتی از عربی را که در محاورت بکار رود ، جمع کرده است .

آغاز فصل ۱ : امرها .

تعال : بیا . مر : بگریز . تأخر : پس رو .

آغاز فصل ۲ : درنهی‌هائی که سخن مستعمل است :

لاتلعب : بازی ممکن . لاتشتم دشنام مده . . .

آغاز فصل ۳ : ما اسمك یا غلام . . . اسمی مقبل . نام من مقبل است . . .

آغاز فصل ٤ : ایهاالسید من‌این جئت ای سرور : ازکجا آمدی ؟ . .

آغاز فصل ۱۵ : مرحبا بالغایت الایب الذی استوحشنا بغیته . خوش فراخی باد بآمدن . . . . هوالموفق و المعین . تمت .

نسخه نزد دکترصادق کیا پیش‌از«حمد وثناء» درمجموعه قرارداد . عربیهابنسخ وفارسیها بنستعلیق زیر آن بسرخی نوشته . بی‌نام در ۳ ع ۲ـ۹۴٤ ق .

[۱۲۸] فرهنگ تازی پارسی

مؤلف ناشناس است .

آغاز : باب الالف ؛آراء : فکرها . التیا : سختی وحادثهٔ بزرگ . ابناء: پسران . استقصاء : دورشدن در مسئله یا غیر آن ...

باب سین ؛ ساحت : پوست ومیان سرای . سورت : تیزشدن شراب ومثل‌آن وحمله بردن وبرجستن. سیاست : نگهداشتن ستور و کار فرمودن ومهر کردن . . .

انجام : یعمور : بزغاله و سنگ خرد . یعامر : جمع . یاسر : ظرف وقمارباز و اسم برجی است .

نسخهٔ سپهسالار ۲۸۵۶ : در مجموعه است و برگهای ۱۲۷ـ۱۵٤ را گرفته . نستعلیق بی‌نام و تاریخ در سدهٔ یازدهم .

[۱۲۹] فرهنگ تازی پارسی

مؤلف ناشناس است . واژه‌های فارسی آن نشان میدهد که در سدهٔ هفت یاهشتم تألیف شده است .در (برگ ۳٤) نسخهٔ زیر، نوشته شده است : هذا تفسیر غریب‌القرآن من‌مصنفات السیدالادیب سید حسین‌غفرله. ولیکن این خط نو نویس‌تر از متن نسخه است که در سدهٔ یازده نوشته شده ، وارزش وسندیت ندارد .

مؤلف دراین کتاب برخلاف معمول بابهای افعال‌ثلاثی مجرد را بجای‌شش باب به شانزده باب وفصل

بخش کرده است . برای مقایسه ص ۲۸۰ این مقال دیده شود .

فهرست و ترتیب کتاب :

این کتاب در دو بخش است . I مصدر های ثلاثی مجرد II اسماء صریحه ومصادر رباعی و منشعبات آن، و حروف .

بخش یکم کتاب ، درسه نوع است I عین درماضی مفتوح II عین در ماضی مکسور III عین درماضی مضموم باشد .

نوع اول : عین ماضی مفتوح ؛ سه باب و دوفصل دارد .

باب اول : عین مضارع مضموم . آغاز : وامه : یکچندی . الاوب و الایاب : باز گشتن . . . . ب ؛ البتر : بریدن . . .

باب دوم : عین مضارع مکسور : أ الاتیان : آمدن . الایتاء : دادن . . . ب ؛ البتل : بریدن . . .

فصل ؛ کلماتی که عین مضارع آنها مضموم و مکسور تواند بود : ا ؛ الاجر : مزد دادن ...

باب سوم : کلماتی که عین مضارع آنهامفتوح باشد : ۱ ؛ الاباء : سرباز زدن ب ؛ البحث : واجستن..

فصل ؛ کلماتی که‌عین‌مضارع آنهامضموم ومفتوح توانَدبود ؛ ح ؛ الجنوح : میل کردن ط ؛الطعن...

نوع دوم : که عین ماضی مکسور باشد . دوباب و شش فصل دارد :

باب اول : عین مضارع مفتوح : ا ؛ الاثم : بزه‌مندشدن . الاذن : دستوری دادن ...

باب دوم : عین مضارع مکسور : ا ؛ الارث والوراثة : میراث ستدن . . .

فصل۱ : افعالی که اگر عین‌آنها درماضی مفتوح خوانده شود ، درمضارع مضموم میشود ، واگر در ماضی مکسور خوانده شود در مضارع مفتوح میشود ؛ ب ؛ البرق : درخشیدن و خیره شدن چشم . . .

فصل۲ : کلماتی که اگرعین‌آنها درماضی مفتوح خوانده شود ، درمضارع مکسور خوانده میشود ، و اگر در ماضی مکسور تلفظ شود در مضارع مفتوح خواهد بود . ا ؛ الانف : کبر کردن . الانف : بینی . . .

فصل۳ : واژه‌هائیکه گاهی عین آنها در ماضی مکسور و درمضارع مفتوح است و گاهی در هر دو مفتوح میباشد ؛ ب ؛ البر . از بیماری به شدن . . .

فصل۴ : واژه‌هائیکه عین‌آنها درماضی میتواند مفتوح ومکسورباشد ، ولی درمضارع مکسوراست، ح ؛ الحسبان : پنداشتن . . .

فصل۵ : کلماتی که عین آنها اگر در ماضی مفتوح تلفظ شود درمضارع مضموم یامکسور خواهد بود ؛ ا ؛ الاباق گریختن . . .

فصل۶ : واژه‌هائیکه عین آنها اگر در ماضی مفتوح تلفظ شود ، در مضارع مکسور خواهد بود ، واگر در ماضی مکسور خوانده شود ، درمضارع مفتوح خواهد بود . الوری : بیرون‌آمدن‌آتش ازآتش‌زنه ...

نوع سوم : که عین ماضی مضموم باشد ، و در آن یك باب و دو فصل است .

باب : واژه‌هائی که عین مضارع آنها نیزمضموم باشد؛ ب ؛ البطر : درنگ کردن . البعد : دورشدن...

فصل۱ : واژه‌هائیکه عین درماضی‌ومضارع مضموم‌است ، ولیکن فتح ماضی نیزروا باشد ج ، الجبن: بدزهره شدن . . .

فصل۲ : واژه‌هائیکه عین در ماضی و مضارع مضموم است ، ولیکن کسر ماضی و فتح مضارع نیز رواست . ب ؛ البأس : سخت دلیرشدن . . .

و بنابراین ، این بخش کتاب بجای شش باب ثلاثی مجرد ، شانزده‌باب و فصل دارد ، و در هریك از این بابها وفصلها واژه‌ها بترتیب حروف هجاء درآغاز آنها مرتب شده است .

بخش‌دوم کتاب ؛ دراسماء صریحه ومصدرهای رباعی ومنشعبات وحروف‌است. ا ؛ الله والاله : خدای. الاب : پدر . الابد : همیشه . الابل : شتر . الابیل : کله . الاب : گیاه‌زار. الاثاث : کالای خانه . الاثر : نشان ، والتأثیر : اثر کردن . . .

س ؛ السبات: آسایش‌خواب. السبب : راه‌وعلم بهتر چیز ودلوورسن . السبط : کرده وفرزندفرزند ...

ی ؛ یثرب : مدینهٔ رسول . الید : دست . الیسار : جانب چپ . . . الیمین : جانب راست و الیمین : سوگند. الیوم : روز .

در بخش دوم کتاب و نیز در سه فصل ۱و۲و۶ از فصلهای ششگانهٔ زیر که در خاتمهٔ کتاب میباشد، کلمات بترتیب حروف هجاء مرتب شده است .

فصل۱ : مصادر رباعی و منشعبات آن ، ب ؛ البعثرة . زیر و زبر کردن ...

فصل۲ : ظروف و مبهمات . اذواذا : آنگاه . و چون اف‌له : شه برا ...

فصل۳ : در اعداد . احد : یکی . اثنان : دو ...

فصل۴ : هفته . الجمعه : آدینه ...

فصل۵ : نام پیغمبران . محمد . احمد، آدم . نوح ... نام فرشتگان ... نام کتب آسمانی ...نام طوائف و ملل ... نام برخی بتها ...

فصل۶ : در حروف . همزة، للندی ...

انجام : ای ، للنداء، و للعطف . ف ، للتعقیب . ك ، للتشبیه . تمت‌الرسالة بعون الله ...

نسخهٔ سید محمود زرندی در تهران : نستعلیق بی‌نام . در جمادی دوم (۱۰۸۸ ق) نوشته شده، و پس از غریب‌القرآن محمد بن عزیز (سجستانی) صحافی شده است . عنوانها و نشانها شنگرف ، است . ۳۶ برگ ۱۴ سطر .

[۱۳۰] فرهنگ تازی پارسی

گردآوری آقای بدیع‌الزمان فروزانفر رئیس دانشکدهٔ علوم معقول و منقول ، که تا حرف راء در ۳۶۶ ص بسال ۱۳۱۹ش چاپ شده است .

[۱۳۱] فرهنگ جامع

این‌فرهنگ عربی بفارسی بزرگ را احمد سیاح صاحب کتابفروشی اسلام در تهران تألیف کرد ودر چهار جلد بچاپ رسانید ، جلد نخست از الف تا خ در ۱۳۳۰ در ۴۰۰ ص . جلد دوم از د تا ض در ۱۳۳۶ در ۴۹۶ ص . جلد سوم از ط تا ك در ۱۳۳۷ وجلد چهارم از ل تا ی هنوز ازچاپ بیرون نیامده است . درتألیف این کتاب از المنجد و منتهی‌الارب استفاده شده است ، و تصویر برخی جیزها را دنبال نام آنها نهاده است .

[۱۳۲] فرهنگ خلیلی

این فرهنگ کوچك را محمدعلی خلیلی با ترجمه از المنجد تهیه و کتابفروشی علمی آنرا بسال ۱۳۳۰ ش . در ۹۹۰ ص . با مقدمه‌ای از آقای سعید نفیسی چاپ کرده است .

[۱۳۳] قطرات‌العلوم

یکی ازشرحهای معروف نصاب در سدهٔ چهاردهم «قطرات» یا « قطرات‌العلوم» یا «قطرات‌وثوق» نگارش عبدالله‌بن محمدحسن خوراسگانی‌اصفهانی است . وی آنرا در۱۳۲۳ ق. تألیف کرده وخود در۱۳۲۴ق. آنرا چاپ کرده است ، درین کتاب اضافات نصاب را نیز بعنوان «ملحق» شرح کرده است .

کاتب در پیش گفتار چاپ ، تاریخ تألیف را از گفتهٔ مؤلف چنین آرد :

یکی آمد فزون و کرد رقم « قطرات وثوق » تاریخش

چون یکی بر«قطرات وثوق=۱۳۲۲» افزوده شود، تاریخ تألیف ۱۳۲۳ ق . درمیآید. پیش‌ازنسخهٔ چاپی شش صفحه کشف‌الابیات نصاب و سپس مآخذ کار خود را که ۹۲ کتاب بود ، نام برده است . و درپایان کتاب‌مثلثات بدیعی‌را چاپ کرده، وشعر پایان‌را که نام بدیعی درآن بوده ، انداخته‌است.

آغاز : الحمدلله الذی هدانا الی الصواب ، حمداً کثیراً یبلغ مبلغ النصاب والصلاة ... اما بعد؛ فیقول الجانی عبدالله بن محمد حسن الخوراسکانی الاصفهانی : هذا شرح علی نصاب الصبیان یشتمل ... قوله بسم الله الرحمان الرحیم : ابتدا کردم باسم خدا ...

۱۹ صفحه دیباچه دارد . و ۶۹ بند را شرح کرده است .

چاپ : این کتاب در زیر نظر مؤلف بسال ۱۳۲۴ ق . در دو جزء در یك جلد بچاپ سنگ بخط عبدالکریم شیرازی پخش شده است . جزء نخست در ۱۶۲ ص . و دوم از آنجا تا ص ۲۶۵ میباشد .

[۱۳۴] لسان التنزیل

لغات قرآن را بترتیب سوره‌ها مانند «المستخلص» از «فاتحه» و «بقره» تا «ناس» گرد آورده است ولیکن قواعد دستوری که در «المستخلص» هست در این کتاب دیده نمی‌شود .

دیباچهٔ کتاب وفاتحه درست همان دیباچهٔ «تراجم الاعاجم» [۱] میباشد وفقط نام کتاب عوض شده است ، و بجای جمله « فی التفسیر ناجم ، سمی تراجم الاعاجم » در اینجا گوید : « فی التفسیر و التأویل ، سمی لسان التنزیل . . » گمان نمی کنم کسی «ترجم الاعاجم» را بر گردانیده ، و بترتیب سوره ها مرتب ساخته ، ونامش را تغییر داده باشد ، بلکه گویا « المستخلص » را بدین صورت در آورده اند .

آغاز : الحمدلله مانح الاعلاق وفاتح الاغلاق ، والصلاة والسلام علی صادق الوعد والمیثاق ، محمد وعلی آله واصحابه الرؤس والاعناق ، مابلیت السور فی الاطراف والاطلاق . وبعد ؛ فهذا مختصر فی التفسیر والتأویل ، سمی «لسان التنزیل» والشرط فیه ان کل کلمة فسرها مرة لایعود الیها کرة . . . بسم : بنام . الله : خدای. الاسم : نام. الاسما ؛ جماعة الاله : خدای پرستش . الرحمان : بزرگ بخشایش . الرحیم : مهربان ... سورة الفاتحة الحمد : ستودن: وستایش ل . . . لله . مرخدایرا . رب العالمین : خداوندپروردگار جهانیان ... سورة البقرة . ذلك الکتاب ای هذا الکتاب . . . لاریب فیه : هیچ گمانی نیست در وی ، یعنی هیچ سبب شکی و مجال ریبی . . . الریب : بگمان آوردن . . .

آغاز : سورة مائدة . العقود : عهدهای خدای ، قیل جملهٔ عهدهـای دین وسوگندها و پیمان‌ها ، و قیل سوگندها و نذرها . غیر محل الصید : یعنی حلال نادارند گان سگان شکار ...

انجام : سورة الناس . قل . بگوی ای محمد. القول گفتن اعوذ : پناه میگیرم . العوذ : پناه گرفتن . الناس والاناس : مردمان . الاناس : جمع ... فی: در . صدور : سینها . الصدر: یکی. الجنة : دیوان و پریان. تمت...

این کتاب در پیرامن ده هزار بیت نوشته دارد ، و «تراجم الاعاجم» فقط (۱۶۰۰بیت) است ، وبا برابر کردن دو نسخه ناسازگاری بسیار دیده شد ، گویا کسی دستورها و قواعد نحوی وصرفی را از «المستخلص» انداخته دیباچهٔ تراجم را تغییر نام داده در ، آغاز این کتاب نهاده است .

نسخهٔ محیط طباطبائی : نستعلیق . عنوانها با شنگرف . در جمادی الثـانی (۱۰۶۳ ق) نوشته شده است ، ۲۰۰ برگ ۱۵ سطری .

[۱۳۵] اللغات بالاعراب الثلاث

لغات مثلث را [۲] بی‌هیچ گونه ترتیب گرد آورده است .

آغاز : الغمر بالفتح: آب بسیار ، وبالکسر کینه ، وبالضم مرد کم حیله وقدح کوچك. الحجر: بالفتح...

انجام : الظلم بالفتح : آب خوش در بن دنـدان ، و بالکسر جمع ظلم و الظلام . شتر مرغ نر ، و بالضم بیدادگری .

نسخهٔ سپهسالار ۲۹۱۶ : برگهای ۵۹۱ ـ ۵۹۳ دفتر . نستعلیق سدهٔ یازدهم . صفحه ها در جدول .

---

(۱) ص ۲۸۴ و ۳۶۹ دیده شود . (۲) برای شناسائی واژه‌های مثلث ص ۳۳۲ دیده شود .

[۱۳۶]

لغات قرآن

کتابی بدین نام در کتابخانهٔ دانشگاه بشمارهٔ (۱۰۳۲) هست و چون مؤلف شناخته نیست و آغاز و انجام آن با هیچیك از کتب یاد شده[۱] مطابق نیست در اینجا یاد شد.

آغاز: استفتاح: طلب فتح کردن. انجاح: برآوردن حاجت. ارتضا: رضا دادن...

انجام: یقین و یقن: بی‌شبهه است، پس بمعنی آیهٔ کریمه باشد که حتی یاتیك الیقین.

نسخهٔ دانشگاه ۱۰۳۲: نستعلیق عربیها بنسخ بی‌نشان و تاریخ. (فهرست ۲: - ۴۴).

[۱۳۷]

مجمل الاسماء

در سه بخش است و هربخش بابها و فصل‌ها دارد.

۱ - حیوانات.

۲ - آثار علوی، آسمانیها.

۳ - آثار سفلی، زمینیها.

ترتیب: واژه عربی را مینویسد و شرح آن را بفارسی می‌آورد.

نگارندهٔ فهرست دارالکتب (۳۴:۲) گوید شاید مجمل الاسماء تألیف طاهربن محمدبن یوسف غزنوی باشد که در کشف‌الظنون یاد شده است، ولیکن دور نیست «السامی فی الاسامی» باشد که درص ۲۳۷ یاد شد، و باب نخست آنرا انداخته‌اند.

نسخهٔ دارالکتب مصر ۵۹۹: نسخ ۱۱۲۳ ق. در قزوین. (فهرست ۲: ۳۴).

[۱۳۸]

مخزن اللغة

چلبی آرد: یکی از علما این کتابرا در یك مجلد برای فرزند خویش «محمد» نام تألیف کرد، ودر گردآوری آن از کتابهای «العین» و «دیوان‌الادب»[۲] و «دیباج الاسماء»[۳] و «البلغة»[۴] استفاده کرد. و آنرا از برای صبیان بترتیب حروف هجاء مرتب ساخت، و واژه ها را بفارسی ترجمه کرد.

آغاز: الحمدلله الذی اکرمنا بسنة نبیه و کتابه...

[۱۳۹]

مرقات الصبیان

منظومه ایست که کلمات عربی، و ترکی برابر آنرا، بفارسی ترجمه کرده است.

سراینده سید محمدباقر مجتهدزاده گنجهٔ در سدهٔ چهاردهم میباشد.

آغاز دیباچه نثری: درود خداوندیرا سزد...

آغاز نظم: البحر المجتث:

بنام ایـزد جبار و خالـق ستار — که شد پدید ازاو آسمان‌ولیل‌ونهار

... ...

خدای باشد و الله سکری و تار — رحیم رحم ایلین کار ساز هر ناچار

در آغاز هربند تقطیع عروضی آنرا آورده است.

چاپ: این کتاب در سال ۱۳۱۷ ق. در مشهد باندازهٔ خشتی در ۴۸ برگ. هر ص ۱۰ بیت بچاپ سنگی منتشر شده است.

---

(۱) برای شناسائی واژه‌های قرآن و کتب راجع بآن. ص ۲۶۹، ۲۸۳ - ۲۸۵، ۲۸۹، ۲۹۰، ۳۱۰، ۳۱۸ - ۳۲۰، ۳۴۰ دیده شود. (۲) از فارابی (م ۳۵۰ ق) ص ۲۸۷ حاشیه دیده شود.

(۳) از شیخ امام موسی الفاروقی. (کشف الظنون).

(۴) نخستین کتاب است که درین مقاله معرفی شد. ص ۲۶۵ دیده شود.

[۱۴۰] مصادر

در تکمیل مصادر زوزنی و « تاج المصادر » بیهقی نگاشته شده است . و مانند آنها بترتیب ابواب ثلاثی مجرد و مزید افعال مرتب میباشد .

آغاز: اما بعد ؛ فانی لما رأیت خلو مصادر الزوزنی والبیهقی عن بعض المصادر ، ورأیته فی «الکنز» و «النادر » اردت ان اجمع بین هؤلاء الکتب الاربعة . . .

نسخهٔ شهید علی‌پاشاه ۲۶۹۹ : در کتابخانهٔ سلیمانیه در استانبول . در دنبال « مهذب الاسماء » قرار گرفته از برگ ۱۵۸ تا ۳۱۵ دفتر است .

[۱۴۱] مطلع مقاصداللغه

عربی بفارسی در دوبخش ، نخست اسماء دوم افعال است . اسماء را بترتیب حروف هجاء ودر هریك (مفتوح ومضموم ومکسور) بترتیب « مهذب‌الاسماء» مرتب کرده است . وافعال را بترتیب مصادر زوزنی ، درشش باب ثلاثی مجرد ، وسپس بابهای ثلاثی مزید و رباعیهارا آورده است .

در دیباچه نام کتاب آمده ونام‌مؤلف نیست . ابن‌یوسف آنرا تألیف‌قرن‌هفتم ومؤلف را ترك‌تشخیص داده است . (فهرست مجلس ج ۳ ص ۱۱۶) ولی ترك بودن او دلیل ندارد . نسخه خط شرق ایران و نزدیك بخط هندیست ، ترجمه‌ها به فارسی فصیح است ، و دور نیست این کتاب همان زبده اللغة باشد که چلبی گوید در دو بخش اسماء و افعال بوده . و آنرا علاءالدین علی بن مراد کاشی (م ٦٢٤ ق) نگاشته است . و همانرا اسماعیل‌پاشا در « هدیةالعارفین فی‌اسماء المؤلفین ــ ج ۱ ص ۷۰٦» تکرار کرده است .

آغاز: لغت پس از دیباچه :

کتاب الالفات . باب الالف المفتوحة : الابد : کار شگفت ، وکاربای‌دار . تقول لاأفعـل ذالك الامر ابدالآبدین وابدالآباد نکنم هرگز . الآجر : خشت پخته . الآجل : کار در پیش ، و هوضدالعاجل . . .

پایان اسماء وآغاز افعال افتاده است.آغازموجود مصادر افعال اللفیف المفروق منه . ث : ثوی ثویاً بیاسید . ثوی بمرد . ح ؛حوی و احتوی : کرد کرد . خ : خوت المرأة خواءً : شکمش تهی شد ...

انجام: باب افعوعل یفعوعل : احدودب‌المکان : جای بی گیاه شد احدودب کورشد ... المفروق منه؛ احلولی: شیرین شد . . . ومما یلحق بهذاالباب ؛ ارعوی : باز گشت و بازستاد . والله اعلم .

نسخهٔ مجلس ۸۷۰ : نستعلیق بی‌نشان و تاریخ سدهٔ هشتم یك برگ از آغاز تا نیمهٔ دیباچه ، و نیز درمیان برگهای ۷۱-۱۲۷ افتاده است . (فهرست۳ : ۱۱۵) نیزدیده شود .

[۱۴۲] مقاصداللغات

یا «لغةالاعراب»

هرواژة عربی را بیك پارسی ترجمه کرده ، وکتابرا بترتیب حرف نخست ودوم واژه بسیجیده است. عربی را درشت و فـارسی را به خط ریز در زیرآن نوشته است . در این کتاب پیرامن ده هـزار واژه ترجمه شده است .

نام کتاب در دیباچه « مقاصداللغات » آمده ، و در پایان کتاب « لغةالاعراب » نامیده شده است . نام مؤلف در دیباچه بوده و ازقلم افتاده است . درفهرست دانشگاه (۲ : ٤٥۷) من احتمال داده ام که نویسندهٔ نسخهٔ (۱۹۳ دانشگاه) علی اکبربن آخوند ملاحسین یزدی ، خود نگارندهٔ این کتاب‌باشد که درسدهٔ‌سیزدهم در ورامین می‌زیسته است . ولیکن با بررسی دوباره‌گمان میکنم تألیف کتاب پیش از سدهٔ یازدهم باشد .

آغاز : الحمدلله الذی بعث بالحق نبیاً ، وانزل‌قراناًعربیاً ، هدی للناس‌وبینات . . . اما بعد ،قال‌الفقیر الی‌الله غفرذنوبهما (چنین) . . . لما رأیت‌القرآن و . . . عربیة فوجب اولا . . .

انجام: یاء مع‌المیم ؛ یم : دریا . یمین : سو گند (سپس جمله‌های ابجد هوز ... را گزارش‌داده است).

نسخهٔ دانشگاه ۱۹۳ :نسخ علـی اکبر بن ملاحسین یزدی ساکن ورامین ، در شنبهٔ ۲۷ ربیع یکم سال ۱۲۸۸ ق .

ملخص اللغات

[۱۴۳]

از حسن خطیب کرمانی . مرحوم دهخدا در کلمهٔ « پیـاده » و در کلمهٔ « حدت » از این کتاب واین نگارنده یاد ننموده است . ولیکن اثری دیگر از وی در جائی ندیدم . آری صاحب روضات گوید[۱] حسن خطیب قاری سبزواری مقیم مشهد خراسان ، شرحی بر « مشارق الانوار ، برسی ، بدستور شاه سلیمان صفوی (۱۰۷۸–۱۱۰۵ق) نگاشت[۲] و باب « اسرار عدد » را از آغاز بیانداخت مدت اقامتش درمشهد خراسان چهل سال بوده است . تاریخ مرگش دانسته نیست و در اردستان اصفهان مدفون است .

و نیز چند صفحه بخط مردی بنام حسن خطیب کرمانی در مشیخهٔ « کنزالساکین »[۳] دیده میشود که درآن خود را ظهیرالدین حسن بن ناصربن جلال بن مسعودبن حسن خطیب کرمانی ، و از نوادگان سیف باخرزی شاعر معروف (ذریعه ۹ : ٤٨٥) شمرده است . و تایخ این خط ۹۲۶ ق . میباشد .

برای بدست آوردن آگاهی بیشتر ازین خـاندان کتاب « مزارات کرمان » چ . کوهی کرمانی (ص ۸۱) دیده شود .

منتخب شرح نصاب

[۱۴۴]

حاج ملا باقربن غلام علی شوشتری ساکن نجف کـه در سفر مکه در بمبئی بسال (۱۳۲۷ ق) در گذشته است ، دوجلد کتاب بنام « تذکره » نگاشته که درحکم جنگ ومشتمل برفوائد متفرقه است . وی در جلد اول این کتاب بخشی دربارهٔ نصاب دارد و در آن راجع بشمارهٔ ابیات نصاب گفتگو کرده است . ودرجلد دوم نصاب را از بند ۱۸ تا پایان شرح کرده و این شرح انتخابی است ازیك شرح ناشناس (ذریعه ـ ٢٢:٤-٢٣) و از جمله این بیت را در تاریخ نظم نصاب آورده است :

نیمه‌ای از ربیع ثانی بود سال تاریخ صاد بوده وخا

که مطابق است با (٦٩٠ ق)[٤] واین مسلماً تاریخ نظم متن اصلی نیست ، بلکه تاریخ قسمتی از اضافات است زیرا که مرگ فراهی را چلبی ٦٤٣ ق . نوشته است .

منتخب اللغه

[۱۴۵]

آغاز : افتاده : الآجام والاجم والاجام . ج . . .

انجام : یوح نامیست مر آفتاب را .

نسخهٔ رضوی ٤٨ لغت خطی : خط نسخ بی نام و تاریخ (فهرست ۲ : ۳۷۹) .

منتخب اللغه

[۱۴۶]

شخصی بنام محمد تقی لغتنامه‌ای کوچك عربی بفارسی برای دو فرزند خود بنام محمد و علی ترتیب داده است .

ترتیب کتاب : حرف آخر را بزرگ بخش (باب) و حرف اول را کوچك بخش (فصل) قرارداده است . و همه کتاب در پیرامن یك هزارو پانصد بیت نوشته دارد .

آغاز : الحمدلله رب‌العالمین . والصلاة والسلام علی . . .

---

(۱) روضات الجنات ص ۲۸٦ .

(۲) نسخه‌ای از « مطالع الاسرار درشرح مشارق الانوار » رجب برسی نگارش حسن خطیب کرمانی قاری بشمارهٔ (٦٤٢) در کتابخانهٔ دانشگاه تهران هست که در ۱۰۹۰ ق . تألیف شده است . (فهرست ۳ : ۱۵۳۷) .

(۳) این کتاب که پیش ازاین نزد فخرالدین نصیری بوده و در الذریعه حاشیهٔ ۸ : ۱۸۷ معرفی شده است ، اکنون بشمارهٔ . . . در کتابخانهٔ دانشگاه موجود است .

(٤) یادداشت پدرم .

نسخهٔ دهخدا؛ ۱۲٤ : مرحوم دهخدا روی‌آن نوشته است. متن و حاشیه بلغت نقل شد. وبنابرین در فیشهای ایشان بدون ذکر مدرک ثبت شده است.

[۱۴۷] نصاب معروف

شاعری متخلص بمعروف، لغات عرب را بترتیب حروف الفباء؛ برای هر حرف بابی ودرهر باب ده تاشانزده بیت سروده است، ودر سرآغاز هرباب حدیثی آورده که آغازآن، همان حرف است. این‌کتاب درپیرامن چهارصد بیب است[1].

آغاز: باب‌الالف؛ قال‌النبی (ص) اول ما خلق‌الله عشقی.

آله است والله یعنی خدای — احد واحد است و یکی رهنما

الب است خردمند و اول نخست — اجیراست مزدور امین است درست

انجام:

بمر آنکه می گذرد روزگار — بفر آنکه بگریزد ای شهسوار

درین جمله الفاظ شد یکهزار — ز «معروف» این نسخه‌شد یادگار

دگر بیست الفاظ گشته پدید — لغت را هزار اندرین شد مزید

همه سیصد و هفت بیت است این — دگر گشت هشتاد بالا برین

نسخهٔ دکتر صادق گیا در تهران. در مجموعه‌ای بخط (۱۲٥٤ ق) میباشد.

---

۱ ـ اسماعیل پاشا در هدیة‌العارفین ۲ : ۳٦۹ کتابی بنام «الاحمدیة فی ترجمة الکردیة بالعربیة» بمعروف برزنجی محمد بن مصطفی‌بن احمد حسینی‌قادری (م۱۲٥٤ق) درسلیمانیة، نسبت داده، اما معلوم نیست که منظوم باشد، ودر «تحفهٔ سامی- ص۱۷۰» شاعری بنام معروف رمال تبریزی معرفی شده است. دور نیست این‌منظومه اثر این دومین باشد.

ایرج افشار

کتابشناسی فرهنگهای فارسی - اروپایی

از هنگامی که روابط تجاری و سیاسی میان ایران و اروپا ایجاد شد برای مردم اروپا لازم آمد که زبان فارسی‌را فرا بگیرند و بالطبع ناچار از آن بودند که به دو رشتهٔ علمی توجه خاص داشته باشند: یکی دستور زبان و دیگری لغت.

در فهرستی که نگارنده برای دستورهای زبان فارسی فراهم آورد[1] ملاحظه میشود که اروپائیان نزدیك به‌صد کتاب و رساله و مقاله درقواعد زبان فارسی تألیف وتحریر کرده‌اند.

اکنون بربن قصدم فهرستی از مهمترین فرهنگهایی که برای زبانهای اروپایی بفارسی و بالعکس نوشته شده است با مشخصات هر یك، چنانکه در شیوهٔ کتابشناسی مرسوم است، بچاپ برسانم. برای اینکه خوانندگان ترتیب‌تاریخی هرکتاب‌را زودتر و آسانتر دریابند این‌فهرست بحسب قدمت‌کتابها مرتب شده‌است.

در آغاز لازم میدانم بعضی نکات که راجع به فرهنگ نویسی میدانم و اطلاع بر آنها مفیدست جهت آگاهی خوانندگان عرض کنم وسپس به موضوع گفتار اصلی بپردازم و بعد مآخذ کار خودم را بدست بدهم.

I

یکی از مهترین تحقیقاتی که اروپائیان درباب فرهنگهای فارسی و سابقهٔ فرهنگ‌نویسی در ایران و هند کرده اند مقاله‌ایست بقلم H. Blochmann معلم زبان فارسی در یکی از مدارس کلکته بعنوان Contribution to Persian Lexicography که در شمارهٔ ۱۴۸ مجلهٔ Journal of the Asiatic Society of Bengal (۱۸۶۷ م. سال ۳۷ قسمت اول ازشمارهٔ اول) چاپ شده است. بلاخمن در این مقالهٔ قابل توجه هفتادو دوصفحه‌ای شصت‌وپنج فرهنگ‌را که برای زبان فارسی تهیه شده بوده‌است باختصار می‌شناساند واز‌اختصاصات و ممیزات هریك بحث می کند.

II

فرهنگ های موضوعی: فرهنگهایی که در یك موضوع خاص دربن سی سالهٔ اخیر تألیف شده است و من آنهارا می‌شناسم بااین شرح است:

- فرهنگ نظامی: تألیف سروان ضرغامی وسروان زرگرخوشنویسان، تهران، ۱۳۱۸ش، خشتی، ۱۷۳ ص.
- فرهنگ بازرگانی: تألیف نیکلا راست، تهران، ۱۳۲۳ ش، خشتی، ۱۳۶ ص.
- فرهنگ حقوقی: تألیف جعفری لنگرودی، تهران، ۱۳۳۵ش، رقعی، ۳۱+۲۸۴ ش.
- فرهنگ قضائی: تألیف رضا جلالی، جلد اول (A - N)، جیبی، ۷۶۶ ص.
- قاموس کتاب مقدس: ترجمه و تألیف مسترهاکس امریکائی، بیروت، ۱۹۲۸، وزیری بزرگ، ۹۸۸ ص.
- فرهنگ روستائی: تألیف دکتر تقی بهرامی، ۳ جلد، تهران، ۱۳۱۶ - ۱۳۱۷، وزیری ۱۲۵۴ ص.
- فرهنگ گیاهی: تألیف حسینعلی بهرامی، تهران، ۱۳۲۹، جلداول (A - H)، وزیری ۵۴۱ ص
- مجموعهٔ اصطلاحات علمی: ازانتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۳۳ ش، وزیری، جلد اول (A - L)، ۲۰۷ ص.؛ جلددوم (N-Z)، ۱۳۳۶ش، ۱۷۶ ص.
- فرهنگ جهان‌نما (اعلام و اصطلاحات سیاسی و بین‌المللی): تألیف علی جواهر کلام، تهران، ۱۳۲۵ش، جیبی.

---

[1] - «کتابشناسی دستور زبان فارسی» مندرج در «فرهنگ ایران زمین»، دفتر ۱ جلد ۲ (۱۳۳۳ ش.). پس از طبع این فهرست نام چندین کتاب‌ومقالهٔ دیگرهم بدست آمده‌است که امیدوارم درفرصتی دیگر بچاپ برسد.

ـ فرهنگ شاهنامه : تألیف دکتر رضا زادهٔ شفق ، تهران . ۱۳۲۰ش ، رقعی، ۲۷۹ ص .[۱]

ـ فرهنگ لغات و اصطلاحات سیاسی : تألیف اردشیر ـ ستخر ، تهران ، رقعی ، ۱۱۶ ص .

ـ فرهنگپایه (بیشتر مشتمل برلغات سپاهی و اداری مصوب فرهنگستان) : تألیف شاهین ، تهران ، خشتی ، ۲۲۶ ص .

ـ مجمع الادویهٔ ناصری : تألیف میرزا علیرضا خان طبیب مریضخانهٔ مبارکهٔ دولتی ، تهران ، چاپ سنگی ، ۱۳۰۸ ق ، حبیبی ، ۱۵۷ ص .[۲]

ـ نامهای پرندگان درلهجهٔ کردی: تألیف دکتر محمد کیوان‌پورمکری، نشریهٔ انجمن ایرانشناسی تهران، ۱۳۲۵ش ، وزیری، ۱۵۳ ص .

ـ « شلیمر » : *Terminologie Medico-Pharmaceutique et anthropologique francaise persane, avec traduction anglaise et allemande des termes français*, par Joh . L . Schlimmer, Teheran, 1874, 570p .

III

فرهنگ لهجه‌ها: در این چند سال اخیر که بمطالعه در لهجه‌های محلی توجهی پیدا شده چند فرهنگ راجع به‌بعضی از لهجه‌های ایرانی توسط ایرانیان نوشته شده‌است .[۳]

ـ فرهنگ عامیانه : تألیف یوسف رحمتی ، تهران ، ۱۳۳۰ ش.

ـ مجموعهٔ کلمات عوامانهٔ فارسی: تألیف سیدعلی جمال زاده، مندرج درپایان « یکی‌بود ویکی‌نبود » [٤] .

ـ فرهنگ گیلکی : تألیف منوچهر ستوده ، بامقدمهٔ ابراهیم پورداود ، نشریهٔ انجمن ایرانشناسی، تهران ، ۱۳۳۵ش ، رقعی، ۲۷۲ص .

ـ فرهنگ لارستانی : تألیف احمد اقتداری، نشریهٔ فرهنگ ایران زمین، بامقدمهٔ ابراهیم‌پورداود، تهران ، ۱۳۳٤ش ، رقعی، ۲۹۶ص .

ـ فرهنگ بهدنیان : تألیف جمشید سروش‌سروشیان ، بامقدمهٔ ابراهیم پورداود، بکوشش‌منوچهر ستوده، نشریهٔ فرهنگ ایران زمین ، تهران، ۱۳۳۵ ، وزیری ، بیست ونه + ۲۱۸ ص .

ـ فرهنگ کرمانی : تألیف منوچهر ستودهٔ نشریهٔ فرهنگ ایران زمین، تهران ، ۱۳۳۵ ، وزیری، شش+۲۱۳ ص .

ـ فرهنگ مردوخ (لغات کردی و مرادفهای آن درفارسی و عربی) : تألیف شیخ محمد مردوخ ، تهران ، ۲ جلد، خشتی ، ۲٦+۹٦۱ ص .

ـ برای لهجهٔ پشتو بفارسی در افغانستان فرهنگهای مذکور در زیرنوشته شده است :

۱ ـ پشتو قاموس : جلد اول (ا ـ س) ،کابل ، ۱۳۳۰ ش ، وزیری ، ٦٦۸ ص .

۲ ـ پشتو لغتونه : تألیف محمد اعظم ایازی ، کابل ، ۱۳۱۰ش ، جیبی ، ۷۹۲ ص .

۳ ـ دمسودی پەدول لمرەی پشتوسنید (اولین قاموس افغانی بطریق‌مسوده) : تألیف محمد گل‌مهمند، کابل، ۱۳۱٦ش، رحلی ، ژ+۳٦٦ ص .

---

۱ ـ برای شاهنامه فرهنگ عظیمی که معروفیت جهانی دارد توسط فریتز ولف آلمانی تألیف گردیده است .

۲ ـ درادویه کتب مختلفی از قدیم باقی است مانند مخزن الادویه ، تحفهٔ حکیم مؤمن ، جامع‌الاشیاء وجز اینها که اینجا جای گفتگو و ذکر از آنها نیست و فقط از کتاب مذکور در متن که شاید زیاد معروف نباشد یاد شد . برای دیگر کتب ازین نوع مراجعه شود به فرهنگ ایران زمین ، جلد ٥ ص٤٤۳ـ٤٤٥ (که توسط نگارندهٔ این سطور مذکور افتاده است) .

۳ ـ در بارهٔ لهجه های ایرانی مطالعات و تحقیقات دقیقی توسط اروپائیان شده است که فهرست آنها را آقای نیکلاراست تهیه کرده ودر دفتر اول‌جلداول فرهنگ ایران‌زمین(۱۳۳۲) طبع شده است. سپس نگارنده فهرست دیگری شامل‌آنچه ازفهرست نامبرده فوت شده و مطالعاتی که درایران شده بود فراهم آورد وبعنوان « کتابشناسی زبانها ولهجه‌های ایرانی » در دفتر اول جلد سوم فرهنگ ایران زمین (۱۳۳٤) بچاپ رسانید . درینجا فقط از کتابهایی نام خواهم آورد که بشکل « فرهنگ » تهیه شده‌است، وگرنه تألیف مفید دیگری‌هم در این زمینه هست که برای اطلاع ازآنها باید بهمان دو فهرست مندرج در فرهنگ ایران‌زمین رجوع کرد. همچنین مراجعه شود به مقالهٔ « زبانها ولهجه‌های ایرانی » نوشتهٔ دکتراحسان یارشاطردرهمین کتاب .

٤ ـ آقای جمال‌زاده پس ازتألیف مجموعهٔ مختصر مورد ذکر بتکمیل آن پرداخته وکتاب معتبری تهیه کرده‌اند (رجوع شود به مجلهٔ سخن شمارهٔ ۸ سال ۷ بعنوان « دادخواهی یك نویسنده ») . این کتاب در سال آینده در جزء انتشارات فرهنگ ایران زمین بچاپ خواهد رسید .

1

انگلیسی

(1) 1777 — *A Dictionary Persian Arabic and English;* by J. Richardson. Oxford, 2 vols, folio, XLVIII+1077 p.
(نگاه کنید همچنین به شماره‌های ۸ و ۱۰ و ۱۱)

(2) 1770 — *A Compendious Vocabulary (English and Persian);* by Gladwin, Malda—and Calcutta, 1788 (Calcutta 1880).

(3) 1785 — *A Vocabulary, Persian, Arabic and English* (containing such words as have been adopted the two former of those languages and incorporated into the Hindui, etc.); by William Kirkpatrich, London.

(4) 1792 — *A New Persian and English word* (after the method of Bayer and others); by Robert Jones, Calcutta.

(5) 1800 — *A Vocabulary English and Persian for the College at Fort William in Bengal,* Calcutta.

(6) 1802 — *Mookhtuzur loghut faressee* (مختصر لغات فارسی), or a vocabulary of the Persian language in two parts, Persian and English and English and Persian; by S. Rousseau, London.

(7) 1804 — *Dictionary of the Persian and Arabic Language,* by Jos. Baretto, 2 vols, Calcutta.

(8) 1806-10- *A New Edition* [*of a Dictionary, Persian, Arabic and English by John Richardson*], with numerous additions and improvements, by Charles Wilkins, 2 vols, London.

(9) 1801 — *Dictionary Persian, Hindoostany and English;* by Francis Gladwin, 2 vols, Calcutta, 1066 p.

(10) 1810 — *A Vocabulary Persian, Arabic and English.* Abridged from Quarto edition of Richardson's Dict.; by David Hopkins, London, 650 p.

(11) 1829 — *A Dictionary, Persian, Arabic and English by J. Richardson,* Rivised and considerably enlarged by Sir Charles Wilkins and F. Johanson, London.

(12) 1829 - *A Dictionary Persian - English, compiled chiefly from the Borhani Qatiu* (برهان قاطع) *and Moontajab-ool-Loghat* (منتخب اللغات (شاه جهانی)), and carefully compared with the best dictionaries of that language; by Ramdhan, Calcutta.

(13) 1850 — *A Pocket Dictionary of English and Persian;* by Thornill Tucker, London.

(14) 1882 — *A Dictionary Persian, Arabic and English;* by Francis Johanson, London, 1420 p.

(15) 1892 — *The student's englarged English-Persian Dictionary prononcing and explanatory;* by Sohrabshaw Byrami, [India], 733 p.

(16) 1893 — *A Comprehensive Persian - English Dictionary;* by F. Steingass, London.
(چاپ دوم در ۱۹۳۰ و چاپ سوم در ۱۵۳۹ صفحه در ۱۹۴۷ انتشار یافته است)

(17) 1904 — *An English - Persian Dictionary Compiled from Original Sources,* by Arthur N. Wollaston, XIV+462 p.
(نگاه کنید به شمارهٔ ۱۹)

(18) 1934-6 - *New Persian - English Dictionary;* by S. Haïm, 2 vols, XVI + 1078 and VIII+1246 p.

(19) 1941-3 - *The Larger English - Persian Dictionary;* by S. Haïm, 2 vols, XVI+1326+61+38 and 1321 p.
(چاپ دوم همان شمارهٔ ۱۷ است)

(20) 1944 — *A Concise Dictionary of Persian Language;* by E. H. Palmer, ed. 12, 364 p.
(متأسفانه بچاپ اول این لغت دسترسی نیافتم تا تاریخ چاپ اول بدست آید. چاپ پنجم آن در ۱۹۱۴ با تجدید نظر و ملاحظات لسترنج طبع شده است)

(22) 1949 — *A Practical Dictionary of the Persian Language;* by John Andrew Boyle; London. 193 p.

(23) 1952 — *The One-volume English-Persian Dictionary*; by S. Haïm, Tehran, 1466+12 p.

(24) 1953 — *The Shorter English - Persian Dictionary;* by S. Haïm. Tehran, 650+32 p.

(25) 1953 — *The One-volume Persian - English Dictionary;* by S. Haïm, Tehran, 1465+12 p.

(26) 1954 — *Persian Vocabulary;* by A. K. S. Lambton, Cambridge, XII+394: p.

(27) بی‌تاریخ — *A Dictionary of the Persian and English Languages;* by Maulavi Fazal-i-Ali, Bombay.

(28) بی‌تاریخ — *A Dictionary of Persian into English and Urdu,* [Introduction. by S. C. P.], Allahabad, 904 p.

2

روسی

(1) 1869 — *Dictionnaire Mofid* (مفید), *Persan - Arabe - Russe - Français;* par M. Scharif. Petersbourg, 405 p.

(2) 1905-10 - *Roussko-Persidsky slovar* (کتاب‌اللغة الروسیة والفارسیة); A.Th. Khachab, St.Petersbourg, 326 p.

(3) 1906 — *Persidski - Russky;* L.N. Demitriv, Mechhed, 329 p.

(4) 1914 — *Polniy Persidsko - Russky slovar;* Mirza Abdullah Gaffarov. (بتصحیح کرس عضو آکادمی)

(5) 1936-7 - *Russko - Persidsky slovar;* P.A. Galunov, 2 vols, Moscou, 476 p.

(6) 1944 — *Russko - Persidsko - Azerbaïdjansky slovar;* Ali-Zadeh, Bakou, 358 p.

(7) 1945 — *Bolchoï Russko - Persidsky slovar;* Charafed-Din Kahramani (شرف الدین قهرمانی), Tehran.

(8) 1950 — *Persidsko - Russky Slovar (28000 Slov.)*; B.V. Miller, Moscou 1151 p.

(9) 1953 — *Persidsko - Russky Slovar (35000 slov.);* B.V. Miller, Moscou, 668 p,

3

فرانسوی

(1) 1840 — *Dictionnaire Français - Arabe-Persan et Turc;* Par Alexandre Handjéri, 3 tomes Moscou.

(2) 1866-76- *Dictionnaire Turc - Arabe - Persan,* 2 Parties, Leipzig, 980 p.

(3) 1869 — نگاه کنید به شمارهٔ یك ازقسمت روسی

(4) 1878 — *Dictionnaire Manuel Français-Persan*; par Nasseradin Chah, Tome 1. (A-D), Tehran, IX+399 p.(1)

(5) 1883 — *Vocabulaire Français - Persan;* par A.de Biberstein Kazimirski, Paris, 622 p.

(6) 1883 — *Dictionnaire des homonymes* (الفاظ متشابهه); par Mohammad Hassan Saniodolleh, Tehran, 40 p.

---

۱ - در « دیباچه ازقول طبع کنندهٔ کتاب » نوشته شده است : « ازآنجا که درپیشگاه ضمیرمنیر مقدس (یعنی ناصرالدینشاه) محقق است که علم و دانستن زبان فرانسه ازمعاشرت ومرابطه بادول وتحصیل علوم جدیده نهایت مفید میباشد بنابرمراحم والطاف ملوکانه قصد فرمودند که تحصیل این زبان را درمیان رعایای خود منتشر و معمول نماید وخود بنفس نفیس همایون بذل مجاهدت فرموده مجموعهٔ از لغات معمولهٔ کثیرالاستعمال فرانسه را جمع و معانی آنها را بزبان فارسی نگاشته بعبارة اخری لغتی جامع از فرانسه بفارسی تألیف وتصنیف فرمودند . »

(7) 1885-7 - *Dictionnaire Français-Persan;* par J. B. Nicolas, 2 vols, Tehran, 790 et 924 p.
(8) 1908-14- *Dictionnaire Persan-Français;* par le baron Jean Jacques Pierre Desmaisons, (publié par ses neveux), Rome, 4 vols, 972+1019+904+389 p.
(9) 1911 — *Dictionnaire Farhang Français - Persan;* par Miza Mahmoud, Tehrau, 1091 p.
(10) 1912 — *Dictionnaire Persan - Français;* par Adolphe Bregé, Leipzig, 674 p.
(11) 1916 — *Farhang Ménu-Tchéhri (Dictionnaire complet Persan-Français)* ; par Manouchehr Nouri, Tehran, 332 p.
(12) 1930-1 - *Dictionnaire Français-Persan;* par Saïd Naficy, Tehran, 2 vols, 1097+1181 p.
(13) 1943 — *Dictionnaire Français-Persan;* par N. Golestani, Tehran, 788 p.

(چاپ دوم در ۱۹۵۱)

4

لاتینی

(1) 1645 — *Specimen Lexici Arabico-Persici-Latini;* par Chr. Ravius, Lugduni.
(2) 1685 — *Gazophylacium Linguae Persarum triplici linguarum clavi, Italicae, Latinae, Gallicae nec non specialibus praeceptis ejusdem linguae resteratum;* par Angelo a Sto. Josepho, Amesterdami.
(3) 1780 -- *Lexici Arabico - Persico - Latinum par Francisco Mesgnien Meninski* ; Vindobonae, 4 Vols,
(4) 1828 — *Vocabulaire Latin, Persan et Coman, d'après un Manuscrit écrit en 1303;* Provenant de la Bibliothèque de Pétrarque, publié par Jules de Klaproth, Paris, (در جزو کتاب "Mémoires relatifs à l'Asie" در صفحات ۱۱۲ تا ۲۵۶ طبع شده است)
(5) 1855-67- *Lexicon Persico-Latinum etymologicum, cum linguis maxime cognatis Sanscrita et Zendica et Pahlevica comparatum, e lexicis Persice scriptis Borhani Qàti, Haft Qulzum et Bahari Agam et Persico-Turcico Farhangi-Shuuri confectum, adhibitis etiam Castelli, Meninki, Richardson et aliorum operibus et auctoritate scriptorum Persicorum adautum.* Accedit appendix vocum dialecti antiquioris, Zend et Pazend, 2 vols. Bonnae. (avec supplément)

5

آلمانی

(1) 1937 — فرهنگ تربیت فارسی آلمانی ، تألیف غلامعلی تربیت ، طهران ، ص ۵۶۸
(2) 1941 — *Deutsch-Iranisch Wörterbuch;* von P. Heidari und E. Ataï, Tehran, 477 p.

6

ارمنی

(1) 1826 — *Bararan Barsgeren ost garki haygagan aybubenitz;* Hàrtun Amirahi Bezjian, Konstantinopolis, 715 p.
(2) 1933 — *Bararan Barsgeren hayeren;* Garegin H. Giragosian, Tehran, X+785 p.

7

ایتالیایی

(1) 1832 — *Turco - Arabo o Persico, Ridotto sul lessico di Meninski;* A.

مآخذ این گفتار

1) *Catalogue of the Library of the India Office;* 2 vol, part VI, London, 1937, 571 p.

2) *Catalogue of the Library of His Majesty's Legation at Teheran;* 1935, ff. I+227.

3) *A Selected and Annotated Bibliography;* by H. Farman [Farmaïan], Washington.

4) *List of Works in the New York Public Library Relating to Persia;* New York, 1915, VI+151 p.

5) *Persische Bibliographie,* Berlin, 1920, 70 p.

6) *Bibliographie de la Perse (فهرست کتب مادری);* par Moïse Schwab Paris, 1875, 152 p.

7 *A Catalogue of books relating to Persia;* collected by Shigeru Araki, compiled by Otoya Tanaka, Tokyo, 1934, 157 p.

8) *Istanbul Universitesi Kütüphanesi. Farsça Basmalar Katalogu;* Fehmi Edhem Karatay, Istanbul, 1949, 200 p.

9) *Bibliothca Orientalis (Manuel de Bibliographie Orientale);* par J. Th. Zenker, 2 vols, Leipzig, 1861, 615 p.

10) *Catalogue of Printed Books Published before 1932 in the Library of the Royal Asiatic Society;* London, 1940, 541 p.

11) *Bibliographie analytique de l'Afghanistan;* par Mohammed Akram (I-Ouvrages parus hors l'Afghanistan), Paris, 1947, 504 p.

12) *A Catalogue of the Persian Printed Books in the British Museum;* compiled by Edwards, London, 1922, 967 p.

13) *A Bibliography of Persia;* by Arnold Wilson, Oxford, 1930, X + 253 p.

14) *Bibliographie française de l'Iran;* par Dr. Mohsen Saba, Deuxième édition, Teheran, 1951, XXVI+297 p.

تهران ، ۱۷ دی ۱۳۳۵

ذیل

از هنگامی که گفتار مذکور در فوق تدوین شد تا اکنون که طبع میشود دو سال میگذرد. درین ایام چند فرهنگ در ایران و خارجه بطبع رسیده است که اینک دراینجا بذکر آنها می پردازد.

دوازدهم اسفند ۱۳۳۷

۱ ـ فرهنگهای اختصاصی

ـ فرهنگ امروز (مجموعهٔ لغات واصطلاحات هنری ، فلسفی ، سیاسی ، علمی بانضمام اعلام مشاهیر عالم و لغات متفرقه خارجی که در زبان فارسی معمول شده است) : تألیف فریدون کار ، تهران ، ۱۳۳۷ ش ، رقعی ، ۱۳+۶٤+۲۱+۲۷+۱۰+۱۰+د+ ر+۱٦+۲٤+۱۵+۸+۱٦++۱٦+۱۲+۸+۳۳+۸+۱٦+۱٦+۱٦ ص.

ـ بخشی ازفرهنگ اوستا : تألیف مؤبد فیروز آذرگشسب ، تهران ۱۳۳۷ ش. ، وزیری ، ۱۰٤ص.

ـ فرهنگ حقوق، فرانسه‌فارسی : تألیف حسینقلی کاتبی ، تهران ، ۱۳۳۷ش. ، وزیری، د+۳٤۹ص.

ـ فرهنگ روانپزشکی، انگلیسی‌فارسی : تألیف احمداردوبادی ، شیراز، ۱۳۳۷ش ، جیبی، ۱۵۵ص.

۲ ـ انگلیسی

(29) 1954-The Shorter Persian - English Dictionnary; by S. Haïm, Tehran, 643 p.

(30) 1958 ـ فرهنگ بزرگ خیام انگلیسی وفارسی ـ تألیف بیژن ترقی ـ تهران ، ۸۹۵ ص

۳ ـ فرانسوی

(14) 1956—59-Dictionnaire «Gaffari» Persan - Français, 5V0ls, Tehran. (الف ـ مجلس‌مشاوره)

(این فرهنگ ظاهراً در سه جلد دیگر تمام خواهد شد)

۴ ـ آلمانی

(3) 1958 ـ فرهنگ جیبی تربیت ، آلمانی‌فارسی، تألیف غلامعلی تربیت ، جیبی - ۶۷۸ ص. (چاپ سوم)

(4) 1958 ـ فرهنگ بزرگ محیط آلمانی‌فارسی‌تألیف مهندس م. سپهبدی ومحمدعباسی ، تهران، ۱۳۳۷ ش ،

دکتر محمد معین

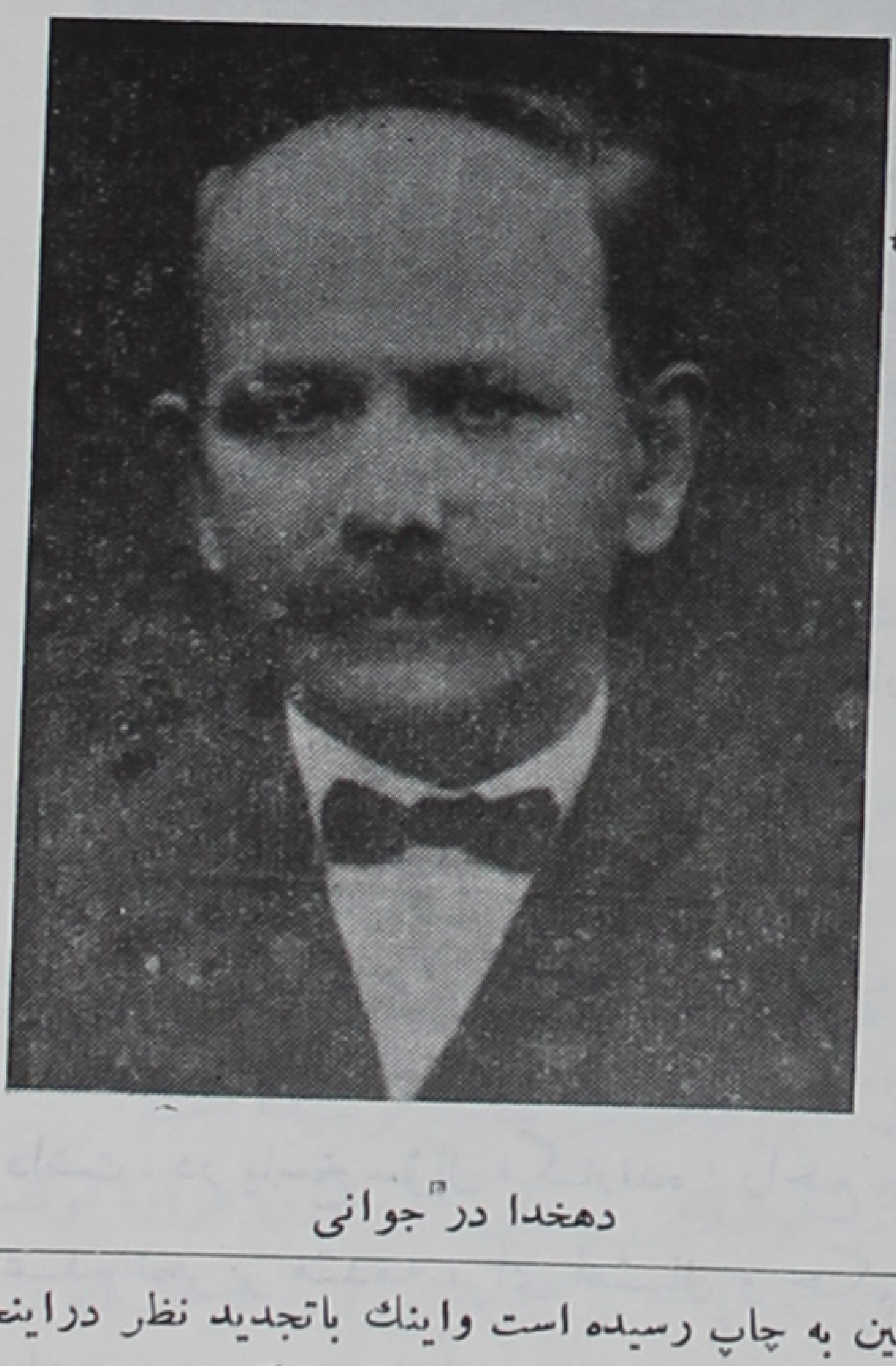
دهخدا[1]

۱ - ترجمهٔ احوال

علی‌اکبر دهخدا درحدود سال ۱۲۹۷ هجری قمری درتهران متولد شد. پدر دهخدا خانباباخان که از ملاکان متوسط قزوین بود، پیش‌از ولادت وی از قزوین بتهران آمد و دراین شهر اقامت گزید. هنگامی که علی اکبر دهخدا ده ساله بود پدر وی وفات کرد، ودهخدا با توجه مادر خود بتحصیل ادامه داد.

درآن زمان یکی ازفضلای عصر بنام شیخ غلامحسین بروجردی برای تعلیم وتربیت دهخدا تعیین شد. وی حجره‌ای درمدرسهٔ حاج شیخ‌هادی (درخیابان حاج شیخ‌هادی) داشت، ومردی مجرد وبتدریس‌زبان عربی وعلوم دینی مشغول بود. استاد دهخدا غالباً اظهار میکردند که هرچه دارند، براثر تعلیم آن بزرگ مرد بوده‌است. بعدها که مدرسهٔ سیاسی در تهران افتتاح شد، دهخدا درآن مدرسه مشغول تحصیل گردید[2]. معلم ادبیات فارسی آن مدرسه محمد حسین فروغی مؤسس روزنامهٔ تربیت و پدر ذکاء الملك فروغی بود، وآن مرحوم گاه تدریس ادبیات‌کلاس را بعهدهٔ دهخدا میگذاشت. چون منزل دهخدا درجوار منزل مرحوم آیةالله حاج شیخ هادی نجم‌آبادی بود، وی ازاین حسن جوار استفادهٔ کامل میبرد وبا وجود صغر سن مانند اشخاص سالخورده ازمحضر آن بزرگواربهره‌مند میگشت. درهمین ایام بتحصیل زبان فرانسه پرداخت. بعداً هنگامی که معاون‌الدوله غفاری بسفارت ایران در بالکان منصوب شد، دهخدا را با خود باروپا برد، و استاد دوسال در اروپا وبیشتر در وین پایتخت اتریش اقامت داشت، و درآنجا زبان فرانسه ومعلومات جدید را تکمیل کرد.

مراجعت دهخدا بایران مقارن باآغاز مشروطیت بود، وازآن موقع باهمکاری مرحوم جهانگیرخان ومرحوم قاسم خان روزنامهٔ صور اسرافیل را منتشر کرد[3] وآن از جراید معروف ومهم صدر مشروطیت بود. جذاب‌ترین قسمت آن روزنامه ستون فکاهی بود که بعنوان «چرند پرند» بقلم استاد وبا امضای «دخو» نوشته میشد، وسبك نگارش آن درادبیات فارسی بی سابقه بود ومکتب جدیدی را درعالم روزنامه نگاری ایران ونثرمعاصر پدیدآورد. وی مطالب انتقادی وسیاسی‌را با روش فکاهی درطی آن مقالات منتشرمیکرد.



دهخدا در جوانی

پس از تعطیل مجلس شورای ملی در دورهٔ محمد علی شاه، دهخدا را باجمعی از آزادیخواهان باروپا تبعید کردند.

وی در پاریس با علامه محمد قزوینی معاشر بود، سپس بسویس رفت ودر «ایوردن»[4] سویس نیزسه شماره از «صوراسرافیل» منتشر کرد[5]، آنگاه باستانبول رفته بامساعدت جمعی ازایرانیان که درترکیه بودند روزنامه‌ای بنام «سروش» بزبان فارسی انتشار داد که درحدود پانزده شماره منتشرشد. پس‌از اینکه مجاهدین تهران را فتح کردند و محمد علی شاه خلع گردید، دهخدا از تهران و کرمان بنمایندگی مجلس شورای‌ملی انتخاب شد، وباستدعای احراروسران مشروطیت ازعثمانی بایران بازآمده بمجلس‌شوری رفت.

---

(۱) اصل این مقاله درمقدمهٔ «مجموعهٔ اشعار دهخدا» باهتمام دکترمحمد معین به چاپ رسیده است واینك باتجدید نظر دراینجا درج میشود.

(۲) طبق ترجمهٔ احوالی که بخط مرحوم دهخدا نزد آقای حسن رهاورد است، سه ماه آخر دورهٔ مدرسهٔ سیاسی را درآن مدرسه تحصیل کردند.

(۳) شمارهٔ اول صور اسرافیل بتاریخ پنجشنبهٔ ۱۷ ربیع الآخر ۱۳۲۵ قمری وشمارهٔ ۳۲ در ۲۲ جمادی‌الاولی ۱۳۲۶ قمری منتشر شده است.

(۴) Iverdon

(۵) شمارهٔ سوم در ۱۵ صفر ۱۳۲۷ قمری مطابق ۸ مارس ۱۹۰۹ میلادی منتشر شده.

در دوران جنگ بین‌المللی اول دهخدا در یکی ازقرای چهار محال بختیاری منزوی بود وپس از جنگ بتهران باز گشته‌از کارهای سیاسی کناره گرفت ، وبخدمات علمی‌وادبی وفرهنگی مشغول شد ، ومدتی ریاست دفتر (کابینه) وزارت معارف ، ریاست تفتیش‌وزارت عدلیه ، ریاست مدرسهٔ علوم سیاسی وسپس‌ریاست مدرسهٔ عالی حقوق وعلوم سیاسی تهران باومحول گردید ، واز آن زمان تاپایان حیات بیشتر بمطالعه وتحقیق وتحریر مصنفات گرانبهای خویش مشغول بود .

علامه دهخدا درساعت شش وسه ربع بعداز ظهر روز دوشنبهٔ هفتم اسفند ماه ۱۳۳۴ شمسی درخانهٔ مسکونی خویش واقع درخیابان ایرانشهر (جلال بایار) برحمت ایزدی پیوست . جنازهٔ آن مرحوم در بامداد روز چهارشنبه بشهر ری مشایعت ودرابن بابویه مدفون گردید .

۲ - آثار دهخدا

۱ - امثال وحکم - دهخدا خود نقل میکرد که در کودکی شبی بالای بام خوابیده بود و دربارهٔ یکی از مثلهای متداول درزبان فارسی می‌اندیشید ، ازاسم «مثل» آگاه نبود ، همینقدر درك میکرد که آن جمله ازنوع کلمات ولغات معمول نیست . قلم برداشت وچندتا از آن‌نوع یادداشت کرد . این نخستین قدمی‌بود که درراه تدوین امثال ولغات پارسی برداشت . وی سالیان دراز به تدوین لغت‌نامهٔ کبیر خود پرداخت وامثال راهم مانند لاروس بزرگ (۸و۶ جلدی) داخل لغات کرده بود . مرحوم اعتمادالدوله قراگزلو وزیر معارف وقت بدان سبب که طبع لغت‌نامه باوسایل آن عهد میسر نبود ، از ایشان درخواست کرد امثال وحکم را از یادداشتها مجزا کند و جداگانه منتشر سازد . استاد نیز موافقت کرد واز میان یادداشتهای خود آنچه مثل ، حکمت ، اصطلاح وحتی اخبار واحادیث بود ، بیرون کشید ومجموع را بنام « امثال و حکم » در چهار مجلد بسالهای ۱۳۰۸ - ۱۳۱۱ در تهران بهمت مرحوم قراگزلو بطبع رسانید ، ودر پایان کتاب فهرست اعلامی[۹] بران افزود .



دهخدا در جوانی

گروهی خرده گرفتند که عنوان کتاب «امثال‌وحکم» است ولی درطی آن ، اصطلاحات و کنایات و اخبار و احادیثی که مثل نیستند ، فراوان آمده . دهخدا به نگارنده اظهار داشت : من خود متوجه این نکته بودم ، ولی از انتخاب عنوانی مطول نظیر « امثال و حکم و مصطلحات وکنایات و اخبار و احادیث . . . » خودداری و بعنوان سادهٔ « امثال و حکم » اکتفا کردم . راه دیگرهم حذف اصطلاحات وکنایات وغیره بود ، که اگر استاد بدین کار دست می یازید ، خوانندگان کتاب خود را از فواید بسیار محروم میکرد .

نکتهٔ دیگر درباب این کتاب ، نداشتن مقدمهٔ آنست . اصولاً ، استادعلامه درباب مقدمهٔ کتابهای خود احتیاطی‌عجیب مقرون به وسواس داشت . در پاسخ سؤال نگارنده ، راجع به علت عدم تحریر مقدمه برای امثال و حکم اظهار داشت : « درزبان فرانسوی هفده لغت پیدا کردم که درفرهنگهای عربی وفارسی همهٔ آنها را « مثل » ترجمه کرده‌اند ودرفرهنگهای بزرگ فرانسوی ، تعریفهایی که برای آنها نوشته‌اند ، مقنع نیست و نمیتوان باآن تعریفات آنها را از یکدیگر تمیز داد . ناگزیر توسط یکی از استادان فرانسوی دانشکدهٔ حقوق نامه‌ای

به فرهنگستان فرانسه نوشتم و اختلاف دقیق مفهوم آن هفده لغت را خواستارشدم. پاسخی که رسید، تکرار مطالبی بود که در لغت‌نامه‌های فرانسوی آمده بود، و بهیچوجه مرا اقناع نکرد. ازینرو از نوشتن مقدمه و تعریف مثل و حکمت وغیره خودداری کردم، و کتاب‌را بدون مقدمه منتشر ساختم.»

استاد فقید بهمنیار به نگارنده اظهار داشتند که خود چندسال به تدوین امثال پارسی مشغول‌بودند وچون امثال وحکم دهخدا منتشر گردید از ادامهٔ کار وطبع نوشته‌های خود صرفنظرنمودند، ولی بعدها یادداشتهای خودرا درتعریف «مثل» وتقسیم آن، درمجلهٔ یغما دوره‌های دوم و سوم چاپ کردند، و میتوان این سلسله مقالات‌را مدخل و مقدمهٔ امثال وحکم دهخدا دانست.

انتشار امثال و حکم دهخدا در ۱۳۱۱ در مجامع ادبی تهران بمنزلهٔ حادثه‌ای ادبی تلقی شد، و در انجمن ادبی ایران که درمنزل مرحوم افسر برپا میشد، مجلسی بافتخار استاد دهخدا بدین مناسبت تشکیل گردید واستاد فروزانفر شرحی مشبع درباب شخصیت علامه و مزایای دورهٔ امثال وحکم بیان کردند.

۲ ـ ترجمهٔ عظمت و انحطاط رومیان[۱] ـ تألیف‌مونتسکیو[۲]. استاداین کتاب‌را درجوانی ترجمه کرده‌اند ولی تاکنون بطبع آن اقدام نشده.

۳ ـ ترجمهٔ روح‌القوانین[۳] ـ تألیف مونتسکیو[۲]. این کتاب را نیز استاد درجوانی ترجمه کرده‌اند



دهخدا (رئیس‌دانشکده حقوق) وتاگورشاعر وفیلسوف هندی واستادان ودانشجویان دانشکدهٔ حقوق ـ اردیبهشت ۱۳۱۱

وهنوزچاپ نشده است.

۴ ـ فرهنگ فرانسه بفارسی ـ استاد از آغاز جوانی تا اواخر عمر بتألیف فرهنگ فرانسه بفارسی مشغول بودند. مواد این کتاب فراهم گردیده؛ وآن شامل لغات علمی، ادبی، تاریخی، جغرافیایی و طبی زبان فرانسه بامعادل آنها در زبانهای فارسی وعربی‌است. مرحوم‌دهخدا این معادلها را باتتبع دقیق در سالیان متمادی ازمتون امهات‌کتب فارسی وعربی استخراج کرده اند. این کتاب نیز بطبع نرسیده است.

۵ ـ ابوریحان‌بیرونی ـ شرح حال ابوریحان محمد بن احمد خوارزمی بیرونی که مقارن هزارهٔ تولد بیرونی تألیف و بجای پنج شمارهٔ مجلهٔ آموزش و پرورش از انتشارات ادارهٔ کل نگارش وزارت فرهنگ در مهرماه ۱۳۲۴ منتشر گردیده، وسپس عین‌آن در لغت‌نامه تجدید طبع شده است.

---

(۱) De la Grandeur et de la Décadence des Romains.
(۲) Montesquieu.
(۳) L' Esprit des lois.

۶ ـ تعلیقات بر دیوان ناصرخسرو ـ دیوان قصاید و مقطعات حکیم ناصرخسرو به ضمیمهٔ روشنایی نامه و سعادت نامه به تصحیح مرحوم حاج سید نصرالله اخوی و مقدمهٔ آقای تقی‌زاده و تعلیقات آقای مینوی در تهران به سالهای ۱۳۰۴ ـ ۱۳۰۷ به طبع رسیده است. یادداشتهای علامه دهخدا در تصحیح اشعار و بعض نکات با مقدمه‌ای دلکش از صفحهٔ ۶۱۹ دیوان مزبور به بعد چاپ شده است. بعدها نیز مرحوم ادیب پیشاوری در تصحیح برخی اشعار ناصر نظراتی اظهار کرده‌اند که در پایان دیوان خود آن مرحوم که به اهتمام مرحوم عبدالرسولی در ۱۳۱۲ در تهران طبع شده، به عنوان «رسالهٔ نقد حاضر»[1] به چاپ رسیده است. آقای مسرور هم در مجلهٔ ارمغان سال دوازدهم انتقاداتی بر تصحیحات استاد منتشر کرده اند.

۷ ـ دیوان سیدحسن غزنوی ـ دیوان سید حسن غزنوی ملقب به اشرف، به اهتمام آقای مدرس رضوی در تهران به سال ۱۳۲۸ به طبع رسیده است. آقای مدرس پس از اتمام متن دیوان، آنرا به نظر علامه دهخدا و استاد فروزانفر رسانیدند، و یادداشتهای ایشان را در تصحیح اشعار در پایان کتاب جای دادند. تصحیحات مرحوم دهخدا در صفحات ۳۶۱-۳۷۶ آن کتاب مندرج است. اینك نمونهٔ تصحیحات :

در صفحهٔ ۲۴۹ آمده :

ابر رحمت مهتر زان دست چون جیحون فرست　　تشنگان را شربتی گر ممکنست اکنون فرست.

مرحوم دهخدا تصحیح کرده‌اند : ابر رحمت، مهترا... استاد فروزانفر هم‌چنین تصحیح کرده‌اند.

در صفحهٔ ۳۴۳ آمده :

خود بهر تو چرخ کهنه و دولت نو　　هریك بدو دست میبرد تیغ تو رو.

مرحوم دهخدا و استاد فروزانفر تصحیح کرده‌اند : میزند تیغ.

۸ ـ دیوان حافظ ـ مرحوم دهخدا یك‌بار دیوان حافظ چاپ خلخالی (تهران ۱۳۰۶) را پس از طبع و انتشار تصحیح کردند، بار دیگر دیوان خواجه مصحح علامه محمد قزوینی (تهران ۱۳۲۰) راپس از انتشار تصحیح نمودند.

نگارنده آنچه را که استاد در حواشی نسخهٔ دیوان طبع قزوینی یادداشت کرده بودند در مجلهٔ دانش سال دوم شمارهٔ هشتم به طبع رسانید، وامیدوار است روزی نیز تصحیحات ایشان را که در حواشی نسخهٔ خلخالی نوشته اند، انتشار دهد.

بی‌مناسبت نیست که نمونه‌ای از تصحیحات و نظرات استاد را درین باب ایراد کند.

۱ ـ در دیوان حافظ آمده :

حافظ مرید جام می است[2] ای صبا برو　　وز بنده بندگی برسان شیخ جام را.

ادیبان در معنی این بیت به اشکال برخورده اند، چه شیخ احمد جام معروف به ژنده پیل دوقرن پیش از حافظ میزیسته است. ناگزیر تأویلات نابجایی درین باب کرده‌اند. در نسخهٔ خطی دیوان حافظ مورخ بسال ۸۱۲ بنا بنقل آقای دکتر خانلری در مجلهٔ یغما، در مصراع دوم « شیخ خام » آمده. مرحوم دهخدا حدس زده‌اند «جام» درمصراع اول نیز دراصل «خام» بوده است، اینچنین :

حافظ مرید «خام‌می» است، ای‌صبابرو　　وز بنده بندگی برسان شیخ خام را...

«خام‌می» برابر «می‌پخته» (= میفختج [معرّب]) است. بقول نظامی عروضی « فصحا دانند و بلغا شناسند» که چه اندازه لطف درین بیت نهفته است وچه حدّت نظر در تصحیح این بیت نمودار است[3].

۲ ـ حافظ گوید :

آسمان بار امانت نتوانست کشید　　قرعهٔ فال بنام من دیوانه زدند.

مرحوم دهخدا نوشته اند :

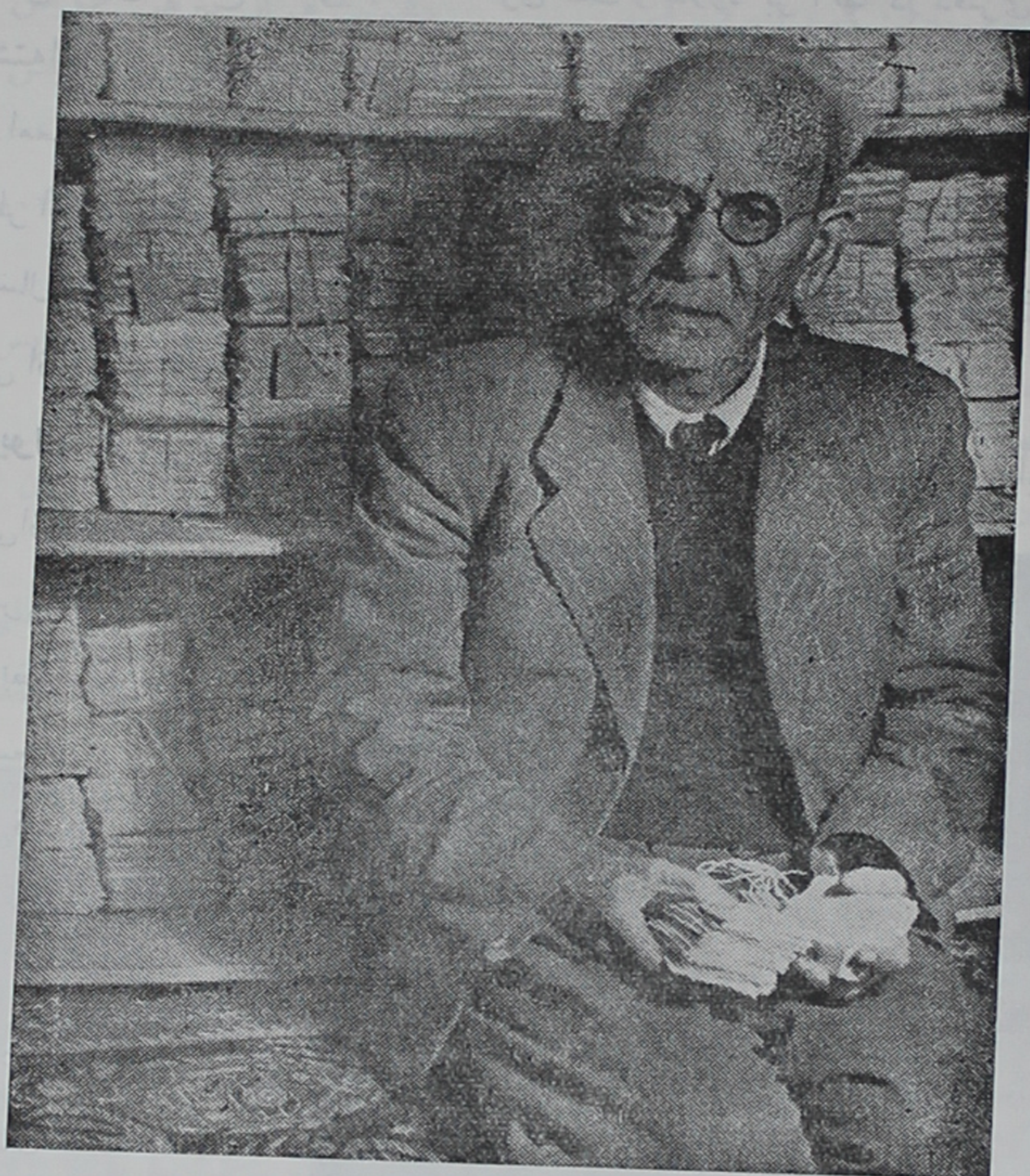
عبارت این مصراع از مرصادالعباد شیخ نجم‌الدین رازی برداشته شده است، وعبارت او این است : «وچون در بنات ارواح نورانی حرارتی که مایهٔ محبت است و کدورتی که خمیر مایهٔ تواضع و عبودیت است

(۱) از صفحهٔ ۲۱۸ به بعد.　(۲) نسخه بدل : جام جمست.　(۳) صرف نظر از اینکه گفته حافظ چه بوده.

اندك بود وبکمال نبود **بارامانت معرفت نتوانست کشید** ودر قطارهٔ آب و گل حیوانی که صفا ونورانیت بکمال نبود باز **بار امانت نتوانست کشید** ، مجموعه‌ای می‌بایست از هردو کـه ... تا **بار امانت** را مردانه و عاشقانه در دوش جان کشد ...»

ومعلوم است که شیخ (نجم الدین) «آبین» را درآیه [1] «نتوانست» تأویل و تفسیر کرده و خواجه نیز همان را آورده است .

۹ ـ دیوان منوچهری ـ دیوان منوچهری را دهخدا از روی قریب بیست نسخهٔ خطی و چاپی



دهخدا ـ ۱۳۲۵

تصحیح کرده اند . ازجملهٔ تصحیحات ایشان موارد ذیل است .

۱ ـ در نسخ خطی وچاپی دیوان منوچهری بیتی است بصور ذیل :

مجره چون صبا که اندر اوفتد	برون	نجوم	او	هبای	او
صهیا	برواو			هیای	
	بدون			بنای	
				چودربنای	
	بدان			خوبیای	

بیت مذکور با صورتهای فوق بهیچوجه مفهوم نیست . دهخدا آنرا چنین تصحیح کرد و همهٔ ادیبان پذیرفتند :

مجره چون ضیا که اندر اوفتد   بروزن و نجوم او هبای او .

۲ ـ نیز در دیوان منوچهری آمده :

نرگس بسان چرخ، یکی پره آسیاست   آن چرخ آسیا که ستون زمردین کنی .

---

(۱) انا عرضنا الامانة علی السموات والارض والجبال ، فابین ان یحملنها و اشفقن منها و حملها الانسان ، انه کان ظلوماً جهولا (سورهٔ ۳۳ [الاحزاب] آیهٔ ۷۲).

مرحوم دهخدا بجای «یکی پره» تصحیح کرده اند : بشش پره ... بقیاس بیت ذیل از منوچهری :

برسر هر نرگسی ماهی تمام   شش ستاره بر کنار هر مهی.

علامهٔ فقید بخشی از یادداشتهای مذکور را برای تدوین در اختیار استاد بهمنیار که چندی در لغت‌نامه با ایشان همکاری میکردند ، گذاشتند ، ولی پس از مدتی آنها را مسترد داشتند . بعدها از نگارنده این امر را خواستار شدند ، و مدتی این‌جانب بقراءت و مطالعهٔ آنها پرداخت . یادداشتهای آن مرحوم درین باب در حواشی نسخ چاپی و نسخ خطی متعدد متفرق است و علاوه بر آنها در دفتری بزرگ و فیشهای بسیار مطالبی نوشته‌اند . این یادداشتها بسیار نفیس است ولی به علت تفرقهٔ آنها و طول مدتی که استاد در اشعار منوچهری امعان نظر کرده‌اند ، مطالب متناقض و متضاد بسیار است ، و چون تاریخ هم ندارد ، معلوم نیست آخرین نظر استاد چه بوده و ناسخ کدام است و منسوخ کدام ؟ تهذیب و تنقیح و تدوین یادداشتهای مذکور لااقل دوسال وقت میگیرد ، بااین همه نگارنده امیدوار است ویرا توفیق و فرصتی دست دهد تا این مهم را ــ که بخشی از آن تاکنون انجام شده ــ بسامان رساند .

۱۰ ـ دیوان فرخی ـ دیوان‌فرخی‌را استادعلامه ازروی نسخ‌متعدد خطی‌وچاپی تصحیح‌کرده‌اند. در آن زمان گروهی‌ازفاضلان‌عصر درمحضرایشان حاضر میشدند ودر تصحیح‌اشعار تبادل نظرمیکردند . نمونه‌ای ازین تصحیحات .

۱ ـ فرخی‌قصیده‌ای‌دارد بمطلع :

تا دل من ز دست من بستدی
سر بسر ای نگاردیگرشدی[1].

در ضمن این قصیده در مدح خواجه عمید حامد بن‌محمد المهتدی آمده :

ای همه حری و همه مردمی
وی همه رادی وهمه بخردی
رادی را تو اول و آخری
حری را تو واضع و واجدی.

مصراع دوم بیت اخیر بدین سان متناسب با مصراع اول نمی نماید . در حاشیهٔ همان صفحه نسخه بدل بخش اخیر مصراع دوم



دهخدا ـ ۱۳۳۰

چنین‌آمده : تو مقطع و مأخذی ، که آنهم صحیح بنظر نمیرسد. مرحوم دهخدا مصراع دوم را با امعان نظر درنسخه بدل چنین تصحیح کرده‌اند : حری را توضظغ و ابجدی . و «ابجد و ضظغ بودن» بمعنی‌اول وآخر بودن ، قابل مقایسه است با L' alpha et l' oméga درزبان فرانسوی .

(۱) دیوان چاپ عبدالرسولی ص ۳۹۸ .

۲ ـ در رباعیی آمده[1]:

صد ره گفتم که با من ازعهد مخند — تا من بتو باشم از جهانی خرسند
این بنده ترا نیاید امروز پسند — هین‌خیزودهل‌ده چومه رفت‌ببند.

بیت دوم صحیح نیست. مرحوم دهخدا چنین تصحیح کرده‌اند:

این پند ترا نیامد آن روز پسند — هین خیزودهل ده چوبنپذیری پند.

۳ ـ در همین صفحهٔ دیوان این رباعی بنام فرخی آمده:

ای شاه چه بود اینکه ترا پیش آمد — دشمنت هم از پیرهن خویش آمد
از محنتها محنت تو بیش آمد — از ملك پدر بخش تو مندیش آمد.

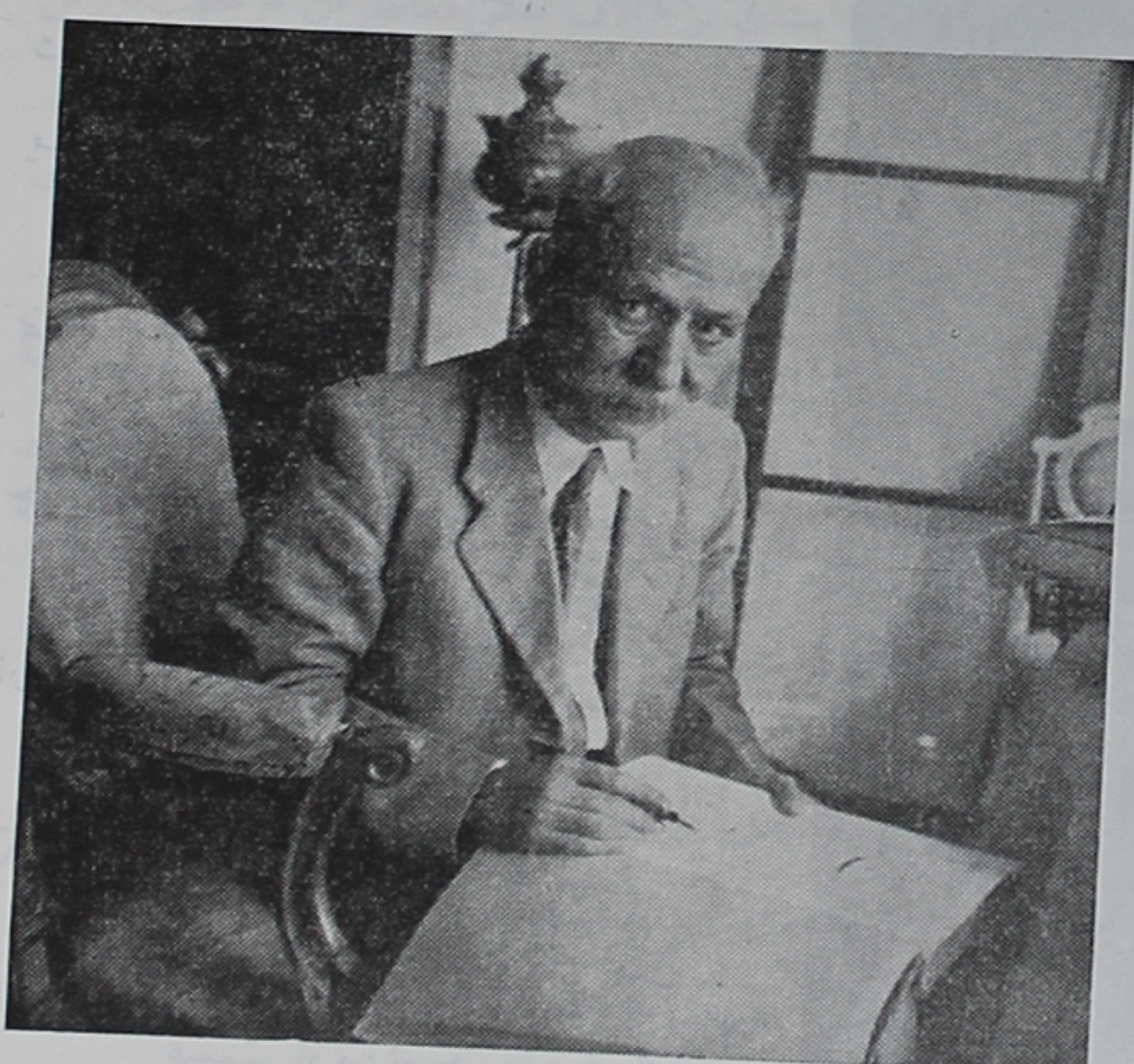
مرحوم دهخدا نوشته‌اند: «این قطعه مال بوبکر ربابی یا علی مکی است.» اسناد اخیر مسبوق به سابقهٔ ذیل است. در تاریخ بیهقی در فرو گرفتن امیر محمد و بردن او به‌قلعهٔ «مندیش» به امر برادرش سلطان مسعود، بیهقی گوید[2]:

«و یکی بود از ندمای این‌پادشا.[3]، و شعر وترانه خوش‌گفتی، بگریست و پس بدیهه نیکوگفت شعر: ای شاه چه بود این که ترا پیش آمد...»

مرحوم دهخدا حدس زده‌اند «یکی» در اصل «مکی» بوده به استناد این بیت منوچهری:

یکی چون معبد مطرب، دوم چون زلزل رازی
سیم چون ستی زر بن، چهارم چون علی مکی[4].

۱۱ ـ دیوان مسعود سعد ـ قسمتی ازدیوان مسعود سعد سلمان را نیز دهخدا تصحیح کردند که تاکنون به چاپ نرسیده. اینك نمونه‌ای از آن.



دهخدا ـ ۱۳۲۶

در دیوان مسعود آمده:

ای طالع نگون من ای کژ رو حرون
ای نحس بی‌سعادت و ای خوف بی‌رجا!
خرچنگ آبیی و خداوند تو قمر
آبیست سوزش تن وجان ازشما چزا[5].

بیت اخیر معنایی محصل ندارد. دهخدا چنین تصحیح کرده‌اند:

خرچنگ آبیی و خداوند تو قمر
آبی‌است، سوزش تن‌وجان ازشما چرا؟

خرچنگ (سرطان) در نظر احکامیان‌آبی (منسوب به عنصرآب) است، و خداوند (کدخدای) برج مذکور قمر (ماه) نیز آبی محسوب میشود.

۱۲ـ دیوان سوزنی ـ درکتابخانهٔ استاد[6] نسخه‌ای ازدیوان سوزنی سمرقندی است که تمام‌آن‌را تصحیح کرده‌اند. اینك نمونه‌ای از آن.

۱ ـ در دیوان مزبور ص ۵۱ آمده:

اژدها باش بر خزینهٔ علم — که چنین جای جای کرسه نیست.

استاد چنین تصحیح کرده‌اند: که چنین جای، جای کربسه نیست

---

(۱) دیوان ص ۴۴۵. (۲) طبع آقای دکتر فیاض ص ۷۵. (۳) امیر محمد بن محمود غزنوی.
(٤) در دیوان منوچهری طبع آقای دبیر سیاقی ص ۱۰۹ متن «علی بیگی» و حاشیه «علی مکی» آمده.
(۵) با زاء منقوط. دیوان مسعود مصحح یاسمی ص ۲. (٦) که اکنون متعلق به سازمان لغت نامه است.

۲ ـ در همین صفحه آمده :

به بدو شاه مرا بدو مکرمت فرمای که این زحیوان نیکوترین وان زنبات.

دهخدا تصحیح کرده‌اند :

به برّ و شاة مرا برّ و مکرمت فرمای که‌این‌زحیوان نیکوترین‌و‌آن زنبات.

بر اول بضم اول و تشدید دوم یعنی گندم و شاة یعنی گوسفند، بـر دوم بکسر اول و تشدید دوم یعنی نیکویی و احسان.

اینك که بعض ادیبان درصددتصحیح وطبع دیوان مذکورهستند، سزاوار است ازنسخه‌وتصحیحات آن مرحوم استفاده کنند.

۱۳ـ لغت فرس اسدی ـ تصحیحات لغت فرس اسدی بقلم استاد درطی سالهای‌متمادی درحواشی دو نسخهٔ چاپ پاول هرن و چاپ مرحوم عباس اقبال یادداشت شده است. نمونه‌ای ازین تصحیحات.

در نسخهٔ چاپ اقبال ص ۳۳ آمده :

« **زیب**

خسرو نوشاد است در روم نوشروان شاهش کرد، فردوسی گوید :

شد از زیب خسرو چو خرم بهار [کذا] بهشتی پر از رنگ و روی بهار [کذا]»

مرحوم دهخدا نوشته اند: خسن و خسین دختران مغاویه الخ. « زیب خسرو . نوشاد است. در روم، نوشروان شاهش‌کرد» یعنی آن را شاه نوشروان ساخت. زیب خسرو نام شهریست که انوشروان ساخت :

یکی شهر فرمود نوشین روان بدو اندرون آبهای روان.

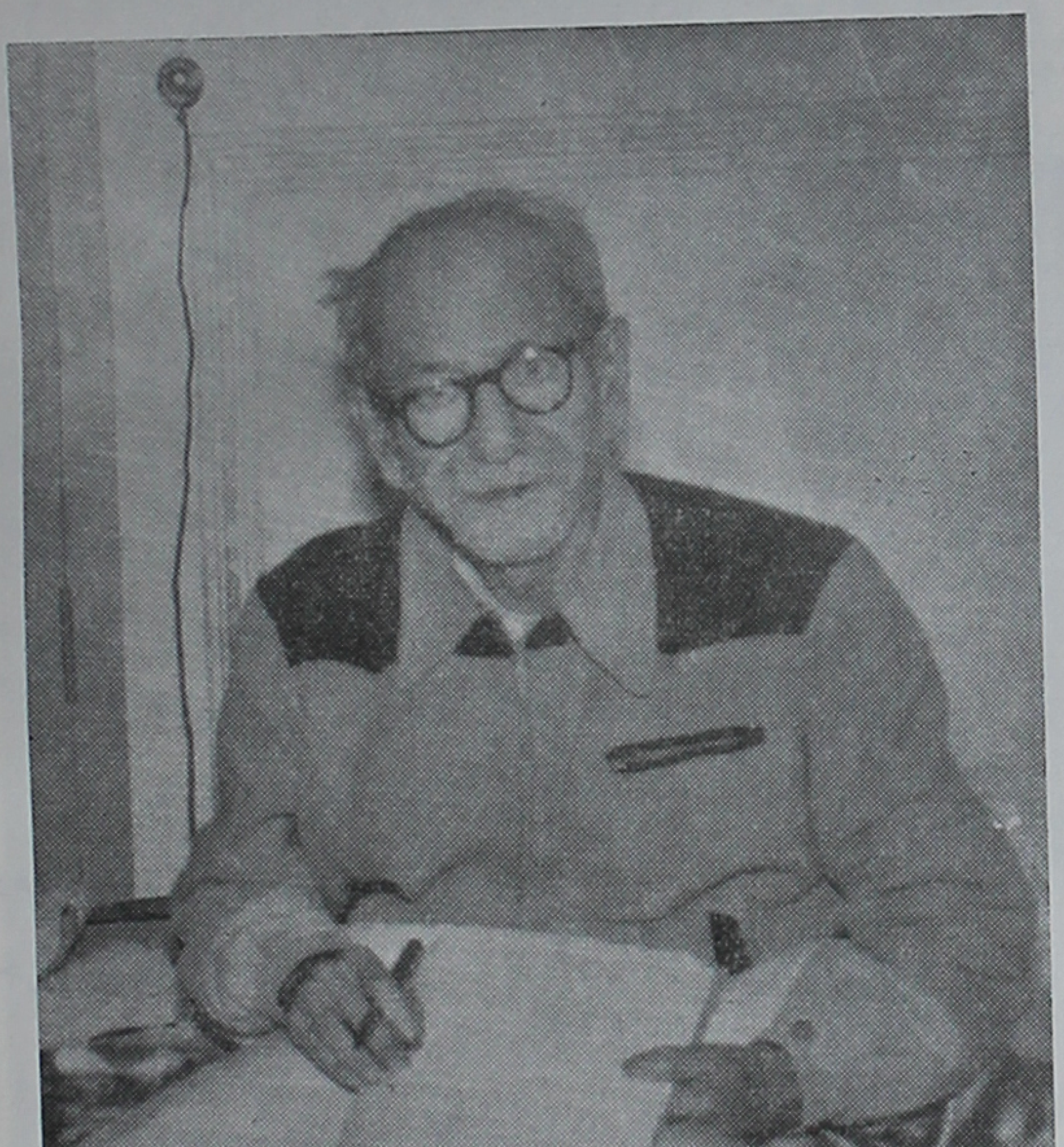
بزرگان روشندل و شادکام ورا زیب خسرو نهادند نام.

چو شد زیب خسرو چو خرم بهار بهشتی پراز رنگ وبوی‌و نگار ... (۱)

از این زیب خسرو مرا سود نیست که برپیش درگاه من تود نیست ...

بدو گفت کاین زیب خسرو تراست غریبان و این خانهٔ نو تر است.

قسمتی‌ازین تصحیحات درمجلهٔ یغما و مجلهٔ دانش به طبع رسیده است.

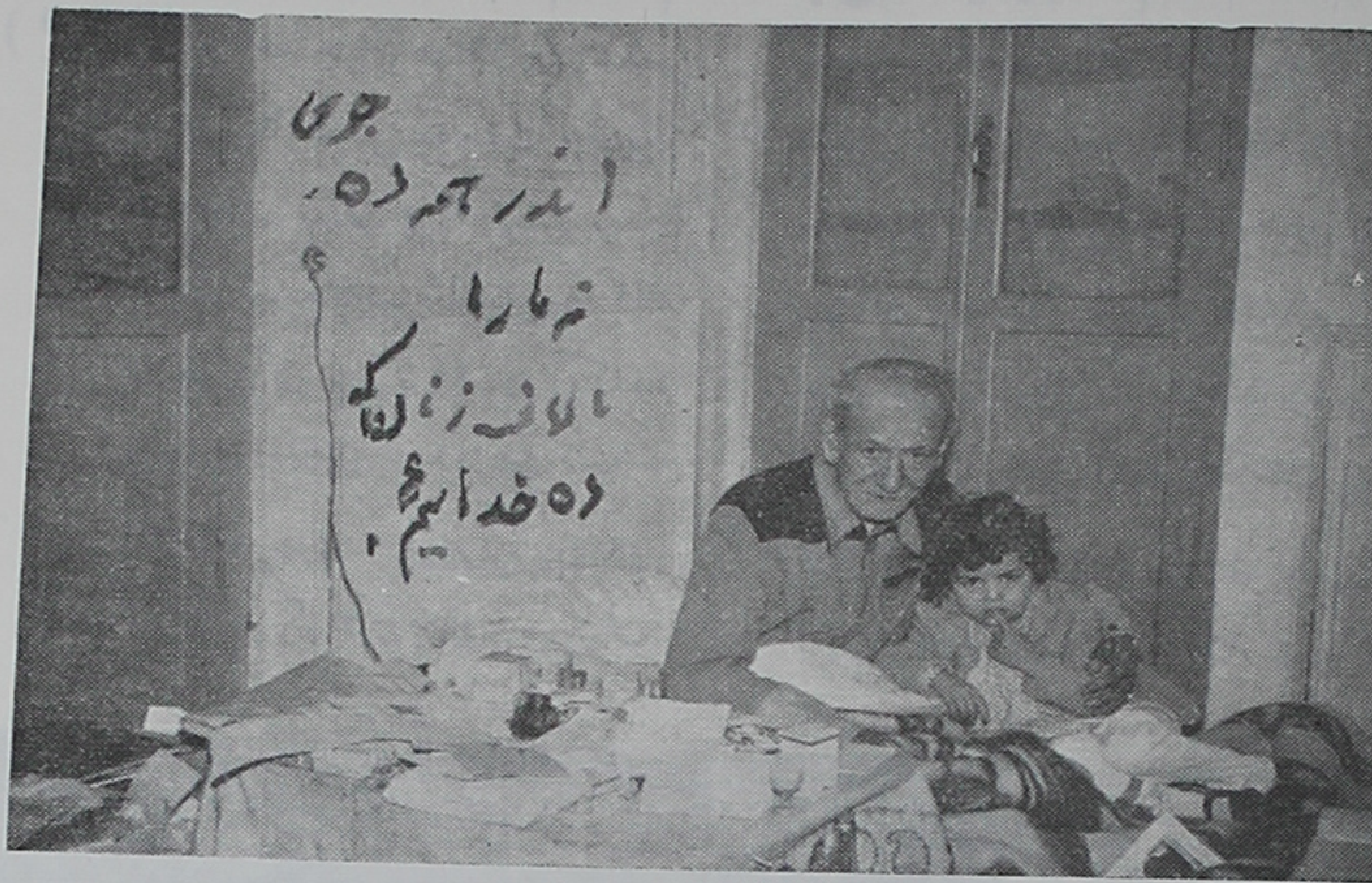


دهخدا ـ ۱۳۳۳

۱۴ ـ صحاح الفرس ـ از صحاح‌الفرس که دومین کتاب لغت‌فارسی موجود است، تاکنون سه نسخه بدست آمده است که یك نسخه متعلق به کتابخانهٔ استاد دهخداست، واستاد آن را تصحیح کرده ومقدمه‌ای برای آن نوشته‌اند. آقای عبدالعلی طاعتی نیز نسخهٔ نفیسی ازین کتاب دارند و تصحیح این کتابرا به‌عنوان پایان نامهٔ دکتری ادبیات فارسی بـه عهده گرفته و یادداشتهای علامه دهخدا را درطی کتاب خود بـا ذکر مأخذ وارد کرده‌اند، و خوانندگان پس از طبع صحاح‌الفرس از آنها آگاه خواهند شد.

---

(۱) همان بیت است که با تصرفی در لغت فرس آمده.



دهخدا و گیتی آل بویه ـ خرداد ۱۳۳۴ (نوشته بخط مرحوم دهخداست)

۱۵ ـ تصحیح دیوان ابن‌یمین ـ استاد دهخدا دیوان ابن‌یمین‌را تصحیح کردند ونسخهٔ مصحح‌ ایشان اکنون در کتابخانهٔ مجلس شورای ملی است ، و مرحوم رشید یاسمی در ترجمهٔ احوال ابن یمین ازین کتاب استفاده کرده است .

۱۶ ـ تصحیح یوسف وزلیخا ـ مرحوم دهخدا نسخه‌ای‌خطی‌ازیوسف وزلیخای منسوب به‌فردوسی در کتابخانهٔ خود داشتند که تمام آنرا تصحیح و تحشیه کرده‌اند . ایشان برخلاف بعض‌معاصران ازجهت‌ارزش ادبی بدین کتاب علاقهٔ بسیار داشتند .

۱۷ ـ مجموعهٔ مقالات ـ مقالات اجتماعی وسیاسی علامه بنام «چرند و پرند» وهمهٔ سرمقاله‌های روزنامهٔ صوراسرافیل چاپ تهران(باستثنای نمرهٔ بیستم‌که هردومقاله بقلم مرحوم جهانگیرخان‌است)[۱] وصور اسرافیل‌چاپ ایوردن‌سویس[۲] وروزنامهٔ سروش[۳] طبع استانبول وایران کنونی‌چاپ تهران[۴] وآفتاب (روزنامهٔ نیم‌رسمی دورهٔ ناصرالملك درتهران)وچند مقاله درروزنامهٔ «شوری»[۵] چاپ تهران‌طبع شده‌است. آقای‌سعید نفیسی مقالات چرند وپرند ایشان را از روزنامهٔ صور اسرافیل تهران استخراج کرده و در « شاهکارهای نثر فارسی معاصر» تهران ۱۳۳۰ بطبع‌رسانیده‌اند . نگارندهٔ این‌سطور برآنست که مجموعهٔ مقالات مذکور را در یك مجلد بدسترس خواستاران آثار استاد بگذارد .

۱۸ ـ پندها و کلمات قصار ـ استاد مجموعه‌ای دارد شامل جمله‌های کوتاه و حاوی مطالب فلسفی و اخلاقی نغز ، بسبك پندهای[۶] لاروشفوکو[۷] . این مجموعه بطبع نرسیده است .

۱۹ ـ دیوان دهخدا ـ استاد دهخدا که در نظم و نثر متبحر و مخصوصاً در دواوین شعرای قدیم تتبع داشت ، وسالها بتصحیح دیوان گویندگان بزرگ مشغول بود ، گاه بسرودن اشعار اقبال میکرد . اشعار دهخدا را میتوان بسه قسم تقسیم کرد :

نخست اشعاری که بسبك متقدمان سروده . بعضی ازین نوع دارای چنان جزالت و استحکامی است که تشخیص آنها از گفته‌های شعرای قدیم دشوار می‌نماید .

مثنوی ذیل ازین قسم است .

ان شاء الله گربه است

دیر بامی امام ده بمسجد میرفت . جامه‌اش به سگی باران دیده بسایید . امام چشم برهم نهاده گفت : « ان‌شاءالله گربه است» . حکایت منظوم ذیل مأخوذ از این مثل است .

ع . ا . دهخدا .

---

(۱) جمعاً ۳۲ نمره . (۲) جمعاً ۳ نمره . (۳) جمعاً ۱۴ نمره . (۴) مقالات فکاهی . (۵) بمدیریت مرحوم ناصرالاسلام.
(۶) Maximes . (۷) La Rochfoucauld .

گردن و سینه در شکم مدغُم[۱] — پای تا سر چو خُم تمام شکم
هیچ نه جز عمامه و شکمی — کلمی ضخم[۲] بر فراز خمی
قوز سالوسیش به پشت چو یوز — معنیِ صدق « قوز بالا قوز »
بر زبان ذکر و خاتمش بیمین — سبحه در دست و پینه بار جبین
ریش انبوه پر زاشپش و کك — زیر او اوفتاده تحت حنك
همچو آن توبرهٔ که آکنده — بند بر کلگی در افکنده
چون جهودانه[۳] چرب و چیل و درشت — هر کفی را چهار پنج انگشت
ناخنان پر ز چربیِ بُن مو — بسکه تخلیل[٤] لحیه گاه وضو
از دوسو گرد و خاك ره بیزان — شال و بند ازار آویزان



دهخدا ، گیتی و معین ـ خرداد ۱۳۳٤

پیرهن شوخگن ، قبا ناپاك — آستین ها گشاده و یقه چاك
ته رنگ حنا به ریش دومو[٥] — کوه ها در میان و دور از رو
فلفل و زرد چوبه روی نمك — بر نسیج چپار[٦] فضلهٔ کك
خفیش ذکر و کسکسهٔ[۷] سینش — رفته از درب چین بهسقسینش[۸]
بس که چالشگری[۹] بقصد ثواب — درهم آمیخته خل[۱۰] و ژفکاب[۱۱]
ز آستین گشاد و پاچهٔ باز — بغل و کش عیان چو چرم گراز
(دیدهباشی اگرچو من این نوع — نز ره عنف ، بل برغبت و طوع
کنی اذعان که تاکنون بیشك — کفش کس را نگفته ام کفشك
دُرِ شهوار یا شبه سفتم — راستی هرچه بود آن گفتم
لیك مغرض چو برغرض آشفت — غرض کور را چه آری گفت ؟
نیك دانی که این ز حق دوران — وز میِ عجب و کبر مخموران ،

(۱) درهم آمیخته . (۲) درشت . (۳) چرب روده که درون آنرا با گوشت ومصالح پر کرده باشند .(برهان) ، saucisson
(٤) از مستحبات وضو یکی تخلیل لحیه و دیگری تقلیم اظافر است و تخلیل ، انگشتان در میان محاسن کردن برای رسانیدن آب است . (٥) دومو یك تار سپید و یك تار سیاه باشد . (٦) هر چیز دو رنگ (برهان) .
(۷) درلغت الحاق کاف مؤنث بهسین بهنگام وقف مانند « بکس واکرمتکس » در « بك واکرمتك » وآن لغت تمیم است ؛ و در اینجا آوازی که ازتلفظ سین شنیده میشود . (۸) سقسین ، ولایتی ازترکستان (رشیدی) . (۹) آرامیدن با زن .
(۱۰) خلطی که از بینی برمیآید . (برهان) . (۱۱) آب وچرکی که در گوشهٔ چشم جمع شده باشد (برهان) .

پر ز باد وهوی ، فخور[1] و مرح[2] — پیشوایان دین سهل و سمح[3]

کف چو از خون بیگنه شویند — سپس «این سگ چه کرده بد؟» گویند[4])

☆☆☆

شیخی اینسان که ذکر خیرش رفت — بود وقتی امام مسجدِ شفت[5]

دوش بهر ثواب پاسی و نیم — قصر ها ساخته بباغ نعیم[6]

بامدادان بخواب ماند دراز — دیو کابوس را سرایان راز

وز دگر سو کشید مؤذن صوت : — « عجّلوا بالصّلوة قبل الفوت »

برهش مانده چشم مأمومان — چون غَسق[7] جوی دیدهٔ بومان[8]

مسجد از سرفه ، عطسه ، خمیازه — پر هلالوش[9] و بانگ وآوازه

زن و مرد از دوصف بنوك بنان — عانه[10] خاران و ریش شانه کنان

این بفکر کَه و نوالهٔ خر — و آن بتدبیر زرع حبّ بقر

بلل شبهه[11] این به ذُکر شویان — ذکر « زَوّجنی حورعین » گویان

وآن دگر خواب نامه اندر پیش — زانکه درخواب دیده لحیهٔ خویش

زرِ نابش فتد بکف بی شك[12] — بخرد توبره برای ایشك[13]

. . . .

شیخ غلطی زد و زبالش شیخ — نوك پرّی بداد مالش شیخ

نوك پر بر سرش خلید و بخست — شیخ اسپند سان ز بستر جست

دید دیریست تا که صبح دوم — بر دمیده‌است و گرگ آخته دم[14]

گفت : آوخ که خفتن بیگاه — مدح من قدح کرد و جاهم چاه

دانم این مردگان زنده بتن — این زمان چون گمان برند بمن:

« شیخ خورده‌است چرب وشیرین دوش — سیم ساقی فشرده در آغوش »

« صبح درخواب ژرف مانده بناز — کی تواند به مسجد آمد باز ؟ »

وین بتر کم به بضع[15] همخوابه — نیز باید شدن به گرمابه.

گفت این جمله، جست از جا چُست — شد بحمّام و تن بچستی شست

نوز[16] سر پرزغنج ونازخدیش[17] — راه مسجد روان گرفت به پیش

تا امامت کند بعامی چند — همچوخودریش گاو[18] خامی چند

گاو را خواندگان خدا زخری — منکر نوح در پیامبری[19]

از خدا با خرافه ساختگان — عقل بر نطع وَهم باختگان

پیروان هر مجاز و واهی را — بملاهی دهان الهی را

نا شناسندگان سد ز سداد — قشر بطیّخ دیده از بغداد[20]

---

(١) بسیار نازنده ، افتخار کننده . (٢) بسیار شادمان ، متبختر ، سرخوش . (٣) سهل ، آسان .
(٤) میان طلاب علوم دینیه رسمی کهن‌است که چون یکی‌ازآنان باغیرطالب علمی بجنگ وستیز برخیزد، دیگران پیش از آنکه ظالم را از مظلوم بشناسند تعصب را بحمایت همکار برخیزند ، بدان حد که در زمان سلطنت ناصرالدین‌شاه درتبریز بیگناهی را بدین‌صورت کشتند . (٥) بخشی درشهرستان رشت (گیلان) . (٦) درخبر آمده است که هر بار که مرد باحلیلهٔ خود بیارامد اورا در بهشت قصری عطا کنند .
(٧) تاریکی (٨) جمع بوم ، جغد . (٩) شور و غوغا (برهان) . (١٠) زیرناف . (١١) رطوبت مشتبهه که در زیر جامهٔ نائم دیده شود . (١٢) بینند چو مفلسان بخوابت — تعبیر کنند زر نابت . (١٣) بتر کی : خر .
(١٤) ذنب‌السرحان ، سپیدهٔ صادق . (١٥) نکاح و آرمیدن زنان . (١٦) هنوز . (١٧) کدبانوی خانه . (برهان) .
(١٨) گول ، احمق . (١٩) گاو را دارند باور درخدائی عامیان — نوح را باور ندارند از پی پیغمبری. سنائی .
(٢٠) گاو در بغداد آید ناگهان — بگذرد از این سران تا آن سران
زان همه عیش و خوشی‌ها و مزه — او نبیند غیر قشر خربزه . مولوی .

خرد و مغز آن گـروه غوی [1] ربض کوفـه مردم اموی [2]
دین ببازار آن عشیرت دون همچو بوبکر سبزوار زبون [3]
گاه در خواب مرگ و گاه بجوش بتفی [4] روشن ، از پفی خـاموش
شاد با ظنّ و از یقین بستوه کوه را کاه دیده ، که را کوه
شك نیاوردگان کرده یقین ان ولو شان بجای رای رزین
همچو سنگی بجای پـاینده نه فزاینده و نه زاینده
غول عادات را به بیگاری خواجه تاشان [5] گاو عصاری [6]
بـام تـا شام در مشقت راه شب همانجا که بامـداد پگاه
بس کنم قصه ، وقت بیگاه است شیخ را چشم عامه در راه است .

☆☆☆

در خلابی [7] کنار جاده درون از قضا بد سگی فتاده درون
لاشه سگ بس تلاش برد بکار لاشه افکند عاقبت بکنار
همچو قبطی برکشیده ز نیل سرو تن خیس خورده و تروتیل
دست و پائی زد و بخشکی راند عفعفی کرد و آب تن بفشاند
قسمی از ره بلند و بخشی پست شیخ زی شیب و سگ ببالادست
رشحات جدا ز جسم پلید هشت عشرش بسوی شیخ جهید
وز پلیدی سگ گرفت آهار شیخ را ریش و جبه و دستار !
باقلا بـار کردنت هوس است پیش کن خر، که کار زین سپس است !
خر مریدان بـانتظار نماز کار تطهیر شیخ دور و دراز !
حرص میل و قبولیِ عامه با ترش روی نفس لوّامه
لحظه‌ای چند جنگشان پیوست شیخ با حرص از درون همدست
گفت: سگ اندر آب، این غلطاست گر نه ماهی است ، لا محاله بط است
فلس و پر نیستش ، عجب این است دمکی دارد ، آه ! دلفین است
که ببحر و ببرکه های عمیق بکنار آورد ز مهر غریق
گفته‌اند این و گفته‌ای زیباست بی عمل کار علم ناید راست
خوانده بودم بشرح سیرت آن در دمیری و نیز الحیوان
حافظه رفته ، لعن بر ابلیس در بلیناس و ارسطاطالیس
در شفا هم بباب جانوران بوعلی را اشارتیست بر آن
لیك از بهر نیك سنجیدن صد شنیدن کجا و یك دیدن !
. . . .
ندهد تا یقین خویش بشك [8] گفت شیخ این و پشت کرد بسك
وز عبا مرده ریگ [9] پنج پدر مرده آسا کفن کشید بسر
چون شهاب هوا و آهوی دشت چشم بر هم نهاد و تیز گذشت
فرصت یك دوگانه خواندن نوز [10] مانده بود از طلوع کوکب روز
شیخ محراب با قـدوم آراست وزهمه سوی بانگ و غوغا خاست

---

(۱) گمراه . (۲) اذل من اموی بالکوفة فی یوم العاشوراء . (۳) رجوع به مثنوی چاپ علاءالدوله صفحهٔ ٤٥١ شود .
(٤) تف : حرارت و گرمی . (برهان) . (٥) غلامان یك صاحب و نوکران یك آقا . (برهان) . همقطاران .
(٦) گاوی که برای روغن کشی بکار دارند واو چشم بسته دائماً بگرد دستگاه دور میزند . (۷) گل و لای که بهم آمیخته شده باشد ـ زمین گل ناك . (برهان) . (۸) لاتنقض الیقین بالشك . (۹) میراث . (۱۰) هنوز .

قدس و پاکی شیخ را صلوات — « لال هر کونگوید این کلمات! »

بارهـا گفته‌ام بشیخ ابو — یك کرت کج‌نشین و راست بگو

کانچه را نام کردهٔ وجدان — چیست جز باد کرده در انبان؟

نیك بنگر بدو که بی کم و بیش — چون‌هریسه‌است‌وآب‌دیده‌سریش

چون کشی ریش احمق است دراز — ور رها شد درازیش بدو قاز

شیر بر غرم چون برد دندان — هیچ دانی چه گویدش وجدان

گوید ای شاه دد همـاره بزی — نوش خور نوش‌و شاد خواره بزی

زانکه زین غرم گول اشتر دل — چون کنی طعمه ای شه عادل

عمل هضم در بمعدهٔ شاه — شیر سازی کند از این روباه

کار صید از تو نز ره بازیست — بلکه از دام شاه دد سازیست

زن جولا چو بر کشد بکتاش — باز وجدان بـدو زند شاباش

گویدش کاین نگار جانانه — اندر آن تنگ و تار ویرانه

نه خورش داشتی نـه جامهٔ گرم — شوی نیز از رخش ببردی شرم

هردو رستند از این جوانمردی — این یك از درد وآن زبی‌دردی[1]

آری این اوستا بهـر نیرنگ — ز یکی خم بر آورد ده رنگ

زرد از او جوی و زعفرانی بین — سرخ از او خواه و ارغوانی بین

دهدت زین خم ارکند آهنگ — نیـز بالاتر از سیاهی رنگ[2]

گر بفضل قدیم صورت خویش — داد ایزد بآدم[3] از این پیش

این بسیرت عدیل دیو رجیم — صورت خود دهد برب کریم

محکمی[4] را چو او کند تأویل — پیل از پشه سازد، از پشه پیل

تا بدانجا کـه گفت رهزن کرد

گر نمی کشتمش، نه خود میمرد ؟!

شیخ ابو در جواب من هر بار — بعد چندین اعوذ و استغفار

گوید : اینها نه کار وجدانست — نفس امـاره عامل آنست

پس دوصد نفس بر شمارد او — نام هریك جدا گذارد او

بیقینی تمام و هیچ شکی — از تو سازد هزار بیشککی[5].

علامهٔ مرحوم قزوینی دربارهٔ منظومهٔ فوق نوشته است[6] :

« در عین اینکه تمام مقالات مندرجه در این سه نمره[7] همه خوب وهمه نخبه و همه قابل تقدیر و استحسانست ، شکی نیست که گل سرسبد همهٔ آنها بلا کلام و بلاتردید اشعار بسیار بسیار نفیس بدیع وحید فی بابه آقای دهخدا مد ظله العالی است. حکایت « انشاءالله گربه است » که ظاهراً بسبك حدیقهٔ سنائی سرائیده شده ، بدون هیچ گفتگو شاهکاریست ازشاهکارهای ادبی امروزه . ایکاش که بقیه‌ای داشته باشد یعنی این‌قصه جزو کتابی‌باشد ازقبیل همان حدیقه، نه‌اینکه قصهٔ منفرد جداگانه باشد که ایشان تفنناً آنرا بنظم آورده باشند ، زیرا که فی‌الواقع جای افسوس خواهد بود که **ذوالفقار علی در نیام و زبان آقای دهخدا در کام باشد** »

دوم اشعاری که در آنها تجدد ادبی بکار رفته است . بسیاری از ادیبان معاصر مسمط « یادآر زشمع مرده یادآر » او را نخستین نمونهٔ شعر نو بشمار میآورند .

---

(۱) عار و ننك ، بی‌حمیتی . (۲) اشاره بمثل « بالاتر از سیاهی رنگی دگر نباشد» است . (۳) ان‌الله تعالی خلق آدم علی صورته . (حدیث) . (٤) آیتی ازمحکمات قرآن کریم . (۵) صندوقچهٔ کم قطری دارای دوطبقه که مسافرین همراه داشتند وآن بخانه‌های بزرگ و خرد باشکال مختلف قسمت شده ، هرخانه جای یکی از لوازم سفر ، مانند جای چای و جای قند وجای استکان و جای قاشق و چنگال و غیره بود . (٦) مجلهٔ مهر سال اول شمارهٔ ۵ ص ۳۹٦. (۷) مجلهٔ مهر .

یاد آر ز شمع مرده یاد آر !

در روز ۲۲ جمادی الاولی ۱۳۲۶ قمری مرحوم میرزا جهانگیرخان شیرازی رحمة‌الله علیه ـ یکی‌از دومدیر «صوراسرافیل» ـ را قزاقهای محمد علی‌شاه دستگیر کرده، بباغ شاه بردند ودر ۲۴همان ماه درهمانجا اورا بطناب خفه کردند.

بیست‌و هفت هشت روز دیگر چندتن از آزادیخواهان واز جمله مرا از ایران تبعید کردند، و پس از چند ماه باخرج مرحوم مبرور ابوالحسن خان معاضد السلطنه پیرنیا بناشد در «ایوردن» سویس روزنامهٔ صور اسرافیل طبع شود.

درهمان اوقات شبی‌مرحوم میرزا جهانگیرخان‌را بخواب دیدم درجامه‌ای‌سپید (که‌عادةً درطهران‌ـ دربرداشت) وبمن گفت: «چرا نگفتی او جوان افتاد!» من‌از این عبارت چنین فهمیدم که میگوید: چرا مرگ مرا در جائی نگفته یاننوشته‌ای؟ وبلافاصله درخواب این جمله بخاطر من آمد: «**یادآر ز شمع مرده یادآر!**» در این‌حال بیدار شدم وچراغ‌را روشن کردم وتانزدیك صبح سه قطعه ازمسمط ذیل‌را ساختم، وفردا گفته‌های شب را تصحیح کرده ودو قطعهٔ دیگر بر آن افزودم و در شمارهٔ اول «صوراسرافیل» منطبعهٔ «ایوردن سویس» چاپ شد.

ع. ا. دهخدا.

ای مرغ سحر! چو این شب تار — بگذاشت ز سر سیاهکاری،
وز نفحهٔ روح بخش اسحار — رفت از سر خفتگان خماری،
بگشود گره ز زلف زر تار — محبوبهٔ نیلگون عماری،
یزدان بکمال شد پدیدار — واهریمن زشتخو حصاری،
یاد آر ز شمع مرده، یادآر!

ای مونس یوسف اندرین بند! — تعبیر عیان چو شد ترا خواب،
دل‌پر ز شعف، لب از شکرخند — محسود عدو، بکام اصحاب،
رفتی بر یارو خویش و پیوند — آزاد تر از نسیم و مهتاب،
زان کو همه شام باتو یکچند — در آرزوی وصال احباب،
اختر بسحر شمرده، یاد آر!

چون باغ شود دوباره خرّم — ای بلبل مستمند مسکین!
وز سنبل و سوری و سپرغم — آفاق، نگار خانهٔ چین،
گل سرخ و به رخ عرق ز شبنم — تو داده ز کف زمام تمکین،
زان نو گل پیشرس که در غم — ناداده به ناز شوق تسکین،
از سردی دَی فسرده، یاد آر!

ای همره تیه پور عمران — بگذشت چو این سنین معدود،
وان شاهد نغز بزم عرفان — بنمودچو وعد خویش مشهود،
وز مذبح زر چو شد بکیوان — هرصبح شمیم عنبر و عود،
زان کو بگناه قوم نادان — در حسرت روی ارض موعود،
بر بادیه جان سپرده، یادآر!

چون گشت زنو زمانه آباد — ای کودك دورهٔ طلائی!
وز طاعت بندگان خود شاد — بگرفت ز سر خدا، خدائی،
نه رسم ارم، نه اسم شداد — گل بست زبان ژاژ خائی،
زان کس که ز نوك تیغ جلاد — مأخوذ بجرم حق ستائی،
تسنیم وصال خورده، یادآر!

ادوارد براون مستشرق معروف متن قطعهٔ فوق را با ترجمهٔ فصیح آن به انگلیسی در کتاب «مطبوعات و شعر ایران جدید» طبع کرده است[1].

سوم ، اشعار فکاهی که تعمداً بزبان عامیانه پرداخته است . اینک نمونه‌ای از این نوع :

مسمط فکاهی

مردود خدا راندهٔ هربنده آ کبلای[2] — از دلقك معروف نماینده آ کبلای
باشوخی و بامسخره و خنده آ کبلای — نز مرده گذشتی و نه از زنده آ کبلای
هستی تو چه یك پهلو و یك دنده آ کبلای .

نه بیم ز کف بین و نه جن گیر و نه رمال — نه خوف ز درویش و نه از جذبه نه از حال
نه ترس ز تکفیر و نه از پیشتو شاپشال[3] — مشکل ببری گور سر زنده آ کبلای
هستی تو چه یك پهلو و یك دنده آ کبلای .

صد بار نگفتم که خیال تو محال است — تا نیمی از این طایفه محبوس جوال است
ظاهر شود اسلام در این قوم ، خیال است — هی باز بزن حرف پراکنده آ کبلای
هستی تو چه یك پهلو و یك دنده آ کبلای .

گاهی به پر و پاچهٔ درویش پریدی — گه پردهٔ کاغذ لق آخوند دریدی
اسرار نهان را همه در صور دمیدی — رودربایسی یعنی چه، پوست کنده آ کبلای
هستی تو چه یك پهلو و یك دنده آ کبلای .

از گرسنگی مرد رعیّت ، بجهنّم — ور نیست درین قوم معیّت بجهنّم
تریاك برید عرق حمیّت ، بجهنّم — خوش باش تو با مطرب و سازنده آ کبلای
هستی تو چه یك پهلو و یك دنده آ کبلای .

تو منتظری رشوه در ایران رود از یاد ؟ — آخوند ز قانون و ز عدلیه شود شاد ؟
اسلام ز رمال و ز مرشد شود آزاد ؟ — یك دفعه بگو مرده شود زنده آ کبلای
هستی تو چه یك پهلو و یك دنده آ کبلای .

ادوارد براون در کتاب «مطبوعات و شعر در ایران جدید» متن مسمط فوق را با ترجمهٔ انگلیسی و مقدمه‌ای درباب آن آورده است[4] .

دهخدا دراستعمال لغات واصطلات و ترکیبات عامیانه و متداول درجنب لغات فصیح واصیل چنان مهارتی نشان میدهد که تشخیص آنها از یکدیگر جز برای راسخان ادب میسر نمیشود :

باری این حکمران خلد مکان — بود روزی نشسته بر دیوان
چون به بستر زچه ، عروس به تخت — پت و پهن و شل و شلاته و لخت[5] ...
نسخهٔ دوم یزید پلید — ثانی اثنین ابن سعد عنید
فندك شر ، فتیلهٔ غوغا — آتش فتنه غرتشن آقا ...[6]
پدرش نیز هست بی پك و پوز — پپه و پخمه ، چلمن و پفیوز
دنگل و غلط و ریشمال و دبنگ — قلیه خوار و غراچه و الدنگ
خاکش اکنون اگرچه شد سرپوش — مادرش نیز بود بازی گوش
نبرد خاك از براش خبر — لاسی و شیوه‌ای و اهل ددر ...[7]

1 - Edward G. Browne, The Press and Poetry of Modern Persia. Cambridge 1914, p. 200-204.

۲ - آقای کربلائی دخو .

۳ - شاپشال يك یهودی باغچه سرائی (کریمه) بود که مانند علی بیك قفقازی طرف شور محمد علیشاه بود ووقتی با رولور خود به محقق الدوله حمله کرده بود .

4 - Browne, The Press and Poetry of Modern Persia. p . 179 - 182.

(۵) دیوان ص ٦١ . (٦) ایضاً ص ٦۵ . (۷) ایضاً ص ٦٨ .

قسمتی از اشعار دهخدا در روزنامهٔ صوراسرافیل و مجلهٔ مهر و مجلهٔ یغما بطبع رسیده ومجموعهٔ اشعار وی باهتمام نگارنده درسال ۱۳۳٤ چاپ و منتشرشده است .

استاد غالباً اظهار میداشت : « من گاهی تفنن را شعری ساخته وبرای دوستان خوانده‌ام . دوستان من ازنظر حجب یا بملاحظاتی نخواسته‌اند ، دربارهٔ کیفیت این اشعار اظهار نظر کنند . من خود نیز نمیدانم که این گفته‌ها شعر است یا نظم ، قضاوت این امر با خوانند گانست . »

۲۰ - لغت‌نامه ـ ما در همین مبحث ازاین کتاب مفصلاً بحث خواهیم کرد .

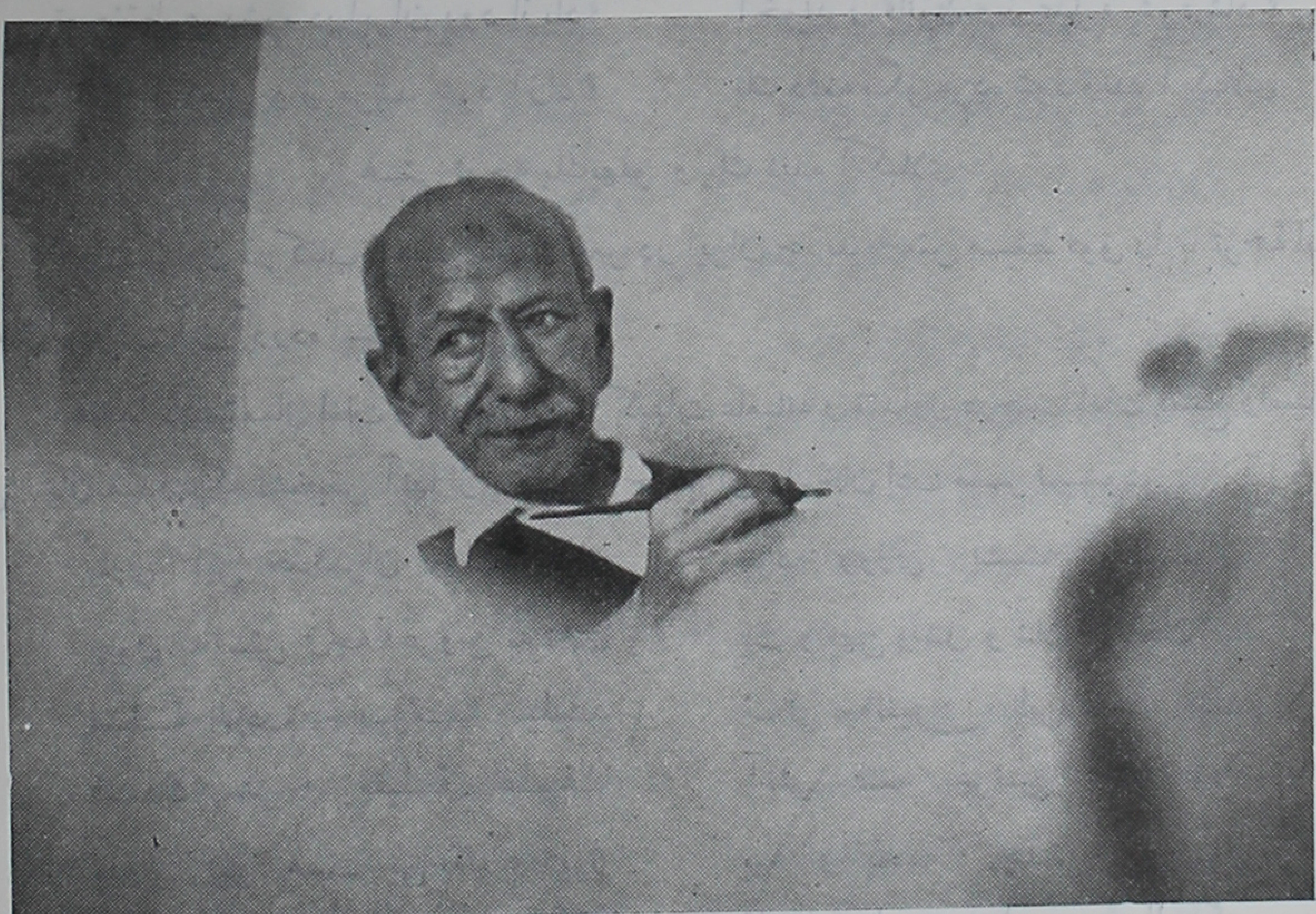
دراینجا مقالهٔ جناب آقای سید حسن تقی زاده را درباب علامهٔ مرحوم نقل میکنیم .

سید حسن تقی زاده

دهخدا

ازاینجانب تقاضا شد که مختصری بمناسبت انتشار مقدمهٔ لغت‌نامهٔ مرحوم دهخدا راجع‌بآن مرحوم وکار وی بنویسم . آن مرحوم دوستان قدیم و صدیق زیادی داشت ، وهم‌اکنون بعضی ازآنان درقید حیات هستند و شاید میتوانند بهتر از من و با سابقهٔ معرفتی بیشتر از من شرحی بنویسند، لکن گمان میکنم این تقاضا باین‌جهت بوده که شاید اینجانب ازآنان که هنوز درقید حیات هستند قدیمترین هم‌قدمان آن مرحوم بوده و هستم .

من بامرحوم آقامیرزاعلی‌اکبرخان دراوایل‌سال ۱۳۲۵ (قمری) شناسائی‌حاصل‌کردم، یعنی‌اندکی‌قبل ازآغاز انتشار روزنامهٔ صوراسرافیل (که شمارهٔ اول آن در ۱۷ ربیع‌الثانی‌سنهٔ ۱۳۲۵ انتشاریافته) .آن مرحوم بنابرآنچه خود نقل میکرد و یا شنیده شد پس از تحصیلات مقدماتی قدیم بمدرسهٔ سیاسی وارد شده و زبان فرانسه و سایر علوم و فنونی راکه درآن مدرسه تدریس میشد فراگرفت . چنانکه غالب فارغ‌التحصیل‌های



دهخدا ، شهریور ۱۳۳٤ (دزاشیب شمیران)

آن‌مدرسه وارد خدمت وزارت‌خارجه میشدند وبسا به‌مأموریت‌های‌سیاسی‌درخارجه یعنی‌عضویت سفارتخانه‌ها و قونسولگری‌های ایران منصوب میشدند، میرزا علی‌اکبرخان قزوینی ما نیز درمعیّت مرحوم معاون‌الدوله غفاری (پدر معاون‌الدولهٔ فعلی) که مأمور سفارت ایران در بالکان شده بود به‌عضویت درهمان سفارت مأمور شده وبا ایشان عازم بوخارست شد . مدت اقامت آن مرحوم درآنجا باینجانب درست‌معلوم نیست، ولی ظاهراً طولی‌نکشید، وظاهراً براثر بعضی‌ناملایمات(که قصهٔ بسیارخوشمزه‌ای ازآن ازبیان خودآن مرحوم بنگارنده

حکایت‌شده) مرحوم مشارالیه بایران برگشت (ووقتی من اورا برای مرتبهٔ اول ملاقات کردم درخدمت مرحوم حاج حسین‌آقا امین‌الضرب مأمور راه شوسهٔ سمنان بود با ۳۰ تومان حقوق در ماه).

در اوایل سال ۱۳۲۵ مرحوم میرزا قاسم‌خان تبریزی (که بعدها به‌صوراسرافیل معروف شد)، که دردستگاه درباری مظفرالدین‌شاه درجزو ادارهٔ امین حضرت بود، چون درحوزهٔ مشروطه طلبان درآمده‌بود، بخیال تأسیس یك روزنامه باسرمایهٔ خود برآمد. مشارالیه که اینجانب او را از ایّام صبی میشناختم وهمدرس بودیم، روزی پیش من آمد و اظهار میل بنشر روزنامه نموده با من مشورت کرد و گفت: یك جوانی هست که چیز نویس است ولی نمیدانم نویسندگی اوتاچه اندازه است ومیخواهم بدهم چیزی بطور نمونه بنویسد وبشما نشان بدهم و اگر پسندیدید خود او را پیش شما بیاورم تا به بینید (و گفت خیال دارم که اگر مطابق مطلوب شد ماهی چهل تومان باو بدهم که از کار فعلی خود صرف‌نظر نموده بادارهٔ روزنامه بیاید). من پس از دیدن نمونهٔ تحریر خیلی پسندیدم ومیرزا قاسم‌خان را که بمعیّت مرحوم میرزا جهانگیرخان شیرازی‌عازم نشر روزنامه بود باستخدام میرزا علی اکبرخان تشویق نمودم و بدین‌ترتیب روزنامهٔ صوراسرافیل بمدیریّت صاحب امتیازی مرحوم میرزا جهانگیرخان‌ومدیریّت مشترك میرزا قاسم‌خان ومنشی‌گری میرزا علی اکبر خان انتشار یافت. میرزاجهانگیرخان ازمال دنیا چیزی نداشت ودر مقابل زحمت راه انداختن و ادارهٔ روزنامه وگردانیدن تمام اموركار ازجزئی وكلّی برعهدهٔ او بود که پشت‌کارفوق‌العاده داشت. خود اینجانب درشمارهٔ اول روزنامه مقاله‌ای نوشتم و بعدهاهم همیشه در نظارت و راهنمائی مشاركت داشتم و وقتیکه مدیر و منشی جریده مورد حملات بسیار شدید روحانیّون شده و روزنامه یکی دوماهی توقیف شد، وعاقبت بمساعی‌آزادی طلبان باز انتشار یافت، اینجانب برای رفع شبهات و مدافعه از عقاید روزنامه در اولین شمارهٔ پس از تعطیل مقالهٔ مفصلی بعنوان «دفاع» نوشتم، و آن بخواهش واصرار مرحوم دهخدا بود.

روزنامهٔ صوراسرافیل‌تا نزدیکی برانداخته شدن مشروطیت ومجلس ملی، یعنی تا ۲۰ ماه‌جمادی‌الاولی سنهٔ ۱۳۲۶ قمری یعنی تا سه روز قبل از توپ بستن مجلس و چهار روز قبل از قتل میرزا جهانگیرخان دائر بود، ولی بنهایت شدّت مورد بغض وخصومت دربار و مستبدین شده بود، تا جائی‌که از ۷-۸ نفری که محمد علی شاه در اوایل جمادی‌الاولی سال مزبور تسلیم یا تبعید آنها را خواست یکی میرزاجهانگیرخان بود. شب قبل‌از توپ بستن مجلس، من میرزا جهانگیرخان‌را باسایر اشخاص مورد غضب شاه یعنی دوستان نزدیك‌خودم مانند مرحوم سید جمال‌الدین واعظ اصفهانی و ملك‌المتکلّمین و میرزا داودخان علی‌آبادی و غیرهم ودهخدا در تحصن گاه آنها که در صحن عقبی مجلس شورای ملی دریك اطاق فوقانی‌روی محلی که حالا مطبعهٔ‌مجلس در آنجاست، دوسه ساعت از شب گذشته دیدم و وقتیکه از آنجا بمنزل خودم میرفتم دهخدا را با خود بردم، وشب را درمنزل من پشت مسجد سپهسالار باچند نفر از دوستان و کسان من بسر برد. روز تخریب مجلس ما از منزل خود از درعقبی بخانهٔ میرزا علیخان روحانی که اخیراً مرحوم شد پناه برده و تا شب آنجا ماندیم و اوایل شب بزحماتی به سفارتخانهٔ انگلیس (که خالی از اعضای سفارت بود، زیرا که درقلهك بودند) رفتیم، و۲۵ روز در آنجا بودیم، و بعد مارا از ایران تبعید کردند.

اینجانب با قریب ده دوازده نفر دیگر از راه رشت به باکو رفتیم. بعد مرحوم‌دهخدا بسوی اروپا رفت و اندکی بعد من نیزعازم شدم. درپاریس دهخداومعاضدالسلطنه (پیرنیا)را دیدم، وبعد من و پیرنیا بلندن رفتیم، ودهخدا وبعضی دیگراز رفقا بسویس‌رفتند ومعاضدالسلطنه نیزبعداً باّنهاملحق شد. درسویس روزنامهٔ صوراسرافیل‌را مجدداً بقلم دهخدا وسرمایهٔ معاضدالسلطنه درشهر ایوردون انتشار دادند. من‌ازلندن به تبریز رفته بانقلابیّون آنجا پیوستم. دهخدا ومعاضدالسلطنه و بعضی ازیاران دیگر باستانبول رفته درآنجا با انجمن سعادت ایرانیان کار میکردند تا آنکه طهران بدست مجاهدین فتح شد وهمه بطهران برگشتیم، و بیشتر افراد ما درمجلس ملّی‌دوم وکیل شدیم و ازآنجمله دهخدا.

مرحوم دهخدا همیشه درسیاست‌هم کارمیکرد تاآنکه در زمان جنگ اول باصفهان وخاك بختیاری

رفت و از آن وقت شوق تألیف یك لغت‌نامهٔ فارسی او را باشتغال بآن کار برانگیخت که تا آخر عمر دنباله پیدا کرد.

دهخدا صاحب ذوق لطیف بود ودر ادبیات فارسی تسلّط زیادداشت. بزرگترین آثار سیاسی‌اوروزنامهٔ صور اسرافیل بود، و بزرگترین آثار ادبی او همین لغت‌نامه بود که قسمتی عمده کسوت طبع پوشیده وبقیه نیز بهمت وفادارانهٔ فاضل معاصر آقای دکتر معین در جریان طبع و نشر است. مجلداتی که در حیات مرحوم دهخدا طبع ونشر شده نیز بمیزان معتدٌّبه مدیون زحمت ودقت وپشت کار دکتر معین است.



دهخدا، در بستر کسالت (که منجر بفوت وی شد) - بهمن ماه ۱۳۳۴

راجع بارزش ادبی لغت نامه اینجانب که بهره‌ام از این رشته بسیار کم است نمی‌توانم چیزی بگویم، ولی یقین دارم که درمقام سنجش آن باید بطور کلی حکم کرد، ونه تنها به کیفیّت (که شاید بی‌نقص نباشد)، بلکه بکمیت آن و مقدار زحمت عظیم ومدت مدید که صرف آن شده باید توجه کافی بشود که بوجودآوردن چنین بنای عظیمی ـ که انشاءالله از باد و باران گزند نیابد و پایدار بماند ـ کار بزرگی بوده وهست که تا کسی یا کسان دیگری درآینده کاخ بلندتر و وسیع تر و عظیم‌تر از آن در کمیّت و کیفیّت بعرصهٔ وجود نیاورند، نباید مانند تماشاچیان اطراف زورخانه بآسانی خرده گرفته وانتقاد کنند، که در آن صورت مرحوم دهخدابآنها تواند گفت: گرتو بهتر میزنی بستان بزن.

همّت بزرگ و کوشش سالیان دراز مردی فاضل چنین بنیانی نهاده و عمارتی عظیم برپا کرده است و باید قدردانی شود.

گمان نمیکنم در سخن گفتن از شخص ادیب وفاضلی جز ازکار های علمی و ادبی او مناسب باشد حرفی از خصائل شخصی وسجایا واوصاف ذاتی او زده شود، خصوصاً در موقعی کـه ما در مقام بیان خدمات علمی و کمالات ادبی اوهستیم، مگر آنکه بیان فضائل و کمالات دیگر یانقائص او فایده‌ای را متضمن باشد.

مرحوم دهخدا درستکار ونیز وطن‌پرست بحدّ اعلی وخوش محضر وبا دوستان خاصّ خود با وفا و باگذشت بود، ولی گاهی‌هم برحسب اقتضای مزاج عصبی وحسّاسیّت شدید افراطی و جوش و هیجان عصبانی حادّ نسبت به نیکی وهم بدی در ابراز محبت نسبت بکسانیکه مورد لطف او بودند مبالغه میکرد، و گاهی‌هم سوء ظن مفرط نسبت بکسانیکه بحق یا باشتباه روش یا عقاید آنها را مخالف معتقدات خود می‌پنداشت نشان میداد، ولی تاآنجا که من میدانم هیچوقت این‌احساسات از روی غرض یاسوءنیّت نبوده، بلکه نتیجهٔ‌اعتقادات صمیمی وخالصانهٔ او بود نسبت باشخاص.

دکتر محمد معین

لغت نامه

زبان فارسی که استوار ترین ارکان ملیت ایرانیان است ، ازجهت کثرت نوشته های منثورومنظوم در مواضیع مختلف ، یکی از پرمایه ترین زبانهای جهان بشمار میرود . در مدتی قریب بده قرن گویندگان بزرگ مانندرودکی ، فردوسی ، عنصری ، فرخی، منوچهری ، نظامی ، سنائی ، عطار، مولوی ، سعدی ، حافظ و نثر نویسان ارجمند مانند : بلعمی ، بیهقی ، گردیزی ، وطواط ، سعدی ، فراهانی و غیره این زبانرا بمقامی رسانیده اند که میتواند دقیق ترین معانی ولطیفترین احساسات وعمیق ترین افکار را بفصیح ترین وجه تعبیر و ببدیع ترین صورت وقالب بیان کند . در طی این قرون زبان فارسی دری بتدریج وسعت یافت ، و در نظم ونثر لغات وترکیبات بسیار از زبانهای فرعی مانند : سغدی ، ختنی ، خوارزمی و از لهجه های محلی ایران مانند : سگزی ، زاولی ، افغانی ، کردی ، لری ، فارسی و غیره و نیز از السنهٔ بیگانه مانند : تازی ، ترکی ، فرانسوی ، انگلیسی، روسی وآلمانی درآن‌راه یافت ؛ وبرای بیان معانی و افکار ، تعبیرات متنوع ومختلف در آن ابداع شد ، وبتدریج هرچند مدت برآن گذشت، برثروت وغنای زبان فارسی افزوده گشت، تا امروز که پس از ده یازده قرن تحول و کمال چنین میراثی پربها بدست ایرانیان رسیده است . وظیفهٔ ایرانیان است که این میراث ارجمند را با کمال امانت باخلاف خود بسپارند ، وبکوشند تاخلل وفساد و وهن بدین حصن حصین راه نیابد ، و هر بیخبر تنک‌مایه‌ای در آن دخل و تصرف نکند . این مقصود آن‌گاه حاصل آید که در لغت فارسی اثری جامع تألیف شود که آیینهٔ تمام نمای تحول زبان فارسی در قرنهای گذشته باشد . متأسفانه فرهنگهای فارسی که تاکنون در ایران ، هندوستان و ترکیه تألیف شده است بهیچوجه احتیاج طالبان علم وادب را برنمی‌آورد ، زیرا بعضی ازآنها شامل لغات فارسی وفاقد لغات عربی(مستعمل‌درفارسی) است (مانند لغت فرس اسدی وصحاح الفرس و برهان قاطع) و برخی مانند غیاث‌اللغات وآنندراج که حاوی لغات فارسی وعربی هستند ، همهٔ لغات فارسی و عربی مستعمل را ضبط نکرده‌اند ، وآن مقدار ازلغات هم که درآنها آمده است اغلب در ضبط صحیح تلفظ آنها دچار اشتباه گردیده اند ، وهمچنین از معانی متعدد یك لغت بیك دوسه معنی اکتفا کرده اند و معانی دیگررا ناگفته گذاشته اند ، و در معانیی نیز که آورده اند غلط و اشتباه بسیار روی داده است . بعض فرهنگها از ذکر شواهد و امثله خودداری کرده اند و آنها هم که شاهد آورده اند (جهانگیری ، رشیدی ، انجمن آرا ، سروری) برای برخی از معانی بعض لغات شاهد نقل کرده اند ، و غالب شواهد نیز از شعراست نه از نثر ؛ ودرتطبیق معنی لغت ومفهوم اشعار هم دچار لغزشهای عجیب شده اند .

از طرف دیگر مخصوصاً فرهنگهای متأخر بیشتر اشعار شاعران عهد انحطاط ادبی را نقل کرده‌اند.

لغت‌نامه ـ با ذکر این مقدمات ، نیك پیداست که تدوین و تألیف فرهنگ جامع فارسی از اهم واجباتست ، و این کار عظیم بدست دانشمند جلیل‌القدر مرحوم علی اکبر دهخدا انجام گردید .

لغت‌نامهٔ دهخدا محصول مطالعات مداوم وکوششهای خستگی ناپذیر چهل وپنج سالهٔ استاد دهخدا وگروهی ازیاران اوست . وی دربن مدت قریب سه میلیون « فیش » از روی متون معتبر استادان نظم ونثر دوزبان فارسی و عربی ولغت‌نامه‌های چاپی وخطی وکتب تاریخ وجغرافیا وعلوم طب وهیئت ونجوم و ریاضی وحکمت و کلام وفقه وغیره فراهم آوردند [۱] . این «فیشها» اساس وپایهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا را تشکیل میدهد .

نام و وجه تسمیه ـ مجلس شورای ملی در طرح اصلی مادهٔ واحده‌ای که در ۲۵ دی‌ماه ۱۳۲۴ از طرف عده‌ای از نمایندگان راجع بطبع فرهنگ تألیف مرحوم دهخدا تقدیم شده بود ، بدان کتاب نام « دائرةالمعارف فارسی » و « دائرةالمعارف آقای علی‌اکبردهخدا » ودر مادهٔ‌واحدی که بتصویب رسید « کتاب لغت آقای‌دهخدا » ونیز درمادهٔ واحده‌ای که برای تهیهٔ مقدمات در ۱۶ اسفند ۱۳۲۴ بتصویب رسید وهمچنین

(۱) دربن امر روش Littré فرانسوی در فرهنگ زبان فرانسوی ملهم استاد دهخدا بود .

(۲) رجوع بمقدمهٔ جلد اول لغت‌نامه ص ج شود

درمادهٔ هفتم قانون بودجهٔ مجلس شورای ملی که در۱۶ اسفند ۱۳۲۵ تصویب شد نام «فرهنگ آقای دهخدا» بدان داده شد . مرحوم دهخدا ازاطلاق نام پرطنطنهٔ «دائرةالمعارف» و«فرهنگنامه» خودداری کردند ، وچون نخستین فرهنگ موجود فارسی فرهنگ اسدی است که مؤلف بدان نام «لغت‌نامه» داده بود : اسدی گوید[۱] :

« پس فرزندم حکیم جلیل اوحد اردشیربن دیلمسپار النجمی الشاعرادام‌الله عزه ازمن که ابومنصور علی‌بن احمد الاسدی الطوسی هستم **لغت‌نامه** ای خواست چنانکه بر هر لغتی گواهی بود از قول شاعری از شعرای پارسی . . . » بدین مناسبت مرحوم دهخدا بدورهٔ لغت خویش نام « لغت‌نامهٔ دهخدا » دادند .

تصحیح متون ـ این نکته‌قابل توجه است که بواسطهٔ خصوصیات‌رسم‌الخط فارسی ازقبیل نقطه‌دار بودن و جدایی حرکات و حروف و همچنین در نتیجهٔ عدم آشنایی بسیاری از کاتبان بموضوعات کتبی که آنهارا استنساخ کرده‌اند ، ونبودن روح امانت وبی‌اعتنایی بمواریث ملی‌دراکثرمؤلفان‌گذشته ، بندرت کتابی خطی یاچاپی میتوان بدست آورد ، که خالی ازغلط باشد . استاد دهخدا درمدت ٤٥ سال تتبع ، صرف نظر از بنیاد نهادن فرهنگی عظیم ضمناً بتصحیح متون مذکور ازنظم ونثر همت گماشته و درین راه کامیاب شده‌اند ، و ازین طریق نیز خدمتی گرانبها بفرهنگ ملی ما انجام داده‌اند .

روح نقاد وقریحهٔ کنجکاو دقیق نویسندهٔ مقالات‌صوراسرافیل ویکی از بانیان نثر معاصر (رجوع بدایرةالمعارف اسلام کلمهٔ Perse بخش « ادبیات » شود) وطبع وقاد شاعری توانا توأم با احاطهٔ متبحرانهٔاو درعلوم قدیم ازصرف ونحو ومعانی وبیان وفقه واصول وحکمت ، وآشنایی بزبان فرانسوی وعلوم امروزی، وپشت کار شگفت‌آوری که نشانهٔ اراده‌ای نیرومند است ، همه دست بهم داده ، قوه واستعدادی عجیب درایشان پدید آورد .

استاد دهخدا با این استعداد خارق‌العاده به تتبع وتصحیح یادگارهای‌گذشتگان کمر همت بربست ، چنانکه نمونه‌های این تصحیحات درحواشی ده‌ها کتب کتابخانهٔ شخصی‌دهخدا[۲] بخط خود ایشان موجوداست. بعضی از آنها (مانند تصحیح دیوان‌حافظ ، لغت فرس اسدی ، دیوان ناصر خسرو ، دیوان سید حسن غزنوی) در کتب و مجلات مختلف بطبع رسیده است ، و بقیه متأسفانه تاکنون چاپ نشده ، ازآن جمله است : تصحیح دیوانهای منوچهری ، فرخی ، مسعود سعد سلمان ، سوزنی و بسیاری دیگر[۳] .

معظم‌له کتبی را هم که فضلای غربی تصحیح کرده‌اند و ظاهراً باید مورد اعتماد باشد ، خالی از اغلاط نیافته بتصحیح آنها همت گماشته‌اند ، مثلا روزی ضمن تصحیح ومقابلهٔ صفحات لغت‌نامه که قسمتی از کتاب «الجماهر بیرونی» در مقاله‌ای نقل شده بود ، باین عبارت رسیدند : «وربماکان الذهب متحداً بالحجر کانه مسبوك معه ، فاحتیج الی دقه و الطواحین تسحقه الا ان دقه بالمشاجن اصوب وابلغ فی تجویده.» استاد دهخدا درکلمهٔ مشاجن تردید کردند و پس ازتفحص کتب لغت معلوم شد «مشاجن» غلط و«مساحن» درست است[٤] ، بااینکه کتاب‌الجماهررا «سالم‌الکرنکوی الالمانی» مصحح دائرة المعارف‌عثمانی (حیدرآباد دکن) تصحیح کرده است .

این‌نکته را متذکرمیشویم که مرحوم‌دهخدا درلغت‌نامه‌آنجاکه عبارات منثور یااشعاری را بعنوان استشهاد لغات آورده اند ، ازفرط امانت ، مصححات خودرا مورد شاهد قرار نداده اند .

منابع لغت نامه ـ این‌اثر شگرف علاوه براینکه تقریباً‌محتوی کلیهٔ لغات فرهنگهای خطی وچاپی مهم فارسی و عربی‌است و در نقل آنها نهایت دقت شده که مبادا اغلاط گذشتگان تکرار شود ، شامل هزاران لغت و ترکیب و کنایه ومثل ، مأخوذ ازمتون نظم ونثر ودیگر آثارعلمی وادبی متقدمان‌است که درهیچیک از کتب لغت فارسی و عربی دیده نمیشود ، و این اهتمام لغت‌نامه را بمنزلهٔ کلید حل مشکلات متون گذشته

---

(۱) لغت فرس‌اسدی مصحح اقبال‌ص۱ـ۲. (۲) که اکنون‌متعلق بسازمان لغت‌نامه‌است . (۳) درهمین مبحث ، شرح آنها گذشت.

(٤) مشاجن درلغت نیامده ولی مساحن جمع مسحنة آمده : مسحنة کمکنسة ، سنگ بوی خوش سای و تیشهٔ سنك‌شکن . مساحن سنك زر و نقره وسنك ریزهٔ تنك که بدان آهن را تیز کنند . (منتهی‌الارب) .

قرار داده است، ودانشجویان و متتبعان را راهنمایی صحیح برای استفاده از آثار گذشتگان خواهد بود ، و راه تحقیق و تتبع از یادگارهای پیشینیان را که اکنون بواسطهٔ مغلوط بودن نسخ و نبودن لغت نامه های جامع ، پرپیچ و خم و بسیار دشوار است ، باز وهموار و روشن میکند ، و جرأت استفاده از کتب گذشته را با پشت گرمی کاملی بهر طالب علمی ارزانی میدارد ؛ وبعلاوه هزاران لغت را که تا کنون پراگنده و مغلوط در متون گوناگون بود ، دریکجا پس از تصحیح گرد میآورد [۱] .

ازطرف دیگر بسیاری از لغات ترکی و مغولی و هندی و فرانسوی و انگلیسی و آلمانی و روسی در زبان فارسی متداول است که تا کنون درهیچ فرهنگی گردآوری نشده است ، ولی درین اثر عظیم تدوین و در دسترس مراجعان گذاشته شده است .

مستند بودن لغات ـ مزیت مهم وارجمند دیگر لغت‌نامه اینست که اکثرلغات دارای شواهد مختلف از آثار نظم و نثر کتب معتبر است و بخصوص لغات مستخرج از متون حتماً دارای چندین شاهد است . این شواهد گذشته‌ازاینکه لغت‌را مستند میکند معنی صحیح آنرا نیز بخواننده ضمن عبارات گوناگون میفهماند، و چگونگی استعمال کلمه را در تعابیر متفاوت و طرز بکاربردن آنرا بمعنیهای مختلف از حقیقی و مجازی نشان میدهد . ضمن نقل شواهد سعی شده تا حدامکان از بهترین و صحیح‌ترین و اقدم نسخ با مقابلهٔ آنها در موارد مشکوك استفاده شود ، تا درنتیجه اصح عبارات و اشعار انتخاب گردد . و این کار نیز بتصحیح متون گذشتگان کمك بسزایی کرده است . برای پی بردن بدین امر یعنی نقل تمامی معانی مختلف کلمات فارسی باشواهد میتوان بکلمهٔ « آمدن » درجلد اول لغت‌نامه مراجعه کرد ودریافت که استاد دهخدا تا چه‌حد دراین راه دقت و تعمق بکار برده و چگونه معانی گوناگون کلمه را با صدها شواهد گردآوری کرده‌اند .

چگونگی ضبط لغات ـ نکتهٔ دیگر دقت‌های عالمانه‌ایست که در لغت‌نامه برای ضبط کلمات بکار رفته و روش ابتکاری بسیار سهل و روشن بر گزیده شده است . در فرهنگهای متقدمان برای نشان دادن‌ضبط کلمات بعضی طریقهٔ آوردن وزن آنها را انتخاب کرده‌اند و مثلا نوشته‌اند : « زندان ، بر وزن پنهان » یا « پند ، بر وزن بند » و غیره . این طریقه تنها در مواردی که وزن کلمه معروف و بی تردید باشد ، ضبط کلمه را میرساند ، ولی در اکثر موارد که خواننده ضبط وزن را هم نمیداند دچار اشکال میشود ، چنانکه ممکن است خواننده وزن « پنهان » را نداند که بفتح اول است یا بکسر ، و درین صورت خواه ناخواه‌وزن « زندان » نیز بر او مجهول میماند ، بخصوص که بواسطهٔ وجود لهجه‌های مختلف در شهرهای ایران و کشورهای فارسی زبان ، اغلب کلمات بچندین صورت تلفظ میشود .

روش دیگر ذکر حرکات کلمه است ، مانند این که مثلا کلمهٔ « منتخب » را مینویسند : « بضم اول و سکون ثانی و فتح ثالث و . . . » یا « بضم میم مهمله و سکون نون معجمهٔ موحدهٔ فوقانی و فتح تاء معجمهٔ مثناة فوقانی » و این طریقه هم مایهٔ اطناب و تفصیل میشود . روش سهل و ساده‌ای که در لغت نامه ابتکار شده ، این است که در برابر هر کلمه یك آکلاد [ ] باز شده و حرکات حروف متحرك آن عیناً گذاشته شده است ، دیگر ضرورتی ندارد که حروف ساکن را نام برند و برای آنها علامتی بیاورند ، منتهی درتصحیح و غلط گیری نهایت دقت واهتمام بکار میرود وغالباً هرصفحه چهار تا شش بار تصحیح وغلط گیری میشود .

مترادفات ـ مزیت دیگر لغت‌نامهٔ دهخدا که بشاعران و نویسندگان کمك شایانی تواند کرد ، گرد آوردن تمام مترادفات کلمه ذیل معنی آنست ، و این اهتمام دقیق مشکلاتی را که در کتب لغت سابق بود از قبیل اینکه در ذیل « چکامه » « چامه » میآوردند ، و ازلغات تعریف بعیدی بعمل میآمد ، ازمیان می‌برد . صدها نمونهٔ دیگر درکتب لغت فارسی و عربی موجود است که مایهٔ سرگردانی خواننده وسرانجام

---

۱ ـ پس از پایان طبع لغت‌نامه ، اسامی مجموع مآخذ لغت‌نامه دریك مجلد منتشر خواهد شد .

هم پی نبردن بمعنی کلمه از طرف جوینده است . امـا در لغت‌نامهٔ دهخدا ذیل هر لغت تمام مترادفات آن ذکر میشود ، مثلا ذیل کلمهٔ « آتش » این معـانی را می بینیم : یکی ازعناصر اربعهٔ قدما ، و آن حرارت توأم با نوری است که از بعض اجسام سوختنی بر آید چون چوب و زغال و امثال آن . آذر . آدر . ورزم . تش . آدیش . وداغ . پلك . کاغ . مخ . هیر . نار . سعیر . عجوز . امالقری . و در زبـان شعری از آن بقبلهٔ جمشید . قبلهٔ دهقان . قبلهٔ زردشت . قبلهٔ مجوس . بستر سمندر . تختهٔ زرنیخ و غیر از آن تعبیر کرده‌اند .

صرف و نحو ـ مسألهٔ دیگراینست که ضمن این لغت‌نامه یك دوره صرف ونحوکامل زبان فارسی نیز فراهم خواهد آمد ، همه میدانیم که یکی از نقایص زبان امروزی ما این است که قواعد صرف و نحو آن از روی خصایص لغوی خود زبان و شیوه‌هـای استعمالات اساتید گذشته و طریقهٔ سخنگویی مردم این سرزمین در نواحی مختلف تدوین نشده ، بلکه آنچه تا کنون درین باره انتشار یافته ، اکثر ترجمه یاتقلیدی از اسلوب‌السنهٔ مغرب‌زمین یاقواعد صرف ونحوعربی است . و اگر نمونه‌های مختصری هم‌مربوط بخصوصیات خود این زبان نوشته شده ، پوشاندن جامهٔ نو بر همان مطالبی است کـه در مقدمه‌های فرهنگهای قدیم یـا ضمن علوم عروض و قوافی نظیر « المعجم فی معاییر اشعارالعجم » آورده‌اند ، یا اقتباس از بعض آثار فضلای هند است . بدیهی است که اخیراً درین راه نیز برخی از فضلای معاصر تحقیقات خود را انتشار داده‌اند که همهٔ آنها مفید ومغتنم است .

فضلای هند در عین اینکه رنجهای بسیار برده‌اند ، تمام آثار آنان نمیتواند مورد اعتماد باشدمانند « نهج‌الادب » . خلاصه اکنون کتابی جامع با شرایط مذکور درصرف و نحو فارسی نداریم . اماخوشبختانه در لغت نامهٔ دهخدا ضمن تفسیر حروف مفرده (بمعانی « آ » و « همزهٔ مفتوحه و مضمومه و مکسوره » در جلد اول لغت نامه رجوع شود) و معانی حروف اضافه (بمعانی « از » رجوع شود) و حروف ربط واصوات و ذیل معانی اصطلاحی لغاتی که در صرف و نحو بکار میرود ، و همچنین ذیل اقسام نه یا ده گانهٔ کلمه: فعل و ضمیر و صفت و غیره بتفصیل قواعد صرف و نحو زبان فارسی تهیه گردیده ، و در برخی از مجلدات چـاپ شده است ، و البته پس از پایان طبع تمام لغت‌نامه امکان خواهد داشت که با گرد آوری قواعد مزبور در یك جلد دستور جامعی نیز برای زبان فارسی فراهم گردد .

لغات متداول ولهجه‌های محلی ـ نکتهٔ قابل توجه دیگر که مورد احتیاج است ، جمع آوری لغات مصطلح در تداول امروز با ضبط صحیح و معنای حقیقی و مجازی آنهاست . فرهنگهایی که تا کنون برای فارسی نوشته شده فقط بجمع آوری لغات قدیم واغلب کلمات غیرمأنوس که در آثار بعض متقدمان بکار رفته ، پرداخته اند ؛ وچون بخاصیت ترکیب پذیری‌زبان فارسی توجه نداشته اندغالباً بذکر ریشه‌هاومصادر اکتفا کرده ، از آوردن ده‌ها کلمه که از یك ریشه با افزودن مزید مقدم (پیشاوند) و مزید مؤخر (پساوند) ترکیب میشوند صرف نظر کرده اند ، حتی بدین نکته در ننگریسته اند که بیشتر لغات عربی و یا خارجی که داخل زبان فارسی شده ودرنتیجهٔ ترکیب یافتن با ادات یاکلمات دیگر معنی خاص بخود گرفته درشمار لغات فارسی میباشند از قبیل : نصیحتگر ، ملامتگر ، نصیحت‌پذیر ، نصیحتگو ، حقرو ، حقگو ، حقشناس ، ناحق ، حرف زدن ، مطالعه کردن ، غم‌خوردن ، طلبیدن ، غارتیدن و نظایر اینها که درلغت نامهٔ دهخدا این گونه ترکیبات با شواهد جمع آوری شده است .

همچنین بسیاری ازلغات محلی‌نواحی مختلف ایران- تا آنجا که امکان‌پذیر بوده ـ درلغت‌نامهٔ دهخدا ذکر و شرح شده است .

لغات علمی ـ استاد دهخدا کوشیده اند که اغلب مفاهیم و اصطلاحات علمی متقدمان را از متون مختلف تدوین و آنها را با لغات فرانسه (که زبان علمی بین‌المللی بشمار میرود) تطبیق کنند . استاد در بارهٔ مفاهیم واصطلاحات جدید علمی نظریهٔ خاصی دارند که چند سال قبل درضمن خطابه‌ای در دانشکدهٔ ادبیات ایراد کردند ، وخلاصهٔ آن ازین‌قرار است : برخلاف‌دونظریهٔ افراطی که امروز وجود دارد ، ایشان معتقدند

که برای بکار بردن مفاهیم واصطلاحات باید نخست تجسس کرد و بآثار متقدمان در نگریست. اگر برابر آن کلمه ای بتوان یافت، باید آنرا برلغت خارجی ترجیح داد وگرنه لغت خارجی را باید پذیرفت. بعض لغات خارجی در همهٔ ممالك معمول است و در حقیقت بین‌المللی است، ماهم باید آن لغات را بپذیریم مانند: اتومبیل، رادیو، تلفن، تلگراف ـ در مورد لغات خارجی دیگر، برای آنکه منظور اصلی از زبان ـ که تفهیم و تفاهم است ـ ازبین نرود، ما نباید اززبانهای مختلف اتخاذ واقتباس کنیم، بلکه اززبان فرانسوی باید اخذ کنیم چه از اوائل سلطنت سلسلهٔ قاجاریه با آن مواجه شده ایم؛ و از سوی دیگر زبـان مذکور مدتها زبان سیاسی و علمی جهان بوده و هنوز هم جنبهٔ علمی خود را از دست نداده و شایستهٔ ادای مفاهیم علمی و ادبی و فلسفی است (وحتی در زبان انگلیسی تأثیر بسیار کرده است).

اعلام رجال و اماکن ـ خصوصیت دیگر لغت نامهٔ دهخدا این است که در بارهٔ اعلام رجال و اماکن نیز معظم له تتبعات و تفحصات دقیق کرده، در مدت چهل و پنج سال مطالعه وتحقیق، اسناد ومدارك گرانبهایی برای هرقسمت درفیشها تهیه کرده اند. درین باره نیز همان مشکلاتی که درخصوص لغات یادآور شدیم ازقبیل مخلوط بودن مطالب کتب واختلافات فاحش وغیره موجود بوده ومعظم‌له کوشیده‌اند اسناد ومدارك صحیح را از سقیم جدا کرده، نظریه‌های مستند را نقل کنند. دراینجا یادآوری یك نکته ضروری است وآن این است که استاد دهخدا بنا برشور وعشق سرشار وطن دوستی توجه بسیار ببزرگان ایرانی مبذول داشته وکوشیده اند استعداد وقریحهٔ خاص ایرانی را ضمن ترجمهٔ احوال رجال نامور این کشور و یادگارها وآثار باستانی ایران‌بخوبی مجسم کنند. چنانکه ملاحظه میشود دربارهٔ بسیاری ازشخصیت‌ها مطلب بتفصیل گراییده است از قبیل شرح حال ابوریحان بیرونی، ابوعلی سینا، اردشیر، اردوان و غیره.

تصاویر ـ تصاویر نباتات وحیوانات ورجال تاریخی ونقشه های اماکن وجداول آمارهای اقتصادی و الفبای ملل مختلف که درطی لغت‌نامه آمده است، بر ارج این کتاب ارجمند بسی افزوده است و در تفهیم مطلب بسیار مؤثر است.

داوری دانشمندان: ۱ ـ علامهٔ مرحوم محمد قزوینی درمقدمهٔ کتاب تاریخ عصر حافظ[۱] نوشته‌اند:

«... دوست فاضل دانشمند ما آقای علی‌اکبر دهخدا مد ظله‌العالی که قریب سی سال است بدون فتور وتوانی مشغول جمع آوری مواد فرهنگ جامعی هستند برای زبان فارسی با شواهد کثیرهٔ بسیار مفصل متنوع مبسوط برای هریك ازمعانی حقیقی یامجازی هر کلمه وتا کنون متجاوزازیك میلیون ورقهٔ یادداشت[۲] در این خصوص جمع کرده‌اند، واگر روزی انشاء الله اسباب مساعدت نماید واین مسودات خارج از حد احصا مرتب شده و بپاکنویس مبدل گردد بزرگترین و جامعترین ونفیس ترین فرهنگی از آن عمل خواهدآمد که بعد از اسلام تاکنون برای زبان فارسی فراهم آورده شده است، وگویا متجاوز از صد هزار بیت شعر[۳] ملتقط از اغلب دواوین شعراء مشهور وغیرمشهور برای شواهد این فرهنگ عجیب جمع کرده اند.»

۲ ـ هم مرحوم قزوینی دربارهٔ لغت‌نامه نوشته اند[۴]: «نخست چیزی که قبل ازهمه جلب نظر خواننده را مینماید کثرت شواهد فزون ازحد شمار این فرهنگ است ... این فرهنگ عظیم‌الحجم جلیل‌الشأن علاوه بر جنبهٔ فرهنگی ولغوی خود مجموعهٔ بسیار گرانبهائی خواهد بود از قریب دویست‌هزار (الی دویست‌وپنجاه هزار) بیت شعر[۳] از بهترین شعراء زبان فارسی از اقدم ازمنهٔ بعداز اسلام تا کنون که اغلب آنها از نسخ‌خطی دواوین و منظومه‌ها که دسترسی بآنها برای همه کس آسان نیست، ودر عرض این مدت ایشان متدرجاً جمع کرده اند، استخراج شده است. پس چنانکه ملاحظه میشود این فرهنگ قطع نظر از اینکه تا کنون هیچ فرهنگی شبیه آن در بسط و وسعت لغات و هیچ سفینه و مجموعه‌ای از اشعار نیز بدین وسعت و کثرت عدهٔ اشعار کسی جمع نکرده است، و بهمین ملاحظهٔ اخیر بود که چون وقتی که آقای دهخدا در حین تحریر

---

(۱) تألیف دکتر غنی. تهران ۱۳۲۱، ص «ی» حاشیه. (۲) بعدها برتعداد فیشها بسی افزوده شده است.
(۳) بعدها برشمارهٔ شواهد شعری بسیار افزوده گردیده، وعلاوه برآن شواهد منثور فراوان نقل شده است.
(۴) از یادداشتهای خطی آن مرحوم.

نهائی مسودات وپاکنویس کردن آن فیشها برای تهیهٔ طبع مجلد اول تصمیم گرفته بودند که بجز دوسه یاسه چهار شاهد که برای تثبیت معنی هر کلمه بحد اقل ضرورت دارد مابقی شواهد را بکلی حذف کنند، بعضی از دوستان ایشان[1] باصرار و ابرام تمام از ایشان خواهش کردند که این کار را نکنند واین همه اشعار گرانبها که با خون دل و زحمت زیاد در مدت متمادی بتدریج از دواوین خطی بهترین شعرای فارسی استخراج کرده‌اند، یك مرتبه بآب نریزند ونتیجهٔ زحمت سی‌ساله را بکلی هباءً منثورا نکنند، وعموم قراء را ازاستفادهٔ ازاین عدهٔ عجیب از بهترین اشعار که فعلا همه بحروف معجمه مرتب شده است، محروم نکنند. و مقصود از مرتب بودن بحروف معجمه این است که چون این اشعار همه بقصد شاهد کلمه یا تعبیری جمع شده است، پس اگر کسی بیتی یا مصراعی یافقط چند کلمه از بیتی ازهریك ازعدهٔ لایتناهی شعراء که اشعارشان درین فرهنگ مندرج است درحفظ داشته باشد ومابقی را فراموش کرده ومیخواسته آنرا بدست آورد بمجرد رجوع بعنوان یکی از کلمات برجستهٔ آن بیت درین فرهنگ درنهایت سهولت آن بیت را ونام قائل آنرا بفوریت خواهدیافت، و بدین طریق این فرهنگ علاوه برجنبهٔ لغوی و فرهنگی یك کشف الابیات بسیار سودمند و سهل التناولی خواهد بود برای ۲۰۰۰۰۰ الی ۲۵۰۰۰۰ شعر فارسی ازجمیع یا جزء اعظم شعرای فارسی ازقدیمترین ازمنه الی ایامنا هذا (مقایسه شود با کشف الآیات معروف فلوگل)».

۲ - پروفسور لویی ماسینیون (استاد کلژد فرانس ومدرسهٔ علوم عالیهٔ پاریس) لغت نامهٔ دهخدا را اثری Herculeux (هر کول آسا) نامیده است.

۳ - پرفسورهانری ماسه (استاد دانشگاه‌پاریس ورئیس‌سابق‌مدرسهٔ السنهٔ‌شرقیه و مستشرق معروف فرانسوی) لغت‌نامه را اثری فنا ناپذیر دانسته است.

پرفسور ماسه در نامه‌ای (بفرانسه) اخیراً بنگارندهٔ این سطور چنین نوشته‌اند.

مدرسهٔ ملّی زبانهای شرقی ۱۲ دسامبر ۱۹۵۸

همکار عزیزم

مجلدات «لغت‌نامه تألیف دهخدا» هفتهٔ اخیر تحت توجه سفارت ایران درپاریس بدست من رسید. من در موارد متعدّد بدین تألیف عظیم و عالی مراجعه کردم، و بوفور اطلاعاتی که در آن می‌یابم معترفم. این کتاب معدنی حقیقی از اطلاعات است وموجب افتخاری بزرگ برای دهخدا، برای سازمان لغت‌نامه که شما ریاست آنرا بعهده دارید، و برای ایران‌است. من مخصوصاً خوشحالم ازینکه دورهٔ این کتاب را بر روی میز کارخود درجنب کتبی که غالباً مورد مراجعهٔ من است، می‌بینم. بنابرین، برای این وسیلهٔ تحقیق بسیار گرانبها، از شما بسی سپاسگزارم...

آرزو دارم که باز هم مدتی زنده بمانم تا پایان طبع بقیهٔ مجلدات این فرهنگ را بچشم ببینم، و خوشحالم ازینکه می‌بینم این اثر نام مؤلف خود را - که قبلاً توسط مقالات «چرند پرند» و «کتاب‌امثال و حکم» مشهور شده بود - جاوید می‌سازد. برای من موجب افتخاراست که غالباً بکتب مؤلفی عالیقدر- که کاملاً بحال او معرفت دارم و در طی اقامتهای خود در کشور شما مکرر وی را دیدار کرده و خاطرهٔ آنرا محفوظ داشته‌ام - مراجعه کنم...»

٤ - مجلهٔ Abstracta Islamica (مستخرج ازمجلهٔ تتبعات اسلامی. سال ۱۹۵۰) چنین نوشته است:

«ع. دهخدا لغت‌نامه، تهران، چاپخانهٔ مجلس. بقطع وزیری از «آ» تا «ابوسعد» ۱۳۲۵. از «ابوسعد» تا «اثبات» ۱۳۲۵.

ع. دهخدا، طی ده سال[2] کار و کوشش، موادی برای تألیف فرهنگ کبیر، بنحوهٔ دائرة المعارف گرد آورده، و آن حاوی مجموعهٔ لغات فارسی است که از تتبع و استقصاء تحقیقی و انتقادی همهٔ کتب لغت ونیز از عدهٔ بسیاری از متون استخراج شده ودارای شواهد وامثلهٔ بسیار است، و علاوه برآنها تاسرحدامکان

(۱) از جمله خود مرحوم قزوینی. (۲) درحقیقت قریب چهل و پنج سال.

شامل اعلام تاریخی و جغرافیایی مستخرجه ازمنابع شرقی و اروپایی است . جزوات این تألیف عظیم بترتیب موادی که جهت طبع حاضر میشود ، منتشر میگردد » .

مجموعاً تاکنون قریب ۶۰۰۰ صفحه از لغت‌نامه بطبع رسیده است . قطع صفحات لغت‌نامه ۳۵×۲۲ سانتیمتر وهرصفحه دارای ۳ ستون است که باحروف ۱۲ ریز چاپ میشود .

منابع این مقاله ــ درتحریر مقالهٔ حاضر منابع ذیل مورد استفاده قرار گرفته است :

۱ ــ لغت‌نامهٔ دهخدا . ۴۰ مجلد . تهران . از ۱۳۲۵ ببعد .

۲ ــ امثال و حکم دهخدا ، ۴ مجلد تهران ۱۳۰۸ - ۱۳۱۱ .

۳ ــ مقدمهٔ لغت‌نامه (مجلد اول . تهران ۱۳۲۵) بقلم‌هیئت مدیرهٔ دورهٔ چهاردهم مجلس شورای‌ملی .

۴ ــ دائرةالمعارف اسلام (فرانسه) چاپ اول . ج ۳ ص ۱۱۳۸ .

۵ ــ مطبوعات و شعر درایران جدید ، بقلم ادوارد براون (انگلیسی) : دهخدا .

۶ ــ ابسترا کتا ایسلامیکا (فرانسه) (مستخرج از مجلهٔ تتبعات اسلامی ۱۹۵۰ م .) .

۷ ــ مجلهٔ دانش ج ۲ ، سلسلهٔ مقالات « لغت‌نامهٔ دهخدا » بقلم آقای پروین گنابادی .

۸ ــ سخنوران دوران پهلوی ، دینشاه ایرانی ، جلد اول . بمبئی ۱۳۱۳ .

۹ ــ سخنوران ایران درعصر حاضر ، پرفسور اسحاق . جلد اول . دهلی ۱۳۵۱ قمری .

۱۰ ــ ادبیات معاصر . رشید یاسمی ، تهران ۱۳۱۶ .

۱۱ ــ ریحانةالادب . خیابانی . جلد دوم . تهران ۱۳۲۸ .

۱۲ ــ یادداشتهای علامهٔ مرحوم محمدقزوینی (که توسط دختر آن‌مرحوم «سوزان قزوینی» در اختیار علامه دهخدا گذاشته شد) .

۱۳ ــ ترجمهٔ احوال دهخدا بخط خود آن مرحوم کـه جهت آقای حسن رهاورد نوشته اند .

علاوه براینها از اطلاعات شفاهی استاد دهخدا نیز استفاده شده است .

علی اکبر دهخدا [1]

لغت نامه

زبان فارسی

۱ ـ همانطور که تنهٔ درخت هرسالی یك ورقه برقطر پیشین می‌افزاید، کلمات ما نیز در هزار سال برحسب تغییر احتیاجات اوقات و اشخاص، لونها و مجازها بخود گرفته است.

۲ ـ از خواص زبان‌فارسی که حکایت ازروح امانت‌ایرانیان میکند، یکی آنست که کلمات مأخوذهٔ از السنهٔ دیگر را بیشتر بهمان صورت اصلی حفظ میکند، برخلاف غالب زبانها که آنرا میشکنند.

۳ ـ زبان فارسی ازحیث مرکبات نهایت غنی‌است و کمتر مفهومی از مفاهیم غریبه‌هست که نتوان با مرکبی دلنشین ازآن تعبیر کرد، و این مرکبات گاهی از دوکلمهٔ فارسی و گاه از یك کلمهٔ اجنبی باشد: زرخیز، تن‌پرور، شکم‌بنده، عیب‌جوئی.

وگاه مرکب از چندین کلمه است مانند:

درم بجور ستانان زر بزینت ده بنای خانه‌کنان‌اند و بام قصر اندای.

۴ ـ زبان‌فارسی مذکر و مؤنث وخنثی‌ندارد، تثنیه ندارد، حرف تعریف‌ندارد، جمع‌های گوناگون ندارد، ازینرو آموختن آن آسانست.

۵ ـ برخلاف آنچه برخی از بدخواهان انتشار داده‌اند پس از طبع این کتاب ثابت خواهد شد که زبان ما یکی از بزرگترین السنهٔ دنیاست.

لغات عامیانه

۶ ـ عامّه همیشه واضعین لغتند، مفاهیمی را درك میکنند والفاظی دراز ازآن مفاهیم ادا می کنند، هریك که باذوق صاحبان آن زبان راست‌آید برجای می‌ماند. اینك بیش ازهزار سال است که این الفاظ متراکم شده و ارباب قلم ازاستعمال آن پرهیز می کنند، لکن بی‌شك‌آن الفاظ باید در تداول خواص درآید و در لغت‌نامه‌ها درج گردد.

۷ ـ کلمات بسیاری در تداول عوام است که گاهی مرادفی درزبان ادبی دارد و گاه ندارد، و برای توانگرشدن زبان استعمال هردونوع آن کلمات بگمان من لازم‌است، ازینرو ازآنها آنچه راکه بخاطرآمده دراین کتاب گردکرده‌ام مانند «تیله» که بمعنی قطعات شکستهٔ سفال است ومرادفی برای آن نیافته‌ام، یا «جخد» که بمعنی بزور، مگر و منتهی‌است.

تصرف ایرانیان در زبان عربی

۸ ـ ما بوزن صیغ عربی از لغات فارسی چیزها ساخته و بکار برده‌ایم، وگاه عرب قدیم ومعاصر را نیز باستعمال آن واداشته‌ایم؛ مثل: نزاکت ازنازکی و فلاکت و مفلوك و مفالیك ازکلمهٔ فلك زده.

۹ ـ باافزودن «با»ی‌فارسی دراول مصادر عربی‌صفت‌ساخته‌ایم: باعظمت (عظیم)، با دیانت(متدین)، با شهامت (شهم)، با مسرت (مسرور)، با فضیلت (فاضل)، با شجاعت (شجاع)، با رأفت (رؤف)، با صلابت (صلب).

۱۰ ـ با درآوردن حرف سلب و نفی بر سرکلمات عرب صفت میسازیم: نا تمام، نا بالغ، نامفهوم، ناخلف، بی‌حمیت، بی‌عاطفه.

۱۱ ـ جمعهای عربی را باردیگر جمع بسته‌ایم: اخلاطها جمع اخلاط، کتبها جمع کتب [2].

زنان دشمنان در پیش ضربت بیاموزند الحانهای‌شیون. منوچهری.

---

(۱) مرحوم علامه دهخدا مطالبی متفرق در فیشهای خود تحت‌عنوان «مقدمه» یادداشت کرده‌اند ونظرایشان آن بود که بهنگام تدوین مقدمهٔ لغت‌نامه آن مطالب تنظیم شود. نگارنده مجموع آن مطالب را طبق موضوع (با شماره) مرتب و تدوین کرده بنظر ارباب فضل میرساند و بدیهی است تلفیق کامل آنها میسر نیست (م. م.)

(۲) رجوع به قاعده های جمع در زبان فارسی تألیف م. معین ص ۳۶-۳۸ و مفرد و جمع، نیز تألیف وی ص ۱۰۹ ببعد شود (م. م.).

۱۲ ـ از مصادر عربی مصدر مرکب فارسی میسازیم : رقصیدن، بلعیدن ، طلبیدن . وهمین کاررا هم باترکی میکنیم : قاپیدن ، چاپیدن ، چپاندن .

۱۳ ـ از یك لغت عربی درفارسی دهها کلمهٔ مرکب ساخته‌ایم : حسابدار ، حسابداری ، خوش‌حساب، خوش حسابی ، بدحساب ، بدحسابی ، حساب کشیدن ، حساب پس‌دادن ، حساب کردن ، بی‌حساب ، حساب و کتاب ، حسابی ، حساب بردن از ، حساب داشتن با ، حساب ساز ، حساب سازی . و نیز : بی عیب ، بی‌عیبی ، عیب‌جستن ، عیب جوئی ، عیب‌جوئی کردن ، عیب جوینده ، عیب جوی ، عیب جویندگی ، عیب‌گیر ، عیب گیرنده ، عیب گیری ، عیب گرفتن ، عیب کردن ، عیب داشتن ، عیب‌دار ، عیب‌داری ، عیب‌پوش ، عیب پوشی، عیب پوشنده ، عیب پوشندگی ، عیب‌ناك ، عیب‌ناکی ، عیب گو ، عیب گوئی[۱] .

۱۴ ـ یائی درآخر اسم‌فاعل ، اسم‌مفعول، صفت مشبهه وصیغهٔ مبالغهٔ عربی درمی‌آوریم وازآن‌حاصل مصدرمیسازیم : قادری، حاکمی ، شاعری ، مشهوری ، مستحکمی، شریفی ، بخیلی ، علیمی ، شیادی ، رقاصی، جباری[۲] .

۱۵ ـ باافزودن یابرصیغهٔ مبالغه ازآن علاوه برمعنی حاصل مصدر ، شغل ومکان ومحل اراده کنیم : بقالی ، نساجی ، قنادی ، نجاری[۳] .

۱۶ ـ باافزودن یای نسبت بمصادر عربی صفت میسازیم : فراری بمعنی گریزان .

۱۷ ـ ازمصدر ، اسم فاعل واسم مفعول عربی باافعال معین ترکیب میکنیم ومصدر مرکب‌میسازیم: صیحه کشیدن ، تغییر دادن ، جمع شدن ، جمع آمدن ، معجز کردن ، مسهل خوردن ، منفعل شدن ، محترم شمردن ، مجبور شدن ، مجبور کردن ، مجبور بودن ، مجبور آمدن ، مجبور گردیدن ، خود را مجبور نمودن .

۱۸ ـ ازترکیب کلمات عربی بافارسی لغات مرکب‌میسازیم : سرصف، نایب سرهنگ ، جمع‌آوری، صف آرائی .

۱۹ ـ معانی کلمات عربی را عوض میکنیم : رعنا ، اعزام .

زبان عربی

۲۰ ـ زبان عربی از جهت لغات بوسعت وفسحت مشهور است ویکی از دلایل این سعه ، عدم تعمیم کتابت درمیان عرب بوده است . ازینرو هرشنونده لغت را بنوعی در خاطر نگاه میداشته ودر چادرهای خود غلط محفوظ خودرا بکار می‌برده است[۴] ، ازین قبیل است ظهور لغاتی ازقبیل لذع ، لدغ ، لحس ، نهش .

کلیات لغت‌نامه

۲۱ ـ همهٔ لغات زبان فارسی تاکنون احصاء ودر جایی جمع آوری نشده . مقداری از لغات‌مستعمل در کتب مخصوصاً در شعر ـ درلغت نامه ها گرد آمده است که ما آنها را دراینجا نقل کرده‌ایم، ولی از سوی دیگر هزاران لغت فارسی وغیرفارسی در تداول بکار میرود که تاکنون کسی آنهارا گرد نیاورده واگر آورده بچاپ نرسانیده است . ما بسیاری ازین نوع لغات را بتدریج از حافظه نقل وسپس آنها را الفبائی کرده‌ایم ، ولی باید دانست برای بخاطر آوردن چند ده‌هزار کلمه والفبائی کردن آن عمر هفت کرکس می‌باید .

۲۲ ـ اگر بگویم ثلث لغات فارسی ومعانی آن دربن کتاب گرد آمده است ، شاید تهور باشد . بی‌شك نه تنها ازلغات کتبی وشفاهی ـ که در کتابت یازبان دیگران مستعمل‌است ـ دوثلث دراین کتاب نیست ، لااقل نیمی از آنچه خود من میدانسته‌ام فراموش شده ودربن لغت‌نامه نیامده است .

۲۳ ـ **تفصیل لغت‌نامه** ـ لغت نامه مجلدات بسیاری را اشغال خواهد کرد و شاید این امر موجب تعجب یا اعتراض عده‌ای قرار گیرد و پرسند چرا لغت‌نامه‌های فرانسویان و انگلیسیان بدین تفصیل نیست . بدلایل ذیل :

---

(۱) گذشته ازاینکه همهٔ مشتقات کلمه را از زبان عربی ، میتوانیم استعمال کنیم : معیوب ، معیب ، تعییب ، عائب ، معایب ، عیوب.

(۲) رجوع به اسم مصدر ـ حاصل مصدر بقلم م. معین ص ۶۳ ببعد شود (م ٠ م ٠)

(۳) رجوع بکتاب مذکور درحاشیه ۲ ، ص ۵۲ ببعد شود (م ٠ م ٠)

(۴) صرف نظر از ابدال که طبق قواعد صورت میگیرد (م ٠ م ٠)

۱ ـ زبان ما مرکب از دوزبان عمدهٔ فارسی وعربی است وهریک ازین دوزبان لغات بسیط ومرکب بسیار دارد واز ترکیب این دوهم مرکبات فراوان بوجود آمده‌است.

۲ ـ زبان‌فارسی در مرکبات وزبان عربی درمشتقات درمیان زبانهای دنیا کم نظیرند وازترکیب‌این دو زبان، فارسی سعتی بی‌نظیر یافته است.

۳ ـ بدین زبان مرکب نزدیک چهارده قرن در نیمی از دنیای مکشوف مردم فکر کرده حوائج خودرا بیان نموده وچیز نوشته‌اند.

٤ ـ در احیاء مختلفهٔ عرب درممالک وسیعهٔ اسلامی کلمات، خاصه اسماء ذات درهرجا اسمی علیحده داشته است وگاه مترادفات یونانی ولاطینی وسریانی ودیگر زبانها نیز مزید شده است، وازاین رو هر کلمه دارای مترادفات بسیار شده است، وآن مترادفات باید درلغت‌نامهٔ ما بیاید، مثلا اضراس‌الکلب، کثیرالارجل، بسفایج (بسپایه)، بولوبودیون، اینها همه نام یك گیاه‌است وهمه باید ذکر شود.

۲٤ ـ امیدوارم دوستان من و خوانندگان لغت‌نامه از طول مدّت طبع ماندگی ننمایند، چه کاری بس صعب و درشت و دشوار است. لغت‌نامه‌های فرانسه با شرکت صدها دانشمندان و ارباب لغت پس از گذشت دو قرن بمرحلهٔ کنونی رسیده است.

۲۵ ـ لغات عربی‌را بترتیب حروف‌تهجی در ردیف خود نقل کرده‌ایم نه درماده‌وریشهٔ آنها. ذَنادِن ذُوب را در مادهٔ «ذنن» [ذ َ ن َ ن َ] پیدا کردن نه برای فارسی زبان بلکه برای خود عرب ـ جز مخصصین صرف و لغت ـ بسی مشکل است.

۲٦ ـ اعلام تاریخی و جغرافیایی ـ بسیاری برآنند که اگر لغت‌نامه بدون اعلام طبع میشد، بهتر بود. بالعکس معتقدیم چون در عصر ما فرهنگ اعلامی بزبان فارسی آنهم بدین تفصیل تدوین و طبع نشده است وما این کار را هم ضمن تألیف و تدوین لغت، انجام داده‌ایم دریغ است که بخش اعلام را جدا کرده دور بیندازیم، نویسنده یقین دارد که محققان بمرور بلزوم طبع اعلام توجه بیشتری خواهند فرمود ونقایص آنهارا رفع خواهند کرد.

نکته‌ای که دربن‌باب باید بگویم این‌است که مشاهیری ماننده‌وسی، عیسی، محمد، کوروش، داریوش، پطر کبیر، سقراط، کنفوسیوس، فردوسی، شکسپیر داهیه و نابغه‌اند و باید بنیکی یاد شوند، ولی از سوی دیگر عده‌ای هستند که شهرتی بدست‌آورده‌اند ولی آنان را باید درزمرهٔ بلایا وعفاریت و «منسترها» بشمار آورد. ازین قبیل است: آتیلا، چنگیز، هلاکو، تیمور. بین این دو گروه باید فرق گذاشت.

۲۷ ـ ما اعلام اروپایی را که مسلمانان بگونهٔ خاصّ خود استعمال کرده‌اند، بهمان‌صورت اسلامی آورده‌ایم. اینکه ما اشبیلیه وفلوطرخس والمبیانس مینویسیم فضل‌فروشی را نیست، می‌خواهیم که تاریخ و ملیّت ما بهم پیوسته باشد. اگر پیوستگی‌تاریخ ازمیان بشود ملّتی بی‌سابقه وبی‌مفاخرخواهیم شد، ودشمنان ما همین را خواهند.

۲۸ ـ بعض اعلام جغرافیائی ایران از روی نقشه های فارسی نقل شده است که غالباً با خطی ریز و بیشتر بعلت ریختگی درچاپ ناخوانااست وما صورتی‌را که قریب بآن‌دانسته‌ایم نقل کرده‌ایم، وبعدازاین باید دولت مأمورین خود را وادارد که این نوع اسماء را بخط معرب یادداشت کنند تا در چاپهای بعد لغت نامه اصلاح شود[1].

۲۹ ـ در این کتاب تقلید صرف از لغت نامه‌ها و فرهنگ‌ها نشده است[2]. من احتیاج فعلی عامّهٔ ایران را در نظر گرفته‌ام. کتابهای ما چاپ نشده است، وآنها که چاپ شده معدود و محدود و یا گرانست وبهمه نرسیده‌است. گذشته ازاینکه دانشمندان ازپدران‌ما چندین مأة هرچه نوشته‌اند بزبان عربی بوده‌است و فارسی‌زبان از آنها بی‌بهره مانده است. من در این کتاب سعی کرده‌ام که حتی‌المقدور وهرچه بیشترازآن

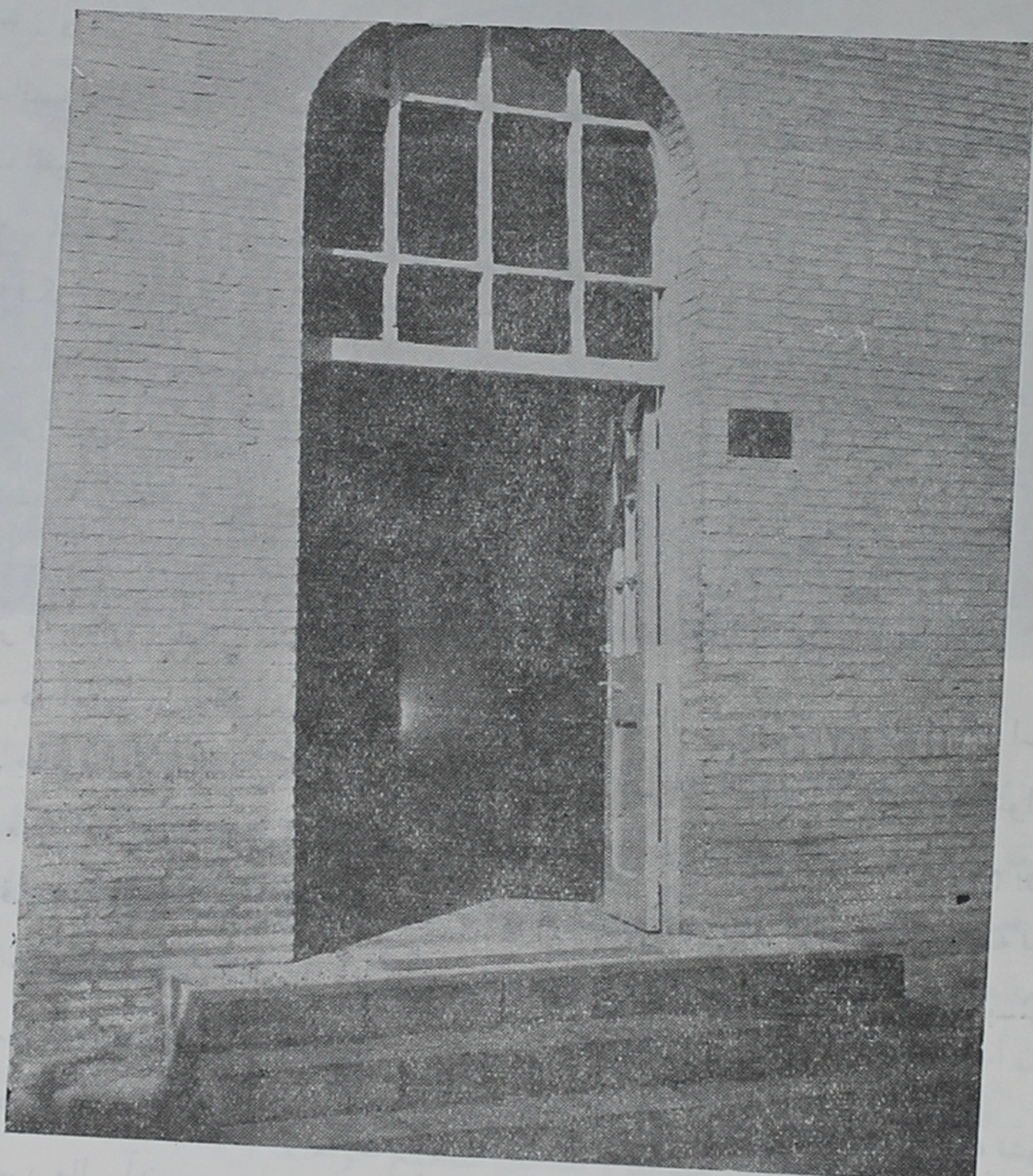
---

(۱) پس از انتشار چند مجلد اول از نقل اسماء امکنهٔ مشکوك خودداری شد (م. م.)
(۲) هرچند از آنها بهرهٔ فراوان برگرفته‌ایم.

معلومات جای داده شود ، و امیدوارم که دولتهای ما برای تمام کتابخانه‌های عمومی و همهٔ مدارس ابتدائی ومتوسطه وعالی دوره‌ای ازین کتاب تخصیص دهند تانفع آن عام وشامل گردد .

۳۰ ـ درین کتاب کوشیده‌ایم که حتی‌المقدور بیشتر لغات عربی‌را وارد کنیم اعم از آنکه شاهدی برای استعمال آن در فارسی داشته‌ایم یا نداشته‌ایم .

البته اگر احصاء لغات عربی استعمال شدهٔ در تداول شعرا و علمای فارسی محال نبود ، حدّ را بهمان عدّه محدود میکردیم ، ومی گفتیم وارد کردن کلمهٔ دیگر جز آنها درفارسی مجاز نیست ، لیکن درهمان حال نیز آیا هیچ منع و تحریم اخلاقی یا عرفی میتواند جلو شاعر فصیح و شیرین‌زبان را که اکنون برای حفظ وزن یا قافیه یا اداء مقصودی محتاج بکلمهٔ خارج ازین حصار قراردادی ما باشد ، بگیرد ؟ وآیا پس‌ازاستعمال آن شاعر ، آن کلمه را شما در روح خود عجیب تلقی خواهید کرد ؟ البته نه ، بلکه اگر شعر بلیغ باشد شما بی‌التفاتی ، به تحسین آن آواز بلند خواهید کرد .



مدخل سازمان لغت‌نامه

گویندگان و نویسندگان ما لغات نامأنوس و مهجور عربی را عند اللزوم بکار برده‌اند . رودکی کوسج را بمعنی اسب یا ستور کندرو و اعور را بمعنی زاغ بکار برده است (در مذمت اسب خویش گوید) :

بود اعور و کوسج و لنگ وپس‌من	نشسته بر او چون کلاغو بر اعور .

مولوی کلمهٔ عفت را در مورد احتیاج آورده است :

پادشاهان خون کنند از مصلحت	لیک رحمتشان فزونست از عفت .

ناگزیر درین کتاب ازلغات عرب آنچه که درقوامیس عرب آمده نقل شده وآنچه‌هم که ازقوامیس فوت شده ازامثال ذیل دزی نقل کرده‌ایم وعلاوه‌برآنها ازمتون عربی لغاتی را استخراج کرده‌ایم که در کتب سلف نیامده .

من خواستم نیاز ایرانیان را در لغات عرب حتی از مطولات لغت نامه های عربی نیز مرتفع سازم و نمیدانم بچه حدّ در این مقصود توفیق یافته‌ام ، و اگر نقیصه‌هائی هست ، باید آیندگان برفع آن بکوشند .

۳۱ ـ در کلمات عربی مذکور دراین لغت‌نامه بعض معانی دیده میشود که در لغت‌نامه‌های عربی نیست. این معانی ، آنهاست که ایرانیان در تداول خویش بکلمات داده‌اند وما از ضبط آنها ناگزیریم .

۳۲ ـ نقل اساطیر عربی و آوردن اسامی جنّ وپری وشجعان عرب و نام‌اسبهاو شمشیرها و جنگهای آنان درین کتاب از آنروست که نزد ادبای اسلامی از مترسلین وشعرا این امور به مثابهٔ اساطیر یونان است‌در ادب ترسایان . کتب ادبی دسترس‌فعلی ما درشعر ونثر انباشته‌است باشارات بدانها، وهنوز کتابهای بسیاردیگری داریم که آنهارا یا بواسطهٔ چاپ نشدن و یا بعلّت منحصر و در دست نا اهل بودن ، ویاتمرکز در کتابخانه‌های شخصی هند و ترك و غیره ندیده ایم ، و البته لغت‌نامه باید حاوی همهٔ آنها باشد و امروز هم هیچ شاعری را نمیتوان منع کرد اگر ادای‌مقصود را دراشارهٔ بدانها بداند .

۳۳ ـ دراین کتاب چنین فرض‌شده است که مراجعه کننده ، هیچیك از قواعد صرفی و نحوی‌لغات عربی را نمیداند . ازاین رو تمام جمعها وتثنیه‌های مستعمل و افعل تفضیلها و صیغ مبالغه وصفات مشبهه جدا جدا در ردیف الفبائی آمده است .

۳٤ ـ امثال ـ درلغت‌نامه امثال را بحدلازم نیاورده‌ام، برای آنکه در کتاب امثال وحکم‌نقل کرده‌ام واگر درینجا تکرارمیشد، وقت‌بسیار میخواست وحجم کتاب‌بسیار بیشتر میشد وکار طبع صعب‌ترمیگردید.

۳۵ ـ امّا خواص بعض ادویه وجز ادویه که نقل میشود اینها تاریخ کلمه است که همراه او می آید، نه اینکه ما امروز عقیده داریم آویختن پوست پلنگ برزن آبستن سبب پسر زائیدن اوشود و غیره وغیره.

وهمچنین اینکه درشرح بعضی نباتات وحیوانات ومعادن پاره‌ای خواص خرافی وانیاب اغوالی آمده است ، نه ازین است که باید بدانها معتقد بود ، بلکه از نظر تاریخ کلمه است که نقل میشود و بسا هست که شاعر وغیر شاعر را بدانها اشاراتی است .

۳۶ ـ در این کتاب وقتی من « اتباع » میگوییم اعم از اتباع ومزدوج ومانند آن است[1] .

۳۷ ـ بعضی‌ممکن‌است بر کثرت شواهد در لغت‌نامه اعتراض کنند. اگر این‌همه شواهد جمع‌نمیشد محال بود همهٔ معانی اصلی و مجازی کلمات بدست بیاید و چون جمع‌آوری این شواهد لازم بود ، بدین کار پرداختیم ، در وقت تخریج و تدوین ظاهراً بایستی برای هر معنی یك یادو شاهد بیش نوشته نمیشد ، لیکن برای نشان دادن طرق گوناگون استعمال آن‌کلمه جز اعطاء حکم بمثال هیچ بیانی بالغ و بسنده نبود ، پس برجای ماندن تمام آن شواهد ضرور شد[2] .

۳۸ ـ درین هزار صفحه[3] شاید شواهد زیاد رااگر جمع کنیم بیش از بیست صفحه نشود ، وازحیث منافعی که دارد ضرر مالی آن بچیزی نیست و ضرر وقت هم برای خواننده ندارد ، چه معانی را با دو خط عمودی ازهم تفکیك کرده ایم وخواننده میتواند بعداز خواندن یکی دوشاهد ، ببقیه توجه نکند .

۳۹ ـ شاید گفته شود برای کلمات مشهور آوردن شاهد ضرورت نداشت ، لیکن این معنی درست نیست ، چه مشهور قومی مهجور قومی دیگر ، ومهجور زمانی مشهور زمانی دیگر است ، وآنانکه سروکار بالغت دارند ، دانند که بسیار باشد که لغوی ازتعریف بکلمهٔ «مشهور» یا «مشهوراست» قناعت ورزیده‌است، وامروز آن مشهور او نه تنها مشهور نیست ، بلکه بکلی مفقود یا نامعلوم است و درك معنی آن گاه مشکل و گاه ممتنع و محال است .

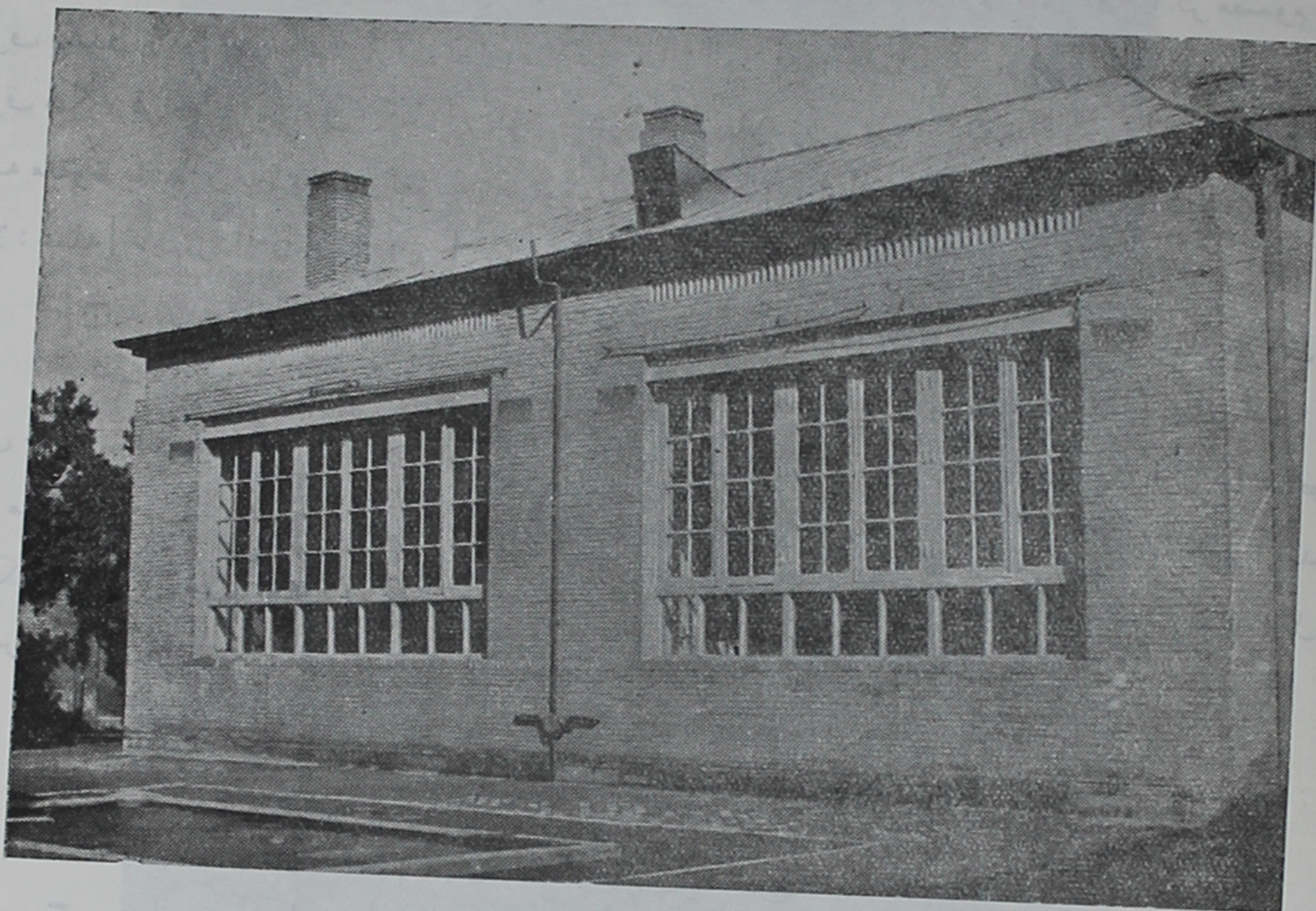
---

(۱) رجوع بلغت « اتباع » در متن لغت نامه شود . اصطلاح اتباع را مرحوم دهخدا بمعنی وسیعتر از معنی لغوی خود بکار برده‌اند . علامهٔ مرحوم قزوینی برین‌نکته ایراد کردند ، بنابرین پس ازانتشار چند مجلد اول ، ازاستعمال لغت مزبور بدین‌معنی خودداری شد (م . م .) (۲) ورجوع به قول علامهٔ مرحوم قزوینی در ص ٤۰۲ همین مقدمه شود (م . م .)
(۳) مراد دو مجلد اول (آ ـ الف) است .

البته ذکر آنها در دورهٔ حاضر ضروراست اما درچاپهای بعد میتوان آنها را حذف کرد.

۴۰ _ هر کس که بداند وُلف[1] چرا دوازده صفحهٔ عریض وطویل را از کلمهٔ «شدن» که درشاهنامهٔ فردوسی بکار رفته، از عدد صفحه و سطر پر کرده، یعنی چند هزار دفعه «شدن» مستعمل در شاهنامه را باصفحه وسطر نشان داده است، میداند که کثرت شواهد برای چه لازم است.

۴۱ _ اینکه از بعض شعرا اشعار بسیارنقل کرده‌ام یابعلت باقی نبودن دواوین آنان ویا بعلت‌بچاپ نرسیدن دیوانهای ایشان بوده است. درچاپهای بعد میتوان اشعار دستهٔ دوم را حذف یا کم کرد.



نمای جنوبی سازمان لغت‌نامه

۴۲ _ ممکن است نجار لغات بنا را که در این کتاب گرد آمده است زاید بشمارد، یا فارسی زبان الفاظ مغولی وجز آنرا که در تاریخهای ما آمده است درین کتاب بیجا تصور کند، یایك فرد سنی ذکر رجال شیعی را فضول بداند و بالعکس، لکن لغت‌نامه برای متفننین یك فن ومصطلحین بیك دسته اصطلاح و پیروان یك مذهب ومردم یک عصر معین نوشته نمیشود، بلکه ارباب محن مختلفه و پیروان مذاهب متعدده همه باید از آن استفاده برند.

۴۳ _ در یادداشتها، خطاها و اشتباهاتی کرده‌ام واکثر آنها را گاه دادن بمطبعه بار دیگر تصحیح می کنم، و آنچه را که باز غلط باقی میماند آیندگان تصحیح خواهند کرد[2].

۴۴ _ اغلاط بسیاری بی‌شبهه درین کتاب هست، قسمتی از آنها ناشی ازجمع نبودن حواس در وقت انشاء بوده است وآنرا اهل فضل خود تمیزدهند، وقسمتی منبعث از جهل ونادانستن من است، وبرای هردو قسمت یک عذر دارم که گمان میکنم اهل دل ازمن بپذیرند وآن این است که من فردی از افراد بشرم.

۴۵ _ در بعض ابیات‌غلطهایی ممکن است باشد، چه آنها را از حافظه نقل کرده ام[3]، لکن در کلمهٔ که محل شاهد بوده تااطمینان حاصل نکرده‌ام، نیاورده‌ام، ودرآنها بی‌شبهه غلطی نیست.

۴۶ _ لازم‌بود دریك[4] لغت‌نامهٔ بزرگ اروپائی معادل هر کلمهٔ فارسی یاعربی‌متداول را پیدامیکردم و بدقت میدیدم. بسیار چیزها راجع بهمان لغت بمن یادآوری میکرد، ولی فرصت این کار برای من نبود

---

(۱) مستشرق آلمانی که فهرست شاهنامهٔ فردوسی را تدوین کرده است (م ۰ م ۰)

(۲) مرحوم علامهٔ قزوینی می‌فرمودند که در کتابی بعظمت لغت‌نامهٔ دهخدا ۱۰،۰۰۰ غلط معفو است. (م ۰ م ۰)

(۳) تعداد این نوع بسیار کم است وغالب اشعار ازمتن دواوین یافرهنگها استخراج شده است (م ۰ م ۰)

(۴) یا چند (م ۰ م ۰)

و باید دیگران ازین نفع بهره‌مند شوند*.

وضع ثبت لغات

۴۷ ــ شیوهٔ ما درین کتاب چنین است :

الف ــ لغت را با حرف ۱۲ سیاه در اول سطر ثبت میکنیم و پس از آن نقطهٔ میگذاریم.

ب ــ در داخل [ ] حرکت حروف متحرك را میگذاریم و از ضبط حروف ساکن صرف نظر میکنیم (مگر درصورت التباس). بدین‌طریق تلفظ هر کلمه‌بنیکی شناخته‌میشود. ماقبل الف (آ) اگر مفتوح باشد از ثبت آن خودداری میشود، همچنین ماقبل «ی» اگرمکسور باشد وما قبل «و» اگر مضموم باشد. حرف مشدد را درینجا با تکرار آن نشان میدهیم: مادهٔ [دَدّ]، واگرمتحرك باشد حرکت را برروی دومین حرف مکرر قرارمیدهیم. «ی» که «ا» تلفظ میشود درینجا بصورت «ا» نوشته‌ایم: یحیی [یَ یا]. اگرها در کلمه ملفوظ باشدآن‌هارا نیز بین‌القوسین می‌نویسیم مثلا: اکراه [اِه]، مه [مَه] واگر تلفظ نشود نقل‌نمیکنیم مثلا: عمله [عَ مَ لَ]، فاطمه [طِ مَ].

ج ــ اصل کلمه راکه ازچه زبانی است یاد کرده‌ایم با علامت اختصاری و یا با نقل تمام حروف.

د ــ نوع کلمه را ازلحاظ دستوری با نشانه‌های اختصاری تعیین کرده‌ایم، مثلا (اِ) بجای اسم، (ص) بجای صفت ... (درمجلدات اول لغت‌نامه این‌امر مراعات نشده). آنچه راکه درین‌قسمت بنام (اتباع) میخوانیم مراد ما معنائی وسیع‌تر از آنچه عرب میگوید، میباشد. مقصود ما هردو کلمه ایست که غالباً باهم آیند اعم ازآنکه هردو با معنی باشند مانند شك و ریب و یك و دو یایکی با معنی و دیگری بی‌معنی باشد مثل سر و همسر و پك وپهلو[1].

هـ ــ سپس بشرح لغت میپردازیم با ذکر مآخذ.

و ــ آنگاه مترادفات کلمه را نقل میکنیم.

ز ــ پس ازآن شواهد نظم و نثر را (غالباً بترتیب تاریخ) می‌آوریم.

ح ــ معانی دیگر لغت را با علامت || مشخص کرده‌ایم.

ط ــ اعلام (اسماء خاص) را مانند لغت‌نقل کرده‌ایم وحتی‌المقدور مآخذرا نیز درجای‌خود آورده‌ایم.

در نقل از مأخذی گاهی می‌نویسیم از فلان، مراد این است که عین وتمام عبارت منقول عنه نیست، وتغییری برای روشن‌تر شدن مقصود وجز آن درنقل داده شده‌است مثلاً (ازمنتهی‌الارب)، (ازقاموس‌الاعلام ــ ترکی).

۴۸ ــ مأخذ ــ آنچه درمورد مآخذ باید بگویم: من در شاهنامه استقصای کامل کرده‌ام، اما بعد از شاهنامه سه کتاب هست که باید در تمام کلمات بلکه تمامت حروف آن تتبع تام بعمل آید و عمر و وقت من اجازت نکرد وبرآیندگانست که این وجیبه را ادا کنند وآن سه کتاب: ترجمهٔ تفسیر طبری، ترجمهٔ تاریخ طبری (بلعمی) و تاریخ ابوالفضل بیهقی است[2].

---

* نکتهٔ دیگری که موجب ایراد بعضی اشخاص شده آنست که یك تن نمیتواند دایرةالمعارفی را تألیف کند، این نکته اساساً بجاست، ولی «لغت نامهٔ» حاضر بیاری گروهی کثیر از فضلا و اهل ادب تدوین شده که اسامی آنان بعداً در همین مقدمه ثبت خواهد شد.

نکتهٔ دیگر آنکه در مجلدات اول لغت‌نامه از بعض کتب تاریخی وجغرافیایی و نقشهٔ جغرافیایی ایران موادی نقل شده که خالی از اشتباه نیست، و آماری که از سکنهٔ نواحی داده شده متعلق بده ها سال پیش است. این اشکال در مجلدات بعدی مرتفع شده. ناگفته نماند دورهٔ لغت‌نامه بتدریج راه تکامل پیموده است و بتدریج از نقایص آن کاسته شده وبرمزایای آن افزوده گردیده، مثلاً در دو جلد اول ابداً تصویر و نقشه‌ای وجود ندارد و مجلدات بعدی بتصاویر و نقشه‌ها مزین است. مآخذ لغات و اعلام غالباً در دو سه مجلد اول ذکر نشده و در مجلدات بعدی مذکور است. هویت دستوری (صرفی ونحوی) کلمات درمجلدات اولی یاد نشده، درمجلدات بعدی رفع این نقیصه بعمل‌آمده. وجه اشتقاق بسیاری ازلغات درمجلدات اولی ثبت نشده، درمجلدات بعدی وجوه اشتقاق وترکیب لغات تاحدامکان درج شده‌است. (م. م.)

(۱) رجوع بحاشیهٔ ص۴۰۸ همین مقدمه شود (م.م.)

(۲) بعدها از تمام تاریخ بیهقی فیش بسیار برداشته شد. (م. م.)

درین کتاب لغات فارسی منتهی‌الارب گاهی شاهد ومثال آمده است . علت این‌است کـه مؤلف این کتاب اگر چه هندیست‌ولی کتب مترجم عربی بفارسی‌وفارسی وعربی بسیار که مااز آن بی‌خبریم دردسترس داشته‌است که قریب تمام‌آن درست وصحیح‌است .



نمای شرقی سازمان لغت‌نامه

۴۹ ـ در پایان این مبحث یاد آور میشود که مواد کتاب حاضر درظرف چهل و پنج سال با مخارج گزاف تهیه شده ، واگر عشق وعلاقه نبود هرگز نوشته نمیشد واگر نوشته میشد اینهمه وقت وسعی‌دروی مبذول نمیگردید ، چه بقول سنائی :

نوحه‌گر کز پی تسوگرید ــ او نه‌از چشم، کز گلوگرید.

با همهٔ این احوال بدیهی است که ارضاء همهٔ خوانندگان امکان ندارد ، همین قدر که عدهٔ ـ ولو اندک باشد ـ راضی باشند ، مؤلف را بسنده است :

خاطری‌چند اگر ازتو شود شاد بس‌است ــ زندگانی بمراد همه‌کس نتوان کرد .
آنکس که ز شهر آشنائی است ــ داند کـه متاع ما کجائیست(۱).

---

(۱) پایان یادداشتهای علامه دهخدا .

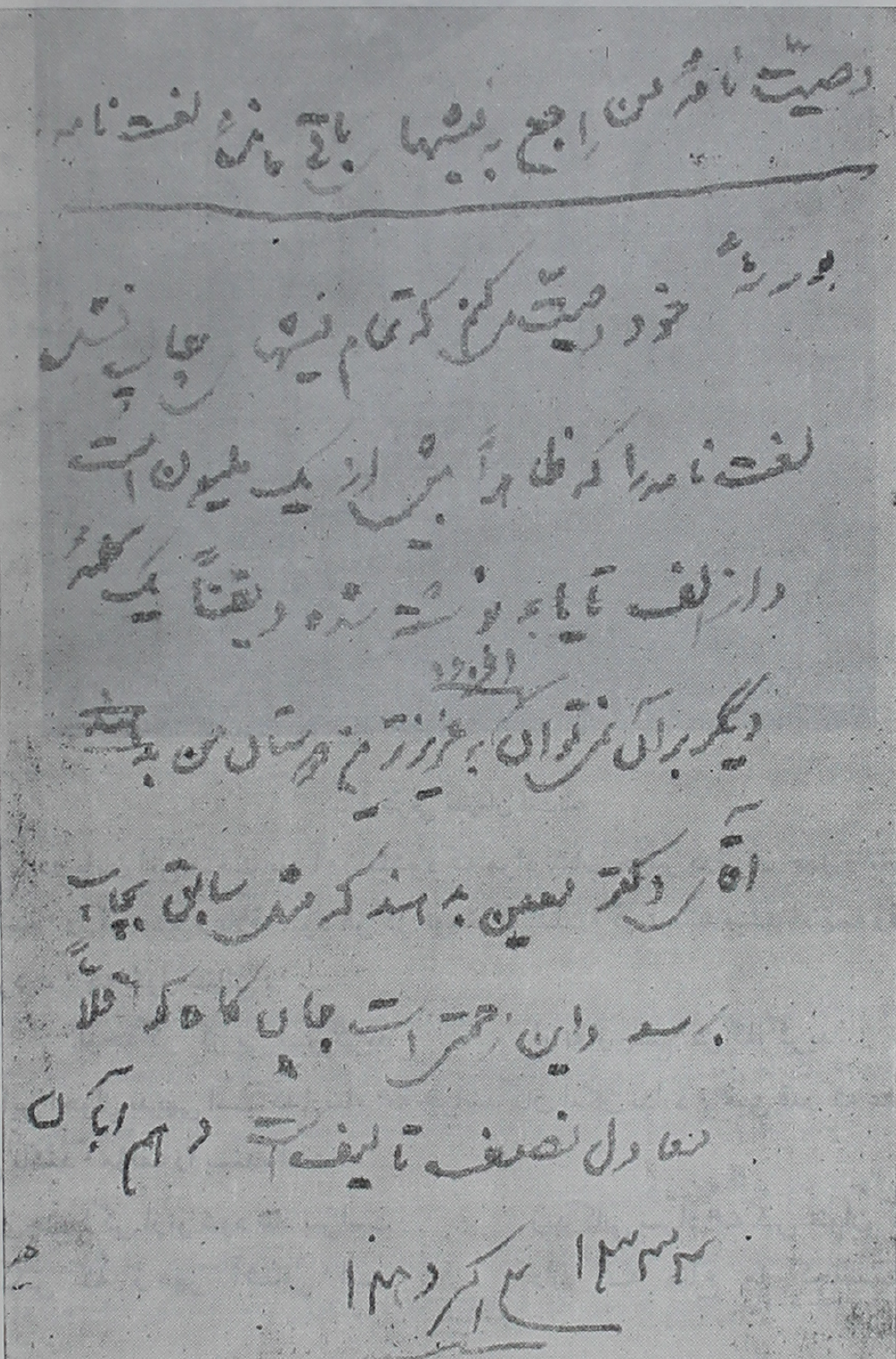
دکتر محمد معین

سازمان لغت نامه

سازمان لغت‌نامه از ابتدای تأسیس تا کنون سه مرحله را پیموده است .

۱ ــ منزل علامه دهخدا

پس از اینکه مجلس شورای ملی مادهٔ واحدهٔ مربوط بطبع لغت نامه را در دی ماه ۱۳۲۴ و مادهٔ واحدهٔ دیگر را در اسفند همان سال تصویب کرد(۱)، درمنزل علامه دهخدا واقع در خیابان ایرانشهر دوسه اطاق بکارمندان سازمان لغت نامه وکتابخانهٔ مخصوص اختصاص داده شد . درین مدت سرپرستی ونظارت بر کلیهٔ امور لغت‌نامه بعهدهٔ خود ایشان بود .


وصیت نامهٔ من راجع به ... باقی ماندهٔ لغت نامه

بحمدالله خود وصیت میکنم که تمام نسخهٔ چاپ نشده
لغت نامه را که ظاهراً بیش از یک میلیون است
دارم از الف تا یاء نوشته شده و تقریباً یک کلمه
دیگر برآن نمیتوان افزود به عزیزترین دوستان من جناب
آقای دکتر معین بدهند که مثل سابق بچاپ
برسد و این محترم است چاپ کاه که فعلاً
معادل نصف تألیف است درهم انباشته است

۱۳۳۴ علی اکبر دهخدا

وصیت نامهٔ علامه دهخدا (شمارهٔ ۱)

در آبان ماه ۱۳۳۴ علامهٔ مرحوم دونامه که در حکم وصیت نامهٔ علمی معظم‌له بود ــ وعکس آنها درین صفحه و صفحهٔ بعد دیده میشود ــ بمجلس شورای ملی ارسال داشتند کــه اکنون در صندوق اسناد تاریخی مجلس ضبط شده است .

---

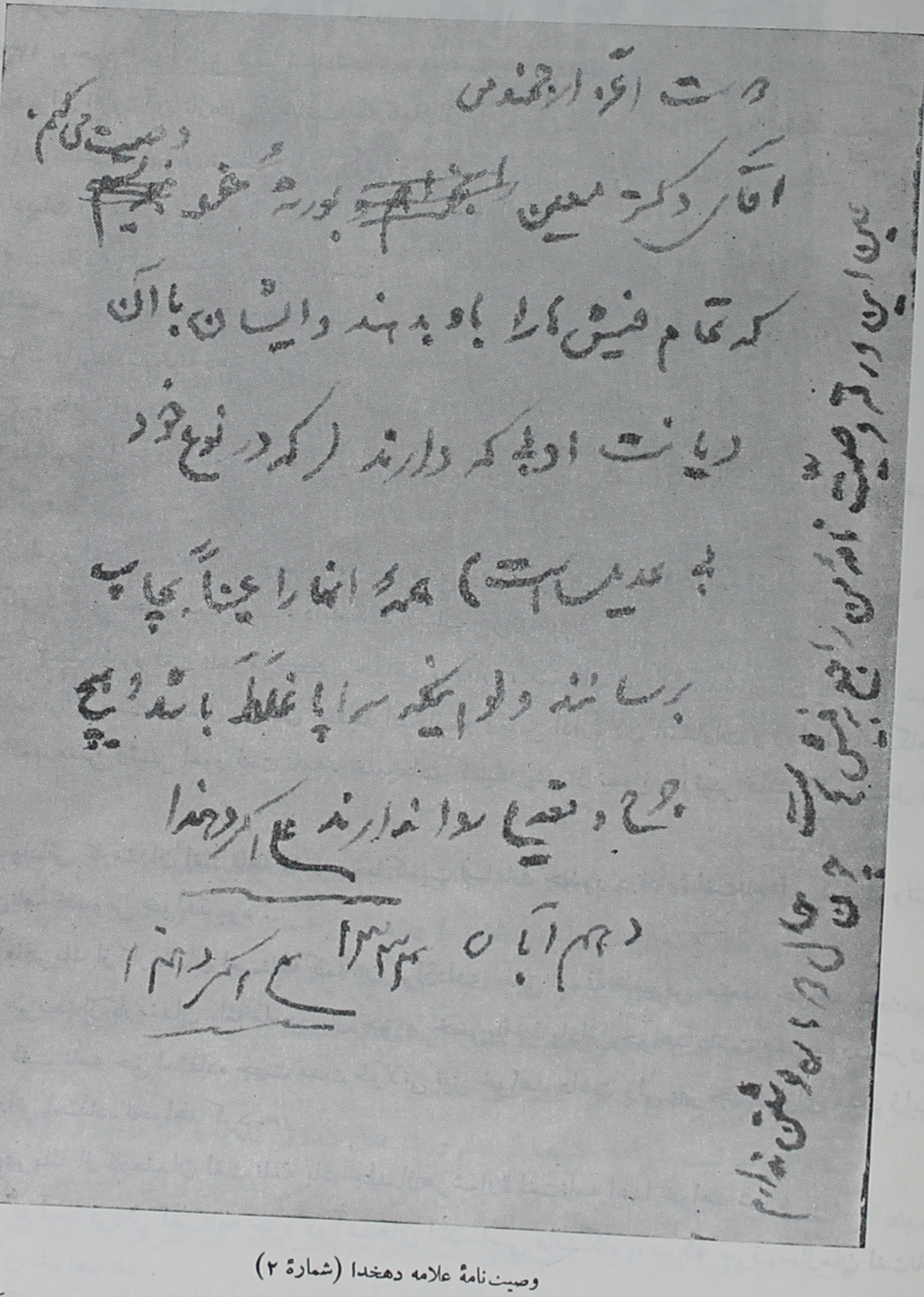
(۱) رجوع بمقدمهٔ جلد اول لغت‌نامه (آ ــ ابوسعد) ص ب ــ د شود .

درین دوره امور اداری سازمان را عملا آقای دکتر حسین خطیبی استاد دانشگاه تهران و رئیس روزنامهٔ رسمی اداره میکردند.

۲ - مجلس شورای ملی

در دی‌ماه ۱۳۳٤ هیأت رئیسهٔ مجلس شورای ملی تصمیم گرفتند که سازمان مذکور را بمجلس شورای ملی منتقل نمایند. پس‌ازمذاکرات آن‌مرحوم نامه‌ای بمجلس شوری فرستادند مبنی براینکه‌تألیف لغت‌نامه را بملت ایران اهداء میکنند و آنرا بمجلس شورای ملی بنمایندگی ملت ایران تقدیم مینمایند.

سازمان لغت نامه ازدی ماه ۱۳۳٤ تا اسفندماه ۱۳۳٦ در مجلس شورای ملی بکار خود ادامه داد و سرپرستی ونظارت درامور علمی لغت‌نامه درین مدت، طبق وصیت نامه های مرحوم دهخدا و تصویب هیأت رئیسهٔ مجلس شوری بعهدهٔ دکتر محمد معین وامور اداری بعهدهٔ آقای سید محمد هاشمی رئیس چاپخانهٔ مجلس شوری محول بود.



وصیت آخر اینجانب

آقای دکتر معین ...

که تمام فیش‌ها را بدهند و ایشان با آن

دیانت ادبی که دارند از کم و بیش خود

به عهده ... همه آنها را عیناً بچاپ

برسانند ولو اینکه سراپا غلط باشد و هیچ

جرح و تعدیلی روا ندارند علی‌اکبر دهخدا

وصیت‌نامهٔ علامه دهخدا (شمارهٔ ۲)

در مدتی که سازمان لغت نامه در منزل مرحوم دهخدا ومجلس شوری مستقر بود کمیسیونی بنام «کمیسیون طبع فرهنگ دهخدا» مرکب ازآقایان ذیل بامور اداری وطبع لغت‌نامه رسیدگی میکرد.

آقای سید محمد هاشمی نمایندهٔ اسبق مجلس شورای ملی ورئیس سابق چاپخانـهٔ مجلس و مشاور علمی مجلس شوری، آقای دکتر حسین خطیبی استاد دانشگاه و رئیس ادارهٔ روزنامهٔ رسمی کشور و مدیر عامل شیر وخورشید سرخ، آقای مهربان مهر رئیس حسابداری مجلس، آقای مهدی اکباتانی رئیس ادارهٔ بازرسی مجلس، آقای حسین صفا کیش رئیس دفتر کارپردازی مجلس، مرحوم محمد فؤادی رئیس ادارهٔ مطبوعات مجلس.

۳ ـ دانشکدهٔ ادبیات (دانشگاه تهران)

مجلس شورای ملی طبق تبصرهٔ مادهٔ دوم بودجهٔ مجلس شوری سال ۱۳۳۶ سازمان لغت نامه را با بودجهٔ آن بدانشگاه تهران منتقل ساخت، ودانشگاه تهران هم ادارهٔ آنرا بدانشکدهٔ ادبیات واگذار کرد.

اساسنامهٔ سازمان که بتصویب شورای دانشگاه رسیده بقرار ذیل است:

اساسنامهٔ سازمان لغت‌نامه

چون سازمان لغت‌نامهٔ دهخـدا که در سال ۱۳۲۴ طبق مادهٔ واحده مصوب مجلس شورای ملی در اسفند ۱۳۲۴ بوجود آمده طبق تبصرهٔ مادهٔ دوم بودجهٔ سال ۱۳۳۶مجلس شورای ملی بدانشگاه تهرانانتقال یافته است، برای ادارهٔ آن تازمانی که لغت‌نامه کاملا از چاپ بیرون آید مقررات زیر بتصویب میرسد.

۱ ـ دانشگاه تهران تنظیم وطبع ونشر و فروش و توزیع وادارهٔ سازمان لغت نامه را با بودجهٔ آن بدانشکدهٔ ادبیات واگذار مینماید.

۲ ـ سازمان لغت‌نامه ازاین قراراست:

الف ـ دایرهٔ تهیه وتدوین لغت‌نامه.

ب ـ دایرهٔ کتابخانهٔ دهخدا.

ج ـ دایرهٔ فیشها.

۳ ـ امور اداری لغت‌نامه زیر نظر رئیس دانشکدهٔ ادبیات و کمیتهٔ امور لغت‌نامه ورئیس لغت نامه انجام خواهد گرفت.

۴ ـ امور لغت نامه طبق وصیت نامه‌های مورخ دهم آبان ماه ۱۳۲۴ علامهٔ فقید علی اکبر دهخدا کماکان باآقای دکتر محمد معین استاد دانشکدهٔ ادبیات خواهد بود.

۵ ـ کمیتهٔ امور لغت نامه مرکـب خواهد بود از یکنفر استاد دانشکدهٔ ادبیات بانتخاب شورای دانشکدهٔ ادبیات برای مدت دوسال باامکان تجدید انتخاب و رئیس ادارهٔ کل انتشارات و روابط دانشگاهی و آقای دکتر محمد معین رئیس امور لغت نامه. تصمیمات کمیته پس از تصویب رئیس دانشکده قـابل اجرا خواهد بود.

۶ ـ پاداش کارمندان لغت نامه متناسب با کمیت (ساعات حضور درادارهٔ لغت‌نامه) و کیفیت ونتیجهٔ کار طبق آئین‌نامهٔ مخصوص خواهد بود.

۷ ـ باهریك از کارمندان لغت‌نامه کماکان قراردادی طبق نمونهٔ مخصوص منعقد خواهد شد.

۸ ـ هریک‌از کارمندان یك ماه درسال حق مرخصی بااخذ پاداش خواهد داشت ودر صورت‌ضرورت با اجازهٔ کمیتهٔ لغت نامه حق استفاده جهت مدت طولانی نیز خواهد داشت ولی بهر جهت برای مدت زایـد بریك ماه از پاداش استفاده نخواهد کرد.

۹ ـ بهریك از کارمندان لغت نامه یك جلد ازهرشمارهٔ لغت‌نامه اهدا خواهد شد.

۱۰ ـ درآمد فروش لغت‌نامه جزو درآمدهای اختصاصی دانشگاه بوده که صرف سازمان لغت‌نامه وتجلید وطبع آن خواهد شد.

۱۱ ـ آئین نامه‌های لازم پس از تصویب کمیتهٔ سازمان لغت‌نامه قابل اجرا خواهد بود.

طبق اساسنامهٔ مزبور سازمان لغت‌نامه اکنون دارای سه دایره است:

۱ - دایرهٔ فیشها[1] - علامهٔ مرحوم دهخدا درمدت ۴۵ سال اخیرعمر خود قریب سه میلیون فیش گرد آورد . بخشی از آنها بخط خود آن مرحوم است ، وبقیه بخط گروهی از کارمندان سازمان لغت‌نامه درطی مدت طولانی میباشد[2] . این فیشها شامل لغات فارسی و عربی و هندی و ترکی و اروپایی مستعمل درفارسی واعلام تاریخی وجغرافیایی است . فیشهای مزبور پس از جرح و تعدیل و تنقیح و تهذیب وتکمیل و تنظیم توسط اعضای دایرهٔ تهیه وتدوین مجدداً استنساخ میشود و سپس بچاپخانه برای طبع ارسال میگردد .

عده‌ای در طی سالیان گذشته فیشها را از لحاظ الفبایی مرتب کرده اند که اسامی آنان بعداً خواهد آمد .



بخشی از کتابخانهٔ سازمان لغت‌نامه

وضع فیشها چنین است :

الف - برای هرماده (لغت یا اسم خاص) ازیك تا حدود صد فیش ممکن است موجود باشد .

ب - برای یك کلمه (لغت یا اسم خاص) چند فیش هست که در آن فقط بذکر همان کلمه اکتفا شده ومنظور این بوده که در حین تدوین لغت‌نامه ، آن ماده فراموش نشود .

ج - برای هر لغت ، معانی متعدد بنقل از مآخذ مختلف (کتب لغت و غیره) یابدون ذکر مآخذ بخط مرحوم دهخدا و گروهی دیگر یادداشت شده .

د - برای هرلغت شواهد مختلف از نظم و نثر نقل شده (گاه با ذکر مأخذ و گاه بدون ذکر آن ، گاه باذکر صفحهٔ کتاب چاپی یا خطی وغالباً بدون آن) وگاه هم شاهدی برای کلمهٔ مورد بحث نیامده .

هـ - برای علم (اسم خاص) فیشهای متعدد موجوداست که گاه معرفی وترجمهٔ حال مفصل وگاه مختصر بعمل آمده ، وگاه نیز فقط بذکر اسم اکتفاشده (بدون شرح) .دربسیاری ازاین‌نوع فیشها مضمونی

(۱) ورقه‌ها یا یادداشتهای کوچك .

(۲) اسامی این عده بعداً خواهد آمد .

ازین قبیل نوشته شده : « ترجمهٔ حال نوشته شود » یا « شرح حال نوشته شود » « از . . . [۱] ج . . . از ص ... تا ص . . . نقل شود (یا ترجمه شود) » .

۲ ـ دایرهٔ تهیه وتدوین وتکمیل مواد لغت‌نامه

درین دایره عده‌ای از اهل فضل که بمرور با سبك کار لغت نامه آشنا شده اند ، بتدوین مواد و مطالب میپردازند .

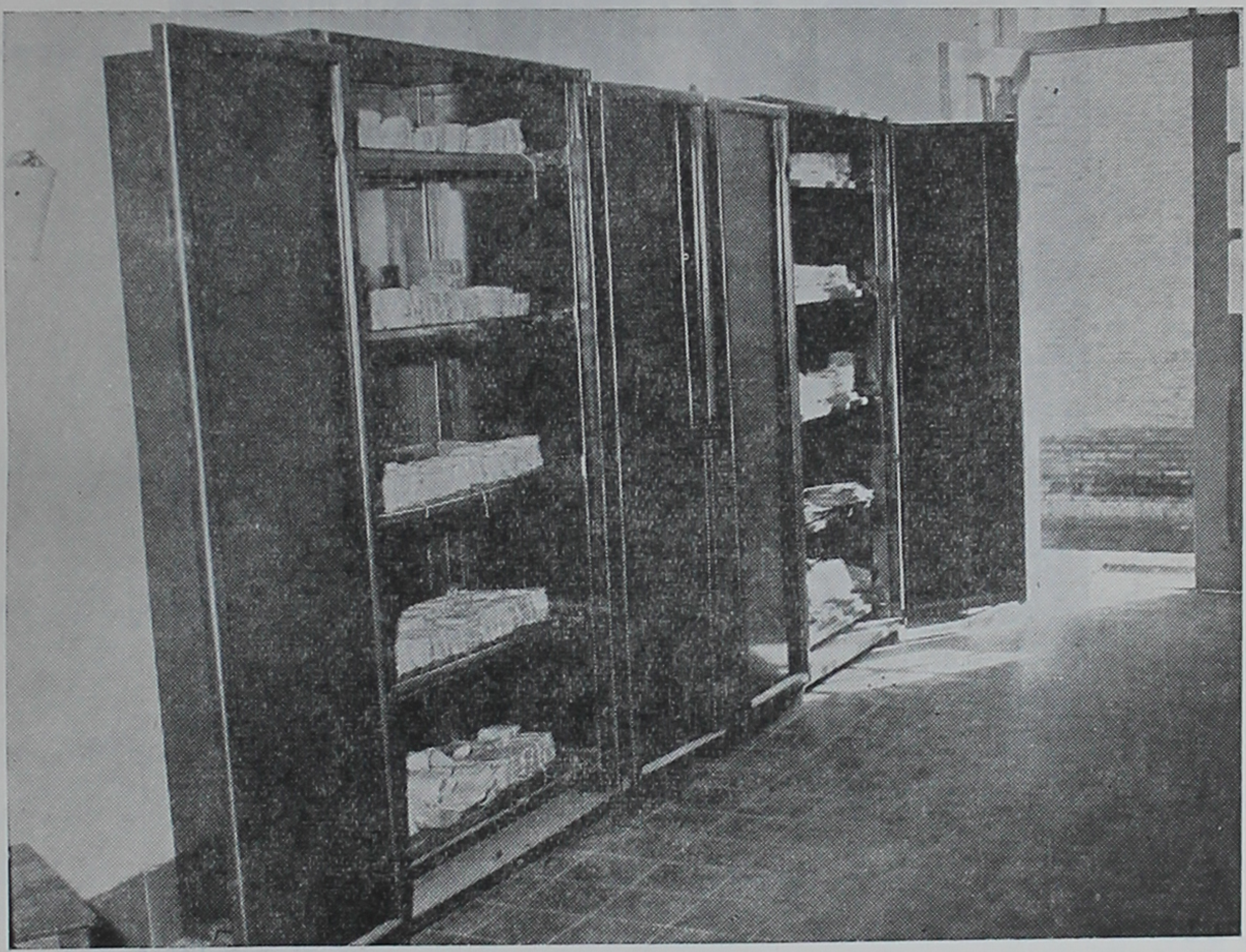
تدوین هر حرف بیك تن واگذار شده و عملا ممکن است پس ازمدتی ، دیگری دنبالهٔ یك حرف را بگیرد . در موارد لزوم که احتیاج بتخصص علمی یا فنی یا ترجمه از زبانی خارجی پیش میآید ، بدیگر اعضای لغت‌نامه یا متخصصان فن در خارج مراجعه میشود .

طرز کار اعضای این بخش ازین قرار است :

۱ ـ فیشهای مربوط از « دایرهٔ فیشها » خواسته میشود .

۲ ـ فیشهای مزبور یك بار از نظر الفبایی توسط عضو مربوط بررسی میشود ، تا اگر اشتباهی رخ داده رفع شود .

۳ ـ معانیی که برای یك لغت یا ترکیب آمده با کتب لغت مقابله و اصلاح میشود و درصورتیکه



نمونه‌ای ازقفسه های آهنین فیشها

معنی یا معانیی دیگری در کتب لغت باشد که در فیشها ثبت نشده ، آنها را وارد میکنند .

اگر یاد داشت از کتب خطی نقل شده باشد ، با مراجعه بمآخذ دیگر آنرا تصحیح و تهذیب می نمایند .

۴ ـ معانی را از یکدیگر تفکیك میکنند ، نخست معانی اصلی وسپس معانی مجازی و فرعی را بترتیب الاهم فالاهم تنظیم میکنند .

۵ ـ شواهد نظم و نثر را ازهم جدا میکنند وهر دسته را بمعنی مربوط ملحق میسازند .

۶ ـ شواهد متعدد یك معنی را بترتیب تاریخ منظم مینمایند .

۷ ـ درصورتیکه شاهدی برای یك لغت در فیشها نیامده کوشش میشود تا ازمنابع ومآخذ شاهد یا شواهدی یافته ونقل شود .

---

(۱) نام کتاب .

۸ ـ در مورد علم (اسم خاص) از مآخذی که در فیشها یادداشت شده و نیز از دیگر مآخذ نقل و درصورت لزوم ترجمه میشود (اززبانهای مختلف) .

۹ ـ درتهیه وتدوین وتنظیم این مطالب، یادداشتهای شخصی رئیس واعضای لغت‌نامه وفضلای خارج نیز مکمل مطالب فیشهاست ، و درصورت لزوم از وزارتخانه‌ها ومؤسسات دولتی وملی ایران و سفارتخانه‌های دول مختلف در تهران اطلاعاتی خواسته میشود .

۱۰ ـ پس از تنظیم مطالب مزبور آنها را در کاغذ های درازی بطول و عرض ۳۵ × ۱۲ سانتیمتر پاکنویس میکنند .

۱۱ ـ سپس مطالب مدون را با یك تن از اعضای هیأت مقابله میخوانند و مطالب را جرح وتعدیل واصلاح می کنند .

۱۲ ـ آنگاه یادداشتهای مزبور را برای طبع بچاپخانهٔ مربوط میفرستند .

۱۳ ـ پس از چیده‌شدن مواد ، یك بار در خود چاپخانه از طرف مصحح سازمان لغت نامه تصحیح مطبعی بعمل میآید .

۱۴ ـ پس از تصحیح اوراق ستونی در چاپخانه ، دو نمونه برای سازمان فرستاده میشود .

۱۵ ـ متصدی حرف مربوط اوراق مزبور را با رئیس سازمان یاجانشین وی یك بار دیگر مقابله و تصحیح میکند ، واز طرف رئیس سازمان اجازهٔ صفحه بندی داده میشود .

۱۶ ـ درچاپخانه پس‌از غلط گیری اوراق‌ستونی را بقطع‌لغت‌نامه (سه ستونی) صفحه‌بندی‌میکنند ومجدداً برای تصحیح بسازمان میفرستند .

۱۷ ـ متصدی تنظیم حرف مربوط اوراق صفحه‌بندی شده را بایك تن مصحح مجدداً تصحیح میکند . سپس ازطرف رئیس سازمان یاجانشین وی اجازهٔ چاپ داده میشود و درصورت لزوم ممکن است یك یا دو بار دیگر نمونه خواسته شود .

۱۸ ـ از هرفرم چاپ شده یک نسخه تا پایان طبع مجلد مربوط ، نزد متصدی حرف باقی‌میماند .

درحین تحریراین‌سطور آقایان مفصلةالاسامی ذیل بکارتهیه وتدوین موادمختلف لغت‌نامه مشغولند: انوار (عبدالله) ، پروین گنابادی (محمد) ، حکیم (عباس) ، ره آورد (حسن) ، دبیرسیاقی (محمد) ، دیوشلی (عباس) ، شعار (جعفر) ، موسوی بهبهانی (سیدعلی)، قهرمان (یزدانبخش)، منزوی (علینقی)، حائری (عبدالحسین) ، شهیدی (سید جعفر) ، طاعتی (عبدالعلی) ، قاسمی (رضا) .

اکنون لغت‌نامه در دو چاپخانه یعنی چاپخانهٔ دولتی ایران (چاپخانهٔ سابق مجلس شورای‌ملی) و چاپخانهٔ دانشگاه تحت طبع است .

حروف ذیل اکنون در چاپخانهٔ دولتی ایران بچاپ میرسد : ب ، پ ، ت ، چ ، ح ، ص ، ک ، گ؛ علاوه برینها مقدمهٔ مشروح لغت‌نامه نیز در چاپخانهٔ دولتی طبع میشود . و حروف ذیل درچاپخانهٔ دانشگاه بطبع‌میرسد : الف ، ج ، خ ، ز ، غ ، ه .

۳ ـ دایرهٔ کتابخانهٔ ـ بنیاد این کتابخانه را کتابخانهٔ شخصی مرحوم دهخـدا تشکیل میدهـد . آن‌مرحوم وصیت فرمود کتب کتابخانهٔ ایشان مادام که لغت‌نامه تحت طبع است در اختیار سازمان لغت نامه قرار گیرد ، وپس ازاتمام طبع تحویل دانشگاه تهران‌شود . درزمان حیات علامهٔ مرحوم مجلس‌شورای‌ملی‌نیز تعداد کتب لازم را خریده در اختیار سازمان گذاشت . پس از انتقال سازمان بمجلس شورای ملی قسمتی از کتابهای خطی و چاپی آن مرحوم تحویل کتابخانهٔ لغت‌نامه داده شد و بقیه (مخصوصاً غالب کتب خطی) در تصرف ورثهٔ آن مرحوم باقی ماند . بهنگام استقرار لغت نامه در مجلس شوری ، هیأت رئیسهٔ مجلس مبلغی

اختصاص بخرید کتب ضروری دادند وپس ازانتقال سازمان بدانشکدهٔ ادبیات نیزهمه‌ساله بودجه‌ای مخصوص صرف خرید کتب میشود .

تعداد کتب انتقالی از کتابخانهٔ مرحوم دهخدا بالغ بر ۱۰۳۰ مجلد وبقیهٔ کتب که ازبودجهٔ مجلس و دانشگاه وکتب اهدائی اشخاص و مؤسسات ویا مبادله با دورهٔ لغت نامه تهیه شده بالغ بر ۱۳۰۰ مجلد است وبنابرین کتابخانهٔ سازمان جمعاً دارای ۲۳۳۰ مجلداست، وباوجود قلت تعداد ازجهت احتوای بر کتب لغت فارسی وعربی، خطی و چاپی کم نظیر است .



سالن شمارهٔ یك ، محل کار اعضای لغت نامه

علاوه بر کتب کتابخانهٔ لغت‌نامه، اعضای سازمان لغت‌نامه، از کتابخانه‌های دانشکدهٔادبیات، مجلس شورای‌ملی ، مدرسهٔ عالی‌سپهسالار ، کتابخانهٔ‌ملی تهران ، کتابخانهٔ ملی ملك ، کتابخانهٔ شخصی رئیس‌سازمان استفاده میکنند .

۴ ـ اخیراً دایره‌ای بامور دفتری و حسابداری تخصیص داده شده که یك دفتردار و یك حسابدار و یك‌تن متصدی فروش لغت‌نامه در آن کار میکنند .

مجلدات چاپ شده ـ تا کنون از لغت نامه ۴۰ مجلد با مشخصات ذیل طبع و منتشر شده .

فهرست مجلدات چاپ شدهٔ لغت نامهٔ دهخدا

شمارهٔ مسلسل	حروف الفبا	شمارهٔ حرف	حروف		تعداد صفحه	تاریخ چاپ		بها بریال
			از	تا		ماه	سال	
۱	الف	۱	آ	ابوسعد	۵۰۲	—	۱۳۲۵	۱۷۰
۲	الف	۲	ابوسعد	اثبات	۵۰۰	—	۱۳۲۵	۱۷۰
۳	الف	۳	اثبات	اختیار	۵۰۰	—	۱۳۲۶	۱۷۰
٤	ث	۱	ث	ثیبه (کامل)	۵۷	—	۱۳۲۶	۵۰
۵	ظ	۱	ظ	ظیقی (کامل)	۳٤	—	۱۳۲۶	۳۰
۶	الف	٤	اختیار	اژدها	۵۰۰	—	۱۳۲۸	۱۷۰
۷	پ	۱	پ	پلاته	٤۰۲	—	۱۳۲۸	۱٤۰
۸	ذ	۱	ذ	ذیونوسیوس (کامل)	۲۰۶	—	۱۳۲۹	۱۱۰
۹	ض	۱	ض	ضییم (کامل)	۹۳	—	۱۳۲۹	۷۰
۱۰	الف	۵	اژدها	اسحاق	۲۵۲	—	۱۳۳۰	۱۲۰
۱۱	الف	۶	اسحاق	اسکدار	۹۶	—	۱۳۳۰	۸۰
۱۲	پ	۲	پلاته	پوده کباب	۱۰۰	—	۱۳۳۰	۸۰
۱۳	ح	۱	ح	حاصل	۱۰۰	—	۱۳۳۰	۸۰
۱٤	ل	۱	ل	لب	۱۰۰	—	۱۳۳۱	۸۰
۱۵	الف	۷	اسکدار	اسماعیل	۱۵۵	—	۱۳۳۲	۱۲۰
۱۶	ژ	۱	ژ	ژیهلاوا (کامل)	۵۹	—	۱۳۳۲	۵۰
۱۷	ل	۲	لب	لشه	۱۰۰	—	۱۳۳۲	۸۰
۱۸	ح	۲	حاصل	حب‌النیل	۱۰۰	—	۱۳۳۲	۸۰
۱۹	الف	۸	اسماعیل	اسید	۱۰۰	—	۱۳۳۲	۸۰
۲۰	ص	۱	ص	صالح بن نصر	۱۰۰	—	۱۳۳٤	۸۰
۲۱	ل	۳	لشه لزور	لنگ بستن	۱۰۰	—	۱۳۳٤	۸۰
۲۲	ل	٤	لنگ بند	لبیده (کامل)	۱۱۳	—	۱۳۳٤	۹۰
۲۳	ط	۱	ط	طاهر زاده	۱۰۰	خرداد	۱۳۳۵	۸۰
۲٤	ح	۳	حب‌النیل	حجاج	۱۰۰	تیر	۱۳۳۵	۸۰
۲۵	پ	۳	پوده کباب	پی	۱۰۰	امرداد	۱۳۳۵	۸۰
۲۶	ص	۲	صالح بن نصر	صرفه	۱۰۰	شهریور	۱۳۳۵	۸۰
۲۷	غ	۱	غ	غبغب	۱۰۰	آبان	۱۳۳۵	۸۰
۲۸	ت	۱	ت	تاجور	۱۰۰	آذر	۱۳۳۵	۸۰
۲۹	ط	۲	طاهر زاده	طرب نایینی	۱۰۰	دی	۱۳۳۵	۸۰
۳۰	گ	۱	گ	گبر یاس	۱۰۰	اسفند	۱۳۳۵	۸۰
۳۱	ب	۱	ب	بابك	۱۰۰	خرداد	۱۳۳۶	۸۰
۳۲	ص	۳	صرفه	صلاة	۱۰۰	تیر	۱۳۳۶	۸۰
۳۳	ط	۳	طرب نایینی	طلسمات	۱۰۰	شهریور	۱۳۳۶	۸۰
۳٤	ک	۱	ک	کاخ‌هشت بهشت	۱۰۰	مهر	۱۳۳۶	۸۰
۳۵	ط	٤	طلسمات	طیهوج (کامل)	۱۰٤	آذر	۱۳۳۶	۸۰
۳۶	ب	۲	بابك	باد	۱۰۰	اسفند	۱۳۳۶	۸۰
۳۷	ت	۲	تاجور	تازیان	۱۰۰	مهر	۱۳۳۷	۸۰
۳۸	پ	٤	پی	پیسه گاه	۹۶	آبان	۱۳۳۷	۸۰
۳۹	ح	٤	حجاج بن یوسف	حدیث نفس	۱۰۰	آذر	۱۳۳۷	۸۰
٤۰	مقدمه	۱	—	—	٤۲۷	دی، بهمن، اسفند	۱۳۳۷	۲۲۰
جمع	۱۶ حرف ومقدمه	—	—	—	۶۳۹۶	—	—	۳۷۶۰

بنابرین مجموعاً تا کنون ۶۳۹۶ صفحه از لغت نامه بطبع رسیده است . قطع صفحات لغت نامه ۲۲×۳۵ سانتیمتر و هرصفحه دارای ۳ ستون است که با حروف ۱۲ ریز چاپ میشود .

دراینجا توضیح داده میشود که برای تسریع در امر چاپ تصمیم گرفته شده که در آن واحد چند حرف تنظیم و چاپ شود ، و شمارهٔ صفحات مجلدات هر حرف از (یك) شروع گردد[1] .

اعضای لغت‌نامه

از آغاز تألیف لغت نامه تا کنون گروهی در امر تدوین و تنظیم مواد لغت نامه و امور دیگر بکار پرداخته‌اند . عده‌ای از آنان پس از چندی بعلل مختلف مستعفی شدند و بقیه تا کنون بکار مشغولند .

۱ ـ کسانیکه درتهیه و تنظیم وتدوین موادکار کرده اند

کسانی کـه در تهیه و تنظیم مطـالب لغت نامه شرکت داشته‌اند ازین قرارند[2] :



نمونهٔ قفسهٔ آهنین فیشها

ابراهیمی (محسن) ـ معلم سابق مدارس ایرانی درقفقاز و کارمند وزارت‌فرهنگ . از آغاز تأسیس لغت نامـه تا سال ۱۳۳۶ استخراج مواد و ترجمه از کتب مختلف (فـارسنامهٔ ابن بلخی ، سه جلد اول شاهنـامه طبع بروخیم ، مراصد الاطلاع ، انساب سمعانی ، گرشاسب‌نامهٔ اسدی (نسخهٔ‌خطی)، تاریخ بیهقی ، ترجمـهٔ یمینی ، المرصع (نسخهٔ خطـی) ، دورهٔ تاریخ ایران باستان ، دیوان منوچهری ، دیوان خاقانی وترجمهٔ قاموس الاعلام ترکی و بخشی از فهرست شاهنامهٔ ولف (آلمانی) واعلام‌لاروس کوچك وفرهنگهای‌روسی‌وغیره کار کرده‌اند .

اعظم زنگنه (دکتر عبدالحمید) ـ دکتر درحقوق ازدانشگاه پاریس، استاد ورئیس‌اسبق دانشکدهٔ حقوق دانشگاه تهران و وزیر اسبق فرهنگ . در سال ۱۳۲۶ قسمتی از اعلام «لاروس» کوچك را ترجمه کرده‌اند .

افشار شیرازی (احمد) ـ فارغ التحصیل دورهٔ دکتری ادبیات فارسی و دبیر دبیرستانهای مرکز . درسالهای ۱۳۲۶ ـ ۱۳۲۸ مطالب حرف (ج) را از صفحهٔ یك تا صفحهٔ هشتاد و دو تنظیم و بخشی ازحرف همزه (احمد) را نیز تهیه کرده اند .

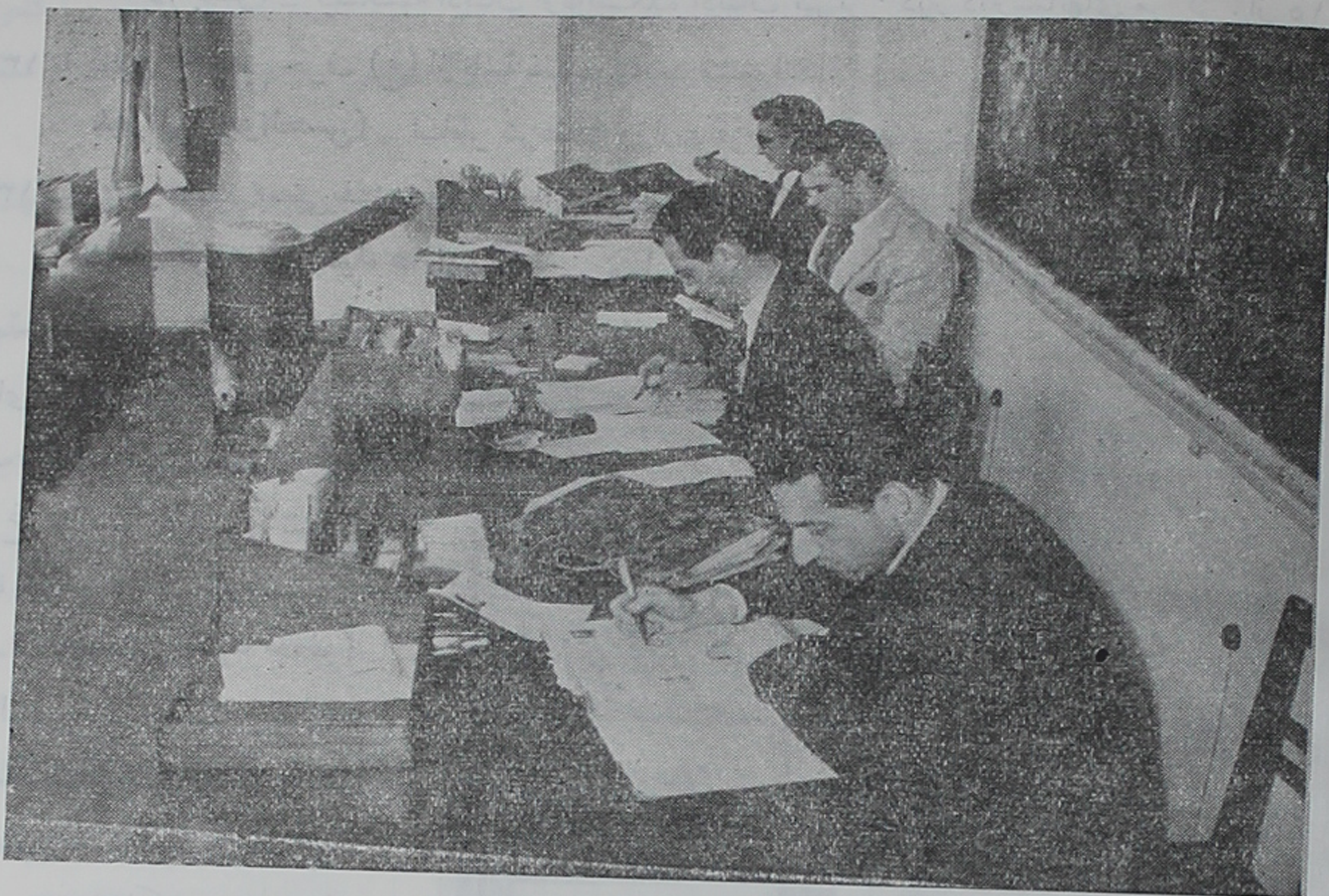
انوار (سیدعبدالله) ـ لیسانسیهٔ دانشکدهٔ حقوق، دبیر دبیرستانهای‌مرکز. ازتاریخ۲۲مهرماه۱۳۳۷ درلغت‌نامه شروع بکار کرده و تنظیم حرف خاء را بعهده گرفته اند .

---

۱ ـ لاروس بزرگ‌هم همین‌کاررا کرده ، بااین تفاوت که هرجلد را ازصفحهٔ یك شروع کرده ، ولی ما هرحرف ازحروف الفباء را با نمرهٔ یك آغاز کرده‌ایم .

۲ ـ بترتیب حروف تهجی نام خانوادگی آنان .

بهمنیار (احمد) ـ استاد دانشکدهٔ ادبیات و استاد دانشکدهٔ معقول و منقول (دانشگاه تهران) و عضو پیوستهٔ فرهنگستان ایران. درسالهای ۱۳۱۹ ـ ۱۳۲۰ در تنظیم بعضی فیشها (از جمله تفسیر ابوالفتوح) کار کرده‌اند[1] .



سالن شمارهٔ ۲ ، محل کار اعضای لغت نامه

بیانی (دکتر خانبابا) ـ دکتر در تاریخ از دانشگاه پاریس، استاد دانشکدهٔ ادبیات و رئیس دانشسرای عالی و سناتور . در سالهای ۱۳۲۵ ـ ۲۶ در تنظیم بخش اول فرهنگ فرانسه بفارسی تألیف مرحوم دهخدا کار کرده اند .

پرتو علوی (سیدعبدالعلی) ـ در سالهای ۱۳۳۵ ـ ۱۳۳۶ بترجمهٔ بعضی مطالب از کتب آلمانی و تهیهٔ چهار صفحه از حرف (خ) مشغول بوده‌اند .

تفضلی (دکتر تقی) ـ دکتر ازدانشگاه پاریس ، معاون کتابخانهٔ مجلس شورای ملی. درسال ۱۳۳۵ در تنظیم مختصری از حرف (هـ) لغت‌نامه کار کرده‌اند .

حائری (عبدالحسین) ـ کارمند کتابخانهٔ مجلس شورای ملی . از سال ۱۳۳۵ تا کنون بـه تنظیم حرف (ز) لغت‌نامه مشغولند .

حکیم (عباس) ـ لیسانسیهٔ ادبیات ازدانشکدهٔ ادبیات‌تهران ، دبیر دبیرستانهای‌مرکز . از ۱۵ آبانماه ۱۳۳۷ به تنظیم حرف (هـ) لغت‌نامه اشتغال دارند .

دبیرسیاقی (محمد) ـ فارغ التحصیل دورهٔ دکتری ادبیات ورئیس ادارهٔ مالیات پیشه‌وران . ازسال ۱۳۲۶ تاکنون در تنظیم حروف (پ) ، (ل) ، (ض) ، (ظ) و (ژ) شرکت داشته‌اند .

دیوشلی (عباس) ـ لیسانسیهٔ ادبیات وعلوم تربیتی ازدانشکدهٔ ادبیات ، دبیر دبیرستانهای مرکز . از اول اسفند ۱۳۳۴ تاکنون به تنظیم حرف (ت) اشتغال دارند .

رعدی آذرخشی (دکتر) ـ لیسانسیهٔ حقوق ازدانشکدهٔ حقوق تهران ، دکتر درحقوق ازدانشگاه پاریس ، رئیس اسبق ادارهٔ کل نگارش و مدیر کل وزارت فرهنگ ، نمایندهٔ دائمی ایران در یونسکو (پاریس) (با سمت سفیر کبیر) و عضو پیوستهٔ فرهنگستان ایران . پیش از آغاز طبع لغت‌نامه مدتی بامرحوم دهخدا همکاری کرده‌اند .

---

(۱) مرحوم دهخدا دریکی ازیادداشتهای خود نوشته اند : « در تدوین حرف (آ) آقای بهمنیار باصمیمیتی بی نظیر بامن دستیاری کرده اند » .

رهاورد (حسن) ـ فارغ‌التحصیل دورهٔ دکتری ادبیات ، دبیر دبیرستانهای مرکز . از اول اسفند ۱۳۳۴ تاکنون به تنظیم حرف (ب) اشتغال دارند و در سالهای ۱۳۱۸ ـ ۲۴ باستخراج مطالب وتدوین فیشها ومقابلهٔ اخبار اشتغال داشته‌اند .

شعار (جعفر) ـ لیسانسیهٔ ادبیات از دانشکدهٔ ادبیات تبریز ، دبیر دبیرستانهای مرکز . از ۱۵ آبان ۱۳۳۷ تاکنون به‌تنظیم حرف (غ) از کلمهٔ غبغب به‌بعد مشغولند .

شعرائی (ابوالحسن) ـ ناظر شرعیات وزارت فرهنگ ، عضو شورای عالی فرهنگ . در سالهای ۱۳۲۰ ـ ۲۱ در تنظیم بعضی فیشها وقسمتی از حرف ا (همزه) کار کرده‌اند .

شهاب فردوس (سید هدایت‌الله) ـ معلم دانشکدهٔ ادبیات مشهد . در سالهای ۱۳۲۷ ـ ۱۳۳۴ به تصحیح فرمهای لغت نامه و در سالهای ۱۳۳۵ ـ ۱۳۳۶ به تنظیم حرف (غ) مشغول بوده اند و از اول غ تا کلمهٔ غبغب را تنظیم کرده اند .



نمونه‌ای از قفسه های کتابخانهٔ سازمان لغت نامه

شهیدی (سید جعفر) ـ فارغ‌التحصیل دورهٔ دکتری ادبیات از دانشکدهٔ ادبیات ، لیسانسیهٔ رشتهٔ معقول از دانشکدهٔ معقول ومنقول. از سال ۱۳۲۸ تاکنون به تنظیم حرف (ص) و ترجمهٔ بخشی از مواد مربوط بحروف (ح) و (ی) از وفیات الاعیان ابن خلکان ، معجم الادباء ، صفة الصفوة و تهیهٔ بعضی مواد فلسفی ، نحوی وفقهی اشتغال داشته و دارند . و ضمناً عضو هیأت مقابلهٔ لغت نامه‌میباشند.

صفا (دکتر ذبیح‌الله) ـ دکتر ادبیات از دانشکدهٔ ادبیات تهران ، استاد کرسی تاریخ ادبیات در دانشکدهٔ مذکور ، رئیس ادارهٔ کل انتشارات و روابط دانشگاهی در دبیرخانهٔ دانشگاه . در سال ۱۳۲۵ به تنظیم حرف (پ) اشتغال داشته‌اند .

صدیقی (دکتر غلامحسین) ـ فارغ التحصیل دانشسرای عالی سن‌کلو ، لیسانسیهٔ دانشکدهٔ ادبیات پاریس، دکتر در فلسفه ازسربن (دانشگاه پاریس) . درسالهای ۱۳۲۶ـ۱۳۲۹ در تنظیم حروف (پ) و (ث) کارکرده اند .

طاعتی (عبدالعلی) ـ فارغ‌التحصیل دورهٔ دکتری ادبیات فارسی از دانشکدهٔ ادبیات تهران ، دبیر دبیرستانهای مرکز . ازسال ۱۳۳۵ تاکنون به تنظیم حرف (ك) مشغولند .

طهرانی (سید جلال) ـ متخصص علم فلك ، سفیر سابق ایران در بلژیك ، نایب التولیهٔ سابق آستان قدس و سناتور کنونی . در تهیهٔ بخشی از مطالب نجومی کمك کرده اند .

قاسمی (رضا) ـ فارغ‌التحصیل دانشکدهٔ ادبیات تهران ، دبیر سابق دبیرستانهای مرکز ، وکیل پایهٔ یك دادگستری . ازسال ۱۳۲۹ تاکنون متصدی بخش فیشهای لغت نامه بوده و ضمناً از سال ۱۳۳۵ ببعد به تنظیم حرف (گ) مشغولند .

قهرمان (یزدان بخش) ـ دانشجوی سابق دانشکدهٔ ادبیات ، ازسال۱۳۳۲ببعد باستخراج مطالب بعض کتب و از سال ۱۳۳۶ تا کنون به تنظیم حرف (چ) مشغولند .

گنابادی (پروین) ـ دبیر سابق دبیرستانهای مرکز ، نمایندهٔ سابق مجلس شورای ملی، عضو ادارهٔ کل نگارش وزارت فرهنگ ، از سال ۱۳۲۸ تا کنون در تنظیم حروف زاء و طـاء اشتغال داشته و اکنون تنظیم حرف الف را بعهده دارند . بخشی از لغات کلیات سعدی و خمسهٔ نظامی را فیش کرده اند و ضمناً عضو هیأت مقابلهٔ لغت نامه میباشند .

لازار (ژیلبر) (۱) فرانسوی ـ استاد زبان فارسی در مدرسهٔ السنهٔ شرقیـهٔ پاریس . در سالهـای ۱۳۲۹ ـ ۳۰ به تنظیم بخشی از اول حرف (چ) اشتغال داشته اند .

مدرس رضوی (سید محمد تقی) ـ استاد دانشکدهٔ ادبیات و دانشکدهٔ معقول و منقول ورئیس کتابخانهٔ دانشکدهٔ اخیر . در سالهای ۱۳۱۹ ـ ۲۰ درتنظیم بعض فیشها کمك کرده‌اند .

مرتضوی(دکتر منوچهر) ـ دکتر درادبیات ازدانشکدهٔ ادبیات تهران ، دانشیار دانشکدهٔ ادبیات تبریز . درسال ۱۳۳۲ در تهیه واستخراج برخی از مطالب لغت نامه کار کرده اند .

مشکور (دکتر محمد جواد) ـ دکتر در ادبیـات از دانشگاه پاریس ، لیسانسیهٔ رشتهٔ منقول از دانشکدهٔ معقول ومنقول ، معلم سابق‌دانشکدهٔ ادبیات تبریز ودانشیار دانش‌سرای‌عالی ، درسالهای ۱۳۲۷–۲۸ در تنظیم حرف (ژ) کار کرده‌اند .

معین (دکتر محمد) ـ دکتر در ادبیات فارسی از دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران ، استاد کرسی تحقیق در متون ادبی دانشکدهٔ ادبیات وعضو پیوستهٔ فرهنگستان ایران . از سال ۱۳۲۵ ببعد درتنظیم بخشی از حروف (الف) و (ث) مشغول بوده و ضمناً درمقابله و تصحیح غالب حروف شرکت داشته‌اند واز دی‌ماه ۱۳۳۴ تا کنون ریاست سازمان لغت نامه را بعهده دارند .

مکری (دکتر محمد) ـ دکتر در ادبیات از دانشکدهٔ ادبیات تهران ، دبیر سابق دانشکدهٔ ادبیات تهران (۲). پیش از آغاز طبع لغت نامه مدتی برای تهیهٔ مواد لغت نامه کار کرده اند .

منزوی (علینقی) ـ فارغ التحصیل دورهٔ دکتری دانشکـدهٔ معقول رشتهٔ معقول ، لیسانسیهٔ حقوق وعلوم تربیتی دانشسرای عالی و دبیر دبیرستانهای مرکز ، از سال ۱۳۲۸ تا کنون به تنظیم حرف حاء مشغول بوده و هستند و ضمناً تهیهٔ بعض مطالب صرفی و نحوی لغت‌نامه و بخشی از مواد حرف (ص) بایشان محول بوده است و در مقابلهٔ حروف مختلف لغت‌نامه شرکت دارند.

موسوی بهبهانی (سیدعلی) ـ فارغ‌التحصیل دورهٔ دکتری دانشکدهٔ معقول‌ومنقول رشتهٔ معقول، وکیل پایه یك دادگستری . ازسال ۱۳۳۶ تا کنون به تنظیم حرف (ح) لغت‌نامه اشتغال دارند .

مینوچهر(دکترحسن) ـ دکتر درادبیات فارسی‌ازدانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران ، دانشیار ادبیات دانشکدهٔ مزبور . در سال ۱۳۳۴ در تنظیم اندکی از حرف (الف) کار کرده‌اند و در چند ماه اول سال ۱۳۳۷ امور اداری لغت‌نامه را درغیاب دکتر محمد معین بعهده داشتند .

نوبخت (حبیب‌الله) ـ نمایندهٔ سابق مجلس شورای‌ملی و رئیس سابق کتابخانهٔ سلطنتی ایران . در سالهای ۱۳۲۶ - ۱۳۳۱ باستخراج لغات منتهی‌الارب و بعض کتب اشتغال داشته‌اند .

وحدت (مرحوم صادق) ـ درسالهای ۱۳۲۵ - ۱۳۳۲ به‌تنظیم حرف(ط) وترجمهٔ برخی ازمطالب از کتب عربی کار کرده‌اند .

هژیر (عبدالحسین) ـ فارغ‌التحصیل ازمدرسهٔ علوم سیاسی، وزیر اسبق دارایی ونخست‌وزیراسبق، پیش‌از شروع طبع لغت‌نامه مدتی درتهیهٔ مواد لغت‌نامه کار کرده‌اند .

همائی (جلال) ـ استاد کرسی علوم ادبی در دانشکـدهٔ ادبیـات تهران ، عضو پیوستهٔ فرهنگستان ایران . درسالهای ۱۳۱۹ - ۲۰ درتنظیم بعضی فیشهای حرف الف شرکت کرده‌اند .

---

(1) Lazart (Gilbert).

(۲) اینك در دانشگاه پاریس مشغول گذراندن رسالهٔ دکتری خود میباشند .

علاوه برین عده، مقالاتی از آقایان مفصلة‌الاسلامی ذیل در مقدمهٔ مشروح لغت‌نامه درج شده[1] :

دکتر سیاسی (علی‌اکبر) رئیس سابق دانشگاه تهران، وزیر اسبق وزارت خارجه، عضو پیوستهٔ فرهنگستان ورئیس دانشکدهٔ ادبیات ـ پروین گنابادی[2] ـ دکتر یارشاطر (احسان) دانشیار دانشکدهٔ ادبیات و رئیس بنگاه ترجمه ونشر کتاب ـ دکتر معین (محمد)[3]، پورداود (ابراهیم) استاد دانشکدهٔ ادبیات ـ دهخدا (علی‌اکبر) مؤسس لغت‌نامه، نمایندهٔ اسبق مجلس شورای ملی و رئیس اسبق دانشکدهٔ حقوق[4] ـ نفیسی (سعید) استاد دانشکدهٔ ادبیات و عضو پیوستهٔ فرهنگستان ـ دکتر صدیق (عیسی) سناتور و استاد دانشکدهٔ ادبیات ودانشسرایعالی، رئیس سابق دانشکده‌های علوم وادبیات ودانشسرای عالی ـ همائی (جلال)[5] ـ بهمنیار (احمد)[6]، طاعتی (عبدالعلی)[7] ـ دکتر کیا (صادق) استاد کرسی پهلوی دردانشکدهٔ ادبیات ـ حکمت (علی‌اصغر) استاد دانشکدهٔ ادبیات، وزیر سابق فرهنگ، وزیر سابق بهداری، سفیر کبیر سابق ایران در هند و وزیرخارجه ـ داعی‌الاسلام (سید محمدعلی) استاد سابق دانشگاه حیدرآباد (هند) ـ شهیدی (سیدجعفر)[8] ـ سلطانی (سلطانعلی) نمایندهٔ سابق مجلس شورایملی ـ منزوی (علینقی)[9] ـ افشار (ایرج) عضو کتابخانهٔ دانشکدهٔ حقوق.

۲ ـ کسانی که در استنساخ مطالب و تنظیم الفبایی یادداشت‌ها و امور اداری و تصحیح مطبعی کار کرده‌اند.

آل ابراهیم (باقر) ۱۳۳۰ - ۱۳۳۱.

آل‌ابراهیم (کاظم) ۱۳۳۰ - ۱۳۳۱.

آل بویه (ستار)[10] ۱۳۲۵ ببعد.

اعظم‌زنگنه (مسعود) ۱۳۲۸.

انجوی (سید ابوالقاسم) ۱۳۳۶.

خاکپور (یوسف) ۱۳۲۸ - ۱۳۳۰.

دهخدا (اسکندر) ۱۳۲۵ ـ ۱۳۳۴.

دهخدا (فرهاد) ۱۳۲۵ ببعد.

دهخدا (محمد) ۱۳۲۵ ببعد.

سالك صدر عرفائی (حسن) ۱۳۲۵ - ۱۳۳۲.

سالك صدر عرفائی (حسین) ۱۳۲۵ - ۱۳۳۶.

شجاع (ماشاءالله) ۱۳۲۵ ـ ۱۳۲۷.

شعاعی (سیدجلال) ۱۳۲۵ ببعد. (تصحیح مطبعی کلیهٔ صفحاتی که در چاپخانهٔ مجلس بطبع رسیده وهمچنین بخشی از امور اداری لغت‌نامه بعهدهٔ ایشان بوده است)

صدر عرفائی (محمد) ۱۳۲۵ـ۱۳۳۶.

طباطبائی (ضیاءالدین) ۱۳۲۵ ـ ۱۳۲۹.

علوی (محمدحسن) ۱۳۲۵ - ۱۳۳۶.

فیاض (محمد باقر) ۱۳۳۵ ـ ۱۳۳۶.

قاسمی (فضل‌الله)، ۱۳۳۷ ببعد.

کوزه کنانی (احمد) ۱۳۳۰ ببعد.

معلمی (اسدالله) ۱۳۲۵ ـ ۱۳۳۳.

مهمند (محمدعیسی)[11] ۱۳۲۵ ـ ۱۳۲۸.

---

(۱) نام آنان بترتیب مقاله ایشان ذکر میشود. (۲) رك. ص۴۲۳ همین مقدمه. (۳) رك. ص۴۲۳ همین مقدمه. (۴) رك. ص۳۷۹ ببعد همین مقدمه. (۵) رك، ص۴۲۳ همین مقدمه. (۶) رك. ص۴۲۱ همین مقدمه. (۷) رك. ص ۴۲۲ همین مقدمه. (۸) رك. ص۴۲۲ همین مقدمه. (۹) رك. ص۴۲۳ همین مقدمه. (۱۰) آقای آل‌بویه لیسانسیهٔ دانشکدهٔ حقوق و بازرس قضائی ادارهٔ بازرسی کل کشور. ضمناً از فرهنك فرانسه بفارسی دهخدا فیش برداشته‌اند. (۱۱) افغانی.

میرفخرائی (مصطفی) ۱۳۲۵ ـ ۱۳۳۶ .
ناظم زاده (محمد) ۱۳۳۲ ببعد .
نجفی آشتیانی (ابوالقاسم) ۱۳۳۲ .
نیکمراد (فرهنگ) ۱۳۳۳ ببعد .
وحید گلپایگانی (محمد) ۱۳۲۶ ـ ۱۳۲۷ .
هاشمی (سید مجید) ۱۳۳۳ ـ ۱۳۳۶ .

ماخذ لغت‌نامه

چنانکه پیشتر گفته شد لغت‌نامه اکنون دارای کتابخانه‌ایست که حاوی ۲۳۳۰ مجلد کتاب درلغت و انواع علوم میباشد که تقریباً از همهٔ آنها در تدوین مواد و مطالب لغت‌نامه استفاده شده است ، وهمه ساله برتعداد این کتب افزوده میشود واز کتب جدید نیز بتدریج مطالب استخراج ووارد لغت‌نامه میگردد . ازسوی دیگر درمورد لزوم از کتابخانهٔ دانشکدهٔ ادبیات وکتابخانهٔ مجلس شورای ملی وکتابخانهٔ ملی تهران وکتابخانهٔ ملك و کتابخانهٔ نگارندهٔ این سطور استفاده میشود . درنظر است که پس از پایان طبع دورهٔ کامل لغت نامه فهرستی از مجموع کتب و رسایلی که در تدوین لغت‌نامه ازآنها استفاده شده ، منتشر شود .

طرز استفاده از لغت‌نامه

برای اطلاع مراجعه کنندگان توضیحات ذیل درج میشود :

۱ ـ اسماء خاص (اعلام) با لغات توأم شده است .

۲ ـ کلیهٔ مواد لغت‌نامه (لغات بسیط و مرکب واعلام) بترتیب حروف الفبای فارسی مرتب گردیده .

۳ ـ عنوان هرماده با حروف ۱۲ سیاه چاپ شده .

۴ ـ دربالای هرصفحه آخرین مادهٔ مسطور درهمان صفحه با حروف ۱۲ سیاه طبع شده .

۵ ـ پس از ثبت عنوان هرماده داخل [ ] تلفظ آن قید گردیده[1] .

۶ ـ سپس بین‌الهلالین ( ) منشأ کلمه (عربی ، ترکی ...) باعلائم اختصاری ذکر میشود ، ولی از ذکر فارسی بودن لغات خودداری شده ـ پس ازآن هویت دستوری (صرف ونحوی) لغت باعلائم اختصاری یاد شده .

۷ ـ آنگاه تعریف لغت یااصطلاح باذکر مأخذ نوشته میشود ودرصورتیکه مطلب استنباط مؤلف لغت‌نامه یا اعضای لغت‌نامه باشد ، بدیهی است که ذکر مأخذ نمیشود .

۸ ـ سپس بذکر مترادفات و متضادات مبادرت میشود .

۹ ـ آنگاه شواهد نظم و نثر بترتیب تاریخ ذکر میشود .

۱۰ ـ معانی متعدد بترتیب حق تقدم (حقیقی و مجازی) نقل و شواهد هریك ازآنها با خود آنها ثبت میشود .

۱۱ ـ امثال و حکم مربوط بهر لغت و معنی نقل میشود و چون امثال و حکم مرحوم دهخدا در ۴ مجلد بطبع رسیده ، از ذکر تفصیل درین مورد صرف‌نظر و بدان کتاب ارجاع میگردد .

۱۲ ـ ترکیبات هرماده در همان ماده ذکر میشود ، و تفصیل برخی از آنها ، بهمان ترکیبات (که بصورت مستقل درلغت‌نامه ذکر شده) ارجاع گردیده .

۱۳ ـ مأخذ شرح هرلغت وبعضی شواهد نیز ثبت شده ودرصورت لزوم بمراجع دیگر برای مزید تتبع و تحقیق ارجاع شده .

۱۴ ـ در شرح اعلام (اسماء رجال وامکنه وغیره) نیز مأخذ یا مآخذ اصلی ذکر ودر پایان مراجع دیگری یاد میشود تا کسانی که بخواهند تحقیق بیشتری درآن باب بکنند بدانها مراجعه نمایند .

---

(۱) شرح آن درصفحهٔ ۴۱۰ همین مقدمه آمده است .

برنامهٔ آینده

اکنون ترتیبی داده شده که هرماه یك مجلد صد صفحه‌یی از لغت‌نامه بچاپ برسد[1]. بدیهی‌است که ممکن است عملا یك‌ماه ، شماره‌ای منتشر نگردد، ولی درپایان هرسال امیدواری هست که جمعاً ۱۲۰۰ صفحه انتشار یابد .

پس‌ازپایان طبع دورهٔ لغت‌نامه ، طبق نظرعلامهٔ مرحوم کتابی‌بنام «ذیل لغت‌نامه» منتشرخواهدشد که در آن بعض مواد و مطالب لازم که درمتن لغت‌نامه درج نشده ، ثبت واشتباهاتی که در لغت‌نامه راه یافته تصحیح خواهد گردید . ازهم‌اکنون مواد این کتاب فراهم میشود . پس از اتمام مجموع لغت‌نامه ، طبق نظر مرحوم دهخدا بتهیه و تدوین وطبع فرهنگهای ذیل اقدام خواهد شد :

۱ ـ **فرهنگ زبان فارسی** ـ دریك یا دو مجلد ، ملخص از دورهٔ «لغت‌نامه» .

۲ ـ **فرهنگ طبی** ـ شامل لغات واصطلاحات طبی و ادویهٔ مفرده‌وغیره، با یاری استادان‌دانشکدهٔ پزشکی دانشگاه تهران .

۳ ـ **فرهنگ‌گیاهان وگلها** ـ شامل اسامی نباتات ایران و دیگر نقاط جهان ولغات و اصطلاحات مربوط بگیاهان ، بایاری استادان دانشکدهٔ کشاورزی و دانشکدهٔ علوم .

۴ ـ **فرهنگ جانوران** ـ شامل‌اسامی حیوانات ولغات واصلاحات‌مربوط بآنها ، بهمراهی استادان دانشکدهٔ علوم .

۵ ـ **فرهنگ اعلام** ـ شامل اسامی اعلام تاریخی وجغرافیایی‌ایران وممالك دیگر ، با یاری‌استادان شعب تاریخ و جغرافیای دانشکدهٔ ادبیات .

علاوه براینها سازمان امیدوار است که بقیهٔ مؤلفات مرحوم‌دهخدا را[2] بتدریج بچاپ برساند. طبق نظر هیئت مدیرهٔ مجلس شورای‌ملی در دورهٔ چهاردهم سازمان لغت‌نامه « علاوه برتهیهٔ مقدمات و تدوین و طبع فرهنگ بکار نشر و طبع آثار علمی و ادبی دیگر نیز با همکاری ارباب فن» خواهد پرداخت[3] .

بنابرین تصمیم گرفته شد که کتب لغت ودستورومتون ادبی‌وتاریخی‌فارسی ازطرف سازمان بمرور طبع شود .

درخاتمه لازم است یك نکته بعرض مراجعه کنند گان بصیر و فاضل لغت‌نامه برسد ، وآن اینست که تألیف «لغت‌نامه» نخستین قدمی است که یك رادمرد بزرگ بدستیاری گروهی ازاهل فضل و ادب‌برای تدوین یك دائرةالمعارف عظیم ـ که معرف فرهنگ ایرانی و اسلامی و همچنین خلاصهٔ تمدن بشری است ـ برداشته ، و مسلم است که بنسبت عظمت وی اشتباهات و خطاهای بسیار در آن راه یافته است ، و هیچکس بیش از مرحوم دهخدا و اعضای لغت‌نامه ازاین لغزشها آگاه نیستند . مرحوم محمد قزوینی میفرمود : « در تألیف عظیمی مانند لغت‌نامه تاده هزار اشتباه معفو است . » ـ خدا خاك برآن عزیز خوش کناد ! ـ از فاضلان عصر متوقع است که با همان وسعت نظر وسعهٔ صدر که قزوینی داشت بدین اثر بنگرند ، و نظرات خود را بسازمان لغت‌نامه بفرستند تا بنام خود آنان در«ذیل لغت‌نامه» درج گردد .

تهران . اسفند ماه ۱۳۳۷ . محمد معین

---

(۱) با درنظر گرفتن مشکلات تهیه و تدوین و تنظیم مواد ، وچاپ وتصحیح، این‌مقدار حداکثر مقدور سازمان است ودرصورت مقایسه با نظایر خود (ازقبیل لاروس ماهانه که پیش‌از جنگ اخیرمنتشر میشد) فعالیت اعضای سازمان بیشتر متجلی خواهد شد .

(۲) رجوع بصفحهٔ ۳۸۰-۳۸۷ همین مقدمه شود . (۳) رجوع به ص هـ از مقدمه جلد اول لغت‌نامه (آ) شود .

علائم اختصاری (بطور اعم)[۱]

۱ - اِ = اسم

۲ - اِخ = اسم خاص (علم)

۳ - اِ مرکب = اسم مرکب

۴ - اِ مص = اسم مصدر

۵ - ج ، = جمع

۶ - جِ = جمع ... (پیش از لغت مفرد)[۲]

۷ - ج = جلد (پیش از عدد)

۸ - حامص = حاصل مصدر

۹ - حبط = حبیب‌السیر[۳]

۱۰ - رض = رضی‌الله عنه

۱۱ - ره = رحمة‌الله علیه

۱۲ - س = سطر

۱۳ - ص ، صم = صلی‌الله علیه وآله وسلم (پس از نام رسول اکرم)

۱۴ - ص = صفحه (پیش از عدد)

۱۵ - ص = صفت (نوع کلمه)

۱۶ - ص مرکب = صفت مرکب

۱۷ - ظ = ظاهراً

۱۸ - ع = عربی

۱۹ - ق = قید

۲۰ - م = مسیحی ، میلادی

۲۱ - مص = مصدر

۲۲ - مص ل = مصدرلازم

۲۳ - مص م = مصدر متعدی

۲۴ - مص مرکب = مصدر مرکب

۲۵ - ث = مؤنث

۲۶ - ن تف = نعت تفضیلی (صیغهٔ تفضیل)

۲۷ - ن ف = نعت فاعلی (اسم فاعل و انواع آن)

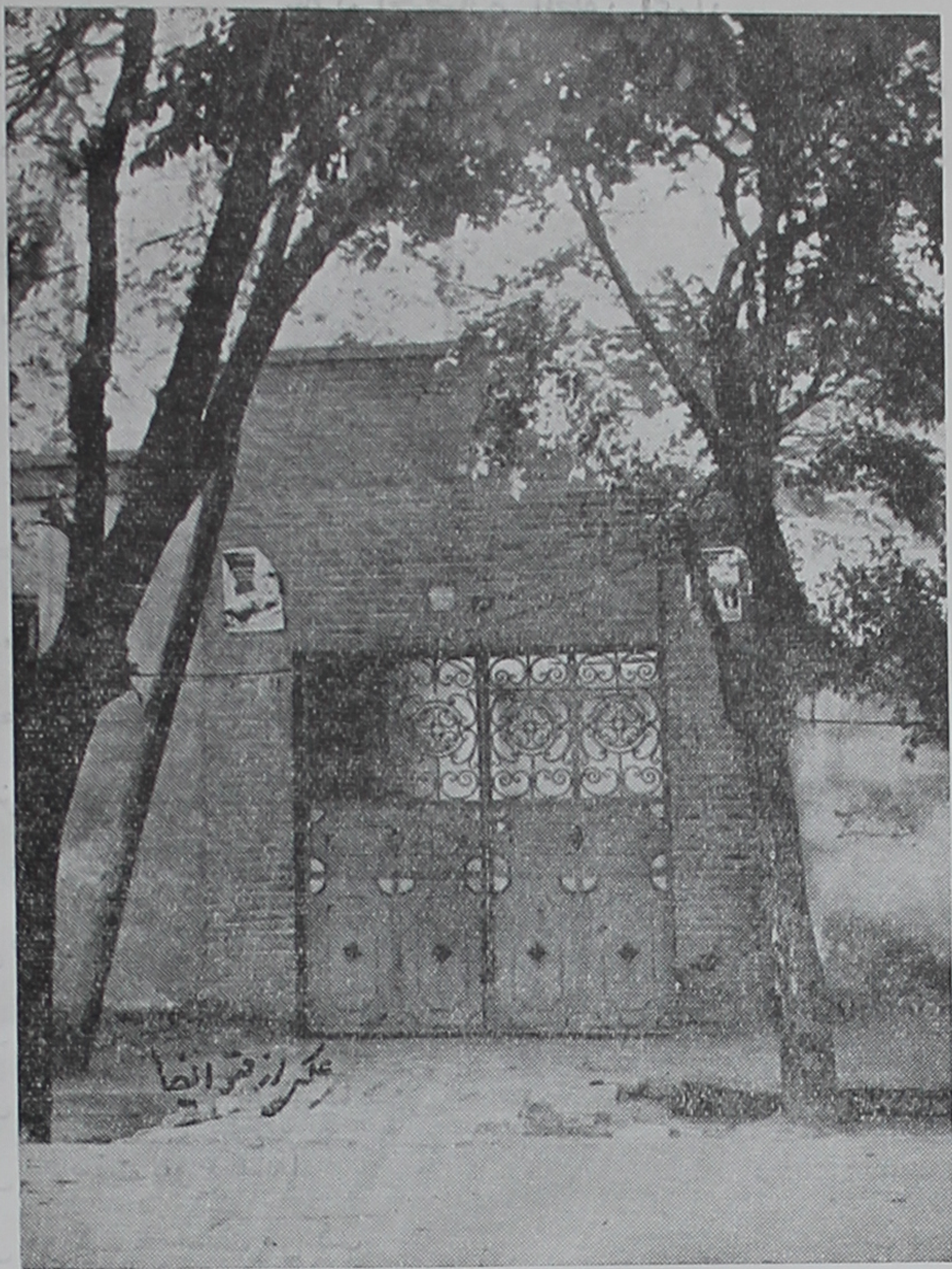
۲۸ - ن ل = نسخه بدل

۲۹ - ن مف = نعت مفعولی (اسم مفعول و انواع آن)

---

(۱) بترتیب حروف تهجی (۲) درصورتیکه (ج) بدون کسره باشد منظور آنست که کلمهٔ بعد جمع لغت موردبحث‌است واگر (جِ) (باکسره) باشد مرادآنست که لغت مورد بحث جمع کلمهٔ بعداست .

(۳) در مجلدات اول لغت نامه این نشانه بکار رفته و بعداً از استعمال آن صرف نظر شد .



مدخل خانهٔ مسکونی علامهٔ دهخدا



نمای اطاق کار علامه دهخدا

(طبقهٔ پائین)

فهرست مجلدات چاپ شدهٔ لغت نامهٔ دهخدا

شمارهٔ مسلسل	حروف الفبا	شمارهٔ حرف	حروف: از	حروف: تا	تعداد صفحه	تاریخ چاپ: ماه	تاریخ چاپ: سال	بها بریال
۱	الف	۱	آ	ابوسعد	۵۰۲	—	۱۳۲۵	۱۷۰
۲	الف	۲	ابوسعد	اثبات	۵۰۰	—	۱۳۲۵	۱۷۰
۳	الف	۳	اثبات	اختیار	۵۰۰	—	۱۳۲۶	۱۷۰
۴	ث	۱	ث	ثیبه (کامل)	۵۷	—	۱۳۲۶	۵۰
۵	ظ	۱	ظ	ظیقی (کامل)	۳۴	—	۱۳۲۶	۳۰
۶	الف	۴	اختیار	اژدها	۵۰۰	—	۱۳۲۸	۱۷۰
۷	پ	۱	پ	پلاته	۴۰۲	—	۱۳۲۸	۱۴۰
۸	ذ	۱	ذ	ذیونوسیوس (کامل)	۲۰۶	—	۱۳۲۹	۱۱۰
۹	ض	۱	ض	ضییم (کامل)	۹۳	—	۱۳۲۹	۷۰
۱۰	الف	۵	اژدها	اسحاق	۲۵۲	—	۱۳۳۰	۱۲۰
۱۱	الف	۶	اسحاق	اسکدار	۹۶	—	۱۳۳۰	۸۰
۱۲	پ	۲	پلاته	پوده کباب	۱۰۰	—	۱۳۳۰	۸۰
۱۳	ح	۱	ح	حاصل	۱۰۰	—	۱۳۳۰	۸۰
۱۴	ل	۱	ل	لب	۱۰۰	—	۱۳۳۱	۸۰
۱۵	الف	۷	اسکدار	اسماعیل	۱۵۵	—	۱۳۳۲	۱۲۰
۱۶	ژ	۱	ژ	ژیهلاوا (کامل)	۵۹	—	۱۳۳۲	۵۰
۱۷	ل	۲	لب	لشه	۱۰۰	—	۱۳۳۲	۸۰
۱۸	ح	۲	حاصل	حب‌النیل	۱۰۰	—	۱۳۳۲	۸۰
۱۹	الف	۸	اسماعیل	اسید	۱۰۰	—	۱۳۳۲	۸۰
۲۰	ص	۱	ص	صالح بن نصر	۱۰۰	—	۱۳۳۴	۸۰
۲۱	ل	۳	لشه لزور	لنگ بستن	۱۰۰	—	۱۳۳۴	۸۰
۲۲	ل	۴	لنگ بند	لبیده (کامل)	۱۱۳	—	۱۳۳۴	۹۰
۲۳	ط	۱	ط	طاهر زاده	۱۰۰	خرداد	۱۳۳۵	۸۰
۲۴	ح	۳	حب‌النیل	حجاج	۱۰۰	تیر	۱۳۳۵	۸۰
۲۵	پ	۳	پوده کباب	پی	۱۰۰	امرداد	۱۳۳۵	۸۰
۲۶	ص	۲	صالح بن نصر	صرفه	۱۰۰	شهریور	۱۳۳۵	۸۰
۲۷	غ	۱	غ	غبغب	۱۰۰	آبان	۱۳۳۵	۸۰
۲۸	ت	۱	ت	تاجور	۱۰۰	آذر	۱۳۳۵	۸۰
۲۹	ط	۲	طاهر زاده	طرب نایینی	۱۰۰	دی	۱۳۳۵	۸۰
۳۰	گ	۱	گ	گبر یاس	۱۰۰	اسفند	۱۳۳۵	۸۰
۳۱	ب	۱	ب	بابك	۱۰۰	خرداد	۱۳۳۶	۸۰
۳۲	ص	۳	صرفه	صلاة	۱۰۰	تیر	۱۳۳۶	۸۰
۳۳	ط	۳	طرب نایینی	طلسمات	۱۰۰	شهریور	۱۳۳۶	۸۰
۳۴	ک	۱	ک	کاخ‌هشت بهشت	۱۰۰	مهر	۱۳۳۶	۸۰
۳۵	ط	۴	طلسمات	طیهوج (کامل)	۱۰۴	آذر	۱۳۳۶	۸۰
۳۶	ب	۲	بابك	باد	۱۰۰	اسفند	۱۳۳۶	۸۰
۳۷	ت	۲	تاجور	تازیان	۱۰۰	مهر	۱۳۳۷	۸۰
۳۸	پ	۴	پی	پیسه‌گاه	۹۶	آبان	۱۳۳۷	۸۰
۳۹	ح	۴	حجاج بن یوسف	حدیث نفس	۱۰۰	آذر	۱۳۳۷	۸۰
۴۰	مقدمه	۱	—	—	۴۲۷	دی، بهمن، اسفند	۱۳۳۷	۲۲۰
جمع	۱۶ حرف ومقدمه	—	—	—	۶۳۹۶	—	—	۳۷۶۰

Université de Téhéran
Faculté des Lettres
Institut Loghat - Nâma

LOGHAT - NAMA

(Dictionnaire Encyclopédique)

Fondé par

ALÎ AKBAR DEHKHODÂ

(1879 - 1956)

Sous la direction de

Mohammad Mo'în

Professeur à la Faculté des Lettres
Université de Téhéran

Numéro de série 40

Introduction

par

Un groupe d'écrivains

TEHERAN
Janvier - Mars 1959

Imp. Dawlatî Irân